انجمن ایرانی روابط بین الملل
IISA
Iranian International Studies Association

دانشگاه فردوسی مشهد

پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل

۲۳

دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱ | پاییز و زمستان ۱۴۰۲ | شاپا: ۲۳۲۲-۳۴۷۲

دیپلماسی چینی سلامت و پویایی فزایندهٔ اقتصاد چین در همه‌گیری کرونا
علی باقری دولت‌آبادی

ژاپن در مخمصهٔ دوگانه همکاری/ منازعه دربرابر چالش منطقه‌ای چین (۲۰۰۰-۲۰۲۱)
حسین پوراحمدی میبدی، نعمت‌الله پهلوانی

ادراک رهبران ترکیه و عربستان از مقولهٔ محور مقاومت
نجمیه پوراسمعیلی، علی اسمعیلی اردکانی

اقتصاد سیاسی تعاملی/ پراکنشی؛ الگوی نوین قطر در قدرت‌سازی ژئوپلیتیک
سمیه حمیدی، احسان مزدخواه

فضای سایبر و وجه رابطه ای قدرت ملی ایران
علی‌اصغر دهقانی، حسین پوراحمدی میبدی

بازنمایی یادمان تسخیر سفارت در سیاست خاطرهٔ ایران دربرابر آمریکا
سیدجلال دهقانی فیروزآبادی، سامان فاضلی

تحلیل نهادگرایانهٔ مسیر توسعهٔ ترکیه (۱۹۲۳- ۲۰۱۵)
فائز دین‌پرست، هاشم قادری، محمدعلی عموزین‌الدین موسوی

تأثیر اروپاگریزی بر همگرایی اروپایی در نوردیک
رضا رحمتی

دلایل ناکامی ترامپ در شناساندن ایران به‌عنوان تهدید امنیت بین‌الملل
نیما رضایی، مجتبی شریعتی

تهدیدهای امنیتی برآمده از تحریم‌های نفتی ایران
خلیل‌الله سردارنیا، محمد فلاح، هنگامه البرزی

معرفت‌شناسی بدن‌مند؛ رهیافتی نوین برای شناخت روابط بین‌الملل
حسین سلیمی، ماندانا سجادی

ریشه‌های اندیشهٔ سیاسی و مذهبی طالبان افغانستان (۱۹۹۶-۲۰۰۱)
رضا سیمبر، عبدالله خاوری

اعمال فراسرزمینی قانون اروپایی حفاظت از داده‌های شخصی در آمریکا
محمدعلی شریفی‌کیا، فریده شعبانی جهرمی

تحلیل رمزگان عملیاتی نتانیاهو در عرصهٔ سیاست خارجی
جواد عرب‌عامری، محسن اسلامی، سیدمسعود موسوی شفائی، محمدحسین جمشیدی

واکاوی مفهوم صلح بین جوامع سیاسی در مکتب سیاسی هرات
محمدداود عرفان، سیدحسین اطهری، روح‌اله اسلامی شعبجره، مهدی نجف‌زاده

دیپلماسی سدها میان ایران و عراق
ابوذر فتاحی‌زاده

اقتصاد سیاسی بازتولید بی‌ثباتی و منازعه در عراق پساصدام
حامد کاظمی، فرهاد دانش‌نیا، امیرمحمد حاجی‌یوسفی

هژمونی مزدایی؛ تطبیق نظام هژمونیک با امپراتوری هخامنشی
محمد کرمپوری، روح‌اله اسلامی

تحول استراتژی دفاعی و سیاست امنیتی ژاپن (۲۰۲۱-۲۰۲۳)
فاطمه محروق، محمد کرمپوری

سازه های راهبرد امنیتی اسرائیل در بحران سوریه(۲۰۱۱-۲۰۲۱)
مهدی نجفی، علی اسمعیلی

ابعاد و اهداف حضور و نفوذ اسرائیل در آفریقا
زنیره نصری، مختار زیبایی، مسعود اخوان کاظمی

سناریوهای آیندهٔ نظم بین‌المللی برپایهٔ ساختار و راهبرد بازیگران
ایوب نیکونهاد، زاهد غفاری هشجین، عبدالرضا بیگی‌نیا

جایگاه ایران در سیاست خارجی چین
افسانه یاریان، علی صالحی فارسانی، حسین ابوالفضلی کریزی

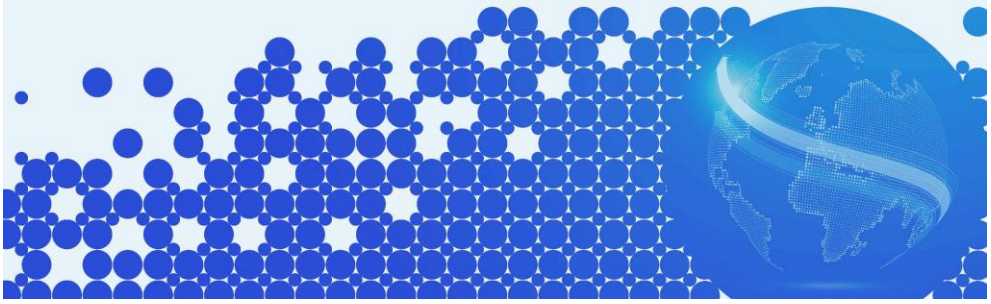

صاحب امتیاز
دانشگاه فردوسی مشهد

سردبیر
محسن خلیلی

بسم‌الله‌الرّحمن‌الرّحیم

پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل
نشریهٔ شش‌ماهانهٔ دانشگاه فردوسی مشهد و انجمن ایرانی روابط بین‌الملل
دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی۲۳، پاییز و زمستان۱۴۰۲
شاپا: ۳۴۷۲-۲۳۲۲
پروانهٔ انتشار: نامهٔ شمارهٔ ۹۰/۲۸۰۳۰ مورخ ۱۳۹۰/۱۱/۰۳وزارت فرهنگ‌وارشاداسلامی، معاونت‌امورمطبوعاتی‌واطلاع‌رسانی این نشریه طبق نامهٔ شمارهٔ ۳/۱۸/۵۵۰۸۵مورّخ ۱۳۹۲/۰۴/۲۲ و برابر با نامهٔ ابلاغیهٔ آیین‌نامهٔ شمارهٔ ۱۱/۲۵۶۸۵ مصوب ۱۳۹۸/۰۲/۰۹ وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، **علمی** محسوب می‌شود.

هیئت تحریریهٔ داخلی
حمید احمدی(استاد دانشگاه تهران)،سیدحسین اطهری(دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، سیدمحمدعلی تقوی(دانشیار دانشگاه علامه‌طباطبایی)،محسن خلیلی(استاد دانشگاه فردوسی مشهد)،حسین دهشیار(استاد دانشگاه علامه‌طباطبایی)، سیدحسین سیف‌زاده(استاد بازنشستهٔ دانشگاه تهران)، رضا سیمبر(استاد دانشگاه گیلان)، وحید سینایی(دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)، سیّداصغر کیوان‌حسینی(استاد دانشگاه علامه‌طباطبایی)،سیدمسعود موسوی شفائی(دانشیار دانشگاه تربیت مدرس)، مهدی نجف‌زاده(دانشیار دانشگاه فردوسی مشهد)،احمد نقیب‌زاده(استاد بازنشستهٔ دانشگاه تهران)، عنایت‌الله یزدانی(دانشیار دانشگاه اصفهان)

هیئت تحریریهٔ بین‌المللی
آرشین ادیب‌مقدم (استاد دانشگاه لندن، انگلستان)، سیف‌الدین ژورائف (استاد دانشگاه دولتی مطالعات شرقی تاشکند، ازبکستان)، گلشن دیتل (استاد دانشگاه جواهر لعل‌نهرو، هند)، آکبوتا ژولداسبکووا (استاد دانشگاه ملی اورآسیا، قزاقستان)، لی فو چوان (استاد دانشگاه نورث‌وست، چین)، ووتر ورنر (استاد دانشگاه وریج، هلند)، یو دال سئونگ (استاد دانشگاه مطالعات خارجی هانکوک، کره‌جنوبی)، ولادیمیر یورتائف (استاد دانشگاه دوستی ملل، روسیه)

داوران
روح‌اله اسلامی (دانشگاه فردوسی مشهد)، علی اسمعیلی اردکانی (دانشگاه علامه‌طباطبایی)، مرضیه‌سادات الوند (دانشگاه بجنورد)، اعظم امینی (دانشگاه فردوسی مشهد)، علی باقری دولت‌آبادی (دانشگاه یاسوج)، آرش بیداله‌خانی (دانشگاه فردوسی مشهد)، محسن جان‌پرور (دانشگاه فردوسی مشهد)، مهدی جاودانی‌مقدم (دانشگاه آزاد اسلامی قم)، سعید چهرآزاد (دکترای روابط بین‌الملل)، محسن خلیلی (دانشگاه فردوسی مشهد)، رضا رحمتی (دانشگاه بوعلی‌سینا)، سارا رستمی (دانشگاه پیام‌نور البرز)، سیدهادی زرقانی (دانشگاه فردوسی مشهد)، خلیل‌اله سردارنیا (دانشگاه شیراز)، علیرضا سمیعی اصفهانی (دانشگاه یاسوج)، رضا سیمبر (دانشگاه گیلان)، سعید شکوهی (دانشگاه علامه‌طباطبایی)، جواد صالحی (دانشگاه شیراز)، مختار صالحی (دانشگاه مازندران)، محمد صیادی (دکترای علوم سیاسی)، سیداحمد فاطمی‌نژاد (دانشگاه فردوسی مشهد)، زینب فرهادی (دکترای روابط بین‌الملل)، فرهاد قاسمی (دانشگاه تهران)، سیامک کریمی (دکترای حقوق بین‌الملل)، جهانگیر کرمی (دانشگاه تهران)، الهه کولایی (دانشگاه تهران)، سیداصغر کیوان‌حسینی (دانشگاه علامه‌طباطبایی)، فاطمه محروق (دانشگاه فردوسی مشهد)، فریده محمدعلی‌پور (دانشگاه خوارزمی)، مرتضی منشادی (دانشگاه فردوسی مشهد)، سیدمحسن موسوی‌زاده جزایری(دکترای علوم سیاسی)، سیدمسعود موسوی شفائی (دانشگاه تربیت‌مدرس)، سیدحسن میرفخرایی (دانشگاه علامه‌طباطبایی)، امیرحسن نیازپور (دانشگاه شهید بهشتی)، سیدامیر نیاکویی (دانشگاه گیلان)

دستیار سردبیر و دبیر هیأت‌تحریریه
سیدمحسن‌موسوی‌زاده جزایری

مدیر داخلی
زهره اسکندری پور

ویراستار فارسی
سمیه صالح‌نیا

ویراستار لاتین
حسین نورانی

پایگاه‌های نمایهٔ نشریه
پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (www.isc.com)
پایگاه اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی (www.sid.ir)
کتابخانهٔ منطقه‌ای علوم و تکنولوژی شیراز (www.srlst.com)
بانک اطلاعات نشریات کشور (www.magiran.com)
پایگاه نشریات الکترونیک دانشگاه فردوسی مشهد (www.um.ac.ir)

نشانی
مشهد، بلوار وکیل‌آباد، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکدهٔ حقوق و علوم سیاسی، دفتر پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل
کد پستی: ۹۱۷۷۹۴۸۹۵۱، صندوق پستی: ۱۳۵۷
تلفن تماس: ۳۸۸۰۶۳۰۹-۰۵۱، نمابر: ۳۸۸۰۷۳۹۳-۰۵۱
سایت نشریه: http://irlip.um.ac.ir، رایانامه: jipr@um.ac.ir
سایت انجمن ایرانی روابط بین‌الملل: www.iisa.ir، رایانامه: iranianiisa@gmail.com

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل، دستاورد همکاری **دانشگاه فردوسی مشهد** و **انجمن ایرانی روابط بین‌الملل** است.

خطّ‌مشی و رویکرد دوفصلنامه

پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل آمادهٔ دریافت مقالات استادان، پژوهش‌گران و متخصصان حوزهٔ روابط بین‌الملل و علوم سیاسی است. این نشریه در زمینه های تخصصی سیاست بین‌الملل، سیاست خارجی، روابط خارجی ایران، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تاریخ روابط بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، سازمان‌های بین المللی، امنیّت بین‌الملل، مسایل نظامی و استراتژیک، مسایل سیاسی جهان اسلام، جغرافیای سیاسی، ژئوپولیتیک و مطالعات منطقه‌ای، نوشتارهای پژوهشی پژوهشگران را پس از داوری‌های مطابق با استاندارد نشریه،منتشر می‌کند. پژوهش‌نامهٔ ایرانی سیاست بین‌الملل مقاله‌هایی را علمی‌پژوهشی می‌داند که دارای چنین ویژگی‌هایی باشند: ۱) دارا بودن مقدمهٔ توضیحی و بیان واضح مسألهٔ پژوهش،۲) بررسی و مرور مختصر و مفید ادبیات و نظرات پژوهشی موجود،۳) تعیین و توضیح هدف از نگارش مقاله،۴) تعیین روش مناسب برای پژوهش و گردآوری داده‌های مورد نیاز،۵) به‌کارگیری روش تعیین‌شده توسط مؤلف در گردآوری و تحلیل داده‌ها و نگارش متن مقاله،۶) معتبربودن منابع و داده‌ها،۷) ارائهٔ نتیجه‌گیری درست و موثّق از تحلیل داده‌ها،۸) بیان صریح یافته‌های پژوهش و ارائهٔ پیامدهای نظری(و در صورت لزوم آثار عملی) آن‌ها،۹) رعایت ترکیب و تناسب در سازمان‌دهی مقاله،۱۰) رعایت قواعد شکلی در نگارش مقاله مطابق با معیارهای نشریه.

راهنمای آماده‌سازی و ارسال مقاله

هر مقالهٔ تخصصی بایستی به فارسی روان و آسان‌فهم و بر پایهٔ دستور خطّ فرهنگستان زبان و ادب فارسی((http://www.persianacademy.ir،تحت نرم‌افزار Word نوشته شود و تا حدّ امکان بیش از ۸۰۰۰ نباشد.

علاقه‌مندان می‌بایست مقالات خود را با رعایت آیین‌نامهٔ نگارش مقاله،فقط از طریق سامانهٔ یکپارچهٔ نشریات دانشگاه فردوسی مشهد به‌نشانی http://irlip.um.ac.ir ارسال کنند.

مقاله باید دارای چکیده(فارسی و انگلیسی)،واژگان کلیدی،مقدمه،روش،نتایج بحث،منابع مورداستفاده باشد و اصول زیر در آن رعایت شود:

مشخصات نویسنده یا نویسندگان(همراه با تعیین نویسندهٔ مسئول) که شامل نام و نام خانوادگی،سمت،محل خدمت،عنوان و درجهٔ علمی،تاریخ و محل انجام تحقیق است،ذکر شود.

عنوان مقاله(حداکثر در ده کلمه) در وسط صفحهٔ اول نوشته شود.

چکیده در عین مختصربودن باید محتوای مقاله را برساند. در چکیده از منبع،جدول،نمودار و کلمات اختصاری مبهم استفاده نشود. چکیده از ۲۵۰ کلمه تجاوز نکند و تمام آن در یک بند نوشته شود.

مقدمه شامل اطلاعات مربوط به سوابق موضوع،اهمیت تحقیق و مسألهٔ مورد مطالعه باشد.

روش پژوهش به‌طور مشخص و روشن بیان گردد.

اگر نتایج شامل عکس،جداول و نمودار باشد نسخهٔ اصلی هر یک به نشریه ارسال شود.

شمارهٔ هر جدول در بالا و سمت راست آن نوشته شود. عنوان جدول گویای نتایج مندرج در آن باشد.

نتایج و بحث را می‌توان به‌طور توأم یا مجزا بیان کرد. بحث شامل تجزیه و تحلیل نتایج به‌دست‌آمده در ارتباط با تحقیق مورد نظر باشد.

منبع‌نویسی به روش APA باشد. جهت راهنمایی بیشتر به فایل «راهنمای ارجاع منابع و مآخذ به روش APA» موجود در آدرس زیر مراجعه کنید:

http://fea.um.ac.ir/parameters/fea/filemanager/forms/reference2.pdf

منابع مورداستفاده شامل جدیدترین اطلاعات در زمینهٔ مورد نظر باشد.

چکیدهٔ انگلیسی،برگردان کامل و دقیق چکیدهٔ فارسی و شامل عنوان اصلی مقاله،نام نویسندگان،آدرس و عنوان علمی آنان و واژه‌های کلیدی باشد.مسئولیت هر مقاله از نظر محتوای علمی و نظرات مطرح‌شده در متن آن،به‌عهدهٔ نویسنده یا نویسندگان مسئول مقاله خواهد بود.تا قبل از پایان مراحل نهایی چاپ،اگر مشخص شود مقالهٔ منتخب به هر شکل در جای دیگری به‌چاپ رسیده است از انتشار آن جلوگیری خواهد شد.مقاله‌ها توسط هیئت تحریریه و با همکاری متخصصان داوری شده و در صورت تصویب،بر طبق ضوابط خاص نشریه به‌نوبت،چاپ خواهند شد.نشریه در ردّ یا قبول،جرح و تعدیل و ویراستاری مقاله‌ها اختیار تامّ دارد.

فهرست

دیپلماسی چینی سلامت و پویایی فزایندهٔ اقتصاد چین در همه‌گیری کرونا..... ۱
ژاپن در مخمصهٔ دوگانه همکاری/ منازعه دربرابر چالش منطقه‌ای چین (۲۰۰۰-۲۰۲۱)..... ۳۱
ادراک رهبران ترکیه و عربستان از مقولهٔ محور مقاومت..... ۵۹
اقتصاد سیاسی تعاملی/ پراکنشی؛ الگوی نوین قطر در قدرت‌سازی ژئوپلیتیک..... ۹۴
فضای سایبر و وجه رابطه ای قدرت ملی ایران..... ۱۳۱
بازنمایی یادمان تسخیر سفارت در سیاست خاطرهٔ ایران دربرابر آمریکا..... ۱۵۷
تحلیلِ نهادگرایانهٔ مسیر توسعهٔ ترکیه (۱۹۲۳- ۲۰۱۵)..... ۱۸۸
تأثیر اروپاگریزی بر همگرایی اروپایی در نوردیک..... ۲۱۹
دلایل ناکامی ترامپ در شناساندن ایران به‌عنوان تهدید امنیت بین‌الملل..... ۲۴۹
تهدیدهای امنیتی برآمده از تحریم‌های نفتی ایران..... ۲۷۸
معرفت‌شناسی بدن‌مند؛ رهیافتی نوین برای شناخت روابط بین‌الملل..... ۳۰۲
ریشه‌های اندیشهٔ سیاسی و مذهبی طالبان افغانستان (۱۹۹۶-۲۰۰۱)..... ۳۲۸
اعمال فراسرزمینی قانون اروپایی حفاظت از داده‌های شخصی در آمریکا..... ۳۵۱
تحلیل رمزگان عملیاتی نتانیاهو در عرصهٔ سیاست خارجی..... ۳۸۱
واکاوی مفهوم صلح بین جوامع سیاسی در مکتب سیاسی هرات..... ۴۱۳
دیپلماسی سدها میان ایران و عراق..... ۴۳۲
اقتصاد سیاسی بازتولید بی‌ثباتی و منازعه در عراق پساصدام..... ۴۶۰
هژمونی مزدایی؛ تطبیق نظام هژمونیک با امپراتوری هخامنشی..... ۴۸۹
تحول استراتژی دفاعی و سیاست امنیتی ژاپن (۲۰۲۱-۲۰۲۳)..... ۵۱۸
سازه های راهبرد امنیتی اسرائیل در بحران سوریه(۲۰۱۱-۲۰۲۱)..... ۵۵۸
ابعاد و اهداف حضور و نفوذ اسرائیل در آفریقا..... ۵۸۶
سناریوهای آیندهٔ نظم بین‌المللی برپایهٔ ساختار و راهبرد بازیگران..... ۶۱۴
جایگاه ایران در سیاست خارجی چین..... ۶۵۵

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.74561.1218
مـقالهٔ پژوهشـی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۱۰/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۲

دیپلماسی چینی سلامت و پویایی فزایندهٔ اقتصاد چین در همه‌گیری کرونا

علی باقری دولت‌آبادی[۱]

چکیده

دیپلماسی سلامت، یکی از جنبه‌های دیپلماسی مدرن است که پس از همه‌گیری کرونا در جهان، موردتوجه بسیاری از کشورهای جهان واقع شده است. هدف مقاله پیش رو، بررسی نقش دیپلماسی سلامت بر حفظ و تداوم پویایی اقتصادی چین، هم‌زمان با همه‌گیری کرونا در این کشور و در سطح جهان است. براین‌اساس، پرسش اصلی پژوهش این است که «دیپلماسی سلامت چگونه به چین کمک کرد تا در شرایطی که کشورهای دیگر با رکود اقتصادی دست‌وپنجه نرم می‌کردند، اقتصاد خود را پویا نگه دارد؟» فرضیهٔ اصلی پژوهش این است که «کارکردهای دیپلماسی سلامت، ازجمله گسترش روابط با کشورها، تلطیف چهرهٔ بین‌المللی، فرصت‌سازی برای کسب منافع اقتصادی از راه توسعهٔ صادرات، و... به چین کمک کرد تا پویایی اقتصاد خود را حفظ کند». روش به‌کاررفته برای انجام پژوهش حاضر، روش کیفی با رویکرد تحلیلی-تبیینی بوده و برای گردآوری داده‌ها نیز از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است. یافته های پژوهش نشان داد که چین توانسته است در پرتو دیپلماسی سلامت به بازارهای جدیدی (در کشورهای درحال‌توسعه) دست یافته، برای خود شهرت و محبوبیت سیاسی کسب کند و نقش بازیگری مسئول و خیرخواه را به‌نمایش بگذارد. در نتیجهٔ این سیاست‌ها، در سال ۲۰۲۰، استقبال از کالاهای بهداشتی چین و به‌تبع آن، صادرات این کشور، افزایش یافت.

کلیدواژه‌ها: دیپلماسی سلامت، چین، اقتصاد، کرونا، وجهه.

---

۱. دانشیار روابط بین‌الملل، گروه علوم سیاسی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران، abagheri@yu.ac.ir
ORCID: 0000-0002-4584-5870

Chinese Health Diplomacy and Increasing Dynamism of China's Economy during the Coronavirus Pandemic

Ali Bagheri Dolatabadi[1]

Abstract

Health diplomacy is one of the aspects of modern diplomacy that has become popular in many countries of the world after the coronavirus pandemic. The purpose of this article is to examine the role of health diplomacy in maintaining and continuing China's economic growth as the coronavirus spreads in the country and the world. The main question is how did health diplomacy help China maintain its economic growth while other countries struggled with a recession? The main hypothesis of the research is that the functions of health diplomacy, such as increasing relations with other states, restoring international prestige, creating opportunities for economic benefits through export development, etc., helped China to maintain its economy dynamic. A qualitative method with an analytical-explanatory approach was applied for research and a library method was used for data collection. The findings show that China has achieved the following goals in the light of health diplomacy: it has gained new markets in developing countries; it has created international prestige for this country. It has portrayed a responsible and benevolent role from Beijing. As a result of these policies, the desire to buy health goods made in China increased in 2020, and China exports increased.

Keywords: Health Diplomacy, China, Economy, Coronavirus, Prestige.

1. Associate Professor, Department of Political Science, Yasouj University

مقدمه

شیوع ویروس کرونا در نیمهٔ دوم سال ۱۳۹۸ (۲۰۱۹) در جهان، زمینه‌ساز آغاز عصر تازه‌ای در روابط بین‌الملل گردید. این بیماری که در ابتدا تصور می‌شد همانند ابولا، سارس، آنفولانزا، و بیماری‌های عفونی-تنفسی دیگر، به‌آسانی کنترل‌پذیر و مهارشدنی است، به‌تدریج سراسر جهان را درنوردید و به‌شدت بر اقتصاد و سیاست جهانی تأثیر گذاشت. اقتصاد جهان که تا پیش از آن با ویژگی‌هایی مانند تجارت آزاد، جهانی‌شدن، حذف تعرفه‌ها، و جابه‌جایی سرمایه و نیروی انسانی توصیف می‌شد، به‌یکباره منقبض، درون‌گرا، و محدود شد (Azevêdo, 2020, 1-2)؛ به‌گونه‌ای که نگرانی‌هایی در مورد بازگشت کشورها به ایده‌های اقتصادی گذشته و کم‌فروغ شدن جهانی‌شدن در بعد اقتصادی شکل گرفت (Dollar, Huang & Yao, 2021, 16). بااین‌حال، چین، برخلاف همتایان غربی‌اش، توانست به‌سرعت با شرایط پیش‌آمده انطباق یافته و دوباره به شرایط پیش از کرونا بازگردد. پکن در طول دو دههٔ گذشته، رشد اقتصادی بی‌سابقه‌ای را تجربه کرده و توانسته است خود را به‌عنوان ابرقدرت بالقوهٔ آینده معرفی کند (Fan, 2019). همین نگرانی‌ها سبب شده است که مقامات کاخ سفید از دوران اوباما به‌این‌سو، به‌جای تمرکز بر خاورمیانه، سیاست «چرخش به شرق[1]» را به‌عنوان سیاست خارجی آمریکا برگزینند. برداشت عمومی این است که اگر رشد اقتصادی چین متوقف نشود، بسیار زودتر از آنچه تصور می‌شد، باید با عصر آمریکایی خداحافظی کنیم.

چین که زمانی ایدهٔ خودکفایی اقتصادی را دنبال می‌کرد و درهای کشورش را به‌روی دنیای بیرون بسته بود، در سال ۲۰۲۰، به بزرگ‌ترین جذب‌کنندهٔ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تبدیل شد (Dollar, Huang & Yao, 2021, 19). صندوق بین‌المللی پول پیش‌بینی کرده است که رشد اقتصادی چین تا پایان سال ۲۰۲۳، بالاترین رشد اقتصادی جهان یعنی ۵ درصد را حفظ خواهد کرد (IMF, 2023). پرسشی که دراین‌راستا مطرح می‌شود، این است که «چین چگونه توانست در دوران شیوع کرونا، همچنان به موفقیت‌های اقتصادی خود ادامه دهد؟» و «نقش دیپلماسی سلامت در حفظ و تداوم پویایی اقتصاد چین در دوران شیوع کرونا در جهان چه بود؟» فرضیهٔ اصلی پژوهش این است که «کارکردهای دیپلماسی سلامت، ازجمله گسترش روابط با کشورها، تلطیف چهرهٔ بین‌المللی، فرصت‌سازی برای کسب منافع اقتصادی از راه توسعهٔ صادرات، و... به چین کمک کرد تا پویایی اقتصاد خود را حفظ کند»؛ بنابراین، هدف اصلی

---

1. Turn to East

پژوهش حاضر، شناسایی ظرفیت‌هایی است که دیپلماسی سلامت، دراختیار چین گذاشته است و اینکه چگونه بهداشت می‌تواند در خدمت سیاست خارجی کشورها قرار گیرد و حتی برنامه‌های توسعه‌ای آن‌ها را به‌پیش ببرد. برای انجام پژوهش حاضر، از روش کیفی با رویکرد تحلیلی-تبیینی استفاده شده است. داده‌های پژوهش از پایگاه‌های الکترونیک، شامل گزارش‌های اقتصادی و بهداشتی ارائه‌شده توسط مؤسسه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی و نیز منابع دست اول (سخنان مقامات چینی که در روزنامه‌ها و پایگاه‌های خبری منتشر شده‌اند)، به‌همراه منابع تکمیلی (مقاله‌های منتشرشده به زبان انگلیسی)، به شیوهٔ کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند.

۱. پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ نقش دیپلماسی سلامت در حفظ و تداوم پویایی اقتصاد چین در دوران کرونا، هیچ پژوهشی به فارسی و انگلیسی انجام نشده است. این درحالی است که دربارهٔ دیپلماسی سلامت چین، مقاله‌های پرشماری به زبان انگلیسی انتشار یافته است که می‌توان آن‌ها را در چند گروه دسته‌بندی کرد: گروه نخست، مقاله‌هایی هستند که کوشیده‌اند برنامهٔ مشارکت جهانی چین در بهداشت و مقابله با کرونا را به ابتکار یک کمربند-یک جاده[1] شی‌جین‌پینگ، گره زده و از آن با عنوان «جادهٔ ابریشم سلامت[2]» یاد می‌کنند. برپایهٔ این تحلیل‌ها، پکن اقدامات مبارزه با همه‌گیری کووید-۱۹ در کشورهای دریافت‌کنندهٔ کمک‌ها را با چشم‌انداز همکاری پس از همه‌گیری در چارچوب ابتکار یک کمربند-یک جاده، پیوند زده است. این مقاله‌ها تلاش می‌کنند این پیام را برسانند که در پشت ظاهر انسان‌دوستانهٔ کمک‌های چین، اهداف کلان سیاسی نهفته است (Rudolf, 2021; González, 2021).

گروه دوم، مقاله‌هایی را دربر می‌گیرد که در نکوهش رفتار چین برای پنهان‌سازی منشأ بروز کرونا نوشته شده‌اند و نشان می‌دهند که چین، چگونه از دیپلماسی سلامت برای تلطیف چهرهٔ بین‌المللی خود استفاده کرده است. به‌نظر نویسندگان این گروه از مقاله‌ها، چین با کمک‌های پزشکی خود، افزون‌بر به‌نمایش گذاشتن چهرهٔ یک رهبر جهانی خیرخواه از خود، بر ناکامی‌های اولیه‌اش در مهار کرونا سرپوش گذاشته است (Kowalski, 2021; Verma, 2020).

دستهٔ سوم، مقاله‌هایی هستند که به اهداف ژئوپلیتیک چین در جهان توجه کرده و از آماده شدن این کشور

1. The Belt and Road Initiative (BRI)
2. Health Silk Road

برای به‌عهده گرفتن نقش رهبری جهان در آینده خبر می‌دهند. این مقاله‌ها بر کمک‌های پزشکی و اعتبارات مالی چین –به‌عنوان راهی برای نفوذ این کشور در قلب شهروندان کشورهای دیگر– متمرکز شده و کوشیده‌اند تا نشان دهند که چگونه چین درحال معرفی خود به‌عنوان یک بازیگر مسئول در جهان است (Chaziza, 2020; Gauttam, et. al., 2020).

دستهٔ چهارم، مقاله‌هایی هستند که موضوع بهره‌گیری چین از شرایط ایجادشده به‌واسطهٔ شیوع کرونا، برای افزایش قدرت نرم این کشور در جهان را بررسی کرده و از آن با عنوان «دیپلماسی ماسک» یا «دیپلماسی کروناویروس» یاد کرده‌اند (Wong, 2020; Li, 2020). دراین‌باره در ایران نیز *امیر عباسی‌خوشکار* (۲۰۲۰) در مقاله‌ای با عنوان «گسترش جهانی ویروس کرونا و مدیریت قدرت نرم؛ بررسی موردی مدیریت چینی قدرت نرم» نشان داده است که چین با استفاده از ابزارهای رسانه‌ای برای اقناع و هدایت مردم داخل چین و تأثیرگذاری بر افکار عمومی جهان، تصویر مطلوبی از حکمرانی داخلی این کشور و ایفای نقش دولتی مسئولیت‌پذیر ساخته است.

آنچه با مرور آثار یادشده مشخص می‌شود، این است که بیشتر مقاله‌ها و پژوهش‌ها، پیامدهای سیاسی اقدامات چین در زمان شیوع کرونا را بررسی کرده و از مزیت‌های اقتصادی دیپلماسی سلامت غافل بوده‌اند؛ ازاین‌رو، مقالهٔ حاضر کوشیده است این ضعف علمی را پوشش داده و نشان دهد که چگونه دولت‌ها می‌توانند از بسترهای تهدیدزا، فرصت‌سازی کرده و دست به تولید ثروت بزنند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

تغییر شرایط و مطرح شدن مؤلفه‌های جدید در عرصهٔ بین‌الملل موجب شده است که کشورها برای پیشبرد بهتر منافع ملی خود، ابزارها، فن‌ها، و سیاست‌های جدیدی را به‌کار بگیرند. انقلاب در عرصهٔ ارتباطات و افزایش وزن و نقش افکار عمومی نیز ازجمله عواملی است که سبب شده است کشورها مانند گذشته، تنها به بده‌بستان‌های دولتی خود در قالب دیپلماسی سنتی تکیه نکنند. براین‌اساس، دیپلماسی عمومی به‌عنوان یکی از راه‌های ارتقای وجههٔ کشورها و ملت‌ها، روشی برای تقویت قدرت نرم به‌شمار می‌آید که کشورها در دستگاه سیاست خارجی از آن بهره می‌برند (Hadian & Ahadi, 2009, 86-87). *کنان ناکامورا* و *متیو وید*[1]، دیپلماسی عمومی را تلاش‌های دولت برای اجرای سیاست خارجی و حمایت از منافع ملی از طریق برقراری ارتباط مستقیم با جامعهٔ هدف در یک کشور خارجی تعریف کرده‌اند (Nakamura & Weed,

1. Kennon H. Nakamura & Matthew C.Weed

(2009. امروزه این دیپلماسی، به شکل‌های گوناگونی، از دیپلماسی فرهنگی گرفته تا دیپلماسی رسانه‌ای، به‌نمایش گذاشته شده است که یکی از ابعاد آن نیز دیپلماسی سلامت است.

آنتونی فائوچی، دیپلماسی سلامت را این‌گونه تعریف کرده است: «به‌دست آوردن قلب و ذهن مردم در کشورهای فقیر با صادرات مراقبت‌های پزشکی، تخصص، و پرسنل برای کمک به کسانی‌که بیشتر به آن نیاز دارند» (Fauci, 2007, 1169). *بلومنتال* و *شلیسل* نیز دیپلماسی سلامت را وسیله‌ای برای محافظت از خود در جامعهٔ جهانی دانسته و از آن به‌عنوان فرصتی برای ایجاد ارتباط بین دولت‌های جهان، بخش خصوصی، و سازمان‌های غیردولتی در راستای ارتقای سلامت عمومی یاد کرده‌اند (Blumenthal & Schlissel, 2017). نکتهٔ قابل‌توجه دربارهٔ این تعریف‌ها این است که در همهٔ آن‌ها، مسئلهٔ سلامت، صلح، و همکاری، برجسته شده و تلاش شده است از این دیپلماسی به‌عنوان ابزاری برای کاستن از بیماری و بالا بردن ضریب امنیت بهداشتی جهان یاد شود. تنها جایی‌که در آن می‌توان نشانی از مزیت یا پیامدهای اقتصادی دیپلماسی سلامت یافت، اهداف مطرح‌شده دربارهٔ دیپلماسی سلامت از سوی سازمان جهانی بهداشت است که در توصیف اهداف دیپلماسی سلامت این‌گونه بیان می‌کند: «امنیت بهداشتی و سلامت بهتر مردمان، بهبود روابط دولت‌ها، و تعهد طیف گسترده‌تری از بازیگران بین‌المللی به همکاری با یکدیگر در راستای بهبود سطح سلامت جهانی، و رسیدن به نتایجی مطلوب در حمایت از اهداف کاهش فقر و افزایش برابری در جهان» (WHO, 2020). در میان اهداف یادشده، نکتهٔ قابل‌تأمل از منظر اقتصادی، رسالتی است که این سازمان به‌عنوان یکی از کارگزاری‌های تخصصی سازمان ملل برای مبارزه با فقر، بیماری، و افزایش برابری در جهان به‌عهده دارد.

خلأ اصلی در اینجا این است که تا دههٔ پایانی قرن بیستم، نظریه‌های روابط بین‌الملل به بحث دیپلماسی سلامت وارد نشده و آن را به‌عنوان موضوعی فرعی و حاشیه‌ای در سیاست خارجی درنظر می‌گرفتند. آنان سیاست بین‌الملل را بیشتر مبارزه‌ای برای حفظ، گسترش، و نمایش قدرت به‌شمار می‌آوردند (Guzzini, 2018, 10). جرمی یود دراین‌باره به‌صراحت می‌گوید: «نظریه‌های نئورئالیسم، نئولیبرالیسم، و سازه‌انگاری روابط بین‌الملل باید به موضوعات بهداشتی، به‌ویژه ایدز، توجه داشته باشند؛ زیرا، بیشتر مدافعان امنیت بهداشت، نتوانسته‌اند مسائل را برپایهٔ نظریه‌های گذشته واکاوی و تحلیل کنند» (Youde, 2005, 197).

با وجود این ضعف کلی نظری باید گفت، در میان نظریه‌های روابط بین‌الملل، نظریهٔ لیبرالیسم، بیشترین نزدیکی محتوایی را با دیپلماسی سلامت دارد. این امر به چند عامل مربوط می‌شود: نخست، جایگاهی است که پیروان این نظریه برای صلح، ثبات، و نفی جنگ قائل می‌شوند و شرایط بد بهداشتی را به‌عنوان

یکی از پیامدهای جنگ و ناآرامی درنظر می‌گیرند. برای این طیف، عدالت، اخلاق، برابری، و امنیت مشترک، همچنان یک دغدغهٔ غیرقابل‌چشم‌پوشی است (Burchill et.al., 2012, 87-120)؛ نکتهٔ دوم، توجه این گروه به بازیگران غیردولتی در روابط بین‌الملل، به‌ویژه نقش بازیگران فعال در عرصهٔ بهداشت و سلامت، همچون پزشکان بدون‌مرز، خیریه‌ها، و... است. امروزه مشخص شده است که طیف گسترده‌ای از بازیگران، از سازمان‌های بین‌المللی گرفته تا سازمان‌های مردم‌نهاد، خیریه‌ها، و شرکت‌های چندملیتی، بر فرصت‌ها و پیامدهای بهداشتی تأثیر گذاشته‌اند (Davies, 2010, 1169)؛ نکتهٔ سوم، توجه این نظریه به صلح دموکراتیک و اصلاح ساختار نظام سیاسی کشورها به‌عنوان عاملی است که می‌تواند به فقر بیشتر مردم و بی‌ثباتی سیاسی نظام منجر شود. نکتهٔ چهارم، علاقه‌مندی این نظریه‌ها به مباحث اقتصادی و نقشی است که می‌توانند در تحقق صلح داشته باشند. به‌طور خاص این نظریه‌ها، بحث وابستگی متقابل اقتصادی با محوریت بازیگران جدید و در چارچوب جهانی‌شدن را با علاقه و جدیت بیشتری دنبال می‌کنند (Hackbarth, 2009, 2-3).

لیبرال‌ها بر این نظرند که جهانی‌شدن، مرحلهٔ جدیدی را در عصر سرمایه‌داری ایجاد کرده است و دولت‌ها باید بر رشد تجارت آزاد، ظرفیت شرکت‌های فراملی در گریز از مقررات سیاسی و حوزه‌های صلاحیت حقوق ملی، و آزادی سرمایه از قید محدودیت‌های ملی و سرزمینی تمرکز کنند (See: Friedman, 2000). گسترش فناوری‌های ارتباطات و اطلاعات و نقش‌آفرینی آن در امر تجارت، موجب شده است که در قرن ۲۱، فعالیت‌های بازرگانی نسبت به قرن پیش از آن، رشد بی‌سابقه‌ای داشته باشد. در جریان انتقال کالا و خدمات از سراسر جهان دو پرسش مهم، ذهن فعالان اقتصادی را درگیر خود کرد: ۱) آزادسازی تجاری و خدمات بهداشتی چه تأثیری بر نظام بهداشت ملی در کشورهای درحال‌توسعه دارد؟ و ۲) چگونه شیوع برخی بیماری‌ها همچون ایدز، آنفولانزای مرغی، آنفولانزای خوکی، و سارس می‌تواند بر تجارت جهانی تأثیرگذار باشد؟ (See: Drager & Fidler, 2004). نظریه‌های لیبرالیسم کوشیده‌اند برای این پرسش‌های جدید، پاسخ‌هایی بیابند و در این مسیر، حتی پای اهداف سیاسی نیز به‌میان کشیده شد و از دیپلماسی سلامت به‌عنوان راهی برای افزایش قدرت نرم، سخن به‌میان آمد (Kickbusch, 2011, 3). تجزیه‌وتحلیل ارائه‌شده توسط *وات* و همکاران، نشان داد که اعضای گروه بریکس (برزیل، روسیه، هند، چین، و آفریقای جنوبی) برای مشارکت در مسائل بهداشت جهانی، انگیزه‌هایی همچون تعهد به عدالت اجتماعی، تقویت شهرت بین‌المللی، و محرک‌های اقتصادی دارند (Watt, et. al., 2013, 763).

گاتمن و همکارانش اثبات کرده‌اند که دیپلماسی سلامت می‌تواند نقش مؤثری در ارائهٔ یک چهرهٔ

خیرخواه از دولت‌ها ایفا کند (Gauttam, et. al., 2020). یافته‌های *گونزالس* نیز تأیید کرده است که می‌توان اهداف راهبردی و کلان کشور را در قالب پوششی زیبا و موجه، همچون دیپلماسی سلامت، پیگیری کرد (González, 2021). همچنین، تلاش علمی *دریگر* و *فیدلر* نشان داده است که چگونه همه‌گیری برخی بیماری‌ها می‌تواند بر تجارت جهانی تأثیرگذار باشد (Drager & Fidler, 2004). سرانجام، فیدلر اثبات کرده است که این ایده که حوزهٔ سلامت، حوزه‌ای غیرسیاسی و فنی است، نادرست است و در قرن ۲۱، بهداشت به ارزشی سیاسی و برجسته برای بشریت تبدیل شده است؛ بنابراین، پویایی فعالیت‌های بهداشتی برای گسترش همکاری‌های مثبت سیاسی، بسی بیشتر از آن چیزی است که نظریه‌های کارکردگرایی درنظر دارند (Fidler, 2005, 184). مجموع یافته‌های نظری یادشده کمک می‌کند تا بتوان یک چارچوب مفهومی مبتنی‌بر شش شاخص را برای ترسیم رابطهٔ دیپلماسی سلامت و اقتصاد شناسایی و آن را بر رفتار چین در دوران کرونا، منطبق کرد (ر.ک: شکل شمارهٔ ۱).

شکل شمارهٔ (۱). رابطهٔ دیپلماسی سلامت و پویایی اقتصاد

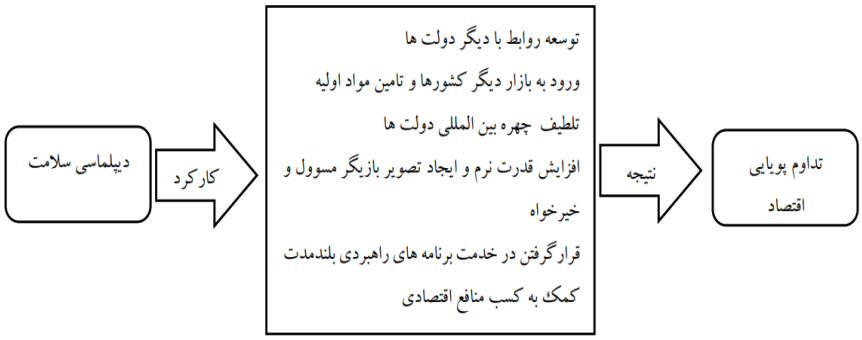

۳. دیپلماسی سلامت چین

تاریخچهٔ دیپلماسی سلامت چین را باید در دو دوره بررسی کرد: نخست از سال ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۱ و سپس از ۱۹۷۱ به‌این‌سو. در دوران نخست، چین دیپلماسی سلامت را در قالب روابط دوجانبه و از طریق همکاری با دولت‌های درحال‌توسعه، به‌ویژه کشورهای آسیایی و آفریقایی، دنبال می‌کرد (Kadetz, 2013, 149). در دورهٔ دوم، در نتیجهٔ کسب کرسی سازمان ملل و شورای امنیت، حضور پکن در عرصهٔ بین‌المللی تقویت شد و دیپلماسی سلامت، بُعدی چندجانبه به‌خود گرفت. درحالی‌که در دورهٔ نخست، محور برنامه‌های دیپلماسی سلامت چین بر کمک‌های بهداشتی، تأسیس بیمارستان، آموزش دانشجویان خارجی و نیروهای بهداشت و درمان و کمک‌های مالی و پزشکی استوار بود، در دور دوم، به مشارکت بین‌المللی خود در

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

برنامه‌های بهداشتی‌ای همچون کارزارهای مبارزه با بیماری‌های فراگیری همچون ایدز، ابولا، و مالاریا شدت بخشید و در سازمان جهانی بهداشت و تصمیم‌گیری‌های این نهاد بین‌المللی حضور پررنگ‌تری پیدا کرد. چین در این دوره کوشیده است کمک‌های خود را فراتر از دولت‌ها به سطح نهادهای بین‌المللی نیز گسترش دهد (Kobierecka & Kobierecki, 2021, 1-15). در این دوره، دیگر نمی‌توان برای دیپلماسی سلامت چین (همانند دوران جنگ سرد) اهداف ایدئولوژیک-سیاسی درنظر گرفت، بلکه باید گفت، اهداف چین بر محور اقتصادی-سیاسی می‌چرخد و حتی بُعد اقتصادی آن بیشتر شده است.

پکن، دور جدید دیپلماسی سلامت خود را از سال ۲۰۱۵ به‌این‌سو در بستر جادهٔ ابریشم سلامت پیگیری کرده است. اگرچه مقامات چینی در سال ۲۰۱۵ و در برخی اسناد مربوط به ابتکار یک کمربند-یک جاده به ایدهٔ جادهٔ ابریشم سلامت اشاره کرده بودند، اما این ایده نخستین‌بار در سال ۲۰۱۶ و توسط شی‌جین‌پینگ در سفر به کشور ازبکستان به‌طور رسمی اعلام شد. در سال ۲۰۱۶، یعنی سال آغازین دستورکار ۲۰۳۰ سازمان ملل برای توسعهٔ پایدار، شورای دولتی چین، سند سلامت ۲۰۳۰ این کشور را منتشر و خود را متعهد کرد که تا سال ۲۰۳۰، استانداردهای بهداشتی کشورش را تا سطح استانداردهای کشورهای توسعه‌یافته ارتقا دهد و به اهداف پیش‌بینی‌شده در سند سازمان ملل دست یابد. با تبلیغات فعالانهٔ مقامات چینی، این ایده به‌سرعت موردتأیید بین‌المللی قرار گرفت. در جریان بازدید رسمی رئیس‌جمهور چین از مقر سازمان جهانی بهداشت در ژنو در ژانویهٔ ۲۰۱۷، چین و سازمان جهانی بهداشت ، یادداشت تفاهمی را در راستای همکاری بهداشتی کمربند و جاده امضا کردند (Cao, 2020, 22). در اواخر همان سال، چین، میزبان اجلاس مقامات بلندپایهٔ بهداشت ۳۰ کشور و نمایندگان تعدادی از سازمان‌های بین‌المللی بهداشتی بود که با تصویب یک بیانیهٔ مشترک مبنی‌بر تعیین خطوط تلاش برای تقویت همکاری‌های بهداشتی در قالب طرح یک کمربند-یک جاده، به‌پایان رسید (National Health Commission of the People's Republic of China, 2017). براساس این برنامه، چین به کشورهای واقع در مسیر جادهٔ ابریشم، خدماتی ارائه می‌داد که مهم‌ترین آن‌ها عبارت بودند از: همکاری‌های علمی-تحقیقاتی، تجهیز بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها، تبادل اطلاعات و دانش دربارهٔ بیماری‌ها، همکاری در بحران‌های بهداشتی، به‌اشتراک‌گذاری طب سنتی چینی، درمان رایگان توسط پزشکان چین، و سایر موضوعات بهداشتی-پزشکی. در بحبوحهٔ گسترش کرونا، جادهٔ ابریشم سلامت به محور اصلی سیاست خارجی چین تبدیل شد و در چارچوب این برنامه، کمک‌های پزشکی و آموزش‌های بهداشتی، توسعهٔ بیشتری پیدا کرد تا هم به وجههٔ آسیب‌دیدهٔ این کشور کمک کند و هم توانایی آن را برای رهبری جهان

در آینده به‌تصویر بکشد (Roy, 2020).

٤. کارکردهای دیپلماسی سلامت برای چین

دیپلماسی سلامت نیز همچون سایر همتایان نوین خود، اولاً برآمده از شرایط جدید بین‌المللی و نیاز و ضرورت همکاری در حوزه‌های بهداشتی است، ثانیاً، بیانگر این است که دولت‌ها به‌تنهایی نمی‌توانند مشکلات سیاست خارجی خود را حل کنند و به مشارکت و همراهی بخش غیردولتی نیاز دارند. ثالثاً، با تهدیدهای بهداشتی نوینی همچون شیوع کرونا در جهان، سیاست خارجی را نمی‌توان از سیاست داخلی جدا دانست و این‌دو در هم تنیده شده‌اند. براین‌اساس، دولت‌ها می‌کوشند تا دیپلماسی سلامت را به‌عنوان ابزاری برای خدمت به بهداشت، سیاست، و اقتصاد کشور به‌کار گیرند. چین ازجمله کشورهایی است که در فرایند همه‌گیری کرونا، در این حوزه، تجربهٔ موفقی داشت. این اثربخشی در نتیجهٔ کارکردهای دیپلماسی سلامت به‌دست آمد که در ادامه توضیح داده شده‌اند.

٤-١. گسترش روابط با دولت‌های دیگر

گسترش روابط با کشورهای درحال‌توسعه، به‌ویژه کشورهای آفریقایی و آمریکای لاتین، یکی از اقداماتی است که در طول دو دههٔ گذشته در دستورکار سیاست خارجی چین بوده و دراین‌راستا، از حوزهٔ بهداشت به‌عنوان ابزاری برای ایجاد روابط راهبردی با این کشورها بهره گرفته است (Amaya & Lombaerde, 2019, 86-92). گسترش کرونا، فرصتی را برای سیاست خارجی چین فراهم کرد تا راه خود را به درون قارهٔ آفریقا، هموارتر کند؛ قاره‌ای که تا نیم قرن پیش، بهشت کشورهای اروپایی برای غارت منابع طبیعی و استفاده از کارگران ارزان‌قیمت آن بود. برخلاف کشورهای اروپایی که راه خود را با لشکرکشی و کشتار به درون قارهٔ آفریقا باز کردند، چین این کار را به شیوه‌ای نرم و نامحسوس انجام داده است. درست یک سال پیش از همه‌گیری کرونا، انجمن همکاری چین و آفریقا، برنامهٔ اقدام پکن[1] برای سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۱۹ را در سپتامبر سال ۲۰۱۸ تنظیم کرد. بخش مراقبت‌های پزشکی و سلامت عمومی، ازجمله سرفصل‌های مهم این سند بود. برپایهٔ این سند، چین متعهد شد که در بخش خدمات پزشکی و بهداشتی و مدیریت بیمارستانی به کشورهای آفریقایی کمک کند؛ مرکز آفریقایی کنترل و پیشگیری از بیماری‌ها و بیمارستان‌های دوستی چین و آفریقا را در سراسر این قاره راه‌اندازی نماید؛ برنامه‌های همکاری در راستای پیشگیری و کنترل بیماری‌های واگیردار را شروع کند؛ پزشکان متخصص آفریقایی بیشتری را آموزش

1. Forum on China-Africa Cooperation Beijing Action Plan (2019-2021)

دهد؛ به اعزام گروه‌های پزشکی برای برآورده کردن بهتر نیازهای این قاره، ادامه دهد؛ خدمات پزشکی سیّار بیشتری برای درمان آب مروارید، بیماری‌های قلبی، و ترمیم دندان به بیماران ارائه کند؛ و به‌طور منظم، جلسه‌هایی را در سطوح بالا در زمینهٔ سلامت برای گفت‌وگو و توسعهٔ بیشتر همکاری‌ها برگزار کند (Ministry of Foreign Affairs of PRC, 2018, 16-18).

آنچه به توسعهٔ دیپلماسی سلامت چین در آفریقا کمک کرد، نیازهای بهداشتی کشورهای آفریقایی و کم‌توجهی دولت‌های توسعه‌یافته به این بخش از جهان بود؛ به‌گونه‌ای که کشورهای آفریقایی، به مهم‌ترین کشورهای ذی‌نفع کمک خارجی چین تبدیل شدند (Brautigam, 2009). البته نحوهٔ توزیع خدمات دیپلماسی سلامت چین در سراسر این قاره یکسان نبوده است. چین، سرمایه‌گذاری‌های خود را بر کشورهایی متمرکز کرده است که بیشترین تشابه را به‌لحاظ نظام سیاسی با این کشور دارند یا در مواضع سیاسی با پکن همسو هستند. سرمایه‌گذاری چین در حوزه‌های بهداشتی در آفریقا، موجب تقویت روابط اقتصادی، گشوده شدن بازارهای جدید به‌روی کالاهای چینی، و ایجاد حسن‌نیت برای تسهیل استخراج منابع طبیعی آفریقا شده است. این شرایط بیشتر در کشورهایی ایجاد شده است که قدرت چانه‌زنی کمتری در مذاکرات داشته‌اند. باوجوداین، دولت چین مدعی است که این مزایای اقتصادی را باید به‌عنوان نتیجهٔ دیپلماسی اقتصادی این کشور درنظر گرفت، نه به‌عنوان یکی از انگیزه‌های دیپلماسی سلامت آن (State Council of the People's Republic of China, 2011)؛ ادعاهایی که چندان صادقانه به‌نظر نمی‌رسند؛ به‌عنوان مثال، می‌توان به کمک مالی یک میلیارد دلاری چین به آنگولا از سال ۲۰۰۳ تا ۲۰۱۰ برای خرید آمبولانس و ساخت بیمارستان اشاره کرد که صادرات نفت آنگولا به چین را در پی داشت. درواقع، به‌دنبال تغییر دیپلماسی چین در سال ۱۹۷۸ و نگاه اقتصادی به این دیپلماسی، بسیاری از طرح‌های ساخت بیمارستان در آفریقا، به‌جای اینکه مبتنی‌بر کمک‌های بلاعوض مالی باشد، به طرح‌های تجاری مرتبط شده‌اند. نمونه‌ای از این دیپلماسی جدید را در سال ۲۰۰۷ با جمهوری دموکراتیک کنگو می‌توان مشاهده کرد؛ جایی‌که چین با امضای قرارداد ۹ میلیارد دلاری با جمهوری دموکراتیک کنگو، متعهد شد که به‌ازای واردات ده‌میلیون تن مِس و چهارصدهزار تن کبالت و سرمایه‌گذاری مشترک در بخش معادن این کشور، در ایجاد زیرساخت‌های کنگو، ازجمله ساخت ۳۲ بیمارستان و ۱۴۵ مرکز بهداشتی مشارکت کند (Mathiason, 2008). در دوران شیوع بیماری کووید-۱۹، چین تمرکز خود را بر کمک‌رسانی به این دسته از کشورها متمرکز کرد و فصل تازه‌ای را در روابط خود با اتیوپی، زیمبابوه، سیرالئون، سنگال، گینه استوایی، الجزایر، کنیا، مصر، مراکش، موریتانی، و لیبی گشود؛ کشورهایی که در دورهٔ فراموش شدن از

سوی غرب، از حمایت‌های فراگیر بهداشتی چین (ارسال ماسک و مواد ضدعفونی‌کننده، تجهیزات پزشکی، کیت‌های تشخیص، واکسن، و...) برخوردار شدند (Procopio, 2020, 1).

۲-٤. ورود به بازار کشورها و تأمین مواد اولیه

چین امروزه می‌کوشد تا در پرتو دیپلماسی سلامت، روابط بلندمدت وابستگی کشورها و شبکه‌های حمایتی[1] خود را در سراسر جهان گسترش دهد. پکن با تمرکز بر راهبرد «سرمایه‌گذاری در بیرون» تلاش می‌کند تا قراردادهای بلندمدتی را با کشورهای دیگر منعقد کند. این قراردادها، دولت‌ها را به تأمین‌کنندگان مواد اولیه و بازارهای جدیدی برای چین تبدیل خواهند کرد. چین از طریق ارائهٔ خدمات امدادرسانی اضطراری به کشورهای درگیر در بلایای طبیعی و بحران‌های بهداشت عمومی، ازجمله در طول دوران همه‌گیری کرونا، دسترسی بی‌نظیر و چشمگیری به زیرساخت‌های بحرانی کشورهایی پیدا کرد که درهای خود را به‌روی چین گشوده بودند. این ورود به بازار کشورهای جدید، فرصتی را برای کسب حمایت بوروکرات‌های سطوح میانی قدرت در آن کشورها (به‌عنوان مثال، شهرداران، و استانداران) ایجاد می‌کند تا راه را برای محصولات چینی به آن کشورها باز کنند. چین، امیدوار است تکنوکرات‌های چینی بتوانند با فعال کردن واردات منظم و پیوستهٔ فناوری و منابع به داخل کشور خود، سهام بازار صنایع نوظهور مانند بیوتکنولوژی و تجهیزات پزشکی را به‌گونه‌ای مؤثر در جهان گسترش دهند و به‌طور غیرمستقیم، باعث افزایش درآمد شرکت‌های دولتی یا تحقق راهبرد کلان این کشور تا سال ۲۰۲۵ شوند (Wong, 2020, 3). شی‌جین‌پینگ، رئیس‌جمهور چین، نیاز دارد تا به مردم چین نشان دهد که برنامه‌های این کشور در راستای مبارزه با فساد، احیای جاده ابریشم، تلاش برای تبدیل شدن به رهبر جهان، ایفای نقش در نهادهای قانون‌گذار بین‌المللی، و... در جهت و مسیر درست حرکت می‌کند. رهبران چین به‌خوبی می‌دانند که اگر اعتبار این کشور با تأثیرپذیری از تبلیغات منفی غربی، آسیب ببیند، ممکن است برداشت‌های جهانی در مورد چین و آیندهٔ سیاسی آن تغییر کرده و حتی سرمایه‌گذاری‌های خارجی در این کشور کاهش پیدا کند (Verma, 2020, 7-8). کاهش سرمایه‌گذاری‌های خارجی، با خود بیکاری، تورم، رکود، کاهش صادرات، رشد منفی اقتصادی، از دست دادن بازارهای منطقه‌ای و جهانی، و در یک کلام، افول اعتبار چین را به همراه خواهد داشت؛ بنابراین، بسیار مهم است که هم جامعهٔ داخلی چین و هم جامعهٔ بین‌المللی، این کشور را شریکی راهبردی، قابل‌اعتماد، صلح‌طلب، و خیرخواه بدانند (McCormick,

1. Patronage Networks

.2008, 73)

۳-٤. تلطیف چهرهٔ بین‌المللی چین

مردم جهان، صرف‌نظر از اقتصاد پیشتاز چین و کالاهای چینی، این کشور را با اقتدارگرایی به‌جامانده از دوران انقلاب کمونیستی و شیوهٔ تعامل آن با فعالان مدنی و مردم تایوان می‌شناسند. برای بسیاری از مردم جهان، خاطرهٔ میدان تیان‌من همچنان زنده است و چین، نمونه‌های جدیدی از این رفتارها را نیز در مورد مسلمانان استان سین‌کیانگ نشان می‌دهد. بازتاب جهانی اخبار مربوط به اردوگاه‌های آموزشی اجباری چین برای مسلمانان یا کنترل زادوولد در این استان، چهرهٔ بیرونی این کشور را مخدوش کرده است. نظرسنجی «مرکز تحقیقات پیو» نشان می‌دهد که در میان اقتصادهای پیشرفته در اروپا، آمریکای شمالی، و منطقهٔ آسیا و اقیانوسیه، کمتر کسی فکر می‌کند که دولت چین به آزادی‌های شخصی مردمش احترام می‌گذارد و از هر ۱۰ نفر، هشت نفر یا بیشتر، چنین نظری دارند (Silver, Devlin & Huang, 2021). دولت چین در پرتو فرصت ایجادشده در نتیجهٔ دیپلماسی سلامت کوشیده است تا این تصاویر منفی از خود را ــ دست‌کم در میان کشورهای درحال‌توسعه ــ با تصاویر جدیدی جایگزین کند؛ تصویر کشوری که بالاترین رتبهٔ اهدای واکسن را در جهان دارد؛ کشوری که به دیگران برای مقابله و کنترل کرونا کمک می‌کند؛ کشوری که همکاری فعال و سازنده‌ای با سازمان جهانی بهداشت دارد؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت، پکن در چارچوب برنامهٔ کواکس، زیر نظر سازمان جهانی بهداشت ، در اهدای واکسن به کشورهای درحال‌توسعه بر رقبای خود پیشی گرفت (CGTN, 2021). به‌گفتهٔ لی‌ژینگ‌کیان[1]، رئیس بخش تجارت خارجی وزارت بازرگانی چین، پکن به ۶۶ کشور و یک سازمان بین‌المللی برای مقابله با کووید-۱۹، واکسن و سرنگ اهدا کرد. پاکستان، کامبوج، فیلیپین، سریلانکا، و بسیاری از دولت‌های آفریقایی، ازجمله این کشورها هستند و قرار است این کمک‌ها به‌دست ۸۸ کشور و چهار سازمان بین‌المللی دیگر نیز برسد. همچنین، چین در اجلاس جهانی سلامت در ماه مه ۲۰۲۱ متعهد شد که ظرف سه سال آینده، ۳ میلیارد دلار دیگر کمک بین‌المللی برای مقابله با کووید-۱۹ و بهبود اوضاع اقتصادی-اجتماعی کشورهای درحال‌توسعه اهدا کند. این کشور همچنین قصد دارد مرکز ملی تقویت تحقیق و توسعهٔ واکسن را به‌عنوان بخشی از مرکز تحقیق و توسعهٔ واکسن بریکس[2] در برزیل، روسیه، هند، چین، و آفریقای جنوبی راه‌اندازی کند و به ۵۶ کشور جهان، واکسن بدهد (CGTN, 2021).

---

1. Li Xingqian
2. The BRICS Vaccine Research and Development Center

برپایهٔ گزارش مؤسسهٔ مطالعات مالی چونگ‌یانگ در دانشگاه رنمین[1]، چین به‌لحاظ تعداد واکسیناسیون در جهان نیز پیشرو است؛ زیرا، تا ۱۹ ژوئن ۲۰۲۱، بیش از یک‌میلیارد دوز و تا ۲۷ اکتبر سال ۲۰۲۳ ، حدود سه و نیم میلیارد دوز تزریق داخلی در کشورش انجام داده است (Trading Economics, 27 October 2023). این آمارها در ۲۲ ژوئیهٔ ۲۰۲۱ ، ۱/۴۸ میلیارد بود که نرخ واکسیناسیون ۵۲/۹ درصدی چین را نشان می داد؛ رقمی که حاکی از این بود که این کشور نیمی از ۳۸ میلیون دوز واکسن کووید-۱۹ را که روزانه در سراسر جهان تزریق می‌شود، به خود اختصاص داده است (Global Times, 29 July 2021). مجموعهٔ اقدامات یادشده باعث شده است که چین بتواند چهرهٔ خود در جهان را، که در ابتدای شیوع کرونا به‌سبب پنهان‌کاری دربارهٔ ویروس کرونا مخدوش شده بود، تاحدی اصلاح کند (Verma, 2020, 248). از این مجموعه تلاش‌های منسجم و هدفمند در عرصهٔ بین‌المللی با عنوان «دیپلماسی واکسن[2]» یاد شده است؛ دیپلماسی که در پی به‌دست آوردن نفوذ و نمایش خیرخواهی[3] است (Yang, 2021). کامیابی چین در این مسیر، ناشی از چند اقدام بود: نخست موضع کشورهای غربی برای اولویت دادن به شهروندان خود در تزریق واکسن و امتناع از توزیع جهانی آن که به چین فرصت داد تا خود را یک قهرمان توزیع واکسن[4] در جهان جلوه دهد؛ دوم امکان حمل، نگهداری، و خرید ارزان‌تر این واکسن نسبت به نمونه‌های مشابه دیگر که نقش مؤثری در تسریع فرایند ژئوپلیتیک صعود چین به‌سوی دستیابی به جایگاه رهبر منطقه‌ای ایفا کرد. این اقدامات تنها به‌شکل دولتی انجام نشد؛ بنیادها، مراکز پژوهشی، دانشگاه‌ها، خیریه‌ها، و شرکت‌های خصوصی همچون «علی‌بابا» و «جک‌ما[5]» نیز با اهدای ماسک و تجهیزات پزشکی در این کار سهیم بودند (Hatton, 2020). یافته‌های *تلیاس* و *اوردینز* نشان می‌دهد که چین بین ۱۱ فوریه تا ۲۰ ژوئن ۲۰۲۰، در قالب دیپلماسی ماسک، ۵۳۷ مورد کمک مالی به ۳۳ کشور آمریکای لاتین و حوزهٔ کارائیب داشته است که بالغ بر ۱۲۸ میلیون دلار می‌شود. ونزوئلا، برزیل، و شیلی با ۶۱/۴ درصد، مقصد اصلی این کمک‌ها بوده‌اند. تلیاس و اوردینز تأکید کرده‌اند که کمک‌های مالی دولت مرکزی چین، شرکت‌ها، شهرداری‌ها و بنیادهای چینی، به‌شدت تحت تأثیر دو عامل تعیین‌کنندهٔ سیاسی، یعنی وضعیت همکاری با چین و سیاست چین واحد بوده است. افزون‌براین، کمک‌های ارائه‌شده توسط چین به کشورهایی با نظام سیاسی اقتدارگرا

1. Chongyang Institute for Financial Studies at Renmin University of China (RDCY)
2. Vaccine Diplomacy
3. Influence and Favor
4. Champion of Vaccine Distribution
5. Jack Ma

بیشتر از دموکراسی‌ها بوده است (Telias & Urdinez, 2021, 1-29).

پیش از اتخاذ «دیپلماسی واکسن» و در بحبوحهٔ شیوع کرونا در جهان، چین از دیپلماسی دیگری به‌نام «دیپلماسی ماسک» رونمایی کرده بود. این کشور درمجموع در سال ۲۰۱۹، پنج میلیارد ماسک تولید کرد. این رقم با شدت گرفتن شیوع کرونا و نیاز جهانی به ماسک افزایش یافت؛ به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۲۰ به حدود ۱۰ میلیارد رسید (Thomala, 2021). یافته‌های *آندریا فوکس*[1] و همکارانش نشان می‌دهد که در زمانه‌ای که «جنگ‌های ماسک[2]» در جهان به‌راه افتاده بود، چین به‌یک‌باره تولید ماسک و مواد بهداشتی را در ماه‌های آوریل ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۰ در کشورش افزایش داد و مقاصد جدیدی برای تجارت خارجی خود یافت (ر.ک: شکل شمارهٔ ۲ و ۳). کشورهایی که مواضع سیاسی همسو با چین داشتند یا پیوندهایی همچون خواهرخواندگی بین شهرهای آن‌ها با چین منعقد شده بود، بیشترین کمک‌ها را در قالب اهدای ماسک دریافت کردند (Fuchs et. al., 2020, 1-4).

شکل شمارهٔ (۲). مقاصد صادرات تجهیزات پزشکی چین در سال ۲۰۲۰-۲۰۱۹

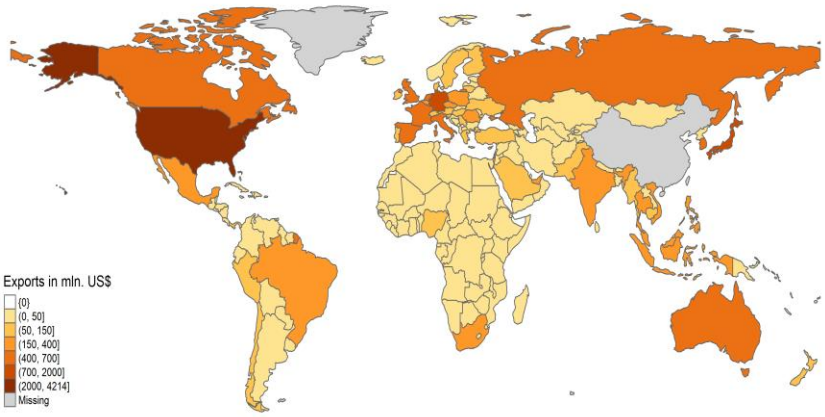

Source: Fuchs et. al., 2020

1. Andreas Fuchs
2. Mask Wars

شکل شمارهٔ (۳). مقاصد اهدای کمک‌های پزشکی چین در قالب دیپلماسی ماسک ۲۰۲۰-۲۰۱۹

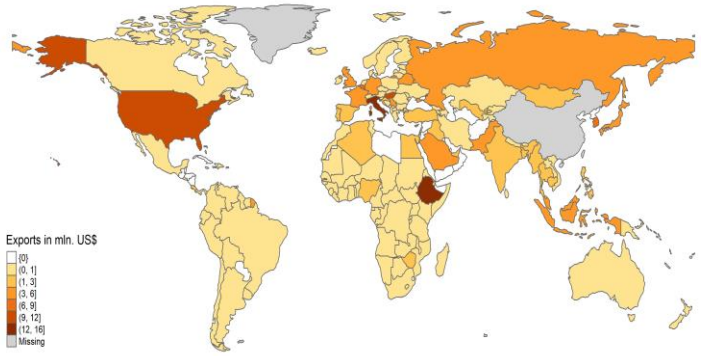

Source: Fuchs et. al., 2020

نظرسنجی‌های انجام‌شده گویای این است که دیپلماسی سلامت در اصلاح چهرهٔ بین‌المللی چین بی‌تأثیر نبوده است. یافته‌های مؤسسهٔ پیو[1] دربارهٔ میزان محبوبیت چین نزد کشورها نشان می‌دهد که اولاً این محبوبیت در بین کشورهای کم‌برخوردار، بیشتر از کشورهای با اقتصاد توسعه‌یافته است؛ به‌بیان روشن‌تر، کشورهایی که بیشتر از کمک‌های چین برخوردار شده‌اند، دیدگاه مثبت‌تری داشته‌اند. ثانیاً، افراد ۱۸ تا ۲۹ساله، نسبت به افراد ۵۰ سال به بالا، دیدگاه مثبت‌تری داشته‌اند. این شرایط، گویای این است که چین به‌خوبی توانسته است ذهنیت‌های تاریخی موجود دربارهٔ خود را در بین نسل‌های جدید این کشورها تغییر دهد. براساس این پژوهش، در بین کشورهای درحال‌توسعه، الجزایر (۷۰ درصد) و لبنان (۶۸ درصد)، بالاترین درصد نگاه مثبت به چین را به‌خود اختصاص داده‌اند و کشورهای کنیا، نیجریه، اوکراین، و تونس در رده‌های بعدی قرار دارند (Silver, Devlin & Huang, 2019). یافته‌های پژوهش دیگری دراین‌باره نشان می‌دهد که محبوبیت چین در میان کشورهای آفریقایی قابل‌توجه است. برپایهٔ این نظرسنجی، در کشورهایی که چین سرمایه‌گذاری‌هایی در حوزهٔ زیرساخت‌ها (عمران، حمل‌ونقل، آموزش، و بهداشت) انجام داده است، برداشت مثبت در مورد پکن بیشتر بوده است؛ به‌عنوان مثال، چین در غنا، نیجریه، اوگاندا، گینه، ساحل عاج، بورکینافاسو و بوتسوانا بالاترین میزان محبوبیت را نسبت‌به کشورهای آفریقایی دیگر دارد. این مطالعه نشان می‌دهد که به‌طورکلی، ۶۳ درصد از شهروندان موردبررسی در ۳۶ کشور آفریقایی، احساسات مثبتی در مورد کمک‌های چین داشته‌اند (Soule & Selormey, 2020).

---

1. Pew Research Center

٤-٤. افزایش قدرت نرم با ایجاد تصویر بازیگر مسئول و خیرخواه

همان‌گونه که دیپلماسی عمومی، گامی در راستای تحقق قدرت نرم کشورها در عرصهٔ بین‌المللی به‌شمار می‌آید (Poorahmadi, 2012, 163)، به دیپلماسی سلامت نیز باید از همین منظر نگریست. منظور از قدرت نرم (همان‌گونه که جوزف نای اشاره کرده است) عبارت است از: «توانایی شکل دادن به اولویت‌ها و ترجیحات دیگران با تکیه بر عنصر اقناع‌سازی از طریق به‌کارگیری عنصر جذابیت» (Nye, 2008, 43). هدف قدرت نرم، نخست، افکار عمومی خارج و سپس، داخل است؛ ازاین‌رو، رفتار همراه با جذابیت قابل‌مشاهده، اما نامحسوس را تجویز می‌کند. حوزهٔ بهداشت و سلامت، ازجمله حوزه‌هایی است که به‌نظر *کیکبوش*، به‌عنوان ابزاری برای بهبود شهرت سیاسی دولت‌ها عمل کرده است و دولت‌ها کوشیده‌اند تا با نشان دادن تعهد به مسائل اخلاقی و بهداشتی، موقعیت بین‌المللی خود را بهبود بخشند (Kickbusch, 2011, 3). نتایج پژوهش‌های انجام‌شده دربارهٔ دو کشور برزیل و کوبا نشان می‌دهد که چگونه بهداشت و سلامت می‌تواند در خدمت سیاست خارجی قرار گرفته و به افزایش قدرت نرم کشورها کمک کند (Bagheri Dolatabadi, 2021, 225). برخی از تحلیلگران همچون *مادالِنا پروکوپیو*[1] و همکارانش بر این نظرند که در شرایطی که آمریکا و بسیاری از کشورهای اروپایی، وظیفهٔ خود را برای حمایت از کشورهای فقیر آفریقایی فراموش کردند، چین از فرصت پیش‌آمده در نتیجهٔ شیوع کرونا استفاده کرد و نشان داد که به چه میزان به کشورهای فقیر، متعهد است. برای کشورهای نیازمندی که از سوی تولیدکنندگان واکسن در دولت‌های غربی فراموش شده بودند، هیچ دلیلی برای به‌چالش کشیدن کیفیت کالاها و محصولات چینی وجود نداشت. درنتیجه، چین توانست خود را به‌عنوان رهبر بهداشت جهانی معرفی کند (Procopio, et. al., 2021, 2). در تاریخ ۱۸ مه ۲۰۲۰، شی‌جین‌پینگ در سخنرانی خود در سازمان جهانی بهداشت در ژنو اعلام کرد که چین، واکسن ارزان‌قیمت را به‌عنوان «کالای عمومی جهانی» دراختیار جهان خواهد گذاشت. رئیس‌جمهور چین، همچنین متعهد به پرداخت سه‌میلیارد دلار به سازمان جهانی بهداشت برای مبارزه با کرونا شد و در ماه اکتبر ۲۰۲۰، به برنامهٔ کواکس پیوست؛ ابتکاری که از سوی سازمان ملل متحد، اتحادیهٔ اروپا، و فرانسه درپیش گرفته شد و هدف آن، اطمینان از توزیع عادلانهٔ واکسن در جهان بود (Rudolf, 2021, 5).

چین در این دوره، ۱۲۰۰۰ بسته کیت تشخیص بیماری به کشورهای آفریقایی فرستاد و جلسه‌های ویدیویی

1. Maddalena Procopio

را با وزیران بهداشت ۲۰ کشور آفریقایی برگزار کرد. همچنین، *جک‌ما*، میلیاردر چینی و بنیان‌گذار غول تجارت الکترونیکی علی‌بابا، بیست‌هزار بسته کیت تشخیص، صدهزار ماسک و هزار لباس محافظ را به هریک از ۵۴ کشور آفریقایی اهدا کرد. افزون‌براین، در ۱۹ مارس، پکن اعلام کرد که قصد دارد یک مرکز تحقیقات پیشگیری و کنترل بیماری‌ها را در نایروبی راه‌اندازی کند (Procopio, 2020). چین، همچنین مجموعهٔ گسترده‌ای از کمک‌های مالی و بهداشتی خود را برای کشورهای خاورمیانه، ازجمله الجزایر، مصر، اردن، عربستان، امارات، ترکیه، ایران، سودان، عراق، مراکش، قطر، اردن، جیبوتی، کویت، عمان، اسرائیل، بحرین، فلسطین، سوریه، لبنان، و یمن فرستاد. این کمک‌ها، قدردانی طرف مقابل را به‌همراه داشته است و برخی از آن‌ها، همچون ایران و امارات، با نمایش پرچم چین بر روی مکان‌های گردشگری یا نمادهای ملی خود، تلاش کردند تا این قدردانی را منعکس کنند. مقامات برخی از کشورهای دیگر نیز در مصاحبه‌های مختلف، زبان به تقدیر از اقدامات چین گشودند (Zoubir, 2020, 3-7; Calabrese, 2022)؛ اما در هیچ‌کجای جهان این کمک‌ها به‌اندازهٔ اروپا برای پکن افتخار و برای طرف مقابل، سرشکستگی به‌همراه نداشت. در اروپا، رئیس‌جمهور صربستان با بوسیدن پرچم چین از پزشکان چینی استقبال کرد. مجارستان و ایتالیا که امید خود به کمک‌های اتحادیهٔ اروپا را از دست داده بودند، دست به ستایش چین و انتقاد از همتایان اروپایی خود زدند (CGTN, 2020). رسانه‌های چینی از این فرصت به‌خوبی استفاده کردند تا از کشور خود، چهرهٔ خیرخواهانه‌ای بسازند و روایت چینی از چگونگی شیوع کرونا در جهان را نشر دهند و از تخریب بیشتر وجههٔ این کشور در جهان پیشگیری کنند (Jacob, 2020, 374).

۵-٤. پیگیری برنامه‌های راهبردی چین

هرچند چین می‌کوشد تا این پیام را به جهان مخابره کند که این کشور با دیپلماسی سلامت خود، اهداف بشردوستانه‌ای را دنبال می‌کند، تردیدهای جدی‌ای دربارهٔ اهداف و نیت چین از پیگیری این دیپلماسی وجود دارد. یکی از عواملی که موجب افزایش این تردیدها شده است، نحوهٔ انتخاب کشورهایی است که قرار است مقصد دیپلماسی سلامت چین باشند. درواقع، کمک پزشکی چین منوط به دخالت این کشور در تصمیم‌گیری‌های کشورهای کمک‌گیرنده در مورد تعاملات سیاسی با تایوان بوده است (Cheng, 2019, 2). همچنین، در سال‌های اخیر، رویکرد چین به کشورهای مقصد کمک‌های پزشکی، تا حد زیادی به سیاست‌های این دولت‌ها در مورد هنگ‌کنگ و نیز مواضع آن‌ها در مورد وضع حقوق بشر و آزادی‌های سیاسی در پکن گره خورده است. افزون‌براین، چین، بیشتر کشورهایی را به‌عنوان هدف انتخاب کرده است که به‌نوعی در ابتکار یک کمربند-یک جاده حضور و مشارکت دارند. روند کمک‌ها به کشورهای

افغانستان، پاکستان، ازبکستان، تاجیکستان، ایران، عراق، ترکیه، اردن، اوکراین، صربستان، مجارستان، لهستان، لتونی، استونی، و چک در بخش آسیا و اروپا، گویای این نکته است که کشورهایی که در مسیر جادهٔ ابریشم سلامت قرار داشته‌اند، بیشترین کمک‌ها را دریافت کرده‌اند (Rudolf, 2021, 8). درواقع، مقامات چین از زمان شروع ابتکار یک کمربند-یک جاده بر همکاری‌های بهداشتی به‌عنوان یکی از بخش‌های توسعهٔ اقتصادی-اجتماعی کلان[1] تأکید کرده‌اند. برنامهٔ اجرای سه‌سالهٔ پیشبرد همکاری‌های بهداشتی (۲۰۱۷-۲۰۱۵) آغاز این حرکت بود که خود را در قالب طرح جادهٔ ابریشم سلامت در سال ۲۰۱۷ در عرصهٔ جهانی تثبیت کرد (World Health Organization). چین برای پیگیری این ابتکار به شیوه‌ای راهبردی، منعطف، و چندبعدی در قالب‌های دوجانبه، منطقه‌ای، و جهانی عمل کرده است؛ به‌گونه‌ای که هم می‌توان همکاری آن با کشورها را به‌صورت دوجانبه مشاهده کرد و هم در قالب نهادهایی همچون آسه‌آن[2]، اتحادیهٔ عرب، و پیمان شانگهای؛ به‌عنوان مثال، چین از سال ۲۰۱۵ تاکنون، نشست‌هایی را در سطح وزیران بهداشت با ۱۷ کشور اروپای شرقی و مرکزی برگزار کرده است. در پرتو این همکاری‌ها، پکن هم تعاملات علمی با این دولت‌ها را پیگیری کرده و هم برای اجرای کامل برنامهٔ یک کمربند-یک جاده، بسترسازی کرده است. این نشست‌ها و همکاری‌ها در دوران شیوع کرونا در اروپا با جدیت بیشتری دنبال شد و این کشورها به‌گونه‌ای گسترده از خدمات بهداشتی چین برخوردار شدند. ارسال بیشترین کمک‌های پزشکی به این بخش از اروپا، این ذهنیت را ایجاد کرده است که چین، درحال افزایش نفوذ خود در این بخش از قارهٔ سبز است (Rudolf, 2021, 5). نظرسنجی‌های انجام‌شده در اروپا، حاکی از این است که سطح نگرش مثبت به چین در مدیریت کرونا از ۱۰ درصد به ۵۲ درصد افزایش یافته است و مردم اروپای مرکزی و شرقی (لهستان، چک، لتونی، استونی، و...) به‌خوبی از کالاهای بهداشتی چین استقبال کرده‌اند (Witchalls, 2020, 1).

نمونهٔ دیگری که تاحدی گویای اهداف راهبردی چین از همکاری‌های بهداشتی با کشورهای دیگر است، ایران است. درحالی‌که تا پایان دولت دوازدهم، آهنگ ارسال واکسن سینوفارم به ایران به‌کندی انجام می‌شد، پس از تغییر دولت در ایران، به‌یک‌باره حجم واکسن‌های ارسالی افزایش یافت. به‌نظر می‌رسد، مهم‌ترین عامل تأثیرگذار بر این تغییر رویه، تفاوت سیاست خارجی دولت دوازدهم و سیزدهم و ارادهٔ

1. Holistic Socio-Economic Development
2. Association of Southeast Asian Nations (ASEAN)

سیاسی کارگزاران چین بوده است. درحالی‌که دولت روحانی، سیاست نگاه بـه غـرب را دنبـال مـی‌کـرد و پس از انعقاد برجام در پیگیری قرارداد جامع همکاری‌های ۲۵ سالۀ دو کشور، به‌کندی عمل کـرد (Caba-Maria, 2020, 245-275)، دولت ابراهیم رئیسی، از همان ابتدا اعلام کرد که سیاست نگاه به شرق را دنبال خواهد کرد. موضوع مهم برای پکن این اسـت کـه اطمینـان حاصـل کنـد کـه ایـران عـزم جـدی‌ای بـرای مشارکت با چین در طرح یک کمربند-یک جاده دارد و ایـن کـار را هرچـه سـریع‌تـر پـیش خواهـد بـرد. امضای قرارداد همکاری‌های جامع ۲۵سالۀ ایران و چـین در واپسـین مـاه‌هـای دولـت روحـانی بـرای پکـن نویدبخش یک افق روشن در آیندۀ همکاری‌های دو کشور بود؛ بـه‌همـین‌دلیـل، بـا جابـه‌جـایی قـدرت در ایران، روند تحویل واکسن سینوفارم، سرعت گرفت. برپایۀ آنچـه در رسـانه‌هـا بازتـاب یافتـه اسـت، ایـران ازجمله کشورهایی است که ۸۰ درصد واکسن وارداتی خود (۱۱ میلیون دوز) را از چین تهیه کرده اسـت. ایـن درحـالی اسـت کـه کشـورهای دیگـر، تنهـا بخـش بسـیار کـوچکی از ۱۷-۱۶میلیـون دوز واکسـن خریداری‌شده توسط ایران در قالب برنامۀ کواکس را تحویل داده‌اند (ILNA, 2021).

٦-٤. کمک به کسب منافع اقتصادی

چین در اواخر فوریۀ ۲۰۱۹، با کنترل تدریجی بیماری کرونا، به‌سرعت به نقش تازۀ خود، یعنی تأمین‌کنندۀ ماسک و وسایل پیشگیری در جهان، روی آورد. ازآنجاکه بیشتر کارخانه‌های ماسک‌سازی جهان در چین هستند، چین، تقریباً، در موقعیت انحصار ارائۀ ماسک و کیت‌های پزشکی به جهان قرار گرفت. تقریباً همـۀ کشورهای جهان، به‌ویـژه کشـورهایی کـه تجهیـزات پزشـکی کـافی نداشـتند، از پشـتیبانی پزشـکی پکـن برخوردار شدند (Rudolf, 2021). این کشور در سال ۲۰۱۹، درمجموع، پنج میلیارد ماسک تولید کرد. این رقم با افزایش شیوع کرونا و نیاز جهانی به ماسک افزایش یافت؛ به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۲۰ به حـدود ۱۰ میلیارد رسید (Thomala, 2021). وزارت بازرگانی چین در ژانویۀ ۲۰۲۱ اعلام کـرد، ایـن کشـور در سـال ۲۰۲۰ بیش از ۲۲۰ میلیارد عدد ماسک صادر کرده است که معادل تقریباً ۴۰ عدد برای هر نفر در خارج از چین است. محموله‌های ماسک به‌تنهایی، ۳۴۰ میلیارد یوان (۵۲/۶ میلیـارد دلار) درآمـد بـرای ایـن کشـور به‌همراه داشته است. برپایۀ اعلام وزارت بازرگانی چین، این کشور افـزون‌بـر ماسـک، در سـال ۲۰۱۹، ۲/۳ میلیارد وسایل پیشگیری و یک میلیارد کیـت تشـخیص بیمـاری صـادر کـرده اسـت (Medical Express, 2021, 1). افزایش میزان صادرات تجهیزات پزشـکی در سـال ۲۰۱۹، چنـان بـی‌سـابقه بـود کـه بـر درآمـد

سرمایه‌گذاران و فعالان عرصهٔ صنعت پزشکی افزود؛ به‌عنوان نمونه، ارزش دارایی *جیانگ‌رنشنگ*[1]، سازندهٔ واکسن ژیفی[2]، سه‌برابر شد و به ۱۹/۹ میلیارد دلار رسید. این شرایط برای سایر فعالان عرصهٔ تجارت الکترونیک چین نیز خوب بود و آنان نیز در سال ۲۰۲۰، درآمدی حدود ۱/۵ تریلیون دلار به‌دست آوردند (Techxplore, 2021, 1-2).

برپایهٔ داده‌های گمرک چین، پکن در سال ۲۰۱۹، ۹/۸ میلیارد دلار تجهیزات پزشکی و ۷/۴ میلیارد دلار، مواد شیمیایی ــ رقمی که شامل مواد اولیهٔ دارویی و آنتی‌بیوتیک‌ها می‌شود ــ به آمریکا صادر کرده است؛ این آمار، به‌نوعی وابستگی آمریکا به مواد دارویی و محصولات پزشکی چین را نشان می‌دهد که با اوج‌گیری کرونا در سال ۲۰۲۰-۲۰۱۹ و برنامهٔ وزارت برنامه‌ریزی اقتصادی مرکزی چین برای دراختیار گرفتن تولید و توزیع تجهیزات پزشکی، دردسرهایی را برای واردات آمریکا از این کشور ایجاد کرد (Karen et.al., 2020, 11).

باوجود نگرانی‌های ایجادشده از سوی رسانه‌های غربی دربارهٔ کارایی و امنیت واکسن‌های چینی، در حال حاضر این کشور، بزرگ‌ترین صادرکنندهٔ واکسن کووید-۱۹ در جهان است. در نیمهٔ نخست سال ۲۰۲۱، چین بیش از ۵۰۰ میلیون دوز واکسن به ۱۱۲ کشور جهان صادر کرده است (Tianqiong & Denise, 2021, 1). این کشور تا ماه مه ۲۰۲۱، ۲۵۲ میلیون دوز واکسن صادر کرده بود که ۴۲ درصد از کل تولید واکسن آن را دربر می‌گرفت. این رقم، معادل یک‌ششم کل تولید واکسن جهان است که با مقایسهٔ آن با ۳۳۰ میلیون دوز واکسن تزریق‌شده در داخل آمریکا و سهم صادرات کشورهای اروپایی و روسیه، جایگاه چین در این عرصه آشکارتر می‌شود. اتحادیهٔ اروپا، ۱۱۱ میلیون دوز (۱۱ درصد از کل تولید)، و روسیه ۶۹ میلیون دوز (۳۵ درصد از کل تولید) واکسن خود را صادر کرده‌اند (Global Times, 29 July 2021). مجموع صادرات واکسن اروپا، روسیه، و آمریکا به جهان با صادرات چین به‌تنهایی برابری نمی‌کند. چین حتی در انتخاب کشورهای دریافت‌کنندهٔ واکسن نیز با کشورهای غربی متفاوت بوده است. درحالی‌که این کشورها، واکسن خود را به کشورهایی با اقتصاد متوسط‌به‌بالا و بیشتر در داخل اروپا فروخته‌اند، پکن آن را به کشورهای گوناگون، به‌ویژه کشورهای درحال‌توسعه، صادر کرده است.

به‌گفتهٔ ادارهٔ کل گمرک چین، صادرات ابزار و تجهیزات پزشکی چین در سال ۲۰۲۰ نسبت به سال

---

1. Jiang Rensheng
2. Vaccine-Maker Zhifei

پیش‌ازآن، ۴۰/۵ درصد رشد داشته و به ۱۸/۱۳۸میلیارد دلار رسیده است. *لی کـوون*[1]، سـخنگوی گمـرک چین، دراین‌باره اعلام کرده است که صادرات برخی محصولات مرتبط با پزشکی، ازجمله ماسک و دارو، در سال ۲۰۲۰ تا ۳۱ درصد افزایش یافته است (ر.ک: جدول شمارهٔ ۱). برپایهٔ گـزارش ادارهٔ کـل گمـرک چین، در نیمهٔ نخست سال ۲۰۲۰، کل صادرات تجهیـزات پزشـکی چـین بـه ۱۶/۳ میلیـارد دلار رسـید کـه سالانه بیش از ۲۲ درصد افزایش داشته اسـت. بیشـتر دسـتگاه‌هـای صادرشـده بـه ایـالات‌متحـده، ژاپـن، و انگلیس ارسال شده‌اند (Global Times, 2021, 1). براساس گزارش انجمن تجهیزات پزشکی چین، برخی از تجهیزات پزشکی مرتبط با تشخیص کووید-۱۹ در سال ۲۰۲۰، رشدی استثنائی را تجربـه کردنـد؛ بـرای مثال، صادرات دماسنج‌های مادون قرمز در نیمهٔ نخست سال ۲۰۲۰ بـیش از ۲۳۵۸ درصـد افـزایش یافـت و ارزش تجاری آن به ۱۰۵۹ میلیارد دلار رسید (Global Times, 2021, 2).

جدول شمارهٔ (۱). مقایسهٔ میزان تولید و صادرات تجهیزات و وسایل پزشکی چین در سال ۲۰۲۰-۲۰۱۹

ردیف	عنوان	۲۰۱۹	۲۰۲۰
۱	تولید و صادرات ماسک	۵ میلیارد دلار	۵۰ میلیارد عدد
۲	روپوش پزشکی و تجهیزات محافظتی شخصی	۶ میلیارد دلار	۱۷ میلیارد دلار
۳	سایر تجهیزات محافظتی چشم و صورت (به‌جز ماسک)	۱۰ میلیارد دلار	۱۴ میلیارد دلار
۴	دستکش	۴ میلیارد دلار	۸ میلیارد دلار
۵	کیت تشخیص	۱ میلیارد دلار	۴ میلیارد دلار
۶	تجهیزات پزشکی	۹/۸ میلیارد دلار	۱۶/۳ میلیارد دلار
۷	صنایع بهداشتی	۶/۹ میلیارد دلار	۹/۱ میلیارد دلار

Sources: Xinhua Agency, 2022; Statista, 2021, IPSOS, 2020, Sutter, 2020:23

نگاهی به صادرات محصولات حیاتی برای مقابله با کووید-۱۹ نشان می‌دهد که این بازار در اختیـار چـین، آلمان، و آمریکا است کـه همچنـان، بـزرگ‌تـرین تـاجران ایـن کالاهـا هسـتند (ر.ک: نمـودار شـمارهٔ ۱). کشـورهای ژاپـن، مـالزی، مکزیـک، بلژیـک، فرانسـه، ایرلنـد، و هلنـد در رتبـه‌هـای بعـدی قـرار دارنـد. روی‌هم‌رفته این ۱۰ کشور، با بیش از ۷۲ درصد صادرات جهان، برترین رتبه‌هـا را در ایـن حـوزه بـه خـود اختصاص داده‌اند (WTO, 2020, 4). میزان واردات و صادرات چین در سال ۲۰۲۰-۲۰۱۹ بـرای کالاهـای

1. Li Kuiwen

حیاتی مقابله با کووید-۱۹ رشدی ۲۰۶/۸ درصدی را تجربه کرد. درحالی‌که این کشور با ۱۲ درصد در صدر جدول سال ۲۰۱۹ قرار داشت، این برتری را با ارتقا به مرتبهٔ ۲۸/۹ در نیمهٔ نخست سال ۲۰۲۰، حفظ کرد (WTO, 2020, 4). میزان درآمد صنایع بزرگ بهداشتی چین برای سال ۲۰۱۸، ۵/۴ میلیارد دلار، سال ۲۰۱۹، ۶/۹ میلیارد دلار، و سال ۲۰۲۰، ۹/۱ میلیارد دلار برآورد شده است. همچنین، پیش‌بینی شده است که درآمد ۱۲۴۶ میلیارد دلاری داروهای گیاهی سنتی چین در سال ۲۰۱۸، در سال ۲۰۲۲ به ۱۷۰۸ میلیارد دلار و در سال ۲۰۲۴ به ۲۰۰۸ میلیارد دلار برسد که جهش ۶۱/۱۶ درصدی را نشان می‌دهد. پیش‌بینی‌ها حاکی از این است که تا سال ۲۰۲۴، بازار تجهیزات پزشکی در جهان ۳۱/۵۶ و در چین ۵۲/۴۶ درصد رشد خواهد کرد (IHE, 2021, 1). گزارش کنگرهٔ آمریکا دراین‌باره نیز بیانگر این است که «درحالی‌که جهان همچنان با بیماری کرونا دست‌وپنجه نرم می‌کند، چین، صادرات تجهیزات پزشکی را در اولویت خود قرار داده است»(Karen et.al., 2020, 1).

نمودار شمارهٔ (۱). مقایسهٔ سهم صادرکنندگان محصولات حیاتی مقابله با کووید-۱۹ در نیمهٔ نخست ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰

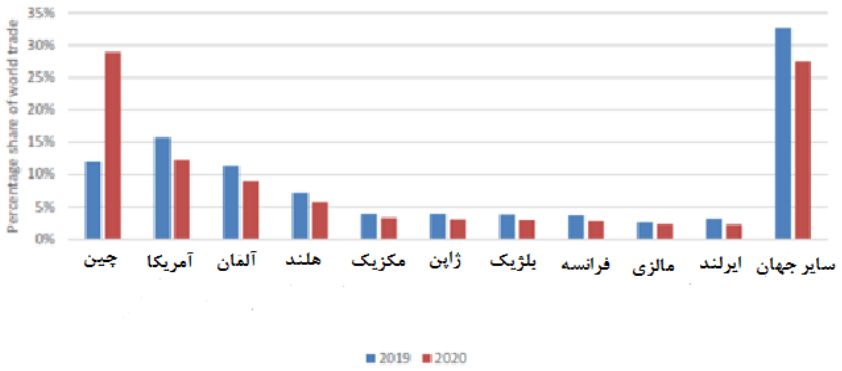

Source: WTO, 2020

۵. تأثیر دیپلماسی سلامت بر اقتصاد چین

دولت چین در سال ۲۰۱۲، هدف بلندمدتی را برای خود ترسیم کرد و آن هدف چیزی نبود جز اینکه تا سال ۲۰۴۹، یعنی ۱۰۰ سال پس از تأسیس جمهوری خلق چین، این کشور باید به وضعی کاملاً توسعه‌یافته و مرفه تغییر جایگاه دهد. تا پیش از شیوع کرونا و روند رکود اقتصادی جهان، این هدف با توجه به موفقیت‌هایی که چین از آغاز اصلاحات اقتصادی در سال ۱۹۷۸، درپیش گرفته بود، امکان‌پذیر به‌نظر می‌رسید، اما با وقوع کرونا، تردیدها دربارهٔ آن بیشتر شد و حتی برخی از کارشناسان ترجیح دادند آن را با جملاتی همچون «سخت است» و «نمی‌توان تضمین کرد» توصیف کنند (Dollar, Huang & Yao, 2021,

(16. نگاه این گروه از کارشناسان بیشتر به شرایط داخلی و بین‌المللی چین بود. چین در داخل کشور خود با چالش‌های جدی‌ای همچون افزایش سن جمعیت، شکاف روستایی-شهری، نظام مالی توسعه‌نیافته، نوآوری ناکافی، فساد، و اتکا به منابع انرژی مبتنی‌بر کربن، روبه‌رو است. افزون‌براین، روابط اقتصادی خارجی این کشور با تعدادی از شرکای اصلی‌اش همچون آمریکا، اروپا، و استرالیا، مناقشه‌برانگیز شده است و این امر می‌تواند موانع تجاری و سرمایه‌گذاری در این کشور را افزایش دهد.

نمودار شمارهٔ (۲). رشد تولید ناخالص داخلی چین برحسب درصد سالیانه

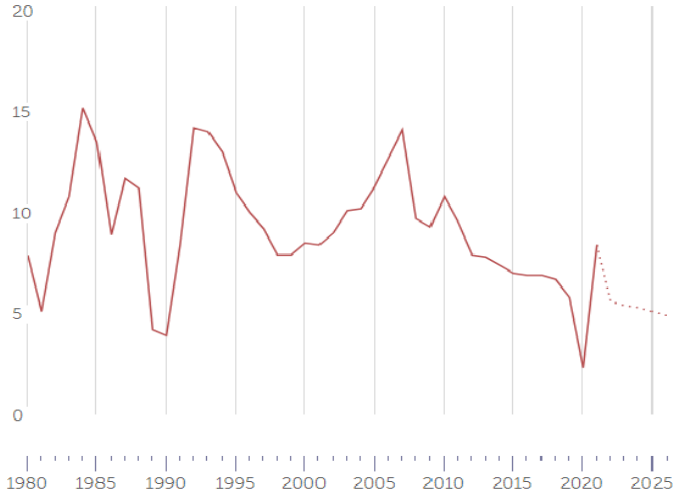

Source: IMF Data, April 2021

این بدبینی‌ها زمانی شدیدتر شد که کرونا بسیاری از ابعاد اقتصادی-سیاسی جهانی‌شدن، همچون کاهش تعرفه‌ها، آزادی تجارت، جریان آزاد اطلاعات و سرمایه، کم‌رنگ شدن مرزها، اندیشه‌های فراملی‌گرایانه، و تعاملات اقتصادی آسان‌تر را متأثر کرد (Azevêdo, 2020, 1-2). میزان مصرف کالاها کاهش یافت؛ دولت‌ها مرزهای خود را به‌روی واردات بستند؛ در جریان عرضه و تقاضا برای کالاها، اخلال ایجاد شد؛ شاخص‌های سهام در بورس‌های بین‌المللی افت کرد؛ بسیاری از شغل‌ها از دست رفتند یا برای مدتی دچار وقفه شدند؛ گردشگری متوقف شد؛ شاخص ارزش تجارت جهانی افت کرد و تورم جای آن را گرفت (CCSA, 2020, 22). بااین‌حال، چین توانست برخلاف همتایان غربی خود، به‌سرعت با شرایط پیش‌آمده انطباق پیدا کند و دوباره به شرایط پیش از کرونا بازگردد. این کشور توانست از خودکفایی واقعی به

بزرگ‌ترین کشور تجاری جهان و در سال ۲۰۲۰ به بزرگ‌ترین جذب‌کنندهٔ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تبدیل شود (Dollar, Huang & Yao, 2021, 19). همچنین، پیش‌بینی‌های منفی، خیلی زود جای خود را به امیدواری داد (ر.ک: نمودار شمارهٔ ۲)؛ به‌گونه‌ای که صندوق بین‌المللی پول، پیش‌بینی کرده است که اقتصاد جهانی ۶ درصد در سال ۲۰۲۱ و ۴/۹ درصد در سال ۲۰۲۲ رشد کند (IMF, 2021, 1) و دراین‌میان، سهم چین برای سال ۲۰۲۱، ۸/۱ درصد باشد (IMF, 2021, 6). پیشی بینی که با گذر زمان تایید گردید و در سال ۲۰۲۱ رشد چین به رقم ۸/۴ درصد رسید(IMF, 2023). با توجه به آنچه در بخش پیشین دربارهٔ دیپلماسی سلامت توضیح داده شد، به‌نظر می‌رسد که گذشته از برنامه‌های موفق اقتصادی پکن، دیپلماسی سلامت نیز در کسب این موفقیت تأثیرگذار بوده است.

نتیجه‌گیری

تداوم رشد اقتصادی چین به صادرات و ارز حاصل از آن بستگی دارد. این کشور، نیازمند آن است که همچنان شرکت‌های بزرگ تولیدی را در داخل خود حفظ کند تا ضمن تأمین نیازهای داخلی، بر قدرت صادرات آن بیفزایند. در نقطهٔ مقابل، اقتصاد جهان نیز تا حد زیادی به اقتصاد چین گره خورده است؛ زیرا، این کشور به مرکز مهم عرضه و تقاضای جهان تبدیل شده است. اگر نتوان گفت دیپلماسی سلامت، یگانه عامل احیای اقتصاد چین در دوران کرونا بوده است، با اطمینان می‌توان گفت که یکی از عوامل اصلی و مؤثر در این حوزه بوده است. دیپلماسی سلامت به چین کمک کرد تا اولاً چهرهٔ بین‌المللی خود را که در اذهان عمومی به‌دلیل رویدادهای سیاسی‌ای همچون میدان تیان‌آن‌من یا شروع بیماری کرونا از شهر ووهان چین ایجاد شده بود، تا حدی ترمیم کند و نگاه‌ها را از این موضوعات به‌سوی کمک‌های بهداشتی چین (ماسک، دستگاه‌های کمک‌تنفسی، کیت‌های تشخیص بیماری، اهدای واکسن، و...) سوق دهد. ثانیاً، در پرتو این کمک‌ها، راه خود را به درون اقتصاد کشورهای نیازمند کمک‌های بهداشتی، به‌ویژه کشورهای درحال‌توسعه، باز کند تا بتواند از مزیت‌های این کشورها در زمینهٔ مواد اولیهٔ تولید و بازار فروش، استفاده کند. ثالثاً، خود را یک بازیگر مسئول و خیرخواه معرفی کرد و اعتماد به مدیریت جهانی خود را در شرایط فروگذاری نقش رهبری از سوی آمریکا، افزایش داد. این سیاست‌ها به چین کمک کرده است تا بهتر برای برنامه‌های راهبردی و بلندمدت خود، همچون ابتکار یک کمربند-یک جاده، برنامه‌ریزی کند و آن را با سرعت بیشتری پیگیری کند. موفقیت به‌دست‌آمده در دیپلماسی سلامت چین، حاصل دو دهه برنامه‌ریزی و اصلاح ساختارها در حوزهٔ بهداشت، صنعت، و سیاست خارجی این کشور بود. تنوع‌بخشی به منابع درآمدی کشور، ازجمله برنامه‌هایی بود که چین از سال ۲۰۰۱ شروع کرد و در قالب آن، صادرات دارو و

تجهیزات پزشکی را در دستورکار خود قرار داد. این برنامه‌ریزی به‌موقع، سبب شد که حتی ایالات‌متحدهٔ آمریکا نیز با همهٔ رقابت‌های اقتصادی و جنگ‌های تعرفه‌ای با پکن، در سال ۲۰۱۹ و در دورهٔ اوج کرونا، به کمک‌های پزشکی این کشور محتاج شود. اکنون به‌جرئت می‌توان گفت، دیپلماسی سلامت به بخشی فعال در سیاست خارجی چین تبدیل شده و چین خواهد کوشید تا در پرتو کمک‌های پزشکی، اعطای وام‌ها، و صدور تجهیزات پزشکی و دارو، نفوذ خود را در کشورهایی که قدرت‌های بزرگ، کمتر به آن‌ها توجه دارند، گسترش دهد.

References

Abbasi khoshkar, A. (2020). Global Spread of Coronavirus and Soft Power Management: A Case Study of Chinese Soft Power Management. *Soft Power Studies*, 9(2), 119-143. [in Persian].

Amaya, A. B. & Lombaerde, P. D. (2019). Multi-Level Health Governance and Health Diplomacy. *Regions and Cohesion*, 9(1), 86-92.

Azevêdo, R. (2020). Trade Set to Plunge as COVID-19 Pandemic Upends Global Economy. *World Trade Organization*, https://www.wto.org/english/news_e/pres20_e/pr855_.html.

Bagheri Dolatabadi, A. (2021). Health Diplomacy as Soft Power: Lessons from Brazil and Cuba for Iran. *Soft Power Studies*, 11(1), 225-260. [in Persian].

Brautigam, D. (2009). *The Dragons' Gift: The Real Story of China in Africa*. New York: Oxford University Press.

Blumenthal, S. J.; Schlissel, E. (2017). *Health Diplomacy: A Prescription for Peace*. Huff Post, https://www.huffpost.com/entry/health-diplomacy-a-prescr_b_73267.

Burchill, Scott. et.al. (2012). *Theories of International Relations*. Translation by Homeira Moshirzadeh and Ruhollah Talebi Arani, Tehran: Mizan.

Caba-Maria, F. (2020). Iran-China Relations: A Game Changer in the Eastern World. In Francisco José B. S. Leandro, Carlos Branco and Flavius Caba-Maria. *The Geopolitics of Iran*. Singapore: Palgrave Macmillan.

Cao, J. (2020). Toward a Health Silk Road: China's Proposal for Global Health Cooperation. *China Quarterly of International Strategic Studies*, 6, (1), 19-35.

Calabrese, J. (2022). China's Health Silk Road and the BRI Agenda in the Middle East. *Middle East Institute*, 11 January, https://www.mei.edu/publications/chinas-health-silk-road-and-bri-agenda-middle-east#_ftnref14

CGTN (2020). Serbian President Kisses Chinese Flag as Support Team Arrives. *CGTN Politics*, 22 March, https://news.cgtn.com/news/2020-03-22/Serbian-president-kisses-Chinese-flag-as-support-team-arrives--P3FlpiEMBa/index.html

CGTN (2021). China Exports COVID-19 Vaccines to Over 40 Countries: MOFCOM. *CGTN News Agency*, 7 June, https://news.cgtn.com/news/2021-06-07/China-has-exported-COVID-19-vaccines-to-over-40-countries-MOFCOM-10Ttbr0noMo/index.html

Chaziza, M. (2021). Chinese Health Diplomacy and the Maghreb in the COVID-19 Era. *Middle East Institute*, 23 February, https://www.mei.edu/publications/chinese-health-

diplomacy-and-maghreb-covid-19-era#_ednref5
Cheng, C. (2019). *The Logic behind China's Foreign Aid Agency. Carnegie Endowment for International Peace*, 21 May, https://carnegieendowment.org/2019/05/21/logic-behind-china-s-foreign-aid-agency-pub-79154.
Committee for the Coordination of Statistical Activities (CCSA) (2020). How COVID 19 is Changing the World. *HDR*, http://hdr.undp.org/en/content/how-covid-19-changing-world-statistical-perspective.
Davies, S. E. (2010). What Contribution can International Relations Make to the Evolving Global Health Agenda? *International Affairs*, 86(5), 1167-1190.
Dollar, D., Huang, Y. & Yao Y. (2021). Global Clout, Domestic Fragility, Finance & Development. *International Money Found*, June 2021, https://www.imf.org/external/pubs/ft/fandd/2021/06/pdf/the-future-of-china-dollar-huang-yao.pdf.
Drager, N. & Fidler, D. P. (2004). Managing Liberalization of Trade in Services from a Health Policy Perspective. *Trade and Health Notes*, 1(1). February 2004, www.who.int/trade/resource/en/GATSfoldout_e.pdf.
Fan, J. (2019). The American Dream Is Alive in China. *Palladium Magazine*, 11 October, https://palladiummag.com/2019/10/11/the-american-dream-is-alive-in-china/.
Fauci, A. S. (2007). The Expanding Global Health Agenda: A Welcome Development. *Nature Medicine*, 13(10), 1169–1171.
Fidler D. P. (2005). Health as Foreign Power: Between Principle and Power. *The Whitehead Journal of Diplomacy and International Relations*, 525(1), 174-194.
Friedman, T. (2000). *The Lexus and the Olive Tree*. London: Farrar, Straus and Giroux.
Fuchs, A. et.al. (2020). China's Mask Diplomacy: Political and Business Ties Facilitate Access to Critical Medical Goods during the Coronavirus Pandemic. *VOX EU*, 16 September, https://voxeu.org/article/china-s-mask-diplomacy.
Gauttam, P., Singh, B. & Kaur, J. (2020). Covid-19 and Chinese Global Health Diplomacy: Geopolitical Opportunity for China Hegemony? *Millennial Asia*, 3(1), 318-340.
Global Times (2021). China Leads the World in Coronavirus Vaccinations, Vaccine Exports. *Global Times*, 29 July, https://www.globaltimes.cn/page/202107/1229979.shtml.
Global Times (2021). China's Medical Devices Exports up More than 40% in 2020 Amid Fight against COVID-19. *Global Times*, 14 Jun, https://www.globaltimes.cn/page/202101/1212791.shtml.
González, R. (2021). China Harnesses 'Health Diplomacy' to Strengthen its Foothold in the Middle East. *Equal Times*, 14 July 2021, https://www.equaltimes.org/china-harnesses-health-diplomacy.
Guzzini, S. (2018). Hans J. Morgenthau and the Three Purposes of Power. *DIIS Working Paper*, 4(1), 1-35.
Hackbarth, J. R. (2009). Soft Power and Smart Power in Africa. *Strategic Insights*, 8(1), 1-19.
Hadian, N. & Ahadi, A. (2009). The Conceptual Position of Public Diplomacy. *Foreign Relations Quarterly*, 1(3), 117-85. [in Persian].
Hatton, C. (2020). Jack Ma: The Billionaire Trying to Stop Coronavirus (and fix China's reputation). *BBC News*, April 25, https://www.bbc.com/news/world-asia-china-52325269#:~:text=Ma%20has%20also%20donated%20millions,from%20Chinese%20into%2016%20languages.

Jacob, J. T. (2020). To Tell China's Story Well': China's International Messaging during the COVID-19 Pandemic. *China Report*, 56(3), 374-392.
IHE (2021). China's Authoritative B2B Fair for Health Industry. The 30th China (Guangzhou) International Health Industry Expo, 24-26 Sep. *China Import and Export Fair Complex*, http://i.gzyfzl.com/invitation/2021/IHE-en-s.pdf.
ILNA Agency (2021). 80% of COVID-19 Vaccine imported from China. *ILNA Agency*, 20 July, https://www.ilna.news/Section-economy-4/1106667-of-covid-vaccine-imported-from-china.
IMF (2021). World Economic Outlook Update: Fault Lines Widen in the Global Recovery. *International Monetary Fund*, July 2021, https://www.imf.org/en/Publications/WEO/Issues/2021/07/27/world-economic-outlook-update-july-2021
IMF (2023). People's Republic of China and the IMF. *International Monetary Fund*, October 2023, https://www.imf.org/en/Countries/CHN
IPSOS (2020). *Looking at the Impact of COVID-19 on the Economy & the MedTech Industry in China*. https://www.ipsos.com/en/looking-impact-covid-19-economy-medtech-industry-china.
Kadetz, P. (2013). Unpacking Sino-African Health Diplomacy. *St Antony's International Review*, 8(2), 149-172.
Karen, M., Schwarzenberg, A. B., Sutherland, M. D. (2020). COVID-19: China Medical Supply Chains and Broader Trade Issues. *Congressional Research Service*, December 23, https://fas.org/sgp/crs/row/R46304.pdf.
Kickbusch, I. (2011). Global Health Diplomacy: How Foreign Policy Can Influence Health. *British Medical Journal*, 342(3), 1-7.
Kobierecka, A., Kobierecki, M.M. (2021). Coronavirus Diplomacy: Chinese Medical Assistance and its Diplomatic Implications. *International Politics*, 8 March, https://link.springer.com/content/pdf/10.1057/s41311-020-00273-1.pdf.
Li, H. (2020). Coronavirus Diplomacy: China's Opportunity Time to Aid Africa. *The Africa Report*, 24 April, https://www.theafricareport.com/26750/coronavirus-diplomacy-chinas-opportune-time-to-aid-africa/.
Mathiason, N. (2008). New Fight for Congo's Riches. *The Guardian*, June 28, 2008, Business. https://www.theguardian.com/business/2008/jun/29/mining.congo.
McCormick, D. (2008). China & India as Africa's New Donors: The Impact of Aid on Development. *Review of African Political Economy*, 35(115), 73-92.
Medical Express (2021). China Exported More Than 220 Billion Masks in 2020: Government. *Medical Express*, 29 January, https://medicalxpress.com/news/2021-01-china-exported-billion-masks.html.
Ministry of Foreign Affairs of the People's Republic of China (2018). *Forum on China-Africa Cooperation Beijing Action Plan (2019-2021)*. 9 September, https://www.fmprc.gov.cn/mfa_eng/wjdt_665385/2649_665393/201809/t20180910_679538.html.
Nakamura, K. H.; Weed, M. C. (2009). U.S. Public Diplomacy: Background and Current Issues. *Congressional Research Service*, December 18.
National Health Commission of the People's Republic of China (2017). *Beijing Communiqué of the Belt and Road Health Cooperation & Health Silk Road*. 18 August, http://en.nhc.gov.cn/2017-08/18/c_72257.htm.
Nye, J. (2008). *Soft Power. Translation by Mohsen Rouhani and Mehdi Zolfaghari*. Tehran: Imam Sadegh University Press. [in Persian].

Poorahmadi, H. (2010). *Soft Power and Foreign Policy of Iran*. Qom: Boustan-E-Ketab. [in Persian].
Procopio, M. (2020). China's Health Diplomacy in Africa: Pitfalls behind the Leading Role. *ISPI*, 7 Avril, https://www.ispionline.it/en/pubblicazione/chinas-health-diplomacy-africa-pitfalls-behind-leading-role-25694.
Procopio, M., Bretherton, H. & Alden, Ch. (2021). Ask the Experts: Has China Successfully Employed 'Health Diplomacy' to Promote its Leadership Role as a Purveyor of Global Public Goods? *The China Foresight Forum (London)*, 18 March, https://blogs.lse.ac.uk/cff/2021/03/18/ask-the-experts-has-china-successfully-employed-health-diplomacy-to-promote-its-leadership-role-as-a-purveyor-of-global-public-goods/.
Roy, D. (2020). China's Pandemic Diplomacy. *Asia Pacific Issues*, 144(1), https://www.eastwestcenter.org/publications/chinas-pandemic-diplomacy.
Rudolf, M. (2021). *The Belt and Road Initiative (BRI) in Action. Stiftung Wissenschaft und Politik*. https://www.swp-berlin.org/10.18449/2021C09/
Silver, L., Devlin, K. & Huang, Ch. (2019). *Attitudes toward Chinas. Pew Research Center*, December 5, https://www.pewresearch.org/global/2019/12/05/attitudes-toward-china-2019/.
Silver, L., Devlin, K. & Huang, Ch. (2021). Large Majorities Say China Does Not Respect the Personal Freedoms of Its People. *Pew Research Center*, June 30, https://www.pewresearch.org/global/2021/06/30/large-majorities-say-china-does-not-respect-the-personal-freedoms-of-its-people/.
Soule, F., Selormey, E. E. (2020). How Popular is China in Africa? *New Survey Sheds Light on What Ordinary People Think. The Conversation*, November 18, https://theconversation.com/how-popular-is-china-in-africa-new-survey-sheds-light-on-what-ordinary-people-think-149552.
State Council of the People's Republic of China (2011). *China's Foreign Aid. Beijing: State Council Information Office*.
Statista (2021). *Export Volume of Personal Protective Equipment from China in 2020, by Product Type*. January, https://www.statista.com/statistics/1269002/china-export-volume-of-medical-protective-equipment/.
Sutter, K. M. (2020). COVID-19: China Medical Supply Chains and Broader Trade Issues. *Congressional Research Service*, 23 December, https://sgp.fas.org/crs/row/R46304.pdf.
Techxplore (2021). China's Super Rich Got $1.5 Trillion Richer during Pandemic: Report. *Techxplore*, October 20, https://techxplore.com/news/2020-10-fortunes-china-internet.html.
Telias D., Urdinez, F. (2021). China's Foreign Aid Political Drivers: Lessons from a Novel Dataset of Mask Diplomacy in Latin America during the COVID-19 Pandemic. *Journal of Current Chinese Affairs*, October 2021, 1-29.
Thomala, L. L. (2021). Annual Production Volume of Face Masks in China from 2017 to 2021. *Statista*, 26 May, https://www.statista.com/statistics/1094428/china-medical-mask-daily-production-volume-by-type/.
Tianqiong, J. & Denise, J. (2021). China Exports 500 Million Covid-19 Vaccine Doses in First Half. *Caixin Agency*, July 14, https://www.caixinglobal.com/2021-07-14/china-exports-500-million-covid-19-vaccine-doses-in-first-half-101739942.
html.
Trading Economics (2023). China Coronavirus COVID-19 Vaccination Total. 27 October,

Trading Economics website, https://tradingeconomics.com/china/coronavirus-vaccination-total
Verma, R. (2020). China's Diplomacy and Changing the COVID-19 Narrative. *International Journal: Canada's Journal of Global Policy Analysis*, 75 (2), 248-258.
Watt, N.F., Gomez, E.J. & McKee, M. (2013). Global Health in Foreign Policy—and Foreign Policy in Health? Evidence from the BRICS. *Health Policy Plan*, 29(6), 763-773.
WHO (2020). *Health Diplomacy. World Health Organization*. http://www.emro.who.int/health-topics/health-diplomacy/index.html.
Witchalls, C. (2020). *Covid-19: Lessons from China's Public Diplomacy in the EU*. https://theconversation.com/covid-19lessons-from-chinas-public-diplomacy-in-the-eu-140890.
Wong, B. (2020). China's Mask Diplomacy. The Diplomat, 25 March, https://thediplomat.com/2020/03/chinas-mask-diplomacy/
World Health Organization (2017). Towards a Health Silk Road. August 18, https://www.who.int/director-general/speeches/detail/towards-a-health-silk-road.
WTO (2020). Trade in Medical in the Context of Tackling Covid-19: Developments in the First Half of 2020. *World Trade Organization*, 22 December, https://www.wto.org/english/tratop_e/covid19_e/medical_goods_update_e.pdf.
Xinhua Agency (2022). *Xinhua Headlines: China Expands COVID-19 Test Kits Production to Meet Surging Global Needs*. 6 February, http://www.xinhuanet.com/english/20220206/dd569c784cce492b8a287db88abd682d/c.html.
Yang, Sh. (2021). Rising-Power Competition: The Covid-19 Vaccine Diplomacy of China and India. *National Bureau of Asian Research (NBAR)*, March 19, https://www.nbr.org/publication/rising-power-competition-the-covid-19-vaccine-diplomacy-of-china-and-india/.
Youde, J. (2005). Enter the Forth Horseman: Health Security and International Relations Theory. *Whitehead Journal of Diplomacy and International Relations*, 6(1), 193-208.
Zoubir, Y. H. (2020). China's 'Health Silk Road' Diplomacy in the MENA. Regional Programme Political Dialogue and Regional Integration in the Southern Mediterranean. https://www.kas.de/en/web/poldimed/single-title/-/content/china-s-health-silk-road-diplomacy-in-the-mena.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.73770.1193
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۰۹/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۱/۱۵

ژاپن در تنگنای دوگانهٔ همکاری/ منازعه در برابر چالش منطقه‌ای چین (۲۰۲۱-۲۰۰۰)

حسین پوراحمدی میبدی[۱]
نعمت‌اللّه پهلوانی[۲]

چکیده

با شروع سدهٔ جدید میلادی، منطقهٔ شرق آسیا، شاهد بازتوزیع قدرت و ثروت توسط ساختار نظام بین‌الملل بوده است؛ بازتوزیعی که همواره توازن قدرت را به سود چین و به‌ضرر قدرت سنتی منطقه، یعنی ژاپن، تغییر داده است. برهمین‌اساس، مقالهٔ حاضر در پی این است که با نگاهی نئورئالیستی، با رویکردی تبیینی-تحلیلی، و در قالب روش کیفی، مجموعه اقدامات امنیت‌طلبانه و حافظ وضع موجود دولت ژاپن را در عرصهٔ نظامی و اقتصادی و در برابر قدرت‌افزایی‌های چین، بررسی کند. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که ژاپن، به‌عنوان یک قدرت برتر منطقه‌ای روبه‌زوال و واحدی عقلایی با محاسبهٔ هزینه ـفایده گزینه‌های موجود در راستای تقابل یا همکاری، مجموعه اقداماتی را دنبال می‌کند که در راستای کسب بیشینهٔ منافع ملی این کشور بوده‌اند؛ اقداماتی که به‌طور هم‌زمان، دربرگیرندهٔ اهداف رفاهی و اهداف امنیتی هستند؛ ازاین‌رو، بررسی طرح‌ها و اقدامات هم‌زمان اقتصادی، سیاسی، و امنیتی ارائه‌شده توسط ژاپن در راستای مقابله با طرح‌های قدرت‌گستر چین، می‌تواند سیاست خارجی منفعت‌طلبانهٔ قدرت‌های برتر جهانی را در مقابل تهدیدات قدرت‌های نوظهور نشان دهد.

کلیدواژه‌ها: توانمندی‌ها، معمای امنیتی، همکاری‌های اقتصادی-تجاری، ژاپن، چین

۱. استاد روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی، دانشکده اقتصاد و علوم سیاسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران
۲. دانشجوی دکتری مطالعات منطقه‌ای، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول) n.pahlevani72@yahoo.com

Japan in the Dual Dilemma of Cooperation and Conflict in the Face of China's Regional Challenge (2000-2021)

Hossein Pourahmadi meibodi[1]
Nemat ollah pahlevani[2]

Abstract
With the beginning of the new century, East Asia witnessed a redistribution of power and wealth by the structure of the international system; which changed the balance of power to the advantage of China and to the detriment of the region's traditional power, Japan. Accordingly, this study intends to survey the Japanese government's efforts to preserve its regional political and economic position, with the help of descriptive-analytical approach and qualitative method, and with emphasis on the new realism theory. The results of this study shows that Japan, as a declining regional power and with a rational standpoint, by calculating the costs and benefits of the available options, pursues a set of measures to further its national interests, achieving welfare and security goals. Thus, a review of the simultaneous economic, political, and security plans and actions proposed by Japan in response to China's expansionist plans can show the utilitarian foreign policy of the world's superpowers in the face of the threats of emerging powers.

Keywords: Capabilities, Security Dilemma, Economic-Commercial Cooperation, Japan, China

---

۱ Professor of International Relations, Shahid Beheshti University
2. PhD in Regional Studies, Tehran University
Corresponding Author: n.pahlevani72@yahoo.com

مقدمه

هرچند در گذر زمان، روابط اقتصادی منطقه‌ای در شرق آسیا عمیق‌تر شده است، اما این منطقه همچنان با چالش‌های جدی ناشی از رقابت‌های اقتصادی، بی‌اعتمادی سیاسی، و برخی ناهمسویی‌های امنیتی، به‌ویژه در روابط چین و ژاپن، روبه‌رو است که معمای امنیتی منطقه را بیش‌ازپیش پیچیده کرده است. ظرفیت عظیم اقتصادی چین در منطقهٔ شرق آسیا، که رشد خود را از دههٔ ۱۹۸۰ آغاز کرده بود، موجب شد که این کشور در اوایل دههٔ ۱۹۹۰، رشد خیره‌کننده‌ای را به ثبت برساند. تداوم رشد اقتصادی این کشور در اوایل سدهٔ جدید میلادی نیز با پشت سر گذاشتن ژاپن به‌عنوان دومین قدرت اقتصادی جهانی، جلوه‌گر شد. ازیک‌سو، توسعه و جاگیری چین در حلقه‌های بالای زنجیرهٔ ارزش منطقه‌ای و جهانی و ازسوی‌دیگر، بحران مالی سال ۲۰۰۸ که باعث رکود در بازار اقتصادی و کاهش ذخایر سرمایه‌گذاری ژاپن شد، زمینهٔ افزایش نقش‌آفرینی چین در حوزهٔ شرق و جنوب شرق آسیا را فراهم کرد. این روند، موجب شد که سهم اقتصادی-تجاری ژاپن در منطقه و جهان، تنزل یافته و جایگاه برتر اقتصادی این کشور، توسط چین تصاحب شود و درنتیجه، روند صعودی رشد این کشور با چالش‌های جدیدی روبه‌رو شد. در پی این تحولات، توازن قوای منطقه‌ای نیز رفته‌رفته دگرگون شده و به‌نفع چین تغییر کرده است. دراین‌میان، دو عامل، پیشینهٔ تاریخی پرتنش و اختلافات ارضی و دریایی میان دو کشور چین و ژاپن، نگرانی‌های ژاپن و کشورهای دیگر منطقه و درنتیجه، تعمیق معمای امنیتی شرق آسیا را در پی داشته است.

ازهمین‌رو، در مقالهٔ حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش برآمده‌ایم که «ژاپن به‌عنوان قدرت سنتی منطقهٔ شرق آسیا، چه تمهیداتی را در راستای مقابله با تهدید جایگاه منطقه‌ای و جهانی خود در مقابل قدرت‌افزایی چین، در دستورکار قرار داده است؟» فرضیهٔ مقاله این است که «قدرت مسلط منطقه‌ای، به‌عنوان واحدی عقلایی، در راستای حفظ جایگاه خویش در نظام بین‌الملل، مجموعه‌ای از اعمال همکاری‌جویانه و تقابلی یا به‌عبارتی، موازنه‌ساز، را در ابعاد اقتصادی و نظامی ـامنیتی، به‌طور هم‌زمان به‌پیش می‌برد». نئورئالیست‌ها با توجه به بازتوزیع قدرت و ثروت توسط ساختار نظام بین‌المللی، استدلال می‌کنند که برهم خوردن موازنهٔ قدرت در یک منطقه، صلح نسبی را نیز در آنجا از بین می‌برد؛ ازهمین‌رو، کشورهای منطقه تا برقراری دوبارهٔ موازنهٔ قدرت به افزایش توانمندی‌های خود ادامه می‌دهند؛ بنابراین، جست‌وجوی توانمندی‌ها در حوزه‌های گوناگون، روند سیاست خارجی دولت‌ها را شکل می‌دهد. ازآنجاکه در این مقاله رویکرد نئورئالیسم را کارآمدتر از رویکردهای دیگر در تحلیل سیاست خارجی ژاپن یافته‌ایم، با به‌کارگیری آن و نیز تحلیل، تبیین، و بررسی داده‌های سازمان‌های بین‌المللی، مقاله‌های

علمی معتبر، و کتاب‌ها و مجله‌های مرتبط با تحولات شرق آسیا، در پی اثبات فرضیه برآمده‌ایم.

۱. پیشینهٔ پژوهش

میاشیتا آکیتوشی[۱] (۲۰۱۳) در فصل هفتم کتاب «سیاست خارجی در چشم‌اندازی مقایسه‌ای» راهبردهای سیاست خارجی ژاپن و عوامل مؤثر بر آن را، چه از سوی نظام بین‌الملل و چه متأثر از محیط داخلی، بررسی کرده است. وی در این کتاب، تغییرات منطقه‌ای چین، کشمکش بر سر قدرت در نظام دوحزبی ژاپن، و تمرکز قدرت تصمیم‌گیری در نهاد نخست‌وزیری را از عوامل تأثیرگذار بر سیاست خارجی ژاپن معرفی می‌کند؛ اما افزون‌بر بی‌توجهی به راهبردهای اتخاذشده توسط ژاپن در راستای حفظ جایگاه جهانی و منطقه‌ای خویش در دههٔ اخیر، از به‌کارگیری داده‌ها و آمارهای به‌روز نیز بازمانده است.

مجتبی صدریا (۱۳۸۷) نیز در مقاله‌ای با عنوان «ژاپن، آمریکا، و شرق آسیا» رابطهٔ ایالات‌متحدهٔ آمریکا و ژاپن را از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون واکاوی کرده است. این مقاله اگرچه ژاپن را به‌عنوان رهبر توسعهٔ اقتصادی شرق آسیا معرفی می‌کند، اما به پیامدهای بازتوزیع ثروت و قدرت در شرق آسیا و واکنش‌های ژاپن به آن اشاره‌ای نکرده است.

ژائو هانگ[۲] (۲۰۱۸) نیز در مقالهٔ خود با عنوان «سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های چینی و ژاپنی در آسیای جنوب شرقی: از رقابت تا همکاری» ضمن اشاره به پویایی رقابت میان چین و ژاپن در حوزهٔ سرمایه‌گذاری زیرساخت‌های آسیای جنوب شرقی، این مسئله را بررسی کرده است که چگونه این سرمایه‌گذاری‌ها و همکاری‌ها، زمینهٔ بهبود همگرایی منطقه‌ای را فراهم کرده‌اند؛ اما این مقاله نیز به نگرانی‌های ناشی از تحولات محیط منطقه‌ای ژاپن و ابتکاراتی همچون الماس امنیتی دموکراتیک یا تحولات نهادی امنیتی از سوی این کشور نپرداخته است.

ناهید پوررستمی (۱۳۹۷) نیز در مقاله‌ای با عنوان «درجهٔ وابستگی تجاری کشورهای شرق آسیا»، میزان خواتکایی و وابستگی اقتصادی کشورهای حوزهٔ شرق آسیا به دو ابرقدرت اقتصادی-صنعتی چین و ژاپن و تغییروتحولات این وابستگی‌ها را پس از بحران ۱۹۹۷ بررسی کرده است. گرچه وی در پایان این‌گونه نتیجه می‌گیرد که به‌دلیل افزایش قدرت اقتصادی چین، در سال‌های اخیر، وابستگی کشورهای شرق آسیا به این کشور افزایش یافته است، اما به وابستگی شدید دو حوزهٔ سیاست و اقتصاد بی‌توجه بوده و درنتیجه،

---

۱. Miyashita Akitoshi

۲. Zhao Hong

به افزایش نگرانی‌های کشورهای شرق آسیایی در مورد قدرت‌افزایی نظامی چین و به‌خطر افتادن امنیت این منطقه اشاره‌ای نکرده است؛ موضوعی که در پژوهش حاضر، بررسی شده است.

از *آماریم* و *داسیلوا*[1] نیز می‌توان به‌عنوان دو پژوهشگر دیگری نام برد که به بررسی واکنش‌های ژاپن در برابر قدرت‌افزایی‌های چین پرداخته‌اند. آنان (۲۰۱۴) در مقالهٔ خود با عنوان «ژاپن و هند: موازنهٔ نرم عکس‌العملی به برآمدن چین»، روابط و منازعات تاریخی سه کشور چین، ژاپن، و هند را بررسی کرده و منازعات و ناسازگاری‌های امروز آن‌ها را نیز تاحدودی متأثر از این ذهنیت تاریخی دانسته‌اند. این مقاله، در ادامه پس از بررسی امکان همکاری میان ژاپن و هند، نتیجه می‌گیرد که نگرانی‌های منطقه‌ای این دو کشور، کاملاً همسو با یکدیگر بوده و همکاری‌های دوجانبه میان آن‌ها نیز در راستای مقابله با خطر احتمالی چین امکان‌پذیر خواهد بود؛ اما مقالهٔ یادشده، نه‌تنها به راهکارهای ممکن اشاره‌ای نکرده، بلکه راهبرد دو کشور در برابر چین را نیز به‌روشنی بیان نکرده است؛ موضوعی که در مقالهٔ حاضر با محوریت ژاپن به‌تفصیل واکاوی شده است.

بررسی مقاله‌های یادشده نشان می‌دهد که بیشتر کارهای پژوهشی انجام‌شده در حوزهٔ شرق آسیا در سال‌های اخیر، نه‌تنها به اقدامات ژاپن در برابر قدرت‌افزایی‌های چین بی‌توجه بوده‌اند، بلکه راهبرد این کشور در برابر چین را نیز واکاوی نکرده‌اند؛ ازهمین‌رو، در مقالهٔ حاضر قصد داریم با کمک نظریهٔ نوواقع‌گرایی، اقدامات ژاپن را به‌عنوان قدرت مسلط سنتی منطقه، در راستای حفظ جایگاه خویش و برقراری دوبارهٔ توازن قوا در منطقهٔ شرق آسیا بررسی و تحلیل کنیم؛ دراین‌راستا، برخلاف منابع پژوهشی دیگر که به ابتکارات چین، همچون طرح کمربند و جاده اهمیت داده‌اند، بر مؤلفه‌های اقتصادی و نظامی‌ـامنیتی بازموازنه‌ساز[2] در سیاست خارجی ژاپن تمرکز کرده‌ایم. تبیین پیگیری راهبرد مصونیت[3] توسط ژاپن و ایجاد توازن میان اهداف رفاهی و امنیتی در سیاست خارجی این کشور که با بهره‌گیری از ظرفیت‌های داخلی و بین‌المللی و با هدف دستیابی به توانمندی بیشینه بوده است، از نوآوری‌های مقالهٔ پیش‌رو به‌شمار می‌آید که با رویکردی نئورئالیستی، تجزیه‌وتحلیل شده است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

---

۱ Wellington Amorim & Antonio H. L.Dasilva

۲ Rebalancer

۳ Hedging

سقوط شوروی در اواخر سدهٔ بیستم موجب شده بود که ساختار نظام بین‌المللی، شرایط متفاوتی را در قالب نظام تک‌قطبی، هرچند موقتی، تجربه کند؛ شرایطی که جهانی‌شدن اقتصاد و گسترش روابط همکاری‌جویانه میان دولت‌ها را در پی داشت. این پدیده که موجب شده بود ماهیت نظام بین‌المللی دوباره به‌چالش کشیده شود، تأثیر بسزایی بر الگوهای جنگ و صلح داشت. نظریهٔ نوواقع‌گرایی یا واقع‌گرایی ساختاری، همواره یکی از بهترین نظریه‌هایی بوده است که الگوهای همکاری، عدم همکاری، و ظهور و سقوط دولت‌ها را تحت تأثیر ساختار نظام بین‌المللی و توجه صِرف دولت‌ها به حفظ موجودیت خویش تبیین کرده است؛ ازهمین‌رو، در پی آن هستیم که با نگاهی نوواقع‌گرایانه به این پرسش پاسخ دهیم که «قدرت سنتی درحال افول منطقه‌ای، چه کارهایی را در راستای بازیابی جایگاه منطقه‌ای خویش در برابر قدرت نوظهور انجام می‌دهد؟»

براین‌اساس، چارچوب نظری پژوهش را با متغیر مستقل نظریهٔ نوواقع‌گرایی، یعنی ساختار نظام بین‌المللی آغاز می‌کنیم. ساختار نظام بین‌المللی، همچون هر ساختار دیگری برپایهٔ نحوه و نوع چینش یا جای‌گیری اعضای آن در کنار یکدیگر تعریف می‌شود. از نگاه نوواقع‌گرایان، این نحوهٔ چینش واحدها در ساختار بین‌المللی امروزی، زمینهٔ ایجاد نظامی آنارشیک را در سطح بین‌الملل فراهم کرده است که کشورها را به خودیاری و خودمحوری[1]ترغیب می‌کند (waltz, 1979, 184-185). منطق آنارشی[2] نظم مبتنی‌بر خودیاری[3]واحدها، و درنتیجه، پیگیری سیاست قدرت، سه اصل ثبات‌بخش هستهٔ واقع‌گرایی به‌شمار می‌آیند. فقدان قدرت برتر در نظام بین‌الملل سبب می‌شود که واحدها از نعمت وجود قدرتی بی‌چون‌وچرا که از امنیت وجودی آن‌ها در برابر واحد مهاجم محافظت می‌کند، محروم باشند؛ ازاین‌رو، ترجیح می‌دهند که با اتکا به اصل خودیاری، درصدد افزایش قدرت خویش برآیند؛ بنابراین، در اینجاست که تعین‌گری منطق آنارشی بر دو اصل دیگر، خودنمایی می‌کند. والتز نیز با توجه به اهمیت آنارشی و به‌گونه‌ای گسترده‌تر، تأثیر ساختار نظام بین‌الملل بر همهٔ جوانب دولت‌ها، دست به ساده‌سازی زده و همهٔ ویژگی‌های دولت‌ها، جز توانمندی‌های آن‌ها، را کنار می‌گذارد(waltz, 1979, 99)؛ توانمندی در حوزه‌های گوناگون اقتصادی-صنعتی، نظامی، سیاسی، و... که قدرت برتر نیز براساس آن از دیگران متمایز می‌شود. موضوعی

---

۱ Autonomous

۲ Anarchy

۳ Self- help

که بیشتر نویسندگان حوزهٔ روابط بین‌الملل همواره به آن توجه می‌کنند، پیگیری سیاست قدرت و اتکای به خود از طریق پیگیری سیاست موازنه‌سازی در عرصهٔ نظامی‌ـامنیتی در سطوح داخلی و خارجی است که به‌صورت افزایش توانمندی‌های نظامی در داخل و استفاده از ظرفیت‌های بین‌المللی همچون اتحادهای نظامی‌ـامنیتی دو یا چندجانبه نمود و بروز می‌یابد و بازدارندگی مناسبی را به‌همراه دارد.

دولت‌ها با دقت بالایی میان دوگانهٔ همکاری و منازعه دست به گزینش می‌زنند. آنچه توجه کشورها را بیش‌ازپیش به همکاری‌های اقتصادی جلب می‌کند، اصلی از اقتصاد سیاسی بین‌الملل است که تعامل دو حوزهٔ اقتصاد و سیاست را موجب هم‌نهشتی ثروت و قدرت می‌داند؛ به‌گونه‌ای که هیچ رویداد و تحول اقتصادی‌ای را نمی‌توان یافت که نتایج سیاسی نداشته باشد و هیچ تصمیم سیاسی‌ای هم نیست که از پیامدهای اقتصادی به‌دور باشد. اما نظریه‌های گوناگون، نگاه‌های متفاوتی به میزان تأثیر دو حوزهٔ اقتصاد و سیاست بر یکدیگر دارند. رئالیسم اقتصادی یا مرکانتیلیسم که ناظر بر حمایت‌گری اقتصادی دولت‌ها است، به دولت‌ها از دیدگاه سیاست قدرت می‌نگرد. امروزه بین‌المللی‌شدن دولت‌ها، زمینهٔ تقویت اقتصاد ملی و افزایش درآمدهای دولتی را فراهم کرده و از نگاه بین‌المللی، افزایش رقابت‌پذیری شرکت‌های ملی و محافظه‌گرایی اقتصادی را در پی داشته است (Mohammadi, 2004, 14). براساس این دیدگاه، هر دولتی به‌منظور حفظ جایگاه خود در نظام بین‌المللی آنارشیک، بایستی شرایط تداوم دستیابی به ارزش افزودهٔ تجاری خود را فراهم کرده و به‌منظور ارتقای آن، سهم خویش را در جریان ارزش افزودهٔ تجارت جهانی، افزایش دهد. این عامل، موجب شده است که دولت‌ها به‌واسطهٔ سیاست خارجی خود و با محاسبهٔ هزینه‌ـفایده میان انتخاب‌هایشان، نه یک هدف، بلکه همواره مجموعه‌ای از اهداف را تعقیب کنند که به‌نظر می‌رسد با یکدیگر در تضاد باشند. اینکه بگوییم سیاست خارجی دولتی، تنها برپایهٔ دستیابی به امنیت یا تنها به‌منظور رسیدن به رشد و توسعهٔ اقتصادی بنا شده است، تعبیر نادرستی است که به رفتار دولت‌ها نسبت داده‌ایم. اما باید توجه کرد که همچون نمودار بی‌تفاوتی در اقتصاد (نمودار شمارهٔ ۱) همواره نوعی توازن بی‌نظیر، میان مجموعه اهداف دولت‌ها برقرار است؛ به‌گونه‌ای که «تعقیب امنیت، موجب قربانی شدن اهداف مطلوب اجتماعی و اعمال هزینهٔ واقعی بر جامعه شده و مشابه آن، بیشینه‌سازی تلاش‌ها تنها برای کسب اهداف رفاهی‌ـاقتصادی، موجب انحراف منابع از اهداف امنیت ملی می‌شود» (Gilpin, 1981, 39).

براین‌اساس، دولت‌ها به‌منظور حفظ و افزایش توانمندی‌هایشان، نیازمند موازنه‌سازی درست میان اهداف رفاهی‌ـاقتصادی و امنیتی هستند و اولویت اهداف امنیتی خود را با دقت بیشتری انتخاب می‌کنند. سیاست تغییر نیز به‌عنوان هدفی امنیتی از این قاعده مستثنا نبوده است. اگرچه ممکن است قدرت درحال‌ظهور

به‌منظور افزایش منابع قدرت و در راستای کنترل دیگران یا بسط امنیت خویش از این راهبرد استفاده کند (Gilpin, 1981, 60-64)، اما می‌تواند بر اهداف رفاهی‌ـاقتصادی اثر منفی گذاشته و از رشد دستاوردهای اقتصادی و توانمندی‌ها بکاهد. تأثیرات عصر مدرن موجب شده است که دولت‌ها به‌جای به‌کارگیری روش‌هایی چون جنگ یا امپریالیسم و درمجموع، پیگیری سیاست تغییر، با بهره‌گیری از همکاری‌های اقتصادی‌ـتجاری و درنظر گرفتن تقسیم کار بین‌المللی به دستاوردهای به‌مراتب بیشتر و کم‌ریسک‌تری از جنگ و عدم همکاری بیندیشند.

نمودار شمارهٔ (۱). منحنی بی‌تفاوتی

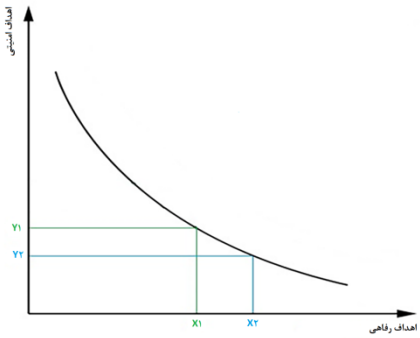

منبع: نگارندگان

به‌دلیل همین گسترش فضای تأثیرگذاری اقتصادی است که انگیزه‌های اقتصادی ـتجاری نسبت به دیگر انگیزه‌های دولت‌ها برجسته‌تر شده و پیوسته به اهمیت آن افزوده می‌شود (Polanyi, 1957). همان‌گونه که گیلپین بیان می‌کند: «از ویژگی‌های دنیای مدرن این است که رقابت‌پذیری برتر اقتصادی و نیروی برتر نظامی، همراه با یکدیگرند» (Gilpin, 1981, 159). رشد اقتصادی مدرن، روابط متقابل میان ثروت و قدرت را چنان تقویت کرده است که اگر رشد اقتصادی کشوری بالاتر از رقبایش باشد، می‌تواند از بهترین مزیت‌های فناوری‌های نظامی نیز بهره‌مند شود. برخلاف سدهٔ هفدهم که مراکز قدرت و ثروت جهانی از یکدیگر جدا بودند، امروزه این دو مؤلفه با یکدیگر رابطهٔ مستقیم دارند و دولت‌های پیشتاز در عرصهٔ اقتصادی و تجاری، می‌توانند مراکز قدرت نظامی نیز باشند؛ ازاین‌رو، شروع هرگونه تنش از سوی یک واحد با واحدهای دیگر می‌تواند نظم جهانی را به‌خطر انداخته و مانعی در مقابل رشد اقتصادی به‌شمار آید که نتیجه‌ای جز محرومیت از دستاوردها و توانمندی‌های روز جهانی و درنتیجه، پررنگ شدن تهدیدهای امنیتی نخواهد داشت. به‌همین‌دلیل، دولت‌ها در راستای کسب سود و منافعشان دست به

اقداماتی می‌زنند که می‌تواند در چارچوب موازنهٔ منافع تبیین شود.

البته باید توجه داشت که براساس نگاه نوواقع‌گرایان، همکاری دولت‌ها تنها با توجه به کسب سود نسبی و تأمین منافع کوتاه‌مدت انجام می‌شود؛ بنابراین، همکاری‌های اقتصادی، نه‌تنها برخلاف نگاه نئولیبرال‌ها، به وابستگی متقابل پیچیده منتهی نمی‌شود، بلکه هیچ هدفی جز وابستگی متقابل نامتقارن و کسب مزایای نسبی نداشته و نخواهد داشت. حمایت دولت‌ها از شرکت‌های صنعتی-تجاری خود در عرصهٔ بین‌المللی، نمود بارزی از توجه کامل آن‌ها به کسب سود نسبی، وابستگی متقابل نامتقارن، و تقسیم کار بین‌المللی است. گیلپین با استناد به *لینشتاین هاروی* استدلال می‌کند که کشورهای توسعه‌یافته در نتیجهٔ فقدان انگیزشی نو در راستای ابداع یا دریافت فناوری جدید از رشد ثروت و قدرت خارج شده و رشد و توسعهٔ آن‌ها مختل می‌شود (Gilpin, 1981, 180-194)؛ ازاین‌رو، دولت‌ها افزون‌بر تلاش برای دریافت فناوری‌های جدید، تخصصی‌تر شدن تولید، و مانند این‌ها، دست به ایجاد ابتکارات نهادی‌ای همچون توافق‌نامه‌های تجارت منطقه‌ای[1] و توافق‌نامه‌های همکاری دوجانبهٔ مشترک یا عضویت در سازمان‌ها و نهادهای همکاری تجاری نیز می‌زنند. ناتوانی قدرت برتر سنتی در ارائهٔ طرح‌های نوآورانه و ابتکارات نهادی و تجاری می‌تواند رشد اقتصادی واحد مربوطه را مختل کرده و برپایهٔ نمودار S یا منحنی رشد اقتصادی، واحد مربوطه را وارد تلهٔ رشد و توسعهٔ اقتصادی کند؛ این وضعیت در بلندمدت سبب خواهد شد که نظام بین‌الملل شاهد بازتوزیع توانمندی‌ها به‌ضرر قدرت مربوطه باشد؛ درنتیجه، نسبت‌های وابستگی متقابل نامتقارن تغییر کرده و سرانجام، توزیع قدرت نیز به‌ضرر قدرت سنتی تغییر خواهد کرد (waltz, 1979, 205).

بنابراین، دولت‌ها به‌عنوان بازیگران اصلی نظام جهانی در راستای بقای خویش همواره درحال محاسبهٔ هزینه و فایدهٔ سیاست‌های اتخاذی هستند. پیگیری منافع از طریق قدرت سخت و سیاست تغییر توسط دولت‌ها به‌دلیل نتایج نامعلوم و هزینه‌های بالا، قابلیت پیگیری خود را از دست داده‌اند و افزایش توانمندی‌ها و دستیابی به جایگاه برتر در وابستگی متقابل نامتقارن که می‌تواند زمینهٔ نفوذ سیاسی کشور قدرتمندتر را در تصمیمات سیاسی کشور ضعیف‌تر فراهم کند، جای آن را گرفته است. همچنین، قدرت‌های برتر نیز به‌منظور فرار از تلهٔ رشد و توسعهٔ اقتصادی، تا زمانی‌که بتوانند منافع خود را از طریق همکاری پیگیری کنند، به‌سوی منازعه نرفته و به ارائهٔ طرح‌های مبتکرانه و فناورانهٔ تجاری ـصنعتی روی

---

[1] Regional Trade Agreement (RTAs)

خواهند آورد تا رشد اقتصادی خود را تضمین کنند؛ برترین راهبردی که می‌تواند این اهداف را برآورده کند، راهبرد مصونیت است.

ارزیابی ناپایداری وضعیت تک‌قطبی یا سلسله‌مراتبی غیردستوری نظام بین‌الملل توسط اندیشمندان حوزهٔ روابط بین‌الملل، کارآمدی «راهبرد مصونیت» را بیش‌ازپیش آشکار کرده و کاربرد این راهبرد را افزایش داده است. سیستم آنارشی بین‌المللی ازیک‌سو و نااطمینانی از چگونگی روند تغییرات نظام بین‌الملل ازسوی‌دیگر، دو عامل مهم اتخاذ این راهبرد به‌شمار می‌آیند. کشورهای جهان در قالب این راهبرد با بهره‌گیری از همهٔ ظرفیت‌های موجود بین‌المللی و به‌منظور بهبود قابلیت‌های ملی، تسهیل موازنه‌سازی در جمع قدرت‌های پیشرو و همچنین، دوری از هرگونه درگیری با این قدرت‌ها، سیاست‌هایی را اتخاذ می‌کنند که بهبود توانایی‌های نظامی و اقتصادیشان را در پی داشته باشد. وجود تفاوت‌های چشمگیر میان مؤلفه‌های قدرت، سبب دوری از هرگونه درگیری و برخورد فیزیکی میان دو دولت پیشرو و دولت اتخاذکنندهٔ راهبرد مصونیت می‌شود؛ ازهمین‌رو، دولت‌ها به‌عنوان واحدهایی عقلایی، با درپیش گرفتن راهبرد مصونیت، سه هدف بنیادین را پیگیری می‌کنند:

۱. ارتقای هم‌زمان توانایی‌های نظامی و اقتصادی در راستای موازنهٔ قدرت یا موازنهٔ تهدید؛

۲. بهبود توانایی‌های رقابتی به‌منظور مقابلهٔ احتمالی با قدرت پیشرو؛

۳. حراست از امنیت ملی (Tessman & Wolfe, 2011, 220, Salman & Geeraerts, 2015, 1-3).

درواقع، کشور اتخاذکنندهٔ راهبرد مصونیت، دو راهبرد دنباله‌روی[1] و موازنه‌سازی[2] را هم‌زمان با یکدیگر اتخاذ می‌کند. در ادامه به‌منظور تبیین بهتر چارچوب نظری به‌کاررفته در پژوهش حاضر، الگوی ساده‌شدهٔ رفتار سیاست خارجی قدرت سنتی منطقه‌ای در برابر قدرت درحال‌ظهور بسیار قدرتمند در قالب شکل شمارهٔ (۱) ترسیم شده است.

۳. تحولات شرق آسیا در سدهٔ جدید میلادی

مجموعه تحولات ساختاری و داخلی ژاپن در اواخر سدهٔ گذشته، زمینهٔ تسریع بازتوزیع قدرت و ثروت در شرق آسیا را فراهم کرد. سرازیر شدن سرمایه‌های مراکز ثروت جهانی، به‌ویژه ژاپن به چین، از دههٔ ۱۹۸۰ به‌این‌سو، سبب سریع‌تر شدن روند انتقال فناوری‌های روز دنیا به چین شد؛ درنتیجه، این کشور توانست در

---

۱ Band Wagoning

۲ Balancing

مدت کوتاهی با ورود به زنجیرهٔ ارزش جهانی، جایگاه ویـژه‌ای را نیـز در شـبکهٔ تولیـد منطقـه‌ای به‌دسـت آورد.

شکل شمارهٔ (۱). چارچوب نظری پژوهش

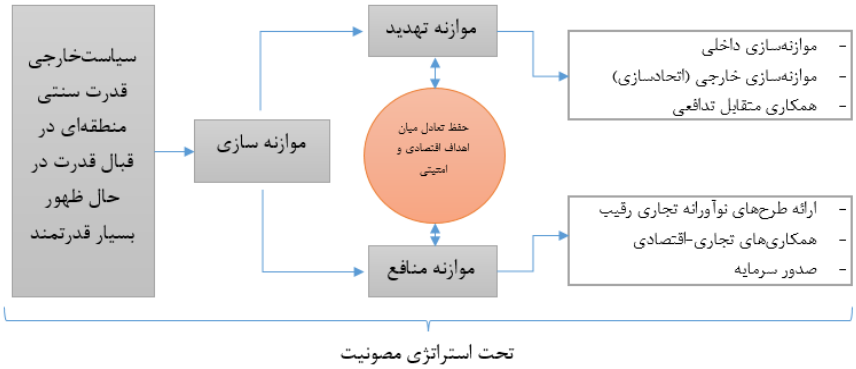

شکل شمارهٔ (۲). مقایسهٔ میزان تولید ناخالص داخلی چین و ژاپن بین سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۰۰ (میلیارد دلار)

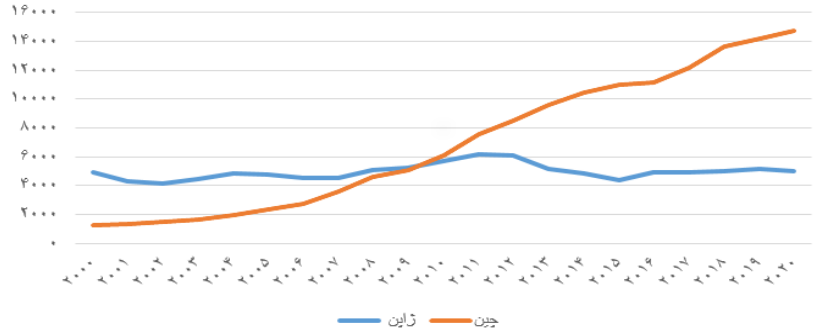

source: https://unctadstat.unctad.org/wds/TableViewer/tableView.aspx

با شروع قرن ۲۱ و ادغام همه‌جانبهٔ چین در بازار اقتصاد جهانی، منطقه‌ای، و همچنین در سازمان‌هایی ماننـد سازمان تجارت جهانی و آسه‌آن به‌علاوهٔ سه، ایـن کشـور بـه یکـی از قـدرت‌های برتـر اقتصـادی در نظـام سرمایه‌داری لیبرال جهانی تبدیل شد (Ahn, 2004, 23). تداوم رشد روزافزون اقتصادی چین موجـب شـد که این کشور بتواند با تعمیق و گسترش روابط نامتقـارن تجاری ـاقتصادی خـود بـا کشـورهای منطقـه، در مدت‌زمان کوتاهی زمینهٔ گسترش نفوذ نرم خود را فراهم کند. اهمیت این موضوع به‌حدی بوده اسـت کـه حتی نمود این قضیه را می‌توان در روابط تجاری چین با دومین قـدرت اقتصـادی منطقـه، یعنـی ژاپـن، نیـز مشاهده کرد. امروزه چین به مهم‌ترین شریک تجاری ژاپن تبدیل شده است؛ به‌گونه‌ای که ارزش تجـارت کل ژاپن با چین، بیش از ۲۰درصد کل تجارت توکیو را دربر می‌گیرد. این درحالی اسـت کـه ارزش کـل

تجارت میان دو کشور در ۴۵ سال گذشته، از حدود یک میلیارد دلار به بیش از ۳۱۷ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۸ رسیده است (West, 2020).

اگرچه ژاپن تا امروز توانسته است نقش محوری خود را در عرصهٔ سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و کمک‌های رسمی توسعه‌ای به حوزهٔ جنوب شرق آسیا حفظ کند، اما رشد بی‌وقفهٔ چین و رکود پیوستهٔ ژاپن در عرصهٔ اقتصادی موجب شده است که ژاپن در سال ۲۰۰۹ برتری نسبی خود را در تجارت با آسه‌آن به‌نفع چین از دست بدهد (شکل شمارهٔ ۳)؛ بنابراین، چین توانسته است به جایگاه برتر تجارت اقتصادی نامتقارن در منطقه دست یابد. این روند چنان پرقدرت بوده که موجب شده است چین در سال ۲۰۲۰ حدود ۲۰ درصد از تجارت کل آسه‌آن را به‌دست آورد. امروزه ارزش تجارت چین با منطقه، بیش از دو برابر ارزش تجارت اَبَرشریک پیشین کشورهای منطقه، یعنی ژاپن، در این حوزه است. گفتنی است، این آمار از تجارت و صادرات ماشین‌آلات الکتریکی ـ فناورانه گرفته تا تجارت رآکتورهای اتمی و دیگ‌های بخار از چین به حوزهٔ جنوب شرق آسیا را دربر می‌گیرد.

شکل شمارهٔ (۳). مقایسهٔ تجارت با آسه‌آن (میلیارد دلار)

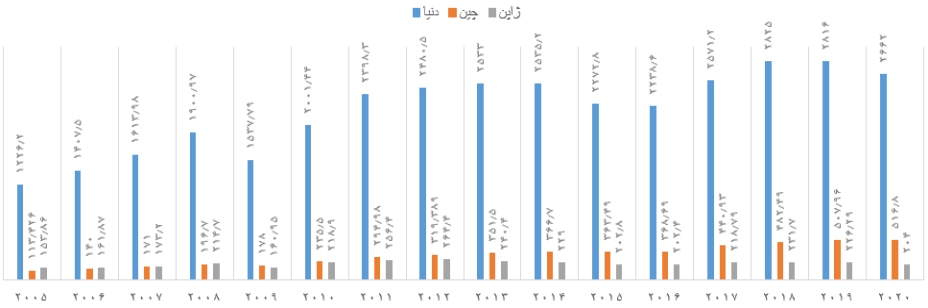

source: https://data.aseanstats.org/trade-annually

توان بالا و روزافزون اقتصادی چین به‌سرعت توانست به‌واسطهٔ وابستگی متقابل نامتقارن، به یکی از ابزارهای قدرتمند سیاست خارجی این کشور تبدیل شده و در راستای افزایش نفوذ سیاسی آن در کشورهای منطقه و جهان به‌کار رود (Asgarkhani; Ghahremani & Ghaderi, 2018, 221). اما این تبدیل توانمندی‌ها از حوزهٔ اقتصادی، تنها به حوزهٔ سیاسی محدود نشد و حوزه‌های نظامی ـ امنیتی را نیز

دربر گرفت. براساس اصل بنیادین رویکرد واقع‌گرایی، رشد بودجهٔ نظامی چین از سال ۱۹۹۰ تاکنون[۱] (شکل شمارهٔ ۴)، که موجب برهم خوردن موازنهٔ قدرت پیشین در منطقه شده است، را می‌توان از مهم‌ترین دلایل تعمیق معمای امنیتی در منطقهٔ شرق و جنوب شرقی آسیا و تغییر در رویکردهای امنیتی ژاپن در راستای بازموازنه‌سازی و برقراری نظم پیشین دانست.

شکل شمارهٔ (٤). مقایسهٔ هزینه‌های نظامی سه قدرت بزرگ (میلیارد دلار)

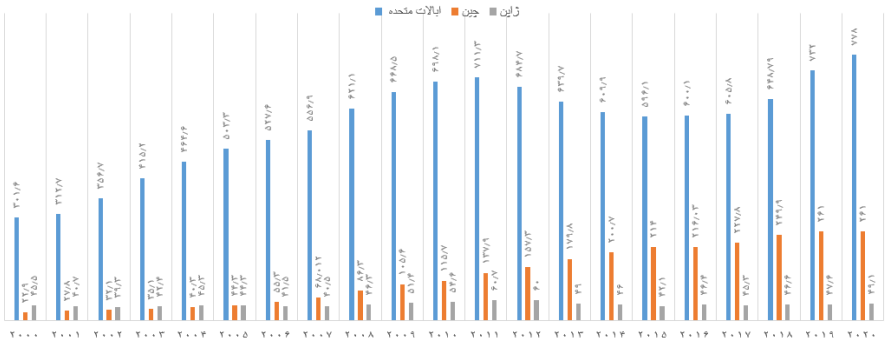

source: https://www.sipri.org/databases/milex

اما افزایش بودجهٔ نظامی کشوری همچون چین نمی‌تواند به‌تنهایی زمینهٔ تعمیق معمای امنیتی منطقه را فراهم کند، بلکه ویژگی‌های جغرافیایی شرق آسیا به‌همراه اختلافات مرزی ـدریایی گسترده میان این کشورها است که موجب شده است رفتارها و مواضع چین که به‌پشتوانهٔ قدرت نظامی روزافزون این کشور در سرزمین‌های موردمناقشه با همسایگان رخ می‌دهد، تعدی‌گرایانه به‌شمار آید. افزایش چندین‌برابری تنش‌ها و مناقشات مربوط به این حوزه در دههٔ اخیر که بیشتر آن‌ها بر سر جزایری همچون دیائو یا همان سنکاکو[۲]، پاراسل[۳] و اسپریتلی[۴] رخ داده است، سبب افزایش نگرانی کشورهای این منطقه، به‌ویژه قدرت پیشین منطقه‌ای یعنی ژاپن، شده و درنتیجه، این کشورها راهبرد خاصی را در قبال تحولات چین‌محورِ منطقه درپیش گرفته‌اند (Council Foreign Relation (CFR), 2020; Farhadi, 2019, 69). افزون‌براین،

---

۱. بودجهٔ نظامی این کشور در سدهٔ جدید میلادی با رشد حدود ۱۱۵۰درصد از ۲۲/۹ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۰ به ۲۶۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۱۹ رسیده است؛ جالب است که در همین بازهٔ زمانی، میزان رشد تولید ناخالص داخلی چین نیز حدود ۱۱۲۳ درصد افزایش یافته است که این امر، رابطهٔ دقیق و مستقیم دو حوزهٔ سخت‌افزاری و نرم‌افزاری را نشان می‌دهد.

۲ Diaoyu/Senkaku

۳ Paracel

۴ Spratly

واقع شدن تنگهٔ راهبردی مالاکا در دریای چین جنوبی، موجب افزایش حساسیت‌ها در مورد امنیت دریایی این منطقه شده است. این تنگه، تنها مسیر آسان‌گذر و به‌صرفه برای جابه‌جایی کالا از اقیانوس هند به اقیانوس آرام است که حدود نیمی از تناژ تجارت جهانی و حدود یک‌سوم محصولات جهانی، به‌ویژه تولیدات کشورهای منطقه، از طریق آن صادر و جابه‌جا می‌شود (Hand, 2018; Meng & Qu, 2012, 258). همچنین، واردات حدود ۸۰ درصد از منابع هیدروکربنی و ۶۰ درصد از مواد غذایی موردنیاز کشورهای شمال شرق آسیا، همچون ژاپن، از طریق مالاکا موجب شده است که امنیت این تنگه یکی از مهم‌ترین مسائل ملی هریک از کشورهای منطقه، به‌ویژه ژاپن، به‌شمار آید (Meng & Qu, 2012, 258)؛ ازاین‌رو، پیگیری ثبات و پایداری در نظام تجارت بین‌المللی، به‌ویژه در منطقهٔ شرق آسیا و دریای چین جنوبی و شرقی، از اهداف حیاتی ژاپن به‌شمار آمده و سه محور امنیت اقتصادی، امنیت دریایی، و ایمنی ناوبری در دریای چین را دربر می‌گیرد؛ بنابراین، هر عامل تهدیدکنندهٔ این سه محور، تهدیدگر امنیت وجودی ژاپن به‌شمار آمده و انتظار می‌رود که این کشور درصدد مقابله با آن و رفع کامل تهدید برآید.

٤. ژاپن و راهبرد مصونیت

اگرچه مباحث بالا تبادلات عظیم تجاری و سرمایه‌ای میان ژاپن و چین را تبیین کرد، اما قدرت‌یابی روزافزون چین که با اجرای نهایی طرح یک کمربند-یک جاده به اوج خود خواهد رسید، نگرانی‌های امنیتی ژاپن را دوچندان کرده است. ازآنجاکه برآمدن چین توانسته است زمینهٔ محدود شدن بازارهای صادراتی ژاپن در منطقه را فراهم کرده و بر مؤلفه‌های قدرت این کشور تأثیر بگذارد، بی‌تردید، واکنش ژاپن را در قالب طرح‌های اقتصادی ـتجاری و امنیتی پرشمار در پی خواهد داشت که در ادامه در چارچوب طرح‌های اقتصادی-تجاری و طرح‌های امنیتی بررسی شده است. افزون‌براین، همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، افزایش تهدیدهای نظامی-امنیتی چین علیه منافع ژاپن، بایستی واکنش مناسبی را از سوی ژاپن برانگیزد تا ازیک‌سو به‌گونه‌ای مطلوب از منافع این کشور محافظت کند و ازسوی‌دیگر، براساس اصل هزینه-فایده، کمترین هزینه را به‌همراه داشته باشد؛ براین‌اساس، واکنش ژاپن را در قالب پیگیری راهبرد مصونیت که به‌طور هم‌زمان تضمین‌کنندهٔ تداوم رشد و توسعهٔ اقتصادی و افزایش خوداتکایی در حوزهٔ نظامی و امنیتی است، شاهد هستیم.

٤-١. طرح‌های اقتصادی

اگرچه به‌طور قطع می‌توان گفت که ژاپن تا امروز نتوانسته است راهبرد واحد و مشخصی را در برابر طرح کمربند و جادهٔ چین ارائه دهد، اما این کشور به‌عنوان یک نظام سرمایه‌داری توسعه‌ای که در پی هدایت و

برنامه‌ریزی اقتصادی به‌عنوان ابزاری برای دستیابی به اهداف سیاسی‌ـاجتماعی است، مجموعه‌ای از طرح‌ها و ابتکارات را به‌صورت هم‌زمان و مکمل با یکدیگر به‌پیش می‌برد که می‌توانند رقابتی جدی برای طرح کمربند و جادهٔ چین به‌شمار آیند (Gilpin, 2001, 156-157). این طرح‌ها دربردارندهٔ ۴ ابرطرح مشارکت برای زیرساخت کیفی، کریدور رشد آسیا‌ـآفریقا، توافق‌نامهٔ مشارکت فراپاسیفیک، و سرانجام، راهبرد اتصال اروپا‌ـآسیا هستند که هریک از آن‌ها بر محیط جغرافیایی خاصی متمرکز شده‌اند.

٤-١-١. توافق‌نامهٔ جامع و مترقی مشارکت فراپاسیفیک[1]

موافقت‌نامهٔ مشارکت فراپاسیفیک[2] که تا پیش از خروج ایالات متحده از آن، ۳۷ درصد از اقتصاد جهانی را دربر می‌گرفت، از بزرگ‌ترین موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد و تسهیل‌کنندهٔ جریان کالا و خدمات درون‌منطقه‌ای به‌شمار می‌آمد. ازجمله تسهیلات این قرارداد می‌توان به معافیت ۹۶ درصد از تجارت درون‌منطقه‌ای از عوارض گمرکی اشاره کرد که بنا بود این عدد تا پایان اجرا به رقم ۹۹/۷ درصد برسد (Mimouni, 2017, 3-14). اگرچه هریک از کشورهای مشارکت‌کننده در توافق‌نامهٔ مشارکت فراپاسیفیک پیگیر منافع ملی خود از طریق دستورکارهای مشخصی بوده‌اند، اما آنچه مشخص است، این است که مشارکت راهبردی ژاپن و ایالات متحده در TPP، تنها دارای اهداف اقتصادی نبوده و این دو کشور با حضور خود در این طرح، بیشتر اهداف سیاسی و تنظیمی را در سطح بین‌المللی دنبال می‌کردند؛ اهدافی که در کنار تسهیل فعالیت‌های اقتصادی، بیش از هرچیز، ناظر بر معماری جهانی هماهنگ بوده است؛ زیرا، ژاپن، TPP را چونان وزنهٔ تعادلی برای کنترل تلاش‌های چین در راستای رهبری و شکل‌دهی به روابط دو یا چندجانبهٔ منطقه‌ای به‌شمار می‌آورد (Backer, 2014, 65-66; Chatzky & Bride, 2019). با خروج ایالات متحده از توافق‌نامهٔ یادشده، ژاپن تلاش کرد با جرح‌وتعدیل‌هایی در اصول و هنجارهای توافق‌نامه، موافقت‌نامهٔ جامع و مترقی مشارکت فراپاسیفیک را در سال ۲۰۱۸ به امضای ۱۰ عضو دیگر برساند (Government of Canada, 2020; New Zealand Foreign Affairs & Trade, 2018, 4).

می‌توان گفت، ازآنجاکه با خروج ایالات متحده از پیمان فراپاسیفیک، ژاپن در میان ۱۱ کشور عضو در صنایع فناوری‌بَر یا سطح بالا مانند لوازم الکترونیکی، صنعت خدمات، فناوری اطلاعات، ساخت و تولید،

---

۱. Comprehensive and progressive agreement for trans-pacific partnership (CPTPP)

۲. Agreement for Trans-Pacific Partnership (TPP) (این توافق‌نامه که شامل دوازده کشور حاشیهٔ اقیانوس آرام همچون ژاپن، ایالات متحده، شیلی، کانادا، مکزیک، استرالیا، مالزی، برونئی، نیوزیلند، پرو، سنگاپور، و ویتنام می‌شود، در سال ۲۰۱۶ به امضای اعضا رسید).

آمایش و مالکیت معنوی، جایگاه برتری دارد و دراین‌میان، تنها دو کشور استرالیا و کانادا قادر به رقابت با این غول صنعتی هستند، کشورهای عضو به‌راحتی به بازار مصرفی برای کالاهای ژاپنی تبدیل می‌شوند. همین امر موجب شده است که توکیو همواره از گسترش بازارهایی که در آن از توان رقابتی بالاتری نسبت به دیگران برخوردار بوده است، حمایت کند تا بتواند تراز تجاری مثبت هرچه بالاتری را برای خود رقم بزند؛ ازهمین‌رو، این کشور حمایت خود را از مشارکت کشورهایی مانند تایوان، کرهٔ جنوبی، تایلند، انگلیس، اندونزی، و فیلیپین که علاقه‌مندی خود را به عضویت در CPTPP ابراز داشته‌اند، دریغ نکرده است.

آنچه واضح است این است که بی‌اعتمادی برآمده از محیط آنارشیک بین‌المللی، قدرت‌افزایی هرچه بیشتری را برای واحدها تجویز می‌کند و ژاپن نیز به‌عنوان یک واحد نظام بین‌المللی، پیگیری سیاست قدرت را منوط به دستیابی به ارزش افزودهٔ هرچه بیشتر می‌داند؛ ازاین‌رو، نه‌تنها گسترش این توافق‌نامه را دنبال می‌کند، بلکه آن را ناکافی دانسته و زنجیره‌ای از طرح‌ها و ابتکارهای دیگر را نیز به‌گونه‌ای هم‌زمان در دستورکار خود دارد تا شاید بتواند با افزایش و گسترش حجم طرح‌های اجرایی، براساس اصول وابستگی متقابل نامتقارن، هم ظرفیت تأثیرگذاری خود را نسبت به دیگران افزایش دهد و هم اینکه نقش کلیدی‌تری را در سطح هنجاری در عرصهٔ بین‌المللی ایفا کند. یکی از مهم‌ترین طرح‌ها دراین‌راستا، طرح مشارکت برای زیرساخت کیفی است که بیشتر اندیشمندان حوزهٔ روابط بین‌الملل، آن را ابتکار اصلی ژاپن در برابر طرح کمربند و جادهٔ چین می‌دانند.

٤-١-٢. طرح مشارکت برای زیرساخت کیفی[1]

طرح مشارکت برای زیرساخت کیفی که در ۲۱ مه ۲۰۱۵ از سوی نخست‌وزیر وقت ژاپن، *آبه شینزو* و در راستای تعیین نقش دولت در عصر جهانی‌شدن اقتصاد اعلام شد، به‌روشنی اظهار داشت که «حمایت از کسب‌وکار شرکت‌های ژاپنی در فراسوی دریاها و پیشبرد صادرات دستگاه‌های زیرساختی پیشرفته، از ستون‌های راهبرد رشد بوده... و لازم است که ژاپن برای رشد و کامیابی، آن‌ها را از طریق انواع همکاری‌ها با کشورهای جهان به‌دست آورد» (Shinzo, 2013). بانک همکاری‌های بین‌المللی ژاپن[2] زیرساخت کیفی را طرحی تعریف می‌کند که دارای مؤلفه‌های بهره‌وری اقتصادی، ایمنی، انعطاف‌پذیری

---

۱ Partnership for Quality Infrastructure (PQI)

۲ Japan Bank for International Cooperation (JBIC)

در برابر بلایای طبیعی، و توجه به تأثیرات اجتماعی و زیست‌محیطی بوده و از همه مهم‌تر اینکه با مشارکت جامعهٔ محلی و اقتصادی کشور مربوطه به بهره‌برداری می‌رسد (Japan Bank for International Cooperation, 2020). همین ویژگی‌ها موجب شده‌اند که بسیاری از پژوهشگران روابط بین‌الملل بر مزیت نسبی این طرح نسبت به طرح غیرشفاف یک کمربند- یک جادهٔ چین تأکید کنند.

براساس برآوردهای بانک توسعهٔ آسیایی، به‌عنوان یکی از اصلی‌ترین ارکان پیش‌برندهٔ طرح مشارکت ژاپن، منطقهٔ آسیا برای بهبود کیفی زیرساخت‌های خود به ۲۶ تریلیون دلار سرمایه‌گذاری تا سال ۲۰۳۰ نیاز دارد (Esteban & Armanini, 2020). این درحالی است که پیش‌بینی می‌شود، طرح یک‌کمربند -یک جاده، بین ۱ تا ۸ تریلیون دلار و طرح مشارکت برای زیرساخت کیفی، از ۲۰۰ میلیارد دلار پشتوانهٔ مالی بهره ببرد که براین‌اساس، در بهترین حالت نیز این تأمین مالی می‌تواند تنها بخش کوچکی از نیازهای سرمایه‌گذاری آسیایی را برآورده کند؛ ازهمین‌رو، ژاپن به‌منظور کسب مزیت نسبی و افزایش رقابت‌پذیری طرح مشارکت برای زیرساخت کیفی، درصدد گسترش این طرح از طریق اتحاد با شرکای فرامنطقه‌ای خود همچون اتحادیهٔ اروپا برآمده است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

٤-١-٣. بانک توسعهٔ آسیایی[1] و طرح مشارکت برای زیرساخت کیفی[2]

این بانک با ساختاری چندجانبه از ۴۸ کشور منطقه‌ای آسیا و اقیانوسیه و ۱۹ کشور غیرمنطقه‌ای تشکیل شده است. ژاپن و ایالات متحده، هریک با دارا بودن ۱۵/۶ درصد از سهام مالکیت بانک، بزرگ‌ترین سهام‌داران آن به‌شمار می‌آیند (Payandeh Nejad, 2018, 94). اگرچه ژاپن و ایالات متحده، هر دو از سهام‌داران بزرگ این بانک هستند، اما با توجه به مشارکت حداکثری ژاپن در صندوق‌های بانک، همچون صندوق توسعهٔ آسیایی[3]، بسیاری از ناظران، این کشور را صدای مسلط بانک توسعهٔ آسیایی می‌دانند و به‌همین‌سبب، شاهد ارتباط نزدیک این بانک با وزارت مالی ژاپن و همچنین، سیطرهٔ ژاپن بر کرسی ریاست این بانک در هر ده دورهٔ فعالیت آن هستیم (Worf, Pryke & Annmaree, 2017, 13; Runde & McKeown, 2019). انتخاب یک فرد به‌عنوان رئیس این بانک، نیازمند دستیابی به آرای دست‌کم نیمی از اعضا است و ازآنجاکه ژاپن و ایالات متحده، به‌عنوان شریک راهبردی ژاپن، درمجموع، ۲۵/۶۴ درصد از

---

۱. Asian Development Bank (ADB)

۲. Partnership for Quality Infrastructure (PQI)

۳. Asian Development Fund (ADF)

کل آرای این بانک را دراختیار دارند (QIN, Masutomo, 2013)، تصمیم‌گیری براساس منافع ملی ژاپن، کار دشواری نیست. به‌همین‌دلیل است که نگارندگان، این بانک را ازجمله ابتکارهای سازمانی‌ـنهادی ژاپن به‌شمار می‌آورند که می‌تواند در تصمیم‌گیری‌های مرتبط با توسعهٔ منطقه‌ای، همچون اهرم قدرت و نفوذ ژاپن بر دیگران باشد. در سال ۲۰۱۶، ژاپن به‌منظور افزایش رقابت‌پذیری طرح مشارکت برای زیرساخت کیفی، هم‌زمان با افزایش پشتوانهٔ مالی طرح از ۱۱۰ میلیارد دلار به ۲۰۰ میلیارد دلار، جامعهٔ آماری آن را نیز گسترش داده و یک دسترسی جهانی به همهٔ بخش‌های این طرح تعریف کرد. براساس این تغییرات، ژاپن همکاری‌های خود را با کشورهای دیگر جهان، تنها به زیرساخت‌هایی مانند انرژی، مواد خام، و زیرساخت‌های شهری محدود نخواهد کرد و می‌تواند فراتر از این حوزه‌ها فعالیت کند. توکیو پیشنهاد کرد که دولت ژاپن تا سال ۲۰۲۰، وام‌های ارزشمندی را به مبلغ ۲۷۲ میلیارد دلار (سه برابر سال ۲۰۱۰) در راستای صادرات زیرساختی، به کسب‌وکارهای ژاپنی این حوزه تخصیص دهد (Pascha, 2020, 6-7; Nikkei Asian review, 2018).

اگرچه دولت‌ها همواره در راستای استقلال، خوداتکایی، و جلوگیری از تأثیرگذاری دولت‌های دیگر بر امور خود تلاش می‌کنند، لیکن، توجه به اهداف رفاهی و اقتصادی، اولویت اهداف امنیتی را از آن‌ها می‌گیرد. مشارکت ژاپن در طرح‌های زیرساختی در کشورهای جهان که حضور پایدار و بلندمدت شرکت‌های صنعتی و فناورانهٔ ژاپنی را به‌همراه دارد نیز می‌تواند زمینهٔ افزایش اثرگذاری سیاسی دولت ژاپن را در عرصهٔ بین‌المللی فراهم کند؛ اما این اثرگذاری در صورت انباشتگی و تداوم روند مشارکت امکان‌پذیر می‌شود؛ ازهمین‌رو، ژاپن این هدف را همراه با طرح‌های دیگر به‌پیش می‌برد.

٤-١-٤. ژاپن و راهبرد اتصال اروپا-آسیا[1]

یکجانبه‌گرایی ایالات متحده در سال‌های ریاست‌جمهوری *دونالد ترامپ* ازیک‌سو و رفتارهای قدرت‌طلبانهٔ چین ازسوی‌دیگر، نه‌تنها نگرانی ژاپن و اتحادیهٔ اروپا از به‌حاشیه رانده شدن در تعاملات تأثیرگذار بین‌المللی را در پی داشت، بلکه زمینهٔ گسترش تعاملات و همکاری‌های راهبردی را در قالب طرح‌های مشارکتی میان توکیو و بروکسل فراهم کرد. تلاش‌های چین برای راه‌اندازی طرح‌های اتصال و توسعهٔ زیرساخت‌های گسترده در اوراسیا و سرمایه‌گذاری‌های کلان در بیش از ۸۰ کشور جهان در قالب طرح اقتصادی‌ـتجاری یک کمربندـیک جاده، موجب شده است که گاهی این اقدامات نه‌تنها در سطح

---

۱ EU-Asia Connectivity Strategy (EACS)

منطقه‌ای، بلکه در سطح جهانی نیز به‌عنوان تلاش‌های ژئواستراتژیک برای استقرار نظم نوین چینی، تفسیر شوند؛ تفاسیری که ناشی از آنارشی بین‌المللی بوده و به‌نوبهٔ خود، نگرانی کشورهای موافق وضع موجود همچون ژاپن و قدرت‌های اروپایی را در پی داشته است. تعمیق شکاف اقتصادی موجود میان چین و اتحادیهٔ اروپا ازیک‌سو و گسترش سرمایه‌گذاری‌های چشمگیر چین در کشورهای اروپای شرقی به‌دلیل قدرت اقتصادی نسبی چین نسبت به این کشورها ازسوی‌دیگر، می‌تواند این کشورها را به یک رابطهٔ وابستگی متقابل نامتقارن وارد کرده و زمینهٔ نفوذ سیاسی چین در آن‌ها را فراهم کند (Gaens, 2019, 19; Chan, 2018; Esteban & Armanini, 2020). به‌همین‌سبب، کمیسیون اروپا در سال ۲۰۱۸، راهبرد اتصال اروپا-آسیا را مطرح کرد. نکتهٔ قابل‌توجه در این نشست، حمایت و همراهی ژاپن با این طرح تحت عنوان «مشارکت در اتصال پایدار و زیرساخت کیفی»[۱] بود. اگرچه به‌دلیل نو بودن طرح یادشده، اطلاعات زیادی از آن دردسترس نیست، اما آنچه آشکار است این است که کاستی‌ها و کمبودهای BRI، همچون فقدان شفافیت، تأمین مالی نامطمئن، بی‌توجهی به اصول زیست‌محیطی و همچنین، پایداری بدهی‌های نجومی ناشی از دریافت وام‌های چینی توسط کشورهای درحال‌توسعهٔ اروپای شرقی که با هدف سرمایه‌گذاری در طرح یک کمربند-یک جاده دریافت شده است، موجب شده تا این طرح بر «اتصال پایدار» به‌معنای توجه به وجود بازار کافی برای سرمایه‌گذاری و تداوم منابع مالی برای اجرای طرح‌ها تأکید کند (Chan, 2018). براساس این طرح، مناسبات اروپا و ژاپن با تمرکز بر طرح‌های منطقه‌ای و شبکه‌های تجاری در قالب همکاری‌های منطقه-منطقه، خوشه-خوشه، و خوشه-منطقه در پی گسترش حوزهٔ فعالیت شرکت‌های ژاپن و اروپابنیان در کشورهای آسیایی بوده و حراست از اقتصاد ملی را مدنظر دارد. طرح خوشه‌های صنعتی[۲] برنامه‌ای است که در آن بنگاه‌های کوچک و متوسط[۳] منطقه‌ای با استفاده از نتایج پژوهش‌های مراکز علمی و دانشگاهی، خوشه‌های فناوری‌محور و صنعتی را تشکیل می‌دهند. رابطهٔ تنگاتنگ این بنگاه‌ها با مؤسسه‌های علمی و فناورانه موجب شده است که تأکید بر فناوری‌های نوآورانه، ویژگی اصلی این بنگاه‌ها را شکل دهد و همین عامل بر رقابت‌پذیری آن‌ها در عرصهٔ منطقه‌ای و بین‌المللی تأثیرگذار بوده است (Poët, 2020, 5; European Cluster Collaboration Platform, 2019).

---

۱. Partnership on Sustainable Connectivity and Quality Infrastructure

۲. Industrial Clusters

۳. SMEs

٤-٢. تحولات سیاسی-امنیتی ژاپن

ژاپن، هم‌زمان با گسترش طرح‌های همکاری‌جویانهٔ تجاری-اقتصادی، طرح‌های موازنه‌ساز نظامی-سیاسی و امنیتی را نیز پیگیری کرده است. این طرح‌ها در قالب طرح‌های نهادی، سازمانی، و قراردادهای همکاری امنیتی چندجانبه اجرا شده‌اند و رفع موانع نهادی، از مهم‌ترین اهداف آن‌ها به‌شمار می‌آید. ناکامی‌ها و سرخوردگی‌های ژاپن از حمایت‌های مالی و غیرنظامی خود از عملیات‌های نظامی بین‌المللی به‌رهبری ایالات متحده، ناکارآمدی «دیپلماسی دسته‌چک» را برای این کشور آشکار کرد؛ به‌همین‌سبب، با انجام کارهایی، اقدام به رفع موانع نهادی حضور و گسترش نیروهای نظامی -امنیتی خود کرد که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم (Miyashita, 2013, 145; Kelly & Kubo, 2015).

٤-٢-١. رفع موانع نهادی داخلی

ژاپن که از سال ۱۹۹۲ به تصویب حضور نیروهای دفاع از خود[1] در عملیات‌های پشتیبانی حفظ صلح سازمان ملل متحد و تفسیر موسع و گام‌به‌گام از مادهٔ ۹ قانون اساسی[2] اقدام کرده بود و می‌توانست برطرف‌کنندهٔ موانع موجود در مسیر عادی‌سازی سیاست امنیتی باشد (Robinson, 2010, 314)، در سال ۲۰۰۴ اقدام به جایگزینی برنامهٔ دفاع ملی با دکترین امنیت ملی کرد که براساس آن، نقش نیروهای دفاع از خود از «عملی با اثر بازدارنده» به «پاسخ» تبدیل شد (Farhadi, 2019, 38). ژاپن در این سال برای نخستین‌بار در دستورالعمل برنامهٔ دفاع ملی[3] خود آشکارا از چین به‌عنوان تهدیدی بالقوه یاد کرد که بایستی در برابر آن تجهیز شود(Przystup, 2015, 12-13). اما در پاسخ نهادی به تهدید چین، تنها به این موارد بسنده نکرد. درک تهدید در سال ۲۰۱۴ چنان پرقدرت بود که سبب تصویب قانون حضور ارتش در جنگ‌ها و عملیات فراسرزمینی با عنوان دفاع دسته‌جمعی شد. در نهایی‌ترین برنامهٔ دفاعی، یعنی برنامهٔ دفاعی میان‌مدت (۲۰۲۳-۲۰۱۹)[4]، نیز که در سال ۲۰۱۸ منتشر شد، ژاپن به‌صراحت اعلام کرد که «به‌منظور انطباق و سازگاری با تحولات ناگهانی در محیط امنیتی (منطقه)، توانایی‌های دفاعی خود را با سرعتی

---

۱. Self Defense Force (SDF)

۲. این ماده بیان می‌کند: «به‌منظور تحقق صلح بین‌المللی براساس عدالت و نظم، مردم ژاپن برای همیشه جنگ را به‌عنوان وسیله‌ای برای اعمال حاکمیت یک کشور و نیز تهدید یا استفاده از زور را برای حل‌وفصل اختلافات بین‌المللی مردود می‌شمارند. برای رسیدن به هدف یادشده، نیروهای زمینی، دریایی، هوایی و نیز سایر امکانات بالقوهٔ جنگی هرگز نگهداری نخواهند شد. حق «نگهداشتن کشور در حالت جنگی» به‌رسمیت شناخته نخواهد شد».

۳. National Defense Program Guidelines (NDPG)

۴. Medium Term Defense Program (FY 2019 - FY 2023)

متفاوت با گذشته تقویت خواهد کرد» (Japan's National Security Council, Japan's Cabinet, 2018, 1). براین‌اساس می‌توان رابطهٔ مستقیمی میان سرعت افزایش قدرت سخت‌افزاری چین، افزایش سریع تنش‌های منطقه‌ای در شرق آسیا، و تحولات نهادی‌ـامنیتی ژاپن یافت که نشان‌دهندهٔ تلاش ژاپن برای آماده‌سازی زمینهٔ مناسب برای برقراری دوبارهٔ توازن قدرت در عرصهٔ منطقه‌ای است؛ امری که از طریق موازنه‌سازی داخلی و خارجی پیگیری شده است.

٤-٢-٢. موازنه‌سازی داخلی

با فراهم شدن زمینهٔ ارتقای امکانات و توانمندی‌های دفاعی داخلی در ژاپن، به‌ویژه برنامهٔ دفاعی ۲۰۱۸، بار دیگر بودجهٔ نظامی این کشور روند رشد مثبتی را درپیش گرفت. براساس این دستورالعمل که شامل یک طرح میان‌مدت پنج‌ساله به ارزش ۲۴۰ میلیارد دلار بود، قرار شد منابع مالی لازم برای افزایش تسلیحات دفاعی و نوسازی تجهیزات نظامی از ابتدای سال ۲۰۱۹ فراهم شده و دردسترس وزارت دفاع ژاپن قرار گیرد تا روند بازسازی ارتش تسریع شود؛ بنابراین، بودجهٔ دفاعی ژاپن در سال ۲۰۱۹ به رقم ۴۷/۶ میلیارد دلار و در سال ۲۰۲۰ به ارزش ۵۰/۳ میلیارد دلار رسید (Siripala, 2018; Ministry of Defense, 2020, 1). اگرچه توانایی بالای ژاپن در تولید تجهیزات دفاعی تا حد زیادی این کشور را از واردات این نوع ادوات بی‌نیاز کرده است، بااین‌حال، می‌توان افزایش نظامی‌گری را در واردات نظامی این کشور نیز مشاهده کرد که البته بیش از ۹۰ درصد از این واردات، از مبدأ ایالات متحده انجام می‌شود (Bureau Of Political-Military Affairs, 2020). بخش تحقیق و توسعه در بودجهٔ نظامی سال ۲۰۲۲ نیز که رشدی ۳۸ درصدی را نسبت به سال ۲۰۲۱ تجربه کرد، نشان‌دهندهٔ اهداف مبتنی‌بر تولیدات داخلی است که طرح ساخت جنگندهٔ مدل F-X، تأییدکنندهٔ این مدعاست. بااین‌حال، براساس انتظارات و نمودار شمارهٔ (۲)، ارزش واردات تجهیزات دفاعی ژاپن پس از تحولات به‌وجودآمده در حوزهٔ نظامی ـامنیتی، از سال ۲۰۱۲ روند روبه‌رشدی را پشت سر گذاشته است.

نمودار شمارهٔ (۲). ارزش واردات تجهیزات نظامی ژاپن

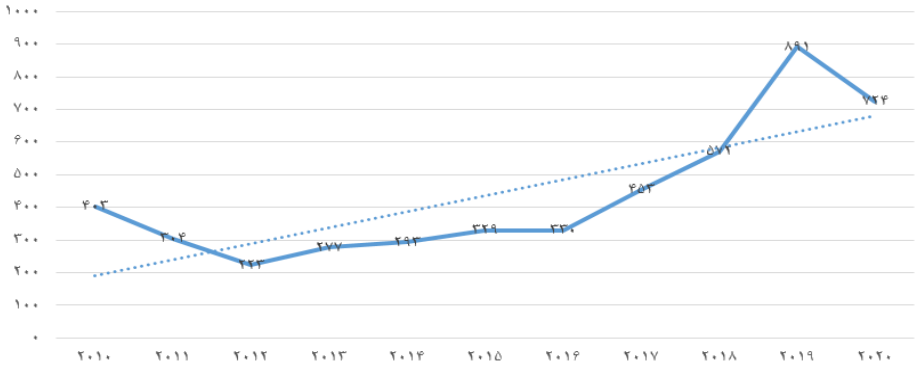

Source: https://data.worldbank.org/indicator/MS.MIL.MPRT.KD?end=2019&locations=JP&start=2010&view=chart

اما زمانی‌که روند موازنه‌سازی داخلی نسبت به روند افزایش قدرت رقیب ناچیز شمرده شود، کشور موازنه‌ساز به پیگیری هم‌زمان موازنه‌سازی داخلی و خارجی (به‌صورت راهبرد دنباله‌روی از هژمون جهانی) روی خواهد آورد؛ موضوعی که در مورد ژاپن نیز صدق می‌کند. در ادامه پیگیری موازنه‌سازی خارجی ژاپن را در قالب اتحادها و طرح‌های چندجانبه بررسی کرده‌ایم.

٤-٢-٣. موازنه‌سازی خارجی

ژاپن هم‌زمان با پیگیری موازنه‌سازی داخلی و افزایش توانمندی‌ها، تأسیس و تعمیق اتحادهای سیاسی، نظامی، و امنیتی با قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای را نیز پیگیری می‌کند. نگرانی مشترک کشورهای منطقهٔ شرق آسیا به‌همراه ایالات متحده از وضعیت امنیت نامشخص منطقه‌ایِ ناشی از گسترش حضور نظامی چین در آب‌های منطقه، موجب شده است که این کشورها به‌سوی ایجاد اتحادهای امنیتی دو یا چندجانبه بروند که از مهم‌ترین آن‌ها می‌توان به اتحاد دو قدرت سنتی ژاپن ـ ایالات متحده و طرح هند-پاسیفیک آزاد و باز اشاره کرد.

٤-٢-٤. اتحادهای دوجانبه و چندجانبه

حدود هفت دهه است که پیمان امنیتی ایالات متحده آمریکا ـ ژاپن (در سال ۱۹۵۱ منعقد شد)، به‌عنوان عامل صلح، امنیت، و ثبات در منطقه شرق آسیا و فراپاسیفیک عمل می‌کند؛ پیمانی که از آن به‌عنوان پیمانی تزلزل‌ناپذیر یاد کرده‌اند (عمق این پیمان را می‌توان از ۵۵۰۰۰ نیروی آمریکایی مستقر در ژاپن به‌همراه خانواده‌هایشان درک کرد) (Soderberg, 2005, 1). با بررسی پیشینهٔ این پیمان می‌توان دریافت که اهمیت راهبردی آن در هیچ زمانی به‌اندازهٔ امروز برای دو طرف بالا نبوده است. در سال ۲۰۱۷ پنجاه

صفحه از سند سفید دفاعی ژاپن به موضوع «تقویت اتحاد ایالات متحده و ژاپن» پرداخته است که اهمیت اتحاد با ایالات متحده را در سیاست دفاعی ژاپن نشان می‌دهد. در همین سال، نخستین بیانیهٔ مشترک آبه-ترامپ، عمق اتحاد بازنگری‌شده میان ژاپن و ایالات متحده را ترسیم کرد. براساس این بیانیه «تعهد آمریکا به امنیت ژاپن از طریق طیف گسترده‌ای از توانایی‌ها ازجمله توانایی هسته‌ای» تضمین می‌شود (Rossiter, 2018, 120). در سال ۲۰۱۹، روابط امنیتی ـنظامی میان طرفین چنان گسترش یافت که حوزه‌های محدود همکاری را درنوردید و بسیاری از حوزه‌های سیاسی و امنیتی همچون عرصه‌های موشکی، سایبری، لجستیکی، اطلاعات، نظارت، و شناسایی را دربر گرفت (Privacy Shield Framework, 2019). ازآن‌پس همکاری‌های امنیتی دو کشور، بیشتر در حوزه‌هایی با توانمندی‌های پیشرفته و با فناوری بالا قوت گرفت که ازجمله آن‌ها می‌توان به ارسال قدرتمندترین و پیشرفته‌ترین تجهیزات راهبردی ایالات متحده همچون جنگنده‌های F-35 به ژاپن اشاره کرد (Bureau of Political-Military Affairs, 2020). درواقع، پیوستن ژاپن به اتحاد نظامی با ایالات متحده نه از سر ترس از ایالات متحده، بلکه برای کسب سود و منافع بیشتر است؛ بنابراین، نمی‌توان آن را تنها سیاستی دنباله‌روانه و جایگزینی برای موازنه‌سازی ناشی از ترس دانست.

طرح چهارجانبهٔ هندـپاسیفیک آزاد و باز نیز از نمونه‌های دیگر موازنه‌سازی خارجی است که ژاپن آن را به‌همراه هند، استرالیا، و ایالات‌متحدهٔ آمریکا پیگیری می‌کند. بعد امنیتی طرح یادشده را طرح الماس امنیتی دموکراتیک یا ناتوی هندـپاسیفیک می‌دانند که اگرچه در حال حاضر نمی‌توان آن را طرحی فراتر از تمرین‌های مشترک نظامی و یک‌سری هماهنگی‌های تمام‌عیار در حوزهٔ امنیت دریایی دانست، اما پیش‌بینی می‌شود که در صورت لزوم می‌تواند به‌عنوان یک بلوک سیاسی‌ـنظامی قدرتمند ظاهر شود که چین، چالش مشترک اعضای آن به‌شمار می‌آید؛ ازهمین‌رو، می‌توانیم شاهد زنده شدن دوبارهٔ مفاهیم جنگ سرد باشیم که «ناتوی هند ـپاسیفیک»[۱] جزئی از آن خواهد بود (Rossiter, 2018, 119; Wong, 2020).

اگرچه موازنه‌سازی قدرت‌ها، چه در بعد داخلی و چه در بعد خارجی، علیه یک قدرت به‌نمایش گذاشته می‌شود، لیکن، پیگیری همکاری‌های متقابل تدافعی میان چین و ژاپن نیز برپایهٔ بعدی از نئورئالیسم قابل‌تبیین است که در ادامه بررسی شده است.

---

۱. Indo-Pacific Nato

٤-٢-٥. همکاری تدافعی متقابل

هرچند آنارشی بین‌المللی به‌عنوان یک حقیقت محض پذیرفته شده است، اما کم‌وبیش خوش‌خیم است؛ به‌این‌معنا که دولت‌ها تنها از زمانی رفتار تهاجمی خواهند داشت که احساس تهدید را واقعی قلمداد کرده و امنیت وجودی خود را درخطر ببینند. اما این واکنش نیز به‌ندرت در شمایل جنگ ظاهر می‌شود و همان‌گونه که اشاره شد، بیشتر در قالب موازنه‌سازی دیده می‌شود و البته بازداشتن تهدیدگر (Moshirzadeh, 2020, 133). درواقع، کشورها بیش از آنکه در پی موازنهٔ قدرت باشند، به‌دنبال موازنهٔ تهدید هستند تا از طریق تغییر ذهنیت و درک طرف تهدیدکننده، سایهٔ ناامنی را از خود دور کنند. به‌این‌ترتیب، هزینه‌های ناخواستهٔ درگیری نیز حذف می‌شود. همکاری تدافعی مشترک که یکی از ابعاد نوواقع‌گرایی تدافعی به‌شمار می‌آید را نیز می‌توان یکی از تصاویر موازنه‌سازی منطقه‌ای دانست که ژاپن از آن نیز بهره گرفته است. دراین‌راستا ازجمله اقدامات همکاری‌جویانهٔ امنیتی دو طرف می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

- همکاری امنیتی طرفین در برداشت مشترک از منابع معدنی مناطق موردمناقشه؛
- دیدار آبه و شی‌جینگ‌پینگ و گفت‌وگو دربارهٔ ایجاد سازوکار مدیریت بحران در مناطق موردمناقشه در سال ۲۰۱۵؛
- برقراری خط تلفن اضطراری میان پکن و توکیو برای جلوگیری از وقوع برخورد هوایی و دریایی ناخواسته و برگزاری جلسه‌های منظم میان مقامات نظامی و متخصصان دو کشور در راستای حفظ سامانهٔ ارتباطی از سال ۲۰۱۸ (council foreign relation (cfr), 2021).

نتیجه‌گیری

تأثیر ساختار نظام بین‌المللی که به‌صورت جهانی‌شدن اقتصاد و تجارت بر منطقهٔ شرق آسیا به‌نمایش درآمد، با نقاط دیگر دنیا متفاوت بود؛ زیرا، زمینهٔ بازتوزیع منابع ثروت و قدرت و درنتیجه، تغییر نظام موازنهٔ قدرت در منطقه را فراهم کرد. همان‌گونه که گفته شد، ارزش افزودهٔ ناشی از قدرت‌یابی اقتصادی چین، تنها به تراز بالای مثبت تجاری و افزایش توانمندی‌های اقتصادی محدود نماند، بلکه از طریق اصل تبدیل توانمندی‌ها، افزایش توانمندی‌های حوزهٔ نظامی آن را نیز در پی داشت؛ درنتیجه، پشتوانه‌ای برای بلندپروازی‌های منطقه‌ای این کشور بود. براین‌اساس، تشدید معمای امنیتی منطقه‌ای و بر هم خوردن تدریجی توازن قوای پیشین، ژاپن را به‌سوی تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی ـنظامی و امنیتی سوق داده است؛ تغییراتی که به‌کمک آن‌ها، بازگشت نسبی توازن قوای منطقه‌ای و درنتیجه، ثبات بیشتر در این حوزه

را درنظر داشته است. درک ژاپن از اهمیت جایگاه و قدرت اقتصادی یک کشور در امنیت‌آفرینی در حوزه‌های گوناگون در طول تاریخ، موجب پیگیری هم‌زمان و متعادل مجموعه سیاست‌های اقتصادی و نظامی ـامنیتی در قالب راهبرد مصونیت در رویارویی با چین شده است تا افزون‌بر مبادلات بالای تجاری‌ـاقتصادی و پیگیری طرح‌های نوآورانهٔ رقیب در مقابل طرح‌های تجاری‌ـاقتصادی چینی در سطوح جهانی و منطقه‌ای، با سرعت زیادی نیز از یک دولت صرفاً دفاع‌پایه فاصله گرفته و به‌سوی کشوری عادی در حوزهٔ نظامی‌ـامنیتی پیش برود؛ شیب این روند تغییرات به‌حدی است که انتظار می‌رود سیاستمداران ژاپنی در آینده‌ای نزدیک و به‌محض فراهم شدن شرایط داخلی، دست به اصلاح قانون اساسی و حذف مادهٔ ۹ آن بزنند؛ اتفاقی که می‌تواند رویداد بزرگی در سیاست امنیتی ژاپن به‌شمار آید. این درحالی است که سیاست‌گذاری حوزهٔ نظامی‌ـامنیتی ژاپن نیز دقیقاً از راهبرد مصونیت پیروی کرده است؛ به‌گونه‌ای که این کشور افزون‌بر اینکه امر موازنه‌سازی داخلی را با توجه به جایگاه شگرف خود در حوزهٔ فناوری و روابط راهبردی‌اش با ایالات متحده به‌پیش می‌برد، در حوزهٔ خارجی نیز خط‌مشی امنیتی ویژه‌ای را پیگیری می‌کند؛ ازیک‌سو، اتحادهای دوجانبه و چندجانبه‌ای را تأسیس می‌کند که هریک از آن‌ها به‌خودی‌خود، بازدارندگی بی‌نظیری را سبب می‌شود و ازسوی‌دیگر، همکاری‌های نظامی‌ـامنیتی با چین را نیز ناممکن نمی‌داند؛ ازهمین‌رو، استدلال بالا موجب می‌شود که نگارندگان پژوهش حاضر، موازنهٔ قدرت در شرق آسیا را دربردارندهٔ هر دو نوع موازنهٔ تهدید و موازنهٔ منافع به‌شمار آورند. چشم‌انداز این سیاست نه‌تنها عدم همکاری‌ها میان چین و ژاپن را نشان نمی‌دهد، بلکه پیش‌بینی می‌شود که طمع کسب توانمندی‌ها و مزایای بیشتر در راستای قدرت‌افزایی روزافزون، همکاری‌ها را نیز افزایش خواهد داد.

References

Ahn, B. J. (2004). The rise of China and the future of East Asian integration. *Asia-Pacific Review*, 11(2): 18-35. DOI: 10.1080/1343900042000292524.

Akio, T. (2017). *Forty-four Years of Sino–Japanese Diplomatic Relations Since Normalization. In: lam peng er. China-Japan Relations in the 21st Century*. East Asian Institute. National University of Singapore. Singapore. 25-65. DOI: 10.1007/978-981-10-4373.

Amorim, W. & Dasilva, A. H. L. (2014), Japan and India: Soft Balancing as a Reaction to China's Rise. *Revista Brasileira De Politica Internacional*, (57), 73-90. DOI: 10.1590/0034-7329201400205.

Asean states (2020). *Trade annually*. https://data.aseanstats.org/trade-annually.

Asgarkhani, A., Ghahremani, M.J. & Ghaderi Hajat, M. (2018). Geoeconomic Analysis of Chinese Foreign Policy. *Journal of International Geopolitical Quarterly*. 14(52), 209-223.

Backer, L. C. (2014). The Trans-Pacific Partnership: Japan, China, the U.S. and the Emerging Shape of a New World Trade Regulatory Order. *Washington University Open*

Scholarship, 13(1), 49-81.
Bureau of Political-Military Affairs (2020), U.S. Security Cooperation with Japan. *U.S. Department of STSTE*. https://www.state.gov/u-s-security-cooperation-with-japan/.
Council Foreign Relation (2021). *China's Maritime Disputes 1895-2020*. https://www.cfr.org/timeline/chinas-maritime-disputes.
Chan, Julian (2018, October 26). Europe's Challenge to China. *The Diplomat*. https://thediplomat.com/2018/10/europes-challenge-to-china/.
Chatzky, A. & McBride, J. (2020, January 28). China's Massive Belt and Road Initiative. *Council on foreign relations*. https://www.cfr.org/backgrounder/chinas-massive-belt-and-road-initiative.
Chen, C., Chang, L. & Zhang, Y. (1995). The Role of Foreign Direct Investment in China's Post- 1978 Economic Development. *World Development*, 23(4), 691-703. DOI:10.1016/0305-750x(94)00143-m.
Cheng, J. Y.S. (2013). China's Regional Strategy and Challenges in East Asia. *Open Edition Journals & China Perspectives [Online]*, 53-65. DOI: https://doi.org/10.4000/chinaperspectives.6182.
Esteban, M. & Armanini, U. (2020). *The EU-Japan Connectivity Partnership: A Sustainable Initiative Awaiting Materialization*. Real Instituto Elcano Royal institute. http://www.realinstitutoelcano.org/wps/portal/rielcano_en/contenido.
Farhadi, Z., Sazmand, B., Mousavi Shfaei, M. & Eslami, M. (2019). Regional Variables Influencing Japan's Security Developments: 2012-2019. *Journal of International Geopolitical Quarterly*, 17(61), 57-63.
Gaens, B. (2019, 29 April). The EU-Asia Connectivity Strategy and Its Impact on Asia-Europe Relations. *Financial Times*. 19-27.
Geeraerts, G. & Salman, M. (2015). The Impact of Strategic Hedging on the Foreign Politics of Great Powers: The Case of Chinese Energy Strategy in the Middle East. *Vrije Universiteit Brussel (VUB)*, 1-14.
Gilpin, R. (1981). *War and Change in World Politics*. (S. Bahrami Moghaddam, Trans.): Publication of Mokhatab.[in Persian].
Gilpin, R. (2001). *Global Political Economy: Understanding the International Economic Order*. Published by Princeton University Press.
Government of Canada (2020). *How to Read the Comprehensive and Progressive Agreement for Trans-Pacific Partnership (CPTPP)*. https://www.international.gc.ca/trade-commerce/trade-agreements-accords-commerciaux/agr-acc/cptpp-ptpgp/chapter_summaries-sommaires_chapitres.aspx?lang=eng.
Gurjit, S. (2019, 17 January 2019). *India, Japan and the Asia Africa Growth Corridor*. Publish In Gatewayhouse News. https://www.gatewayhouse.in/japan-aagc/
Hand, M. (2018, Feb 19, 2018). *Exclusive: Malacca Straits VLCC Traffic Doubles in a Decade as Shipping Traffic Hits all Time High in 2017*. https://www.seatrade-maritime.com/asia/exclusive-malacca-straits-vlcc-traffic-doubles-decade-shipping-traffic-hits-all-time-high-2017.
Hong, Z. (2018). Chinese and Japanese Infrastructure Investment in Southeast Asia: From Rivalry to Cooperation. *Institute of Developing Economies*, Vol.689, 1-31.
Hughes, C. (2009). Japan's Response to China's Rise: Regional Engagement, Global Containment, Dangers of Collision. *The Royal Institute of International Affairs*, (42), 837-56. DOI: 10.1111/j.1468-2346.2009.00830.x.

Japan's National Security Council, Japan's Cabinet (2018). *Medium Term Defense Program (FY 2019 - FY 2023)*. 1-37. https://www.mod.go.jp/j/approach/ agenda/guideline/pdf/chuki_seibi31-35_e.pdf.
Japan Bank for International Cooperation (JBIC) (2020). *Infrastructure*. https://www.jbic.go.jp/en/business-areas/sectors/infrastructure.html.
Kelly, T. & Kubo, N. (2015). *Gulf War Trauma Began Japan's Retreat from Pacifism*. https://www.reuters.com/article/us-japan-military-history-insight.
Latorre, M. & Hosoe, N. (2016). The Role of Japanese FDI in China. *Jornal of Policy Modeling*, 38(2), 1-16. DOI: 10.1016/j.jpolmod.2016.02.003.
Mimouni, M. (2017). Structure and Tariff Impact of the TPP Agreement. *International Trade Centre (ITC)*. 1-40
Ministry of Defense (2020). *Defense Programs and Budget of Japan-Overview of FY2020 Budget Request*. https://www.mod.go.jp/e/d_act/d_budget/pdf/ 200225a.pdf.
Miyashita, A. (2013). Japanese Foreign Policy: The International-Domestic Nexus. In: R. K. Beasley, J. Kaarbo, J. S. Lantis, M. T. Snarr, *Foreign Policy in Comparative Perspective***,** (pp 138-161).
Mohammadi, E. (2004). Theories of International Political Economy. *Journal of Humanities (Imam Hossein University)*, 54, 10-55. [in Persian].
Moshirzadeh, H. (2020). *Evolution in Theories of International Relations*. Tehran: Humanities Research and Development Research Institute. [in Persian].
New Zealand Foreign Affairs & Trade (2018). Comprehensive and Progressive Agreement for Trans-Pacific Partnership. *National Interest Analysis*. 1-245.
Nikkei Asian Review (2018, June 8, 2018). *Japan Expands Loans to Global Infrastructure Projects*. https://asia.nikkei.com/Economy/Japan-expands-loans-to-global-infrastructure-projects.
Pascha, W. (2020). *Belts, Roads, and Regions: The Dynamics of Chinese and Japanese Infrastructure Connectivity Initiatives and Europe's Responses*. Asian Development Bank Institute. ADBI Working Paper Series. NO 1114. pp 1-20.
Payandeh Nejad, M. (2018). *The Impacts of Expansion of Intra-Regional Trade Relations on the Eastern Asian Security Dilemma (2010-2018): Strategic Consequences for the Islamic Republic of Iran*. Unpublished Master. The Shahid Beheshti University: Iran, Tehran
Polanyi, K. (1957). *The Great Transformation-The Political and Economic Origins of our Time*. United Stat, Boston.
Pour Rastami, N. (2018). Degree of Trade Dependence of East Asian Countries Using the Given Table - Asian International Standard. *Journal of Economy and New Trade*, 13(2), 1-27. [in Persian].
Privacy Shield Framework (2019). *Japan-Defense Procurement*. https://www. privacyshield.gov/article?id=Japan-Defense-Procurement.
Przystup, J. J. (2015). *The U.S.-Japan Alliance: Review of the Guidelines for Defense Cooperation*. National Defense University Press Washington, D.C. Institute for National Strategic Studies Strategic Perspectives, No. 18, pp 49.
Qin, C. & Masutomo, T. (2013, 3 April 2013). *Why Japan Dominates Leadership of Asian Development Bank*, https://www.cnbc.com/id/100614728
Qu, X. & Meng, Q. (2012). *The Economic Importance of the Straits of Malacca and Singapore: An Extreme-Scenario Analysis*. Department of Civil and Environmental

Engineering. National University of Singapore, pp 258-268. DOI: 10.1016/j.tre.2011.08.005.
Regoli, N. (2018, Jul 23). *17 Big Advantages and Disadvantages of Foreign Direct Investment. Published in connect us Fund*. https://connectusfund.org/17-big-advantages-and-disadvantages-of-foreign-direct-investment.
RIS, ERIA, IDE JETRO (2017). *Asia Africa Growth Corridor Partnership for Sustainable and Innovative Development*. African Development Bank Meeting. Ahmedabad (India). pp 1-16.
Robinson, D. (2010). Why the West Should Discourage Japanese Military Expansion. *Journal of Asia Pacific Studies*, 1(2), 1-314.
Rossiter, A. (2018). The Free and Open Indo-Pacific Strategy and Japan's Emerging Security Posture. *Institute of International & Civil Security*, 3(2), 113-131.
Runde, D. & McKeown, S. (2019). The Asian Development Bank: A Strategic Asset for the United States. *Center for Strategic & International Studies (CSIS)*. https://www.csis.org/analysis/asian-development-bank-strategic-asset-united-States.
Sadria, M. (2008). Japan, America and East Asia. *Journal of Foreign Policy*, 22(4), 1057-1080.[in Persian].
Sazmand, B., & Ramezani, A. (2018). China and Japan, Two Rival Trans-Regional Initiatives in Asia-Pacific. *Journal of World Politics*, 7(1), 80-51. [in Persian].
Shinzo, A. (2013). Opening Statement. First Meeting. The Ministerial Meeting on Strategy Relating Infrastructure Export and Economic Cooperation. *Prime Minister of Japan and His Cabinet Homepage*. https://japan.kantei.go.jp/96_abe/actions/201303/13kki_kaigi_e.html.
Siripala, T. (2018, December 26). Japan's Defense Budget Swells to Counter China's Growing Military Threat. *The Diplomat*. https://thediplomat.com/2018/12/japans-defense-budget-swells-to-counter-chinas-growing-military-threat/.
Soderberg, M. (2005). Changes in Japan's Foreign and Security Policy. *European institute of Japanese Studies (EIJS)*, pp 1-9.
Tessman, B. & Wolfe, W. (2011). Great Powers and Strategic Hedging: The Case of Chinese Energy Security Strategy. *International Studies Review*, 13(2), pp 214-240, DOI: 10.1111/j.1468-2486.2011.01022.x.
Walt, S. M. (1997). Why Alliances Endure or Collapse. *Survival: Global Politics and Strategy*, 39(1), pp 156-179, DOI: 10.1080/00396339708442901.
Waltz, K. (1979). *International Political Theory*. (R, Talebi Arani, Trans.): Mokhatab Publishing. [in Persian].
West, J. (2020). The China-Japan Economic Relationship Is Getting Stronger. *Brink the Edge of Risk*. https://www.brinknews.com/the-china-japan-economic-relationship-is-getting-stronger/.
Wong, C. (2020). US-China Rivalry: is the Quad on Track to Take on Beijing. *South China Morning post*. https://www.scmp.com/news/china/diplomacy/article/3104571/us-china-rivalry-quads-rise-serious-threat-beijings-security.
Wurf, H., Pryke, J. & Annmaree, O. A. (2017). Strengthening the Asian Development Bank in 21st century Asia. *Lowy Institute*. Australia. pp 1-78. Citable URI: http://hdl.handle.net/11540/7089.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.77772.1303
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۰۴/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۳

ادراک رهبران ترکیه و عربستان از مقولهٔ محور مقاومت

نجمیه پوراسمعیلی[۱]
علی اسمعیلی اردکانی[۲]

چکیده

برداشت‌های درست و نادرست بر مناسبات دولت‌ها و درنتیجه، بر مناسبات منطقه‌ای تأثیرگذار است. وضعیت امروز منطقهٔ خاورمیانه، مصداق روشنی برای بحث دربارهٔ برداشت‌های درست و نادرست بازیگران مؤثر است. در این شرایط، رهبران دو کشور ترکیه و عربستان، با توجه به شخصیت و ذهنیت متفاوتشان، نوع نگاه، تفسیر، برداشت، تصمیم، و سیاست خارجی متفاوتی را در مورد موضوع‌های گوناگون در منطقهٔ خاورمیانه و ازجمله در حوزهٔ اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی ایران پیگیری می‌کنند؛ ازاین‌رو، تحلیل زمینه‌های شکل‌گیری ذهنیت متفاوت این رهبران دربارهٔ موضوع‌های گوناگون در سطح منطقه و بین‌الملل، بسیار ضروری است. براین‌اساس، پژوهش حاضر با تکیه بر این تأثیرگذاری، در پی یافتن پاسخی برای این پرسش است که: «ذهنیت متفاوت رهبران ترکیه و عربستان دربارهٔ ماهیت و اهداف محور مقاومت، به‌عنوان یکی از متغیرهای کلیدی نظم و نظام سیاسی و امنیتی این منطقه، چگونه قابل‌تبیین است؟» برپایهٔ فرضیهٔ پژوهش، «مبانی و زمینه‌های شکل‌گیری ذهنیت و دیدگاه این رهبران دربارهٔ محور مقاومت را در زنجیره‌ای از سه گزارهٔ تفاوت در منافع و اهداف، تفاوت در ماهیت سیاست خارجی، و سیاست‌ها و اقدامات انجام‌شده براساس این ماهیت، می‌توان توضیح داد»؛ زنجیره‌ای که نشان می‌دهد، ذهنیت متفاوت این رهبران برپایهٔ ارتباط میان این سه گزاره بر شکل سیاست‌ها و اقدامات در مورد مسائلی مانند محور مقاومت، نظم امنیتی منطقه‌ای، مشارکت یا تعامل با غرب، حل‌وفصل مسئلهٔ اسرائیل‌ـفلسطین، و... تأثیرگذار بوده است.

کلیدواژه‌ها: اردوغان، محمدبن‌سلمان، ملک سلمان، خاورمیانه، محور مقاومت

---

۱. دانش‌آموختهٔ دکترای روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
https://orcid.org/0000-0001-7211-0274
nj.poresmaili@gmail.com
۲. استادیار گروه روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
https://orcid.org/0000-0001-8032-7609
ali.ardakani@atu.ac.ir

The Perception of the Turkiye and Saudi Arabia's Leaders on the Axis of Resistance

Najmieh Poresmaili[۱]

Ali Esmaeili Ardakani[۲]

Perceptions and misperceptions frequently affect government relations, subsequently impeding regional relationships. The present state of affairs in the Middle East is a perfect instance of how influential actors' perceptions and misperceptions affect the area, which remains a debated topic. Since the leaders of Turkey and Saudi Arabia have distinct personalities and mentalities, they take different approaches in terms of perspectives, analyses, judgments, and foreign policies on a variety of topics in the Middle East, particularly in relation to Iranian foreign policy goals and priorities. Therefore, it is crucial to examine how these varying mentalities have impacted their approaches to different regional and international issues. The article examines the differing perspectives of Turkish and Saudi Arabian leaders regarding the nature and goals of the Axis of Resistance, a crucial element of the regional political and security structure. The authors present a three-part series of propositions to clarify the reasoning behind these leaders' views on the Axis of Resistance. The differences in policies and actions among these leaders show that their varying mentalities, influenced by the three aforementioned propositions, have affected strategies and actions related to important matters like regional security, interactions with Western nations, the Axis of Resistance, and resolving the Palestinian-Israeli conflict.

Keywords: Erdogan, Mohammad bin Salman, Malik Salman, Middle East, Axis of Resistance

۱. PhD student in International Relations, Faculty of Law and Political Sciences, Allameh Tabatabai University, Tehran, Iran / nj.poresmaili@gmail.com

۲. Assistant Professor of International Relations at Allameh Tabataba'i University/ ali.ardakani@atu.ac.ir

مقدمه

تحولات جهان عرب و ظهور داعش، چهره ائتلاف و اتحاد در منطقهٔ خاورمیانه را متحول کرد. پس از موفقیت تهران در استفادهٔ دقیق از چالش ایجادشده توسط آمریکا در عراق و پس‌ازآن، پیروزی حزب‌الله در جنگ با اسرائیل در سال ۲۰۰۶، شرایط به‌گونه‌ای رقم خورد که ایران در متن خیزش جهان عرب، الگوی شیعی خود را به‌عنوان راه نجات جامعهٔ اسلامی از وابستگی‌های خارجی معرفی کند. این وضعیت، شرایط را برای تثبیت عملیاتی مفهوم مقاومت در صحنهٔ منطقه‌ای و جهانی فراهم کرد. ظهور داعش و توان و تجربهٔ عملیاتی برآمده از جنگ عراق و ناآرامی‌های سوریه، فرصت مبارزه با داعش را برای ایران فراهم کرد. این شرایط که با همراهی بسیاری از گروه‌های شیعه و سنی منطقه پیش رفت، زمینهٔ تثبیت عملیاتی و مفهومی بیش‌ازپیش ارتباط محور مقاومت و جمهوری اسلامی ایران را فراهم کرد.

در منطقهٔ خاورمیانه و به‌ویژه در دو کشور عربستان و ترکیه، تأثیرگذارترین بازیگران در عرصهٔ سیاست خارجی، رهبران سیاسی دولت‌ها هستند؛ به‌بیان روشن‌تر، تصمیم‌های سیاست خارجی، به‌ویژه در کشورهایی که شخصیت‌محور هستند، به‌طور عمده ناشی از ویژگی‌های شخصیتی و ذهنیت رهبران است. درواقع، ذهن رهبران، با تصمیم‌هایی که می‌گیرند، وضعیت حال و آیندهٔ یک کشور را می‌سازد. زمانی‌که سیاست خارجی کشورها، برآمده از منافع آن‌ها و ذهنیت رهبرانشان فهم شود، یا زمانی‌که ذهنیت رهبران و منافع کشورها، برآمده از هویت آن‌ها تعریف شود، تغییراتی در سیاست خارجی آن‌ها نیز روی نخواهد داد؛ مگر اینکه تحول شگرف و شگفتی‌سازی در عرصهٔ داخلی، منطقه‌ای، یا بین‌المللی در ارتباط با آن کشور یا موضوع مشخصی که در دستورکار است، روی دهد.

در مورد دلیل انتخاب این دو کشور از میان کشورهای منطقهٔ خاورمیانه باید گفت، نخست اینکه هردو کشور در کنار ایران، به‌عنوان قطب قدرت در منطقهٔ خاورمیانه مطرح بوده و هستند. دوم اینکه هردو کشور، مدعی ایجاد یک نظم مبتنی‌بر ایدئولوژی خاص خود در منطقه بوده و هستند. گفتنی است، اگرچه این دو کشور، هدف یادشده را به‌صورت علنی مطرح نکرده‌اند، اما می‌توان تلاش برای تحقق آن را به‌صورت ضمنی در گفتار و برخی از اقدامات این کشورها دید. عربستان در پی استقرار نظم مبتنی‌بر ایدئولوژی اسلام وهابی و ترکیه، در پی نظم مبتنی‌بر ایدئولوژی اسلام اخوانی است.

همان‌گونه که اشاره شد، رهبران دو کشور ترکیه و عربستان، با توجه به شخصیت و ذهنیت متفاوتشان، نوع نگاه، تفسیر، برداشت، تصمیم و سیاست خارجی متفاوتی را در مورد موضوع‌های گوناگون در منطقهٔ خاورمیانه و ازجمله در ارتباط با اهداف و اولویت‌های سیاست خارجی ایران، پیگیری می‌کنند؛ بنابراین،

شناخت شخصیت و ذهنیت متفاوت رهبران دربارۀ موضوع‌های گوناگون در سطح منطقه و بین‌الملل، ضروری است. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «ذهنیت متفاوت رهبران ترکیه و عربستان دربارۀ ماهیت و اهداف محور مقاومت، چگونه قابل‌تبیین است؟»

در مقالۀ حاضر تلاش شده است با بررسی جایگاه محور مقاومت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و برداشت رهبران ترکیه و عربستان از شکل کنشگری محور مقاومت، تفاوت ذهنیت در نگاه رهبران بازیگران اصلی خاورمیانه دربارۀ این محور، بررسی شود. برای رسیدن به هدف یادشده، ابتدا طرح نظری رویکرد ادراکی بررسی شده و سپس، چارچوب فهم محور مقاومت در سیاست خارجی ایران ارائه خواهد شد. بخش سوم مقاله، با محوریت تحلیل محتوا، نگاه رهبران ترکیه و عربستان را به عناصر سازندۀ محور مقاومت توضیح خواهد داد و مبانی تفاوت و درنتیجه، تعارض ادراکی از محور مقاومت در نزد سه کشور نیز در بخش پایانی تبیین خواهد شد.

روش به‌کاررفته در این پژوهش، روش تحلیل محتوای کیفی است. در پژوهش‌های مربوط به شخصیت‌شناسی رهبران، استفاده از روش تحلیل محتوا، توصیه می‌شود. درواقع، با بررسی سخنان و بیانیه‌های صادرشده از سوی مقامات یک کشور با کمک روش تحلیل محتوا (کمی یا کیفی)، می‌توان سخنان آن‌ها را به‌صورت عملیاتی، رمزگشایی کرد. *استیون دایسن* بر این نظر است که: «در شرایطی که امکان دسترسی به رهبران به‌طورمعمول برای پژوهشگران وجود ندارد، از رویکرد «بافاصله» استفاده می‌شود که برمبنای آن، تحلیل محتوای سخنان رهبران را می‌توان برای کسب اطلاعات دربارۀ باورها، انگیزه‌ها، و شخصیت آن‌ها به‌کار گرفت. ازآنجاکه فرایندهای فکری، بنیان ارتباطات شفاهی یا کتبی را تشکیل می‌دهند، می‌توان چنین استنباط کرد که میان فرایند فکری و سخنان، ارتباطی وجود دارد و این سخنان، اعم از کتبی و شفاهی، می‌توانند ابعاد مهمی از فرایند فکری را آشکار کنند» (Moshirzadeh, 2017, 180).

۱. چارچوب نظری پژوهش

رویکرد به‌کاررفته در پژوهش حاضر، رویکرد ادراکی است که پیش‌ازاین، آثار برجسته‌ای با استفاده از آن نگاشته شده است؛ برای مثال، می‌توان به مقاله‌هایی از *مارگارت هرمان* با عنوان‌های «ارزیابی سبک رهبری: تجزیه‌وتحلیل صفات» (Hermann, 2002)، «تبیین رفتار سیاست خارجی با استفاده از ویژگی‌های شخصی رهبران سیاسی» (Hermann, 1980)، «ارزیابی جهت‌گیری‌های نقش سیاست خارجی رهبران آفریقایی در صحرای جنوبی» (Hermann, 1987)، «ارزیابی سبک رهبری: تجزیه‌وتحلیل یک ویژگی» (Hermann,

(2002; Hermann, 2010)، «تغییر دوره: وقتی دولت تصمیم می‌گیرد مسیر سیاست خارجی را تغییر دهد» (Hermann, 1990)، «شیوه‌های رهبری نخست‌وزیران: تفاوت‌های فردی بر روند سیاست‌گذاری خارجی چه تأثیری دارد» (Kaarbo and Hermann, 1998) و «ادراک: راهنمایی برای مدیران و رهبران» از *آلفرد اوتارا* (Otara, 2011)، اشاره کرد.

به‌نظر نگارندگان پژوهش حاضر، برداشت‌های درست یا نادرست رهبران از واقعیت یا حقیقت، نتیجهٔ ادراک‌ها و ذهنیت‌های متفاوتی است که هریک از آن‌ها دارند. به‌بیان روشن‌تر، رهبران، ادراک و ذهنیت متفاوتی دارند؛ درنتیجه، برداشت‌های درست و نادرست متفاوتی نیز خواهند داشت. *جرویس*[1] می‌گوید: «ازآنجاکه رهبران، ذهنیت (پالایه‌های شناخت) متفاوتی دارند، برداشت‌های متفاوتی از رویدادها خواهند داشت؛ بنابراین، می‌توان گفت، رهبران، برپایهٔ برداشت خود از محرک‌های بیرونی به آن‌ها پاسخ خواهند داد. تصورات و برداشت‌ها یا درواقع، مفروضات کنشگران، نقش تعیین‌کننده‌ای در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌ها دارند. آنچه دربارهٔ تهدیدها در عرصهٔ بین‌المللی مهم است، چگونگی برداشت کنشگران از آن‌هاست. جرویس نشان می‌دهد که برداشت‌ها اهمیت دارند؛ زیرا، تنها درصورتی می‌توان سهم آن‌ها را از تبیین حذف کرد که همهٔ پاسخ‌گویان به محرک‌های بیرونی، پاسخ یکسانی بدهند؛ اما چنین نیست. باورهای افراد دربارهٔ جهان و تصویری که از دیگران دارند ـیعنی ادراک‌های آن‌هاـ بخشی از علل نزدیک کنش را تشکیل می‌دهند. ریشهٔ بسیاری از اختلاف‌های داخلی حکومت‌ها دربارهٔ سیاست مناسب نیز، وجود برداشت‌های متفاوت بوده و بخش مهمی از شکست‌ها در سیاست خارجی، ناشی از برداشت‌های نادرست است؛ بنابراین، بحث دربارهٔ برداشت‌های درست و نادرست، پیامدهای عملی‌ای نیز دارد» (Moshirzadeh, 2017, 156).

یافته‌های ریچارد هرمان نیز نشان می‌دهد که «برداشت‌ها، تاحدی انتخاب سیاست‌ها را تعیین می‌کنند و زمینه و معیار ارزیابی موفقیت سیاسی را نیز تعریف می‌کنند؛ بنابراین، می‌توان آن‌ها را متغیر مستقلی دانست که کمابیش می‌توانند بر انتخاب سیاست‌ها در عرصهٔ سیاست خارجی، تأثیرگذار باشند» (Moshirzadeh, 2017, 159). براین‌اساس، رهبران با توجه به برداشت‌های پیشین خود و ذهنیت و پالایه‌های شناختشان، با واقعیت‌ها روبه‌رو می‌شوند و درنتیجه، آن‌گونه که خود می‌خواهند، چیزهایی را می‌بینند و چیزهایی را نمی‌بینند.

---

۱. R. Jervis

رهبران، براساس شخصیت و پالایه‌های شناخت در ذهنیت خود، تصاویر ذهنی را از همهٔ واقعیت‌های محیط خارجی، پردازش می‌کنند. این تصاویر می‌توانند همسو با واقعیت باشند و برداشت درستی را برای رهبران به‌همراه داشته باشند یا اینکه همسو با واقعیت نباشند و برداشت نادرستی را برای آن‌ها بسازند. *مارتا کاتم*[1] بر این نظر است که «تصاویر ذهنی، ابزاری تفسیری هستند که غربالگری ادراکی را امکان‌پذیر، و کمک می‌کنند تا محیط در ذهن تصمیم‌گیرنده، سازمان یابد. تصاویر، نوعی طبقه‌بندی هستند که برای هر مقوله، مجموعه‌ای از اطلاعات را به‌همراه دارند؛ به‌این‌معنا که برداشت از دیگری با فرض برخی ویژگی‌های رفتاری برای او، بدیل‌های رفتاری ویژه‌ای را برای برخورد با او و تمایلات رفتاری از سوی او و درقبال او، به‌همراه دارد؛ به‌عنوان نمونه، هنگامی‌که کشوری، دشمن نیرومندی به‌شمار آید، ناگزیر، هر اقدامی از سوی او، اقدامی بدخواهانه تعبیر می‌شود» (Moshirzadeh, 2017, 161).

پس از شکل‌گیری تصویر خاصی از دیگران، تغییر آن دشوار است. اینکه طرف مقابل، دوست، دشمن، تهدیدگر، فرصت‌ساز، همکار، متحد، محافظه‌کار، انقلابی، طرفدار حفظ وضع موجود، امپریالیست، به‌لحاظ قدرت «توانمند، قوی، یا ضعیف»، و به‌لحاظ فرهنگی متمایز، برتر، یا پست‌تر تصور شود، در انتخاب گزینه‌های سیاست‌گذاری، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. نظریهٔ تصویر ذهنی می‌تواند با مشخص کردن مقوله‌ای که از طرف مقابل در ذهن دولتمردان وجود دارد، نشان دهد که چگونه این تصویر، سیاست خارجی آن کشور را در مورد یک کشور خاص شکل می‌دهد (Moshirzadeh, 2017, 164-165)؛ بنابراین، می‌توان گفت که «برداشت»، بازنمایی ادراکیِ یک تصویر ذهنی از واقعیت یا کنشگر دیگر در جهان و بستری است که تصمیم‌های سیاست خارجی در آن اتخاذ می‌شود.

در این چارچوب، رویکرد سیاست خارجی دولت‌ها تحت تأثیر برداشت‌های آن‌ها از خود و بازیگران دیگر شکل می‌گیرد؛ بنابراین، آنچه رفتار و تصمیم‌های رهبران را تعیین می‌کند، نه عین واقعیت، بلکه تصوری است که از واقعیت دارند. درنتیجه، تصور آن‌ها از واقعیت‌های جامعهٔ داخلی و خارجی، بر رفتار آن‌ها (تصمیم‌گیری‌های آن‌ها) تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد. حال اگر تصور آن‌ها از واقعیت این دو محیط، «نادرست» باشد، منجر به رفتار «نادرست»، یعنی تصمیم‌گیری نادرست می‌شود که این تصمیم‌های نادرست، نتایج نامطلوبی به‌بار خواهد آورد. *بنا* بر این نظر است که: «رهبر خردمند و منطقی، کسی است که برداشت درستی از واقعیت‌های جامعه و جهان خود دارد» (Rameshgar, undated, 1). هنگامی‌که یک

---

1. Martha Cottam

نفر، تصویری خصمانه از دیگری در ذهن می‌پروراند، اطلاعات مبهم و حتی ناسازگاری را نیز با آن تصویر همانند می‌کند. اگر آنان، دولتی را دشمن به‌شمار آورند، رفتاری را که شاید دیگران، رفتاری بی‌طرفانه یا دوستانه بدانند، نادیده می‌گیرند، مخدوش می‌کنند، یا همچون تلاشی برای نیرنگ تلقی می‌کنند. این جمود شناختی، احتمال اقتدارگریزی بین‌المللی را تقویت می‌کند (Jervis, 2011, 1) و همین برداشت‌های شخصی غیرواقعی می‌توانند علت بروز جنگ و تنش باشند.

۲. محور مقاومت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

پیروی از ایدئولوژی در عرصهٔ سیاست خارجی، نشان‌دهندهٔ پیوند و تأثیرپذیری سیاست خارجی از سیاست داخلی است. ماهیت سیاست خارجی ایران نیز متأثر از مبانی ایدئولوژیکی و روایت خاص آن از دین اسلام، یعنی اسلام سیاسی و اسلام انقلابی، است. این نوع روایت از اسلام، برآمده از گفتمان انقلاب اسلامی ایران و مبتنی‌بر اندیشهٔ سیاسی رهبران آن است. در ادامه، به‌منظور درک بهتر چیستی «محور مقاومت» از دیدگاه جمهوری اسلامی ایران، مبانی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی این محور، تبیین شده است.

۲-۱. مبانی هستی‌شناختی محور مقاومت

کریستین چین و *جیمز میتلمن* (Chin & Mittelman, 2009, 569-585) در تلاشی برای مفهوم‌پردازی مقاومت معاصر در برابر جهانی‌شدن، چهار مؤلفهٔ هستی‌شناختی را که عبارتند از شکل‌ها، عاملان، عرصه‌ها، و راهبردهای مقاومت، از یکدیگر تفکیک و تشریح کرده‌اند؛ اما در اینجا فراتر از نگاه صِرف نظری، تلاش شده است مؤلفه‌های مطرح‌شده برای بررسی مبانی هستی‌شناختی محور مقاومت، تبیین شود.

الف) شکل‌های مقاومت: شکل‌های مقاومت موردنظر محور مقاومت با محوریت ایران، همهٔ جنبه‌ها و ارکان یک جامعه را دربر می‌گیرد. درواقع، نخبگان فکری و عملی و عامهٔ مردم با تکیه‌بر منابع و سنن مادی و فرهنگی خود که بتوانند نوعی از قدرت را تولید کنند، شکل‌های متفاوتی از مقاومت در برابر ساختارهایی را رقم می‌زنند که با آرمان‌ها و ایده‌های آن‌ها سازگار نباشند. مقاومت، با انگیزهٔ ایجاد توان ایستادگی در برابر نظام سلطه و وجوه و چهره‌های گوناگون آن، ازجمله مقاومت در برابر اسرائیل، رخ می‌دهد. اگرچه گفتمان محور مقاومت برای کل جهان ارائه می‌شود، اما به‌لحاظ موقعیت جغرافیایی، در حال حاضر، تلاش برای ایجاد این جامعه، در سطح منطقه و جهان اسلام مطرح است.

این جامعه، جامعه‌ای مقاوم است که بایستی همهٔ ارکان آن، به مقاومت، پایداری، و دفاع اشاره داشته باشد؛ به‌عنوان نمونه، می‌توان به اقتصاد مقاومتی، سیاست داخلی و خارجی مقاومت‌محور، سبک زندگی

مقاومتی، افزایش جمعیت، رسانهٔ مقاومت، هنر مقاومت، تربیت افرادی که حاضر به هزینه دادن برای محور مقاومت باشند از سوی مساجد، حسینیه‌ها، مدرسه و...، اشاره کرد. این مقاومت می‌تواند حرکت‌های مسلحانهٔ نظامی، در قالب جنگ‌های متقارن یا نامتقارن با اسرائیل و آمریکا، یا جنبش‌های اعتراضی، مانند اعتراض‌ها در نوار غزه را دربر گیرد؛ بنابراین، جامعهٔ مقاوم موردنظر محور مقاومت با محوریت ایران، به‌گونه‌ای هم‌زمان، دارای دو چهرهٔ سخت (نظامی) و نرم (جامعهٔ مقاوم) است؛ اما در حال حاضر، بنا بر مقتضیات منطقه، وجه نظامی جامعهٔ مقاوم در منطقه برجسته‌تر از وجه نرم آن است؛ اگرچه هدف غایی جامعهٔ مقاوم، تقدم وجه نرم بر وجه نظامی است. مسئولیت ایجاد چنین جامعه‌ای به‌عهدهٔ تک‌تک افراد جامعه، بخش خصوصی، دولت، و سازمان‌های فرهنگی، اجتماعی، تبلیغاتی، اقتصادی، سیاسی، نظامی، امنیتی، و... است و نهادها و افراد متولی ایجاد چنین جامعه‌ای، از انواع ابزار سیاسی، امنیتی، و فرهنگی برای تحقق آن بهره می‌گیرند. از منظر محور مقاومت، به‌پیروی از نگاه گفتمانی، تحقق چنین جامعه‌ای نباید در سطح ملی و منطقه‌ای محصور بماند، بلکه لازم است که تلاش برای ایجاد چنین جامعه‌ای، در سطح جهانی نیز پیگیری شود.

ب) عاملان مقاومت: با توجه به فراگیر بودن مقاومت در قالب جامعهٔ فراگیر و مسئولیت فراگیر (مسئولیت برای همهٔ افراد جامعه) ایجاد چنین جامعه‌ای، هیچ فرد، گروه، نهاد، و سازمانی وجود ندارد که به‌عنوان عامل مقاومت، تعریف نشود؛ اما با توجه به ضرورت برجسته‌تر شدن هریک از ابعاد مقاومت، مانند بعد فکری، جنبشی، یا نظامی، عاملان متفاوتی در مرکز پیشبرد اهداف آن قرار می‌گیرند؛ برای مثال، با توجه به رویکرد تهاجمی اخیر جبههٔ عبری، عربی، و غربی علیه محور مقاومت، بخش‌های نظامی فعال آن، مانند سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران، سپاه قدس، حزب‌الله، حشدالشعبی، و انصارالله، از عاملیت بیشتری برخوردارند. با نگاهی به جوامع تأثیرپذیرفته از مقاومت، می‌توان دید که الگوهای معرفی‌شده یا مورداحترام، از عاملان مقاومت در طیف‌های گوناگون فکری و عملیاتی هستند.

ج) عرصه‌های مقاومت: با توجه به محذورات و مقدورات، محور مقاومت با محوریت ایران در هر حوزه‌ای کنشگری می‌کند. ایدئولوژی و گفتمان مقاومت نیز همانند هر ایدئولوژی و گفتمانی، خود را در مرز، سرزمین، و ژئوپلیتیک خاصی محدود و محصور نمی‌داند. تحرکات محور مقاومت در سطح منطقهٔ خاورمیانه، در حوزه‌های گفتمانی، سیاسی، و امنیتی (تدافعی) در جریان است. همچنین، تحرکات این محور در کشورهایی که هسته‌های متصل به محور مقاومت در آن‌ها شکل گرفته است (مانند فلسطین اشغالی، لبنان، ایران، سوریه، عراق، و یمن)، برپایهٔ تهدیدهایی که به‌گونه‌ای آشکار و برجسته وجود داشته

باشند، در ابعاد گفتمانی، سیاسی، امنیتی (تدافعی) و در صورت نیاز، نظامی، در جریان است. البته باید توجه داشت که رهبری ایدهٔ مقاومت به‌گونه‌ای جامع که همهٔ ابعاد گفته‌شده را دربر گیرد و از سوی بازیگران بین‌المللی دیگر پذیرفته‌شده باشد، تنها توسط جمهوری اسلامی ایران مطرح است.

در این عرصه، محور مقاومت تلاش کرده است که جریان‌های هوادار محور مقاومت را در داخل کشورهای منطقهٔ خاورمیانه، تشکیل دهد؛ به‌بیان روشن‌تر، این محور تلاش کرده است دست‌کم، بخش‌هایی از جامعهٔ کشورهای منطقه را برای حمایت از محور مقاومت تحریک کند؛ برای مثال، همهٔ جریان‌های سیاسی و جامعهٔ کشور یمن، به محور مقاومت باور ندارند، اما با تلاش‌های محور مقاومت، امروزه برخی از جریان‌های اسلام‌گرای داخل این کشور، خود را عضوی از محور مقاومت می‌دانند. همچنین، نمی‌توان مدعی شد که همهٔ بخش‌های جامعهٔ عراق و جریان‌های سیاسی آن، پشتیبان محور مقاومت هستند، اما در سال‌های اخیر، با تأثیرپذیری از اقدامات محور مقاومت، بخش‌هایی از جامعه و جریان‌های سیاسی عراق به محور مقاومت پیوسته‌اند. به‌طورکلی، براساس این بعد، تلاش شده است که در داخل هریک از کشورهای عضو منطقهٔ خاورمیانه، دست‌کم بخش‌هایی از جامعه و جریان‌های سیاسی رهبری‌کنندهٔ آن، نگاه مثبتی به محور مقاومت داشته باشند. همچنین، در کشورهای دیگر منطقه که هسته‌های متصل به محور مقاومت در آن‌ها شکل نگرفته است (مانند عرصهٔ جهانی) نیز تلاش‌هایی برای رسوخ و نفوذ گفتمان مقاومت انجام می‌شود. این عرصه‌ها را می‌توان در شکل شمارهٔ (۱) مشاهده کرد.

شکل شمارهٔ (۱). عرصه‌های محور مقاومت

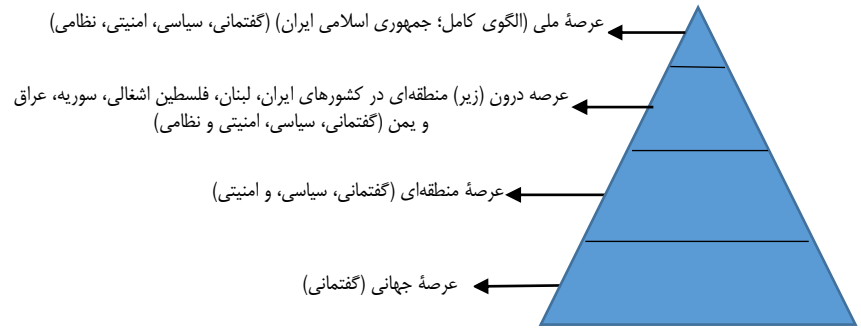

منبع: نگارندگان

همان‌گونه که در شکل شمارهٔ (۱) نشان داده شد، تاکنون تنها جمهوری اسلامی ایران، نمونهٔ کاملی است که همهٔ ابعاد گفتمانی، سیاسی، امنیتی و نظامی موردنظر این محور را در نظام سیاسی و جامعهٔ خود محقق کرده است.

د) راهبردهای مقاومت: با توجه به وجوه متفاوت مقاومت، راهبردهای آن نیز در سطوح ملی و فراملی

متفاوت و پرشمار بوده است؛ برای مثال، اگر ماهیتی ملی و غیرسیاسی داشته باشد، مقاومت، شکلی جنبشی و اجتماعی خواهد داشت. این نوع مقاومت به‌گونه‌ای پیوسته با راهپیمایی هفتگی، ماهانه، یا سالیانه در مکان خاص و معناداری انجام می‌شود. اما دربارهٔ محور مقاومت موردنظر پژوهش حاضر، بخشی از راهبردهای این محور، ناشی از کنش‌های نظامی‌ـدفاعی است؛ برای مثال، می‌توان به راهبردهای «بهترین دفاع، حمله» یا «کشاندن جنگ به درون خانهٔ دشمن» اشاره کرد (حملات پهپادی و موشکی انصارالله به خاک عربستان سعودی). در بعد امنیتی، می‌توان به راهبرد جنگ‌های اطلاعاتی‌ـامنیتی و سایبری این محور اشاره کرد. در بعد سیاسی نیز، راهبرد محور مقاومت، تلاش برای به‌قدرت رسیدن افراد یا احزاب خاصی در کشورهای همسو و حاضر در این محور (مانند ایران، عراق، سوریه، یمن، لبنان، و...) است. شاید به همین دلیل است که ادعا می‌شود، راهبرد محور مقاومت، ژئوپلیتیک‌محور است؛ اما این محور، بیش از آنکه در پی گسترش سرزمینی باشد، به‌دنبال گسترش گفتمان مقاومت در میان کشورهای منطقه و جهان است. گسترش این گفتمان، وسیله‌ای است که گسترهٔ ژئوپلیتیک محور مقاومت را افزایش می‌دهد. این امر با توسعه‌طلبی سرزمینی متفاوت است. شاید این راهبرد، سبب شده است که اتهام‌هایی مانند تلاش برای احیای امپراتوری پارسی را به ایران وارد کنند؛ درحالی‌که توسعهٔ گفتمان مقاومت با توسعه‌طلبی سرزمینی متفاوت است.

به‌طورکلی، راهبرد اصلی محور مقاومت با محوریت جمهوری اسلامی ایران، تقابل با نظام سلطه، نظام بین‌الملل کنونی، یا به‌عبارت‌دیگر، نظم بین‌المللی موجود است که آمریکا در رأس آن و کشورهایی مانند اسرائیل و انگلیس، در محور آن قرار دارند. دربارهٔ نسبت محور مقاومت با تقابل به‌جای تعامل (یا مذاکره) با نظام بین‌الملل کنونی می‌توان گفت، محور مقاومت، به‌دلیل تأکید بر ارزش‌ها و اصول، کمتر وارد روندهایی مانند مذاکره یا تعامل می‌شود که ممکن است مانعی برای دستیابی به اصول موردنظر آن باشند؛ برای مثال، مباحثی همچون مذاکره بر سر اصول، ارزش‌ها و حوزهٔ فعالیت محور مقاومت، از خطوط قرمز آن به‌شمار می‌آیند؛ زیرا، به‌نظر رهبران محور مقاومت، یکی از آسیب‌های جدی هر جریان انقلابی‌ای، عرفی‌گرایی سیاسی است که به‌تدریج، موجب استحالهٔ ارزش‌ها و اصول انقلابی در ارزش‌ها و اصول عرفی جهانی می‌شود و نتیجهٔ آن، تغییر ماهیت محور مقاومت خواهد بود. به‌همین‌دلیل، این محور، ورود به مذاکراتی که سرانجام، سبب تغییر رفتار یا تغییر ماهیت این محور شود را نمی‌پذیرد، اما از مذاکره در حوزهٔ مباحثی همچون تقویت انسجام اسلامی، تقویت توسعهٔ اقتصادی، و توسعهٔ روابط متقابل استقبال می‌کند؛ زیرا، این مذاکرات را آسیب‌زا برای ماهیت و کلیت ارزش‌ها و اصول خود نمی‌داند.

۲-۲. مبانی معرفت‌شناختی محور مقاومت

به‌لحاظ معرفت‌شناختی و ماهیتی، قدرتِ محور مقاومت با محوریت ایران در سطح منطقهٔ خاورمیانه، دارای سه لایه یا سه بعد به‌شرح زیر است:

الف) لایهٔ قدرت نرم گفتمانی: در این بعد، محور مقاومت بر گفتمان مقاومت تأکید دارد که مبتنی‌بر مفاهیم خاص برآمده از ارزش‌های موردنظر «مقاومت» است؛ مفاهیمی مانند سلطه‌ستیزی، استکبارستیزی، مقابله با توسعه‌طلبی، ایجاد امت اسلامی، دفاع از مظلومان و مستضعفان جهان، دفاع از مسلمانان جهان، انسجام اسلامی، تأکید بر تعلق فلسطین به دنیای اسلام، تعلق منطقهٔ خاورمیانه به مردمان آن، و ضدیت با سیاست‌های دولت‌های منطقه که همسو با آمریکا و کشورهای غربی هستند، از پایه‌های گفتمان مقاومت در مقابل گفتمان سازش است. محور مقاومت، در پی این است که با بهره‌گیری از پویایی‌های سیاست در منطقهٔ خاورمیانه، به ترویج و تبلیغ گفتمان خود، به‌منظور همه‌گیر و غالب کردن آن، بپردازد. گفتمان رقیبِ محور مقاومت، گفتمان محافظه‌کاری است که خواهان حفظ وضع موجود موردنظر خود و دارای گرایش‌های غربی است. گفتمان غربی و رقیب محور مقاومت نیز دارای ادعای جهان‌شمول بودن است. اگرچه گفتمان موردنظر محور مقاومت نیز جهانی است (به‌گونه‌ای که همهٔ کشورهای جهان و منطقه را دربر می‌گیرد)، بااین‌حال، اعضای این محور برای خود در سطح ملی نیز قائل به هویت، قواعد، مقررات محلی، و ملی خاصی هستند؛ برای نمونه، حزب‌الله افزون‌بر هویت جهانی در قالب گفتمان جهان‌شمول محور مقاومت، خود را دارای هویت ملی نیز می‌داند. این محور برای عرضهٔ این گفتمان به جهان، از ابزارها و دیپلماسی‌های گوناگونی مانند دیپلماسی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، و عمومی استفاده می‌کند؛ اما براساس روند جاری، دیپلماسی عمومی، مؤثرتر و فعال‌تر بوده است.

جریان مقاومت تلاش می‌کند با مخاطب قرار دادن افکار عمومی دنیای اسلام و به‌ویژه کشورهای خاورمیانه، حمایت آن‌ها را جلب کند. به‌بیان روشن‌تر، در شرایطی که برخی از دولت‌های منطقه با نظام سلطه همکاری می‌کنند، محور مقاومت بر اثر ناامیدی از سیاست آن دولت‌ها، تلاش کرده است، افکار عمومی آن‌ها را مخاطب مباحث خود قرار دهد تا از این طریق ازیک‌سو، حمایت بیشتر افکار عمومی را کسب کند و ازسوی‌دیگر، کشورهای همسو با نظام سلطه را تحت‌فشار قرار دهد؛ برای مثال، تشکیلات خودگردان فلسطین، همواره در پی صلح با اسرائیل و پذیرش آن بوده است، اما در سال‌های اخیر مشاهده شده است که افکار عمومی حاکم بر کرانهٔ باختری، با سیاست‌های تشکیلات خودگردان فلسطین، موافق نیستند.

ب) لایهٔ قدرت سخت دفاعی: اعضای محور مقاومت، به‌سبب ضرورت و لزوم حفظ و ارتقای توان

بازدارندگی خود، قدرت دفاعی و نظامی‌شان را در راستای مقابله با نظام سلطه تقویت کرده‌اند. درواقع، با توجه به تحریم‌ها و محدودیت‌های موجود برای محور مقاومت، این محور به‌سوی خودکفایی پیش رفته و دراین‌راستا، تلاش کرده است به‌منظور دفاع و بازدارندگی، به تقویت تسلیحات خود، به‌ویژه در حوزهٔ سامانه‌های دفاعی، پهپادی، موشکی، و قایق‌های تندرو بپردازد. این خودکفایی به‌معنای محروم کردن خود از برخورداری از قابلیت‌های تسلیحاتی خارجی نیست، بلکه درصورت امکان، از خرید تسلیحات لازم از خارج استقبال می‌کند. این محور از ابزارهای دفاعی متقارن و نامتقارن برای دفاع از خود بهره می‌گیرد. ازآنجاکه جریان سازش به‌سبب حمایت‌های آمریکا و برخی کشورهای اروپایی از قابلیت‌های نظامی پیشرفته‌تری برخوردار است، جریان مقاومت در کنار توجه به ضرورت دستیابی به سلاح‌های پیشرفتهٔ متعارف، راهبرد رویارویی نامتقارن در بعد نظامی را نیز در دستورکار خود قرار داده است. در این راهبرد، تکیه بر قابلیت‌های موشکی، بسیار برجسته است و به‌همین‌سبب، افزون‌بر برخورداری ایران از موشک‌های پیشرفته، تلاش شده است که عناصر دیگر محور مقاومت (مانند حزب‌الله لبنان، حماس، و انصارالله) نیز به قابلیت‌های موشکی، هرچند در مقیاسی کوچک‌تر، دست پیدا کنند. تکیه‌بر این سلاح‌ها، سبب به‌چالش کشیدن جریان سازش و پشتیبانان بین‌المللی آن شده است.

ج) لایهٔ قدرت هوشمند: محور مقاومت تلاش می‌کند برای تحقق اهداف موردنظر خود، به‌صورت هم‌زمان، آمیزه‌ای از قدرت‌های نرم و سخت را در عرصه‌های ملی‌ـمنطقه‌ای به‌کار گیرد؛ ازاین‌رو، نه‌تنها درصدد تقویت قدرت سخت دفاعی خود، بلکه در پی تقویت و گسترش قدرت نرم و گفتمانی نیز هست؛ برای نمونه، حزب‌الله افزون‌بر اینکه از تمام قدرت نرم خود برای گسترش گفتمان مقاومت در عرصه‌های گوناگون و در سطوح مختلف ملی و فراملی استفاده می‌کند، چنانچه این گفتمان درخطر باشد، از ابزارهای گوناگون، ازجمله ابزار دفاعی‌ـنظامی، سیاسی، و... نیز برای دفاع از آن بهره می‌گیرد. همچنین، می‌توان به مأموریت‌های فراملی حزب‌الله در سوریه که دارای ابعاد گوناگونی مانند ترویج گفتمان، کمک نظامی، بشردوستانه، مالی، و سیاسی است نیز اشاره کرد؛ بنابراین، به‌طورکلی، محور مقاومت، برای پیشبرد اهداف و دفاع از خود در راستای مأموریت‌های ملی و فراملی، با بهره‌گیری از قدرت هوشمند به برخی از کشورها، سلاح، نیرو، کمک مالی، فناوری یا کمک مستشاری ارائه می‌دهد و از ماهیت گفتمانی این محور، دفاع و آن را ترویج می‌کند.

بنابراین، بخشی از ماهیت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، متأثر از روایت خاص از دین اسلام و انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ است که آشکارا در قانون اساسی و بیانات مقامات و مسئولان این کشور، برخی

از موارد نشان‌دهندهٔ این بعد، آمده است. در حال حاضر می‌توان جمهوری اسلامی ایران و سپاه قدس، فلسطین، حزب‌الله، حشدالشعبی، سوریه، عراق، و انصارالله را ازجمله مهم‌ترین مصادیق این محور در منطقهٔ خاورمیانه به‌شمار آورد. مفهوم مقاومت در دیدگاه *آیت‌الله خامنه‌ای* نیز نشان‌دهندهٔ این است که ایران و سیاست‌های منطقه‌ای آن، مانند نقشه و چراغ راهی برای رسیدن به امت واحدهٔ اسلامی، حکومت اسلامی، و سرانجام، تمدن نوین اسلامی است. در ادامه تلاش شده است ایدهٔ محور مقاومت در نگاه آیت‌الله خامنه‌ای تشریح شود.

شکل شمارهٔ (۲). ایدهٔ محور مقاومت در نگاه آیت‌الله خامنه‌ای

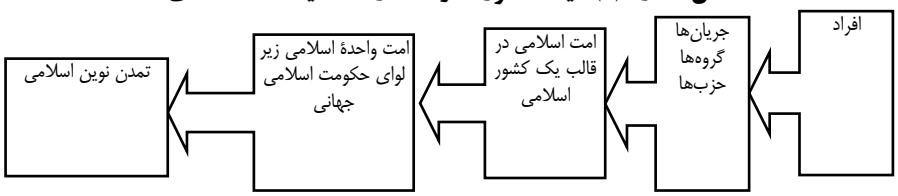

براساس نگاه آیت‌الله خامنه‌ای، می‌توان به‌طورکلی مدعی شد که افرادی که راهبرد مقاومت را برمی‌گزینند، دارای یک‌سری اصول، ارزش‌ها، باورها، و ویژگی‌های خاص هستند. در مرحلهٔ بعد، این افراد در قالب جریان‌ها، احزاب، و گروه‌هایی گرد هم جمع می‌شوند که هدف نهایی این تشکل‌ها، مقاومت در مقابل نظام سلطه است. این افراد و جریان‌ها با تفکرات خاص خود در یک تشکل بزرگ‌تر، به یک جامعه یا امت اسلامی مقاوم در قالب یک کشور شکل می‌دهند. در مرحلهٔ بعد، زمانی‌که مسلمانان از جوامع گوناگون با افکاری برآمده از اصول و ارزش‌های اسلامی واحد، مانند مقاومت، به خودشناسی و آگاهی برسند، به امت واحدهٔ اسلامی، زیر لوای نظام اسلامی شکل می‌دهند. سرانجام، چشم‌انداز نهایی این مسیر، شکل‌گیری تمدن نوین اسلامی است؛ بنابراین، به‌نظر می‌رسد که آنچه این محور را در امتداد هم نگه می‌دارد، «مقاومت» در مقام عمل و باور است. در ادامه به‌ترتیب، نگاه رهبران عربستان سعودی و سپس، ترکیه، به محور مقاومت، بررسی شده است.

۳. بررسی مقایسه‌ای نوع نگاه رهبران عربستان سعودی و ترکیه به محور مقاومت

در این بخش، در راستای بررسی نوع نگاه عربستان و ترکیه به عناصر سازندهٔ محور مقاومت، به‌ترتیب، نوع نگاه عربستان به جمهوری اسلامی ایران، حزب‌الله، حکومت کنونی سوریه، حشدالشعبی، و انصارالله

۱. در این مقاله، سخنانی از رهبران دو کشور ترکیه و عربستان سعودی دربارهٔ جمهوری اسلامی ایران و عناصر سازندهٔ محور مقاومت مطرح شده است که هدف از بیان آن‌ها، تنها تشریح موضوع مقاله و نه تأیید این سخنان از سوی نویسندگان مقاله است.

واکاوی شده است. تبیین این مواضع، مبتنی‌بر کدهایی است که از مطالعهٔ سخنان رهبران عربستان سعودی به‌دست آمده است.

۳-۱. نوع نگاه عربستان به جمهوری اسلامی ایران

عربستان، ایران را یکی از مهم‌ترین رقبای منطقه‌ای خود در منطقهٔ خاورمیانه و خلیج فارس به‌شمار می‌آورد. در حال حاضر نیز رقابت میان عربستان و ایران به‌دلیل ائتلاف‌های ضدایرانی عربستان، نزدیک شدن عربستان به اسرائیل برای اقدام علیه فعالیت‌های هسته‌ای و موشکی ایران، و سیاست‌های منطقه‌ای این کشور در برابر توافق برجام و حمایت از سیاست فشار بیشینهٔ آمریکا، افزایش یافته است. نقش و تأثیرگذاری ایران بر بحران‌های منطقه‌ای مانند سوریه، عراق و یمن، زمینهٔ افزایش قدرت منطقه‌ای ایران و شیعیان در منطقه را فراهم کرده است. مورد یادشده، زمینهٔ تقابل ایدئولوژیکی میان دو کشور را فراهم کرده است. رهبران سعودی در همهٔ سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در بیانیه‌ها، سخنرانی‌ها، و فعالیت‌های سازمان‌های منطقه‌ای و دیدارهای دوجانبه با رهبران کشورهای منطقه و فرامنطقه، کنشگری منطقه‌ای و بین‌المللی ایران را موردانتقاد قرار داده‌اند.

عربستان، ایران را دارای ایدئولوژی افراطی می‌داند که در پی صدور آن به جهان است و ایدئولوژی انقلاب اسلامی ایران را زمینه‌ساز ایجاد تروریسم در جهان به‌شمار می‌آورد؛ به‌عنوان مثال، *ملک سلمان*، پادشاه عربستان، در سخنان خود در جمع رهبران چهل کشور مسلمان که در زمان حضور *دونالد ترامپ* در عربستان، به ریاض دعوت شده بودند، مدعی شد: «مسئولیت ما در مقابل خدا، مردممان و کل جهان این است که با اتحاد خود، با نیروهای شیطانی و افراط‌گرایی مقابله کنیم. ایران، افراط‌گرایی اسلامی را به جهان صادر می‌کند.... ایران از سال ۱۹۷۹، به طلایه‌دار تروریسم جهانی تبدیل شده است» (BBC Farsi, May 20, 2017). همچنین، محمدبن‌سلمان، ولیعهد و وزیر دفاع عربستان سعودی، در مه ۲۰۱۷ گفت: «ما چطور می‌توانیم با حکومتی مذاکره کنیم که دارای ایدئولوژی افراطی و عمیقاً در پی تسلط بر جهان اسلام و گسترش تشیع است» (The Guardian, 2 May 2017).

ملک سلمان در اظهارنظر دیگری در مه ۲۰۱۹، در نشست اضطراری شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیهٔ عرب در مکه، گفت: «ایران، خطری برای امنیت جهانی است. از جامعهٔ جهانی می‌خواهم تا به وظیفهٔ خود در برابر تهدیدهای ایران برای امنیت بین‌المللی عمل کند و مانع دخالت این کشور در امور کشورهای دیگر شود» (BBC Farsi, May 31, 2019)). بن‌سلمان نیز در آوریل ۲۰۱۸ ادعا کرد: «اسلام، دین صلح است و مثلث شر که از ایران، اخوان‌المسلمین، و گروه‌های تروریستی تشکیل شده است، برای

تحقق اهدافشان، چهرهٔ اسلام را خراب کرده‌اند.... ایران، خواستار نشر ولایت فقیه بنیادگرای خود است و آن‌ها باور دارند که اندیشه‌هایشان، جهان را رهبری خواهد کرد. اخوان‌المسلمین می‌خواهند دموکراسی را برای نشر خلافت به‌کار گیرند. رهبران داعش و القاعده از اعضای اخوان‌المسلمین بودند» (Dubai-Al Arabiya. Farsi Net, April 3, 2018).

۳-۲.نوع نگاه ترکیه به جمهوری اسلامی ایران

اردوغان در برهه‌هایی از تاریخ زمامداری‌اش و با توجه به تعارضاتی که میان منافع ایران و ترکیه پیش‌آمده بود، پیدایش افراط‌گرایی دینی و از بین رفتن ثبات و امنیت در منطقه را ناشی از سیاست‌های ایدئولوژیکی و به‌زعم وی شیعه‌گری، توسعه‌طلبی، ملی‌گرایی و گسترش امپراتوری پارسی ایران دانسته است. برای نمونه اردوغان در آوریل ۲۰۱۷ گفت: «*مایه تأسف است که ایران سیاست توسعه‌طلبی و ملی‌گرایی فارسی را در دستور کار قرارداده است.... ایران محاسبات خود را در سوریه، عراق، یمن و لبنان دارد و این کشور می‌خواهد بانفوذ در این کشورها نیروی فارسی در منطقه تشکیل دهد و این کار معنی‌دار است و ما باید در این مورد خوب فکر کنیم. ما آرزو می‌کنیم که ایران در سیاست خود تجدیدنظر کند و نمی‌خواهیم که این کشور از جهان اسلام موردحمله قرار گیرد بلکه ما که همه مسلمانیم و اسلام ما را متحد می‌کند باید باهم همبستگی کرده و به تعصب مذهبی راه ندهیم و جهان اسلام به وحدت نیاز دارد*» (Turkish Radio and Television Corporation (trt),20 April, 2017).

همچنین مولود چاووش اوغلو، وزیر خارجه ترکیه، در نشست امنیتی مونیخ در فوریه ۲۰۱۷، مدعی شد: «تلاش ایران این است که عراق و سوریه را به دو کشور شیعه تبدیل کند که بسیار خطرناک است. ترکیه مخالف هر نوع تقسیم‌بندی دینی یا طایفه‌ای است. ایران متأسفانه به اقدامات نفرت‌آمیز طایفه‌ای ادامه می‌دهد و به فرصت صلح در خاورمیانه ضربه می‌زند. ایران با دخالت در یمن، بحرین و عربستان سعودی، ثبات منطقه را برهم می‌زند. ایران تلاش می‌کند سوریه و عراق را به دو کشور شیعی تبدیل کند» (BBC Farsi, march 1, 2017).

در ژانویه ۲۰۱۶، رجب طیب اردوغان در خصوص اقدامات ایران در سوریه گفت: «از یکسو روسیه با وارد شدن به یک مجرای خطرناک، خود، کشورهای منطقه و تمام دنیا را دچار درد سر کرده است و از سوی دیگر ایران نیز از حوادث کشورهای منطقه مانند سوریه، عراق و یمن به‌عنوان بهانه‌ای برای گسترش حوزه نفوذ خود استفاده می‌کند» (Ankara/Anatolia News Agency, January 12, 2016). این بی‌اعتمادی سبب در پیش گرفتن اقدامات یک‌جانبه نظامی مانند عملیات «چشمه صلح» از سوی ترکیه در سوریه شده

است. کاربرد جملاتی مانند آنچه آمد نشان‌دهنده عدم اعتماد و اطمینان اردوغان نسبت به سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در منطقه و بویژه در سوریه است.

ترکیه، ایران را یکی از رقبای منطقه‌ای خود می‌داند و به دنبال کاهش نفوذ آن در منطقه است. ترکیه با آن جنبه از سیاست خارجی ایران در منطقه که آن را در راستای سیاست ایدئولوژیکی این کشور می‌داند، مخالف بوده و آن را سبب بی‌ثباتی در منطقه و رقیبی برای سیاست ایدئولوژیکی اخوانی خود می‌داند. در این راستا، این کشور سیاست‌های ایران در سوریه، عراق، یمن و لبنان و اقدامات گروه‌هایی مانند حشدالشعبی، حزب‌الله و انصارالله را در راستای گسترش نفوذ ایران در منطقه می‌داند. بنابراین حتی اگر ایران، سیاست‌ها و اقدام‌های خود را در این کشورها در راستای مقابله با رژیم صهیونیستی نیز توجیه کند، ترکیه آن را صرفاً در راستای گسترش نفوذ ایران در منطقه، شیعه‌گری، توسعه‌طلبی و گسترش امپراتوری پارسی ایران تعبیر و برداشت می‌کند. در این خط تحلیلی، آنجایی که منافع ایران و ترکیه در سطح منطقه‌ای همسو نباشد (مانند آنچه در سوریه می‌گذرد) نگاه ترکیه و اردوغان به ایران از الگوی رقابت و همکاری به شکل موردی به سمت غلبه رقابت بر همکاری تغییر خواهد کرد.

۳-۳. نوع نگاه عربستان به حزب‌الله

پیش‌ازاین به بخشی از ادعاهای ملک سلمان در مه ۲۰۱۷ اشاره شد که براساس آن، حزب‌الله لبنان را گروهی تروریستی خوانده و در ردیف داعش و القاعده قرار داده است. *عادل‌الجبیر* در تاریخ ۱۶ نوامبر ۲۰۱۷ مدعی شد: «حزب‌الله اصل مشکل در لبنان است. نظام حاکم بر لبنان را به‌گروگان گرفته و به دخالت‌هایش در امور شماری از کشورهای عربی ادامه می‌دهد. این وضعیت، اوضاع لبنان را بحرانی می‌کند. این گروه شبه‌نظامی به‌اعتراف دبیرکل حزب‌الله، سلاحی در دست ایران است. حزب‌الله، ثبات منطقه و لبنان را به‌گونه‌ای همسان تهدید می‌کند. باید راهکارهایی برای تعامل با حزب‌الله یافت و گام‌هایی دراین‌زمینه برداشته شده است. ایران از حزب‌الله برای گسترش نفوذ خود در منطقه و تهدید ثبات آن استفاده می‌کند. ادامهٔ سیاست‌های حزب‌الله، لبنان را در معرض تهدیدهای بزرگی قرار می‌دهد» ("Dubai.Al-Arabiya.net Farsi", November 16, 2017; "Dubai.Al-Arabiya.Net Farsi", November 17, 2017).

براساس آنچه مطرح شد، مقامات سعودی مدعی شده‌اند که حزب‌الله، یک گروه شیعی و تروریستی موردحمایت ایران است که فراقانونی عمل کرده و سبب گسترش ناامنی و بی‌ثباتی در لبنان و منطقهٔ خاورمیانه می‌شود. به‌نظر آن‌ها، حزب‌الله یکی از ابزارهای ایران برای گسترش نفوذش در منطقه است؛ بنابراین، این گروه را به‌عنوان گروهی که در مقابل اسرائیل ایستادگی کرده و از حقوق فلسطینیان دفاع

می‌کند، به‌شمار نمی‌آورند، بلکه آن را گروهی می‌دانند که در کشورهای گوناگون، ازجمله سوریه، دخالت کرده و سبب گسترش نفوذ ایران شیعه و ناامنی در منطقه می‌شود. درنتیجهٔ همین برداشت، کشورهای عربی حوزهٔ خلیج‌فارس از سال ۲۰۱۳، به‌منظور مقابله با مداخلهٔ نظامی حزب‌الله در سوریه، تحریم‌هایی را علیه این گروه وضع کردند. در ۲ مارس ۲۰۱۶ نیز اعضای شورای همکاری خلیج‌فارس، این گروه را در ردیف سازمان‌های تروریستی طبقه‌بندی کردند. همچنین، برپایهٔ گزارش وزارت خزانه‌داری آمریکا، در مه ۲۰۱۸، ایالات‌متحده به‌همراه کشورهای عرب خلیج‌فارسِ عضوِ «مرکز مقابله با تأمین مالی تروریسم»، (عربستان، کویت، عمان، بحرین، قطر، و امارات متحده عربی)، رهبران ارشد حزب‌الله (حسن نصرالله، نعیم قاسم، محمد یزبک، حسین‌الخلیل، و ابراهیم‌الامین‌السید) را تحریم کردند (DW Persian, 16 May 2018). در آخرین مورد نیز، دولت آلمان در ۲۹ آوریل ۲۰۲۰ حزب‌الله را به‌عنوان یک گروه تروریستی، در فهرست تحریم‌های خود قرارداد (BERLIN (Reuters), APRIL 30, 2020).

رهبران عربستان سعودی به‌دلیل برداشت نادرست از واقعیت، محور مقاومت را نه مجموعه‌ای در راستای مقابله با اسرائیل، بلکه تنها در راستای گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران شیعی به‌شمار می‌آورند؛ ازاین‌رو، ضدیت عربستان با حزب‌الله را نیز می‌توان تلاشی برای تحقق اهداف برآمده از ماهیت تجدیدنظرطلبانه و ایدئولوژیک عربستان در عرصهٔ سیاست خارجی و در قبال ایران دانست.

۳-٤. نوع نگاه ترکیه به حزب‌الله

اردوغان، حزب‌الله را نیز مانند حشدالشعبی و انصارالله، گروهی تروریستی به‌شمار می‌آورد؛ برای مثال، وی در فوریه ۲۰۱۷ گفته بود: «سازمان تروریستی حزب‌الله نیز در سوریه حضور دارد و ما اطلاعاتی داریم و اگر ایران می‌گوید که با کشتارها در سوریه مخالف است و در آن‌ها دخالتی ندارد، باید با ما همکاری کند تا دوشادوش یکدیگر، خونریزی‌ها در سوریه را متوقف کنیم» (Dubai - Al Arabiya. Farsi Net, February 17, 2017). مهم‌ترین دلیل نوع نگاه اردوغان به حزب‌الله را بایستی در شبه‌نظامیِ شیعه بودن این گروه و تحت رهبری ایران بودن آن‌ها جست‌وجو کرد. درحالی‌که اردوغان در راستای حمایت از روایت خاص اسلامی خود، یعنی اسلام اخوانی، از حماس حمایت کرده و حزب‌الله لبنان را رقیبی برای حماس به‌شمار می‌آورد (برای اطلاع از سایر مواضع ترکیه نک: دویچه‌وله فارسی، ۲۷ مه ۲۰۱۳). ترکیه افزون‌بر انتقاد کلامی، درعمل نیز اقداماتی را علیه حزب‌الله انجام داده است؛ برای مثال، جنگنده‌های ارتش ترکیه در فوریهٔ ۲۰۱۸ و در واکنش به حمله به محل استقرار نیروهای ارتش ترکیه و مرگ ۳۴ نظامی این کشور در ادلب، به یک مرکز تجمع نیروهای مقاومت در استان ادلب حمله کردند و چند تن از نیروهای مقاومت

را به‌شهادت رساندند. *فخرالدین آلتون*، رئیس مرکز ارتباطات نهاد ریاست‌جمهوری ترکیه در فوریه ۲۰۲۰، با انتشار چند پیام توئیتری دربارهٔ حملهٔ هوایی اسد به محل استقرار نیروهای ترکیه در ادلب گفت: «نیروهای هوایی و زمینی ما، تمام اهداف اسد را به‌شدت بمباران می‌کنند.... رژیم قاتل اسد و حامیان او، تاوان این خیانت را به شدیدترین وجه خواهند داد» (Ankara/Anatolia News Agency, February 28, 2020).

درواقع، اردوغان سه گروه حشدالشعبی، انصارالله، و حزب‌الله را به‌عنوان گروه‌های شبه‌نظامی شیعه، نه از دیدگاه مقابله آن‌ها با تروریسم یا اسرائیل، بلکه از دیدگاه گسترش فرقه‌گرایی، شیعه‌گرایی، و بی‌ثباتی و ناامنی در منطقه و به‌ویژه به‌دلیل هدایت شدن آن‌ها از سوی ایران، درنظر می‌گیرد؛ ازاین‌رو، خواهان تضعیف یا از بین رفتن آن‌ها در راستای کاهش نفوذ ایران شیعی در منطقه است. تحقق این اهداف، نخست در راستای تلاش ترکیه برای تضعیف رقیب منطقه‌ای خود، یعنی ایران، به‌عنوان هدفی برآمده از ماهیت تجدیدنظرطلبانهٔ سیاست خارجی؛ دوم، به‌عنوان تلاشی برای حفظ توازن قوا در برابر ایران و جلوگیری از تغییر موازنهٔ قدرت به‌نفع ایران در منطقه، به‌عنوان هدفی برآمده از ماهیت محافظه‌کارانهٔ سیاست خارجی ترکیه، و سوم، تلاشی برای جلوگیری از تقویت روایت‌های رقیب از اسلام، به‌عنوان هدفی برآمده از ماهیت ایدئولوژیک سیاست خارجی ترکیه است.

۳-۵. نوع نگاه عربستان به حکومت کنونی سوریه

ملک‌سلمان در دسامبر ۲۰۱۵ دربارهٔ موضع کلی عربستان در برابر سوریه گفت: «موضع پادشاهی سعودی از همان آغاز بحران، مشخص بوده و تلاش می‌کند تا سوریه، کشوری متحد برای همهٔ اقلیت‌های این کشور بماند. سعودی به ایجاد راه‌حلی سیاسی برای برون‌رفت از بحران سوریه پایبند است که منجر به تشکیل حکومتی انتقالی، متشکل از مخالفان معتدل که ضامن وحدت سوریه باشد. گروه‌هایی که تنها به‌دلیل در قدرت بودن اسد، زمینه‌ای برای وجود خود نیافته‌اند. پادشاهی سعودی، براساس اصل پایبندی به برقراری امنیت، ثبات، و عدالت در سوریه و به‌منظور ایجاد راه‌حلی سیاسی برپایهٔ اصول ژنو۱ ـ که به خواست خدا، ضامن وحدت و حاکمیت سوریه باشد ــ میزبان کنفرانس گروه‌های مخالف سوری در ریاض بود» (Dubai-Al-Arabiya.net. Farsi, December 23, 2015).

عادل‌الجبیر، وزیر امور خارجهٔ وقت عربستان سعودی نیز در ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۶، در مقاله‌ای در روزنامهٔ «وال‌استریت ژورنال» نوشت: «از زمان آغاز ناآرامی‌ها در سوریه، بیش از ۵۰۰هزار نفر در این کشور به‌دست نیروهای دولت بشار اسد کشته شده‌اند و ایران با فرستادن نیرو و پشتیبانی همه‌جانبه از حکومت سوریه به بشار اسد کمک می‌کند. مقامات ایرانی، بارها آشکارا اعلام کرده‌اند که اگر پشتیبانی آن‌ها نبود،

حکومت بشار اسد در سوریه سقوط کرده بود» (Dubai-Al-Arabiya.net. Farsi, September 19, 2016).

برپایهٔ سخنان یادشده و کدهای به‌دست‌آمده، مقامات سعودی (طبق ادعا)، بشار اسد و حکومت وی را تروریست و قاتل می‌دانند که باید از صحنهٔ سیاسی سوریه کنار برود؛ مسئله‌ای که با واقعیت‌های میدانی سوریه، در تناقض است. واقعیت این است که گروه‌های تروریستی حامی عربستان و هم‌پیمانانش در منطقهٔ خلیج‌فارس، با فرستادن کمک و تجهیزات به سوریه، در پی حذف یکی از مخالفان عرب خود بوده‌اند و درنتیجه، زمینهٔ قتل و کشتار مردم این کشور را فراهم کرده‌اند. دلیل اصلی این خواستهٔ عربستان، یعنی حذف اسد، همراهی بشار اسد با سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران در منطقه است؛ حمایتی که ایران، با توجه به دعوت مستقیم بشار اسد از تهران برای حضور و کمک به تثبیت تمامیت سرزمینی سوریه، منکر آن نبوده است؛ اما عربستان، به‌زعم خود، با فشارهای مستقیم و لابی‌های پرهزینه، در پی این است که یکی از مهره‌های محور مقاومت در منطقه را حذف کند.

در ادامه و پس از موفقیت ایران و روسیه در تثبیت جایگاه اسد و حفظ تمامیت سرزمینی سوریه، موضع عربستان در برابر اسد، کمی متعادل‌تر شد؛ برای نمونه، بن‌سلمان در مارس ۲۰۱۸ گفت: «بشار می‌ماند؛ اما من معتقدم، اینکه ایرانیان هر کاری که بخواهند انجام دهند، به‌نفع بشار نیست. امیدوارم رهبر سوریه، عروسکی در دستان ایرانیان نباشد» (Iran Sputnik, March 31, 2018). احتمالاً این موضع عربستان، موضعی موقتی و تا زمان برگزاری انتخابات دوباره در سوریه و پیشروی روند صلح در این کشور از طریق راه‌حل سیاسی باشد؛ زیرا، رهبران عربستان، به‌هیچ‌وجه سوریهٔ متحد جمهوری اسلامی ایران در منطقه را که سبب گسترش نفوذ ایران در منطقه شود، برنمی‌تابند.

بشار اسد و دولت علوی وی، یکی از متحدان ایران در منطقه به‌شمار می‌آید که در کنار حزب‌الله، ائتلافی از شیعیان را تشکیل داده‌اند؛ ازاین‌رو، کنار زدن بشار اسد از قدرت از سوی عربستان، می‌تواند چند هدف سیاست خارجی این کشور را در خاورمیانه محقق کند؛ اهدافی مانند تضعیف رقیب منطقه‌ای خود، یعنی ایران، و تضعیف روایت شیعی در منطقه، که عربستان امیدوار است که با تحقق آن‌ها، به اهداف بلندپروازانهٔ خود، یعنی رسیدن به جایگاه برتر در سطح منطقه، دست یابد. تعقیب این اهداف از سوی عربستان سعودی را می‌توان در راستای ماهیت تجدیدنظرطلبانه با اهداف محدود (یعنی تلاش برای تغییر وضع موجود و ایجاد نظم مطلوب، به‌گونه‌ای که جایگاه عربستان در نظم جدید ارتقا یابد) و ماهیت ایدئولوژیک یا تجدیدنظرطلبانه با اهداف نامحدود سیاست خارجی (یعنی حاکم کردن ارزش‌ها و

هنجارهای ایدئولوژیک موردنظر خود در منطقه به‌منظور دگرگونی در نظام منطقه‌ای) آن تعبیر کرد.

۳-٦. نوع نگاه ترکیه به حکومت کنونی سوریه

باوجود گذشت سال‌های طولانی، مسائلی مانند فعالیت سیاسی کردها در سازمان پ.ک.ک و چگونگی تقسیم آب فرات، سبب شده بود که روابط شکننده‌ای میان سوریه و ترکیه ایجاد شود؛ اما با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه در ترکیه، این کشور تلاش کرد با درپیش گرفتن سیاست «به‌صفر رساندن مشکلات با کشورهای همسایه»، روابط با سوریه را بهبود بخشد؛ برای مثال، درنتیجهٔ تشکیل و فعالیت موج جدید شرکت‌های خصوصی در ترکیه، دورهٔ جدیدی از روابط اقتصادی و سیاسی ترکیه با سوریه آغاز شد؛ اما با آغاز ناآرامی‌ها در سوریه، سیاست ترکیه در برابر این کشور تغییر کرد. دراین‌میان پیشبرد تحولات سوریه که از سال ۲۰۱۱ آغاز شد، یکی از موضوعاتی بود که زمینهٔ رقابت بیشتر میان ترکیه و ایران را فراهم کرد.

اردوغان، اسد را با ویژگی‌هایی همانند کودک‌کش، خونریز، تروریست، و رهبر نامشروع معرفی می‌کند؛ برای نمونه، وی در مه ۲۰۱۸، در مصاحبه‌ای تلویزیونی با شبکهٔ بی‌بی‌سی، با وارد کردن اتهاماتی به بشار اسد، مبنی‌بر استفاده از سلاح شیمیایی در جنگ، مدعی شد: «بی‌تردید ما خواهان باقی ماندن بشار اسد در قدرت نیستیم. دنیا باید بداند که اسد هروقت دلش می‌خواهد، از سلاح‌های شیمیایی استفاده می‌کند.... ما قطعاً نمی‌خواهیم که اسد بماند؛ اما راه‌حل سیاسی را ترجیح می‌دهیم. هدف، پیدا کردن راه‌حلی برای مردم سوریه است. حکومتی که درحال‌حاضر بر مسند قدرت است، ذاتاً حکومتی خونریز است.... سوریه درحال‌حاضر، در دست یک حکومت تروریست است و مردم سوریه باید از این وضع خلاص شوند» (BBC Farsi, May 2018). ترکیه همواره در طول جنگ داخلی سوریه، با باقی ماندن اسد در قدرت مخالف بوده و رفتن بشار اسد را بخشی از راهکار حل‌وفصل بحران سوریه می‌دانسته است.

به‌نظر مقامات ترکیه، بشار اسد، فاقد مشروعیت است و نمی‌تواند در آیندهٔ سیاسی سوریه حضور داشته باشد. از دیدگاه ترکیه، حضور بشار اسد، سبب تداوم بحران در سوریه می‌شود؛ بنابراین، دولت کنونی سوریه نیز نامشروع است و باید تلاش کرد تا زمینهٔ تأسیس قدرت سیاسی جدید و مشروع در سوریه فراهم شود. همچنین، به‌نظر اردوغان، دولت کنونی سوریه، زیر نفوذ ایران است که باید جلو این امر گرفته شود. بااین‌حال، دولت اردوغان بر این نظر است که چنانچه مردم سوریه در یک انتخابات دموکراتیک، بار دیگر بشار اسد را بر سر قدرت آورند، ترکیه (با اکراه) مخالفتی با ماندن اسد در قدرت نخواهد داشت؛ برای مثال، اوغلو در دسامبر ۲۰۱۸ گفت: «درصورت پیروزی بشار اسد در انتخابات دموکراتیک، ترکیه و

کشورهای دیگر به همکاری با وی فکر خواهند کرد» (Al-Alam-Turkey, February 15, 2017).

با توجه به نقش و اهمیت اسد برای محور مقاومت و ایران، بایستی خواست اردوغان مبنی‌بر رفتن بشار اسد از قدرت را در راستای تضعیف ایران و محور مقاومت ارزیابی کرد؛ زیرا، وی سیاست‌های منطقه‌ای ایران در قالب محور مقاومت و حمایت از شیعیان منطقه را چالشی برای سیاست‌های ایدئولوژیک منطقه‌ای خود در قالب حمایت از اخوان‌المسلمین و حماس ارزیابی می‌کند. اردوغان در دسامبر ۲۰۱۵ دراین‌باره گفت: «اگر ایران به دلایل فرقه‌گرایانه پشت اسد نایستاده بود، شاید امروز ما دربارهٔ موضوعی مثل سوریه حرف نمی‌زدیم» (DW Persian, December 27, 2015). این سخنان، نشان‌دهندهٔ انتقاد اردوغان از سیاست ایران در سوریه است؛ بااین‌حال، برای حل‌وفصل بحران سوریه با ایران و روسیه همکاری می‌کند؛ زیرا، خواهان تغییر وضع موجود در سوریه به‌نفع خود و به‌ضرر رقیب منطقه‌ای، یعنی ایران، است؛ بنابراین، ترکیه تمام تلاش خود را برای مقابله با ایران و تضعیف این رقیب منطقه‌ای انجام می‌دهد، حتی اگر بهای آن، دادن امتیازهای بیشتری به روسیه برای تعیین وضعیت سوریه باشد.

ترکیه برای تضعیف ایران شیعی، از اخوان‌المسلمین و جریان میانه‌رو سنی در سوریه حمایت می‌کند؛ بنابراین، تمایل ترکیه به حذف بشار اسد از قدرت را نیز می‌توان در راستای هدف تضعیف رقیب منطقه‌ای ترکیه، یعنی ایران و تضعیف روایت خاص ایران شیعی از اسلام درنظر گرفت. دستیابی به این اهداف می‌تواند سبب شود که مسیر ترکیه برای رسیدن به هدف تجدیدنظرطلبانهٔ دیگرش، یعنی رسیدن به جایگاه برتر در سطح منطقه، هموار شود. می‌توان این اهداف ترکیه را نیز در راستای سیاست‌های دارای ماهیت تجدیدنظرطلبانه با اهداف محدود، یعنی ارتقای جایگاه خود در سطح منطقه و ماهیت ایدئولوژیک سیاست خارجی ترکیه، درنظر گرفت.

۳-۷. نوع نگاه عربستان به حشدالشعبی

عربستان، با نفوذ ایران در عراق مخالف بوده و حشدالشعبی را یکی از ابزارهایی می‌داند که سبب گسترش نفوذ ایران در عراق می‌شود؛ ازاین‌رو، مقامات عربستان ادعا می‌کنند که حشدالشعبی که گروهی شیعی و نزدیک به ایران است و در محور مقاومت قرار می‌گیرد، یک گروه فرقه‌گرا و تروریست است. سلمان بن‌عبدالعزیز، پادشاه عربستان سعودی، در همایش «عرب، اسلام، و آمریکا» در حضور رهبران تعدادی از کشورهای اسلامی در مه ۲۰۱۷، مدعی شد: «حکومت ایران، حزب‌الله، حوثی‌ها، داعش، و القاعده، مانند یکدیگرند» (Euro News, 21 May 2017). به‌نظر می‌رسد، مقامات عربستان با توجه به نفوذ و جایگاه حشدالشعبی در عرصهٔ سیاسی و امنیتی عراق، نزدیکی این گروه به ایران و حمایت آن‌ها از سیاست‌های

جمهوری اسلامی ایران در منطقه و همچنین (با توجه به مرزهای طولانی عربستان با عراق) نقش‌آفرینی این گروه در تأمین امنیت مرزهای میان عراق و عربستان و ترس رهبران سعودی از احتمال انجام عملیات مخفیانه از سوی این گروه به‌نفع ایران و علیه عربستان در مرزهای مشترک، خواهان کاهش نفوذ آن در عرصهٔ داخلی عراق، به‌عنوان هدف حداقلی، و خواهان ملغی شدن آن از سوی مقامات عراقی، به‌عنوان هدف حداکثری، هستند.

درواقع، عربستان سعودی در راستای تضعیف و تحت فشار قرار دادن ایران، رقیب منطقه‌ای خود و حکومت شیعی عراق، نه‌تنها با فعالیت حشدالشعبی، بلکه با فعالیت حزب‌الله در عراق نیز مخالف است. همچنین، ازآنجاکه گروه حشدالشعبی، یک گروه شبه‌نظامی شیعی است، عربستان، به‌عنوان یک کشور مخالف روایت شیعی از اسلام، خواهان پایان دادن به فعالیت این گروه‌ها است. این اقدامات، برآمده از اهدافی است که از ماهیت تجدیدنظرطلبانه و ایدئولوژیک سیاست خارجی عربستان سعودی سرچشمه می‌گیرد.

۳-۸. نوع نگاه ترکیه به حشدالشعبی

با اینکه حشدالشعبی در عراق به‌رسمیت شناخته شده است، اما ترکیه آن را تنها گروهی تروریست می‌داند که در پی گسترش فرقه‌گرایی است. اردوغان بر این نظر است که این گروه نیز سبب افزایش ناامنی و بی‌ثباتی، نه‌تنها در عراق بلکه در منطقه، می‌شود؛ برای نمونه، اردوغان در آوریل ۲۰۱۷ مدعی شد: «مثلاً [ایران] در عراق از گروه حشدالشعبی پشتیبانی می‌کند.... ایران، محاسبات خود را در سوریه، عراق، یمن، و لبنان دارد و این کشور می‌خواهد با نفوذ در این کشورها، نیروی فارسی در منطقه تشکیل دهد و این کار معنادار است و ما باید دراین‌مورد خوب فکر کنیم. ما آرزو می‌کنیم که ایران در سیاست خود تجدیدنظر کند و نمی‌خواهیم که این کشور، موردحملهٔ جهان اسلام قرار گیرد؛ بلکه ما که همه مسلمانیم و اسلام ما را متحد می‌کند، باید با هم همبستگی کرده و به تعصب مذهبی راه ندهیم و جهان اسلام به وحدت نیاز دارد» (Al-Masri, Ahmed, 20 April 2017).

بنابراین، اردوغان، حشدالشعبی عراق را نیز، که به‌لحاظ ایدئولوژیکی نزدیک به ایران است و در محور مقاومت جای می‌گیرد، یک نیروی تروریستی می‌داند که باید با آن مقابله کند و با افزایش نقش داخلی و منطقه‌ای این گروه در حوزه‌های سیاسی، امنیتی، و نظامی مخالف است. ازجمله دلایل مخالفت اردوغان با این گروه، شبه‌نظامی و شیعه بودن آن، نقش پررنگ این گروه در تحولات امنیتی و سیاسی عراق، و ارتباط نزدیک آن‌ها با ایران است. همچنین، اردوغان این گروه را یکی از پایه‌های افزایش نفوذ ایران در عراق

می‌داند؛ ازاین‌رو، می‌توان گفت، در راستای تضعیف نیروی حشدالشعبی، کاهش نفوذ ایران در عراق، و افزایش نفوذ خود در این کشور بود که درصدد آموزش نیروهای حشدالوطنی برآمد.

با توجه به انتقادهای ترکیه از دولت عراق و نگاه از بالا به پایین به این دولت و انتقاد از آن به‌عنوان دولتی که زیر نفوذ ایران است و باید تغییر کند، مشخص است که دولت کنونی عراق، دولت مطلوب این کشور نیست و ترکیه در راستای تضعیف رقیب منطقه‌ای خود، یعنی ایران، خواهان تغییراتی در این دولت است که مطلوب ترکیه نیز باشد. همچنین، می‌توان مخالفت ترکیه با گروه حشدالشعبی، متشکل از شیعیان در عراق و درمقابل، ایجاد گروه‌هایی مانند حشدالوطنی با اکثریت سنی‌مذهب و حمایت ترکیه از اهل تسنن میانه‌رو یا اخوان‌المسلمین در این کشور را به‌عنوان اقداماتی برآمده از اهداف تجدیدنظرطلبانهٔ ترکیه و اهداف ایدئولوژیک این کشور درنظر گرفت. ترکیه با انجام این اقدامات، خواهان تغییر در وضعیت کنونی دولت عراق، تضعیف روایت شیعی این کشور، و ترویج روایت خاص خود از اسلام در عراق است. این کشور با ایفای نقش فعال در عراق، هدف ارتقای جایگاه خود در نظم منطقه‌ای خاورمیانه را دنبال می‌کند.

۳-۹. نوع نگاه عربستان به انصارالله

همسانی اصول و مبانی فکری و عملی انصارالله و جمهوری اسلامی ایران را می‌توان از سخنان مقامات انصارالله نیز استنباط کرد؛ برای مثال، *محمد عبدالسلام*، سخنگوی جنبش انصارالله یمن، در دیدار هیئتی از جنبش انصارالله یمن با آیت‌الله خامنه‌ای در مرداد ۱۳۹۸، گفت: «ما ولایت شما را امتداد خط پیامبر اسلام(ص) و ولایت امیرالمؤمنین(ع) می‌دانیم و مواضع حیدری و علوی شما در حمایت از مردم مظلوم یمن را ادامهٔ خط امام خمینی(رحمةالله) و مایهٔ برکت و بسیار روحیه‌بخش می‌دانیم. مواضع رهبر جمهوری اسلامی در حمایت از مظلومان جهان، به‌ویژه مردم یمن، یک موضع دینی و اعتقادی است. مردم یمن، که در شرایط بسیار سختی به‌سر می‌برند، با دست خالی، اما با ایمان و ثبات‌قدم، در مقابل تجاوز هفده دولت، ایستاده‌اند و به شما قول می‌دهیم که ملت یمن، منسجم و همچون یَد واحد به استقامت و ایستادگی خود در مقابل تجاوز ظلم، تا پیروزی کامل، ادامه خواهند داد» (Leader.ir: The Office of the Supreme Leader, August 22, 2018).

ملک‌سلمان در مه ۲۰۱۷ ادعا کرد: «مردم ما و کل جهان باید برای مبارزه با نیروهای شر و تندرو، از هر نوعی که باشند، مقابله کنند. حکومت ایران، به‌مثابه نوک نیزهٔ تروریسم جهانی است. حکومت ایران، حزب‌الله، حوثی‌ها، داعش، و القاعده، مانند یکدیگرند. عربستان سعودی، هیچ‌گونه تأمین مالی تروریسم را تحمل نخواهد کرد» (EuroNews, 21 May 2017). محمدبن‌سلمان همچنین در اکتبر ۲۰۱۷ گفت:

«جنگ یمن، ادامه خواهد یافت. ما اجازه نخواهیم داد که حزب‌الله لبنانِ دیگری در نزدیک مرزهایمان به‌وجود آید. اگر حوثی‌ها در یمن به حزب‌الله دیگری تبدیل شوند، خطرشان به‌مراتب از حزب‌الله بیشتر خواهد بود» (Dubai-Al-Arabiya.net Farsi, October 26, 2017).

مقامات سعودی مدعی شده‌اند که گروه انصارالله، تروریست، کودتاگر، غارت‌گر و... است و همچنین، آن را حزب‌اللهی دیگر می‌دانند. رهبران سعودی که یمن را حیاط‌خلوت خود در منطقه به‌شمار می‌آوردند، از قدرت‌گیری انصارالله شیعه‌مذهب در مرزهای جنوبی کشور خود واهمه دارند؛ زیرا، درک تهدید آن‌ها از این گروه، درک و برداشتی مشابه درک تهدید از حزب‌الله است. به‌ویژه اینکه این گروه شیعه‌مذهب، موردحمایت ایران است و با تهران، مراوداتی علنی دارد. افزایش قدرت و نفوذ انصارالله در یمن، به‌عنوان همسایهٔ جنوبی عربستان، به‌موازات افزایش قدرت و نفوذ حشدالشعبی در عراق، به‌عنوان همسایهٔ شمالی عربستان، احساس نگرانی، تهدید، ترس، و ناامنی را برای عربستان ایجاد می‌کند؛ زیرا، هردو گروه، وابسته به ایران بوده و نفوذ ایران را در پیرامون عربستان افزایش می‌دهند و همچنین، این گروه نیز در محور مقاومت جای می‌گیرد.

کمک و حمایت ایران از انصارالله و حشدالشعبی، سبب نفوذ ایران در مناطق پیرامون نزدیک عربستان خواهد شد، قدرت ایران را در منطقه افزایش و موازنهٔ قدرت را به‌نفع ایران، تغییر خواهد داد؛ ازاین‌رو، عربستان آن‌ها را به‌عنوان گروه‌هایی درنظر می‌گیرد که نباید در یمن به حکومت دست یابند. همچنین، ایران را به‌عنوان کشوری که به انصارالله در یمن کمک می‌کند و سلاح، موشک، و خدمات نظامی و مستشاری دراختیار این گروه‌ها قرار می‌دهد، درنظر می‌گیرد و خواهان مقابلهٔ جهانی با این کشور است؛ ازاین‌رو، عربستان سعودی درحال اقدام نظامی علیه چالشگران دولت *منصور هادی* در یمن است. تمایل عربستان (که انصارالله را تروریست، غارتگر، کودتاگر، و... به‌شمار می‌آورد) به اینکه دولتی از سوی انصارالله در یمن روی‌کار نیاید و انصارالله در دولت آیندهٔ یمن نقشی نداشته باشد را نیز می‌توان در راستای هدف تضعیف ایران، تضعیف روایت شیعی از اسلام، و در راستای ماهیت تجدیدنظرطلبانه و ایدئولوژیک سیاست خارجی این کشور درنظر گرفت. همچنین، موضع عربستان در برابر انصارالله و این موضوع که تنها دولت مشروع در یمن را منصور هادی می‌داند، نشان‌دهندهٔ دنبال کردن هدف «تلاش برای حفظ نظام‌های سیاسی دوست» است که هدفی برآمده از ماهیت محافظه‌کارانهٔ سیاست خارجی این کشور است؛ هدفی که عربستان برای تحقق آن با ایفای نقش فعال در منطقه، به اتحادسازی و ائتلاف‌سازی به‌رهبری خود روی آورد.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

۳-۱۰. نوع نگاه ترکیه به انصارالله

نگاه اردوغان به انصارالله نیز همانند نگـاه او بـه حشدالشـعبی در عـراق اسـت. وی در مـارس ۲۰۱۵ دربـارهٔ انصارالله گفت: «ترکیه از عملیات نظامی «طوفان کوبنده» در یمن حمایت می‌کند. بـا درنظـر داشـتن نحـوهٔ پیشروی این عملیات نظامی، می‌توانیم از آن حمایت لجستیک کنیم. شیعیان حوثی باید بـه‌همراه القاعـده و گروه‌های تروریستی دیگر، یمن را ترک کنند. ایران و گروه‌های تروریست باید از یمن خارج شوند. ایران در راستای افزایش نفوذ و قدرت خود در عراق تلاش می‌کند. تهران درنظر دارد با بیرون رانـدن داعـش از منطقه، جای خالی آن را خودش پر کند» (Turkish Radio and Television Corporation (trt), March 27, 2015). اردوغان در دسامبر ۲۰۱۶ نیز گفت: «ترکیه «دولت نجات ملی» که توسط حوثی‌ها و طرفداران *علی عبدالله صالح*، رئیس‌جمهور برکنارشدهٔ یمن تشکیل شده است را به‌رسمیت نمی‌شناسد. این تشکیلات غیرمشروع، تأثیری بر تلاش‌هایی که با میانجیگری سازمان ملل متحد برای یافتن راه‌حل سیاسی برای بحران یمن انجام شده است، نخواهد داشت. برای برقراری دوبارهٔ نظـم عمـومی، اقتـدار دولـت مشـروع (منصـور هادی) باید در تمام کشـور، حـاکم، و تلاش‌هـای جامعـهٔ بین‌المللـی بـرای حمایـت از آن، متمرکـز شـود» (Ankara/Anatolia News Agency, December 01, 2016).

برپایهٔ سخنان مطرح‌شده و کدهای استخراج‌شده، اردوغان، انصارالله یمن را نیز گروهی تروریستی می‌دانـد و دولت نجات ملی شکل‌گرفته از سوی آن‌ها را نیـز نامشـروع می‌خوانـد. یکـی از دلایـل اصـلی مخالفـت ترکیه با این گروه، شبه‌نظامی شیعه بودن آن‌ها و حمایتی است که ایـران از آن‌هـا بـه‌عمل مـی‌آورد. بـه‌نظر رهبران ترکیه، حمایت‌های ایران از انصارالله و پیروزی احتمالی آن‌ها در یمن، میزان نفوذ ایران در منطقه را افزایش می‌دهد و موجب قدرت‌گیری بیشتر شیعیان در منطقه می‌شود. این مسئله سبب به‌هم خوردن توازن قدرت در منطقه به‌نفع ایران و به‌ضرر ترکیه خواهد شد؛ ازاین‌رو، از تضعیف ایـن گـروه حمایـت می‌کنـد؛ بنابراین، یکی از دلایل اعلام حمایت ترکیه از ائـتلاف بـه‌رهبری عربسـتان علیـه یمـن را بایسـتی مقابلـه بـا سیاست‌های گسترش نفوذ ایران در منطقه دانست. ترکیه در راستای این دیدگاه و سیاست خود، در آوریل ۲۰۱۹، دارایی‌های سه تن از مقام‌های ارشد انصارالله، یعنی *عبدالمالک حوثی*، رهبر، *عبدالله یحیی‌الحکیم*، مقام دوم، و *عبدالخالق حوثی*، فرمانده نظامی انصارالله را در یمن، مسدود کرد.

ترکیه افزون‌بر تقاضای خروج نیروهای تروریستی از یمن، از ایران نیز می‌خواهد که به‌منظور ایجاد ثبـات و امنیت در یمن، نیروهای وابسته به خود را از این کشور خارج کند و اقدامات و سیاست‌های این کشـور در منطقه را محکوم می‌کند؛ بنابراین، ترکیـه نیـز بـا پیگیـری اهـداف تجدیدنظرطلبانـه و ایـدئولوژیکی ماننـد تضعیف ایران و جلوگیری از نفوذ بیشتر آن در منطقه، خواهان جلوگیری از گسترش بیشـتر روایـت شـیعی

ایران از اسلام در یمن توسط انصارالله است.

همان‌گونه که در بخش روش‌شناسی مقاله توضیح داده شد، به‌منظور استخراج کدها از سخنان شخصیت‌ها، کارشناسان، یا از اسناد و مدارک نهادهایی که در تصمیم‌گیری‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، و سیاست‌گذاری‌های دو کشور عربستان و ترکیه در ارتباط با محور مقاومت، به‌عنوان مهم‌ترین وجه سیاست خارجی منطقه‌ای ایران، مشارکت دارند، از روش تحلیل محتوای کیفی استفاده شده است. دراین‌راستا، کدها از داده‌ها استخراج شد تا با استفاده از یافته‌های به‌دست‌آمده، تناقض، تضاد، تعارض، رقابت، یا همپوشانی نوع نگاه این کشورها دربارهٔ محور مقاومت بررسی شود. در ادامه، دیدگاه رهبران دو کشور عربستان و ترکیه دربارهٔ محور مقاومت، به‌صورت تطبیقی و کدنوشته ارائه شده است.

جدول شمارهٔ (۱). کدهای تطبیقی دیدگاه رهبران دو کشور عربستان و ترکیه دربارهٔ محور مقاومت

	ملک سلمان و محمد بن سلمان	اردوغان
نوع نگاه به حکومت کنونی سوریه	بشار اسد تروریست است؛ ـ بشار اسد قاتل است؛ ـ دولت بشار اسد غیرقانونی است؛ ـ دولت بشار اسد نامشروع است؛ ـ گروه‌ها و دولت‌های خارجی حامی بشار اسد نامشروع هستند؛ ـ گروه‌ها و دولت‌های خارجی حامی بشار اسد، تروریست هستند؛ ـ پشتیبانی ایران از بشار اسد، مانع سقوط این دولت می‌شود؛ ـ در دولت آیندهٔ سوریه، اسد جایی ندارد؛ ـ ایران با فرستادن نیرو به حکومت بشار اسد کمک می‌کند؛ ـ کشتن بشار اسد واجب است؛ ـ قتل بشار اسد از کشتن اسرائیلی‌ها واجب‌تر است؛ ـ کشتن بشار اسد از کشتن اسرائیلی‌ها مهم‌تر است؛ ـ ملت سوریه باید علیه بشار اسد سلاح بردارند؛ ـ مشروعیت بشار اسد پایان یافته است؛ ـ اسد، افراط‌گرایان را در منطقه جذب می‌کند؛ ـ اسد تروریست‌ها را در منطقه جذب می‌کند، ـ درصورتی ثبات به منطقه بازمی‌گردد که اسد برکنار شده باشد.	ـ بشار اسد تروریست است؛ ـ بشار اسد قاتل است؛ ـ بشار اسد سفاک است؛ ـ دولت بشار اسد یک دولت تروریستی است؛ ـ دولت بشار اسد غیرقانونی است؛ ـ دولت بشار اسد نامشروع است؛ ـ بشار اسد باید تاوان جنایات خود را بدهد؛ ـ ایران به‌دنبال نفوذ در سوریه است؛ ـ گروه‌ها و دولت‌های خارجی حامی بشار اسد نامشروع هستند؛ ـ گروه‌ها و دولت‌های خارجی حامی بشار اسد تروریست هستند؛ ـ پشتیبانی ایران از بشار اسد، مانع سقوط این دولت است؛ ـ در دولت آیندهٔ سوریه، اسد جایی ندارد؛

نوع نگاه به حشدالشعبی	ـ حشدالشعبی یک گروه شبه‌نظامی شیعی است؛ ـ شبه‌نظامیان شیعی حشدالشعبی از سوی افسران ایرانی فرماندهی می‌شوند؛ ـ شبه‌نظامیان شیعی حشدالشعبی از سوی قاسم سلیمانی فرماندهی می‌شوند؛ ـ حشدالشعبی یک گروه فرقه‌گرای محض است؛ ـ حشدالشعبی یک گروه تروریستی است؛ ـ حشدالشعبی، در برخی از مناطق، مردم عراق را قتل‌عام می‌کنند.	ـ حشدالشعبی شیطان است؛ ـ حشدالشعبی یک گروه تروریستی است؛ ـ ایران در عراق از گروه حشدالشعبی پشتیبانی می‌کند؛ ـ پارلمان عراق از حشدالشعبی حمایت می‌کند.
نوع نگاه به انصارالله	ـ حوثی‌ها تروریست هستند؛ ـ حوثی‌ها مانند القاعده هستند؛ ـ حوثی‌ها مانند داعش هستند؛ ـ شبه‌نظامیان حوثی کودتاگر هستند؛ ـ یمن پس از کودتای حوثی‌ها دچار بحران شده است؛ ـ نیروهای حوثی پس از کودتا بر کشور یمن مسلط شدند؛ ـ نباید حوثی‌ها در یمن به حکومت برسند؛ ـ حوثی‌ها موشک‌های بالستیک دارند؛ ـ حوثی‌ها غارتگرند؛ ـ عربستان، دولت نجات ملی را به‌رسمیت نمی‌شناسد؛ ـ عربستان با این هدف که کشور یمن به‌دست شبه‌نظامیان حزب‌الله نیفتد، در این کشور مداخله کرد؛ ـ حوثی‌ها حزب‌الله دیگری هستند؛ ـ حوثی‌ها از حزب‌الله خطرناک‌ترند؛ ـ عربستان با هدف اینکه کشور یمن به‌دست ایران نیفتد، در این کشور مداخله کرد؛	ـ حوثی‌ها تروریست هستند؛ ـ حوثی‌ها در یمن از حمایت گستردهٔ ایران برخوردارند؛ ـ حوثی‌ها باید یمن را ترک کنند؛ ـ گروه‌های تروریستی باید یمن را ترک کنند؛ ـ ایران باید یمن را ترک کند؛ ـ اقدامات حوثی‌ها تمامیت ارضی یمن را با خطر روبه‌رو می‌کند؛ ـ اقدامات حوثی‌ها زمینهٔ افزایش تروریسم در منطقه را فراهم می‌کند؛ ـ ایران در یمن جنگ نیابتی به‌راه انداخته است؛ ـ در یمن جنگ میان شیعه و سنی به‌راه افتاده است؛ ـ ترکیه دولت نجات ملی را به‌رسمیت نمی‌شناسد؛ ـ حشدالشعبی مذهب را جایگزین دین کرده‌اند؛ ـ ایران در عراق پشتیبان گروه حشدالشعبی است؛ ایران در یمن به‌دنبال نفوذ است.
نوع نگاه به حزب‌الله	ـ حزب‌الله مانند القاعده است؛ ـ حزب‌الله مانند داعش است؛ ـ حزب‌الله تروریست است؛ ـ حزب‌الله سلاحی در دست ایران است؛ ـ حزب‌الله ثبات منطقه را تهدید می‌کند؛ ـ حزب‌الله ثبات لبنان را تهدید می‌کند؛ ـ ایران از حزب‌الله برای گسترش نفوذ خود در منطقه استفاده می‌کند؛ ـ حزب‌الله مشکل اصلی در لبنان است؛ ـ حزب‌الله در کشورهای عربی دخالت می‌کند؛ ـ حزب‌الله نظام سیاسی لبنان را به‌گروگان گرفته است.	ـ حزب‌الله یک سازمان تروریستی است؛ ـ اقدامات حزب‌الله برای رضای خدا نیست؛ ـ حزب‌الله برای شیطان کار می‌کند؛ ـ حزب‌الله، حزب شیطان است؛ ـ ایران در لبنان به‌دنبال نفوذ است.

کدهای به‌دست‌آمده، نخست، نشان‌دهندهٔ تضاد ذهنیت رهبران عربستان سعودی و ترکیه با ذهنیت رهبران جمهوری اسلامی ایران دربارهٔ محور مقاومت است، و دوم اینکه بررسی گفتار این رهبران به‌صورت یک روند در طول سال‌های متمادی، نشان‌دهندهٔ تداوم ذهنیتِ ضدِ محورِ مقاومتِ عربستان و ترکیه است.

٤. تداوم ذهنیت ضدمقاومت

در ادامه، ذهنیت رهبران ریاض و آنکارا دربارهٔ محور مقاومت، تبیین و بررسی شده است.

٤-١. تداوم ذهنیت ضدمقاومت در ریاض

عربستان با توجه به ذهنیت رهبران این کشور و عوامل سازندهٔ آن (ازجمله ارزش‌های وهابی ـاسلامی، مدرنیزاسیون، و منافع اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، نظامی‌ـامنیتی، و هویتی) و برمبنای تجربه‌هایی مانند بروز خیزش‌های مردمی در جهان عرب و احساس تهدید از سوی اسلام‌گرایان شیعه و اخوانی، احساس تهدید از افزایش نفوذ ایران شیعی در منطقه، برنامهٔ هسته‌ای ایران (که آن را تهدیدی برای امنیت کشورهای دیگر منطقه می‌دانند و موازنهٔ قدرت را در منطقه به‌نفع ایران و به‌ضرر رقبای منطقه‌ای مانند عربستان به‌هم می‌زند)، احساس خطر در برابر افزایش نفوذ حزب‌الله شیعه در سوریه، یمن و عراق، احساس تهدید از سوی انصارالله موردحمایت ایران (به‌ویژه به‌دلیل موشک‌پراکنی آن‌ها به خاک عربستان)، احساس ناامنی کشتی‌رانی در دریای عمان و خلیج‌فارس به‌دلیل تحرکات ایران، تداوم کسب و حفظ منافع اقتصادی‌ـنظامی‌ـامنیتی آمریکا، بهره‌مندی از منافع اقتصادی ناشی از نزدیکی به اسرائیل به‌عنوان متحد آمریکا در منطقه، می‌توان گفت که این کشور در پی عادی‌سازی روابط با اسرائیل است. همچنین، عربستان، محور مقاومت را ابزاری برای گسترش نفوذ ایران شیعی، و نه وسیله‌ای برای حل‌وفصل قضیهٔ فلسطین، به‌شمار می‌آورد. درواقع، عربستان برپایهٔ نقش‌های پیش‌گفته، در پی ارائهٔ راهکار و ابتکار خود برای حل قضیهٔ فلسطین و تضعیف محور مقاومت موردنظر جمهوری اسلامی ایران است.

این کشور، در پی تضعیف عناصر سازندهٔ محور مقاومت و از بین بردن آن‌ها به‌منظور تضعیف رقیب منطقه‌ای خود، یعنی ایران، و تضعیف روایت شیعی این کشور در منطقه است؛ اهدافی که با تحقق آن‌ها می‌تواند به خواسته‌های بلندپروازانه‌اش، یعنی رسیدن به جایگاه برتر منطقه‌ای، دست یابد. به‌طورکلی مواضع عربستان در مورد محور مقاومت و عناصر سازندهٔ آن را می‌توان تلاشی در راستای تحقق اهداف برآمده از ماهیت محافظه‌کارانه (تلاش برای حفظ توازن قوا در برابر ایران، تلاش برای حفظ نظام‌های سیاسی دوست، مانند منصور هادی)، ماهیت تجدیدنظرطلبانه با اهداف محدود (تلاش برای تضعیف رقیب منطقه‌ای خود یعنی ایران، تلاش برای ایفای نقش فعال در منطقه) و ماهیت ایدئولوژیک یا تجدیدنظرطلبانه

با اهداف نامحدود (تلاش برای رهبری و الگو واقع‌شدن برای جهان اسلام برپایهٔ روایت وهابی خود از اسلام، تلاش برای حمایت از گروه‌ها و کشورهای پشتیبان روایت خود از اسلام و تضعیف روایت‌های رقیب از اسلام) دانست.

٤-٢. تداوم ذهنیت ضدمقاومت در آنکارا

ذهنیت اردوغان و عوامل سازندهٔ آن، مانند ارزش‌های اسلامی ـ اخوانی، عثمانی‌گرایی، لائیک بودن (روایت خاص خود از آن)، دموکراسی، عدالت‌خواهی، حمایت از مظلومان و مسلمانان و تجربه‌هایی مانند به‌زندان افتادن توسط ارتش ترکیه به‌دلیل داشتن گرایش اخوانی‌ـسیاسی و تجربهٔ حذف احزاب اسلام‌گرا در ترکیه، سبب شده است که او تمام تلاش خود را برای حفظ اسلام‌گرایی اخوانی در عرصهٔ داخلی ترکیه (باوجود اعتقاد به لائیک بودن قانون اساسی این کشور) و در عرصهٔ خارجی از طریق حمایت از اخوان‌المسلمین سوریه و حماس در فلسطین، به‌کار گیرد. افزون‌براین، وی تجربه‌های دیگری مانند رخ دادن خیزش‌های جهان عرب و احساس تهدید ناشی از افزایش نفوذ ایران شیعی در منطقه، افزایش نفوذ حزب‌الله در سوریه، عراق و یمن، تشکیل گروه‌های شبه‌نظامی شیعی انصارالله در یمن و حشدالشعبی در عراق را عواملی برای کاهش نفوذ ترکیه و گرایش‌های اخوانی موردنظر آن و سبب افزایش مداخلهٔ ایران شیعی در منطقه می‌داند؛ ازاین‌رو، باوجود استفاده و بهره‌گیری خود از گروه‌های مشابه در منطقه، محور مقاومت را ابزاری برای گسترش نفوذ ایران در منطقه و نه رویارویی و مقابله با اسرائیل به‌شمار می‌آورد.

ترکیه به‌خوبی می‌داند که از زمان شکل‌گیری امپراتوری عثمانی در این کشور و امپراتوری صفویه در ایران، ترکیه و ایران باوجود برخی حوزه‌های منافع مشترک، رقیب یکدیگر بوده‌اند. به‌بیان روشن‌تر، ترکیه، ایران را یکی از چند قدرت بزرگ منطقه می‌داند که سیاست‌ها و منافع موردنظرش را در سطح منطقه دنبال می‌کند؛ سیاست‌ها و منافعی که در مواردی می‌تواند با منافع ترکیه همپوشانی داشته باشد و در موارد دیگری ممکن است دربردارندهٔ تضاد باشد؛ برای مثال، پشتیبانی از دولت بشار اسد، یک اولویت مهم برای ایران در سطح منطقه است که با منافع ترکیه همخوانی ندارد. به‌همین‌سبب، ترکیه به‌صورت هم‌زمان، ازیک‌سو، تلاش می‌کند منافع مشترک با ایران را در سطح منطقه پیش ببرد و ازسوی‌دیگر، به مقابله و مواجهه با آن‌دسته از منافع و سیاست‌های ایران بپردازد که احتمالاً با منافع ترکیه سازگار نیستند.

بنابراین، به‌نظر می‌رسد که ترکیه با ایفای نقش فعال در منطقه و با تروریست خواندن اسد [طبق ادعا] و تأکید بر سرنگونی دولت وی و تروریست خواندن حزب‌الله، انصارالله، و حشدالشعبی، در پی تضعیف رقیب منطقه‌ای خود یعنی ایران، تضعیف نفوذ منطقه‌ای آن، تضعیف روایت خاص ایران شیعی از اسلام، و

افزایش نفوذ خود در منطقه است. دستیابی به این اهداف می‌تواند سبب هموار شدن مسیر ترکیه برای رسیدن به هدف تجدیدنظرطلبانهٔ موردنظرش، یعنی رسیدن به جایگاه برتر در سطح منطقه، شود. این اهداف ترکیه نیز باید در راستای ماهیت تجدیدنظرطلبانه با اهداف محدود سیاست خارجی، یعنی ارتقای جایگاه خود در سطح منطقه و ماهیت ایدئولوژیک سیاست خارجی این کشور، درنظر گرفته شود. برپایهٔ این ماهیت، ترکیه در پی کسب جایگاه برتر در نظام منطقه‌ای فعلی خاورمیانه است. افزون‌براین، لازم است که تمایل اردوغان برای به‌رسمیت شناختن دولت منصور هادی و کمک به وی را نیز در راستای اهداف محافظه‌کارانهٔ سیاست خارجی ترکیه، یعنی حفظ وضع موجود در یمن، درنظر بگیریم.

ازیک‌سو، ذهنیت متفاوت رهبران سه قطب قدرت (جمهوری اسلامی ایران، عربستان، و ترکیه) در منطقهٔ خاورمیانه دربارهٔ محور مقاومت و ازسوی‌دیگر، نزدیکی (اگر نگوییم همپوشانی) دیدگاه ضدیت‌محور عربستان و ترکیه در مورد محور مقاومت، مخاطره‌ای برای جمهوری اسلامی ایران است. دربارهٔ مبانی و زمینه‌های شکل‌گیری ذهنیت و دیدگاه این رهبران دربارهٔ محور مقاومت، می‌توان گفت، منافع و اهداف متفاوت هریک از این کشورها که سازندهٔ هویت آن‌هاست، سه ماهیت متفاوت محافظه‌کارانه (حفظ وضع موجود)، تجدیدنظرطلبانه (تغییر وضع موجود) و ایدئولوژیک را برای سیاست خارجی هریک از آن‌ها ایجاد می‌کند. این منافع و هویت‌ها، سازندهٔ بخشی از ذهنیت رهبران هر کشور است. هریک از رهبران، برپایهٔ منافع، اهداف، و ماهیت‌های سه‌گانهٔ سیاست خارجی خود، تصمیم‌ها و سیاست‌هایی اتخاذ و اقداماتی را انجام می‌دهند. در بسیاری از موارد، سیاست‌ها و اقداماتی که این کشورها در راستای بازیگر بودن خود انجام می‌دهند، با اهداف و اقدامات قطب‌های دیگر قدرت در منطقه در تناقض است؛ برای مثال، در مورد موضوع سوریه، جمهوری اسلامی ایران در راستای ماهیت سیاست خارجی تجدیدنظرطلبانهٔ خود در عرصهٔ منطقه‌ای و بین‌المللی، خواهان حفظ دولت بشار اسد در سوریه است، درحالی‌که عربستان و ترکیه، در راستای ماهیت ایدئولوژیک و محافظه‌کارانهٔ سیاست خارجی خود، خواهان کنار رفتن بشار اسد از قدرت هستند؛ بنابراین، ذهنیت متفاوت این رهبران دربارهٔ تمام مسائل منطقه، سبب تفاوت دیدگاه آن‌ها دربارهٔ موضوع‌های گوناگون مانند محور مقاومت، نظم امنیتی منطقه، مشارکت یا تعامل با غرب، حل‌وفصل مسئلهٔ اسرائیل، فلسطین، و... می‌شود. این پیش‌فرض را می‌توان در الگوی زیر نشان داد.

شکل شمارهٔ (۲). مبانی و زمینه‌های شکل‌گیری ذهنیت و دیدگاه رهبران ایران، عربستان، و ترکیه در مورد محور مقاومت

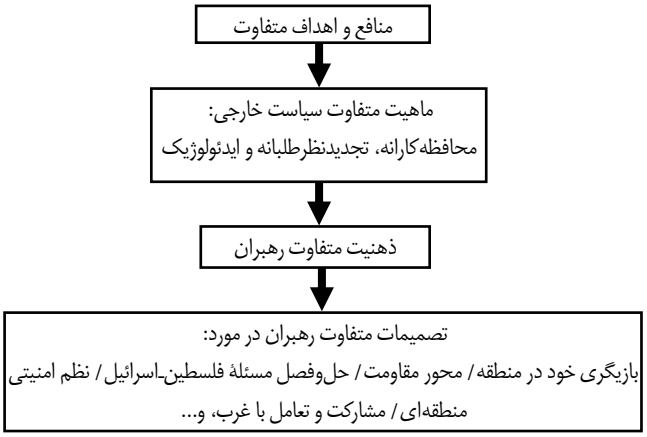

نتیجه‌گیری

تداوم ذهنیت متفاوت و سیاست‌های فعلی عربستان و ترکیه، سبب افزایش مخاطره برای جمهوری اسلامی ایران می‌شود؛ به‌ویژه اگر تداوم این برداشت‌ها و سیاست‌ها از سوی کشورهای یادشده، تأمین‌کنندهٔ سود و منافع آن‌ها باشد. همچنین، اگر قدرت‌های بزرگ نیز خواهان مقابله با نفوذ ایران باشند، مخاطره، تشدید شده و تنش، افزایش خواهد یافت. هردو کشور عربستان و ترکیه به‌دلیل نوع ذهنیت خود در مورد محور مقاومت، آن را ابزاری برای افزایش نفوذ و قدرت منطقه‌ای ایران و نه ابتکاری برای مبارزه با اسرائیل می‌دانند؛ ازاین‌رو، نه‌تنها با محور مقاومت همراهی نمی‌کنند، بلکه درصدد مقابله با آن نیز هستند؛ بنابراین، تصمیم‌هایی که در مورد محور مقاومت می‌گیرند، به‌عنوان بازخوردی مثبت وارد ذهن آن‌ها می‌شود؛ زیرا، ذهن رهبران و سیاست‌گذاران، تصمیم‌های اتخاذشده را منطبق با منافع، ارزش‌ها، هنجارها، اهداف، و نقش‌های خود می‌داند؛ مگر اینکه اتفاق شگرفی در سطح داخلی، منطقه‌ای، و بین‌المللی روی دهد یا دستگاه دیپلماسی ایران بتواند رهبران کشورهای دیگر را مجاب کند که محور مقاومت نه در راستای نفوذ ایران و تشیع، بلکه در راستای دفاع از حقوق فلسطینیان است. به‌نظر می‌رسد، تاکنون ایران به‌دلایل گوناگون نتوانسته است اصل هدف و منظور خود را از محور مقاومت به کشورهای دیگر، تفهیم و القا کند.

رخ دادن هر رویداد جدید و شگفتی‌سازی مانند شکل‌گیری واقعیت‌های جدید در سطح داخلی (برای مثال، روی کار آمدن افراد جدیدی در این دو کشور که خواهان حل‌وفصل قضیهٔ فلسطین به‌گونه‌ای دیگر، همسو با دیدگاه و نظر ایران، باشند) یا بروز رویدادهای جدیدی در سطح منطقه‌ای که سبب اتخاذ

سیاست‌هایی متفاوت از سوی رهبران شود، می‌تواند مخاطره و تنش را در سطح منطقه کاهش دهد. همچنین، چنانچه بازخورد تصمیم‌های گرفته‌شده از سوی رهبران دربارهٔ قضیهٔ فلسطین و محور مقاومت در پالایهٔ شناختِ (ذهنیت رهبران و تصمیم‌گیران) آن‌ها به‌شکل منفی باشد، یعنی آن تصمیم‌ها را برخلاف منافع، اهداف، و نقش‌های خود بدانند، دراین‌صورت ممکن است در تصمیم‌ها و نوع نگرش و برداشتشان در مورد محور مقاومت بازنگری کنند.

رهبران عربستان سعودی، منافع و اهداف ایدئولوژیک (الزامات اسلامی-عربی)، سیاسی، و اقتصادی خود را در ارتباط با برخی کشورها، مانند اسرائیل، به‌طور کامل از هم تفکیک کرده‌اند؛ به‌این‌معنا که باوجود اهداف و منافع ایدئولوژیک ناشی از حمایت از مردم فلسطین در جهان اسلام، در راستای منافع اقتصادی و سیاسی، همچنان با اسرائیل ارتباط غیررسمی دارند. اما به‌نظر می‌رسد که رهبران ترکیه، منافع ایدئولوژیک (اسلامی)، سیاسی، و اقتصادی را در ارتباط با همهٔ کشورها به‌گونه‌ای کاملاً جدا از هم تفکیک کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که ترکیه در راستای منافع ایدئولوژیک از فلسطینیان حمایت می‌کند، اما در راستای منافع اقتصادی، ارتباط خود را با اسرائیل نیز حفظ می‌کند؛ در راستای منافع ایدئولوژیک، آشکارا با ایران مخالفت می‌کند و در راستای منافع اقتصادی، خواهان همکاری کامل با ایران است. درواقع، ترکیه در سطح کلان با ایران همکاری‌هایی دارد، اما نمی‌خواهد با نایبان منطقه‌ای آن نیز تنشی داشته باشد. هرچند تنش را در سطح لفظی و مدیریت‌شده در مورد عناصر محور مقاومت و سیاست‌های ایدئولوژیک ایران حفظ می‌کند.

نتیجه اینکه تداومِ تفاوت ذهنیت و سیاست‌های این دو کشور با ذهنیت مقامات ایران و برداشت نادرست از واقعیت‌ها، به‌ویژه در مورد محور مقاومت و به‌شمار آوردن این محور به‌عنوان ابزاری برای گسترش نفوذ منطقه‌ای ایران و نه مبارزه با اسرائیل، می‌تواند چالش‌های بین‌المللی، منطقه‌ای، و داخلی‌ای را برای ایران در پی داشته باشد، مگر اینکه تصمیم‌گیران سیاست‌گذاری خارجی جمهوری اسلامی ایران بتوانند با ابزارهای پرشمار دیپلماتیک و چانه‌زنی پیوسته، ضرورت توجه و حمایت از ایده و کنشگری محور مقاومت را به‌عنوان امری برآمده از شرایط تحمیل‌شده و کنونی به منطقه (ازجمله منازعهٔ فلسطین-اسرائیل و مداخلات خارجی) برای بازیگران دیگر مؤثر این منطقه، تشریح و تبیین کنند.

References

General Administration of Bills, Compilation and Revision of Laws and Regulations (undated). *The Complete Text of the Constitution of the Islamic Republic of Iran with the Amendments of 1368*. Tehran: Ministry of Science, Research and Technology. Available at: https://mogharart.msrt.ir/file/download/regulation

/1497687031-.pdf [in Persian] Istanbul/Anatolia News Agency. (October 22, 2019). Erdogan: The Statements of some Iranian Officials Upset me. from Anatolia news agency. Retrieved in 11 January 2021. Available at: https://bit.ly/39hhrfh [in Persian].

Afshon, toraj & Allahkaram, Abdolhossein (September 2018). *Comparison and Conflict of US- Heshad al-Sha'bi Security Approach in Iraq; Procedure and Perspective*. 11(42). 41-72. Available at: http://www.iaujournals.ir/article_543183_8580574f9471e84243fb72c64b0e2683.pdf [in Persian].

Iran Sputnik (March 31, 2018). *Crown of Saudi Arabia: Assad will Remain in Power*. Iran Sputnik, Retrieved in 11 April 2021. https://bit.ly/3gug4ik. [in Persian].

Ankara/Anatolia News Agency (December 01, 2016). *Turkey does not Recognize the Government of the Houthis in Yemen. Anatolia News Agency*. Retrieved in 18 November 2021. https://bit.ly/3js7ukc [in Persian].

Ankara/Anatolia News Agency (January 12, 2016). Erdogan: Iran is Trying to Ignite a New Dangerous Trend. *Anatolia News Agency*. Retrieved in 10 November 2021. https://bit.ly/39gxrtq. [in Persian].

Ankara/Anatolia News Agency (February 28, 2020). Turkey: All the Targets of the Assad Regime are under Intense Bombardment by our Air and Ground Forces. *From Anatolia News Agency*. Retrieved in 11 November 2021. https://bit.ly/30uqsc8. [in Persian].

BBC Farsi (May 20, 2017). Trump and the King of Saudi Arabia's fierce attack on Iran. *BBC Farsi*. Retrieved in 11 November 2021. http://www.bbc.com/persian/iran-39991567. [in Persian].

BBC Farsi (May 31, 2019). *King Salman: Iran is a threat to global security. From BBC Farsi*. Retrieved in 11 November 2021. https://www.bbc.com/persian/iran-48470018 [in Persian].

BBC Farsi (May 2018). In other words: BBC World Service interview with Recep Tayyip Erdogan. *BBC Persian*. Retrieved in 9 August 2021. https://www.youtube.com/watch?V=6wz9w1j3rya. [in Persian].

Eltyaminia, Reza, Dolat Abadi, Bagheri, Ali & Nikfar, Jaseb (December 2016). *Yemen Crisis: Survey of Contexts and Goals of External Intervenes Saudi Arabia and America*. 5(18)-Serial Number 48, December 2016, Pages 171-198. http://qpss.atu.ac.ir/article_6802_8857cec3f9b35d596149bcc49d8298c7.pdf. [in Persian]

Jervis, Robert (November 23, 2011). *The Upward Spiral of International Insecurity*. Translation: Alireza Tayeb. Tehran: Raskhun. Retrieved in 11 May 2021. https://bit.ly/38yf0tg. [in Persian].

Chin, Christian & Mittelman, James (2009). Conceptualizing resistance to globalization. *Perspectives on World Politics*. edited by Richard Little and Michael Smith. Translation. Alireza Tayeb Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company. [in Persian].

Dubai-Al Arabiya. Farsi Net (February 17, 2017). Detailed Interview of Recep Tayyip Erdogan with Al-Arabiya network. *Al Arabiya Persian*. Retrieved in 17 November 2020. https://farsi.alarabiya.net/fa/middle-east/2017/02/17/a9.html. [in Persian].

Dubai.Al-Arabiya.net Farsi (November 16, 2017). Al-Jubeir: Hezbollah is a Weapon in the Hands of Iran that Threatens the Stability of Lebanon and the Region. *Al-Arabiya Persian*. Retrieved in 19 September 2021. https://bit.ly/2onroje. [in Persian].

Dubai.Al-Arabiya.Net Farsi (November 17, 2017). Al-Jubeir: Without the disarmament of Hezbollah. *There will be no Peace in Lebanon. Persian Arabic. Al-Arabiya Persian*. Retrieved in 10 November 2021. https://bit.ly/2zuevdh. [in Persian].

Dubai-Al Arabiya. Farsi Net (April 3, 2018). Commentary on the Atlantic American magazine's interview with Prince Mohammed bin Salman - part two. *Al-Arabiya Persian*. Retrieved in 17 November 2021. https://bit.ly/2oox8fr. [in Persian].
Dubai-Al-Arabiya.net Farsi (October 26, 2017). Saudi Crown Prince: We will not Allow Another Hezbollah to Emerge Near our Borders. *Al-Arabiya Persian*, Retrieved in 16 November 2021. https://bit.ly/3ewmefv. [in Persian].
Dubai-Al-Arabiya.net. Farsi (September 19, 2016). Al-Jubeir to Zarif: Iran Supports Terrorism with undeniable Facts. *Al-Arabiya Persian*. Retrieved in 18 August 2021. https://bit.ly/3ja69yq. [in Persian].
Dubai-Al-Arabiya.net. Farsi (December 23, 2015). King Salman's Emphasis on the Fight against Terrorism, Support for Palestine and a Political Solution in Syria and Yemen. *Al-Arabiya Persian*. Retrieved in 15 March 2021. https://bit.ly/3gyvcga [in Persian].
Leader.ir: The Office of the Supreme Leader. (22 February 2017). *Statement of "The Second Step of the Revolution*". addressed to the people of Iran. Leader.ir: The Office of the Supreme Leader. Retrieved in 15 November 2021. https://farsi.khamenei.ir/message-content?Id=41673. [in Persian].
Leader.ir: The Office of the Supreme Leader. (March 25, 2014). *Statements in the Meeting of the Members of the Assembly of Representatives of Students and Alumni of Qom Seminary*. Leader.ir: The Office of the Supreme Leader. Retrieved in 17 June 2021. http://farsi.khamenei.ir/speech-content?Id=32763. [in Persian].
Leader.ir: The Office of the Supreme Leader. (August 22, 2018). The Meeting between the Spokesman of the Ansar Allah Movement in Yemen and the Delegation with the Leader of the Revolution. Leader.ir: *The Office of the Supreme Leader*. Retrieved in 3 July 2021. https://farsi.khamenei.ir/news-content?Id=43236 .[in Persian].

DW Persian (16 May 2018). The United States and Six Arab Countries Sanctioned Lebanon's Hezbollah Leaders. *DW Persian*. Retrieved in 18 november 2021. https://www.dw.com/fa-ir/a-43824321. [in Persian].
DW Persian (December 27, 2015). Erdogan's Criticism of Iran's "Sectarian Policy" in Syria. *DW Persian*. Retrieved in 18 november 2021. https://bit.ly/3jxk6er. [in Persian].
DW Persian (May 27, 2013). Increasing Turkish criticism of Hezbollah and Iran's involvement in Syria. *DW Persian*. Retrieved in 18 november 2021. https://bit.ly/2e05nwj. [in Persian].
Rameshgar, Rahim (undated). Political Psychology and Recognition of Leaders. *Aryan*. Http://www.ariaye.com/dari13/elmi/rahim3.pdf. [in Persian].
Al-Alam-Turkey (February 15, 2017). Erdogan Talks about his Country's Relations with Syria +Video. *Al-Alam Network*. Retrieved in 18 november 2021. https://fa.alalamtv.net/news/4043476/. [in Persian].
Moshirzadeh, Homeyra (2017). *Theoretical Foundations of Foreign Policy Explanation and Analysis*. Tehran: Samt. [in Persian].
Al-Masri, Ahmed (20 April 2017). Erdogan's opposition to the division of Syria and Iran's policy in the region. *Anatolia News Agency*. Retrieved in 8 February 2022. https://bit.ly/2cbhobd, [in Persian].
Mirghaderi, S.F & Kiyani. Hussein (April 2012). *Purporst of Resistance Literature in the Quran*. 01(1), -Serial Number 1. Pages 69-97. http://jrla.isca.ac.ir/article_131_a7bdac3fe91f5ba2047432fa4f41d78f.pdf. [in Persian].

Turkish Radio and Television Corporation (trt) (20 April 2017). *Erdogan's Opposition to the Division of Syria and Iran's Policy in the Region. Turkish Radio and Television Corporation (trt)*. Retrieved in 1 December 2022. https://www.trt.net.tr/persian/thlyl-w-gzrsh/2017/04/20/mkhlft-rdwgn-b-tjzyh-swryh-w-syst-yrn-dr-mntqh-717169. [in Persian].
Turkish Radio and Television Corporation (trt) (March 27, 2015). Erdogan Supported the Operation of Saudi Arabia. *Turkish Radio and Television Corporation (trt)*. Retrieved in 16 jun 2022. https://www.trt.net.tr/dari/trkhyh/2015/03/27/rdwgn-mlyt-rbstn-s-wdy-mwrd-hmyh-qrr-dd-284470. [in Persian].
EuroNews (21 May 2017). The King of Saudi Arabia: Iran is the Tip of the Spear of Global Terrorism. *EuroNews*. Retrieved in 16 jun 2022. http://fa.euronews.com/2017/05/21/pe-2105-saudi-king-iran. [in Persian]
Hermann, Margaret G. (2002) *Assessing Leadership Style: A Trait Analysis*. Cite seer x, http://citeseerx.ist.psu.edu/viewdoc/download?doi=10.1.1.487.3393&rep=rep1&type=pdf.
Hermann, M. G. (1980). Explaining Foreign Policy Behaviour using the Personal Characteristics of Political Leaders. *International Studies Quarterly*, 24(1).
Hermann, M. G. (1987b). Assessing the Foreign Policy Role Orientations of Sub-Saharan African Leaders. In Walker, S. G. (ed.). *Role Theory and Foreign Policy Analysis*. Durham, N.C.: Duke University Press.
Hermann, M.G. (2002). Assessing Leadership Style: A Trait Analysis. *Social Science Automation*, Inc. https://socialscience.net/docs/LTA.pdf.
Hermann, M. G. (2010). Assessing Leadership Style: A Trait Analysis. *The Psychological Assessment of Political Leaders*. 178-212, University of Michigan Press.
Hermann, C. (1990). Changing Course: When Governments Choose to Redirect Foreign Policy. *International Studies Quarterly*, 34(1).
Kaarbo, Juliet, and Hermann & Margaret G. (1998). Leadership Styles of Prime Ministers: How Individual Differences Affect the Foreign Policymaking Process. *Leadership Quarterly 9*, 243- 263.
Otara, Alfred (September 2011). Perception: A Guide for Managers and Leaders. *Journal of Management and Strategy*, 2(3), http://sciedu.ca/journal/index.php/jms/article/viewFile/397/187.
The Guardian (2 May 2017). Iran is Seeking 'to Control Islamic World: Says Saudi Arabian Prince. *The Guardian*, https://bit.ly/3h11gif.
BERLIN (Reuters) (APRIL 30, 2020). *After U.S., Israeli Pressure, Germany Bans Hezbollah Activity, Raids Mosques*. Reuters, https://reut.rs/39fvECV, (25 Apr 2020).
Otara, Alfred (September 2011). Perception: A Guide for Managers and Leaders. *Journal of Management and Strategy*, 2(3), http://sciedu.ca/journal/index.php/jms/article/viewFile/397/187.
The Guardian (2 May 2017). Iran is Seeking 'to Control Islamic World'. Says Saudi Arabian Prince. *The Guardian*, https://bit.ly/3h11gif.
BERLIN (Reuters) (APRIL 30, 2020), After U.S., Israeli Pressure, Germany Bans Hezbollah Activity, Raids Mosques. *Reuters*, https://reut.rs/39fvECV, (25 Apr 2020).

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.74684.1220
مـقالهٔ پژوهشـی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۱۰/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۱۱

اقتصاد سیاسی تعاملی/ پراکنشی؛ الگوی نوین قطر در قدرت‌سازی ژئوپلیتیک

سمیه حمیدی[۱]
احسان مزدخواه[۲]

چکیده

الگوی همگرایی اقتصادی در چارچوب اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی در جهان امروز الگویی نظم‌ساز در سیاست جهانی است که پیگیری آن به قدرت‌سازی و کسب اعتبار و وزن بین‌المللی کشورها کمک می‌کند. اقتصاد سیاسی تعامل‌محور و پراکنشی، از دهۀ ۲۰۰۰ میلادی در ساختار سیاسی قطر، به‌عنوان یک ضرورت گریزناپذیر در راستای تولید قدرت منطقه‌ای-بین‌المللی مطرح شد. گزینش این رهیافت از سوی نظام حکمرانی قطر، به‌این‌معناست که این کشور می‌بایست با خوشه‌سازی ارتباطی و شبکه‌سازی در سطح منطقه و فرامنطقه، به اصل ارتباط پایدار اقتصادی و سیاسی برای تأمین منافع و کسب وجهۀ بین‌المللی به‌عنوان یک کنشگر فعال و متوازن، عمل کند. اکنون پرسش این است که «الگوی اقتصاد سیاسی قطر، به‌عنوان مؤلفۀ تولید قدرت در نظام بین‌الملل، چگونه عمل کرده است؟» و «این الگو دارای چه ویژگی‌هایی است؟» پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و بررسی اطلاعات اقتصادی قطر در پی تبیین ژئواکونومی تعاملی قطر از منظر اقتصاد سیاسی، به‌عنوان پایۀ قدرت‌ساز این کشور در نظام بین‌الملل است. نتایج به‌دست‌آمده نشان می‌دهد که ابعاد تعاملی اقتصاد سیاسی قطر در پی انطباق‌گرایی و خودگسترشی در نظام بین‌الملل است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد سیاسی تعاملی -پراکنشی، ژئوپلیتیک‌سازی قدرت، الگوهای تعامل اقتصادی، خودگسترشی، قطر

۱. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه بیرجند، بیرجند، ایران.(نویسنده مسئول) Somaye.hamidi@birjand.ac.ir
۲. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. Ehsanmozdkhah@birjand.ac.ir

Interactive-Dispersive Political Economy: Qatar's New Model for Geopolitical Empowerment

Somaye Hamidi[1]
Ehsan Mozdkhah[2]

Abstract

The model of economic convergence in the context of interactive - Dissipated political economy in today's world is a model of order in world politics, and the pursuit of such a model helps to power - maker, gain credibility and international weight of countries. Interaction-oriented and diffuse political economy Since the 2000s, Qatar political construction has emerged as an inevitable necessity for the production of regional-international power. This approach by Qatar's system of governance means that the country must act as a viable and balanced actor in regional and supra-regional communication cluster-building and networking to a stable economic and political relationship to secure international interests and prestige. The question now is how Qatar's model of political economy has functioned as a component of power generation in the international system, and what are the characteristics of this model? Using descriptive-analytical method and relying on library resources and examining Qatar's economic information, this study seeks to explain Qatar's interactive geoeconomics from the perspective of political economy as the basis for power-building the country in the international system. The results show that the interactive dimensions of Qatar's political economy seek adaptation and self-expansion in the international system.

Key Words: Interactive – Dissipated Political Economy, Geopolitics – Building of Power, Patterns of economic interaction, Self-expansion, Qatar.

---

1. Associate professor of Department political Science, University of Birjand, Birjand, Iran.
2.Ph.D. Student Political Science, Ferdowsi of University, Mashhad, Iran.
Corresponding Author: Somaye.hamidi@birjand.ac.ir

مقدمه

با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، سازهٔ دوبلوکی هژمونی‌خواه تک‌قطبی، جای خود را بـه سـازه‌های قدرت‌یابی متکثر داد. برهمین‌اساس، یکی از مهم‌ترین واقعیت‌های نوپدید در نظام بین‌المللی و رهیافت‌های اقتصاد سیاسی، قدرت‌یابی کشورهای پیرامونی در نظام بین‌الملل بود که ضمن قدرت‌سازی، به امنیت‌سازی در ژئوپلیتیک زیستی خود روی آوردند. درهمین‌راستا، تحولات ژئواسـتراتژیک و ژئواکونـومیکی، سـهم بسزایی در ابعاد تبیینی-تحلیلی اعضـای نظـام بین‌الملـل پیـدا کـرد و در مقیاس‌هـای منطقـه‌ای و بین‌المللـی به‌عنوان شاخصی برای اندازه‌گیری قدرت و توسعهٔ دولت‌کشورها درنظـر گرفتـه شـد؛ ازایـن‌رو، در عصـر پساشوروی و دوران چندضلعی شدن قدرت و خروج از ساختار جهـان تـک‌قطبی، مفـاهیمی ماننـد اقتصـاد سیاسی تعاملی-پراکنشی وارد حوزهٔ روابط بین‌الملل شد. به‌بیان روشـن‌تر، در دوران جدیـدی کـه گفتمـان توسعه‌خواهی کشورها در قالب ژئواکونومی مفصـل‌بندی شـده اسـت، دولت‌هـا در پـی افـزایش تعـاملات اقتصادی، چندجانبه‌گرایی، اعمـال الگوهـای چنـدبرداری اقتصـادمحور بـا تأکیـد بـر عقلانیـت ارتبـاطی و همچنین، شبکه‌سازی برای ارتقای ارتباطات اقتصادی خود هستند. در دنیـای امـروز، قـدرت‌یابی و کسـب منافع در سطوح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، نوعی الـزام راهبـردی به‌شـمار می‌آیـد؛ به‌گونـه‌ای کـه اسـتفاده از تاکتیک‌های متنوع اقتصادی و اعمال الگوهای متوازن با هر منطقهٔ ژئوپلیتیکی، ازجمله رهیافت‌های اقتصاد سیاسـی توسـعه‌گرا و تعامـل‌محور اسـت. در پنـدارهٔ تحلیلـی اقتصـاد سیاسـی تعاملی -پراکنشی(فراکنشی)، دینامیک قدرت اقتصادی، درصدد پیوندسازی ارتباطی اقتصادمحور است تا تعادل و پویایی را برای دولت اعمال‌گر به‌ارمغان آورد. براین‌اساس، ویژگی متفاوت پژوهش حاضر با پژوهش‌های دیگر این است که بـا نوآوری و نوپدیدگی خوانشی در اقتصاد سیاسی و انطباق آن با یک مورد پژوهش، یعنـی کشـور قطـر، در پی این است که به این پرسش پاسخ دهد که «الگوی اقتصاد سیاسی قطر در سطوح منطقه‌ای-بین‌المللی بـه چه صورت است؟» فرضیهٔ موردبررسی نگارندگان این است کـه «قطـر بـه‌عنوان یـک دولـت کوچـک، بـا اعمال الگوی اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی، پرسمان جدیدی از قدرت‌سـازی ژئـوپلیتیکی، یعنـی مطـرح شدن به‌عنوان یک دولـت دارای قـدرت کنشـگری بین‌المللـی، را بـه‌وجود آورده و بـا رهیافـت عقلانیـت ارتباطی و همچنین، اتخاذ نوعی رفتـار انطباقی -خودگسترشی در نظـام بین‌الملـل، در پـی کسـب ثـروت و ساخت ژئواکونومی توسعه‌گرا است». برای تحلیـل ایـن فرضـیه از چـارچوب اقتصـاد سیاسـی بـا خوانشـی نوپدید و نوبنیان با عنوان اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی استفاده شده است کـه درعمـل، چـارچوبی بـرای تبیین قدرت عملکردی دولت‌ها در نظام بین‌الملل در راستای دستیابی به توسعه است.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

۱. پیشینهٔ پژوهش

در میان پژوهش‌های داخلی انجام‌شده دربارهٔ قطر می‌توان به آثار زیر اشاره کرد.

مهران کامروا (۲۰۱۷) در مقاله‌ای با عنوان «سیاست خارجی قطر و استفاده از قدرت ظریف[۱] تأکید کرده است که الگوی نوپدید قدرت برای قطر در راستای تحول‌آفرینی، گسترش نفوذ، و ایجاد شرایط مطلوب برای رسیدن به اهداف سیاسی و اقتصادی عمل کرده است. *زیبایی* (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «ظهور قدرت‌های متوسط نوظهور در خاورمیانهٔ جدید: امارات متحده عربی و قطر» اشاره کرده است که الگوهای سیاسی و اقتصادی همواره در ظهور قدرت‌های جدید، به‌عنوان یک پیشران عمل کرده‌اند و قطر نیز با استفادهٔ هم‌زمان از قدرت سیاسی و اقتصادی در قالب یک قدرت نوظهور، درصدد قدرت‌سازی منطقه‌ای و بین‌المللی است. *آدمی و انصاری* (۱۳۹۹) نیز در پژوهشی با عنوان «اولویت‌های سیاست خارجی قطر در ارتباط با اتحادیهٔ اروپا» به این پرسش که «الگوی بین‌الملل‌گرایی در سیاست خارجی قطر به‌عنوان نوعی الگوی انطباق‌گرا در نظام بین‌الملل با تأکید بر اتحادیه اروپا، چگونه سبب توسعهٔ قطر شده است؟» چنین پاسخ داده‌اند که گزینش راهبردهای توسعه‌خواهانه و غیرتنش‌زا سبب گسترش حوزهٔ ارتباطی قطر شده است. *رنجکش و اصغری‌ثانی* (۱۳۹۲) در پژوهش خود با عنوان «برندسازی در دیپلماسی نیچه‌ای» این‌گونه بیان کرده‌اند که قطر برخلاف رویه‌های جاری نظام بین‌الملل، با استفاده از قدرت بسیج منابع توانسته است بر قدرت بین‌المللی خود بیفزاید و درعمل، اقتصاد این کشور در خدمت قدرت‌سازی آن قرار گرفته است. در میان پژوهش‌های خارجی نیز *اروین توک* و دیگران (۲۰۱۶) در کتاب «سیاست‌گذاری برای تحول‌آفرینی دولت؛ مطالعهٔ موردی قطر» بیان کرده‌اند که حکمرانی مطلوب و سیاست‌گذاری سیاسی‌ـاقتصادی، ابزار مناسبی برای تحول‌آفرینی دولت و گذار به‌سوی دولت توسعه‌گرا به‌شمار می‌آیند که قطر، نمونهٔ مطلوب چنین روایتی است. محجوب زویری (۲۰۲۱) نیز در کتاب «قطر معاصر: بررسی جامعه و دولت» اذعان می‌دارد که الگوهای توسعه در دولت‌سازی برای افزایش ظرفیت بین‌المللی قطر، درصدد کسب اعتبار جهانی برای این کشور بوده است. *ریچارد نفیو* (۲۰۲۰) نیز در گزارش راهبردی خود با عنوان«اپیزود تحریم‌های قطر: بحران، پاسخ، و درس‌های آموخته‌شده» ــ که در مرکز جهانی سیاست‌گذاری انرژی دانشگاه کلمبیا به‌چاپ رسیده است ــ بیان می‌کند که پس از تحریم‌های منطقه‌ای سال ۲۰۱۷ به‌رهبری عربستان سعودی علیه قطر، این کشور با تغییر رویهٔ کنشگری در منطقه و جهان، مسیر

---

۱. Subtle Power

رشد اقتصادی خود را به‌سرعت می‌پیماید و به‌عنوان یک دولت-کشور، دارای منطق کنشگری فعالانه‌ای برای کسب ثروت و قدرت جهانی است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری پیش رو، به تبیین اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی به‌عنوان یک الگوی نوپدید در برنامهٔ رفتاری دولت‌های کوچک عضو نظام بین‌الملل می‌پردازد و با بررسی وضعیت کنشگرایانهٔ اقتصادی، در پی فهم راهبرد سیاسی آنان است. با فروپاشی سازهٔ دوبلوکی قدرت در نتیجهٔ سقوط شوروی، روندهای نوین جهانی‌شدن تغییر کردند. یکی از مهم‌ترین واقعیت‌های نوپدید در سطح نظام بین‌الملل پس از فروپاشی شوروی این است که بیشتر کشورها در پی قدرت‌یابی و مطرح شدن در نظام جهانی هستند تا ازاین‌طریق بتوانند الگوهای رفتاری متنوعی را در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی به‌نمایش بگذارند (Clemons, 2019, 78-84)؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از این کشورها درصدد بازتعریف و بازنگری در نظم کنترلی نوین جهان هستند و به‌نوعی به سازهٔ شبکه‌ای خودسازنده در قالب پیوندسازی ائتلافی با بازیگران دیگر روی آورده‌اند (Schleifer, 2018, 259). چنین رهیافتی با تأکید بر نوعی سیاست خارجی انطباق‌گرا و اقتصاد سیاسی توسعه‌خواه، قابل‌دستیابی خواهد بود.

در پندارهٔ تحلیلی اقتصاد سیاسی پراکنشی-تعاملی، دینامیک قدرت و ثروت با افزایش خوشه‌های ارتباطی به‌عنوان مؤلفه‌ای پیونددهنده، به برون‌رفت از وضعیت آنارشی و گذار به‌سوی یک نظام متعادل و پویا کمک می‌کند. پرسمان قدرت‌سازی اقتصاد سیاسی خوشه‌ای-پراکنشی و در یک کلام، تعاملی، با عنوان قطبیت خوشه‌ای[۱] مطرح می‌شود (Wilkinson, 2020, 23)؛ به‌این‌معنا که واحد سیاسی (دولت) در سه سطح ساختاری ۱) زیرساخت‌های اقتصاد توسعه‌ای مانند نهادسازی تحول‌خواه و دارای قدرت کنشگری بالای بین‌المللی و انطباق‌محور؛ ۲) پیوندسازی منطقه‌ای با بازیگران دیگر به‌عنوان متحدان راهبردی؛ و ۳) تحول در رویکردهای منطقه‌ای و گذار به برون‌منطقه‌گرایی در قالب پیوندسازی بین‌الملل‌گرایانه فعالیت می‌کند. در اقتصاد سیاسی پراکنشی -تعاملی، کانونی بودن یا به‌عبارتی، گزینش سیاست‌ها و الگوهای رفتاری هم‌افزاکننده‌ای که بتواند تهدیدها را به فرصت تبدیل کند و راهبردهای آگاهانه به‌منظور کنشگری در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی در پرتو رویکرد انطباق‌محور، مؤثر هستند (Cammet & et al, 2018, 23-

---

۱. Cluster Polarity

(29. قدرت‌سازی در چنین ساختی از رهیافت اقتصاد سیاسی، از نوع وضعیتی[1]است؛ به‌این‌معنا که قدرت اقتصادی، دربردارندهٔ تولیدکنندگی، انتقال‌دهندگی، و قابلیت‌پذیری در نظم بین‌الملل است؛ به‌گونه‌ای که دولت اعمال‌گر در چنین رهیافتی می‌تواند با استفاده از رویکردهای ائتلاف‌ساز در اقتصاد سیاسی بین‌الملل کنشگری کند. در خوانش اقتصاد سیاسی پراکنشی-تعاملی، دولت‌ها در پی ارتباط با دولت‌های دیگر و نهادهای توسعه‌گرا هستند (Shied, 2020, 70). این مدار ارتباطی آنان با پشتوانهٔ قدرت بالقوهٔ اقتصادی امکان‌پذیر است که اساساً الگوی انتقال قدرت برای متنوع‌سازی الگوهای رفتاری در راستای وزن‌سازی است. رهیافت انتقال‌دهندگی قدرت، به‌عنوان یک مجموعهٔ چندسطحی بازشناسی می‌شود؛ به‌این‌معنا که دولت و نهادهای مربوطه با خوانش‌های توسعه‌ای-زیربنایی، نظم و ترازمندی قدرت را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی تضمین می‌کنند و دراین‌راستا الگوی رفتاری دولت، موازنهٔ نهادی(نرم) برای تثبیت قدرت و تغییر چهرهٔ بین‌المللی-منطقه‌ای است؛ موازنهٔ نهادی به‌بیان دیگر، همان توازن شاخه‌ای[2]است (Ghasemi, 2022, 343). در این موازنه، دولت‌ها با بهره‌گیری از قدرت و دانش، الگوهای نظم‌سازی نوینی را در قالب ثبات و پایداری ارائه می‌دهند و سبب افزایش سطح ارتباطات بین‌المللی می‌شوند (Barrett, 2019). به‌طورکلی، آموزهٔ رخداد[3] زمینهٔ گذار از اقتصاد سیاسی بین‌الملل به اقتصاد سیاسی جهانی را به‌وجود آورد. اقتصاد سیاسی بین‌الملل با ویژگی‌های توجه به سلسله‌مراتب و موازنهٔ نیرو در اقتصاد، سیاست، و فرهنگ، تأکید بر نظم تک‌واحدی بین‌المللی مانند نظم آمریکایی[4] توجه به نظام کینزیسم-فوردیسم، دولت‌محور بودن و نظم جنگ سرد، جای خود را به اقتصاد سیاسی جهانی با ویژگی‌هایی چون تأکید بر دورهٔ پساهژمونیسم، اقتصاد ارتباطی تعاملی-فراکنشی، و توجه به عصر اقتصاد پساصنعتی داد که وجه تمایز میان این گذار پارادایمی، افزایش پیچیدگی‌های اقتصادی و مطرح شدن نهادهایی با داعیهٔ توسعه در کنار دولت‌ها در زنجیرهٔ جهانی بوده است (Yordanov Georgiev et al, 2019, 298). در چنین نظم جدیدی، موقعیت استعلایی دولت‌ها برای تولید ثروت و تعین‌بخشی به روندها، تاحدودی کاهش یافت و شمار روزافزونی از نهادها برای کنشگری در راستای ثروت‌افزایی به‌وجود آمدند که سرآغاز منطقی این روند، به‌لحاظ ایجابی، دستیابی به توسعه با تأکید بر دولت‌های کوچکی مانند قطر بوده است. به‌بیان روشن‌تر، در

---

۱ Situational Power
۲ Bifurcated Balancing
۳ Doctrine of Event
۴ Pax-Americana

ساختار معرفتی اقتصاد سیاسی جهانی، در نتیجهٔ افزایش ارتباطات میان‌دولتی و نهادی (چندجانبه‌گرایی اقتصادمحور) دیگر دوگانهٔ دولت قوی و ضعیف مطرح نیست، بلکه نقش قدرت‌های زیرک (هوشمند[1]) در افزایش سطح تأثیرگذاری منطقه‌ای و بین‌المللی، دارای اهمیت راهبردی است.

۲-۱. قدرت‌سازی ژئواکونومیکی و تبیین مفهومی آن در بستر اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی

امروزه در عرصهٔ روابط بین‌الملل، قدرت‌یابی در حوزهٔ ژئواکونومی (اقتصاد) از جایگاه والایی برخوردار است و پیوند میان اقتصاد و قدرت و ارتباط آن با حوزهٔ سیاست می‌تواند بستر قدرت‌سازی ژئواکونومیکی را در راستای دستیابی به توسعه فراهم کند (Mokhtarihashi, 2018, 59). قدرت‌سازی ژئواکونومیکی به‌این‌معنا است که دولت‌ها برای متنوع‌سازی الگوهای رفتاری خود در منطقه و نظام بین‌الملل، الگوهایی از اقتصاد را پیگیری می‌کنند که ضمن تأمین منافع، بر مشروعیت جهانی آنان می‌افزاید (قدرت‌سازی) و این هدف با اشاعهٔ رویکردهای تعاملی و چندجانبه‌گرایانه محقق می‌شود (Black will & Harris, 2016, 20). قدرت‌سازی ژئواکونومیکی، فرایندی ارتباطی است که طی آن، دولت‌ها با همراهی نهادهای داخلی خود به کنشگری می‌پردازند و درصدد تأمین منافع ملی در یک فضای تعامل‌محور جهانی و منطقه‌ای برمی‌آیند؛ به‌عنوان نمونه، ادارهٔ برند قطر، سعی در بازنمود چنین رفتاری دارد. با توجه به اینکه عامل جغرافیا، عنصری محدودیت‌ساز برای این کشور به‌شمار می‌آید، یک نهاد خصوصی مانند ادارهٔ برند قطر، برای بازتولید قدرت در حوزهٔ اقتصاد تلاش می‌کند. همان‌گونه که اشاره شد، الگوی اقتصاد سیاسی تعاملی ـپراکنشی از دو وجه مهم برخوردار است که عبارتند از: ۱) سیاست‌های سرمایه‌گذارانه؛ ۲) کمک‌های اقتصادی. چنین شیوهٔ رفتاری، امروزه در منطق کنشگرایانهٔ قطر مشاهده می‌شود؛ به‌عنوان مثال، سرمایه‌گذاری قطر در اروپا و شرکت‌های دولتی و غیردولتی، مانند خرید بخشی از سهام شرکت‌های بین‌المللی فولکس‌واگن و بارکیلز، سرمایه‌گذاری در بخش‌های ورزشی مانند خرید سهام باشگاه فوتبال پاریس‌سن‌ژرمن فرانسه و گسترش روابط سرمایه‌گذارانه با کشورهای ژاپن، کره جنوبی، چین، و سنگاپور ازجمله اقدامات قطر برای تقویت اقتصاد ژئوپلیتیکی و ایجاد شراکت راهبردی جهانی است که درعمل می‌توان گفت، نتیجهٔ بخشی از این سرمایه‌گذاری، تزریق پول به شرکت‌های ورشکستهٔ غربی بوده است (Martin & etal., 2021, 13-20). اما دولت قطر برای خنثی‌سازی آسیب‌های برآمده از این رویکرد در قالب سرمایه‌گذاری گسترده، از سال ۲۰۱۰، نگرشی صرفه‌جویانه مبتنی‌بر الگوی اقتصادی دانش‌بنیان را مطرح کرد که مبتنی‌بر ارتباط

---

۱. Shrewd States

کارگزار و عقلانیت بوده است تا بتواند ضمن ورود دانش برای تولید فناوری، قدرت اقتصادی خود را افزایش دهد. همچنین، کمک‌های مالی و اقتصادی قطر به کارخانهٔ کشتی‌سازی لهستان در سال‌های ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ و تأکید این کشور بر تسریع کمک‌های اقتصادی به لبنان پس‌از تشکیل دولت در این کشور در سال ۲۰۲۱ و همچنین، کمک نیم‌میلیارد دلاری به نوار غزه، ازجمله اقدامات قطر در حوزهٔ کمک‌های اقتصادی است که ضمن افزایش قدرت نرم این کشور بر قدرت ژئواکونومیکی آن نیز می‌افزاید.

۲-۲. چندجانبه‌گرایی در الگوی اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی

چندجانبه‌گرایی یکی از مفاهیم رایج در ادبیات روابط بین‌الملل و اقتصاد سیاسی است که می‌تواند در بستر تعاملات اقتصادی درنظر گرفته شود. چندجانبه‌گرایی به‌صورت تعاملی-پراکنشی، مسیری برای توسعهٔ اقتصادی کشورها است که برپایهٔ آن هر دولتی با تأکید بر انتخاب‌های عقلایی و اقتصادی، با نظام بین‌المللی به مشارکت می‌پردازد (Oatley, 2020, 80-82). براساس این الگوی اقتصادمحور، ارتباط با نظام بین‌الملل و بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود جهانی، در قالب پیوندهای چندجانبه‌گرایانهٔ جهانی، به کسب ثروت، سرمایه، و فناوری در بازارهای بین‌المللی منجر می‌شود (Dehghani Firoozabadi, 2014, 112). درواقع، قطر با اتخاذ رویکرد چندجانبه‌گرایانه در قالب الگوی اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی، اهدافی مانند: ۱) حفظ یک محیط سیاسی و امنیتی پایدار برای دستیابی به رشد اقتصادی؛ ۲) توسعهٔ روابط خارجی با قدرت‌های اقتصادی جهانی؛ ۳) گسترده‌سازی حوزهٔ ارتباطی خود برای توسعهٔ روابط اقتصادی؛ و ۴) مطرح شدن به‌عنوان یک قدرت نوظهور منطقه‌ای و بین‌المللی اثرگذار و دارای وزن را دنبال می‌کند.

۲-۲-۱. انطباق‌پذیری با محیط بین‌الملل؛ بستری برای اعمال اقتصاد سیاسی تعاملی

انطباق‌پذیری با محیط بین‌الملل، همواره یکی از موضوع‌های موردمناقشهٔ نظریه‌پردازان عرصهٔ سیاست خارجی بوده است؛ اما نظریه‌های روابط بین‌الملل و توسعه، همسویی دیپلماسی اقتصادی تعاملی را تسریع‌کنندهٔ روند انطباق با محیط بین‌الملل به‌شمار می‌آورند (Yu, 2017, 56-64). در اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی، انطباق‌گرایی با محیط جهانی، به‌این‌معناست که دولت با رقابتی کردن صنایع داخلی و افزایش قدرت سرمایه‌گذاری خارجی خود، ضمن بازاریابی منطقه‌ای، بر حضور مؤثر جهانی خود می‌افزاید (Lanhoso & Cohelho, 2020, 3). ژنگ[۱] دراین‌باره می‌گوید: «زمانی‌که دولت‌ها با خوانش اقتصاد سیاسی تعاملی، حوزه‌های گوناگونی را برای ائتلاف‌سازی ایجاد می‌کنند، متناسب با آن، بر قدرت

---

۱. Zheng

رقابتی خود در نظام بین‌الملل نیز می‌افزایند» (Zheng, 2021, 140-147). این سخن در مورد قطر این‌گونه تفسیر می‌شود که تولیدات این کشور می‌تواند بر مزیت رقابتی آن در نظام بین‌الملل و منطقهٔ خاورمیانه بیفزاید؛ به‌عنوان مثال، می‌توان به تولید شیر شتر به شیوه‌های صنعتی با همکاری شرکت کامیلشس[1] اشاره کرد که این محصول را با بالاترین کیفیت ممکن در سطح منطقه‌ای به کشورهایی مانند کویت و عمان صادر می‌کند. همچنین، شرکت‌های «حصاد» و «محاصیل» در قطر، نهادهای کشاورزی مدرنی هستند که به تولید دانه‌های خوراکی، علوفهٔ حیوانی، سبزیجات، ماهی، محصولات پروتئینی در منطقه و صدور آن به کشورهایی چون بلژیک، هلند، سنگاپور، کره‌جنوبی، تایوان، عمان، و کویت می‌پردازند.

این دو شرکت قطری با ساخت مجتمع‌های کشاورزی فوق‌مدرن در کشور استرالیا، محصولات پروتئینی تولیدی خود را به جهان صادر می‌کنند و درعمل، بخشی از تولید گوشت کشور استرالیا نیز از همین طریق و به‌واسطهٔ تولیدات قطری تأمین می‌شود (Karanisa et.al., 2021, 4-8). همچنین، تغییر شیوهٔ کشاورزی در قطر به روش هیدروپونیک، یعنی روش‌های آب‌کشت به‌وسیلهٔ فناوری‌های مدرن که در کنفرانس و نمایشگاه بین‌المللی کشاورزی قطر در سال ۲۰۱۸ پایه‌ریزی شد (Karanisa, 2020, 3-4) و ساخت مزارع آب‌کشت ارگانیک مانند «الخور» توسط شرکت اگریکو اکوسیستم، شیوهٔ جدیدی برای افزایش مزیت رقابتی قطر در منطقه و جهان به‌وجود آورده است.

۳. قطر و دیپلماسی اقتصادی؛ جنبهٔ انبساطی قدرت در اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی

دولت‌ها در نظام بین‌الملل با توجه به ژئوپلیتیک زیستی خود، درصدد تعریف حوزه‌های کنشگری برای بقا، رشد، و توسعهٔ قدرتشان هستند. بسیاری از دولت‌ها با توجه به دارایی‌های اقتصادی خود مانند منابع طبیعی (نفت و گاز) از این نقطهٔ عطف در راستای توسعه، بهره‌برداری می‌کنند. به‌گفتهٔ *فلوریدا*،[2] توسعهٔ اقتصادی معطوف به خلاقیت و نوآوری رهیافتی با تأکید بر عواملی مانند فناوری، استعداد، و تحمل است. وجود فناوری‌های پیشرفته در یک کشور همواره می‌تواند بر شکوفایی استعداد و خلاقیت اجتماعی آن دولت و جامعه تأثیرگذار باشد و موجب تنوع‌بخشی در حوزهٔ اقتصاد شود و چنین نگرشی، به‌معنای نگاه بلندمدت به طرح‌های توسعه‌ای است (Florida, 2019, 135). چشم‌انداز ۲۰۳۰ قطر ثابت کرده است که برای دستیابی به توسعهٔ اقتصادی تعامل‌محور، وجود یک دولت قوی، ضروری است؛ دولتی که بتواند

---

۱ Camelicious

۲ Florida

همسو با بخش‌های دیگر جامعه، به‌ویژه صنعت و آموزش، حرکت کند و در عرصهٔ منطقه‌ای و بین‌المللی نیز کنشگری هوشمندانه‌ای داشته باشد.

قطر به‌منظور تحقق این هدف با ساخت شهرهای آموزشی و پارک‌های علم و فناوری، نهادسازی‌هایی با رویکرد بین‌الملل‌گرایانه را درپیش گرفته است تا سیستم‌سازی لازم را برای توسعهٔ اقتصادی دانش‌بنیان، به‌سرانجام برساند. اقتصاد مدرن جهانی، مبتنی‌بر تولید ثروت و دانش و فناوری است که در آن ساختارهای چندگانه‌ای در پیوند متقابل هستند. قطر از ثروت به‌دست‌آمده در فرایند اقتصاد سیاسی نفت و گاز، در راستای گسترش وجه انبساطی قدرت استفاده کرده است؛ به‌عنوان مثال، کنشگری این کشور در نظم منطقه‌ای و تلاش برای اتحادسازی با کشورهایی مانند ترکیه و افزایش سرمایه‌گذاری‌ها در اروپا و شرق آسیا، نمونه‌هایی از وجه انبساطی اقتصاد این کشور به‌شمار می‌آیند (Gremm, 2018, 81). ازجمله اقدامات قطر که می‌توان از آن‌ها به‌عنوان اقداماتی برای توسعهٔ سطح وجه انبساطی اقتصاد یاد کرد، توسعه و ارتقای سطح روابط دوجانبه این کشور با کشورهای عضو اتحادیهٔ اروپا بوده است. تأسیس انجمن دوستی قطر و اتحادیهٔ اروپا در سال۲۰۱۲ به این نکتهٔ مهم اشاره دارد که اتحادیهٔ اروپا، شریک تجاری بالقوهٔ قطر است. رشد تجارت اقتصادی این کشور از ۳۸ میلیارد دلار در طول سال‌های ۲۰۱۶–۲۰۱۵، به ۱۴۵ میلیارد دلار در سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۹ و تبدیل شدن اتحادیهٔ اروپا به دومین شریک تجاری بزرگ کشورهای شورای همکاری خلیج‌فارس با تأکید بر قطر، نشان‌دهندهٔ بین‌المللی‌شدن اقتصاد این کشور و توسعهٔ وجه انبساطی اقتصادی این کشور در مسیر توسعه‌یافتگی است. به‌طورکلی، از میان شرکای تجاری قطر می‌توان به آمریکا با ۱۶ درصد از کل واردات قطر اشاره کرد که به بزرگ‌ترین شریک تجاری این کشور تبدیل شده است. پس از آمریکا، چین با ۱۲ درصد واردات قرار دارد و کشورهای آلمان، انگلیس، هند، ترکیه، و عمان در رده‌های بعدی جای می‌گیرند. بقیهٔ کشورهای جهان نیز ۴۲ درصد از حجم تجارت این کشور را به خود اختصاص داده‌اند که در میان آن‌ها، کشورهای اروپایی ۱۷ درصد، کشورهای آمریکای لاتین ۱۳ درصد، و سایر کشورهای آسیایی ۱۲ درصد از حجم تجارت قطر را در قالب صادرات و واردات به خود اختصاص داده‌اند که در شکل شمارهٔ (۱) نمایش داده شده است.

درواقع، تقویت وجه انبساطی قدرت، نیازمند این است که کشورها ضمن تقویت چارچوب‌های نهادی و توجه به قوانین بین‌المللی، نوعی سیاست خارجی تنش‌زدا و فعال را درپیش گیرند. برهمین‌اساس، قطر در برخی از زمینه‌ها، پیشرفت‌هایی داشته است؛ به‌گونه‌ای که صندوق بین‌المللی پول، این کشور را به‌لحاظ شاخص‌های شفافیت، به‌عنوان یک دولت خوب معرفی کرده و در گزارش چهارم خود دربارهٔ مدیریت

نظام اقتصادی قطر بین سال‌های ۲۰۱۴ تا ۲۰۱۶، این کشور را به‌عنوان یک نمونهٔ موفق ارزیابی کرده است. همچنین، در گزارش سال ۲۰۲۰ کمیسیون اتحادیهٔ اروپا، قطر ازجمله شرکای راهبردی این اتحادیه در زمینهٔ روابط سیاسی به‌شمار می‌آید.

شکل شمارهٔ (۱). صادرات و واردات قطر در سال ۲۰۲۰

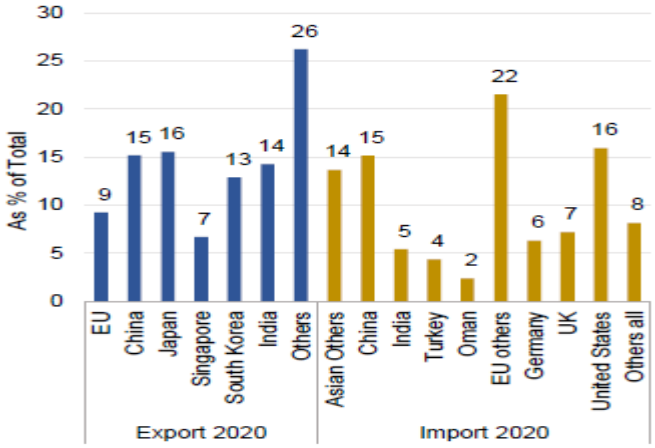

Source: Qatar Economic Outlook

مهم‌ترین اهداف ترسیم‌شده میان قطر و اتحادیهٔ اروپا عبارتند از: ۱) گسترش همکاری‌ها به‌منظور تقویت ثبات در منطقه؛ ۲) تسهیل روابط سیاسی و اقتصادی؛ ۳) گسترش همکاری‌های اقتصادی و فنی؛ ۴) افزایش و ارتقای روابط در حوزه‌های انرژی، صنعت، تجارت، خدمات، و سرمایه‌گذاری (European Commission, 2020). وجه دیگر این راهبرد اعمالی قطر، رسیدن به توسعهٔ پایدار با تأکید بر وارد کردن فناوری‌های نوین به داخل است که این مسئله سبب بالا رفتن سطح توسعهٔ انسانی و توسعهٔ اجتماعی شده است؛ به‌عنوان نمونه، بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۸، با گسترش روابط قطر و نروژ (Adami & Ansari, 2020, 36) در زمینهٔ رشد دانش خلاق، فناورانه، دستیابی به سامانه‌های کشاورزی نوین و متحول‌سازی اقتصاد انرژی، ظرفیت قدرت بین‌المللی این کشور افزایش یافته است. به‌طورکلی، اگرچه بحران دیپلماتیک سال ۲۰۱۷ بر شرایط قطر تأثیرگذار بود، اما این کشور از سال ۲۰۱۹ و با توجه به گزارش صندوق بین‌المللی پول، روند روبه‌رشد اقتصادی خود را پیموده است که می‌تواند در سال‌های بعد نیز ادامه‌دار باشد و درعمل، GDP این کشور با وجود پیمودن یک روند ثابت در طول سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۱۹، پایداری خود را در طول سال‌های ۲۰۲۱-۲۰۲۰ حفظ کرده است که نتیجهٔ آن برای سال‌های آینده، رشد پایدار خواهد بود.

جدول شمارهٔ (۱). رشد اقتصادی قطر براساس سال (درصد)

شاخص‌ها	۲۰۱۹	۲۰۲۰	۲۰۲۱	۲۰۲۲	۲۰۲۳	۲۰۲٤
تولید ناخالص داخلی	۱/۴	۲/۹	۲/۸	۳/۸	۳/۳	۳/۹
مصرف دولتی	۳/۵	۴/۵	۳/۵	۴/۵	۳/۵	۲/۹
صادرات کالا و خدمات	۱/۱	۲/۵	۳/۵	۵/۰	۴/۵	۴/۲
واردات کالا و خدمات	۶/۰	۵/۰	۷/۵	۹/۰	۶/۵	۶/۰
تقاضای داخلی	۲/۷	۴/۲	۴/۶	۴/۹	۳/۷	۳/۸
کشاورزی	-۱/۵	۳/۵	۵/۵	۸/۰	۷/۱	۶/۴
صنعت	۱/۲	۰/۹	۳/۵	۲/۸	۵/۵	۱۷/۲
خدمات	۱/۳	۲/۲	۲/۵	۴/۰	۲/۵	۳/۱

Source: Nephew, 2020, 18

۳-۱. دیپلماسی اقتصادی تعاملی قطر و الگوهای انطباقی در شرق و غرب

براساس شاخص‌های سرانهٔ ضریب جینی، تولید ناخالص داخلی در سال پایهٔ ۲۰۱۷، مؤلفه‌های توسعهٔ انسانی، و نرخ امید به زندگی، قطر بین سال‌های ۲۰۱۹-۲۰۱۸ به‌عنوان یکی از ثروتمندترین و مهم‌ترین کشورهای شناخته‌شده در میان کشورهای جهان انتخاب شده است (UsToday, 2019). این کشور به‌دلیل دغدغه‌های امنیتی-اقتصادی و سیاسی، درصدد بوده است تا میان اقتصاد ملی و حوزهٔ اقتصاد بین‌الملل، ارتباطی اندام‌وار برقرار کند. برپایهٔ گزارش داده‌های آماری صندوق بین‌المللی پول در اکتبر ۲۰۲۰، قطر با تولید ناخالص داخلی به ارزش تقریبی ۱۴۸ میلیارد دلار، در رتبهٔ ۵۶ جهان قرار گرفته است. پیوندهای اقتصادی-تجاری قطر در چارچوب اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی با کشورهایی چون ژاپن، کره‌جنوبی، چین، هند، سنگاپور، تایلند، پاکستان، ایتالیا، بلژیک، انگلستان، ایالات‌متحده آمریکا و... نشان‌دهندهٔ ارتباط اقتصاد ملی این کشور با اقتصاد سیاسی جهانی است. گفتنی است، عمده‌ترین مصرف‌کنندهٔ گاز طبیعی مایع[۱](LNG) این کشور، دولت‌های شرق آسیا، یعنی کره جنوبی، سنگاپور، تایلند، ژاپن، و چین هستند. همان‌گونه که در قسمت چارچوب نظری اشاره شد، دولت‌ها برای تنوع‌بخشی به الگوهای رفتاری در بستر اقتصاد، در پی دنبال کردن رهیافت‌های چندجانبه‌گرایانه هستند؛ به‌عنوان مثال، شرکای تجاری قطر در بخش واردات در سال ۲۰۱۹ شامل کشورهای چین، آلمان، انگلستان، هند، آمریکا، عمان، کره جنوبی، و

۱. Liquefied Natural Gas

ژاپن بوده‌اند (Trend Economy, 2019).

به‌طورکلی، الگوی اقتصادی قطر در منطقهٔ خاورمیانه در حوزهٔ دیپلماسی انرژی، مبتنی‌بر منطق نظریهٔ مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای و خارج از منطقه بوده است. در این الگو، قطر به‌عنوان فروشندهٔ انرژی به کشورهایی چون ترکیه در خاورمیانه و انگلستان در اروپا، با آن‌ها پیوندی راهبردی دارد تا در منطقه و جهان به‌عنوان یک دولت تعامل‌گرا با رویکرد امنیت‌ساز عمل کند و حوزهٔ نفوذ راهبردی خود را گسترش دهد (کریمی‌پور و دیگران، ۱۳۹۶، ۱۸۵-۱۸۴). همچنین، براساس آمار سازمان برنامه‌ریزی قطر در اوت ۲۰۲۱، درآمد کل صادرات قطر به کشورهایی چون بلژیک، آلمان، فرانسه، آمریکا، چین، و سنگاپور، حدود ۲۷۳میلیارد دلار بوده است که نسبت به آمار اوت ۲۰۲۰، ۹۴/۳ درصد افزایش داشته است. برپایهٔ این آمار، پنج شریک اصلی اقتصادی این کشور، جزء دولت‌های گروه G7 هستند که نشان‌دهندهٔ سطح روابط شبکه‌ای قطر و رویکرد بین‌الملل‌گرایانه و فرامنطقه‌ای اقتصاد سیاسی این کشور در نظام بین‌الملل است.

رویکرد اقتصاد سیاسی قطر در طول یک دههٔ گذشته، همواره مبتنی‌بر سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ بوده است. به‌طورکلی، این سند با هدف کاهش وابستگی به اقتصاد سیاسی هیدروکربنی، تنوع‌سازی در اقتصاد را به‌عنوان اقدامی اعلامی و اعمالی[۱] درپیش گرفته است. درهمین‌راستا، ابتکار طرح شهرسازی هوشمند[۲] به‌عنوان یکی از مسیرهای تنوع‌بخشی به اقتصاد قطر مطرح بوده است. ابتکار شهرسازی هوشمند به‌عنوان طرح توسعهٔ داخلی قطر، به‌این‌معناست که با ایجاد بسترهای فناورانه در جامعه و بهینه‌سازی کارایی خدمات شهری به‌عنوان بال اجرایی اقتصاد سیاسی دانش‌بنیان، مزایای اقتصادی آن در پذیرش سرمایه‌گذار خارجی و پیوندسازی بین‌المللی می‌تواند برای قطر تا سال‌های ۲۰۲۷-۲۰۲۶ دست‌کم ۲۰ تریلیون دلار صرفهٔ اقتصادی داشته باشد که با همراهی شرکت‌هایی مانند اشنایدر الکترونیک فرانسه[۳] سیسکو سیستمز آمریکا[۴] زیمنس آلمان[۵] و شرکت هیتاچی ژاپن[۶] به‌دست خواهد آمد. به‌باور حاکمان قطر، طرح

---

۱ Speech Act & Performative
۲ Smart Cities Initiative
۳ Schneider Electric
۴ Cisco Systems
۵ Siemens
۶ Hitachi

شهرسازی هوشمند یک فرصت ارزشمند برای توسعهٔ پایدار منطقه‌ای و بین‌المللی است که می‌تواند در افزایش نفوذ بین‌المللی این کشور به‌عنوان یک قدرت هوشمند، مؤثر باشد. با درک این قابلیت بزرگ، ابتکار شهرسازی هوشمند به‌عنوان یکی از ارکان چشم‌انداز توسعهٔ ۲۰۳۰ قطر، معروف به «قطر هوشمند»[۱] درنظر گرفته شده است (Zweiri, 2021, 190). در همین چارچوب، برگزاری همایش و نمایشگاه دستاوردهای فناوری اطلاعات قطر[۲] که در سال ۲۰۱۷ به‌عنوان بزرگ‌ترین رویداد فناوری اطلاعات برگزار شد، نشان‌دهندهٔ تلاش این کشور برای تنوع‌آفرینی در حوزهٔ اقتصاد از مسیر اقتصاد سیاسی دانش‌بنیان است. طرح اجرایی «تسمو» که ازجمله برنامه‌های توسعهٔ اقتصادی پایدار در مسیر متنوع‌سازی اقتصاد قطر در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی است، یکی دیگر از برنامه‌های این کشور برای ایجاد پیوند میان اقتصاد ملی قطر و اقتصاد بین‌الملل به‌شمار می‌آید. ابتکار چنین طرحی از سوی دولت قطر، به‌این‌معناست که با هوشمندسازی شهری و ایجاد تنوع در اقتصاد می‌توان تا ۵ درصد به رشد اقتصادی این کشور افزود و تولید ناخالص داخلی را تا سال ۲۰۲۲ به ۲۷۵ میلیارد دلار رساند (Zibaei, 2020, 326). این درآمدها سبب می‌شود که قطر بتواند از فرصت سرمایه‌گذاری خارجی در داخل برای شبکه‌سازی اقتصادی در خارج استفاده کند؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به تلاش اتاق بازرگانی و صنعت قطر برای افزایش سطح سرمایه‌گذاری‌های خارجی دولت‌ها و شرکت‌های بین‌المللی در این کشور در راستای توسعهٔ شهرک‌هایی مانند لوسیل اشاره کرد که جنبهٔ تجاری‌ـاقتصادی داشته و محرک توسعهٔ اقتصادی قطر به‌شمار می‌آیند.

یکی دیگر از طرح‌های متنوع‌سازی اقتصادی قطر که از آن به‌عنوان طرح پیوند قطر با جهان یاد می‌شود، طرح جدید این کشور مبنی‌بر کاهش انتشار گاز است. اساساً طرح کربن‌زدایی و کاهش انتشار گاز و جداسازی سالانه بیش از ۷میلیون تن دی‌اکسیدکربن از سال ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۷ به‌طور پیوسته، می‌تواند اقتصاد قطر را به‌سوی سرمایه‌گذاری سبز بین‌المللی سوق دهد. این طرح پویا و حیاتی، قطر را به نخستین کشور جهان تبدیل می‌کند که از سامانهٔ پایدار و بدون آلاینده، به‌ویژه در بخش حمل‌ونقل، استفاده می‌کند. درواقع، در سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ قطر، راهبرد توسعهٔ اقتصادی و اقتصاد سیاسی تعاملی‌ـپراکنشی، دربردارندهٔ اصول کارآمدسازی اقتصاد ملی و پیوند آن با اقتصاد بین‌الملل، اتخاذ رویکردهای مسئولانه برای مدیریت منابع طبیعی، و ایجاد یک اقتصاد دانش‌بنیان است که طرح‌هایی مانند تسمو، شهرسازی

---

۱ Smart Qatar

۲ QITCOM

هوشمند، و طرح کاهش انتشار گاز برای توسعهٔ سامانهٔ حمل‌ونقل و همچنین، توسعهٔ شهرک‌های تجاری مانند لوسیل، از نمونه‌های آن به‌شمار می‌آیند. دولت قطر در راستای تحقق چنین اهدافی در حوزهٔ توسعه و تنوع اقتصادی، به نهادسازی روی آورده است.

سازمان سرمایه‌گذاری قطر نیز به‌عنوان متولی تنوع‌بخشی به رهیافت‌های اقتصاد سیاسی و دیپلماسی اقتصادی این کشور و با حوزهٔ فعالیت جهانی و مدیریت سرمایه‌گذاری خارجی تشکیل شده است. این سازهٔ داخلی در بازارهای بین‌المللی، ازجمله در ایالات‌متحده آمریکا، اروپا، و آسیا-اقیانوسیه، سرمایه‌گذاری‌هایی انجام داده است که در قالب ایدهٔ هم‌پیوندی فرامنطقه‌ای و چندجانبه‌گرایی اقتصادی قابل‌تبیین است. این سازمان با بسیاری از شرکت‌های چندملیتی در بخش‌های صنعتی گوناگون، در ارتباطی همبسته است و به‌نوعی بخشی از سهام این شرکت‌ها را خریداری کرده است؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به خرید سهام گروه فولکس‌واگن (۱۵/۶ درصد)، رویال داچ‌شل (۳ درصد)، بارکیلز (۸/۶ درصد)، کردیت سوئیس (۵/۲ درصد)، بورس لندن (۱۵/۴ درصد)، میراماکس فیلمز (۱۰۰ درصد)، و آلفابانک اشاره کرد که به‌نوعی نشان‌دهندهٔ قدرت اقتصادی سیاست‌های چندجانبه‌گرایانهٔ این کشور در سطح بین‌الملل است. همچنین، این سازمان که نوعی نهاد توسعه‌خواه اقتصادی به‌شمار می‌آید، به‌پشتوانهٔ درآمدهای هنگفت ناشی از فروش گاز مایع، اقدام به خرید سهام در منطقه و فرامنطقه کرده است. خرید ۴۰ درصد از سهام شرکت«بنویت» ترکیه که ازجمله شرکت‌های مواد غذایی مطرح در خاورمیانه است به ارزش ۱۹۳ میلیارد دلار، برقراری روابط اقتصادی در حوزهٔ انرژی با شرکت «روُسنفت» روسیه و خرید ۹/۸ درصد از سهام این شرکت به‌ارزش ۶/۹ میلیارد دلار در طول سال‌های ۲۰۱۹-۲۰۱۶ نمونه‌هایی از این اقدام به‌شمار می‌آیند.

در برنامهٔ سرمایه‌گذاری قطر، دولت‌های کلیدی نظام جهانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردارند؛ زیرا، به‌نظر نظام حکومتی این کشور، ائتلاف‌سازی با قدرت‌های مطرح بین‌المللی، بر میزان نفوذ، اثرگذاری، و وزن‌بخشی جهانی به این کشور، کمک شایانی می‌کند؛ برای مثال، طرح سرمایه‌گذاری قطر در انگلستان که نزدیک به ۳۵ میلیارد پوند ارزش اقتصادی دارد، این کشور را به مالک ۱۲ درصد از سهام کل بازار بورس لندن تبدیل کرده است. همچنین، انجام خدمات تجاری-مالی در حوزهٔ بانکداری بین‌المللی با نهادهایی مانند کردیت سوئیس و دارا بودن بیش از ۱۰ درصد از سهام برج تجاری «اسپایر استیت» در نیویورک، به‌معنای اعمال یک دیپلماسی فعال بین‌المللی در پرتو شبکه‌سازی چندجانبه‌محور اقتصادی به‌منظور قدرت‌سازی است (Mason, 2020, 164). آمار و ارقام یادشده، نشان‌دهندهٔ اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی قطر با نظام بین‌المللی است که سبب می‌شود این کشور بتواند در قالب ایدهٔ هم‌پیوندی

اقتصادی جهانی در نظام بین‌الملل، به‌عنوان یک قدرت اثرگذار در منطقه مطرح شود.

بانک مرکزی قطر با همراهی سازمان سرمایه‌گذاری این کشور[1] طی سال‌های ۲۰۱۹-۲۰۱۸، در یک ارتباط درون‌نهادی داخلی، حدود ۳۵۰ میلیارد دلار به دولت کمک مالی کردند تا دولت بتواند در طرح‌های سرمایه‌گذاری بین‌المللی و سرمایه‌گذاری خارجی، باقدرت، کنشگری کند. درهمین‌راستا، گفت‌وگوهای راهبردی میان قطر و ایالات‌متحده آمریکا در ژانویهٔ ۲۰۱۸ باعث شد که QIA با ۴۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مالی ـتجاری در شرکت‌های چندملیتی مستقر در نیویورک و واشنگتن مانند آلفابت، مایکروسافت، ام‌بی‌ام گلوبال سرویسز[2] و استون‌سافت، همکاری دوجانبه و تعاملی داشته باشد. همچنین، قطر با خرید ۱۰ درصد از سهام شرکت «اکسیس اینداستریز»[3] ایالات متحده آمریکا به‌ارزش ۲۱۳ میلیارد دلار، با بخش صنعت و خدمات آمریکا پیوندی نزدیک برقرار کرده است. در سال ۲۰۰۴، موافقت‌نامه‌ای در راستای تجارت و سرمایه‌گذاری[4] میان قطر و آمریکا امضا شد که در چارچوب این موافقت‌نامه، قطر در طرح‌های سرمایه‌گذاری شهری در نیویورک و واشنگتن، مشارکت فعالی دارد و همچنین، براساس این قرارداد می‌تواند تعدادی از شعب دانشگاه‌های مطرح آمریکا مانند کرنل، کارنگی ملون، و جرج تاون را در داخل قطر تأسیس کند. برپایهٔ آمار تجارت خارجی، در سال ۲۰۲۰ صادرات آمریکا به قطر، حدود ۳۰۴ میلیارد دلار و واردات این کشور از قطر حدود ۱/۲ میلیارد دلار بوده است. اقلام صادراتی آمریکا به قطر بیشتر شامل هواپیما، ماشین‌آلات، و فناوری‌های اطلاعاتی و واردات آمریکا از قطر نیز شامل فراورده‌های نفتی است که این ارتباطات دوجانبه، بیانگر پیوستگی دو کشور است. در سال ۲۰۱۹ شرکت صنایع شیمیایی آمریکا، موسوم به «شورون فیلیپس» و «قطر پترولیوم» با انعقاد یک قرارداد دوجانبه در حوزهٔ اقتصاد انرژی و توسعهٔ ساخت یک مجمع پتروشیمی در قطر موافقت کردند که این شرکت پتروشیمی می‌تواند هموارکنندهٔ مسیر اقتصاد انرژی قطر با بازارهای جهانی و پیوند با کشورهای دیگر جهان باشد.

٤. قطر و حضور اقتصادی آن در منطقهٔ غرب آفریقا؛ الگوسازی برای تنوع اقتصادی

شیخ تمیم بن‌حمد آل‌ثانی، طی سال‌های ۲۰۱۷-۲۰۱۶ سفرهای دیپلماتیکی به کشورهای منطقهٔ غرب

---

۱ Qatar Investment Authority (QIA)

۲ IBA Global Services

۳ Axis Industries

۴ Trade and investment framework Agreement (TIFA)

آفریقا داشت. چنین حرکتی از سوی دولت قطر، به‌معنای شبکه‌سازی برای قدرت‌افزایی اقتصادی و توسعهٔ نفوذ ژئوپلیتیکی است که به‌نوعی بیانگر اقتصاد سیاسی تعاملی-چرخشی قطر در مناطق جغرافیایی گوناگون است. دولت قطر دراین‌راستا تأکید داشته است که حضور قوی و پایدار در این نقطهٔ ژئوپلیتیکی، هم به‌لحاظ سیاسی و هم به‌سبب حضور در مجموعهٔ اقتصادی کشورهای غرب آفریقا (اکواس) می‌تواند در متنوع‌سازی و گسترده شدن شبکهٔ اقتصادی قطر و قدرت‌یابی این کشور مؤثر باشد. در سال ۲۰۱۷ قطر اعلام کرده است که درصدد پروژه‌سازی اقتصادی و افزایش سطح همکاری‌های تجاری-اقتصادی در آفریقا با تأکید بر کشورهایی مانند سنگال، مالی، بورکینافاسو، غنا، و ساحل عاج است (Auge, 2017, 12-26) و دراین‌راستا قراردادهایی را با این کشورها منعقد کرده است که بسیاری از آن‌ها مربوط به حوزه‌های توسعهٔ اقتصادی پایدار، بهداشت، اشتغال، انرژی، و ورزش بوده‌اند؛ به‌عنوان مثال، قرارداد دوجانبه میان قطر و مالی در زمینهٔ تعلیم‌وتربیت در حوزهٔ آموزش و اقتصاد به ارزش ۴۰میلیون دلار، نشان‌دهندهٔ تلاش قطر برای شبکه‌سازی خوشه‌ای در قالب اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی است که درعمل، سبب بهبود وجههٔ فرهنگی قطر در سطح نظام بین‌الملل نیز می‌شود.

٤-١. قطر و توسعهٔ اقتصادی در غرب اروپا؛ پیگیری الگوی والونی‌سازی اقتصاد سیاسی

توسعهٔ روابط اقتصادی در قالب شبکه‌سازی خوشه‌ای به‌منظور تأمین منافع، کسب مشروعیت، و افزایش وجههٔ بین‌المللی، ازجمله اهداف و برنامه‌های کلان قطر در حوزهٔ اقتصاد با تأکید بر کشورهای غرب اروپا یعنی هلند، بلژیک، و آلمان است. قطر و هلند، دارای ویژگی‌های مشترکی هستند؛ به‌عنوان نمونه، هردوی آن‌ها به‌لحاظ جغرافیایی، نسبتاً کوچک، و هردو دارای آرمان اقتصادی جهانی با رویکرد بین‌الملل‌گرایی تعامل‌محور هستند. هدف دولت قطر در حوزهٔ اقتصاد سیاسی تعاملی، تأمین منافع در فراسوی مرزهای جغرافیایی به‌وسیلهٔ ارتقای سطح دیپلماسی اقتصادی و انطباق‌گرایی در سیاست خارجی است. روابط تجاری و سرمایه‌گذارانه میان قطر-هلند بین سال‌های ۲۰۱۷ و ۲۰۱۸، سالانه حدود ۱ میلیارد دلار بوده است. هلند ازجمله کشورهای اروپایی است که در نتیجهٔ بسترسازی دولت قطر برای جذب سرمایهٔ خارجی در حوزه‌هایی چون انرژی، معماری، کشاورزی، مراقبت‌های بهداشتی، مشاوره‌های آموزشی، و مهندسی قطر فعالیت می‌کند. هلند و قطر در طرح شراکت تجارت بین‌الملل که در سال ۲۰۱۹ میان دو کشور امضا شد، درصدد همراهی و تعامل دوجانبه و هم‌پیوندی اقتصادی بوده‌اند. همچنین، همکاری بندر «روتردام» هلند با بندر «راس‌الفان» قطر در زمینهٔ فعالیت‌های دریایی و توسعهٔ مشاغل مربوط به آن و توجه به صنعت LNG، از دیگر مسیرهای همکاری هلند-قطر در قالب اقتصاد سیاسی تعاملی است که درهمین‌راستا، بخشی از

فناوری شرکت ویتول و آرگوس[1] انرژی هلند به قطر منتقل شده است و هزینهٔ این انتقال را بانک کردیت یوروپ[2] و گروه آی‌ان‌جی[3] تأمین کرده‌اند.

یکی دیگر از کشورهای غرب اروپا که با قطر در تعامل است، بلژیک است. قطر و بلژیک به‌عنوان دو متحد راهبردی، روابط برجسته و چشمگیری با یکدیگر دارند. این دو کشور از سال ۲۰۰۴ به‌این‌سو در حوزهٔ اقتصاد و سیاست به توسعهٔ سطوح روابط خود پرداخته‌اند که نشان‌دهندهٔ نزدیکی دو کشور به یکدیگر است. بین سال‌های ۲۰۰۷-۲۰۰۶ با سفر شیخ‌حمد آل‌ثانی به بلژیک و در پی آن، سفر فیلیپ به قطر در رأس یک هیئت تجاری و همچنین، ورود نخستین کشتی حامل گاز مایع از قطر به بندر «زیبارگه»[4] و بندر «آنتروپ»، توسعهٔ روابط قطر و بلژیک رسماً آغاز شد (Miniaoui, 2021, 66). دو کشور در نتیجهٔ افزایش ارتباطات اقتصادی و سیاسی، چندین توافق‌نامهٔ دوجانبه را میان خود امضا کرده‌اند که قرارداد مشاوره در حوزه مشارکت‌های سیاسی (که به عرصه‌های حکمرانی خوب مربوط می‌شود) در سال ۲۰۱۳، توافق‌نامهٔ پرهیز از دریافت مالیات مضاعف در سال۲۰۰۷، و توافق برای تشویق سرمایه‌گذاری دوجانبه در سال ۲۰۰۸ ازجمله این موافقت‌نامه‌ها است. از دیدگاه ساختار تصمیم‌گیر قطر، توسعهٔ روابط با بلژیک به‌عنوان یک کشور اروپایی و توانمند در حوزهٔ اقتصاد و همچنین، سهولت کسب‌وکار، می‌تواند به قطر در پیشبرد اقتصادسازی متنوع تعاملی و دانش‌محور کمک کند. همکاری‌های دوجانبهٔ قطر و بلژیک، تنها محدود به اقتصاد و سیاست نبوده و در بسترهای آموزشی، توسعهٔ نهادهای دانشگاهی مانند تغییر در سرفصل‌های آموزشی دانشگاه ملی قطر، و توافق‌نامه‌های همکاری میان دانشگاه «هاسلت» با سازمان حمل‌ونقل و ترافیک قطر برای مدیریت و حکمرانی شهری، نیز توسعه یافته است. کلان‌روایت قطر از همکاری با دانشگاه هاسلت، توسعهٔ برنامه‌ریزی پژوهشی در سطح دانشگاهی، هموارسازی مسیر گذار به اقتصاد دانش‌بنیان و توسعهٔ اقتصادی پایدار، مدیریت شهری کارآمد، و ارتقای سطح گردشگری است. در کنار این ارتباطات دوجانبه، تشکیل مجمع اقتصادی قطر-بلژیک در سال ۲۰۱۸ بیانگر گسترش روابط تعاملی-پراکنشی به‌منظور والونی‌سازی (متنوع‌سازی جهانی) اقتصاد سیاسی بوده است. این الگوی اقتصادی، به‌این‌معناست که برای تنوع‌بخشی در حوزهٔ اقتصاد و توسعه‌یافتگی اقتصادی، لازم است که

---

۱ Vitol & Argos Energy

۲ Credit Europe Bank

۳ International Netherlands Group (ING)

۴ Zeebrygge

الگویابی نوین و متنوعی که در پرتو انطباق‌گرایی بین‌المللی باشد، انجام شود تا کشورها به هاب منطقه‌ای-جهانی به‌عنوان یک الگوی توسعه‌گرا تبدیل شوند. با توجه به این سیاست، ساخت مجمع اقتصادی میان دو کشور بین سال‌های ۲۰۱۸-۲۰۱۷ سبب شد که حجم تجارت دوجانبهٔ قطر و بلژیک به ۹۳۸میلیون دلار برسد (Gulf Times, 2018).

یکی دیگر از کشورهایی که قطر در راستای پیگیری اقتصاد سیاسی تعاملی و به‌منظور متنوع‌سازی اقتصاد، ارتباطات گسترده‌ای با آن برقرار کرده است، آلمان است. آلمان و قطر ازجمله شرکای اقتصادی‌ای هستند که در سطوح گوناگون دوجانبه، با یکدیگر ارتباط دارند. در سال ۲۰۱۹، ارزش صادرات آلمان به قطر، حدود ۱۰۵ میلیارد یورو و واردات آلمان از قطر، تقریباً ۳۰۰ میلیون یورو بوده است. وسایل نقلیهٔ موتوری، هواپیما، و ماشین‌آلات صنعتی ازجمله کالاهای ردوبدل‌شده میان دو کشور بوده‌اند. شرکت‌های آلمانی بیشتر در ساخت نیروگاه، تولید انرژی‌های پاک، صنعت ساختمان‌سازی، و زیرساخت‌های حمل‌ونقل شهری در قطر فعالیت می‌کنند. همچنین، از سال ۲۰۱۷ به‌این‌سو و پس از تشکیل کمیسیون مشترک اقتصادی قطر -آلمان[1] سطوح همکاری‌های اقتصادی و هموارسازی مسیر والونی‌سازی اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی قطر با سرعت زیادی به‌پیش می‌رود (Sibabrata et.al., 2018, 20-46). همچنین، قطر یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاران خارجی در آلمان است که دارایی قابل‌توجهی در شرکت‌هایی چون فولکس‌واگن، دویچه‌بانک، زیمنس، و هاپاگ‌لوید دارد. افزون‌براین، دو کشور در سطوح آموزشی-دانشگاهی نیز دارای ارتباطات دوجانبه‌ای هستند؛ به‌عنوان مثال، مدرسهٔ بین‌المللی آلمان در سال ۲۰۰۷-۲۰۰۸ در دوحه افتتاح شد و از سال ۲۰۱۷-۲۰۱۶ آموزش‌های بین‌المللی را به زبان آلمانی و با آموزش آن به دانشجویان آغاز کرد؛ گفتنی است فرایند گسترش روابط در سطح آموزش در پیوند با بخش صنعت، به‌منظور تقویت اقتصاد دانش‌بنیان انجام شد. در کنار روابط یادشده، قطر و آلمان در راستای گسترش روابط فرهنگی با یکدیگر ارتباطاتی داشته‌اند؛ به‌عنوان نمونه، مجموعهٔ دولتی-هنری درسدن آلمان همراه با موزهٔ ملی قطر، طرح و برنامه‌های مشترکی را در راستای افزایش روابط فرهنگی و بسترسازی برای اشاعهٔ ارزش‌های مشترک میان دو کشور در سطح جهانی انجام داده‌اند. همچنین، گسترش روابط در حوزه‌های ورزشی مانند فوتبال، تنیس روی میز، و ساخت یک آکادمی فوق‌حرفه‌ای به‌نام آکادمی اسپایر[2]

---

۱ QGJEC (German – Qatar joint Economic Commission)

۲ Aspire

بیانگر گسترش روابط همه‌جانبهٔ قطر و آلمان است (The Peninsula, 2021).

٤-٢. قطر و الگوی اقتصاد چرخشی در شرق آسیا

گسترش سطح روابط اقتصادی قطر، تنها به حوزهٔ اروپا و آمریکا محدود نمی‌شود، بلکه این کشور با توجه به الگوی اقتصاد متنوع و تعاملی و با اعمال یک رهیافت اقتصاد چرخشی[1] به گسترش روابط اقتصادمحور در شرق آسیا با تأکید بر کشورهایی چون سنگاپور و ژاپن نیز توجه داشته است. یکی از اهداف راهبردی دیپلماسی اقتصادی فعال قطر (برپایهٔ سند چشم‌انداز ۲۰۳۰ و برنامه‌های توسعهٔ ملی ۲۰۲۲-۲۰۱۶) افزایش روابط اقتصادی با کشورهای نوظهور در نظام بین‌الملل است که سنگاپور و ژاپن در این چارچوب قرار می‌گیرند. ظرفیت‌های اقتصاد انرژی و پتروشیمی، ازجمله بسترهای همکاری دوجانبه میان قطر و سنگاپور به‌شمار می‌آیند (Ervin Tok, 2016, 309-320). گفتنی است، اندازهٔ جغرافیایی یک کشور در نظام بین‌الملل درحال‌گذار، به موفقیت آن در توسعه ربط چندانی ندارد، بلکه تعریف مسیرهای جدید برای همگرایی تعامل‌محور در حوزهٔ ژئواکونومیک، ازجمله راهبردهای توسعه‌ای کشورها است که قطر و سنگاپور آن را به‌گونه‌ای مناسب انجام می‌دهند.

در سال ۲۰۱۹، حجم تجارت سنگاپور با قطر بیش از ۱۰/۶ میلیارد دلار بوده است که این رقم در سال ۲۰۲۰، با توجه به همه‌گیری کرونا، دچار مقداری افت شده است؛ اما تحلیلگران حوزهٔ اقتصاد بین‌الملل ادعا می‌کنند که بین سال‌های ۲۰۲۴-۲۰۲۲ حجم تجارت میان سنگاپور و قطر به حدود ۱۳/۶ میلیارد دلار خواهد رسید. بخش زیادی از تجارت میان دو کشور مربوط به عرصهٔ اقتصاد سیاسی هیدروکربنی بوده که قطر را به بزرگ‌ترین شریک تجاری سنگاپور در حوزهٔ گاز مایع تبدیل کرده است (Alagos, 2021). شورای تجارت سنگاپور-قطر[2] که در سال ۲۰۱۷ ایجاد شد، به‌عنوان یک مجموعهٔ اقتصادی، در ایجاد فرصت برای سرمایه‌گذاری در حوزه‌های انرژی، محیط‌زیست، برنامه‌ریزی شهری، حکمرانی الکترونیک، و دیجیتالی‌سازی نظام سیاسی (دولت الکترونیک) به تعیین اولویت و هدف‌گذاری پرداخته است. همچنین، متناسب با تشکیل این نهاد، قطر در سال ۲۰۱۸، به‌میزان ۱/۳میلیارد دلار در بخش‌های مالی، بیمه، دولت، و بورس سنگاپور سرمایه‌گذاری کرده است. گسترش سطح روابط همه‌جانبه میان دو کشور سبب

---

۱. Circular Economic

۲. Singapore Business Council Qatar (SBCQ)

شده است که قطر و سنگاپور، به‌عنوان اعضای فعال و سازندهٔ نظام بین‌الملل شناخته شوند و این گسترش روابط، در کسب وجهه و مشروعیت به آنان کمک کرده است.

ژاپن یکی دیگر از کشورهای متحد قطر در شرق آسیا است. روابط میان قطر و ژاپن، که از دههٔ ۱۹۸۰ برقرار شده است، از جنبه‌های اقتصادی، شامل بسترهای سرمایه‌گذاری، آموزشی، تحقیقات علمی-پزشکی،علم و فناوری، گردشگری، توسعهٔ زیرساخت‌های داخلی، و توانمندسازی منابع انسانی برای حکمرانی شایسته است. نهادهایی مانند انجمن دوستی دو کشور و اتحادیهٔ پارلمانی ژاپن در گسترش روابط دوجانبه که شامل شرکت‌های دولتی-خصوصی می‌شود، نقش پررنگی دارند. در حوزهٔ اقتصادی، قطر بزرگ‌ترین کشور عرضه‌کنندهٔ نفت و گاز به ژاپن است و حجم تجارت میان دو کشور در طول سال‌های ۲۰۱۶-۲۰۱۲ به ۳۳/۷ میلیارد دلار رسیده بود (Aguilar, 2020). همچنین، تعریف طرح‌های اقتصادی در قالب انرژی‌های خورشیدی در سال ۲۰۱۹، یکی دیگر از بسترهای ارتباطی قطر و ژاپن به‌شمار می‌آید که چنین طرحی میان دو کشور به ایجاد رویکرد اقتصاد چرخشی و تعامل‌محور پراکنشی و نیز کاهش آسیب‌پذیری اقتصاد سیاسی هیدروکربنی بسیار کمک می‌کند.

روابط قطر با چین نیز ازجمله حوزه‌های ارتباطی در محدودهٔ شراکت راهبردی[1] است. روابط بین دو کشور به‌واسطهٔ برنامهٔ یک کمربند یک راه در حوزه‌های زیر به بستری برای همکاری راهبردی تبدیل شده است که عبارتند از: هماهنگی سیاست‌ها، اتصال، تجارت، سرمایه‌گذاری، همکاری انرژی و مالی، روابط نظامی، گردشگری و فرهنگی. به‌طورکلی سومین شریک تجاری قطر، کشور چین است که با ۱۰/۹۲ درصد از کل حجم تجارت، به یکی از شرکای مهم منطقه‌ای آن تبدیل شده است. همچنین، همکاری چین در ساخت ورزشگاه لوسیل برای برگزاری جام جهانی فوتبال، ارتباطات در حوزهٔ انتقال فناوری 5G و ایجاد یک شبکهٔ مجازی ـسایبری با طیف ۳/۵گیگاهرتز، از دیگر حوزه‌های تعاملی میان دو کشور است (Chaziz, 2020, 82-85). در کنار این موارد، همکاری‌های مالی قطر و چین به‌منظور ایجاد یک سامانهٔ پایدار ارزی، و گسترش دامنه و مقیاس ارزهای دوجانبه در قالب فاینانس مالی-ارزی میان بانک ملی قطر، بانک توسعهٔ قطر، و بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا[2] نمونه‌هایی از ارتباطات اقتصادی ـارزی چین و قطر به‌شمار می‌آیند.

---

۱ Strategic Partnership

۲ Asia Infrastructure Investment Bank (AIIB)

٤-٣. چشم‌انداز اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی قطر و رفتارسازی خودگسترشی[1] در سیاست خارجی

رویکرد خودگسترشی در سیاست خارجی و اقتصاد سیاسی تعاملی قطر به‌این‌معناست که دولت در پی بیشینه‌سازی تأمین منافع و کمینه‌سازی تهدیدهای بین‌المللی و منطقه‌ای با استفاده از پویش‌های اقتصادی-سیاسی است؛ به‌عنوان مثال، تشکیل اوپک گازی توسط قطر به‌منظور افزایش همگرایی در حوزهٔ اقتصاد سیاسی انرژی در سطوح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، به‌دلیل افزایش سطح تقاضا در بازارهای جهانی به‌عنوان یک سازهٔ قدرت‌ساز خودگسترش‌دهنده انجام شد (Mossalanejad, 2021, 12). در پرتو این سیاست، قطر در پی گسترش روابط اقتصادی خود با قدرت‌های مطرح بین‌المللی ـمنطقه‌ای در چارچوب فرایند دائمی انطباق[2] است. به‌این‌معنا که قطر با برقراری پیوندهای نزدیک منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای با کشورهایی مانند روسیه و سرمایه‌گذاری ۲/۷میلیارد دلاری و خرید سهام شرکت «روسنفت» تلاش خود را برای تعاملات شبکه‌ای و خودگسترشی تعامل‌محور انجام داده است. همچنین، این کشور در سال ۲۰۱۷ با تأکید بر سیاست نگاه به شرق آسیا، قرارداد صادرات ۲/۵میلیون تن گاز مایع با بنگلادش را به‌امضا رساند تا بتواند تا سال ۲۰۲۵ ظرفیت تولیدی شرکت پتروپنگال را افزایش دهد. به‌طورکلی، از سه‌ماههٔ نخست سال ۲۰۲۱ با کاهش قیمت‌های حامل انرژی و پایداری در صادرات پایهٔ قطر برمبنای سال ۲۰۱۰، رویکرد اقتصادی صادراتی قطر از اواخر سال ۲۰۲۰ و در طول سال ۲۰۲۱، روند روبه‌رشدی داشته است (شکل شمارهٔ ۲) که این تغییرات، بیانگر رویکرد خودگسترشی و انطباق‌گرایی با نظام بین‌الملل در چارچوب اقتصاد سیاسی تعاملی-پراکنشی و در راستای قدرت‌سازی ژئوپلیتیکی بوده است.

شکل شمارهٔ (۲). ارزش واقعی و جاری صادرات قطر

---

۱ Self-Extension

۲ Perpetual Process of Adaption

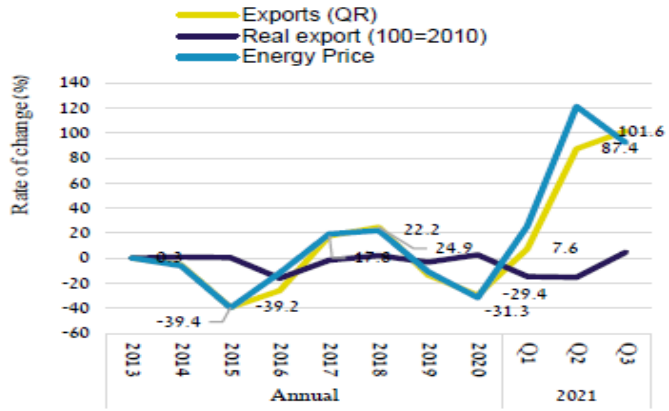

Source: Qatar Economic Outlook 2021-2023

به‌طورکلی، چشم‌انداز اقتصاد سیاسی قطر، یک برنامه‌ریزی توسعه‌گرایانهٔ فراکنشی به‌معنای کنشگری فعالانه در حوزه‌های اقتصادی متنوع در پرتو یک قدرت رابطه‌ای[1] با استفاده از سازه‌های داخلی‌ای مانند بنیاد قطر و صندوق سرمایه‌گذاری قطر است. چارچوب قدرت رابطه‌ای قطر در بستر اقتصاد سیاسی تعاملی در سه محور به‌شرح زیر بسیار موردتوجه بوده است که نظام حکمرانی قطر از این محورها برای کسب قدرت و وجههٔ جهانی بهره می‌برد (Keivan Hosseiny, 2021, 81):

۱. آگاهی از نظم و ساختار نظام بین‌الملل به‌منظور تحول و متنوع‌سازی قدرت؛

۲. توجه به قدرت مادی و اشاعهٔ آن در منطقه و فرامنطقه به‌منظور پیشبرد منافع و اهداف اقتصادی کلان؛

۳. پافشاری بر تأمین منافع و کسب اعتبار جهانی به‌عنوان یک قدرت نوپدید.

الگوی اقتصادی کشورهای نوپدید در نظام بین‌الملل را که از توانایی‌های ارتباطی گستردهٔ بین‌المللی برخوردارند می‌توان الگوی اقتصادی چندبرداری[2] برپایهٔ کنشگربودگی، مفصل‌بندی کرد (Ahmadi Lafuraki & Talebi Arani, 2019, 14). این الگو، به‌این‌معنا است که دولت در وهلهٔ نخست با تأکید بر تضمین استقلال ملی خود به گسترش روابط متوازن اقتصادی با شرکا در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و در قالب موضوع‌های گوناگون روی می‌آورد که به‌نوعی امتداد الگوی خودگسترشی است. دولت قطر به این مسئله پی برده است که در شرایط درهم‌تنیدهٔ نظام جهانی، اشاعهٔ الگوهای نوپدید برای کسب اعتبار و نفوذ

---

۱. Relation Power

۲. Model Economic Multivectorism

بین‌المللی، یک ضرورت گریزناپذیر است. به‌همین‌دلیل، شبکه‌سازی برای ارتباطات چندجانبه در دستورکار این کشور در خاورمیانه، شرق آسیا، و اروپا قرار گرفته است (Hafeznia, 2017, 1). انگیزه و پیشران اصلی چنین رفتاری، افزایش سطح تعاملات سازنده و شبکه‌ای ـخوشه‌ای با تأکید بر عامل ژئواکونومی است که می‌تواند تهدیدهای موجود را به فرصت تبدیل کند؛ به‌عنوان نمونه می‌توان به اقدامات اقتصادی‌ـسیاسی قطر پس از سال ۲۰۱۷ اشاره کرد. این کشور که توسط عربستان سعودی تحریم شده بود، توانست با انطباق فعال جهانی، تهدید پیش‌رو را در پرتو یک رویکرد منطقه‌گرایانه و فرامنطقه‌گرایانه به فرصت تبدیل کند (Baysoy, 2020, 12-13) و به‌عنوان یک قدرت نوپدید شناخته شود. برهمین‌اساس، رویکرد منطقه‌گرایی و فرامنطقه‌گرایی اقتصادی قطر در قالب خودگسترشی سبب شد که شاخص‌های اقتصادی قطر در منطقهٔ خاورمیانه، نسبت به بازیگران دیگر، از شرایط مناسب‌تری برخوردار باشد. به‌گونه‌ای که شاخص رقابت‌پذیری جهانی آن در سال ۲۰۱۸، با ۷۳/۳ درصد در رتبهٔ ۲۸ جهان قرار گرفت و شاخص آزادی اقتصادی آن نیز در سال ۲۰۱۹ با ۷۴/۶ درصد، در رتبهٔ ۱۸ جهان قرار داشت. برپایهٔ آمار یادشده، قطر تلاش کرده است با اعمال یک رویکرد فعال بین‌المللی ـمنطقه‌ای در قالب‌های اقتصادی و سیاسی، به‌عنوان یک قدرت، بازشناسی شود (Fawcett, 2020, 306) و به‌عنوان یک کنشگر توانمند از توانایی امنیت‌سازی منطقه‌ای برخوردار باشد.

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تحلیل مناسبات اقتصادی کشورهای نظام بین‌الملل در چارچوب روایت‌های اقتصاد سیاسی می‌تواند بیانگر سنجش میزان توسعه‌یافتگی و الگوهای اعمالی اقتصادی آنان در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی باشد. درهمین‌راستا و در قالب تحلیل الگوهای ژئواکونومیکی می‌توان با کاربست خوانش‌های اقتصاد سیاسی به فهم الگوهای اقتصادی کشورها در نظام بین‌الملل دست یافت. آنچه در این نوشتار بیشتر بر آن تأکید شده است، تلاش برای بازفهمی الگوهای دیپلماسی اقتصادی قطر در نظم ژئوپلیتیکی منطقه و فرامنطقه‌ای در جریان تولید قدرت و ثروت برای نقش‌یابی، حضور بین‌المللی، کسب وجهه، و مشروعیت جهانی و تأمین منافع این کشور است. عوامل پرشماری باعث شده‌اند که قطر در منطقهٔ خاورمیانه دارای جایگاه ویژه‌ای بوده و به‌عنوان یک دولت کوچک از قدرت بالای بین‌المللی برخوردار باشد. این عوامل عبارتند از: تصمیم ساختار نخبگانی این کشور برای متفاوت بودن و قدرت‌یابی، استفاده از درآمد اقتصاد سیاسی هیدروکربنی در راستای متنوع‌سازی الگوهای اقتصادی در نظام جهانی به‌منظور ایجاد اقتصاد سیاسی تعاملی ـپراکنشی، عقلانیت ارتباطی ـاقتصادی در برقراری روابط اقتصادی در

خاورمیانه، آسیای شرقی، اروپا، و گسترش روابط با ایالات‌متحده آمریکا، نهادسازی فراگیر دموکراتیک برای تغییر چهرهٔ بین‌المللی (مانند برگزاری انتخابات پارلمانی اکتبر ۲۰۲۱ به‌منظور کسب مشروعیت)، هم‌ترازی نهادهای داخلی (مانند بنیاد قطر و سازمان سرمایه‌گذاری قطر) با الگوهای اقتصادی در تجارت و اقتصاد بین‌الملل که بتواند متناسب با هر ساختار ژئوپلیتیکی‌ای، الگوی مناسبی را انتخاب کند و در راستای هیبریدی‌سازی اقتصاد به‌کار بندد. به‌بیان روشن‌تر، قطر با رویکرد سرمایه‌گذاری خارجی و پذیرش سرمایهٔ بین‌المللی و گسترش روابط با کشورهایی که خواهان اقتصاد انرژی هستند، الگوهای متنوعی را برای ساخت یک اقتصاد توسعه‌یافته و تعامل‌محور تنظیم کرده است. به‌طورکلی، پژوهش حاضر نشان داد که قطر از راهبرد متنوع‌سازی رفتاری اقتصادمحور برای گسترش حوزهٔ نفوذ خود در سطح بین‌المللی به‌وسیلهٔ تعاملات چندجانبه، بهره گرفته است تا بتواند ضمن کسب منافع اقتصادی به‌عنوان یک بازیگر فعال، بازشناسی شود. در پایان باید اشاره کنیم که کشورهای منطقه می‌توانند از الگوی اعمالی قطر برای تولید قدرت و ثروت برپایهٔ توانمندی‌ها و ظرفیت‌های خود بهره ببرند؛ برای مثال، جمهوری اسلامی ایران با تقویت سیاست همسایگی، گذار از گفتمان‌های تنش‌زا در سیاست خارجی، توجه به دانش‌بنیان‌سازی اقتصاد، ارتقای مزیت رقابتی محصولات داخلی، افزایش تولید کالای باکیفیت به‌منظور صادرات آن در منطقه و فرامنطقه (صادرات‌محورسازی اقتصاد)، خنثی‌سازی تحریم‌ها از طریق افزایش تعاملات منطقه‌ای و میان‌منطقه‌ای با کشورهای شرق آسیا و دولت‌های منطقه مانند قطر، وارد کردن فناوری از کشورهای دارای فناوری‌های نوین و تولید کالا متناسب با آن، غفلت نکردن از بازارهای منطقه‌ای، تقویت بخش خصوصی، و... می‌تواند امکان ظرفیت‌سازی برای پیشرفت اقتصادی را فراهم کند.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

References

Adami, A & Ansari, M. H (2020). Qatar's Foreign Policy Priorities in relation with the European Union. *Political Science Quarterly*, *16*(51), 23-45. [in Persian].

Aguilar, J (2020). *Qatar – Japan Strong Bilateral Elation Highlighted*. available at: http://GulfTimes.com./qatar-japan-strong-bilateral-relation-highlighted./.

Aguilar, J (2020). *Qatar–Japan Strong Bilateral Relation Highlighted*. available at: http://GulfTimes.com./qatar-japan-strong-bilateral-relation-highlighted./.

Ahmadi Lafuraki, B & Talebi Arani, R (2019). A Reevaluation on Regional Studies Model to Promote the Applied Fundametals of Inter-Regional Security Ralations Patterns. *Political and International Approaches*, *10*(10), 12-42. [in Persian].

Alagos, P (2021). *Great Potential for Qatar, Singapore to Deepen Economic Ties, Says Envoy*. available at: http://GulfTimes.com./great-potential-for-qatar-singapore-to-deepen-economic-ties-says-envoy./

Auge, B (2017). *Diplomatic Relation between Qatar and sub-Saharan African*. available at: http://www.ifri.org./diplomatic-ralation-between-qatar-and-sub-sahran-african-pdf.

Barrett, N. F (2019). Dissipative Systems and Living Bodies. *Adaptive Behavior*, DOI: available at: htpp://www.doi.org/1059712319841306.
Baysoy, E (2020). New-Regionalism: The Slipknot of the Two Rival Trends? *Athens Journal of Mediterranean Studies*, 6, 11-20.
Black will, R; Harris, J (2016). *War by Order Means*. Harvard University Press.
Cammett, M & et.al. (2018). *A Political Economy of the Middle East*. New York: Routledge.
Clemons, E (2019). *New Patterns of Power and Profit: A Strategist's Guide to Competitive Advantage in the Age of Digital Transformation*. Springer international Publishing; Palgrave MacMillan.
Chaziza, M, (2020). China-Qatar Strategic Partnership and the Realization of One Belt, One Road Initiative. *China Report*, *56*(1), pp.78-102. DOI: 10.1177/0009 445519895612.
Dehghani Firoozabadi, J (2014). *Thories of Regional Integration and International Regimes*. Tehran, Publication: Mokhatab. [in Persian].
Ervin tok, M. & et al. (2016). *Policy-Making in a Transformative State: Case of Qatar*. Palgrave Macmillan.
European Commission, (2020). *European Union, Political Relation with Qatar*. Retrieved, 23/9/2020/ from European Commissions, available at: http://www.eeas.europa/eu/headquatter/.
Faweet, L (2020). *Regionalism in the Middle East and North African*, in the Routledge Handbook.
Florida, R., (2019). *Cities and the Creative Class*. New York, NY: Rutledge.
Ghasemi, F (2022). A Step towards the Theoretical Model of Dissipated and Bifurcated Order in the New International Politics. *International Quarterly of Geopolitics*, *18*(65). [in Persian].
Gremm, J. et.al. (2018). *Transitioning towards a Knowledge Society: Qatar as a Case Study*. Springer.
Gulf Times, (2018). *Qatar, Belgium Enjoy Outstanding Relation*. available at: http://gulf-Times.com/qatar-belgium-enjoy-outstanding-relations-06-march-2018/.
Hafeznia, M. R. (2017). Active Geo-Strategic Faults in the World. *International Quarterly of Geopolitics*, *12*(4).
Karanisa, T & et.al, (2021). Agricultural Production in Qatar's Hot Arid Climate. *Journal Sustainability (MDPI)*, 13(7). pp.1-25. available at: http://doi.org/10.3390/su13074059/.
Karanisa, T. (2020). *Agricultural Production in Qatar*. http://www.encyclopedia.pub/9932.
Keivan Hosseiny, A. (2021). The Effect of Relational Power Conception on International Power Studies. *World Politics a Quarterly Journal*, *10*(35). pp. 69-100. [in Persian].
Lanhoso, F & Coelho, D. A (2020). *Emergence Aiming Innovation for Sustainability*.
Martin, R. et.al., (2021). *Geopolitics of the Knowledge-based Economy*. Routledge.
Mason, R (2020). *Small-State Aspirations to Middlepowrhood: The Cases of Qatar and the uae*. New York: Oxford University Press.
Miniaoui, H, (2021). *Economic Development in the Gulf Cooperation Council Countries: From Renter States to Diversified Economies.* qatar university: Springer.
MokhtariHashi, H (2018). Explaining the Concept of Geo-economics and Recommendations for Iran. *International Quarterly of Geopolitics*, 14(50). [in Persian].
Mossalanejad, A. (2021). Analyzing the Effect of Geo-economics in Saudi-Qatar Rivalries.

International Quarterly of Geopolitics 17(62). [in Persian].
Nephew, R. (2020). *The Qatari Sanction Episode: Crisis, Response, and Lessons Learned*. available at: http://www.energypolicy.columbia.edu.
Oatley, T. (2020). *International Political Economy*. Routledge.
Schleifer, R (2018). *A Political Economy of Modernism*. England: Cambridge University Press.
Shields, S. (2020). *The International Political Economy of Transition*. Routledge.
Sibabrata, D, Mourmouras, A & Rangazas. P. (2018). *Economic Growth and Development*. Publisher: Springer.
Trend Economy, (2019). *Qatar's Imports and Exports*. available at: http://trendeconomy.com/data/h2/qatar/Total/.
USA Today (2019). *These are the 25 Richest Countries in the World*. available at: https://www.uastody.com/story/money/2019/07/07/richest-countries-in-the-world-/39630693.
The Peninsula, (2021). *Qatar, Germany Trade Reaches $830m in H1*. available at: http://thepeninsulaqatar.com/qatar-germany-trade-reaches-$830m-in-h1./.
Wilkinson, E (2020). *Resilience and Deterrence: Exploring Correspondence between the Concepts*. in Deterrence, 19-33.
Qatar Economic Outlook 2021-2023. *Planning and Statistics Authority*. available at: http://www.psa.gov.qa/en/knowledge1/Publications/pages/qeo.aspx/.
Yordanov Georgiev, G, et.al (2019). *Evolution, Development and Complexity: Multiscale Evolutionary Models of Complex Adaptive*. Springer.
Yu, F. L (2017*)*. Neomercantilism Policy and China's Rise as a Global Power. *Contemporary Chinese Political Economy and Strategic Relations*, *3*(3), 1043-XV.
Zhang, X; et.al (2018). *A CasCading Failure Model for Command and Control Networks with Hierachy Structure. Security and Communication Networks.*
Zheng, Z. (2021). An Introduction to Emergence Dynamics in Complex System. *In Frontiers and Progress of Current Soft Matter Research*. pp. 133-196: Springer.
Zibaei, M (2020). The New Emerging Middle Powers within the New Middle East: UAE and Qatar. *Foreign Relations Quarterly*, *12*(2), 309-336. [In Persian].
Zweiri, M (2021). Contemporary Qatar: Examining State and Society. Publisher: Springer.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.74560.1217
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۱۰/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۰۶

فضای سایبر و وجه رابطه‌ای قدرت ملی ایران[۱]

علی‌اصغر دهقانی[۲]
حسین پوراحمدی میبدی[۳]

چکیده

تحـولات ناشـی از انقـلاب در فنـاوری اطلاعـات و ارتباطـات، زمینـهٔ تأثیرگـذاری عمیـق بـر صـورت‌بنـدی اقتصادی-اجتماعی جوامع و بازتعریف نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل را فراهم کرده است. دگرگونی‌هـای ایجادشـده، اهمیت جنبه‌های ناملموس قدرت را افزایش داده و گونه‌های جدیدی از قدرت را وارد صحنه کرده است که قدرت رابطـه‌ای، یکـی از مهم‌تـرین آن‌هـا به‌شـمار می‌آیـد. قـدرت رابطـه‌ای در فضـای سـایبر، محصـول نـوع نگـاه و سیاست‌گذاری و درنتیجه، جهت‌دهی و بهره‌برداری از این عرصـه بـوده و به‌صـورت اجتمـاعی و بینـاذهنی برسـاخته می‌شود. در عصر دیجیتال، ایجاد شبکه‌های اجتماعی، روزبه‌روز بر اهمیت قدرت رابطه‌ای افـزوده اسـت؛ به‌گونـه‌ای که به یکی از مؤلفه‌های مهم در تعیین مشروعیت دولت‌ها تبدیل شده است. هدف مقالهٔ حاضـر، بررسـی ایـن مسـئله است که «در زمانه‌ای که فضای سایبر به کانون قدرت و ثروت تبدیل شده است، در پرتو پویشهای فناوری اطلاعات و ارتباطات، وضعیت قدرت رابطهای جمهوری اسلامی ایران، چه شکلی به‌خود گرفته اسـت؟» ایـن پـژوهش، بـرای رسیدن به اهداف خود از روش کمی-کیفی بهره گرفته است. فرضیهٔ اولیه بیان مـی‌دارد: «شـیوهٔ بـازیگری جمهـوری اسلامی ایران و برخورد سلبی با مقتضیات گردش اطلاعات، زمینهٔ بـروز واکـنش اجتمـاعی منفـی از سـوی کـاربران داخلی و خارجی و درنتیجه، کاهش قدرت رابطه‌ای کشور را فراهم کرده است».

کلیدواژه‌ها: اقتصاد سیاسی فضای سایبر در ایران، قدرت رابطه‌ای، اقتصاد دیجیتـال، شـبکه‌های اجتمـاعی، امنیـت سایبری

---

۱. این مقاله برگرفته از پایان‌نامهٔ دکتری با عنوان «اقتصاد سیاسی فضای سـایبر و قـدرت ملـی جمهـوری اسـلامی ایـران» دانشـکده اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی تهران است.

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران نویسندهٔ مسئول dehghan.com@gmail.com
۳. استاد گروه روابط بین‌الملل دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران

Relational Aspect of Iran's National Power[1]

Ali Asghar Dehghani[2]
Hossein Pourahmadi Meibodi[3]

Abstract
Revolutionary developments in information and communication technology have provided a profound impact on the socio-economic formation of societies and the reformulation of the international political economy system. The changes that have taken place provide the context for the importance of the intangible aspects of power and have introduced new forms of power, the most important of which is relational power. Relational power is a form of power that is the product of the type of view and policy-making, and as a result of the direction and exploitation of this field, is constructed socially. In the digital age, the advent of social networks has increased the importance of relational power, as it is an important factor in determining the legitimacy of governments. The purpose of this article is to investigate the situation of cyber power in the Islamic Republic of Iran at a time when cyberspace has become the main element of power and wealth and in the light of the dynamics of information and communication technology. The research has used quantitative-qualitative method to achieve its goals. The primary hypothesis states: "The acting style of the I.R. of Iran and its negative approach to the requirements of cyberspace, have created the ground for negative social reactions from domestic and foreign players and, as a result, the reduction of the country's relational power.

Keywords: Cyberspace, Social Networks, Relational Power, Digital Economy, National Power of Iran

---

۱This article is taken from the doctoral thesis entitled "Political Economy of Cyberspace and National Power of the Islamic Republic of Iran" of the Faculty of Economics and Political Sciences of Shahid Beheshti University, Tehran.

۲PhD graduate of International Relations, Shahid Beheshti University, Tehran

۳Professor of Shahid Beheshti University of Tehran

مقدمه

درحالی‌که نگاه کلاسیک (در قالب رئالیسم و شاخه‌های آن)، قدرت را محدود به عرصه‌های عینی تلقی می‌کرد، ظهور و بروز فناوری‌های جدید و ازجمله فناوری اطلاعات و ارتباطات، هم ایجاد قدرت از طریق دانش و هم تولید ثروت از طریق فضای سایبر را امکان‌پذیر کرده و عرصهٔ جدیدی را در برابر همگان گشوده است. این پدیدهٔ نوین، نمایانگر عصری است که در آن، مفاهیم پیشین قدرت و امنیت، نیازمند بازتعریف و نگاهی جدید هستند؛ زیرا، فناوری اطلاعات، ماهیت عصر صنعتی را تغییر خواهد داد و یکی از نتایج این دگرگونی، افول توان تأثیرگذاری ساختارهای قدیمی و شکل‌گیری ساختارهای جدید قدرت و تأثیرپذیری همهٔ عناصر جامعه از آن است. اگر در دورهٔ انقلاب صنعتی، قدرت ملی کشورها برآمده از داراییهای عینی و مشهود بود، در انقلاب اطلاعاتی، شاهد ایجاد وضعیت متفاوتی هستیم. درواقع، در گذشته، قدرت، بیشتر مادی و متمرکز در دست دولت‌ها بود، لیکن وفور اطلاعات، اهمیت جنبه‌های ناملموس قدرت را افزایش داده و درنتیجه، ابعادی از قدرت را از دست دولت‌ها خارج و در جامعه، پخش کرده است. در شرایط کنونی، در نتیجهٔ انقلاب اطلاعات، شمار بسیار بیشتری از شهروندان به قدرت دسترسی پیدا کرده‌اند. این قدرت‌یابی جدید، حاصل شکلی از قدرت اجتماعی است که به‌صورت بیناذهنی برساخته می‌شود.

پلتفرم‌های دیجیتال قدرت‌گرفته از فضای سایبر، به‌میزانی از قدرت دست یافته‌اند که می‌توانند بر سرشت قدرت تعاملات بین دولت‌ها و جامعه تأثیر گذاشته و آن را تغییر دهند (De Reuver, Sorensen, Rahul, 2018, 8). پژوهش حاضر با تمرکز بر انقلاب دیجیتال، تلاش کرده است پیامدهای کاربرد پلتفرم‌ها بر قدرت را بررسی کند. در گذشته، فرایند سیاست‌گذاری و عملکرد دولت‌ها در زمینهٔ مؤلفه‌های قدرت، مانند امروز، مشهود نبود و آحاد جامعه در فرایند آن درگیر نبودند؛ لیکن، در عصر وفور اطلاعات و در نتیجهٔ حضور شبکه‌های اجتماعی، هرگونه اقدام سلبی یا ایجابی دولت در برابر شبکه و اینترنت، بر بسیاری از شهروندان تأثیر می‌گذارد؛ بنابراین، مردم، همواره از اقدامات حکمرانی فضای سایبر تأثیر پذیرفته و درحال قضاوت دربارهٔ عملکرد حاکمیت هستند. در این شرایط، قدرت رابطه‌ای دولت‌ها، که در فرایندی اجتماعی و بیناذهنی شکل می‌گیرد، متأثر خواهد شد و این، یکی از مصداق‌های اصلی پراکنش قدرت در عصر جدید است. در این شرایط، آحاد شهروندان به قدرت دست یافته‌اند و قضاوت و دیدگاهشان در مورد عملکرد دولت، تأثیرات مستقیمی بر قدرت رابطه‌ای کشور دارد.

درواقع، فضای سایبر از طریق گسترش پلتفرم‌ها در فضای مجازی، امکاناتی را برای موضع‌گیری و مشارکت در حکمرانی فراهم کرده است که درصورت جلوگیری نکردن دولت از گردش اطلاعات،

می‌تواند زمینهٔ افزایش قدرت رابطهای کشور را فراهم کند. فهم چگونگی تأثیرگذاری فضای مجازی بر برآورده‌سازی اهداف ملی، نیازمند درک درست روابط قدرتی است که ارتباطات دولت و شهروندان را شکل می‌دهد. نتایج پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که درصورت حکمرانی خوب و بازیگری مناسب، فضای مجازی، از قدرت بالایی در جهت‌دهی به عملکرد دولت‌ها و درنتیجه، افزایش مشروعیت آن‌ها در سطوح ملی و بین‌المللی برخوردار است (Ritta, Marlei, Pozzebon and Cunha, 2021, 5).

قدرت رابطهای، به‌عنوان خروجی روابط اجتماعی، از طریق ایجاد معنا در ذهن انسان برساخته شده و مشروعیت‌ساز است. درحال‌حاضر، فضای سایبر و شبکه‌های اجتماعی، مهم‌ترین بستر تکوین و قوام این شکل از قدرت به‌شمار می‌آیند و شیوهٔ رویارویی کشورها با جریان اطلاعات، نقش برجسته‌ای در کسب این شکل اجتماعی از قدرت دارد. در این شرایط، کشورهای جهان تلاش می‌کنند با تنظیم شیوهٔ بازیگری خود در فضای سایبر، به‌گونه‌ای بیشینه از این شکل پراهمیت از قدرت بهره برده و مشروعیت خود را در سطح ملی و بین‌المللی افزایش دهند.

پژوهش حاضر در پی این است که با استفاده از تقسیم‌بندی سه‌گانهٔ *کنت بولدینگ*[1] از مظاهر قدرت (در کتاب سه چهره از قدرت، ۱۹۸۹) ــ که به‌نظر نگارندگان، طیف کاملی از کاربرد قدرت در جوامع انسانی را بازنمایی کرده است و همخوانی مناسبی با بازیگری کشورها در فضای سایبر دارد ــ وضعیت قدرت رابطه‌ای و بیناذهنی کشور، ناشی از نوع سیاست‌ورزی و بازیگری جمهوری اسلامی ایران در حوزه‌های سه‌گانه را بررسی کند. این بررسی در قالب مدل جهانی بازی سایبری[2] که برآمده از نگاه لیبرالیستی به رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل بوده و بر تقسیم‌بندی سه‌گانهٔ یادشده ابتنا دارد، انجام خواهد شد. در این مدل، نوع واکنش مردم به طیف کامل اقدامات دولت در حوزه‌های گوناگون امنیتی، اقتصادی، و اجتماعی در فضای سایبر، تعیین‌کنندهٔ قدرت رابطه‌ای و اجتماعی حاکمیت است. مدل یادشده با بهره‌گیری از نظریهٔ «کنش اجتماعی» *تالکوت پارسونز*، این امکان را فراهم می‌کند که واکنش اجتماعی مثبت یا منفی مردم را درمقابل هریک از سه شکل کاربرد قدرت در فضای مجازی مشخص کرده و سرانجام، وضعیت قدرت رابطهای کشور را که برآیند واکنش بین‌الاذهانی مردم در مقابل اقدامات دولت در هریک از حوزه‌های امنیتی، اقتصادی، و اجتماعی است، استخراج کنیم.

---

۱. Kenth Boulding

۲. Global Cyber Game

گفتنی است، درحال‌حاضر، در ادبیات این رشتهٔ، مسائل گوناگونی دربارهٔ شکاف دیجیتال و نگاه‌هایی با ادبیات انتقادی و گاهی رئالیستی، جریان داشته و حوزه‌های گسترده‌ای از مسائل فضای سایبر را پوشش می‌دهند که مرتبط با هدف این پژوهش نبوده و به‌همین‌سبب به آن‌ها اشاره نشده است؛ بنابراین، در چارچوب رویکرد نظری مقاله و در راستای هدف پژوهش حاضر ــ که تنها ارزیابی قدرت رابطه‌ای است ــ مدل جهانی بازی سایبر، استخراج و بیان حوزهٔ خاصی از داده‌ها را به ما دیکته می‌کند؛ ازاین‌رو، در پی ارزیابی همهٔ مسائل مرتبط با فضای سایبر در کشور نیستیم و هدف پژوهش حاضر، بررسی قدرت رابطه‌ای جمهوری اسلامی ایران در شرایطی است که فضای سایبر به‌مثابه یک عامل قدرتمند، سبب بروز تغییرات گسترده در مؤلفه‌های گوناگون نظام اقتصاد سیاسی بین‌الملل (شامل امنیت، اقتصاد، و اجتماع ـ سیاست) شده است. دراین‌راستا، پرسش اصلی پژوهش این است که «برجستگی فزایندهٔ اقتصاد سیاسی فضای سایبر در عرصهٔ جهانی، چه تأثیری بر وجه رابطه‌ای قدرت ملیِ جمهوری اسلامی ایران داشته است؟» فرضیهٔ مقاله این است که «شیوهٔ بازیگری جمهوری اسلامی ایران و برخورد سلبی با مقتضیات گردش اطلاعات، زمینهٔ بروز واکنش اجتماعی منفی از سوی کاربران داخلی و خارجی و درنتیجه، کاهش قدرت رابطه‌ای کشور را فراهم کرده است».

در راستای دستیابی به اهداف پژوهش، در بخش نخست مقاله، رویکرد نظری و مدل تحلیلی مقاله (با عنوان مدل بازی سایبری جهانی) توضیح داده شده و پس‌ازآن، در بخش دوم، به بررسی اقتصاد سیاسی فضای سایبر و قدرت رابطه‌ای جمهوری اسلامی پرداخته خواهد شد. در پایان مقاله نیز مطالب به‌دست‌آمده، تحلیل و جمعبندی خواهند شد.

۱. روش پژوهش

بررسی قدرت رابطه‌ای برمبنای رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل، منوط به استخراج شاخص‌هایی در مؤلفه‌های فرهنگ، سیاست، اقتصاد، و امنیت است. شاخص‌های موردنظر پژوهش در برخی مؤلفه‌ها مانند اقتصاد، کاملاً کمّی است؛ به‌این‌معنا که با داده‌های عددی روبه‌رو هستیم. در این‌گونه موارد، تحلیل نهایی با توجه به اعداد و ارقام و به‌صورت پوزیتیویستی انجام می‌شود. در برخی دیگر از مؤلفه‌ها مانند فرهنگ، با شاخص‌های غیرعددی و کیفی روبه‌رو هستیم که برای تحلیل آن‌ها، بایستی تفسیر خود را از شاخص کیفی استخراج‌شده، بیان کنیم؛ بنابراین، مقالهٔ حاضر برای پاسخ‌گویی به پرسش پژوهش از روش کمی ـ کیفی بهره برده است که روشی نواثبات‌گرایانه است. در این روش، پژوهشگر ابتدا تلاش می‌کند تا با استخراج اطلاعات از منابع گوناگون و ارائهٔ آن‌ها، نتیجه‌گیری و تحلیل خود را برپایهٔ یکی از روش‌های کمی یا

کیفی ارائه کرده و به‌این‌ترتیب در راستای تبیین فرضیهٔ خود اقدام کند. در پژوهش حاضر، ابتدا، قدرت رابطه‌ای و عناصر آن (در چارچوب اقتصاد سیاسی در فضای سایبر) بررسی شده و پس‌ازآن، آخرین وضعیت قدرت رابطه‌ای جمهوری اسلامی ایران برآمده از شکل بازیگری کشور در فضای مجازی، با استفاده از آمار و اطلاعات و، در برخی موارد، شاخص‌های کیفی، استخراج و درون مدل بازی سایبری جهانی قرار گرفته است. این مدل، خروجی موردنظر را به‌شکل میزان قدرت رابطه‌ای و مشروعیت بین‌المللی نشان خواهد داد. داده‌های پژوهش، از طریق مطالعات اینترنتی و اسنادی گردآوری شده‌اند.

۲. پیشینهٔ پژوهش

در عصر کنونی، موضوع فناوری اطلاعات به ادبیات روابط بین‌الملل افزوده شده است که پیچیدگی‌های خاصی دارد. جدید بودن این حوزه، پژوهشگران را به‌تکاپو برای مفهوم‌سازی و بازتعریف مفاهیم اصلی رشته، منطبق با وضعیت جدید واداشته است. در یک نگاه کلی می‌توان ادبیات پژوهش مرتبط با موضوع مقاله را در دو دسته، تقسیم‌بندی کرد:

- ادبیات بین‌المللی: بیشتر ناشی از فعالیت استادان بزرگ روابط بین‌الملل است که تلاش کرده‌اند در سطح مفهومی وارد بحث شده و مفاهیم اصلی این رشته را با توجه به استلزامات فناوری اطلاعات و ارتباطات، بازتعریف کنند؛ به‌عنوان مثال، *نای*[۱] (۱۳۹۵)، در کتابی با عنوان «آیندهٔ قدرت»[۲]، مهم‌ترین تحول ایجادشده در حوزهٔ قدرت را پراکنش آن می‌داند؛ به‌این‌معنا که قدرت به‌گونه‌ای روزافزون، از دست منابع پیشین خارج شده و به‌شکلی پراکنده و متفرق در دست بازیگران جدید قرار می‌گیرد. همچنین، *روزنا* و *سینگ* (۱۳۹۵) در کتابی با عنوان «فناوری اطلاعات و سیاست جهانی»[۳] بیان کرده‌اند که در نتیجهٔ تغییرات فناورانهٔ پدیدارشده، باید از منظری جدید به قدرت نگریست تا نه‌تنها به‌عنوان توانمندی (قدرت ابزاری و ساختاری)، بلکه پدیده‌ای قوام‌بخش قلمداد شود که در قالب فناوری اطلاعات به هویت‌ها و دستورکارهای جدیدی در جهان سیاست شکل می‌دهد.
- ادبیات داخل کشور: پژوهش‌هایی که موضوع سایبر را در جمهوری اسلامی ایران ارزیابی کرده‌اند، محدود بوده و هریک تلاش کرده‌اند، ورود فناوری اطلاعات به یکی از مؤلفه‌های فرهنگی، سیاسی،

---

۱. Nye

۲. Future of Power

۳. Information Technologies and Global Politics

اقتصادی، و امنیتی کشور را بررسی کنند؛ به‌عنوان نمونه، *پوراحمدی* و *نجفی* (۱۳۹۸)، در مقاله‌ای با عنوان «قدرت نرم و سایبری؛ کارکرد آن در جمهوری اسلامی ایران» بیان کرده‌اند که فضای سایبری و شبکه‌های ماهواره‌ای، تغییرات ژرف و گسترده‌ای را در ابعاد اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی در ایران ایجاد کرده‌اند که مدیریت آن‌ها، نیازمند راهبردهای ویژه‌ای در شیوهٔ حکمرانی و سیاست‌گذاری است. همچنین، *علی جعفری* و همکاران (۱۳۹۷)، در مقاله‌ای با عنوان «بررسی نقش فضای سایبر در جابه‌جایی و انتشار قدرت در عرصهٔ بین‌الملل» بیان کرده‌اند که فضای مجازی با ویژگی‌های فرامکانی، فرازمانی، و فراملی، امکان پیوند بیشتر نقاط زمین و بستر ارتباطات چندسویه بین افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها، ملت‌ها، و دولت‌ها را فراهم کرده و رویدادهای مهمی را در عرصهٔ فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، و اقتصادی در دو دههٔ اخیر، رقم زده است.

تاجایی‌که نگارندگان امکان بررسی داشته‌اند، تاکنون پژوهشی که با روش کمی، اقدام به گردآوری شاخص‌های بین‌المللی گویای عملکرد جمهوری اسلامی ایران کرده و شکل بازیگری کشور در حوزه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی، و امنیتی را استخراج، و قدرت ملی را به‌شکل اجتماعی آن بررسی کند، نوشته نشده است. پژوهشهایی محدودی که در زمینهٔ نقش عامل سایبر در قدرت کشور انجام شده‌اند نیز قدرت را در وجه ذاتی آن بررسی کرده‌اند. افزون‌براین، بیشتر پژوهشهای موجود در حوزه‌های مفهومی انجام شده و فاقد بعد تبیینی و عملیاتی دربارهٔ ایران بوده‌اند؛ بنابراین، پژوهش حاضر که در چارچوب رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل اقدام به استخراج مدل کرده و قدرت رابطه‌ای کشور را از منظر نوع بازیگری کشور در فضای سایبر، محاسبه و استخراج کرده است، دارای نوآوری است.

۳. چارچوب نظری پژوهش

آگاهی از پیوند بین اقتصاد و سیاست، تنها مربوط به چند دهه یا یک قرن اخیر نیست و به دوران باستان بازمی‌گردد. *توسیدید* که از او به‌عنوان بنیان‌گذار روابط بین‌الملل یاد می‌کنند، ارتباط بین قدرت و ثروت را در کتاب مشهور خود با عنوان «جنگ پلوپونزی»، این‌گونه بیان می‌کند: «جنگ، آن‌قدر که به پول مربوط است، مربوط به تسلیحات نیست و این پول است که تسلیحات را قابل‌استفاده می‌کند» (Cohn, 2018, 35). در پژوهش حاضر، اقتصاد سیاسی بین‌الملل[۱] به‌عنوان رویکرد پژوهش به‌کار خواهد رفت؛ زیرا، رویکرد یادشده، به‌دلیل توجه به سطوح گوناگون تحلیل و ابعاد گوناگون یک موضوع یا پدیده، از

---

۱. International Political Economy (IPE)

کامل‌ترین رویکردها در بررسی موضوعات جهان امروز به‌شمار می‌آید. آشکار است کـه امـروزه، قـدرت کشورها، تک‌بعدی نبـوده و دربردارنـدۀ مؤلفـه‌های اقتصـادی، سیاسـی، فرهنگـی، و امنیتی ـنظامی اسـت؛ بنابراین، برمبنای روش به‌کاررفته در پژوهش حاضر ــ که کمی-کیفی است ــ ارزیـابی و سـنجش عملکـرد یک کشور در فضای سایبر، نیازمند استخراج شاخص‌های کمـی و کیفـی اقتصـادی، امنیتـی، اجتمـاعی، و فرهنگی در این بستر است. رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل، کاملاً با این مدل همخوانی داشته و به ارزیابی همین مؤلفه‌ها در ارتباط بین جامعه و دولت می‌پردازد.

اقتصاد سیاسی بین‌الملل را از دیدگاه‌های گوناگونی می‌تـوان بیـان کـرد؛ بـه‌بیان روشـن‌تر، در بررسـی‌های مربوط به حوزه‌های موضوعی، می‌توان از چشم‌انداز خاصی به آن‌ها نگریست. با توجه بـه ابتنـای پـژوهش حاضر بر رویکرد نئولیبرالیسم، باید گفت که نئولیبرالیسم در وهلۀ نخست، نظریـه‌ای دربـارۀ شـیوه‌هایی در اقتصاد سیاسی است که براساس آن‌ها، با گشودن مسیر تحقق آزادی‌های کارآفرینانه و مهارت‌هـای فـردی در چارچوب نهادی، که ویژگی آن حقوق مالکیت خصوصـی قدرتمنـد، بازارهـای آزاد، و تجـارت آزاد است، می‌توان رفاه و بهروزی انسان را افزایش داد. نقش دولت در این زمینه، ایجاد و حفظ یک چارچوب نهادی مناسب برای عملکرد این شیوه‌هاست (هاروی، ۱۳۹۱، ۵). اندیشمندان لیبرال بر این نظرند کـه نظـام بین‌الملل درحال حرکت پیوسته به‌سوی یک ساختار شبکه‌ای، به‌هم‌پیوسته، و جهانی است که بی‌تردیـد بـا مفروضات آنارشیک سنت رئالیسـم تفـاوت دارد (Rosenau, 1990, 7). در ایـن فراینـد، فنـاوری بـه‌عنوان عاملی که بازیگران را در سطوح گوناگون سازماندهی می‌کند، مفهوم‌سازی شده اسـت. آن‌گونـه کـه ایـن نظریـه‌پردازان اسـتدلال می‌کننـد، فشـردگی فضا ـزمان نهفتـه در جهانی‌شـدن، تـا حـدود زیـادی از طریـق فناوری‌های ICT و حمل‌ونقل، امکان‌پذیر شده است. این فناوری‌هـا، تبـادلات فرهنگـی و اقتصـادی را تـا سطحی غیرقابل‌پیش‌بینی ارتقا داده‌اند (Hoijtink, 2019, 6). مهم‌تـرین ارزش‌هـای مـوردنظر ایـن دیـدگاه عبارتند از: آزادی اندیشه و بیان، آزادی گردش اطلاعات، تجارت آزاد، و فردگرایی.

یکی دیگر از نظریه‌هایی که بینشهای راهگشایی ارائه داده و به حوزۀ روابط بین‌الملل نیز ورود کرده است، سازه‌انگاری است. این نظریه برساخت اجتماعی واقعیت تأکید می‌کند که همۀ کنش‌های انسانی در فضایی اجتماعی شکل می‌گیرد و معنا پیدا می‌کند و این معناسازی است که به واقعیت‌های جهانی شـکل می‌دهـد. مقالۀ حاضر در نگاه خود به فرهنگ و همچنین، مفهوم قـدرت، از برخـی بینش‌هـای سـازه‌انگارانه اسـتفاده کرده است.

همان‌گونه که اشاره شد، رویکرد نظری این پژوهش، اقتصـاد سیاسـی بین‌الملـل بـا نگـاهی نئولیبرالیسـتی و

هدف پژوهش، ارزیابی موضوع قدرت ملی در شکل رابطه‌ای آن است. نظریه‌های گوناگون رئالیسم، لیبرالیسم، سازه‌انگاری، و... قدرت را به شکل‌های گوناگونی مفهوم‌سازی کرده‌اند که نگاه مقالهٔ حاضر، مبتنی‌بر رویکرد لیبرالیستی به مفهوم قدرت است. این پژوهش، برای مفهوم‌سازی قدرت رابطه‌ای در عصر دیجیتال، از مدلی به‌نام «مدل بازی جهانی سایبری» بهره برده است که مستخرج از رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل در نگاه لیبرالیستی آن است. در ادامه، ابتدا منظور پژوهش از مفهوم قدرت و پس‌ازآن، مدل بازی جهانی سایبر برای مدل‌سازی قدرت رابطه‌ای جمهوری اسلامی ایران توضیح داده شده است تا پس‌ازآن، با عملیاتی‌سازی این مدل، بتوانیم وضعیت قدرت رابطه‌ای کشور را بررسی کنیم.

۳-۱. مفهوم قدرت

با بررسی تعریف‌های گوناگون ارائه‌شده برای قدرت و در راستای نگارش پژوهشی مرتبط با نتایج وفور اطلاعات، می‌توان به دو تعریف از قدرت بسنده کرد: قدرت به‌مثابه توانمندی (ذاتی) و قدرت به‌مثابه رابطه. قدرت ذاتی، از دیدگاه منبع قدرت به موضوع نگریسته و منابع قدرت را با نگاهی مادی به‌تصویر می‌کشد، درحالی‌که قدرت رابطه‌ای، از دیدگاه نتیجه و تأثیر، به مفهوم قدرت نظر دارد. تعریف *مورگنتا* از قدرت رابطه‌ای چنین است: «منظور از قدرت سیاسی، رابطه‌ای است روانی میان کسانی‌که آن را اعمال می‌کنند و آن‌هایی که این قدرت بر آنان اعمال می‌شود. قدرت سیاسی به گروه نخست این امکان را می‌دهد که از طریق فشار بر اذهان گروه دوم، برخی رفتارهای آنان را کنترل کنند» (Morgenthau, 2014, 47). این برداشت از قدرت که قدرت رابطه‌ای نام دارد، در مقابل برداشت دیگری از قدرت قرار می‌گیرد که آن را به‌عنوان مجموعه‌ای از توانایی‌ها درنظر می‌گیرد. برداشت رابطه‌ای از قدرت، برداشتی علی از رابطهٔ قدرت است که رهیافت کنترل کنشگر نیز نامیده می‌شود. این برداشت، میان فرایند و نتیجه، تفکیک قائل نمی‌شود و به‌همین‌دلیل، شامل پیامدهای ناخواستهٔ کنش‌ها نیز می‌شود (Moshirzade, 2017, 99).

در پژوهش حاضر، به‌منظور مفهوم‌سازی قدرت رابطه‌ای در فضای ایجادشده از طریق پویش‌های[1] فناوری اطلاعات و ارتباطات، از سازهٔ مفهومی خاصی استفاده شده است. این مفهوم‌سازی به‌گونه‌ای پردازش شده است که مؤلفه‌های گوناگون رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل را در تعامل با ابعاد مختلف فضای سایبر به‌تصویر بکشد. اقتصاد سیاسی بین‌الملل دربرگیرندهٔ مؤلفه‌های فرهنگ، سیاست، اقتصاد، و امنیت است. فضای سایبر نیز از زاویه‌های گوناگونی قابل‌تقسیم‌بندی است که با توجه به اهداف این پژوهش،

---

۱. Dynamism

تقسیم‌بندی درون‌شبکه‌ای به‌کار رفته است و درنتیجه، در این مدل، کل فعالیت‌های قابل‌انجام در فضای سایبر در سه لایه (سخت‌افزار، نرم‌افزار، معناافزار[1]) انجام می‌شود.

۳-۲. مدل جهانی بازی سایبری

وزارت دفاع بریتانیا در سال ۲۰۱۳، اقدام به سفارش انجام پژوهش برای مفهوم‌سازی مؤلفه‌های گوناگون قدرت در فضای سایبر کرد و مدیریت انجام این پژوهش به‌عهدهٔ هاردین تیبز[2] گذاشته شد که نتیجهٔ آن منتشر شده است. در این پژوهش به مفهوم قدرت با نگاهی رابطه‌ای نگریسته شده است. مبنای کار تیبز، تعریف کنت *بولدینگ* از قدرت بوده که در آن قدرت به سه بخش: ۱) قدرت اجباری یا مخرب[3]؛ ۲) هم‌گزینی[4]؛ و ۳) قدرت یکپارچه‌کننده یا سازنده[5] قابل‌تقسیم است (Tibbs, 2013, 15). به‌دلیل اینکه نمود رابطه‌ای قدرت مدنظر بوده، واکنش اجتماعی هریک از انواع سه‌گانهٔ قدرت نیز بیان شده است. براین‌اساس، قدرت مخرب در اجتماع، واکنشی به‌شکل تقابلی و منفی، قدرت هم‌گزینی ــ که نمایندهٔ اقتصاد است ــ واکنش اجتماعی متوازن و خنثی، و سرانجام، قدرت یکپارچه ــ که بسیار سازنده است ــ واکنش اجتماعی بسیار مثبتی را ایجاد می‌کنند (Tibbs, 2013, 16).

قدرت اجباری در قالب خشونت تجلی می‌یابد و به ویرانی و نابودی منتهی می‌شود. قدرت تولیدی یا هم‌گزینی، ارزش افزوده‌ای را در کالایی ذخیره می‌کند و ازاین‌رو، زیربنای اقتصاد به‌شمار می‌آید و قدرت سازنده یا یکپارچه‌کننده سبب شکل‌گیری بازی‌های برد/برد در میان کنشگران و اتحادشان برپایهٔ تعریف منافع مشترک می‌شود (Boulding, 1989, 78). بولدینگ، مبنای هر سه نوع قدرتِ یادشده را اندرکنش میان کنشگرانِ انسانی دانسته و به‌ازای هریک از آن‌ها، گزاره‌ای را پیشنهاد کرده است که الگوی کلیِ بازی را در آن حوزه نشان می‌دهد. در مورد قدرت اجباری، این گزاره عبارت است از: «آنچه را که می‌خواهم، انجام بده، وگرنه آنچه را که نمی‌خواهی، انجام خواهم داد». در مورد قدرت مولد یا هم‌گزینی، این گزاره را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد: «آنچه را که می‌خواهم، انجام بده، تا آنچه را که می‌خواهی،

---

۱. Wetware

۲. Tibbs

۳. Coercion

۴. Co-Option

۵. Cooperation

انجام دهم» و در مورد قدرت یگانه‌ساز یا یکپارچه‌کننده، به چنین گزاره‌ای می‌رسیم: «آنچه را که می‌خواهم، انجام بده، چون مرا دوست داری» (Soshians.ir, 1390). فرمول بولدینگ از جنبه‌های گوناگونی جالب‌توجه است. نخست اینکه هرسه وجه منبع قدرت، رفتار، و نتایج اعمال قدرت را دربر می‌گیرد؛ دوم اینکه، طیفی از قدرت، از قدرت سخت گرفته تا قدرت نرم را دربر دارد؛ سوم اینکه، به ورای تعریف‌های معمول قدرت رفته و قدرت اجتماعی را نیز دربر می‌گیرد. این موضوع، به‌ویژه زمانی دارای اهمیت است که یک زیرساخت مشترک به‌نام اینترنت وجود دارد که بخش زیادی از انسان‌ها بر روی آن به تعامل مشغولند (Tibbs, 2013, 16).

به‌منظور ایجاد الگویی برای تحلیل، می‌توان ماتریسی ایجاد کرد که محور عمودی آن، نمایندهٔ قدرت و محور افقی، نمایندهٔ اطلاعات یا همان فضای سایبر است. در محور عمودی، سه سطر وجود دارد که هر سطر آن، نمایندهٔ یکی از مؤلفه‌های قدرت یادشده است. شکل ماتریس دربرگیرندهٔ سطور سه‌گانهٔ قدرت، به‌شکل زیر ارائه می‌شود.

شکل شمارهٔ (۱). ابعاد قدرت در جدول بازی سایبری

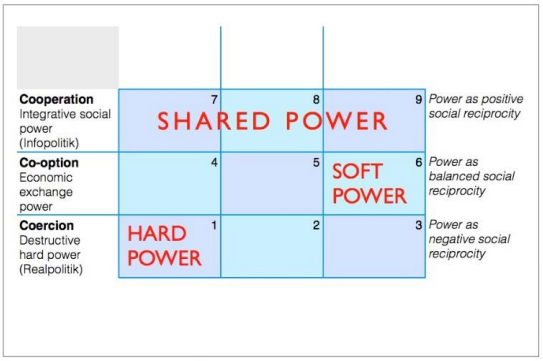

Source: Tibbs, 2013

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، در تعریف کنت بولدینگ، سه سطر، نمایندهٔ سه شکل از قدرت (قدرت اجتماعی، اقتصادی، و امنیتی) هستند. در ادامه، محور مربوط به اطلاعات یا فضای سایبر در ماتریس توضیح داده شده است. در این محور می‌بایست فضای سایبر به‌گونه‌ای تقسیم‌بندی شود که همهٔ فعالیت‌های عرصهٔ موردنظر، پوشش داده شوند. در پژوهش حاضر، محور یادشده به سه بخش سخت‌افزار، نرم‌افزار، و معنایی، به‌شکل زیر، تقسیم شده است.

با این تقسیم‌بندی می‌توانیم ابعاد گوناگون فضای سایبر را وارد تحلیل کنیم. درواقع، این تقسیم‌بندی می‌بایست به‌گونه‌ای درنظر گرفته می‌شد که زمانی‌که در ماتریس مربوطه قرار می‌گیرد، بتوان تأثیر

مؤلفه‌های سه‌گانهٔ قدرت (امنیتی، اقتصادی، و اجتماعی) که محور عمودی ماتریس را شکل می‌دهند را به‌خوبی در کل عرصهٔ سایبر تحلیل کرده و هیچ بخشی، مغفول نماند. بخش سخت‌افزار ــ که دربردارندهٔ همهٔ تجهیزات مورداستفاده در فضای سایبر است ــ نقش بسیار مهمی در دنیای امروز بازی می‌کند. افزون‌براین، نرم‌افزار نیز به یکی از تعیین‌کننده‌ترین ابزارهای قدرت کشورهای جهان تبدیل شده و تأثیرگذاری بالایی بر مؤلفه‌های سه‌گانهٔ قدرت در سطح جهان دارد. آخرین بخش از تقسیم‌بندی سه‌گانهٔ محور افقی، مربوط به معنا است. تأثیرات معنایی و دانشی در این ستون بررسی شده‌اند. جامعه و اقتصاد دانش‌بنیان در این بخش شکل می‌گیرند و در اینجاست که کشورها می‌توانند بر افکار مردم جهان تأثیر بگذارند. قدرت نرم و مهم‌تر از آن، قدرت سازندهٔ بولدینگ، در این ستون قابلیت اعمال پیدا می‌کنند (Tibbs, 2013, 30). تمام تلاش رقبای انتخاباتی آمریکا برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی در این بخش انجام می‌شود و سهم زیادی از هژمونی غرب ازاین‌طریق، پیاده‌سازی می‌گردد. شکل نهایی ماتریس به‌صورت زیر است.

شکل شمارهٔ (۲). ابعاد اطلاعات در جدول بازی سایبری

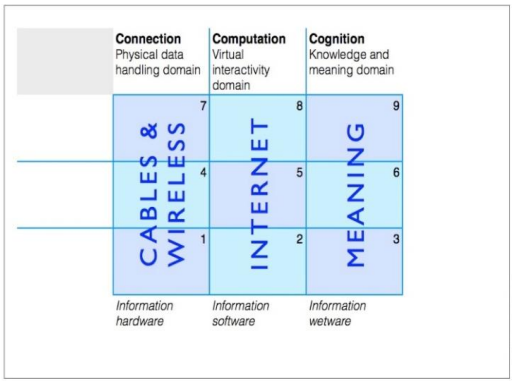

Source: Tibbs, 2013

شکل شمارهٔ (۳). زمین بازی سایبری

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

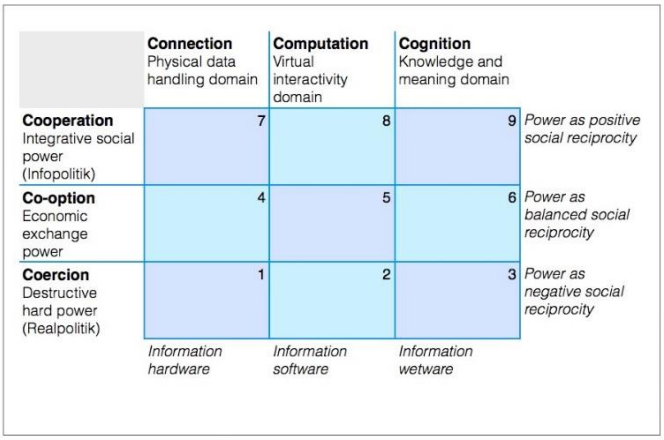

	Connection Physical data handling domain	Computation Virtual interactivity domain	Cognition Knowledge and meaning domain	
Cooperation Integrative social power (Infopolitik)	7	8	9	*Power as positive social reciprocity*
Co-option Economic exchange power	4	5	6	*Power as balanced social reciprocity*
Coercion Destructive hard power (Realpolitik)	1	2	3	*Power as negative social reciprocity*
	Information hardware	*Information software*	*Information wetware*	

Source: Tibbs, 2013

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، سرانجام، ماتریسی نُه‌سلولی ایجاد شده است که دربردارندۀ ترکیب‌های گوناگونی از قدرت و اطلاعات است. کشورها و سایر موجودیت‌ها درحال‌حاضر، درحال بازیگری در خانه‌های مختلف این ماتریس هستند.

در این مدل، سه متغیر مستقل و یک متغیر وابسته وجود دارد که همانا قدرت رابطه‌ای است و در پژوهش حاضر، به‌شکلی با مشروعیت، هم‌راستا انگاشته شده است. متغیرهای مستقل این مدل سه دسته بوده و دربرگیرندۀ زمینه‌های بازی سایبری توسط کشورها هستند. اساساً هر فعالیت انجام‌شده در فضای مجازی، از سه شکل خارج نیست: ۱) فعالیت در حوزۀ امنیتی که به آن بازیگری امنیتی یا مخرب می‌گوییم؛ ۲) فعالیت در حوزه‌هایی که دربرگیرندۀ نوعی بده‌بستان در فضای مجازی هستند؛ به‌این‌معنا که خدماتی انجام می‌شود که دارای مابه‌ازا بوده و به‌ازای آن، مبلغی مبادله می‌شود و به آن، بازیگری اقتصادی یا هم‌گزینی گفته می‌شود؛ و ۳) فعالیت در حوزه‌هایی که مراد از ارائۀ خدمت، دریافت مابه‌ازا نبوده و هدف از فعالیت انجام‌شده، توسعۀ دانش و شکوفایی بیشتر شبکه و انسان است و با عنوان بازیگری سازنده به آن اشاره خواهد شد. متغیر مستقل نخست (بازیگری امنیتی یا مخرب) دارای نسبت عکس با متغیر وابسته، متغیر مستقل دوم (بازیگری اقتصادی)، دارای رابطۀ خنثی با متغیر وابسته، و متغیر مستقل سوم (بازیگری سازنده) دارای رابطۀ مستقیم با متغیر وابستۀ این مدل است.

٤. فضای سایبر و قدرت رابطه‌ای جمهوری اسلامی ایران

همان‌گونه که مشاهده شد، مدل بازی سایبری، دربردارندۀ ماتریسی نُه‌سلولی است که دارای سه سطر بوده و هر سطر آن، نمایندۀ یکی از جنبه‌های قدرت (امنیتی، اقتصادی، و اجتماعی-سیاسی) است. افزون‌براین،

ماتریس یادشده دارای سه ستون به‌نمایندگی از جنبه‌های گوناگون اطلاعات و شبکه (سخت‌افزار، نرم‌افزار، معناافزار) است که این سطرها و ستون‌ها، ترکیب‌های مختلف قدرت و اطلاعات را نمایندگی کرده و به‌تفصیل بررسی شده‌اند. در این مدل، بازیگری کشورها در هریک از سلول‌های نه‌گانه، منتج به استخراج شکلی از قدرت رابطه‌ای خواهد شد. گفتنی است، استخراج وضعیت بازیگری ایران در هریک از سلول‌ها، با استفاده از شاخص‌های پرشماری قابل‌انجام است که بیان همگی آن‌ها، فراتر از ظرفیت یک مقاله است. درواقع، انتخاب تعداد و جنس سنجه‌های هر بخش، بستگی زیادی به رویکرد نظری پژوهش و مدل مورداستفاده داشته و سرانجام، هدف پژوهش و دیدگاه پژوهشگر است که تعداد و نوع شاخص‌ها برای سنجش هر سلول را دیکته می‌کند؛ به‌عنوان نمونه، درصورتی‌که رویکرد نظری ما مبتنی‌بر نظریهٔ انتقادی بود، بی‌تردید، جنس شاخص‌های انتخابی متفاوت می‌بود؛ بنابراین، شاخص‌های انتخاب‌شده در هر بخش، نمایانگر حضور پژوهشگر در متن است. نگارندگان با توجه به محدودیت‌های یادشده، تلاش کرده‌اند تا در هر بخش و براساس دیدگاه خود، اقدام به انتخاب بهترین شاخص‌هایی کنند که از گویایی لازم در آن سلول برخوردار باشد. در ادامه، به‌منظور عملیاتی‌سازی مدل مفهومی یادشده در مورد جمهوری اسلامی ایران، در نخستین گام، بازیگری ایران در حوزهٔ امنیت بررسی شده است. در این بخش، وضعیت هر سلول مشخص شده و پس از استخراج شکل نهایی ماتریس، برپایهٔ ویژگی‌های مدل، به تحلیل آن خواهیم پرداخت.

٤-١. بازیگری ایران در حوزه امنیت

همان‌گونه که بیان شد، مفهوم امنیت در چارچوب نظریهٔ نئولیبرالیسم، در سال‌های اخیر، دگرگونی عمیقی داشته و از معنای مضیق، به‌سوی برداشتی موسع و امنیت دسته‌جمعی حرکت کرده است. در این تعریف از امنیت، هرگونه فعل یا ترک فعلی که در مسیر توسعهٔ شبکه و بهره‌برداری از قابلیت‌های فضای سایبر خدشه وارد کند، مصداق بازیگری امنیتی در فضای سایبر است که در مدل مورداستفادهٔ پژوهش حاضر، به سه بخش (سلول) دسته‌بندی شده است. براین‌مبنا، حوزهٔ امنیت، سطر پایین جدول و سلول‌های ۱، ۲، و ۳ را دربر می‌گیرد. بیشتر کشورهای جهان ساز کشورهای دموکراتیک‌تر گرفته تا کشورهایی با دموکراسی ضعیف‌تر ــ هریک به‌نحوی و با هدفی مشغول فعالیت در این حوزه هستند. در ادامه وضعیت بازیگری جمهوری اسلامی ایران در سلول‌های گوناگون این سطر، بررسی شده و شدت بازیگری کشور در هر سلول، مشخص خواهد شد. در پایان، با قرارگیری شدت بازیگری ایران در هر سلول به‌صورت گرافیکی بر روی جدول فوق، شکل کلی بازیگری ایران و قدرت رابطه‌ای کشور، استخراج خواهد شد.

• **سلول شمارهٔ ۱:** این سلول، محل تلاقی ستون سخت‌افزار و سطر قدرت مخرب است. همان‌گونه که در تعریف مدل در بخش پیشین بیان شد، بازیگری در این سلول، به‌معنای کاربرد قدرت فیزیکی (زور) علیه سخت‌افزار شبکه است؛ به‌عنوان نمونه، می‌توان از حملات نظامی کشورها به تأسیسات و زیرساخت‌های اطلاعاتی دشمنان یا اقدام به قطع اینترنت در زمان اعتراض‌های سیاسی کشورها نام برد. بااین‌حال، مهم‌ترین فعالیت دولت‌ها در این حوزه، جداسازی شبکهٔ ملی از اینترنت جهانی است که از آن با عنوان «بالکانیزاسیون اینترنت» یاد می‌شود. ویژگی فضای سایبر مبنی‌بر حذف فاصله، مرزهای سیاسی کشورها را از بین برده و به حاکمیت ملی خدشه وارد کرده است. به‌همین‌دلیل، دولت‌ها در پی تسری قوانین دنیای فیزیکی به مجازی از طریق شکلی از طراحی شبکه هستند تا بتوانند اعمال کنترل و حاکمیت بر شبکه را به‌گونه‌ای بیشینه دراختیار داشته باشند. شایع‌ترین راهکار این مشکل، جداسازی اینترنت ملی از اینترنت جهانی است که کشورهایی مانند چین و روسیه، اقدامات فراوانی را دراین‌زمینه انجام داده‌اند. جداسازی شبکه، نیازمند سطح مناسبی از دانش و فناوری است و کشورهای مختلفی درحال استفاده از تجربه‌های یکدیگر در راستای پیاده‌سازی این طرح هستند (Tibbs, 2013, 19).

برپایهٔ گزارش خانهٔ آزادی[۱] در سال ۲۰۲۰، یکی از روندهای کنونی در راستای مقابله با اینترنت، جداسازی شبکه به‌منظور حاکمیت سایبری است که براساس آن، کشورها درحال کاربرد قوانین خود با هدف محدودسازی جریان اطلاعات در محدودهٔ مرزهای ملی هستند. نقطهٔ اوج این اقدامات، حرکت به‌سوی ایجاد شبکه‌ای به‌نام اینترنت ملی در چین، روسیه، و ایران است (FOTN, 2020, 3). این گزارش در ادامه، نمودار زیر را در توضیح بحث یادشده، ارائه داده است.

شکل شمارهٔ (٤). رده‌بندی بالکانیزاسیون اینترنت

---

۱. Freedom House

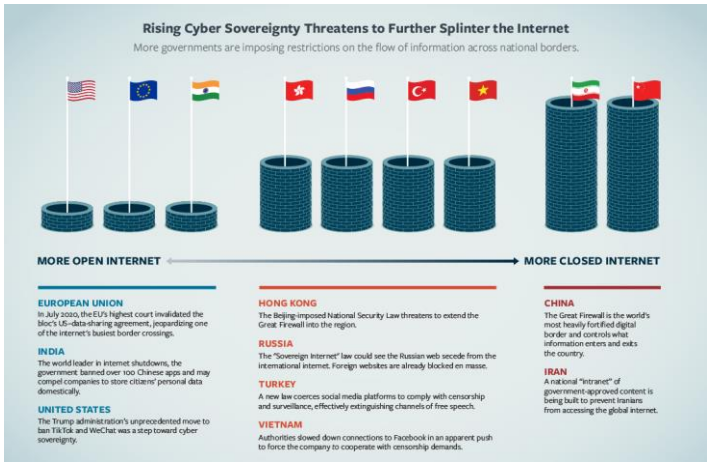

Source: Freedom House, 2020

همان‌گونه که داده‌های نمودار شمارهٔ (۴) نشان می‌دهد، جمهوری اسلامی ایران به‌همراه چین، در صدر بازیگران این حوزه قرار دارند. این گزارش دربارهٔ ایران بیان کرده است که «یک اینترانت (شبکه‌ای بسته و کوچک‌تر از اینترنت) ملی با محتوای موردتأیید دولت برای جلوگیری از دسترسی ایرانیان به اینترنت جهانی، درحال ساخته شدن است» (FOTN, 2020, 3). در این نمودار، کشورهایی مانند ترکیه، روسیه، و ویتنام، در جایگاه بعدی، با اینترنت بازتری از ایران (ولی بسته‌تر از معیارهای جهانی) قرار دارند.

اقدامات جمهوری اسلامی ایران در دوره‌های مختلف علیه سخت‌افزار شبکه، نسبت به بسیاری از کشورها، چشمگیر است. ازجمله این موارد می‌توان به قطع شبکهٔ اینترنت و حتی موبایل در اعتراض‌های سال‌های اخیر اشاره کرد. براساس اعلام نت‌بلاکس[۱] به‌عنوان مرجع اعلام قطعی اینترنت در جهان، اینترنت همراه اپراتورهای ایرانسل، همراه اول، و رایتل در دورهٔ اعتراض‌های مردمی به افزایش قیمت سوخت، قطع بوده است (Netblocks, 2019)؛ براساس این گزارش، قطعی اینترنت در زمان اعتراض‌ها، از رویه‌های معمول کشور بوده و بارها رخ داده است. مؤسسهٔ نت‌بلاکس، که آزادی بهره‌مندی از شبکهٔ اینترنت در سراسر جهان را رصد می‌کند، برآورد کرده است که هزینهٔ قطع روزانهٔ اینترنت در ایران، معادل ۶۴ میلیون دلار بوده است (Tejaratnews.com, 2019).

براساس قانون متکالف[۲] ارزش یک شبکه، مساوی است با تعداد مشترکان آن به‌توان دو؛ بنابراین، هرچه

---

۱. Netblocks

۲. Metcalf's law

تعداد مشترکان افزایش یابد، ارزش شبکه نیز بالاتر خواهد رفت و براین‌اساس، بهرهٔ هرچه بیشتر اجتماعی و اقتصادی، به افزایش اتصال جهانی به اینترنت وابسته است. این امر، مستلزم این است کـه بـالاترین اولویـت امنیتی، به یکپارچگی شبکهٔ جهانی اطلاعات به‌عنوان مهم‌ترین زیرساخت موجود در عصر اطلاعـات، داده شود. اختلاف بین کشورها در مورد موضوع‌هایی مانند حکمرانی اینترنت، سبب اقدام آن‌ها بـه جداسـازی اینترنت ملی از شبکهٔ جهانی شده است که براساس قانون متکالف، زمینهٔ کـاهش ارزش اینترنـت را فـراهم می‌کند؛ بنابراین، اقدامات ایران برای قطع اتصـال اینترنـت و همچنـین، فعالیـت در راسـتای بالکانیزاسـیون شبکه، از مزایای آن خواهد کاست. این اقدام با ایجاد محدودیت در جریـان آزاد اطلاعـات، مـانع نهادینـه شدن ارزش‌هایی مانند آزادی اندیشه، سوژگی فرد، پراکنش قدرت، و دموکراسـی شـده و در مسـیر ورود فرهنگ جهانی‌تر و چندبعدیتر (که از مهم‌ترین ارزش‌های نظری نئولیبرالیسم بـه‌عنوان چـارچوب مفهـومی این پژوهش است)، مانع ایجاد می‌کند. افزون‌براین، موضوع‌هایی مانند وابستگی متقابل که نیروی زیادی از فضای سایبر و فضای مجازی گرفته‌اند نیز تأثیر غیرسازندهٔ بسیاری خواهند پذیرفت.

درمجموع، برای تعیین نوع بازیگری جمهوری اسلامی ایران در سلول شمارهٔ (۱)، باید گفـت کـه براسـاس داده‌های فوق، بازیگری کشور در این حـوزه، بسـیار شـدید و گسـترده اسـت. در پایـان مقالـه، ایـن شـکل بازیگری، به‌صورت گرافیکی بر روی سلول شمارهٔ (۱) جدول بازی سایبری، منطبق خواهد شد.

• **سلول شمارهٔ ۲:** این سلول، محل تلاقی ستون نرم‌افـزار بـا سـطر قـدرت مخـرب اسـت. همـهٔ اقـدامات مرتبط با حملات سایبری، در این دسته جای می‌گیرند. این حملات از گذشته شـروع شـده و در سـال‌های اخیر درحال اوج‌گیری است. دراین‌میان، وابستگی روزافزون کشورها به فضای سایبر سـبب آسـیب‌پذیری هرچه بیشتر آن‌ها در این عرصهٔ جدید شـده اسـت (Dehghani, 2017, 12). تهدیـدهای سـایبری در سـال ۲۰۰۷ در فهرست تهدیدهای بزرگ امنیت ملی، جایی نداشـت و ایـن درحـالی اسـت کـه در سـال ۲۰۱۵، نخستین رتبه را در فهرست یادشده به خود اختصاص داده است (Clapper, 2016, 12).

ویژگی‌های فضای سایبر، امکانات مناسبی را برای تهاجم دراختیار مهاجمـانی قـرار می‌دهـد کـه در دنیـای فیزیکی، قادر به این کار نیستند؛ بنابراین، الزامات موجود، ایران را به‌سوی قدرت‌یابی در این عرصـه سـوق داده است. براساس گزارش کنگرهٔ آمریکا (۲۰۲۰)، جمهوری اسلامی ایران در زمینهٔ نظامی‌سازی اینترنـت فعالیت زیادی دارد (CRS, 2020, 2). بیشتر این فعالیت‌ها، در فضای تخاصم با ایالات متحده و غرب ایجاد

شده و تکامل یافته‌اند. از زمان استاکس‌نت[1] ایران سرمایه‌گذاری سنگینی را برای توسعهٔ سازمان‌ها و قابلیت‌های سایبری خود انجام داده است. برخی از نیروها در قالب دولت و مجموعهٔ امنیتی و نظامی فعالیت دارند و برخی دیگر، مستقل‌تر عمل می‌کنند؛ برخی از آن‌ها فعالیت دفاعی دارند، ولی درعین‌حال و در مواقع ضروری، می‌توانند به نیروهای نظامی پیوسته و عملیات آفندی انجام دهند (CRS, 2020, 2).

مراجع جهانی، دراین‌زمینه شاخص‌های گوناگونی را تعریف و به‌صورت سالیانه منتشر می‌کنند. به‌نظر نگارندگان، بهترین شاخص برای پوشش الزامات سلول شمارهٔ (۲) مدل بازی جهانی، شاخصی است به‌نام NCPI[2] که مرکز بلفر[3] به‌صورت سالیانه منتشر می‌کند. این شاخص، قدرت سایبری کشورها را رده‌بندی و منتشر می‌کند. نمودار رده‌بندی قدرت تهاجم سایبری کشورها در گزارش سال ۲۰۲۰ این مؤسسه به‌شکل زیر ارائه شده است.

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، امتیاز ایران در بخش قدرت تهاجمی، حدود ۱۹ بوده و پس از آلمان، هشتمین قدرت سایبری جهان است (NCPI, 2020, 18). کشورهایی مانند فرانسه و کانادا در این بخش، دارای امتیازی کمتر از ایران بوده و در رده‌های بعدی قرار گرفته‌اند که نشان‌دهندهٔ شدت بالای بازیگری ایران در این سلول است.

نمودار شمارهٔ (۱). شاخص قدرت ملی تهاجم سایبری

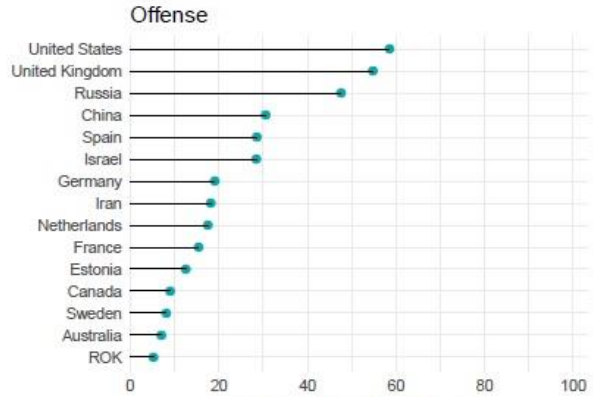

---

۱ Stuxnet

۲ National Cyber Power Index

۳ Belfer

Source: Belfer, 2020

برپایهٔ اعلام بیمهٔ لویدز لندن، حملات سایبری می‌توانند سالانه ۵۳ میلیارد دلار به اقتصاد جهانی زیان وارد کنند (www.mojnews.com, 2017). این حجم از زیان که در سال‌های اخیر به‌شدت روبه‌فزونی است، پیامدهای ویرانگری برای اقتصاد جهان داشته و در کارکرد طبیعی نظام اقتصاد جهانی، اخلال وارد می‌کند. بازیگری قوی جمهوری اسلامی ایران در این حوزه و چالش‌های موجود با قدرت‌های غربی، می‌تواند بخش چشمگیری از این زیان را متوجه کشور کند. گسترش اقتصاد دیجیتال و استقرار بیش‌ازپیش بخش‌های اقتصادی ایران بر بستر اینترنت، نشان‌دهندهٔ اهمیت دوری‌گزینی کشور از بازیگری در این حوزه است.

• **سلول شمارهٔ ۳:** این سلول، محل تلاقی سطر قدرت مخرب (مبتنی‌بر زور) با ستون معنا[۱] است. ستون معنا در قدرت رابطه‌ای، دارای جایگاه ویژه‌ای است. همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، تأثیرات معنایی و دانشی درون ذهن انسان در این ستون بررسی می‌شوند. در اینجاست که کشورها می‌توانند بر افکار مردم جهان تأثیر بگذارند. تلاقی این ستون با سطر قدرت مبتنی‌بر زور، ترکیب غریبی از قدرت را به‌وجود می‌آورد که سلول شمارهٔ (۳) نمایندهٔ آن است. این مکان، شکلی از بازیگری سایبری را نمایندگی می‌کند که در آن دولت‌ها با استفاده از اجبار برای زدودن تأثیرات معنایی اینترنت و اطلاعات اقدام می‌کنند. این کار از طریق دستکاری اطلاعات توسط دولت‌ها یا گروه‌های سیاسی انجام می‌شود. براساس گزارش جهانی سانسور اینترنت[۲] (۲۰۲۱)، جمهوری اسلامی ایران پس از چین، رتبهٔ دوم را در زمینهٔ سانسور محتوای اینترنت دراختیار دارد. براین‌اساس، رتبهٔ ایران از سال ۲۰۰۶ و به‌واسطهٔ فعالیت بالای کشور در زمینهٔ فیلترینگ و سانسور محتوای اینترنت، تغییری نکرده است (IC, 2021, 64). برمبنای ارزیابی دانشگاه آکسفورد، در سال ۲۰۱۸، حدود ۴۸ کشور، اقداماتی را در زمینهٔ دستکاری اطلاعات در دستورکار قرار داده‌اند (Bradshaw, 2019, i). براین‌اساس، در هریک از این کشورها، دست‌کم یک نهاد دولتی یا حزب سیاسی، درحال استفاده از رسانه‌های اجتماعی برای شکل‌دهی به افکار عمومی داخلی بوده است. در این کشورها از تبلیغات برنامه‌ریزی‌شده به‌عنوان ابزاری برای کنترل جریان اطلاعات به سه روش استفاده شده است: نقض حقوق اساسی شهروندان، بی‌اعتبار کردن مخالفان سیاسی و حذف عقاید مخالف (Bradshaw,

---

۱ Wetware

۲ Internet Censorship (2021)

(Bradshaw, 2019, i). همچنین، تعدادی از این کشورها، درحال استفاده از روش‌های حرفه‌ای تبلیغات جهتدار برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی در سطح بین‌المللی هستند. براین‌اساس، فیس‌بوک و توئیتر، بارها مورداستفادهٔ هفت کشور ازجمله ایران، روسیه، هند، چین، پاکستان، و عربستان سعودی برای شکل‌دهی به افکار طرفداران خارجی قرار گرفته است (Bradshaw, 2019, i).

سنجهٔ مناسب برای بررسی بازیگری کشورها در این سلول، شاخص GDI[1] یا شاخص دستکاری اطلاعات است. این شاخص نیز به‌صورت سالیانه منتشر شده و جنبه‌های گوناگون دستکاری اطلاعات را درنظر می‌گیرد؛ به‌عنوان مثال، می‌توان به ابزارهای کنترل اطلاعات، پلتفرم‌های موردنظر، ساختار سازمانی مورداستفادهٔ کشورها، تعداد اکانت‌های نامعتبر مورداستفاده، راهبردهای ارتباطی، و ظرفیت نیروی انسانی شاغل در این بخش اشاره کرد. ارزیابی دانشگاه آکسفورد از وضعیت کشورها در زیرشاخص‌های یادشده، نشان‌دهندهٔ این است که جمهوری اسلامی ایران در این زیرشاخص‌ها، در سطوح نخست جهانی قرار دارد (Bradshaw, 2019, 15)؛ به‌عنوان نمونه، وضعیت ایران در زیرشاخص ظرفیت سربازان سایبری (در گزارش دانشگاه آکسفورد سال ۲۰۱۹) به‌شکل زیر است.

حضور پررنگ ایران در همهٔ زیرشاخص‌های این گزارش نشان‌دهندهٔ شدت بالای بازیگری کشورمان در این سلول (مشابه سلول‌های یک و دو) است.

شکل شمارهٔ (۵). ظرفیت سربازان سایبری

---

۱. Global Disinformation Index

HIGH CAPACITY

Country	Status	Notes on Team Size, Training and Spending
China	Permanent	Team size estimates of 300,000-2,000,000 people working in local and regional offices
Egypt	Permanent	–
Iran	Permanent	6,000 USD spent on FB advertisements
Israel	Permanent	Team size estimates of 400 people. Evidence of Formal Training. Multiple contracts valued at 778K USD and 100M USD.
Myanmar	Permanent	Evidence of Formal Training in Russia
Russia	Permanent	–
Saudi Arabia	Permanent	Estimated costs of 150 Pounds for Twitter Hashtag Trends
Syria	Permanent	Multiple Contracts valued at 4,000 USD
United Arab Emirates	Permanent	Multiple Expenditures valued at over 10M USD
United States	Permanent & Temporary	–
Venezuela	Permanent	Team size estimates of multiple brigades of 500 people. Evidence of Formal Training
Vietnam	Permanent & Temporary	Team size estimates of 10,000 people

Bradshaw, 2019

در مدل بازی جهانی سایبر، سطر پایین جدول (مرتبط با قدرت اجباری) با واکنش اجتماعی منفی روبه‌رو است؛ به‌این‌معنا که بازیگری در این حوزه، زمینهٔ برانگیختگی افکار عمومی داخل و خارج را فراهم کرده و قدرت رابطه‌ای دولت‌ها را کاهش خواهد داد. قدرت رابطه‌ای در ذهن مردم شکل می‌گیرد و با توجه به محبوبیت بالای شبکه، هرگونه اقدام سلبی در رویارویی با اینترنت، ذهنیت منفی را در جامعه برساخته و به جایگاه حاکمیت نزد افکار عمومی، ضربه خواهد زد. با ارزیابی شدت بازیگری ایران در سلول‌های سهگانهٔ این سطر، درمجموع می‌توان گفت که جمهوری اسلامی ایران، به‌همراه برخی دیگر از کشورها، به‌شدت مشغول بازیگری در این عرصه است. حضور کشورهایی مانند آمریکا در برخی زیرشاخص‌ها، نشان‌دهندهٔ تلاش دولت‌ها برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی جهانی در عرصهٔ سایبر است؛ لیکن برپایهٔ مدل مورداستفاده در این پژوهش، درنهایت، تأثیرات نامطلوبی به‌جای خواهد گذاشت. شدت بالای بازیگری جمهوری اسلامی ایران در این بخش از بازی قدرت در فضای سایبر، تأثیرات خاصی بر قدرت رابطه‌ای کشور دارد که در بخش‌های پایانی پژوهش حاضر بررسی خواهد شد.

امروزه موضوع امنیت فضای سایبر، به یکی از مهم‌ترین مسائل فراروی نظام اقتصاد سیاسی جهان و اصلی‌ترین موضوع مجامع جهانی‌ای مانند مجمع جهانی اقتصاد، گروه بیست، و... تبدیل شده است. باوجود اینکه رئالیست‌ها بر موضوع امنیت در وجوه سخت و به‌ویژه نظامی آن تأکید می‌کنند، در جهان جدید، نگاه به امنیت از سطح مضیق خود خارج شده و رویکردی موسع به آن جریان یافته است؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از تحلیلگران، توجه به امنیت فضای سایبر را معادل توجه به آیندهٔ بشریت به‌شمار می‌آورند. انتقال بیش‌ازپیش فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، و امنیتی جوامع از جهان فیزیکی به فضای مجازی، این بستر را به مهم‌ترین دارایی امروز انسان تبدیل کرده است و هرگونه تهدید علیه آن می‌تواند به تهدید

زیست بشری تعبیر شود. نقش‌آفرینی فضای سایبر و تبدیل آن به کانون قدرت و ثروت در کشورهای گوناگون، نیازمند زدودن نگاه امنیتی به این دارایی ارزشمند است. بی‌تردید، تبدیل فضای مجازی به عرصهٔ حملات سایبری، قابلیت‌های آن را در مسیر شکوفایی جهانی محدود کرده و سناریوهای نامطلوبی را بر آن حاکم خواهد کرد. در این مسیر، نوع بازیگری تک‌تک کشورهای جهان از اهمیت بالایی برخوردار بوده و می‌تواند موانع جدی‌ای را در مسیر پیشرفت جوامع، ایجاد و از به‌کارگیری کامل قابلیت‌های آن جلوگیری کند. در این شرایط، بازیگری امنیتی قوی جمهوری اسلامی ایران، افزون‌بر ایجاد واکنش منفی ذهنی در مردم داخل و خارج از کشور، در نقطهٔ مقابل پیشرفت و رشد کشور قرار دارد و ضروری است که مسئولان با درک درست ارزش افزودهٔ انقلاب دیجیتال، در راستای اصلاح مسیر، اقدام کنند. در ادامه، بازیگری اقتصادی جمهوری اسلامی ایران واکاوی و تحلیل شده است.

٤-٢. بازیگری ایران در حوزهٔ اقتصاد

یکی از مهم‌ترین ارزش‌های موردنظر رویکرد نظری این پژوهش، آزادی تجارت و اقتصاد است؛ ازاین‌رو، ارزیابی مؤلفهٔ اقتصاد، از اساسی‌ترین وظایف پژوهش است. مؤلفهٔ اقتصاد در فضای سایبر با عنوان اقتصاد دیجیتال، مطرح و ارزیابی شده و دارای سه لایهٔ متفاوت است که در مدل بازی جهانی سایبری نیز سه سلول به قدرت در حوزهٔ اقتصاد، اختصاص داده شده است. حوزهٔ قدرت هم‌گزینی که می‌توان آن را معادل اقتصاد دانست، سطر وسط جدول، و سلول‌های ۴، ۵، و ۶ را دربر دارد. این سطر دربرگیرندهٔ همهٔ تعاملاتی است که از طریق بستر اینترنت در مقابل دریافت مابه‌ازا انجام می‌شود. ترکیب این سطر با جنبه‌های گوناگون فضای سایبر، ترکیب‌های گوناگونی از قدرت را پدید آورده و کشورها با شدت و ضعف متفاوتی درحال بهره‌برداری از آن هستند. اقتصاد دیجیتال در این لایه ایجاد شده و درحال پیشرفت است. تولید یا تأمین تجهیزات مورداستفاده در فضای سایبر در اینجا درنظر گرفته می‌شود. خدمات سازمان‌های دولتی و حاکمیتی که از بستر اینترنت به مردم ارائه می‌شود نیز در این سطر می‌گنجد. اقداماتی که با هدف تأثیرگذاری اقتصادی بر ذهن مردم برنامه‌ریزی و اجرا می‌شود، مانند تبلیغات دیجیتال در فضای مجازی، نیز در این سطر جریان داشته و سنجش می‌شود. در ادامه، سلول‌های گوناگون این سطر بررسی شده است.

• **سلول شمارهٔ ٤:** این سلول، محل تلاقی سطر قدرت هم‌گزینی (اقتصاد) با ستون سخت‌افزار و دربرگیرندهٔ لایهٔ نخست اقتصاد دیجیتال است. بازار تجهیزات فناوری اطلاعات و ارتباطات، خود به بخش مهمی از اقتصاد جهانی تبدیل شده است؛ به‌گونه‌ای که هزینه‌کرد کشورها در این بخش تا سال ۲۰۲۲ به

شش تریلیون دلار خواهد رسید (Therecycler, 2020). حجم اقتصاد این حوزه تا سال ۲۰۲۲، به حدود ۶ درصد از اقتصاد جهانی رسیده که بیشتر دراختیار کشورهای پیشرفتهٔ صنعتی است (Therecycler, 2020). وجود دانش و فناوری، مهم‌ترین عنصر پراهمیت در تولید تجهیزات حوزهٔ فناوری اطلاعات است و در تقسیم کار جهانی برآمده از نظام اقتصاد سیاسی جهان‌گستر، کشورهای منطقهٔ خاورمیانه، به‌دلیل مشکلات تاریخی، نقش فعالی در این حوزه ندارند. سهم ارزش بازار کشورها و مناطق تولیدکنندهٔ تجهیزات شبکه در نمودار شمارهٔ (۲) قابل‌مشاهده است.

نمودار شمارهٔ (۲). سهم کشورها و مناطق در بازار

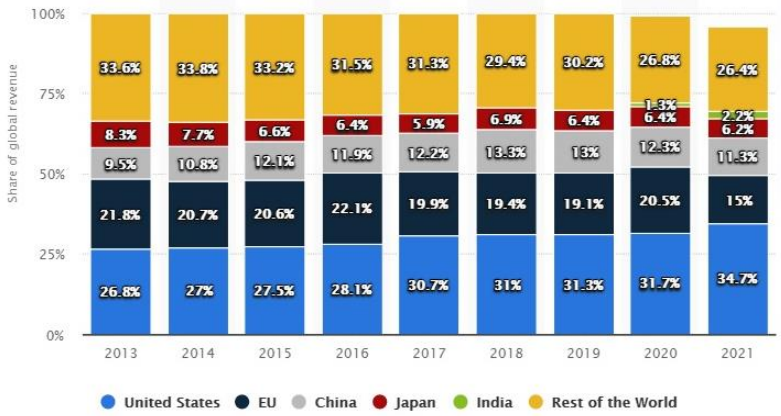

Source: ICT Statista, 2021

همان‌گونه که داده‌های نمودار شمارهٔ (۲) نشان می‌دهد، بیش از ۷۰ درصد تولید تجهیزات فناوری اطلاعات، دراختیار چهار حوزهٔ آمریکا، اتحادیه اروپا، چین، و ژاپن بوده و کشورهای دیگر جهان، سهمی کمتر از ۳۰ درصد دراختیار دارند که آن‌هم بیشتر دراختیار کشورهای درحال‌توسعهٔ شرق آسیاست.

در پژوهشی که مرکز تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس در سال ۲۰۱۹ انجام داده است، سهم بخش تولید بومی تجهیزات فناوری اطلاعات و ارتباطات از تولید ناخالص داخلی کشور، معادل ۰/۱۱ درصد، ذکر شده که رقم ناچیزی است (Mozayani, 2019, 62). در مورد صادرات محصولات حوزهٔ فناوری اطلاعات و ارتباطات، حجم صادرات کشور در سال ۲۰۱۸ معادل ۱۵ میلیون دلار برآورد شده است (Ceicdata, 2019)؛ بنابراین، با توجه به پایین بودن حجم تولید و صادرات کشور دراین‌زمینه، می‌توان نتیجه گرفت که جمهوری اسلامی ایران، سهم بسیار ناچیزی از بازار فناوری اطلاعات و ارتباطات را دراختیار دارد.

از دیدگاه نگارندگان، باوجود تلاش‌های وزارت ارتباطات و سازمان‌هایی مانند سندیکای مخابرات ایران،

اتحادیهٔ صادرکنندگان صنعت مخابرات و نهادهای مرتبط دیگر و به‌واسطهٔ مسائل ساختاری نظام اقتصاد سیاسی جهان‌گستر، نقش آشکاری دراین‌زمینه به ایران سپرده نشده است. تلاش‌های سال‌های اخیر در مجموعهٔ شرکت‌های دولتی و خصوصی کشور، منجر به بومی‌سازی حجم پایینی از نیازهای کشور در لایه‌های کم‌ظرفیت شده و لایه‌های زیرساختی و اکثریت‌قریب‌به‌اتفاق تجهیزات و نرم‌افزارهای موردنیاز اپراتورها، از تأمین‌کنندگان مطرح بین‌المللی خریداری و نصب می‌شود.

برپایهٔ مشاهدات نگارندگان، تکاپوی شرکت‌های فعال در حوزهٔ ساخت و تأمین تجهیزات حوزهٔ فاوا، باوجود تمام مشکلات و موانع موجود، بسیار مطلوب بوده و درنتیجه، شاید بتوان گفت که دراین‌زمینه، باوجود حجم پایین تولید و صادرات محصولات فناوری اطلاعات و ارتباطات، جمهوری اسلامی ایران از کشورهای پیشرو منطقه به‌شمار می‌آید. این حقیقت، گویای این است که درصورت برطرف شدن مشکلاتی مانند تحریم‌ها و عدم حضور شرکت‌های خارجی و ورود سرمایه، کشور، مستعد حرکتی جهشی در این حوزه است. این شرایط می‌تواند تأثیر مطلوبی بر سهم تولید و صادرات تجهیزات فاوا داشته و سهم آن را از تولید ناخالص داخلی و تجارت خارجی کشور افزایش دهد. افزون‌بر تأثیرات اقتصادی، تولید و صادرات محصولات فناوری، امکان ایجاد قدرت نرم و رابطه‌ای بالا برای کشور را فراهم می‌کند که متأسفانه محقق نشده است؛ بنابراین، با توجه به مسائل یادشده می‌توان گفت، شدت بازیگری جمهوری اسلامی ایران در سلول شمارهٔ ۴، بسیار ضعیف است.

• **سلول شمارهٔ ۵:** این سلول، محل تلاقی سطر قدرت هم‌گزینی (اقتصاد) با ستون نرم‌افزار است. همهٔ موجودیت‌ها (اعم از دولتی یا بخش خصوصی و نیمه‌دولتی) که مشغول ارائهٔ خدمات بر بستر اینترنت هستند، در این سلول، بازیگری می‌کنند. در سطح بین‌المللی، شرکت‌های چندملیتی مانند مایکروسافت، اپل، آمازون و شرکت‌های دیگر حوزهٔ فناوری که خدمات خود را بر بستر شبکه ارائه می‌دهند، در همین فضا فعالیت دارند. در ایران، کسب‌وکارهای فعال در حوزهٔ فاوا که در زمینه‌های ارتباطات و مخابرات و رایانه و فعالیت‌های وابسته، خدمات بازرگانی، خدمات فنی و مهندسی، سرمایه‌گذاری‌های مالی و تولید ماشین‌آلات و تجهیزات فعال هستند، توانسته‌اند با رشد ۲۳/۷درصدی در سال ۱۳۹۸ نسبت به سال قبل، سهم حضور خود را در میان ۵۰۰ شرکت برتر کشور افزایش دهند و رشد درآمدی ۵۰/۴درصدی را تجربه کنند (ایرنا، ۱۴۰۰). سازمان ملل متحد در همین زمینه، اقدام به تعریف شاخصی با عنوان EGDI[1] کرده و

---

۱. E-Government Development Index

به‌صورت سالیانه، رتبهٔ کشورها را سنجش و اعلام می‌کند. این سنجه، نمایندهٔ میزان نفوذ فناوری اطلاعات و ارتباطات در ارائهٔ خدمات دولت الکترونیک در کشورها و دربرگیرندهٔ زیرشاخص‌هایی مانند میزان خدمات آنلاین، زیرساخت‌های ارتباطی، و سرمایهٔ انسانی است. جدول سازمان ملل متحد برای منطقهٔ آسیا به‌شرح زیر ارائه شده است.

شکل شمارهٔ (٦). شاخص دولت الکترونیک

Rank	Country	Sub-Region	EGDI	Online Service Index	Telecommunications Infrastructure Index	Human Capital Index
169	Afghanistan	Southern Asia	0.3203	0.4118	0.1762	0.3728
68	Armenia	Western Asia	0.7136	0.7	0.6536	0.7872
100	India	Southern Asia	0.5964	0.8529	0.3515	0.5848
88	Indonesia	South-Eastern Asia	0.6612	0.6824	0.5669	0.7342
89	Iran (Islamic Republic of)	Southern Asia	0.6593	0.5882	0.621	0.7686

Source: EGDI, UN, 2020

همان‌گونه که در سطر آخر مشاهده می‌شود، جمهوری اسلامی ایران با کسب امتیاز ۰/۶۵۹۳ در رتبهٔ ۸۹ جهانی قرار گرفته است (EGDI, 2020, 16). با توجه به اینکه EGDI دربردارندهٔ سه زیرشاخص پیش‌گفته است، امتیاز ایران در این شاخص‌ها نیز در جدول، قابل‌مشاهده است. رتبهٔ جمهوری اسلامی ایران در شاخص EDGI، نزدیک به میانگین جهانی است (EGDI, 2020, 16) که به‌این‌معناست که شدت بازیگری ایران در این شاخص در وضعیت متوسط قرار دارد.

• **سلول شمارهٔ ٦:** این سلول، محل تلاقی سطر قدرت هم‌گزینی (اقتصاد) با حوزهٔ معنایی اینترنت است. بازیگری در این سلول، به‌معنای استفاده از امکانات فضای مجازی برای تأثیرگذاری بر ذهن افراد در راستای منافع اقتصادی است. این سلول، مصادیق زیادی دارد؛ ولی مقالهٔ حاضر، به‌منظور رعایت اختصار و محدودیت‌های موجود، بنا ندارد که همگی آن‌ها را بررسی کند؛ بنابراین، تلاش شده است که در هر مورد، تعداد محدودی از شاخص‌ها که می‌توانند نمایندهٔ مناسبی برای بررسی سلول موردبحث باشند، انتخاب و تحلیل شوند. درهمین‌راستا، یکی از مهم‌ترین مصادیق فعالیت در این سلول، تبلیغات دیجیتال در فضای مجازی است که می‌تواند به‌عنوان سنجه‌ای مناسب در این بخش از پژوهش، به‌کار رود. برپایهٔ اعلام مؤسسهٔ «تک‌رسا»، هزینهٔ تبلیغات دیجیتال جهان در سال ۲۰۱۹، معادل ۲۶۱ میلیارد دلار بوده که با ۱۱ درصد افزایش در سال ۲۰۲۰ به ۲۹۰ میلیارد دلار رسیده است (TechRasa, 2021, 22). صنعت تبلیغات

دیجیتال در جمهوری اسلامی ایران، صنعتی نوپاست که فاصلهٔ بسیار زیادی با ارقام این حوزه در کشورهای صنعتی دارد. مؤسسه «تک‌رسا» حجم این بخش را در کشور به‌شرح نمودار شمارهٔ (۳) اعلام کرده است.

نمودار شمارهٔ (۳). هزینهٔ تبلیغات در ایران

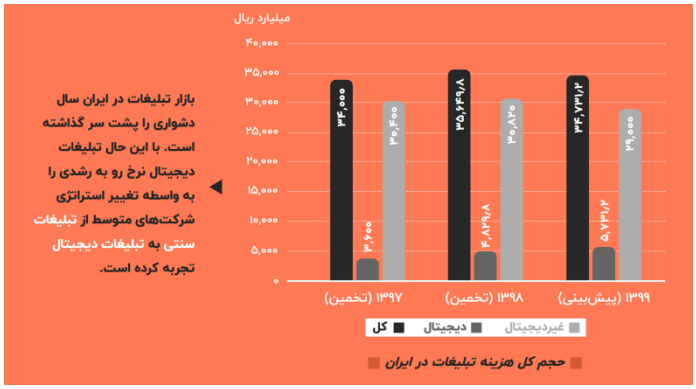

Sorce: TechRasa, 1399

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، حجم تبلیغات دیجیتال در ایران برای سال ۱۳۹۸ معادل ۴۸۲ میلیارد تومان بوده که در سال ۱۳۹۹ به ۵۷۳ میلیارد تومان رسیده است (TechRasa, 2021, 40). برپایهٔ اعلام این مؤسسه، تبلیغات دیجیتال، درنتیجهٔ تغییر راهبرد شرکت‌های متوسط، از تبلیغات سنتی به تبلیغات دیجیتال، نرخ روبه‌رشدی را تجربه کرده است. بررسی این نمودار نشان می‌دهد که در ایران نیز (مانند وضعیت جهانی) هزینهٔ تبلیغات غیردیجیتال، روندی کاهشی را درپیش گرفته است. مقایسهٔ حجم این حوزه در ایران و جهان، نشان‌دهندهٔ تفاوت معنادار بازیگری کشور در مقایسه با روندهای جهانی است. درنتیجه، می‌توان گفت که جمهوری اسلامی ایران در سلول شمارهٔ (۶) زمین بازی سایبری، شدت بازیگری ضعیف، ولی روبه‌رشدی دارد.

در نگاه نگارندگان، پایان جنگ سرد و فروپاشی نظام دوقطبی، سبب افزایش قدرت و اهمیت اقتصاد شده است. اگر از دیدگاه رئالیست‌ها، قدرت به‌شکل سخت و بیشتر نظامی آن تعبیر می‌شد، در جهان جدید، این دیدگاه لیبرالیستی است که حاکمیت یافته است. براساس این دیدگاه، مؤلفهٔ اقتصاد، بالاترین نقش‌آفرینی را در تعیین ساختار جهانی به‌عهده دارد؛ به‌گونه‌ای که رهبران کشورهای پیشرفته، درواقع، پیشکار اقتصاد هستند. در این فضا است که عرصهٔ سایبر، به‌دلیل ارزش افزودهٔ بالای خود، موضوع‌هایی مانند تولید و تجارت را جهانی کرده و به کانون قدرت و ثروت تبدیل شده و کشورها با درک درست این عامل، به رقابت برای بهره‌برداری هرچه بیشتر از آن روی آورده و مسابقه‌ای را برای شکوفایی در این

حوزه شکل داده‌اند.

بازیگری جمهوری اسلامی ایران در حوزهٔ اقتصادی فضای سایبر، به‌دلیل فقدان حساسیتهای سیاسی ناشی از تقابل با قدرتهای بزرگ و تمایل حاکمیت به پیگیری برخی اهداف توسعه‌ای و همچنین، منافع اقتصادی این بخش برای نهادهای حاکمیتی، پیشرفت‌هایی داشته است. بااین‌حال، به‌سبب وجود موانعی مانند نبود دانش، تحریم‌ها، عدم ورود سرمایه و ناهمگن بودن سیاست‌های کشور، در این حوزه پیشرفت مطلوبی ایجاد نشده است. درواقع، برداشت منفی حاکمیت از سودمندی کلی فضای سایبر، زمینهٔ ناهمسویی سیاست‌های حکمرانی فضای سایبر با مقتضیات انقلاب دیجیتال را فراهم کرده و کشور را در مسیر شکوفایی کامل این بخش با مشکل روبه‌رو کرده است. در مدل بازی سایبری جهانی، سطر مربوط به قدرت همگزینی، که معادل اقتصاد درنظر گرفته می‌شود، واکنش اجتماعی عمدتاً خنثایی را در پی دارد. باوجوداین، گرایش بازیگری این سطر به‌سوی واکنش اجتماعی مثبت است؛ زیرا، برپایهٔ نظریهٔ وابستگی متقابل، همکاری اقتصادی، زمینهٔ تسری همکاری به حوزههای دیگر را ایجاد و امکان نزدیکی کشورها را فراهم خواهد کرد. درمجموع می‌توان گفت که بازیگری کشور در این سطر، دارای شدت سطح متوسط است.

٤-۳. بازیگری ایران در حوزهٔ اجتماعی

ارزش‌هایی مانند جریان آزاد اطلاعات و آزادی اندیشه و بیان در بطن نظریهٔ نئولیبرالیسم قرار دارند و مؤلفه‌های اجتماعی و سیاسی، از مهم‌ترین جنبه‌های رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل به‌شمار می‌آیند. در این حوزه، قدرت اجتماعی (که همان قدرت رابطه‌ای است)، شکلی از قدرت است که در جامعه به‌صورت سازه‌انگارانه و در ذهن افراد، برساخته می‌شود. قدرت و ضدقدرت[۱] به‌عنوان خروجی روابط اجتماعی، از طریق ساختن معنا در ذهن انسان برساخته می‌شوند (Castells, 2014, 9) و شبکه‌های اجتماعی می‌توانند نقش بسیار برجسته‌ای در برساختن معنا در ذهن مخاطبان ایفا کنند؛ بنابراین، مؤلفه‌های اجتماع و سیاست، نقش مهمی در ایجاد مفهوم قدرت رابطه‌ای ایفا می‌کنند و به‌دلیل نزدیکی این دو حوزه و همپوشانی آن‌ها، در مدل بازی سایبری جهانی در یک سطر مشترک با عنوان قدرت اجتماعی دسته‌بندی شده‌اند. حوزهٔ قدرت سازنده که می‌توان آن را معادل قدرت اجتماعی درنظر گرفت، سطر بالای جدول و سلول‌های ۷، ۸، و ۹ را دربر دارد. این سطر دربرگیرندهٔ تعاملاتی است که در بستر اینترنت و بدون چشمداشت اقتصادی

---

۱. Counterpower

انجام می‌شود. هدف بازیگر این حوزه، تنها گسترش شبکهٔ اینترنت و جریان آزاد اطلاعات است. فعالان این سطر، با علم و اطلاع از قابلیت‌های شبکه در ورود به جامعهٔ دانشبنیان و شکوفایی زندگی بشر، تمام همت خود را صرف فربه‌تر شدن شبکه و محتوای موجود در بستر آن خواهند کرد. بازیگری در این حوزه، از مهم‌ترین الزامات زندگی امروز است؛ زیرا، در این دنیای جدید، دولت‌هایی که تنها بازی با حاصل‌جمع صفر را پیگیری می‌کنند، خود را عقب‌مانده خواهند یافت (Tibbs, 2013, 25).

برپایهٔ مدل بازی سایبری جهانی، تداوم استقرار فعالیت‌های جوامع بر بستر اینترنت، موجب می‌شود که در طول زمان، پس از چند مرحله از بازی و به‌سبب اهمیت قدرت رابطه‌ای، نوع بازیگری کشورها به‌گونه‌ای ناخودآگاه به‌سوی سطور بالایی جدول حرکت کند. در این فضاست که نوع قدرت‌ورزی دولت‌ها از مخرب به Productive و سپس، به سازنده متحول می‌شود (Tibbs, 2013, 25). این تحول و تطور به‌شرطی رخ می‌دهد که مقتضیات امنیتی فضای سایبر از سوی کشورها رعایت شود؛ به‌عنوان مثال، جداسازی شبکهٔ داخلی از اینترنت جهانی که با عنوان «بالکانیزاسیون» مطرح شد، زمینهٔ کاهش نودهای شبکه را فراهم و سودمندی کلی آن را کاهش می‌دهد.

بازی در سطر بالایی جدول بازی سایبری، بسیار مشروعیت‌زا است. این شکل از بازیگری، نیازمند سطحی از بلوغ است که در کشورهای منطقهٔ خاورمیانه کمتر به‌چشم می‌خورد. باوجوداین، این فرمول، مطلق نبوده و در این منطقه نیز کشورهایی وجود دارند که تاحدی، موفق به بازیگری سازنده در این حوزه شده‌اند. عدم بلوغ کشورها برای بازی در سلول‌های مختلف این حوزه، دلایل متنوعی دارد که به‌عنوان نمونه می‌توان به فقدان دانش و پیشرفت فناوری اشاره کرد که در ادامه بررسی خواهند شد.

• **سلول شمارهٔ ۷:** این سلول، محل تلاقی سطر قدرت سازنده با ستون مرتبط با بُعد سختافزاری اینترنت است. بازیگری در این سلول، معادل طراحی و ایجاد سخت‌افزارهای متن‌باز است. این اصطلاح به تجهیزاتی گفته می‌شود که طراحان، پس از طراحی محصول، مستندات طراحی خود را برای مشارکت افراد دیگر در توسعهٔ آتی، به‌صورت رایگان منتشر کنند. دراین‌صورت افراد دیگر از اقصی‌نقاط عالم می‌توانند در فرایند توسعهٔ شبکه و منطبق با نیازهای منطقه‌ای خود مشارکت کنند. این کار، مستلزم سطحی از دانش فنی و امکان طراحی و ساخت تجهیزات موردنیاز فناوری اطلاعات و ارتباطات است. دربارهٔ این سلول، اطلاعات مستقیم و مشخصی از منابع جهانی در زمینهٔ مشارکت ایران (و بسیاری کشورهای دیگر) در حوزهٔ سخت‌افزارهای متن‌باز در دست نیست، ولی به‌صورت غیرمستقیم می‌توان به آن دست یافت. دربارهٔ صادرات محصولات حوزهٔ فناوری اطلاعات و ارتباطات، حجم صادرات کشور در سال ۲۰۱۸

معادل ۱۵ میلیون دلار برآورد شده است (Ceicdata, 2019). حجم پایین صادرات در کنار سهم ۰/۱۱ درصدی تولید تجهیزات فاوا از تولید ناخالص داخلی (Mozayani, 2019, 62)، گویای مشارکت بسیار پایین ایران در بازار تجهیزات حوزهٔ فناوری اطلاعات و ارتباطات است. این حجم از تولید و صادرات که در مقایسه با بازار شش‌تریلیون دلاری جهانی، بسیار ناچیز به‌نظر می‌رسد، گویای فعالیت ضعیف کشور در زمینهٔ تولید سخت‌افزار است که به‌همین‌ترتیب می‌توان حضور کشور در بازار سخت‌افزارهای متن‌باز را نیز ناچیز قلمداد کرد. جمهوری اسلامی ایران درحال‌حاضر به‌دلیل بی‌بهره بودن از دانش و فناوری طراحی تجهیزات لایه‌های گوناگون زیرساخت و بخش دسترسی، درحال تأمین بخش اعظم نیازهای خود از تأمین‌کنندگان جهانی است؛ بنابراین، بازیگری در این سلول درحال‌حاضر، امکان‌پذیر نبوده و شدت بازیگری کشور در این حوزه نزدیک به صفر است.

• **سلول شمارهٔ ۸:** این سلول، محل تلاقی سطر قدرت سازنده با ستون مرتبط با بُعد نرم‌افزاری اینترنت است که بازیگری در آن، به‌معنای طراحی و ایجاد خدمات یا نرم‌افزارهایی است که قابلیت مشارکت دیگران در توسعهٔ آن فراهم شده باشد. به‌عنوان نمونهٔ نرم‌افزاری می‌توان به سیستم‌عامل لینوکس اشاره کرد. این نرم‌افزار، متن‌باز بوده و افراد و شرکت‌های گوناگون، درحال توسعهٔ آن براساس مقتضیات خود هستند. تاکنون نسخه‌های گوناگون این سیستم‌عامل توسعه داده شده و مورد استفاده قرار گرفته است؛ به‌گونه‌ای که برنامهٔ ایران برای ایجاد سیستم‌عامل ملی نیز بر روی همین پلتفرم انجام شده است. در زمینهٔ خدمات رایگان بر بستر اینترنت می‌توان به اپلیکیشن‌های شبکه‌های اجتماعی اشاره کرد. تاکنون کشورهای مختلفی اقدام به توسعهٔ اپلیکیشن‌های اجتماعی گوناگون کرده و دراختیار جوامع قرار داده‌اند که ازجمله آن‌ها می‌توان به تلگرام، لاین، تیک‌تاک، و... اشاره کرد.

در مورد این سلول نیز گزارشی که میزان مشارکت کشورها در نرم‌افزارهای متن‌باز را به‌صورت مستقیم مشخص کند، وجود ندارد، اما چنانچه بخواهیم اطلاعاتی را به‌صورت غیرمستقیم از این حوزه ارائه دهیم، گزارش مرکز تحقیقات اقتصادی دانشگاه تربیت مدرس، سهم بخش تولید نرم‌افزار بومی از تولید ناخالص داخلی کشور را معادل ۰/۰۲ درصد بیان کرده است (Mozayani, 2019, 62). این حجم پایین تولید نرم‌افزار بومی در مقایسه با بازار نزدیک به یک‌تریلیون دلاری نرم‌افزار جهان در سال ۲۰۲۰[۱] نشان می‌دهد که ایران، سهمی در حوزهٔ نرم‌افزارهای متن‌باز نیز ندارد. باوجود حمایت‌های مادی و معنوی دولت،

---

۱. https://www.idc.com/promo/global-ict-spending/forecast

اپلیکیشن‌های شبکهٔ اجتماعی توسعه‌داده‌شده در جمهوری اسلامی ایران، موفقیت چشمگیری در سطح داخلی کسب نکرده و در خارج از کشور نیز توفیقی در جذب کاربر، نصیب این شبکه‌ها نشده است. دلیل این عدم موفقیت، ترکیبی از مسائل سیاسی، امنیتی، و دانشی‌ـفناورانه بوده و به‌نظر نمی‌رسد که در آیندهٔ نزدیک، بازیگری کشور در این حوزه تقویت شود؛ بنابراین، با توجه به همهٔ مسائل می‌توان گفت، جمهوری اسلامی ایران در این سلول نیز فاقد حضور معنادار بوده و شدت بازیگری کشور در این حوزه نیز نزدیک به صفر است.

• **سلول شمارهٔ ۹:** این سلول، محل تلاقی سطر قدرت سازنده با ستون مرتبط با بُعد معنایی اینترنت است. حضور در این سلول، به‌معنای مشارکت در افزایش دانش بشری است. بازیگران فعال در این حوزه، با تولید محتوا، در راستای گسترش فرهنگ و دانش مشترک بشری تلاش می‌کنند. شاید بتوان گفت، جمهوری اسلامی ایران در این سلول، اندکی فعال‌تر از دو سلول پیشین، فعالیت کرده است. بیشتر محتوای تولیدی کشور در زمینهٔ مسائل فرهنگی است که مخاطبانی در داخل و خارج از کشور را به‌عنوان جامعهٔ هدف، انتخاب کرده است. بیشتر مخاطبان این محتوای فرهنگی در خارج، در کشورهای اسلامی و به‌ویژه جهان تشیع قرار دارند. مؤسسه‌هایی مانند جامعةالمصطفی در قم، بنیاد تقریب مذاهب اسلامی و سایر نهادهای فرهنگی در این حوزه به فعالیت مشغولند. شکل دیگر بازیگری کشور در این سلول، مربوط به گسترش زبان فارسی در اینترنت است. براساس اعلام سازمان فناوری اطلاعات، حدود ۱/۶ درصد از سایت‌های موجود در اینترنت، از زبان فارسی استفاده می‌کنند (Iran Information Technology Organization, 2019, 18). برپایهٔ این گزارش، تعداد ۶۶۵هزار مورد از مقاله‌های ویکی‌پدیا نیز به زبان فارسی نگاشته شده است. آمار بالا، تنها مربوط به وب‌سایت‌ها است، ولی گزارش استاتیستا (۲۰۲۱) نشان می‌دهد که حدود ۳/۵ درصد از کل محتوای اینترنت به زبان فارسی بوده و این زبان در جایگاه هشتم جهانی قرار دارد (W3Tech, 2021). با اینکه بازیگری جمهوری اسلامی ایران در سلول شمارهٔ ۹ از وضعیت بهتری نسبت به سلول‌های ۷ و ۸ برخوردار است، اما شدت بازیگری در این سلول، پایین‌تر از حد متوسط است.

اکنون که وضعیت همهٔ سلول‌ها مشخص شد، لازم است که دوباره به جدول رجوع کنیم. هر مدلی با هدف خاصی طراحی و ایجاد می‌شود تا بتواند با مفهوم‌سازی حساب‌شده، خروجی مناسبی را ارائه دهد. هدف اصلی هاردین تیبز از ایجاد این مدل، نمایش اهمیت قدرت اجتماعی برساخته‌شده در ذهن مردم در عصر سایبر است. آگاهی دولت‌ها و سازمان‌ها از کاهش قدرت رابطه‌ای، ناشی از بازیگری امنیتی است که می‌تواند زمینهٔ جلوگیری از تهدید امنیت شبکه را فراهم کند. دارایی با این درجه از ارزش، در برابر

بازیگری امنیتی، بسیار ضربه‌پذیر است و کشورها می‌بایست با توجه به نقش زیاد شبکه در شکوفایی آیندهٔ بشر، از خیر منافع کوتاه‌مدت امنیتی در فضای اینترنت گذشته و به منافع بلندمدت جامعه بیندیشند. بازیگری در بخش پایینی زمین بازی سایبری، در بلندمدت، موجب خسران همه خواهد بود.

جدول بازی سایبری، دارای ۹ سلول است که هرکدام، نمایندهٔ شدت بازیگری کشور در یکی از عرصه های بازی سایبری است. در این بخش، شکل بازیگری جمهوری اسلامی ایران را در هریک از سلول‌ها مشخص خواهیم کرد. این عملیات به‌صورت گرافیکی انجام می‌شود. دراین‌راستا، برای نشان دادن بازیگری کشور در هریک از مکان‌ها، از علامت دایره استفاده کرده‌ایم؛ به‌این‌معنا که شدت بازیگری بالا، با دایره‌های بزرگ‌تر، شدت بازیگری پایین با دایرهٔ کوچک‌تر، و عدم بازیگری در یک سلول، به‌معنای خالی نگه داشتن آن مکان خواهد بود. سرانجام، پس از تنظیم جدول و تکمیل سلول‌های آن، با توجه به الگوی پردازش‌شده می‌توان دربارهٔ قدرت رابطه‌ای کشور اظهارنظر کرد. بالا بودن شدت بازیگری در بخش بالایی جدول، به‌معنای قدرت رابطه‌ای بالای کشور است. در ادامه، براساس نوع بازیگری سایبری کشور در هریک از سلول‌های نه‌گانه، به انطباق و جای‌گذاری دایره‌های مناسب می‌پردازیم.

شکل شمارهٔ (۷). شکل نهایی ماتریس قدرت رابطه‌ای ایران

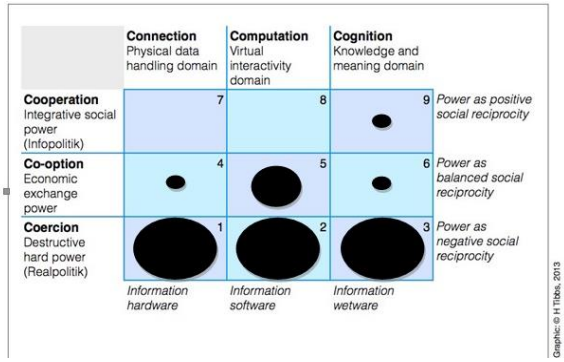

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، بازیگری جمهوری اسلامی ایران به‌شکل بالا، تصویرسازی شده و عمدتاً در بخش پایینی جدول جریان داشته و درنتیجه، قدرت رابطه‌ای کشور کاهش یافته است. سرشت شبکه بر بی‌طرفی و رواداری مبتنی است و وفور اطلاعات و گردش آزاد آن را درون خود امکان‌پذیر می‌کند. همسویی سرشت شبکه با فضیلت‌های ستایش‌شدهٔ بسیاری از فرهنگ‌ها، در کنار جذابیت اینترنت، مردم را به هرگونه اقدام تقابلی در برابر آن، حساس کرده است. اقداماتی مانند فیلترینگ، پیگرد قضایی اعضای شبکه‌های اجتماعی به دلایلی مغایر با آزادی گردش اطلاعات، تکه‌تکه کردن شبکه و حملات سایبری پردامنه، ازجمله این اقدامات تقابلی هستند. در مدل بازی سایبری، بازیگری در بخش پایینی جدول، ارتباط

معکوسی با مشروعیت نیز دارد. درهمین‌مورد، در مدل یادشده، شکل زیر به‌منظور توضیح ارتباط مشروعیت با مدل بازیگری ارائه شده است.

شکل شمارهٔ (۸). وضعیت مشروعیت در زمین بازی سایبری

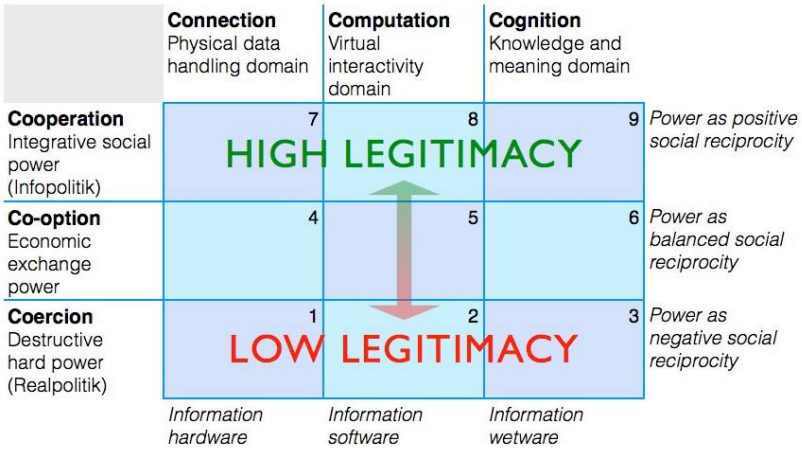

Source: Tibbs, 2013

همان‌گونه که ملاحظه می‌شود، بازیگری امنیتی در فضای سایبر، ازبین‌برندهٔ مشروعیت حکومت‌هاست و برعکس، بازیگری در سطرهای بالایی، مشروعیت زیادی را به‌همراه دارد. این مشروعیت از قدرت سازندهٔ کنت بولدینگ منتج می‌شود. در قدرت سازنده، کارها با رضایت و همدلی انجام شده و هژمونی فرهنگی را به‌همراه دارد. برپایهٔ خروجی مدل، جمهوری اسلامی ایران درحال انجام شکلی از بازیگری است که قدرت رابطه‌ای زیادی را درپی نداشته و درنتیجه، در عصر وفور اطلاعات، قدرت رابطه‌ای را در داخل کشور و در سطح بین‌المللی ایجاد نمی‌کند.

نگاه رابطه‌ای مفروض می‌دارد که قدرت، از زمینه‌ای که در آن ایجاد، تولید، و بازتولید می‌شود و انتقال می‌یابد، جدا نیست (Marshal, 2004, 12). به‌نظر نگارندگان، شکل بازیگری جمهوری اسلامی ایران، وابستگی زیادی به ارزش‌های نظام سیاسی و اجتماعی مسلط داشته و درواقع، خروجی این ارزش‌هاست. تأثیر این ارزش‌ها در مقوله‌هایی مانند رویکرد مقابله‌جویانه با ابرقدرت‌ها، مقابله با تهاجم فرهنگی و هژمونی فرهنگی و اطلاعاتی غرب و رویکرد حکومت‌داری کشور بازتاب یافته و براساس یافته‌های این پژوهش، بازیگری امنیتی کشور را در فضای سایبر دیکته کرده است.

زمانی‌که به قدرت از دریچهٔ رابطه‌ای نگریسته می‌شود، روابط و گفتمان‌هایی که شکل‌دهنده و جهت‌دهندهٔ آن هستند، به‌شکلی اجتماعی برساخته شده و بازیگران براساس آن اقدام می‌کنند (Ritta et al, 2021, 5).

براین‌اساس، شکل بازیگری و درنتیجه، قدرت رابطهای کشور، خروجی گفتمان مسلط بـر نهـاد قـدرت در جمهوری اسلامی ایران است. نگاه رابطه‌ای به قدرت، همچنین متـأثر از نگـاه فوکـو (۱۹۸۲) اسـت کـه بـر توانایی اقدام افراد براساس رفتار طرف مقابل مبتنی است. براین‌اساس، تمرکز قدرت بر ماهیـت رابطـه‌ای و برآیندی و همچنین، ارتباط دوجانبهٔ آن با عمل است. فوکو تلاش کرده است تا ایجاد و کاربرد قـدرت را در حوزهٔ وسـیعی از میکرواسـتراتژی و تاکتیـک توضـیح دهـد (Ritta et al, 2021, 5)؛ بنـابراین، هرگونـه کنش و واکنشی در فضـای مجـازی، اسـتلزامات خـاص خـود را در فضـای فیزیکـی در پـی دارد. بررسـی عملکرد کشور در حوزه‌های سه‌گانهٔ قدرت رابطه‌ای، در راستای فهم این شـکل خـاص و بـدیع از قـدرت بوده است.

درمجموع، با استناد به داده‌های مطرح‌شده و با توجـه بـه مـدل بـازی سـایبری جهـانی کـه برآمـده از نگـاه نئولیبرالیستی به رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل است، باید گفت کـه قـدرت رابطـه‌ای بـالا، نیازمنـد عـدم بازیگری در محدودهٔ قدرت امنیتی است؛ به‌این‌معنا که اقدامات دولت‌هـا در برابـر مقتضـیات گـردش آزاد اطلاعات، سرانجام به امنیت کشور آسیب می‌رساند. عدم امنیت در این پژوهش، به‌معنای موسع آن تعریف شده و به‌معنای هرگونه اقدامی است که در مسیر شکوفایی قابلیت‌های فضای سایبر، مانع ایجاد کنـد. نکتـهٔ قابل‌توجه این است که ظرفیت بالا در حملات سایبری می‌تواند از دید برخـی افـراد، بـه‌عنوان نکتـهٔ مثبـت قدرت کشور به‌شمار آید؛ اما براسـاس تعریـف مـدل بـازی سـایبری جهـانی، ازآنجاکـه حمـلات سـایبری سرانجام، سبب عدم امنیت شبکه و از بین رفتن قابلیت‌های آن می‌شود، اقدامی منفی است که درنهایت، بـه کاهش قدرت رابطه‌ای و مشروعیت کشور می‌انجامد. پویش فضای سایبر به‌گونه‌ای است که برای همگان فرصتی برابر ایجاد می‌کند. براساس مدل بازی سایبری، اقدام در محدودهٔ قدرت هـم‌گزینـی کـه بیشـتر بـه اقتصاد تعبیر می‌شود، دارای قدرت واکنشی خنثی است؛ باوجوداین، بازیگری در سلول‌های این حوزه، بـه گسترش همکاری کمک کرده و در ذهن مردم، قدرت رابطه‌ای ایجاد می‌کند؛ بنابراین، بـازیگری در ایـن حوزه نیز در حد خود، مشروعیت‌ساز است. بهترین اقدام برای افزایش قدرت رابطه‌ای، بازیگری در حـوزهٔ قدرت سازنده است. هرگونه اقدام در سلول‌های گونـاگون ایـن بخـش، بـر ذهـن مـردم تـأثیرات شـگرفی گذاشته و قدرت اجتماعی ایجاد می‌کند.

پژوهش حاضر با پیمودن مراحل مختلف منطبق با رویکرد نظری مقاله و استخراج خروجی برآمده از مـدل جهانی بازی سایبری، توانست فرضیهٔ خود را تأیید کند. در پایان به این نتیجه می‌رسیم کـه مـدل بـازیگری جمهوری اسلامی ایران مبنی‌بر شـدت بـازیگری امنیتـی در فضـای سـایبر، زمینـهٔ واکـنش اجتمـاعی منفـی

کاربران و کاهش قدرت رابطه‌ای کشور را در سطوح ملی و بین‌المللی فراهم کرده است. گفتنی است، قدرت رابطه‌ای یک کشور، تنها منوط به شکل بازیگری در فضای سایبر نیست و مسائل دیگری مانند سیاست خارجی و رویکردهای داخلی دولت‌ها نیز در آن نقش دارند. باوجوداین، نقش فضای سایبر در این مسئله، بسیار تعیین‌کننده و حیاتی است.

اکنون چنانچه بخواهیم تأثیر اثبات فرضیهٔ پژوهش را بر قدرت رابطه‌ای کشور بررسی کنیم، می‌توانیم به نظرسنجی‌های انجام‌شده اشاره کنیم؛ به‌عنوان مثال، در نظرسنجی مرکز تحقیقات پیو[1] در سال ۲۰۲۰، دیدگاه مردم ۱۴ کشور ــ که بزرگ‌ترین اقتصادهای جهان را دراختیار دارند ــ دربارهٔ ایران پرسیده شده است که پاسخ قریب‌به‌اتفاق آن‌ها در مورد جمهوری اسلامی ایران، منفی بوده است. در این نظرسنجی، حدود ۸۰ درصد از مردم اسکاندیناوی، دیدگاهی منفی دربارهٔ ایران داشته‌اند. این نظرسنجی نشان می‌دهد که درمجموع و به‌طور متوسط، حدود ۷۲ درصد از مردم این ۱۴ کشور، دیدگاهی منفی در مورد ایران داشته‌اند (Pew, 2020). افزون‌براین، رأی بالای مجمع عمومی و شورای امنیت سازمان ملل متحد به قطعنامه‌های ضدایرانی و سهولت ارجاع پروندهٔ ایران به شورای امنیت و اعمال انواع تحریم‌ها، به‌راحتی گویای پایین بودن قدرت رابطه‌ای کشور است که سهم تخریب قدرت رابطه‌ای ناشی از نوع بازیگری ایران در فضای سایبر در آن غیرقابل‌چشم‌پوشی است.

نتیجه‌گیری

گسترش روزافزون نفوذ فناوری اطلاعات و ارتباطات در عرصه‌های گوناگون فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و امنیتی جوامع، زمینهٔ تغییر شرایط در سطوح تاکتیکی و راهبردی جهان را فراهم کرده است. وفور اطلاعات، اهمیت جنبه‌های ناملموس قدرت را افزایش داده و آن را از دست دولت‌ها خارج و متفرق کرده است. در شرایط کنونی، درنتیجهٔ انقلاب اطلاعات، شمار بسیار بیشتری از شهروندان به قدرت دسترسی پیدا کرده‌اند. این قدرت‌یابی جدید، به‌واسطهٔ شکلی از قدرت اجتماعی ایجاد شده است که به‌صورت بین‌الاذهانی برساخته می‌شود. ویژگی‌های فضای سایبر و برجستگی فزایندهٔ نقش آن در گسترش ارتباطات در قالب شبکه‌های اجتماعی، به وجهی از قدرت، با عنوان قدرت رابطه‌ای، اهمیت زیادی بخشیده است. در این شرایط، برجستگیِ فزایندهٔ اقتصاد سیاسی فضای سایبر در عرصهٔ جهانی، چه تأثیری بر وجه رابطه‌ای قدرت ملی جمهوری اسلامی ایران در طول سه دههٔ اخیر داشته است؟

---

۱. Pew Research

عملیاتی‌سازی مدل این پژوهش، نشان‌دهندهٔ بازیگری قوی جمهوری اسلامی ایران در سطر امنیتی میدان بازی سایبری است. فعالیت‌هایی مانند اقدام برای جداسازی اینترنت ملی از شبکهٔ جهانی، رتبهٔ ۸ جهانی ایران در حملات تهاجمی سایبری، و اقداماتی مانند دستکاری و جلوگیری از جریان آزاد اطلاعات، سبب این نتیجه‌گیری شده است. دربارهٔ قدرت همگزینی یا اقتصادی و با سهم حدود ۶درصدی اقتصاد دیجیتال از تولید ناخالص داخلی، نتیجهٔ پژوهش نشان از بازیگری پایین‌تر از سطح متوسط توسط جمهوری اسلامی ایران دارد. بزرگ‌ترین مزیت فضای سایبر، توانمندسازی کشورها در این بخش است که در کشور ما تاحدود زیادی، مغفول مانده است. بالاترین سطر در جدول بازی سایبری، مربوط به قدرت سازنده است که در زمانهٔ ما، بسیار مشروعیتزا و موجد قدرت رابطهای است. نتایج پژوهش حاضر نشان داد که به‌دلیل ترکیبی از عوامل فنی و سیاسی، بازیگری جمهوری اسلامی ایران در این حوزه، بسیار ضعیف است. درنتیجه، می‌توان گفت که در چارچوب نظریهٔ نئولیبرالیسم و رویکرد اقتصاد سیاسی بین‌الملل، قدرت رابطه‌ای جمهوری اسلامی ایران در نظام اقتصاد سیاسی جهان‌گستر فضای سایبر، بسیار پایین است که با فرضیهٔ پژوهش، همخوانی دارد. اقداماتی مانند نظرسنجی مؤسسهٔ پیو در سال ۲۰۲۰ نشان می‌دهد که بیش از ۷۲ درصد از مردم ۱۴ کشور ثروتمند جهان، دیدگاهی منفی در مورد ایران داشته‌اند که گویای قدرت رابطه‌ای پایین جمهوری اسلامی ایران است.

درصورت تمایل کشور به افزایش قدرت رابطه‌ای، لازم است که بازیگری امنیتی ایران در فضای سایبر کاهش یابد، فعالیت اقتصادی بر بستر اینترنت افزایش یافته و بازیگری سازنده و اجتماعی نیز تسهیل شود. جریان تاریخ به ما آموخته است که حرکت در جهت خلاف برخی ارزش‌های ذاتی بشر، مشروعیت‌زدا است و در عصر وفور اطلاعات، حکومت‌هایی موفق به کسب مشروعیت و افزایش قدرت رابطه‌ای خواهند شد که بتوانند خود را با شرایط جدید هماهنگ کنند. مقابله با اینترنت در ایران، نتیجه‌بخش نیست؛ زیرا، فناوری اطلاعات، راه خود را مانند آب خواهد گشود و این به‌دلیل جذابیت‌ها و منافع فناوری است؛ بنابراین، تداوم اقدامات تقابلی با اینترنت، سبب کاهش بیشتر قدرت رابطه‌ای جمهوری اسلامی ایران خواهد شد.

References

Belfer Center (2020). *National Cyber Power Index (2020)*. Harvard Kennedy School, For Science and International Affairs.

Boulding, K. E. (1989). *Three Faces of Power*. California: Sage Publications.

Bradshaw, S. (2019). *Global Disinformation Order*. University of Oxford.

Castells, M. (2014). *The Impact of Internet on Society: A Global Perspective*. University of south California.

Ceicdata (2019). *Iran Exports: ICT Goods*. available at: https://www.ceicdata.com/en/

indicator/iran/exports-ict-goods.
Clapper, J. (2016). Statement for the Record for Cyber Threats. *House Permanent Select Committee on intelligence*, 1-7.
Cohn, T. H. (2018). *Global Political Economy, Theory and Practice*. Translated by Adel Peyghami. 2th edition. Tehran: University of Imam Sadiq.
Congressional Research Service (CRS) (2020). *Iranian Offensive Cyber Attack Capabilities*. Congressional Research Service. 1-3. available at: https://crsreports.congress.gov/ IF11406.
De Reuver, Mark, Sorensen, Carsten & Basole, Rahul C. (2018). The Digital Platform, A Research Agenda. *Journal of Information Technology*, 33 (2), 1-13.
Dehghani, A. A. (2017). Cyber Deterrence and International Security; Russia and China Threats on American Vital Infrastructures. *Political and International Approaches*, 8 (4), 121-147. [in Persian].
Department of Economic and Social Affairs, UN. (2020). E-Government Survey.
E-Commerce Development Center of Iran. (2020). *Annual Report on E-Commerce in 2019*. [in Persian]
freedomhouse.org (2020). *Freedom on the Net 2019*. Available at: https://freedomhouse.org/country/iran/freedom-net/2019.
Harvey, D. (2012). *A Brief history of Neoliberalism*. Translated by Mahmood Abdollahzade,Tehran: Dat Publications. [in Persian]
Hoijtink, M. (2019). *Technology and Agency in International Relations*. Routledge.
Internet Censorship (2021). *A Global Map of Internet Restrictions*. Comparitech.com. Available at: https://www.comparitech.com/blog/vpn-privacy/internet-censorship-map/.
Iran Information Technology Organization. (2019). *Report on Situation of the Development of Information and Communication Technology in Iran*. [in Persian].
Jafari Nejad, M., Makki Nejad, M. and Mohammad Mehdi, A. (2012). The Role of Cyberspace in Soft Power. *Political and International Science*, 1(4), 31-48. [in Persian].
Jafari, A., Kordi, N. & Borjalizade Roudsari, M. (2018). Investigating the Role of Cyberspace in the Transfer and Dissemination of Power in the International Arena. *Media Management Journal*, 41, 21-40. [in Persian].
Marshal, N. (2004). Maybe Bacon had a Point: The Politics of Interpretation in Collective Sense Making. *British journal of managemen*, 15 (51), 571-586.
Morgenthau, H. J. (2014). *Politics Among Nations, Translated by Homeyra Moshirzade*. Tehran: Ministry of Foreign Affairs Publications. [in Persian].
Moshirzade, H. (2017). *Development in International Relations Theories*. Tehran: Samt. [in Persian].
Mozayani, A. H. (2019). How Mutch has Information and Communication Technology Contributed to the Economic Growth of Iran. *International Journal of Economics and Politics*, 1(1),61-72.
Najafi, M. & Pourahmadi, H. (2019). Soft and Cyber Power and its Function in the Islamic Republic of Iran. *Contemporary Political Studies*, 10(2), 143-165. [in Persian].
Nay, J. (2016). *The Future of Power*. Translated by Ahmad Azizi. Tehran: Ney Publications. [in Persian].
Netblocks (2019). *Internet Disrupted in Iran Amid Fuel Protest in Multiple Cities*. available at: https://netblocks.org/reports/internet-disrupted-in-iran-amid-fuel-protests-in-multiple-

cities-pA25L18b.
Pew Research Center (2020). *Iran Widely Criticised in 14 Advanced Economies*. available at: https://www.pewresearch.org/fact-tank/2020/12/02/iran-widely-criticized-in-14-advanced-economies/.
Ritta, T., Marlei, C., Pozzebon, M. & Cunha, A. (2021). Citizens Influencing Public Policy-Making: Resourcing as Source of Relational Power. *Information Systems Journal*, 23(2), 344-376.
Rosenau, J. N. (1990). *Turbulence in World Politics: A Theory of Change and Continuity*. Princeton University Press.
Rosenau, J. N.; Singh, J. (2016). *Information Technologies and Global Politics: The Changing Scope of Power and Governance*. Translated by Ahmad Soltani Nejad, Tehran: University of Imam Sadiq. [in Persian].
Techrasa. (2021). *Annual report of Iran's Digital Advertising Industry in 2020*. [in Persian].
tejaratnews.com (15/1/2020). *How Much Does it Cost to Disconnect from the Internet Every Day?*. Available at: https://tejaratnews.com/startup/cost-disconnecting-Internet. [in Persian].
Therecycler (2020). *Worldwide Information Communication and Telecommunication Market to Hit Six Trillion*. Available at: https://www.therecycler.com/ posts worldwide-ict-market-to-hit-six-trillion-by-2022.
Tibbs, H. (2013). *The Global Cyber Game, the Defense Academy Cyber Inquiry Report*. Defense Academy of the United Kingdom.
W3Techs (2021). *Usage Statistics of Persian for Websites*. Available at: https://w3techs.com/ technologies/details/cl-fa.
www.irna.ir (2021/6/1). *Development of Digital Economy and Increasing the Share of ICT Companies in the National Economy*. Available at: https://www.irna.ir/news/ 84351210. [in Persian].
www.mojnews.com (15/9/2017). *The $ 53 Billion Damage of Cyber Attacks to the World Economy*. Available at: https://www.mojnews.com/fa/tiny/news-171028. [in Persian].

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.73149.1173
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۰۷/۲۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۳

بازنمایی یادمان تسخیر سفارت در سیاست خاطرهٔ ایران دربرابر آمریکا

سیدجلال دهقانی فیروزآبادی[۱]
سامان فاضلی[۲]

چکیده

یکی از عناصر تکوین‌دهنده و تعیین‌کنندهٔ سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال آمریکا، خاطرات تروماتیک از این کشور و به‌ویژه فراخاطرهٔ ۲۸ مرداد بوده است. پیوند خاطرات با سیاست خاطرهٔ تهاجمی و خصمانهٔ آمریکا و عدم پیگیری عدالت انتقالی از سوی این کشور، و همچنین، خلق خاطرات منفی جدید، موجب تداوم وضعیت پساتروماتیک در روابط ایران و آمریکا شده است. افزون‌براین، آرمان و ارادهٔ دولت انقلابی و اسلامی ایران، براساس اصل بنیادین استکبارستیزی، نیز معطوف به مبارزه با استکبار و مظهر آن، یعنی آمریکا بوده است. دراین‌راستا، با بهره‌مندی از خاطرات ناگوار از رفتار آمریکا، مبارزهٔ خاطراتی، به یکی از ابعاد مهم رویکرد جمهوری اسلامی ایران در قبال آمریکا تبدیل شده است. همچنین، ایران پس از انقلاب اسلامی، درصدد برآمد که از نقشِ انفعالی قربانی صرف خارج شود؛ ازاین‌رو، با یورش به دردآورترین مکان خاطرهٔ ایرانیان، یعنی سفارت آمریکا، خاطرهٔ مهم و نوینی را در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸ خلق کرد. براین‌مبنا، پرسش پژوهش حاضر این است که «رویکرد خاطراتی جمهوری اسلامی ایران در قبال آمریکا در مورد ۱۳ آبان چیست؟» پاسخ این است که «رویکرد خاطراتی ایران دراین‌باره عبارت است از سیاست یادآوری خاطرهٔ ۱۳ آبان از طریق رویه‌های خاطراتی با محتوای روایی نفرت، عزت، و پیروزی هم‌زمان و بازتولید مستمر آن به‌منظور موجه‌سازی، مشروعیت‌یابی، و انگیزه‌بخشی به سیاست خارجی در چارچوب اصل استکبارستیزی». روش انجام این پژوهش و شیوهٔ گردآوری داده‌ها، ترکیبی است و نویسندگان به‌اقتضای موضوع، هم‌زمان از روش‌های کمی-کیفی و منابع کتابخانه‌ای-میدانی بهره برده‌اند.

کلیدواژه‌ها: جمهوری اسلامی ایران، آمریکا، سیاست خاطره، رویه‌های خاطراتی، استکبارستیزی، موازنهٔ خاطره

---

۱. استاد روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران
Jdehghani20@Yahoo.Com, ORCID ID: 0000-0003-1055-5310
۲. دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طبابایی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)
Samanfazeli43@Yahoo.Com, ORCID ID: 0000-0003-1055-5310

Representation of the Memory of the Seizing of the Embassy in Iran's Politics of Memory Towards the United States

Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi[1]

Saman Fazeli[2]

Abstract

The Genealogy and construction of Iran's foreign policy after the revolution towards the United States has been based on the traumatic memories of Iranians from this country, especially the 1953 Iranian coup d'état. The connection of these memories with the lack of pursuit of transitional justice and appropriate politics of memory by the United States and creation of new negative memories, has led to the continuation of post-traumatic situation in Iran-US relations. On the other hand, the will of the revolutionary and Islamic government of Iran has been focused on the fight against global arrogance, led by the United States. In this regard, memory conflict became one of the important dimensions of Iran's approach to the United States. Also, after the revolution, Iranians sought to change its role from being a mere victim and by attacking the most painful memory site, the US Embassy, on November 4, 1979. Politics of memory is the mobilization of collective memories in order to legitimize the existing order and advance political-ideological projects in the internal and external environment through mnemonic socialization, the question of this research is what is the memorial approach of the Islamic Republic of Iran to the United States about the Nov 4, 1979? The answer is that Iran's memorial approach in this regard is the politics of remembrance of the Nov 4, 1979 memory through memorial practices with the narration of hatred and victory at the same time and its continuous reproduction in order to legitimize and motivate foreign policy.

Keywords: Iran, USA, Politics of Memory, Memorial Practices

---

۱ Professor of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran. Jdehghani20@Yahoo.Com. ORCID ID: 0000-0003-1055-5310

۲ Phd Candidate of International Relations, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran (Corresponding Author). Samanfazeli43@Yahoo.Com, ORCID ID: 0000-0002-8334-1462

مقدمه

روابط تاریخی ایران و آمریکا، مصداق «گذشتهٔ پردردسر»[1] است؛ گذشتهٔ زنده و فراموش‌نشده‌ای که براساس ادبیات خاطراتی، «گذشتهٔ فعال» نام دارد. در تبیین تنش‌های میان ایران و آمریکا، مؤلفه‌های پرشماری مطرح شده‌اند، اما یکی از متغیرهایی که موردغفلت قرار گرفته، تاریخ، یا به‌بیان دقیق‌تر، خاطره[2] است. از این چشم‌انداز، تاریخ افزون‌بر «ریشهٔ منازعه» به «میدان منازعه» نیز تبدیل می‌شود. هریک از اقدامات آمریکا در قبال ایران، از کودتا گرفته تا قتل‌عام، به‌تنهایی می‌تواند زمینه‌ساز منازعهٔ دامنه‌دار و ایجاد ادراک و تصور پایدار دشمن‌انگاری میان هردو کشور شود؛ ازاین‌رو، پس از انقلاب، خواست مشروع ایران، درپیش گرفتن فرایندهای مربوط به عدالت انتقالی[3] و سیاست پشیمانی[4] مبتنی‌بر دیپلماسی غرامت[5] یا دیپلماسی عذرخواهی[6] از سوی آمریکا بود. تنها موردی که مقام معظم رهبری به‌طور مشخص و مستقیم دربارهٔ امکان و شیوهٔ حل‌وفصل مشکلات ایران و آمریکا صحبت کرده‌اند، در سالگرد ۱۳ آبان در سال ۱۳۸۷ بود. توجه به این‌گونه نشانه‌ها می‌تواند سنت پژوهشی مهم و مغفولی را در مطالعهٔ روابط ایران و آمریکا بگشاید. ایشان در این بیانات می‌گویند: «پس از انقلاب، آمریکایی‌ها می‌توانستند از ملت ایران عذرخواهی کنند؛ می‌توانستند ضربه‌هایی را که به ملت ما زدند، آن مقداری‌اش که قابل‌جبران است، جبران کنند. اگر این کار را می‌کردند، مسئلهٔ آن‌ها با ایران حل می‌شد» (Supreme leader, 2008). این سخن به‌این‌معناست که اگرچه حتی درصورت عذرخواهی آمریکا نیز اختلافات و مسائل گوناگونی باقی می‌ماند، دست‌کم مانعی برای حل مشکلات، وجود نداشت. در اینجا رهبر معظم انقلاب اسلامی، مشکل

---

۱. Troubled Past

۲. در زبان انگلیسی، واژه memory در همهٔ حوزه‌ها، ازجمله علوم کامپیوتری، پزشکی، و اجتماعی به‌کار می‌رود. واژهٔ یادشده، در زبان فارسی در همهٔ زمینه‌ها به «حافظه» ترجمه شده است؛ اما به‌نظر می‌رسد، دقیق‌تر این است که برای کاربردهای فناورانه و پزشکی و روان‌شناسی از «حافظه» و برای کاربردهای جامعه‌شناختی و فرهنگی از «خاطره» استفاده شود. کاربرد حافظه در زمینه‌های بیناذهنی و فرهنگی، عبارت‌های بی‌معنایی می‌سازد؛ به‌عنوان مثال، جمله‌ها و عبارت‌هایی همچون «من حافظه‌های زیادی در این شهر دارم» یا «حافظه‌های مردم ایران از روسیه» و مانند آن، باید برای معنادارشدن با واژهٔ خاطره جایگزین شوند.

۳. Transitional Justice

۴. Politics of Regret

۵. Compensation Diplomacy

۶. Apology Diplomacy

ایران و آمریکا را در چارچوب شیوهٔ «مدیریت گذشته» و «سیاست خاطره»[1] تحلیل کرده‌اند.

ارادهٔ نظام سیاسی ایران پس از انقلاب اسلامی معطوف به مقابله و مبارزهٔ مشروع با آمریکا شد و دراین‌راستا، تلافی تاریخی به یکی از محورهای اصلی این رویارویی تبدیل شد. ضمن اینکه موجه‌سازی و مشروعیت‌آفرینی پیوسته برای رویکرد تقابلی با آمریکا، نیازمند نوعی سیاست خاطراتی عمیق و قوی بوده است. با اجتماعی‌تر شدن امر سیاسی و انقلاب ارتباطات و پیگیری مستمر تحولات سیاست خارجی از سوی مردم، جمهوری اسلامی ایران، همانند دولت‌های دیگر، به زمینه‌های اجتماعی داخلی و خارجی سیاست خارجی و ازجمله حوزهٔ خاطراتی، توجه فزاینده‌ای کرده است. اصل اسلامی «تذکر ایام‌الله»[2] و «تعظیم شعائرالله»[3] نیز در تأکید بر سیاست خاطره و برجسته‌سازی ۱۳ آبان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است.

هدف پژوهش حاضر این است که در عصر «چرخش خاطراتی»[4]، رویکرد خاطراتی ایران در سیاست خارجی و به‌ویژه در ارتباط با آمریکا را بررسی کند. سیاست خاطرهٔ ایران در برابر ایالات متحده، مبتنی‌بر سیاست یادآوری[5] خاطرات تروماتیک از طریق «رویه‌های خاطراتی»[6] است. سیاست یادآوری که رویکردی تقابل‌جویانه است، عبارت است از بازگویی و بازتولید هدفمندِ خاطراتِ منفی به‌منظور تبیین و تضعیف گفتمان خاطراتی دشمن و معتبرسازی و مشروعیت‌بخشی به سیاست خارجی نزد مصرف‌کنندگان خاطره[7] از طریق تعیین و تسلط بر معنای گذشته. در قالب سیاست یادآوری، هر اقدام خصومت‌آمیز آمریکا، نه یک پدیدهٔ مجزا، بلکه حلقه‌ای از زنجیرهٔ خصومت است که از طریق اثر گلوله‌برفی، تأثیر آن بیشتر، «سوءپیشینهٔ» آمریکا گسترده‌تر، و جرم آن نابخشودنی‌تر می‌شود. این یادآوری می‌تواند با انباشت

---

۱. Politics of Memory

۲. اصل تذکر ایام الله در آیه ۵ سوره ابراهیم بیان شده است: وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا مُوسى بِآياتِنا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُماتِ إِلَى النُّورِ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيّامِ اللهِ إِنَّ فى ذلِكَ لَآياتٍ لِكلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ؛ ما موسی را با آیات [و معجزات] خود فرستادیم [و دستور دادیم]؛ قومت را از تاریکی‌ها به‌سوی نور خارج ساز و ایّام الله [روزهای خاصّ الهی] را به آنان یادآوری کن. در این، نشانه‌هایی است برای هر شکیبای شکرگزار.

۳ اصل تعظیم شَعَائِرَ اللَّهِ مبتنی بر این آیه شریفه قرآن کریم است: ...وَمَن يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِن تَقْوَى الْقُلُوبِ؛ ... و هر کس شعائر خدا را گرامی بدارد، پس این از تقوای دل هاست (سوره حج، آیه ۳۲).

۴ Memory Turn

۵ Politics of Remembrance

۶ Memorial Practices

۷ Memory Consumers

نفرت از آمریکا و زنده نگه داشتن نقش قربانیِ ایران، زمینهٔ مناسبی برای تداوم مبارزه با استکبار جهانی باشد؛ اما برای تداوم مقاومت و مبارزه با آمریکای مستکبر و انگیزه‌بخشی به سیاست خارجی، به اسطوره یا خاطره[1]پیروزی نیز نیاز داریم. این خاطره به‌خوبی در یوم‌الله ۱۳ آبان وجود دارد.

۱۳ آبان، با تلاقی سه رخداد مهم، یکی از منحصربه‌فردترین خاطرات معاصر ایرانیان است که امام خمینی آن را انقلاب دوم نامیدند؛ زیرا، از این منظر، انقلاب اسلامی ایران علیه دست‌نشاندهٔ آمریکا، یعنی شاه رخ داد، اما ۱۳ آبان، انقلاب بر ضد فرمان‌دهنده به او نیز بود. این خاطره در روابط ایران و آمریکا یک «گذشتهٔ قابل‌استفاده[2]» است که هر دو کشور از آن استفادهٔ پیوسته‌ای داشته‌اند. پرسش پژوهش حاضر این است که «رویکرد خاطراتی جمهوری اسلامی ایران در قبال آمریکا در مورد خاطرهٔ ۱۳ آبان ۱۳۵۸ چیست؟» پاسخ این است که «رویکرد خاطراتی ایران در قبال آمریکا، عبارت است از سیاست یادآوری خاطرهٔ ۱۳ آبان از طریق رویه‌های خاطراتی با محتوای روایی نفرت[3]و پیروزی هم‌زمان و بازتولید پیوستهٔ آن به‌منظور مشروعیت و انگیزه‌بخشی به سیاست خارجی».

ماهیت اصول و آرمان‌های انقلاب اسلامی در سیاست خارجی به‌گونه‌ای است که این خطر وجود دارد که با کم‌رنگ‌شدن خاطرات ملی، احساس ضرورت و مشروعیت مبارزه با استکبار و آمریکا در میان مردم و حتی نخبگان، تضعیف شود؛ تهدیدی که رهبران انقلاب اسلامی همواره در مورد احتمال وقوع آن، هشدار داده‌اند. ضمن اینکه عدم تقارن و توازن قدرت، موجب شده است که خاطرات منفی تروماتیک از آمریکا (از کودتای ۲۸ مرداد و کاپیتولاسیون گرفته تا شلیک به هواپیمای مسافربری و به‌شهادت رساندن سردار سلیمانی)، بیشتر از خاطرات مثبت پیروزی مادی بر آمریکا باشد. اگرچه براساس جهان‌بینی اسلامی، شهادت، بالاترین پیروزی است، اما وجود یک نمونهٔ زنده، لازم است تا هم‌زمان، هم نفرت و هم حس پیروزی و اعتمادبه‌نفس لازم را در مردم و کارگزاران بپروراند و زنده نگه دارد.[4]این مهم با رجوع به خاطرهٔ ۱۳ آبان به‌دست می‌آید که به‌طور هم‌زمان، روایتِ واقعی قربانی بودن ایرانیان و ظلم‌ها، مداخلات،

---

۱. تفاوت اسطوره و خاطره در میزان آرمانی و نمادین بودن آن‌ها است. اسطوره فهم مقدس و بسیار آرمانی و دوردست است. خاطره فهم احساسی و محرک است و از اسطوره عینی‌تر و دسترس‌پذیرتر می‌باشد. اسطوره گرامی داشته می‌شود و احترام ایجاد می‌کند، خاطره به یادآوره می‌شود و انگیزه ایجاد می‌کند. مثلا پیش از انقلاب اسطوره عاشورا تبدیل به خاطره عاشورا شد.

۲ Usable Past

۳. نفرت و تبری جستن از مستکبران و دشمنان اسلام، یکی از فروع دین در مذهب تشیع، یعنی اصل برائت، است.

۴. واقعهٔ عاشورا، نمونه و مصداق آشکار این نوع خاطره است.

و جاسوسی‌های آمریکا، ازیک‌سو، و تحقیر آن‌ها ازسوی‌دیگر است. رویه‌های خاطراتی می‌تواند و باید روزانه این نفرت و خشم را بازتولید و هر روز و هر سال را تبدیل به جشن پیروزی بر آمریکا کند.[1] روش پژوهش حاضر و شیوهٔ گردآوری داده‌ها، ترکیبی است و نویسندگان به‌اقتضای موضوع، هم‌زمان از روش‌های کمی-کیفی و منابع کتابخانه‌ای-میدانی بهره برده‌اند.

۱. پیشینهٔ پژوهش

دربارهٔ نقش خاطره یا حافظهٔ جمعی در ایران، بیشتر در حوزهٔ جامعه‌شناسی فرهنگی و قومی، پژوهش‌هایی انجام شده است که به‌عنوان نمونه می‌توان به مواردی مانند وجود تفاوت‌های نگرشی و ارزشی در حافظهٔ جمعی نسل‌ها دربارهٔ جنگ عراق علیه ایران و دوران دفاع مقدس (Farzbad & Choobdasti, 2016)، نقش حافظهٔ جمعی در تشکیل هویت ایرانی (Farzbad, Rezaei & Choobdasti, 2016)، مقاطع برجسته در حافظهٔ جمعی مردم بوکان (Kazemi & Mostafa Pour, 2013)، تأثیر حافظهٔ ارامنه بر زندگی انزواطلبانهٔ آن‌ها در ایران (Rasouli, 2015)، و نقش پروژه‌ها و فرایندهای سیاسی کنونی بر یادآوری و فراموشی جمعی (Karimi, 2013) اشاره کرد. یکی از مقاله‌های مهم دراین‌باره، مقاله‌ای با عنوان «نقش حافظهٔ جمعی در بروز منازعات قومی» است (Davoodi, 2012) که ضمن شرح مفید نظریه‌های سیاست خاطره، الگو و مفاهیمی را برای تبیین کلی منازعات قومی با استفاده از نظریه‌های خاطرهٔ جمعی ارائه داده است.

فتاحی‌زاده (2016) نیز در پژوهش خود، ضمن شرح نظریهٔ سیاست خاطره، در پی رفع کاستی‌ها به‌منظور تحقیق عملی برپایهٔ این نظریه بوده است تا ازاین‌طریق بتوان سیاست خاطره را در رویه‌های خاطراتی نوشتاری و تصویری شرح داد.

جوادی یگانه و همکاران (2016) با استفاده از روش تحلیل گفتمان، یکی از مهم‌ترین مکان‌های خاطره، یعنی موزه‌های تهران پس از انقلاب و نقش آن‌ها (موزه‌های کاخ‌های سلطنتی، موزهٔ عبرت، و...) را در بازسازی و بازتولید دانش تاریخی بررسی و تبیین کرده‌اند.

عنوان اثر دیگر، «خاطره، تاریخ و تروما: سیاست و ابداع خاطره» (2017) است که متشکل از چهار مقاله

---

۱. آموزهٔ «کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» نمونه و مؤید این کارکرد رویه‌های خاطراتی است. امام خمینی دربارهٔ این کارکرد و اهمیت عاشورا می‌گویند: ...محرّم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است. فداکاری سیدالشهدا (سلام‌الله علیه) است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است (صحیفه امام، ج۱۵، ۳۳۰).

است؛ *آدورنو*، موضوع کنار آمدن با گذشته (دورهٔ ناسیونال‌سوسیالیسم) آلمان را بررسی کرده است، *هابزمام*، برساختگی و «ابداعی» بودن سنت‌ها را شرح داده، *ادوارد سعید*، کشمکش‌های اجتماعی حفظ و انکار خاطره را تبیین کرده، و *گیلوچ و کیلبی*، بازنمایی خاطره را در شهر منچستر بررسی کرده است. بااین‌حال، در بین آثار یادشده، هیچ اثری که مطالعات خاطره را به سیاست خارجی ایران یا دست‌کم سیاست خارجی، پیوند بزند، یافت نشد.

دو اثر «سایهٔ مصدق بر روابط ایران و آمریکا» نوشتهٔ جیمز *افگود* (2003) و پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشدی در دانشگاه لیدن هلند با عنوان «سیاست جشن‌های ملی در ایران پساانقلابی» با استفاده از نظریهٔ سیاست خاطره، ادعا کرده‌اند که پس از انقلاب اسلامی گفتمان جدید فرهنگی با بهره‌گیری از چرخهٔ یادآوری سالانه، چیره شده است. به‌زعم نویسنده «اسلامی‌سازی» تقویم، حذف ابعاد ملی‌گرایانه، و مصادرهٔ معنایی روزهای ملی باقی‌مانده، تلاش عمدهٔ خاطراتی پس از انقلاب بوده است (Intini, 2015). درست برخلاف نظر یادشده، نویسندهٔ دیگری در مقالهٔ «ملت کهن ایران؟ کتب درسی و خاطرهٔ تاریخی در ایران پساانقلابی» می‌نویسد: انقلاب اسلامی، ایران را از «عصر ایران» به «عصر اسلام» نبرده است و نظام جدید، اساس رویکرد هویتی رژیم گذشته، یعنی «ملت کهن ایران» و اسطورهٔ ملت ویژه و قدیمی ایران را حفظ کرده است (Ram, 2000).

شریعتی و سروش‌فر (2016) نیز با استفاده از نظریهٔ *هولباخ* و *هابزبام* و با بررسی توجه جمهوری اسلامی ایران به سیاست‌های تقویمی، به این نتیجه رسیده‌اند که دولت ایران با رویکردی گذشته‌نگر و مبتنی‌بر اعتبار گذشته، درصدد هویت‌یابی و مشروعیت‌بخشی به رویکرد حال خود است. باوجود انجام پژوهش‌های یادشده، هیچ پژوهش میان‌رشته‌ای مستقلی که سنت پژوهشی مطالعات خاطره را با سیاست خارجی ایران در قبال آمریکا پیوند دهد، یافت نشد و پژوهش حاضر، درصدد پر کردن این خلأ پژوهشی است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

دیدگاه‌های مربوط به مطالعات خاطره از نیمهٔ دوم قرن بیستم مطرح شد و در عصر پساجنگ سرد رونق خاطره[1] افزایش یافت؛ تاجایی‌که جهان امروز را «عصر بزرگداشت» نامیده‌اند (Kasbarian, 2017, 2). خاطرهٔ جمعی به‌عنوان یک فرایند، فعالیت، و سازهٔ اجتماعی از طریق ساخت و تنظیم روایت‌های مشترک

---

۱. Memory Boom

از رویدادهای گذشته، به هویت ملی شکل می‌دهد. جوامع، در یک رابطهٔ دیالکتیکی پیوسته میان گذشته و حال درگیرند. خاطرهٔ جمعی براساس یک سرگذشت مشترک، حس تعلق به گروه را پدید می‌آورد. پدر و بنیان‌گذار مفهوم خاطرهٔ جمعی[1]، *موریس هولباخ*[2] جامعه‌شناس فرانسوی و شاگرد دورکیم، بود. او برخلاف *فروید*، بر این نظر بود که انسان‌ها، پدیده‌ها را در چارچوب روابط جمعی و از طریق ارتباطات و نه در انزوا، به‌خاطر می‌آورند. نظریه‌های او، به‌ویژه مفهوم «حال‌گرایی»[3] به‌تدریج، مفهوم سیاست خاطره را در رشته‌های گوناگون علوم انسانی رواج داد. ویژگی مشترک همهٔ این پژوهش‌ها این بود که نشان دهند، فهم ما از گذشته دارای پیامدهای مهم راهبردی، سیاسی، و اخلاقی برای حال است و منازعه بر سر معنای گذشته منازعه بر سر حال نیز هست (Verovek, 2016, 2). سیاست خاطره عبارت است از راهبردهای سیاسی برای تطبیق گذشته با حال. خاطرهٔ تاریخی، داستانی است که گروهی از مردم به زبانی ساده دربارهٔ خودشان و پیوندشان با گذشته، حال، و آینده می‌گویند. دقت و مستند بودن خاطره، کاملاً رعایت نمی‌شود و برعکس، برای مقبولیت بیشتر، معمولاً روایتی ساده‌سازی‌شده از گذشته ارائه می‌شود (Bell, 2006, 13-14).

خاطرهٔ جمعی با تأسیس یک بنیان برساخته و با ارجاع به گذشته از طریق ایجاد تصویری مطلوب و تفسیری رسمی از درس‌های تاریخ عمل می‌کند. خاطرات، شکل‌پذیر و قابل‌تغییرند؛ بنابراین، دولت‌ها سعی در روایت خاطرات به‌گونه‌ای دارند که توجیه‌کننده و مستدل‌کنندهٔ شرایط جاری باشد (Cherviatsova, 2020, 3). خاطره با تاریخ متفاوت است. تاریخ، دربارهٔ حقایق رویدادهای گذشته براساس اسناد است، اما خاطره، دربارهٔ این است که گذشته و تاریخ چگونه فهمیده و تفسیر می‌شوند. تاریخ، محصور در بافت زمانی است، اما خاطره، گذشته را حیاتی دوباره می‌بخشد و مانع از این می‌شود که «گذشته در گذشته بماند» (Langenbacher, 2010, 28). خاطره، حماسی و محرک است و برای خدمت به منافع ایدئولوژیک و اعتقادی در زمان حال و حمل باورهای فرهنگی مشخص و معین به آینده شکل گرفته و برساخته می‌شود. در یک تعریف خلاصه، خاطره را «دانش احساسی و حماسی از رویدادهای گذشته» دانسته‌اند (Verovesk, 2017:6). برخی از سیاستمداران، بیش از اینکه دغدغهٔ تاریخ داشته باشند، دغدغه‌مند

---

۱. Collective Memory
۲. Maurice Halbwachs
۳. Presentism

مناسبات قدرت هستند؛ ازاین‌رو، به سیاسی کردن مؤلفه‌های بسیج‌کننده‌ای همچون هنر، مذهب، و خاطره روی می‌آورند. هدف این‌دسته از سیاستمداران، تمهید توجیهات تجربه‌شده برای پیگیری یک‌سری اولویت‌ها و اهداف مشخص و معین است. آن‌ها برای موجه و مشروع‌سازی راه‌حل‌های خود، روایتی موجه از گذشتهٔ تاریخی را، که برای مخاطبان، آشنا و باورپذیر است، به‌کار می‌گیرند و خط‌مشی‌های خود را در امتداد آن قرار می‌دهند (Banchoff, 1996, 36- 37).

هر دولتی که خاطرات آن، مشروعیت و رواج بیشتری داشته باشد، «قدرت خاطراتی»[1] بیشتری دارد. در جهان مدرن، خاطرات در کانون تولید و بازتولید گونه‌های مختلف اقتدار سیاسی بوده‌اند. در اینجا محور منازعه، «نزاع بر سر خاطره»[2] است. کسی بر حال تسلط دارد که بر گذشته مسلط باشد (Rusu, 2017, 1-2). خاطره، ادامهٔ سیاست است، با ابزاری دیگر؛ بنابراین، «موازنهٔ خاطره» به‌سود هر طرف باشد، قدرت برتر نیز با اوست. در اینجا قدرت/ دانش فوکو، به قدرت/ خاطره تبدیل می‌شود (Seitz, 2017). معنای خاطره هیچ‌گاه تثبیت نمی‌شود و همیشه به‌روی تفاسیر مختلف گشوده است. تفسیر نیز به موقعیت گروه‌های خاطراتی گوناگونی وابسته است که براساس علایق خود به رمزگشایی خاطرات می‌پردازند (Jaskulowski and Majewski, 2017, 2).

خاطره، به‌خودی‌خود باقی نمی‌ماند و خاطرات، میل به کم‌رنگ شدن و فراموشی دارند. خاطره‌ای که کم‌رنگ شود، کارکرد اجتماعی و سیاسی‌اش را در جهت‌دهی به ادراک از دست می‌دهد. خاطره، نوعی جهت‌گیری فعال به‌سوی گذشته است؛ ازاین‌رو، دولت‌ها از طریق رویه‌های خاطراتی به «جامعه‌پذیری خاطراتی»[3] یا «خاطره‌پذیری»[4] اقدام می‌کنند (Barrowclough, 2014, 141; Jõesalu and Ene Kõresaar, 2013, 179). جامعه‌پذیری خاطراتی، عبارت است از فرایند انتقال خاطرات غالب توسط کارگزاران خاطره به تودهٔ وسیعی از اعضای جامعه (Craik, 2000, 283). دولت‌ها در راستای باقی ماندن خاطرات مطلوب خود به سیاست بزرگداشت[5] روی می‌آورند. خاطره، قائم‌به‌خود نیست و در جایی به‌نام

---

۱ Memorial Power
۲ Struggle For Memory
۳ Mnemonic Socialization
۴ Memorialistion
۵ Politics of Commemoration

«مکان‌های خاطره»[1] زیست می‌کند. *شوارتز*، بزرگداشت‌ها را که به‌معنای «به‌یاد آوردن با هم» است، این‌گونه تقسیم‌بندی می‌کند: متون بزرگداشتی[2] (زندگی‌نامه‌ها، آهنگ‌ها، اشعار)، موسیقی‌های مرتبط با تاریخ، شمایل[3] (نقاشی‌ها، عکس‌ها، فیلم‌ها)، بناهای یادبود[4] (موزه‌ها، گورستان‌ها، مجسمه‌ها) زیارتگاه‌ها[5] (محل جنایت، محل زندگی، مکان‌های وفات)، نام‌گذاری‌های مربوط به گذشته (خیابان‌ها، شهرها) و مراسم بزرگداشت[6] (سالگردها، جشن‌ها) (Schwartz, 1982, 377- 379).

دولت‌ها، پیوسته از فهم و تفسیر غالب از گذشته برای بسیج خاطره به‌عنوان یک ابزار سیاسی و مؤلفهٔ قدرت برای زمان حال استفاده می‌کنند. اهمیت خاطرات برای برخی از دولت‌ها، به‌سبب نقش آن در تولید کلیشه‌ها به‌عنوان الگوی سادهٔ درک واقعیت است. افراد، تفسیرهای بدون ابهام از گذشته و سناریوهای رفتاری قابل‌استفادهٔ آسان را به تحلیل‌های چندسطحی و چندمتغیره ترجیح می‌دهند (Wawrzy, 2013, 3). *زروباول* استدلال می‌کند که دانش بسیاری از مردم از گذشته، بیشتر برآمده از فعالیت‌ها و مناسبت‌های بزرگداشتی است، نه از مطالعهٔ رسمی تاریخ (Wills, 2005, 111).

فرض سیاست خاطره، مبتنی‌بر اجتماعی بودن انسان است و از متغیر قدرتمند احساسات جمعی به‌عنوان ابزاری راهبردی در سیاست به‌جای رویکردهای سنتی کشورداری بهره گرفته می‌شود (Bachleitner, 2019, 492). با توجه به اهمیت سیاسی خاطره، در حوزهٔ سیاست خارجی، خاطراتی که مربوط به دولت‌های خارجی باشند، محور پژوهش قرار می‌گیرند. به‌ویژه اینکه قرن بیستم را به‌دلیل آکنده بودن آن از جنایت‌های هولناک در داخل و بین کشورها، می‌توان «عصر تروما» نامید. در این عصر و در جوامع تروماتیک، نمی‌توان بدون توجه به این تجربه‌های وحشتناک و بازنمایی‌ها و یادآوری‌های آن‌ها، سیاست خارجی را توضیح داد (Resende and Budryte, 2014, 1-3). تضادهای احتمالی خاطرهٔ رسمی یا دولتی با خاطرهٔ اجتماعی، یا حتی با «خاطرهٔ جهانی»[7] موجب ایجاد اصطکاک و مشروعیت‌زدایی در سیاست

---

۱ Sites of Memory

۲ Commemorative Scriptures

۳ Icons

۴ Monuments

۵ Shrines

۶ Commemorative Observances

۷. به‌عنوان مثال، اسرائیل یکی از قدرت‌های خاطراتی دنیا است؛ زیرا، توانسته است از طریق رویه‌های قدرتمند خاطراتی با کمک غربی‌ها، خاطرهٔ هلوکاست را تبدیل به «خاطرهٔ جهان‌وطن» کند. چنان‌که شناخت هلوکاست، کلید خاطراتی ورود به اتحادیه اروپا است و رومانی و

خارجی می‌شود. دولت‌ها اگر نتوانند خاطرات خود را با زمان حال تطبیق دهند، مجبور خواهند شد زمان حال را با خاطرات هماهنگ کنند. در این پژوهش، شش رویهٔ خاطراتی سیاست نام‌گذاری، بناهای یادبود، روزهای ملی، مدارس، قوانین خاطره، و رسانه‌های جمعی بررسی شده‌اند.

• **سیاست نام‌گذاری:** منبع اصلی خاطرهٔ جمعی، شهر است که می‌تواند روایت خاطراتی پایداری را همواره در معرض دید عموم قرار دهد (Katz, 2013, 71). هدف از به‌کارگیری «سیاست نام‌گذاری»[1] فضاهای عمومی، تأیید ارزش‌های سیاسی و فرهنگی غالب بوده است(D'Ascenzo, 2016, 442). نام‌گذاری، بیش از تفکر آگاهانهٔ شهروندان بر تعمق و توجه ناخودآگاه تمرکز دارد. در اینجا سرمایه‌گذاری در گذشته، بدون لزوم استناد به آن، مطرح است. این رویهٔ خاطراتی از نوع رویه‌های غیربزرگداشتی است که نسخهٔ موجه و «مجاز» تاریخ در محیط‌های عادی زندگی روزمره را مشخص می‌کند (Schudson, 1997, 3). رویه‌های خاطراتی دیگر، موقتی هستند، اما نام‌های عمومی بزرگداشتی، دائمی‌اند و مشخص می‌کنند که چه تصور و تفسیری از گذشته در حوزهٔ عمومی غالب است. روزمرگی این رویهٔ خاطراتی، تأثیرات ناخودآگاه و مهمی بر حوزهٔ سیاست یادآوری دارد (Redwood, 2008: 432).

• **بناهای یادبود:** بناهای یادبود، بیانیهٔ خاطراتی قابل‌مشاهده‌ای هستند که به آن‌ها نماخاطره[2] نیز می‌گویند. موزه‌ها از مهم‌ترین این بناها و از جذاب‌ترین مجموعه‌ها برای آموزش و سرگرمی بازدیدکنندگان به‌شمار می‌آیند. موزه‌ها، نمایش بی‌طرفانهٔ گذشته نیستند، بلکه در راستای آرمان‌ها، اهداف، و باورهای خاصی ساخته شده‌اند و در پی «به‌صحنه آوردن»[3] خاطرهٔ مشخصی هستند. موزه‌ها، حاملان و ناقلان خاطراتی[4] هستند (Stan and Nadya Nedelsky, 2015, 236-248). تجربهٔ تأثیرگذاری که بازدیدکننده از موزه به‌دست می‌آورد، موجب می‌شود که خاطرهٔ عمومی را درونی کند؛ گویی رخداد موردنظر برای خود او اتفاق افتاده است و از آن تجربهٔ زیسته دارد و دارای نوعی وجدان ساختگی[5] می‌شود

لهستان باید برای عضویت در اتحادیه اروپا، نقش و ابراز پشیمانی خود را در جریان هلوکاست، به‌طور رسمی اعلام می‌کردند. حتی سازمانی دولتی به‌نام اتحاد بین‌المللی یادبود هولوکاست با ۳۴ عضو تشکیل شده است که اعضای آن، وظایف آموزشی، قانونی، و سیاسی را در زمینهٔ هلوکاست به‌عهده گرفته‌اند (Langenbach, 2010, 20; Labanyi, 2008, 123).

۱ The Politics of Naming

۲ Memoryscape

۳ Staging

۴ Memory Vehicles

۵ Prosthetic Conscie

(Sodaro, 2018, 25). انسان به‌ندرت تنها با ایده‌ها به‌خاطر می‌آورد و خاطرات انتزاعی از طریق پیوند با مادیت[1] در چارچوب فضای پیرامون فیزیکی تجسم می‌یابند و مانند مذهب، در قالب‌هایی همچون مجسمه، تصاویر، بناها، و مقبره‌ها متجسم می‌شوند (McKinnon et.al., 2016, 2-3). دراین‌صورت، خاطره، دچار تصلب و عینیت می‌شود و از خطر تغییرپذیری در امان می‌ماند. مکان‌های خاطراتی، «دامنهٔ دلالت[2]» را کاهش می‌دهند و مانع تغییروتحول روایی خاطرات می‌شوند (Aden, 2012, 74). مکان‌های خاطره، رویدادهای گذشته را به‌همراه همهٔ معناها، عواطف، و «درس‌های» مربوط به آن از گذشته به حال می‌آورند. «حس مکان[3]» در این رویهٔ خاطراتی اهمیت دارد. حس مکان، معنا، تصور بیناذهنی، و عواطف مردم در مورد محیط است.

• **روزهای ملی:** همهٔ کشورها برای «ملت‌بودگی» و «ملت‌ماندگی» به روز ملی نیز نیاز دارند. این روزها، احساسات را به درک ویژه‌ای از تاریخ پیوند می‌زنند و لحظه‌هایی را ایجاد می‌کنند که ملت «با هم به‌یاد می‌آورند». روزهای ملی، معنای زندگی عمومی و شیوه‌های تفکر «درست» در مورد افراد و رویدادهای گذشته را استاندارد و همگام می‌کنند. این نوع آگاهی برخلاف آگاهی‌های حاصل از کتاب، آمیخته با احساسات و اعتقادات است. این روزها، روایتی تکرارشونده‌اند[4] که هر شهروند با یک تجربهٔ مشترک، در زیست خاطراتی جامعهٔ خود مشارکت کرده و ملت را به اجرای دوبارهٔ تاریخ در چارچوب روایت ملی ترغیب می‌کند (Ariely, 2016, 4).

• **قوانین خاطره:** «قوانین خاطره[5]» عبارتند از وضع قوانین دولتی برای تجلیل، ممنوعیت، دریافت و پرداخت غرامت، تحقیق و تفحص، و جرم‌انگاری روایت‌های بدیل در مورد رخدادهای تاریخی. این قوانین، درصدد عرضهٔ نسخهٔ رسمی و قانونی «حقیقت تاریخی» هستند؛ چیزی که از آن می‌توان با عنوان «حاکمیت خاطراتی[6]» یاد کرد (Snyder, 2004, 39). دولت‌ها از طریق نوعی راست‌کیشی خاطراتی، در پی به‌انحصار درآوردن روایت‌گری دربارهٔ گذشته هستند. قانون ممنوعیت انکار هلوکاست در ۱۶ کشور

---

۱ Materiality
۲ Range of Signification
۳ Sense of Place
۴ Recurring Narratives
۵ Memory Law
۶ Sovereignty Over Memory

اروپایی و اسرائیل، قانون فرانسه برای جلوگیری از نفی دستاوردهای این کشور در دوران استعمار، و قانون حفاظت از قهرمانان و شهدای چین، ازجمله این قوانین هستند. قانون، ابزار پرکاربردی است که با فیلتر کردن اطلاعات مربوط به گذشته و به‌فعل درآوردن برخی رویدادهای تاریخی و پنهان کردن برخی دیگر از موارد، تأثیر چشمگیری بر امنیت خاطراتی[1] دارد؛ ازاین‌رو، دولت‌ها با وضع قانون در پی مقابله با تهدیدهای خاطراتی هستند (Mälksoo, 2015, 1).

• **مدارس:** نخستین و طولانی‌ترین نهاد رسمی‌ای که به جامعه‌پذیری خاطراتی می‌پردازد، مدارس هستند. تصاویر و داستان‌های مشترک دربارهٔ گذشته، از طریق متون آموزشی و سرگرمی، ایده‌ها و احساسات ماندگاری را دربارهٔ گذشته در ذهن کودک حک می‌کنند (Wills, 2005, 111). ذهن کودک برای انتقال خاطراتی، بسیار مناسب است. مدارس دوران مدرنیته، تنها مجموعه‌ای از مؤسسه‌های علمی نیستند، بلکه مجموعه‌هایی چندبعدی و در رابطهٔ کامل با ایدئولوژی رسمی نظم مستقر هستند. نقش «سیاست کینه»[2] در کتاب‌های درسی، موضوع پژوهش‌های فراوانی بوده است. کتاب‌های درسی از ابزارهای مهم مدیریت گذشته‌اند که آن‌ها را معدن طلای سیاست خاطره نامیده‌اند (Wang, 2018, 82). مدارس، مهم‌ترین نهادها برای همگن‌سازی خاطراتی[3] یا وحدت خاطراتی هستند (Paulson et al., 2020, 5-7). «جنگ کتاب‌های درسی»[4] بین کشورهایی همچون ژاپن و چین یا ارمنستان و ترکیه، حکایت از اهمیت این کتاب‌ها در مناسبات کشورها دارد. دولت‌ها پس از تغییرات سیاسی و انقلابی، به‌منظور براندازی دولت مستقر، از طریق مدارس اقدام به «براندازی گذشته»[5] و نظم پیشین می‌کنند و «گذشته‌ای جدید» می‌سازند (Wiliams, 2014, 328).

• **رسانه‌های جمعی (فیلم و سریال):** امروزه رسانه‌ها در زمرهٔ مهم‌ترین میانجی‌های انتقال خاطرات هستند. رسانه‌ها در لابه‌لای گزارش‌های به‌ظاهر بی‌طرف خود، پیوسته «اخبار گذشته» را نیز ارائه می‌دهند. بسیاری از مردم از موزه‌ها و بناهای تاریخی بازدید نمی‌کنند، اما امروزه، به‌تعبیر *اندرسون*، مطالعهٔ اخبار در روزنامه (و اینترنت)، جایگزین نماز و نیایش صبح شده است و این بستر، واسطه‌ای بسیار کاربردی برای

---

۱ Mnemonical Security
۲ Politics of Resentment
۳ Memorial Homogenization
۴ Textbook Wars
۵ Overthrow of The Past

خاطره‌پذیری است (Neiger, 2019, 4). در این زیرمجموعه، فیلم‌ها و سریال‌ها، تأثیرگذاری خاطراتی بسیار بیشتری دارند. عمر توجه به یک گزارش خبری، یک یا چند روز است، اما یک فیلم می‌تواند برای دهه‌ها پخش شود و مخاطب داشته باشد. در فیلم، شخصیت‌ها خلق می‌شوند و توجه مخاطب نه به گویندگان و گزارشگران، بلکه به انسان‌ها است. امروزه فیلم‌های تاریخی، ابزار مهمی برای انتقال خاطراتی و مرکز توجه هستند؛ به‌گونه‌ای که از سال ۱۹۹۰ تا ۲۰۲۰، از ۳۰ فیلم برندهٔ اسکار، ۱۷ مورد، مربوط به موضوعات تاریخی یا داستان‌ها و شخصیت‌های تاریخی بوده‌اند که «فهرست شیندلر»، «شجاع‌دل»، «تایتانیک»، «گلادیاتور»، «سخنرانی پادشاه»، «آرگو»، و «۱۲ سال بردگی» از مهم‌ترین آن‌ها هستند. نکتهٔ جالب‌توجه این است که «آرگو» یک فیلم ضدایرانی است که به موضوع تسخیر سفارت آمریکا و حادثهٔ ۱۳ آبان ۱۳۵۸ می‌پردازد. در این فیلم، از همهٔ فنون و وجوه سیاست خاطره برای روایت دلخواه این رویداد تاریخی به‌نفع آمریکا و به‌زیان ایران استفاده شده است.

۳. سیاست نام‌گذاری خاطرهٔ ۱۳ آبان

در تاریخ ایران مدرن، ابعاد سیاسی نام‌گذاری‌ها، بسیار اهمیت داشته است. رضاشاه، در راستای ایدئولوژی ناسیونالیستی و باستان‌گرایی پهلوی، نام بیش از ۲۰۰ شهر و روستا و حتی نام کل کشور را تغییر داد و اگر کسی نام قدیمی را به‌کار می‌برد، از سوی پلیس جریمه می‌شد (Jalalpour, 2012, 49). پس از سقوط پهلوی دوم و پیروزی انقلاب اسلامی، یک «انقلاب نام‌گذاری» نیز رخ داد؛ به‌گونه‌ای که نام سران و وابستگان و مظاهر رژیم شاهنشاهی از اماکن و خیابان‌ها حذف شد. در دورهٔ دولت موقت، طی یک سال، نام ۵۰۰ مکان تغییر کرد. فتح نام‌ها همانند فتح سرزمین‌ها از مؤلفه‌های قدرت دولت‌ها به‌شمار می‌آید؛ ازاین‌رو، نام‌گذاری‌ها از محورهای منازعه‌های سیاسی در تاریخ انقلاب اسلامی بوده است؛ به‌عنوان مثال، به‌دلیل تمایل دولت موقت به ملی‌گرایی و مصدق و به‌ویژه هم‌پیوندی او با خیانت آمریکا در سال ۱۳۳۲، پس از پیروزی انقلاب، خیابان‌ها و میدان‌های بسیاری در سراسر کشور به‌نام وی نام‌گذاری شد. نمادین‌ترین خیابان تهران، یعنی خیابان پهلوی، نیز به‌نام مصدق تغییر یافت. در سال ۱۳۶۰، پس از انتقاد صریح امام خمینی(ره) از مصدق، وزارت کشور، فوراً نام این خیابان را به ولیعصر تغییر داد و در همهٔ نقاط کشور نیز این نام از مکان‌های مختلف برداشته شد. پس از ۳۶ سال، سرانجام در سال ۱۳۹۶، دوباره خیابانی به‌نام مصدق نام‌گذاری شد. شورای‌عالی انقلاب فرهنگی در مصوبهٔ «سیاست نام‌گذاری خیابان‌ها و امکان عمومی»، الزامات نام‌گذاری را تصویب کرد و برای هماهنگی نام‌گذاری در کشور، یک شورای ویژه را زیر نظر این شورا تشکیل داد. براساس آیین‌نامهٔ شورا، در حوزهٔ نام‌گذاری، اولویت نخست، شخصیت‌های

صدر اسلام و انقلاب و اولویت دوم، شخصیت‌های تاریخی و ادبی هستند (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۴۰۰).

نام‌هایِ خاطراتی مرتبط با خاطرات منفی از آمریکا همچون ۱۶ آذر، مصدق، شهید سلیمانی، و... نقش مهمی در آمریکاستیزانه کردن روح شهرها داشته است؛ هرچند مهم‌ترین آن‌ها ۱۳ آبان است. نام ۱۳ آبان در فضاهای شهری، به‌خوبی توانسته است خاطرهٔ یادشده را از طریق پیوند با روزمرگی و محیط خاطراتی ایرانیان، تثبیت کند. کمتر فردی وجود دارد که با یک خیابان، میدان، مدرسه، داروخانه، ایستگاه اتوبوس، بوستان، شهرک، و کوچه با نام ۱۳ آبان برخورد نکرده باشد. در حوزهٔ «نام‌شناسی»[۱] هرچقدر یک اسم خاص، مصادیق گسترده‌تری را دربر گیرد، قدرت معنایی آن افزایش می‌یابد و به فهرست واژگانی روزانه و روزمره تبدیل می‌شود؛ به‌عنوان مثال، در تهران، داروخانه، بیمارستان، کلانتری، و حتی بازار تره‌بار نیز به این نام، نام‌گذاری شده است تا در زندگی عامهٔ مردم، حضور و جریان سازنده‌ای داشته باشد. این رویه در حوزهٔ خاطره‌پذیری مردمی و عامیانه[۲] قرار دارد. افراد بدون‌توجه، نام ۱۳ آبان را به‌کار می‌برند و این نام، ناخودآگاه، زنده و آشنا باقی می‌ماند. نام‌ها، سازندهٔ زندگی اجتماعی هستند و تنها یادآوری نام ۱۳ آبان، بخش مهمی از فرایند خاطره‌پذیری است و وظیفهٔ پر کردن محتوای روایی آن، به رویه‌های خاطراتی دیگری واگذار شده است.

نام‌گذاری ۱۳ آبان، شخصیتِ فضاهای عمومی و مردمی را ضدآمریکایی و ضداستکباری می‌کند. نام‌ها، واژگانی خنثی نبوده و دربردارندهٔ بینش و سمت‌گیری هستند؛ بنابراین، با کاربرد یک نام، محتوای آن نیز بازتولید می‌شود؛ ازاین‌رو، هر فردی هنگامی‌که نام ۱۳ آبان را به‌کار می‌برد، با توجه به روایت متعارف و جاری از این نام، گرایش‌های خصمانه در مقابل آمریکا را تثبیت و تحکیم کرده و توسعه می‌دهد. این فن و فناوری نرم موجب می‌شود که همهٔ شهروندان در بازتولید آمریکا و استکبارستیزی سهیم شوند. نام‌گذاری و جای‌نام[۳] در عین کارآمدی، راهبردهای خاطراتی آسان، ارزان، و سریعی هستند. تابلوهای پرشمار ۱۳ آبان، تنها برچسب‌های ساده‌ای برای مسیریابی نیستند بلکه همانند استقرار پرچم پیروزی، روایت تحقیر و شکست آمریکا به‌شمار می‌آیند. برخلاف مراسم روز ملی، از طریق نام‌ها، هر روز جشن

---

۱. Onomastics
۲. Banal
۳. Toponymy

پیروزی بر آمریکا تکرار می‌شود. نام‌ها و نشانه‌های ضدآمریکایی، همچون یک گالری شبانه‌روزی، احساساتِ شهروندان را به‌طور دائم علیه سیاست‌ها و اقداماتِ استکباری آمریکا برمی‌انگیزد. ازاین‌طریق، کالبد شهرها به‌سبب به‌کارگیری نام‌های یادبود ضدآمریکایی، افراد را محاصرهٔ خاطراتی و معنایی می‌کند و شهروندان، آمریکاستیزی را زندگی می‌کنند. خاطرهٔ ۱۳ آبان در ذهن و زندگی افراد، رسوخ و رسوب می‌کند و سیاست خارجی‌ای که منطبق با این خاطره نباشد، در ذهنیت زیستهٔ آن‌ها نامشروع به‌شمار می‌آید. براین‌اساس، ارتباط وثیق و عمیقی بین سیاست نام‌گذاری و سیاست خارجی وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که اصل بنیادین استکبارستیزی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بازتولید و تعمیق می‌شود و دولت‌ها نمی‌توانند به‌آسانی از آن عدول کنند؛ زیرا، با خاطرهٔ جمعی مردم، در تعارض و تقابل است.

٤. بناهای یادبود (سفارت سابق آمریکا)

قلب ژئوپلیتیک خاطره[1]ایرانیان، سفارت سابق آمریکا است که در فرهنگ انقلاب اسلامی، «لانهٔ جاسوسی» نامیده می‌شود؛ به‌گونه‌ای که حدود هفت دهه است که سیاست داخلی و خارجی ایران تحت تأثیر این بنای نمادین و رخدادهایش قرار دارد. برخلاف آمریکایی‌ها، خاطرهٔ سفارت آمریکا برای ایرانیان، فراتر از ۱۳ آبان ۱۳۵۸ است؛ زیرا، شخصیت مکان این ساختمان، بازگوکننده و انتقال‌دهندهٔ خاطرات دیگری همچون کودتا، کاپیتولاسیون، حمایت از شاه، ساواک، تهاجم نظامی طبس، و ده‌ها اقدام ضدایرانی دیگر است؛ بنابراین، رویکرد خاطراتی ایران در مورد تسخیر سفارت، نه‌تنها سیاستِ پشیمانی و پوزش‌خواهانه[2]نبوده، بلکه آن را خاطره‌ای الگو و معیار، مایهٔ افتخار، و نیازمند یادآوری دائمی می‌داند. در حوزهٔ خاطرهٔ عمومی، فتح سفارت آمریکا به خاطره‌ای فعال و الهام‌بخش تبدیل شده است. سیاست خاطراتی ایران با برجسته‌سازی این مکان توانسته است خاطره‌ای درونی‌شده را برای افراد زیادی ایجاد کند. بسیاری از ایرانیان تابه‌حال در این مکان، خاطرهٔ حضور فیزیکی نداشته‌اند، اما حس مکان را دریافت کرده و دارای نوعی قضاوت حسی و نظام شناختی دربارهٔ مکان یادشده هستند. هرچند در سال‌های اخیر، «خرده‌خاطره» یا «پادخاطره‌ای»[3] دربارهٔ رویداد تسخیر سفارت برساخته شده است که تلاش می‌کند روایت و حس مکان متفاوتی را شکل و انتقال دهد، اما بدگمانی و منفی‌نگری ایرانیان به سفارت‌خانه‌های

---

۱. Geopolitics of Memory

۲. Apologetic

۳. Counter-Memory

مداخله‌گر بیگانه بسیار ریشه‌دار است و به قرن نوزدهم برمی‌گردد. چنان‌که ایرانیان، ۱۵۰ سال پیش از تسخیر سفارت آمریکا، سفارت روسیه را تصرف کردند. افزون‌براین، ۲۶ سال پیش از ۱۳ آبان ۱۳۵۸، در تظاهرات ۳۰ تیر ۱۳۳۲ برای نخستین‌بار عنوان «لانهٔ جاسوسی» برای سفارت آمریکا به‌کار رفت (Milani, 2013, 219). نقش منفی و مؤثر سفارت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این واقعیت را در مورد سفارت آمریکا ثابت کرد؛ هرچند می‌توان گفت، «سفارت‌هراسی» ناشی از «بیگانه‌هراسی» تاریخی ایرانیان، پس از انقلاب اسلامی بر اثر اقدامات منفی آن‌ها تعمیق و توسعه پیدا کرد.

تبدیل سفارت آمریکا به موزهٔ لانهٔ جاسوسی، بهترین راهی است که معنای خاطره در آن را ثبت و تثبیت می‌کند. موزه، محل نگهداری اشیاء باارزش است. موزهٔ لانهٔ جاسوسی، به‌خوبی از خاطرهٔ باارزش ۱۳ آبان در برابر فراموش‌شدگی و تغییر روایی و تحریفِ پادخاطره، محافظت می‌کند. این موزه، مانند موزهٔ آشویتس‌برکنا، که خود مکان تاریخی وقوع جنایت بوده است، با تلفیق محتوا و مکان، شاهد عینی جنایت‌های آمریکا در ایران است. رازآلود بودن درون سفارت به‌دلیل داشتن ابعاد جاسوسی، موجب جذابیت و تبدیل شدن آن به یک منطقهٔ گردشگری شده است. این موزهٔ واقع‌گرایانه، به‌دلیل داشتن شواهد عینی، به‌دور از انتزاع و تخیل است. بازدیدکنندگان، دستگاه‌های جاسوسی آمریکا را به‌چشم خود می‌بینند. راهنمای موزه به‌درستی توضیح می‌دهد که این دستگاه‌ها می‌توانستند همهٔ بی‌سیم‌ها و تلفن‌ها، ازجمله تلفن امام خمینی را شنود کنند. ناظر، از وجود آن‌همه دستگاه جاسوسی در یک سفارت‌خانه که مأموریت دیپلماتیک دارد، شگفت‌زده می‌شود. در موزه‌ها افراد به‌جای آموختن یا خواندن، تاریخ را «می‌بینند» (Violi, 2012, 51)؛ بنابراین، بازدیدکننده، با دیدن تاریخ جنایت‌های آمریکا، آن‌ها را به خاطرهٔ خود تبدیل می‌کند.

دیوارنگاره‌های سفارت پیشین آمریکا نیز از مهم‌ترین دیوارنگاره‌های شهر تهران است که توجه مخاطبان داخلی و خارجی را جلب می‌کند. در ایران، دیوارنویسی‌های پیش و پس از انقلاب بر گفتمان سیاسی بسیار مؤثر بوده است (Ayatollahi & Fahmiyefar, 2012, 89). دیوارنگاره‌های کنونی با شدیدترین و البته دقیق‌ترین مضامین هنری آمریکاستیزانه و تحقیرکننده طراحی شده‌اند تا روح عزت و افتخار را در ایرانیان، زنده نگه دارند. سرنگونی پهپاد آمریکا، چشم جهان‌بین در دریای خون، سرنگونی هواپیمای مسافربری، و گل تاریخی حمید استیلی به آمریکا که توپ به مشت تبدیل شده است، ازجمله این دیوارنگاره‌های تأثیرگذار هستند. در آیین رونمایی از این دیوارنگاره‌ها در آبان ۱۳۹۸، فرمانده کل سپاه، معاون قرارگاه خاتم‌الانبیا(ص)، فرمانده سپاه رسول‌الله(ص)، رئیس تربیت‌بدنی سپاه، سه نمایندهٔ مجلس

شورای اسلامی، و معاون وزیر دفاع، حضور داشتند که نشان‌دهندهٔ اهمیت این رویهٔ خاطراتی در گفتمان انقلاب اسلامی است. همچنین، از سفارت ۴۴ هزارمتری آمریکا، بهره‌های خاطراتی دیگری نیز گرفته شده است که به‌عنوان نمونه می‌توان به ساخت قبرستان سربازان آمریکایی و تبدیل سفارت آمریکا به حسینیه اشاره کرد که بیانگر شور عاشورایی در ظلم‌ستیزی است.

۵. سیزده آبان: روز ملی مبارزه با استکبار جهانی

در تاریخ معاصر ایران، تقویم، اهمیت سیاسی گسترده‌ای پیدا کرده است؛ به‌گونه‌ای که تغییر تقویم از هجری به شاهنشاهی، یکی از جرقه‌های انقلاب علیه این رژیم به‌شمار می‌آید. در جمهوری اسلامی ایران، برپایهٔ اصول «تذکر ایام‌الله»[1] و «تعظیم شعائرالله»[2] در گفتمان اسلامی، قداست و اهمیت روزهای ملی، به‌ویژه «روز ملی مبارزه با استکبار جهانی» افزایش می‌یابد.

تصویر شمارهٔ (۱). مراسم رونمایی از دیوارنگاره‌های جدید در سفارت آمریکا

تصویر شمارهٔ (۲). مراسم تبدیل سفارت آمریکا به حسینیه

۱. سوره ابراهیم، آیه ۵.
۲. سوره حج، آیه ۳۲.

برای نام‌گذاری روزهای ملی در تقویم، نهاد ویژه‌ای به‌نام «کمیسیون نام‌گذاری روزهای خاص» تشکیل شده است. مناسبت‌های تقویم به دو دسته تقسیم شده‌اند: ۱) مناسبت‌های مندرج در متن تقویم؛ ۲) مناسبت‌های ضمیمهٔ تقویم. از الزامات تعیین روزهای ملی این است که روزها متناسب با «نیازهای» فرهنگی و «تبلیغ منطقی و محققانهٔ دیدگاه‌های سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور» باشد (Ministry of Culture and Islamic Guidance, 2021). توجه فراوان به سیاست‌های تقویمی، موجب رشد سریع مناسبت‌ها شده است و برخی از روزها، سه یا چهار مناسبت دارند. در تقویم رسمی سال ۱۴۰۰ ایران، ۳۵۱ مناسبت وجود دارد؛ این درحالی است که کشورهای چین ۴۱، آمریکا ۳۰، عربستان ۲۱، و فرانسه ۱۷ مناسبت در تقویم خود دارند (Timeanddate, 2021). آمریکا، ازآنجاکه بیشترین نقش مستقیم و غیرمستقیم را در رویدادهای ایران داشته است، رکن ثابت روزهای ملی مهم در تقویم کشور است. در مواردی همچون ۱۳ آبان، به‌طور مستقیم و در روزهایی همچون روز دانشجو در ۱۶ آذر، روز قدس، ۲۲ بهمن، و ۹ دی، شعارها و مناسک، آمریکا را در محور قرار داده‌اند. در متن تقویم ایران، شش روز در ارتباط با جنایت‌های عینی آمریکا نام‌گذاری شده است: ۵ اردیبهشت (حملهٔ آمریکا در طبس)، ۱۲ تیر (حملهٔ آمریکا به هواپیمای مسافربری)، ۲۸ مرداد (کودتای آمریکا)، ۴ آبان (اعتراض امام خمینی به کاپیتولاسیون)، ۱۳ آبان (تسخیر لانهٔ جاسوسی) و ۱۳ دی (شهادت سردار قاسم سلیمانی). در ضمیمهٔ تقویم نیز سه روز ۳۰ خرداد (شهادت زائران حرم رضوی به‌دست ایادی آمریکا)، ۱۸ تیر (توطئهٔ آمریکا در پایگاه نوژه)، و روز ۱۵ مرداد (انفجار بمب اتمی در هیروشیما) ثبت شده است. در سال‌های اخیر، ابتکارهای جدیدی نیز برای افزایش روزهای

ملی، همچون هفتهٔ حقوق بشر آمریکایی (شش تا ۱۲ تیر) انجام شده است.

در سال‌های اخیر در راستای عمومیت‌بخشی و ایجاد رویکردی ملی و نه صنفی و دانش‌آموزی به این روز تلاش شده است. مسیر راهپیمایی ۱۳ آبان در تهران، با مناسک و شعارهای تعیین‌شده، از دو مکان خاطرهٔ این روز، یعنی دانشگاه تهران به‌سوی سفارت پیشین آمریکا است. سخنرانی‌های مقامات، فضاسازی شهری، امکانات ورزشی و هنری، رسانه‌ها و فضای مجازی، ایستگاه‌های فرهنگی در شهر، دانشگاه‌ها، مدارس و اداره‌ها، نشست‌های علمی و برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی موجب می‌شوند که هر فردی، دست‌کم با یکی از رویه‌های خاطراتی این روز ملی، روبه‌رو شود؛ امری که باعث می‌شود اهمیت این روز در تاریخ انقلاب اسلامی و خاطرهٔ جمعی ایرانیان، کم‌رنگ و فراموش نشود.

٦. قوانین خاطراتی در مورد ۱۳ آبان

تاکنون سه قانون خاطراتی دربارهٔ آمریکا در مجلس شورای اسلامی تصویب شده است: «قانون پیگیری حقوقی‌ـسیاسی نقش و دخالت آمریکا و انگلیس در کودتای (۲۸) مرداد ۱۳۳۲ علیه دولت ملی ایران»، «قانون الزام دولت به پیگیری جبران خسارات ناشی از اقدامات و جنایات آمریکا علیه ایران و اتباع ایرانی»، و «الزام دولت در تعیین سرفصل جنایات و توطئه‌های آمریکا در کتب درسی مدارس و دانشگاه‌ها». دو قانون نخست، در چارچوب دیپلماسی غرامت قرار دارند. قانون نخست، منحصر به ۲۸ مرداد است، اما قانون دوم، گسترده‌تر است و دولت را موظف می‌کند که اقدامات حقوقی لازم را برای دریافت غرامت ناشی از رخدادهای زیر انجام دهد: خسارت‌های مادی و معنوی ناشی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، کودتای نوژه، جنگ تحمیلی، شهدای جنگ، ۱۷هزار شهید ترور، حمله به سکوهای نفتی، و مانند آن.

قانون خاطراتی سوم در چارچوب سیاست یادآوری قرار دارد. این قانون در جلسهٔ تاریخی مجلس در ۱۵ دی ۱۳۹۸، یعنی دو روز پس از شهادت سردار سلیمانی، به‌تصویب رسید. رئیس مجلس در ابتدای جلسه با استفاده از روش زنجیره‌سازی مبنی‌بر تداوم جنایت‌های آمریکا، موضوع شهادت سردار سلیمانی را به کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ پیوند می‌زند: «آقای ترامپ!... نام شما را در تاریخ جهان، هم‌ردیف جنایت کودتای ۲۸ مرداد و جنایت دیگر آمریکا در سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران، ثبت می‌کنند». در قانون یادشده، مجلس، دولت را مکلف به استفاده از اسناد لانهٔ جاسوسی، در کتاب‌های درسی می‌کند

---

۱. هرچند به‌غیر از جنایت سرنگونی هواپیما، بقیهٔ جنایت‌ها توسط منافقین و صدام انجام شده، اما در همهٔ آن‌ها، آمریکا نقش غیرمستقیم داشته است.

(Parliamentary Debates, 2019). طرح‌های دیگری نیز وجود دارند که هنوز به قانون تبدیل نشده‌اند ازجمله: «طرح الزام دولت به بازپس‌گیری درآمدهای آمریکا و انگلیس از نفت ایران پس از کودتای ۲۸ مرداد»، «طرح تأسیس موزهٔ جنایات آمریکا»، و «طرح الزام دولت به پیگیری حقوقی اقدام جنایت‌کارانهٔ آمریکا در ساقط کردن هواپیمای مسافربری ایران».

قانون تعیین روز مبارزه با استکبار جهانی در جلسهٔ ۸ آبان ۱۳۶۷ به‌تصویب رسید. مشروح مذاکرات این جلسه در مجلس سوم، برای درک بهتر «روح قانون»، حائز اهمیت است. *ابراهیم اصغرزاده* و *یدالله اسلامی* از بانیان و مدافعان این طرح بودند. اصغرزاده در نطق خود بیان می‌کند که این روز، نه روز بزرگداشت، بلکه باید «روز مبارزه» نام‌گذاری شود تا تداوم ۱۳ آبان در مبارزات سال‌های بعد حفظ شود، هیچ‌گاه اصل مبارزه با آمریکا فراموش نشود، تا ابد ۱۳ آبان، یک «روز زنده» بماند، سیاست خارجی «مصون» شود، و پرچم آمریکاستیزی زمین گذاشته نشود. *مؤذن‌زاده*، موافق دیگر، می‌گوید: امام یک موضع هجومی، کینه‌ای، و ضداستکبار دارند و هدف این قانون، تثبیت این موضع در قالب یک روز خاص است. یدالله اسلامی نیز در دفاع از طرح یادشده بر این نظر بود که نام‌گذاری این روز، ۱۳ آبان را به نماد کینهٔ ایرانیان از آمریکا تبدیل می‌کند؛ زیرا، «وقتی‌که ما خاطرات گذشته را مرور می‌کنیم، چه راهی برای ما جز مبارزه می‌ماند؟... این روز را ما باید با شکوه هرچه بیشتر برای یادآوری جنایات آمریکا و برای تبیین جهت‌گیری سیاسی‌مان، به‌یاد داشته باشیم». *خلخالی* و *موحدی ساوجی* نیز از مخالفان جدی این طرح بودند (Parliamentary Debates, 1988, 21-24). نکتهٔ قابل توجه و تأمل این است که آمریکا، قوانین خاطراتی پرشمار و گوناگونی علیه جمهوری اسلامی و درواقع، ملت ایران وضع و اجرا کرده است؛ ازاین‌رو، قانون‌گذاری خاطراتی ایران، یا دست‌کم بخشی از آن، را می‌توان بخشی از سیاست موازنه‌سازی خاطراتی آن به‌شمار آورد.

۷. مدارس و ۱۳ آبان

یکی از مهم‌ترین فنون و فناوری‌های خاطراتی جمهوری اسلامی ایران در حوزهٔ آموزش‌وپرورش، استکبارستیزی و مسئلهٔ آمریکا است؛ زیرا، ۱۳ آبان، در اصل، روز دانش‌آموز است که در تاریخ مبارزات ضدشاهنشاهی دانش‌آموزان، جایگاه ویژه‌ای دارد. آموزش‌وپرورش و مدرسه، به‌طور طبیعی و منطقی، در روایت ۱۳ آبان در سیاست خاطراتی ایران، اصالت و اهمیت دوچندانی دارد؛ ازاین‌رو، گرامیداشت شعائر و برگزاری مراسم پیوسته و مناسبتی مبارزه با آمریکا در برنامه‌های روزانهٔ مدارس قرار دارد. شعار «مرگ بر آمریکا» در مراسم صبحگاهی و مراسم مربوط به روزهای ملی، همچون ۲۲ بهمن، و نیز راه رفتن روی

پرچم آمریکا و آتش زدن آن، شعارنویسی روی دیوار مدارس، و... از برنامه‌های رایج مدارس هستند. کتاب‌های تاریخ مدارس، همانند همهٔ کشورهای دیگر، با رویکرد و بینش سیاسی در چارچوب گفتمان انقلاب اسلامی نوشته شده‌اند. بازنمایی روایت‌های مربوط به آمریکا در کتاب‌های درسی، با ترکیب تاریخ و سیاست، انجام شده است. یکی از اهداف خاطراتی انقلابی مدرسه‌ها، تربیت دانش‌آموزانی با ترومای جمعی در مورد «رژیم مافیایی»[1] آمریکا و برانگیختن حس انزجار و انتقام در برابر عملکرد منفی آن است؛ به‌گونه‌ای که فرزندان انقلاب اسلامی نباید خاطرهٔ جنایات آمریکا در ایرانِ پیش و پس از انقلاب را فراموش کنند.

۱. رهبر انقلاب، در بیانات خود به‌مناسبت عید سعید مبعث در تاریخ ۱۰ اسفند ۱۴۰۰، آمریکا را این‌گونه توصیف می‌کنند: رژیم آمریکا «بحران‌ساز و بحران‌زیست» و اساساً یک «رژیم مافیایی» است که شبکه‌های مافیای سیاسی، اقتصادی، و اسلحه‌سازی در درون آن، از گسترش بحران‌ها در جهان، تغذیه و ارتزاق می‌کنند (Https://Farsi.Khamenei.Ir/News-Content?Id=49673).

تصویر شمارهٔ (۳). بازنمایی تصویری آمریکا در کتاب‌های درسی مدارس

مطالعات اجتماعی، پایه نهم،صفحه ۱۰۹

حمله آمریکا به هواپیمای مسافربری ایران و کشته شدن ۲۹۰ نفر انسان بی‌گناه

حمله آمریکا به سکوهای نفتی در سال‌های آخر جنگ تحمیلی

تفکر و سواد رسانه‌ای، پایه دهم، صفحه ۳۱

کارتن خواب امریکایی

جنبش وال استریت علیه بی‌عدالتی در آمریکا

مطالعات اجتماعی، پایه نهم،صفحه ۵۰

جنبش‌ها و اعتراضات متعدّد در آمریکا در اعتراض به بی‌عدالتی‌های گسترده در این کشور

مطالعات اجتماعی، پایه نهم، صفحه ۴۷

بی‌خانمان

۱۳ آبان یکی از خاطره‌انگیزترین روزها برای هر دانش‌آموز ایرانی به‌شمار می‌آید. در سیاست خاطره، «اجتماعات خاطراتی»[۱] که زیرمجموعهٔ کوچک‌تری از جامعهٔ خاطراتی هستند، نقش بسیار مهمی دارند؛ زیرا، می‌توان سیاست خاطراتی متناسب با شرایط و سن اجتماع هدف را اجرا کرد؛ به‌عنوان مثال، روز ۱۶ آذر، متناسب با اجتماع خاطراتی دانشجویان و ۱۳ آبان، برای دانش‌آموزان تدارک دیده شده است. با وجود اینکه روز دانش‌آموز به‌دلیل شهادت تعدادی از دانش‌آموزان در ۱۳ آبان ۱۳۵۷ توسط رژیم شاه نام‌گذاری شده است، اما محتوای خاطراتی این روز، بیشتر مرتبط با رخداد تسخیر سفارت آمریکاست؛ به‌عنوان مثال، در این روز «زنگ استکبارستیزی» نواخته می‌شود؛ زیرا، در روز ۱۳ آبان ۱۳۵۸، دانشجویان پیرو خط امام، سفارت آمریکا را تسخیر کردند.

در زنگ استکبارستیزی، برنامه‌های تفریحی و آموزشی متفاوتی برگزار می‌شود، فعالیت‌های درسی در این روز تعطیل می‌شود و دانش‌آموزان با خروج از مدرسه به راهپیمایی ملی می‌پیوندند. در کتاب‌های درسی، دانش‌آموزان، ۱۳ آبان را فراتر از تاریخ، به‌عنوان یک هویتِ انقلابی می‌آموزند؛ ازاین‌رو، کتاب درسی‌ای که ۱۳ آبان را برای دانش‌آموزان تبیین می‌کند، کتاب «هویت اجتماعی» پایهٔ دوازدهم است. هدف از این رویکرد نیز تاریخ‌سازی هویتی از خاطرهٔ ۱۳ آبان است. محتوای درسی نیز که ۱۳ آبان را مطرح می‌کند، در بافت زمان حال است. در درس نهم این کتاب با عنوان «بعد سیاسی هویت ایران»، موضوع تسخیر لانهٔ جاسوسی، به‌عنوان مرحلهٔ جدیدی از تاریخ ایران مطرح می‌شود که ازاین‌پس، اعمال و رفتار آمریکا را پاسخ می‌دهد. همچنین، به‌لحاظ صفحه‌آرایی، متن مربوطه ذیل سه محتوای بصری ـنوشتاری دربارهٔ سه مبارز علیه ظلم و استعمار آمریکا و انگلیس، آمده است. محتوای ارائه‌شده دربارهٔ ۱۳ آبان، حرکت قهرمانانه در راستای استقلال و رفع وابستگی به آمریکا با ادبیات ارزشی به‌منظور برانگیختن حس عاطفی دانش‌آموز در کنار آموزش تاریخ است (Social identity, 2020). نکتهٔ مهم دیگر، استفادهٔ بیشینه از اسناد لانهٔ جاسوسی در کتاب‌های درسی مدارس است؛ به‌گونه‌ای که با تأکید و توصیهٔ مقام معظم رهبری، اسناد لانهٔ جاسوسی، به مهم‌ترین و پرارجاع‌ترین منبع کتاب‌های درسی تاریخ تبدیل شده است.

۸. رسانه‌های جمعی (فیلم و سریال)

تاکنون ده‌ها فیلم، سریال، و مستند ساخته شده است که مستقیم یا غیرمستقیم به موضوع بازنمایی جنایت‌های آمریکا ازجمله کودتای ۲۸ مرداد، حمایت از شاه، عملیات طبس، و... پرداخته‌اند؛ اما مهم‌ترین

---

۱. Mnemonic Community

و تازه‌ترین اثر دربارهٔ خاطرهٔ ۱۳ آبان، «مجموعهٔ تلویزیونی روزهای ابدی» است. این طرح کلان، ازجمله مجموعه‌های «راهبردی» صداوسیماست که در سیمافیلم تولید شده است. این مجموعهٔ تاریخی، رویدادهای اوایل انقلاب اسلامی ایران، از بهمن سال ۱۳۵۷ تا آبان سال ۱۳۵۸، را با محوریت قشر جوان و عمدتاً دانشجو، روایت می‌کند؛ رویدادهایی که سرانجام، به تسخیر سفارت آمریکا توسط دانشجویان پیرو خط امام ختم می‌شود.

این مجموعه، بعد و بار خاطراتی مهمی برای روابط ایران و آمریکا و تسخیر سفارت این کشور در تهران دارد. رویکرد و ابعاد خاطراتی «روزهای ابدی» از نام آن مشخص است؛ به‌گونه‌ای که ترسیم می‌شود که هم جنایت‌های آمریکا و هم مبارزه با آمریکا، با ابدیت پیوند خورده است و نباید مشمول مرور زمان شده و فراموش شود. داستان سریال را می‌توان به سه بخش تقسیم کرد: دو مقدمه شامل قانون کاپیتولاسیون و تداوم جنایت‌ها پس از انقلاب اسلامی و یک نتیجه، یعنی حملهٔ پیشگیرانه به سفارت آمریکا برای جلوگیری از کودتایی شبیه آنچه در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ رخ داد. البته در این فیلم نیز مانند سایر فیلم‌ها، بزرگ‌نمایی‌هایی انجام شده است؛ برخی از رویدادهای تاریخی و مفاهیم سیاسی، مانند کاپیتولاسیون و نفوذ، برجسته‌سازی شده است تا برای عموم مردم، قابل‌فهم باشد.

• **کاپیتولاسیون:** در سکانسی از این فیلم نشان داده می‌شود که آمریکایی‌ها برای تفریح و تمرین تیراندازی، مردم عادی را هدف قرار می‌دهند. پس از آنکه یکی از نظامیان آمریکایی در مزرعه‌ای برای سرگرمی به یک رهگذر عادی تیراندازی می‌کند، دادگاه مطابق قانون کاپیتولاسیون، حکم می‌دهد که صلاحیت رسیدگی به پرونده را ندارد. در بخش مهم دیگری از سریال، یک آمریکایی درصدد تجاوز به همسر سرهنگ *شریف‌زاده*، از شخصیت‌های محوری سریال، برمی‌آید، اما هنگام فرار زن، دیپلمات آمریکایی او را به‌قتل می‌رساند و او نیز به‌دلیل قانون کاپیتولاسیون، دستگیر نمی‌شود. همچنین، یک مأمور زن آمریکایی، در حالت مستی، دو نوجوان را به‌قتل می‌رساند، اما به‌دلیل کاپیتولاسیون، تحت تعقیب قرار نمی‌گیرد.

• **تداوم جنایت‌های سفارت از طریق جاسوس‌ها و نفوذی‌ها:** در یک سکانس، در جلسه‌ای در اتاق سری سفارت آمریکا بیان می‌شود که پول، اسلحه، و حمایت بین‌المللی گروه‌های ضدانقلاب توسط سفارت آمریکا فراهم می‌شود. آمریکا، ترور مقامات را هم از طریق همین گروه‌ها انجام می‌دهد. *تام*، رئیس هیئت مستشاری آمریکا، درحالی‌که عکس بزرگان انقلاب را در دست دارد، می‌گوید: «ما درون چند گروه تندرو مذهبی، نفوذ کردیم؛ فرقان، مجاهدین، و فرصت‌طلب‌های قدرت‌طلب. به آن‌ها به‌طور

غیرمرئی جهت می‌دهیم. اول هم از متفکر اصلی شروع می‌کنیم [اشاره به عکس شهید مطهری]». آشوب‌های قومی و مذهبی نیز براساس نفوذ و حمایت سفارت آمریکا قوام می‌یابد؛ به‌عنوان مثال، مأمور زنی که در سی‌آی‌ای آموزش دیده است، در پوشش خبرنگار به گنبد و ترکمن‌صحرا می‌رود و رهبری اعتراضات را از طریق فدائیان خلق به‌عهده می‌گیرد. سپس، مأمور دیگری از سفارت آمریکا با سه میلیون دلار، عازم کردستان می‌شود و با عرضهٔ پول و راهنمایی‌های سیاسی و رسانه‌ای، حزب‌های کرد را تقویت و بر لزوم تجزیه‌طلبی به‌جای خودمختاری تأکید می‌کند. جاسوس‌های اصلی آمریکا در دولت نیز، *عباس امیرانتظام* و سپس، *ابوالحسن بنی‌صدر* هستند. بنی‌صدر اطمینان دارد که دیر یا زود، انقلابیون به جاسوس بودن او پی می‌برند؛ ازاین‌رو، برای دوران فرار خود، نیاز به پس‌انداز و مستمری دارد و درنتیجه، در مقابل ۱۰۰۰ دلار، اطلاعات مهم را مخابره می‌کند.

• **اقدام پیشگیرانهٔ دانشجویان پیرو خط امام در برابر کودتا:** در فیلم، این‌گونه روایت می‌شود که هدف آمریکایی‌ها این است که به‌دروغ، شاه را بیمار و مبتلا به سرطان نشان دهند تا به این بهانه، او را به آمریکا ببرند و فرمانده کودتا کنند. انقلابیون، این اقدام را تکرار کودتای ۲۸ مرداد ارزیابی می‌کنند. در یکی از صحنه‌های احساسی و حماسی فیلم، ۱۰ دانشجوی انقلابی برای واکنش به این تحرکات آمریکا، دور هم جمع می‌شوند و خروجی آن، تصمیم‌گیری برای اشغال سفارت است. در این جلسه، دانشجویی در سخنرانی خود می‌گوید:

ملت ایران، ۲۵ سال خفقان و بیداد شاه را مجبور شد تحمل کند، برای کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد. ما دوباره نباید بگذاریم تاریخ تکرار شود. پیشنهاد ما تصرف سفارت آمریکا است. آمریکایی‌ها در همهٔ این سال‌ها، بالاخص در این هشت ماه اخیر، هرجا دلشان خواسته کنوانسیون‌های بین‌المللی را نقض کردند. حالا ما فقط می‌خواهیم برای دو، سه روز مقابله‌به‌مثل کنیم.... ما نباید کودتای ۲۸ مرداد را فراموش کنیم. متأسفانه آن‌ها دوباره دارند شبیه دورهٔ مصدق عمل می‌کنند. یعنی دارند یک کودتای جدید می‌چینند.

سرانجام، دانشجویان، سفارت را تصرف می‌کنند. درون سفارت بین *مهدی*، شخصیت اصلی داستان و *جان لیمبرت*، دیپلمات آمریکایی، گفت‌وگوی زیر شکل می‌گیرد:

ـ لیمبرت: هر جنگی یک قاعده‌ای دارد. سفارت، منطقهٔ حفاظت‌شده است. مثل اینکه یک آدمی بدون مجوز بخواهد وارد کشور دیگری شود.

ـ مهدی: جاسوسی چه؟ آن هم قواعد خاص خودش را دارد؟

ـ لیمبرت: جاسوسی یعنی چه؟ ربایش اطلاعات که همه دارند این کار را می‌کنند. آمریکا یک کشور

قدرتمند است که موردغضب خیلی‌ها است و مجبور به این کار است. هرکسی باید کلاه خودش را بگیرد که باد نبرد.

ـ مهدی: ما هم آمدیم اینجا تا کلاهی را که ۲۵ سال است سر ملت ایران گذاشتید و به‌اسم سفارت و در پناه پروتکل‌های جهانی، جاسوسی کردید و به‌فکر براندازی بودید، جلویش را بگیریم.

ـ لیمبرت: یعنی شما هنوز فکر می‌کنید ما به‌دنبال یک کودتای دیگر مثل ۲۸ مرداد هستیم.

ـ مهدی: فکر نمی‌کنیم، مطمئنیم.

نتیجه‌گیری

یکی از عوامل تعیین‌کننده و عناصر تکوین‌دهندهٔ سیاست خارجی کشورها، سیاست خاطره است. کشورها از رویکردها و رویه‌های گوناگون سیاست خاطره بهره می‌گیرند تا سیاست خارجی خود را معقول، موجه، و مشروع سازند؛ ازاین‌رو، یکی از عناصر قوام‌بخش سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز سیاست خاطره است. یکی از مهم‌ترین حوزه‌های کاربست سیاست خاطره در سیاست خارجی ایران، مقابله و مبارزه با آمریکاست؛ به‌گونه‌ای که منازعهٔ ایران و آمریکا، نوعی منازعهٔ خاطراتی در چارچوب سیاست خاطره است. رویکرد خاطراتی ایران در قبال آمریکا، سیاست یادآوری خاطرهٔ ۱۳ آبان، از طریق رویه‌های خاطراتی با محتوای روایی انزجار و انتقام و پیروزی هم‌زمان و بازتولید مستمر آن‌هاست.

سیاست یادآوری، در مبارزهٔ خاطراتی با آمریکا، برمبنای «موازنهٔ خاطره» و «موازنه‌سازی خاطراتی» اتخاذ و اعمال می‌شود. در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، از هر دو نوع موازنه‌سازی خاطراتیِ درون‌گرا و برون‌گرا برای مبارزه با آمریکا استفاده می‌شود. موازنه‌سازی خاطراتیِ درون‌گرا، به‌معنای مقابله با و خنثی‌سازی پادخاطرهٔ سیاست فراموشی است؛ رویکرد خاطراتی‌ای که توسط برخی از نیروها و جناح‌های سیاسی در داخل کشور در تقابل با سیاست یادآوری ۱۳ آبان شکل گرفته است. موازنه‌سازی خاطراتی برون‌گرا، متضمنِ اعمال سیاست یادآوری ۱۳ آبان برای مقابله با سیاست خاطرهٔ تهاجمی و تخریبی آمریکا در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران است. فنون و فناوری‌های خاطراتی نام‌گذاری، روز ملی، موزه، قانون‌گذاری خاطراتی، مدارس، و رسانه به‌صورت بهینه و بیشینه در راهبرد موازنه‌سازی خاطراتی برون‌گرا در سیاست خارجی ایران در قبال آمریکا به‌کار گرفته شده است. نکتهٔ مهم این است که سیاست یادآوری ایران بیشتر یا به‌طور کامل، معطوف به سطح داخلی است تا سطح بین‌المللی. درحالی‌که، اتخاذ و اِعمال این سیاست در عرصهٔ بین‌المللی، ضرورت و اهمیت راهبردی دارد.

سیاست خاطره، پیامدهای مهمی برای سیاست‌گذاری خارجی ایران در قبال آمریکا دارد. لازمهٔ موفقیت هر

رویکردی در قبال آمریکا، توجه به سیاست‌گذاری خاطراتی است. درصورت عزم و اراده برای تداوم مقاومت و مبارزه با آمریکا، باید بعد خاطراتی آن نیز تقویت و تعمیق شود. درحالی‌که به‌اندازه‌ای که آمریکا توانسته است در محیط بین‌الملل و حتی داخلی ایران، سیاست نفرت را از طریق یادآوری خاطرهٔ ۱۳ آبان و خاطره‌های اتهامی تروریستی دیگر، به‌کار گیرد، ایران نتوانسته است رویکرد متناسب و متوازنی در سطح بین‌المللی درپیش بگیرد. امروزه، خاطرهٔ ۱۳ آبان برای مخاطب بین‌المللی، خاطرهٔ «بحران گروگان‌گیری» نام دارد، نه خاطرهٔ «لانهٔ جاسوسی».

روایت مشروعیت‌بخش از ۱۳ آبان، برخلاف خاطرهٔ ۲۸ مرداد، آسان نیست و سیاست یادآوری آن، درصورت رویه‌ها و روایت‌بندی ضعیف می‌تواند به ضد خود تبدیل و مشروعیت‌زدا شود. به‌ویژه اینکه کمتر کشوری به‌طور رسمی اقدام به گروگان‌گیری کرده است. مقامات ارشد کشور نیز در سال‌های ابتدایی، آشکارا دیپلمات‌های آمریکایی را «گروگان» می‌نامیدند و دولت آمریکا درصدد برآمده است تا با ارجاع به این خاطره، دولت ایران و اقدامات کشور را، همچون دستگیری جاسوس‌های کشورهای دیگر، به‌عنوان یک دولت گروگانگیر معرفی کند. درصورت ضعف رویه و تبیین خاطراتی ایران، ممکن است مخاطبانِ داخلی و خارجی این روایت، آمریکا را بپذیرند؛ ازاین‌رو، تقویت و ترویج روایت ۱۳ آبان به‌مثابه خاطرهٔ «لانهٔ جاسوسی» در سطح بین‌المللی، یکی از ضرورت‌ها و اولویت‌های سیاست خارجی ایران است.

رویکرد خاطراتی راهبردی آمریکا علیه ایران، ستیزه‌جویانه، تهاجمی، و خصمانه بوده و باقی مانده است. در برهه‌هایی نیز که برخی از دولت‌های آمریکا به‌صورتِ اعلانی، در راستای «تنش‌زدایی خاطراتی» مواضعی اتخاذ کرده‌اند، ازجمله اعتراف تلویحی *آلبرایت*، *هیلاری کلینتون*، و *اوباما* به نقش آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد و انتشار اسناد این مداخله توسط سیا، موقتی و تاکتیکی بوده است. این اقدامات کوچک به‌همراه اعمال سیاست خاطراتی خصمانهٔ و حتی انکار نقش این کشور در کودتا توسط برخی از مقامات آمریکا همچون *برایان هوک*، نشان‌دهندهٔ تداوم رویکرد خاطراتی ستیزه‌جویانهٔ آمریکا علیه ایران است.

درمقابل، ایران نیز برپایهٔ راهبرد موازنه‌سازی خاطراتی برون‌گرا، درصدد بوده است که گذشته، هرچه فعال‌تر و زنده‌تر باقی بماند؛ به‌گونه‌ای که این داغ خاطراتی (به‌ویژه کودتای ۲۸ مرداد به‌عنوان فراخاطره‌ای[۱] که خاطرات دیگر با ارجاع به آن درک می‌شود)، معنابخشی، ادراک‌سازی، و جهت‌دهی خود در سیاست خارجی را از دست ندهد. سیاست یادآوری، ضمن مشروعیت‌بخشی، می‌تواند با تسلط بر

---

۱. Metamemory

معنای گذشته، قدرت خاطراتی ایران را در منازعهٔ خاطراتی با آمریکا افزایش دهد. بااین‌حال، تنها یادآوری روان‌زخم‌ها و شکست‌ها، ممکن است ضمن نفرت، تولید انفعال و حقارت کند؛ بنابراین، یادآوری خاطره‌ای ضرورت می‌یابد که فعال، افتخارآفرین، و عزت‌بخش باشد. یادآوری یوم‌الله ۱۳ آبان، این هدف را به‌خوبی تأمین می‌کند. ۱۳ آبان، خاطره‌ای است که در بطن آن، هم کودتا و کاپیتولاسیون وجود دارد و هم تحقیر تاریخ‌ساز یک ابرقدرت استکباری. پنج رویهٔ خاطراتی موردبررسی در این مقاله نشان می‌دهد که خاطرهٔ ۱۳ آبان، بنیان موجه‌کننده، مشروعیت‌بخش، و انگیزه‌ساز رویکرد حاکم بر سیاست خارجی ایران در قبال آمریکا است.

براین‌اساس، آمریکا با اتخاذ و اِعمال رویه‌های خاطراتی‌ای همچون فیلم آرگو یا وضع قانون خاطراتی در سال ۲۰۱۵ (که مطابق آن، به هر گروگانی از سفارت سابق آمریکا به‌ازای هر روز، ۱۰هزار دلار غرامت پرداخت می‌شود) سیاست خاطراتی خصمانه‌ای را در برابر ایران اتخاذ کرده است. ضمن اینکه راهبردهای پادخاطرهٔ گروه‌ها و رسانه‌های مخالف ایران در برابر تسخیر سفارت و پیامدهای آن، یک فضای بدیل خاطراتی را به‌وجود آورده است که درصورت تشدید تضاد بین شیوهٔ یادآوری رسمی و غیررسمی می‌تواند به «بحران خاطره» تبدیل شود. کما اینکه در سال‌های اخیر، میزانی از بدبینی به خاطرهٔ ۱۳ آبان در بعضی از جناح‌ها و گروه‌های سیاسی و برخی از دانشجویان تسخیرکننده، برمبنای پادخاطره‌سازی مشاهده می‌شود.

به‌زعم حاملان و روایت‌کنندگان پادخاطرهٔ ۱۳ آبان، سیاست خارجی ایران در قبال آمریکا، دچار «خاطرهٔ بیش‌ازحد» یا «خاطره‌زدگی» شده است. آنان، به‌عنوان حامیانِ سیاست «تنش‌زدایی خاطراتی»، بر این نظرند که رویه‌های خاطراتی کنونی در عمیق‌ترین لایه‌های روانی، خودآگاه، و ناخودآگاه ایرانیان، از سنین کودکی در مدارس تا فضای زندگی روزمره، روایت‌گر ۷۰ سال جنایت آمریکایی‌ها است که عادی‌سازی و بهبود روابط با آمریکا را ناممکن می‌کند. درحالی‌که تنش‌زدایی از روابط با آمریکا، موجب عدم‌تطبیق حال با گذشتهٔ فعال می‌شود؛ بنابراین، یا باید سیاست خارجی تداوم همین روایت خاطراتی باشد یا اینکه گذشته تغییر کند. به‌نظر پادخاطره‌سازانِ ۱۳ آبان، سیاست خاطراتی متناسب با تنش‌زدایی، مبتنی‌بر سیاست فراموشی فعال، انقطاع زمانی، روایت‌گری بدیل خاطراتی، و برجسته‌سازی خاطرات به‌اصطلاح مثبتی همچون *هوارد باسکرویل*، *مورگان شوستر*، *ساموئل جردن*، *آرتور میلسپو*، بازپس‌گیری آذربایجان، و... است. اما واقعیت این است که آمریکا، حتی در قالب سیاست خاطره نیز درصدد تنش‌زدایی خاطراتی با ایران نبوده و دراین‌راستا اقدام نکرده است.

References

Abbas, M (2013). *The Shah*. Toronto: PersianCircle. [in Persian].

Adorno, T., Hobsbawm, E., Said; s. & Kilby, J. (2017). *Memory, History and Trauma*. Tehran: Kherade Sorkh. [in Persian].

Ariely, G. (2016). Remembrance Day Influence on National Sentiments and Hostility Towards Out-groups: Evidence from a Panel Study in Israel Gal Ariel. *Ethnic and Racial Studies. 40(14), 1-14*.

Ayatollah, H. & Fahmiyefar, A. (2012). Study of the Social Situation of Post-Revolutionary Wall Weaving in Iran with the Sociological Approach of Pierre Bourdieu. *Attitude*, 24(1), 70-93. [in Persian].

Aden, R. C. (2012). When Memories and Discourses Collide: The President's House Places of Public Memory. *Communication Monographs*, 79(1), 72-92.

Bell, D. (2006). *Memory, Trauma and World Politics*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.

Cherviatsova, A. (2020). Memory as a Battlefield: European Memorial Laws and Freedom of Speech. *The International Journal of Human Rights*, 25(4), 1-18.

Craik, T. (2020). *The Oxford Handbook of Memory*. Oxford University Press.

D'Ascenzo, M. (2016). Creating Places of Public Memory Through the Naming of School Buildings. *A Case Study of Urban School Spaces in Bologna in the 19th and 20th Centuries*, 7(1), 441-458.

Davoodi, A. A. (2012). The Role of Collective Memory in the Occurrence of Ethnic Conflicts. *Sociology of Iran*, 13(2), 130- 152. [in Persian].

Farzbad, M. M., Rezaei, A. & Choobbasti, H. (2016). Collective Memory and Iranian Identity. *National Studies*, 19(1), 11-134. [in Persian].

Farzbad, M. & Choobbasti, H. (2016), The Collective Memory of Generations from the Iran-Iraq War. *Cultural Studies and Communication*, 14th Year, No. 23(50). 34-57. [in Persian].

Fattahizadeh, A. (2016). Politics of Memory: An Introduction to a New Approach to Politics and History. *Politics*, 46 (4). 959-977. [in Persian].

Goode, J. F (2003). *The United States and Iran: In the Shadow of Musaddiq. Translated by Ali Bakhtiari Zadeh*, Tehran: Kavir. [in Persian].

Intini, D. (2015). *The Politics of National Celebrations in Post-Revolutionary Iran*. Leiden University, Master's Thesis.

Jalalpour, S. (2012). Analysis of the Change of Names of Iranian Cities in the First Pahlavi Period and the Role of the Academy of Languages. *Documents Quarterly*, 22(4), 40-63. [in Persian].

Jaskulowski, K. (2017). Politics of Memory in Upper Silesian Schools: Between Polish Homogeneous Nationalism and its Silesian Discontents. *Memory Studies, 13(1), 60-73.*

Javadi Yeganeh, M., Borzoo, S. & Shahidi, M. (2016). The Politics of Memory in Urban Space: A Case Study of Post-Revolutionary Museums in Tehran. *Culture-Communication Study*, 17 (34), 39-61. [in Persian].

Jõesalu, K., & Kõresaar, E. (2013). Continuity or Discontinuity: On the Dynamics of Remembering "Mature Socialism". Estonian Post-Soviet Remembrance Culture. *Journal of Baltic Studies*, 44(2), 177–203.

Karimi, A. (2013). Collective Memory and the Identification Process: Policy Reflections. *National Studies*, 14(2), 57-82. [in Persian].

Kasbarian, S. (2017). The Politics of Memory and Commemoration: Armenian Diasporic

Reflections on 2015. *Nationalities Papers, 46(1), 123- 143.*
Kathrin, B. (2019). Diplomacy with Memory: How the Past is Employed for Future Foreign Policy. *Foreign Policy Analysis*, 15(1), 492–508.
Katz, M. (2013). Sites of Memory in Hindustani Music: Yusuf Ali Khan and the Sitar Shops of Lucknow. *Ethnomusicology Forum*, 23(1), 67–93.
Kazemi, K., & Mostafa Pour, A. (2013). The Collective Memory of the Kurdish People and its Relationship with the Attitude of the Identity System. *Sociology of Iran*, (14)1, 172-142. [in Persian].
Labanyi, J. (2008). The Politics of Memory in Contemporary Spain. *Journal of Spanish Cultural Studies*, 9(2), 119-125.
Langenbacher, E. & Shain, Y. (2010). P*ower and the Past Collective Memory and International Relations*. Washington, D.C.: Georgetown University Press.
Lavinia S., & Nadya, N. (2015). P*ost-Communist Transitional Justice: Lessons from 25 Years of Experience*. Cambridge: Cambridge University Press.
Maria., M. (2017). 'Memory Must Be Defended': Beyond the Politics of Mnemonical Security. *Security Dialogue, 5(2), 1-19.*
McKinnon, S., Andrew, G. & Dale D. (2016). 'The Greatest Loss was a Loss of our History': Natural Disasters, Marginalised Identities and Sites of Memory. *Social & Cultural GeoGraphy, 17(8), 1-23.*
Ministry of Culture and Islamic Guidance (2021). Special Day Naming Commission. Online at: https://golestan.farhang.gov.ir/fa/ghavanin/namgozarirooz.
Parliamentary Debates (1988) .*Third round, forty-fifth session*. 44(127). [in Persian].
Parliamentary Debates (2019). *Tenth Round-Fourth four Hundred and Fifth Session*. 75(21). [in Persian].
Ram, H. (2000). The Immemorial Iranian Nation? School Textbooks and Historical Memory in Post-Revolutionary Iran. *Nations and Nationalism*, 6 (1), 67-90.
Rasouli, M. (2015). A Look at the External Relations of the Armenian Diaspora based on the Concept of Collective Memory. *Social Sciences Quarterly*, 25(70), 101- 128. [in Persian].
Redwood, R. (2008). From Number to Name: Symbolic Capital, Places of Memory and the Politics of Street Renaming in New York City. *Social & Cultural Geography*, 9(4), 420-438.
Resende, E., & Budryte, D. (2014). *Memory and Trauma in International Relations, theories cases and debates*. London: Routledge.
Rusu, S. (2017). Transitional Politics of Memory: Political Strategies of Managing the Past in Post-Communist Romania. Europe-Asia Studies, Seitz, S. (2017). *The Politics of Memory and Foreign Policy*. Available at: https://politicstheorypractice.com /2017/12/20/the-politics-of-memory-and-foreign-policy/.
Schudson, M. (1997). Lives, Laws, and Language: Commemorative Versus Non-Commemorative forms of Effective Public Memory. *The Communication Review*, Vol. 2(1).
Shariati, S. & Soroushfar, Z. (2016). Study of Time Policy Governing the Iranian Calendar in the Years after the Islamic Revolution. *Social Studies and Research in Iran*, 6(1), 89-67. [in Persian].
Snyder, T. (2004). *The Reconstruction of Nations: Poland, Ukraine, Lithuania, Belarus,*

1569–1999. Connecticut: Yale University Press.
Social Identity (2020). *Social Identity (Social Science Textbook), Twelfth Grade*. Tehran: Iran textbook publishing company. [in Persian].
Sodaro, A. (2018). *Exhibiting Atrocity, Memorial Museums and the Politics of Past Violence*. London: Rutgers University Press.
Supreme leader (2008). A Group Meeting of Students and Various University Organizations on the Eve of the Anniversary of the 13th of Aban. available at: https://www.leader.ir/fa/speech/4129/.
Timeanddate (2021). *Calendar for Year 2021 (United States)*. Available at: https://www.timeanddate.com/calendar/?year=2021&country=1.
Verovšek, P. J. (2016). Collective Memory, Politics, and the Influence of the Past: The Politics of Memory as a Research Paradigm. *Politics. Groups, and Identities, 4(4), 1-18.*
Verovsek, P. J. (2017). Memory, Narrative, and Rupture: The Power of the Past as a Resource for Political Change. *Memory Studies, 5(2), 128.*
Violi, P. (2012). Trauma Site museums and Politics of Memor. *Theory, Culture & Society*, 29(1): 36-75.
Wang, Z. (2018). *Memory Politics, Identity and Confict Historical Memory as a Variable*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.
Wawrzyński, P. (2013). *The Past, Polish Politics of Memory and Stereotyping: an Intercultural Perspective*. available at: http://iscap.ipp.pt/cei/E-REI %20Site/Pages/1.htm.
Williams, J. (2014). (*Re)constructing Memory: School Textbooks*. Washington: George University.
Wills, J. S. (2005). Ome people even Died': Martin Luther King, Jr, the Civil Rights Movement and the Politics of Remembrance in Elementary Classrooms. *International Journal of Qualitative Studies in Education*, 18(1), 108- 123.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.74389.1216
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۰/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۱۷

تحلیلِ نهادگرایانهٔ مسیر توسعهٔ ترکیه (۲۰۱۵-۱۹۲۳)

فائز دین‌پرست[۱]، هاشم قادری[۲]، محمدعلی عمو زین‌الدین موسوی[۳]

چکیده

سودای توسعه در ترکیه، از زمان شکل‌گیری جمهوری در این کشور، آغاز شده و امروزه نیز به‌عنوان یک روند، در دستورکار دولت این کشور قرار گرفته است. اما پویش توسعه در ترکیه، تنها از دههٔ ۱۹۸۰ به‌این‌سو و تا سال ۲۰۱۵ روند موفقیت‌آمیزی داشته است. مقاله حاضر که با هدف نشان دادن چگونگی فرایند و در مسیر قرار گرفتن توسعهٔ اقتصادی و سیاسی در ترکیه نوشته شده است، با اتخاذ چارچوب نظری اقتصاد سیاسی نهادگرای عجم‌اوغلو-رابینسون، در پی یافتن پاسخ این پرسش است که «چگونه تکوین نهادهای سیاسی و اقتصادی ترکیه، بر فرایند توسعهٔ این کشور تأثیر گذاشته‌اند؟» داده‌های موردنیاز پژوهش، به روش اسنادی گردآوری شده‌اند و روش تحلیل مقاله، ردیابی فرایند است. یافته‌های پژوهش حاکی از این است که حرکت نهادهای سیاسی-اقتصادی ترکیه به‌سوی فراگیری بیشتر، فرایند توسعه در این کشور را تقویت کرده است؛ به‌گونه‌ای که ترکیه با تثبیت نهاد مالکیت، افزایش نقش بخش خصوصی، استقلال نظام قضایی، کاهش قدرت نظامیان، گشودگی بیشتر سیاسی، و گسترش جامعهٔ مدنی، به‌سوی فراگیری نهادی حرکت کرده است که پیامد آن، افزایش انگیزه‌های فعالیت و مشارکت اقتصادی شهروندان و درنتیجه، رونق اقتصادی افزون‌تر است.

کلیدواژه‌ها: ترکیه، توسعه، نهادهای بهره‌کش، نهادهای فراگیر، اقتصاد سیاسی

---

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
Dinparast@atu.ac.ir 0000-0001-7329-2794
۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
hashemghaderi70@gmail.com 0000-0002-7842-4335
۳. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران
ma.mousavi1991@gmail.com 0000-0001-6278-1496

Institutional Analysis of Turkiye's Development Path (1923-2015)

Faez dinparast[1], Hashem Ghaderi[2], Mohammad Ali Amoo Zeinoddin Mousavi[3]

Abstract

The will of development in Turkey has started since the formation of the Republic and today this process is ongoing. But the dynamics of development in Turkey only had a successful trend from 80's until 2015. The aim of this article is to show the process and the path of economic and political development in Turkey. The present study, by adopting the theoretical framework of Ajmaoglu-Robinson institutionalist political economy, pursues the question of how Turkish political and economic institutions have influenced the development process of this country? The data of this article was collected by documentary method and the analysis method of the article is process tracing. The research findings indicate that the movement of Turkey's political-economic institutions towards greater inclusiveness has strengthened the development process in Turkey; In such a way that by stabilizing the property rights, increasing the role of the private sector, the independence of the judicial system, reducing the power of the military, more political openness and the expansion of civil society, Turkey has moved towards institutional inclusion, which results in expansion of the motivations for the activity and economic participation of citizens, and eventually economic prosperity.

Key Words: Turkey, Development, Abstractive Institutions, Inclusive Institutions, Political Economy

۱ Assistant Professor, Department of Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran
Dinparast@atu.ac.ir 0000-0001-7329-2794
۲ M.A. in Political Science, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University Tehran, Iran
hashemghaderi70@gmail.com 0000-0002-7842-4335
۳ M.A. in Political Science, Faculty of Law and Political Science, Allameh Tabataba'i University Tehran, Iran
ma.mousavi1991@gmail.com 0000-0001-6278-1496

مقدمه

توسعه، فرایند سازماندهی و بهره‌برداری از منابع مادی و غیرمادی جامعه برای دستیابی به زندگی مطلوب‌تر است. توسعه «حرکت روبه‌بالای کل نظام اجتماعی»[1] است که در کنار عوامل به‌اصطلاح اقتصادی، همهٔ عوامل غیراقتصادی نیز درنظر گرفته می‌شوند؛ عواملی مانند انواع مصارف گروه‌های مختلف مردم، مصرف کل، سطوح تسهیلات بهداشتی و آموزشی، توزیع قدرت در جامعه، و تدابیر عمومی‌تر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی و به‌بیان روشن‌تر، «نهادها و نگرش‌ها» را درنظر می‌گیرد (Myrdal, 2015, 21).

تاریخ معاصر ترکیه نشان می‌دهد که پویش توسعه از همان دورهٔ تأسیس جمهوری ترکیه در دستورکار این کشور قرار گرفته است. جمهوری ترکیه بر ویرانه‌های امپراتوری عثمانی بنا نهاده شد و نخبگان تصمیم‌گیر در این برهه، با یک دید بلندمدت به‌منظور بهبود وضعیت اقتصادی، اقدام به طراحی برنامه‌های توسعه کردند. برنامه‌ریزی برای توسعه در ترکیه، نتایج موفقیت‌آمیزی داشته است؛ درحالی‌که در سال ۱۹۶۰، تولید ناخالص داخلی سرانهٔ این کشور، برمبنای قیمت‌های ثابت، معادل ۱/۳۶۶ تریلیون دلار بود، این شاخص در سال ۲۰۱۷ به رقم ۸۰/۷۳۸ دلار رسید (WB, 2019).

هرچند پیش‌ازاین پژوهش‌هایی دربارهٔ روند توسعه در ترکیه انجام شده است و به‌عنوان نمونه، *گوراکار* و *کوکسا*، موضوع تکوین دولت مدرن در ترکیه و نقش آن را در پیشبرد فرایند توسعهٔ ترکیه (Gurakar & kuksa, 2016)، *بایار* (۱۹۹۶) و مصلی‌نژاد و اکبری (۱۳۹۱) نقش دولت را به‌مثابه کارگزار اصلی توسعه در ترکیه، و *آیسان* و همکارانش، افزون‌بر مطالعهٔ عمومی کارویژهٔ دولت مدرن در فرایند توسعهٔ ترکیه، اصلاح سیاست‌های مالی و پولی در این کشور را نیز بررسی کرده‌اند (Aysan et al, 2013)، اما ویژگی این نوع پژوهش‌های مبتنی‌بر اقتصاد سیاسی کلاسیک، این است که نقش بسیار مهم و تقریباً انحصاری‌ای برای اصلاح سیاست‌ها، مستقل از بسترهای نهادی اعمال آن‌ها قائل هستند. از منظر تحلیل نهادی توسعه در ترکیه می‌توان به مقالهٔ مشترک عجم‌اوغلو و *اوچر* (۲۰۱۵) اشاره کرد. هرچند این مقاله نیز به نقش نهادهای فراگیر اقتصادی و سیاسی در ترکیه پرداخته است، اما دورهٔ مطالعهٔ آن، محدود به فاصلهٔ سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۴ است و تمرکز کانونی آن بر مقولهٔ تغییر در نهادهای سیاسی معطوف به روابط ترکیه و اتحادیه اروپاست. افزون‌براین و در معنایی گسترده‌تر از تحلیل نهادی توسعه، *اوزل* (۲۰۱۲) به نقش تنظیم‌گری دولت و استقلال سازمان‌های تنظیم‌گر در فرایند توسعه پرداخته است. *آتیاش* و *دوغان* (۲۰۱۰)

---

۱. Movement Upward of the Entire Social System

صنعت ارتباطات ثابت را به‌عنوان موردی نمایان در فرایند آزادسازی اقتصادی در دهۀ ۱۹۹۰، بررسی کرده‌اند و آتیاش (۲۰۱۲) در پژوهشی دیگر، گشودگی نهادهای اقتصادی را از دهۀ ۱۹۸۰ مطالعه کرده است. نویسندگان مقالۀ حاضر، همانند عجم‌اوغلو و اوچر (۲۰۱۵) و برخلاف آتیاش (۲۰۱۲) نهادهای سیاسی و اقتصادی را به‌صورت به‌هم‌پیوسته تحلیل کرده‌اند، اما درعین‌حال، با توجه به دوام دیرینۀ نهادها و متناسب با نگاه نهادگرایی تاریخی و متفاوت با پژوهش‌های اشاره‌شده، روند تحلیل نقش‌آفرینی و تحول نهادهای سیاسی و اقتصادی را از دورۀ تکوین ترکیۀ نوین واکاوی کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که علت عدم پویایی نهادهای سیاسی در ترکیه، تخریب روابط ترکیه با اتحادیه اروپا است که عاملی برون‌زا به‌شمار می‌آید.

این مقاله کوشیده است پویش توسعه در ترکیه را از منظر اقتصاد سیاسی نهادگرا تا سال ۲۰۱۵ بررسی کند و بر آن است تا به این پرسش پاسخ دهد که «چگونه تکوین و تحول نهادهای سیاسی و اقتصادی، بر فرایند توسعۀ ترکیه تأثیر گذاشته است؟»

۱. چارچوب نظری پژوهش

نهادگرایی به‌عنوان رویکرد غالب بر جریان اصلی مطالعات و سیاست‌گذاری اقتصاد توسعه، یک نوع تجزیه‌وتحلیل اقتصادی است که بر نقش نهادهای اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی در تعیین رویدادهای اقتصادی تأکید دارد. این نگرش درعین‌حال، نقدی بر اقتصاد نئوکلاسیک است که به‌نظر نهادگرایان، عناصر و فضاهای غیراقتصادی‌ای را که افراد در آن تصمیم می‌گیرند، نادیده می‌گیرد. در نگرش نهادگرا، توسعه با تکامل تدریجی نهادهای حمایتی، اجتماعی، و تجارت ایجاد می‌شود؛ بنابراین، میزان رشد و توسعه‌یافتگی کشورها، به درجۀ کنترل ریسک‌ها و مخاطرات تجاری به‌وسیلۀ نهادها بستگی دارد (Yeager, 2018).

عجم‌اوغلو و جیمز رابینسون[1] به‌عنوان نظریه‌پردازان نهادگرا، نظریۀ خود را برای تبیین توسعه، از ابتدایی‌ترین جوامع تا کشورهای امروزی، با کمک گرفتن از تاریخ، طرح کرده و آن را برپایۀ «نهادگرایی» بسط داده و بر این نکته پافشاری می‌کنند که توسعه یا عدم‌توسعه در یک کشور، به «نهادها» و «چگونگی عملکرد آن‌ها» بستگی دارد. منظور از نهاد، قواعد بازی ساختۀ بشر است که از طریق دستکاری در انگیزه‌ها، بر رفتار آدمی تأثیر می‌گذارد (Acemoğlu & Robinson, 2012, 91). در ادامه، مهم‌ترین

---

۱. Daron Acemoglu and James A. Robinson

مؤلفه‌های مرتبط با نهادها که موجب توسعه یا عدم‌توسعه می‌شوند، بررسی شده‌اند.

۱-۱. نهادهای فراگیر[۱] و نهادهای بهره‌کش[۲]

نهادهای سیاسی و اقتصادی به دو دسته «نهادهای فراگیر» و «نهادهای بهره‌کش» تقسیم می‌شوند. شرط اصلی فراگیری، شمولیت آن‌ها به گسترهٔ وسیع‌تری از شهروندان است.

«نهادهای اقتصادی» فراگیر، نهادهایی هستند که دارای ویژگی‌های مانند امکان‌پذیر کردن مشارکت مردم در فعالیت‌های اقتصادی، تضمین مالکیت خصوصی، شکل‌دهی به نظام حقوقی بدون تبعیض، ایجاد یک نظام خدمات عمومی، فراهم کردن امکان فعالیت بنگاه‌های جدید، ایجاد بازارهای فراگیر، و هموار کردن مسیر دو نیروی پیشران «فناوری» و «آموزش» باشند.

«نهادهای سیاسی» فراگیر، نهادهایی هستند که به‌اندازهٔ کافی، متمرکز و کثرت‌گرا باشند و تعیین کنند که دولت چگونه انتخاب شود و هر بخش از دولت چه وظایفی را به‌عهده بگیرد، چه کسی قدرت را در جامعه در دست داشته باشد، و این قدرت می‌تواند برای برطرف کردن کدام نیازها به‌کار رود. بین نهادهای سیاسی و نهادهای اقتصادی، هم‌افزایی[۳] فراوانی وجود دارد. نهادهای اقتصادی فراگیر، نه از نهادهای سیاسی بهره‌کش پشتیبانی می‌کنند و نه توسط این نهادها، پشتیبانی می‌شوند (Acemoğlu & Robinson, 2014, 71-82). ویژگی اصلی «نهادهای بهره‌کش»، نقیض منطقی ویژگی‌های نهادهای فراگیر است. به‌بیان روشن‌تر، آن‌ها امکان خلق فرصت‌های برابر را برای همهٔ جامعه فراهم نمی‌کنند و نمی‌توانند کل اعضای جامعه را تحت پوشش خود قرار دهند؛ بنابراین، نبود مطلق یک شرط یا کاستی جدی در چند شرط، ویژگی بهره‌کشی را به نهادهای اقتصادی و سیاسی می‌دهد.

۱-۲. چرخهٔ فضیلت[۴] و چرخهٔ رذیلت[۵]

«چرخهٔ فضیلت» فرایند بازخورد مثبتی است که از نهادهایی محافظت می‌کند که نیروهای سلطه‌طلب در پی به‌زیر کشیدن آن هستند. این چرخه، تداوم فراگیری آن‌ها را حفظ کرده و سرعت می‌بخشد. منطق چرخهٔ فضیلت، بر این اصل استوار است که شکل‌گیری نهادهای فراگیر سیاسی، امکان توزیع قدرت سیاسی

---

۱ Inclusive Institutions
۲ Abstractive Institutions
۳ Synergy
۴ Virtuous Circles
۵ Vicious Circles

تکثرگرا را فراهم می‌کند. وجود حکومت قانون، پشتوانهٔ این نوع تکثرگرایی به‌شمار می‌آید. تکثرگرایی و حکومت قانون، سبب به‌وجود آمدن نهادهای سیاسی فراگیر می‌شوند. این نهادهای فراگیر نیز گرایش به حمایت از نهادهای اقتصادی فراگیر دارند. مورد سوم این است که کثرت‌گرایی سیاسی، سبب شکوفایی رسانه‌های آزاد و مستقل می‌شود که این رسانه‌ها، نقش مهمی در آگاهی‌بخشی به جامعه دارند؛ بنابراین، چرخهٔ فضیلت، نه‌تنها سبب می‌شود که آنچه توسط نهادهای فراگیر به‌دست آمده است، حفظ شود، بلکه موجب تقویت آن‌ها در طول زمان نیز می‌شود (Acemoğlu & Robinson, 2014, 404-405).

چرخهٔ فضیلت، نهادهای فراگیر را تداوم می‌بخشد و درمقابل، «چرخهٔ رذیلت»، نیروهای پرقدرتی را در راستای تداوم نهادهای بهره‌کش ایجاد می‌کند. فرایندهای نیرومند بازخورد منفی، نهادهای اقتصادی بهره‌کش را می‌آفرینند و این نهادها، شالودهٔ تداوم نهادهای سیاسی بهره‌کش را می‌ریزند. وجود نهادهای سیاسی بهره‌کش، سبب ایجاد نهادهای اقتصادی بهره‌کش می‌شوند و این‌ها به‌نوبهٔ خود، باعث ثروتمند شدن تعدادی به هزینه و زیان بسیاری دیگر می‌شوند. نهادهای سیاسی بهره‌کش، هیچ نظارتی بر سوءاستفاده از قدرت ندارند و قدرتِ بدون نظارت، صاحبان خود را ثروتمند می‌کند و آنان با این قدرت، حق مالکیت را از دیگران سلب کرده و انحصارهایی را برای خود به‌وجود می‌آورند. نهادهای بهره‌کش، سبب ایجاد نابرابری‌های گسترده در جامعه، ثروت زیاد، و قدرت بی‌قیدوشرط برای حاکمان می‌شوند. به‌وجود آمدن چنین قدرت نامحدودی، انگیزهٔ مبارزه برای کسب قدرت و بهره بردن از منافع آن را دوچندان می‌کند (Acemoğlu & Robinson, 2014, 442-460).

۱-۳. بزنگاه تاریخی[1] محتمل‌الوقوع (تصادف)[2]

«بزنگاه تاریخی»، پیشامد مهم یا اثرگذاری است که تعادل اقتصادی و سیاسی موجود در جامعه را به‌هم می‌ریزد. این دگرگونی کلیدی، یک شمشیر دولبه است که می‌تواند موجب چرخش شدید در مسیر حرکت یک کشور شود؛ ازیک‌سو، راه را برای در هم شکستن چرخهٔ نهادهای بهره‌کشانه هموار می‌کند و موجب پیدایش نهادهای فراگیر می‌شود و ازسوی‌دیگر، احتمال پیدایش نهادهای بهره‌کش را افزایش می‌دهد (Acemoğlu & Robinson, 2014, 99).

بزنگاه تاریخی، موقعیت زمانی‌ای است که در یک کشور، تحولی رخ می‌دهد که هنگام رخ دادن آن،

---

۱ Critical Juncture

۲ Contingency

شاید این تغییر و اثر آتی آن در طول زمان برای کسی مشخص نباشد و تنها با گذر چندین دهه از آن است که اثر تحول انجام‌شده رخ می‌نماید. ویژگی بزنگاه تاریخی این است که هرچه از وقوع آن دورتر می‌شویم، بیشتر چهره می‌نمایاند (Jabal Aamili, July 23, 2015). در بزنگاه تاریخی، نقش رهبران تصمیم‌گیرنده و تصمیم‌ساز، اهمیت بسزایی دارد که موقعیت را درک کنند و از آن به‌گونه‌ای مطلوب بهره‌برداری نمایند.

«تصادف» با بزنگاه تاریخی، ارتباطی دوسویه دارد. در طول تاریخ، یک کشور با رویدادهای پرشماری روبه‌رو می‌شود که توجه و انتخاب رهبران در این رویدادها، کشور را در مسیر تحرک و پویایی قرار می‌دهد. توسعه در راستای حرکت در این مسیر انتخابی، امری احتمالی خواهد بود. همان‌گونه که نهادهای سیاسی و اقتصادی موجود، تعادل قدرت را ایجاد می‌کنند و آنچه را از نظر سیاسی امکان‌پذیر است، رقم می‌زنند، نتایج پیشامدهایی که در بزنگاه تاریخی رخ می‌دهند، تحت تأثیر رخدادهای تاریخی است. درواقع، تاریخ نیز رقم‌زنندهٔ پیامدهای پسِ از بزنگاه‌ها است. بااین‌حال، این پیامدها از دیدگاه تاریخی، ازپیش‌تعیین‌شده نیستند، بلکه به‌گونه‌ای تصادفی رخ می‌دهند. مسیر دقیق توسعهٔ نهادی در این فرایند، به این نکته بستگی دارد که کدام‌یک از نیروهای مخالف، پیروز شود، کدام گروه می‌تواند ائتلاف‌های بهتر و کارآمدتری ایجاد کند، و کدام‌یک از رهبران خواهد توانست پیشامدها را به‌سوی منافع خود سوق دهد (Acemoğlu & Robinson, 2014, 146).

۱-٤. خودکامگی (مطلق‌گرایی)[۱]

خودکامگی به نظام‌های سیاسی‌ای اشاره دارد که با قانون یا خواست دیگران محدود نشده و مانع فعالیت‌های توسعه‌طلبانهٔ کشور و افراد و شکوفایی جامعه می‌شوند. محدود کردن بازارها، ایجاد نهادهای اقتصادی بهره‌کش، و از بین رفتن انگیزهٔ افراد، از ویژگی‌های چنین نظام‌هایی است. نظام‌های خودکامه، نگران این هستند که تغییر در بافت جامعه، زمینه‌ساز بازتوزیع قدرت از آنان به افراد و گروه‌های جدید شود؛ بنابراین، در مقابل آن ایستادگی می‌کنند. عجم‌اوغلو و رابینسون، درجهٔ معینی از خودکامگی را می‌پذیرند. به‌نظر آن‌ها، تنها عامل عقب‌ماندگی جوامع، خودکامگی دولت نیست، بلکه جوامعی که فاقد تمرکز سیاسی و دولتی هستند، نمی‌توانند حداقلی از نظم و قانون را در جامعه اعمال کنند و همین امر، سبب عدم توسعهٔ جامعه می‌شود (Acemoğlu & Robinson, 2014, 217-243).

---

۱. Absolutism

۱-۵. تخریب خلاق[1]

منظور از «تخریب خلاق» این است که هنگامی که افراد، خلاقیت‌ها را به نوآوری‌های فناورانه تبدیل می‌کنند، زمینهٔ ترس خودکامگان و دارندگانِ انحصار اقتصادی و صنعتی فراهم می‌شود. نوآوری‌های فناورانه، موجب شکوفایی جوامع انسانی شده و درعین‌حال، جایگزین فناوری‌های کهنه می‌شود و امتیازهای اقتصادی و قدرت سیاسی عده‌ای را سلب می‌کند. به‌این‌ترتیب، تغییرات فناورانه‌ای که در سایهٔ خلاقیت و نوآوری رخ می‌دهد را باید یکی از مهم‌ترین موتورهای رونق در هر جامعه‌ای به‌شمار آورد (Acemoğlu & Robinson, 2014, 332). نوآوری‌های فنی، شکوفایی اقتصادی جامعه را در پی دارد، اما فرایند تخریب خلاقی که از آن ناشی می‌شود، زندگی عده‌ای را هم که با فناوری‌های کهنه مشغول فعالیت بودند، مختل کرده و به‌خطر می‌اندازد. آنچه در این فرایند اهمیت دارد، این است که بیشتر نوآوری‌ها، موجب تغییرشکل قدرت سیاسی می‌شوند. کار نوآوران، برهم زدن بنیان‌های پیشین و پیش بردن جریان دانش و فناوری است که جامعه از آن سود می‌برد؛ اما خودکامگان و دولتمردان، نگران از بین رفتن مشاغل و فعالیت‌هایی نیستند که در پی نوآوری‌ها از بین می‌روند، بلکه ترس آنان بیشتر به این دلیل است که ممکن است تبدیل به بازندگانِ سیاسی شوند و این فناوری جدید، سبب بی‌ثباتی و کشمکش‌های سیاسی شود و قدرت آنان را به‌خطر اندازد (Acemoğlu & Robinson, 2014, 184-191).

نمودار شمارهٔ (۱). توسعهٔ سیاسی-اقتصادی نهادی

---

۱. Creative Destruction

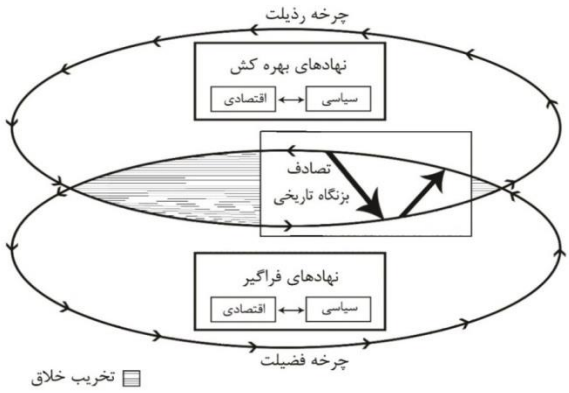

۲. روش پژوهش

روش به‌کاررفته برای انجام پژوهش حاضر، روش ردیابی فرایند[۱] است. در این روش، تحلیلگر کیفی تلاش می‌کند سازوکارهای علّی‌ای را مشخص کند که متغیر تبیینی را به یک پیامد یا معلول پیوند می‌دهند (Beach, & Pedersen, 2019). روش ردیابی فرایند، برای شناسایی مجموعه علت‌هایی تلاش می‌کند که به‌شکل زنجیره‌ای از سازوکارهای علّی، بین یک متغیر مستقل (متغیرهای مستقل) و نتیجهٔ متغیر وابسته است (Bennett and Chechkel, 2015, 6). تجزیهٔ روابط علت‌ومعلولی به پیوندهای خردتر که برای پژوهشگر قابل‌مشاهده باشد (Beach, 2012, 4) از کارویژه‌های اصلی ردیابی فرایند است. به‌این‌ترتیب، کوشش برای استنباط علیت از طریق مشخص کردن و تعیین سازوکارهای علّی را ردیابی فرایند می‌نامند. ردیابی فرایند، دربردارندهٔ تحلیل یک مورد براساس توالی رویدادها (یا توالی‌های زنجیره‌ای چندین توالی متصل‌به‌هم) است (Taliban, 2007, 96).

به‌کارگیری این روش برای تحلیل توسعهٔ ترکیه، معطوف به بیان جزئیات رویدادهایی است که منجر به تکوین توسعه در این کشور شده‌اند. این شیوه در مطالعات موردی در پژوهش‌های کیفی بر این پیش‌فرض استوار است که مطالعهٔ تبیینی یک پدیدهٔ خاص (توسعهٔ نهادی ترکیه)، نیازمند درک فرایند وقوع و ردیابی توالی علّی مجموعه‌رویدادهایی است که به‌دنبال‌هم رخ داده‌اند. به‌این‌ترتیب، برای تبیین یک رویداد خاص، باید آن را در یک پیوستار علّی درنظر گرفت و مراحل گوناگونی که پشت‌سرهم رخ داده‌اند را

---

۱ Process Tracing

روشن کرد. توصیف توالی و ترتیب تاریخی و زمانی رویدادها، مشخص می‌کند که چگونه هر رویدادی منجر به رویداد بعدی می‌شود یا بر آن اثر می‌گذارد. نمایش این سلسله‌رخدادها، نیازمند ابزار دقیقی است و استفاده از نمودار «تحلیل واقعه ـ ساختار»[1] در این مسیر، بسیار راهگشا خواهد بود. نمودار تحلیل واقعه ـ ساختار، فراهم‌کنندهٔ دستگاهی صوری برای تجزیه کردن رویدادهای کلان و بازسازی یا بازسازماندهی بخش‌های تشکیل‌دهندهٔ آن‌ها به‌مثابه تفسیری علّی از فرایندهای تاریخی است (Taliban, 2007, 101). استفاده از تحلیل واقعه‌ـساختار، بهترین راه برای نمایش نمودار صوری روایت‌پردازی در قالب ردیابی فرایند است که در مقالهٔ حاضر از آن برای تحلیل مسیر توسعهٔ نهادی ترکیه استفاده شده است.

۳. توصیف تاریخی‌ـنهادی توسعه در ترکیه

در ادامه با توجه به آنچه مطرح شد و برپایهٔ چارچوب نظری پژوهش، روند تحول تاریخی‌ـنهادی ترکیه در راستای توسعهٔ این کشور در طول دورهٔ موردبررسی، واکاوی و تحلیل شده است.

۳-۱. نهادهای بهره‌کش در عصر عثمانی و کمالیست‌ها

در دوران عثمانی، به‌دلیل سنت دولت‌سالاری اقتدارگرا، امپراتوری به‌عنوان نهادی مداخله‌گر در جریان اقتصادی جامعه دخالت داشت و اقتصاد، هیچ‌گونه استقلالی از سیاست نداشت (Tabatabai, 1995, 341). این شرایط، امکان تسلط صاحبان قدرت اقتصادی بر ساختارهای سیاسی را فراهم می‌کرد. در این دوران، نهادی مستقل از ساختار خلافت که بتواند به‌گونه‌ای مستقل به وضع و تصویب قانون براساس خواست ملت مبادرت ورزد، به‌هیچ‌روی مشاهده نمی‌شود؛ بنابراین، مداخله‌گری دولت در اقتصاد، نه‌تنها منافع عموم را تأمین نمی‌کرد، بلکه سبب صرف همهٔ منابع محدود به‌سود هرم قدرت جامعه می‌شد.

ماهیت سیاست در امپراتوری، براساس سنت قوی دولت‌سالاری اقتدارگرا، مانع گسست ساخت‌های سیاسی و اقتصادی جامعه از یکدیگر می‌شد؛ درهم‌تنیدگی نهادهای سیاسی و اقتصادی، یک نظام محافظه‌کار وابسته به سنت را خلق کرده بود که با هرگونه ابتکار و خلاقیت مقابله می‌کرد. ساختارهای آن روز جامعهٔ ترکیه به‌گونه‌ای عمل کرد که سبب تحکیم نظام امپراتوری شد؛ به‌گونه‌ای که حکومت عثمانی از تحولات اروپا در قرن هجدهم و نوزدهم تأثیر نپذیرفت و حتی با مجموعه‌تغییراتی که از سوی ترقی‌خواهان رخ داد، مقابله کرد؛ به‌عنوان مثال، در این برهه، مدارسی که تعلیم‌وتربیت علما را به‌عهده

---

۱. Event-Structure Analysis

داشتند، نتوانستند هم‌پای تحولات جهان خارج، تعالیم لازم را ارائه دهند. نظام آموزش نیز، به‌طور سنتی برپایهٔ تعالیم دینی مخصوص پسران بود که هیچ نظارتی بر آن اعمال نمی‌شد. پسران نیز به‌دلیل مسائل مالی و نیاز به نیروی کار در بخش کشاورزی، که کار تولیدی اصلی آن زمان بود، پس از مدتی مدرسه و تحصیل را رها می‌کردند. در این دوره، صنعت چاپ تا زمان *سلطان سلیم* در عثمانی ممنوع بود و حتی وی که دستگاه چاپ را وارد امپراتوری کرد، حق چاپ و نشر کتاب را تحت نظارت شدید نهاد حکومت ترویج کرد (Sobhani & Shadan, 1994, 52-57).

امپراتوری عثمانی، کشوری با بدترین شرایط ممکن را به‌ارث گذاشت. اقتصاد این کشور در نتیجهٔ جنگ، چندپاره شده و مردمش از یک روح و سازمان اقتصادی کارآمد محروم مانده بودند. آتاتورک در این شرایط «کنگرهٔ اقتصادی ازمیر» را در فوریه ۱۹۲۳ به‌منظور ایجاد تصمیم‌های مشورتی برای بهبود وضعیت جمهوری جدید، برگزار کرد (Hic, 2009, 1). درهمین‌راستا، می‌توان به اهداف کلان ملی ترکیهٔ نوین که در بند نخست آن، عدم استثمارگری ترکیه و دستیابی به فناوری‌های صنعتی، علمی، و نظامی همپای غرب و در بند دوم، تبدیل ترکیه به یکی از عناصر اصلی اروپا به‌لحاظ حیثیت و مدنیت مطرح شده است، اشاره کرد (Tahaii, 2001, 15). هدف آتاتورک، ایجاد تمرکز همه‌جانبهٔ سیاسی و اقتصادی به‌منظور توسعهٔ کشور بود. نظام نوبنیاد ترکیه، افزون‌بر اینکه احیای اقتدار امپراتوری عثمانی را به‌منظور تسلط همه‌جانبه بر جامعه دنبال می‌کرد، با آشنایی با تمدن غربی، رسیدن به سطحی از پیشرفت غربی را به اهداف خود افزوده بود؛ به‌بیان روشن‌تر، دلیل تأسیس جمهوری، ناتوانی عثمانی از رسیدن به پیشرفت، هم‌پای همسایگان غربی‌اش بود؛ اما راهی که جمهوری دنبال می‌کرد، در اصل، چیزی جز مسیر پیموده‌شده توسط امپراتوری نبود.

ترکیه چه در دوران امپراتوری و چه در دوران جمهوری، میزان بالایی از خودکامگی را تجربه کرد. ترقی‌خواهان جوان ترک، پیشرفت را در گسست از دین و پیروی از الگوهای غربی دانسته (Yavuz, 2010, 51) و در پی ایجاد ترکیهٔ مدرن بودند که در زمینه‌های گوناگون با کشورهای اروپایی برابری کند. با تثبیت جمهوری، بنیان‌گذاران دولت اعلام کردند که اهداف خود را برپایهٔ تمدنی نوین و در راستای نوسازی ترکیه پی‌ریزی خواهند کرد (Mehmet, 1983, 57). ویژگی اصلی مدرنیزاسیون ترکیه این بود که نخبگان سیاسی در همهٔ تحولات اجتماعی و اقتصادی، مانند دولت‌های اقتدارگرای سنتی، نقش محوری داشته‌اند (Aydin, 2005). به‌این‌ترتیب، اتفاقی که با تأسیس جمهوری ترکیه رخ می‌دهد، چیزی نبود جز صورت‌بندی جدیدی از اقتدار دولتی و تمرکز و نظارت حکومتی که پیشتر در قالب سنتی وجود داشت.

آموزش‌وپرورش، برای آتاتورک بسیار مهم بود؛ به‌گونه‌ای که علت بسیاری از مشکلات جامعهٔ ترکیه را آموزش سنتی می‌دانست. در مارس ۱۹۲۳، مجلس ترکیه با برچیدن خلافت، «قانون یکسان‌سازی آموزش» را به‌تصویب رساند که براساس آن، مدارس کلامی و دادگاه‌های شریعت، تعطیل شد و به‌جای آن، دانشکدهٔ الهیات و مدارس متوسطه و دانشگاه، تأسیس شد و وزارت آموزش‌وپرورش شکل گرفت (Hic, 2009, 2). نظام آموزشی جدید، تبلیغات صرف و ابزاری برای تحکیم مشروعیت رژیم آتاتورکی بود. در این فضای آموزشی ایدئولوژیک، خلاقیت دانش‌آموزان سرکوب می‌شد و انگیزهٔ رشد و شکوفایی علمی، از بین می‌رفت.

در چارچوب رسمی ایدئولوژیکی که در قالب اصول بنیادین جمهوری ترکیه[1] پذیرفته و در سال ۱۹۳۷ وارد قانون اساسی شد، اصل سوم، به دولت‌گرایی[2] اختصاص داشته و تأکید می‌کند که دولت باید فعالانه برای منافع حیاتی و عمومی مردم اقدام کند (Oran, 2019, 4). براین‌اساس، دولت در فقدان کثرت‌گرایی و با تمرکز بر یک حزب خاص، مهم‌ترین نهاد متولی ساختار اقتصادی بود که به‌موجب آن، بخش خصوصی مورد بی‌مهری قرار گرفت؛ بنابراین، فرصت برابر برای آحاد جامعه سلب شد و انگیزهٔ چندانی برای کار و فعالیت اقتصادی مردم باقی نماند و هر انگیزه‌ای برای انجام سرمایه‌گذاری و نوآوری از بین رفت. رکود بزرگ اقتصادی سال ۱۹۲۹، آغازگر تغییرات عمده‌ای در اقتصاد و سیاست در سراسر جهان بود؛ به‌گونه‌ای که تمرکزگرایی اقتصادی در ترکیه، مداخلهٔ دولت در عرصهٔ اقتصاد را بیش‌ازپیش گریزناپذیر کرد (Romer, 2003, 1-2). در شرایط صنعتی شدن ترکیه، دولت در نبود بخش خصوصی، این کار را انجام داد. یکی از نتایج تمرکزگرایی، رشد سریع بوروکراسی دولتی بود که تا سال ۱۹۴۵ حدود ۱۴۸ هزار نفر را به‌کار گمارد. با اینکه حزب دموکرات با وعدهٔ فضای باز سیاسی و کاهش مداخله در اقتصاد بر ترکیه حاکم شد (Sayari, 2005, 3)، اما همچنان امپراتوری اقتصادی دولت تا دههٔ ۱۹۵۰ بر اقتصاد این کشور سایه افکند.

آتاتورک پیش از استقرار جمهوری، حزب «جمهوری‌خواه خلق» را به‌منظور توجه به همهٔ اقشار و طبقات تأسیس کرد؛ اما قدرت‌یابی وی، باوجود تثبیت حاکمیت قانون، سبب تکثر حزبی نشد (Sobhani & Shadan, 1994, 54). این حزب تا پس از مرگ وی، به‌عنوان تنها حزب قانونی در ترکیه شناخته می‌شد و

---

۱ Six fundamental of Turkish Republin

۲ Statism

بر امور سیاسی و نظامی و قضایی و حتی اقتصادی، سلطهٔ کامل داشت. این میزان از تمرکز، باوجود گرایش‌های سوسیالیستی آتاتورک، سبب عدم شکل‌گیری نهادهای اقتصادی مستقل از دولت شد. در دوران آتاتورک و *اینونو*، بخش دولتی اقتصاد به‌شدت بر بخش خصوصی سلطه داشت (Hiç, 2009, 21). فعالیت آتاتورک بر دیکتاتوری استوار بود و حزب نیز ابزار دیکتاتوری او را تکمیل می‌کرد و تا سال ۱۹۴۶، تنها حزب موجود در ترکیه به‌شمار می‌آمد. رژیم تک‌حزبی، فرصت حقوقی و سیاسی برابر را از دیدگاه‌های دیگر سلب می‌کرد؛ بنابراین، حکومت دیکتاتوری جدید، برپایهٔ عدم شکل‌گیری کثرت‌گرایی سیاسی و با نظارت نهادهای بنیان‌نهاده‌شده توسط آتاتورک، جای رژیم پیشین را پر کرد. دربارهٔ استبداد آتاتورکی و عدم‌استقلال نمایندگان برگزیدهٔ مردم نیز می‌توان به تصویب لایحهٔ استفاده از کلاه یک‌شکل (شاپو) برای مردان اشاره کرد که در نوامبر ۱۹۲۵ تقدیم مجلس شد و تنها یک نماینده با آن مخالفت کرد و با اکثریت قاطع نمایندگان به‌تصویب رسید (Tahaii, 2001, 205). این امر مصداقی از تک‌صدایی حاکمیت و عدم پذیرش دیدگاه‌های مخالف است.

هرچند در دوران آتاتورک، ترکیه دارای یک حزب مسلط بود، اما برای کشوری که تا آن روز از دموکراسی چیزی را تجربه نکرده بود، وجود یک حزب می‌توانست گامی در راستای به‌وجود آمدن احزاب پرشمار و جامعهٔ دموکراتیک باشد؛ شرایطی که پس از مرگ آتاتورک و در دومین دورهٔ ریاست‌جمهوری عصمت اینونو به‌وقوع پیوست و ترکیه وارد عصر چندحزبی شد (Sobhani & Shadan, 1994, 56).

انتخابات عمومی مجلس در ژوئیهٔ ۱۹۴۶ برگزار و آغازی برای شکل‌گیری نظام چندحزبی شد. در این انتخابات، حزب تازه‌تأسیس «دموکرات» با تصاحب ۶۲ کرسی توانست در مجلس حضور یابد. هرچند در این انتخابات، حزب جمهوری خلق به‌چالش کشیده شد، اما توانست سلطهٔ خود را تا چهارسال بعد حفظ کند. هرچند ایجاد نظام دوحزبی، حرکتی به‌سوی دموکراسی بود، اما نمی‌توان آن را یک موفقیت بزرگ به‌شمار آورد. با اینکه احزابی به‌صورت مستقل شکل گرفتند، اما این نظام چندحزبی، برطرف‌کنندهٔ خواست‌های کل جامعه نبود، بلکه منافع بخش خاصی از جامعه را تأمین می‌کرد. ویژگی این نظام، انحصار نمایندگی مطالبات مردمی توسط یک حزب (جمهوری خلق) بود. این نظام، نه‌تنها در راستای تشکیل جامعهٔ مدنی تلاش نکرد، بلکه با آن به‌گونه‌ای خصمانه رفتار کرد و این امر، اثرات منفی‌ای بر توسعهٔ نهادی داشت (Ersel, 2013, 7).

مخالفان وضع موجود در حمایت از خرده‌تاجران آناتولی که بر اثر سیاست‌های دولتی زیان‌های شدیدی را

متحمل شده بودند، به‌انتقاد پرداختند؛ به‌عنوان مثال، *اربکان* در سخنرانی انتخاباتی خویش در سال ۱۹۶۸ گفت:

ساختار اقتصادی کشور در راستای منافع سود سرمایه‌های بزرگ عمل می‌کند و به‌همین‌دلیل، تجار و خرده‌اصناف آناتولی خود را فرزندان جامعه نمی‌دانند. سپرده‌های بانکی از طریق وام‌های بانکی کلان، دراختیار صاحبان صنایع بزرگ و تجار ذی‌نفوذ قرار می‌گیرد و اتحادیه‌های صنفی نیز دراختیار سرمایه‌داران بهره‌کش است (Salamati, 2015, 48).

تا پیش از دهۀ ۱۹۸۰، شرایط کلی اقتصاد ترکیه را می‌توان با ویژگی‌هایی مانند سرکوب شدید مالی از طریق نرخ بهرۀ واقعی منفی، رتبۀ اعتباری پایین، کم‌رونق بودن بازار پول، اتکای شدید دولت به بانک مرکزی برای تأمین مالی کسری بودجه، محدودیت‌های سخت بر عملیات ارزی، و مالیات سنگین بر درآمدهای مالی و معاملات توصیف کرد (Malekan, 2010, 79). به‌این‌ترتیب، از زمان تأسیس جمهوری در سال ۱۹۲۳ تا دورۀ حاکمیت نظام چندحزبی در دهۀ ۱۹۵۰، نوعی دولت‌گرایی شدید بر عرصۀ اقتصاد ترکیه حاکم بود. قاعدۀ پذیرفته‌شده در این دوران نیز منحصر به این دیدگاه بود که منشأ ثروت و قدرت، دولت است. در این دوران، بخش خصوصی و نخبگان سیاسی، درهم‌تنیده بودند و قدرت، در دست عدۀ خاصی متمرکز شده بود. با ورود به نظام حزبی، تجار پی بردند که می‌توانند از سیاست، به‌مثابه ابزاری برای حفظ منافع خود استفاده کنند؛ ازاین‌رو، تمایل به ادارۀ دولت به‌شدت افزایش یافت و بار زیادی از بودجه را به دولت تحمیل کرد. احزاب سیاسی که به‌قدرت می‌رسیدند، از دستگاه دولت برای بازتوزیع ثروت به‌منظور جلب حمایت طرفداران خود استفاده می‌کردند. انتقال پول به بخش‌های اجتماعی فقیر به شکل‌های پوپولیستی به‌منظور جلب آرای آن‌ها، به یک قاعده تبدیل شده بود (Hosgör, 2011).

همۀ این موارد باعث شد که ترکیه در دهۀ ۱۹۷۰ با بحران‌های متوالی در عرصۀ سیاست و اقتصاد روبه‌رو شود که پیامد آن، مداخلۀ نظامیان در عرصۀ سیاسی در سال ۱۹۸۰ و تشکیل یک دولت حکومت نظامی تا سال ۱۹۸۳ بود. وقوع این بحران‌های پی‌درپی، نخبگان حاکم را متقاعد کرد که انجام اصلاحات اقتصادی در سطحی کمتر از اصلاحات سیاسی ضروری است. *اوزال* با بهره‌گیری از این فضا توانست با حاشیه‌نشین کردن نسبی نخبگان دولت‌گرا، زمینۀ اصلاحات اقتصادی را فراهم کند (Qahremanpour, 2005, 221). اقدامات اوزال در راستای خصوصی‌سازی، نقش مسلط دولت در اقتصاد و بعدها سیاست و جامعه را به‌چالش کشید و به نیروهای غیردولتی امکان داد که در عرصه‌های مختلف نقش‌آفرینی کنند؛ شرایطی که زمینه‌ساز ظهور جامعۀ مدنی در ترکیه شد.

تناقض‌های موجود در تصمیم‌های رهبران ترکیه و اجرای تحمیلی ایدئولوژی کمالیستی سبب بروز بحران‌هایی در ترکیه شد؛ گسترش اندیشهٔ کمالیسم در سطوح کلان جامعه، ازیک‌سو، موجب شد که همهٔ مراکز قدرت، اعم از جامعهٔ مدنی، دانشگاه‌ها، اتحادیه‌های کارگری، ارتش، و حتی رسانه‌های ارتباط جمعی نیز در یک فضای بسته و کنترل‌شده به فعالیت بپردازند و ازسوی‌دیگر، با وجود ساختارهای اقتصادی دولتی، شکاف میان فقیر و غنی، حفظ شد و دست‌نخورده باقی ماند و دهقانان و کارگران از تغییرات اقتصادی به‌وجودآمده، بهره‌ای نبردند (Movathaghi, 2001, 82). ارتش نیز به‌عنوان پاسدار نظام سیاسی، با هرگونه تغییر اجتماعی که ممکن بود ساخت قدرت را متزلزل کند، به‌شدت مقابله کرد؛ کودتاهای پرشمار ارتش، دلیلی بر این مدعا است (Yavua, 2010, 57).

تصویر وضعیت ترکیه تا پیش از قدرت‌گیری اوزال، حکایت از این دارد که زیرساخت‌های سیاسی و اقتصادی جامعه توسط نهادهای بهره‌کش شکل گرفته است؛ بنابراین، تغییر نظام سیاسی از خلافت به جمهوری، به‌دلیل حضور پویش بهره‌کشانه، اعتقاد به تسلط همه‌جانبهٔ دولت بر فعالیت‌های اقتصادی، جلوگیری از آزادسازی اقتصادی، عدم رونق بخش خصوصی، نبود امکان مشارکت مردمی در فعالیت اقتصادی، و تداوم چرخهٔ رذیلت در ساختار سیاسی و اقتصادی، امکان خلق بازارهای فراگیر به‌منظور ایجاد تغییر در راستای توسعه‌یافتگی را منتفی می‌کند. براین‌اساس، سنت اقتدارگرای جمهوری، که با پیروی از اصول کمالیسم در شکل ایدئولوژی حکومتی، اصل محافظه‌کاری را پیشهٔ خود کرده بود، در مسیر فرصت‌های به‌وجودآمده در قالب‌های گوناگون که ممکن بود در قالب تخریب خلاق، جامعه را به‌سوی پیشرفت و توسعه هدایت کند، مانع ایجاد کرد. نهادهای مستقر در چنین نظامی، حافظان وضعیت موجود و نه مشتاقان تغییر وضع نامطلوب هستند؛ ارتش را می‌توان نمونهٔ آشکار چنین سازمانی دانست.

قبضهٔ قدرت توسط نیروهای مسلح در سپتامبر ۱۹۸۰، پاسخی به فروپاشی نظم و امنیت و ظهور خشونت گسترده (Arik, 2018, 22) در ترکیه بود. در دورهٔ حاکمیت آنان، ترس و وحشت بر جامعه، سایه افکنده و قانون اساسی ۱۹۸۲ با حفظ ظواهر، بر اصل حمایت از دولت در برابر شهروندان مبتنی بود که حقوق بنیادین بشر، از آزادی بیان گرفته تا حق تجمع، را به‌شدت محدود می‌کرد. این ایدئولوژی اقتدارگرایانه، به‌هیچ‌روی قادر به خلق جامعهٔ باثبات نبود. در چنین فضای بی‌ثباتی، بی‌قانونی و هرج‌ومرج بر جامعه حاکم شد. پیامد چنین وضعیت آشوبناکی، فقدان مالکیت خصوصی افراد بود. ترکیه در دهه‌های پیش از ۱۹۸۰، ساختار اقتصادی بسیار ضعیفی داشت و بخش عمدهٔ صادرات آن را تولیداتی با سطح فناوری پایین تشکیل می‌دادند. این کشور در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، یک کشور صادرکنندهٔ مواد خام و محصولات کشاورزی

به‌شمار می‌آمد (Elveren Kar, 2010, 16).

۳-۲. بزنگاه تاریخی و تصادف

مشکلات سیاسی و اقتصادی دهۀ ۱۹۷۰، سبب روی آوردن مردم به حزب «مام میهن» شد. محاسبات اشتباه ژنرال‌ها و مصمم بودن مردم در سرپیچی از کودتاچیان مداخله‌گر[1] منجر به نخست‌وزیری اوزال شد (Oktem, 2015, 139). هم‌زمانی نخست‌وزیری وی با تحولات مهم منطقه‌ای و بین‌المللی، نقطۀ عطفی را در تاریخ ترکیه رقم زد؛ موج نئولیبرالیسم اقتصادی (ظهور اقتصاد نئوکلاسیک) در آمریکا، بریتانیا و اقتصاد جهانی، وقوع جنگ ایران و عراق و بحران نفت[2]، سقوط امپراتوری شوروی و دگرگونی اروپای شرقی با فروپاشی دیوار برلین، فرصت‌های پرشماری را برای اوزال به‌وجود آورد تا امکان تبدیل ترکیه را از یک اقتصاد پیرامونی به یک اقتصاد نیمه‌پیرامونی و درنتیجه، ایجاد زمینۀ ورود ترکیه به اقتصاد بازار، فراهم کند. در این مسیر، بیشترین مقاومت‌ها در مقابل هرگونه اصلاحات سیاسی و اقتصادی، از سوی طبقۀ حاکمه رخ داد.

اوزال، کارمند بانک جهانی بود، با اقتصاد نئولیبرال آشنایی داشت، و به مشکلات اقتصادی ترکیه پی برده بود. آنچه دربارۀ گذشتۀ وی گفته شد، نشان‌دهندۀ وجود قابلیت‌های لازم در یک شخص تصمیم‌گیر برای انجام تغییرات بنیادین است که درصورت فراهم بودن شرایط می‌تواند تحقق یابد. اقداماتی که اوزال در دوران نخست‌وزیری و سپس، ریاست‌جمهوری خود در ترکیه انجام داد، تأثیرات بلندمدت و عمیقی بر جامعه و سیاست ترکیه داشت که در دهه‌های بعد، بروز و ظهور یافت. اقدامات او، زیرساخت‌های جامعۀ ترکیه را متحول کرد. در یک تحلیل کلی می‌توان گفت، مجموعه‌اقدامات اوزال، معطوف به تضعیف سلطۀ دولت بر اقتصاد و به‌تبع آن، جامعه و سیاست بود (Qahremanpour, 2005, 219). در ادامه با تشریح مجموعه‌اقدامات اوزال و فضایی که این تصمیمات در آن گرفته می‌شد، در راستای تشریح مفهوم تصادف و بزنگاه تاریخی، بحث شده است.

در دهۀ ۱۹۸۰، جهان، شاهد تحول شگرفی در رشد اقتصادی و توسعۀ کشورهای عقب‌مانده بود. سیاست کاهش نظارت دولت بر فعالیت بانک‌ها و مؤسسه‌های مالی در سطح جهان و فراهم شدن تسهیلات برای سرمایه‌گذاری برون‌مرزی آمریکا، موقعیتی استثنائی را برای بسیاری از کشورها فراهم کرد؛ بنابراین، ترکیه

---

۱. کودتای نظامی ۱۹۸۰

۲. جنگ عراق علیه کویت

توانست نظام اقتصادی نسبتاً مستحکمی را مبتنی‌بر صادرات، پایه‌گذاری کند و یک نگرش روبه‌بیرون و سیاست خارجی جدید را درپیش گیرد (Ataii, 2010, 51). به‌قدرت رسیدن اوزال در این دهه و سیاست‌های بی‌سابقهٔ او در راستای از بین بردن دولت‌محوری در اقتصاد از طریق آزادسازی اقتصادی و تقویت بخش خصوصی، که با جذب سرمایه‌های داخلی و خارجی امکان‌پذیر شد، اقتصاد ترکیه را در مسیر جدیدی قرار داد و آن را به اقتصادی مبتنی‌بر صادرات با توان تولید کالاهای قابل‌رقابت در سطح جهانی، تبدیل کرد.

کاهش قدرت شوروی در آسیای مرکزی و قفقاز، دسترسی به مناطق تحت نفوذ شوروی را برای ترکیه امکان‌پذیر کرد؛ به‌گونه‌ای که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، ترکیه، نخستین کشوری بود که جمهوری‌های تازه‌استقلال‌یافته را به‌رسمیت شناخت. سیاست‌های اوزال در این منطقه، مبتنی‌بر ترکیب عمل‌گرایانهٔ اقتصاد و ایدئولوژی، افزایش روابط اقتصادی، آموزشی و فرهنگی، آماده‌سازی بازارها برای ورود شرکت‌های ترک، و تعریف نقش جدیدی برای ترکیه به‌عنوان پشتیبان جماعت‌های ترک‌زبان و نیز مردم مسلمان بالکان بود (Oktem, 2015, 95). ترکیه، بی‌درنگ پس از به‌رسمیت شناختن این کشورها، تعداد زیادی از طرح‌های عمرانی و سرمایه‌گذاری را در زمینه‌های گوناگون آغاز کرد (Ataii, 2010, 52). قراردادهای بازسازی و احداث زیرساخت‌هایی مانند فرودگاه، پالایشگاه و نیروگاه با همکاری شرکت‌های ترکیه‌ای با دولت‌های تازه‌مستقل‌شدهٔ آسیای مرکزی و منطقهٔ قفقاز، فضای فعالیت را برای شرکت‌های خصوصی ترک، به‌منظور سرمایه‌گذاری در این منطقه، فراهم کرد. در آن‌سوی ترکیه نیز پیامد دگرگونی اروپای شرقی این بود که ترکیه با همسایگان جدید خود (کشورهای تازه‌استقلال‌یافتهٔ اروپای شرقی) روابط گرم اقتصادی و سیاسی برقرار کرد. بخش‌هایی از این همکاری میان ترکیه با کشورهای اروپای شرقی در قالب سازمانی به‌نام «سازمان همکاری‌های اقتصادی دریای سیاه» انجام می‌شد که به‌همت اوزال در سال ۱۹۹۲ شکل گرفت و در زمینه‌های گوناگونی مانند کشاورزی و کشت و صنعت، بانکداری و مالی، مسائل گمرکی، انرژی، فناوری، و بهداشت به‌منظور افزایش هماهنگی و همکاری متقابل، فعالیت می‌کرد.

ژئوپلیتیک ترکیه در دوران جنگ ایران و عراق، موقعیت مناسبی را برای بهره‌برداری بیشینه از این بحران، فراهم کرد؛ به‌گونه‌ای که ترکیه با ایجاد مسیر امن ترانزیتی توانست به مناسب‌ترین راه انتقال نفت خاورمیانه به اروپا تبدیل شود. سود حاصل از ترانزیت انرژی و اقلام حیاتی دیگر هر دو کشور درگیر جنگ، سرمایه‌های اقتصادی فراوانی را به‌ارمغان آورد و نیز شرکای تجاری پرشماری را برای ترکیه در بازارهای

منطقه‌ای و جهانی فراهم کرد. ازیک‌سو، رهبران وقت ترکیه، در برابر مواضع انقلابی جمهوری اسلامی ایران در برابر نظام سیاسی لائیسیته این کشور (مانند سخنان امام خمینی در مورد آتاتورک و تضاد عقاید وی با اسلام) خویشتن‌داری نشان دادند که این امر مانع به‌حاشیه رانده شدن روابط ایران و ترکیه شد و پیامد چنین سیاستی، جلوگیری از تحریم‌های کشورهای غربی علیه ایران و افزایش روابط و مبادلات اقتصادی بود (Lasjerdi, 2001, 234-235). ازسوی‌دیگر، ترکیه هنگام جنگ عراق با پذیرش دعوت دولت آن، چند قرارداد اقتصادی، بازرگانی، و ترانزیت با این کشور منعقد کرد. یکی دیگر از مسائل در این حوزه، طرفداری سوریه از ایران و قطع خط لولهٔ نفت بود که عراق مجبور به صادرات نفتی خود از طریق ترکیه شد (Nozani, 2002, 303).

پیامد سیاست‌های اوزال را می‌توان تضعیف سنت دولت‌سالاری، تضعیف ایدئولوژی کمالیستی، تقویت بخش خصوصی، و ظهور سرمایه‌های کوچک آناتولی دانست (Qahremanpour, 2005, 222-225). در نتیجهٔ نهادسازی‌ها و اصلاحات نهادی که در راستای تصمیمات اوزال انجام شد، زمینهٔ استقلال نهاد اقتصاد از نهاد دولت فراهم شد و به‌تبع آن، زمینهٔ رشد سیاست مستقل از حوزهٔ دولت در بستر جامعهٔ مدنی به‌وجود آمد. این اقدامات، زمینه‌ساز وقوع تغییرات بنیادینی در جامعهٔ ترکیه شد که در قسمت بعدی، دربارهٔ آن بحث خواهد شد. اما نکتهٔ اساسی دربارهٔ تمام بحث‌های مطرح‌شده، در دو مفهوم تصادف و بزنگاه تاریخی خلاصه می‌شود؛ به‌این‌ترتیب که مجموعهٔ رویدادهای اتفاق‌افتاده در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، بسیار محتمل‌الوقوع بوده‌اند که ممکن بود به شکل دیگری رخ دهند. در طول تاریخ یک سرزمین، سلسله رخدادهایی که به‌گونه‌ای اتفاقی در پیرامون آن رخ می‌دهند، فراوان هستند؛ اما توجه و تمرکز حاکمان به این رخدادها است که مسیر کشورها را تغییر داده و سرنوشت جدیدی را برای آن‌ها رقم می‌زند؛ ازاین‌رو، دههٔ ۱۹۸۰ و مجموع رویدادهای اتفاق‌افتاده در خارج از مرزهای ترکیه و تلاقی آن با بحران‌های داخلی در عرصهٔ سیاسی و اقتصادی (مانند کودتا و تورم)، رهبران آن روز ترکیه را بر آن داشت تا با اتخاذ تصمیمی سنجیده، ریل‌گذاری اقتصادی و سیاسی آیندهٔ کشورشان را در مسیری قرار دهند که ترکیه را به‌سوی توسعه‌یافتگی بکشاند.

اگرچه در سال‌های پس از دههٔ ۱۹۸۰، مشکلاتی در ترکیه پیش آمد، اما این موارد، آسیبی به بزنگاه تاریخی ترکیه، که همان انتخاب اوزال به‌عنوان زمامدار کشور بود، وارد نکرد. در زمینهٔ سیاسی نیز دموکراسی در ترکیه گسترش یافته و هدف پیوستن این کشور به اتحادیه اروپا، در دوره‌های بعد به‌طور جدی پیگیری می‌شود. به‌طور مشخص، ترکیه در دوران اردوغان به اقتصاد بازار آزاد وفادار ماند و به

بزرگ‌ترین جذب‌کنندهٔ سرمایهٔ خارجی در منطقه تبدیل شد و مقدمات پیوستن به اروپا را نیز آغاز کرد. همچنین، ترکیه با پذیرش تغییر در شرایط حاکم بر جهان (جهانی‌شدن)، وجوه ناخوشایند حافظهٔ تاریخی خویش را به‌فراموشی سپرد و تعامل مثبت با غرب را در دستورکار خود قرار داد (Behkish, 2010, 11). دولت با اتخاذ سیاست اصلاحات اقتصادی مانند خصوصی‌سازی، تعامل بیشتر در روابط خارجی، و همراهی با اقتصاد جهانی توانست تحول مهمی در اقتصاد ترکیه ایجاد کند. در این دوران، سرمایه‌گذاری شرکت‌های غربی در بانک‌های این کشور، رشد چشمگیری داشت، نرخ تورم مهار شد، و ارزش لیر افزایش یافت (Erinç & Ünüvar, 2016).

در حوزهٔ سیاسی نیز دولت اردوغان تا میانه‌های کار خود، از افراط‌گرایی دوری کرد و مشی میانه‌روی را در سرلوحهٔ خویش قرار داد و ۱۵۶ نفر از تکنوکرات‌ها و چهره‌های دانشگاهی را وارد فهرست حزبی خود کرد. پیامد سیاست‌های اردوغان، نزدیکی هرچه بیشتر به دموکراسی و اذعان به این نکته بود که با زور نمی‌توان اعتقادات مردم را تغییر داد (Hale & Ozbudun, 2009, 124).

۳-۳. شکل‌گیری نهادهای فراگیر

تحولات ایجادشده در عرصهٔ سیاسی ترکیه، مقدمات خروج کشور را از یک اقتصاد بسته، محدود، و روستایی به یک اقتصاد فراگیر و خصوصی فراهم کرد. درهمین‌راستا، دولت ترکیه در سال ۱۹۸۰ دست به یک‌سری اصلاحات ساختاری زد و اقداماتی را انجام داد که عبارتند از: حذف کنترل قیمت‌ها و یارانه‌ها، کاهش نقش بخش عمومی در تجارت، رشد بخش خصوصی، تحریک سرمایه‌گذاری خصوصی، آزادسازی تجارت خارجی، کاهش تعرفه‌ها، سهولت انتقال سرمایه، کنترل ارز، خصوصی‌سازی بانک مرکزی و اصلاح نظام مالیاتی، لغو قانون حفاظت از ارزش لیر ترکیه، سیاست تغییر نرخ ارز، به‌پایان رساندن بازار سیاه، لغو محدودیت واردات و سهمیه، تلاش برای خصوصی‌سازی، رهایی از تشریفات بوروکراتیک (Önis, 1986, 9).

اگرچه اوزال در حوزهٔ آزادسازی سیاسی به‌اندازهٔ آزادسازی اقتصادی موفق نبود، اما در آن زمان این کار امکان‌پذیر نبود؛ بنابراین، پیامدهای آن را از سال ۱۹۸۷ به‌این‌سو مشاهده می‌کنیم که عمدهٔ آن‌ها عبارتند از: کاهش دخالت نظامیان و افزایش نقش غیرنظامیان در ترکیه، آزادی مشارکت، آزادی مذهب و عقیده، آزادی اندیشه، امضای منشور اجتماعی اروپا و منشور پاریس، لغو ممنوعیت صحبت به زبان محلی در

کردستان، لغو بندهای ۱۴۱، ۱۴۲، و ۱۶۳ قانون کیفری ترکیه[1]، پذیرش کنوانسیون اروپایی و سازمان ملل علیه شکنجه، پذیرش اقتدار دادگاه عدالت اروپا، درخواست عضویت کامل در اتحادیه اروپا در سال ۱۹۸۷ (Selami Eray, 2012, 102-106)). به‌موجب اقدامات انجام‌شده، تسلط دولت بر بخش‌های عمومی جامعه کاهش یافت. کاهش اقتدار دولتی شرایط را برای ظهور بخش‌های اقتصادی‌ای فراهم کرد که بنا به خواست خود و به‌دور از حوزهٔ نفوذ دولت براساس انگیزه‌های شخصی، فعالیت اقتصادی فراگیری داشتند. کنار گذاشتن نظامیان از قدرت و روی‌کار آمدن تکنوکرات‌ها، وضعیت نابسامان جامعه را تغییر داد و ثبات نسبتاً پایداری را بر آن حاکم کرد که از اواخر دههٔ ۱۹۸۰، منجر به خروج ترکیه از بحران عمیق اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی شد. طرح‌های جسورانهٔ اوزال به تسریع روند آزادسازی اقتصاد ترکیه، به‌ویژه در عرصهٔ تجارت و سرمایه، کمک کرد (Onis, 2004, 113-114). بر اثر گشایش فضای سیاسی ـاقتصادی این دوران، سازمان‌های بین‌المللی (مانند سازمان همکاری و توسعه، صندوق بین‌المللی پول، و بانک جهانی) بر ساختارهای ترکیه تأثیر گذاشتند؛ درحالی‌که پیشتر چنین امری امکان‌پذیر نبود.

مادهٔ ۴۸ قانون اساسی ترکیه اشاره می‌کند که همهٔ افراد جامعه دارای آزادی فعالیت و ایجاد مؤسسات خصوصی آزاد هستند و دولت، تدابیر لازم را در زمینهٔ فعالیت آن‌ها اتخاذ می‌کند. همچنین، مادهٔ ۵۰ این قانون تصریح می‌کند که هیچ‌کس را نمی‌توان در کاری که متناسب با سن، جنس، و توان وی نباشد، به‌کار گرفت(The Constitution of the Republic of Turkey, 2012, 28-29). به‌این ترتیب، اصلاحات در نظام تجارت، ارتقای صادرات از طریق تخفیف مالیاتی، و اصلاحات تجاری از طریق آزادسازی واردات، دگرگونی‌های اقتصادی رخ‌داده در دههٔ ۱۹۸۰ بودند (Bayar, 1996, 779). همچنین، در مادهٔ سوم قانون سرمایه‌گذاری خارجی، این موارد، درنظر گرفته شدند: آزادی سرمایه‌گذاری و معاملات داخلی، سلب مالکیت و مصادره، آزادی خروج اموال، عدم محدودیت مالکیت اموال غیرمنقول، رجوع به دادگاه‌های محلی برای حل اختلافات پیش‌آمده در جریان سرمایه‌گذاری، ارزش‌گذاری سرمایهٔ خارجی غیرنقدی براساس قانون تجارت ترکیه، استخدام کارکنان خارجی، اجازهٔ افتتاح دفتر نمایندگی به شرکت‌های خارجی. دولت ترکیه به‌ازای این تسهیلات، از شرکت‌ها نیز توقعاتی دارد که شامل وضعیت سرمایه و عملکرد و وضعیت حساب‌ها و تراز پرداخت‌ها است(The Constitution of the Republic of Turkey, 2012, 28-29).

---

۱. براساس بندهای این قانون، ابراز دیدگاه‌های اسلامی و سوسیالیستی ممنوع بود.

آموزش در ترکیه، به‌عنوان یک محرک مؤثر، بر اقتصاد ترکیه تأثیر گذاشت؛ به‌گونه‌ای که با افزایش تخصیص منابع تحصیل برپایهٔ اصل «بیشینه‌سازی تولید»، به‌عنوان یک نظریهٔ مثبت در سرمایه‌های انسانی ترکیه لحاظ شد. براین‌اساس، سیاست اجرایی تحصیل نُه‌ساله و افزایش تعداد دانشگاه‌ها از طریق بهبود کیفیت آموزش انجام شد (Şeşen & Pruett, 2014). در سال‌های پس از دههٔ ۱۹۸۰، شاهد گسترش مدارس خصوصی با دیدگاه تسامح و مدارا و ترویج اصول بشردوستانه هستیم که ازجمله آن‌ها می‌توان به مدارس گولن اشاره کرد. نظام آموزش غیررسمی نیز با هدف ایجاد موقعیت‌های شغلی برای دانش‌آموزان و امکان نوآوری در استعدادهای آنان، شکل گرفت. این امکان‌های جدید با نظام آموزشی کمالیستی هم‌خوانی نداشت و مروج خلاقیت در بین نسل نو بود.

سرمایه‌گذاران خارجی همراه با سرمایه‌های خود، فناوری‌های جدیدی را برای تولیدات برپایهٔ فناوری‌های نو، وارد کشورها می‌کنند. این عامل، سبب شکل‌گیری نوع جدیدی از ساختار تولیدی شده و شیوه‌های سنتی تولید را منسوخ می‌کند. ترکیه در نتیجهٔ فرایندهای مربوط به آزادسازی بازار و به‌توصیهٔ اوزال، نخستین مرکز خرید استانبول، یعنی «مرکز خرید گالریا» را به‌تقلید از آمریکا ساخت. این مرکز خرید که نقش یک بازار را ایفا می‌کرد، نویدبخش ثروتی بود که نصیب تمام ترک‌ها می‌شد (Oktem, 2015, 126). این بازار با وارد کردن کالاهای لوکس و فناوری‌های نوین، ساختار سنتی بازار را درهم شکست، سبک نوین زندگی و بازار را وارد زندگی طبقهٔ متوسط کرد، و به‌تبع آن، عده‌ای را بیکار و مشاغل جدیدی را ایجاد کرد. این نوع تغییرات در دههٔ ۱۹۸۰ را می‌توان به‌مثابه تخریب خلاق درنظر گرفت که فرصت‌هایی را به‌گونه‌ای محدود از بین برد و درعوض، فرصت‌های جدیدی را در همهٔ عرصه‌ها ایجاد کرد که نتیجهٔ آن، تولید ثروت‌های چشمگیر برای جامعهٔ ترکیه بود. این‌گونه امور، مصداق تخریب خلاق به‌شمار می‌آیند که ساختارهای سنتی را در هم شکسته و طرحی نو برای جامعهٔ ترکیه فراهم کردند.

بررسی پیامدهای خصوصی‌سازی و آزادسازی اقتصادی در ترکیه نشان می‌دهد که روند خصوصی‌سازی در این کشور تا اواخر دههٔ ۱۹۹۰ با یک شیب بسیار ملایم، صعودی بوده است؛ بیشترین درآمد ناشی از خصوصی‌سازی تا پیش از سال ۱۹۹۸، هرگز از ۶۰۰ میلیون دلار در سال پیشی نگرفت، اما در سال ۲۰۰۰، درآمدهای ناشی از خصوصی‌سازی در ترکیه، نزدیک به ۲/۵ میلیارد دلار بود که در نوع خود بی‌نظیر است (Ercan & Onis, 2001, 114-116).در همین زمینه، مطالعهٔ آمار بانک جهانی دربارهٔ نرخ رشد نشان می‌دهد که پس از حدود یک دهه بی‌ثباتی به‌دلیل تشکیل دولت‌های ائتلافی ضعیف در دههٔ ۱۹۹۰، ترکیه در نخستین دههٔ قرن بیست‌ویکم، شاهد تحولات شگرفی در عرصهٔ اقتصاد بود؛ به‌گونه‌ای که در نتیجهٔ

انجام سیاست‌های اقتصادی بازار آزاد در سال ۲۰۰۵، نرخ تورم در ترکیه از ۸۰ درصد به ۸ درصد رسید و صادرات از کمتر از ۴۰ میلیارد دلار به بیش از ۶۵ میلیارد دلار افزایش یافت. نرخ رشد اقتصادی در سال‌های ابتدایی قرن بیست‌ویکم، رقم قابل‌توجه بالای ۵ درصد بود. این بهبود وضعیت که ناشی از رشد شگفت‌انگیز سرمایه‌گذاری خصوصی بود، در سال ۲۰۰۴ به حدود ۱۰ درصد رسید.

هم‌زمان با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه، میزان تکثرگرایی در ترکیه افزایش یافت که بیشتر وام‌دار تضعیف سنت دولت‌سالاری در عرصه‌های گوناگون و تقویت جامعهٔ مدنی و بخش خصوصی است. دولت‌هایی که از سال ۲۰۰۲ به‌این‌سو در ترکیه روی کار آمدند، با توجه به نقش جامعهٔ مدنی، اتحادیه‌های کارگری، و تاحدی اجازهٔ فعالیت اپوزیسیون، تنها در راستای ایجاد نظم و قانون و تضمین مالکیت خصوصی در جامعه گام برداشته‌اند. اجرای اصلاحات حقوقی، اقتصادی، و سیاسی برای پیوستن به اتحادیه اروپا و تحقق معیارهای کپنهاک به این امر یاری رساند(Salamati, 2014). اردوغان تلاش کرد در سیاست داخلی خود از یک‌سویه‌نگری پرهیز کند و خواسته‌های گروه‌های مختلف را درنظر بگیرد. این دولت اعلام کرد که حقوق بشر را رعایت، مجازات اعدام را لغو و بر رعایت حقوق اقلیت‌های دینی و قومی تأکید کند، نقش نظامیان را در حکومت کاهش دهد، تبعیض‌های جنسی را نیز رفع و پروتکل‌های ششم و نهم کنوانسیون اروپایی حقوق بشر را امضا کند که براساس آن، استقلال قوهٔ قضائیه را افزایش داد (Kurban; Erözden & Gülalp, 2008)؛ ازاین‌رو، در این دوران، شاهد فراگیرتر شدن نهادهای سیاسی هستیم.

۳-٤. ردیابی فرایند توسعه در ترکیه

با توجه به شواهد تاریخی ارائه‌شده، خروج از چرخهٔ رذیلت و ورود به عرصه‌ای که از آن با عنوان چرخهٔ فضیلت یاد شده است، اهمیت زیادی دارد. با وجود مشکلات ساختاری که کشور ترکیه را از دوران عثمانی در بند نهادهای سیاسی ـاقتصادی بهره‌کش اسیر کرده بود، این کشور توانست به‌واسطهٔ سلسله‌رخدادهایی که به‌صورت پیشامدی در مسیرش قرار گرفت و بنابر تصمیم‌های درست رهبران آن زمان، امکان ایجاد فراگیری را برای نهادهای سیاسی‌ـاقتصادی این کشور فراهم کند. درواقع، تحلیل نظری ارائه‌شده به‌منظور انطباق‌یابی با واقعیت، نیازمند روایت رویدادهای تاریخی‌ای بود که منجر به قرار گرفتن ترکیه در مسیر توسعه شد. شرح مبسوط ورود ترکیه به مسیر توسعه به‌دلیل فراوانی حوادث روی‌داده در طول دهه‌های گذشته، امکان‌پذیر نبوده و فرصت روایت‌پردازی از کل وقایع رخ‌داده با جزئیات، در این نوشته ممکن نیست؛ اما می‌توان کل استدلال نظری را به‌گونه‌ای صوری در قالب نمودار «تحلیل

واقعه‌ـساختار» نمایش داد و به مجموعه‌رخدادهای اتفاق‌افتاده در این مسیر نیز اشاره کرد. در نمودار شمارهٔ (۲) تلاش شده است درحدامکان، روند گسست نهادهای سیاسی ـاقتصادی ترکیه از سلطهٔ بهره‌کشی و ورود به عرصهٔ فراگیری، بازسازی شود.

نمودار شمارهٔ (۲). تحلیل واقعه‌ـساختار توسعهٔ سیاسی‌ـاقتصادی ترکیه

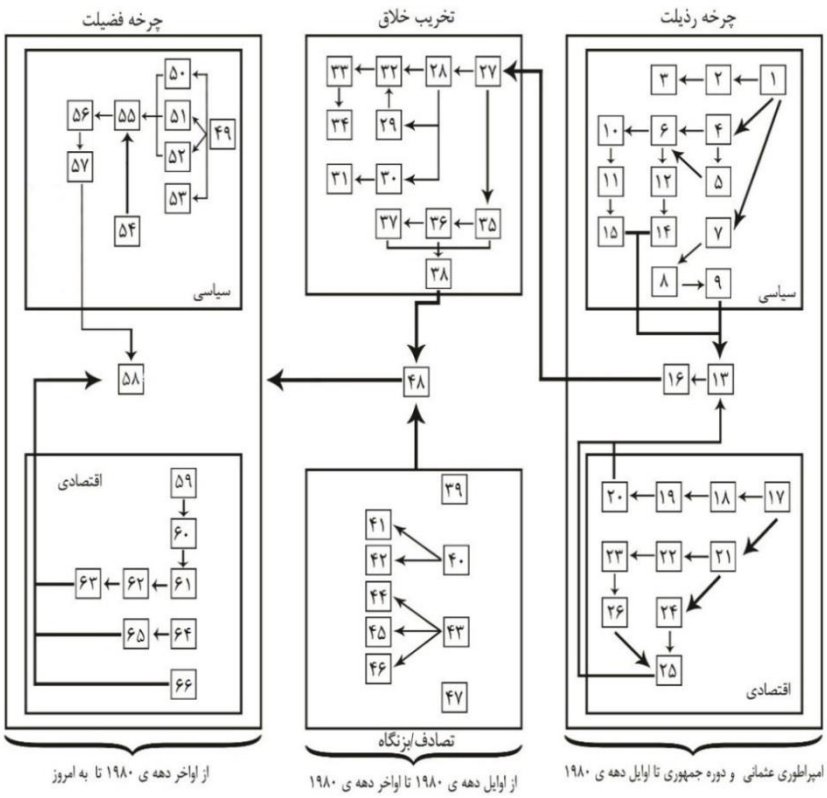

۱. سنت دیوان‌سالاری اقتدارگرا؛

۲. دخالت دولت در اقتصاد؛

۳. عدم فاصله‌گذاری بین اقتصاد و سیاست/ درهم‌تنیدگی اقتصاد و سیاست؛

۴. عدم استقلال نمایندگان مجلس؛

۵. حکومت تک‌حزبی؛

۶. فقدان نهاد مستقلی برای وضع قانون؛

۷. رشد شدید بوروکراسی دولتی؛

۸. پیشرفت در سایهٔ اقدامات دولتی؛

۹. مقاومت در برابر هرگونه تحول؛

۱۰. قانون یکسان‌سازی آموزش؛

۱۱. نظارت شدید بر نشر کتاب (جمهوری)؛

۱۲. ممنوعیت صنعت چاپ (عثمانی)؛

۱۳. امکان‌ناپذیری هرگونه تغییروتحول؛

۱۴. نظام آموزش سنتی (عثمانی)/ برپایهٔ تعالیم دینی؛

۱۵. آموزش‌وپرورش ایدئولوژیک (جمهوری)؛

۱۶. میزان بالای مطلق‌گرایی و نبود حدی از کثرت‌گرایی؛

۱۷. تلاش برای تسلط همه‌جانبه بر اقتصاد؛

۱۸. بی‌مهری به بخش خصوصی؛

۱۹. از بین رفتن انگیزهٔ کار و تلاش؛

۲۰. عدم شکل‌گیری بخش خصوصی قدرتمند؛

۲۱. دولت‌گرایی شدید در عرصهٔ اقتصاد؛

۲۲. بحران اقتصادی/ آشوبناکی اقتصادی؛

۲۳. شکاف فقیر و غنی؛

۲۴. عدم شکل‌گیری رسانه‌های مستقل؛

۲۵. عدم تضمین مالکیت خصوصی؛

۲۶. تولید بحران سیاسی؛

۲۷. مجموعه اصلاحات تارگوت اوزال؛

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

۲۸. تضعیف سنت دولت‌سالاری؛

۲۹. تضعیف ایدئولوژی کمالیستی؛

۳۰. تقویت بخش خصوصی؛

۳۱. تقویت رسانه‌های کوچک آناتولی؛

۳۲. از بین بردن دولت‌محوری در اقتصاد؛

۳۳. آزادسازی اقتصادی؛

۳۴. جذب سرمایه‌گذار خارجی؛

۳۵. استقلال نهاد اقتصاد از بند دولت؛

۳۶. رهایی نهاد سیاست از بند دولت؛

۳۷. رشد سیاست در بند جامعه؛

۳۸. کاهش مشروعیت ساختارهای سیاسی‌ـاقتصادی؛

۳۹. موج نئولیبرالیسم اقتصادی دهۀ ۱۹۷۰؛

۴۰. وقوع جنگ ایران و عراق و بحران نفت؛

۴۱. ایجاد جادۀ امن ترانزیتی؛

۴۲. افزایش مبادلات تجاری با هر دو کشور درگیر جنگ؛

۴۳. سقوط شوروی و دگرگونی اروپای شرقی؛

۴۴. به‌رسمیت شناختن جمهوری‌های تازه‌استقلال‌یافته؛

۴۵. برقراری روابط اقتصادی و فرهنگی؛

۴۶. بسترسازی برای صادرات و ایجاد بازارهای هدف برای شرکت‌های ترک/ تلاش برای انعقاد قراردادهای زیرساختی و توسعه‌ای؛

۴۷. فروپاشی دیوار برلین؛

۴۸. کاهش میزان مطلق‌گرایی و افزایش کثرت‌گرایی؛

۴۹. اصلاحات بنیادین قانون اساسی در دهۀ ۱۹۸۰؛

۵۰. کاهش دخالت نظامیان در سیاست؛

۵۱. آزادی مشارکت اجتماعی؛

۵۲. آزادی مذهب و عقیده/ بیان و اندیشه؛

۵۳. آزادی صحبت به زبان کردی؛

۵۴. امضای منشور اجتماعی اروپا و منشور فرانسه؛

۵۵. تعدیل فضای سیاسی؛

۵۶. کاهش تسلط دولت بر نهاد سیاست/ فراگیری سیاسی؛

۵۷. افزایش حضور نهادهای بین‌المللی (سازمان همکاری و توسعه، صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی)؛

۵۸. ایجاد برابری برای فعالیت‌های سیاسی و اقتصادی؛

۵۹. حذف کنترل قیمت‌ها؛

۶۰. کاهش نقش بخش عمومی در تجارت؛

۶۱. کاهش تعرفه‌های گمرکی؛

۶۲. آزادسازی تجارت خارجی؛

۶۳. خصوصی‌سازی بانک‌ها؛

۶۴. اصلاح نظام مالیاتی؛

۶۵. ورود سرمایه‌گذار خارجی؛

۶۶. تقویت بخش خصوصی.

همان‌گونه که بازسازی استدلال نظری رابینسون و عجم‌اوغلو در قالب تحلیل واقعه‌ـساختار نشان می‌دهد، نحوهٔ چینش و آرایش خاص رویدادها است که امکان گسست از چرخهٔ «بهره‌کشانه» و ورود به چرخهٔ «فراگیر» را به‌وجود می‌آورد و مجموعه‌رخدادهای پیش‌آمده را به یکدیگر متصل می‌کند. به‌این‌ترتیب، تحلیل واقعه‌ـساختار کمک کرد تا نظریهٔ نهادگرایی را براساس دستگاه صوری، به‌مثابه تبیینی علی از فرایندهای تاریخی که سبب قرار گرفتن ترکیه در مسیر توسعه شده است، بازسازی کنیم.

ساختار نهادی در یک کشور، هزینهٔ مبادله و اعتبار فعالیت اقتصادی را مشخص می‌کند و این دو متغیر بر تصمیم‌های سرمایه‌گذاری فعالان اقتصادی تأثیر می‌گذارد. یکی از مهم‌ترین عوامل مؤثر بر ساختار نهادی، نهادهای سیاسی هستند. نهادهای سیاسی ممکن است از طریق تضمین حقوق مالکیت و اجرای قراردادها، هزینه‌های معاملات سیاسی را کاهش دهند. چنین فضایی تأثیر مثبتی بر تصمیمات سرمایه‌گذاری خواهد داشت و عملکرد اقتصادی را بهبود خواهد داد. افزون‌بر هزینه‌های مبادله، دومین عامل مهم تأثیرگذار بر رابطهٔ بین مؤسسات و عملکرد اقتصادی، تعهد معتبر است. تعهد معتبر تعیین‌شده در فرایند سیاسی، یکی از عوامل تعیین‌کنندهٔ تصمیمات سرمایه‌گذاری است. تازمانی‌که فرایند سیاست‌گذاری یک کشور کارآمد

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

باشد، می‌توان سیاست‌های معتبری را تدوین کرد. اصولاً نهادهایی که فرایند سیاسی را تولید می‌کنند، قوهٔ مقننه، مجریه، و قضائیه هستند. اگر این نهادهای سیاسی به‌گونه‌ای کارآمد، شفاف، و هماهنگ با یکدیگر اداره شوند، تعهد می‌تواند معتبر باشد؛ زیرا، ساختار نهادی‌ای دارای قوام و قطعیت خواهد بود که در شرایطی مبتنی‌بر قانون و غیراختیاری کار می‌کند. هنگام تحلیل تغییرات ساختار نهادی ترکیه تا امروز درمی‌یابیم که عملکرد اقتصادی به‌دلیل فقدان نهادهای کارآمد، مسیری ناپیوسته را دنبال می‌کند (Beyazıt ÇİÇEN, 2016, 2).

هرچند ترکیه پس از دههٔ ۱۹۸۰ به‌سوی توسعه گام برداشت و موفقیت‌هایی نیز به‌دست آورد، اما بالا بودن هزینه‌های تولید در این کشور نسبت به کشورهای توسعه‌یافته و فقدان توان رقابت با آنان، منجر به عملکرد ضعیف عوامل اقتصادی شد. مهم‌ترین مشکل، هنگامی آشکار شد که هزینه‌های بالای تولید ناشی از رشد نرخ دستمزد بالا از رشد بهره‌وری کالاهای صادراتی و سیاست‌های پولی پیشی گرفت و دولتمردان ترکیه، مجبور به ارزش‌گذاری ارز شدند که نتیجهٔ آن، تقویت سیاست پولی به‌جای سیاست درآمدی بود. این دو مشکل، موانع مهمی برای دستیابی ترکیه به رشد پایین ULC، رسیدن به جایگاه کشورهای توسعه‌یافته، و تکمیل تحول اقتصادی آن هستند. افزون‌براین، ضعف اقتصاد کلان، که به‌دلیل وابستگی به مسیر ناشی از دوره‌های اقتصادی بسته، و دگرگونی آهسته، توسط تغییرات نهادی حمایت نشد، اقتصاد ترکیه را تضعیف کرد و سبب عملکرد ناموفق اقتصادی و کسری تجاری گسترده‌ای شد (Unal, 2018, 37-38).

نتیجهٔ روند تاریخی مطرح‌شده این است که دو دههٔ نخست دوران نئولیبرال بیشتر دورهٔ افزایش اختیارات به بهای قوانین بود. درمقابل، پس از بحران ۲۰۰۱-۲۰۰۰، شاهد تفویض بخش چشمگیری از قدرت تصمیم‌گیری به سازمان‌های نسبتاً مستقل و وضع قوانینی هستیم که اختیارات مجریه را محدود می‌کند. اما این تحول در بین بخش‌ها یکسان نیست و بین قوانین قانونی و اجرای عملی آن‌ها، واگرایی وجود دارد. افزون‌براین، نمونه‌هایی نیز وجود دارد که با روند عمومی، به‌ویژه در مورد صنعت ساختمان، تناسبی ندارد. سرانجام، نشانه‌های اخیر نشان می‌دهد که دولت ممکن است در مورد استقلال «بیش‌ازحد» نهادهای تنظیم‌کننده و سیاست‌گذار فکر دیگری داشته باشد (Atiyas, 2015, 3-6).

نتیجه‌گیری

بررسی شرایط اقتصادی ترکیه در طول چندین دهه نشان می‌دهد که اقتصاد این کشور، با فرازونشیب‌های فراوانی همراه بوده است. از آغاز تکوین جمهوری ترکیه، نهادهای بهره‌کش اقتصادی و سیاسی بر میراث نهادی عثمانی استقرار یافتند. یکی از ویژگی‌های نظم نهادی ترکیهٔ نوین، اقتدارگرایی دولتی بود که با

محوریت ارتش و حضور گسترده سیاسی‌ـاقتصادی آن تعین می‌یافت. در نتیجهٔ این نظم نهادی، امکان تخریب خلاق، رقابت و پیگیری وسیع انگیزه‌های سودجویانهٔ افراد به‌شدت محدود می‌شد؛ بنابراین، روند رشد اقتصادی ترکیه، آهنگی کند داشت. گذار ترکیه به‌سوی وضعیتی متفاوت در روند توسعه در قالب چرخهٔ رذیلت نهادهای بهره‌کش امکان‌پذیر نبود. ناکامی‌های سیاسی و اقتصادی‌ای که بیشتر در دههٔ ۱۹۷۰ بروز کرد، به‌همراه تحولات منطقه‌ای مثبت و تغییرات ایجادشده در روند اقتصاد سیاسی جهانی، به‌مثابه یک پدیدهٔ محتمل و تصادفی، در پیوند با حکومت اصلاح‌طلب تورگوت اوزال به بزنگاه تاریخی گذار نهادی در ترکیه تبدیل شد. از این مقطع تاریخی، به‌تدریج نهادهای سیاسی و اقتصادی به‌سوی فراگیری بیشتر حرکت کردند؛ راهبرد محدودکننده و بستهٔ جایگزینی واردات، جای خود را به راهبرد توسعهٔ صادرات داد؛ آزادی‌های سیاسی و اجتماعی بیشتر شد؛ عاملیت دولت محدود و حقوق مالکیت به‌تدریج فراگیرتر شد و مهر پایانی بر چرخهٔ کودتاهای سخت نظامی زده شد؛ به‌گونه‌ای که پس از این دوران، تنها یک شبه‌کودتا[1]در سال ۱۹۹۷ رخ داد. گذار به‌سوی نهادهای فراگیرتر سیاسی و اقتصادی با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۱، عمق بیشتری یافت. مهم‌ترین اصلاحات این دوره را می‌توان تضعیف دولت‌گرایی، افزایش نقش نهادهای مدنی و خصوصی، کاهش نهادی و قانونی قدرت ارتش، و اصلاحات قضایی همسو با موازین حقوق‌بشری اروپا دانست. به‌این‌ترتیب، تحولات توسعه‌ای ترکیه در طول سه دههٔ گذشته، محصول چرخهٔ فضیلت برآمده از گشودگی نهادی است. هرچند آن‌گونه که *نورث* و همکاران (۱۳۹۷) نشان داده‌اند، مسیر حرکت به‌سوی نظم نهادی باز، لزوماً یک‌طرفه نیست و امکان بازگشت ترکیه به‌سوی نظم‌های دسترسی محدود شکننده و پایه با توجه به برخی اقدامات اقتدارگرایانهٔ اردوغان، متصور است.

نتایج پژوهش حاضر با استفاده از روش ردیابی فرایند نشان می‌دهد که تناظر و توازن نهادهای سیاسی و اقتصادی، ۱) امکان پایداری اصلاحات و استقرار نهادهای جدید را فراهم کرده است؛ و ۲) همسو با نتایج پژوهش عجم‌اوغلو و اوچر (۲۰۱۵) توسعه در ترکیه را محصول چرخش نهادی هم‌زمان سیاست و اقتصاد می‌داند و البته در مورد چرخش نهادی سیاست نیز نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که اصلاحات سیاسی ترکیه، فراتر از مؤلفهٔ اثرپذیری از رابطه با اتحادیه اروپا، دارای سازوکارهای داخلی نیز بوده است. این

---

۱. اقدام به کودتای ۱۹۹۷ ارتش علیه حکومت نجم‌الدین اربکان، به‌دلیل عدم توسل به زور نظامیان و تنها توسل به تهدید، کودتایی پست‌مدرن یا شبه‌کودتا خوانده می‌شود.

مقاله همانند نتایج پژوهش آتیاش (۲۰۱۲) بزنگاه تاریخی مسیر توسعهٔ ترکیه را نه در اصلاحات ۲۰۰۲ پولی و بانکی ترکیه، بلکه در حکومت تورگوت اوزال در دههٔ ۱۹۸۰ جست‌وجو می‌کند. به‌این‌ترتیب، اصلاحات سال ۲۰۰۲ و پس‌ازآن، نه بزنگاه تاریخی، بلکه محصول و درعین‌حال، تعمیق‌کنندهٔ نهادهای اقتصادی و سیاسی نسبتاً فراگیر شکل‌گرفته در دههٔ ۱۹۸۰ است.

References

Acemoğlu, Daron & Robinson, James (2012). *The Role of Institutions in Growth and Development*. translated by Mohammad Hossein Naimipour, Political and Economic Information, No. 293, Fall.

Acemoğlu, Daron & Robinson, James (2014). *Why the Country Fails, Dynamic Translation by Jabal Ameli and Mohammad Reza Farhadipour*. Tehran: Duniya Ekhtaz Publications, 5th edition.

Arik, Hulya (2018). Secular Risk Governance and the Turkish Military's Battle with Political Islam, 1980s–2000s. *Security Dialogue*, *49*(4), 306-323.

Atiyas, İzak (2015). *Economic Institutions and Institutional Change in Turkey During the Neoliberal era*. Published online by Cambridge University Press.

Aydin, Zulkuf (2005). *The Political Economy of Turkey*. Pluto Press.

Aysan, Ahmet Faruk, Güler, Mostafa Haluk and Orman, Cuneyt (2013). *The Road to Sustainable Growth in Emerging Markets: The Role of Structural and Monetary Policies in Turkey*. Munich Personal RePEc Archive, Paper No. 44730.

Bayer, Ali H. (1996*), The Developmental State and Economic Policy in Turkey*. Third World Quarterly, Vol. 17, No. 4.

Beach. Derek (2012). *Process Tracing Methods-an Introduction.* Aarhus: University of Aarhus Press.

Behkish, Mohammad Mahdi (2009). A Comparison on the Development of Iran and Turkey. *Dunya Behtar*, No. 19.

Bennett. Andrew & Checkel, Jeffrey T (2015). *Process Tracing From Metaphor Analytic Tool*. Cambridge: Cambridge University Press.

Beyazıt ÇİÇEN, Yıldırım (2016), The Institutional Fundamentals of Turkey's Economic Performance: A New Institutional Perspective. *in Turkish Economic Review book*, Turk. Econ. Rev. available at: http://kspjournals.org.

Elveren, Adem Y. and Muhsin Kar. (2005). *Turkey's Economic Integration into the EU: Challenges and Opportunities*.

Ercan, Metin R. & Öniş, Ziya (2001). Turkish Privatization: Institutions and Dilemmas. *Turkish Studies*, *2*(1), 109-134.

Ersal, Hasan (2013). Politico-Economic Development of Turkey and Transformation of Political Islam. *Economic Research Forum (ERF)*.

Gürakar, Esra Çeviker; Köksal, Emin (2016). Institutional evolution and economic development in Iran and Turkey. *Middle East Development Journal*, *8*(1), 32-64.

Hale, William; Ozbudun, Ergun (2009). *Islamism, Democracy and Liberalism in Turkey: The Case of the AKP*. Routledge.

Hiç, Mükerrem (2009). *Turkish Economy and Politics*. Beykent University Department of Economics. Istanbul: Turkey.
Hosgör, Evren (2011). Islamic Capital/Anatolian Tigers: Past and Present. *Middle Eastern Studies*, *47*(2), 343-360.
Jabal Aamili, Pooya (2015). The Historical Perspective of the Agreement. *Dunya Ekhtaz Newspaper*. Retrieved on June 30.
Kurban, Dilek, Erözden, Ozan & Gülalp, Haldun (2008). Supranational Rights Litigation, Implementation and the Domestic Impact of Strasbourg Court jurisprudence: A Case Study of Turkey. *JURISTRAS, Athens: Hellenic Foundation for European and Foreign Policy (ELIAMEP).* Available at: http://www. juristras. eliamep. gr/wp-content/uploads/2008/10/casestudyreportturkeyfinal. pdf.
Lasjardi, Hassan (2001). Turkey's Role and Positions in the Iran-Iraq War. *Nagin Iran Quarterly*, No. 1.
Malekan, Sarwar (2010). Turkey, Successful Experience in Monetary Reform and Structural Reforms. *New Economic Quarterly*. Year 8, Number 127, Spring.
Mehmet, Özey (1983). Turkey in Crisis: Some Contradictions in the Kemalist Development Strategy, *Journal of Middle East Studies*. 15, 47-66.
Movathaghi, Seyyed Ahmed (2008). Studying the Experience of Cultural and Political Modernization in Turkey in 1920-1950. *Journal of Faculty of Law and Political Science*.
Myrdal, Gunnar (2015). *post-Development Era, A group of Writers*, Tehran: Tarjoman.
North, Douglass Cecil, Wallis, John Joseph & Wingest, Bari-R (2017). *Violence and Social Orders*. Translated by: Jafar Khairkhohan and Reza Majidzadeh, Tehran: Roseneh Publishing House.
Nozani, Bahram (2002). *Iran's foreign policy chronology, from January 1978 to August 1989*. Tehran: Islamic Revolution Records Center.
Oktem, Kerem (2015). *Yesterday and Today, One Nation, translated by Ahmad Mothaghi and Shiva Alizadeh*. Tehran: Dunyay Ekhtaz Publishing.
Onis, Ziya (1986). *Stabilization and Growth in a Semi-industrial Economy: An-Evaluation of the Recent Turkish Experiment*, 1977-1984. METU Studies in Development, 12(1-2), 7-28.
Onis, Ziya, (2004), *Crises and Transfoemations in Turkish Political Economy*. Turkish Policy Quarterly.
Oran, B., interviewed by Karabekir Akkoyunlu (2019). *Kemalism and the Republican People's Party* (CHP). In: Özyürek E., Özpınar G., Altındiş E. (eds) Authoritarianism and Resistance in Turkey. Springer, Cham.
Qahramanpour, Rahman (2005). *Asia Book (4): Special issues of Turkey*. Tehran: Abrar Contemporary International Research and Studies Institute.
Romer, Christina (2003). *Great Depression*. Forthcoming in the Encyclopædia Britannica.
Salamati, Azam (2014). *Foreign Policy of Islamists*. Tehran: Publications of the Islamic Revolution Documents Center, Second Edition.
Sayari, Sabri (2005), *The Politics of Turkish Democracy: İsmet İnönü and the Formation of the Multi-Party System, 1938-1950*. Albany, State University of New York Press.
Selami, Erdogan & Eray, Acar (2012). *Legacy of Turgut Özal and the Sustainable Transformation of Turkey with Ak Party Governments*. Dumlupinar University, Kütahya, Turkey.

Şeşen, Harun; Pruett, Mark (2014). The Impact of Education, Economy and Culture on Entrepreneurial Motives, Barriers and Intentions: A Comparative Study of the United States and Turkey. *The Journal of Entrepreneurship*, *23*(2), 231-261.
Sobhani, Zahra & Shadan, Parvand (1994), *The Fields of Knowledge of Turkish Society and Culture*. Tehran: Center for International Cultural Studies.
Tabatabai, Seyyed Javad (1995). *Ibn Khaldun and Social Sciences*. Tehran: New Design.
Tahaii, Javad (2010). Kemalism; Crisis Elements in Turkey's Foreign Policy Attitude. *Strategy Quarterly*, third year, number 21, fall.
Taliban, Mohammad Reza (2007). A reflection on the technique of "tracing the trend" in studies of the Islamic Revolution of Iran. *Matin Research Journal*, year 11, No 40.
The Constitution of the Republic of Turkey (2012), The Constitution of the Republic of Turkey. Translated by Amirreza Mahmoudi and Mohsen Masoudinia, Tabriz.
Unal, Emre (2018). An Institutional Approach and Inputoutput Analysis for Explaining the Transformation of the Turkish Economy. *Journal of Economic Structures*, Vol. 7, Article number: 3.
Yavuz, Hakan (2010). *Secularism and Islamic Democracy in Turkey*. Translated by Ahmad Azizi. Tehran: Ney Publishing. Latin Resources.
Yeager, Tim (2018). *Institutions, Transition Economies and Economic Development*. Routledge.
Yeldan, Erinç & Ünüvar, Burcu. (2016). An Assessment of the Turkish Economy in the AKP Era. *Research and Policy on Turkey*. *1*(1), 11-28.
Spiller, Pablo T (2013). Transaction Cost Regulation. *Journal of Economic Behavior and Organization*. c.89(C).
Beach, Derek & Pedersen, Rasmus Brun (2019). *Process-tracing Methods: Foundations and guidelines*. University of Michigan Press.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.74561.1218
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۱۰/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۱۷

تأثیر اروپاگریزی بر همگرایی اروپایی در نوردیک

رضا رحمتی[۱]

چکیده

روندهای همگرایی اروپایی، در کشورهای مختلف قارهٔ سبز، همواره مورد بدگمانی بوده است. اگرچه اروپاگریزی (یوروسپتیسیسم)[۲] که به جریان بدگمانی، بی‌میلی، و تردید در مورد این روندها مربوط می‌شود، با برگزیت به اوج خود رسید و نمایان شد، روند همگرایی منفی در برابر اتحادیه اروپا و ترتیبات دیگر در سایر جوامع و دولت‌ها نیز وجود داشته است که شاید پررنگ‌ترین گرایش‌های مرکزگریز را بتوان در شمال اروپا و در منطقهٔ نوردیک پیگیری کرد. پرسشی که در پژوهش حاضر در پی بررسی آن هستیم این است که «جریان اروپاگریزی در حوزهٔ نوردیک، چگونه صورت‌بندی شده است؟» در پاسخ به این پرسش می‌توان گفت «با توجه به وجود گرایش‌های اروپاگریزانه، به‌طورکلی در سه سطح نظام اجتماعی، نظام سیاسی، و نظام حزبی در حوزهٔ نوردیک و به‌طور خاص در نروژ، ایسلند، سوئد، دانمارک، و فنلاند، صورت‌بندی جریان‌های مخالف در برابر روند همگرایی اروپا موردتوجه قرار می‌گیرد». پژوهش حاضر به‌لحاظ هدف، کاربردی، به‌لحاظ روش، توصیفی-تحلیلی، و به‌لحاظ نحوهٔ گردآوری داده‌ها از نوع کتابخانه‌ای است.

کلیدواژه‌ها: نوردیک، یوروسپتیسیسم، اتحادیه اروپا، همگرایی، واگرایی

---

۱. استادیار روابط بین‌الملل، دانشکده علوم اقتصادی و اجتماعی، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران.
آدرس الکترونیکی: r.rahmati@basu.ac.ir

۲ Euroscepticism

The Impact of Euroscepticism to European Integration in Nordic

Reza Rahmati[1]

Abstract

European Integration Process has always been suspected in various countries of the Green Continent. Although Euroscepticism, which dates back to a period of suspicion, reluctance, and skepticism about these Processes, peaked and emerged with the election, the process of negative convergence with the EU and other arrangements in other societies and states also existed. Perhaps the most striking of these centrifugal tendencies can be traced to northern Europe and the Nordic region. The question that arises here is how the Eurosceptic flow in the Nordic basin is formulated. In response to the existence of Eurosceptic tendencies at the three levels of social system, political system and party system, in the Nordics in general and in Norway, Iceland, Sweden, Denmark and Finland, the formation of opposing currents towards the convergence process. Europe is being considered. The present study is applied in terms of purpose and descriptive-analytical in terms of method and library type in terms of data collection.

Key Words: Nordic, Euroscepticism, EU, Integration, Divergence

۱ Assistant Professor, International Relations, Bu-Ali Sina University, Hamedan, Iran.
E-mail: r.rahmati@basu.ac.ir

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

مقدمه

اروپا در برخی دوره‌ها با وحدت زندگی کرده است. از امپراتوری روم و عصر شارلمانی و اتون‌ها در قالب تجلی امپراتوری گرفته تا عصر شارل پنجم در قالب تجلی کاتولیسیسم رومی و حتی دورهٔ قرون وسطا که ارباب کلیسا در چارچوب ایدئولوژی مذهبی، در پی شکل دادن به تمدن مسیحی کاتولیک بودند، اروپا تمنای وحدت را در سر پرورانده است. همین تمنای وحدت، سبب شکل‌گیری نوعی هرمان تاریخی پیرامون وحدت اروپا شده است. «تا آغاز دوران مدرن، اروپا با نوستالژی وحدت گمشدهٔ خود زندگی می‌کرد» (Berstein and Milza, 2015, 564). بااین‌حال، هنوز مسیر تجسم این وحدت ایدئولوژیک و تبدیل شدن آن به یک واقعیت فرهنگی و سیاسی، افسانه‌مانند است تا واقعی؛ افسانه‌ای که ظهور دولت‌های ملی دارای حاکمیت از نیمهٔ قرن هفدهم به‌این‌سو، تاحدزیادی، جلوهٔ اسطوره‌ای آن را تقویت کرد. بااین‌حال، این اسطوره هیچ‌گاه از ذهن افراد جهان‌وطن‌اندیش دور نماند. اگرچه واقعیت‌های عصر دولت‌ـملت بر افسانهٔ وحدت ایدئولوژیک چیرگی یافته بود، این انسان‌های جهان‌وطن‌اندیش با استفاده از همان ذخیرهٔ اسطوره‌ای خود، شروع به احیای وحدت اروپا کردند. «تلاش برای کسب هژمونی با مرکزیت یک ملت پیشرو که حامل طرح ایدئولوژیک وحدت بود، بر احیای رؤیای امپراتوری غلبه کرد. اسپانیای *فیلیپ دوم*، فرانسهٔ دوران انقلاب و *ناپلئون* [با ایده] ملت بزرگ، و آلمان هیتلری، هریک به‌نوبهٔ خود، دست به این اقدام زدند که حاصلی جز برانگیختن احساسات شدید ملی علیه برنامه‌هایشان نداشت. راه‌های جدیدی که پس از جنگ جهانی دوم باز شد، از نوع دیگری بود» (Berstein and Milza, 2015, 565).

مسیرهایی که پس از جنگ، دوباره احیا شد و برپایهٔ تقسیم‌بندی‌های مبتنی‌بر گرایش‌های ایدئولوژیک بود، اگرچه وحدت را دنبال می‌کرد، اما وحدتی در پرتو بلوک‌بندی‌های قدرت به‌شمار می‌آمد. بااین‌حال، در دل این بلوک‌بندی، همگرایی اروپای غربی قرار دارد که در چارچوب ترتیباتی مانند زغال و فولاد، اتحادیه مالی، گمرکی، پولی، شنگن، اتحادیه اروپا و... تجلی یافته است. دولت‌های اروپایی که همکاری خود را پس از جنگ و با اتحادیهٔ زغال و فولاد شروع کردند، با پیمان رم سال ۱۹۵۷ به‌دنبال بازار مشترک/ جامعهٔ اقتصادی اروپا حرکت کردند؛ بنابراین، نخستین گام برای همگرایی را در جهت همسویی اقتصادی برداشتند و همان‌گونه که کارکردگرایانی چون *دیوید میترانی* می‌گویند، این گام اقتصادی در گام بعدی با همگرایی سیاسی، تسری به حوزهٔ شنگن، واحد پول مشترک، و... نمود پیدا کرد و سرانجام، برخی از طرفداران همگرایی بر این نظرند که در گام نهایی و به‌ویژه با تحولات پس از فروپاشی شوروی، این تلاش می‌توانست با امضای موافقت‌نامهٔ ماستریخت در سال ۱۹۹۲، وارد مرحلهٔ فرهنگی شود.

در کشورهای حوزۀ نوردیک، یعنی نروژ، ایسلند، سوئد، دانمارک، و فنلاند نیز گرایش‌هایی به مخالفت با روندهای همگرایی اروپایی وجود داشته است. نگاهی به نظرسنجی‌ها و انتخابات پرشمار در این گستره، نشان‌دهندۀ این موضوع است. پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که «جریان اروپاگریزی در حوزۀ نوردیک، چگونه صورت‌بندی شده است؟» در پاسخ می‌توان گفت «با توجه به وجود گرایش‌های اروپاگریزانه در سه سطح نظام اجتماعی، نظام سیاسی، و نظام حزبی در حوزۀ نوردیک به‌طورکلی، و در نروژ، ایسلند، سوئد، دانمارک، و فنلاند به‌طور خاص، صورت‌بندی جریان‌های مخالف در برابر روند همگرایی اروپا، موردتوجه قرار می‌گیرد». پژوهش حاضر به‌لحاظ هدف، کاربردی، به‌لحاظ روش، توصیفی-تحلیلی، و به‌لحاظ نحوۀ گردآوری داده‌ها، از نوع کتابخانه‌ای است. این پژوهش، پس از بررسی روند اروپاگریزی در فصل جدید همگرایی اروپا، به‌سراغ اصول مشترک اروپاگریزها خواهد رفت و پس‌ازآن، گرایش‌های اروپاگریزانه در حوزۀ نوردیک را در سه سطح نظام اجتماعی، نظام سیاسی، و نظام حزبی بررسی خواهد کرد.

۱. روش پژوهش

پژوهش حاضر به‌لحاظ هدف، کاربردی است و نتایج آن می‌تواند برای رفع نیازها و حل مشکلات همگرایی منطقه‌ای به‌کار رود؛ ازهمین‌رو، هدف این پژوهش، به‌کارگیری آن برای حل مسائل مربوط به واگرایی منطقه‌ای است. همچنین، پژوهش حاضر به‌لحاظ روش، توصیفی-تبیینی و به‌لحاظ نحوۀ گردآوری داده‌ها، کتابخانه‌ای است و براساس نیاز، به منابع کتابخانه‌ای ازجمله کتاب‌ها، مقالات علمی، و... که مرتبط با مفاهیم مورداستفاده در این پژوهش است، می‌پردازد.

۲. چارچوب مفهومی و نظری پژوهش

در این بخش، ابتدا مفاهیم مورداستفاده در پژوهش حاضر را توضیح داده و سپس به بررسی چارچوب نظری پژوهش خواهیم پرداخت.

۲-۱. مفهوم‌شناسی

اروپاگریزی از منظر لغت‌شناسی، عبارتی جدید است. راز این نو بودن، در نو بودن اساس اروپاگرایی است. عبارت اروپاگریزی، فرد، چیز، گروه یا جریانی را نمایندگی می‌کند که در مورد اتحادیه اروپا،

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارۀ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

شک و تردید دارند. این عبارت ترکیبی، از سه بخش «یورو»[۱]، «سپتیک»[۲]، و «ایسم»[۳] تشکیل شده است. اگرچه کلمهٔ «یورو»، در ابتدای این عبارت به‌معنای واحد پول اروپا است، اما برای کسانی‌که از این واژه در ابتدای عبارت «یوروسپتیسیسم»، استفاده می‌کنند، به‌معنای هرگونه فرایند همگرایی اروپا بوده است. کلمهٔ «سپتیک»، ریشه در مکاتب فلسفی یونان باستان دارد و به‌معنای تردید در مورد هر چیزی است (به‌ویژه در ادبیات پیرو) و هنگامی‌که با کلمهٔ دیگری به‌کار می‌رود، به‌معنای تردید و شک در مورد آن است (Ozlem and Ultan, 2015, 50). به‌لحاظ لغت‌شناسی از واژگانی مانند «بی‌میلی»[۴]، «ناسازگاری»[۵]، و «یوروسپتیسیسم» در یک معنا استفاده شده است. پسوند «ایسم»، در پایان این عبارت نیز که بیشتر برای ایدئولوژی‌ها به‌کار می‌رود، این واژه را با ایدئولوژی‌ها و مسائل سیاسی مرتبط می‌کند (Arató and Kaniok, 2009, 7; Ozlem and Ultan, 2015, 50).

فرهنگ لغات دانشگاه کمبریج، واژهٔ یوروسپتیک را این‌گونه تعریف می‌کند: «یک شخص، به‌ویژه یک سیاستمدار که مخالف پیوندهای نزدیک بین بریتانیا و اتحادیه اروپا است» (Cambridge Dictionary, 2021). اروپاگریزی بنا به تعریف، آمیخته‌ای از یک مفهوم، یک معنا، و برخی مستندات است. اروپاگریزی با مفاهیمی همچون واقع‌گرایی اروپایی، بدبینی به اروپا، و شک‌گرایی در مورد اروپا هم‌معنی بوده است. این واژه برای نخستین‌بار در تاریخ ۱۱ نوامبر سال ۱۹۸۵ در روزنامهٔ «تایمز» به‌منظور توصیف مخالفت همراه با شک‌وتردید با اتحادیه اروپا و سیاست‌گذاری‌های این نهاد ابداع شد (Information Guide Euroscepticism, 2013, 2). برای اروپاگریزی، دو معنا وجود دارد؛ نخست، معنای سخت و دوم، معنای نرم. در معنای نخست، کل ایدهٔ اروپا رد می‌شود و با تشکیک همراه است. در معنای نرم آن، تنها برخی از سیاست‌ها و خط‌مشی‌های اروپایی انکار می‌شوند (Taggart and Szczerbiak, 2002, 7). نخستین نمونهٔ چنین وضعیتی، به زمانی مربوط می‌شود که *مارگارت تاچر*، نخست‌وزیر بریتانیا، در تاریخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۸۸، آشکارا مخالفت خود را با حاکمیت اتحادیه اروپا به‌جای حاکمیت بریتانیا ابراز داشت (Information Guide Euroscepticism, 2013, 2).

---

۱ Euro
۲ Sceptic
۳ Ism
۴ Reluctant
۵ Awkward

درواقع، یوروسپتیک‌ها، گروه‌های پراکنده‌ای بوده‌اند که در مورد همگرایی دولت‌های اروپایی، تردید، و به منافع ملی، توجه ویژه‌ای داشته‌اند. این تردیدها زمانی این گروه‌های پراکنده را به یک جریان سیاسی تبدیل کرد که ناکامی ترتیبات اروپایی در رویارویی با بحران‌های جدید و نوظهور تجلی پیدا کرد (ازجمله ناکامی در حل بحران مالی سال ۱۹۹۷ و ۲۰۰۸)؛ بنابراین، اروپاگریزی به فرایندی گفته می‌شود که در آن در مورد روندهای همگرایی اروپایی شک‌وتردید وجود دارد و با بی‌میلی و اکراه با آن رفتار می‌شود و اروپا را یک ساز ناکوک و ناهماهنگ و هزینه‌زا قلمداد می‌کند.

درواقع، شک‌گرایی، بدگمانی، بی‌میلی، بدقلقی، و ناسازگاری در برابر روند وحدت و همگرایی اروپا که به آن اروپاگریزی گفته می‌شود، بخشی از تاریخ اروپا، به‌ویژه در ۵۰ سال گذشته، بوده است. *مک کالین* و *بریانسن* در کتاب «دولت‌های نوردیک و همگرایی اروپایی» از دولت‌های نوردیک با همین صفت ناسازگاری یاد کرده‌اند (McCallion & Brianson, 2019, 1). صفت ناسازگاری در فرهنگ لغت کمبریج به‌صورت «دشوار در انجام کار، دشوار در کاربرد، و دشوار در توافق» تعریف شده است. تمرکز نویسندگان کتاب یادشده بر بعد سوم، یعنی «دشواری در توافق» است (McCallion & Brianson, 2019, 1). در اینجا تمرکز بر این است که دولت‌ها یا جوامعی وجود دارند که ازیک‌سو، به فرایندهای همگرایی منطقه‌ای می‌پیوندند و ازسوی‌دیگر، و درست روبه‌روی ارادهٔ نخست، تمایل دارند که خارج از مسیر و جریان اصلی فرایندهای همگرایی حرکت کنند که در مسیر منطقه‌گرایی به‌عنوان دولت‌های «بی‌میل» شناخته می‌شوند.

۲-۲. الگوی نظری پژوهش

در ادامه مهم‌ترین مفاهیم سازندهٔ چارچوب نظری پژوهش، بررسی و تحلیل شده‌اند.

۲-۲-۱. اروپاگریزی به‌عنوان یک ایدئولوژی؟

آیا عبارت «ایسم» در پایان اروپاگریزی (یوروسپتیسیسم)، به‌معنای این است که با یک ایدئولوژی روبه‌رو هستیم؟ در پاسخ بایستی به معنای ایدئولوژی اشاره کنیم. درواقع دو معنای سخت و نرم را می‌توان برای ایدئولوژی ارائه داد. در معنای سخت، اگر این عبارت به‌منزلهٔ آموزه‌های فکری تجویزکنندهٔ باید و نباید باشد، احتمالاً با یک ایدئولوژی روبه‌رو نیستیم، اما در معنای نرم آن، اگر اروپاگریزی را به‌معنای یک مکتب فکری و سیاسی به‌شمار آوریم، که می‌تواند نیروهای پرشمار سیاسی و فکری را در قالب یک گفتمان مشترک مطالبه‌گری بسیج کند، احتمالاً با یک ایدئولوژی روبه‌رو هستیم. در معنای دوم، اروپاگریزی، ایدئولوژی توجیه رفتار اجتماعی است و نه الزاماً نمایانگر دال‌های مرکزی و دلالت‌های

شناخت‌شناسانهٔ فلسفی.

شاید بتوان نمودهای جریان اروپاگریزی را به پس از موافقت‌نامهٔ ماستریخت سال ۱۹۹۲ مربوط دانست. «به‌قسمی که برخی از دولت‌های اروپایی در ابتدا، معاهدهٔ مذکور را تصویب نکردند یا آنکه با اکثریت بسیار ضعیفی از طریق رفراندوم به‌تصویب رساندند. پس‌ازآن، در مراحل بعدی با آغاز همکاری‌های امنیتی مشترک در سال ۱۹۹۷ و ایجاد پول واحد اروپایی، یعنی یورو در سال ۱۹۹۹، یوروسپتیسیسم در رویارویی با بحران‌های امنیتی، پولی، و اقتصادی در اتحادیه اروپا، رشد چشمگیری داشت. سرانجام، در پی بحران مالی و اقتصادی در سال ۲۰۰۸، در کشورهای اروپایی، ضدیت و مخالفت آشکاری در برابر موفقیت و حتی استمرار حیات سیاسی اتحادیه اروپا ابراز شد» (Tabatabai, 2019, 54).

به‌طورکلی، شاید نتوان دولتی را در سطح منطقهٔ اروپا نام برد که با تمام روندهای همگرایی منطقه‌ای به‌طور کامل درهم آمیزد. به‌بیان روشن‌تر، تمام دولت‌ها، دچار عارضهٔ همگرایی منفی می‌شوند و این مسئله با توجه به زمینه‌های داخلی، منطقه‌ای، و بین‌المللی رخ می‌دهد. در پژوهش حاضر، همگرایی منفی، به‌معنای فرایندی است که در آن، به‌هردلیل یک دولت، به ترک سیاست‌های منطقه‌ای تمایل دارد یا ترجیح می‌دهد ترتیبات منطقه‌ای را برای یک دورهٔ زمانی، متوقف کند. بااین‌حال، بررسی روابط بین دولت‌های اروپایی و روندهای همگرایی اروپایی نشان‌دهندهٔ این است که اگرچه برگزیت، نقش مهمی در تقویت اروپاگریزی داشت، بااین‌حال، انگلستان، تنها دولت ناسازگار و بی‌میل به روند همگرایی اروپایی نیست (Oliver, 2018, 60-294). جمهوری چک نیز همچون انگلیس، از عضویت در پیمان مالی سال ۲۰۱۲ پرهیز کرد. در روندهای همگرایی در اتحادیه اروپا، دولت‌های دیگری نیز بوده‌اند که همواره سودای واگرایی در سر داشته‌اند و دولت‌های نوردیک ازجمله همین موارد به‌شمار می‌آیند (Ingebritsen, 1998, 53). دولت‌هایی همچون دانمارک در رابطهٔ خود با واحد پول اروپایی، ایرلند با رد بسیاری از معاهدات اتحادیه اروپا، فرانسه با اعمال اصلاحات مهمی در سیاست مشترک کشاورزی در دهه‌های گذشته، و سایر دولت‌ها به شیوه‌های دیگری، مخالفت‌ها و ناسازگاری‌هایی با روند اروپاگرایی داشته‌اند.

میزان و شدت شک‌گرایی و گریز در کشورهای گوناگون، متفاوت و در کشورهای شمالی اروپا قوی‌تر و پررنگ‌تر است. برخی از مصادیق عینی شک‌گرایی عبارتند از: عدم عضویت در اتحادیه اروپایی (نروژ و سوئیس)، عدم پذیرش اولیهٔ معاهدات ماستریخت (دانمارک) و نیس (اتریش) و پذیرش با اکثریت ضعیف آن (سایر کشورهای عضو اتحادیه اروپایی)، عدم پذیرش معاهدهٔ شنگن (انگلستان و ایرلند) و پول واحد اروپایی (انگلستان و سوئد)، مردود دانستن رفراندوم برای تصویب طرح قانون اساسی اروپایی (فرانسه و

هلند)، رد کردن معاهدهٔ لیسبون از طریق رفراندوم (ایرلند) و از طریق مجالس ملی (انگلستان، کرواسی، و چک) و سرانجام، رأی به برگزیت و اجرای آن (انگلستان) (Tabatabai, 2019, 54). به‌تعبیر فصیح *بنیامین لروث* و همکارانش در فصل تعریف اروپاگریزی در کتابچهٔ «اروپاگریزی»، «هرگز در تاریخ همگرایی اروپا، لحظهٔ درخشان‌تری برای مطالعهٔ مفهوم بحث‌برانگیز اروپاگریزی وجود نداشته است... آنچه با پیامدهای بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸، اکنون نیز در منطقهٔ یورو[1] احساس می‌شود، نگرانی‌های عمیق در مورد امنیت اروپا است که با حملات تروریستی در پاریس و بروکسل، بحران پناهندگان، و بحران بشردوستانهٔ کنونی در سرتاسر مرزهای اروپا بروز یافته و پروژهٔ اروپایی را به‌شدت تحت فشار قرار داده است. آراء سال ۲۰۱۶ در رفراندوم بریتانیا دربارهٔ عضویت در اتحادیه اروپا، تنها منجر به نااطمینانی سیاسی بیشتری شده است (Leruth, Benjamin, Nicholas Startin, Simon Usherwood, 2017, 3-11).

۲-۲-۲. اصول کلی و بنیادین اروپاگریزی

- **حاکمیت‌گرایی ملی**: یکی از اصول اساسی اروپاگریزها، تمرکز بر حاکمیت ملی است. این میل و تمرکز، بیشتر در بین گروه‌بندی‌های طیف راست پررنگ بوده و به‌طور خاص، گروه‌های ناسیونال-پوپولیست، بیشتر بر این اصل تمرکز داشته‌اند. آن‌ها بر این نظرند که همگرایی در روندهای اروپایی به‌معنای نادیده انگاشتن اولویت‌های ملی و داخلی است و بایستی با این همگرایی که حاکمیت ملی را خدشه‌دار می‌کند، مقابله کرد؛
- **عدم ضرورت تبدیل همکاری به همگرایی**: برخی دیگر از گروه‌های اروپاگریز بر همکاری سیاسی به‌جای همگرایی و ادغام تمرکز می‌کنند. از این منظر، دستیابی به مزایای اقتصادی و سیاسی روندهای همگرایی اروپایی، الزاماً از مسیر همگرایی نمی‌گذرد و با همکاری سیاسی نیز می‌توان به مزایای این روندها دست یافت و ضرورتی برای تبدیل کردن همکاری به همگرایی وجود ندارد؛
- **رقابت آزاد اقتصادی و امکان جابه‌جایی سرمایه**: عده‌ای از اروپاگریزها نیز بر این نظرند که با پیروی از روندهای همگرایی اروپایی، امکان آزادی عمل اقتصادی و پیگیری الگوهای ملی برای رقابت در حوزهٔ اقتصاد و جابه‌جایی سرمایه‌ها کمتر می‌شود و ادغام، مانع انتخاب الگوهای اقتصادی ملی متناسب با ظرفیت‌های داخلی و سبب قرار گرفتن در زیر یوغ مناسبات اروپایی خواهد شد؛
- **تردید دربارهٔ پول واحد اروپایی**: برخی نیز با استناد به بحران‌های مالی و پولی مانند بحران سال

---

۱. Eurozone

۲۰۰۸ بر این نظرند که پول واحد نمی‌تواند پاسخ‌گوی اقتصاد داخلی در زمان‌های بحران باشد و به‌همین‌سبب در پی تقویت واحد پول مشترک هستند؛

• **پررنگ کردن مرزها**. وجود اختلاف‌های مرزی و سرزمینی میان برخی دولت‌های اروپایی از دلایل دیگری است که به آن توجه شده است. گفته می‌شود که درحالی‌که هنوز برخی دولت‌ها در مسائل سرزمینی به‌صورت بین‌کشوری و درون‌کشوری (همچون اسپانیا) با هم اختلافاتی دارند، صحبت کردن از روندهای همگرایی اروپایی، توهم است؛

• **کم‌اعتباری نهادهای اروپایی**. یکی دیگر از مسائل مهم دربارهٔ روندهای همگرایی اروپایی این است که هرجا کشورهای اروپایی بر دوراهی انتخاب اولویت‌های سیاسی و اقتصادی داخلی و اولویت‌های همگرایی منطقه‌ای قرار می‌گیرند، مسائل ملی را در اولویت قرار می‌دهند؛ بنابراین، گفته می‌شود که اتحادیه اروپا با بحران اعتبار در برابر منافع داخلی دولت‌های داخلی روبه‌رو است. به‌همین‌سبب، مخالفت‌هایی که با نهادها، قواعد، و قوانین اروپایی انجام می‌شود را ناظر به همین کم‌اعتباری می‌دانند. برخی نیز به مشارکت کم در انتخابات اروپایی نسبت به انتخابات ملی اشاره می‌کنند و آن را نشانهٔ کم‌اعتباری می‌دانند.

نمودار شمارهٔ (۱). اصول مشترک اروپاگریزها[1]

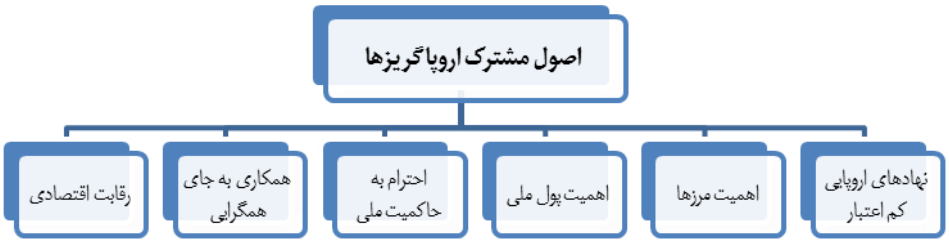

۳. اروپاگریزی در کشورهای نوردیک

نگرش‌های اروپاگریزی در کشورهای نوردیک، به شکل‌های متفاوتی ظهور کرده است؛ اما آنچه مشخص است اینکه این نگرش‌ها بر جریان‌ها و جناح‌های سیاسی و حتی بر احزابی که در پارلمان اروپا نمایندگی دارند، تأثیر گذاشته است. بحث دربارهٔ اینکه ترتیبات منطقه‌ای نوردیک می‌تواند جای ترتیبات اروپایی را بگیرد، در دوره‌هایی موردتوجه نوردیک‌ها قرار گرفته است (Rahmati, 2020, 162; Laursen, 2000,

---

۱. این الگو توسط نویسنده ترسیم شده است.

(59. نوردیک‌ها همواره به «نوستالژی شمال»[1] اندیشیده‌اند (Waever, 1992, 77-102) و حتی آن‌ها را با توجه به دیدگاهشان دربارهٔ روندهای همگرایی اروپایی، با صفت سوئدی «لاگوم»[2]، یعنی «به‌اندازهٔ‌کافی»[3] نیز شناخته‌اند؛ به‌این‌معنا که در مناسبات منطقه‌ای، هویت فرهنگی و اقتصاد سیاسی به‌اندازهٔ کافی با روندهای اروپایی درگیر می‌شوند (Einhorn, 2002, 265). به‌طور کلی روندهای سیاسی داخلی و خارجی نوردیک‌ها را باید در پرتو گذارهای امنیتی آن‌ها در چارچوب نظام بین‌الملل تحلیل کرد (Rahmati, 2023: 11-39)

به‌منظور توضیح اینکه چرا در نروژ یا ایسلند و در مرحلهٔ بعد در سوئد و دانمارک و سرانجام، تاحد کمتری در فنلاند، اروپاگریزی شدیدتر است، بایستی به عناصر پرشماری توجه داشت. نخست، مشوق‌های اقتصادی به‌منظور پیوستن به این اتحادیه؛ دوم، شکاف‌های سیاسی ـاقتصادی بین اعضای اتحادیه اروپا؛ سوم، دیدگاه‌های انتقادی در مورد سیاست‌های اروپایی. این موضوع از اروپایی‌ترین جامعهٔ نوردیک، یعنی فنلاند، گرفته تا اروپاگریزترین دولت اروپایی، یعنی ایسلند، مشترک است و تفاوت، تنها در دامنهٔ این رویکرد انتقادی است؛ چهارم، دولت‌گرایی‌ای که بین نوردیک‌ها وجود دارد و سبب شکل‌گیری مسائل حاکمیتی و مسائل مربوط به تعیین سرنوشت شده است. به‌نظر می‌رسد که بیشترین تردیدها مربوط به حمایت عمومی از سیاست خارجی مشترک و همچنین، سیاست امنیتی و دفاعی مشترک است؛ برای مثال، حاکمیت ملی نقش کلیدی‌ای در رفراندوم سال ۱۹۹۴ در نروژ داشته است. بااین‌حال، برخی بر این نظرند که می‌توان تردیدها دربارهٔ سیاست دفاعی و امنیتی مشترک را با توجه به چشم‌انداز امنیتی نوردیک‌ها در آینده از بین برد و شاهد یک «فرایند اروپایی‌شدن دوجانبه و مستقیم شد» (Lee-Ohlsson, 2009, 123-142)؛ موضوعی که به‌نظر واقع‌بینانه نمی‌رسد؛ پنجم، خاص‌گرایی فرهنگی نوردیک‌ها است. فرهنگ سیاسی پروتستان، سنت‌های اجتماعی‌ای مانند دهقانی آزاد، آرمان‌شهر سوسیالیستی، و روح سرمایه‌داری، سبب شکل‌گیری نوع ویژه‌ای از خاص‌گرایی فرهنگی یا استثناپنداری فرهنگی در این جوامع نسبت به کشورهای اروپای مرکزی و شرقی شده است (Rahmati, 2022, 100; Rahmati, 2021, 195-235). پیتر جی *کتزنشتاین*، *کریتسین اینگبریستن*، *والاس*، و *بالدور تورهالسن*[4] بر جلوهٔ خاصی از تحلیل مبتنی‌بر نگاه

---

۱ North Nostalgia

۲ Lagom

۳ Just Enough

۴ Peter J Katzenstein, Christine Ingebritsen, Wallace and Baldur Thorhallsson

«بخشی»[1] تمرکز کرده‌اند. یکی از چارچوب‌های جامع برای تحلیل اینکه چرا برخی از دولت‌ها در برابر همگرایی اروپایی مقاومت می‌کنند، درحالی‌که دیگران به این امر تمایل بیشتری دارند را کریستین اینگبریستن ارائه داده است. اینگبریستن از فرضیهٔ *کتزنشتاین* (Katzenstein, 2003, 9-30) حمایت می‌کند و بر این نظر است که همگرایی اروپایی «به‌گونه‌ای قابل‌توجه با فشارهای ملی گریزناپذیر در برابر تدابیر آزادسازی [تجاری و اقتصادی] اغلب رنج‌آور» همراه شده است (Ingebritsen, 1998, 257). وی استدلال می‌کند که رهیافتِ بخشی، چارچوب ایدئال تحلیل برای بررسی پاسخ‌های متفاوت دولت‌ها در مورد همگرایی اروپایی است. وی ادعا می‌کند که این دیدگاه به‌ویژه در مورد نمونهٔ دولت‌های نوردیک صادق است؛ زیرا، استقلال آن‌ها مبتنی‌بر میزان مشخصی از صادرات است. وی تأکید می‌کند که همگرایی اروپایی «براساس یک منطق بخشی» توسعه یافته است (Ingebritsen, 1998, 39). در تحلیل اینگبریستن، بخش اقتصادی، بخش پیشرو در هریک از دولت‌های نوردیک است و رونق این بخش نیز، در پاسخ به پروژه اروپایی رخ داده است. به‌نظر تورهالسن، سوئد و فنلاند، وابسته به کارخانه‌داری و صنعت (به‌ویژه صنایع سنگین) هستند؛ بنابراین، در برابر روندهای همگرایی، احساس فشار بیشتری می‌کنند. درمقابل، ایسلند و نروژ، به صادرات مواد نادر وابسته‌اند و ازهمین‌رو، بازیگران پرشمار غیردولتی در بخش اقتصاد، نقش بنیادینی در شکل دادن به خط‌مشی دولت در برابر روندهای همگرایی اروپایی دارند (Thorhallsson, 2019, 3).

٤. سطوح اروپاگریزی در نوردیک

به‌نظر می‌رسد که در افکار عمومی تک‌تک کشورهای نوردیک، در نظام اجتماعی، در رویهٔ احزاب و سرانجام در رفتار سیاسی دولت‌های نوردیک در زمینهٔ هویت، مشروعیت، موجودیت، و وحدت اروپایی، دیدگاه‌های متنوع و متفاوتی وجود دارد؛ این به‌آن‌معنا است که دربارهٔ اروپاگرایی و اروپاگریزی در افکار عمومی، رفتار انتخاباتی، و رفتار سیاسی دسته‌بندی‌هایی جدیدی وجود دارد که می‌توان دسته‌بندی‌های سنتی را براساس آن‌ها تکمیل کرد. روند ناهمگرایی با اروپا به‌حدی تسری یافته است که اروپاگریزی برای منطقهٔ نوردیک نوعی برند ساخته است؛ بااین‌حال، به‌مرور و به‌ویژه از سال ۲۰۱۸ به‌این‌سو، این فرایند تاحدودی در کشورهایی مانند سوئد، فنلاند، و ایسلند کاهش پیدا کرده است و این کشورها، ارتباطات گسترده‌ای را با اروپا تجربه می‌کنند. برخی از این کشورها، ازجمله فنلاند، سوئد، و دانمارک، عضو

---

۱. Sectoral

رسمی اتحادیه اروپا هستند و در برخی موارد، همکاری‌های سطح بالایی با اروپا دارند؛ ازهمین‌رو، در پژوهش حاضر تلاش شده است اروپاگریزی، در سه ساحت نظام اجتماعی، نظام حزبی، و نظام سیاسی بررسی شود.

٤-١. سطح نظام اجتماعی

دربارهٔ نظام اجتماعی در نوردیک، برپایهٔ داده‌های نظرسنجی‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که هویت اروپایی یک شمالی در سطح بسیار بالایی قرار دارد؛ بااین‌حال، می‌توان این گزاره را با توجه به این واقعیت رد کرد که در این کشورها، اروپاگریزی نسبتاً گسترده‌ای وجود دارد؛ به‌گونه‌ای که میزان اقبال عمومی به «حزب خلق دانمارک» در آخرین انتخابات پارلمان اروپا، تأییدگر این موضوع است (Karabová, 2016, 112). اگرچه نوعی بی‌میلی به عضویت در نهادها و ترتیبات اروپایی در نوردیک وجود داشته است، اما این به‌معنای پایداری این بی‌میلی در دولت‌های یادشده نبوده است. جوامع نوردیک، به‌تدریج در برابر فرایندهای همگرایی اروپایی، رویکرد انتقادی و همراه با موافقتی را درپیش گرفته‌اند. براساس نظرسنجی‌ها، نوردیک‌ها بین عضویت در اتحادیه اروپا و تعمیق روابط با اروپا، تفاوت‌هایی قائل می‌شوند و بیشتر تردیدها، مربوط به موضوع دوم، یعنی تعمیق روابط، بوده است.

جدول شمارهٔ (١). دولت‌های نوردیک در همگرایی اروپایی

کشور	عضو اتحادیه اروپا	عضو یورو	بازار واحد	موافقت‌نامه ثبات مالی	اتحادیه بانکداری	شنگن	شورای اروپا	ناتو
دانمارک	بله	نه	بله	بله	نه	بله	بله	بله
فنلاند	بله	بله	بله	بله	بله	بله	بله	بله
ایسلند	نه	نه	بله	نه	نه	بله	بله	بله
نروژ	نه	نه	بله	نه	نه	بله	بله	بله
سوئد	بله	نه	بله	بله	نه	بله	بله	نه

Source: McCallion & Brianson, 2019, 7

داده‌های جدول شمارهٔ (١) خود توضیح‌دهندهٔ این گزاره است که «جوامع نوردیک، در واکنش به روند همگرایی اروپایی، عموماً جوامع ناسازگاری بوده‌اند». این مناسبات نه‌تنها در مورد اتحادیه اروپا، بلکه در مورد جامعهٔ اروپا، موافقت‌نامهٔ مالی، توافق‌های نظامی، بانکداری، و ترتیبات دیگر اروپایی نیز کم‌وبیش و

متناسب با روندهای جوامع نوردیک، صادق بوده است؛ به‌همین‌دلیل، به این جوامع، «جوامع ناسازگار»[1] با روند همگرایی نیز گفته می‌شود.

٤-٢. سطح نظام سیاسی

تک‌تک دولت‌های نوردیک، در مورد روند همگرایی با اتحادیه اروپا تردید داشته‌اند و روابط ناسازگاری را تجربه کرده‌اند. دولت‌های نوردیک، بیشتر متمایل به حفظ انتخاب‌های راهبردی خود بوده‌اند تا انتخاب سیاست‌های اروپایی و این موضوع، به‌ویژه در دورهٔ پس از جنگ دوم جهانی و تا پایان جنگ سرد، آشکار بوده است؛ بنابراین، کمتر به ترتیبات اروپایی، برپایهٔ اعتماد نگریسته می‌شد و بیشتر براساس منافع ملی و اولویت‌های حاکمیت‌های ملی به آن توجه می‌کردند.

جدول شمارهٔ (۲). رابطهٔ علی در ناسازگاری جامعهٔ نوردیک با روندهای همگرایی اروپایی[2]

متغیر مستقل	متغیر وابسته
هویت «شمالی» دولت	این هویت، سبب ایجاد ادراکی در مردم و نخبگان نوردیک دربارهٔ این جوامع، به‌عنوان جوامعی «متمایز» و «منحصربه‌فرد» شده است. نوردیک‌ها، هویت اروپایی را به‌عنوان یک هویت واحد نپذیرفته‌اند و خود را متعلق به دولت‌های بومی می‌دانند.
اقتصاد ترکیبی سوسیال‌ـدموکرات و بازار آزاد	این نوع اقتصاد به‌دلیل تأکید بر برابری‌خواهی دولت رفاه ازیک‌سو و آزادسازی تجاری و اقتصادی ازسوی‌دیگر، سبب شکل‌گیری مرزبندی‌هایی با سازوکارهای مالی اروپایی شده است.
دموکراسی کورپوراتیستی	این مدل سیاسی، سبب مشارکت گروه‌های پرشمار اجتماعی در زندگی سیاسی و موجب تفکیک ساختارها و کارکردهای کنش سیاسی در منطقه شده است (Arter, 2015, 1-376)
برداشت‌های امنیتی منطقه‌ای	این برداشت‌های تاریخی سبب شده است که رابطه با تضمین‌کننده‌های امنیتی فرامنطقه‌ای ازجمله اتحادیه اروپا و حتی ناتو تحت‌الشعاع قرار گیرد (با درنظر گرفتن تنوع) و دولت‌های نوردیک، راهبردهای منحصربه‌فرد امنیتی و اقتصادی‌ای را درپیش گیرند (ازجمله ابتکار نوردیک و شورای نوردیک) (اگرچه با موفقیت همراه نبوده است)؛ به‌عنوان نمونه، مشکلات امنیتی ازجمله مهاجرت، اسلام افراطی، و راست افراطی به‌صورت مشترک، منجر به ایجاد درک منطقه‌ای مشترک نوردیک‌ها و برداشتی متمایز با اروپا شده است.
شک‌گرایی عمومی نسبت به منطقه یا مخالفت با مشارکت در منطقه	این شک‌گرایی چه در سطح نخبگان سیاسی و اجرایی و چه در سطح عمومی سبب ادراک نسبت به منافع منطقه‌ای (اروپایی) شدن و مسائل منطقه‌ای شده است
برندینگ بین‌المللی	بین‌المللی‌سازی ارزش‌ها، افراد، و هنجارهای نوردیک و ایجاد حس تمایز با سایر بازیگران

۱. Awkward Societies

۲. این جدول و داده‌های آن توسط نویسنده نوشته شده است.

پان نوردیک	ایجاد ادراک و احساس شکل دادن به منطقهٔ منحصربه‌فرد هویتی و جغرافیایی و امنیتی؛ هویتی نوردیکی در برابر هویت اروپایی (Karabova, 2016, 99-116).
مهاجرت	امکان آسیب رسیدن به برخی برندهای مهم نوردیک. «منطقهٔ نوردیک به‌دلیل سیاست اجتماعی خود، به مقصدی محبوب برای بسیاری از مهاجران تبدیل شده است که درنهایت می‌تواند به‌معنای پایان «دولت رفاه» نوردیک و افزایش اروپاگریزی باشد» (Karabova, 2016, 112).

شاید این موضوع به‌دلیل ماهیت روانشناختی متمایزانگارانه‌ای است که در سطح عمومی و در سطح نخبگان سیاسی این کشورها وجود داشته است؛ به‌همین‌دلیل است که نروژ و ایسلند، هنوز عضو اتحادیه اروپا نیستند و دولت‌های این منطقه به‌جز فنلاند، هنوز دربارهٔ پذیرش واحد پول یورو به اجماع نرسیده‌اند. این فرایند ناسازگاری با روندهای همگرایی اروپایی، نه‌تنها در بعد سیاست‌ها و خط‌مشی‌ها، بلکه در بعد سازمان‌ها، ترتیبات، و نهادهای اروپایی نیز مشهود است. برخلاف آلمان و فرانسه که به روند همگرایی اروپایی، نگاهی هویتی‌ـهنجاری دارند، دولت‌های نوردیک به این ترتیبات، متناسب با منافع ملی می‌نگرند. برداشت عمومی این است که اگر این کشورها در حاشیهٔ اروپا قرار داشته باشند، بهتر می‌توانند بر ارزش‌های ملی، که اینک به یک برند در سطح بین‌المللی تبدیل شده است، پافشاری کنند. برای دولت‌های نوردیک، یک بعد دیگر مرجح بر هویت اروپایی، همین سطح بین‌المللی است (احترام‌جویی، منزلت‌طلبی بین‌المللی و فرامنطقه‌ای (فراتر از منطقهٔ اروپا)، و تأکید پان‌نوردیک‌گرایانه بر برندینگ دولت‌های سبز، دولت‌های صلح‌مدار و توسعه‌مدار). آنچه دربارهٔ ناسازگاری دولت‌های نوردیک با روندهای همگرایی اروپایی گفته می‌شود، به‌معنای وحدت رویهٔ این کشورها در برابر همگرایی اروپایی نیست؛ برای مثال، مسیر سوئد و دانمارک برای عضویت در اتحادیه اروپا، بسیار متفاوت بوده است، نروژ در یک گروه‌بندی مخصوص به خود باقی مانده است و بار دیگر پیوستن به اتحادیه اروپا را رد کرده است (Nielsen, 2017, 231-243).

همچنین، برای مثال، بین فنلاند و بازیگران دیگر، تفاوت‌هایی وجود دارد که دلیل این مسئله، پیشینهٔ تاریخی تمایل فنلاند به درنظر گرفتن منافع روسیه در شمال است؛ بنابراین، اگرچه عضو اتحادیه اروپا، عضو یورو، بازار واحد، موافقت‌نامهٔ ثبات مالی، اتحادیه بانکداری، شنگن، و شورای اروپا است و درواقع، اروپایی‌ترین دولت نوردیک به‌شمار می‌آید، اما زمانی‌که بحث انتخاب‌های راهبردی روسیه مطرح است، دستورکار متمایزی را در برابر روند اروپاگرایی دنبال می‌کند (به‌عنوان نمونه، به‌همین‌دلیل عضویت در ناتو را دنبال نکرده است).

بااین‌حال، مدتی است که بحث‌هایی دربارهٔ «گسترش ناتو به شمال» و تلاش برای متقاعد کردن سوئد و فنلاند مطرح شده است که موردپذیرش این دو کشور قرار نگرفته است. برخی نویسندگان، این تنوع را

به‌گونه‌ای دیگر، بازنمایی کرده و نوشته‌اند: «چیزی به‌نام یک مدل نوردیک واحد وجود ندارد» (Sørensen, 2016, 125). افزون‌بر انتخاب‌های راهبردی دولت‌های نوردیک، بایستی به زمینه‌های اجتماعی و جامعه‌شناختی تحرکات اروپاگرایانهٔ جوامع نوردیک نیز توجه داشت؛ برای مثال، تمایل فنلاند به عضویت در اتحادیهٔ اروپا پس از سال ۱۹۸۹ و انصراف ایسلند از درخواست عضویت در این اتحادیه پس از بحران مالی سال ۲۰۰۸ را نیز باید در چارچوب این وضعیت بررسی کرد.

جدول شمارهٔ (۳). دولت‌های اروپاگریز نوردیک

	اشکال ناسازگاری	پویا یا ایستا؟	مقبولیت در سطح عمومی؟	علل اولیه؟	هزینه‌های منطقه‌ای؟
دانمارک	ـ انصراف‌ها از سیاست‌های اتحادیه اروپا؛ ـ تمرکز بر خودانتفاعی و شک‌گرایی اروپایی	پویایی در پاسخ به تغییرات در سطح اتحادیه اروپا یا بستر جهانی	نه. اروپاگریزی در سطح عمومی با نوسان‌هایی همراه است.	ـ ملی: احساس هویت ملی؛ ـ منطقه‌ای: نوردیک برتر؛ ـ فرهنگی: اخلاق جماعت‌گرایانه.	ـ امکان قرار گرفتن اولویت‌های دانمارک در اروپا کمتر می‌شود.
فنلاند	ـ درنظر گرفتن اولویت‌های سیاست خارجی روسیه؛ ـ اروپایی شدن در پی بحران یورو و تغییرات سیاست خارجی در روابط با روسیه	پویا در پاسخ به تغییر زمینه‌های اتحادیه اروپا و همسایگی	در گذشته تاحدزیادی محبوب بود. اخیراً رویکرد فنلاندی‌ها به اروپا مثبت‌تر است.	ـ محرک‌های داخلی: امنیت و اقتصاد؛ ـ سیاست خارجی: محرک خارجی: روسیه	ـ امکان منطقه‌ای شدن الگوهای فنلاندی کمتر می‌شود.
سوئد	ـ انصراف از ذهنیت «بهترین در کلاس»؛ ـ شک‌گرایی دربارهٔ ایدئال اروپایی	پویایی در پاسخ به تغییرات در سطح اتحادیه اروپا یا بستر جهانی	نه. سوئدی‌ها به شهروندی اروپایی دید مثبتی دارند.	ـ ملی: احساس هویت ملی/نوردیک برتر؛ ـ فرهنگی: اخلاق جماعت‌گرایانه	ـ امکان قرار گرفتن اولویت‌های دانمارک در اروپا کمتر می‌شود.

نروژ	ـ رد عضویت در اتحادیه اروپا؛ ـ قابلیتی برای مدل پسابرزگریت انگلستان	ایستایی درونی؛ پویایی راجع به نقش به‌عنوان مدل	بله. بیشتر مبتنی‌بر جامعهٔ مدنی	ـ اقتصاد؛ اولویت‌های اقتصادی؛ ـ ملی: احساس هویت ملی/نوردیک برتر؛ ـ فرهنگی: اخلاق‌های جماعت‌گرایانه توجیه‌گر	نفوذ محدود نروژ در سطح اتحادیه اروپا؛ اتحادیه اروپا خود سیاست نروژ را بدقلق می‌کند.
ایسلند	ـ رد عضویت در اتحادیه اروپا؛ ـ منازعه درون EFTA با انگلستان	تاحدزیادی ایستا؛ به‌جز مدت کوتاهی پس از سقوط مالی سال ۲۰۰۸	نه. اکثریت نخبگان و جامعهٔ مدنی، اروپاگریز هستند.	ـ اقتصاد: شیلات؛ ـ امنیتی: آتلانتیک‌گرایی؛ ـ ملی: احساس هویت ملی/ نوردیک برتر؛ ـ فرهنگی: ارزش‌های جماعت‌گرایانه مهم.	نفوذ اندک اتحادیه اروپا؛ عضویت منطقهٔ اقتصادی اروپا EEA مشکل‌ساز نیست.

Source: Brianson, 2019: 129-135

٤-٣. سطح نظام حزبی

«با افزایش مشهود اعتراضات به روند همگرایی اروپا، پژوهش‌های زیادی در مورد اروپاگریزی انجام شده است. به‌طور خاص، از زمان انتشار مقالهٔ مهم *تاگارت* (Taggart, 1998, 363-388)، اروپاگریزی حزب‌محور به زیرشاخه‌ای از مطالعات اروپا تبدیل شد». در سطح نظام حزبی، در بین نوردیک‌ها، احزاب اروپاگریز در دانمارک و سوئد فعال‌ترند و در فنلاند، تنها یک حزب دارای این ویژگی است. اروپاگریزی در کشورهای نوردیک در بین احزاب راست افراطی[1] چپ افراطی[2] و حتی در میان احزاب طیف میانه وجود دارد. در طیف احزاب چپ افراطی این گرایش‌ها بیشتر ریشه در ابعاد ایدئولوژیکی مانند مطالبات

---

۱ RRPs

۲ RLPs

کارگری، و... داشته است (Wennerhag et.al, 2018, 270; Hooghe, 2002, 965). به‌همین‌دلیل است که در سطح نظام حزبی، برخی به‌جای استفاده از واژهٔ اروپاگریزی، از اروپاگریزی‌ها سخن گفته‌اند. در یک پژوهش ویژه با تمرکز بر انتخابات‌های سال ۲۰۱۹ در اروپا، با تمرکز بر ۱۹ حزب راست افراطی و چپ افراطی اروپایی که متعلق به دو طیف چپ متحد اروپا/ چپ سبز[1] گروه‌بندی هویت و دموکراسی[2] و گروه‌بندی غیروابسته به پارلمان اروپا بودند، نشان داده شده است که اروپاگریزها در نوردیک، چه چپ‌ها و چه راست‌گرایان، از رهیافت مشترک اروپایی گریزان بوده و بیشتر بر حاکمیت ملی کشور خود تأکید می‌کنند (Brack, 2020, 1-8). گرایش‌های اروپاگریزانه در سطح نظام حزبی، الزاماً با سطح نظام اجتماعی برابر نیست. برای سنجش و آزمون چنین گرایش‌هایی در حوزهٔ نظام حزبی، افزون‌بر فهم درست منافع کوتاه‌مدت/ بلندمدت احزاب که در دوره‌های انتخابات تبلور پیدا می‌کند و کنترل کردن این متغیر، لازم است که «ایدئولوژی‌ها و راهبردهای احزاب را نیز آزمون کنیم». برهمین‌اساس، یکی از متغیرهای تأثیرگذار بر مواضع احزاب دربارهٔ روندهای همگرایی اروپا، مربوط به شکاف‌هایی است که همین ایدئولوژی‌ها و راهبردهای احزاب به‌وجود می‌آورند، فعال می‌کنند، و زمینهٔ تعارض‌ها و اختلافات جدید را ایجاد می‌کنند. اینک تقابل بین طرفداران اتحادیه اروپا (یوروپین‌ها) و مخالفان اتحادیه اروپا به شکاف جدید به‌وجودآمده در اروپا تبدیل شده است. همین شکاف‌ها نیز می‌تواند تمایل/ مخالفت در برابر روند همگرایی اروپایی را توضیح دهد. برهمین‌اساس، احزاب محافظه‌کار، سوسیال‌دموکرات‌ها و لیبرال‌های طرفدار همگرایی، احزاب کشاورزی/ مرکز، کمونیست‌های پیشین، پوپولیست‌های دست‌راستی، موافقان و مخالفان اتحادیه اروپا و سبزها در مدار این شکاف به‌وجودآمدهٔ یوروپین‌ها/ یوروسپتیک‌ها قرار می‌گیرند. به‌ظاهر، پدیده‌های اجتماعی گسترده‌ای همچون جهانی‌شدن، نارضایتی سیاسی، و ایدئولوژی پوپولیستی دو عرصه را برای تشدید شکاف تقویت کرده است: نخست، زیربنای اروپاگریزی را ایجاد کرده و دوم، سبب گسترش موج مهاجرت و لیبرالیسم اقتصادی شده است. این وضعیت، تقویت‌کنندهٔ این نگرش است که «اروپاگریزی نه یک پدیدهٔ مستقل، بلکه بخشی از یک شکاف درحال‌ظهور است» (De Wilde & et al, 2017).

۵. نوردیک‌ها و اروپاگریزی در سطوح سه‌گانهٔ اجتماعی، سیاسی و حزبی

---

۱ GUL/NGL

۲ I/D

دولت‌های نوردیک در سطوح مختلف دولت‌های اروپاگریزی هستند. این دولت‌ها در سطح نظام اجتماعی، سیاسی و حزبی نسبت به مناسبات اروپایی همواره با دیدگاه بدبینانه‌ای می‌نگرند.

۵-۱. نروژ

نروژ را می‌توان اروپاگریزترین جامعه و دولت نوردیک به‌شمار آورد. این کشور و سه کشور دیگری که متمایل به عضویت در جامعهٔ اروپا بودند (به‌دلیل مخالفت‌های فرانسه)، تا سال ۱۹۷۲ نتوانستند به عضویت این نهاد درآیند. از سال ۱۹۷۲ به‌این‌سو و پس از موافقت فرانسه، سه کشور از چهار کشوری که نامزد عضویت در جامعهٔ اروپا بودند، یعنی ایرلند، دانمارک و نروژ، با برگزاری همه‌پرسی، مسئلهٔ پیوستن به جامعهٔ اروپا را بررسی کردند (Arter, 2008, 292).

۵-۱-۱. سطح نظام اجتماعی

نروژ در ۲۵ سپتامبر سال ۱۹۷۲ با مشارکت ۷۹ درصد از شهروندان خود، همه‌پرسی عضویت جامعهٔ اروپایی را با ۴۶/۵ درصد رأی مثبت در برابر ۵۳/۵ درصد رأی منفی برگزار و عضویت در آن را رد کرد. در ۲۸ نوامبر ۱۹۹۴ نیز در همه‌پرسی دیگری که با مشارکت ۸۹ درصد از شهروندان این کشور برگزار شد، ۴۷/۸ درصد شرکت‌کنندگان به عضویت، رأی مثبت و ۵۲/۲ درصد از آنان، رأی منفی دادند و برای دومین‌بار، پیشنهاد دولت نروژ مبنی‌بر عضویت در اتحادیه را به‌کلی رد کردند.

۵-۱-۲. سطح نظام سیاسی

تمایل دولت‌های نروژ به روندهای همگرایی اروپایی با تردیدهایی همراه بوده است. دولت در نروژ در برابر ترتیبات اروپایی که رویکرد امنیتی ـاجتماعی داشته است به‌گونه‌ای نرم، و در برابر ترتیبات اقتصادی-سیاسی اروپا، به‌طورکلی، با رویکردی سخت برخورد کرده است. نروژ، عضو اتحادیه اروپا نیست، واحد پول مشترک را نپذیرفته است، موافقت‌نامهٔ ثبات مالی را امضا نکرده، و عضو اتحادیه بانکداری اروپا نیست، بااین‌حال، به بازار واحد اروپایی پیوسته است، بخشی از شنگن است، عضویت شورای اروپا را با خود یدک می‌کشد، و یکی از بخش‌های فعال نیروی نظامی شورای آتلانتیک شمالی (ناتو) نیز به‌شمار می‌آید.

۵-۱-۳. سطح نظام حزبی

حزب مرکز، حزب دموکرات مسیحی، حزب سوسیالیست چپ، و حزب لیبرال در هردو همه‌پرسی مخالف عضویت بودند و حزب مرکز، حزب سوسیالیست چپ، حزب کاپیتالیست، مسیحیان، و حزب قرمز نیز اکنون مخالف عضویت در منطقهٔ اقتصادی اروپا هستند.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

۵-۲. ایسلند

کم‌جمعیت‌ترین کشور حوزهٔ نوردیک دربارهٔ روندهای همگرایی اروپایی، دیدگاهی بدبینانه داشته است.

۵-۲-۱. سطح نظام اجتماعی

جنس تردیدهای ایسلند با نوردیک‌های دیگر اندکی تفاوت دارد. این کشور به‌گونه‌ای عمیق در پروژه اروپایی جای گرفته است، درحالی‌که هیچ تمایلی به عضویت در اتحادیه نداشته است. ایسلند عضو منطقهٔ آزاد تجاری اروپا[۱] (۱۹۷۰)، منطقهٔ اقتصادی اروپا[۲] (۱۹۹۴)، و شنگن (۲۰۰۱) است؛ بااین‌حال به اتحادیه اروپا نپیوسته است. ایسلند برای نخستین‌بار در سال ۲۰۰۹ مسئلهٔ عضویت در اتحادیه اروپا را مطرح کرد و مذاکرات مربوط به پیوستن به این اتحادیه تاکنون ادامه یافته است. بااین‌حال، این کشور، مناسبات خود را با اتحادیه اروپا از طریق موافقت‌نامهٔ منطقهٔ اقتصادی اروپا از سال ۱۹۹۲ و موافقت‌نامهٔ شنگن از سال ۲۰۰۱ دنبال می‌کند (Thorhallsson, 2019).

نمودار شمارهٔ (۲). احزاب نروژی اروپاگریز در جناح راست و چپ[۳]

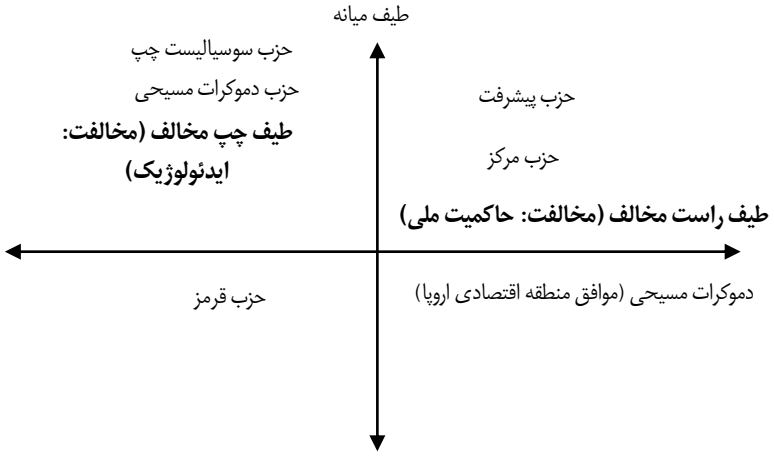

۵-۲-۲. سطح نظام سیاسی و نخبگان

در این سطح، بی‌میلی به حضور در روند همگرایی اروپایی، گسترده بوده است. آن‌ها در مورد انجام

---

۱. EFTA

۲. EEA

۳. این نمودار توسط نویسنده براساس شناخت از طیف‌های احزاب نروژی ترسیم شده است.

هرگونه اقدامی برای تعامل نزدیک‌تر با اروپا، تردید دارند. علت بی‌میلی یا تردید دربارهٔ ترتیبات اروپایی در این کشور نیز، اولویت‌های اقتصادی نبوده، بلکه ضرورت‌های اقتصادی و سیاسی، نقش مهمی در این وضعیت داشته‌اند. افزون‌براین، تصمیم انگلستان مبنی‌بر خروج از اتحادیه اروپا، روند پیوستن ایسلند را تاحدزیادی تثبیت کرده است و به انتقادهای بیشتری در برابر انتقال خودمختاری از ریکیاویک به بروکسل ــ که با موافقت‌نامهٔ منطقهٔ اقتصادی اروپا انجام شد ــ منتهی شده است. در حوزهٔ امنیتی بسیاری از نخبگان احزاب راست، میانه‌رو، و چپ هیچ دلیل امنیتی‌ای برای پیوستن به اتحادیه اروپا نمی‌یابند؛ زیرا، آن‌ها بر این نظرند که ایسلند با امضای پیمان دفاعی دوجانبه با ایالات متحده و عضویت در سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) ضمانت‌های امنیتی را تحکیم کرده است (Thorhallsson, 2019).

۵-۲-۳. سطح نظام حزبی

در این سطح، ایسلند که در دهه‌های دوم و سوم قرن بیستم ایجاد شده است، دارای چهار حزب است: حزب محافظه‌کار (حزب استقلال ۱۹۲۹)، حزب کشاورزی (حزب پیشرفت ۱۹۱۶)، حزب سوسیال‌دموکرات (حزب سوسیال‌دموکرات ۱۹۹۹-۱۹۱۶، ائتلاف سوسیال‌دموکرات ۱۹۹۹)، حزب سوسیالیست چپ (حزب کمونیست ۱۹۳۸-۱۹۳۰، حزب سوسیالیست ۱۹۵۶-۱۹۳۸، ائتلاف مردم -۱۹۹۹ ۱۹۵۶، جنبش چپ (سبز) ۱۹۹۹). در سطح نظام حزبی، حزب مرکز، حزب استقلال، جنبش چپ (سبز) و حزب پیشرفت از احزاب کاملاً مخالف همگرایی با روندهای اروپایی و حزب آیندهٔ روشن، حزب اصلاح، و ائتلاف سوسیال‌دموکرات جزو احزاب موافق همگرایی بوده‌اند.

نمودار شمارهٔ (۳). احزاب ایسلندی اروپاگریز در جناح راست و چپ[1]

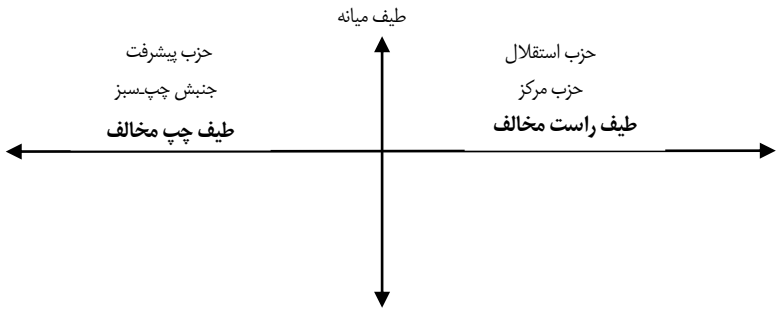

۵-۳. دانمارک

۱. این نمودار توسط نویسنده و براساس شناخت از طیف‌های احزاب ایسلندی ترسیم شده است.

۵-۳-۱. سطح نظام اجتماعی

دانمارک در سال ۱۹۷۲، همه‌پرسی عضویت در جامعهٔ اروپا را با ۶۳/۴ درصد رأی مثبت و ۳۶/۶ درصد رأی منفی و پس‌ازآن، در سال ۱۹۸۶، قانون واحد اروپایی[۱] را با ۵۶/۲ درصد رأی مثبت در برابر ۴۳/۸ درصد رأی منفی به‌تصویب رساند. پذیرش این قانون توسط شهروندان و از دستورکار خارج کردن خروج از اتحادیه توسط حزب سوسیالیست خلق، ازجمله پیامدهای آن در سطح نظام حزبی برای دانمارک بوده است. پس‌ازآن در سال ۱۹۹۲ و برای نخستین‌بار، معاهدهٔ ماستریخت با ۴۹/۳ درصد رأی مثبت در برابر ۵۰/۷ درصد رأی منفی تصویب نشد (Martinus, 2006, 57-60)، اما یک سال بعد، در سال ۱۹۹۳، با ۵۶/۷ درصد آرای موافق در برابر ۴۳/۳ درصد آرای مخالف، به‌تصویب رسید. در سال ۱۹۹۸ معاهدهٔ آمستردام با ۵۵/۱ درصد آرای مثبت در برابر ۴۴/۹ درصد رأی منفی، پذیرفته شد و سرانجام، در سال ۲۰۰۰، عضویت در اتحادیهٔ اقتصادی و مالی اروپا با ۴۶/۸ درصد رأی مثبت در برابر ۵۳/۲ درصد رأی منفی، به‌تصویب نرسید؛ بنابراین، تنها دو همه‌پرسی با رأی مثبت به نتیجه نرسیده است که یکی از آن‌ها مربوط به معاهدهٔ ماستریخت سال ۱۹۹۲ است که یک سال بعد، پذیرفته شد و دیگری اتحادیه اقتصادی و مالی اروپا در سال ۲۰۰۰ بوده است (EU Information Centre, 2021).

۵-۳-۲. سطح نظام سیاسی

درحالی‌که از سال ۱۹۷۳، یعنی از زمان پیوستن به جامعهٔ اروپا، همگرایی با اروپا به یک زمینهٔ اختلاف در سیاست و حکومت دانمارک تبدیل شده است، رقابت عمومی در سطح نظام اجتماعی نتوانسته است کابینه‌های دانمارک را که بیشتر کابینه‌های اقلیت بوده‌اند، منحل کند. در برهه‌هایی نیز که در سطح عمومی، مخالفت‌هایی با دولت در زمینهٔ همگرایی وجود داشته و این مخالفت در انتخابات نیز بروز یافته است، این موضوع سبب انحلال دولت نشده است (Lauring Knudsen, 2007).

۵-۳-۳. سطح نظام حزبی

درحالی‌که احزاب اروپاگریز بر سیاست و قدرت در دانمارک مسلط نبوده‌اند، توانسته‌اند از طریق کمیتهٔ اتحادیه اروپای مجلس (فولکتینگ) تأثیراتی بر قوانین و مقررات معطوف به اتحادیه اروپا بگذارند. دلایل این احزاب برای مخالفت با روند همگرایی اروپایی بسیار متفاوت بوده است. این امر در مورد نظام احزاب دانمارک نیز صدق می‌کند. دانمارک، تنها کشور عضو اتحادیه اروپا است که در آن یک نظام حزبی

---

۱. Single European Act (SEA)

جداگانه برای انتخابات پارلمان اروپا به‌وجود آمده است (Worre, 1987).احزاب راست افراطی، همواره از ائتلاف‌های اقلیت راست میانه در دانمارک و نروژ حمایت می‌کنند (Sandvika, 2003, 240). به‌ظاهر، گفتمان درحال‌تغییر احزاب راست افراطی به‌سوی موضع «اروپاگریزی سخت»، براساس ویژگی‌ها و شکاف‌های ایدئولوژیک آن‌ها به‌عنوان یک فرایند منطقی قابل‌تشریح است و این استدلال در بین آن‌ها تقویت شده است که فرایند همگرایی اروپایی در پی تضعیف ساختارها و ارزش‌های ملی است (Starin, 2017).

احزاب اروپاگریز، به‌طور میانگین در انتخابات پارلمان اروپا (۳۷ درصد، ۳۰ درصد در انتخابات در سال ۲۰۰۴) نسبت به انتخابات سراسری، رأی بیشتری کسب کرده‌اند (۲۵ درصد؛ ۲۴ درصد در انتخابات سال ۲۰۰۵). تنها دو جنبش ژوئن و جنبش خلق علیه اتحادیه اروپا، نامزدهایی را در انتخابات پارلمان اروپا داشته‌اند که دومی در جریان همه‌پرسی عضویت جامعهٔ اروپا تشکیل شد. این جنبش، طرفداران گسترده‌ای داشت، اما در اصل، شامل چپ‌گراهایی بود که «مدل نوردیک» را تبلیغ می‌کردند (Leruth, 2013). جنبش خلق با کسب ۲۱ درصد آراء، در انتخابات پارلمان اروپا در سال ۱۹۷۹ به پیروزی رسید. هدف این جنبش، خروج دانمارک از این جامعه بود و باوجود موفقیت چشمگیر آن در انتخابات بعدی پارلمان اروپا، پس از همه‌پرسی ماستریخت که در سال ۱۹۹۲ برگزار شد، به دو شاخه منشعب شد. هدف اولیهٔ جنبش ژوئن، جلوگیری از مصالحهٔ سیاسی احزاب اصلی بر سر موضوع معاهدهٔ ماستریخت و درنتیجه، جلوگیری از برگزاری همه‌پرسی دیگر بود. بعدها جنبش ژوئن، نسخهٔ نرم‌تری از اروپاگریزی را درپیش گرفت (Leruth, 2013).

حزب سوسیالیست خلق و حزب سوسیال‌دموکرات، دوحزبی هستند که به اروپاگرایی با توجه به سیاست‌های ایدئولوژیک می‌نگرند. سوسیال‌دموکرات‌ها جزو طیف میانه‌رو دانمارکی به‌شمار می‌آیند. البته حزب سوسیالیست خلق در منتهی‌الیه طیف چپ، بر این نظر است که این روند اروپاگرایی، به‌ویژه بازار آزاد، حذف تعرفه‌های گمرکی، و... به‌لحاظ ایدئولوژیک با اصول طبقهٔ کارگر، مغایرت دارد و سبب تفوق سیاست‌های سرمایه‌دارانه خواهد شد. تلاش‌های حزب سوسیالیست خلق، سبب عدم پذیرش معاهدهٔ ماستریخت برای نخستین‌بار در سال ۱۹۹۲ شد. این حزب، همواره موضوع خروج از اتحادیه اروپا را تا سال ۱۹۹۹، یعنی تا زمان از دستورکار خارج شدن آن، مطرح می‌کرد. از زمان پذیرش معاهدهٔ ماستریخت پس از دومین همه‌پرسی و از سال ۱۹۹۳ بود که فعالیت حزب یادشده در راستای تأثیرگذاری بر روندهای همگرایی اروپایی، معطوف به حوزهٔ پارلمانی شد.

٥-٤. سوئد

از سوئد همواره به‌عنوان «دولت کوچک» یاد می‌کنند. دولتی که بر حسب سنت بی‌طرفی، تمایلی به الحاق به ترتیبات بین‌المللی ندارد (Rahmati, 2023: 75). عدم تمایل به ترتیبات اروپایی در سوئد مشهود است؛ به‌گونه‌ای که این کشور را به‌عنوان یک «سیاست‌آموز بی‌میل به اروپا»[1] نام نهاده‌اند (Alexiadou, 2019, 63).

نمودار شمارهٔ (٤). احزاب دانمارکی اروپاگریز در جناح راست و چپ[2]

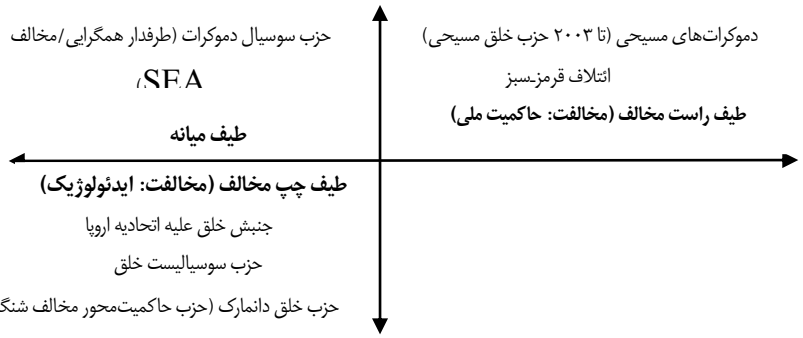

٥-٤-١. سطح نظام اجتماعی

برخلاف فنلاند که در دورهٔ اولیهٔ همگرایی اروپایی، در برابر این ترتیبات، رویکردی محتاطانه داشت، سوئد در این دوره، رویکردی مثبت داشته است (Makko, 2017, 33-46). درحالی‌که هر دو کشور، یک سال پس از همه‌پرسی، عضو اتحادیه اروپا شدند و درضمن، شباهت‌های بسیاری بین آن‌ها وجود داشته است، شیوه‌های متفاوتی را در راستای همگرایی درپیش گرفته‌اند (Jungar, 2002, 397). در سوئد در سطح نظام اجتماعی، دو همه‌پرسی برگزار شده است که اولی، مربوط به عضویت در اتحادیه اروپا در سال ۱۹۹۴ است که با ۵۲/۳ درصد آرا در برابر ۴۶/۸ درصد، موردپذیرش قرار گرفت. دومی (برگزارشده در سال ۲۰۰۳) مربوط به اتحادیهٔ اقتصادی و مالی اروپا بود که با ۴۲ درصد در برابر ۵۵/۹ درصد آرا، از سوی مردم پذیرفته نشد. افزون‌براین، نظرسنجی‌های اخیر نشان می‌دهد که سوئدی‌ها علاقهٔ نسبتاً زیادی به امور اروپا (و نه الزاماً روندهای همگرایی اروپا) داشته‌اند. نتایج نظرسنجی‌های انجام‌شده دراین‌باره نشان می‌دهد

---

1 as a reluctant policy learner

۲. این نمودار توسط نویسنده و براساس شناخت طیف‌های احزاب دانمارکی ترسیم شده است.

که در سال ۲۰۱۶، حدود ۷۷ درصد سوئدی‌ها و نیز فنلاندی‌ها، رویکرد مثبتی به هویت و شهروندی اروپا داشته‌اند (Karabova, 2016, 112).

۵-٤-۲. سطح نظام حزبی

گرایش‌های اروپاگریزانه بیشتر در طیف چپ وجود داشته و حزب سبز و حزب چپ همواره مخالف عضویت در اتحادیه اروپا بوده‌اند. با توجه به اهمیت دولت رفاه در سوئد، به‌ویژه در یک سدهٔ گذشته، خاص‌گرایی اقتصادی ـاجتماعی برای سوئدی‌ها اهمیت زیادی دارد؛ به‌گونه‌ای که آن‌ها پیش‌قراول دولت‌سازی رفاه و ایجاد الگوی اجتماعی رفاه بوده‌اند؛ بنابراین، رابطهٔ بین سوئد و اتحادیه اروپا به‌سبب تفوق حزب سوسیال‌دموکرات (به‌ویژه از سال ۱۹۹۹) بر قدرت، بیشتر به پاسداری از ترتیبات داخلی و سپس، برتری ترتیبات نوردیک گرایش داشته است.

جدول شمارهٔ (٤). مسائل مهم در روند همگرایی اروپا در سوئد[1]

حوزه خط‌مشی	۱۹۹۵	۱۹۹۹	۲۰۰۴	۲۰۰۹	۲۰۱۴
صلح در اروپا	۶۶	۶۶	۶۱	۵۵	۵۹
محیط زیست	۵۶	۴۵	۴۷	۵۳	۵۳
دموکراسی در اتحادیه اروپا	۵۹	۵۳	۵۵	۵۰	۵۳
رفاه اجتماعی		۴۸	۵۰	۴۴	۴۸
برابری		۳۷	۴۲	۴۲	۴۷
اشتغال	۵۳	۵۰	۴۶	۴۷	۴۶
اقتصاد	۵۴	۴۷	۴۶	۴۷	۴۳
حاکمیت ملی	۴۸	۴۳	۴۷	۳۸	۳۸
پناهندگان/ مهاجرت		۱۹	۲۶	۲۶	۳۸
داروهای غیرقانونی	۴۶		۴۷	۳۲	۲۹
یورو در سوئد	۳۳	۲۹	۳۶	۳۲	۲۸
مسائل دفاعی در اتحادیه اروپا	۳۴	۳۱	۳۰	۲۶	۲۵
حمایت کشاورزی (CAP) در اتحادیه اروپا	۲۳	۲۱	۲۵	۲۲	۲۱

Source: McCallion, 2019, 63

البته سوسیال‌دموکرات‌ها در میان احزاب اروپاگریز، نسبتاً میانه‌روتر به‌شمار می‌آیند و حزب چپ، حزب سبز، حزب مرکز، و حزب ملی‌گرای دموکرات سوئد نیز ازجمله احزاب اروپاگریز این کشور هستند.

---

۱. استخراج‌شده از نتایج انتخابات پارلمان اروپا

حزب چپ و حزب سبز در طیف احزاب چپ، حزب مرکز و حزب ملی‌گرای دموکرات در طیف احزاب راست قرار می‌گیرند. بااین‌حال، ریشهٔ مخالفت‌های این چهار حزب به‌همراه حزب ژوئن با هم متفاوت است. ریشهٔ مخالفت‌های احزاب متمایل به چپ، ارزش‌مدارانه است و ریشهٔ مخالفت‌های احزاب راست، حاکمیت ملی. درحالی‌که حزب چپ، قرار گرفتن در مدار اتحادیه اروپا را با ارزش‌های اقتصادی سوسیال‌دموکراسی، ازجمله حمایت از کارگران، مغایر می‌داند و بر این نظر است که چنین وضعیتی، سبب چیرگی دیدگاه‌های سرمایه‌دارانه خواهد شد، حزب سبز آن را با ارزش‌های سیاسی سوئد، ازجمله دموکراسی، مغایر می‌داند. این درحالی است که مخالفت احزاب دست‌راستی، ازجمله حزب مرکز و حزب ملی‌گرای دموکرات سوئد با اتحادیه اروپا، بیشتر در راستای حراست از حاکمیت ملی دولت‌های نوردیک بوده است؛ بنابراین، جریانات تندرو یوروسپتیک را باید در دامنهٔ چپ جریانات سیاسی در سوئد تعقیب کرد. هردو حزب چپ و حزب سبز، همچنان خواستار خروج سوئد از اتحادیه هستند و دلایل بسیار مشابهی را برای این مخالفت مطرح می‌کنند. هردو بر این نظرند که همگرایی اروپا به‌شکل فعلی، منافع ثروتمندان را به‌ضرر شهروندان متوسط و محیط زیست تضمین خواهد کرد. رویکردهای اروپاگریز حزب چپ، عاملی برای جلب‌نظر رأی‌دهندگان چپ‌گرای سوسیال‌دموکرات است که مخالف عضویت سوئد در اتحادیه اروپا هستند (Christensen, 1996, 540; Leruth, 2013)). *کریستنسن* از جریان مخالفت احزاب با روندهای همگرایی اروپایی، با عنوان «یوروفوبیا» یاد می‌کند (Christensen, 1996, 525-546).

نمودار شمارهٔ (۵). احزاب سوئدی یوروسپتیک در جناح راست و چپ[۱]

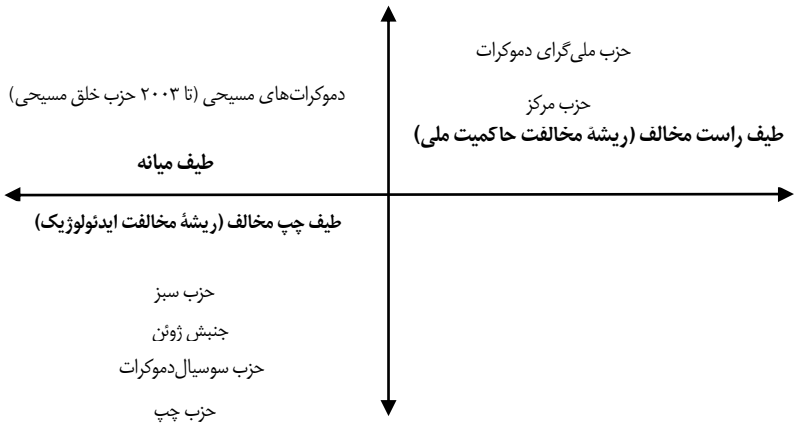

۱. این نمودار توسط نویسنده براساس شناخت طیف‌های احزاب سوئدی ترسیم شده است.

۵-۵. فنلاند

فنلاند در بین نوردیک‌ها، اروپایی‌ترین کشور در نظام اجتماعی، حزبی، و سیاسی را داشته است، به‌گونه‌ای که از فنلاند به‌عنوان هم‌گراترین کشور نوردیک یاد شده است.

۵-۵-۱. سطح نظام اجتماعی

در ساحت نظام اجتماعی، اروپاگرایی در بین مردم فنلاند را باید پاسخی به یک دوره فنلاندی‌سازی دانست (Arter, 2015, 268). دراین‌باره می‌توان به همه‌پرسی‌های انجام‌شده در فنلاند دربارهٔ روندهای همگرایی اروپا اشاره کرد. رفراندوم عضویت در اتحادیه اروپا در فنلاند در سال ۱۹۹۴ با ۵۶/۹ درصد رأی مثبت در مقابل ۴۳/۱ درصد رأی منفی انجام شد که نشان‌دهندهٔ رویکرد اروپایی فنلاند است. برخلاف نروژ، دانمارک، و سوئد که گرایش‌های اروپاگریزانه در نظام حزبی و نظام سیاسی‌شان ریشه دارد، در فنلاند این گرایش‌ها، ریشه در نظام اجتماعی دارد.

۵-۵-۲. سطح نظام سیاسی

تجربهٔ فنلاند در دورهٔ جنگ سرد و به‌ویژه رویکرد به‌جامانده از جنگ سرد در میان نخبگان این کشور، به‌گونه‌ای بود که رفتارهای فنلاند در سطح بین‌المللی در ادبیات روابط بین‌الملل با عنوان «فنلاندی‌سازی» تشریح شده است. فنلاندی‌سازی، به‌ویژه در دورهٔ *پاآسیکیوی* و *ککونن*، رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر فنلاند، از دههٔ ۱۹۶۰ تا نیمهٔ ۱۹۷۰، چهره‌ای امنیتی به این کشور داده بود. همین سانسورها سبب شد که پس از فروپاشی شوروی، تمایل به غرب و اتحادیه اروپا (ضمن حفظ منافع روسیه)، به‌عنوان سیاست دولت، پیگیری شود؛ موضوعی که عامل ترس تاریخی نظام سیاسی از رابطه با اروپا بوده است (Arter, 2015, 268; Arter, 2022).

نمودار شمارهٔ (٦). احزاب فنلاندی اروپاگریز در جناح راست و چپ[1]

---

۱. این نمودار توسط نویسنده و براساس شناخت طیف‌های احزاب فنلاندی ترسیم شده است.

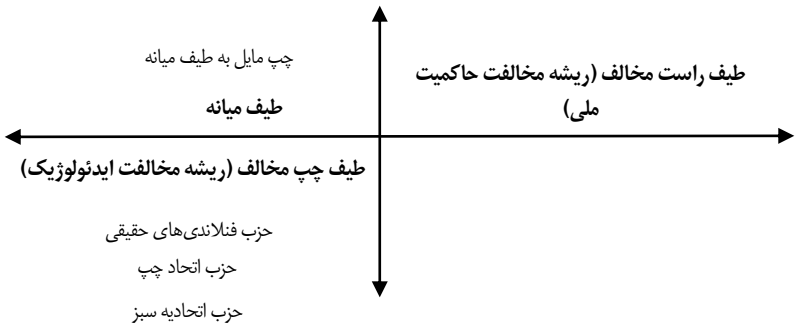

۵-۵-۳. ساحت نظام حزبی

در فنلاند، احزاب اروپاگریز، نتوانسته‌اند خود را به مرکز قدرت برسانند. اگر دموکرات مسیحی و حزب روستایی، طرفداران جدی عضویت در روندهای همگرایی اروپایی بوده‌اند و احزابی همچون اتحاد چپ و اتحادیه سبز رویکردهای متفاوتی داشته‌اند؛ بااین‌حال، به‌هیچ‌وجه ـدر مقایسه با همتایان خود در سوئدـ رویکرد اروپاگریزانه‌ای نداشته‌اند و سرانجام در همه‌پرسی‌ها، جانب مخالفت را نگرفته‌اند. شاید فنلاندی‌های حقیقی را بتوان تنها حزبی قلمداد کرد که رویکردهای اروپاگریزانه‌ای داشته است.

نتیجه‌گیری

هرچه به سال‌های پایانی دهۀ دوم قرن بیست‌ویکم نزدیک‌تر می‌شویم، رد دیدگاه همکاری با اتحادیه اروپا، کم‌رنگ‌تر می‌شود و درحقیقت اروپاگریزی سخت، ضعیف‌تر می‌شود؛ افزون‌براین، به‌نظر می‌رسد که رابطۀ مستقیمی بین وضعیت اروپاگریزی شهروندان نوردیک و مواضع احزابی که به آن‌ها رأی می‌دهند، وجود دارد (Sørensen, 2016, 125). تردید و بدگمانی در مورد روندهای همگرایی اروپایی، موضوعی است که به‌ویژه در دو دهۀ نخست قرن بیست‌ویکم تشدید شده است؛ اما اگرچه تردیدهای جوامع دیگر در مورد روندهای اروپایی علنی نیست، اما وجود داشته است؛ جوامع نوردیک نمونۀ آشکار چنین وضعیتی بوده‌اند. دربارۀ اینکه مخالفت یا ناسازگاری با روندهای همگرایی اروپایی ریشه در منافع اقتصادی دارد یا برایندی از استثناگرایی هویتی ملت ـدولت‌های نوردیک است، یا مقوله‌ای مرتبط با هنجارها و ارزش‌های این جوامع است، استدلال‌های پرشماری مطرح شده است؛ برای مثال، نمونۀ عضویت فنلاند در همۀ ترتیبات اروپایی (به‌جز ناتو) و درعین‌حال، عدم پذیرش برخی از مهم‌ترین ترتیبات اروپایی توسط ایسلند، نروژ، سوئد، و دانمارک، ذهنیت‌ها را از اولویت منافع اقتصادی دور کرده و نشان‌دهندۀ وجود متغیرهای پرشماری دراین‌زمینه است. شاید به‌راحتی نتوان منافع اقتصادی را تنها علت وجود چنین

بی‌میلی‌هایی در روندهای همگرایی اروپایی دانست و لازم است که عوامل و متغیرهای زیادی دراین‌زمینه بررسی شود. دربارهٔ فرضیهٔ هویتی/ هنجاری نیز نمی‌توان با تأکید و اصرار بیان کرد که این فرضیه، قابل‌تصدیق است. همان‌گونه که دربارهٔ نظام حزبی اشاره شد، خاستگاه مخالفت احزاب با این روندهای همگرایی اروپایی، یکنواخت نبوده و طیفی از خاستگاه‌ها را دربر می‌گیرد و به‌نظر می‌رسد که اروپا با چالشی جدی دست‌به‌گریبان است. آنچه سبب می‌شود افکار عمومی نروژ، عدم عضویت در اتحادیه اروپا را برگزینند، الزاماً انتخاب برپایهٔ منافع اقتصادی نیست؛ زیرا، عضویت در اتحادیه و یورو، می‌تواند سازوکارهای اقتصادی بیشتر و بهتری را در راستای وضع و تنظیم قوانین داخلی برای این کشور به‌همراه داشته باشد. به‌نظر می‌رسد، آنچه از اهمیت بیشتری برخوردار است، برداشت عمومی دربارهٔ فرا رفتن از عناصر هویت ملی و واگذاری آن به ترتیبات اروپایی است. آشکار است که مفهوم هویت ملی، عنصر مهمی در آگاهی اروپایی‌ها است و ازهمین‌رو، جابه‌جایی هویت اروپایی و هویت نوردیک برای دانمارک، نروژ، سوئد، فنلاند، و ایسلند امکان‌پذیر نیست.

سپاسگزاری

بر خود لازم می‌دانم از استاد بزرگوارم، سرکار خانم دکتر *حمیرا مشیرزاده*، به‌خاطر زحمات بی‌وقفه‌ای که برای ترویج دانش سیاست و روابط بین‌الملل در ایران داشته‌اند، تشکر کنم.

References

Information Guide Euroscepticism (2013). *European Sources Online*. Cardiff University. 1-15.

Alexiadou, N. & Lundahl, L. (2019). The Boundaries of Policy Learning and the Role of Ideas: Sweden, As a reluctant Policy Learner?. In Stadler-Altmann U. & Gross B. (Eds.), *Beyond Erziehung Swissenschaftlicher Grenzen: Diskurse zu Entgrenzungen der Disziplin* (pp. 63-78).

Arató, K. & Kaniok, P. (2009). Euroscepticism and European Integration, (Ed.) Krisztina Arató, PetrKaniok. *Series of Political Science Research Center Forum*. Book 6.

Arter, David (2008). *Scandinavian Politics Today*. Manchester University Press.

Arter, David (2015). *Scandinavian Politics Today*. Manchester: Manchester University Press.

Arter, David (2022). *Scandinavian Politics Today*. Translated by Reza Rahmati. Hamedan: Bu-Ali Sina University Press.

Berstein, Serge & Pierre Milza (2015). *Serge Berstein ; Pierre Milza, Histoire de l'Europe, du 19e au début du 21e siècle*. translated by Pirooz Izadi, Tehran: Third Edition.[In Persian]

Brack, Nathalie (2020) Towards a Unified anti-Europe Narrative on the Right and Left? The challenge of Euroscepticism in the 2019 European Elections. *Research and Politics*, available in: https://journals.sagepub.com/doi/pdf/10.1177/2053168020952236.

Brianson, alex (2019). Awkward Nordics And The Study Of Regional Integration. *Nordic Statesand European Integration Awkward Partners In The North?* Edited By Malin

Stegmann Mccallion alex Brianson, Palgrave Mc Milan.
Cambridge Dictionary (2021). *Eurosceptic*. available in: https://dictionary.cambridge.org/dictionary/english/eurosceptic.
Christensen, D.A. (1996). The Left-Wing Opposition in Denmark, Norway and Sweden: Cases of Euro-phobia?. *West European Politics*, 19(3), 525-546.
De Wilde, Pieter Céline Teney & Onawa Promise Lacewell (2017). Eurosceptisism: Stand-Alone Phenomenon or Embedded within a Broader Cleavage?. in Benjamin Leruth, Nicholas Startin, Simon Usherwood (2017). The Routledge Handbook of Euroscepticism, London: Routledge.
Einhorn, E. (2002). *Just Enough ("Lagom")*. Europeanization: The Nordic States and Europe "Scandinavian Studies, 74(3), 265-286.
EU Information Centre (2021). *European Union Referenda; Denmark has Held Eight European Union (EU) Referenda*. acceded at 1, 28, 2021 available at: https://www.thedanishparliament.dk/en/eu-information-centre/eu-referenda
Hooghe, L., Marks, G. & Wilson, C.J. (2002). Does Left/Right Structure Party Positions on European Integration?. *Comparative Political Studies*. 35(8): 965-989.
Ingebritsen, C. (1998). *What's at Stake? In The Nordic States and European Unity*. (pp. 51-76). Ithaca; London: Cornell University Press.
Jungar, A. (2002). Integration by Different Means: Finland and Sweden in the EU. *Scandinavian Studies*, 74(3), 397-426.
Karabová, Denisa (2016). European Identity In The Context Of Nordic Identity. *Studia Humanistyczno-Społeczne (Humanities And Social Studies)* 14. 99-116.
Katzenstein, Peter J. (2003). Small states and Small Stated Revisited. *New Political Economy*, 8 (1), 9-30.
Lauring Knudsen, A.-C. (2007). 'Euroscepticism in Denmark', in P. Taggart and A. Szczerbiak (eds.) *Opposing Europe? The Comparative Party Politics of Euroscepticism*, Volume I, Case Studies and Country Surveys, Oxford: Oxford University Press (Forthcoming).
Laursen, J. & Olesen, T. (2000). A Nordic Alternative to Europe? The Interdependence of Denmark's Nordic and European Policies. *1945-1998. Contemporary European History*, 9(1), 59-92.
Lee-Ohlsson, F. (2009). Sweden and Development of the European Security and Defence Policy: A Bi-Directional Process of Europeanization. *Cooperation and Conflict*, 44(2), 123-142.
Leruth, Benjamin (2013). *EU Institutions, Government and Politics and Enlargement, Euroscepticism Collaboration*. available at: https://blogs.lse.ac.uk/europpblog/2013/02/12/eurosceptic-attitudes-nordic-countries-sweden-denmark-finland-iceland-norway/.
Leruth, Benjamin, Nicholas Startin & Simon Usherwood, (2017). Defining Euroscepticism: from a Broad Concept to a Field of Study. in Benjamin Leruth, Nicholas Startin, Simon Usherwood (2017) *The Routledge Handbook of Euroscepticism*. London: Routledge.
Makko, A. (2017). 1945–1969: Sweden and Europe in a Changing World. *In Ambassadors of Realpolitik: Sweden, the CSCE and the Cold War* (pp. 33-46).
Martinus, F. L. (2006). Chapter 4. Denmark: the Battle to Avoid a Referendum. In *The Treaty of Nice*. Leiden, The Netherlands: Brill | Nijhoff.
McCallion, Malin Stegmann (2019). Swedish Awkwardness à La Carte? The Difference a

Question Mark Can Make?. *Nordic Statesand EuropeanIntegration Awkward PartnersIn The North?* Edited ByMalin Stegmann Mccallionalex Brianson. Palgrave Mc Milan.
McCallion, Malin Stegmann & Brianson, Alex (2019). Introduction: Awkward Partners in the North?. *Nordic Statesand European Integration Awkward PartnersIn The North?* Edited By Malin Stegmann Mccallionalex Brianson, Palgrave Mc Milan.
Mehlika Ozlem Ultan & Serdar Ornek (2015). Euroscepticism In The European Union. *International Journal of Social Sciences*, Vol. IV(2), pp. 49-57
Nielsen, Julie Hassing (2017). The Pragmatic Euroscepticism of Scandinavia. in Benjamin Leruth, Nicholas Startin, Simon Usherwood (2017). *The Routledge Handbook of Euroscepticism*. London: Routledge.
Oliver, T. (Ed.) (2018). *Europe's Brexit: EU Perspectives on Britain's Vote to Leave*. Newcastle upon Tyne: Agenda Publishing.
Rahmati, R. (2020). Geo-Economics and Reshaping the Regional Order (Nordic, Southeast Asia and MENA). *International Political Economy Studies*, 3(1), 151-179. doi: 10.22126/ipes.2020.3722.1071.
Rahmati, R. (2021). Configuration of Basic Principles of Development in the Nordic Model. *International Political Economy Studies*, 4(1), 195-235. doi: 10.22126/ipes.2021.4984.1224.
Rahmati, R. (2022). The Impact of Scandinavian Practical Theology on Welfare State-Building. *Philosophy of Religion Research*, 20(1), 99-108. doi: 10.30497/prr.2022.76217.
Rahmati, R. (2023). Sweden; Small State but Moral Superpower. *State Studies*, *9*(33), 75-112. doi: 10.22054/tssq.2023.71803.1374.
Rahmati, R. (2023). Nordic small states; Security policies in transitions of the international environment. *Political and International Approaches*, *14*(2), 11-39. doi: 10.29252/piaj.2022.226669.1239.
Sandvika, N.S. (2003). Euro-Scepticism as Party Strategy: Persistence and Change in Party-Based Opposition to European Integration. *OZP*, No.3, pp.239-253.
Sørensen, Catharina (2016). Nordic Eurosceptic Voting in 2014: Denmark, Norway, and Sweden. *The Eurosceptic 2014 European Parliament Elections*. pp 125-147.
Startin, Nicholas (2017). 'Euromondialisme' and the Growth of the Radical Right. in Benjamin Leruth, Nicholas Startin & Simon Usherwood (2017). *The Routledge Handbook of Euroscepticism*. London: Routledge.
Tabatabai, Seyed Mohammad (2019). *Politics and Government in Europe*. Tehran: Samt Publications.[In Persian].
Taggart P. & Szczerbiak, A. (2002). The Party Politics of Euroscepticismin EU Member andCandidate States. *'Opposing Europe Research Network' Working Paper*, No.6, pp. 1-45.
Taggart, P (1998). A Touchstone of Dissent: Euro-scepticism in Contemporary Western European Party Systems. *European Journal of Political Research*. 33(3), 363–388.
Thorhallsson, Baldur (2019). *Iceland and European Integration*. Oxford Research Encyclopedia of Politics.
Waever, O. (1992). Nordic Nostalgia: Northern Europe after the Cold War. *International Affairs (Royal Institute of International Affairs 1944-)*, 68(1), 77-102.
Wennerhag, Magnus, Christian Fröhlich & Grzegorz Piotrowski (2018). *Radical Left Movements in Europe*, Routledge.
Worre, T. (1987). The Danish Euro-Party System. *Scandinavian Political Studies*. 10(1):

79-95.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.76217.1269
مـقالهٔ پژوهشـی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۰۱/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۲۳

دلایل ناکامی ترامپ در شناساندن ایران به‌عنوان تهدید امنیت بین‌الملل

نیما رضایی[۱]، مجتبی شریعتی[۲]

چکیده

اگرچه ترامپ، جمهوری اسلامی ایران را به‌عنوان یک تهدید برای امنیت و منافع ایالات متحده معرفی کرد و موفق شد درون ایالات متحده در راستای امنیتی کردن موفقیت‌آمیز جمهوری اسلامی ایران اقدام کند، لیکن نتوانست در معرفی ایران به‌عنوان تهدیدی برای امنیت بین‌الملل در سطح جامعهٔ جهانی، موفق عمل کند؛ به‌عنوان نمونه، در جلسهٔ ۱۴ اوت ۲۰۲۰ (۲۴ مرداد ۱۳۹۹) شورای امنیت سازمان ملل متحد، از میان ۱۵ عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد، تنها دو کشور به قطعنامهٔ پیشنهادی ایالات متحده که مانع لغو محدودیت‌های تسلیحاتی اعمالی بر ایران می‌شد، رأی مثبت دادند. درحالی‌که اگر ترامپ در تلاش برای معرفی ایران به‌عنوان تهدیدی برای امنیت بین‌الملل موفق عمل می‌کرد، بی‌تردید، همه یا اکثریت اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد به قطعنامهٔ یادشده رأی مثبت می‌دادند. اگرچه می‌توان از چارچوب‌های نظری گوناگونی برای توضیح و تشریح این موضوع استفاده کرد، اما پژوهش حاضر با کاربست مفهوم «کلان‌امنیتی‌سازی» که توسط مکتب کپنهاگ مطرح شده و جزئی از نظریهٔ «امنیتی‌سازی» یا «امنیتی‌کردن» این مکتب است، درصدد واکاوی علل این موضوع برآمده است؛ بنابراین، پژوهش حاضر در پاسخ به این پرسش اصلی که «علل موفقیت‌آمیز و نتیجه‌بخش نبودن کنش گفتاری ترامپ در کلان‌امنیتی‌سازی جمهوری اسلامی ایران و معرفی ایران به‌عنوان یک تهدید برای امنیت بین‌الملل چه مواردی است؟» فرضیهٔ خود را ارائه داده و در آن به پنج علت اشاره کرده است. این پژوهش را می‌توان نوعی پژوهش کیفی-کمی به‌شمار آورد که در آن از ابزارهای کیفی‌ای نظیر بررسی محتوایی-کیفی هشت سخنرانی/ اظهارنظر/ بیانیهٔ ترامپ و ابزارهای کمی‌ای مانند نتایج نظرسنجی‌های مراکز معتبر غربی استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: ابزارهای غیرعادی، بازیگران امنیتی‌کننده، شرایط تسهیل‌کننده، کلان‌امنیتی‌سازی، کنش گفتاری

---

۱ استادیار گروه روابط بین‌الملل دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول مقاله) nima.r@khu.ac.ir(ORCID iD: 0000-0002-8500-8882)
۲- استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران m.shariati@yu.ac.ir (ORCID iD: 0000-0002-0673-0990)

Reasons for Trump's Failure to Identify Iran as a Threat to International Security

Nima Rezaee, Mojtaba Shariate

Abstract

Although Trump portrayed the Islamic Republic of Iran as a threat to US security and interests and succeeded in securitization of the Islamic Republic of Iran within the United States, he failed to introduce the Islamic Republic of Iran as a threat to international security at the global community level. For example, at a meeting of the UN Security Council on August 14, 2020, only two of the 15 members of the UN Security Council adopted a resolution proposed by the United States that would lift the arms Sanction imposed on Iran, they voted in favor. Whereas if Trump had succeeded in portraying the Islamic Republic of Iran as a threat to international security, all or a majority of members of the UN Security Council would have voted in favor of the resolution. Although various theoretical frameworks can be used to explain this issue, this research uses the concept of "Macrosecuritisation" proposed by the Copenhagen School that is part of the theory of "securitization" and trying to investigate the causes of this issue. Therefore, this study seeks to answer the main question: "What are the reasons for the Failure of Trump's Securitizing Speech-act, and introduction of the Islamic Republic of Iran as a threat to international security?" present the hypothesis and mentions five reasons.

the hypothesis of this Research is: Trump's failure to Macrosecuritisation of the Islamic Republic of Iran stems from five factors: 1) the inability to present the Islamic Republic as a macro-threat to the macro security Referent Object, that Here, the world community (or at least the Western bloc), and to be more precise, disregards to the external aspect of the facilitating conditions of Securitization; 2) the lack of a unity of negatives as one of the success factors of a Macrosecuritisation; 3) Lack of persuasion of the audience and, more precisely, inability to turn ordinary audiences into supportive audiences, Due to the low social capital of the Securitizing Actor (Trump) in the international community; 4) Lack of adding a universal dimension to Trump's Securitizing Speech-act of the Islamic Republic of Iran; 5) Lack of selection of appropriate watch words and terms that can be invoked to move specific issues into the realm of securitization without elaborate arguments about the securitization of the specific case.

This research can be considered as a qualitative-quantitative research in which qualitative tools such as Content Analysis Method of eight Trump's speeches / comments / statements and quantitative tools such as the results of polls of reputable Western Institute are used.

Key Words: Extraordinary Means- Securitizing Actor-Facilitating Conditions- Macrosecuritisation - Speech Act

مقدمه

دانلد جی. ترامپ در تاریخ ۸ مه ۲۰۱۸ (۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۷) ایالات متحده را از موافقت‌نامهٔ برجام خارج کرد. در تاریخ ۸ آوریل ۲۰۱۹ (۱۹ فروردین ۱۳۹۸) کاخ سفید یک فکت‌شیت یا گزاره‌برگ منتشر و اعلام کرد که سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را در فهرست سازمان‌های تروریستی خارجی[1] قرار داده است. در این گزاره‌برگ، این جملهٔ ترامپ به‌عنوان چهل‌وپنجمین رئیس‌جمهور ایالات متحده نقش بست که «رژیم ایران، حامی اصلی تروریسم است. این کشور، موشک‌های خطرناک [خود را] صادر می‌کند، به درگیری‌ها در سراسر خاورمیانه دامن می‌زند، و از نیروهای نیابتی تروریست[2] حمایت می‌کند». در این گزاره‌برگ اعلام شد: «دولت به‌منظور مقابله با کارزار جهانی تروریسم [از سوی] ایران[3]، سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را به‌عنوان یک سازمان تروریستی خارجی معرفی می‌کند». افزون‌براین، در گزاره‌برگ یادشده موارد زیر نیز مطرح شد:

- دولت ترامپ این گام بی‌سابقه را به‌عنوان بخشی از تلاش گسترده‌تر برای مقابله با تروریسم موردحمایت ایران در سراسر جهان برمی‌دارد؛
- این نخستین‌بار است که ایالات متحده، بخشی از یک حکومت دیگر را به‌عنوان یک سازمان تروریستی خارجی تعیین [و تعریف] می‌کند؛
- [قرار دادن نام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فهرست سازمان‌های تروریستی خارجی] بر این موضوع صحه می‌نهد که استفادهٔ رژیم ایران از تروریسم، آن [دولت] را با هر دولت دیگری متفاوت کرده است» (Trump, April 08, 2019).

اگرچه ترامپ از آغاز کارزارهای انتخاباتی خود، نوک پیکان حملاتش در عرصهٔ سیاست خارجی را به‌سوی جمهوری اسلامی ایران نشانه رفته بود، اما خارج کردن ایالات متحده از برجام و قرار دادن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در فهرست سازمان‌های تروریستی نشان داد که وی درصدد معرفی جمهوری اسلامی ایران نه‌تنها به‌عنوان یک تهدید برای ایالات متحده، بلکه به‌عنوان تهدیدی برای امنیت بین‌الملل است.

اگر تلاش ترامپ در راستای معرفی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان تهدیدی برای امنیت بین‌الملل را در

---

1. Foreign Terrorist Organizations(FTOs)
2. terrorist proxies
3. Iran's global campaign of terrorism

یک بازهٔ زمانی درنظر بگیریم که ابتدای آن، آغاز کارزارهای انتخاباتی ترامپ در سال ۲۰۱۶ بود، نقطهٔ پایانی این تلاش ناموفق، جلسهٔ شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۱۴ اوت ۲۰۲۰ (۲۴ مرداد ۱۳۹۹) رقم خورد؛ جایی که از میان ۱۵ کشور عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد، تنها دو کشور ایالات متحده و جمهوری دومینیکن به قطعنامه‌ای که مانع لغو محدودیت‌های تسلیحاتی اعمالی بر ایران[1] می‌شد، رأی مثبت دادند. ۲ کشور روسیه و چین به این قطعنامه رأی منفی، و ۱۱ کشور بریتانیا، فرانسه، آلمان، بلژیک، استونی، اندونزی، ویتنام، آفریقای جنوبی، تونس، نیجر، و سنت‌وینسنت رأی ممتنع[2] دادند.

اگر ترامپ در تلاش برای معرفی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان تهدیدی برای امنیت بین‌الملل موفق می‌شد، بی‌تردید همه یا اکثریت اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد به قطعنامه، رأی مثبت می‌دادند.

اما «چرا ترامپ نتوانست در معرفی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان تهدیدی برای امنیت بین‌الملل موفق عمل کند؟» و درمقابل «چرا موفق شد همچون پیشینیان خود، یعنی *کارتر*، *ریگان*، *بوش پدر*، *کلینتون*، *بوش پسر*، و *اوباما*، ایران را به‌عنوان تهدیدی برای امنیت ایالات متحده معرفی کند و سیاست‌هایی مانند اعمال فشار بیشینه و ترور مقام رسمی جمهوری اسلامی ایران را در مقابله با ایران به‌کار گیرد؟»

پژوهش حاضر، در چارچوب دغدغهٔ مطرح‌شده در پرسش نخست قوام یافته است. اگرچه می‌توان با کاربست برخی از نظریه‌ها به پرسش نخست پاسخ داد، ولی این پژوهش دراین‌راستا از مفهوم «کلان‌امنیتی‌سازی» مطرح‌شده توسط مکتب کپنهاگ بهره برده است. درضمن، اگرچه می‌توان با استفاده از نظریهٔ «امنیتی‌سازی» مکتب کپنهاگ، به پرسش دوم نیز پاسخ داد، لیکن با توجه به محدودیت‌های حجمی مقاله‌های علمی-پژوهشی پاسخ به آن، پژوهش دیگری را می‌طلبد.

براساس نظریهٔ «امنیتی‌سازی» مکتب کپنهاگ، بازیگر امنیتی‌کننده (در اینجا ترامپ)، موضوع امنیتی (در اینجا جمهوری اسلامی ایران) را تهدیدی برای بقای یک مرجع (در اینجا جامعهٔ جهانی یا دست‌کم بلوک غرب) تعریف می‌کند که حق بقا دارند. در بقا، نقطه‌ای بی‌بازگشت وجود دارد که نشان می‌دهد، برای عمل کردن، خیلی دیر شده است؛ بنابراین، نمی‌توان این موضوع را به سیاست عادی واگذار کرد. به‌همین‌دلیل، بخش امنیتی‌کننده اعلام می‌کند که به‌منظور بقای مرجع، از ابزارهای غیرعادی و نقض قواعد عادی (در اینجا جنگ)، استفاده خواهد کرد.

---

1. arms-related restrictions on Iran
2. Abstention

براین‌اساس، به‌منظور پاسخ‌گویی به پرسش اصلی پژوهش حاضر از نظریهٔ امنیتی‌سازی (برپایهٔ نگرش مکتب کپنهاگ) و همچنین، مفهوم کلان‌امنیتی‌سازی (به‌عنوان کامل‌کنندهٔ نظریهٔ امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ) بهره گرفته شده است.

بنابراین، پژوهش حاضر در پی پاسخ به پرسش اصلی مطرح‌شده، این فرضیه را ارائه داده است که «ناکامی ترامپ در کلان‌امنیتی‌سازی جمهوری اسلامی ایران و معرفی آن به‌عنوان تهدیدی برای امنیت بین‌الملل، ناشی از پنج عامل است که عبارتند از: ۱)عدم رعایت جنبهٔ بیرونی شرایط تسهیل‌کنندهٔ کلان‌امنیتی‌سازی ایران، یعنی ناتوانی در معرفی ایران به‌عنوان یک تهدید سطح کلان برای مرجع امنیت سطح کلان (در اینجا جامعهٔ جهانی یا دست‌کم بلوک غرب)؛ ۲) عدم ایجاد وحدت منفی یا ناتوانی در ایجاد اجماع علیه ایران؛ ۳) ناتوانی در تبدیل مخاطبان عادی به مخاطبان حمایت‌کننده یا عدم اقناع مخاطبان (در اینجا مردم جهان یا دست‌کم مردم کشورهای غربی) به‌دلیل پایین بودن سرمایهٔ اجتماعی بازیگر امنیتی‌کننده (ترامپ) در جامعهٔ جهانی؛ ۴) ناتوانی در افزودن یک بعد جهان‌شمول‌گرایانه به کنش‌گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی ایران؛ ۵) عدم رعایت جنبهٔ درونی شرایط تسهیل‌کنندهٔ کلان‌امنیتی‌سازی، یعنی عدم انتخاب شعارها و اصطلاحات مناسبی که با استناد به آن‌ها می‌توان موضوعات خاص (مانند جمهوری اسلامی ایران) را بدون ارائهٔ استدلال‌های دقیق، امنیتی کرد».

روش به‌کاررفته برای انجام پژوهش، بررسی اظهارات، مصاحبه‌ها، و بیانیه‌های مطبوعاتی ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده است که دسترسی به آن‌ها از طریق تارنمای معتبر "The American Presidency Project" امکان‌پذیر شد که سخنان، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، و... همهٔ رؤسای‌جمهور ایالات متحده در آن قرار دارد. کلیدواژهٔ "Iran" در این تارنما جست‌وجو شد و یافته‌های زیادی به‌دست آمد که به‌صورت گزینشی در پژوهش حاضر استفاده خواهند شد. درنتیجهٔ بررسی سخنان این مقام دولتی الف) عناصر اصلی کنش‌گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی جمهوری اسلامی ایران در اظهارات بازیگر امنیتی‌کننده (ترامپ)؛ و ب) شرایط تسهیل‌کنندهٔ این کنش‌گفتاری، واکاوی می‌شود. ضمن اینکه از ابزارهای کمّی مانند نتایج نظرسنجی‌های مراکز معتبر غربی نیز استفاده می‌شود؛ بنابراین، می‌توان این پژوهش را نوعی تحقیق کیفی-کمی به‌شمار آورد.

گفتنی است، تاکنون نوشته‌ای که مفهوم «کلان‌امنیتی‌سازی» را به‌عنوان چارچوب نظری برای بررسی سخنرانی/ اظهارنظر/ بیانیهٔ ترامپ دربارهٔ جمهوری اسلامی ایران انتخاب کرده باشد، تولید و منتشر نشده است. با توجه به توضیحات مطرح‌شده، می‌توان گفت که هدف اصلی مقالهٔ حاضر، بررسی چرایی

موفقیت‌آمیز [و نتیجه‌بخش] نبودن کنش گفتاری «ترامپ» در «کلان‌امنیتی‌سازی» جمهوری اسلامی ایران و کاربست نظریهٔ «کلان‌امنیتی‌سازی» مکتب کپنهاگ به‌منظور بررسی این موضوع است.

۱. چارچوب نظری پژوهش

اگرچه مفهوم «کلان‌امنیتی‌سازی» مکتب کپنهاگ، به‌عنوان چارچوب نظری پژوهش حاضر انتخاب شده است، اما از آنجاکه «کلان‌امنیتی‌سازی» دارای همان اجزاء و عناصر «امنیتی‌سازی» است، لازم است که توضیحات کوتاهی دربارهٔ نظریهٔ «امنیتی‌سازی» مکتب کپنهاگ مطرح شود.

۱-۱. نظریهٔ «امنیتی‌سازی» مکتب کپنهاگ

امنیتی‌سازی[1] در کنار مجموعه‌های امنیتی منطقه‌ای[2] و همچنین بخش‌ها[3] (به تمایز بین امنیت نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی اشاره دارد)، سه انگارهٔ اصلی[4] مکتب کپنهاگ را تشکیل داده است (Wæver, 2004, 8).

ویور در مقالهٔ «ایدئولوژی‌های تثبیت[5]» که به‌عنوان بخشی از رسالهٔ دکترای وی در سال ۱۹۹۷ منتشر شد، امنیت را به‌مثابه یک کنش گفتاری معرفی می‌کند: «امنیت، اساساً یک کنش گفتاری یا به‌گونه‌ای دقیق‌تر، یک کنش غیربیانی[6] است» (Floyd, 2010, 10).

لازم به ذکر است که در نظر گرفتن «امنیت» به‌عنوان یک «کنش‌گفتاری» از سوی «ویور» زمینه‌ساز طرح نظریه «امنیتی‌سازی» در مکتب کپنهاگ شده است، زیرا به‌صورت خلاصه می‌توان گفت که امنیت یک کنش‌گفتاری است و از این‌رو، امنیتی‌سازی یک کنش‌گفتاری موفقیت‌آمیز یا نتیجه‌بخش می‌باشد که ابزارها و اختیارات فوق‌العاده‌ای نظیر جنگ، افزایش بودجه، اعمال سیاست‌های خاص و غیره را در اختیار بازیگر امنیتی‌کننده قرار می‌دهد.

پس از ذکر این توضیحات، مفهوم «امنیتی‌سازی» از منظر مکتب کپنهاگ مورد بررسی قرار می‌گیرد: امنیتی‌سازی را می‌توان به‌عنوان نسخهٔ افراطی‌تری از سیاسی‌کردن[7] درنظر گرفت. به‌لحاظ نظری، هر

1. Securitization
2. Regional Security Complex (RSC)
3. sectors
4. three main ideas
5. Ideologies of Stabilization
6. illocutionary act
7. a more extreme version of politicizition

موضوع عمومی[1]ای می‌تواند بر روی طیفی قرار گیرد که از [موضوع] غیرسیاسی‌شده[2] (که دولت سروکاری با آن ندارد و از هیچ راه دیگری نیز در حیطهٔ مباحث و تصمیم‌گیری عمومی قرار نمی‌گیرد) تا [موضوع] سیاسی‌شده (که بخشی از سیاست‌گذاری عمومی[3] و نیازمند [اخذ] تصمیم و تخصیص منابع از سوی حکومت یا به‌گونه‌ای نادرتر، [نیازمند] شکل دیگری از حکمرانی جمعی[4] است) تا [موضوع] امنیتی‌شده (که خود را مانند یک تهدید وجودی نشان می‌دهد که نیازمند تمهیدات اضطراری[5] است و انجام اقداماتی در بیرون از مرزهای عادی کردارهای سیاسی را توجیه می‌کند) کشیده شده است (Buzan, Wæver & de Wilde, 1998, 23).

رالف امرس در مقاله‌ای با عنوان «امنیتی‌سازی» در کتاب «مطالعات امنیتی معاصر»، با ارائهٔ یک شکل (شکل شمارهٔ ۱)، این نکات را به‌روشنی به‌تصویر می‌کشد (Emmers, 2013, 133).

بنابراین، می‌توان گفت که یک موضوع امنیتی[6] (توسط یک بازیگر امنیتی‌کننده[7]) به‌عنوان تهدیدی برای بقای یک مرجع مشخص (نظیر دولت، ملت، نظم اقتصادی لیبرال بین‌المللی، جنگل‌های بارانی) درنظر گرفته می‌شود که ادعا می‌کند، حق بقا دارد. ازآنجاکه موضوع بقا، لزوماً نقطه‌ای بدون بازگشت[8] است که که در آن برای عمل کردن خیلی دیر شده است[9]، [لذا] قابل‌دفاع نیست که این موضوع را به سیاست عادی[10] واگذار کرد؛ ازاین‌رو، بازیگر امنیتی‌کننده ادعا می‌کند که حق استفاده از ابزارهای غیرعادی یا نقض قواعد عادی[11] را برای برقراری امنیت دارد. با این تعریف از امنیت، رویکردی سازه‌انگارانه اتخاذ می‌شود؛ به‌این‌معنا که دیگر نمی‌پرسیم که آیا یک موضوع خاص به‌خودی‌خود تهدید است [یا خیر]، بلکه بر پرسش «چه موقع و در چه شرایطی، چه کسی، چه موضوعی را امنیتی می‌کند؟»[12] تمرکز می‌شود (Buzan & Wæver, 2003, 71).

---

1. any public issue
2. nonpoliticized
3. public policy
4. communal governance
5. emergency measures
6. security issue
7. by a securitising actor
8. a point of no return
9. too late to act
10. normal politics
11. a right to use extraordinary means or break normal rules
12. when and under what conditions who securitises what issue

شکل شمارهٔ (۱). طیف امنیتی‌سازی

غیرسیاسی شده	سیاسی شده	امنیتی شده
* دولت در این موضوع دخالت نمی‌کند. * این موضوع در زمره مباحث عمومی قرار ندارد.	* موضوع در درون نظام سیاسی متعارف مدیریت می‌شود. * بخشی از سیاست‌گذاری عمومی است و نیازمند [اخذ]تصمیم و تخصیص منابع از سوی حکومت یا به‌گونه‌ای نادرتر، [نیازمند] شکل دیگری از حکم‌رانی جمعی است.	* موضوع به‌عنوان یک مسأله امنیتی و از طریق یک کنش امنیتی‌کردن بیان می‌شود. * یک بازیگر امنیتی کننده یک موضوع پیش از این سیاسی شده را به‌عنوان یک تهدید وجودی برای مرجع امنیت بیان می‌کند.

Source: Emmers, 2013: 133

گفتنی است، در «امنیتی‌سازی» دیگر بحث تهدید بودن یا نبودن یک موضوع، هزینه‌فایده، و... مطرح نیست و تنها موضوع نتیجه‌بخش بودن یا نبودن کنش گفتاری «امنیتی‌سازی» مطرح است.

۲-۱. کلان‌امنیتی‌سازی

«کلان‌امنیتی‌سازی» را می‌توان کامل کنندهٔ نظریهٔ «امنیتی‌سازی» مکتب کپنهاگ به‌شمار آورد. *بری بوزان* و *اوله ویور* در مقاله معروف خود با عنوان «کلان‌امنیتی‌سازی و منظومه‌های امنیتی: تجدیدنظر در مقیاس نظریهٔ امنیتی‌سازی[1]» که در سال ۲۰۰۹ منتشر شد، در نظریهٔ پیشین خود تجدیدنظر کرده و مفهومی به‌نام «کلان‌امنیتی‌سازی» را مطرح کرده‌اند. آنان تأکید کرده‌اند که نظریهٔ امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ، بیشتر بر سطح میانی سیاست جهانی[2] متمرکز است که در آن واحدهای سیاسی جمعی[3]، یعنی اغلب و نه همیشه دولت‌ها، روابط دوستانه یا خصومت‌آمیزی با یکدیگر برقرار می کنند. استدلال مکتب کپنهاگ این است که هم به‌دلیل اینکه واحدهای سیاسی [بیشتر دولت‌ها] به‌آسانی می‌توانند یکدیگر را به‌عنوان تهدید (بر)ساخته کنند و هم به‌دلیل دشوار بودن یافتن مخاطبان و تعیین «مرجع امنیت» در امنیتی‌سازی در سطح فردی و در سطح نظام[4]، سطح میانی می‌تواند بیشتر حالت‌های موجود امنیتی‌سازی را پوشش دهد؛ [بنابراین] این مقاله بر شکاف بین سطح میانی و سطح نظام‌محور متمرکز است. در این مقاله، دربارهٔ مفهوم موردبحث «منظومه‌های امنیتی» تجدیدنظر شده و مفهوم «کلان امنیتی‌سازی» به‌عنوان روشی بری تحلیل آنچه در سطحی بالاتر از سطح میانی رخ می‌دهد، معرفی و به مکتب کپنهاگ اضافه می‌شود (Buzan &

1. Macrosecuritisation and security constellations: reconsidering scale in securitisation theory
2. middle level of world politics
3. collective political units
4. at the individual and system levels

.Wæver, 2009, 253-254)

بنابراین، می‌توان گفت که «کلان‌امنیتی‌سازی» دارای همان اجزا و عناصر « امنیتی‌سازی» (مانند بازیگر امنیتی‌کننده، کنش‌گفتاری، مرجع امنیت، تهدید وجودی، شرایط تسهیل‌کننده، تمهیدات فوق‌العاده، و مخاطبان حمایت‌کننده) و درواقع، نوعی «امنیتی‌سازی» است که در سطحی بالاتر از سطح میانی رخ می‌دهد.

بوزان و ویور، یک بعد مبتنی‌بر نیت‌مندی را نیز برای «کلان‌امنیتی‌سازی‌ها» درنظر گرفته‌اند. براین‌اساس، کلان امنیتی‌سازی‌ها باید توسط بازیگران امنیتی‌کننده به‌گونه‌ای آگاهانه[1] ایجاد شوند. اما عناصر کلان‌منظومه‌ها، توسط کنشگران مختلفی تولید می‌شود که ممکن است از ساختارهای اجتماعی‌ای که آن‌ها ایجاد می‌کنند و همچنین این موضوع که رفتار آن‌ها باید پایدار باشد یا تغییر کند، آگاهی داشته یا نداشته باشند (Buzan & Wæver, 2009, 268).

۳-۱. اجزا و عناصر مشترک کلان امنیتی‌سازی و امنیتی‌سازی

پیشتر اشاره شد که «کلان‌امنیتی‌سازی» دارای همان اجزا و عناصر «امنیتی‌سازی» (مانند بازیگر امنیتی‌کننده، کنش‌گفتاری، مرجع امنیت، تهدید وجودی، شرایط تسهیل‌کننده، تمهیدات فوق‌العاده، و مخاطبان حمایت‌کننده) است.

بوزان و ویور دراین‌باره یادآوری می‌کنند که کلان‌امنیتی‌سازی براساس همان قاعده‌ای تعریف می‌شود که در امنیتی‌سازی‌های دیگر نیز به‌کار می‌رود. این قاعده عبارت است از: شناسایی [و هویت‌بخشی به] یک تهدید وجودی برای یک مرجع ارزشمند [امنیت] و فراخوان تمهیدات استثنائی [به‌منظور مقابله با آن تهدید[2]]. تفاوت اصلی این است که کلان‌امنیتی‌سازی‌ها در مقیاس گسترده‌تری از مجموعه‌های جریان اصلی در سطح میانی (یعنی دولت‌ها و ملت‌ها) قرار دارند و در پی بسته‌بندی [و انتقال] امنیتی‌سازی‌ها از سطح میانی به یک مرتبه «بالاتر» و بزرگ‌تر هستند. کلان‌امنیتی‌سازی‌ها، نسبت به امنیتی‌سازی‌های معمول، ساختار پیچیده‌تری دارند (Buzan & Wæver, 2009, 257).

آنان همچنین تأکید می‌کنند که کلان‌امنیتی‌سازی‌ها مانند همهٔ امنیتی‌سازی‌ها، نیازمند بازیگران

---

1. consciously
2. identification of an existential threat to a valued referent object and the call for exceptional measures

امنیتی‌کننده، کنش گفتاری مناسب، و مخاطبان علاقه‌مند و واکنشگر[1] است. افزون‌براین، کلان‌امنیتی‌سازی‌ها، نیازمند برخی پویایی‌های گسترده[2] است که بتوانند امنیتی‌سازی‌های دیگر را نیز دربر گیرند (Buzan & Wæver, 2009, 265).

٤-١. اجزا و عناصر اختصاصی کلان‌امنیتی‌سازی

در ادامه، مهم‌ترین اجزای اختصاصی بحث کلان‌امنیتی‌سازی تعریف و بررسی شده است.

١-٤-١. منظومه بودن

بوزان و ویور بر این نظرند که در مکتب کپنهاگ، مفهوم منظومه‌های امنیتی[3] به‌منظور پیوند دادن همهٔ سطوح و بخش‌هایی طراحی شده است که امنیتی‌سازی در آن‌ها رخ می‌دهد [بخش‌های نظامی، سیاسی، جامعه‌محور، اقتصادی و زیست‌محیطی]. مفهوم منظومه‌ها به‌روشنی نشان می‌دهد که در ساختارهای کلی اجتماعی امنیتی‌سازی[4]، الگوهای بزرگ‌تری وجود دارد. مفهوم منظومه به‌منظور جلوگیری از [ارائهٔ] تصویری از امنیتی‌سازی‌های منفرد و غیرمرتبط با هویت‌های اجتماعی و فرایندهای سیاسی در سطوح[5] دیگر به‌کار می‌رود. در بهترین حالت، تجزیه‌وتحلیل امنیتی‌سازی دربردارندهٔ (بر)ساخت هویتی و سیاسی یک مرجع خاص امنیت برای [انجام] یک کنش امنیتی‌کننده[6] است؛ اما ازآنجاکه هویت‌ها، سیاست و [کردارها یا] رویه‌های امنیتی[7]، رابطه‌ای هستند، درک عمیق فرایندهای امنیتی‌سازی به‌منظور صورت‌بندی اجتماعی بزرگ‌تر[8]، نیاز به مفهومی خاص [به‌نام منظومه] دارد (Buzan & Wæver, 2009, 256-257).

بوزان و ویور همچنین دربارهٔ مفهوم منظومه تأکید کرده‌اند که کلان‌امنیتی‌سازی‌ها، منظومه‌ها را ایجاد می‌کنند؛ زیرا، به روابط و هویت‌ها، حول قدرتمندترین فراخوان [و مطالبه در راستای دفاع از یک مرجع امنیت] در یک زمان معین[9]، ساختار و سازمان می‌بخشند. هنگامی‌که دو حوزهٔ کلان‌امنیتی‌سازی به‌صورت متقابل با یکدیگر رقابت می‌کنند، هریک تهدیدی نهایی برای آن چیزی به‌شمار می‌آید که دیگری از آن دفاع می‌کند. هر کلان‌امنیتی‌سازی‌ای یک منظومهٔ یکپارچه ایجاد می‌کند. ازاین‌طریق، جنگ سرد به

---

1. securitising actors, appropriate speech acts, and responsive audiences
2. some expansive dynamic
3. concept of security constellations
4. overall social structures of securitisation
5. isolated securitisations unrelated to social identities and political processes at other levels
6. identity and political constitution of the particular referent object for an act of securitisation
7. identities, politics and security practices are relational
8. larger social formation
9. most powerful call of a given time

منظومه‌ای تبدیل شد که دربردارندهٔ دو کلان‌امنیتی‌سازی مهم و شبکهٔ عظیمی از هویت‌ها و سیاست‌های به‌هم‌پیوسته حول آن‌دو بود (Buzan & Wæver, 2009, 259).

همچنین، بوزان و ویور دربارهٔ مفهوم منظومه می‌گویند که منظومه‌ها در نتیجهٔ امنیتی‌سازی‌های به‌هم‌وابستهٔ [یا امنیتی‌سازی‌های دارای وابستگی متقابل] طیفی از واحدها ایجاد می‌شوند[1]. البته لازم نیست که کنشگران، این ساختار بزرگ‌تر را به‌رسمیت بشناسند. ممکن است تنها تحلیلگران بتوانند منطق و الگوی یک منظومه را تشخیص دهند؛ زیرا، هریک از کنشگران تنها از امنیتی‌سازی‌هایی که خود انجام می‌دهد [و خود آن کنشگر به‌عنوان بازیگر امنیتی‌کننده عمل می‌کند] و همچنین، آن‌دسته از امنیتی‌سازی‌هایی آگاهی دارد که به‌طور مستقیم در مورد آن کنشگر رخ می‌دهد. ممکن است یک منظومه، وارد حیطهٔ آگاهی عمومی[2] شود؛ همان‌گونه که در جریان جنگ سرد و پیش‌ازآن، در نظام موازنهٔ قوا در اروپا رخ داد و اکثریت کنشگران در همهٔ سطوح، این واقعیت را درک کردند که حتی همهٔ رویدادهای محلی و منطقه‌ای نیز گرفتار یک الگوی فراگیر رقابت قدرت‌های بزرگ است و کنش‌های خود را با توجه به آن انجام دادند (Buzan & Wæver, 2009, 268).

۲-٤-۱. جامعیت، سطح تحلیل، و درجهٔ حمایت مخاطبان

بوزان و ویور در مقالهٔ خود، نموداری را با عنوان «سه بعد کلان‌امنیتی‌سازی: [درجه] جامعیت، سطوح [تحلیل]، و درجه حمایت [مخاطبان]» ترسیم کرده‌اند که فهم مفهوم «کلان‌امنیتی‌سازی» را آسان‌تر می‌کند. همان‌گونه که در شکل شمارهٔ (۲) نشان داده شده است، محور "x" نشان‌دهندهٔ درجهٔ جامعیت[3]، از گوشه‌ای [و کوچک] تا فراگیر است. امنیتی‌سازی‌های فراگیرتر معمولاً در بخش‌های گوناگونی رخ می‌دهند؛ لیکن، جامعیت را نمی‌توان براساس بخش‌ها [نظامی، سیاسی، اقتصادی، جامعه‌محور، و محیط زیست] تعریف کرد؛ زیرا، این امکان وجود دارد که یک نوع امنیتی‌سازی، چندبخشی[4] باشد، اما در بخش‌های گوناگون، ناقص بوده و در نتیجهٔ نرسیدن به بخش دیگر، به یکی از این بخش‌ها محدود شود؛ ازاین‌رو، در شرایطی که بقیهٔ عوامل برابر است، حضور در بخش‌های بیشتر، به‌معنای جامع‌تر بودن است. محور "y"، نشان‌دهندهٔ سطوح است: از سطح فردی تا جهان‌گستر-جهان‌شمول[5]. محور "z" نیز نشان‌دهندهٔ

---

1. constellations are generated by the interdependent securitisations of a variety of entities
2. general consciousness
3. degree of comprehensiveness
4. multi-sectoral
5. global-universal

درجهٔ موفقیت برحسب درصدی از جمعیت موردنظر است که در نتیجهٔ امنیتی‌سازی، متقاعد می‌شوند؛ یعنی نسبت تعداد متقاعدشدگان به [تعداد] مخاطبان موردنظر[1] (Buzan & Wæver, 2009, 258).

شکل شمارهٔ (۲). سه بعد کلان‌امنیتی‌سازی از دیدگاه «بوزان و ویور»

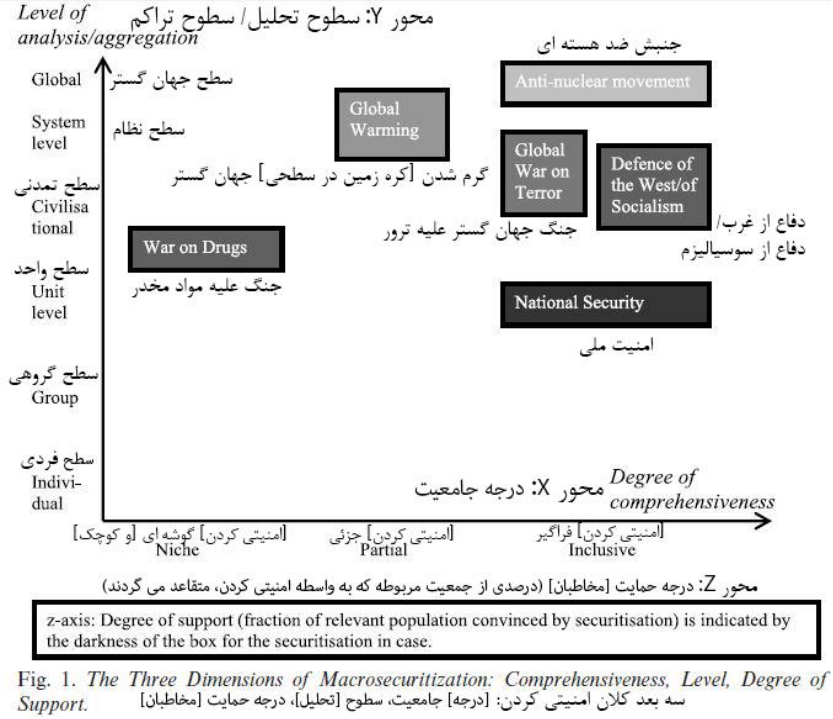

Fig. 1. *The Three Dimensions of Macrosecuritization: Comprehensiveness, Level, Degree of Support.* سه بعد کلان امنیتی کردن: [درجه] جامعیت، سطوح [تحلیل]، درجه حمایت [مخاطبان]

Source: Buzan & Wæver, 2009, 259

بوزان و ویور در توضیح شکل بالا تأکید می‌کنند که هنگام ارزیابی ترکیبی این سه معیار به‌منظور بررسی اینکه آیا با یک کلان‌امنیتی‌سازی سروکار داریم یا خیر، محور "y" معمولاً نخستین و ساده‌ترین راه تشخیص است: مرجع [امنیت] در چه سطحی قرار می‌گیرد؟ در امتداد محور "x"، مراد از امنیتی‌سازی گوشه‌ای [و کوچک] مواردی مانند تهدیدهای زیست‌محیطی، بیماری‌های همه‌گیر، جرایم سازمان‌یافته، و مواد مخدر است که به‌عنوان تهدیدهای پذیرفته‌شده در دستورکار قرار می‌گیرند؛ ولی اولویت بالایی را به خود اختصاص نمی‌دهند. کلان‌امنیتی‌سازی‌ها لزوماً به‌عنوان کاندیدای [امنیتی‌سازی] تهدیدهای با درجهٔ بالا شناخته می‌شوند (اگرچه ممکن است نتوانند این کار را انجام دهند؛ به‌عنوان نمونه، ژئواکانومی[2]،

1. relevant audience
2. geo economics

تروریسم، گسترش تسلیحات هسته‌ای). سرانجام، محور "z" به‌گونه‌ای دقیق تعیین نمی‌کند که آیا یک موضوع، کلان‌امنیتی شده است یا خیر، اما اگر موضوعی مصداق کلان‌امنیتی‌سازی باشد، به ما می‌گوید که آیا قدرتمند است یا خیر. همان‌گونه که پیشتر مطرح شد، شیوهٔ قابل‌دفاعی برای مشخص کردن امنیتی‌سازی‌های «روبه‌پایین[1]» برپایهٔ اهمیت کنش‌های مشروع وجود ندارد؛ لیکن می‌توان قدرت یک فرایند امنیتی‌سازی را از طریق تأثیر آن بر منظومه‌ها، به‌گونه‌ای غیرمستقیم مشاهده کرد (Buzan & Wæver, 2009, 258-259).

۳-٤-۱. جهان‌شمول‌گرایی

بوزان و ویور، توضیحات خود را دربارهٔ جهان‌شمول‌گرایی، با طرح چند پرسش مهم آغاز می‌کنند. «خاستگاه کلان‌امنیتی‌سازی‌ها و منظومه‌ها کجا است[2]؟» «چه کسی آن‌ها را می‌سازد و چه شکل‌هایی می‌توانند داشته باشند؟» از یک زاویهٔ سیاسی‌تر، «چه کسی، با چه اهدافی و در چه شرایطی سعی می‌کند کلان‌امنیتی‌سازی‌ها را ایجاد کند و چه پویایی‌هایی در پی ایجاد یک کلان‌امنیتی‌سازی ایجاد خواهد شد؟» «[کلان‌امنیتی‌سازی را به‌منظور حفاظت از] کدام مراجع امنیت در سطح بالاتر می‌توان طرح‌ریزی کرد؟» «چگونه این احتمالات توسط ساختار هویت‌های سیاسی در سطح واحد، مشروط می‌شوند؟» برای پاسخ به این پرسش‌ها لازم است که به این نکته توجه داشته باشیم که کلان‌امنیتی‌سازی‌ها و منظومه‌ها اغلب با هم مرتبط هستند. جنگ سرد، چنین پیوندی را نشان می‌دهد؛ آنجاکه ایالات متحده و اتحاد جماهیر شوروی، دو ایدئولوژی جهان‌شمول را در یک رقابت با حاصل‌جمع صفر[3] ترویج کردند (هریک علیه دیگری و در دفاع از ادعای در دست داشتن آیندهٔ بشریت، یک عرصهٔ کلان‌امنیتی را ایجاد کرد) و به‌این‌ترتیب، منظومهٔ جنگ سرد ایجاد شد. لازمهٔ فهم این کلان‌امنیتی‌سازی‌ها و ثبات [و پایایی] منظومهٔ ایجادشده توسط آن‌ها، دردسترس بودن ایدئولوژی‌های جهان‌شمول است که نه‌تنها در راستای تقویت هویت اصلی دو ابرقدرت نقش‌آفرینی می‌کردند، بلکه با نخبگان و توده‌ها به‌عنوان مخاطبان گسترده‌تر در غرب و جهان سوسیالیست، صحبت می‌کردند. شعارهای حزبی[4] مانند «دموکراسی»، «آزادی»، و «سوسیالیسم»، نه‌تنها برای مخاطبان داخلی ابرقدرت‌ها، بلکه برای مخاطبان بین‌المللی بسیار گسترده‌تری مطرح شدند. به‌اشتراک‌گذاری

1. securitisations ‘downwards’
2. what are the sources of macrosecuritisations and constellations
3. in zero-sum competition
4. Watchwords

ارزش‌های مرتبط با این شعارهای حزبی، ایجاد یک حس بیناذهنی از تهدید[1] را تسهیل کردند (Buzan & Wæver, 2009, 260).

بوزان و ویور، پس از ارائهٔ این توضیحات کلی، انواع گوناگون جهان‌شمول‌گرایی را تعریف کرده و توضیح داده‌اند. منظومه را می‌توان بدون نقش‌آفرینی ایدئولوژی‌ها در آن ایجاد کرد. همان‌گونه که در قرن هجدهم میلادی در اروپا، چندین قدرت بزرگ که همگی ایدئولوژی یکسانی داشتند (در این مورد پادشاهی)، تشکیل امپراتوری و موازنهٔ قوا را در مقیاس جهانی دنبال می‌کردند. اما جنگ‌های صلیبی، تقابل بین سلطنت و جمهوری‌خواهی، و نمونه‌های جنگ سرد، توجه را به‌سوی باورهای جهان‌شمول[2] و ادعا بر سر منابع اصلی کلان‌امنیتی‌سازی‌ها و منظومه‌های مرتبط با آن‌ها، جلب می‌کند. جنگ سرد، نشان‌دهندهٔ نوع خاصی از جهان‌شمول‌گرایی (نوع فراگیر) بود که تنها احتمال ممکن نیست. چهار نوع جهان‌شمول‌گرایی وجود دارد و هریک از آن‌ها نقش متفاوتی در سرشت و پویایی‌های احتمالی کلان‌امنیتی‌سازی‌ها و منظومه‌ها دارند.

۱. جهان‌شمول‌گرایی فراگیر[3]: باورهای ایدئولوژیک (خواه سکولار و خواه مذهبی) دربارهٔ بهترین راه برای بهینه‌سازی شرایط زندگی بشر. این باورها جهان‌شمول هستند؛ به‌این‌معنا که ادعا می‌کنند به‌طور مستقیم و بی‌واسطه به همهٔ افراد بشر قابل‌اطلاق هستند (به‌عنوان نمونه، لیبرالیسم، مارکسیسم، مسیحیت، اسلام) (Buzan & Wæver, 2009, 260).

اما جهان‌شمول‌گرایی فراگیر تنها نوع جهان‌شمول‌گرایی نیست و بوزان و ویور در ادامه سه نوع دیگر جهان‌شمول‌گرایی را معرفی و تعریف کرده‌اند.

۲. جهان‌شمول‌گرایی انحصاری[4]: باورهای ایدئولوژیکی که ادعای حقوق و منزلت برتر یک گروه نسبت به بقیهٔ انسان‌ها را دارند (به‌عنوان نمونه، نازیسم، دکترین امپراتوری اروپا در مورد برتری سفیدپوستان، و دکترین امپراتوری ژاپن). جهان‌شمولی این باورها به‌این‌معناست که ادعای حقانیت یک گروه به‌منظور حکومت بر همهٔ بشریت را مطرح می‌کنند.

۳. جهان‌شمول‌گرایی نظم موجود[5]: ادعاهای سیاسی دربارهٔ تهدیدهای موجود برای یک یا چند نهاد جامعهٔ

---

1. an intersubjective sense of threat
2. universalist beliefs
3. inclusive universalisms
4. exclusive universalisms
5. existing order universalisms

بین‌الملل[1] که جهان‌شمول هستند. جهان‌شمول به‌این‌معنا که ساختار اجتماعی بین‌المللی در سطح جهان‌گستر[2] را به‌عنوان مرجع امنیت درنظر می‌گیرند. چنین ادعاهایی می‌توانند با ادعاهای مطرح‌شده در جهان‌شمول‌گرایی فراگیر، هم‌پوشانی داشته باشند؛ اگر چارچوبی را به جامعهٔ بین‌الملل ارائه کرده باشند (مانند چارچوبی که لیبرالیسم برای اقتصاد جهانی فعلی ایجاد کرد).

۴. جهان‌شمول‌گرایی تهدید فیزیکی [یا جسمانی[3]]: این نوع جهان‌شمول‌گرایی، ادعاهایی را دربر می‌گیرد که بر خطرات تهدیدکنندهٔ آحاد بشریت در مقیاس جهانی [یا سیاره‌ای[4]] تأکید دارند (به‌عنوان نمونه، تسلیحات هسته‌ای، گرم شدن کره زمین، و بیماری‌های جدید). این ادعاها جهان‌شمول هستند؛ زیرا، سرنوشت جسمانی بشریت را به‌عنوان مرجع اصلی خود درنظر می‌گیرند (Buzan & Wæver, 2009, 260-261).

٤-٤-١. برخورداری از برخی شرط‌های خاص برای موفقیت‌آمیز بودن کنش گفتاری

قابلیت تولید یک طرح کلان‌امنیتی موفق، تنها به قدرت بستگی ندارد، بلکه به (بر)ساخت مراجع امنیت در سطح بالاتر[5] بستگی دارد که بتوانند سیاست هویت[6] طیف گسترده‌ای از کنشگران را درون نظام جلب و بسیج کنند؛ به‌بیان روشن‌تر، این موضوع تاحدودی به ایجاد نوعی وحدت مثبت[7] برپایهٔ ارزش‌های مشترک مشترک بین کنشگران و هویت‌های مختلف، و بخش دیگر آن به ایجاد وحدت منفی[8] بستگی دارد، به‌گونه‌ای که در آن همهٔ مشارکت‌کنندگان می‌توانند بر سر آنچه به‌عنوان [یک امر] تهدیدکننده درک می‌نمایند، توافق کنند (Buzan & Wæver, 2009, 268).

۲. روش بررسی «کنش گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی ایران» توسط بازیگر امنیتی‌کننده

بررسی کنش گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی جمهوری اسلامی توسط ترامپ، در پژوهش حاضر، مبتنی‌بر بررسی سخنان، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، و بیانیه‌های مطبوعاتی دولت وی است.

دسترسی به این موارد، از طریق تارنمای معتبر "The American Presidency Project" امکان‌پذیر شد که

---

1. political claims about threats to one or more of the institutions of international society
2. global level international social structure
3. physical threat universalisms
4. a planetary scale
5. construction of higher level referent objects
6. identity politics
7. a unity of positives
8. a unity of negatives

سخنان، پیام‌ها، مصاحبه‌ها، و... همهٔ رؤسای‌جمهور ایالات متحده در آن ارائه شده است. پس از وارد کردن کلیدواژهٔ "Iran" در قسمت جست‌وجوی این تارنما، یافته‌های زیادی به‌دست آمد که به‌صورت گزینشی در پژوهش حاضر به‌کار رفته‌اند. با بررسی سخنان این مقام دولتی از طریق روش تحلیل محتوا، ۱) عناصر اصلی کنش گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی ایران در سخنان بازیگر امنیتی‌کننده (ترامپ)؛ ۲) شرایط تسهیل‌کنندهٔ این کنش‌گفتاری، بررسی و واکاوی شده است. به‌دلیل محدودیت‌های حجمی مقاله‌های علمی-پژوهشی، در پژوهش حاضر، تنها به بیان بخش‌هایی از هشت سخنرانی/ اظهارنظر/ بیانیه ترامپ بسنده کرده‌ایم.

ترامپ در تاریخ ۲۱ مارس ۲۰۱۶ (۲ فروردین ۱۳۹۵) و پیش از تصدی مقام ریاست‌جمهوری در کنفرانس سیاست‌گذاری «ایپک»، ایران را به‌عنوان یک تهدید تروریستی برای مردم جهان (۲۵ کشور مختلف در پنج قارهٔ جهان) معرفی و بیان کرد:

ایران، بذر گروه‌های تروریستی را در سرتاسر جهان کاشته است. در طول پنج سال گذشته، ایران حملات تروریستی پیوسته‌ای را در ۲۵ کشور مختلف در پنج قارهٔ جهان انجام داده است. آن‌ها هسته‌ها [یا سلول‌های] ترور را در هرکجا تولید کرده‌اند؛ ازجمله در نیم‌کرهٔ غربی و [جایی] بسیار نزدیک به خانه [غربی‌ها]. ایران، بزرگ‌ترین حامی مالی تروریسم در سرتاسر جهان است و ما در راستای زمین‌گیر کردن [ایران در تحقق] این هدف [که به‌دنبال آن است] تلاش خواهیم کرد، باور داشته باشید! باور داشته باشید! (Trump, March 21, 2016).

ترامپ پس از انتخاب شدن به‌عنوان چهل‌وپنجمین رئیس‌جمهور ایالات متحده، تلاش خود را برای کلان‌امنیتی‌سازی جمهوری اسلامی ایران دوچندان کرد. در بیانیهٔ مطبوعاتی کاخ سفید دربارهٔ پرتاب موشک‌های بالستیک ایران که در ۱ فوریه ۲۰۱۷ (۱۳ بهمن ۱۳۹۵) و توسط مشاور امنیت ملی ایالات متحده قرائت شد، باز هم جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان تهدیدی برای امنیت سراسر غرب آسیا [خاورمیانه] و حتی فراتر از آن، معرفی شد:

دولت اوباما نتوانست پاسخ مناسبی به اقدامات بدخواهانهٔ تهران، ازجمله انتقال سلاح، حمایت از تروریسم، و سایر موارد نقض هنجارهای بین‌المللی، بدهد. دولت ترامپ [انجام] چنین اقداماتی از سوی ایران را که امنیت، رفاه، و ثبات را در سراسر خاورمیانه [غرب آسیا] و فراتر از آن تضعیف می‌کند و زندگی آمریکایی‌ها را به‌خطر می‌اندازد، محکوم می‌کند (Trump, February 01, 2017).

بیانیهٔ مطبوعاتی دو روز بعد کاخ سفید که باز هم توسط *مایکل‌تی.فلین*، مشاور امنیت ملی ایالات متحده،

قرائت شد، ایران را به‌عنوان تهدیدکنندهٔ منافع جامعهٔ بین‌الملل (یعنی مردم جهان) معرفی و عنوان کرد:

جامعهٔ بین‌المللی [تاکنون] در برابر رفتارهای بد ایران، بیش‌ازحد مدارا کرده است. تشکیل تشریفاتی نشست اضطراری شورای امنیت سازمان ملل متحد و صدور یک بیانیهٔ قوی کافی نیست. دولت ترامپ، [اقدامات] تحریک‌آمیز ایران که تهدیدکنندهٔ منافع ماست را دیگر تحمل نخواهد کرد (Trump, February 01, 2017).

ترامپ در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۲۰۱۷ (۲۴ شهریور ۱۳۹۶)، نیز در جریان برگزاری یک نشست ویدئویی با رهبران یهودی ایالات متحده، ایران را تهدیدی واقعی برای امنیت جامعهٔ جهانی خطاب کرد و گفت:

...دولت من، سازمان ملل متحد را به‌گونه‌ای موفقیت‌آمیز تحت فشار قرار داده است تا از [انتشار] گزارش غیرمنصفانه و سوگیرانه [یا مغرضانه] علیه اسرائیل صرف‌نظر کند ـ این کار وحشتناکی بود که آن‌ها انجام می‌دادند ـ و [تأکید کردم که سازمان ملل متحد] درعوض بر تهدیدهای واقعی [متوجه] امنیت ما [یعنی امنیت جامعهٔ جهانی] مانند ایران، حزب‌ا...، و داعش تمرکز کند (Trump, September 15, 2017).

وی در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در تاریخ ۱۹ سپتامبر ۲۰۱۷ (۲۸ شهریور ۱۳۹۶) نیز از جامعهٔ جهانی خواست که علیه تهدید ایران با ایالات متحده همراه شوند:

اکنون زمان آن فرا رسیده است که همهٔ جهان با ما همراه شوند و از حکومت ایران بخواهند به پیگیری خود [برای] مرگ و نابودی [دیگران] پایان دهد. زمان آن فرا رسیده است که رژیم [ایران]، همهٔ آمریکایی‌ها و شهروندان ملت‌های دیگر را که به‌ناحق بازداشت کرده است، آزاد کند و مهم‌تر از همه، حکومت ایران باید حمایت از تروریست‌ها را متوقف و خدمت به مردم خود را آغاز کند و به حق حاکمیت همسایگانش احترام بگذارد (Trump, September 19, 2017).

ترامپ در تاریخ ۱۳ اکتبر ۲۰۱۷ (۲۱ مهر ۱۳۹۶)، پس از مشورت با تیم امنیت ملی خود، راهبرد جدیدی را در قبال ایران تصویب کرد. در بیانیهٔ مطبوعاتی منتشرشده توسط کاخ سفید، باز هم ایران به‌عنوان تهدیدی برای مردم منطقهٔ غرب آسیا [خاورمیانه] و حتی برهم‌زنندهٔ نظم بین‌الملل معرفی شد. عناصر اصلی این راهبرد جدید عبارتند از:

- راهبرد جدید ایالات متحده در مورد ایران بر خنثی‌سازی تأثیر بی‌ثبات‌کنندهٔ حکومت ایران و محدود کردن ستیزه‌جویی‌های آن، به‌ویژه حمایت از تروریسم و ستیزه‌جویان، تمرکز دارد؛
- ما اتحادهای سنتی و مشارکت‌های منطقه‌ای خود را به‌عنوان خاکریزهایی در برابر خرابکاری ایران، احیا، و توازن قوای پایدارتری را در منطقه برقرار خواهیم کرد؛

• ما تلاش خواهیم کرد مانع تأمین بودجهٔ فعالیت‌های بدخواهانهٔ رژیم ایران ـبه‌ویژه سپاه پاسداران انقلاب اسلامیـ شویم و با فعالیت‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که ثروت مردم ایران را غارت می‌کنند، مخالفت می‌کنیم؛

• ما با تهدیدهای [ایجادشده برای] ایالات متحده و متحدانمان از طریق موشک‌های بالستیک و تسلیحات نامتقارن دیگر مقابله خواهیم کرد؛

• ما از جامعهٔ جهانی برای محکوم‌سازی نقض شدید حقوق بشر توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و بازداشت ناعادلانهٔ شهروندان آمریکایی و اتباع خارجی دیگر به اتهام‌های واهی، حمایت خواهیم کرد؛

• مهم‌تر از همه اینکه ما تمام مسیرهای دستیابی رژیم ایران به تسلیحات هسته‌ای را قطع خواهیم کرد (Trump, October 13, 2017).

درضمن در یکی از بخش‌های این راهبرد با عنوان «مقابله با سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» آمده است: «هدف اعلامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، برهم‌زدن نظم بین‌الملل است» (Trump, October 13, 2017).

ساعاتی پس از انتشار این راهبرد، ترامپ در یک سخنرانی، جمهوری اسلامی ایران را به ستیزه‌جویی مداوم در غرب آسیا [خاورمیانه] و حتی در سرتاسر جهان متهم کرد. وی دربارهٔ ابعاد گوناگون راهبرد دولت اظهار کرد:

من امروز، راهبرد خود را اعلام کردم و در کنار آن، چندین گام مهم را به‌منظور مقابله با اقدامات خصمانهٔ رژیم ایران و اطمینان از اینکه ایران هرگز ـو تأکید می‌کنم هرگزـ به تسلیحات هسته‌ای دست نمی‌یابد، برخواهیم داشت. سیاست ما بر یک ارزیابی دقیق از دیکتاتوری ایران، حمایت مالی آن [کشور] از تروریسم، و ستیزه‌جویی مداوم آن در خاورمیانه [غرب آسیا] و سرتاسر جهان مبتنی است. ایران... مرگ، ویرانی، و هرج‌ومرج را در سرتاسر جهان گسترش می‌دهد (Trump, October 13, 2017 a).

ترامپ در تاریخ ۱۳ مارس ۲۰۱۸ (۲۲ اسفند ۱۳۹۶)، با حضور در پایگاه میرامار در ایالت کالیفرنیا، خطاب به تفنگداران دریایی ایالات متحده، ایران را به‌عنوان یک حامی مالی ترور و خونریزی در سرتاسر جهان معرفی کرد و اظهار داشت:

ما همچنین همراه با متحدان و شرکا[ی خود] در تلاش هستیم تا مسیر رسیدن ایران به تسلیحات هسته‌ای را مسدود کرده و با [اقدامات ایران در] حمایت مالی از ترور و خونریزی در سرتاسر جهان مقابله کنیم. ما به هرکجای خاورمیانه که می‌رویم، [آنچه می‌بینیم] ایران است، ایران است، و ایران است. در پس هر

مشکلی، ایران حضور دارد (Trump, March 13, 2018).

یافته‌های تحلیل محتوای این هشت سخنرانی ترامپ در جدول شمارهٔ (۱) ارائه شده است.

جدول شمارهٔ (۱). یافته‌های تحلیل محتوای هشت سخنرانی/ اظهارنظر/ و بیانیهٔ ترامپ دربارهٔ جمهوری اسلامی ایران

ردیف	تاریخ سخنرانی/اظهارنظر/بیانیه ترامپ	اشاره به حمایت ایران از تروریسم در سرتاسر جهان	اشاره به تهدید امنیت، رفاه و ثبات مردم جهان توسط ایران	اشاره به رفتارهای مخرب ایران	اشاره به برهم زدن نظم بین‌الملل (و هنجارهای بین‌المللی) توسط ایران	اشاره به تلاش ایران جهت دست‌یابی به تسلیحات کشتارجمعی، انتقال سلاح به متحدان و تهدید امنیت بین‌الملل
۱	۲۱ مارس ۲۰۱۶ (۲ فروردین ۱۳۹۵)	۱	۰	۰	۰	۰
۲	۱ فوریه ۲۰۱۷ (۱۳ بهمن ۱۳۹۵)	۱	۱	۰	۱	۱
۳	۳ فوریه ۲۰۱۷ (۱۵ بهمن ۱۳۹۵)	۰	۱	۱	۰	۰
۴	۱۵ سپتامبر ۲۰۱۷ (۲۴ شهریور ۱۳۹۶)	۰	۱	۰	۰	۰
۵	۱۹ سپتامبر ۲۰۱۷ (۲۸ شهریور ۱۳۹۶)	۱	۰	۲	۰	۰
۶	۱۳ اکتبر ۲۰۱۷ (۲۱ مهر ۱۳۹۶)	۱	۰	۳	۱	۱
۷	۱۳ اکتبر ۲۰۱۷ (۲۱ مهر ۱۳۹۶) (دوم)	۱	۱	۱	۰	۱
۸	۱۳ مارس ۲۰۱۸ (۲۲ اسفند ۱۳۹۶)	۱	۱	۱	۰	۱
	مجموع	۶	۵	۸	۲	۴

منبع: نگارندگان

همان‌گونه که در بخش‌های پیشین مطرح شد، بوزان و ویور دربارهٔ «کلان‌امنیتی‌سازی» بر این نظرند که این راهبرد برپایهٔ همان قواعدی تعریف می‌شود که در دیگر امنیتی‌سازی‌ها نیز اعمال می‌شود: شناسایی [و هویت‌بخشی به] یک تهدید وجودی برای یک مرجع ارزشمند [امنیت] و فراخوان تمهیدات استثنائی [به‌منظور مقابله با آن تهدید]. متون بررسی‌شده آشکارا همهٔ مؤلفه‌های کنش‌گفتاری امنیتی کردن ایران را در خود دارند؛ بنابراین، بازیگر امنیتی‌کننده (در اینجا ترامپ)، موضوع امنیتی (در اینجا جمهوری اسلامی) را تهدیدی برای بقای یک مرجع (در اینجا زندگی جامعهٔ جهانی یا دست‌کم بلوک غرب) تعریف می‌کند که حق بقا دارد. در بقا، نقطه‌ای بی‌بازگشت وجود دارد که نشان می‌دهد، برای عمل کردن خیلی دیر شده است؛ بنابراین، نمی‌توان این موضوع را به سیاست عادی واگذار کرد (آنجا که ترامپ می‌گوید: «اکنون زمان آن فرا رسیده است که همهٔ جهان با ما همراه شوند و...»). به‌همین‌دلیل، بخش امنیتی‌کننده به‌منظور بقای مرجع، از ابزارهای غیرعادی و نقض قواعد عادی استفاده می‌کند.

در متن‌های بررسی‌شده، آشکارا می‌توان مشاهده کرد که ترامپ با بیان عبارت‌هایی مانند «ایران، بذر گروه‌های تروریستی را در سرتاسر جهان کاشته است»، «ایران، بزرگ‌ترین حامی مالی تروریسم در سرتاسر جهان است»، «ستیزه‌جویی پیوستهٔ ایران در خاورمیانه و سرتاسر جهان»، «ایران... مرگ، ویرانی، و هرج‌ومرج را در سرتاسر جهان گسترش می‌دهد»، «هدف اعلامی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، برهم‌زدن نظم بین‌الملل است» و مواردی ازاین‌دست سعی کرد ایران را به‌عنوان یک تهدید سطح کلان برای مرجع امنیت سطح کلان (در اینجا جامعهٔ جهانی یا دست‌کم بلوک غرب) معرفی کند. همچنین، با بیان عبارت‌هایی مانند «جامعهٔ بین‌المللی [تاکنون] در برابر رفتارهای بد ایران بیش‌ازحد مدارا کرده است» یا

«اکنون، زمان آن فرا رسیده است که همهٔ جهان با ما همراه شود و...»، «تشکیل تشریفاتی نشست اضطراری شورای امنیت سازمان ملل متحد و صدور یک بیانیهٔ قوی کافی نیست»، و... به موضوع رسیدن به «نقطهٔ بی‌بازگشت» و اینکه «برای عمل کردن، خیلی دیر شده است؛ بنابراین، نمی‌توان این موضوع را به سیاست عادی واگذار کرد» اشاره کرده است. درضمن با بیان جمله‌هایی مانند «ما در راستای زمین‌گیر کردن [ایران در تحقق] آن هدف [که به‌دنبال آن است] تلاش خواهیم کرد»، «دولت ترامپ، دیگر [اقدامات] تحریک‌آمیز ایران را که تهدیدکنندهٔ منافع ما است، تحمل نخواهد کرد»، «راهبرد جدید ایالات متحده در قبال ایران بر خنثی‌سازی تأثیر بی‌ثبات‌کنندهٔ حکومت ایران و محدود کردن ستیزه‌جویی‌های آن، به‌ویژه حمایت از تروریسم و ستیزه‌جویان تمرکز دارد»، «ما همهٔ مسیرهای دستیابی رژیم ایران به تسلیحات هسته‌ای را قطع خواهیم کرد»، «ما همراه با متحدان و شرکا[ی خود] در تلاش هستیم تا مسیر رسیدن ایران به تسلیحات هسته‌ای را مسدود کرده و با [اقدامات ایران در] حمایت مالی از ترور و خونریزی در سرتاسر جهان، مقابله کنیم» و... استفاده از ابزارهای غیرعادی و نقض قواعد عادی را گوشزد کرد؛ بنابراین، می‌توان گفت، ترامپ در راستای کنش‌گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی جمهوری اسلامی ایران گام برداشت؛ اگرچه به چند علت موفق نشد.

۳. علل ناموفق بودن کنش‌گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی ایران توسط ترامپ

۱. عدم رعایت جنبهٔ بیرونی شرایط تسهیل‌کنندهٔ کلان‌امنیتی‌سازی ایران، یعنی ناتوانی در معرفی جمهوری اسلامی به‌عنوان یک تهدید سطح کلان برای مرجع امنیت سطح کلان (در اینجا جامعهٔ جهانی یا دست‌کم بلوک غرب): شرایط تسهیل‌کننده، شرایطی هستند که کنش‌گفتاری در چارچوب آن‌ها عمل می‌کند و احتمال امنیتی‌سازی را کاهش یا افزایش می‌دهند. موفقیت هر کنش گفتاری به دو دسته «شرایط درونی» و «شرایط بیرونی» بستگی دارد (Buzan, Wæver & de Wilde, 1998, 32-33).

ترامپ در رعایت «شرایط بیرونی» کنش‌گفتاری، بسیار ناموفق بود. با توجه به اینکه دومین «شرط بیرونی» به تهدید اشاره دارد، یعنی بتوان به امور مشخصی اشاره کرد که عموماً تهدیدکننده به‌شمار می‌آیند، ترامپ موفق نشد ایران را به‌عنوان یک تهدید امنیتی عینی و ملموس برای مردم جهان مجسم کند. به‌بیان روشن‌تر، ترامپ در زمینهٔ متجلی‌سازی تهدید، ناموفق عمل کرد و با اینکه بارها سخن از تهدید وجودی بودن ایران بر زبان راند، نتوانست جمهوری اسلامی را به‌عنوان یک تهدید عینی و ملموس به مردم جهان نشان دهد؛ زیرا، هیچ‌یک از مردم جهان به‌یاد نداشتند که جمهوری اسلامی در خاک آنان یک اقدام خرابکارانه، ازجمله عملیات تروریستی، انجام داده باشد. ضمن اینکه مبارزهٔ ایران با عناصر داعش، هنوز از خاطرهٔ

جامعهٔ جهانی پاک نشده بود.

۲. عدم ایجاد وحدت منفی یا ناتوانی در ایجاد اجماع علیه ایران: همان‌گونه که پیشتر بیان شد، قابلیت تولید یک روایت کلان‌امنیتی موفق به دو مورد بستگی دارد: الف) ایجاد وحدت مثبت برپایهٔ ارزش‌هایی که بین کنشگران و هویت‌های مختلف مشترک است؛ ب) ایجاد وحدت منفی، به‌گونه‌ای که در آن همهٔ مشارکت‌کنندگان می‌توانند بر سر آنچه آن را به‌عنوان [یک امر] تهدیدکننده درک می‌کنند، توافق کنند. ترامپ در ایجاد وحدت منفی یا ایجاد اجماع علیه ایران ناموفق بود. باوجود تلاش وی، همهٔ مشارکت‌کنندگان (در اینجا جامعهٔ جهانی یا دست‌کم بلوک غرب) بر سر درک جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک امر تهدیدکنندهٔ ذهنی [و نه عینی] توافق نداشته و ندارند. رأی منفی اکثریت نسبی اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد به بازگشت تحریم‌های ایران در کنار دو رأی مثبت (رأی آمریکا و جمهوری دومینیکن)، نمود عینی این مطلب است؛

۳. ناتوانی در تبدیل مخاطبان عادی به مخاطبان حمایت‌کننده یا عدم اقناع مخاطبان (در اینجا جامعهٔ جهانی): همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، هرچه نسبت تعداد متقاعدشدگان به تعداد مخاطبان بیشتر باشد، فرایند کلان‌امنیتی‌سازی، موفقیت‌آمیزتر خواهد بود. واقعیت این است که ترامپ نتوانست افکار عمومی جهانی را به‌گونه‌ای چشمگیر متقاعد کند که ایران، یک تهدید وجودی علیه آن‌ها است. این موضوع به عدم رعایت «شرایط بیرونی» کنش‌گفتاری توسط ترامپ مربوط می‌شود؛ به‌این‌معنا که سرمایهٔ اجتماعی بازیگر امنیتی‌کننده یا بیان‌کنندهٔ کنش‌گفتاری امنیتی‌سازی (در اینجا ترامپ)، بسیار پایین بود و وی در سطح جامعهٔ جهانی در جایگاهی نبود که بتواند کنش‌گفتاری موفقیت‌آمیزی داشته باشد؛ آن‌هم یک کنش‌گفتاری برای کلان‌امنیتی‌سازی.

در اینجا به‌منظور اثبات استدلال بالا، به یافته‌های نظرسنجی یک اندیشکده (یا هیئت اندیشه‌ورز) معتبر آمریکایی استناد می‌شود. مرکز تحقیقات پیو[1] در ۲۳ ژانویه ۲۰۲۰ (۳ بهمن ۱۳۹۸) نتایج نظرسنجی خود را دربارهٔ نگرش مردم جهان دربارهٔ ایران و اینکه «آیا ایران در آینده، تهدید مهمی برای کشور آن‌ها خواهد بود؟» را منتشر کرد. یافته‌های این نظرسنجی که با عنوان «قبل از مرگ [و به‌تعبیر دقیق‌تر، شهادت شهید والامقام حاج] قاسم سلیمانی، نگرانی دربارهٔ ایران در بسیاری از کشورها، ازجمله ایالات متحده کاهش

1. Pew Research Center

یافته است[1]» و به‌قلم *مورا فیگن* و *مارا موردخای*[2] منتشر شد، نشان می‌دهد که تنها افکار عمومی هشت کشور جهان در پاسخ به پرسش «کدام کشور یا گروه در آینده تهدید مهمی برای کشور آن‌ها به‌نظر می‌رسد؟[3]»، با میزانی بیش از یک درصد، ایران را به‌عنوان کشور یا گروهی که در آینده، تهدید مهمی برای کشورشان خواهد بود، معرفی کرده‌اند. ۵۸ درصد پاسخ‌دهندگان اسرائیلی، ۱۰ درصد پاسخ‌دهندگان لبنانی، ۶ درصد پاسخ‌دهندگان ایالات متحده، ۳ درصد پاسخ‌دهندگان نیجریه، و تنها یک درصد پاسخ‌دهندگان استرالیا، کانادا، تونس، و ترکیه، ایران را تهدید مهمی برای کشور خود معرفی کرده‌اند (شکل شمارهٔ ۳). نکتهٔ جالب نظرسنجی یادشده این است که افکار عمومی پنج کشور لبنان، ایالات متحده، کانادا، مکزیک، و کنیا در سال ۲۰۰۷ با نسبت بسیار بیشتری ایران را به‌عنوان یک تهدید مهم علیه کشور خود قلمداد می‌کردند. افکار عمومی پنج کشور لبنان، ایالات متحده، کانادا، مکزیک، و کنیا در سال ۲۰۰۷ و در پاسخ به این پرسش که «کدام کشور یا گروه در آینده، تهدید مهمی برای کشور آن‌ها خواهد بود؟» به‌ترتیب با ۳۷ درصد، ۲۴ درصد، ۱۶ درصد، ۱۳ درصد، و ۱۲ درصد، ایران را به‌عنوان پاسخ پرسش و درنتیجه، یک تهدید مهم برای کشورشان معرفی کردند؛ حال آنکه افکار عمومی پنج کشور یادشده در سال ۲۰۱۹ و در پی پاسخ به همان پرسش، به‌ترتیب با ۱۰ درصد، ۶ درصد، ۱ درصد، صفر درصد، و صفر درصد، ایران را به‌عنوان یک تهدید مهم برای کشورشان معرفی کردند (شکل شمارهٔ ۴) (Fagan & Mordecai, January 23, 2020).

۴. فقدان یک بعد جهان‌شمول در کنش‌گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی جمهوری اسلامی ایران: ترامپ نتوانست هیچ‌یک از چهار نوع جهان‌شمول‌گرایی فراگیر، انحصاری، نظم موجود، و تهدید فیزیکی را در راستای تسهیل کلان‌امنیتی‌سازی ایران به‌کار گیرد. پیشینیان ترامپ پس از پایان جنگ جهانی دوم با استفاده از جهان‌شمول‌گرایی فراگیر، یعنی معرفی باورهای ایدئولوژیک لیبرالیسم به‌عنوان بهترین راه برای بهینه‌سازی شرایط زندگی بشر، بهره جستند و توانستند مارکسیسم را به‌گونه‌ای کاملاً موفقیت‌آمیز کلان‌امنیتی کنند، اما وی نتوانست هیچ‌یک از این چهار نوع جهان‌شمول‌گرایی را در راستای کلان‌امنیتی‌سازی موفقیت‌آمیز ایران به‌کار گیرد. به‌همین‌دلیل، باوجود تأکید بوزان و ویور بر این نکته که با توجه به ارتباط کلان‌امنیتی‌سازی‌ها با جهان‌شمول‌گرایی، یکی از انواع مشهود بازیگران امنیتی‌کننده برای رویه‌های

1. Before Soleimani's death, concerns about Iran had fallen in many countries – including the U.S.
2. Moira Fagan and Mara Mordecai
3. which country or group poses the greatest threat to their country in the future

کلان‌امنیتی‌سازی، قدرت‌های بزرگ ایدئولوژیکی هستند که اغلب، ریشهٔ انقلابی دارند (به‌عنوان نمونه، ایالات متحده، اتحاد جماهیر شوروی، و چین دورهٔ مائو) (Buzan & Wæver, 2009, 268)، ترامپ به‌دلیل استفاده نکردن از هیچ‌یک از چهار نوع جهان‌شمول‌گرایی، نتوانست یک کنش‌گفتاری کلان‌امنیتی‌ساز موفقیت‌آمیز [یا نتیجه‌بخش] انجام دهد. ناتوانی بازیگر امنیتی‌کننده در هم‌دل و هم‌رنگ و هم‌سرنوشت نشان دادن خود با مخاطبان، ناشی از عدم به‌کارگیری این چهار نوع جهان‌شمول‌گرایی در راستای «کلان‌امنیتی‌سازی» موفقیت‌آمیز ایران بود.

شکل شمارهٔ (۳). میزان تهدیدانگاری ایران در هشت کشور موردبررسی

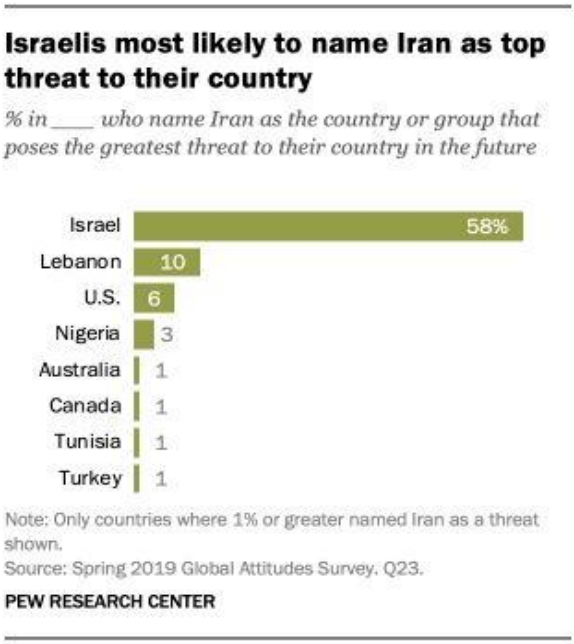

Source: Fagan & Mordecai, January 23, 2020

۵. عدم رعایت جنبهٔ درونی شرایط تسهیل‌کنندهٔ کلان‌امنیتی‌سازی ایران، یعنی عدم انتخاب شعارها و اصطلاحات مناسبی که با استناد به آن‌ها می‌توان موضوعات خاص را بدون ارائهٔ استدلال‌های دقیق دربارهٔ چرایی امنیتی بودن آن‌ها، امنیتی کرد. شرایط تسهیل‌کننده، شرایطی هستند که کنش‌گفتاری در چارچوب آن‌ها عمل می‌کند و احتمال امنیتی کردن را کاهش یا افزایش می‌دهند. موفقیت هر کنش‌گفتاری، به دو دسته «شرایط درونی» و «شرایط بیرونی» بستگی دارد. مهم‌ترین «شرایط درونی» هر کنش‌گفتاری، پیروی از قالب امنیتی، دستور زبان امنیت، و درانداختن طرحی است که متضمن تهدید وجودی، نقطهٔ بی‌بازگشت، و

راه احتمالی برون‌رفت باشد (Buzan, Wæver & de Wilde, 1998: 32-33).

شکل شمارهٔ (٤). دیدگاه افکار عمومی پنج کشور دربارهٔ تهدیدانگاری ایران در سال‌های ۲۰۰۷ و ۲۰۱۹

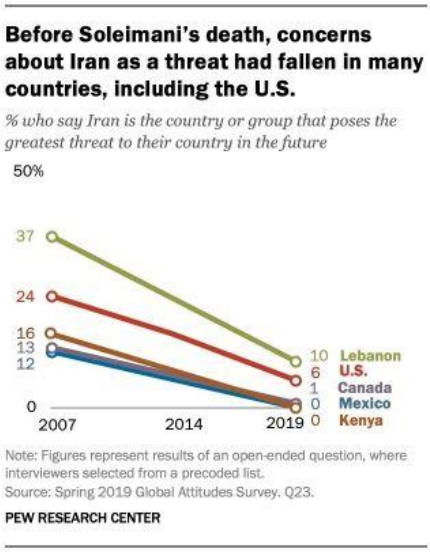

Source: Fagan & Mordecai, January 23, 2020

ترامپ در رعایت «شرایط درونی» کنش‌گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی نیز موفق عمل نکرد: الف) موفق نشد جمهوری اسلامی ایران را به‌عنوان یک تهدید وجودی (تهدید برای جامعهٔ جهانی یا دست‌کم بلوک غرب) معرفی کند؛ ب) توفیق پیدا نکرد که نشان دهد، جامعهٔ جهانی در مورد ایران، به نقطهٔ بی‌بازگشت رسیده است؛ ج) نتوانست راه احتمالی برون‌رفت (یعنی مقابله با ایران و حتی جنگ با این کشور) را جا بیندازد. حتی گویش یا لهجهٔ خاص امنیت، یعنی درخطر بودن جان مردم سرتاسر جهان توسط ایران را نیز درست ادا نکرد.

شعارها و اصطلاحاتی که ترامپ در راستای کنش‌گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی ایران به‌کار گرفت نیز مناسب و دقیق نبود. متهم کردن ایران به اینکه «بذر گروه‌های تروریستی را در سرتاسر جهان کاشته است»، یک نمونهٔ عینی از عدم به‌کارگیری شعارها و اصطلاحات مناسب است. بدیهی است که متهم کردن کشوری که چندهزار نفر از نیروهای زبدهٔ خود را برای مقابله با تبلور عینی تروریسم، یعنی داعش، از دست داده است، اوج کج‌سلیقگی و بی‌تدبیری یک بازیگر امنیتی‌کننده را نشان می‌دهد. گفتنی است، مفهوم

امنیتی‌سازی نهادینه‌شده[1]، به موضوع ضرورت استفاده از اصطلاحات و تعابیر مناسب برای امنیتی‌سازی یک موضوع اشاره دارد. به‌بیان روشن‌تر، پس از طرح شعارهای حزبی [و به‌تعبیر دقیق‌تر، اصطلاحات مناسب و شایسته] و با استناد به این شعارها می‌توان موضوعات خاص را بدون ارائهٔ استدلال‌های دقیق دربارهٔ [چرایی] امنیتی بودن آن‌ها، امنیتی کرد و می‌توان نوعی امنیتی‌سازی موفقیت‌آمیز [یا نتیجه‌بخش][2] انجام داد (Buzan & Wæver, 2009, 267). ترامپ دراین‌زمینه نیز موفق عمل نکرد.

٤. عدم هم‌پوشانی دلایل ناموفق بودن کنش‌گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی ایران توسط ترامپ

در جدول شمارهٔ (۲) پنج دلیل ناموفق بودن کنش‌گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی ایران توسط ترامپ با استفاده از ادبیات نظریهٔ کلان‌امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ، تبیین و تشریح شده است. داده‌های این جدول نشان می‌دهد که باوجود برخی شباهت‌های ظاهری، این عوامل با یکدیگر متفاوت هستند و براساس بروز نقص در یکی از اجزا و عناصر کلان‌امنیتی‌سازی رخ می‌دهند.

٥. چگونگی تشخیص ناموفق بودن فرایند کلان‌امنیتی‌سازی ایران توسط ترامپ

بوزان، ویور، و *دو وایلد* بر این نظرند که «کنش‌گفتاری، یک نیروی اجرایی دارد[3]» و «در نتیجهٔ موفقیت اجرایی یک کنش [گفتاری]، زمینهٔ [فعلی] تغییر کرده یا زمینهٔ [جدیدی] ایجاد می‌شود[4]» (Buzan, Wæver & de Wilde, 1998, 46).

گفتنی است، اگر ترامپ در کلان‌امنیتی‌سازی ایران موفق عمل می‌کرد، بستر موجود علیه جمهوری اسلامی تغییر می‌نمود؛ یعنی جامعهٔ جهانی (یا دست‌کم بلوک غرب) مانند صف‌آرایی تمام‌عیار در رویارویی با شوروی، علیه ایران از همهٔ ابزارهای نظامی، دیپلماتیک-سیاسی، و... خود استفاده می‌کرد؛ به‌عنوان نمونه، در جلسهٔ شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۱۴ اوت ۲۰۲۰ (۲۴ مرداد ۱۳۹۹) از میان ۱۵ کشور عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد، تنها دو کشور ایالات متحده و جمهوری دومینیکن به قطعنامه‌ای که مانع لغو محدودیت‌های تسلیحاتی اعمالی بر ایران[5] می‌شد، رأی مثبت دادند. ۲ کشور روسیه و چین به این قطعنامه رأی منفی دادند و ۱۱ کشور بریتانیا، فرانسه، آلمان، بلژیک، استونی، اندونزی،

---

1. Institutionalised Securitisation
2. successful securitisations
3. There is a performative force to the speech act
4. It reworks or produces a context by the performative success of the act.
5. arms-related restrictions on Iran

ویتنام، آفریقای جنوبی، تونس، نیجر، و سنت‌وینسنت به آن رأی ممتنع[1] دادند. اگر ترامپ در تلاش برای معرفی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک تهدید برای امنیت بین‌الملل موفق عمل می‌کرد، بی‌تردید همه یا اکثریت اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد به قطعنامهٔ یادشده رأی مثبت می‌دادند.

جدول شمارهٔ (۲). دلایل ناموفق بودن کنش گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی ایران توسط «ترامپ» (برپایهٔ دیدگاه مکتب کپنهاگ)

ردیف	دلیل موفقیت‌آمیز نبودن کنش‌گفتاری کلان امنیتی‌کردن جمهوری اسلامی ایران توسط «ترامپ»	نتیجه	تشریح براساس نظریه کلان امنیتی‌کردن مکتب کپنهاگ	
			نقص در کدام جزء و عنصر کلان امنیتی‌کردن رخ داده است	عامل نقص
۱	عدم رعایت جنبه بیرونی شرایط تسهیل‌کننده «کلان امنیتی‌کردن» جمهوری اسلامی ایران	ناتوانی در معرفی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک تهدید سطح کلان متوجه مرجع امنیت سطح کلان (در این‌جا جامعه جهانی یا حداقل بلوک غرب)	ضعف در ترسیم جمهوری اسلامی به‌عنوان یک تهدید عینی و ملموس متوجه جامعه جهانی یا بلوک غرب (ضعف در تجلی تهدید) [عدم رعایت «جنبه بیرونی» شرایط تسهیل‌کننده کلان امنیتی‌کردن توسط بازیگر امنیتی‌کننده]	بازیگر امنیتی‌کننده (ترامپ)
۲	عدم ایجاد وحدت متقی	ناتوانی در ایجاد اجماع علیه جمهوری اسلامی ایران	ناتوانی در معرفی جمهوری اسلامی به‌عنوان یک تهدید ذهنی[و نه عینی] متوجه ارزش‌ها و هویت‌های مختلف مخاطبان توسط بازیگر امنیتی‌کننده [«وحدت متقی» یکی از ارکان اصلی قابلیت تولید یک کلان امنیتی‌کردن می‌باشد- با تجلی تهدید که به تهدید عینی اشاره دارد، متفاوت می‌باشد]	بازیگر امنیتی‌کننده (ترامپ)
۳	ناتوانی در تبدیل مخاطبان عادی به مخاطبان حمایت‌کننده	عدم اقناع مخاطبان (در این‌جا مردم جهان یا حداقل مردم کشورهای غربی)	پایین بودن سرمایه اجتماعی بازیگر امنیتی‌کننده و در نتیجه کم بودن نسبت تعداد متقاعدشدگان از کنش گفتاری بازیگر امنیتی‌کننده به تعداد مخاطبان مربوطه (کل مردم) [عدم رعایت «جنبه بیرونی» شرایط تسهیل‌کننده کلان امنیتی‌کردن توسط بازیگر امنیتی‌کننده- با [«وحدت متقی» متفاوت می‌باشد]	بازیگر امنیتی‌کننده (ترامپ)
۴	عدم افزودن یک بعد جهان‌شمول‌گرایانه به کنش گفتاری «کلان امنیتی‌کردن» جمهوری اسلامی	ناتوانی بازیگر امنیتی‌کننده در هم-دل و هم‌رنگ و هم‌سرنوشت نشان دادن خود با مخاطبان	عدم استفاده از جهان‌شمول‌گرایی فراگیر، جهان‌شمول‌گرایی انحصاری، جهان‌شمول-گرایی نظم موجود و جهان‌شمول‌گرایی تهدید فیزیکی	بازیگر امنیتی‌کننده (ترامپ)
۵	عدم انتخاب شعارها و اصطلاحات مناسب که با استناد به آن‌ها می‌توان موضوعات خاص (نظیر جمهوری اسلامی ایران) را بدون ارائه اسنادلال‌های دقیق در مورد چرایی امنیتی بودن آن‌ها، امنیتی نمود [عدم رعایت جنبه درونی شرایط تسهیل‌کننده «کلان امنیتی‌کردن» جمهوری اسلامی ایران]	ناتوانی در رعایت دستور زبان امنیت	الف) موفق نگردید که «جمهوری اسلامی» را به‌عنوان یک تهدید وجودی (تهدید علیه جامعه جهانی یا حداقل بلوک غرب) معرفی نماید؛ ب) توفیق پیدا نکرد که نشان دهد جامعه جهانی در مورد جمهوری اسلامی ایران به نقطه بدون بازگشت رسیده است؛ ج) نتوانست راه‌احتمالی برون‌رفت (یعنی مقابله با جمهوری اسلامی ایران و حتی جنگ با آن را) جا بیاندازد. حتی گویش یا لهجه خاص امنیت یعنی درخطر بودن جان مردم سرتاسر جهان توسط «جمهوری اسلامی» را هم درست ادا ننمود. [عدم رعایت «جنبه درونی» شرایط تسهیل‌کننده کلان امنیتی‌کردن توسط بازیگر امنیتی-کننده]	بازیگر امنیتی‌کننده (ترامپ)

منبع: نگارندگان

اگر کنش گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی ایران توسط ترامپ، موفقیت‌آمیز و نتیجه‌بخش بود، جامعهٔ جهانی (یا دست‌کم بلوک غرب) در حالت صلح مسلح علیه ایران قرار می‌گرفت و بستر تازه‌ای ایجاد می‌شد. به‌این‌ترتیب که با کلان‌امنیتی‌سازی موفقیت‌آمیز ایران توسط بازیگر امنیتی‌کننده (در اینجا ترامپ) و نشان

1. Abstention

دادن این نکته که جمهوری اسلامی یک تهدید وجودی برای «مرجع امنیت» (در اینجا جامعهٔ جهانی یا دست‌کم جهان غرب) است و از همه مهم‌تر، پذیرش این تهدید وجودی توسط «مخاطبان»، ابزارهایی که در شرایط عادی توجیه‌ناپذیرند و مشروع به‌شمار نمی‌آیند (یعنی صف‌آرایی تمام‌عیار نظامی، سیاسی‌ـدیپلماتیک، و...) دراختیار رؤسای دولت‌ها قرار می‌گرفت و مردم جهان (و دست‌کم بلوک غرب) هزینه‌های صف‌آرایی تمام‌عیار نظامی و سیاسی‌ـدیپلماتیک علیه ایران را تحمل می‌کردند. حال آنکه چنین نشد.

نتیجه‌گیری

اگر تلاش ترامپ برای معرفی ایران به‌عنوان تهدیدی برای امنیت بین‌الملل را در یک بازهٔ زمانی درنظر بگیریم که ابتدای آن، آغاز کارزارهای انتخاباتی ترامپ در سال ۲۰۱۶ بود، نقطهٔ پایانی این تلاش ناموفق در جلسه شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۱۴ اوت ۲۰۲۰ (۲۴ مرداد ۱۳۹۹) رقم خورد؛ جایی‌که از میان ۱۵ کشور عضو شورای امنیت سازمان ملل متحد، تنها دو کشور ایالات متحده و جمهوری دومینیکن به قطعنامه‌ای که مانع لغو محدودیت‌های تسلیحاتی اعمالی بر ایران[1] می‌شد، رأی مثبت دادند. دو کشور روسیه و چین به این قطعنامه رأی منفی دادند و ۱۱ کشور بریتانیا، فرانسه، آلمان، بلژیک، استونی، اندونزی، ویتنام، آفریقای جنوبی، تونس، نیجر، و سنت‌وینسنت به آن رأی ممتنع[2] دادند.

اگر ترامپ در تلاش برای معرفی ایران به‌عنوان تهدیدی برای امنیت بین‌الملل، موفق عمل می‌کرد، بی‌تردید، همه یا اکثریت اعضای شورای امنیت سازمان ملل متحد به قطعنامهٔ یادشده رأی مثبت می‌دادند؛ اگرچه پژوهش حاضر بر این مفروضه استوار است که ترامپ همچون پیشینیان خود، یعنی کارتر، ریگان، بوش پدر، کلینتون، بوش پسر، و اوباما موفق شد ایران را به‌عنوان یک تهدید برای امنیت ایالات متحده معرفی کند و سیاست‌هایی مانند اعمال فشار بیشینه و ترور مقام رسمی جمهوری اسلامی ایران را در مقابله با ایران به‌کار گیرد.

یافته‌های پژوهش حاضر که با انتخاب نظریهٔ کلان‌امنیتی‌سازی مکتب کپنهاگ به‌عنوان چارچوب نظری به‌دست آمده است، نشان می‌دهد که ترامپ به پنج علت عمده، نتوانست ایران را به‌عنوان یک تهدید برای امنیت بین‌الملل نشان دهد. ناکامی ترامپ در کلان‌امنیتی‌سازی ایران و معرفی جمهوری اسلامی به‌عنوان

1. arms-related restrictions on Iran
2. Abstention

یک تهدید برای امنیت بین‌الملل، ناشی از پنج عامل است: ۱) عدم رعایت جنبهٔ بیرونی شرایط تسهیل‌کنندهٔ کلان‌امنیتی‌سازی ایران، یعنی ناتوانی در معرفی ایران به‌عنوان یک تهدید سطح کلان برای مرجع امنیت سطح کلان (در اینجا جامعهٔ جهانی یا دست‌کم بلوک غرب)؛ ۲) عدم ایجاد وحدت منفی یا ناتوانی در ایجاد اجماع علیه ایران؛ ۳) ناتوانی در تبدیل مخاطبان عادی به مخاطبان حمایت‌کننده یا عدم اقناع مخاطبان (در اینجا مردم جهان یا دست‌کم مردم کشورهای غربی)، به‌دلیل پایین بودن سرمایهٔ اجتماعی بازیگر امنیتی‌کننده (ترامپ) در سطح جامعهٔ جهانی؛ ۴) فقدان بعد جهان‌شمول‌گرایانه در کنش گفتاری کلان‌امنیتی‌سازی ایران؛ ۵) عدم رعایت جنبهٔ درونی شرایط تسهیل‌کنندهٔ کلان‌امنیتی‌سازی، یعنی عدم انتخاب شعارها و اصطلاحات مناسب که با استناد به آن‌ها می‌توان موضوعات خاص (مانند جمهوری اسلامی ایران) را بدون ارائهٔ استدلال‌های دقیق دربارهٔ چرایی امنیتی بودن آن‌ها، امنیتی کرد.

نباید از یاد برد که مکتب کپنهاگ با طرح نظریهٔ «امنیتی‌سازی» و مفاهیم پرمایه‌ای مانند «کلان‌امنیتی‌سازی» توانسته است بسیاری از کنش‌های سیاستمداران، سیاست‌پیشگان و به‌اصطلاح، دارندگان سرمایهٔ اجتماعی را که هزینه‌های فراوانی برای مردم یک جامعه (و حتی جامعهٔ جهانی) ایجاد می‌کند (مانند جنگ، تحریم، و...) تجزیه‌وتحلیل کند؛ هزینه‌هایی که مخاطبان (مردم) آن‌ها را در شرایط عادی تحمل نمی‌کردند.

References

Buzan, B. & Wæver, O. (2009). Macrosecuritisation and Security Constellation: Reconsidering Scale in Securitization Theory. *Review of International Studies*, 35, pp. 253–276.

Buzan, B. & Wæver, O. (2003). *Regions and Powers: The Structure of International Security*. Cambridge & New York: Cambridge University Press.

Buzan, B., Wæver, O. & de Wilde, J. (1998). *Security: A New Framework for Analysis*. Boulder, Colo.: Lynne Rienner Publishers.

Floyd, R. (2010). *Security and the Environment: Securitisation Theory and US Environmental Security Policy*. New York: Cambridge University Press.

Fagan , M., & Mordecai, M. (January 23, 2020). *Before Soleimani's Death, Concerns about Iran had Fallen in Many Countries – Including the U.S.* . available at: Pew Research Center website: https://www.pewresearch.org/fact-tank/2020/01/23/before-soleimanis-death concerns-about-iran-had-fallen-in-many-countries-including-the-u-s/.

Stritzel, H. (2007). Towards a Theory of Securitization: Copenhagen and Beyond. *European Journal of International Relations*, 13(3), pp. 357–383.

Trombetta, M. J. (2011). Rethinking the securitization of the environment: old beliefs, new insights. In Thierry Balzacq. *Securitization Theory: How Security Problems Emerge and Dissolve*. New York, NY: Rutledge.

Wæver, O. (2004). Aberystwyth, Paris, Copenhagen New 'Schools' in Security Theory and their Origins between Core and Periphery. *Paper Presented at the Annual Meeting of the International Studies Association*, Montreal, March 17-20, 2004

Wæver, O. (1995). Securitization and Desecuritization. In Ronnie D. Lipschutz. *On Security*. New York: Columbia University Press.
Williams, M. C. (2003). Words, Images and Enemies: Securitization and International Politics. *International Studies Quarterly*, Vol. 47, No. 4, pp. 511-531.
Trump, D. J. (April 08, 2019). *Fact Sheet - President Donald J. Trump Is Holding the Iranian Regime Accountable for Its Global Campaign of Terrorism*. available at: *The American Presidency Project, https:// www.presidency.ucsb.edu/documents/fact-sheet-president-donald-j-trump-holding-the-iranian-regime-accountable-for-its-global.*
Trump, D. J. (March 13, 2018). Remarks to United States Troops at Marine Corps Air Station Miramar, California. Retrieved from *The American Presidency Project.* available at: https:// www.presidency.ucsb.edu/documents/remarks-united-states-troops-marine-corps-air-station-miramar-california.
Trump, D. J. (October 13, 2017). Press Release - President Donald J. Trump's New Strategy on Iran. available at: *The American Presidency Project* website: https://www.presidency. ucsb.edu/documents/press-release-president-donald-j-trumps-new-strategy-iran.
Trump, D. J. (October 13, 2017 a). Remarks on United States Strategy Toward Iran. available at: *The American Presidency Project* website: https://www.presidency.ucsb.edu/ documents/remarks-united-states-strategy-toward-iran.
Trump, D. J. (September 19, 2017). Remarks to the United Nations General Assembly in New York City. Retrieved from *The American Presidency Project*. available at:: https://www. presidency.ucsb.edu/documents/remarks-the-united-nations-general-assembly-new-york-city-13.
Trump, D. J. (September 15, 2017). Remarks in a Teleconference Call With Jewish Leaders. Retrieved from *The American Presidency Project*. available at: https://www.presidency.ucsb.edu/ documents/remarks-teleconference-call-with-jewish-leaders.
Trump, D. J. (February 03, 2017). Press Release - Statement by National Security Advisor Michael T. Flynn on Iran. Retrieved from *The American Presidency Project*. available at: https://www.presidency.ucsb.edu/documents/press-release-statement-national-security-advisor-michael-t-flynn-iran
Trump, D. J. (February 01, 2017). Press Release - Statement by the National Security Advisor on the Iranian Ballistic Missile Launch. Retrieved from *The American Presidency Project*. available at: https://www.presidency.ucsb.edu/documents/ press-release-statement-the-national-security-advisor-the-iranian-ballistic-missile-launch.
Trump, D. J. (March 21, 2016). Remarks at the AIPAC Policy Conference in Washington, DC. Retrieved from *The American Presidency Project*. available at: https://www.presidency.ucsb. edu/documents/remarks-the-aipac-policy-conference-washington-dc.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.75181.1233
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۱۱/۱۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۲/۲۵

تهدیدهای امنیتی برآمده از تحریم‌های نفتی ایران

خلیل‌الله سردارنیا[۱]، محمد فلاح[۲]، هنگامه البرزی[۳]

چکیده

هدف از انجام پژوهش حاضر، ارائهٔ پاسخی تحلیلی از منظر اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی به این پرسش است که «تحریم‌های شدید نفتی و بانکی مرتبط با آن در بستر تنش‌های سیاسی و هسته‌ای بین ایران و ایالات متحده و هم‌پیمانان غربی آن، چه تأثیری بر امنیت ملی ایران در دههٔ ۱۳۹۰ داشته است؟» فرضیهٔ پژوهش این است که «با توجه به وابستگی شدید بودجهٔ دولت ایران به درآمدهای نفتی، تحریم نفتی و کاهش شدید این درآمدها، امنیت ملی ایران را در ابعاد اقتصادی و سیاسی آسیب‌پذیر کرده است». یافته‌های پژوهش حاکی از این است که تحریم‌های نفتی در یک دههٔ اخیر، به‌ویژه در دورهٔ ریاست‌جمهوری ترامپ، سبب نااطمینانی و کاهش شدید سرمایه‌گذاری خارجی و داخلی، کاهش تولید در بخش‌های صنعتی و کشاورزی، عدم انتقال دانش فنی در حوزهٔ نفت، بیکاری فزاینده، تورم شدید، نقدینگی بالای ناشی از استقراض‌های بی‌رویهٔ دولت از بانک مرکزی و چاپ اسکناس، گسترش فساد اقتصادی به‌شکل قاچاق، احتکار، اختلاس، رانت‌جویی، افزایش ضریب جینی یا نابرابری و شکاف طبقاتی شدید، و آسیب‌پذیری شدید سرمایه‌گذاری صاحبان سرمایه‌های کوچک و میانی در بورس، در اقتصاد ایران شده است. این پژوهش به‌شیوهٔ تبیینی-تحلیلی و با روش کتابخانه‌ای و اینترنتی و در چارچوب رویکرد جامعه‌بنیاد مکتب کپنهاگ به این نتیجه رسیده است که به‌دلیل وابستگی شدید بودجهٔ دولت ایران به درآمدهای نفتی، تحریم نفت و عدم خرید آن، تأثیری منفی بر امنیت ملی داشته و موجب کاهش نوسان در بسیاری از شاخص‌های اقتصادی و اعتراضات و اعتصابات به‌شکل خیابانی شده است.

کلیدواژه‌ها: ایران، امنیت ملی، بی‌ثباتی سیاسی-اجتماعی، تحریم‌های نفتی، اعتراضات اجتماعی-سیاسی

---

۱. استاد علوم سیاسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران نویسنده مسئول: kh-sardarnia@yahoo.com
۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد شهرضا، اصفهان، ایران
۳. دانش آموخته دکترای علوم سیاسی دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

Security Threats of Iran by Oil Boycotts

Khalil Sardarnia[1], Mohammad. Fallah[2], Hengameh. Alborzi[3]

Abstract

The purpose of this study is to provide an analytical answer to this question from the perspective of political economy and political sociology: How has the related severe oil and banking sanctions in the context of political and nuclear tensions between Iran and the United States and its Western allies affected Iran's national security in the 2010s? The research hypothesis is that due to the strong dependence of the Iranian government budget on oil revenues, oil sanctions and the sharp decline in these revenues, Iran's national security in economic and political dimensions has become vulnerable. Findings show that oil sanctions over the past decade, especially during Trump's presidency, (have led to distrust and a sharp decline in foreign and domestic investment, declining production in the industrial and agricultural sectors, a lack of technical know-how in oil, rising unemployment, high inflation and liquidity. High levels of government borrowing from the central bank and printing of banknotes, widespread corruption in the forms of smuggling, hoarding, embezzlement, rent-seeking, increased Gini coefficient or inequality, and severe class divisions, investment vulnerabilities of small and medium-sized investors in the Iranian economy. The study with explanatory-analytical method and library and internet method and in the framework of Copenhagen School's community approach has reached the conclusion that: Due to the strong dependence of the Iranian government budget on oil revenues, the boycott of oil and its non-purchase has had a negative impact on national security and has reduced volatility in many economic indicators and protests and strikes in the form of streets.

Key Words: Iran, National Security, Socio-Political Instability, Oil Boycotts, Socio-Political Protests.

---

1. Professor of Political Science, Shiraz University
2.Master of International Relations
3.Ph.D Graduate of Poitical Science, Shiraz University
Corresponding Author: Email: kh-sardarnia@Yahoo.com

مقدمه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران بارها تحریم شده و ایالات‌متحده به‌عنوان سردمدار این اقدام، همواره از تحریم به‌عنوان یکی از ابزارهای تغییر رفتار ایران استفاده کرده و در هر دوره‌ای به بهانه‌های گوناگونی همچون حمایت از تروریسم بین‌المللی، تلاش برای تضعیف مذاکرات صلح خاورمیانه، دسترسی به سلاح‌های کشتارجمعی و فعالیت‌های ضدحقوق‌بشری، اقدام به وضع تحریم‌هایی علیه ایران کرده است. در دهۀ ۱۳۹۰، ایالات متحده، آمیزه‌ای از تهدیدهای نرم (جنگ نرم و رسانه‌ای) و تهدیدهای نیمه‌سخت اقتصادی (تحریم‌ها) را برای ایران به‌کار بسته است.

از دیدگاه زمامداران آمریکایی، در بین تهدیدهای نیمه‌سخت یا تحریم‌های اقتصادی، تحریم نفتی، پاشنه آشیل یا چالش بسیار مهمی برای ایران به‌شمار می‌آید. به‌همین‌دلیل، این کشور باوجود تبلیغات متناوب، هیچ‌گاه در پی به‌کارگیری گزینۀ نظامی علیه ایران نبوده و احتمالاً نخواهد بود؛ زیرا، پیامدهای گزینۀ نظامی در این منطقه، بسیار دهشتناک خواهد بود. ازآنجاکه مهم‌ترین منبع درآمد ارزی ایران، نفت و گاز (بیش از ۶۰درصد) است و کلیۀ طرح‌های عمرانی و برنامه‌های توسعه‌ای این کشور، به‌ویژه صنایع پتروشیمی، به نفت و گاز بستگی دارد، ایالات‌متحده این نوع تحریم‌ها را برای آسیب‌پذیر کردن امنیت اقتصادی و سیاسی ایران و مجبورسازی ایران به کنارگذاشتن برنامه‌های اتمی و موشکی‌اش، بسیار ضروری تلقی کرده و همواره از این اهرم استفاده کرده است.

با رویکردی واقع‌بینانه باید گفت که این تحریم‌ها، باوجود دستاوردهای چشمگیر در راستای تقویت توان داخلی و کسب دستاوردهای ارزشمند اقتصادی و صنعتی، به‌دلیل وابستگی نهادینه‌شدۀ ایران به نفت در زمان‌های تشدید تحریم‌ها، به‌ویژه در نیمۀ دوم دهۀ ۱۳۹۰ و پس از لغو یکجانبۀ «موافقت‌نامۀ برجام»[1] توسط ترامپ، آثار بسیار بدی بر اقتصاد ایران داشته و سبب بروز نارضایتی‌های سیاسی و اجتماعی شده است.

از دهۀ ۱۹۹۰ به‌این‌سو، با پایان جنگ سرد، ماهیت و قالب گفتمان‌های امنیتی از جنبۀ صرفاً کلاسیک و سخت نظامی، به‌سوی تهدیدهای همه‌جانبۀ نیمه‌سخت اقتصادی و تهدیدهای نرم روانی و فرهنگی‌ـایدئولوژیک تغییر کرده و درنتیجه، مفهوم امنیت ملی، بسیار پیچیده‌تر و چندبعدی‌تر از گذشته شده است (Nye, 2008, 123).

مکتب کپنهاگ، امنیت را از جنبه‌های گوناگون نظامی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، و زیست‌محیطی

1. Join Comprehensive Plan for Action (JCPA)

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارۀ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

بررسی کرده است. پژوهش حاضر نیز براساس آموزه‌های این مکتب بر این نظر است که امنیت اجتماعی و اقتصادی، مستقل از امنیت دولت نیستند؛ بنابراین، با روش تبیینی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی و بهره‌گیری از رویکرد جامعه‌بنیاد مکتب کپنهاگ، در پی ارائهٔ پاسخی تحلیلی از منظر اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی به این پرسش است که «تحریم‌های شدید نفتی و بانکی مرتبط با آن در بستر تنش‌های سیاسی و هسته‌ای بین ایران و ایالات‌متحده و هم‌پیمانان غربی آن، چه تأثیری بر امنیت ملی ایران در دههٔ ۱۳۹۰ داشته است؟» فرضیهٔ پژوهش این است که «با توجه به وابستگی شدید بودجهٔ دولت ایران به درآمدهای نفتی، تحریم نفتی و کاهش شدید این درآمدها، امنیت ملی ایران را در ابعاد اقتصادی و سیاسی آسیب‌پذیر کرده است».

در این پژوهش، ابتدا پیشینه و ضرورت انجام پژوهش و سپس، تحریم‌های اقتصادی اعمال‌شده بر ایران بررسی شده و در ادامه، آثار این تحریم‌ها بر بخش‌های گوناگون اقتصادی و اجتماعی و سرانجام، امنیت ملی واکاوی شده است.

۱. پیشینهٔ پژوهش

شهباز و نادری اصل (۱۳۹۹) در مقاله‌ای با عنوان «اولویت‌بندی تأثیرات تحریم‌های نفتی بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران» پس از بررسی اولویت‌بندی تأثیر تحریم‌ها بر امنیت ملی، به این نتیجه رسیده‌اند که به‌ترتیب، ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، و نظامی متأثر شده‌اند.

قره‌گوزلی (۲۰۱۷) در مقاله‌ای با عنوان «برآورد هزینهٔ اقتصادی تحریم‌های اخیر علیه ایران با استفاده از روش کنترل مصنوعی» به این یافته رسیده است که تحریم‌های بین‌المللی تحمیل‌شده بر ایران که عمدتاً بخش کلیدی انرژی ایران و توانایی این کشور برای دسترسی به نظام مالی بین‌المللی را هدف قرار داده‌اند، به رشد اقتصادی ایران، به‌ویژه از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۴، آسیب رسانده است. براساس برآورد وی در مقالهٔ یادشده، تحریم‌ها در این دوره، سبب کاهش تولید ناخالص داخلی (بیش از ۱۷ درصد) شده است.

ولدانی زرقانی (۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی چگونگی اثرگذاری تحریم‌های صنعت نفت و گاز بر متغیرهای کلان اقتصادی کشور»، روند اثرگذاری تحریم‌ها را بر متغیرهای کلان اقتصادی کشور بررسی کرده و به این نتیجه رسیده است که ایران، به‌عنوان یک کشور درحال‌توسعه، از شوک‌های درآمد ارزی حاصل از نفت تأثیر می‌پذیرد و درواقع، پاشنهٔ آشیل اقتصاد ایران، تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

یلفانی و دیگران (۱۳۹۵) در مقاله‌ای با عنوان «بررسی اثرات و پیامدهای تحریم بر سرمایه‌گذاری خارجی در ایران» به این نتیجه رسیده‌اند که تحریم‌ها، سبب کاهش سرمایه‌گذاری خارجی و رکود اقتصادی شده و

اقتصاد مقاومتی را با چالش روبه‌رو کرده است.

مختاری هشی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر تحریم‌های بین‌المللی بر عوامل قدرت ملی» به این نتیجه رسیده است که تحریم‌ها به‌گونه‌ای مستقیم، قدرت ملی را هدف قرار داده و به‌صورت غیرمستقیم، بر بخش‌های دیگر کشور نیز تأثیر می‌گذارد.

نتیجهٔ پژوهش فرجی (۲۰۱۴) با عنوان «تأثیر شوک‌های نفتی بر مخارج و درآمدهای دولتی با تأکید بر تحریم‌های ایران» نیز نشان می‌دهد که تحریم‌ها، سبب کاهش وابستگی به درآمدهای نفتی و تمرکز بر درآمدهای غیرنفتی مانند مالیات می‌شود.

عزیزنژاد و *سیدنورانی* (۱۳۸۸) در نوشتاری با عنوان «بررسی آثار تحریم بر اقتصاد ایران با تأکید بر تجارت خارجی»، آثار تحریم اقتصادی را بر تجارت خارجی ایران در سه حوزهٔ انرژی، کالا، و خدمات بانکی در فاصلهٔ سال‌های ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۸ بررسی کرده‌اند.

نتیجهٔ مطالعه متقی (۱۳۷۹) با عنوان «تأثیر تحریم‌های اقتصادی آمریکا بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران» نشان می‌دهد که تحریم‌ها، سبب کاهش و از بین رفتن فرصت‌های سیاسی و اقتصادی ایران برای ایفای نقش قدرت منطقه‌ای در حوزهٔ خلیج فارس شده است.

اگرچه اهمیت و ارزش پژوهش‌های انجام‌شده را نمی‌توان نادیده گرفت، اما به دلایلی همچون بازهٔ زمانی تحریم، یعنی دورهٔ ریاست‌جمهوری روحانی، رویکرد نظری متفاوت با تمام پژوهش‌های انجام‌شده با محوریت ابعاد اقتصادی و سیاسی‌ـاجتماعی جدید، و پرهیز از تمرکز صرف بر بعد اقتصادی، انجام پژوهش حاضر، ضروری به‌نظر می‌رسد.

۲. چارچوب نظری و مفهومی پژوهش

«امنیت» در لغت به‌معنای در امان بودن، بی‌بیمی، آسایش، بی‌هراسی (Moein, 1974, 354) و در اصطلاح، «امنیت ملی»[1]، به‌معنای نبود تهدید نظامی برای ملت یا توان نگهداری کشور از هجوم دشمنان و محافظت از آن در برابر تهدیدهای خارجی علیه زندگی سیاسی و منافع ملی است (Shariatmadar, 2006, 7). فرهنگ روابط بین‌الملل، امنیت ملی را حالتی می‌داند که ملت، فارغ از تهدید از دست دادن تمام یا بخشی از جمعیت، دارایی، یا خاک خود به‌سر برد (Basiri, 2001, 169). *برژینسکی* می‌گوید: «منظور من از امنیت ملی، معنی محدود آن، یعنی امنیت نظامی نیست؛ اگرچه قدرت نظامی، یکی از ابعاد مهم رقابت

1. National Security

تاریخی آمریکا و شوروی است. درعوض، معتقدم که امنیت ملی، ملاحظات بیشتری را دربر می‌گیرد؛ ازجمله زمامداری سیاسی، قدرت اقتصادی، نوآوری فناورانه، حیات ایدئولوژیک، و...».

در این نوشتار، تعریف مکتب کپنهاگ از امنیت محور بحث قرار گرفته است. باری بوزان، بنیان‌گذار این مکتب، با انتقاد از آنچه آن را برداشت ساده‌انگارانه از مفهوم امنیتی می‌نامد، تأکید می‌کند که برخلاف اعتقاد رئالیست‌ها به کسب امنیت از طریق کسب قدرت یا اعتقاد آرمان‌گرایان به تأمین امنیت از طریق صلح، اکنون ارائهٔ یک دیدگاه میانه که هردو مفهوم قدرت و صلح را در خود جای دهد، به‌عنوان بهترین تعریف برای مفهوم امنیت، ضروری است (Buzan, 2000, 15).

مکتب کپنهاگ در توصیف آثار باری بوزان و ویور به‌کار رفته و تنها رهیافت مبتنی‌بر مطالعات امنیتی به‌شکل جامع و جامعه‌بنیاد است. در مکتب کپنهاگ، امنیت، مفهومی چندبعدی و بیناذهنی است (Buzan,Wæver & de wide et.al, 1998, 32). این مکتب که پس از فروپاشی شوروی شکل گرفت، با رد نظامی‌محوری در مطالعات امنیتی، امنیت را به پنج بخش نظامی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و زیست‌محیطی توسعه داد. به‌نظر باری بوزان، مکتب کپنهاگ بر سه اصل استوار است: ۱) سطح تحلیل آن، جهانی نیست و بیشتر به تحلیل منطقه‌ای گرایش دارد؛ ۲) بخش‌ها و ابعاد امنیت، پرشمار است و تنها به نظامی‌گری محدود نمی‌شود؛ ۳) دربارهٔ امنیتی کردن موضوعات نیز دیدگاه خاصی را دنبال کرده و باور به نفی آن دارد (Buzan, 2000, 10).

«امنیتی‌سازی»[1]، یکی از اصلی‌ترین مفاهیم این مکتب است که در سال ۱۹۹۸ توسط بوزان، ویور، و پاپ دوویلد در کتاب «امنیت: چارچوب جدیدی برای تحلیل امنیت» مطرح شد (Buzan, Waver & Wild, 1998). امنیتی‌سازی به فرایندی گفته می‌شود که سبب قرار دادن برخی از موضوعات در چارچوب حساسیت‌های امنیتی می‌شود. امنیتی‌کردن در تمام حوزه‌های نظامی و غیرنظامی امکان‌پذیر است و در همهٔ ابعاد امنیت نیز یکسان عمل می‌کند (Friis, 2000, 302). ویور بر این نظر است که هدف نظریهٔ امنیتی‌کردن، ساخت و ارائهٔ نوعی تجزیه‌وتحلیل امنیت نومتعارف است که هستهٔ سنتی مفهوم امنیت (بقا، تهدید وجودی) را مورد تردید قرار داده و به‌گونه‌ای غیرجزمی در دو بخش غیرنظامی و غیردولتی کاربرد دارد (Ebrahimi, 2014, 15). به‌نظر بوزان، امکان تفکیک تهدیدهای اجتماعی از تهدیدهای سیاسی وجود ندارد و با توجه به تعریف وی از ناامنی اجتماعی، هویت اجتماعی، دربردارندهٔ برداشت سیاسی نیز هست

1. Securitization

(Sardarnia & Abedi, 2016, 33). براساس آموزه‌های این مکتب، امنیت، نوع خاصی از سیاست است که در گسترهٔ وسیعی از مسائل کاربرد دارد (Buzan, Waver & Wild, 1998, 21).

مکتب کپنهاگ، ارتباط تنگاتنگی با رویکرد سازه‌انگاری دارد و درواقع، ترکیبی از راهبردهای مادی و سازه‌انگاری است (Sardarnia & Abedi, 2016, 32). درمجموع، انگارهٔ امنیتی‌سازی به‌مثابه روندهای برساختگی امنیت، توجه به پیوندهای نمادین میان امنیتی‌کردن و شکل‌های هویت سیاسی جمعی را ترسیم می‌کند؛ بنابراین، امنیتی‌سازی، ایجاد فضای بیناذهنی و توجیه تهدید وجودی با شاخص‌های کافی در راستای نتایج قابل‌توجیه سیاسی است (Ebrahimi, 2014, 16).

براساس این دیدگاه، امنیت اقتصادی، یکی از وجوه اصلی امنیت به‌شمار می‌آید؛ به‌این‌معنا که کل بازیگران یا کنشگران اقتصادی، فارغ از هر نوع ترس، نااطمینانی، ناامیدی، بی‌اعتمادی، بی‌ثباتی، و نیز فارغ از همهٔ انواع تهدیدهای روحی‌ـروانی، اقتصادی، سیاسی، و نظامی با منشأ داخلی، منطقه‌ای، و بین‌المللی به فعالیت اقتصادی مستمر می‌پردازند و از ثمرهٔ فعالیت‌های تولیدی، توزیعی، یا خدماتی خود بهره‌مند می‌شوند. یک جامعه را زمانی می‌توان به‌لحاظ اقتصادی ایمن دانست که در آن ثبات وجود داشته باشد و خانوارها و بنگاه‌ها، به‌عنوان مهم‌ترین نهادهای اقتصاد و بازار بتوانند در محیط رقابتی سالمی به بهینه‌سازی رفتار خود بپردازند (Sardarnia, 2016, 58).

در پژوهش حاضر نیز تفسیری گسترده و جامع از امنیت ملی با درنظر گرفتن همهٔ ابعاد آن، محور قرار گرفته و تلاش شده است که آثار تحریم‌های نفتی بر امنیت ملی ایران از منظر اقتصادی و سیاسی ـاجتماعی بررسی شود. درهمین‌راستا، ابتدا تاریخچه‌ای از تحریم‌های اعمالی بر اقتصاد ایران به‌اختصار بیان شده است.

۳. تاریخچهٔ تحریم ایران

«تحریم»[1]، اقدامی است که توسط یک یا چند بازیگر بین‌المللی علیه کشور تحریم‌شده (آماج تحریم) با هدف وادار کردن آن‌ها به پذیرش هنجارهایی مشخص و جلوگیری از تصمیم یا اقدامات خلاف عرف و نظم بین‌الملل (از دید مجریان تحریم) اعمال می‌شود.

تجربهٔ تحریم ایران توسط غرب در تاریخ معاصر ایران به دوران حکومت مصدق و تصویب قانون ملی‌شدن صنعت نفت برمی‌گردد که در این دوره، آمریکا و انگلستان درصدد برآمدند که با استفاده از ابزار فشار

1. Stagnation

اقتصادی بر دولت منتخب ایران، نهضت ملی‌شدن نفت را مهار کنند (Toghyani & Derakhshan, 2014, 121). اما به‌طور رسمی، ایران از زمان پیروزی انقلاب در دهۀ ۱۹۷۰، به دلایل گوناگونی از طریق سازوکارها و ابزارهای مختلف سیاسی و اقتصادی زیر فشار غرب به‌رهبری آمریکا بوده است.

نخستین اقدام تحریمی آمریکا در تاریخ ۸ نوامبر ۱۹۷۹ انجام شد. براساس دستورالعمل کارتر، از فرستادن محموله‌ای به‌ارزش ۳۰۰ میلیون دلار، شامل قطعات یدکی نظامی، به ایران جلوگیری شد. او در ۱۲ نوامبر همان سال، واردات نفت خام از ایران را نیز ممنوع اعلام کرد. همچنین، براساس اختیارات خود، اموال و دارایی‌های ایران را مسدود کرد و در ۷ آوریل ۱۹۸۰ با صدور فرمان اجرایی (۱۲۲۰۵) تجارت و معاملات دیگر با ایران را نیز ممنوع اعلام کرد (Keyvan, H. & Eshrati, 2014, 39).

تحریم اقتصادی دیگر آمریکا علیه ایران در سال ۱۹۸۰، در واکنش به گروگان‌گیری سفارت آمریکا انجام شد. این تحریم، قرارداد فروش صدها میلیون دلار تجهیزات نظامی، که در زمان محمدرضا پهلوی امضا شده بود، را لغو و فروش تجهیزات نظامی به ایران را غیرقانونی کرد. همچنین، آمریکا، روابط دیپلماتیک خود با ایران را قطع کرد. این تحریم در ژانویۀ ۱۹۸۱، پس از آزادسازی گروگان‌های آمریکایی لغو شد. در ژانویۀ ۱۹۸۴ به‌دلیل بمب‌گذاری در پایگاه نظامیان آمریکا در لبنان و نسبت دادن آن به نیروهای حزب‌الله، دولت آمریکا، ایران را در فهرست کشورهای حامی تروریسم قرار داد. این کار، موجب منع صادرات و فروش تجهیزات نظامی به ایران و مخالفت با اعطای وام توسط بانک جهانی شد (Yavari & Mohseni, 2009, 15). محدودیت صادرات کالاهای آمریکایی به ایران از سال ۱۹۸۴ افزایش یافت و واردات کالاهای ایرانی به آمریکا نیز از اواخر سال ۱۹۸۷ به‌طور کامل ممنوع شد (Behroozifar, 2004, 205).

پس از به‌قدرت رسیدن *کلینتون*، سیاست مهار دوجانبه در دستورکار قرار گرفت که تا سال ۱۳۷۴ (۱۹۹۵) ادامه یافت (Nawazani, 2005, 386). در مارس ۱۹۹۵، دولت کلینتون با وارد کردن اتهام حمایت از تروریسم و مخالفت با صلح خاورمیانه به ایران، هرگونه مشارکت شرکت‌های آمریکایی را در توسعۀ نفت ایران، ممنوع و در مه ۱۹۸۶ نیز همۀ مبادلات اقتصادی با ایران را تحریم کرد. همچنین، در آوریل ۱۹۸۶، هرگونه مبادلۀ مالی با ایران ممنوع، و از کمک‌های مالی به کشورهایی که تجهیزات و خدمات دراختیار ایران قرار می‌دهند، جلوگیری شد (Aziznejad & Seyed, 2009, 175).

قانون تکمیلی ۲۳ ژوئیه ۱۹۹۶، تقریباً کل تجارت دوجانبه را که در آن شرکت‌های خارجی، سالانه بیش از ۴۰ میلیون دلار در حوزه‌های نفتی جدید ایران سرمایه‌گذاری می‌کردند را ممنوع کرد (Behroozifar,

(205 ,2004. در تاریخ ۱۲ نوامبر ۲۰۰۰، «قانون منع گسترش نیروهای نظامی ایران» تصویب شد که هدف آن، جلوگیری از صدور فناوری نظامی به ایران بود (Aziznejad & Seyed, 2009, 176). در اوت ۲۰۰۱، قانون تحریم ایران‌ـلیبی برای یک دورهٔ پنج‌ساله تمدید شد (Yavari & Mohseni, 2009, 18). در دسامبر ۲۰۰۶ و ژانویه و اکتبر ۲۰۰۷، تحریم‌هایی علیه بانک‌های سپه، صادرات، سپاه پاسداران، و وزارت دفاع اعمال شد که براساس ادعای شورای امنیت، دلیل اصلی آن، حمایت مالی از تروریسم و حزب‌الله لبنان و همچنین، تلاش برای دستیابی به سلاح کشتار جمعی و حمایت از آن بود. در تاریخ ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۸، شرکت‌های کشتیرانی و هواپیمایی ایران تحریم شدند که دلیل آن، دستیابی ایران به مواد لازم برای تولید سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی بود. در تاریخ اکتبر ۲۰۰۸، بانک توسعهٔ صادرات ایران به‌دلیل کمک به برنامهٔ تسلیحاتی و هسته‌ای ایران از جانب آمریکا تحریم شد (Aziznejad & Seyed 2009, 179-181). در تاریخ ۲۴ ژوئن ۲۰۱۰، کنگرهٔ آمریکا، قانون جامع تحریم ایران را تصویب کرد. این قانون با تأکید بر ممنوعیت‌های سرمایه‌گذاری در صنایع نفتی ایران که در قانون تحریم ایران مطرح شده بود، به رئیس‌جمهور اختیار اعمال مجازات اقتصادی را بر شرکت‌ها و اشخاصی داد که هر نوع کالا، تجهیزات و خدمات، اطلاعات یا حمایت را به هر شیوه‌ای دراختیار ایران قرار دهند تا به این کشور در حفظ یا توسعهٔ منابع تولید نفت یا پالایش آن کمک کنند. اوباما پس‌ازآن با صدور فرمان ۱۳۵۹۰ در ۲۱ نوامبر ۲۰۱۱، به‌عنوان متمم قانون تحریم ایران، برای اعمال ممنوعیت تجاری و اقتصادی علیه اشخاصی که در بخش‌های انرژی و پتروشیمی ایران فعال هستند، اختیارات بی‌سابقه‌ای به وزارت خارجه آمریکا داد. همچنین، آمریکا در تاریخ ۳۱ دسامبر ۲۰۱۱، ممنوعیت‌هایی را بر بانک مرکزی ایران اعمال کرد. با صدور فرمان ۱۳۵۹۹ در ۶ فوریه ۲۰۱۲ توسط اوباما، دارایی‌های حکومت ایران و تمام نهادهای مالی ایرانی مسدود شدند. همچنین، رئیس‌جمهور آمریکا در تاریخ ۳ ژوئیه ۲۰۱۲ فرمان اجرایی ۱۳۶۲۲ را صادر کرد که براساس آن، ممنوعیت‌های جدیدی اضافه شدند: ۱) ممنوعیت خرید نفت یا فراورده‌های نفتی از ایران؛ ۲) ممنوعیت تجارت با شرکت ملی نفت ایران یا شرکت نفت ایران؛ ۳) ممنوعیت خرید فراورده‌های پتروشیمی از ایران (Poorahmadi & Bazobandi, 2017, 97-98).

در این تحریم‌ها که از سال ۲۰۱۲ تا تقریباً ۲۰۱۵ ادامه داشت، ایران درگیر سه نظام تحریمی از سوی کشورهای مختلف بود. افزون‌براین، قطعنامه‌های سازمان ملل نیز کار را برای ایران دشوار کرده بود. به‌همین‌دلیل، صادرات نفت کشور در سال ۲۰۱۲ به‌شدت کاهش یافت؛ به‌گونه‌ای که بسیاری از کشورهای اروپایی، واردات نفت از ایران را به صفر رساندند (Mosallanejad, 2016, 123). سرانجام، مذاکرات

موسوم به برجام انجام شد و پس‌ازآن، کشور توانست فتیلهٔ پایین‌کشیده‌شدهٔ تولید و صادرات نفت خود را کمی بالا بکشد. براساس گزارش‌های اوپک، ایران در سال ۲۰۱۰ روزانه سه‌میلیون و هفتصدهزار بشکه نفت خام تولید می‌کرد که این رقم در سال ۲۰۱۲ و زمان تحریم‌ها به روزانه دومیلیون و نهصدهزار بشکه رسیده بود. براساس گزارش‌های «رویترز»، درآمدهای نفتی ایران در سال ۲۰۱۵ به حدود ۲۰ میلیارد دلار، در سال ۲۰۱۶ به کمی بیشتر از ۳۰ میلیارد دلار، در سال ۲۰۱۷ حدود ۵۰ میلیارد دلار و در سال ۲۰۱۸ حتی با وجود بازگشت تحریم‌ها، به حدود بیش از ۶۰ میلیارد دلار رسید (Etemad newspaper, February 19, 2019). البته این رشد و رونق، مدت زیادی دوام نیاورد و با روی‌کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا، بار دیگر تحریم‌ها با شدت بیشتری اعمال شد.

چهارمین دور تحریم‌ها توسط ایالات متحده در نوامبر ۲۰۱۸ اجرا شد و هدف آن این بود که ایران را وادار به تغییر چشمگیر سیاست‌های خود در منطقه، ازجمله پشتیبانی از گروه‌های شبه‌نظامی در منطقه و توسعهٔ موشک‌های بالستیک، کند. در سپتامبر ۲۰۱۹، ترامپ در واکنش به حملهٔ مشکوک ایران به تأسیسات اصلی نفت عربستان سعودی، تحریم‌های جدیدی را علیه ایران اعمال کرد. به‌گفته *برایان هوک*، نمایندهٔ ویژهٔ آمریکا در امور ایران، در یک کنفرانس مطبوعاتی در سال ۲۰۱۹، تقریباً ۱۰۰۰ شخص و سازمان ایرانی تحریم شدند (Brian Hook, 2019). آمریکا ایران را یک تهدید عمده برای منافع و امنیت ملی خود و همچنین، سدی در برابر نفوذ خود در منطقه می‌داند و به‌دلایلی مانند برنامهٔ هسته‌ای و احتمال دستیابی ایران به سلاح‌های اتمی، کمک‌های ایران به گروه‌های تروریستی در منطقه، کمک به گروه‌های مقاومت در منطقه، عملیات تروریستی، سرکوب مخالفان داخلی خود، و... تحریم‌های گوناگونی را به ایران تحمیل کرده است. درهمین‌راستا در ۱۵ آوریل ۲۰۱۹، وزارت امور خارجه آمریکا، سپاه پاسداران را در فهرست نیروهای تروریستی قرار داد (U.S Department of Stste, 2019). در ۲۱ فوریهٔ ۲۰۲۰، ایران در لیست سیاه اف‌ای‌تی‌اف قرار گرفت. پس‌ازآن، ترامپ برای جلوگیری از تهدیدهای هسته‌ای، موشکی، و تسلیحاتی متعارف تهران، تحریم‌های گسترده‌ای را علیه ایران اعمال کرد و در ۱۸اکتبر ۲۰۲۰، ایالات متحده با هدف قرار دادن ۱۸ بانک ایرانی، بخش مالی ایران را تحریم کرد (Rabiee & Takrosta, 2021, 203).

٤. آسیب‌پذیری اقتصاد رانتیر و امنیت اقتصادی ناشی از تحریم‌های نفتی در دههٔ ۱۳۹۰

نفت، کلیدی‌ترین و سیاسی‌ترین کالای راهبردی ایران در طول یکصد سال گذشته بوده و بخش مهمی از بودجهٔ دولت ایران را به‌خود اختصاص داده است. صنعت نفت، به‌تنهایی ۳۵ درصد از تولید ناخالص

داخلی، ۶۰ درصد از درآمدهای دولت، ۹۰ درصد از درآمدهای حاصل از صادرات، و بیش از ۸۰ درصد درآمدهای ارزی خارجی کشور را تشکیل می‌دهد. ۳۰ درصد از میزان بیکاری و ۶۰ درصد از نوسان‌های سطح عمومی قیمت‌ها، ناشی از نوسان‌های قیمت نفت است. مقایسهٔ این آمار و ارقام نشان می‌دهد که میزان اثرگذاری درآمدهای ارزی نفتی بر اقتصاد ایران، بسیار زیاد است. تاجایی‌که تغییر در میزان صادرات نفت، به‌ویژه در پرتو تحریم‌های بین‌المللی، اقتصاد ایران را دچار بحران جدی کرده است. نوسان درآمدهای نفتی بر بی‌ثباتی مخارج مالی دولت و تولید و رشد اقتصادی تأثیرگذار بوده است. درعین‌حال، کاهش درآمد نفت نسبت به افزایش آن، تأثیر بسیار منفی‌تری بر تولید و رشد اقتصادی ایران دارد (Sadeghi, Akhavanekazemi & Zarafshan, 2016, 107-108).

بررسی منابع انرژی دردسترس ایران و ظرفیت آن سبب می‌شود که نقش مهم منابع انرژی در سرنوشت مردم جامعه و آینده و امنیتشان آشکارتر شود. ایران در مقام دومین دارندهٔ نفت و گاز جهان، دارای قابلیت بالایی برای ایفای نقشی مؤثر در امنیت انرژی جهانی است. ذخایر عظیم نفتی ایران ۱۵۷/۸میلیارد بشکه (تا پایان سال ۲۰۲۰) بود. براساس هفتادمین گزارش شرکت انگلیسی «بریتیش پترولیوم»، ایران ۹/۱ درصد کل ذخایر نفتی اثبات‌شدهٔ جهان را دراختیار دارد و همچنان، چهارمین مالک بزرگ ذخایر نفتی در جهان به‌شمار می‌آید (BP Statistical Review of World Energy, 2021, 16). برپایهٔ این گزارش، حجم ذخایر گازی ایران تا پایان سال ۲۰۲۰، معادل ۳۲/۱تریلیون مترمکعب برآورد شده است که به‌این‌ترتیب، سهم آن از کل ذخایر گازی جهان، برابر با ۱۷/۱ درصد است و پس از روسیه، دومین مالک ذخایر گاز جهان به‌شمار می‌آید. البته در منطقهٔ خاورمیانه، رتبهٔ اول را دراختیار دارد. همچنین، ایران با تولید ۲۵۰/۸ میلیارد مترمکعب گاز در سال ۲۰۲۰، همچنان در تولید گاز، پس از آمریکا و روسیه در جایگاه سوم قرار دارد (BP Statistical Review of World Energy, 2021, 32-33).

مهم‌ترین تأثیر این ظرفیت‌ها بر موقعیت راهبردی ایران، از منظر امنیت اقتصادی بوده است، به‌ویژه اینکه در شرایط کنونی، با اعمال تحریم‌ها بر اقتصاد ایران، امنیت ملی نیز تحت‌تأثیر قرار گرفته است. این امر، نشان‌دهندهٔ چندبعدی شدن امنیت، براساس دیدگاه باری بوزان است. ازسوی‌دیگر، اقتصاد به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابعاد و مؤلفه‌های یک جامعه بر سایر ابعاد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، و زیست‌محیطی نیز تأثیر می‌گذارد. به‌همین‌دلیل، بحران‌های اقتصادی، قابلیت تبدیل شدن به بحران‌های سیاسی و اجتماعی را دارند و شکل‌گیری اعتراض‌ها و اعتصاب‌های اجتماعی، معیشتی، قومیتی، و حتی زیست‌محیطی در دههٔ ۱۳۹۰ در ایران، از همین زاویه قابل‌تحلیل است.

امروزه کارشناسان حوزهٔ انرژی، پیامدهای اقتصادی و اجتماعی اتکای دولت‌ها به رانت خارجی را که به آن اقتصاد رانتیر گفته می‌شود، با مفهوم نظریهٔ «بلای منابع» مطرح می‌کنند. ایدهٔ محوری آن‌ها این است که تجربهٔ دهه‌های گذشته نشان می‌دهد که تنها صادر کردن نفت یا منابع معدنی دیگر، کشورهای فقیر را به اقتصادهای شکوفا تبدیل نمی‌کند. این کشورها از «معمای نفت»[1] رنج می‌برند. بلای منابع، در محدودترین مفهوم خود، به رابطه‌ای قرینه و وارونه میان اتکای شدید به منابع طبیعی و نرخ‌های پایین رشد اقتصادی، اشاره دارد.

براین‌اساس، اقتصاد ایران، به‌دلیل اینکه بیش از نیمی از درآمدهای دولت و نیز ۸۰ درصد درآمدهای صادراتی، به صدور نفت وابستگی دارد به اقتصادی رانتیری تبدیل شده است. درواقع، افزون‌بر بلای منابع، ایران برپایهٔ اقتصاد رانتیر خود، وابسته به درآمدهای نفت و گاز است؛ ازاین‌رو، هر نوع سناریوی منجر به تهدید از سوی قدرت‌های بزرگ یا مخالف نظام ایران که بتواند درآمدهای حاصل از فروش منابع معدنی، به‌ویژه نفت و گاز، را کاهش دهد، در دو بعد داخلی و خارجی بر امنیت ملی تأثیری منفی خواهد گذاشت. در بعد داخلی، به‌دلیل ارتباط تنگاتنگ درآمدهای انرژی و تأثیر آن بر کاهش بودجهٔ سالانهٔ کشور، زندگی روزمرهٔ مردم تحت فشار قرار می‌گیرد. در بعد خارجی نیز به‌دلیل وابستگی شدید به درآمدهای حاصل از فروش انرژی، به‌ویژه نفت، هرگونه عدم خرید، سرمایه‌گذاری، و انتقال نفت و گاز از سوی کشورهای دیگر، می‌تواند موجب کم‌ارزش شدن موقعیت راهبردی و کاهش وزن ژئوپلیتیکی آن در سطح منطقه شود (Golafrooz, 2015, 215-218).

بنابراین، تحریم‌ها به‌عنوان یک مؤلفهٔ امنیتی، به کاهش چشمگیر درآمدهای نفتی دولت انجامیده و سبب کاهش ارزش اعتبار پول ملی ایران، کاهش رشد اقتصادی، تورم و گرانی، کاهش ارائهٔ خدمات دولت به مردم، افزایش نرخ بیکاری، و کاهش قدرت خرید به‌ویژه برای طبقات کم‌برخوردار جامعه شده است؛ درنتیجه، هنگامی‌که در یک جامعه، امنیت اقتصادی وجود نداشته باشد، مردم برای رفع نیازهایشان با مشکل روبه‌رو می‌شوند و دراین‌بین، فساد و دزدی نیز رواج می‌یابد. قضیه به همین‌جا ختم نمی‌شود و به‌تدریج، اعتراض‌ها و اعتصاب‌های پی‌درپی، امنیت اجتماعی را نیز با مخاطره روبه‌رو می‌کند. در ادامه به برخی از مهم‌ترین پیامدهای تحریم‌ها برای اقتصاد ایران اشاره شده است.

---

1. Paradox of Plenty

٤-١. تأثیر تحریم بر پروژه‌های نفتی

در پی تشدید تحریم‌های اقتصادی غرب علیه ایران، به‌ویژه تحریم‌های حوزهٔ انرژی که تولید و صادرات نفت ایران را هدف گرفته بودند، تولید، صادرات، و درآمدهای نفتی جمهوری اسلامی کاهش چشمگیری یافت. تولید نفت در سال ۲۰۱۱ حدود ۴۴۵۲ بشکه در روز بود. با اعمال تحریم‌ها، روند کاهش تولید نفت شروع شد؛ به‌گونه‌ای که در سال ۲۰۱۳ به ۳۶۰۹ بشکه در روز رسید. با شروع مذاکرات برجام، این رقم به‌تدریج افزایش یافت و در سال ۲۰۱۷ به ۵۰۲۴ بشکه در روز رسید. بااین‌حال، با خروج آمریکا از برجام و شروع دور جدی‌تر تحریم‌ها، این میزان در سال ۲۰۱۸ با کاهش ۶/۱ درصدی نسبت به سال قبل روبه‌رو شد و به ۴۷۱۵ بشکه رسید (BP Statistical Review of World Energy, 2019: 16). براساس گزارش اوپک، این رقم در سال ۲۰۱۹ به ۲۳۵۷ بشکه در روز رسید و در دسامبر ۲۰۱۹ به ۲۰۹۲ بشکه کاهش یافت (OPEC, 2020, 58).

٤-٢. عدم جذب سرمایه‌گذاری و انتقال دانش فنی

امروزه مهم‌ترین چالش برای کشورهای تولیدکنندهٔ نفت و گاز به‌منظور حضور ثابت و مستمر در بازارهای انرژی، سرمایه‌گذاری کافی در تأسیسات و زیرساخت‌های تولید و انتقال گاز است. همچنین، کشورهای تولیدکننده به واردات فناوری در این حوزه و برای جذب سرمایه‌گذاری و انتقال دانش و فناوری نیز به همکاری با شرکت‌های فراملی یا کشورهای سرمایه‌گذار نیاز دارند (Salimi, 2017, 196).

در بخش پتروشیمی، تا سال ۱۳۹۹، ظرفیت تولید محصولات پتروشیمی، حدود ۶۵ میلیون تن بوده است و وزارت نفت و دولت برای رسیدن به ظرفیت ۲۰۰ میلیون تنی در پایان برنامهٔ هشتم، بایستی شرایط لازم را برای جذب سرمایه‌گذاری بخش غیردولتی در راستای افزایش ظرفیت تولید محصولات پتروشیمی فراهم کند؛ اما اعمال تحریم‌ها، سبب عقب‌افتادگی این صنعت و عدم جذب سرمایه‌گذاری خارجی پیش‌بینی‌شده شد. در سال ۱۳۹۷، کل صادرات پتروشیمی ایران حدود ۲۰ میلیون تن و به‌ارزش ۱۰ میلیارد دلار بود که نسبت به سال پیش‌ازآن، کاهشی دومیلیارددلاری را تجربه کرد و در سال ۱۳۹۸ نیز افزایش نیافت و تنها در سال ۱۳۹۹ به حدود ۲۴ میلیون تن و به ارزش ۱۳ میلیارد دلار رسید (Book of the year of Iran's petrochemical industry, 2020, 2).

تحریم‌های چند دههٔ اخیر، یا مانع ورود سرمایهٔ خارجی شده‌اند یا درصورت ورود، بسیار محدود بوده است (Yalfani, Kazemi & Mossadegh, 2016, 9). برپایهٔ آمار منتشرشده توسط آنکتاد، میزان دریافتی ایران از سرمایه‌گذاری خارجی، با شروع دور نخست تحریم‌ها، روبه‌کاهش رفت و پس از مذاکرات برجام، روبه‌افزایش نهاد. بااین‌حال، با خروج آمریکا از برجام با شدت بیشتری کاهش یافت. در سال

۲۰۱۲، میزان جذب سرمایهٔ خارجی توسط ایران ۴۶۶۲ میلیارد دلار بود که این مقدار در سال ۲۰۱۳ به ۳۰۵۰ میلیارد دلار کاهش یافت. این مقدار، روند کاهشی خود را ادامه داد تا اینکه در سال‌های ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ به‌ترتیب به ۳۳۷۲ و ۵۰۱۹ میلیارد دلار رسید. اما در سال ۲۰۱۸ نیز این میزان به ۲۳۷۳ و در سال ۲۰۱۹ و ۲۰۲۰ به‌ترتیب به ۱۵۰۸، و ۱۳۴۲ میلیارد دلار کاهش یافت (UNCTAD, 2021, 250). براساس داده‌های نمودار شمارهٔ (۱) پس از خروج ایالات متحده از برجام و اعمال تحریم‌های بیشتر در دورهٔ روحانی، میزان سرمایه‌گذاری به‌شدت کاهش یافت که امنیت ملی و اقتصادی ایران را آسیب‌پذیر کرد و زمینه‌ساز اعتراض‌های گستردهٔ اقتصادی و اجتماعی شد.

نمودار شمارهٔ (۱). میزان سرمایه‌گذاری خارجی در ایران از ۲۰۲۰-۲۰۰۸ برحسب میلیارد دلار (براساس آمار آنکتاد)

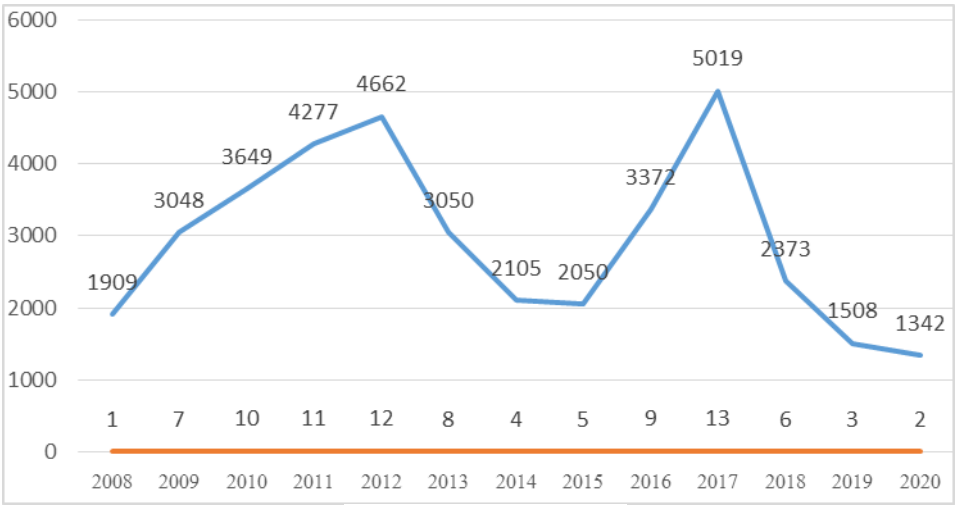

Source: UNCTAD, 2021:250

٤-۳. تأثیر تحریم‌ها بر بخش‌های غیرنفتی (کشاورزی، بانک‌ها و لوازم یدکی)

ازآنجاکه بخش کشاورزی از حوزه‌های بسیار حساسی به‌شمار می‌آید که به‌طور مستقیم با امنیت غذایی تودهٔ مردم سروکار دارد، پیامدها و آثار ناشی از تحریم در بخش کشاورزی، بسیار نگران‌کننده است. در چنین شرایطی ممکن است ابتدا تولیدات کشاورزی به‌دلیل اهمیت و حمایت بیشتر دولت افزایش یابد، اما در بلندمدت، نارسایی‌های بسیاری پدید خواهد آمد. افزون‌براین، تحریم نفت، توان سرمایه‌گذاری در بخش کشاورزی را از بین می‌برد؛ زیرا، دولت حتی نمی‌تواند هزینه‌های خود را تأمین کند. چنانچه درآمد نفتی مسدود شود، کارخانه‌ها تعطیل شده و تولیدات کاهش می‌یابد و دراین‌صورت، مردم مالیات پرداخت نخواهند کرد و درنتیجه، درآمدی هم برای دولت ایجاد نمی‌شود و دولت در آستانهٔ ورشکستگی قرار می‌گیرد.

اختلال در روند تأمین مواد اولیه و لوازم یدکی و تجهیزات و دانش فنی و فناوری نیز یکی دیگر از آثار تحریم‌های تحمیل‌شده بر ایران است. با توجه به مسائل سیاسی، درحال‌حاضر گروهی از شرکت‌های خارجی، اعم از خریدار و فروشنده، اقدام به قطع روابط خود با شرکت‌های ایرانی کرده‌اند. صادرات و معاملات مربوط به آهن، فولاد، آلومینیوم، و مس نیز تحریم شده‌اند. این قطع ارتباط، سبب توقف روند تأمین برخی از مواد اولیه، ماشین‌آلات و قطعات یدکی، و درنتیجه، کاهش شدید صادرات شده است. همچنین، به‌بهانهٔ ارتباط برخی لوازم و تجهیزات با صنایع هسته‌ای یا نظامی، تهیهٔ مواد موردنیاز بخش صنعت بسیار دشوار شده است. درضمن، فناوری و دانش فنی برخی صنایع دنیا نیز منتقل نمی‌شود. افزون‌براین، به‌دلیل وضع تحریم‌های بین‌المللی برای برخی از بانک‌های داخلی، انجام عملیات بانکی به‌صورت ارزی محدود به تعداد انگشت‌شماری از بانک‌های فعال داخلی شده که با توجه به قوانین دست‌وپاگیر نظام بانکی کشور، باعث کاهش قابلیت‌ها و قدرت مانور تولیدکنندگان داخلی در بازار سختگیر جهانی شده است (Fashndi & Ghaderi, 2017, 146-151). براساس آمار مرکز آمار ایران، نرخ رشد اقتصادی بخش صنایع و معادن از دههٔ ۱۳۹۰ منفی بوده است تا اینکه پس از امضای برجام توانست رشد ۱ تا ۳ درصدی را تجربه کند؛ اما بار دیگر با خروج ایالات‌متحده از برجام با کاهش شدیدی روبه‌رو شد و در ۹ ماه نخست سال ۱۳۹۸ به ۱۶/۶- درصد رسیده و این روند منفی تا ۶ ماه نخست سال ۱۳۹۹ ادامه داشته است (Statistics Center of Iran, 2021, 2-8).

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

٤-٤. رکود اقتصادی ناشی از تحریم‌های شدید اقتصادی

هدف از تحریم می‌تواند محروم کردن کشور موردنظر از دستیابی به بازار جهانی کالا و خدمات و سرمایه و منزوی کردن کشور موردنظر باشد. در این شرایط، اقتصاد کشور هدف، بحرانی می‌شود. با اعمال دوباره اما شدیدتر از گذشتهٔ تحریم‌ها، رشد اقتصادی ایران کاهش یافته و این امر سبب کاهش کیفیت زندگی، استانداردهای رفاهی، و افزایش شدید هزینه‌ها و خدمات اجتماعی شده است. برپایهٔ گزارش‌های صندوق بین‌المللی پول، رشد اقتصادی ایران در سال ۲۰۱۹ حدود ۹/۵- برآورد شده است. همچنین، رشد اقتصاد ایران در سال ۲۰۲۰ متوقف شد و سپس، به‌دلیل احتمال رشد قیمت جهانی نفت یا تطبیق تولیدکنندگان داخلی با شرایط اقتصادی، رشد حدود ۱درصدی تا سال ۲۰۲۴ ادامه خواهد داشت. این درحالی است که نرخ رشد در سال ۲۰۱۷ و پیش از اعلام بازگرداندن مجازات‌های اقتصادی توسط دونالد ترامپ، ۳/۷ درصد بوده و در سال ۲۰۱۸ به ۴/۸ درصد رسید که در نمودار شمارهٔ (۲) مشخص شده‌اند (IMF, 2019).

نمودار شمارهٔ (۲). نرخ رشد اقتصادی در ایران

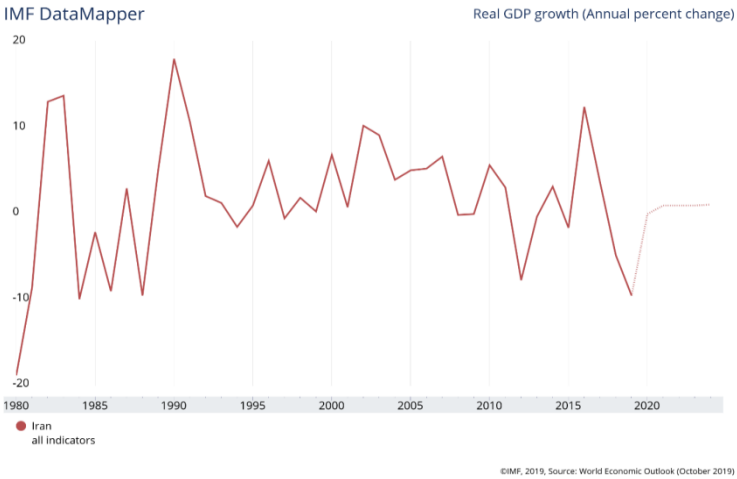

Source: IMF:2019

براساس گزارش مرکز آمار ایران نیز نرخ رشد اقتصادی در نه‌ماهه نخست سال ۱۳۹۸، ۷/۶- درصد بوده و نرخ رشد اقتصادی بدون‌نفت در همین بازه، صفر درصد محاسبه شده است؛ درحالی‌که رقم یادشده طی سال‌های بعد، کمی رشد داشته و سرانجام در شش‌ماههٔ نخست سال ۱۴۰۰ نشان‌دهندهٔ رشد ۵/۹ درصدی محصول ناخالص داخلی با نفت و ۴/۱ درصدی محصول ناخالص داخلی بدون نفت است (Statistics Center of Iran, 2021). به‌گفتهٔ حسن روحانی، رئیس‌جمهور وقت ایران، درآمد و اعتبارات ازدست‌رفتهٔ ایران به‌دلیل تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا در سه سال (۱۳۹۶، ۱۳۹۷ و ۱۳۹۸) حدود ۲۰۰ میلیارد دلار بوده است. به‌گفته وی، «اگر جنگ اقتصادی نداشتیم، از سال ۱۳۹۵ تا امروز، ۲۰۰ میلیارد دلار منابع اضافی وارد کشور می‌شد. اگر تحریم نبود، نفتی که امروز ما می‌فروشیم و مقدار آن بالا نیست، ۵۰ میلیارد سال گذشته و ۵۰ میلیارد امسال، درآمد ما افزایش می‌یافت» (BBC News, December 31, 2017).

٤-٥. کاهش اشتغال و گسترش فقر و ناامنی و تهدید امنیت اجتماعی

یکی از مشهودترین آثار داخلی تحریم‌ها، کاهش اشتغال، فقر، و بیکاری است که درنهایت، سبب بروز نارضایتی‌های عمومی، هرج‌ومرج، فساد، کاهش خدمات عمومی، اعتراض‌ها و سرکوب و در یک کلام، ناامنی در بعد اجتماعی می‌شود. نمودار شمارهٔ (۴) میزان اشتغال و نرخ مشارکت را در طول چند سال اخیر نشان می‌دهد و مشخص است که در مقاطعی افزایشی بوده و در مقاطعی نیز کاهش داشته است.

جدول شمارهٔ (۱). نرخ رشد اقتصادی در بخش‌های مختلف

رشد محصول ناخالص داخلی و ارزش افزوده رشته فعالیت‌های عمده اقتصادی به قیمت‌های ثابت سال ۱۳۹۰(درصد)

شرح	۳ ماهه اول ۱۳۹۹	۶ ماهه اول ۱۳۹۹	۹ ماهه اول ۱۳۹۹	سال ۱۳۹۹	۳ ماهه اول ۱۴۰۰	۶ ماهه اول ۱۴۰۰
گروه کشاورزی	۰/۱	۱/۷	۳/۰	۳/۰	-۴/۵	-۴/۳
گروه صنایع و معادن	-۵/۳	-۰/۴	۱/۰	۴/۲	۱۴/۳	۹/۰
گروه صنایع و معادن بدون نفت	-۰/۳	۲/۴	۲/۸	۳/۰	۸/۱	۵/۳
استخراج نفت و گاز طبیعی	-۱۴/۰	-۶/۰	-۲/۴	۵/۶	۲۷/۰	۱۸/۳
سایر معادن	۰/۰	۱/۴	۱/۴	۱/۰	-۰/۱	-۱/۹
صنعت	-۱/۲	-۰/۴	۱/۰	۱/۸	۵/۰	۳/۸
تامین آب ، برق و گاز طبیعی	۲/۱	۷/۶	۵/۰	۵/۱	۱۱/۶	۸/۲
ساختمان	-۲/۱	۱/۹	۳/۹	۶/۳	۱۲/۹	۷/۰
گروه خدمات	-۴/۰	-۳/۷	-۳/۰	-۱/۰	۴/۰	۴/۸
عمده و خرده فروشی، هتل و رستوران	-۸/۲	-۷/۳	-۵/۶	-۳/۰	۴/۹	۳/۱
حمل و نقل، انبارداری و ارتباطات	-۲/۹	-۱/۳	-۱/۶	۰/۶	۸/۲	۶/۹
واسطه گری‌های مالی	۱۱/۹	۲/۶	۲/۶	۳/۳	-۴/۳	۱/۰
مستغلات ، کرایه و خدمات کسب و کار	-۶/۶	-۲/۹	-۱/۰	-۰/۰	۴/۴	۴/۹
امور عمومی، آموزش، بهداشت و مددکاری	-۰/۹	-۱/۹	-۲/۰	-۱/۰	۵/۹	۵/۸
سایر خدمات عمومی، اجتماعی و شخصی	-۶۲/۳	-۶۱/۰	-۶۰/۱	-۵۳/۷	۲۴/۱	۲۳/۸
محصول ناخالص داخلی (به قیمت بازار)	-۴/۳	-۲/۱	-۱/۰	۱/۰	۷/۸	۵/۹
محصول ناخالص داخلی بدون نفت (به قیمت بازار)	-۲/۶	-۱/۰	-۰/۸	۰/۳	۴/۹	۴/۱

منبع: مرکز آمار ایران، ۱۴۰۰

نمودار شمارهٔ (۳) به‌خوبی تفاوت رشد اقتصادی در زمان تحریم و پیش و پس از آن را نشان می‌دهد.

نمودار شمارهٔ (۳). تفاوت رشد اقتصادی پیش و پس از تحریم

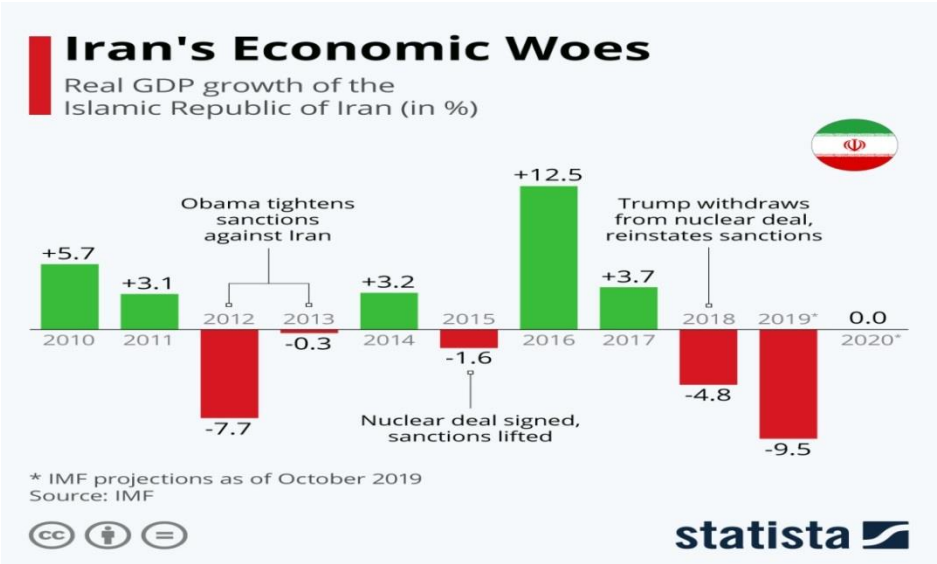

Source: By:Felix Richter, Jan 10, 2020

بااین‌حال، برای درک اثرگذاری منفی تحریم‌ها بر اشتغال و بیکاری باید به هردو نرخ بیکاری و مشارکت باهم توجه کنیم؛ زیرا، نرخ بیکاری، بیانگر یک کسر است که در صورت آن، تعداد افراد جویای کار و در مخرج آن، تمام افراد شاغل و افراد جویای کار قرار می‌گیرند؛ ازاین‌رو، کاهش نرخ بیکاری، الزاماً به‌معنای افزایش اشتغال نیست. انصراف افراد بیکار از جست‌وجوی کار نیز ممکن است به کاهش نرخ

بیکاری بینجامد. نرخ مشارکت نشان می‌دهد که چند درصد از افراد در شرایط کار (افراد با سن بیشتر از ۱۵ سال که سرباز یا محصل نیستند) در بازار کار (به‌صورت شاغل یا بیکار) حضور دارند؛ به‌عنوان مثال، کاهش ۱/۵ درصدی نرخ مشارکت در زمستان ۱۳۹۹ نسبت به زمستان ۱۳۹۸ نشان می‌دهد که کاهش نرخ بیکاری، ناشی از شاغل‌شدن افراد بیکار نبوده، بلکه ناشی از ناامیدی و خروج آن‌ها از بازار کار بوده است.

نمودار شمارهٔ (٤). نرخ مشارکت و بیکاری از سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۳۹۹

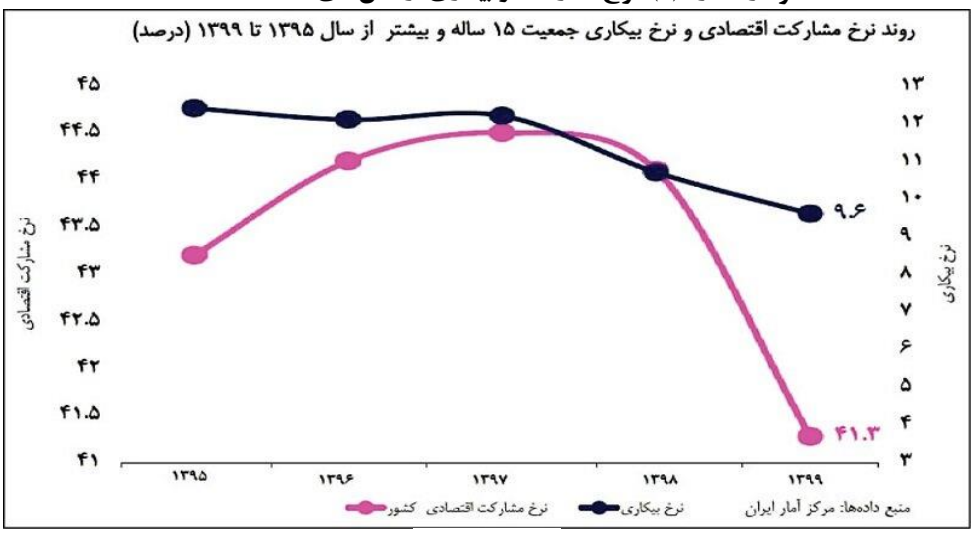

منبع: مرکز آمار ایران

۵. اعتراضات اجتماعی در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۳۹۰؛ پیامد آسیب‌پذیری امنیت ملی در پسابرجام

تقریباً همهٔ اعتراضات اجتماعی و صنفی در نیمهٔ دوم دههٔ ۱۳۹۰ ماهیت اقتصادی و اجتماعی در ابعاد کاهش رشد اقتصادی؛ کاهش دستمزدها، افزایش بیکاری، تورم، افزایش هزینه‌های رفاهی، سلامت، آموزشی، و...، و بی‌توجهی یا کم‌توجهی به حقوق اجتماعی کارگران و اقشار صنفی داشته است. این امر نشان‌دهندهٔ اهمیت یافتن ابعاد امنیتی دیگر و به‌این‌معناست که چگونه عامل اقتصادی که خود متأثر از تحریم‌های خارجی علیه ایران بوده است، می‌تواند بر زندگی و معیشت مردم تأثیر گذاشته و به شکل‌گیری اعتراضات اجتماعی و تهدید امنیت ملی منجر شود. این اعتراضات، تجلی آشکار پیوند و تفکیک‌ناپذیری امر اجتماعی (مطالبات اقتصادی، اجتماعی، و معیشتی) با امر سیاسی، در راستای به‌چالش طلبیدن حکومت و پاسخ‌گوسازی حاکمیت و مدیران در بستر و مکان خیابان برای سمت‌وسو دادن به تاریخ‌مندی برای طبقات و اقشار فراموش‌شده یا کمترموردتوجه در سیاست و حکمرانی در ایران است. در اعتراضات اخیر، فریادها به شکل‌های متنوعی برای کار، نان، امنیت شغلی، معیشت، و محیط‌زیست سر داده شد که در

راستای امنیت جامعه‌بنیاد مکتب کپنهاگ با مؤلفه‌های زیست‌محیطی، قومی، هویتی، اقتصادی، و سیاسی، ورای برداشت‌های تقلیل‌گرایانهٔ نظامی کلاسیک در گذشته، قابل‌تحلیل است.

با کاهش صادرات نفتی و واردات کالاهای صنعتی درنتیجهٔ تحریم‌ها، حجم صادرات نفتی ایران کاهش می‌یابد و کاهش درآمد نفت، سبب کاهش درآمدهای بودجهٔ عمومی شده و توازن بودجهٔ دولت را برهم می‌زند که نتیجهٔ آن، افزایش حجم پول و تورم است. افزون‌براین، ازآنجاکه صادرات نفتی، بخش عمدهٔ صادرات کشور را تشکیل می‌دهد و منبع مهم تأمین ارز به‌شمار می‌آید، بر اثر تحریم این بخش، درآمدهای ارزی، محدود شده و درنتیجه، تولیدکنندگان صنعتی که به مواد اولیهٔ وارداتی وابسته بودند، با مشکل روبه‌رو می‌شوند. در پی بروز مشکلات ارزی برای واردات در گام‌های بعدی، تورم پیشین افزایش می‌یابد و قیمت‌های نسبی در اقتصاد به‌شدت مختل شده و زمینه‌های تولید و سرمایه‌گذاری محدود می‌شود و تقاضای نیروی کار و درنتیجه، نرخ اشتغال، روند نزولی را طی می‌کند (Paytakht Oskooi & Taghlabi Akbari, 2016, 10).

در پی تحریم‌های نفتی و به‌دنبال آن، خروج شرکت‌های بزرگ و کاهش درآمدهای حاصل از آن، دولت، طرح‌های مربوط به توسعه و اشتغال را کاهش داده و نرخ بیکاری افزایش می‌یابد. در این وضعیت است که مردم برای تأمین مایحتاج زندگی و رفع نیازهای اولیهٔ خود، دست به کارهای خلاف قانون نیز می‌زنند. در این اوضاع نابسامان، فسادها و اختلاس‌ها نیز بر پیچیدگی شرایط می‌افزاید و محیطی شکننده و ناامن را در جامعه ایجاد می‌کند. عده‌ای دست به اعتراض و اعتصاب می‌زنند و حکومت برای پیشگیری از این شرایط، به سرکوب می‌پردازد. فاصلهٔ بین مردم و حکومت زیاد می‌شود و اعتمادها از بین می‌رود. حاکمیت نیز با بحران‌های مشروعیت عملکردی و کارآمدی و جامعه با بحران توزیع روبه‌رو شده و نمود آن را در برخورد حاکمیت با اقلیت‌ها یا قومیت‌های متفاوت می‌بینیم. این اعتراض‌ها و اعتصاب‌ها در چنین محیط شکننده‌ای، تهدیدی بنیادین برای امنیت ملی به‌شمار می‌آید. همان‌گونه که در اعتراضات دههٔ ۱۳۹۰ مشاهده شد، نارضایتی‌ها بیشتر دلایل اقتصادی داشتند.

این اعتراضات، نمایشی از حساس‌بودن برای پاسخ‌گوسازی مدیران و حکومت در مورد وضعیت معیشت تا محیط زیست هستند؛ علیه فساد و تبعیض فریاد می‌زنند و به زبان ساده می‌گویند نان نداریم، سفره خالی است، کار نداریم، نمی‌توانیم نفس بکشیم، از فساد بیزاریم. دانشجو در اعتراض به سیاست‌های نادرست و مسئلهٔ بیکاری فریاد می‌زند و در کنار آن به حمایت از کارگران و بازنشستگان و مال‌باختگان می‌پردازد. در تجمعاتی که برای اعتراض به آلودگی هوا و ریزگردها و مسائل زیست‌محیطی شکل می‌گیرد، عده‌ای هم

علیه ناکارآمدی‌های اقتصادی مشکل فقر را فریاد می‌زنند.

در پژوهشی که نگارندگان دربارهٔ دلایل اعتراضات دههٔ ۱۳۹۰ نگاشته‌اند، عامل اقتصادی، مهم‌ترین عامل شکل‌گیری اعتراضات شناخته شد و یکی از علل نابسامانی‌های اقتصادی اخیر نیز تحریم‌ها بوده است. وابستگی به نفت باعث شد که شوک تحریم، اقتصاد کشور را به‌هم بریزد و با تأثیرگذاری بر شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی، سبب ایجاد نارضایتی‌هایی شود و سرانجام امنیت ملی را متأثر کند.

براین‌اساس، امنیت و ناامنی تنها در شکل نظامی مطرح نیست. به‌نظر فوران، دلایل اقتصادی مانند فقر و تبعیض در بیشتر موارد از مهم‌ترین عوامل نارضایتی‌ها و بستری برای ایجاد و گسترش جنبش‌ها در طول تاریخ بوده‌اند. شرایط ازهم‌گسیختهٔ اقتصادی، سطح زندگی را برای توده‌های مردم تحمل‌ناپذیرتر می‌کند و شکایت‌های طبقات و گروه‌های اجتماعی را فزونی می‌بخشد (Foran, 1997, 31). حال اگر این ازهم‌گسیختگی اقتصادی با افزایش نیروهای جوان و تحصیل‌کردهٔ بیکاری همراه شود که در نتیجهٔ شبکه‌ای‌شدن دنیا، پیوسته در حال آگاه شدن و به‌روز شدن و درنتیجه، مقایسهٔ خود با دیگران هستند، احتمال بروز و ظهور نارضایتی و اعتراض به شرایط موجود، دوچندان می‌شود.

نتیجه‌گیری

به‌نظر عده‌ای، تحریم، سبب افزایش خودباوری، اتکا به خود، بی‌نیازی از دنیا و مقاومت می‌شود؛ درنتیجه، تحریم، نعمتی است که با تکیه بر آن می‌توان رشد کرد. اما واقعیت این است که هیچ کشوری در هر سطحی از قدرت یا ضعف، از دنیا بی‌نیاز نیست. هرچند تحریم‌های آمریکا ناعادلانه و خلاف اصول حقوق بین‌الملل و اخلاق است، اما پیش از هرچیز باید با چهره و اثرات واقعی آن روبه‌رو شد که مؤثر، دردآور، و باعث بسیاری از مشکلات کشور است.

ایران به‌دلیل وابستگی به درآمدهای نفت و گاز، با بروز هرگونه تعارض با سیاست‌های جهانی، همواره با تهدید روبه‌رو می‌شود و ازآنجاکه در بحث امنیت ملی و در بعد داخلی، کاهش بودجهٔ سالانه، زندگی روزمرهٔ مردم ایران را تحت فشار قرار می‌دهد، از آن به‌عنوان تهدیدی برای امنیت ملی یاد می‌شود. همچنین، در بعد خارجی، به‌دلیل وابستگی متقابل، هرگونه عدم خرید، سرمایه‌گذاری و انتقال نفت و گاز ایران از سوی کشورهای متعارض و مخالف با نظام فعلی ایران، موجب کم‌ارزش شدن موقعیت راهبردی و کاهش وزن ژئوپلیتیکی ایران در سطح منطقه و جهان خواهد شد. این پژوهش با طرح این پرسش که «تحریم‌های نفتی چه تأثیری بر امنیت ملی ایران دارد» آغاز شد و در پاسخ، با بهره‌گیری از مؤلفه‌های مکتب کپنهاگ و تأکید بر ابعاد گوناگون امنیت، به این نتیجه رسیدیم که «به‌دلیل وابستگی شدید بودجهٔ

دولت ایران به درآمدهای نفتی، تحریم نفت و عدم خرید آن، تأثیری منفی بر امنیت ملی دارد و می‌تواند موجب کاهش نوسان در بسیاری از شاخص‌های اقتصادی، بروز اعتراضات و اعتصابات داخلی، و بی‌اعتمادی و بحران‌های پرشمار شده و ادامهٔ حیات را دشوار خواهد کرد.

در اینجا عامل اقتصادی تحریم، یک مؤلفهٔ مهم امنیتی است که امنیت ملی ایران را با تهدید جدی روبه‌رو کرده است. کاهش ناگهانی درآمدهای ارزی، به‌علاوهٔ وابستگی فعالیت‌های سرمایه‌گذاری به بودجهٔ عمرانی، موجب کاهش رشد تولید و رکود فعالیت‌های اقتصادی در کشور شده و درنتیجه، وابستگی به درآمدهای نفتی، مدیریت کلان مالی و اقتصادی کشور را مختل کرده است. معیشت مردم، تحت تأثیر قرار گرفته، بیکاری افزایش یافته، تورم و گرانی گسترده شده، فساد و دزدی رواج یافته، و همهٔ این‌ها به مرحله‌ای رسیده است که مردم، چاره‌ای جز اعتراض و کف خیابان آمدن ندارند. اعتراضات سراسری و پرشمار، کنترل و مدیریت همهٔ بخش‌های یک جامعه را مختل می‌کند و تهدیدی جدی برای موجودیت یک نظام است.

نگرانی اصلی ایران در مقام یک کشور صادرکنندهٔ نفت، مسئلهٔ تحریم نفت است؛ درنتیجه، در شرایط فعلی، ایران باید نگران حفظ متقاضیان موجود باشد. دراین‌راستا، چالش‌هایی همچون محدودیت جذب سرمایهٔ خارجی و انتقال دانش فنی ناشی از مسئلهٔ تحریم‌ها، آمادگی محدود در زمان بروز اختلال در عرضه، و افزایش اختلافات تجاری می‌تواند مانع افزایش تقاضای نفت ایران در سطح بین‌المللی شود.

شاید اکنون یکی از مهم‌ترین گام‌هایی که دولت می‌تواند در راستای حل این مشکلات معیشتی و بحران‌های پیش‌رو بردارد، پای نهادن در مسیر درست مذاکرات با کشورهای غربی و به‌ویژه ایالات‌متحده باشد؛ زیرا، درصورت دستیابی به نتیجهٔ مطلوب، که درواقع به‌معنای رفع تحریم‌ها است، زمینهٔ همکاری‌های بین‌المللی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی در کشور و همچنین، انجام اصلاحات اقتصادی در داخل فراهم می‌شود؛ شرایطی که درحال‌حاضر، لازمهٔ بهبود اقتصاد ضعیف ما است و با ادامهٔ تحریم‌ها، غیرممکن می‌شود. درنتیجه، مذاکرهٔ مستقیم با آمریکا، عقلانی‌ترین، منطقی‌ترین، و درعین‌حال کم‌هزینه‌ترین مسیر برای حل‌وفصل مناقشات است.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

References

Aziznejad, S. & Seyed. N., M. R. (2009). Study of the Effects of Sanctions on Iran's Economy with Emphasis on Foreign Frade. *Quarterly Journal of Parliament and Research*, *16*(61). [in Persian].

Bassiri, M. A. (2001). *Changes in the National Security Concept*. Tehran: Political Information – Financial. 4(1 & 2). [in Persian].

BBC News (December 31, 2017). *Rouhani: Sanctions Reduced Iran's Revenue by about $ 200 billion*, available at: https://www.bbc.com/persian/iran-50956500. [in Persian].
Behroozifar, M. (2004). The Effect of US Unilateral Sanctions on the US Commercial Economy and Global Energy Markets. *Quarterly Journal of Business Research*, *33*. [in Persian].
Book of the year of Iran's petrochemical industry (2020). Production of Petrochemical products. available at: *https://nipc.ir/uploads/133792_tolid.pdf*. [in Persian].
Bozan, B. (1999). *People, Governments and Fear*. Translator: Publisher, Tehran: Strategic Research Center. [in Persian].
BP Statistical Review of World Energy (2021). at:https://www.bp.com/content/dam/bp/business-sites/en/global/corporate/pdfs/energy-economics/statistical-review/bp-stats-review-2021-full-report.pdf.
Brian, H. H. (2019). Press Briefing with Brian Hook, U.S. Special Representative for Iran, and Victoria Coates, Senior Director for Middle Eastern Affairs. *NSC*, available at: *https://www.state.gov/press-briefing-with-brian-hook-u-s-special-representative-for-iran-and-senior-policy-advisor-to-the-secretary-of-state-and-victoria-coates-deputy-assistant-to-the-president-senior-director-for-midd/.*
Buzan, B. (2000). Introduction to the Copenhagen School in Security Studies, Scientific Dialogue. *Quarterly Journal of Strategic Studies*, *3*(3). [in Persian].
Buzan, B., Wæver, O. & Wilde, J. (1998). *Security: A New Framework for Analysis, (*Boulder, Cola; London: Lynne Reinner).
Camp, J. (2004). *Strategic Geography of the Middle East*. translated by Seyed Mehdi Hassani Matin, Tehran: Research Institute for Strategic Studies Publications. [in Persian].
DW Persian (25/01/2020). Iran's Non-Oil Revenues in the Circle of Sanctions. available at: https://www.dw.com/fa-ir / a-52141750. [in Persian].
Ebrahimi, N. (2014). A Comparative Study of the Concept of Security in the Late Security Schools. *Quarterly Journal of Strategic Studies*, *17*(4), 7-30. [in Persian].
Etemad Newspaper (February 19, 2019). *The Doubling of Oil Exports after Barjam*. No. 4310, available at: https://www.magiran.com/article/3870807. [in Persian].
Etemad newspaper (November 14, 2019). *14% Decrease in Iranian Exports in the Last 20 Years*, No. 4510, available at: *https://www.magiran.com/article/3976924*. [in Persian].
Faraji Dizaji, s. (2014). The Effects of Oil Shocks on Government Expenditures and Government Revenues Nexus (with an Application to Iran's Sanctions). *Economic Modelling*,*40*, 299-313.
Fashndi, N., Ghaderi, H. (2017). Study of the Legal Basis of Smart Sanctions Against Iran and the Effects of Borjam on these Sanctions. *Qanun Yar Scientific Quarterly*, *2*, 136-172. [in Persian].
Foran, J. (1997). *Theorizing Revolution*. Routledge.
Friis, K. (2000). From Liminarsto others: Securitizations through Myths. *A Journal ofNetwork of Peace and Confikhct Studies*, (2000).
Gharehgozli, O. (2017). An Estimation of the Economic Cost of Recent Sanctions on Iran Using the Synthetic Control Method. *Economics Letters, Elsevier, 157*(C), 141-144.
Golafrooz, M. (2015). The Geopolitical Role of Energy on the National Security of the Islamic Republic of Iran. *World Politics Quarterly*, 4(3), 199-224. [in Persian].
https://nipc.ir/uploads/foroosh.pdf. [in Persian].
International Monetary fund (*IMF*). Country Data of Iran. (October, 2019). available at:

https://www.imf.org/en/Countries/IRN,Access to: February 11 2020.
Iran Petrochemical Industry Yearbook (2020). *Production of Petrochemical Products*.
Keyvan, H., S. A. & Eshrati, Kh., F. (2014). A Constructivist Approach to the Evolution and Intensification of US Sanctions Policy against Iran (1980-19-2012). *Quarterly Journal of Strategic Policy Research*, *2*(8), 32-59. [in Persian].
Moein, M. (1974). *Moein Dictionary*. Vol. 1, Tehran, Amirkabir Publications. [in Persian].
Mohseni, S. & Salehi, A. (2011). US Objectives of Securing Iran's Nuclear Activities (Looking at the Copenhagen School). *Foreign Policy Quarterly*, *25*(3), 614-634. [in Persian].
Mokhtari, H., H. (2015). The Impact of International Sanctions on National Power Factors; Emphasizing Security Council sanctions against Iran. *Geopolitical Quarterly*, 38. [in Persian].
Mosallanejad, A. (2016). Nuclear Diplomacy and the Strategy of Reconciliation in Iran's Foreign Policy. *World Policy Quarterly*, *5*(3), 97-130. [in Persian].
Mottaghi, E. (2000). The Impact of US Economic Sanctions on the National Security of the Islamic Republic of Iran. *Political Science Quarterly*, 9. [in Persian].
Nasiri, H. (2005). Sustainable National Security. *Political-Economic Information Monthly*, 216-215, 83-89. [in Persian].
Nawazani, B. (2005). Application of US Sanctions in Dealing with the Islamic Republic of Iran. *Foreign Policy Quarterly*, *19*(2). [in Persian].
Negin Taji, Z.; Hosseini, H., & Kiani, A. (2011). Economic Indicators and National Security of Iran. *Quarterly Journal of Political and International Research*, 9, 193-202. [in Persian].
Nye, J. S. (2008a). *Power in the Information Age*. translated by Saeed Mirtorabi. Tehran: Research Institute for Strategic Studies. [in Persian].
OPEC Monthly Oil Market Report (January 15 2020). available at: *https://www.opec.org/opec_web/en/publications/338.htm*.
Paytakht Oskooi, S.A. & Taghlabi Akbari, L. (2016). Study of the Impact of Sanctions on the Employment Status of Women in Iran. *Quarterly Journal of Women and Family Studies*, *8*(31), 7-21. [in Persian].
Poorahmadi, H. & Bazobandi, A. A (2017). Analysis of the Borjam Nuclear Agreement Based on the Metaphor of a Two-Level Game. *World Politics Quarterly*, *7*(3), 79-119. [in Persian].
Rabiee, H. & Takrosta, M. (2021). A Study of the Effects of US Economic Sanctions on the Economy of Rural Areas in Iran. *Quarterly Journal of Space Economics and Rural Development*, *10*(3), 199-214. [in Persian].
Richter, F. (2020). *Iran economics woes*. available at: https://www.statista.com/chart/ 20454/real-gdp-growth-of-iran/.
Sadeghi, S. S.; Akhavanekazemi, M., & Zarafshan, V. (2016). Effects of Oil-Based Political Economy on Iran's National Security. *Quarterly Journal of Political and International Research*, 27, 103-135. [in Persian].
Salimi, T. H. (2017). Cross-Border Gas Pipelines and Rnergy Decurity of the Islamic Republic of Iran. *International Political Research Quarterly*, 32, 72-90. [in Persian].
Sardarnia, Kh. (2016). The Impact of Soft War on Vulnerability and Threat to Iran's Economic Security. *Journal of the Islamic Revolution*, *6*(20), 57-75. [in Persian].
Sardarnia, Kh., & Abedi. M. (2016). Analyzing the Wide Pankurdism from the Copenhagen

School and Constructivism Perspective. *Journal of Politics and Law*, 9(9).
Shahbaz, H., & Naderi. A., S. (2020). Prioritizing the effects of oil sanctions on the national security of the Islamic Republic of Iran by hierarchical analysis. *Foreign Policy Quarterly*, *34*(1). [in Persian].
Shariatmadar. J., S. N. (2006). Security in Islam. *Quarterly Journal of Political Science*, *1*(34), 7-50. [in Persian].
Statistics Center of Iran (2021). Key Indicators of the Whole Country. *Economic Growth Rate*. available at: *https://www.amar.org.ir/Portals/0/News/1400/rosd6mahe 1001.pdf.* [in Persian].
Toghyani, M., & Derakhshan, M. (2014). Analysis of the factors affecting Iran's economic sanctions and strategies to deal with it. *Strategy Quarterly*, *23*(73), 115-145[in Persian].
U.S department of State. (April 8 2019). *Designation of the Islamic Revolutionary Guard Corps*. at: *https://www.state.gov/designation-of-the-islamic-revolutionary-guard-corps/*.
UNCTAD, World Investment Report (2019). available at: *https://unctad.org/system/files/ official-document/wir2021_en.pdf.*
Vaezi, H. (2000). *Iran and the United States: A Study of American Policies in Iran*, Tehran: Soroush Publications. [in Persian].
Valdani Zarghani, E. (2015). A Study of the Impact of Oil and Gas Industry Sanctions on Macroeconomic Variables of the Country by Insisting on Countering the Impact of Oil Export Income, *Resistance Economics Research*, 5. [in Persian].
Yalfani, A.; Kazemi, F., & Mossadegh, F. (2016). Study of the effects and consequences of sanctions on foreign investment in Iran and the relationship between the resistance economy and reducing the negative effects of sanctions, *Shabak Monthly*, *2*(2), 1-10. [in Persian].
Yavari, K., & Mohseni, R. (2009). The Effects of Trade and Financial Sanctions on the Iranian Economy: A Historical Analysis, *Quarterly Journal of Parliament and Research*, *16*(61). [in Persian].

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.77262.1291
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۰۳/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۱۷

معرفت‌شناسی بدنمند؛ رهیافتی نوین برای مطالعه روابط بین‌الملل

حسین سلیمی[۱]، ماندانا سجادی[۲]

چکیده

از حدود یک دهه پیش، این پرسش مطرح شده است که علوم اعصاب‌شناختی چگونه می‌تواند به مطالعهٔ دانش روابط بین‌الملل کمک کند؟ و چگونه دانشی که نگاهی کل‌گرایانه به جهان دارد، می‌تواند از روش‌های اثبات‌گرایانه و فردگرایانهٔ علوم اعصاب اجتماعی بهره بگیرد؟ به‌نظر می‌رسد، تازمانی که درک درستی از ابعاد معرفت شناختی علوم اعصاب اجتماعی و پارادایم‌های حاکم بر آن و نیز نسبت آن با معرفت‌شناسی در روابط بین‌الملل نداشته باشیم، نمی‌توانیم از این دانش برای مطالعهٔ سیاست جهانی بهره بگیریم. در این پژوهش، در پی پاسخ گویی به این پرسش بوده‌ایم که «معرفت‌شناسی بدنمند، چه تأثیری بر نظریهٔ روابط بین‌الملل گذاشته است؟» فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش ارائه داده‌ایم، این است که «بدنمندی، به‌عنوان یکی از پارادایم‌های جدید معرفت‌شناسی در علوم شناختی، با رد دوگانه‌پنداری دکارتی و قرار دادن تجربه‌های بیناذهنی اجتماعی بدنمند در کانون شناخت، شیوه‌های تازه‌ای را برای مطالعه امر بین‌الملل معرفی می‌کند و ضمن دوری جستن از تقلیل‌گرایی، فردگرایی، و اثبات‌گرایی، امکان مطالعهٔ نقش متقابل قوام‌دهنده و علی بدن-فرهنگ را در تکوین ساختارهای بین‌المللی فراهم می‌کند». بازتاب این معرفت‌شناسی در نسل جدید نظریه‌های فمینیستی، چرخش کرداری، و پسااستعماری روابط بین‌الملل، چشم‌اندازی نوین برای فهم پدیده‌های بین‌المللی ارائه کرده است.

کلیدواژه‌ها: شناخت اجتماعی، معرفت‌شناسی علوم‌شناختی، شناخت بدنمند، معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل

---

۱. استادتمام روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی
۲. دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول) sajjadiatu@gmail.com

Embodied Epistemology as an Approach to the Study of International Relations

Hossein Salimi
Full professor of International Relations, Allmeh Tabataba'i University
Mandana Sajjadi
PhD in International Relations, Allmeh Tabataba'i University

The question of how cognitive neuroscience can be helpful in studying International Relations has been discussed for almost a decade. How can positivist and individualistic methodologies be used with the knowledge that has a holistic viewpoint of the world? In order to apply this knowledge to studying world politics, it seems that we must first understand the epistemological dimensions of social neuroscience and the paradigms that govern it, as well as how these relate to epistemologies in international relations. In this article, we demonstrate how embodiment, as one of the new paradigms of cognitive sciences that reject Cartesian dualism and place bodily experiences at the center of knowledge, introduces new ways to study international relations that avoid reductionism and individualism. Using this framework, it is also possible to analyze how body-culture contributes to the development of international structures as both constitutive and causal mechanisms. The new generation of feminist theories, as well as the Practice and Postcolonial theories of International Relations, have taken this epistemology into account, which has provided a new angle on understanding international phenomena.

Key Words: Social Cognition, Epistemology of Cognitive Sciences, Embodied Cognition, Epistemology of International Relations

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

مقدمه

آیا روابط بین‌الملل می‌تواند برای فهم دقیق‌تر پدیده‌های موردارجاع خود از پیشرفت‌های علوم شناختی بهره بگیرد؟ آیا کاربست روش‌های علوم اعصاب‌شناختی برای فهم بهتر ساختار نورونی و کارکردهای مغزی کنشگران روابط بین‌الملل، به‌معنای افتادن در ورطهٔ تقلیل‌گرایی و بازگشت به روش‌های فردگرایانه است؟ امروزه روش‌های علمی شناخت مغز و بنیادهای عصب‌شناختی رفتار انسان در رشته‌های گوناگون علوم انسانی، ازجمله روانشناسی، علوم اجتماعی، اقتصاد، بازاریابی، مدیریت، و... به‌کار می‌رود. افزون‌براین، با پیشرفت و توسعهٔ فزایندهٔ دانش مغز و فهم چگونگی مبانی عصب‌شناختی پدیده‌های پیچیده‌ای همچون آگاهی، خودپنداره، و بیناذهنیت، مبانی معرفت‌شناختی این رشته نیز دچار تحولات شگرفی شده است؛ تاجایی‌که امروزه صحبت از رهیافت‌های نوینی همچون شناخت بدنمند، شناخت بنیادمند، شناخت موقعیتی، و امثال آن مطرح است.

شناخت بدنمند یا مبتنی‌بر تن، خانوادهٔ گسترده‌ای از برنامهٔ پژوهش‌های علوم شناختی را دربر می‌گیرد که غالباً در تعهد به نقد و حتی جایگزین کردن رهیافت‌های سنتی به شناخت، با هم اشتراک‌نظر دارند. مدتی است که مفهوم بدنمندی به اصطلاحی رایج در معرفت‌شناسی و فلسفهٔ علم تبدیل شده است. این رهیافت به‌دلیل دلالت‌های ضمنی دکارتی آن در قالب یک رهیافت آشکارا ضددکارتی و تصویرسازی‌های فضایی‌ـذهنی‌ای که مطرح می‌کند، توجه پژوهشگران فلسفهٔ علم و معرفت‌شناسی را به خود جلب کرده است.

برچسب شناخت بدنمند، معمولاً برای اشاره به مجموعه‌ای از نظریه‌ها در حوزه‌های گوناگون علوم شناختی (هوش مصنوعی، روباتیک، روانشناسی، علوم اعصاب‌شناختی، فلسفه، زبان‌شناسی، و انسان‌شناسی) به‌کار می‌رود (Borghi & Cimatti, 2010). در چارچوب این رهیافت، برخی از نویسندگان، دربارهٔ اهمیت کنش و برخی دیگر، در مورد نقش حالت‌های بدنی در فرایند شناخت، صحبت می‌کنند و شماری از نویسندگان نیز به‌گونه‌ای برجسته بر نقش بنیادهای نورونی برای شناخت تأکید دارند و شناخت بدنمند را معادل شناخت موقعیتی[1] درنظر می‌گیرند (See Goldman & de Vignemont, 2009; Kiverstein & Clark, 2009).

«براساس رادیکال‌ترین نسخهٔ شناخت بدنمند، شناخت به‌واسطهٔ نوع خاصی از بدن که ما داریم، محدود

1. Situated Cognition

می‌شود و مفهوم کلیدی در شناخت بدنمند، مفهوم کنش است. نسخهٔ دوم شناخت بدنمند، از اهمیت سیستم حسی-حرکتی برای شناخت صحبت می‌کند، اما تأکید بسیاری نیز بر شیوه‌های گوناگون بنیادمند بودن شناخت دارد نه‌فقط وضعیت‌های بدنی»(Borghi & Cimatti, 2010, 763). این مفروضات یا نسخه‌های دوگانهٔ شناخت بدنمند، به مفصل‌بندی دو دیدگاه از بنیادهای شناخت و زبان منجر می‌شود که اندکی با یکدیگر تمایز دارند. براساس نوع نخست، که نقش بیشتری برای کنش قائل است، مفاهیم، الگوهایی از کنش بالقوه هستند که به‌طور مستقیم، اطلاعات عمل را برمی‌انگیزند (Gallese & Lakoff, 2005; Glenberg, 1997)؛ درحالی‌که براساس مدل دوم، مفاهیم، نمادهای ادراکی[1] هستند که بسته به شرایط می‌توان از آن‌ها داده‌هایی را استخراج کرد که ممکن است به کنش کمک کنند (Barsalou, 1999).

از زمان شکل‌گیری دانش روابط بین‌الملل به‌عنوان یک دیسیپلین، این دانش تحت تأثیر سنت رفتارگرایی و روش‌های اثبات‌گرایانهٔ تجربی قرار داشت. علوم شناختی سنتی که در مرکز آن، سوژهٔ بی‌بدن و بی‌جهان قرار داشت، در تعامل با روابط بین‌الملل سنتی، در بهترین حالت می‌توانست به پژوهش‌هایی کمک کند که سطح تحلیل امر بین‌الملل را به فرد و رفتارهای فردی فرومی‌کاستند. روانشناسی سیاسی، تنها حوزهٔ علمی پذیرفته‌شده برای به‌خدمت گرفتن معرفت‌شناسی سنتی علوم شناختی در رشتهٔ روابط بین‌الملل بود. پس از وقوع چرخش اجتماعی در هستی‌شناسی روابط بین‌الملل و چرخش تفسیری در معرفت‌شناسی این رشته، پژوهشگران سیاست بین‌الملل به‌شکل فزاینده‌ای از کاربست روش‌های مبتنی‌بر شناخت مغز و بدن کارگزار در پژوهش‌های خود امتناع کردند.

چنین امتناعی ناشی از نگاه سنتی علوم شناختی به مفهوم شناخت بود که آن را با «عملیات رایانه‌ای و دستکاری‌های نمادهای خاص برمبنای محاسبات مشخص» (Goldman & Vignemon, 2009) در ذهن انسان برابر می‌دانست. چنین نگاهی به مفهوم شناخت که درنهایت، به ماده‌گرایی و فردگرایی صرف منتهی می‌شود، نمی‌توانست راهگشای علمی باشد که در همهٔ سطوح تحلیل و مبانی فرانظری خود روزبه‌روز بیشتر به‌سوی کل‌گرایی و معناگرایی حرکت می‌کند. طرفداران شناخت بدنمند در مقابل این نگاه، شناخت را از زندان ذهن آزاد کرده و در سطح بدنی که در جهان زیست می‌کند و با زیست‌جهان خود همراه شده، توزیع می‌کنند. به‌نظر این افراد، جمجمه، مرز جدایی فرایندهای سطح عالی شناخت از ورودی‌های شناخت

1. Perceptual Symbols

و جهان ابژه‌ها نیست. بدن در این نگاه، همهٔ بدن فیزیکی آمیخته با جهان خود، منهای مغز است. با این نگاه، مغز از جایگاه مقدس و خداگونهٔ خود در امر شناخت خارج می‌شود و شناخت در تک‌تک اجزای بدنی که درحال تجربهٔ فرایندهای زیستی و رخدادهای اجتماعی مشخص است، توزیع می‌شود.

نگرش بدنمند در روابط بین‌الملل می‌تواند زمینهٔ طرح این پرسش را فراهم کند که چگونه می‌توانیم معرفت پنهان در کنش‌های بدنی، جسمی، و زیستی کنشگران بین‌المللی را شناسایی و مفصل‌بندی کنیم و درعین‌حال، آن را در تعامل با ساختار نظام بین‌الملل و هنجارهای اجتماعی آمیخته با آن درنظر بگیریم؟ عواطف، هیجانات، خاطرات، و آسیب‌های فیزیکی و روانی کنشگران، وضعیت‌های بدنمندی هستند که به‌واسطهٔ سوژهٔ دارای بدن، در عرصهٔ سیاست بین‌الملل، تولید و بازتولید می‌شوند. بازنمود این تجربه‌های بدنمند در سطح نظام بین‌الملل می‌تواند به وقوع رخدادهای اجتماعی منجر شود که به‌سبب ماهیت خاص ارگانیسم بدن انسان که در برابر تجربه‌های محیطی و اجتماعی نفوذپذیر است، بار دیگر در حافظهٔ ژنتیکی بدن تعبیه شده و این رابطهٔ چرخه‌وار، همواره به‌گونه‌ای تقریباً بی‌درنگ ادامه دارد. هرچند این نگاه، نگرشی مبتنی‌بر شناخت بدن و نیز واکنش‌های جسمانی انسان در حوزهٔ سیاسی و روابط بین‌الملل است، اما نمی‌تواند رهیافتی ماتریالیستی به‌شمار آید؛ زیرا، همان‌گونه که خواهیم دید، در برخی از پژوهش‌ها نشان داده شده است که ویژگی‌های جسمی و شناخت ناشی از آن، می‌تواند تحت تأثیر مناسبات اجتماعی، دگرگون شود. این امر، گویای اهمیت امر اجتماعی و کنش بین‌ذهنی است که بر ویژگی‌های جسمانی‌ـشناختی انسان نیز تأثیر می‌گذارد.

در مقالهٔ حاضر، قصد داریم امکان معرفی پارادایم شناخت بدنمند را به‌عنوان رهیافتی برای مطالعهٔ روابط بین‌الملل و پیامدهای روش‌شناختی آن، بررسی کنیم. به‌بیان روشن‌تر، در این مقاله به این پرسش پاسخ‌خواهیم داد که «آیا پارادایم شناخت بدنمند، رهیافتی مناسب برای مطالعهٔ پدیده‌های بین‌الملل است یا خیر و اتخاذ آن چه پیامدهایی برای این رشته خواهد داشت؟» استدلال اصلی مقاله نیز این است که «اعتباربخشی به نقش علی و تکوینی بدن در امر شناخت، تأثیر بسزایی بر چرخش کرداری در نظریه‌های روابط بین‌الملل، چرخش جهانی در رهیافت‌های پسااستعماری، و خوانش‌هایی از نظریه‌های فمینیستی گذاشته است. همچنین، این رهیافت با قرار دادن تجربه‌های بدنمند در کانون شناخت، زمینهٔ به‌میان آمدن مفاهیمی چون احساسات، عواطف بدنی، شهود، و بازنمایی‌های ذهنی را به‌عنوان مبنایی برای توسعهٔ دانش در روابط بین‌الملل فراهم می‌کند. درعین‌حال، اگر بدنمندی به‌عنوان نقطهٔ عزیمت معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل درنظر گرفته شود، نیازمند به‌کارگیری روش‌ها و ابزارهای پژوهشی متفاوتی در حوزهٔ علوم

اعصاب‌شناختی و علوم زیستی است تا درعین پایبندی به اصول پژوهش‌های کیفی پدیدارشناسانه، ما را در فهم و تبیین تجربه‌های بدنمند زیستی سوژه‌ها یاری کند.

ساختار مقاله حاضر به این شرح است: ابتدا مروری خواهیم داشت بر ادبیات موجود در زمینهٔ بدنمندی و نمونه‌های کاربست آن در علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، و حوزه‌های پژوهشی مرتبط با آن‌ها. در قسمت دوم مقاله، تبیین جامعی دربارهٔ معرفت‌شناسی بدنمند ارائه داده و نقش تکوینی و علی بدن را در امر شناخت شرح خواهیم داد. در قسمت سوم، بازتاب اتخاذ ضمنی رهیافت بدنمند را بر نظریه‌های متأخر این رشته، همچون کردارگرایی، پسااستعماری، و فمینیسم برخواهیم شمرد.

۱. پیشینهٔ پژوهش

مدخل دانش‌نامهٔ استنفورد دربارهٔ شناخت بدنمند (Shapiro & Spaulding, 2021) بر سه لنگرگاه تاریخی در توسعهٔ این نوع معرفت‌شناسی تأکید دارد. نخستین روزنه‌های ورود به این بحث در سال ۱۹۸۰ و با انتشار کتاب «استعاره‌هایی که ما با آن زندگی می‌کنیم[1]»، اثر *جرج لیکاف* و *مارک جانسون*[2] گشوده شد، سپس در سال ۱۹۹۱، *فرانسیسکو وارلا*، *ایوان تامپسون*، و *النور راش*[3] در کتاب خود با عنوان «ذهن بدنمند[4]» با بحث دربارهٔ «چشم‌انداز مبتنی‌بر حرکت به‌سوی شناخت» این مسیر را پیش بردند و سرانجام، *اندی کلارک*[5] در سال ۱۹۹۷، با ارائهٔ تحلیلی دربارهٔ کنش هوشمندانهٔ محاسباتی و روباتیک در کتابی با عنوان «قرار دادن ذهن، جهان، و بدن در کنار یکدیگر[6]» این بحث را تکمیل کرد و پارادایم معرفت‌شناسی بدنمند را به‌عنوان موضوعی حائز اهمیت در چارچوب پارادایم‌های معرفت‌شناسی علوم شناختی، مطرح کرد.

در کنار این نقاط عطف تاریخی، اندیشه‌های فیلسوفان برجسته‌ای همچون *ادموند هوسرل*، *موریس مرلوپونتی*، و *ژان‌پل سارتر* در سنت پدیدارشناسانهٔ فلسفهٔ قاره‌ای، به تکوین مبانی فلسفی رهیافت شناخت بدنمند کمک کرده است. «براساس طرح هوسرل، با تقلیل پدیدارشناسانه، ذهنیت محض به‌واسطهٔ بدن و مشاهدهٔ عمیق و تأمل، قادر است به ماهیت پدیدارها رهنمون شود. هوسرل در پدیدارشناسی، که خود مدعی بنیان‌گذاری آن است، بدن را واسطهٔ درک و تجربه به‌شمار می‌آورد» (khabbazi kenari & Sebti,

1. Metaphors We Live By
2. George Lakoff and Mark Johnson
3. Francisco Varela, Evan Thompson and Eleanor Rosch
4. The Embodied Mind
5. Andy Clark
6. Putting Mind, World, and Body Back Together

(2016, 77). به‌نظر هوسرل، بدن، یک جوهر فیزیکی بسط‌یافته در مقابل ذهن بسط‌نیافته نیست، بلکه هستمندی است که در وضعیت اینجا و اکنون زیست می‌کند. «بدن، مکان انواع گوناگونی از احساسات است که در سطح نخست، توسط سوژهٔ بدنمندی که آن را تجربه کرده است، حس می‌شود و سامانهٔ منسجمی از احتمالات حرکتی است که امکان تجربهٔ هر لحظه از زندگی موقعیت‌مند و ادراکی-عملی را به‌گونه‌ای که ورای تصورات کنونی ماست، فراهم می‌کند» (Behnke, 2014, 1). هوسرل سرانجام به مفهوم آگاهی حرکت‌مدار[1] می‌رسد که نه به‌معنای آگاهی حرکتی، بلکه به‌معنای آگاهی یا ذهنیتی است که خود در حین تحرک، برساخته می‌شود (Behnke, 2014). *مرلوپونتی* نیز در همین سنت پدیدارشناسانهٔ هوسرلی بر نقش ادراک‌های بدنی در فرایند شناخت تأکید می‌کند. به‌نظر او «ادراک، دریافتن به‌واسطهٔ بدنمندی است، بدون اینکه دربارهٔ آن حکمی صادر شود یا حتی دربارهٔ آن، اندیشه و تأمل شود.... ادراک، حاصل درهم‌تنیدگی همهٔ حس‌های ما با هم و با جهان است» (khabbazi kenari & Sebti, 2016, 79). رهیافت بدنمند به شناخت تاکنون در رشته‌های گوناگونی منجر به شکل‌گیری تودهٔ گسترده‌ای از پژوهش‌های مبتنی‌بر کارهای آزمایشگاهی و تفاسیر کیفی شده است؛ به‌عنوان مثال، در طول بیست سال گذشته، از پژوهش‌های آزمایشگاهی در رشتهٔ زبان‌شناسی برای یافتن رابطهٔ بین مفاهیم زبانی و فرایندهای حسی-حرکتی بدنی به‌شکل پرشماری استفاده شده است (Della Putta, 2018, 23). اما بدنمندی به‌عنوان پارادایم نوین علوم شناختی، رهیافتی تازه برای معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل است. اگرچه بدن و زیست بدنمند انسان از زمانی‌که ارسطو انسان را حیوانی سیاسی نامید، موردتوجه اندیشمندان سیاسی بوده است، اما می‌توان گفت، به‌جز موارد انگشت‌شمار اما پراهمیت، توجه زیادی به تبیین این نوع از معرفت‌شناسی در نظریه‌های روابط بین‌الملل نشده است.

فیرکه و جبری[2] (۲۰۱۹) دربارهٔ مبانی بدنمند معرفت‌شناسی در نظریه‌های پسااستعماری روابط بین‌الملل یا آنچه با عنوان کلی‌تر «چرخش جهانی[3]» از آن یاد می‌شود، سخن گفته‌اند. به‌نظر آن‌ها، روابط قدرت تاریخی درونی‌شده[4] و بدنمند که مشخص می‌کند چه کسی می‌تواند سخن بگوید و چه کسی باید شنونده باشد، مانع شکل‌گیری یک گفت‌وگوی جهانی برابر میان ملت‌ها شده است. آن‌ها در این مقاله از تقاطع و برخورد قدرت، زبان، احساسات، و بدنمندی در قوام‌یافتگی گفت‌وگوی جهانی سخن می‌گویند. به‌نظر

---

1. Kinaesthetic Consciousness
2. K.M.Fierke & Vivienne Jabri,
3. Global Turn
4. Embedded

آنان، الگوهای سلسله‌مراتبی گفت‌وگو در جهان کـه ناشـی از موقعیـت بدنمنـد و تـاریخی کـارگزاران در سطح جهان است، سبب شده است که برخی بدن‌ها در مقایسه با دیگران، بیشتر مستعد طرد شدن، خشونت، اسارت، یا ترک دیار شده باشند. مسئلهٔ اساسی از دیدگاه آن‌ها ایـن اسـت کـه «خـاطرات ایـن تجربـه‌هـای ناخوشایند و همچنین، کردارهـای مبتنـی‌بـر آن‌هـا، بـاقی مـی‌مانـد و در تـاروپود جهـان درونـی مـی‌شـود» (Fierke& Jabri, 2019, 527).

سخن از معرفت بدنمند در ادبیات فمینیستی روابط بین‌الملل نیز پرشـمار اسـت. *جنیفـر هینـدمن*[1] (۲۰۰۴) از پیوند معرفت‌شناسی بدنمند با ژئوپلیتیک فمینیستی سخن گفته است و نگرش مبتنـی‌بـر بدنمنـدی را نـوعی تعهد هستی‌شناختی برای روابط بین‌الملل می‌داند که از ظرفیت کافی برای واژگون‌سازی روایت‌های غالب ژئوپلیتیکی مردانه، برخوردار است. این رهیافت، بدن را به‌عنوان سوژه و ابژهٔ شناخت در مرکز ژئوپلیتیـک قرار می‌دهد و ژئوپلیتیک به‌عنوان یکی از حوزه‌های تخصصی دانش روابط بین‌الملل، به‌گونـه‌ای فزاینـده، نسبت به امنیت بدن و هستی زنانه، حساس می‌شود و آن را از طریق وضع قوانینی دربارهٔ امنیت و جنگ در حقوق بین‌الملل، تضمین می‌کند.

در کنار این موارد نظری، برخی از پژوهشگران تلاش کرده‌اند شـیوه‌هـای معرفـت‌شناسـی بدنمنـد را بـرای درک پدیده‌های مهم بین‌المللی ازجمله پناهندگی، نژادگرایی، قدرت، رهبری، و احساسات به‌کار گیرنـد. *کاترین جنسن*[2] (۲۰۱۸) از معرفت‌شناسی بدنمند برای تحلیل وضعیت پناهنـدگی در برزیـل اسـتفاده کـرده است. وی در مقالهٔ خود، کردارهای پناهندگی را بررسی کرده و بر این نظر است که سلطهٔ معرفت‌شـناختی سوژهٔ بی‌بدن و بی‌جهان که کانون معرفت‌شناسی غربی است، به مقامات برزیل نوعی اقتدار معرفت‌شناختی برای آزار و اذیت کردن پناهندگان بخشیده است.

هاکسورث[3] (۲۰۱۶) در کتابی با عنوان «قدرت بدنمند[4]»، برداشت‌های نابدنمند از مفاهیم اصلی سیاسـت را موردانتقاد قرار داده و استدلال می‌کند که اگر تجربیات بدنمنـد متفـاوت زنـان و مـردان از سیاسـت، نقطـهٔ عزیمت تحلیل دربارهٔ مفاهیم مهمی همچون طبقه، نژاد، و قومیت باشد، برداشت ما از سیاست نیـز متفـاوت خواهد بود. به‌نظر او، روش‌های متعارف علوم سیاسی و به‌طورکلی علوم اجتمـاعی، بـا حـذف تجربـه‌هـای

1. Jennifer Hyndman
2. Katherine Jensen
3. Mary Hawkesworth
4. Embodied Power: Demystifying Disembodied Politics

بدنمند از میدان پژوهش به بازتولید نابرابری‌های جنسیتی و نژادی می‌انجامد. مک‌گی و پتی[1] (۲۰۱۹) در کتاب «قدرت، توانمندی، و تغییر اجتماعی[2]» در چارچوب معرفت‌شناسی بدنمند، آگاهی از بدنمند بودن قدرت را سرچشمهٔ تحقق عاملیت انسان برای ایجاد تغییرات اجتماعی به‌شمار می‌آورند. پتی در یکی از فصل‌های این کتاب با عنوان «تغییر دادن قدرت با کردار بدنمند[3]» با تبیین مفهوم قدرت بدنمند بر این نظر است که باید با نگاهی فراتر از لنزهای متعارف در چارچوب نظریه‌های اقتصاد سیاسی و انتخاب عقلانی، به مفهوم قدرت نگریست. به‌نظر وی، حتی هنجارها و باورهای اجتماعی‌شده نیز نه‌تنها در حوزه‌های مفهومی آگاهی، بلکه در چارچوب تمایلات اجتماعی بدنمندی قوام می‌یابند (Pettit, 2019).

در حوزهٔ رهبری و کیفیت آن نیز پژوهش‌های گسترده‌ای دربارهٔ معرفت‌شناسی بدنمند انجام شده است (Bathurst & Chain, 2013; Ropo et.al, 2013; Ropo et.al, 2019). *روپو* و همکاران (۲۰۱۳) با به‌کارگیری رهیافتی بدنمند در بررسی مسئلهٔ رهبری بر این نظرند که مردم براساس تجربه‌های حسی و بدنمند خود قضاوت‌های ذهنی‌ای دربارهٔ مکان‌های مادی دارند و مکان‌های مادی، نقش برجسته‌ای در رهبری افراد ایفا می‌کنند. منظور از مکان در اینجا یک مکان عینی نیست، بلکه نوعی تجربهٔ بیناذهنی است. نیومن در بحث خود دربارهٔ دیپلماسی (Numann, 2002) نیز اشاره می‌کند که چرخش زبانی در روابط بین‌الملل برای تحلیل بسیاری از پدیده‌های مهم این رشته، ازجمله دیپلماسی که مبتنی‌بر کنش‌های بدنمند است، کافی نیست. وی ضمن انتقاد از به‌کارگیری چرخش‌های زبانی رادیکال در فهم پدیده‌های بین‌المللی که به حذف رویه‌ها و کردارهای اجتماعی از دامنهٔ تحلیل انجامیده است، بر این نظر است که باید با توسل به چرخش کرداری، الگوهای مادی و انضمامی کنش را که حول درک مشترک ضمنی کنشگران سامان یافته است، درنظر گرفت. به‌نظر وی، فرهنگ دیپلماسی هر کشوری از طریق برهمکنش مشروط گفتمان و کردار شکل می‌گیرد؛ بنابراین، کنش‌های مادی بدنمند از اهمیت تحلیلی بالایی برخوردارند.

افزون‌براین، آن‌دسته از نظریه‌های روابط بین‌الملل که به نقش احساسات اذعان دارند و آن را در کانون توجه خود برای تحلیل امر بین‌الملل قرار می‌دهند، به معرفت‌شناسی بدنمند، هرچند به‌گونه‌ای ضمنی، متعهدند. طرفداران این نوع نگاه بر این نظرند که احساسات و چگونگی درک و برداشت و تحلیل ما از آن‌ها، نقش یک میانجی مهم سیاسی را در دانش روابط بین‌الملل ایفا کرده و بسیاری از مفاهیم زمینه‌ای

1. Rosemary McGee and Jethro Pettit
2. Power, Empowerment and Social Change
3. Transforming Power with Embodied Practice

این رشته همچون حاکمیت، دولت، سلسله‌مراتب، و قدرت برساختهٔ همین احساسات هستند. آن‌ها تأکید می‌کنند که دانش سیاست باید نقش تکوینی و قابلیت فراوان احساسات و بدن را در برساخته‌سازی نظم جهانی درنظر داشته باشد (Beattie et al, 2019; Solomon, 2015; Koschut et al, 2017; Hutchison, 2019).

باوجود همهٔ این تلاش‌های ازهم‌گسیختهٔ پژوهشی برای وارد کردن معرفت‌شناسی بدنمند به دامنهٔ پژوهش در روابط بین‌الملل، تاکنون به پیامدهای کلی این رهیافت بر معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل پرداخته نشده است. هدف ما در مقاله حاضر این است که بحث دربارهٔ معرفت‌شناسی بدنمند را با جست‌وجوی امکان آن در دانش روابط بین‌الملل، یک گام به‌پیش ببریم و نشان دهیم که چگونه نسل جدید نظریه‌های روابط بین‌الملل در زمینه‌های فرانظری معرفت‌شناختی خود، وام‌دار نگرش بدنمند به شناخت است و این نوع نگاه، امکان ورود شیوه‌های پژوهشی نوینی را به مرزهای این رشته فراهم کرده است.

۲. شناخت بدنمند در برابر سنت معرفت‌شناختی ذهن بی‌بدن

در نگرش کلاسیک به معرفت‌شناسی علوم شناختی، آنچه اهمیت دارد، ساختارهای نورونی مغز و رویدادهایی است که میان آن‌ها رخ می‌دهد. این سنت ماده‌گرایانه، میراث‌دار بزرگ‌ترین مخالف یا دشمن خود، یعنی ایدئالیسم معرفت‌شناختی است. به‌بیان *توماس فوکس*، این دو سنت متناقض در معرفت‌شناسی علوم اعصاب‌شناختی، با هم تلفیق می‌شوند. به‌نظر مغزشناسان، ما تنها در یک واقعیت ذهنی زندگی می‌کنیم که توسط مغز برساخته یا شبیه‌سازی شده است. در فضای داخلی آگاهی، سوژهٔ زندانی‌شده در ارگ خود، تصاویری از جهان بیرونی غیرقابل‌دسترسی را تماشا می‌کند. این تصاویر، دیگر برساخته‌های مقوله‌های ادراکی کانتی نیستند، بلکه برساختهٔ فرایندهای مغزی هستند. بازنمایی‌های عصبی، مترادف مقوله‌های ادراکی کانتی هستند؛ الگوهای تحریکی خاصی که مغز از طریق آن‌ها ساختارهای جهان خارج را بازتاب می‌دهد. به‌نظر فوکس در این نگاه، ماتریالیسم و ایدئالیسم به‌شکل متناقض‌نمایی دست‌دردست یکدیگر می‌دهند و نقطهٔ اشتراکشان این است که: «سوژه، هیچ جایگاهی در جهان ندارد» (Fuchs, 2018, 8).

محور کانونی انتقادهای فوکس و سایر نظریه‌پردازان شناخت بدنمند به پارادایم کلاسیک علوم اعصاب‌شناختی، نفی سوژهٔ بی‌بدن و بی‌جهان است. درواقع، نقطهٔ عزیمت معرفت‌شناسی بدنمند، رد سنت دکارتی و دوگانهٔ ذهن‌ـبدن در فرایند شناخت است. فوکس بر این نظر است که انسان تنها موجودی است که می‌تواند دربارهٔ خودش بیندیشد، موضعی دربارهٔ خودش داشته باشد، تجربه‌هایش را مشاهده کند و دربارهٔ خود به‌عنوان سوژه‌ای که تجربه می‌کند، تأمل کند؛ اما هیچ‌یک از این موارد، وضعیت بدنمندی

سوژه را در جهان تعلیق نمی‌کند. انسان در هر حالتی با جسم و بدن خود همراه است (Fuchs, 2018, 69-70).

از این منظر، آگاهی کاملاً به زمینهٔ بدنمند آن وابسته است و ما بدون بدن‌های زنده یا جسمانی‌مان نمی‌توانیم به نقش‌آفرینی و اعمال اراده در جهان بپردازیم؛ بنابراین، شناخت آگاهی و کیفیت‌های آن نیازمند شناخت کامل زمینهٔ اصلی آن، یعنی بدن ارگانیسم زنده است؛ زیرا، همین بدن، امکانات مختلف شناخت را برای ما فراهم می‌کند. این همان پارادایمی است که با عنوان شناخت بدنمند از آن یاد می‌شود.

در دانشنامهٔ استنفورد (Shapiro & Spaulding, 2021) آمده است که شناخت، زمانی بدنمند است که به‌شدت به ویژگی‌های فیزیکی بدن به‌عنوان کارگزار وابسته باشد؛ به‌این‌معنا که جنبه‌های مختلف بدن کارگزار، فراتر از مغز او، یک نقش تکوینی فیزیکی یا علی برجسته در پردازش‌های شناختی وی ایفا کنند. این برداشت از شناخت در بنیان خود با سنت دوگانه‌پندار دکارتی، فاصلهٔ زیادی دارد. علوم شناختی سنتی یا نسل نخست، ضمن اعتقاد به تمایز دکارتی ذهن و بدن، نقش ویژه‌ای برای عقل انسانی در شناخت پدیده‌ها قائل بود. «اصالت عقل، دوگانگی ذهن و عین، کاربرد ریاضیات و اهمیت و اصالت تجربه» (Salimi, 2020, 27)، مهم‌ترین اصول روش علمی دکارتی به‌شمار می‌آیند. براساس اصل دوگانگی ذهن و عین، که مبنای معرفت‌شناختی علوم شناختی محاسباتی است، «واقعیت‌ها، وجودی مستقل از ذهن انسان دارند و چه انسان بخواهد یا نخواهد، آن‌ها هستی و موقعیت و ویژگی خاص خود را دارند. ذهن انسان نیز وجودی مستقل از واقعیت بیرونی دارد.... این ذهن فعال از توانایی شناخت واقعیت برخوردار است و به‌همین‌دلیل می‌تواند ابزار حس را به‌کار بسته و واقعیت را شناخته و دراختیار بگیرد. این سوژه یا فاعل شناسا، امکان خطا در این شناسایی را دارد؛ زیرا وابسته به ابزار حسی و مشاهده است.... ضرورت وجود روش نیز از همین‌جا نشئت می‌گیرد» (Salimi, 2020, 26). براساس این نگرش، وظیفهٔ تفکر، استدلال، و معنادهی به پدیده‌های عالم، به‌عهدهٔ ذهن و تعامل با جهان خارج از ذهن، به‌عهده بدن گذاشته شده بود. «برپایهٔ این دیدگاه، فعالیت ذهن، مستقل از بدن است و به فرایندهای کهتر مانند ادراک و کنترل حرکتی و فرایندهای برتر مانند تفکر و زبان، تقسیم‌بندی می‌شود» (Della Putta, 2018, 22).

در این رهیافت به شناخت، حواس بشری نوعی از دانش را تولید می‌کنند که اگرچه خطاپذیر است، اما به ایجاد دانش قابل‌اعتماد کمک می‌کند. فیلسوفان فرانسوی، چالشی را در برابر دیدگاه دکارت ایجاد کرده‌اند مبنی‌بر اینکه چگونه دانش قابل‌اعتماد را می‌توان براساس تجربهٔ حسی خطاپذیر ایجاد کرد. آن‌ها این چالش را با طرح نسخه‌های اولیهٔ رهیافت بازتاب‌گرایی حل کرده‌اند. برپایهٔ این رهیافت باید محتوای ادراک حسی را از فرایندهای شناختی که منجر به آن می‌شود، متمایز کرد و تنها این فرایندهای شناختی

هستند (مانند بسط ذهنی و بازنمایی تجربهٔ حسی) که به‌سبب ماهیت ریاضی‌گونهٔ خود، قابل‌اعتمادند؛ بنابراین، دکارت بر این نظر بود که بین ادراک و بازنمایی ذهنی آن، تفاوت وجود دارد و بازنمایی ذهنی، تنها دانش حقیقی و مستقل است. براساس این دیدگاه، مفاهیم، هستمندهای انتزاعی‌ای هستند که تنها یک رابطهٔ عملکردی با بدن دارند: ورودی‌ای که بدن به ذهن می‌دهد، باید به یک زبان دلخواه و نمادین ترجمه شود که درواقع، پلی است بین ادراک و استدلال.

در سال‌های اخیر، پارادایم بدنمندی با اتخاذ رویکرد پدیدارشناسانه و چشم‌اندازی جسمانی و بدنمند به شناخت، سنت واقع‌گرایی معرفت‌شناختی، به‌معنای وجود واقعیت‌های مستقل از ذهن، را رد کرده و مفهوم جدیدی از کنش‌های ذهنی را براساس مبانی زیر تعریف می‌کند: (Della Putta, 2018, 22):

- ذهن ما در ارگانیسم زندهٔ ما جسمانیت یافته است؛
- ذهن خودآگاه ما نه‌تنها در مغز، بلکه در تمام ارگانیسم زندهٔ ما که متشکل از سیستم پیچیدهٔ ارگان‌ها و فرایندهای بدن‌های زندهٔ ماست، جسمانیت یافته است؛
- آگاهی ما لزوماً براساس شیوه‌هایی که بدن‌های ما زیست می‌کنند، شکل می‌گیرد.

لیکاف و جانسون در سال ۱۳۹۹ این برداشت جدید از ذهن را پارادایم «ذهن بدنمند» نامیدند. معرفت‌شناسی بدنمند بر این ایدهٔ کانونی استوار است که شناخت، افزون‌بر مغز، به‌شدت به جنبه‌هایی از بدن کارگزار وابسته است. «بدون مداخلهٔ بدن در معناسازی و کنشگری، افکار، پوچ هستند و امور ذهنی مجرد به‌تنهایی ویژگی‌هایی که دارند را به‌نمایش نمی‌گذارند» (Shapiro & Spaulding, 2021). درعین‌حال، برپایهٔ این نگرش، «شناخت به‌شدت به محیط طبیعی و اجتماعی وابسته است» (Shapiro & Spaulding, 2021). ازآنجاکه انسان و ویژگی‌های زیستی وی، تحت تأثیر محیط و تجربه‌های اجتماعی است، تأکید بر وابسته بودن شناخت به تجربه‌های بدنی، لزوماً به حذف تجربه‌های اجتماعی یا کم‌اهمیت پنداشتن آن نمی‌انجامد. در این دیدگاه، شناخت به‌گونه‌ای فعالانه میان بدن کارگزار و محیط فرهنگی و اجتماعی وی توزیع شده است. به‌بیان روشن‌تر، این ویژگی‌های محیطی، فرهنگی، و اجتماعی، قوام‌بخش و سازندهٔ کل سامانهٔ شناختی ارگانیسم‌های جسمانی هستند (Clark and Chalmers 1998; R. Wilson 2004; A. Clark, 2008; Menary, 2010).

در رهیافت شناخت بدنمند، جهان تجربه‌شده از طریق تعاملات متقابل میان فیزیولوژی ارگانیسم و مدارهای حسی-حرکتی وی با محیط، بازنمایی می‌شود. «تأکید بر پیوند ساختاری مغز-بدن-جهان، هستهٔ اصلی و محور کانونی برنامهٔ پژوهشی شناخت بدنمند است که برمبنای ایدهٔ کلاسیک پدیدارشناسانه‌ای بنا شده

است مبنی‌بر اینکه کارگزاران شناختی، جهان را به‌واسطهٔ فعالیت‌های زندهٔ بدن موقعیت‌مند خود محقق می‌کنند[1]» (Shapiro & Spaulding, 2021). به‌بیان روشن‌تر، در چارچوب معرفت‌شناسی بدنمند، معرفت از طریق تعامل انسان به‌عنوان یک ارگانیسم زیستی دارای بدن که با محیط پیرامون خود یکی می‌شود، پدیدار می‌شود نه اینکه تنها به‌واسطهٔ موقعیت‌های ازپیش‌داده‌شده یا عقاید و هنجارهای شخصی وی تعیین شده باشد و به آن‌ها وابسته باشد.

ایدهٔ بدنمندی، بر این باور استوار است که بدن در کنار نقش علی خود برای شناخت، نقشی تکوینی نیز دارد. «بسیاری از ویژگی‌های شناخت ازاین‌جهت بدنمند هستند که به بنیادهای فیزیکی بدن وابسته‌اند؛ به‌گونه‌ای که بدن، فراتر از مغز کارگزار[2]، نقش علی بنیادین و درعین‌حال، نقش قوام‌بخش و تکوین‌کنندهٔ فیزیکی را در فرایندهای شناختی کارگزار ایفا می‌کند(Shapiro & Spaulding, 2021). طرفداران علوم شناختی بدنمند از هردو ادعا دربارهٔ نقش تکوین‌کننده و نقش علی بدن در شناخت، دفاع می‌کنند. اما پرسش اساسی این است که «بدن دقیقاً چه نقش ویژه و برجسته‌ای در شناخت ایفا می‌کند که پیش‌ازاین در رهیافت‌های ذهن‌محور یا دوگانه‌پندار به آن توجه نشده بود؟»

طرفداران این نگاه در معرفت‌شناسی، به‌طورکلی سه عملکرد یا نقش جداگانه را در فرایند شناخت به بدن نسبت می‌دهند که هریک، پیامدهای متمایزی دارد. این سه عملکرد عبارتند از: «بدن به‌عنوان محدودکنندهٔ شناخت، توزیع‌کنندهٔ پردازش‌های شناختی، و تنظیم‌کنندهٔ فعالیت‌های شناختی» (Shapiro & Spaulding, 2021).

در توضیح کارویژهٔ نخست می‌توان گفت، ویژگی‌های خاص بدن کارگزار برخی از شکل‌های شناخت را آسان‌تر می‌کنند و درعین‌حال برخی فرایندهای شناختی دقیقاً به‌دلیل وجود همین ویژگی‌ها، دشوارتر است و حتی گاهی ممکن است دستیابی به آن‌ها ناممکن باشد. به‌دلیل همین ویژگی محدودکنندگی بدن برای شناخت است که می‌توان تنوع شناختی و ظرفیت‌های شناختی در کارگزاران را توجیه کرد.

بدن به‌عنوان توزیع‌کنندهٔ شناخت، نقش میانجی را برای توزیع پردازش‌های شناختی و بار محاسباتی بین ساختارهای نورونی و غیرنورونی ایفا می‌کند تا آنچه سرانجام بازنمایی می‌شود، محصولی از هردو ساختار باشد. از این منظر، شناخت، منحصر و محدود به مغز و ساختارهای نورونی نیست و ساختارهای غیرنورونی

---

1. Bring Forth a World
2. Beyond-the-Brain Body

درون بدن و حتی خارج از بدن نیز در تکوین و قوام‌یافتگی آن نقش دارند؛ به‌عنوان مثال، پژوهش‌های مربوط به محاسبات ریخت‌شناختی، که به‌موجب آن ویژگی‌های ساختارهای آناتومیکال (مثل شکل گوش خفاش) نقشی محاسباتی در فرایندهای شناختی‌ای همچون اکولوکیشن[1] دارد، نیز مبتنی‌بر ایدهٔ بدن به‌عنوان توزیع‌کننده هستند. همچنین، برپایهٔ این ایده، بر نقش مصنوعات مادی مانند تلفن‌های هوشمند که سهم مشارکتی در پردازش‌های شناختی دارند، تأکید می‌شود.

سومین نقش و کارویژهٔ بدن در فرایند شناخت، تنظیم فعالیت‌های شناختی در فضا و زمان و درنتیجه، انطباق و سازگاری کنش و شناخت است. به‌بیان روشن‌تر، این بدن است که اجرای رفتارهای پیچیده در واکنش به محیط پیچیده در وضعیت‌های اینجا و اکنون متفاوت را به‌گونه‌ای بی‌درنگ تسهیل می‌کند. درواقع، بدن یک پدیدهٔ منفعل نیست که تنها اطلاعات حسی‌ـحرکتی ورودی را دریافت و آن‌ها را برای پردازش به مغز ارسال کند و سپس، دستورات خروجی را به اندام‌های گوناگون انتقال دهد؛ بلکه «امری جدایی‌ناپذیر و درآمیخته با کنترل آنلاین خود امر شناخت است».... «در اینجا بدن، در فرایند شناخت، نقشی بازخوردمحور[2] دارد»(Shapiro & Spaulding, 2021).

بنابراین می‌توان گفت، تمایز اصلی علوم شناختی سنتی و علوم شناختی بدنمند در برداشت نخست، مربوط به دیدگاه‌های متفاوت آن‌ها دربارهٔ بازنمایی ذهنی، محاسبه، و تحقق است. درحالی‌که بسیاری از برداشت‌های سنتی، تمایل دارند که شناخت را به‌عنوان امری برآمده از بازنمایی داخلی، به‌لحاظ محاسباتی ایستا و کاملاً مستقل از تحقق سامانهٔ عصبی، ویژگی‌های بدن فیزیکی، و محیط پیرامون آن درک کنند، علوم شناختی بدنمند تمایل دارند که شناخت را به‌عنوان بازنمایی توزیع‌شده و به‌لحاظ محاسباتی پویا که تنها با ارجاع به جزئیات تحقق بدنی می‌توان آن را به‌درستی تعیین و مشخص کرد، درنظر بگیرند.

متزینگر در سال ۲۰۰۶ (Metzinger, 2014) تلاش کرد چارچوب دقیق‌تری برای مفهوم بدنمندی ارائه دهد. به‌نظر او، تعریف‌هایی که تاآن‌زمان دربارهٔ بدنمندی ارائه شده بودند، کامل و دقیق نبودند. وی تلاش کرد سه سطح متمایز از بدنمند بودن شناخت را تبیین کند و آن را چارچوب بدنمندی مرتبهٔ اول، مرتبهٔ دوم، و مرتبه سوم نام‌گذاری کرد. چارچوب بدنمندی مرتبهٔ اول، دوم، و سوم به‌این‌منظور توسعه یافته است که نشان دهد، چگونه ویژگی‌های پدیدارشناسانه‌ای مانند آگاهی یا خودپنداره برمبنای بنیادهای فیزیکی و

---

1. Echolocation

ـ اکولوکیشن سیستمی در برخی حیوانات است که از صوت برای جهت‌یابی و دیدن استفاده می‌کنند.

2. Feedback-Driven Role

محاسباتی استوار و تثبیت شده‌اند. هدف متزینگر از ترسیم این طرح سه‌سطحی این بود که نشان دهد، چگونه تجربهٔ خودبودگی یا خویشتن‌انگاری پدیداری، درون یک سیستم بدنمند تولید شده است و بنابراین، مفهوم شناخت بنیادمند[1] را ابداع کرده است. «ادعای اصلی متزینگر این است که خویش‌پندارهٔ پدیداری (سطح سوم شناخت یا 3E) ریشه در فرایندهای بازنمایی و محاسباتی (سطح دوم شناخت یا 2E) دارد که به‌نوبهٔ خود، مبتنی‌بر ساختارهای فیزیکی هستند (منظور، بدن نورونی است) (سطح اول شناخت یا 1E)» (Quadt, 2018). اما در اینجا پرسش مهم‌تری پیش می‌آید و آن اینکه این سه سطح، چگونه به هم مرتبط می‌شوند؟ متزینگر (۲۰۱۴) تأکید می‌کند که روابط بنیادی[2]، بدنمندی سطح اول را به سطح دوم و سوم مرتبط کرده است. وی نظریهٔ بنیاد شناخت[3] را به‌عنوان یک چارچوب نظری مناسب مطرح می‌کند که در آن بنیاد، به‌معنای بنیان فیزیکی است. به‌طورکلی، بنیادمندی شناخت، به روابط بین سطوح مختلف بدنمندی اشاره دارد که بینش روشنی را دربارهٔ چگونگی پدیدار شدن و ظهور ویژگی‌های سطح‌بالای ذهن، مانند تجربه و خویش‌پنداره، از ویژگی‌های سطح پایین‌تر آن ارائه می‌دهد.

متزینگر بر این نظر است که هریک از سطوح شناخت درواقع، یک مجموعهٔ کاملاً مشخص از سیستم‌هاست. سیستم مرتبهٔ اول یا سطح اول واکنش‌پذیر، انطباق‌پذیر است و بدون محاسبات صریح به رفتار هوشمندانه می‌رسد. سیستم سطح دوم، با بازنمایی‌های جامع و صریح خود به‌گونه‌ای بدنمند، خودکنترلی علی را افزایش می‌دهد و سیستم‌های سطح سوم، جنبه‌های خاصی از مدل بدن را درون یک هستی‌شناسی یکپارچه ادغام می‌کند و بنابر این سطح آن را به تجربهٔ آگاهانه ارتقا می‌دهد؛ به‌عنوان مثال، انسانی که آگاهانه درحال پایین رفتن از یک خیابان است، با حالت هشیاری معمولی و وضعیت غیرآسیب‌شناختی از آگاهی به‌طور هم‌زمان در همهٔ سیستم‌ها قرار دارد. در برخی موقعیت‌ها، مانند خواب بدون‌رؤیا، تشنج‌های غیرصرعی، خواب دیدن یا توهم‌های بدنی، لزوماً هرسه سیستم، به‌طور هم‌زمان فعال نیستند (Metzinger, 2014). همان‌گونه که *بارسالو*[4] (۲۰۰۸) بیان می‌کند، شناخت بنیادمند، بازتاب‌دهندهٔ این مفروضه است که شناخت به شیوه‌های پرشماری، به بنیادهای فیزیکی وابسته است؛ ازجمله اینکه شناخت، مبتنی‌بر شبیه‌سازی[5]، کنش وضعیتی[6] و در مواقعی، حالت‌های بدنی است.

---

1. Grounded Cognition
2. Grounding Relations
3. Grounding Theory of Cognition
4. Barsalou
5. Simulations
6. Situated

بدنمند بودن شناخت، همسویی زیادی با سنت پدیدارشناسی دارد. این سنت معرفت‌شناختی از این انگارهٔ ابتدایی آغاز می‌شود که در حوزهٔ فرهنگ، بدن، موضوع یا ابژهٔ شناخت نیست، بلکه شناساننده یا سوژهٔ فرهنگ است یا به‌بیان توماس چورداس[1] «بدن، بستر وجودی فرهنگ است» (Csordas, 2002, 58). چهار ویژگی اصلی ذهن در معرفت‌شناسی نوین علوم شناختی که با عنوان (۴ ای[2]) شناخته می‌شوند، یعنی بدنمندی، درونی‌شدن با جهان[3]، بسط‌یافتگی در جهان[4]، و فعال‌شدگی[5]، از درون مکاتب فکری پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم، خلق شده و انتشار یافته‌اند. شناخت ازاین‌جهت که به وضعیت اکنون و اینجا وابسته است، موقعیت‌مند[6] و ازاین‌جهت که به‌واسطه ساختارهای فیزیکی و نورونی بدن‌های ما رخ می‌دهد، بدنمند است. همچنین، ازاین‌جهت که به‌واسطهٔ زیست و حضور ما در جهان تکوین می‌یابد، درونی‌شده و عجین‌شده با جهان[7] است. سرانجام اینکه شناخت به‌این‌سبب که به کنش ما وابسته است و از طریق کنش بدنمند در جهان پدیدار می‌شود، فعال[8] است و ازاین‌جهت که در یک پیوستار بی‌مرز با جهان و اشیاء درون آن قرار دارد، بسیط[9] است.

امروزه این سنت فکری به‌دلیل تأکیدش بر کنش‌های بدنمند، به عمل‌گرایی یا پراگماتیسم نیز نزدیک شده است. این گرایش جدید معرفتی، بیانگر این است که علوم شناختی نه‌تنها از سنت فیلسوفان قاره‌ای پیروی می‌کند، بلکه به سنت تفکر آنگلوساکسونی نیز نزدیک شده است. برخی از اندیشمندان متأخر فلسفهٔ ذهن در این مسیر حتی به انگاره‌های فیلسوفان عمل‌گرای یک سده پیش ارجاع می‌دهند (See Wang, 2015).

بنا بر آنچه گفته شد، ویژگی‌های مشترک رهیافت معرفت‌شناسی بدنمند را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد: شناخت بدنمند در راستای رد و انکار سنت دوگانه‌پندار دکارتی توسعه یافته است؛ شناخت به بدن و تجربه‌های بدنی وابسته است و بدن، تنها نقش دریافت‌کنندهٔ منفعل اطلاعات حسی-حرکتی را ندارد، بلکه

---

1. Thomas J. Csordas
2. 4E
3. Embedded

- به‌صورت «بستریده در محیط جامعه و فرهنگ و عجین‌شده با دنیا» نیز ترجمه شده است.

4. Extended

- «گسترش‌یافته‌درجهان» نیز ترجمه شده است.

5. Enactive

- به‌صورت «فعال‌شده یا مبتنی‌بر حرکت» نیز ترجمه شده است.

6. Situated
7. Embedded
8. Enactive
9. Extended

محدودکننده، توزیع‌کننده، و تنظیم‌کنندهٔ شناخت در وضعیت‌های زمانی و مکانی گوناگون است؛ بدن، هم‌زمان نقش علی و تکوینی را در امر شناخت ایفا می‌کند؛ شناخت بدنمند در چارچوب سنت فکری پدیدارشناسانه، پیوستار بدن‌ـفرهنگ را در مرکز توصیه‌های معرفت‌شناختی خود قرار می‌دهد؛ به‌بیان روشن‌تر، بدن با محیط اجتماعی و فیزیکی اطراف خود، عجین شده و در یک پیوستار بازفرجام، همدیگر را تولید و بازتولید می‌کنند. با توجه به این ویژگی‌ها، معرفت‌شناسی بدنمند به‌عنوان یکی از پارادایم‌های نوین در علوم شناختی، ظرفیت‌های زیادی برای ورود به دانش روابط بین‌الملل دارد.

۳. دلالت‌های معرفت‌شناسی بدنمند برای روابط بین‌الملل

معرفت شناسی بدنمند، نگرش نوینی به شیوه شناخت و فهم امور است که می تواند دلالت های متفاوتی برای روابط بین الملل به عنوان یک حوزه مطالعاتی داشته باشد.

۳-۱. معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل

معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل به سویه‌های گوناگون کسب دانش و معرفت دربارهٔ جهان و تعریف اساسی از علم مربوط می‌شود و درواقع، در پی کشف و بررسی رهیافت‌های شناخت یا شناخت‌شناسی مناسب با دانش روابط بین‌الملل است. درحقیقت، پرسش از اینکه چگونه باید پدیده‌های روابط بین‌الملل را شناخت و شناخت ما از پدیده‌های روابط بین‌الملل تاچه‌اندازه معتبر است، یک پرسش معرفت‌شناختی است. پاسخ به این پرسش، نیازمند پاسخ به پرسشی ابتدایی‌تر و هستی‌شناسانه دربارهٔ ذات و ماهیت پدیده‌های بین‌المللی یا چستی امر بین‌الملل است. تاکنون چهار مکتب معرفت‌شناختی در روابط بین‌الملل مطرح شده است که هریک گونهٔ متفاوتی از شناخت و روش را در جهان اندیشه معرفی کرده‌اند. این مکاتب عبارتند از: «تجربه‌گرایی علمی، نظریهٔ انتقادی، تأثیر و تأویل‌گرایی، پست‌مدرنیسم، و مطالعات فرهنگی» (See Salimi, 2020, 21-46).

معمولاً در برخی از کتاب‌ها، نظریات روابط بین‌الملل به‌لحاظ مدل‌های فلسفهٔ علم به دو اردوگاه کلان اثبات‌گرایی و پسااثبات‌گرایی تقسیم می‌شوند. مطلوب معرفت‌شناختی اثبات‌گرایان برای کسب دانش در علوم اجتماعی، شیوهٔ علوم طبیعی است. براساس نظریه‌های باورمند به این اردوگاه معرفت‌شناختی، واقعیت اجتماعی روابط بین‌الملل به‌عنوان اُبژه یا موضوع شناخت از خارج (نگاه سوم شخصی که هیچ قضاوت ارزشی‌ای ندارد) قابل‌مطالعه است. هدف مطالعه و پژوهش در اینجا (که اساساً امکان‌پذیر نیز هست)، توضیح علل و ریشه‌های پیدایش ساختارها و آشکار کردن فرایندهای درون روابط بین‌الملل برپایهٔ علیت‌های اثبات‌شده به‌صورت تجربی و تدوین نظریه‌های جهان‌شمول روابط بین‌الملل است. از نظر

معرفت‌شناسی اثبات‌گرایانه، نظریه، همواره به یک حوزهٔ مطالعاتی مشخص اشاره دارد و گزاره‌های مشخصی را مفروض می‌گیرد و همسانی‌ها و قوانین برآمده از آن را بیان می‌کند. نظریهٔ نئورئالیسم، نظریهٔ رژیم‌ها، و لیبرالیسم، مدعی این نوع نظریه‌پردازی علمی هستند؛ به‌ویژه اینکه پیش‌بینی‌هایی را درباره سیاست ارائه می‌دهند.

درمقابل، شماری از رهیافت‌های زیرمجموعهٔ نظریه‌های پسااثبات‌گرا از روش تفهمی برای تبیین پدیده‌های بین‌المللی پیروی می‌کنند. خط گسل معرفت‌شناختی در روابط بین‌الملل، به‌شکل بسیار ساده‌سازی‌شدهٔ آن، مرز بین تبیین[1] و تفهم[2] است. رهیافت‌های تبیینی بر این نظرند که مفروضات مرتبط با جهان اجتماعی و جهان طبیعی، هردو از یک راه به‌دست می‌آیند؛ اما رهیافت‌هایی که بر تفهم تأکید دارند، بر این نظرند که پدیده‌های اجتماعی، تنها با ادراک‌های سوبژکتیو و انتساب معنا به‌دست می‌آیند. در این رهیافت‌ها، دانشمند علوم اجتماعی نمی‌تواند بیرون از موضوع موردمطالعه بایستند و بدون هیچ قضاوت ارزشی‌ای، پدیدهٔ اجتماعی را مطالعه کند. بهترین روش برای فهم روابط بین‌الملل، روش تفسیری یا هرمنوتیک است. به‌بیان روشن‌تر، علوم اجتماعی همواره با قضاوت‌های ارزشی کسانی همراه است که متصدی آن هستند. در دههٔ ۱۹۸۰، رهیافت‌های پسامدرن و پساساختارگرایانه در روابط بین‌الملل برپایهٔ همین نگاه معرفت‌شناسانه، بر این نکته تأکید کردند که معرفت، مشروط بوده و همواره به زمینه‌های اعتقادی، تاریخی، و فرهنگی وابسته است (Schieder & spindler, 2014, 6-7).

معرفت‌شناسی بدنمند، جایی فراتر از این دو اردوگاه، در میان اثبات‌گرایی و پسااثبات‌گرایی و البته از چارچوب سنت پدیدارشناسی، راهی برای ورود و تأکید بر تجربه‌های بدنی در روابط بین‌الملل است. براساس این نوع نگاه، بدن و تجربه‌های زیستی، فیزیکی، و احساسی وابسته به آن از فهم و شناخت امر بین‌الملل جدا نیست. هر نوع نگاهی به کارگزار و مفهوم کارگزاری در روابط بین‌الملل، مستلزم درنظر گرفتن ویژگی‌های بدنمند پدیده‌هاست. ما به‌عنوان انسان‌هایی دارای اندام فیزیکی در جهان زیست کرده و آن را به‌گونه‌ای فعالانه فهم می‌کنیم.

به‌طورکلی، ماهیت شناخت از منظر معرفت‌شناسی بدنمند، دوگانه‌پنداری ذهن‌ـبدن و سوژه و ابژهٔ دکارتی و رهیافت‌های برآمده از آن در روابط بین‌الملل (مانند رفتارگرایی، واقع‌گرایی، و...) را کنار می‌گذارد و

1. Explanation
2. Understanding

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

رد می‌کند. درنتیجه، اینکه تصور کنیم چون در این رهیافت، بحث بدن و وابسته بودن شناخت به بدن مطرح است، پس ضرورتاً با رنسانس روش‌های رفتارگرایانه و اثبات‌گرایانه در روابط بین‌الملل روبه‌رو خواهیم بود، نادرست است؛ زیرا، این تفکر در بنیاد خود بر نقد و تکذیب دوگانه‌پنداری دکارتی استوار است. همان‌گونه که گفتیم، در این دیدگاه، بدن انسان، موضوع مطالعه نیست، بلکه فرایندهایی که بدن را به زمینهٔ وجودی فرهنگ تبدیل می‌کنند و چگونگی قوام‌یافتگی متقابل این‌دو را نشان می‌دهند، موضوع مطالعه خواهند بود. به‌بیان روشن‌تر، بدن‌هایی که به‌صورت فرهنگی برساخته می‌شوند و ویژگی‌های زیستی‌ای که به برساخته شدن فرهنگ قوام می‌بخشند یا علت آن هستند، محور تمرکز مطالعاتی این رهیافت هستند.

معرفت‌شناسی بدنمند از این لحاظ، بیشتر با رهیافت‌های انتقادی و نگاه‌های پدیدارشناسانه در روابط بین‌الملل هم‌سویی خواهد داشت؛ اگرچه آن را نیز چندین گام به‌جلو می‌برد و به جهت‌های جدیدی سوق می‌دهد. علوم شناختی بدنمند، چندان در پی فهم چگونگی گشوده بودن جسمانیت یا فیزیکالیستی در برابر تجربهٔ خود، جهان، و دیگران نیستند، بلکه بیشتر به‌دنبال شناسایی سازوکارها و فرایندهایی است که به توضیح این مسئله کمک کنند که شناخت تاچه‌اندازه زمینه در طبیعت بدنی کارگزاری شناختی دارد و محدود به آن است؟

درعین‌حال، معرفت‌شناسی بدنمند با نگرش فردگرایی در تضاد است. درحالی‌که نگرش‌های سنتی علوم شناختی با تمرکز بر رهیافت ذهن بی‌بدن، تمایل داشتند که وجود بازنمایی‌های گسسته و درونی را که به‌واسطه سازوکارهای به‌شدت مجزا و مشخص در مغز رخ می‌دهد، مفروض پندارند و درنتیجه، به فردگرایی و درون‌گرایی منتهی می‌شدند، علوم شناختی بدنمند، شناخت را محصول تعامل پویا و بی‌درنگ محیط و بدن و ساختارهای نورونی و غیرنورونی می‌داند. این دیدگاه، هیچ تمایز و شکافی میان تجربه‌های بدنی و بافتار[1] فرهنگی و اجتماعی زندگی قائل نمی‌شود. از این منظر ــبرخلاف معرفت‌شناسی کلاسیک علوم شناختی که منطبق با روش‌شناسی رهیافت واقع‌گرایی کلاسیک جرویس در روابط بین‌الملل بودــ رهیافت شناخت بدنمند، امکان توجه به نقش تکوینی ساختارهای نورونی و زیستی کارگزاران را در نگرشی کل‌گرایانه ــکه ویژهٔ رهیافت‌های سازه‌انگاری نوین استــ در دانش روابط بین‌الملل فراهم می‌کند. به‌بیان ساده‌تر، براساس این رهیافت، ویژگی‌های زیستی بدن کارگزار درهمان‌حال که از

1. Context

ویژگی‌های محیطی کل‌گرایانه در نظام بین‌الملل تأثیر می‌پذیرد، هم‌زمان نیز بر آن تأثیر می‌گذارد.

۲-۳. بدنمندی و نظریه‌های روابط بین‌الملل: کردارگرایی، فمینیسم، و نظریهٔ پسااستعماری

تأثیر نگاه بدنمند به معرفت‌شناسی را می‌توان در نسل متأخر نظریه‌های سازه‌انگاری یا آنچه از آن با عنوان «چرخش کرداری» یاد می‌شود، مشاهده کرد (Bueger & Gadinger, 2021). چرخش کرداری در معرفت‌شناسی علوم اجتماعی، نوعی فاصله گرفتن از آرمان‌های علمی سنت مدرنیسم به‌شمار می‌آید و براساس آن، «جنبه‌های بدنمند و اجتماعی فعالیت‌های انسانی در نقطهٔ عزیمت پژوهش قرار می‌گیرند» (Schatzki, et.al, 2001). محور اصلی چرخش کرداری در علوم اجتماعی، پرهیز از ساده‌انگاری و نگرش دوگانه‌پندار به کنش انسانی و همچنین، قائل نبودن به تمایز ماهوی کنش‌های بدنی از کنش‌های شناختی و ذهنی است. افزون‌براین، طرفداران چرخش کرداری در علوم اجتماعی بر این مضمون مشترک تأکید دارند که معرفت، معناسازی، و خلاقیت با همراه شدن با جهان، پدیدار می‌شود و کاملاً به محیط اجتماعی و مادی ما وابسته است (Goodwin, 2003). *گادینجر و بیوگر* (Bueger & Gadinger, 2021, 55-56)، دربارهٔ بدنمند بودن کردار می‌نویسند: «استدلال دربارهٔ تقدم هستی‌شناختی کردار در وهلهٔ نخست، برپایهٔ این انگاره شکل گرفته است که کردارها، *فعالیت‌های بدنی* هستند.... بدن، فقط وسیله‌ای نیست که کارگزار از آن برای انجام یک کنش استفاده می‌کند. بدن‌ها از اجزای اصلی اجرای یک کنش هستند. کنش‌های روالمندشده نیز اجراها و نقش‌آفرینی‌های بدنی به‌شمار می‌آیند. چنین برداشتی، نه‌تنها به دوگانه‌انگاری ذهن و بدن خاتمه می‌دهد، بلکه برای بدن انسان، به‌عنوان عنصر اصلی در تبیین و تفسیر کردارها، جایگاهی محوری قائل می‌شود. نظریه‌های کردارگرا، بدن‌های انسانی را جایگاه یا مکان کارگزاری، واکنش مؤثر، تجلی فرهنگی، و همچنین، هدف یا نشانگاه قدرت و هنجارسازی می‌دانند». این نوع نگاه به هستی‌شناسی کرداری، در معرفت‌شناسی نظریهٔ کردار نیز بازتاب یافته است. در کردارنگاری، به‌عنوان روش اصلی پژوهش در رهیافت کردارگرا، «دغدغهٔ پژوهش نه از جنس فرهنگ، بلکه از جنس کردار یا عمل است.... کردارنگاری، به فهم کردارها، به‌مثابه پدیده‌هایی زمانمند و مکانمند مربوط می‌شود» (Bueger & Gadinger, 2021, 167). *شاتزکی*، کردار را به‌عنوان هستهٔ مرکزی همهٔ نظریه‌های کرداری، «مجموعه‌ای از فعالیت‌های بدنمند انسانی با واسطهٔ مادی» می‌داند که «حول فهم‌های کرداری مشترک، ساماندهی شده‌اند» (Bueger & Gadinger, 2021, 35).

دومین حوزهٔ اثرگذاری معرفت‌شناسی بدنمند را می‌توان در نظریه‌های پسااستعماری و آن چیزی جست‌وجو کرد که در روابط بین‌الملل، با عنوان «چرخش جهانی[1]» شهرت یافته است. نظریه‌های پسااستعماری، به‌دلیل نوع نگاه خود به تأثیر تمایزهای بدنی، نژادی، قومی، و جنسیتی در برساخته شدن نظم بین‌الملل، در ساختار معرفت‌شناختی خود، وام‌دار رهیافت بدنمند هستند. نظریه‌پردازان این حوزه تلاش می‌کنند از اروپامحوری و غرب‌محوری حاکم بر دانش روابط بین‌الملل فاصله بگیرند و چشم‌اندازی تکثرگرایانه به سیاست جهانی را برگزینند. این رهیافت، مستلزم تمرکز بر یک گفت‌وگوی جهانی از منظر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی است و درنتیجه، با رد و کنار گذاشتن هستی‌شناسی فردگرایانه، نوعی هستی‌شناسی رابطه‌ای را برمی‌گزینند. نظریه‌پردازان این حوزه، روش گفت‌وگوی جهانی را برای رهایی‌بخشی از سلطهٔ معرفت‌شناختی غرب پیشنهاد می‌کنند. این روش، درواقع، نوعی رویارویی بدنمند برای بازتعریف امر بین‌الملل جهان‌شمول است. «روش گفت‌وگوی جهانی، توجه را به کردارهای کاربست زبان، تفسیر، و بسیج معارف موقعیت‌مند[2]، به‌عنوان امری اساساً انسان‌شناختی و نه‌تنها فلسفی، معطوف می‌کند. این نظریه، در پی رهاسازی معرفت‌شناسی از قیود احکام تجویزشده‌ای است که عام‌گرایی و جهان‌شمول بودن اعتبار و معیارهای قضاوت و همچنین، نقطه‌نظرات معرفت‌شناختی هستند که فاعل شناسای آن‌ها به‌لحاظ جنسیت، طبقهٔ اجتماعی، و شرایط فرهنگی، ازپیش‌تعیین‌شده است» (Fierke& Jabri, 2019, 513). *فیرکه* و *جبری* بر این نظرند که الگوهای گفتار و سکوت، ماهیتی بدنمند، احساسی، و گره‌خورده با انگاره‌های تاریخی دارند که زمینه‌های گفت‌وگو را فراهم می‌کنند. این ویژگی‌ها سبب می‌شوند که مفاهیمی مانند نژاد، طبقه، جنسیت، و فرهنگ با پویایی‌های قدرت نهفته در پس گفت‌وگوها همراه شوند و به تداوم ساختار سلسله‌مراتبی حاکم بر نظام بین‌الملل، کمک کنند.

درعین‌حال، نقش محدودکنندگی بدن برای شناخت، در نظریه‌های فمینیستی روابط بین‌الملل به‌رسمیت شناخته شده است. فمینیست‌ها در محدودهٔ معرفت‌شناسی، همواره با این پرسش روبه‌رو بوده‌اند که به‌کارگیری نگرش‌های جنسیتی، چه نقشی در برساخته شدن دانش ایفا می‌کند؟ آن‌ها کاستی‌های تاریخ علم را به سوگیری‌های جنسیتی و برترشماری بدن مردانه، به‌عنوان ابژه و سوژهٔ متعارف و تثبیت‌شدهٔ شناخت، نسبت می‌دهند (Harrison, et.al, 2011). شاید بتوان سرآغاز این نوع نگاه را نیز به *مرلوپونتی*

1. The Global Turn
2. Situated Knowledge

بازگرداند. انتقاد فمینیستی مرلوپونتی از دوگانگی ذهن-بدن و بدن-سوژه به مرکزیت یافتن بدن در فهم سوژگی و دانستن انجامید (Grosz, 1994). براساس سنت پدیدارشناسی بدنمند، بدن زیسته[1]، تفاوت معناداری با بدن جسمانی دارد. *گروث* بر این نظر است که نگاه جسمانی به بدن باعث شده است که «فلسفه خود را در یک وضعیت تن‌هراسی عمیق تثبیت کند» (Grosz, 1994, 5). به‌نظر گروث، پرسش از بدن زیسته، بی‌درنگ ذهن را به‌سوی مسائلی همچون جنسیت، نژاد، و سن و در مفهوم کلی‌تر، تمایزهای جسمانی می‌کشاند. گروث تأکید می‌کند که این تمایزها، تنها جسمانی نیستند و به شیوه‌هایی که فرهنگ بر بدن‌ها نشانه‌گذاری می‌کند و موقعیت‌های خاصی که برای ما ایجاد می‌کند تا در آن زیست و خود را بازآفرینی کنیم نیز مربوط می‌شود (Grosz, 1994). به‌بیان روشن‌تر، بدن نه در معنای کاملاً بیولوژیکی و نه به‌معنای کاملاً برساختهٔ اجتماعی، نوعی احساس تداوم را در تقاطع فهم زیستی، اجتماعی، و زبانی ایجاد می‌کند (Braidotti, 1994). *بربور*، دربارهٔ بدنمندی شناخت در سنت فمینیستی می‌نویسد: «در این نوع نگاه، بر شیوه‌های شناخت زنانه از امر بین‌الملل تأکید شده و تجربه‌های گوناگون زنان، معتبر شمرده می‌شود» (Barbour, 2018, 209). وی با ارجاع به شماری از نویسندگان فمینیست که از معرفت غربی و دوگانه‌پنداری همراه با آن، شالوده‌شکنی کرده‌اند، در مقالهٔ خود از شیوه‌های زنانهٔ دانستن با تأکید بر رهیافت بدنمند به شناخت، سخن گفته است. استدلال اصلی وی این است که چشم‌انداز روش‌شناسی بدنمند، یکی از مناسب‌ترین شیوه‌ها برای درک و تحلیل تجربه‌های زیستهٔ زنانه دربارهٔ جهان است؛ بنابراین، به‌نظر می‌رسد که سنت فمینیستی روابط بین‌الملل از دیرباز، نوع خاص نگرش معرفت‌شناسی بدنمند را برای ارائهٔ معرفت جایگزین دربارهٔ امر بین‌الملل، پذیرفته است.

سرانجام می‌توان گفت که نگرش‌های بدنمند، مطالعات علوم شناختی و زیستی را با نظریه‌های روابط بین‌الملل پیوند می‌دهند. این پیوند (به‌عنوان مثال) با نوع پیوند میان روان‌پزشکی با روان‌شناسی متفاوت است. در نگرش‌های بدنمند، ضمن توجه به بدن انسان و تأثیر سلسله‌اعصاب و ویژگی‌های جسمانی در فهم و کنش بین‌المللی، به تعامل بدن و محیط اجتماعی نیز توجه می‌شود و نشان می‌دهد که چگونه پدیده‌های بین‌المللی می‌توانند برساختهٔ اجتماعی باشند. به‌بیان روشن‌تر، از این منظر، جسم و روح، آن‌گونه که در دوانگاری دکارتی بر آن تأکید می‌شد، جدا از هم نیستند، بلکه به‌گونه‌ای پیوند خورده‌اند که پیوسته یکدیگر را برمی‌سازند. این امر می‌تواند به این گزارهٔ بسیار مهم نیز بینجامد که با تحول جسم و تغییر نوع

1. Lived Body

تعامل اجتماعی آن، هم نگاه و هم کنش انسان در حوزهٔ سیاست و روابط بین‌الملل، دگرگون می‌شود؛ ازاین‌رو، نمی‌توان مانند بسیاری از نظریه‌های جاری و جریان اصلی روابط بین‌الملل، درک یکسان و تغییرناپذیری از انسان و ماهیت سیاست و روابط بین‌الملل داشت. گسترش مطالعات مبتنی‌بر تعامل علوم شناختی و مطالعات بین‌الملل، به فاصله گرفتن از نوع نگاه متصلب ناشی از برخی از جریان‌های نظری مانند رئالیسم و مارکسیسم خواهد انجامید. فرایند تحول در جریان اصلی نظریه‌های روابط بین‌الملل را می‌توان در شکل شمارهٔ (۱) خلاصه کرد.

شکل شمارهٔ (۱) نمودار مفهومی فرایند تحول در جریان اصلی برای فهم نظریه‌های روابط بین‌الملل

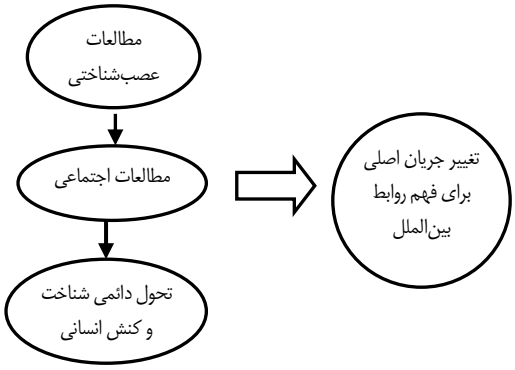

نتیجه‌گیری

در این مقاله دربارهٔ امکان بهره‌گیری از معرفت‌شناسی بدنمند در دانش روابط بین‌الملل بحث شد. این رهیافت، سوژهٔ بدنمند موقعیت‌مند را در مرکز شناخت قرار می‌دهد و بنابراین، شناخت را به امری محلی و دارای موقعیت زمانی و مکانی خاصی تقلیل می‌دهد. به‌بیان روشن‌تر، درک مردم از جهان، به‌شدت از موقعیت‌های جسمانی، تاریخی، اجتماعی، و فرهنگی آن‌ها ناشی می‌شود. این رهیافت معرفت‌شناختی، همهٔ تفاوت‌های جسمانی، نژادی، قومی، جنسیتی، تاریخی، و فرهنگی را در دامنهٔ تحلیل‌های خود به‌رسمیت می‌شناسد. افزون‌براین، بر تجربه‌های کل‌گرایانه و بوم‌شناختی سوژهٔ تجربه‌کننده تأکید دارد و دوگانهٔ دیرینهٔ فرهنگ‌ـزیست‌شناسی را به‌طورکلی رد می‌کند. به‌نظر می‌رسد که این نگاه معرفت‌شناختی از قابلیت بالایی برای ورود به دامنهٔ نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل برخوردار است.

اگرچه پارادایم شناخت بدنمند از انتقادهای صریح نیز مصون نمانده و به‌دلیل تمایل به تجربه‌گرایی، نادیده گرفتن ویژگی‌های ذاتی، و اهمیت دادن بیش‌ازحد به نقش ورودی‌های بیرونی در تجربه و بازآفرینی معنا، نکوهش شده است (See Rakova, 2002)، اما ورود آن به بسیاری از حوزه‌های معرفتی، ازجمله دانش روابط بین‌الملل، نگرش‌های جایگزینی را به شیوه‌های کسب معرفت مطرح کرده است. این رهیافت،

زمینه‌ای روش‌شناختی را برای ورود تجربه‌های زیستی و بدنی کارگزاران به عرصهٔ شناخت، بدون وارد شدن در ورطهٔ تقلیل‌گرایی، فردگرایی، و جبرگرایی نظریه‌های واقع‌گرایی و واقع‌گرایی نوکلاسیک، فراهم می‌کند. براساس این رهیافت، هم‌زمان با تأکید بر جنبه‌های اجتماعی و کل‌گرایانهٔ امر بین‌الملل نمی‌توان از اهمیت دادن به فرایند زیستی و جسمانی بدن کارگزار، که در تکوین شناخت و تطبیق کنش با شناخت نقش دارند، غافل ماند. پدیده‌های سیاست بین‌الملل یا امر بین‌الملل، درعین‌حال که به‌صورت اجتماعی برساخته می‌شوند، هم‌زمان، تجربه‌هایی بدنمند تولید می‌کند. مکان شناخت امر بین‌الملل، جایی میان پیوستار ذهن-بدن است. هرگونه روشی که به درک فرایندهای زیستی دخیل در شکل‌گیری تجربه‌های بدنمند کارگزاران کمک کند و درعین‌حال آمیخته بودن بدن با محیط را نیز به‌رسمیت بشناسد، می‌تواند برای شناخت امر بین‌الملل به‌کار رود؛ بنابراین، علوم شناختی بدنمند، راه را برای ورود شیوه‌های پژوهشی علوم اعصاب‌شناختی‌ای همچون نقشه‌برداری مغزی، به حوزهٔ روابط بین‌الملل می‌گشاید. به‌طورکلی، از این دیدگاه، امر بین‌الملل، یک امر اجتماعی محض و مستقل از تجربهٔ زیستی بدنمند نیست و روش‌های تفهمی و تفسیری ویژهٔ علوم اجتماعی، برای پی بردن به همهٔ ابعاد زیستی و پنهان آن، کافی نیستند. به‌بیان روشن‌تر، این تن‌های فیزیکی و انسانی ما هستند که در وضعیتی همراه‌شده با محیط پیرامون اجتماعی و زیستی خود، امر بین‌الملل را برمی‌سازند و برای فهم لایه‌های عمیق‌تر روابط بین‌الملل، نیازمند نوع خاصی از معرفت‌شناسی هستیم که از تن‌هراسی مصون بوده و نقش فرایندهای زیستی را به‌رسمیت بشناسند.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

تعارض منافع

این پژوهش بر اساس طرحی با کد پیگیری ۹۳۲۷ توسط ستاد توسعهٔ علوم و فناوری‌های شناختی ایران، موردحمایت قرار گرفته است.

References

Barbour, K. (2018). Embodied Ways of Knowing: Revisiting Feminist Epistemology. In *The Palgrave Handbook of Feminism and Sport, Leisure and Physical Education* (pp. 209-226). Palgrave Macmillan, London.

Barsalou, L. W. (1999). Perceptual Symbol Systems. *Behavioral and Brain Sciences*, *22*(4), 577-660.

Bathurst, R., & Cain, T. (2013). Embodied Leadership: The Aesthetics of Gesture. *Leadership*, *9*(3), 358-377.

Beattie, A. R., Eroukhmanoff, C., & Head, N. (2019). Introduction: Interrogating the Everyday Politics of Emotions in International Relations. *Journal of International Political Theory*, *15*(2), 136-147.

Borghi, A. M., & Cimatti, F. (2010). Embodied Cognition and Beyond: Acting and Sensing the Body. *Neuropsychologia*, 48(3), 763-773.
Braidotti, R. (1994). *Nomadic Subjects: Embodiment and Sexual Difference in Contemporary Feminist Theory*. Columbia University Press.
Bueger, C., & Gadinger, F. (2021). *International Practice Theory: New Perspectives*. Transletes by Dehghani Firoozabadi, S.J and Sajjadi, M. Tehran: International Studies & Research Institute Abrar Moaser Tehran. [in Persian]
Clark, A. (2008). *Supersizing the Mind: Embodiment, Action, and Cognitive Extension*. OUP USA.
Clark, A., & Chalmers, D. (1998). The Extended Mind. *Analysis*, *58*(1), 7-19.
Csordas, T. J. (2002). Embodiment as a Paradigm for Anthropology. In *Body/Meaning/Healing* (pp. 58-87). Palgrave Macmillan, New York.
Della Putta, P. (2018). Embodied Semantics and the Mirror Neurons: Past Research and Some Proposals for the Future. In: Baicchi, A., Digonnet, R., Sandford, J. (eds) *Sensory Perceptions in Language, Embodiment, and Epistemology*. Studies in Applied Philosophy, Epistemology and Rational Ethics, vol 42. Springer, Cham. https://doi.org/10.1007/978-3-319-91277-6_2-.
Fierke, K. M. & Jabri, V. (2019). Global Conversations: Relationality, Embodiment and Power in the Move Towards a Global IR. *Global Constitutionalism*, *8*(3), 506-535. https://doi.org/10.1017/S2045381719000121.
Gallese, V., & Lakoff, G. (2005). The Brain's Concepts: The Role of the Sensory-Motor System in Conceptual Knowledge. *Cognitive Neuropsychology*, *22*(3-4), 455-479.
Glenberg, A. M. (1997). Mental Models, Space, and Embodied Cognition. In: T. B. Ward, S. M. Smith, & J. Vaid (Eds.), *Creative Thought: An Investigation of Conceptual Structures and Processes* (pp. xv-567). American Psychological Association.
Goldman, A., & de Vignemont, F. (2009). Is Social Cognition Embodied?. *Trends in Cognitive Sciences*, *13*(4), 154-159.
Goodwin, C., (2003). *The Body in Action, in In Discourse, the Body and Identity*. Palgrave/Macmillan: New York. p. 19-42.
Grosz, Elizabeth. (1994). *Volatile Bodies: Toward a Corporeal Feminism*. Australia: Allen & Unwin.
Harrison, S., Sengers, P., & Tatar, D. (2011). Making Epistemological Trouble: Third-Paradigm HCI as Successor Science. *Interacting with Computers*, *23*(5), 385-392.
Hawkesworth, M. (2016). *Embodied power: Demystifying Disembodied Politics*. Routledge.
Huiling W, (2015). *Cognitive Science and the Pragmatist Tradition*. Philosophy. Ecole normale supérieure de lyon - ENS LYON; East China Normal University (Shanghai), 2015. English. ffNNT : 2015ENSL1014ff. fftel-01223306.
Hutchison, E. (2019). Emotions, Bodies, and the Un/Making of International Relations. *Millennium*, *47*(2), 284-298.
Hyndman, J. (2004). Mind the Gap: Bridging Feminist and Political Geography through Geopolitics. *Political Geography*, *23*(3), 307-322.
Katherine Jensen (2018). The Epistemic Logic of Asylum Screening:(dis) Embodiment and the Production of Asylum Knowledge in Brazil. *Ethnic and Racial Studies*, 41:15, 2615-2633, DOI: 10.1080/01419870.2017.1397281.
khabbazi kenari, M., & Sebti, S. (2016). Embodiment in Phenomenology of Husserl.

Merleau-Ponty, Levinas. *Wisdom And Philosophy*, *12*(47), 75-98. doi: 10.22054/wph.2016.7295 [in Persian]
Kiverstein, J., & Clark, A. (2009). Introduction: Mind Embodied, Embedded, Enacted: One church or many?. *Topoi*, *28*(1), 1-7.
Koschut, S., Hall, T. H., Wolf, R., Solomon, T., Hutchison, E. & Bleiker, R. (2017). Discourse and Emotions in International Relations. *International Studies Review*, *19*(3), 481-508.
McGee, R., & Pettit, J. (Eds.). (2019). *Power, Empowerment and Social Change*. Routledge.
Menary, R. (2010). Introduction to the Special Issue on 4E Cognition. *Phenomenology and the Cognitive Sciences*, *9*(4), 459-463.
Metzinger, T. (2014). First-order Embodiment, Second-order Embodiment, third-order embodiment. In L. Shapiro (Ed.). *The Routledge handbook of embodied cognition* (pp. 272–286). Routledge/Taylor & Francis Group.
Neumann, I. B. (2002). Returning Practice to the Linguistic Turn: The Case of Diplomacy. *Millennium*, *31*(3), 627-651.
Pettit, J. (2019). *Transforming Power with Embodied Practice in Power, Empowerment and Social Change*. Routledge.68-82.
Quadt, L. (2018). Commentary: First-order Embodiment, Second-Order Embodiment, Third-Order Embodiment. *Frontiers in Psychology*, *9*, 445.
Rakova, M. (2002). The philosophy of Embodied Realism: A High Price to Pay?.*Cognitive Linguistics*, *13*(3), 215-244. https://doi.org/10.1515/cogl.2002.015.
Ropo, A., & Salovaara, P. (2019). Spacing Leadership as an Embodied and Performative process. *Leadership*, *15*(4), 461-479.
Ropo, A., Sauer, E., & Salovaara, P. (2013). Embodiment of Leadership through Material Place. *Leadership*, *9*(3), 378-395.
Salimi, H. (2020). *Seven Steps in Apllied Research*, (1st ed), Tehran: publication of Elmi. [in Persian]
Schatzki, T., K.D. Knorr-Cetina, and E.v. Savigny, eds (2001). *The Practice Turn in Contemporary Theory*., Routledge: London.
Shapiro, Lawrence and Spaulding Shannon (2021)., Embodied Cognition. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2021 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/win2021/entries/embodied-cognition/>.
Solomon, T. (2015). Embodiment, Emotions, and Materialism in International Relations. In Ahäll, L., & Gregory, T. (Eds.). *Emotions, Politics and War* (pp. 80-92). Routledge.
Thomas Fuchs. (2018), *Ecology of the Brain: The Phenomenology and Biology of the Embodied Mind*, Oxford University Press.
Wilson, Robert A. and Lucia Foglia, Embodied Cognition, *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2017 Edition). Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/spr2017/entries/embodied-cognition/>.
Wilson, T. D. (2004). *Strangers to Ourselves*. Harvard University Press.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.77262.1291
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۰۳/۳۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۱۷

معرفت‌شناسی بدنمند؛ رهیافتی نوین برای مطالعه روابط بین‌الملل

حسین سلیمی[۱]، ماندانا سجادی[۲]

چکیده

از حدود یک دهه پیش، این پرسش مطرح شده است که علوم اعصاب‌شناختی چگونه می‌تواند به مطالعهٔ دانش روابط بین‌الملل کمک کند؟ و چگونه دانشی که نگاهی کل‌گرایانه به جهان دارد، می‌تواند از روش‌های اثبات‌گرایانه و فردگرایانهٔ علوم اعصاب اجتماعی بهره بگیرد؟ به‌نظر می‌رسد، تازمانی که درک درستی از ابعاد معرفت شناختی علوم اعصاب اجتماعی و پارادایم‌های حاکم بر آن و نیز نسبت آن با معرفت‌شناسی در روابط بین‌الملل نداشته باشیم، نمی‌توانیم از این دانش برای مطالعهٔ سیاست جهانی بهره بگیریم. در این پژوهش، در پی پاسخ گویی به این پرسش بوده‌ایم که «معرفت‌شناسی بدنمند، چه تأثیری بر نظریهٔ روابط بین‌الملل گذاشته است؟» فرضیه‌ای که در پاسخ به این پرسش ارائه داده‌ایم، این است که «بدنمندی، به‌عنوان یکی از پارادایم‌های جدید معرفت‌شناسی در علوم شناختی، با رد دوگانه‌پنداری دکارتی و قرار دادن تجربه‌های بیناذهنی اجتماعی بدنمند در کانون شناخت، شیوه‌های تازه‌ای را برای مطالعه امر بین‌الملل معرفی می‌کند و ضمن دوری جستن از تقلیل‌گرایی، فردگرایی، و اثبات‌گرایی، امکان مطالعهٔ نقش متقابل قوام‌دهنده و علی بدن-فرهنگ را در تکوین ساختارهای بین‌المللی فراهم می‌کند». بازتاب این معرفت‌شناسی در نسل جدید نظریه‌های فمینیستی، چرخش کرداری، و پسااستعماری روابط بین‌الملل، چشم‌اندازی نوین برای فهم پدیده‌های بین‌المللی ارائه کرده است.

کلیدواژه‌ها: شناخت اجتماعی، معرفت‌شناسی علوم‌شناختی، شناخت بدنمند، معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل

---

۱. استادتمام روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی
۲. دانشجوی دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی (نویسنده مسئول) sajjadiatu@gmail.com

Embodied Epistemology as an Approach to the Study of International Relations

Hossein Salimi
Full professor of International Relations, Allmeh Tabataba'i University
Mandana Sajjadi
PhD in International Relations, Allmeh Tabataba'i University

The question of how cognitive neuroscience can be helpful in studying International Relations has been discussed for almost a decade. How can positivist and individualistic methodologies be used with the knowledge that has a holistic viewpoint of the world? In order to apply this knowledge to studying world politics, it seems that we must first understand the epistemological dimensions of social neuroscience and the paradigms that govern it, as well as how these relate to epistemologies in international relations. In this article, we demonstrate how embodiment, as one of the new paradigms of cognitive sciences that reject Cartesian dualism and place bodily experiences at the center of knowledge, introduces new ways to study international relations that avoid reductionism and individualism. Using this framework, it is also possible to analyze how body-culture contributes to the development of international structures as both constitutive and causal mechanisms. The new generation of feminist theories, as well as the Practice and Postcolonial theories of International Relations, have taken this epistemology into account, which has provided a new angle on understanding international phenomena.

Key Words: Social Cognition, Epistemology of Cognitive Sciences, Embodied Cognition, Epistemology of International Relations

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

مقدمه

آیا روابط بین‌الملل می‌تواند برای فهم دقیق‌تر پدیده‌های موردارجاع خود از پیشرفت‌های علوم شناختی بهره بگیرد؟ آیا کاربست روش‌های علوم اعصاب‌شناختی برای فهم بهتر ساختار نورونی و کارکردهای مغزی کنشگران روابط بین‌الملل، به‌معنای افتادن در ورطهٔ تقلیل‌گرایی و بازگشت به روش‌های فردگرایانه است؟ امروزه روش‌های علمی شناخت مغز و بنیادهای عصب‌شناختی رفتار انسان در رشته‌های گوناگون علوم انسانی، ازجمله روانشناسی، علوم اجتماعی، اقتصاد، بازاریابی، مدیریت، و... به‌کار می‌رود. افزون‌براین، با پیشرفت و توسعهٔ فزایندهٔ دانش مغز و فهم چگونگی مبانی عصب‌شناختی پدیده‌های پیچیده‌ای همچون آگاهی، خودپنداره، و بیناذهنیت، مبانی معرفت‌شناختی این رشته نیز دچار تحولات شگرفی شده است؛ تاجایی‌که امروزه صحبت از رهیافت‌های نوینی همچون شناخت بدنمند، شناخت بنیادمند، شناخت موقعیتی، و امثال آن مطرح است.

شناخت بدنمند یا مبتنی‌بر تن، خانوادهٔ گسترده‌ای از برنامهٔ پژوهش‌های علوم شناختی را دربر می‌گیرد که غالباً در تعهد به نقد و حتی جایگزین کردن رهیافت‌های سنتی به شناخت، با هم اشتراک‌نظر دارند. مدتی است که مفهوم بدنمندی به اصطلاحی رایج در معرفت‌شناسی و فلسفهٔ علم تبدیل شده است. این رهیافت به‌دلیل دلالت‌های ضمنی دکارتی آن در قالب یک رهیافت آشکارا ضددکارتی و تصویرسازی‌های فضایی‌ـذهنی‌ای که مطرح می‌کند، توجه پژوهشگران فلسفهٔ علم و معرفت‌شناسی را به خود جلب کرده است.

برچسب شناخت بدنمند، معمولاً برای اشاره به مجموعه‌ای از نظریه‌ها در حوزه‌های گوناگون علوم شناختی (هوش مصنوعی، روباتیک، روانشناسی، علوم اعصاب‌شناختی، فلسفه، زبان‌شناسی، و انسان‌شناسی) به‌کار می‌رود (Borghi & Cimatti, 2010). در چارچوب این رهیافت، برخی از نویسندگان، دربارهٔ اهمیت کنش و برخی دیگر، در مورد نقش حالت‌های بدنی در فرایند شناخت، صحبت می‌کنند و شماری از نویسندگان نیز به‌گونه‌ای برجسته بر نقش بنیادهای نورونی برای شناخت تأکید دارند و شناخت بدنمند را معادل شناخت موقعیتی[1] درنظر می‌گیرند (See Goldman & de Vignemont, 2009; Kiverstein & Clark, 2009).

«براساس رادیکال‌ترین نسخهٔ شناخت بدنمند، شناخت به‌واسطهٔ نوع خاصی از بدن که ما داریم، محدود

1. Situated Cognition

می‌شود و مفهوم کلیدی در شناخت بدنمند، مفهوم کنش است. نسخهٔ دوم شناخت بدنمند، از اهمیت سیستم حسی-حرکتی برای شناخت صحبت می‌کند، اما تأکید بسیاری نیز بر شیوه‌های گوناگون بنیادمند بودن شناخت دارد نه‌فقط وضعیت‌های بدنی»(Borghi & Cimatti, 2010, 763). این مفروضات یا نسخه‌های دوگانهٔ شناخت بدنمند، به مفصل‌بندی دو دیدگاه از بنیادهای شناخت و زبان منجر می‌شود که اندکی با یکدیگر تمایز دارند. براساس نوع نخست، که نقش بیشتری برای کنش قائل است، مفاهیم، الگوهایی از کنش بالقوه هستند که به‌طور مستقیم، اطلاعات عمل را برمی‌انگیزند (Gallese & Lakoff, 2005; Glenberg, 1997)؛ درحالی‌که براساس مدل دوم، مفاهیم، نمادهای ادراکی[1] هستند که بسته به شرایط می‌توان از آن‌ها داده‌هایی را استخراج کرد که ممکن است به کنش کمک کنند (Barsalou, 1999).

از زمان شکل‌گیری دانش روابط بین‌الملل به‌عنوان یک دیسیپلین، این دانش تحت تأثیر سنت رفتارگرایی و روش‌های اثبات‌گرایانهٔ تجربی قرار داشت. علوم شناختی سنتی که در مرکز آن، سوژهٔ بی‌بدن و بی‌جهان قرار داشت، در تعامل با روابط بین‌الملل سنتی، در بهترین حالت می‌توانست به پژوهش‌هایی کمک کند که سطح تحلیل امر بین‌الملل را به فرد و رفتارهای فردی فرومی‌کاستند. روانشناسی سیاسی، تنها حوزهٔ علمی پذیرفته‌شده برای به‌خدمت گرفتن معرفت‌شناسی سنتی علوم شناختی در رشتهٔ روابط بین‌الملل بود. پس از وقوع چرخش اجتماعی در هستی‌شناسی روابط بین‌الملل و چرخش تفسیری در معرفت‌شناسی این رشته، پژوهشگران سیاست بین‌الملل به‌شکل فزاینده‌ای از کاربست روش‌های مبتنی‌بر شناخت مغز و بدن کارگزار در پژوهش‌های خود امتناع کردند.

چنین امتناعی ناشی از نگاه سنتی علوم شناختی به مفهوم شناخت بود که آن را با «عملیات رایانه‌ای و دستکاری‌های نمادهای خاص برمبنای محاسبات مشخص» (Goldman & Vignemon, 2009) در ذهن انسان برابر می‌دانست. چنین نگاهی به مفهوم شناخت که درنهایت، به ماده‌گرایی و فردگرایی صرف منتهی می‌شود، نمی‌توانست راهگشای علمی باشد که در همهٔ سطوح تحلیل و مبانی فرانظری خود روزبه‌روز بیشتر به‌سوی کل‌گرایی و معناگرایی حرکت می‌کند. طرفداران شناخت بدنمند در مقابل این نگاه، شناخت را از زندان ذهن آزاد کرده و در سطح بدنی که در جهان زیست می‌کند و با زیست‌جهان خود همراه شده، توزیع می‌کنند. به‌نظر این افراد، جمجمه، مرز جدایی فرایندهای سطح عالی شناخت از ورودی‌های شناخت

1. Perceptual Symbols

و جهان ابژه‌ها نیست. بدن در این نگاه، همهٔ بدن فیزیکی آمیخته با جهان خود، منهای مغز است. با این نگاه، مغز از جایگاه مقدس و خداگونهٔ خود در امر شناخت خارج می‌شود و شناخت در تک‌تک اجزای بدنی که درحال تجربهٔ فرایندهای زیستی و رخدادهای اجتماعی مشخص است، توزیع می‌شود.

نگرش بدنمند در روابط بین‌الملل می‌تواند زمینهٔ طرح این پرسش را فراهم کند که چگونه می‌توانیم معرفت پنهان در کنش‌های بدنی، جسمی، و زیستی کنشگران بین‌المللی را شناسایی و مفصل‌بندی کنیم و درعین‌حال، آن را در تعامل با ساختار نظام بین‌الملل و هنجارهای اجتماعی آمیخته با آن درنظر بگیریم؟ عواطف، هیجانات، خاطرات، و آسیب‌های فیزیکی و روانی کنشگران، وضعیت‌های بدنمندی هستند که به‌واسطهٔ سوژهٔ دارای بدن، در عرصهٔ سیاست بین‌الملل، تولید و بازتولید می‌شوند. بازنمود این تجربه‌های بدنمند در سطح نظام بین‌الملل می‌تواند به وقوع رخدادهای اجتماعی منجر شود که به‌سبب ماهیت خاص ارگانیسم بدن انسان که در برابر تجربه‌های محیطی و اجتماعی نفوذپذیر است، بار دیگر در حافظهٔ ژنتیکی بدن تعبیه شده و این رابطهٔ چرخه‌وار، همواره به‌گونه‌ای تقریباً بی‌درنگ ادامه دارد. هرچند این نگاه، نگرشی مبتنی‌بر شناخت بدن و نیز واکنش‌های جسمانی انسان در حوزهٔ سیاسی و روابط بین‌الملل است، اما نمی‌تواند رهیافتی ماتریالیستی به‌شمار آید؛ زیرا، همان‌گونه که خواهیم دید، در برخی از پژوهش‌ها نشان داده شده است که ویژگی‌های جسمی و شناخت ناشی از آن، می‌تواند تحت تأثیر مناسبات اجتماعی، دگرگون شود. این امر، گویای اهمیت امر اجتماعی و کنش بین‌ذهنی است که بر ویژگی‌های جسمانی‌ـشناختی انسان نیز تأثیر می‌گذارد.

در مقالهٔ حاضر، قصد داریم امکان معرفی پارادایم شناخت بدنمند را به‌عنوان رهیافتی برای مطالعهٔ روابط بین‌الملل و پیامدهای روش‌شناختی آن، بررسی کنیم. به‌بیان روشن‌تر، در این مقاله به این پرسش پاسخ‌خواهیم داد که «آیا پارادایم شناخت بدنمند، رهیافتی مناسب برای مطالعهٔ پدیده‌های بین‌الملل است یا خیر و اتخاذ آن چه پیامدهایی برای این رشته خواهد داشت؟» استدلال اصلی مقاله نیز این است که «اعتباربخشی به نقش علی و تکوینی بدن در امر شناخت، تأثیر بسزایی بر چرخش کرداری در نظریه‌های روابط بین‌الملل، چرخش جهانی در رهیافت‌های پسااستعماری، و خوانش‌هایی از نظریه‌های فمینیستی گذاشته است. همچنین، این رهیافت با قرار دادن تجربه‌های بدنمند در کانون شناخت، زمینهٔ به‌میان آمدن مفاهیمی چون احساسات، عواطف بدنی، شهود، و بازنمایی‌های ذهنی را به‌عنوان مبنایی برای توسعهٔ دانش در روابط بین‌الملل فراهم می‌کند. درعین‌حال، اگر بدنمندی به‌عنوان نقطهٔ عزیمت معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل درنظر گرفته شود، نیازمند به‌کارگیری روش‌ها و ابزارهای پژوهشی متفاوتی در حوزهٔ علوم

اعصاب‌شناختی و علوم زیستی است تا درعین پایبندی به اصول پژوهش‌های کیفی پدیدارشناسانه، ما را در فهم و تبیین تجربه‌های بدنمند زیستی سوژه‌ها یاری کند.

ساختار مقاله حاضر به این شرح است: ابتدا مروری خواهیم داشت بر ادبیات موجود در زمینهٔ بدنمندی و نمونه‌های کاربست آن در علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، و حوزه‌های پژوهشی مرتبط با آن‌ها. در قسمت دوم مقاله، تبیین جامعی دربارهٔ معرفت‌شناسی بدنمند ارائه داده و نقش تکوینی و علی بدن را در امر شناخت شرح خواهیم داد. در قسمت سوم، بازتاب اتخاذ ضمنی رهیافت بدنمند را بر نظریه‌های متأخر این رشته، همچون کردارگرایی، پسااستعماری، و فمینیسم برخواهیم شمرد.

۱. پیشینهٔ پژوهش

مدخل دانش‌نامهٔ استنفورد دربارهٔ شناخت بدنمند (Shapiro & Spaulding, 2021) بر سه لنگرگاه تاریخی در توسعهٔ این نوع معرفت‌شناسی تأکید دارد. نخستین روزنه‌های ورود به این بحث در سال ۱۹۸۰ و با انتشار کتاب «استعاره‌هایی که ما با آن زندگی می‌کنیم[1]»، اثر *جرج لیکاف* و *مارک جانسون*[2] گشوده شد، سپس در سال ۱۹۹۱، *فرانسیسکو وارلا*، *ایوان تامپسون*، و *النور راش*[3] در کتاب خود با عنوان «ذهن بدنمند[4]» با بحث دربارهٔ «چشم‌انداز مبتنی‌بر حرکت به‌سوی شناخت» این مسیر را پیش بردند و سرانجام، *اندی کلارک*[5] در سال ۱۹۹۷، با ارائهٔ تحلیلی دربارهٔ کنش هوشمندانهٔ محاسباتی و روباتیک در کتابی با عنوان «قرار دادن ذهن، جهان، و بدن در کنار یکدیگر[6]» این بحث را تکمیل کرد و پارادایم معرفت‌شناسی بدنمند را به‌عنوان موضوعی حائز اهمیت در چارچوب پارادایم‌های معرفت‌شناسی علوم شناختی، مطرح کرد.

در کنار این نقاط عطف تاریخی، اندیشه‌های فیلسوفان برجسته‌ای همچون *ادموند هوسرل*، *موریس مرلوپونتی*، و *ژان‌پل سارتر* در سنت پدیدارشناسانهٔ فلسفهٔ قاره‌ای، به تکوین مبانی فلسفی رهیافت شناخت بدنمند کمک کرده است. «براساس طرح هوسرل، با تقلیل پدیدارشناسانه، ذهنیت محض به‌واسطهٔ بدن و مشاهدهٔ عمیق و تأمل، قادر است به ماهیت پدیدارها رهنمون شود. هوسرل در پدیدارشناسی، که خود مدعی بنیان‌گذاری آن است، بدن را واسطهٔ درک و تجربه به‌شمار می‌آورد» (khabbazi kenari & Sebti,

1. Metaphors We Live By
2. George Lakoff and Mark Johnson
3. Francisco Varela, Evan Thompson and Eleanor Rosch
4. The Embodied Mind
5. Andy Clark
6. Putting Mind, World, and Body Back Together

(2016, 77). به‌نظر هوسرل، بدن، یک جوهر فیزیکی بسط‌یافته در مقابل ذهن بسط‌نیافته نیست، بلکه هستمندی است که در وضعیت اینجا و اکنون زیست می‌کند. «بدن، مکان انواع گوناگونی از احساسات است که در سطح نخست، توسط سوژهٔ بدنمندی که آن را تجربه کرده است، حس می‌شود و سامانهٔ منسجمی از احتمالات حرکتی است که امکان تجربهٔ هر لحظه از زندگی موقعیت‌مند و ادراکی-عملی را به‌گونه‌ای که ورای تصورات کنونی ماست، فراهم می‌کند» (Behnke, 2014, 1). هوسرل سرانجام به مفهوم آگاهی حرکت‌مدار[1] می‌رسد که نه به‌معنای آگاهی حرکتی، بلکه به‌معنای آگاهی یا ذهنیتی است که خود در حین تحرک، برساخته می‌شود (Behnke, 2014). *مرلوپونتی* نیز در همین سنت پدیدارشناسانهٔ هوسرلی بر نقش ادراک‌های بدنی در فرایند شناخت تأکید می‌کند. به‌نظر او «ادراک، دریافتن به‌واسطهٔ بدنمندی است، بدون اینکه دربارهٔ آن حکمی صادر شود یا حتی دربارهٔ آن، اندیشه و تأمل شود.... ادراک، حاصل درهم‌تنیدگی همهٔ حس‌های ما با هم و با جهان است» (khabbazi kenari & Sebti, 2016, 79). رهیافت بدنمند به شناخت تاکنون در رشته‌های گوناگونی منجر به شکل‌گیری تودهٔ گسترده‌ای از پژوهش‌های مبتنی‌بر کارهای آزمایشگاهی و تفاسیر کیفی شده است؛ به‌عنوان مثال، در طول بیست سال گذشته، از پژوهش‌های آزمایشگاهی در رشتهٔ زبان‌شناسی برای یافتن رابطهٔ بین مفاهیم زبانی و فرایندهای حسی-حرکتی بدنی به‌شکل پرشماری استفاده شده است (Della Putta, 2018, 23). اما بدنمندی به‌عنوان پارادایم نوین علوم شناختی، رهیافتی تازه برای معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل است. اگرچه بدن و زیست بدنمند انسان از زمانی‌که ارسطو انسان را حیوانی سیاسی نامید، موردتوجه اندیشمندان سیاسی بوده است، اما می‌توان گفت، به‌جز موارد انگشت‌شمار اما پراهمیت، توجه زیادی به تبیین این نوع از معرفت‌شناسی در نظریه‌های روابط بین‌الملل نشده است.

فیرکه و جبری[2] (۲۰۱۹) دربارهٔ مبانی بدنمند معرفت‌شناسی در نظریه‌های پسااستعماری روابط بین‌الملل یا آنچه با عنوان کلی‌تر «چرخش جهانی[3]» از آن یاد می‌شود، سخن گفته‌اند. به‌نظر آن‌ها، روابط قدرت تاریخی درونی‌شده[4] و بدنمند که مشخص می‌کند چه کسی می‌تواند سخن بگوید و چه کسی باید شنونده باشد، مانع شکل‌گیری یک گفت‌وگوی جهانی برابر میان ملت‌ها شده است. آن‌ها در این مقاله از تقاطع و برخورد قدرت، زبان، احساسات، و بدنمندی در قوام‌یافتگی گفت‌وگوی جهانی سخن می‌گویند. به‌نظر

---

1. Kinaesthetic Consciousness
2. K.M.Fierke & Vivienne Jabri,
3. Global Turn
4. Embedded

آنان، الگوهای سلسله‌مراتبی گفت‌وگو در جهان کـه ناشـی از موقعیـت بدنمنـد و تـاریخی کـارگزاران در سطح جهان است، سبب شده است که برخی بدن‌ها در مقایسه با دیگران، بیشتر مستعد طرد شدن، خشونت، اسارت، یا ترک دیار شده باشند. مسئلهٔ اساسی از دیدگاه آن‌ها ایـن اسـت کـه «خـاطرات ایـن تجربـه‌هـای ناخوشایند و همچنین، کردارهـای مبتنـی‌بـر آن‌هـا، بـاقی مـی‌مانـد و در تـاروپود جهـان درونـی مـی‌شـود» (Fierke& Jabri, 2019, 527).

سخن از معرفت بدنمند در ادبیات فمینیستی روابط بین‌الملل نیز پرشـمار اسـت. *جنیفـر هینـدمن*[1] (۲۰۰۴) از پیوند معرفت‌شناسی بدنمند با ژئوپلیتیک فمینیستی سخن گفته است و نگرش مبتنـی‌بـر بدنمنـدی را نـوعی تعهد هستی‌شناختی برای روابط بین‌الملل می‌داند که از ظرفیت کافی برای واژگون‌سازی روایت‌های غالب ژئوپلیتیکی مردانه، برخوردار است. این رهیافت، بدن را به‌عنوان سوژه و ابژهٔ شناخت در مرکز ژئوپلیتیـک قرار می‌دهد و ژئوپلیتیک به‌عنوان یکی از حوزه‌های تخصصی دانش روابط بین‌الملل، به‌گونـه‌ای فزاینـده، نسبت به امنیت بدن و هستی زنانه، حساس می‌شود و آن را از طریق وضع قوانینی دربارهٔ امنیت و جنگ در حقوق بین‌الملل، تضمین می‌کند.

در کنار این موارد نظری، برخی از پژوهشگران تلاش کرده‌اند شـیوه‌هـای معرفـت‌شناسـی بدنمنـد را بـرای درک پدیده‌های مهم بین‌المللی ازجمله پناهندگی، نژادگرایی، قدرت، رهبری، و احساسات به‌کار گیرنـد. *کاترین جنسن*[2] (۲۰۱۸) از معرفت‌شناسی بدنمند برای تحلیل وضعیت پناهنـدگی در برزیـل اسـتفاده کـرده است. وی در مقالهٔ خود، کردارهای پناهندگی را بررسی کرده و بر این نظر است که سلطهٔ معرفت‌شـناختی سوژهٔ بی‌بدن و بی‌جهان که کانون معرفت‌شناسی غربی است، به مقامات برزیل نوعی اقتدار معرفت‌شناختی برای آزار و اذیت کردن پناهندگان بخشیده است.

هاکسورث[3] (۲۰۱۶) در کتابی با عنوان «قدرت بدنمند[4]»، برداشت‌های نابدنمند از مفاهیم اصلی سیاسـت را موردانتقاد قرار داده و استدلال می‌کند که اگر تجربیات بدنمنـد متفـاوت زنـان و مـردان از سیاسـت، نقطـهٔ عزیمت تحلیل دربارهٔ مفاهیم مهمی همچون طبقه، نژاد، و قومیت باشد، برداشت ما از سیاست نیـز متفـاوت خواهد بود. به‌نظر او، روش‌های متعارف علوم سیاسی و به‌طورکلی علوم اجتمـاعی، بـا حـذف تجربـه‌هـای

1. Jennifer Hyndman
2. Katherine Jensen
3. Mary Hawkesworth
4. Embodied Power: Demystifying Disembodied Politics

بدنمند از میدان پژوهش به بازتولید نابرابری‌های جنسیتی و نژادی می‌انجامد. مک‌گی و پتی[1] (۲۰۱۹) در کتاب «قدرت، توانمندی، و تغییر اجتماعی[2]» در چارچوب معرفت‌شناسی بدنمند، آگاهی از بدنمند بودن قدرت را سرچشمهٔ تحقق عاملیت انسان برای ایجاد تغییرات اجتماعی به‌شمار می‌آورند. پتی در یکی از فصل‌های این کتاب با عنوان «تغییر دادن قدرت با کردار بدنمند[3]» با تبیین مفهوم قدرت بدنمند بر این نظر است که باید با نگاهی فراتر از لنزهای متعارف در چارچوب نظریه‌های اقتصاد سیاسی و انتخاب عقلانی، به مفهوم قدرت نگریست. به‌نظر وی، حتی هنجارها و باورهای اجتماعی‌شده نیز نه‌تنها در حوزه‌های مفهومی آگاهی، بلکه در چارچوب تمایلات اجتماعی بدنمندی قوام می‌یابند (Pettit, 2019).

در حوزهٔ رهبری و کیفیت آن نیز پژوهش‌های گسترده‌ای دربارهٔ معرفت‌شناسی بدنمند انجام شده است (Bathurst & Chain, 2013; Ropo et.al, 2013; Ropo et.al, 2019). *روپو* و همکاران (۲۰۱۳) با به‌کارگیری رهیافتی بدنمند در بررسی مسئلهٔ رهبری بر این نظرند که مردم براساس تجربه‌های حسی و بدنمند خود قضاوت‌های ذهنی‌ای دربارهٔ مکان‌های مادی دارند و مکان‌های مادی، نقش برجسته‌ای در رهبری افراد ایفا می‌کنند. منظور از مکان در اینجا یک مکان عینی نیست، بلکه نوعی تجربهٔ بیناذهنی است. نیومن در بحث خود دربارهٔ دیپلماسی (Numann, 2002) نیز اشاره می‌کند که چرخش زبانی در روابط بین‌الملل برای تحلیل بسیاری از پدیده‌های مهم این رشته، ازجمله دیپلماسی که مبتنی‌بر کنش‌های بدنمند است، کافی نیست. وی ضمن انتقاد از به‌کارگیری چرخش‌های زبانی رادیکال در فهم پدیده‌های بین‌المللی که به حذف رویه‌ها و کردارهای اجتماعی از دامنهٔ تحلیل انجامیده است، بر این نظر است که باید با توسل به چرخش کرداری، الگوهای مادی و انضمامی کنش را که حول درک مشترک ضمنی کنشگران سامان یافته است، درنظر گرفت. به‌نظر وی، فرهنگ دیپلماسی هر کشوری از طریق برهمکنش مشروط گفتمان و کردار شکل می‌گیرد؛ بنابراین، کنش‌های مادی بدنمند از اهمیت تحلیلی بالایی برخوردارند.

افزون‌براین، آن‌دسته از نظریه‌های روابط بین‌الملل که به نقش احساسات اذعان دارند و آن را در کانون توجه خود برای تحلیل امر بین‌الملل قرار می‌دهند، به معرفت‌شناسی بدنمند، هرچند به‌گونه‌ای ضمنی، متعهدند. طرفداران این نوع نگاه بر این نظرند که احساسات و چگونگی درک و برداشت و تحلیل ما از آن‌ها، نقش یک میانجی مهم سیاسی را در دانش روابط بین‌الملل ایفا کرده و بسیاری از مفاهیم زمینه‌ای

1. Rosemary McGee and Jethro Pettit
2. Power, Empowerment and Social Change
3. Transforming Power with Embodied Practice

این رشته همچون حاکمیت، دولت، سلسله‌مراتب، و قدرت برساختهٔ همین احساسات هستند. آن‌ها تأکید می‌کنند که دانش سیاست باید نقش تکوینی و قابلیت فراوان احساسات و بدن را در برساخته‌سازی نظم جهانی درنظر داشته باشد (Beattie et al, 2019; Solomon, 2015; Koschut et al, 2017; Hutchison, 2019).

باوجود همهٔ این تلاش‌های ازهم‌گسیختهٔ پژوهشی برای وارد کردن معرفت‌شناسی بدنمند به دامنهٔ پژوهش در روابط بین‌الملل، تاکنون به پیامدهای کلی این رهیافت بر معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل پرداخته نشده است. هدف ما در مقاله حاضر این است که بحث دربارهٔ معرفت‌شناسی بدنمند را با جست‌وجوی امکان آن در دانش روابط بین‌الملل، یک گام به‌پیش ببریم و نشان دهیم که چگونه نسل جدید نظریه‌های روابط بین‌الملل در زمینه‌های فرانظری معرفت‌شناختی خود، وام‌دار نگرش بدنمند به شناخت است و این نوع نگاه، امکان ورود شیوه‌های پژوهشی نوینی را به مرزهای این رشته فراهم کرده است.

۲. شناخت بدنمند در برابر سنت معرفت‌شناختی ذهن بی‌بدن

در نگرش کلاسیک به معرفت‌شناسی علوم شناختی، آنچه اهمیت دارد، ساختارهای نورونی مغز و رویدادهایی است که میان آن‌ها رخ می‌دهد. این سنت ماده‌گرایانه، میراث‌دار بزرگ‌ترین مخالف یا دشمن خود، یعنی ایدئالیسم معرفت‌شناختی است. به‌بیان *توماس فوکس*، این دو سنت متناقض در معرفت‌شناسی علوم اعصاب‌شناختی، با هم تلفیق می‌شوند. به‌نظر مغزشناسان، ما تنها در یک واقعیت ذهنی زندگی می‌کنیم که توسط مغز برساخته یا شبیه‌سازی شده است. در فضای داخلی آگاهی، سوژهٔ زندانی‌شده در ارگ خود، تصاویری از جهان بیرونی غیرقابل‌دسترسی را تماشا می‌کند. این تصاویر، دیگر برساخته‌های مقوله‌های ادراکی کانتی نیستند، بلکه برساختهٔ فرایندهای مغزی هستند. بازنمایی‌های عصبی، مترادف مقوله‌های ادراکی کانتی هستند؛ الگوهای تحریکی خاصی که مغز از طریق آن‌ها ساختارهای جهان خارج را بازتاب می‌دهد. به‌نظر فوکس در این نگاه، ماتریالیسم و ایدئالیسم به‌شکل متناقض‌نمایی دست‌دردست یکدیگر می‌دهند و نقطهٔ اشتراکشان این است که: «سوژه، هیچ جایگاهی در جهان ندارد» (Fuchs, 2018, 8).

محور کانونی انتقادهای فوکس و سایر نظریه‌پردازان شناخت بدنمند به پارادایم کلاسیک علوم اعصاب‌شناختی، نفی سوژهٔ بی‌بدن و بی‌جهان است. درواقع، نقطهٔ عزیمت معرفت‌شناسی بدنمند، رد سنت دکارتی و دوگانهٔ ذهن‌ـبدن در فرایند شناخت است. فوکس بر این نظر است که انسان تنها موجودی است که می‌تواند دربارهٔ خودش بیندیشد، موضعی دربارهٔ خودش داشته باشد، تجربه‌هایش را مشاهده کند و دربارهٔ خود به‌عنوان سوژه‌ای که تجربه می‌کند، تأمل کند؛ اما هیچ‌یک از این موارد، وضعیت بدنمندی

سوژه را در جهان تعلیق نمی‌کند. انسان در هر حالتی با جسم و بدن خود همراه است (Fuchs, 2018, 69-70).

از این منظر، آگاهی کاملاً به زمینهٔ بدنمند آن وابسته است و ما بدون بدن‌های زنده یا جسمانی‌مان نمی‌توانیم به نقش‌آفرینی و اعمال اراده در جهان بپردازیم؛ بنابراین، شناخت آگاهی و کیفیت‌های آن نیازمند شناخت کامل زمینهٔ اصلی آن، یعنی بدن ارگانیسم زنده است؛ زیرا، همین بدن، امکانات مختلف شناخت را برای ما فراهم می‌کند. این همان پارادایمی است که با عنوان شناخت بدنمند از آن یاد می‌شود.

در دانشنامهٔ استنفورد (Shapiro & Spaulding, 2021) آمده است که شناخت، زمانی بدنمند است که به‌شدت به ویژگی‌های فیزیکی بدن به‌عنوان کارگزار وابسته باشد؛ به‌این‌معنا که جنبه‌های مختلف بدن کارگزار، فراتر از مغز او، یک نقش تکوینی فیزیکی یا علی برجسته در پردازش‌های شناختی وی ایفا کنند. این برداشت از شناخت در بنیان خود با سنت دوگانه‌پندار دکارتی، فاصلهٔ زیادی دارد. علوم شناختی سنتی یا نسل نخست، ضمن اعتقاد به تمایز دکارتی ذهن و بدن، نقش ویژه‌ای برای عقل انسانی در شناخت پدیده‌ها قائل بود. «اصالت عقل، دوگانگی ذهن و عین، کاربرد ریاضیات و اهمیت و اصالت تجربه» (Salimi, 2020, 27)، مهم‌ترین اصول روش علمی دکارتی به‌شمار می‌آیند. براساس اصل دوگانگی ذهن و عین، که مبنای معرفت‌شناختی علوم شناختی محاسباتی است، «واقعیت‌ها، وجودی مستقل از ذهن انسان دارند و چه انسان بخواهد یا نخواهد، آن‌ها هستی و موقعیت و ویژگی خاص خود را دارند. ذهن انسان نیز وجودی مستقل از واقعیت بیرونی دارد.... این ذهن فعال از توانایی شناخت واقعیت برخوردار است و به‌همین‌دلیل می‌تواند ابزار حس را به‌کار بسته و واقعیت را شناخته و دراختیار بگیرد. این سوژه یا فاعل شناسا، امکان خطا در این شناسایی را دارد؛ زیرا وابسته به ابزار حسی و مشاهده است.... ضرورت وجود روش نیز از همین‌جا نشئت می‌گیرد» (Salimi, 2020, 26). براساس این نگرش، وظیفهٔ تفکر، استدلال، و معنادهی به پدیده‌های عالم، به‌عهدهٔ ذهن و تعامل با جهان خارج از ذهن، به‌عهده بدن گذاشته شده بود. «برپایهٔ این دیدگاه، فعالیت ذهن، مستقل از بدن است و به فرایندهای کهتر مانند ادراک و کنترل حرکتی و فرایندهای برتر مانند تفکر و زبان، تقسیم‌بندی می‌شود» (Della Putta, 2018, 22).

در این رهیافت به شناخت، حواس بشری نوعی از دانش را تولید می‌کنند که اگرچه خطاپذیر است، اما به ایجاد دانش قابل‌اعتماد کمک می‌کند. فیلسوفان فرانسوی، چالشی را در برابر دیدگاه دکارت ایجاد کرده‌اند مبنی‌بر اینکه چگونه دانش قابل‌اعتماد را می‌توان براساس تجربهٔ حسی خطاپذیر ایجاد کرد. آن‌ها این چالش را با طرح نسخه‌های اولیهٔ رهیافت بازتاب‌گرایی حل کرده‌اند. برپایهٔ این رهیافت باید محتوای ادراک حسی را از فرایندهای شناختی که منجر به آن می‌شود، متمایز کرد و تنها این فرایندهای شناختی

هستند (مانند بسط ذهنی و بازنمایی تجربهٔ حسی) که به‌سبب ماهیت ریاضی‌گونهٔ خود، قابل‌اعتمادند؛ بنابراین، دکارت بر این نظر بود که بین ادراک و بازنمایی ذهنی آن، تفاوت وجود دارد و بازنمایی ذهنی، تنها دانش حقیقی و مستقل است. براساس این دیدگاه، مفاهیم، هستمندهای انتزاعی‌ای هستند که تنها یک رابطهٔ عملکردی با بدن دارند: ورودی‌ای که بدن به ذهن می‌دهد، باید به یک زبان دلخواه و نمادین ترجمه شود که درواقع، پلی است بین ادراک و استدلال.

در سال‌های اخیر، پارادایم بدنمندی با اتخاذ رویکرد پدیدارشناسانه و چشم‌اندازی جسمانی و بدنمند به شناخت، سنت واقع‌گرایی معرفت‌شناختی، به‌معنای وجود واقعیت‌های مستقل از ذهن، را رد کرده و مفهوم جدیدی از کنش‌های ذهنی را براساس مبانی زیر تعریف می‌کند: (Della Putta, 2018, 22):

- ذهن ما در ارگانیسم زندهٔ ما جسمانیت یافته است؛
- ذهن خودآگاه ما نه‌تنها در مغز، بلکه در تمام ارگانیسم زندهٔ ما که متشکل از سیستم پیچیدهٔ ارگان‌ها و فرایندهای بدن‌های زندهٔ ماست، جسمانیت یافته است؛
- آگاهی ما لزوماً براساس شیوه‌هایی که بدن‌های ما زیست می‌کنند، شکل می‌گیرد.

لیکاف و جانسون در سال ۱۳۹۹ این برداشت جدید از ذهن را پارادایم «ذهن بدنمند» نامیدند. معرفت‌شناسی بدنمند بر این ایدهٔ کانونی استوار است که شناخت، افزون‌بر مغز، به‌شدت به جنبه‌هایی از بدن کارگزار وابسته است. «بدون مداخلهٔ بدن در معناسازی و کنشگری، افکار، پوچ هستند و امور ذهنی مجرد به‌تنهایی ویژگی‌هایی که دارند را به‌نمایش نمی‌گذارند» (Shapiro & Spaulding, 2021). درعین‌حال، برپایهٔ این نگرش، «شناخت به‌شدت به محیط طبیعی و اجتماعی وابسته است» (Shapiro & Spaulding, 2021). ازآنجاکه انسان و ویژگی‌های زیستی وی، تحت تأثیر محیط و تجربه‌های اجتماعی است، تأکید بر وابسته بودن شناخت به تجربه‌های بدنی، لزوماً به حذف تجربه‌های اجتماعی یا کم‌اهمیت پنداشتن آن نمی‌انجامد. در این دیدگاه، شناخت به‌گونه‌ای فعالانه میان بدن کارگزار و محیط فرهنگی و اجتماعی وی توزیع شده است. به‌بیان روشن‌تر، این ویژگی‌های محیطی، فرهنگی، و اجتماعی، قوام‌بخش و سازندهٔ کل سامانهٔ شناختی ارگانیسم‌های جسمانی هستند (Clark and Chalmers 1998; R. Wilson 2004; A. Clark, 2008; Menary, 2010).

در رهیافت شناخت بدنمند، جهان تجربه‌شده از طریق تعاملات متقابل میان فیزیولوژی ارگانیسم و مدارهای حسی-حرکتی وی با محیط، بازنمایی می‌شود. «تأکید بر پیوند ساختاری مغز-بدن-جهان، هستهٔ اصلی و محور کانونی برنامهٔ پژوهشی شناخت بدنمند است که برمبنای ایدهٔ کلاسیک پدیدارشناسانه‌ای بنا شده

است مبنی‌بر اینکه کارگزاران شناختی، جهان را به‌واسطهٔ فعالیت‌های زندهٔ بدن موقعیت‌مند خود محقق می‌کنند[1]» (Shapiro & Spaulding, 2021). به‌بیان روشن‌تر، در چارچوب معرفت‌شناسی بدنمند، معرفت از طریق تعامل انسان به‌عنوان یک ارگانیسم زیستی دارای بدن که با محیط پیرامون خود یکی می‌شود، پدیدار می‌شود نه اینکه تنها به‌واسطهٔ موقعیت‌های ازپیش‌داده‌شده یا عقاید و هنجارهای شخصی وی تعیین شده باشد و به آن‌ها وابسته باشد.

ایدهٔ بدنمندی، بر این باور استوار است که بدن در کنار نقش علی خود برای شناخت، نقشی تکوینی نیز دارد. «بسیاری از ویژگی‌های شناخت ازاین‌جهت بدنمند هستند که به بنیادهای فیزیکی بدن وابسته‌اند؛ به‌گونه‌ای که بدن، فراتر از مغز کارگزار[2]، نقش علی بنیادین و درعین‌حال، نقش قوام‌بخش و تکوین‌کنندهٔ فیزیکی را در فرایندهای شناختی کارگزار ایفا می‌کند(Shapiro & Spaulding, 2021). طرفداران علوم شناختی بدنمند از هردو ادعا دربارهٔ نقش تکوین‌کننده و نقش علی بدن در شناخت، دفاع می‌کنند. اما پرسش اساسی این است که «بدن دقیقاً چه نقش ویژه و برجسته‌ای در شناخت ایفا می‌کند که پیش‌ازاین در رهیافت‌های ذهن‌محور یا دوگانه‌پندار به آن توجه نشده بود؟»

طرفداران این نگاه در معرفت‌شناسی، به‌طورکلی سه عملکرد یا نقش جداگانه را در فرایند شناخت به بدن نسبت می‌دهند که هریک، پیامدهای متمایزی دارد. این سه عملکرد عبارتند از: «بدن به‌عنوان محدودکنندهٔ شناخت، توزیع‌کنندهٔ پردازش‌های شناختی، و تنظیم‌کنندهٔ فعالیت‌های شناختی» (Shapiro & Spaulding, 2021).

در توضیح کارویژهٔ نخست می‌توان گفت، ویژگی‌های خاص بدن کارگزار برخی از شکل‌های شناخت را آسان‌تر می‌کنند و درعین‌حال برخی فرایندهای شناختی دقیقاً به‌دلیل وجود همین ویژگی‌ها، دشوارتر است و حتی گاهی ممکن است دستیابی به آن‌ها ناممکن باشد. به‌دلیل همین ویژگی محدودکنندگی بدن برای شناخت است که می‌توان تنوع شناختی و ظرفیت‌های شناختی در کارگزاران را توجیه کرد.

بدن به‌عنوان توزیع‌کنندهٔ شناخت، نقش میانجی را برای توزیع پردازش‌های شناختی و بار محاسباتی بین ساختارهای نورونی و غیرنورونی ایفا می‌کند تا آنچه سرانجام بازنمایی می‌شود، محصولی از هردو ساختار باشد. از این منظر، شناخت، منحصر و محدود به مغز و ساختارهای نورونی نیست و ساختارهای غیرنورونی

---

1. Bring Forth a World
2. Beyond-the-Brain Body

درون بدن و حتی خارج از بدن نیز در تکوین و قوام‌یافتگی آن نقش دارند؛ به‌عنوان مثال، پژوهش‌های مربوط به محاسبات ریخت‌شناختی، که به‌موجب آن ویژگی‌های ساختارهای آناتومیکال (مثل شکل گوش خفاش) نقشی محاسباتی در فرایندهای شناختی‌ای همچون اکولوکیشن[1] دارد، نیز مبتنی‌بر ایدهٔ بدن به‌عنوان توزیع‌کننده هستند. همچنین، برپایهٔ این ایده، بر نقش مصنوعات مادی مانند تلفن‌های هوشمند که سهم مشارکتی در پردازش‌های شناختی دارند، تأکید می‌شود.

سومین نقش و کارویژهٔ بدن در فرایند شناخت، تنظیم فعالیت‌های شناختی در فضا و زمان و درنتیجه، انطباق و سازگاری کنش و شناخت است. به‌بیان روشن‌تر، این بدن است که اجرای رفتارهای پیچیده در واکنش به محیط پیچیده در وضعیت‌های اینجا و اکنون متفاوت را به‌گونه‌ای بی‌درنگ تسهیل می‌کند. درواقع، بدن یک پدیدهٔ منفعل نیست که تنها اطلاعات حسی‌ـحرکتی ورودی را دریافت و آن‌ها را برای پردازش به مغز ارسال کند و سپس، دستورات خروجی را به اندام‌های گوناگون انتقال دهد؛ بلکه «امری جدایی‌ناپذیر و درآمیخته با کنترل آنلاین خود امر شناخت است».... «در اینجا بدن، در فرایند شناخت، نقشی بازخوردمحور[2] دارد»(Shapiro & Spaulding, 2021).

بنابراین می‌توان گفت، تمایز اصلی علوم شناختی سنتی و علوم شناختی بدنمند در برداشت نخست، مربوط به دیدگاه‌های متفاوت آن‌ها دربارهٔ بازنمایی ذهنی، محاسبه، و تحقق است. درحالی‌که بسیاری از برداشت‌های سنتی، تمایل دارند که شناخت را به‌عنوان امری برآمده از بازنمایی داخلی، به‌لحاظ محاسباتی ایستا و کاملاً مستقل از تحقق سامانهٔ عصبی، ویژگی‌های بدن فیزیکی، و محیط پیرامون آن درک کنند، علوم شناختی بدنمند تمایل دارند که شناخت را به‌عنوان بازنمایی توزیع‌شده و به‌لحاظ محاسباتی پویا که تنها با ارجاع به جزئیات تحقق بدنی می‌توان آن را به‌درستی تعیین و مشخص کرد، درنظر بگیرند.

متزینگر در سال ۲۰۰۶ (Metzinger, 2014) تلاش کرد چارچوب دقیق‌تری برای مفهوم بدنمندی ارائه دهد. به‌نظر او، تعریف‌هایی که تاآن‌زمان دربارهٔ بدنمندی ارائه شده بودند، کامل و دقیق نبودند. وی تلاش کرد سه سطح متمایز از بدنمند بودن شناخت را تبیین کند و آن را چارچوب بدنمندی مرتبهٔ اول، مرتبهٔ دوم، و مرتبه سوم نام‌گذاری کرد. چارچوب بدنمندی مرتبهٔ اول، دوم، و سوم به‌این‌منظور توسعه یافته است که نشان دهد، چگونه ویژگی‌های پدیدارشناسانه‌ای مانند آگاهی یا خودپنداره برمبنای بنیادهای فیزیکی و

---

1. Echolocation

ـ اکولوکیشن سیستمی در برخی حیوانات است که از صوت برای جهت‌یابی و دیدن استفاده می‌کنند.

2. Feedback-Driven Role

محاسباتی استوار و تثبیت شده‌اند. هدف متزینگر از ترسیم این طرح سه‌سطحی این بود که نشان دهد، چگونه تجربهٔ خودبودگی یا خویشتن‌انگاری پدیداری، درون یک سیستم بدنمند تولید شده است و بنابراین، مفهوم شناخت بنیادمند[1] را ابداع کرده است. «ادعای اصلی متزینگر این است که خویش‌پندارهٔ پدیداری (سطح سوم شناخت یا 3E) ریشه در فرایندهای بازنمایی و محاسباتی (سطح دوم شناخت یا 2E) دارد که به‌نوبهٔ خود، مبتنی‌بر ساختارهای فیزیکی هستند (منظور، بدن نورونی است) (سطح اول شناخت یا 1E)» (Quadt, 2018). اما در اینجا پرسش مهم‌تری پیش می‌آید و آن اینکه این سه سطح، چگونه به هم مرتبط می‌شوند؟ متزینگر (۲۰۱۴) تأکید می‌کند که روابط بنیادی[2]، بدنمندی سطح اول را به سطح دوم و سوم مرتبط کرده است. وی نظریهٔ بنیاد شناخت[3] را به‌عنوان یک چارچوب نظری مناسب مطرح می‌کند که در آن بنیاد، به‌معنای بنیان فیزیکی است. به‌طورکلی، بنیادمندی شناخت، به روابط بین سطوح مختلف بدنمندی اشاره دارد که بینش روشنی را دربارهٔ چگونگی پدیدار شدن و ظهور ویژگی‌های سطح‌بالای ذهن، مانند تجربه و خویش‌پنداره، از ویژگی‌های سطح پایین‌تر آن ارائه می‌دهد.

متزینگر بر این نظر است که هریک از سطوح شناخت درواقع، یک مجموعهٔ کاملاً مشخص از سیستم‌هاست. سیستم مرتبهٔ اول یا سطح اول واکنش‌پذیر، انطباق‌پذیر است و بدون محاسبات صریح به رفتار هوشمندانه می‌رسد. سیستم سطح دوم، با بازنمایی‌های جامع و صریح خود به‌گونه‌ای بدنمند، خودکنترلی علی را افزایش می‌دهد و سیستم‌های سطح سوم، جنبه‌های خاصی از مدل بدن را درون یک هستی‌شناسی یکپارچه ادغام می‌کند و بنابر این سطح آن را به تجربهٔ آگاهانه ارتقا می‌دهد؛ به‌عنوان مثال، انسانی که آگاهانه درحال پایین رفتن از یک خیابان است، با حالت هشیاری معمولی و وضعیت غیرآسیب‌شناختی از آگاهی به‌طور هم‌زمان در همهٔ سیستم‌ها قرار دارد. در برخی موقعیت‌ها، مانند خواب بدون‌رؤیا، تشنج‌های غیرصرعی، خواب دیدن یا توهم‌های بدنی، لزوماً هرسه سیستم، به‌طور هم‌زمان فعال نیستند (Metzinger, 2014). همان‌گونه که *بارسالو*[4] (۲۰۰۸) بیان می‌کند، شناخت بنیادمند، بازتاب‌دهندهٔ این مفروضه است که شناخت به شیوه‌های پرشماری، به بنیادهای فیزیکی وابسته است؛ ازجمله اینکه شناخت، مبتنی‌بر شبیه‌سازی[5]، کنش وضعیتی[6] و در مواقعی، حالت‌های بدنی است.

---

1. Grounded Cognition
2. Grounding Relations
3. Grounding Theory of Cognition
4. Barsalou
5. Simulations
6. Situated

بدنمند بودن شناخت، همسویی زیادی با سنت پدیدارشناسی دارد. این سنت معرفت‌شناختی از این انگارهٔ ابتدایی آغاز می‌شود که در حوزهٔ فرهنگ، بدن، موضوع یا ابژهٔ شناخت نیست، بلکه شناساننده یا سوژهٔ فرهنگ است یا به‌بیان توماس چورداس[1] «بدن، بستر وجودی فرهنگ است» (Csordas, 2002, 58). چهار ویژگی اصلی ذهن در معرفت‌شناسی نوین علوم شناختی که با عنوان (۴ ای[2]) شناخته می‌شوند، یعنی بدنمندی، درونی‌شدن با جهان[3]، بسط‌یافتگی در جهان[4]، و فعال‌شدگی[5]، از درون مکاتب فکری پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم، خلق شده و انتشار یافته‌اند. شناخت ازاین‌جهت که به وضعیت اکنون و اینجا وابسته است، موقعیت‌مند[6] و ازاین‌جهت که به‌واسطه ساختارهای فیزیکی و نورونی بدن‌های ما رخ می‌دهد، بدنمند است. همچنین، ازاین‌جهت که به‌واسطهٔ زیست و حضور ما در جهان تکوین می‌یابد، درونی‌شده و عجین‌شده با جهان[7] است. سرانجام اینکه شناخت به‌این‌سبب که به کنش ما وابسته است و از طریق کنش بدنمند در جهان پدیدار می‌شود، فعال[8] است و ازاین‌جهت که در یک پیوستار بی‌مرز با جهان و اشیاء درون آن قرار دارد، بسیط[9] است.

امروزه این سنت فکری به‌دلیل تأکیدش بر کنش‌های بدنمند، به عمل‌گرایی یا پراگماتیسم نیز نزدیک شده است. این گرایش جدید معرفتی، بیانگر این است که علوم شناختی نه‌تنها از سنت فیلسوفان قاره‌ای پیروی می‌کند، بلکه به سنت تفکر آنگلوساکسونی نیز نزدیک شده است. برخی از اندیشمندان متأخر فلسفهٔ ذهن در این مسیر حتی به انگاره‌های فیلسوفان عمل‌گرای یک سده پیش ارجاع می‌دهند (See Wang, 2015).

بنا بر آنچه گفته شد، ویژگی‌های مشترک رهیافت معرفت‌شناسی بدنمند را می‌توان این‌گونه خلاصه کرد: شناخت بدنمند در راستای رد و انکار سنت دوگانه‌پندار دکارتی توسعه یافته است؛ شناخت به بدن و تجربه‌های بدنی وابسته است و بدن، تنها نقش دریافت‌کنندهٔ منفعل اطلاعات حسی-حرکتی را ندارد، بلکه

---

1. Thomas J. Csordas
2. 4E
3. Embedded

- به‌صورت «بستریده در محیط جامعه و فرهنگ و عجین‌شده با دنیا» نیز ترجمه شده است.

4. Extended

- «گسترش‌یافته‌درجهان» نیز ترجمه شده است.

5. Enactive

- به‌صورت «فعال‌شده یا مبتنی‌بر حرکت» نیز ترجمه شده است.

6. Situated
7. Embedded
8. Enactive
9. Extended

محدودکننده، توزیع‌کننده، و تنظیم‌کنندهٔ شناخت در وضعیت‌های زمانی و مکانی گوناگون است؛ بدن، هم‌زمان نقش علی و تکوینی را در امر شناخت ایفا می‌کند؛ شناخت بدنمند در چارچوب سنت فکری پدیدارشناسانه، پیوستار بدن‌ـفرهنگ را در مرکز توصیه‌های معرفت‌شناختی خود قرار می‌دهد؛ به‌بیان روشن‌تر، بدن با محیط اجتماعی و فیزیکی اطراف خود، عجین شده و در یک پیوستار بازفرجام، همدیگر را تولید و بازتولید می‌کنند. با توجه به این ویژگی‌ها، معرفت‌شناسی بدنمند به‌عنوان یکی از پارادایم‌های نوین در علوم شناختی، ظرفیت‌های زیادی برای ورود به دانش روابط بین‌الملل دارد.

۳. دلالت‌های معرفت‌شناسی بدنمند برای روابط بین‌الملل

معرفت شناسی بدنمند، نگرش نوینی به شیوه شناخت و فهم امور است که می تواند دلالت های متفاوتی برای روابط بین الملل به عنوان یک حوزه مطالعاتی داشته باشد.

۳-۱. معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل

معرفت‌شناسی روابط بین‌الملل به سویه‌های گوناگون کسب دانش و معرفت دربارهٔ جهان و تعریف اساسی از علم مربوط می‌شود و درواقع، در پی کشف و بررسی رهیافت‌های شناخت یا شناخت‌شناسی مناسب با دانش روابط بین‌الملل است. درحقیقت، پرسش از اینکه چگونه باید پدیده‌های روابط بین‌الملل را شناخت و شناخت ما از پدیده‌های روابط بین‌الملل تاچه‌اندازه معتبر است، یک پرسش معرفت‌شناختی است. پاسخ به این پرسش، نیازمند پاسخ به پرسشی ابتدایی‌تر و هستی‌شناسانه دربارهٔ ذات و ماهیت پدیده‌های بین‌المللی یا چستی امر بین‌الملل است. تاکنون چهار مکتب معرفت‌شناختی در روابط بین‌الملل مطرح شده است که هریک گونهٔ متفاوتی از شناخت و روش را در جهان اندیشه معرفی کرده‌اند. این مکاتب عبارتند از: «تجربه‌گرایی علمی، نظریهٔ انتقادی، تأثیر و تأویل‌گرایی، پست‌مدرنیسم، و مطالعات فرهنگی» (See Salimi, 2020, 21-46).

معمولاً در برخی از کتاب‌ها، نظریات روابط بین‌الملل به‌لحاظ مدل‌های فلسفهٔ علم به دو اردوگاه کلان اثبات‌گرایی و پسااثبات‌گرایی تقسیم می‌شوند. مطلوب معرفت‌شناختی اثبات‌گرایان برای کسب دانش در علوم اجتماعی، شیوهٔ علوم طبیعی است. براساس نظریه‌های باورمند به این اردوگاه معرفت‌شناختی، واقعیت اجتماعی روابط بین‌الملل به‌عنوان اُبژه یا موضوع شناخت از خارج (نگاه سوم شخصی که هیچ قضاوت ارزشی‌ای ندارد) قابل‌مطالعه است. هدف مطالعه و پژوهش در اینجا (که اساساً امکان‌پذیر نیز هست)، توضیح علل و ریشه‌های پیدایش ساختارها و آشکار کردن فرایندهای درون روابط بین‌الملل برپایهٔ علیت‌های اثبات‌شده به‌صورت تجربی و تدوین نظریه‌های جهان‌شمول روابط بین‌الملل است. از نظر

معرفت‌شناسی اثبات‌گرایانه، نظریه، همواره به یک حوزهٔ مطالعاتی مشخص اشاره دارد و گزاره‌های مشخصی را مفروض می‌گیرد و همسانی‌ها و قوانین برآمده از آن را بیان می‌کند. نظریهٔ نئورئالیسم، نظریهٔ رژیم‌ها، و لیبرالیسم، مدعی این نوع نظریه‌پردازی علمی هستند؛ به‌ویژه اینکه پیش‌بینی‌هایی را درباره سیاست ارائه می‌دهند.

درمقابل، شماری از رهیافت‌های زیرمجموعهٔ نظریه‌های پسااثبات‌گرا از روش تفهمی برای تبیین پدیده‌های بین‌المللی پیروی می‌کنند. خط گسل معرفت‌شناختی در روابط بین‌الملل، به‌شکل بسیار ساده‌سازی‌شدهٔ آن، مرز بین تبیین[1] و تفهم[2] است. رهیافت‌های تبیینی بر این نظرند که مفروضات مرتبط با جهان اجتماعی و جهان طبیعی، هردو از یک راه به‌دست می‌آیند؛ اما رهیافت‌هایی که بر تفهم تأکید دارند، بر این نظرند که پدیده‌های اجتماعی، تنها با ادراک‌های سوبژکتیو و انتساب معنا به‌دست می‌آیند. در این رهیافت‌ها، دانشمند علوم اجتماعی نمی‌تواند بیرون از موضوع موردمطالعه بایستند و بدون هیچ قضاوت ارزشی‌ای، پدیدهٔ اجتماعی را مطالعه کند. بهترین روش برای فهم روابط بین‌الملل، روش تفسیری یا هرمنوتیک است. به‌بیان روشن‌تر، علوم اجتماعی همواره با قضاوت‌های ارزشی کسانی همراه است که متصدی آن هستند. در دههٔ ۱۹۸۰، رهیافت‌های پسامدرن و پساساختارگرایانه در روابط بین‌الملل برپایهٔ همین نگاه معرفت‌شناسانه، بر این نکته تأکید کردند که معرفت، مشروط بوده و همواره به زمینه‌های اعتقادی، تاریخی، و فرهنگی وابسته است (Schieder & spindler, 2014, 6-7).

معرفت‌شناسی بدنمند، جایی فراتر از این دو اردوگاه، در میان اثبات‌گرایی و پسااثبات‌گرایی و البته از چارچوب سنت پدیدارشناسی، راهی برای ورود و تأکید بر تجربه‌های بدنی در روابط بین‌الملل است. براساس این نوع نگاه، بدن و تجربه‌های زیستی، فیزیکی، و احساسی وابسته به آن از فهم و شناخت امر بین‌الملل جدا نیست. هر نوع نگاهی به کارگزار و مفهوم کارگزاری در روابط بین‌الملل، مستلزم درنظر گرفتن ویژگی‌های بدنمند پدیده‌هاست. ما به‌عنوان انسان‌هایی دارای اندام فیزیکی در جهان زیست کرده و آن را به‌گونه‌ای فعالانه فهم می‌کنیم.

به‌طورکلی، ماهیت شناخت از منظر معرفت‌شناسی بدنمند، دوگانه‌پنداری ذهن‌ـبدن و سوژه و ابژهٔ دکارتی و رهیافت‌های برآمده از آن در روابط بین‌الملل (مانند رفتارگرایی، واقع‌گرایی، و...) را کنار می‌گذارد و

1. Explanation
2. Understanding

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

رد می‌کند. درنتیجه، اینکه تصور کنیم چون در این رهیافت، بحث بدن و وابسته بودن شناخت به بدن مطرح است، پس ضرورتاً با رنسانس روش‌های رفتارگرایانه و اثبات‌گرایانه در روابط بین‌الملل روبه‌رو خواهیم بود، نادرست است؛ زیرا، این تفکر در بنیاد خود بر نقد و تکذیب دوگانه‌پنداری دکارتی استوار است. همان‌گونه که گفتیم، در این دیدگاه، بدن انسان، موضوع مطالعه نیست، بلکه فرایندهایی که بدن را به زمینهٔ وجودی فرهنگ تبدیل می‌کنند و چگونگی قوام‌یافتگی متقابل این‌دو را نشان می‌دهند، موضوع مطالعه خواهند بود. به‌بیان روشن‌تر، بدن‌هایی که به‌صورت فرهنگی برساخته می‌شوند و ویژگی‌های زیستی‌ای که به برساخته شدن فرهنگ قوام می‌بخشند یا علت آن هستند، محور تمرکز مطالعاتی این رهیافت هستند.

معرفت‌شناسی بدنمند از این لحاظ، بیشتر با رهیافت‌های انتقادی و نگاه‌های پدیدارشناسانه در روابط بین‌الملل هم‌سویی خواهد داشت؛ اگرچه آن را نیز چندین گام به‌جلو می‌برد و به جهت‌های جدیدی سوق می‌دهد. علوم شناختی بدنمند، چندان در پی فهم چگونگی گشوده بودن جسمانیت یا فیزیکالیستی در برابر تجربهٔ خود، جهان، و دیگران نیستند، بلکه بیشتر به‌دنبال شناسایی سازوکارها و فرایندهایی است که به توضیح این مسئله کمک کنند که شناخت تاچه‌اندازه زمینه در طبیعت بدنی کارگزاری شناختی دارد و محدود به آن است؟

درعین‌حال، معرفت‌شناسی بدنمند با نگرش فردگرایی در تضاد است. درحالی‌که نگرش‌های سنتی علوم شناختی با تمرکز بر رهیافت ذهن بی‌بدن، تمایل داشتند که وجود بازنمایی‌های گسسته و درونی را که به‌واسطه سازوکارهای به‌شدت مجزا و مشخص در مغز رخ می‌دهد، مفروض پندارند و درنتیجه، به فردگرایی و درون‌گرایی منتهی می‌شدند، علوم شناختی بدنمند، شناخت را محصول تعامل پویا و بی‌درنگ محیط و بدن و ساختارهای نورونی و غیرنورونی می‌داند. این دیدگاه، هیچ تمایز و شکافی میان تجربه‌های بدنی و بافتار[1] فرهنگی و اجتماعی زندگی قائل نمی‌شود. از این منظر ــبرخلاف معرفت‌شناسی کلاسیک علوم شناختی که منطبق با روش‌شناسی رهیافت واقع‌گرایی کلاسیک جرویس در روابط بین‌الملل بودــ رهیافت شناخت بدنمند، امکان توجه به نقش تکوینی ساختارهای نورونی و زیستی کارگزاران را در نگرشی کل‌گرایانه ــکه ویژهٔ رهیافت‌های سازه‌انگاری نوین استــ در دانش روابط بین‌الملل فراهم می‌کند. به‌بیان ساده‌تر، براساس این رهیافت، ویژگی‌های زیستی بدن کارگزار درهمان‌حال که از

1. Context

ویژگی‌های محیطی کل‌گرایانه در نظام بین‌الملل تأثیر می‌پذیرد، هم‌زمان نیز بر آن تأثیر می‌گذارد.

۲-۳. بدنمندی و نظریه‌های روابط بین‌الملل: کردارگرایی، فمینیسم، و نظریهٔ پسااستعماری

تأثیر نگاه بدنمند به معرفت‌شناسی را می‌توان در نسل متأخر نظریه‌های سازه‌انگاری یا آنچه از آن با عنوان «چرخش کرداری» یاد می‌شود، مشاهده کرد (Bueger & Gadinger, 2021). چرخش کرداری در معرفت‌شناسی علوم اجتماعی، نوعی فاصله گرفتن از آرمان‌های علمی سنت مدرنیسم به‌شمار می‌آید و براساس آن، «جنبه‌های بدنمند و اجتماعی فعالیت‌های انسانی در نقطهٔ عزیمت پژوهش قرار می‌گیرند» (Schatzki, et.al, 2001). محور اصلی چرخش کرداری در علوم اجتماعی، پرهیز از ساده‌انگاری و نگرش دوگانه‌پندار به کنش انسانی و همچنین، قائل نبودن به تمایز ماهوی کنش‌های بدنی از کنش‌های شناختی و ذهنی است. افزون‌براین، طرفداران چرخش کرداری در علوم اجتماعی بر این مضمون مشترک تأکید دارند که معرفت، معناسازی، و خلاقیت با همراه شدن با جهان، پدیدار می‌شود و کاملاً به محیط اجتماعی و مادی ما وابسته است (Goodwin, 2003). *گادینجر و بیوگر* (Bueger & Gadinger, 2021, 55-56)، دربارهٔ بدنمند بودن کردار می‌نویسند: «استدلال دربارهٔ تقدم هستی‌شناختی کردار در وهلهٔ نخست، برپایهٔ این انگاره شکل گرفته است که کردارها، *فعالیت‌های بدنی* هستند.... بدن، فقط وسیله‌ای نیست که کارگزار از آن برای انجام یک کنش استفاده می‌کند. بدن‌ها از اجزای اصلی اجرای یک کنش هستند. کنش‌های روالمندشده نیز اجراها و نقش‌آفرینی‌های بدنی به‌شمار می‌آیند. چنین برداشتی، نه‌تنها به دوگانه‌انگاری ذهن و بدن خاتمه می‌دهد، بلکه برای بدن انسان، به‌عنوان عنصر اصلی در تبیین و تفسیر کردارها، جایگاهی محوری قائل می‌شود. نظریه‌های کردارگرا، بدن‌های انسانی را جایگاه یا مکان کارگزاری، واکنش مؤثر، تجلی فرهنگی، و همچنین، هدف یا نشانگاه قدرت و هنجارسازی می‌دانند». این نوع نگاه به هستی‌شناسی کرداری، در معرفت‌شناسی نظریهٔ کردار نیز بازتاب یافته است. در کردارنگاری، به‌عنوان روش اصلی پژوهش در رهیافت کردارگرا، «دغدغهٔ پژوهش نه از جنس فرهنگ، بلکه از جنس کردار یا عمل است.... کردارنگاری، به فهم کردارها، به‌مثابه پدیده‌هایی زمانمند و مکانمند مربوط می‌شود» (Bueger & Gadinger, 2021, 167). *شاتزکی*، کردار را به‌عنوان هستهٔ مرکزی همهٔ نظریه‌های کرداری، «مجموعه‌ای از فعالیت‌های بدنمند انسانی با واسطهٔ مادی» می‌داند که «حول فهم‌های کرداری مشترک، ساماندهی شده‌اند» (Bueger & Gadinger, 2021, 35).

دومین حوزهٔ اثرگذاری معرفت‌شناسی بدنمند را می‌توان در نظریه‌های پسااستعماری و آن چیزی جست‌وجو کرد که در روابط بین‌الملل، با عنوان «چرخش جهانی[1]» شهرت یافته است. نظریه‌های پسااستعماری، به‌دلیل نوع نگاه خود به تأثیر تمایزهای بدنی، نژادی، قومی، و جنسیتی در برساخته شدن نظم بین‌الملل، در ساختار معرفت‌شناختی خود، وام‌دار رهیافت بدنمند هستند. نظریه‌پردازان این حوزه تلاش می‌کنند از اروپامحوری و غرب‌محوری حاکم بر دانش روابط بین‌الملل فاصله بگیرند و چشم‌اندازی تکثرگرایانه به سیاست جهانی را برگزینند. این رهیافت، مستلزم تمرکز بر یک گفت‌وگوی جهانی از منظر معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی است و درنتیجه، با رد و کنار گذاشتن هستی‌شناسی فردگرایانه، نوعی هستی‌شناسی رابطه‌ای را برمی‌گزینند. نظریه‌پردازان این حوزه، روش گفت‌وگوی جهانی را برای رهایی‌بخشی از سلطهٔ معرفت‌شناختی غرب پیشنهاد می‌کنند. این روش، درواقع، نوعی رویارویی بدنمند برای بازتعریف امر بین‌الملل جهان‌شمول است. «روش گفت‌وگوی جهانی، توجه را به کردارهای کاربست زبان، تفسیر، و بسیج معارف موقعیت‌مند[2]، به‌عنوان امری اساساً انسان‌شناختی و نه‌تنها فلسفی، معطوف می‌کند. این نظریه، در پی رهاسازی معرفت‌شناسی از قیود احکام تجویزشده‌ای است که عام‌گرایی و جهان‌شمول بودن اعتبار و معیارهای قضاوت و همچنین، نقطه‌نظرات معرفت‌شناختی هستند که فاعل شناسای آن‌ها به‌لحاظ جنسیت، طبقهٔ اجتماعی، و شرایط فرهنگی، ازپیش‌تعیین‌شده است» (Fierke& Jabri, 2019, 513). *فیرکه* و *جبری* بر این نظرند که الگوهای گفتار و سکوت، ماهیتی بدنمند، احساسی، و گره‌خورده با انگاره‌های تاریخی دارند که زمینه‌های گفت‌وگو را فراهم می‌کنند. این ویژگی‌ها سبب می‌شوند که مفاهیمی مانند نژاد، طبقه، جنسیت، و فرهنگ با پویایی‌های قدرت نهفته در پس گفت‌وگوها همراه شوند و به تداوم ساختار سلسله‌مراتبی حاکم بر نظام بین‌الملل، کمک کنند.

درعین‌حال، نقش محدودکنندگی بدن برای شناخت، در نظریه‌های فمینیستی روابط بین‌الملل به‌رسمیت شناخته شده است. فمینیست‌ها در محدودهٔ معرفت‌شناسی، همواره با این پرسش روبه‌رو بوده‌اند که به‌کارگیری نگرش‌های جنسیتی، چه نقشی در برساخته شدن دانش ایفا می‌کند؟ آن‌ها کاستی‌های تاریخ علم را به سوگیری‌های جنسیتی و برترشماری بدن مردانه، به‌عنوان ابژه و سوژهٔ متعارف و تثبیت‌شدهٔ شناخت، نسبت می‌دهند (Harrison, et.al, 2011). شاید بتوان سرآغاز این نوع نگاه را نیز به *مرلوپونتی*

1. The Global Turn
2. Situated Knowledge

بازگرداند. انتقاد فمینیستی مرلوپونتی از دوگانگی ذهن-بدن و بدن-سوژه به مرکزیت یافتن بدن در فهم سوژگی و دانستن انجامید (Grosz, 1994). براساس سنت پدیدارشناسی بدنمند، بدن زیسته[1]، تفاوت معناداری با بدن جسمانی دارد. *گروث* بر این نظر است که نگاه جسمانی به بدن باعث شده است که «فلسفه خود را در یک وضعیت تن‌هراسی عمیق تثبیت کند» (Grosz, 1994, 5). به‌نظر گروث، پرسش از بدن زیسته، بی‌درنگ ذهن را به‌سوی مسائلی همچون جنسیت، نژاد، و سن و در مفهوم کلی‌تر، تمایزهای جسمانی می‌کشاند. گروث تأکید می‌کند که این تمایزها، تنها جسمانی نیستند و به شیوه‌هایی که فرهنگ بر بدن‌ها نشانه‌گذاری می‌کند و موقعیت‌های خاصی که برای ما ایجاد می‌کند تا در آن زیست و خود را بازآفرینی کنیم نیز مربوط می‌شود (Grosz, 1994). به‌بیان روشن‌تر، بدن نه در معنای کاملاً بیولوژیکی و نه به‌معنای کاملاً برساختهٔ اجتماعی، نوعی احساس تداوم را در تقاطع فهم زیستی، اجتماعی، و زبانی ایجاد می‌کند (Braidotti, 1994). *بربور*، دربارهٔ بدنمندی شناخت در سنت فمینیستی می‌نویسد: «در این نوع نگاه، بر شیوه‌های شناخت زنانه از امر بین‌الملل تأکید شده و تجربه‌های گوناگون زنان، معتبر شمرده می‌شود» (Barbour, 2018, 209). وی با ارجاع به شماری از نویسندگان فمینیست که از معرفت غربی و دوگانه‌پنداری همراه با آن، شالوده‌شکنی کرده‌اند، در مقالهٔ خود از شیوه‌های زنانهٔ دانستن با تأکید بر رهیافت بدنمند به شناخت، سخن گفته است. استدلال اصلی وی این است که چشم‌انداز روش‌شناسی بدنمند، یکی از مناسب‌ترین شیوه‌ها برای درک و تحلیل تجربه‌های زیستهٔ زنانه دربارهٔ جهان است؛ بنابراین، به‌نظر می‌رسد که سنت فمینیستی روابط بین‌الملل از دیرباز، نوع خاص نگرش معرفت‌شناسی بدنمند را برای ارائهٔ معرفت جایگزین دربارهٔ امر بین‌الملل، پذیرفته است.

سرانجام می‌توان گفت که نگرش‌های بدنمند، مطالعات علوم شناختی و زیستی را با نظریه‌های روابط بین‌الملل پیوند می‌دهند. این پیوند (به‌عنوان مثال) با نوع پیوند میان روان‌پزشکی با روان‌شناسی متفاوت است. در نگرش‌های بدنمند، ضمن توجه به بدن انسان و تأثیر سلسله‌اعصاب و ویژگی‌های جسمانی در فهم و کنش بین‌المللی، به تعامل بدن و محیط اجتماعی نیز توجه می‌شود و نشان می‌دهد که چگونه پدیده‌های بین‌المللی می‌توانند برساختهٔ اجتماعی باشند. به‌بیان روشن‌تر، از این منظر، جسم و روح، آن‌گونه که در دوانگاری دکارتی بر آن تأکید می‌شد، جدا از هم نیستند، بلکه به‌گونه‌ای پیوند خورده‌اند که پیوسته یکدیگر را برمی‌سازند. این امر می‌تواند به این گزارهٔ بسیار مهم نیز بینجامد که با تحول جسم و تغییر نوع

1. Lived Body

تعامل اجتماعی آن، هم نگاه و هم کنش انسان در حوزهٔ سیاست و روابط بین‌الملل، دگرگون می‌شود؛ ازاین‌رو، نمی‌توان مانند بسیاری از نظریه‌های جاری و جریان اصلی روابط بین‌الملل، درک یکسان و تغییرناپذیری از انسان و ماهیت سیاست و روابط بین‌الملل داشت. گسترش مطالعات مبتنی‌بر تعامل علوم شناختی و مطالعات بین‌الملل، به فاصله گرفتن از نوع نگاه متصلب ناشی از برخی از جریان‌های نظری مانند رئالیسم و مارکسیسم خواهد انجامید. فرایند تحول در جریان اصلی نظریه‌های روابط بین‌الملل را می‌توان در شکل شمارهٔ (۱) خلاصه کرد.

شکل شمارهٔ (۱) نمودار مفهومی فرایند تحول در جریان اصلی برای فهم نظریه‌های روابط بین‌الملل

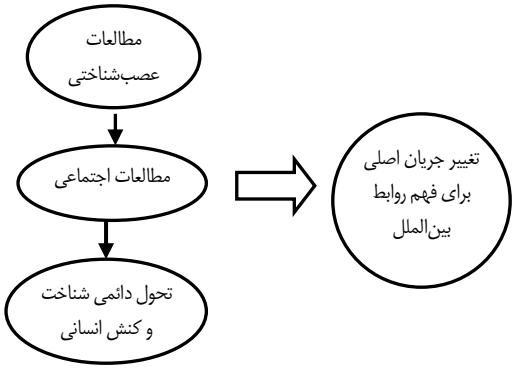

نتیجه‌گیری

در این مقاله دربارهٔ امکان بهره‌گیری از معرفت‌شناسی بدنمند در دانش روابط بین‌الملل بحث شد. این رهیافت، سوژهٔ بدنمند موقعیت‌مند را در مرکز شناخت قرار می‌دهد و بنابراین، شناخت را به امری محلی و دارای موقعیت زمانی و مکانی خاصی تقلیل می‌دهد. به‌بیان روشن‌تر، درک مردم از جهان، به‌شدت از موقعیت‌های جسمانی، تاریخی، اجتماعی، و فرهنگی آن‌ها ناشی می‌شود. این رهیافت معرفت‌شناختی، همهٔ تفاوت‌های جسمانی، نژادی، قومی، جنسیتی، تاریخی، و فرهنگی را در دامنهٔ تحلیل‌های خود به‌رسمیت می‌شناسد. افزون‌براین، بر تجربه‌های کل‌گرایانه و بوم‌شناختی سوژهٔ تجربه‌کننده تأکید دارد و دوگانهٔ دیرینهٔ فرهنگ‌ـزیست‌شناسی را به‌طورکلی رد می‌کند. به‌نظر می‌رسد که این نگاه معرفت‌شناختی از قابلیت بالایی برای ورود به دامنهٔ نظریه‌پردازی روابط بین‌الملل برخوردار است.

اگرچه پارادایم شناخت بدنمند از انتقادهای صریح نیز مصون نمانده و به‌دلیل تمایل به تجربه‌گرایی، نادیده گرفتن ویژگی‌های ذاتی، و اهمیت دادن بیش‌ازحد به نقش ورودی‌های بیرونی در تجربه و بازآفرینی معنا، نکوهش شده است (See Rakova, 2002)، اما ورود آن به بسیاری از حوزه‌های معرفتی، ازجمله دانش روابط بین‌الملل، نگرش‌های جایگزینی را به شیوه‌های کسب معرفت مطرح کرده است. این رهیافت،

زمینه‌ای روش‌شناختی را برای ورود تجربه‌های زیستی و بدنی کارگزاران به عرصهٔ شناخت، بدون وارد شدن در ورطهٔ تقلیل‌گرایی، فردگرایی، و جبرگرایی نظریه‌های واقع‌گرایی و واقع‌گرایی نوکلاسیک، فراهم می‌کند. براساس این رهیافت، هم‌زمان با تأکید بر جنبه‌های اجتماعی و کل‌گرایانهٔ امر بین‌الملل نمی‌توان از اهمیت دادن به فرایند زیستی و جسمانی بدن کارگزار، که در تکوین شناخت و تطبیق کنش با شناخت نقش دارند، غافل ماند. پدیده‌های سیاست بین‌الملل یا امر بین‌الملل، درعین‌حال که به‌صورت اجتماعی برساخته می‌شوند، هم‌زمان، تجربه‌هایی بدنمند تولید می‌کند. مکان شناخت امر بین‌الملل، جایی میان پیوستار ذهن-بدن است. هرگونه روشی که به درک فرایندهای زیستی دخیل در شکل‌گیری تجربه‌های بدنمند کارگزاران کمک کند و درعین‌حال آمیخته بودن بدن با محیط را نیز به‌رسمیت بشناسد، می‌تواند برای شناخت امر بین‌الملل به‌کار رود؛ بنابراین، علوم شناختی بدنمند، راه را برای ورود شیوه‌های پژوهشی علوم اعصاب‌شناختی‌ای همچون نقشه‌برداری مغزی، به حوزهٔ روابط بین‌الملل می‌گشاید. به‌طورکلی، از این دیدگاه، امر بین‌الملل، یک امر اجتماعی محض و مستقل از تجربهٔ زیستی بدنمند نیست و روش‌های تفهمی و تفسیری ویژهٔ علوم اجتماعی، برای پی بردن به همهٔ ابعاد زیستی و پنهان آن، کافی نیستند. به‌بیان روشن‌تر، این تن‌های فیزیکی و انسانی ما هستند که در وضعیتی همراه‌شده با محیط پیرامون اجتماعی و زیستی خود، امر بین‌الملل را برمی‌سازند و برای فهم لایه‌های عمیق‌تر روابط بین‌الملل، نیازمند نوع خاصی از معرفت‌شناسی هستیم که از تن‌هراسی مصون بوده و نقش فرایندهای زیستی را به‌رسمیت بشناسند.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

تعارض منافع

این پژوهش بر اساس طرحی با کد پیگیری ۹۳۲۷ توسط ستاد توسعهٔ علوم و فناوری‌های شناختی ایران، موردحمایت قرار گرفته است.

References

Barbour, K. (2018). Embodied Ways of Knowing: Revisiting Feminist Epistemology. In *The Palgrave Handbook of Feminism and Sport, Leisure and Physical Education* (pp. 209-226). Palgrave Macmillan, London.

Barsalou, L. W. (1999). Perceptual Symbol Systems. *Behavioral and Brain Sciences*, *22*(4), 577-660.

Bathurst, R., & Cain, T. (2013). Embodied Leadership: The Aesthetics of Gesture. *Leadership*, *9*(3), 358-377.

Beattie, A. R., Eroukhmanoff, C., & Head, N. (2019). Introduction: Interrogating the Everyday Politics of Emotions in International Relations. *Journal of International Political Theory*, *15*(2), 136-147.

Borghi, A. M., & Cimatti, F. (2010). Embodied Cognition and Beyond: Acting and Sensing the Body. *Neuropsychologia*, 48(3), 763-773.
Braidotti, R. (1994). *Nomadic Subjects: Embodiment and Sexual Difference in Contemporary Feminist Theory*. Columbia University Press.
Bueger, C., & Gadinger, F. (2021). *International Practice Theory: New Perspectives*. Transletes by Dehghani Firoozabadi, S.J and Sajjadi, M. Tehran: International Studies & Research Institute Abrar Moaser Tehran. [in Persian]
Clark, A. (2008). *Supersizing the Mind: Embodiment, Action, and Cognitive Extension*. OUP USA.
Clark, A., & Chalmers, D. (1998). The Extended Mind. *Analysis*, *58*(1), 7-19.
Csordas, T. J. (2002). Embodiment as a Paradigm for Anthropology. In *Body/Meaning/Healing* (pp. 58-87). Palgrave Macmillan, New York.
Della Putta, P. (2018). Embodied Semantics and the Mirror Neurons: Past Research and Some Proposals for the Future. In: Baicchi, A., Digonnet, R., Sandford, J. (eds) *Sensory Perceptions in Language, Embodiment, and Epistemology*. Studies in Applied Philosophy, Epistemology and Rational Ethics, vol 42. Springer, Cham. https://doi.org/10.1007/978-3-319-91277-6_2-.
Fierke, K. M. & Jabri, V. (2019). Global Conversations: Relationality, Embodiment and Power in the Move Towards a Global IR. *Global Constitutionalism*, *8*(3), 506-535. https://doi.org/10.1017/S2045381719000121.
Gallese, V., & Lakoff, G. (2005). The Brain's Concepts: The Role of the Sensory-Motor System in Conceptual Knowledge. *Cognitive Neuropsychology*, *22*(3-4), 455-479.
Glenberg, A. M. (1997). Mental Models, Space, and Embodied Cognition. In: T. B. Ward, S. M. Smith, & J. Vaid (Eds.), *Creative Thought: An Investigation of Conceptual Structures and Processes* (pp. xv-567). American Psychological Association.
Goldman, A., & de Vignemont, F. (2009). Is Social Cognition Embodied?. *Trends in Cognitive Sciences*, *13*(4), 154-159.
Goodwin, C., (2003). *The Body in Action, in In Discourse, the Body and Identity*. Palgrave/Macmillan: New York. p. 19-42.
Grosz, Elizabeth. (1994). *Volatile Bodies: Toward a Corporeal Feminism*. Australia: Allen & Unwin.
Harrison, S., Sengers, P., & Tatar, D. (2011). Making Epistemological Trouble: Third-Paradigm HCI as Successor Science. *Interacting with Computers*, *23*(5), 385-392.
Hawkesworth, M. (2016). *Embodied power: Demystifying Disembodied Politics*. Routledge.
Huiling W, (2015). *Cognitive Science and the Pragmatist Tradition*. Philosophy. Ecole normale supérieure de lyon - ENS LYON; East China Normal University (Shanghai), 2015. English. ffNNT : 2015ENSL1014ff. fftel-01223306.
Hutchison, E. (2019). Emotions, Bodies, and the Un/Making of International Relations. *Millennium*, *47*(2), 284-298.
Hyndman, J. (2004). Mind the Gap: Bridging Feminist and Political Geography through Geopolitics. *Political Geography*, *23*(3), 307-322.
Katherine Jensen (2018). The Epistemic Logic of Asylum Screening:(dis) Embodiment and the Production of Asylum Knowledge in Brazil. *Ethnic and Racial Studies*, 41:15, 2615-2633, DOI: 10.1080/01419870.2017.1397281.
khabbazi kenari, M., & Sebti, S. (2016). Embodiment in Phenomenology of Husserl.

Merleau-Ponty, Levinas. *Wisdom And Philosophy*, *12*(47), 75-98. doi: 10.22054/wph.2016.7295 [in Persian]
Kiverstein, J., & Clark, A. (2009). Introduction: Mind Embodied, Embedded, Enacted: One church or many?. *Topoi*, *28*(1), 1-7.
Koschut, S., Hall, T. H., Wolf, R., Solomon, T., Hutchison, E. & Bleiker, R. (2017). Discourse and Emotions in International Relations. *International Studies Review*, *19*(3), 481-508.
McGee, R., & Pettit, J. (Eds.). (2019). *Power, Empowerment and Social Change*. Routledge.
Menary, R. (2010). Introduction to the Special Issue on 4E Cognition. *Phenomenology and the Cognitive Sciences*, *9*(4), 459-463.
Metzinger, T. (2014). First-order Embodiment, Second-order Embodiment, third-order embodiment. In L. Shapiro (Ed.). *The Routledge handbook of embodied cognition* (pp. 272–286). Routledge/Taylor & Francis Group.
Neumann, I. B. (2002). Returning Practice to the Linguistic Turn: The Case of Diplomacy. *Millennium*, *31*(3), 627-651.
Pettit, J. (2019). *Transforming Power with Embodied Practice in Power, Empowerment and Social Change*. Routledge.68-82.
Quadt, L. (2018). Commentary: First-order Embodiment, Second-Order Embodiment, Third-Order Embodiment. *Frontiers in Psychology*, *9*, 445.
Rakova, M. (2002). The philosophy of Embodied Realism: A High Price to Pay?.*Cognitive Linguistics*, *13*(3), 215-244. https://doi.org/10.1515/cogl.2002.015.
Ropo, A., & Salovaara, P. (2019). Spacing Leadership as an Embodied and Performative process. *Leadership*, *15*(4), 461-479.
Ropo, A., Sauer, E., & Salovaara, P. (2013). Embodiment of Leadership through Material Place. *Leadership*, *9*(3), 378-395.
Salimi, H. (2020). *Seven Steps in Apllied Research*, (1st ed), Tehran: publication of Elmi. [in Persian]
Schatzki, T., K.D. Knorr-Cetina, and E.v. Savigny, eds (2001). *The Practice Turn in Contemporary Theory*., Routledge: London.
Shapiro, Lawrence and Spaulding Shannon (2021)., Embodied Cognition. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Winter 2021 Edition), Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/win2021/entries/embodied-cognition/>.
Solomon, T. (2015). Embodiment, Emotions, and Materialism in International Relations. In Ahäll, L., & Gregory, T. (Eds.). *Emotions, Politics and War* (pp. 80-92). Routledge.
Thomas Fuchs. (2018), *Ecology of the Brain: The Phenomenology and Biology of the Embodied Mind*, Oxford University Press.
Wilson, Robert A. and Lucia Foglia, Embodied Cognition, *The Stanford Encyclopedia of Philosophy* (Spring 2017 Edition). Edward N. Zalta (ed.), URL = <https://plato.stanford.edu/archives/spr2017/entries/embodied-cognition/>.
Wilson, T. D. (2004). *Strangers to Ourselves*. Harvard University Press.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.76292.1272
مـقالهٔ پژوهشـی
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۲۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۴/۱۶

ریشه‌های اندیشهٔ سیاسی و مذهبی طالبان افغانستان (۲۰۰۱-۱۹۹۶)

رضا سیمبر[۱] عبدالله خاوری[۲]

چکیده

مکاتب دیوبندی واقع در پاکستان که از مکاتب فکری-مذهبی عمده در جنوب شرق آسیا به‌شمار می‌آیند، تأثیر بسزایی بر عملکرد و اعتقادات بنیادگرایان دینی، به‌ویژه در افغانستان داشته‌اند. با اشغال افغانستان توسط شوروی سابق و مهاجرت تعداد زیادی از افغان‌ها به پاکستان، هم‌تباری و هم‌زبانی برخی از این مهاجران (پشتون‌ها) با علمای این مکتب، باعث شد که آن‌ها جذب مدارس دینی شده و به طلاب علوم دینی‌ای تبدیل شوند که توسط مدارس علمیهٔ دیوبندی آموزش داده می‌شدند. با جابه‌جایی این افراد بین دو کشور افغانستان و پاکستان، به‌سرعت اصول و اندیشه‌های این مکتب بین افراد طالبان گسترش یافت. در پژوهش حاضر، در پی پاسخ‌گویی به این پرسش هستیم که «اندیشهٔ سیاسی و مذهبی طالبان از کجا سرچشمه می‌گیرد؟» فرضیهٔ اصلی پژوهش این است که «گروه طالبان با پیروی از آموزه‌های مکتب دیوبندی، بسیاری از اصول و قواعد حکومت خود را در طول سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۶ پایه‌گذاری کردند. برای ارزیابی فرضیهٔ پژوهش، از نظریهٔ پخش استفاده شده است که یکی از نظریه‌های معتبر برای ارزیابی و سنجش چگونگی گسترش هر نوع نوآوری فکری یا فیزیکی بوده و می‌تواند چگونگی بازتاب اصول مکتب دیوبندی را در رفتار طالبان افغانستان تشریح کند. این پژوهش، توصیفی -تحلیلی بوده و برای گردآوری منابع آن نیز از روش کتابخانه‌ای استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: مکتب دیوبندی، طالبان، نظریهٔ پخش، پشتون، افغانستان

۱. استاد دانشگاه گیلان، ایران rezasimbar@hotmail.com
۲. دانشجوی دکتری روابط بین الملل، دانشگاه گیلان، ایران (نویسنده مسئول) 0000-0003-2143-4177 mihan0093@gmail.com

The Roots of the Political and Religious Thought of the Afghan Taliban (2001-1996)

Reza Simbar[1], Abdollah Khavari[2]

The Deobandi school, one of the major cerebral - religious schools in southeast Asia, has a significant impact on the performance and beliefs of religious fundamentalists, especially in Afghanistan. The Taliban who were graduates of this school were founded by the influence of many of their principals and rules. the Afghan occupation of Afghanistan by the soviet union and large migration of Afghans to Pakistan , considering both the tribal and the language of some of the refugees (Pashtuns) with scholars of the school , led them to become religious seminaries and convert to religious seminary students who were taught by the Deobandi madrassa. With the support of the Pakistani government and the relocation of these people between the two countries of Afghanistan and Pakistan, soon the doctrine of the school between the Taliban has expanded. In this research, we seek to answer this question that where is the political and religious thought of the Taliban? The main hypothesis of the study is that the Taliban group, following the Deobandi school's teachings , established many of their principles and rules during the period 1996 - 2001. To evaluate the research hypothesis, the authors used Diffusion of innovations theory, which is one of the valid theories to evaluate and measure how each type of intellectual or physical innovation is developed. This research is descriptive - analytical and library method is used for collecting.

Key Words: Deobandi school, Diffusion of innovations theory, Taliban, Pashtun, Afghanistan

---

۱ Reza Simbar, Full Professor, School of Political Sciences, University of Guilan, Iran - rezasimbar@hotmail.com

۲ Ph.D student of International Relations, School of Political Sciences, University of Guilan, Iran mihan0093@gmail.com

مقدمه

طالبان، گروهی از تندروان اسلامی هستند که پس از به‌اوج رسیدن جنگ‌های داخلی در افغانستان در سال‌های دهۀ ۱۹۷۰، ظهور کرده و به‌سرعت توانستند بر جغرافیای افغانستان مسلط شوند. این گروه، حکومت موسوم به « امارت اسلامی » را در سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۶ در افغانستان پایه‌گذاری کرده و قوانین سخت‌گیرانه‌ای را به‌نام شریعت اسلامی به‌اجرا درآوردند. آنان ابتدا با شعار تأمین امنیت وارد صحنه شدند که سبب می‌شد مردمی که از جنگ و ناآرامی به‌ستوه آمده بودند، بین بد و بدتر، طالبان را انتخاب کنند؛ اما پس از گذشت اندک‌زمانی، چهرۀ خشن خود را نشان داده و یک تفسیر افراطی از اسلام را به‌عنوان قوانین حکومت معرفی کردند. قوانینی مانند ممنوعیت رادیو و تلویزیون، ممنوع بودن تراشیدن ریش برای آقایان، و ممنوعیت خروج زنان بدون یکی از محارم از منزل، تنها بخشی از قوانین این گروه در افغانستان بوده است. دراین‌میان، مکتب دیوبندیه که یکی از مکاتب فکری و مذهبی پرطرفدار در منطقۀ جنوب شرق آسیاست، به‌عنوان منبع تغذیۀ فکری و اعتقادی طالبان مطرح می‌شود. همان‌گونه که رؤسای مدارس علمیۀ دیوبندی و علمای این مکتب اذعان کرده‌اند (منابع مربوط به این موضوع در متن پژوهش موجود است)، بسیاری از نیروهای طالبان، به‌ویژه تعداد زیادی از فرماندهان و نخبگان این گروه، در این مدرسه‌ها تعلیمات مذهبی و نظامی دیده‌اند. باید گفت، تعداد زیادی از مدارسی که اصول دیوبندی را آموزش می‌دهند، در پاکستان واقع شده‌اند.

برای درک اینکه چرا تعداد زیادی از نیروهای طالبان در این مدرسه‌ها آموزش دیده‌اند، لازم است که به اندکی قبل بازگردیم. زمانی‌که افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی اشغال شد، تعداد زیادی از افغان‌ها به پاکستان مهاجرت کرده و در اردوگاه‌های پناهندگان، اسکان داده شدند و این‌گونه تعداد زیادی از این مهاجران توسط مدرسه‌های علمیۀ وابسته به مکتب دیوبندی جذب شدند. پس از اینکه طالبان، حکومت خود را در افغانستان پایه‌گذاری کردند، تأثیر شدید آموزه‌های دیوبندی بر آنان آشکارتر شد؛ برای مثال می‌توان به قوانین خشک و سخت‌گیرانۀ این گروه، تشکیلات اداری طالبان که مبتنی‌بر آموزه‌های دیوبندی بود (تشکیل وزارت امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)، تشکیل خلافت/ امارت اسلامی (که از مهم‌ترین اصول مکتب دیوبندی است) و تضاد با همۀ فناوری‌های غربی و مدرنیته اشاره کرد. در پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش هستیم که «اندیشۀ سیاسی و مذهبی طالبان، از کجا سرچشمه می‌گیرد؟» فرضیۀ اصلی پژوهش این است که «گروه طالبان با پیروی از آموزه‌های مکتب دیوبندی، بسیاری از اصول و قواعد حکومت خود را در سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۶ پایه‌گذاری کردند. به‌منظور ارزیابی فرضیۀ پژوهش، از نظریۀ

پخش استفاده شده است که یکی از نظریه‌های معتبر برای ارزیابی و سنجش چگونگی گسترش هر نوع نوآوری فکری یا فیزیکی است. روش به‌کاررفته در این پژوهش، روش توصیفی ـتحلیلی بوده و برای گردآوری داده‌های آن نیز از منابع کتابخانه‌ای استفاده شده است.

۱. پیشینهٔ پژوهش

محمدباقر حسنی در مقاله‌ای با عنوان «طالبان و دیوبندیسم» (۱۳۹۸)، رابطهٔ بین گروه یادشده و مکتب دیوبندی را مطالعه کرده است. نویسنده، مفاهیمی از دیوبندیه و همسانی‌ها و ناهمسانی‌های آن با وهابیت و فرقه‌های دیگر اهل تسنن ارائه کرده و سپس، برخی گروه‌های تندرو اسلامی مانند طالبان را که از پیروان دیوبندیه به‌شمار می‌آیند، بررسی کرده است. وی با اشاره به روند تاریخی مهاجرت افغان‌ها به پاکستان، اسکان آنان در این اردوگاه‌ها را سرآغاز فرایند جذب نیروی انسانی برای مدارس دیوبندی دانسته است. سپس، همسانی‌های طالبان و مکتب دیوبندی را مطرح کرده و بر این نظر است که طالبان، به‌شدت تحت تأثیر این مکتب بوده‌اند. این پژوهش، توصیفی-تحلیلی بوده و داده‌های آن با استفاده از منابع کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند (Hasani, 2019).

عباس ابوطالبی در کتاب خود با عنوان «مبانی فکری جنبش طالبان» (۱۳۹۶) در پی پاسخ‌گویی به این پرسش بوده است که «خاستگاه فکری طالبان، کدام مکتب دینی است؟» و «این مکتب چه تأثیری بر شکل‌گیری طالبان داشته است؟» نویسنده استدلال کرده است که اندیشهٔ سیاسی و فکری طالبان، نشان‌دهندهٔ این است که آن‌ها از آموزه‌های مکتب دیوبندی پیروی می‌کنند. وی برای رسیدن به پاسخ پژوهش، افزون‌بر بررسی نظریه‌های گوناگون دراین‌باره، شباهت‌ها و تفاوت‌های سلفی‌گری و دیوبندیه را نیز واکاوی کرده و سپس، با مطالعهٔ تاریخچهٔ مکتب دیوبندیه، اقدام به بررسی آثار مکتب یادشده بر طالبان کرده است. این پژوهش، توصیفی-تحلیلی بوده و برای گردآوری داده‌ها از روش کتابخانه‌ای استفاده کرده است (Abotalibi, 2017).

احمد رشید، نویسنده و روزنامه‌نگار مطرح پاکستانی، در کتاب خود با عنوان «اسلام، نفت، و بازی بزرگ نو در آسیای میانه»، ارتباط طالبان و جمعیت علمای اسلام از مدارس علمیهٔ وابسته به دیوبندیه را مطالعه کرده است. وی جمعیت علمای اسلام را یکی از حامیان اصلی طالبان معرفی کرده است که نه‌تنها در شکل‌گیری اندیشهٔ فکری و سیاسی طالبان مؤثر بوده‌اند، بلکه در به‌قدرت رسیدن این گروه در افغانستان نیز نقش مؤثری داشته‌اند (Rashid, 2000).

وحید سینایی و *علی صادق‌اکبری* در مقاله‌ای با عنوان «تأثیر جمعیت علمای اسلام در پاکستان بر طالبان در

افغانستان» (۱۳۹۳) در پی تبیین روابط گروه جمعیت علمای اسلام پاکستان و گروه طالبان در افغانستان بوده‌اند. فرضیهٔ اصلی پژوهش آنان این است که «جمعیت علمای اسلام در پاکستان از راه مدرسه‌ها و آموزش‌های مذهبی خود، بیشترین تأثیر را بر شکل‌گیری اندیشه، مواضع، و اقدامات طالبان در افغانستان داشته است». نویسندگان با ارائهٔ مفاهیم و تعریف‌هایی از جمعیت علمای اسلام و مدارس دیوبندی دیگر، اقدام به بررسی علل داخلی و خارجی شکل‌گیری طالبان کرده و سرانجام، تأثیر جمعیت علمای اسلام بر طالبان را از طریق بررسی شباهت‌های موجود بین آن‌ها سنجیده‌اند. گفتنی است، پژوهش یادشده، توصیفی-تحلیلی بوده و داده‌های آن با استفاده از روش کتابخانه‌ای گردآوری شده است و درضمن، این تحقیق، فاقد چارچوب نظری است (Sinaee & Akbari, 2014).

آنچه سبب تمایز پژوهش حاضر با پژوهش‌های دیگر انجام‌شده دراین‌زمینه شده است، این است که نویسندگان برای بررسی تأثیرات مکتب دیوبندی بر طالبان افغانستان از نظریهٔ پخش استفاده کرده‌اند؛ بنابراین، نویسندگان، استفاده از چارچوب نظری مشخص (نظریهٔ پخش) را به‌عنوان جنبهٔ نوآوری پژوهش درنظر گرفته‌اند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

«نظریهٔ پخش» نخستین‌بار توسط یک جغرافی‌دان سوئدی به‌نام *تورستن هاگراسترند*[۱] مطرح شد. وی ابتدا این نظریه را برای توضیح پدیده‌های کشاورزی به‌کار برد، ولی به‌دلیل جامع بودن و قابلیت آن در تشریح و تحلیل گسترش پدیده‌ها، استفاده از این نظریه در علوم دیگر نیز رواج یافت (معین‌آبادی و سبزی، ۱۳۹۴، ۵۰). حوزهٔ تمرکز اصلی نظریهٔ پخش، نوآوری‌هاست و ارتباطات نیز برای پذیرش نوآوری در جامعهٔ هدف، دارای اهمیت است (Palloni, 2007, 16). گفتنی است، براساس نظر *کوین*، نوآوری‌ها نیز بیشتر در عرصهٔ فرهنگی دسته‌بندی می‌شوند (Kevin, 1972, 91). هاگراستراند بر این نظر است که نظریهٔ پخش، افزون‌بر قابل‌درک بودن، برای تحلیل فعالیت‌های نوآورانه در زمان و مکان به‌کار می‌رود (Hagersttrand, 1986, 12).

پخش، عبارت است از فرایندی که براساس آن، یک امر فرهنگی یا نوآوری که ویژگی یک جامعه است، در جامعهٔ دیگر پذیرفته شده و از آن استقبال می‌شود. درواقع، این نظریه به تبیین چگونگی گسترش یک پدیده یا نوآوری در طول زمان و فضای جغرافیایی مشخص می‌پردازد تا دلایل پخش و گسترش یک

---

۱. Toresten Hagerstrand

پدیده را از یک منطقه به منطقه دیگر کشف کند. به‌طورکلی، نظریهٔ یادشده، گسترش هر نوع نوآوری فکری یا فیزیکی را تبیین می‌کند (Hoseinpoor & Bagheri Dolatabadi, 2019, 56-57). سه نوع پخش، شناسایی شده است که عبارتند از:

- پخش جابه‌جایی: در این نوع پخش، وجود افراد یا گروه حامل اندیشه، ضروری است. پخش جابه‌جایی زمانی رخ می‌دهد که افراد یا گروه‌های دارای ایدهٔ خاص، به‌طور فیزیکی از مکانی به مکان دیگر حرکت می‌کنند و به‌این‌ترتیب، نوآوری یا ایده در مکان جدید گسترش می‌یابد؛ برای مثال، گسترش مذاهب گوناگون با اعزام مبلغان مذهبی به نقاط مختلف، ارتباط مستقیم دارد (Moeinabadi & Enteghami, 2014, 190-191)؛
- پخش سلسله‌مراتبی: در این نوع پخش، نوآوری و ایده‌ها به‌شکل سلسله‌مراتبی و منظم منتقل می‌شود؛ به‌گونه‌ای که ایده از یک فرد مهم به فرد دیگر یا از یک مرکز به حواشی منتقل می‌شود؛ بنابراین، نوآوری یا ایده، ابتدا در طبقات بالا شکل می‌گیرد و سپس به طبقات پایین گسترش می‌یابد. در جوامعی که به‌شکل قبیله‌ای اداره می‌شوند، این نوع پخش بیشتر مشاهده می‌شود؛ به‌عنوان مثال، در دوران صدر اسلام با اسلام آوردن رئیس قبیله، افراد دیگر قبیله نیز به اسلام می‌گرویدند. بالاترین سرعت انتشار در این نوع پخش است (Milani & Ismaeli, 2014, 49)؛
- پخش سرایتی: این نوع پخش در مقابل پخش سلسله‌مراتبی قرار دارد. گسترش نوآوری و ایده در آن بدون درنظر داشتن سلسله‌مراتب رخ می‌دهد (مانند شایع شدن بیماری‌های مسری) (Jafari & Rostami, 2016, 83). نظریهٔ پخش دارای ۶ مؤلفهٔ بنیادین است که هاگراسترند آن‌ها را این‌گونه دسته‌بندی می‌کند: ۱) مبدأ پخش، مکانی است که خاستگاه نوآوری و صدور پیام است؛ ۲) مقصد پخش، مکانی است که محتوای پخش یا جریان مداوم پخش به آن می‌رسد؛ ۳) مسیر حرکت و مجاری انتقال نوآوری یا ایده که فاصلهٔ جغرافیایی در آن نقش مهمی ایفا می‌کند؛ ۴) موضوع پخش که موضوعات زیادی را دربر می‌گیرد (مانند مدهای لباس، بیماری‌های واگیردار، نوآوری‌های فناورانه، و...)؛ ۵) محیط پخش، که می‌تواند محیطی همگرا یا واگرا باشد؛ ۶) زمان پخش، که می‌تواند به‌صورت مداوم یا به‌حالت دوره‌های متمایز از یکدیگر درنظر گرفته شود (Shirkhani & Torki, 2017, 82; Hagget, 1972, 350).

برای ورود به بحث بازتاب اندیشه‌های مکتب دیوبندی بر طالبان ابتدا لازم است که مکتب یادشده تعریف شود. سپس گروه موردمطالعه (طالبان) معرفی شده و در مرحلهٔ بعد، نوع پخش در موضوع موردنظر را مطالعه کرده و مؤلفه‌های نظریهٔ پخش شامل مبدأ و مقصد پخش، موضوع پخش، و محیط جغرافیایی را بر

موضوع تطبیق می‌دهیم.

۳. مکتب دیوبندی

یکی از مکتب‌های فکری متأثر از سلفی‌گری، مکتب «دیوبندی» است. این مکتب در قرن نوزدهم با الهام از اندیشه‌های *شاه‌ولی‌الله دهلوی* و با اهداف ضداستعماری و تکیه بر جهاد در مقابل کفار، با استعمار بریتانیا در هندوستان مبارزه می‌کرد (Puri, 2009). دیوبند، شهری است در صدمایلی شمال دهلی که مدرسهٔ مذهبی دیوبندیه در سال ۱۸۶۷ در آنجا تأسیس شد. مکتب دیوبندی استدلال می‌کند که دلیل عقب‌افتادن جوامع اسلامی از غرب در همهٔ عرصه‌ها این است که فریفتهٔ تجهیزات غیراخلاقی و مادی غرب شده و از تعالیم بکر اولیهٔ پیامبر اکرم(ص) منحرف شده‌اند. مدارس دیوبندی در سراسر آسیای جنوبی رونق گرفت و زمانی‌که رئیس‌جمهور، *محمد ضیاءالحق*، کنترل دولت پاکستان را در سال ۱۹۷۷ به‌دست گرفت، به‌طور رسمی از آنان حمایت شد (Pike, 2001). این سازمان از مفهوم «جهاد جهانی» به‌عنوان یک وظیفهٔ مقدس برای حمایت از مسلمانان سراسر جهان حمایت می‌کند و با هرگونه ایدهٔ غیراسلامی مخالف است. مدارس دیوبندی در چند دهه بعد گسترش یافتند و جوانان مسلمان را در مناطق گوناگون شبه‌قارهٔ هند جذب کرد؛ برای مثال، سنت دیوبندی به محبوب‌ترین مکتب اسلامی در میان پشتون‌ها تبدیل شد؛ گروه قومی‌ای که در منطقه‌ای در دو طرف مرز افغانستان و پاکستان زندگی می‌کردند. رهبران پشتون، نقش مهمی در ایجاد و گسترش برنامهٔ درسی و سنت دیوبندی در کمربند پشتون در سراسر خط دیورند (مرز استعماری‌ای که هند بریتانیا را از افغانستان جدا می‌کند)، ایفا کردند. پس از تقسیم هند بریتانیا در سال ۱۹۴۷ بین هند و پاکستان، بسیاری از علمای برجستهٔ دیوبندی به پاکستان مهاجرت، و مدارس زیادی را تأسیس کردند. با استقلال هند و پاکستان، این مدرسه‌ها تمام توجه خود را به تربیت دانش‌آموزان در چارچوب این سنت اسلامی بنیادگرا معطوف کردند. در سال‌ها و دهه‌های پس از استقلال پاکستان، مدارس دیوبندی در سراسر پاکستان گسترش یافت و یکی از دلایل اصلی فعالیت‌های سیاسی آن‌ها، رفتار هند با مسلمانان در بخش زیر کنترل هند در جامو و کشمیر بود. برپایهٔ یک برآورد، تا سال ۱۹۶۷ بالغ بر ۸۰۰۰ مدرسهٔ دیوبندی در سرتاسر جهان تأسیس شد و هزاران دانش‌آموختهٔ دیوبندی، بیشتر در هند، پاکستان، بنگلادش، افغانستان، و مالزی وجود داشت. در ابتدا مدارس دیوبندی دارای بودجهٔ کمی بودند. یکی از رویدادهایی که رشد نام‌نویسی در مدارس دیوبندی را به‌شدت افزایش داد، حملهٔ شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ بود (Rana & Ganguly, 2021).

شیخ محمد قاسم نناتوی و *شیخ رشید احمد گنگوهی* از بنیان‌گذاران این مکتب به‌شمار می‌آیند. مدرسهٔ

دیوبندیه پس از «دانشگاه الازهر» مصر، مهم‌ترین و محترم‌ترین نهاد آموزشی در میان اهل سنت شبه‌قارهٔ هند است. پیروان و بزرگان دیوبندی با شیعیان و عقایدشان مخالف بوده و نمونهٔ آشکار این مخالفت، فتوای صادق حسین و مسعود احمد (علمای دیوبندی) در نهی روابط با شیعیان و تکفیر آنان است (Sinaee & Akbari, 2014, 105-106). جنبش‌های دیوبند، با همهٔ تنوعشان، درواقع، از یک جنبه بسیار شبیه هم بودند که آن‌ها را از دیگر جنبش‌های معروف اسلامی متمایز می‌کرد. ویژگی مشترک همهٔ آن‌ها، تأکید اساسی بر تشویق طیفی از اعمال مناسکی و رفتاری شخصی مرتبط با عبادت، لباس پوشیدن و رفتار روزمره بود و این‌ها محور شرع به‌شمار می‌آمدند (Metcalf, 2001).

٤. طالبان و زمینه‌های شکل‌گیری آن

به‌اذعان بسیاری از افرادی که جریان طالبان را بررسی کرده‌اند، طالبان، برخاسته از قبیلهٔ پشتون (Dowlatabadi, 2018, 87) با رویکرد اسلام‌گرایی سنی است که از سال ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ حکومتی موسوم به «امارت اسلامی افغانستان» را پایه‌گذاری کرد (Britannica.com, 2021). سرویس اطلاعاتی ارتش پاکستان، موسوم به "ISI"، با حمایت مالی عربستان سعودی و امارات متحده عربی، هستهٔ اصلی طالبان را در سال ۱۹۹۵ تشکیل داد. اعضای طالبان، بیشتر از جوانان و طلاب پشتون هستند که بن‌مایه‌های ایدئولوژیک خود را از اردوگاه‌های پناهندگان در پاکستان فراگرفته‌اند. در این اردوگاه‌ها، مدارس دینی و مذهبی، پذیرای کودکان و جوانان و طلاب علوم دینی بوده و مباحث دینی را تبلیغ می‌کنند. از سپتامبر ۱۹۹۶، دانش‌آموختگان این مدارس با کمک "ISI" تلاش برای تسلط بر امور افغانستان را افزایش دادند (Maleki, 2012, 49). طالبان در ابتدا با شعار تأمین امنیت و ثبات و از بین بردن بی‌بندوباری‌های مجاهدین قیام کردند. درواقع، پس از متوقف شدن کاروان تجاری پاکستان توسط مجاهدین که به مقصد آسیای میانه در حرکت بود، طالبان با کمک پاکستان از مرز اسپین بولدک وارد افغانستان شده و کار خود را با تصرف قندهار و هرات آغاز کردند. این گروه به‌سرعت ۹۰ درصد افغانستان را به‌تصرف خود درآورد و از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۱ در قدرت بود (Shafiee & Eidozaee, 2013, 92) و پس‌ازآن با حملهٔ ائتلاف بین‌المللی به‌رهبری آمریکا به افغانستان، حکومت موسوم به «امارت اسلامی» ساقط شد (cfr.org, 2021). نویسندگان، دو دسته عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر شکل‌گیری گروه طالبان را شناسایی کرده‌اند که در ادامه بررسی خواهند شد.

٤-١. زمینه‌های داخلی شکل‌گیری طالبان

با حملهٔ شوروی به افغانستان و اشغال آن کشور، گروه‌های جهادی مختلف شروع به مبارزه با حکومت

کمونیست کردند و سرانجام، با سقوط دولت *محمد نجیب‌الله* در سال ۱۹۹۲، بسیاری از گروه‌های جهادی به توافقی برای تقسیم قدرت و ایجاد صلح در افغانستان دست یافتند که به «توافق پیشاور» معروف شد (IRINN, 2018). پس از عقب‌نشینی شوروی، یک جنگ داخلی در میان احزاب مجاهدین آغاز شد. حدود پنج سال جنگ داخلی احزاب جهادی در افغانستان، ابتدا سبب تخریب کامل شهر کابل شد که آوارگی مردم را در پی داشت؛ جنگی که جهت‌گیری خاصی نداشت و همهٔ تأسیسات حیاتی افغانستان را نابود کرد. در این سال‌ها، نبود قانون و اقتدار مرکزی نیز سبب هرج‌ومرج شده بود؛ به‌گونه‌ای که در هر نقطه از افغانستان، صاحبان قدرت، حکومت خودمختاری را تشکیل داده بودند. *ژنرال دوستم* در شمال، *امیراسماعیل خان* در غرب، و *برهان‌الدین ربانی* در برخی ولایات، حکومت می‌کردند. فساد اخلاقی عدهٔ زیادی از تفنگداران جهادی نیز سبب شده بود که مردم، به‌ستوه بیایند. این فساد، دور از چشم رهبران جهادی نبود، ولی نیاز به نیروی جنگی باعث می‌شد که چشم بر آن ببندند (Sajadi, 2016, 220-223). مبارزانی که از جنگ داخلی ناامید شده بودند، ستون فقرات طالبان را تشکیل دادند. بسیاری از اعضای این جنبش، نام طالبان را انتخاب کردند تا باعث تمایزشان با مجاهدین شود (Clayton, 2021, 1). نظر نویسندگان پژوهش حاضر این است که نبود نوعی اقتدار مرکزی در افغانستان در سال‌های دههٔ ۱۹۷۰ و وجود گروه‌های متفاوت که با عنوان‌های مختلف به مردم ظلم می‌کردند، باعث شد که اولاً طلبه‌های علوم دینی که در افغانستان حضور داشتند، احساس تکلیف کرده و قیام کنند و در پی آن، مردم افغانستان نیز برای رهایی از این وضعیت، طالبان را بپذیرند. درواقع، نبود گزینه‌های بهتر، ازجمله عواملی بود که باعث شد، طالبان در ابتدای ظهور خود پذیرفته شود. توجه به سبک زندگی سنتی و دینی مردم افغانستان و اینکه دین، تاروپود زندگی مردم را تشکیل می‌دهد، نیز حائز اهمیت است؛ به‌این‌معنا که طالبان با شعار تأمین امنیت و استقرار یک حکومت اسلامی ظهور کرد و همین نکته سبب شد که موردقبول واقع شود. به‌هرروی، همهٔ این عوامل را می‌توان از شرایط داخلی ظهور و گسترش طالبان به‌شمار آورد.

٤-٢. زمینه‌های خارجی شکل‌گیری طالبان

براساس شواهد و اسناد، پاکستان همیشه از روی کار آمدن یک دولت ملی در افغانستان هراس داشت؛ بنابراین، تنها روی کار آمدن یک دولت اسلام‌گرای مذهبی بود که می‌توانست چالش‌های موجود بین دو کشور را حل کند. با سقوط حکومت دکتر نجیب‌الله در سال ۱۳۷۱ و شروع جنگ‌های داخلی، پاکستان با حمایت از *گلبدین حکمتیار*، رهبر حزب اسلامی، سعی در به‌قدرت رساندن وی را داشت؛ اما به‌دلیل شکست‌های او در جنگ و ناکارآمدی‌اش، بازیگر جدیدی به‌نام طالبان را وارد بازی قدرت در افغانستان

کرد (Mosavi, 2011, 115).

عربستان نیز یکی دیگر از بازیگران دخیل در بازی افغانستان بود. این کشور از تأمین‌کنندگان اصلی مالی طالبان بوده است. با سفر شاهزاده *ترکی‌الفیصل*، رئیس سازمان اطلاعات عربستان، به پاکستان در سال ۱۹۹۶ و سفر تعداد زیادی از سران عرب به قندهار در همان سال، عربستان به یکی از تأمین‌کنندگان مالی طالبان تبدیل شد (Mosavi, 2011, 124). هدف عربستان از کمک به طالبان، تبدیل شدن به نقطهٔ ثقل و ام‌القرایی جهان اسلام و رقابت با نفوذ ایران در افغانستان بود. با تبدیل شدن عربستان به ام‌القرای جهان اسلام، داعیهٔ رهبری جهان اسلام به حقیقت پیوسته و درصورت پیروزی در رقابت با ایران می‌توانست ایدئولوژِی خود را حتی به آسیای مرکزی نیز صادر کند (Frayer, 2021). آمریکا نیز از حامیان خارجی طالبان بوده است. برساختن مکتب اسلام همراه با خشونت و مخالفت با فناوری، سبب می‌شد که چهرهٔ اسلام مخدوش شود؛ زیرا، اسلام به‌عنوان یک مکتب پویا مطرح بوده و در سرتاسر دنیا گرایش‌های زیادی به اسلام دیده شده بود. حمایت از تشکیل و گسترش طالبان، سبب مخدوش شدن چهرهٔ اسلام و مسلمانان می‌شد و آمریکای تک‌قطبی می‌توانست اهداف خود را بدون دغدغه، پیش ببرد (Zamani, 1998, 104). درواقع، نویسندگان پژوهش حاضر بر این نظرند که قطب‌بندی‌های موجود در آن زمان سبب شد که افغانستان به میدان مبارزه‌ای برای تحقق اهداف کنشگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تبدیل شود. منازعه بین هند و پاکستان و نیاز پاکستان به داشتن عمق راهبردی در برابر هند، از عواملی بود که سبب می‌شد پاکستان به افغانستان به‌چشم یک حیاط‌خلوت نگاه کند. همچنین، افغانستان می‌توانست به پادگان جنگجویانی تبدیل شود که علیه هند در کشمیر مبارزه می‌کنند. تقابل دو ایدئولوژی شیعی و سنی در منطقه، به‌رهبری ایران و عربستان سعودی، نیز عامل دیگری در پیدایش طالبان بود. رهبران سعودی با حمایت‌های خود از مدارس دیوبندی و سپس، تجهیز افراد طالبان، در تلاش بودند تا مانع گسترش اندیشه‌های انقلابی ایران به مناطق دیگر شوند. جلوگیری از گسترش روزافزون مقبولیت اسلام در جهان نیز از اهدافی بود که تک‌قطب آن زمان (آمریکا) با حمایت از طالبان پیگیری می‌کرد تا مطمئن شود که هرگونه ایدئولوژی مخالفی سرکوب شده است (برساختن چهرهٔ مخدوش و خشن از اسلام توسط طالبان و عمومی کردن این چهره با این عنوان که اسلام، دین خشونت و جنگ است).

اکنون باید دید که آموزه‌های دیوبندی چگونه بر افراد طالبان تأثیر گذاشته‌اند؛ بنابراین، در ادامه، فرایند تأثیرپذیری را با استفاده از نظریهٔ پخش بررسی خواهیم کرد. در این فرایند، مبدأ پخش، کشور پاکستان، مقصد پخش، افراد طالبان، محیط پخش، کشور افغانستان (که یک محیط همگرا شناسایی شده است)،

مسیر پخش/ نوع پخش، جابه‌جایی، زمان پخش از حملهٔ شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۱ و موضوع پخش، قوانین و اصول دیوبندی شناسایی شده است.

۵. مبدأ پخش

از زمان تأسیس پاکستان به‌عنوان یک کشور مسلمان، این کشور، گرفتار برخوردهای فرقه‌ای و گسترش بنیادگرایی بوده و بنیادگرایی نیز سبب اوج‌گیری رادیکالیسم اسلامی شده است. پس از استقلال این کشور، حکومت‌ها براساس راهبرد نظامیان عمل می‌کردند. در دوران *ایوب‌خان* و *یحیی‌خان*، ارتش و بنیادگرایان دینی به هم نزدیک شدند تا با شکل دادن به یک ایدئولوژی، بتوانند در مقابل تهدیدات هند برنامه‌ریزی کنند (Sarafyazdi, et.al., 2011, 78-80). اوج نزدیکی و اتحاد نظامیان و بنیادگرایان دینی را می‌توان اتحاد ژنرال ضیاءالحق و جمعیت علمای اسلام دانست (Sevea, 2018, 2).

تمرکز بر طیف نسبتاً محدودی از قوانین شریعت، که بر رفتار و مناسک شخصی تأکید می‌کرد، چیزی بود که سبب اشتراک طالبان با جنبش‌های دیگر دیوبندی می‌شد، اما شدت رویکرد طالبان، آن‌ها را منحصربه‌فرد می‌کرد (Metcalf, 2001). بنیان‌گذار طالبان، *ملامحمد عمر*، همراه با چند تن دیگر از رهبران طالبان نیز از مدرسهٔ علمیهٔ دیوبندی در پاکستان فارغ‌التحصیل شد که نشان می‌دهد، نیروهای طالبان، آموزش‌های خود را در این مدارس فراگرفته‌اند (Frayer, 2021). این مدارس، فرصت آموزش رایگان و تحصیل قرآن و قوانین اسلامی را فراهم می‌کرد و در برخی موارد، طلاب افغان، کمک‌هزینه نیز دریافت می‌کردند (Shahkarami, 2002, 45). از ۲۰۰۰۰ مدرسهٔ دینی موجود در پاکستان، ۱۲۰۰۰ مورد را دیوبندی‌ها اداره می‌کنند (Alishah, 2010) که به‌این‌معناست که تقریباً ۶۵ درصد مدارس دینی پاکستان، دیوبندی هستند (Yusuf, 2012, 2). همان‌گونه که در بخش چارچوب نظری بیان شد، مبدأ پخش، محل تولید و صدور ایده یا نوآوری است؛ براین‌اساس، نویسندگان، پاکستان را که دارای تعداد زیادی مدرسهٔ دینی با رویکرد دیوبندی است، به‌عنوان مبدأ پخش درنظر گرفته‌اند.

٦. مقصد پخش

نویسندگان پژوهش حاضر، افراد طالبان را که از قوم پشتون افغانستان هستند، به‌عنوان مقصد پخش درنظر گرفته‌اند و به‌همین‌دلیل، قوم پشتون در افغانستان را تشریح کرده‌اند. افغانستان، دربردارندهٔ قومیت‌های مختلفی با مذاهب و آداب‌ورسوم متفاوت است. *اروین آریوال* از ۵۵ قوم در این کشور نام برده است که بزرگ‌ترین آن‌ها، پشتون‌ها، هزاره‌ها، تاجیک‌ها، و ازبک‌ها هستند (Hoseini, 2013, 13). همچنین، سه نوع نظام بزرگ قبیله‌ای درون قوم پشتون وجود دارد که عبارتند از: درانی، غلجایی، و کولانی. درانی‌ها

که در جنوب افغانستان زندگی می‌کنند، مهم‌ترین قبیلهٔ پشتون بوده و غلجایی‌ها و کولانی‌ها، عشایر هستند (Shahkarami, 2002, 10). رهبر جمعیت علمای اسلام که از انشعابات مکتب دیوبندیه است و نقش مهمی در تربیت افراد طالبان دارد، خود از پشتون‌های درانی است که با پشتون‌های درانی جنوب افغانستان از یک قبیله است (Mosavi, 2011, 103). از زمان اشغال افغانستان توسط شوروی، متحدان طبیعی پاکستان در داخل افغانستان بیشتر پشتون‌ها بوده‌اند تا اقوام غیرپشتون. نفوذ بالای پشتون‌ها در سطوح بالای ارتش و دستگاه اداری پاکستان نیز دراین‌زمینه بی‌تأثیر نبود. طبق گفته‌های *نجم‌الدین شیخ*، وزیر امور خارجه وقت پاکستان، طالبان، فرزندان جهاد علیه شوروی هستند و حتی بیشتر افراد طالبان، تابعیت پاکستانی دارند. پیشینهٔ تاریخی طالبان نیز سبب می‌شد که ارتباط بسیار نزدیکی با بسیاری از مؤسسه‌های دولتی، احزاب سیاسی، و گروه‌های تجاری پاکستان برقرار کنند (Mili, 1998, 110-120). همسانی‌های قومی، زبانی، و مذهبی و همچنین، همجواری جغرافیایی پشتون‌ها در دو طرف مرز دیورند سبب شده است که این افراد، تحت تأثیر آموزه‌های مکتب دیوبندی باشند. همچنین، همان‌گونه که گفته شد، هم‌تباری برخی از علمای مدارس دیوبندی با طلاب این مدارس نیز سبب شد که این افراد، راحت‌تر در مدارس دیوبندی جذب شوند؛ بنابراین، افراد طالبان، به‌عنوان مقصد پخش شناسایی می‌شوند.

۷. محیط پخش

طلاب علوم دینی افغانستان، رابطهٔ دیرینه‌ای با مدارس دیوبندی در شبه‌قاره هند داشته‌اند. تا پیش از تجزیهٔ هند، طلاب علوم دینی افغانستان به مدارس دیوبندی هند مراجعه می‌کردند؛ اما پس از تأسیس پاکستان و همجواری جغرافیایی، طلاب علوم دینی، مدارس دینی متعلق به مکتب دیوبندی موجود در بلوچستان و ایالت سرحد پاکستان را گزینهٔ مناسبی برای ادامه تحصیل تشخیص دادند. ازاین‌زمان به‌بعد، نفوذ فرهنگی مدارس دینی پاکستان در افغانستان، کاملاً محسوس است؛ به‌گونه‌ای که آثار دیوبندی از عربی به پشتو ترجمه شده و در افغانستان توزیع می‌شد (Abotalibi, 2017, 139-140). اصطلاح‌ها و واژگان دینی طالبان که مهم‌ترین منبع درک الگوی حکومتی آن‌هاست، از مکتب اسلام دیوبند برگرفته شده و جنبش دیوبندی به محبوب‌ترین مکتب اسلامی در میان پشتون‌های ساکن در دو سوی خط دیورند تبدیل شده است. بسیاری از رهبران برجستهٔ جامعهٔ پشتون، حوزه‌های علمیهٔ دیوبندی را در این مناطق تأسیس کرده‌اند (Puri, 2021)؛ زیرا، دیوبندیسم، شیوهٔ رایج تربیتی و آموزشی بین پشتون‌های مقیم در دو طرف مرز دیورند است (Puri, 2009).

براساس بحث‌های پیشین می‌توان ادعا کرد، نزدیکی قومی و مذهبی رهبران مدارس دینی با رویکرد

دیوبندی در پاکستان با افراد طالبان در افغانستان، زمینهٔ پذیرش موضوع پخش را فراهم کرده است؛ بنابراین، افغانستان به‌عنوان محیط پخش، یک محیط پذیرا و همگرا شناسایی می‌شود. همگرایی محیط پخش نیز به‌دلیل همسانی‌های قومی، مذهبی، و زبانی عوامل در مبدأ پخش و مقصد پخش است.

۸. مسیر پخش

براساس آنچه مطرح شد، پخش جابه‌جایی، هنگامی رخ می‌دهد که افراد دارای ایدهٔ خاص به‌شکل فیزیکی از مکانی به مکان دیگر حرکت کنند و ازاین‌طریق، نوآوری را در مقصد گسترش دهند. به‌جرئت می‌توان گفت، به‌دلیل نزدیکی جغرافیایی و رفت‌وآمد آسان اتباع دو کشور افغانستان و پاکستان، پخش جابه‌جایی، اصلی‌ترین شیوهٔ گسترش اندیشه‌های مکتب دیوبندی در میان طالبان افغانستان بوده است.

اشغال افغانستان توسط شوروی، سبب مهاجرت تعداد زیادی از مردم افغانستان به کشورهای همسایه، مانند ایران و پاکستان، شد. مهاجران افغان در پاکستان در اردوگاه‌هایی در نواحی سرحد بلوچستان و پنجاب ساکن شدند؛ اما به‌تدریج این اردوگاه‌ها به مکان‌های جذب مهاجر برای احزاب جهادی تبدیل شدند. مردان جوان برای جهاد به افغانستان اعزام می‌شدند و نوجوانان برای دریافت تعالیم دینی دیوبندی در این اردوگاه‌ها (مدارس دینی) آموزش می‌دیدند. در دوران جهاد، توجه به دین افزایش یافت و در پی آن، علمای دینی نیز جایگاه ویژه‌ای پیدا کردند و بیشتر فرماندهان جهادی نیز از میان همین علما انتخاب می‌شدند. بسیاری از سربازان گروه طالبان نیز از میان همین کودکان مدارس دینی بودند. بخش زیادی از نیروی طالبان در مدارس جمعیت‌العلمای پاکستان تربیت شده بودند که خود از بدنهٔ مکتب دیوبندی منشعب شده بود. جمعیت‌العلمای پاکستان، بیشترین تأثیرگذاری را بر نگاه و شیوهٔ رفتار طالبان داشته است. درمجموع، تقریباً تمام رهبران طالبان، به‌گونه‌ای مستقیم یا غیرمستقیم از مکتب دیوبندیه تأثیر پذیرفته‌اند (Abotalibi, 2017, 131-142)؛ به‌عنوان مثال، هشت وزیر، بیست والی (استاندار)، فرمانده نظامی، قاضی، و... در حکومت طالبان، از دانش‌آموختگان «دارالعلوم حقانیه» که از شعبه‌های مکتب دیوبندیه است، تحصیل کرده‌اند (Mosavi, 2011, 82). مولانا *سمیع‌الحق*، یکی از رهبران و علمای جمعیت‌العلمای اسلام اعلام کرده است: «بسیاری از نیروهای طالبان در مدارس مذهبی این گروه در پاکستان تعلیم دیده‌اند و نیروهای طالبان، طلاب مدارس علمیهٔ وی بوده‌اند» (Maleki, 2012, 65). همچنین، همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، پاکستان همواره در پی تضعیف دولت ملی و ایجاد یک حکومت مذهبی همسو با خود در افغانستان بوده است و به‌همین‌دلیل، در طول سال‌های جنگ داخلی در افغانستان، گلبدین حکمتیار، که از مهره‌های اصلی پاکستان در افغانستان بود، به‌گونه‌ای همه‌جانبه از سوی پاکستان، حمایت شد؛ اما

شکست‌های پی‌درپی او و ناکامی‌هایش در عرصهٔ سیاسی سبب شد که پاکستان، بازیگر جدید و نوظهوری به‌نام طالبان را وارد بازی افغانستان کند.

بنابراین، در سال ۱۹۹۴، تعدادی نیروی طالب با حمایت سازمان اطلاعات ارتش پاکستان و آتش توپخانه‌ای پاکستان، از این کشور وارد مرز «اسپین بولدک»، واقع در قندهار (جنوب افغانستان) شدند و این شهر را به‌تصرف درآوردند (Maizland, 2021). در پی این پیروزی، جریان‌های مذهبی و دولت پاکستان، پیشرفت‌های طالبان را تحسین کرده و وزیر کشور وقت پاکستان در مصاحبه‌ای گفت: «طالبان، فرزندان ما هستند» (Mosavi, 2011, 100-101). براین‌اساس، می‌توان استنباط کرد که مهاجرت برخی افغان‌ها به پاکستان و فراگیری علوم دینی با رویکرد دیوبندی و جابه‌جایی افراد طالبان از پاکستان به افغانستان، سبب گسترش ایده (اندیشه و رویکرد دیوبندی) به افغانستان شده است.

۹. موضوع پخش

در زمان حاکمیت طالبان در افغانستان، این گروه، مجموعه‌ای از قوانین سخت‌گیرانه را به‌منظور احیای قوانین اسلامی در جامعهٔ افغانستان، وضع کردند. نویسندگان پژوهش حاضر بر این نظرند که این قوانین، همسو با اندیشه و رویکرد دیوبندی‌ها بوده و در برخی موارد، حتی به‌گونه‌ای افراط‌گرایانه‌تر از آن در جامعه اعمال می‌شد.

حکومت طالبان با هدف کنترل اوضاع اجتماعی و به‌ثمر رساندن اندیشه‌های خود، مرکز «امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر» را ایجاد کرد (Hoseini, 2013, 75). طالبان در نخستین فرمان‌های پس از هر فتح خود از زنان می‌خواستند که در انظار عمومی ظاهر نشوند و تنها زمانی از خانه خارج شوند که پوشش کامل داشته و بستگان نزدیک آن‌ها (محارمشان) همراه آنان باشند. در ادامهٔ این محدودیت‌ها، کار زنان در خارج از منزل ممنوع، و مدارس دخترانه بسته شد (Dupree, 1998, 200). حتی محدودیت‌ها و قوانین شامل مردان نیز می‌شد؛ به‌گونه‌ای که مردان، اجازهٔ تراشیدن و کوتاه کردن ریش خود را نداشتند. آن‌ها براساس اینکه اسلام، نقاشی فرد زنده و پیکرتراشی را ممنوع کرده است، عکاسی‌ها و سینما را تعطیل کردند و برهمین‌اساس، سینمای ولایت قندهار را به مسجد و ورزشگاه این شهر را به مرکز اجرای احکام تبدیل کردند. طالبان، رادیو و تلویزیون را ممنوع و شنیدن و دیدن آن‌ها را حرام اعلام کردند. براساس این فرمان، همهٔ فروشگاه‌های صوتی و تصویری، بسته شد و مردم، تنها حق استفاده از یک رسانه را داشتند و آن «رادیو شریعت» بود که به‌مدت دو ساعت اخبار را به زبان‌های فارسی و پشتو پخش می‌کرد (Sinaee & Akbari, 2013, 102). دربارهٔ اقتباس طالبان از اندیشه‌های دیوبندی می‌توان به این نکته نیز اشاره کرد که

مشارکت عامهٔ مردم در ادارهٔ امور جامعه، اهمیتی نداشته و این به‌معنای تحریم انتخابات است. طالبان نیز در زمان حاکمیت خود اعلام کرده بودند که در افغانستان، انتخابات برگزار نخواهد شد؛ زیرا، انتخابات یک اقدام نامأنوس با اسلام است. همچنین، همان‌گونه که دیوبندی‌ها، به‌ویژه جمعیت علمای پاکستان اهمیت زیادی برای نماز جماعت قائل هستند، طالبان نیز مردم را برای اقامهٔ نماز جماعت در مساجد، فرامی‌خواندند و خاطیان از این امر، مجازات می‌شدند (Abotalibi, 2017, 153-157).

۱۰. زمان پخش

طالبان، گروهی است که هستهٔ اصلی و مرکزی آن در سال ۱۹۹۵ پایه‌گذاری شد (ملکی، ۱۳۹۵، ۴۹)، اما از سال ۲۰۰۱-۱۹۹۶ به‌این‌سو به‌عنوان یک بازیگر در افغانستان ظهور کرد. باید گفت تأثیر آموزه‌های دیوبندی بر طالبان، مربوط به این دوره نیست و به دوره‌های گذشته بازمی‌گردد. حملهٔ ارتش سرخ شوروی به افغانستان در سال ۱۹۷۹ برای حمایت و پشتیبانی از نظام جمهوری دموکراتیک افغانستان، که رویکردی کمونیستی داشت (Mehra, 2014, 1)، و مهاجرت حدود ۲/۸ میلیون افغان به کشورهای همسایه مانند پاکستان (Britannica.com, 2020)، زمینه را برای آموزش اندیشه‌های دیوبندی فراهم کرده است؛ براین‌اساس، زمان تأثیرگذاری اندیشه‌های دیوبندی بر طالبان از ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۱ بوده است.

۱۱. بازتاب اندیشه‌های مکتب دیوبندی بر طالبان

گروه طالبان، در بسیاری از اصول و اعتقادات خود، با دیوبندیه همسویی‌های فراوانی دارد که نویسندگان پژوهش حاضر، آن‌ها را با عنوان بازتاب اندیشه‌های مکتب دیوبندی بر طالبان بررسی کرده‌اند.

۱۱-۱. برپایی حکومت اسلامی

مهم‌ترین اصل در اندیشهٔ سیاسی دیوبندی و گروه‌های بنیادگرای افراطی دیگر، ازجمله طالبان، احیای اصل خلافت/ امارت در نظام سیاسی اسلام است. جالب اینجاست که *شاه ولی‌الله*، یکی از ویژگی‌های خلیفه را شرافت نسبی و قومی دانسته که این امر با تفکر امروزی منتسب به «پشتون» طالبان، کاملاً سازگاری دارد. طالبان با این تفکر، خود را متعلق به یک گروه قومی برتر می‌دانند. آنان با الگوگیری از *ابوالکلام آزاد*، نظریه‌پرداز جمعیت العلما، نظریهٔ «امارت اسلامی» را در افغانستان اجرا کردند که با نظریهٔ «خلافت» سازگاری کامل دارد (Jahanbin & Kaazimi, 2017, 131). نویسندگان پژوهش حاضر بر این نظرند که افراد طالبان، با تأثیرپذیری از آموزه‌های مکتب دیوبندی مبنی‌بر تشکیل حکومت اسلامی، بی‌درنگ پس از تحت کنترل درآوردن افغانستان، حکومت اسلامی خود را پایه‌گذاری کردند.

۱۱-۲. اصول اعتقادی

اصول اعتقادی طالبان که زاییدهٔ تفکر دیوبندی است، توسط *دکتر شیرعلیشاه*، استاد حدیث دانشگاه «منبع‌العلوم» پاکستان، که به «جمعیت‌العلماء الاسلام» پاکستان متعلق است، تنظیم شده و چارچوب حاکم بر آن، اصول شریعت اسلامی، البته با نگاه اهل سنت، است (Hasani, 2019, 143). به‌نظر دیوبندی‌های پاکستان، به‌ویژه گروه جمعیت علمای اسلام، دستورات دینی در احاطهٔ حاکمیت مطلق خداوند است. می‌توان ادعا کرد که طالبان نیز دقیقاً چنین اعتقادی دارد. *سیدمحمدداوود سدوزی*، از نخبگان فکری طالبان، نیز دراین‌باره می‌گوید: «حکومت اسلامی به‌این‌معنا است که تمام اوامر در هر موردی مطلق از آن خدا است. خدا، مصدر اساسی حکومت است و هیچ‌کس حق تشریع ندارد. درست عکس نظام مردم‌سالاری که حاکمیت در دست مردم است و آن‌ها به ارادهٔ خودشان، افراد را انتخاب می‌کنند» (Sinaee & Akbari, 2014, 113). به‌نظر نویسندگان پژوهش حاضر، مبانی عقیدتی طالبان به‌شدت تحت تأثیر آموزه‌های مکتب دیوبندی است. همان‌گونه که علما و نظریه‌پردازان این مکتب، برپایهٔ یک برداشت خشک و افراطی، همه‌چیز را منتسب به خداوند می‌دانند و هیچ نقشی را برای بندگان و حتی بزرگان دینی درنظر نمی‌گیرند، طالبان نیز بسیاری از اصول مذهبی خود را با برداشت از همین اعتقادات پی‌ریزی کرده‌اند.

۱۱-۳. قانون اساسی

به‌نظر جمعیت علمای اسلام، قرآن و سنت، قانون برتر است و تمام قوانین زندگی باید برپایهٔ آن تدوین شوند. قوانین رایج مملکتی باید در راستای دین اسلام و تکمیل‌کنندهٔ دستورهای خاتم پیامبران، حضرت محمد(ص)، باشد. جزئیات روش زندگی و مملکت‌داری خلفای راشدین و صحابه که نمونهٔ یک نظام اسلامی است، باید معیار و الگوی مردم و جامعه قرار گیرد. طالبان نیز اعلام کرد که قرآن و سنت، قانون اساسی دولت اسلامی هستند (Sinaee & Akbari, 2014, 114). جمعیت علمای اسلام در مورد طالبان تا آنجا پیش رفت که در دوم اکتبر ۱۹۹۶، تنها چند روز پس از تصرف کابل به‌دست طالبان، مولانا فضل‌الرحمان اعلام کرد که به درخواست طالبان، مشغول تهیهٔ پیش‌نویس قانون اساسی مبتنی‌بر قرآن و سنت برای افغانستان است (Jahanbin & Kaazimi, 2017, 137).

۱۱-٤. شیوهٔ انتخاب رهبر

اشرف‌علی تهانوی، از اندیشمندان مکتب دیوبندیه، دربارهٔ شیوهٔ انتخاب رهبر جامعه می‌گوید: «اما نخستین و مهم‌ترین مسئله این است که انتخاب خلیفه یا امیرالمؤمنین، بنا بر وراثت و اهرم‌های فشار نیست، بلکه به‌وسیلهٔ انتخاب اهل حل‌وعقد انجام می‌شود. برای این انتخاب لازم است که خلیفه، دارای صلاحیت‌های

اساسی باشد که بدون وجود آن‌ها، اهل حل‌وعقد، مجاز به انتخاب او نیست. شخص منتخب، افزون‌بر داشتن مقام علمی مناسب، باید در اجرا نیز از توان مطلوبی برخوردار بوده و صلابت رأی کافی نیز داشته باشد. نخستین دستاورد تشکیل خلافت به شیوهٔ قهرآمیز از سوی طالبان، در عرصهٔ داخلی نمایان شد. تعیین ملاعمر به‌عنوان خلیفهٔ اسلامی (ازطریق شورای حل‌وعقد) که بنا بر ادعای رهبران طالبان، از درایت سیاسی لازم و کافی برای رهبری جامعهٔ اسلامی در جهان امروز برخوردار است، نشان‌دهندهٔ تأثیرپذیری آنان از مبانی اندیشه‌های مکتب دیوبندیه است (Abotalibi, 2017, 151).

براساس روایت‌های موجود، تعداد ۱۲۰۰ عالم دینی در قندهار، پایتخت طالبان، گردهم آمدند و ملامحمدعمر را که دارای ویژگی‌های موردنظر بود، به‌عنوان رهبر (امیرالمؤمنین) انتخاب کردند (Ghufran, 2001, 473) که با توجه به مطالبی که مطرح شد، انتخاب وی به‌عنوان رهبر، از بازتاب‌های تأثیرگذاری مکتب دیوبندی بر طالبان بوده است.

۱۱-۵. تضاد با غرب و مدرنیته

دکتر *بشیریه* دراین‌باره می‌گوید: «اسلام در طول قرن ۲۱ در بسیاری از کشورها در واکنش به مدرنیسم و لیبرالیسم غربی، گرایش‌های سیاسی و ایدئولوژیک پیدا کرد و در بسیاری از موارد در قالب جنبش‌های سیاسی به مرام و ایدئولوژی سیاسی تبدیل شد. درواقع، رفاه جوامع غربی و استثمار درازمدت، نفرت و دشمنی با غرب را در دیدگاه طالبان توجیه می‌کند و این ایدئولوژی سنت‌گرا و ضدغربی برای بیان نهایت دشمنی و کینه‌توزی خود با امپریالیسم غربی، به خشونت و اعمال تروریستی متوسل می‌شود. در تحلیل مبانی فکری طالبان، بسیاری از خشونت‌ها و تندروی‌های آنان در تقابل با مظاهر فناوری و اختراعات و اکتشافات جدید بشری را می‌توان زاییدهٔ همین دیدگاه آنان دربارهٔ جهانی‌سازی آمریکا و غرب دانست. در نگاه طالبان، چون آمریکا و غرب، دشمن هستند، وسایل ارتباط جمعی و محصولات فناوری که نتیجهٔ تفکر و اندیشهٔ غرب و متأثر از فرهنگ و تمدن آن است نیز خطرناک به‌شمار می‌آید. طالبان دراین‌باره می‌گویند: «وقتی کشورهای غربی با پروگرام‌های تلویزیونی منحرف‌کننده، درصدد ایجاد انحراف اخلاقی در جوانان مسلمان هستند، ما نیز حق داریم با آنان مقابله‌به‌مثل کنیم (Karimi & Khadimi, 2016, 37).

۱۱-۶. امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر

همان‌گونه که امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر در مرام‌نامهٔ جمعیت علمای اسلام، که یکی از بزرگ‌ترین مدارس دیوبندی در پاکستان است، اهمیت زیادی دارد، در دولت طالبان نیز یکی از ارکان مهم به‌شمار می‌آید. در فرمان‌های ملاعمر آمده است: «وزارت امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، ادارهٔ مرکزی امارتی است که بنابر

شریعت محمدی و فقه حنفی در کشور، وظیفهٔ دعوت به معروف و منع کردن از منکرات را به‌عهده دارد» (Sinaee & Akbari, 2014, 114). این موضوع یکی از آموزه‌های مهم مدارس دیوبندی است؛ به‌گونه‌ای که طلاب این مدارس عقیده دارند، رهبران جهان اسلام صلاحیت حکومت ندارند و این حق طلاب مدارس دینی است که به هر روشی که بتوانند، زمام حکومت افغانستان را به‌دست بگیرند. مردم مسلمان باید به نماز جماعت پایبند باشند و هرکس بدون عذر شرعی، نماز جماعت را ترک کند، باید به مجازات شرعی برسد. دیدگاه طالبان دربارهٔ نماز جماعت در مساجد، کاملاً شبیه دیدگاه جمعیت علمای اسلام است. پلیس مذهبی امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر طالبان، که مجری شریعت بود، به‌اجبار مردم را برای خواندن نماز جماعت در مساجد جمع می‌کرد. مغازه‌داران و کاسب‌ها، باید در هر شرایطی مغازهٔ خود را بسته و در نماز جماعت شرکت کنند. طالبان، دیدگاه جمعیت علمای اسلام دربارهٔ نماز جماعت و مجازات پیش‌بینی‌شده برای ترک‌کنندهٔ نماز جماعت را به‌صورت عملی در افغانستان اجرا کردند (Shakori & Abotalibi, 2018, 18).

چیزی که در طول سال‌های حکومت طالبان آشکار بود، این مسئله بود که درک آن‌ها از همهٔ مسائل، یک درک ظاهری بوده و هیچ توجهی به فلسفه و حکمت مسائل گوناگون نداشتند؛ برای مثال، داشتن ریش بلند برای آقایان از قوانین وضع‌شده توسط طالبان بود. آن‌گونه که نویسنده به‌عنوان یک فرد مسلمان درک کرده است، فلسفهٔ مستحب بودن ریش برای آقایان این است که در وهلهٔ نخست، سبب تمایز دو جنس مرد و زن شده و در وهلهٔ بعدی، همان‌گونه که از نامش (محاسن) پیداست، سبب زیبایی مرد می‌شود؛ اما تعبیر افراطی طالبان از این مسئله، هیچ ارتباطی با اسلام نداشته و حتی سبب بدنامی دین و روی‌گردانی مردم از دین می‌شود.

۱۱-۷. وضع محدودیت برای زنان

زنان و نحوهٔ نگاه به زن در گفتمان طالبان، شرایط ویژه‌ای دارد. طالبان، سختگیرانه‌ترین مقررات را دربارهٔ آنان وضع کرده‌اند. از ۳۳ فرمان که ریاست امربه‌معروف طالبان در سال ۱۹۹۶ در کابل صادر کرد، ۱۴ حکم، مربوط زنان بود (Nazari et.al., 2018, 238). موضع طالبان در برابر زنان و شیوهٔ برخوردشان با آنان، ریشه در باور آنان به جایگاه فروتر زن به‌عنوان انسان دارد که او را به‌لحاظ کرامت انسانی برابر با مرد نمی‌دانند. طالبان از زمان پیدایش و سپس، تشکیل امارتشان در سال‌های پیش از یازدهم سپتامبر تا امروز، هیچ نقشی برای زنان قائل نشده و هیچ طرحی برای سهم دادن به آنان نداشته‌اند. مخالفت آنان با حضور زن در اجتماع و سخت‌گیری دراین‌باره به‌حدی است که هزینه‌های سنگینی برای آن پرداخته‌اند؛ اما هیچ‌گاه به

تعدیل موضع خود دراین‌زمینه راضی نشده‌اند. طالبان که تفکر دینی‌شان به سطحی‌ترین فهم فقهی تکیه دارد، گمان می‌کنند که برابر دانستن مرد و زن، خلاف اسلام است و نباید به آن تن داد. در اینجا مؤلفهٔ دیگری وجود دارد که موضوع را بغرنج‌تر می‌کند و آن، سنت‌های قبیله‌ای است. طالبان به‌لحاظ خاستگاه اجتماعی، ریشه در بافتی قبیله‌ای دارند که نگاهشان به زن با ارزش‌های شهری، و به‌ویژه ارزش‌های شهری جهان مدرن، تفاوت زیادی دارد (Saedi, 2021). در فرهنگ پشتونوالی، زن در مقایسه با مرد، موجودی حقیرتر به‌شمار می‌آید؛ تاجایی‌که *پیتر مارسدن* دراین‌باره می‌نویسد: «در جامعهٔ پشتون، زنان حق ارث ندارند؛ درحالی‌که در قرآن آمده است که سهم زن از ارث، نصف سهم مرد است» (Hajikhademi, 2016, 34).

اشرف‌علی تهانوی، از مفسران و فقهای برجستهٔ دیوبند، به زنان توصیه می‌کند که حلقهٔ حشرونشر خود را به تعداد اندکی از مردم قابل‌اعتماد و پارسا محدود کنند و با حضور در خانه، تکالیف دینی خود را انجام دهند. طلاب در این مدارس در محیطی کاملاً مردانه رشد می‌کردند و تماس بسیار کمی با خانوادهٔ خود داشتند. زنان، حق داخل شدن به محیط ایشان را نداشتند و زن تحصیلکرده و شهری، موجودی خطرناک به‌شمار می‌رفت (Hasani, 2019, 143). براساس آنچه خود طالبان اعلام کرده‌اند، هدف آن‌ها، تمام کردن جهاد نیمه‌تمام و برقرار کردن یک حکومت اسلامی خالص و عاری از شرارت است. در این حکومت، بر ایجاد محیطی امن که در آن پاکی و شأن والای زن، دوباره تقدس یابد، تأکید شده است. دراین‌باره می‌توان به این موضوع اشاره کرد که حتی هنگامی‌که طالبان برای نخستین‌بار ظهور کردند، علیه یکی از فرماندهان مجاهدین در قندهار که در اواسط سال ۱۹۹۴ سه زن را ربوده و مورد آزار قرار داده بود، اقدام کردند (Dupree, 1998, 199).

۱۱-۸. جهاد با استعمار

گروه طالبان، ابتدا با مشی ضداستعماری مبتنی‌بر جهاد با کفار و با تأثیرپذیری از اندیشه‌های فقهی بزرگان دیوبندی شکل گرفت (Abotalibi, 2017, 1). با افزایش فشار انگلیسی‌ها، سرانجام قیامی عمومی علیه بریتانیا در هند شکل گرفت و مسلمانان هند نیز به‌سرعت به آن پیوستند (Piri & Dowrani, 2012, 11). قیام «میروت» توسط مسلمانان و هندوها و بر ضد حاکمیت کمپانی هند شرقی بر هند به‌پا شد. بااین‌حال، مسلمانان نقش بسیار بیشتری در آن داشتند و البته بهای بسیار سنگینی نیز برای آن پرداختند. این قیام، توسط مزدوران انگلیسی و هندی کمپانی سرکوب شد؛ بسیاری از شرکت‌کنندگان در آن، کشته یا تبعید شدند و اموال بسیاری از آنان نیز مصادره شد (Library and Archives of Islamic Consultative Assembly,

(2013. برپایهٔ تحلیل نویسندگان، با توجه به اینکه تفکر دیوبندیه در هند، ابتدا در تقابل با استعمار بریتانیا شکل گرفته بود، طالبان نیز در ابتدا برای مقابله و جهاد با اشغال شوروی و سپس، برای جهاد با آمریکا و هم‌پیمانانش اقدامات خود، اعم از نظامی و... را اجرا می‌کردند.

نتیجه‌گیری

در این پژوهش در پی پاسخ‌گویی به این پرسش بودیم که «اندیشهٔ سیاسی و مذهبی طالبان از کجا سرچشمه می‌گیرد؟» فرضیهٔ اصلی پژوهش این بود که «گروه طالبان با پیروی از آموزه‌های مکتب دیوبندی، بسیاری از اصول و قواعد حکومت خود را در سال‌های ۲۰۰۱-۱۹۹۶ پایه‌گذاری کردند». نویسندگان برای ارزیابی فرضیهٔ پژوهش، از نظریهٔ پخش استفاده کردند که یکی از نظریه‌های معتبر برای ارزیابی و سنجش چگونگی گسترش هر نوع نوآوری فکری یا فیزیکی است. برای رسیدن به پاسخ پژوهش، ابتدا ضمن تشریح مکتب دیوبندی و معرفی این مکتب فکری‌ـمذهبی، گروه موردمطالعه (طالبان) بررسی و واکاوی شد. نوع پخش موردنظر، پخش جابه‌جایی شناسایی شد که بر اثر جابه‌جایی افراد طالبان بین افغانستان و پاکستان رخ داده است. در مباحث پیشین اشاره شد که با مهاجرت تعداد زیادی از افغان‌ها به پاکستان، آنان در اردوگاه‌های مخصوص مهاجران اسکان داده شدند و این فرصت به مدارس علمیهٔ وابسته به دیوبندی داده شد که برخی از این افراد را که دارای همانندی‌های قومی، زبانی، و مذهبی بودند، جذب کنند. به‌مرور، این افراد آموزه‌های دینی مربوط به مکتب دیوبندی را فراگرفته و عنوان طلاب علوم دینی (طالبان) به آن‌ها تعلق گرفت. با اوج‌گیری جنگ‌های داخلی در افغانستان و حمایت‌های جهت‌دار برخی بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای، طالبان تجهیز شده و وارد افغانستان شدند و به‌سرعت توانستند افغانستان را تحت کنترل خود درآورند و حکومت خود، موسوم به «امارت اسلامی» را پایه‌گذاری کردند. آن‌ها در سال‌های حکمرانی در افغانستان، بسیاری از اصول و قواعد دیوبندی را به‌عنوان قوانین کشور درنظر گرفته و چهرهٔ خشنی از اسلام را به‌نمایش گذاشتند که حتی افراطی‌تر از اصل قواعد دیوبندی بود. در پژوهش حاضر، چند مورد به‌عنوان بازتاب اندیشه‌های مکتب دیوبندی در رفتار طالبان افغانستان، تشریح و این‌گونه نتیجه‌گیری شد که اندیشهٔ سیاسی و دینی طالبان، کاملاً برگرفته از آموزه‌های مدارس علمیهٔ وابسته به دیوبندیه بوده است که مطالب مطرح‌شده در بخش‌های گوناگون این مقاله، گواهی است بر این مدعا.

References

Abotalibi, A & Shakori, A. (2018). Religious Seminaries role in the Formation of Religious Extremism (Case Study; Intellectual Foundations of the Taliban Movement). Centre For Strategic Studies, Cultural Relations. *Organization of Culture And Islamic communication*, 4(8), 109-130. [in Persian].

Abotalibi, A. (2017). *Intellectual Foundations of the Taliban Movement*, Tehran: Payame Iranian. [in persian].

Ahmadimanesh, M. (2012). *A Look at the History of the Deobandi School, from the Beginning to Today*. Museum library and Documents of the Islamic Council, Available from: https://www. ical.ir/ical/fa/content/-/1623.

Amiri, S. (2018). *Afghanistan, the Intellectual and Political Origin of Taliban and ISIS*. Available at: https://www.iribnews.ir/fa/news/2238158/.

Amirshahkarami, M. (2002). *Ethnicity of Mujahideen , and the Emergence of the Taliban in Afghanistan*. Published Master Dissertation. Tehran University.[in persian].

Dowlatabadi, A., Bagheri, M & Nayij, A.R. (2018). The Role of the Habits of the Pashtun People in Reproducing the Power of the Taliban. *Journal Of Political Research*, 5(11), 75-103. [in Persian].

Dupree, H.N. (1998). Afghan women under Taliban rule, translated by Mohaqiq. Mashhad: Taraneh. [in persian].

Frayer, Lauren. (2021). *The Taliban's Ideology Has Surprising Roots In British-Ruled India*. Npr.Org. Available at: https://www.npr.org/2021/09/08/1034754547/taliban-ideology-roots-deobandi-islam-india.

Hagerstrand, T. (1968), *Innovation Diffusion As a Spatial Process*. University of Chicago Press.

Haggett ,Peter. (1972). *Geography: A Modern Synthesis*. New York: Harper.

Hajikhademi, M. (2016). Genealogy of Takfiri Currents, A Case Study of the Taliban Movement in Afghanistan. *Journal Of Islamic Awaking Studies*, 5(9), 9-44. [in Persian].

Hajikhademi, M. (2016). Genealogy of takfiri currents; A case study of the Taliban movement in Afghanistan. *Journal Of Islamic Awaking*, 5(9), 9-44. [in persian].

Hasani, M.B. (2019). Taliban and Deobandism. *Journal Of Contemporary Thought*, 5(18), 135-152. [in persian].

Hoseini, S.R. (2013). The Taliban movement, from its Origin to its Overthrow. Published Master Dissertation. Mashhad: Ferdowsi University. [in persian].

Hoseini, S.S. (2020). Taleban; A threat to the national security of the Islamic Republic of Iran. *Journal Of Strategic Studies*, 3(2). [in Persian].

Hoseinpoor, M & Bagheridowlatabadi, A. (2019). Islamic Revolution and Limitations of Reflection in Indonesia. *Journal Of Islamic Revolution*, 9(30), 53-73. [in persian].

Huma , Yusuf. (2012). *Sectarian Violence: Pakistan's Greatest Security Threat? Noref Report*. Available at: https://www.files.ethz.ch/isn/151436/949e7f9b2d b9f947c95656e5b54e389e.pdf

Iqbal Singh, Sevea . (2018). *The Rise of Barelvi Political Activism in Pakistan*. Institute of South Asian Studies. Available at: https://www.isas.nus.edu.sg/wp-content/uploads/2018/10/ISAS-Insights-No.-520-A-New-Strand-of-Islamic-Politics-in-Pakistan.pdf.

Jafari, A.K & Rostami, M. (2016). Reflections and Patterns of Islamic Revolution in

Western Asia; Case Study of Iraq. *Journal Of Islamic Revolution Studies*, 13(44),81-102. [in Persian].
Jahanbin, I & Kazimi, S.A. (2012). The Influence of Contemporary Intellectual and Social Currents of the Subcontinent in the Social Developments of Afghanistan. *Journal Of The Word Of History*, 6(17), 117-152. [in persian].
Kevin R. Cox (1972). *Lacation and Bahavior*. Johan Wily, London.
Lindsay, Maizland. (2021). *The Taliban in Afghanistan, Council Foreign Relations*. Available at: https://www.cfr.org/backgrounder/taliban-afghanistan#chapter-title-0-5.
Maleki, G. (2012). The Role of the Pakistani army in the Formation of the Taliban. published Master Dissertation. Islamic Azad University, Central Tehran branch. [in persian].
Metcalf, Barbara. (2001). *Traditionalist Islamic Activism: Deoband, Tablighi, and Talibs, Social Science Research Council*. Available at: https://items.ssrc.org/after-september-11/traditionalist-islamic-activism-deoband-tablighis-and-talibs/.
Milani, J & Ismaeli, M.T. (2014). Diffusion of innovations theory and reflection of Iran's Islamic revolution on Pakistan. *Journal Of Islamic Revolution Studies*, 11(38), 47-64. [in persian].
Mili, V. (1998). *Afghanistan, Taliban and Global Politics*. translated by Mohaqiq, A, Mashhad: Taraneh. [in Persian].
Moenabadi, H & Enteghami, A. (2014). Reflection of the Islamic revolution and Islamic awakening in Tunisia. *Journal Of Political Studies*, 7(25), 187-205. [in persian].
Moenabadi, H & Sabzi, R. (2015). Analyzing the Reflection of Iran's Islamic Revolution in Iraq based on Diffusion Theory. *Journal Of Political Studies Of The Islamic World*, 4(13), 47-69. [in Persian].
Mosavi, M.J. (2011). *Political-Economic Differences between Afghanistan and Pakistan and the Emergence and Growth of the Taliban*. Published Master Dissertation, Tehran university. [in persian].
Nasreen, Ghufran.(2001). The Taliban and the Civil War Entanglement in Afghanistan. *Asian Survey*, 41(3), Available at: https://www.jstor.org/stable/10.1525/as.2001.41.3.462.
Nazari, F., Golshani, A.R & Shirodi, M. (2019). A Comparative Study of the Political Foundations (Intellectual and Practical) of the Taliban and ISIS based on the Theory of Discourse Analysis. *Journal Of Political And International Studies*, 227-250. [in Persian].
Palloni, Alberto. (2007). *Theories and Models of Diffusion in Sociology*. Center for Demography and Ecology University of Wisconsin. USA.
Piri, M & Dowrani, A. (2012). The Emergence of Deobandi thought in India and its Influence on Baluchistan of Iran. *Journal Of Subcontinent Studies*, 4(13), 7-26. [in Persian].
Puri, Luv. (2021). *Deobandi Extremism that Funds the Taliban*. tribuneindia.com, Available at: https://www.tribuneindia.com/news/comment/deobandi-extremism-that-funds-the-taliban-299150.
Puri, Luv.(2009). The Past and Future of Deobandi Islam. *CTC Sentinel Journal*. 2(11), Available at: https://ctc.usma.edu/the-past-and-future-of-deobandi-islam/.
Rana, sohel & Ganguly, sumit. (2021). *Taliban's Religious Ideology –Deobandi Islam – has Roots in Colonial India*. The Conversation.com, Available at: https://theconversation.com/talibans-religious-ideology-deobandi-islam-has-roots-in-

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

colonial-india-166323.
Rashid, A. (2000). Islam, Oil and New Great Game. translated by Asadollah Shafaei and Sadegh Bagheri. Tehran: Knowledge of existence. [in persian].
Sajadi, S,A. (2016). *Political Sociology of Afghanistan*. Kabul: Khatamalnabeen University express. [in persian].
Sarafyazdi, G.R. ; Nejati, J & Sabri, M. (2011). Power Structure in Pakistan and Causes of its Political Instability. *Journal Of Political Science*, 16, 63-90. [in persian].
Shafiee, I & Eidozaei, N. (2015). The Role of Foreign Support in the Revival of the Taliban in Afghanistan. *Journal Of Subcontinent Studies*, 5(16), 91-126. [in persian].
Shirkhani, A & Torki, H. (2017). The Effect of Iran's Islamic Revolution on Yemen's Houthis. *Journal Of Islamic Revolution Studies*, 14(50), 79-98. [in persian].
Sinaee, V & Sadeghakbari, A. (2014). The Influence of Jamiat Ulema Islam in Pakistan on the Taliban in Afghanistan. *Journal Of Centeral Eurasia Studies*, 7(1), 101-120. [in persian].
Tayyab Ali Shah. (2010). The Deobandi Debate Terrorist Tactics in Afghanistan and Pakistan. *Publication: Terrorism Monitor*. Volume: 8 Issue: 21. Available at: /The%20Deobandi%20Debate%20Terrorist%20Tactics%20in%20Afghanistan%20and%20Pakistan%20-%20Jamestown.html.
Uday Rai, Mehra. (2014). Why Did the Soviet Union Invade Afghanistan in 1979?. *E-International Relations*, Available at: https://www.e-ir.info/2014/10/09/why-did-the-soviet-union-invade-afghanistan-in-1979/.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 2322-3472 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.76205.1267
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۰۱/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۱۶

اعمال فراسرزمینی قانون اروپایی حفاظت از داده‌های شخصی در آمریکا

محمدعلی شریفی‌کیا[۱] فریده شعبانی جهرمی[۲]

چکیده

در عصر حاضر، لزوم حمایت از داده‌های شخصی کاربران در فضای مجازی، امری گریزناپذیر است؛ بنابراین، حکومت‌ها و سازوکارهای منطقه‌ای و بین‌المللی مانند اتحادیه اروپا نیز دست به فعالیت‌های تقنینی در این عرصه زده‌اند. ازیک‌سو، برداشت غالب دربارهٔ قوانین مصوب درون اتحادیه اروپا این است که اجرای این قوانین، محدود به سرزمین دولت‌های تشکیل‌دهندهٔ این نهاد منطقه‌ای است و ازسوی‌دیگر، از مفاد آخرین سند حفاظت از دادهٔ اروپا (GDPR, 2016) چنین برداشت می‌شود که ویژگی فرامرزی داشته و در خارج از مرزهای اتحادیه نیز قابل‌اعمال است. پژوهش حاضر نیز با استفاده از روش تحلیلی-توصیفی در تلاش است با بررسی متن این سند و نسخهٔ پیشین آن (DPD, 1995) و مهم‌ترین پرونده‌های مطرح‌شده در دیوان دادگستری اتحادیه اروپا دربارهٔ انتقال داده‌های شخصی کاربران اروپایی به ایالات متحده آمریکا، امکان اعمال فرامرزی این سند را در کشورهای غیرعضو اتحادیه، مانند آمریکا، واکاوی کند. سرانجام، یافته‌های پژوهش حاضر حاکی از این است که با توجه به قدرت سیاسی و اقتصادی قابل‌توجه اتحادیه، تعداد زیاد کاربران اروپایی در فضای نت، تفاسیر و آرای ارائه‌شده توسط دیوان اروپا، پیشینهٔ سازوکارهای انتقال داده بین اروپا و آمریکا، و همچنین، ضمانت اجراهای پیش‌بینی‌شده در این سند، می‌توان گفت، درعمل، این مقررات، ویژگی فرامرزی دارند و در خارج از اتحادیه نیز اعمال می‌شوند.

کلیدواژه‌ها: اعمال فرامرزی قوانین اروپا، حفاظت از داده‌های شخصی، راهنمای حفاظت از داده (۱۹۹۵)، مقررات عمومی حفاظت از داده‌های شخصی (۲۰۱۶)، ایالات متحده آمریکا

---

۱ . کارشناس ارشد رشته حقوق بین الملل، دانشکده حقوق، دانشگاه تهران، ایران، نویسنده مسئول:
(mo.ali.kia@gmail.com / ali.ghadamgahi@ut.ac.ir)
۲ . استادیار، دانشکده حقوق ، دانشکدگان فارابی، دانشگاه تهران، ایران.(faridehshabani@ut.ac.ir)

The Ability to Apply EU law's Extraterritorially in the United States

Mohammad Ali Sharifi Kia[1], Farideh Shabani Jahromi[2]

Abstract

The need to protect users' personal data in cyberspace is inevitable nowadays, thus governments and regional and international mechanisms such as the European Union have also taken legislative actions in this regard. On the other hand, the interpretation of the framework of laws adopted within the European Union is that the implementation of these laws is also limited to the territory of the constituent states of this regional body, while the provisions of the latest European Data Protection Document (GDPR: 2016) shows that it has extraterritorial character and can be applied outside the borders of the union. Therefore, this study uses a descriptive analytical method to examine the text of this document and its previous version (DPD: 1995), and the most important cases before the European Union Court of Justice regarding the transfer of European users' personal data to the United States of America to clarify the possibility of cross-border application of this document in non-EU countries. Finally, the findings of the present study indicate that due to the significant political and economic power of the Union, the large number of European users in the Internet space, interpretations and opinions provided by the European Court, history of data transfer mechanisms between Europe and the United States, as well as the administrative mandates provided in this document, it can be said that in practice this regulation has extraterritorial character and is applied outside the union.

Key words: Extraterritorial enforcement of European laws, Personal data protection, Data protection directive (1995), General data protection regulations (2016), United States of America

۱ Master of International Law, Faculty of Law, University of Tehran, Iran

(Corresponding Author, Email: mo.ali.kia@gmail.com / ali.ghadamgahi@ut.ac.ir)

۲ Assistant Professor, Faculty of law, College of Farabi, University of Tehran, Iran

مقدمه

راهنمای حفاظت از داده‌های شخصی[1] و همچنین، مقررات عمومی حفاظت از داده‌های شخصی[2] از مجموعه قوانین حفظ حریم خصوصی و داده‌های شخصی در اتحادیه اروپا به‌شمار می‌آیند که سازمان‌ها را ملزم می‌کنند، داده‌های اشخاص را ایمن نگه دارند؛ درحالی‌که به افراد، کنترل بیشتری بر نحوه استفاده از داده‌ها می‌دهند. بندهای سه‌گانهٔ مادهٔ ۳ مقررات عمومی، هرگونه پردازش داده‌های شهروندان اروپا را در هر کجا که باشند، مشمول قواعد آن می‌داند؛ بنابراین، شرکت‌های بزرگ پردازش‌کنندهٔ داده که در کشورهای غیرعضو اتحادیه نیز مستقر هستند (برای مثال، شرکت‌های بزرگ پردازندهٔ داده که مقر اصلی فعالیت آن‌ها در ایالات متحده آمریکا است، مانند فیس‌بوک[3]، گوگل[4]، آمازون[5] و...) اگر خواهان دسترسی به داده‌های کاربران و اتباع اتحادیه اروپا باشند، باید از مفاد این مقررات عمومی پیروی کنند که این خود، به‌دلیل ویژگی فرامرزی[6] این سند قانونی است.[7]

مقررات عمومی، درعمل، نخستین قانونی است که همهٔ کشورهای عضو اتحادیه و همچنین، خدمات‌دهندگان بین‌المللی که با داده‌های شخصی شهروندان اتحادیه سروکار دارند، ملزم به رعایت مفاد آن هستند؛ درحالی‌که تا سال ۲۰۱۸ که این سند لازم‌الاجرا شد، برخی اسناد موردتوافق کشورهای اروپایی، تنها جنبهٔ توصیه‌ای در زمینهٔ قانون‌گذاری داخلی کشورها داشتند (اصول سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی[8] و راهنما)، و تعدادی از مقررات دیگر، تنها دربارهٔ برخی زمینه‌های خاص ابلاغ شده و

---

۱ Data Protection Directive (1995)

ـ (DPD) ازاین‌پس در متن با عنوان «راهنما» خواهد آمد.

۲ General Data Protection Regulation (2016)

ـ (GDPR) ازاین‌پس در متن با عنوان «مقررات عمومی» خواهد آمد.

۳ Facebook

۴ Google

۵ Amazon

۶ Extra-Territorial in Scope

۷ https://gdpr.eu/

۸ در اواخر دههٔ ۱۹۸۰، کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی، تدوین مقررات عمومی‌ای را ضروری دانستند که به هماهنگ کردن قوانین ملی حفظ حریم خصوصی کمک کند و درعین‌حال که از حقوق بشر حمایت می‌کند، از بروز وقفه در انتقال جریان‌های بین‌المللی داده نیز جلوگیری کند. این مقررات در قالب یک توصیه‌نامه از سوی شورای OECD، توسط گروهی از کارشناسان و متخصصان دولتی در ۲۲ ماده، تهیه و در ۲۳ سپتامبر ۱۹۸۰ به‌تصویب رسید و قابل‌اجرا شد و پس‌ازآن، بسیاری از کشورهای عضو این سازمان یا قواعد

دست به قاعده‌سازی زده‌اند (Directive[1], 2006; Directive[2], 2002).

نکتهٔ قابل‌توجه و شاید جدید دربارهٔ مقررات عمومی، ویژگی فرامرزی[3] و قابلیت اعمال آن بر شرکت‌های خدمات‌دهنده و نهادهای ارائه‌دهندهٔ خدمات مجازی و الکترونیکی، در ورای مرزهای سرزمینی اتحادیه اروپا و خارج از آن است. همان‌گونه که در بخش قلمرو سرزمینی این مقررات عمومی نیز اشاره شده است:

«اعمال این قانون تنها برای سازمان‌های درون اتحادیه اروپا لازم‌الاجرا نیست، بلکه سازمان‌هایی که داده‌های شخصی مرتبط با افراد درون اتحادیه اروپا را برای پیشنهاد کالا یا خدمات پردازش می‌کنند، صرف‌نظر از اینکه پرداخت به چه شکلی باشد، یا رفتار اشخاص موضوع داده را درون اتحادیه اروپا، بررسی و نظارت[4] می‌کنند نیز مشمول اجرای این قانون هستند؛ حتی اگر در خارج از اتحادیه اروپا باشند یا تابعیت اروپایی نداشته باشند (GDPR, chapter 1, article, 3)».

ضمانت اجرای این مقررات عمومی در اصل این است که نقض مقررات مندرج در مقررات عمومی می‌تواند جریمه‌های بسیار سنگینی برای شرکت‌ها یا نهادهای سرپیچی‌کننده داشته باشد؛ تاآنجاکه در برخی موارد به دادگاه‌های ملی و منطقه‌ای مجوز داده شده است تا جریمه‌های مالی تا سقف ۲۰ میلیون یورو یا ۴ درصد کل تراکنش سالیانهٔ آخرین سال مالی شرکت خاطی را برای جبران خسارت زیان‌دیدگان درنظر بگیرد (GDPR, chapter 8, article 83).

شاید در نگاه نخست، مبلغ ۲۰ میلیون یورو در مقایسه با درآمد سالانهٔ برخی پیشگامان عرصهٔ خدمات سایبر

پیشین خود را با آن هماهنگ کردند یا دست به تدوین قواعد جدید در راستای محتویات این راهنما زدند؛ البته گفتنی است، این رهنمودها همراه با یک یادداشت توضیحی به‌منظور فراهم کردن اطلاعات موردنیاز دربارهٔ بحث‌ها، استدلال‌ها، و منطقی که بر ساختار آن‌ها تأکید دارد، ارائه و در سال ۲۰۱۳ توسط همان سازمان به‌روزرسانی شده است:

- Organization for Economic Co-operation and Development (OECD)

۱. مقررات عمومی نگهداری داده‌های شخصی تولید و پردازش‌شده در چارچوب تأمین خدمات ارتباطی الکترونیکی (۲۰۰۶):

DIRECTIVE 2006/24/EC OF THE EUROPEAN PARLIAMENT AND OF THE COUNCIL of 15 March 2006.

۲. مقررات عمومی حفظ حریم خصوصی و ارتباطات الکترونیکی:

DIRECTIVE 2002/58/EC OF THE EUROPEAN PARLIAMENT AND OF THE COUNCIL of 12 July 2002/ concerning the processing of personal data and the protection of privacy in the electronic communications sector (Directive on privacy and electronic communications).

۳ Extra-Territoriality in Scope

۴ Monitor

در جهان امروزی، مبلغ بسیار ناچیزی به‌نظر برسد، ولی بخش دوم جریمه‌های پیش‌بینی‌شده توسط این مقررات عمومی به مبالغ بسیار بالاتری خواهد رسید؛ برای مثال، براساس گزارش یکی از سایت‌های معتبر تجزیه‌وتحلیل داده‌های مالی، سود سالیانهٔ شرکت مایکروسافت[1] در سال ۲۰۲۰، ۴۴/۲۸ میلیارد دلار آمریکا[2] برآورد شده است (https://www.statista.com/statistics/267808/net-income-of-microsoft-since-2002)، که دراین‌صورت، اگر این شرکت در سال ۲۰۲۱ توسط دادگاه‌های اتحادیه یا محاکم ملی دیگر در کشورهای غیر اتحادیه اروپا، با جریمه‌ای برابر ۴ درصد سود سال ۲۰۲۰ خود روبه‌رو شود، باید حدود ۱/۷۶ میلیارد دلار بپردازد که به‌مراتب، بالاتر از مبلغ ۲۰ میلیون یورو خواهد بود.

بنابراین، با توجه به اینکه ازیک‌سو، بزرگ‌ترین خدمات‌دهندگان فضای سایبر فعلی جهان، شرکت‌هایی با تابعیت ایالات متحده هستند و این شرکت‌ها برای ارائهٔ خدمات به گردآوری و پردازش داده‌های شخصی افراد نیاز دارند و ازسوی‌دیگر، اتحادیه اروپا با تصویب راهنما و مقررات عمومی، قصد حفاظت از داده‌های شخصی اتباع خویش را در فرایندهای پردازش و انتقال داده‌ها دارد و قوانین اتحادیه اروپا نیز بر کشورهای غیرعضو، بدون توافقات رسمی و رضایت کشور ثالث قابل‌اعمال نیستند، در پژوهش حاضر، ابتدا اشاره‌ای کلی به برخی ویژگی‌ها و همسانی‌های مهم راهنمای حفاظت از دادهٔ اروپا و مقررات عمومی حفاظت از داده‌های شخصی، که به‌نوعی نسخهٔ به‌روزشدهٔ راهنما است (Ghadamgahi, 2021, 53)، خواهد شد و پس‌ازآن، سازوکارهای انتقال داده بین اروپا و ایالات متحده و همچنین، برخی از مهم‌ترین آرای قضایی دیوان دادگستری اروپا دربارهٔ مشروعیت انتقال داده‌های شهروندان اروپا به این کشور بررسی خواهد شد. سرانجام نیز با درنظر گرفتن موارد بیان‌شده و بحث‌های یادشده، به این پرسش پاسخ خواهد داد که «اتحادیه اروپا با تصویب مقررات عمومی اروپایی تاچه‌حد در اعمال قوانین خود در ورای مرزهایش و سرزمین یک کشور ثالث (یا غیرعضو) مانند ایالات متحده، موفق بوده است؟»

۱. پیشینهٔ پژوهش

در بررسی پیشینهٔ پژوهش‌های انجام‌شده، مقاله یا نوشته‌ای یافت نشد که به‌طور مشخص، اعمال فرامرزی مقررات حفاظت از داده‌های شخصی اروپا در ایالات متحده آمریکا را بررسی کرده باشد، اما موضوعات مشابهی در زمینه‌های مرتبط وجود داشت که به‌عنوان نمونه به برخی از آن‌ها اشاره شده است.

---

۱. Microsoft

۲. 44.28 Million Dollars (U.S)

محمدتقی کروبی در کتابی با عنوان «اتحادیه اروپا و بحث حمایت از داده‌های شخصی و حریم خصوصی در ارتباطات الکترونیکی» در پی بررسی کنوانسیون حمایت از افراد در پردازش خودکار داده‌های شخصی ۱۹۸۱ و دستورالعمل‌های پارلمان و شورای اروپا از سال ۱۹۹۵ تا ۲۰۰۲ بوده و به‌طور مشخص بر روند قانون‌گذاری و سیر تکامل قواعد بین‌المللی امروزی دراین‌زمینه تمرکز داشته است؛ اما همان‌گونه که اشاره شد، پایان بازهٔ زمانی این پژوهش، سال ۲۰۰۲ بوده و به موضوع مقررات عمومی حفاظت از دادهٔ اتحادیه را که در سال ۲۰۱۶ تصویب شد، توجه نداشته است.

بیتا نجفی شوشتری در پایان‌نامهٔ کارشناسی ارشد خود با عنوان «نقش مراجع حمایت از داده‌های شخصی با نگاهی به آیین‌نامهٔ حمایت از داده‌های ۲۰۱۶ اتحادیه اروپا» نحوهٔ عملکرد مراجع عمومی و مستقلی را که توسط پارلمان اروپا برای نظارت بر حسن اجرای این مقررات عمومی در سرتاسر اتحادیه و به‌صورت موردی در کشورهای عضو پیش‌بینی شده است (مقام ناظر)، بررسی کرده و اشاره‌ای نیز به عملکرد کمیتهٔ حمایت از دادهٔ اتحادیه اروپا داشته است. البته همان‌گونه که از عنوان پژوهش یادشده پیداست، موضوع اصلی آن، مراجع به‌وجودآمده توسط اتحادیه برای نظارت بر اجرای مقررات یادشده بوده و اشارهٔ چندانی به مفاد حمایتی بیان‌شده دربارهٔ اعمال فرامرزی این مقررات در کشورهای غیرعضو مانند ایالات متحده آمریکا ندارد.

فلور قاسم‌زاده و *لیلا رئیسی دزکی* در مقاله‌ای با عنوان «چالش‌های نظام حقوقی ایران در نقض داده‌های شخصی و حریم خصوصی در فضای سایبر» مشکلات نظام حقوقی ایران را در بازدارندگی از نقض حریم خصوصی و داده‌های شخصی در فضای سایبر بررسی کرده و با اشاره به دستاوردهای مثبت و برخی معضلات این نظام حقوقی، پیشنهادهایی را برای شناسایی چارچوب‌های مناسب‌تر در راستای تدوین قوانین به‌روز و کاربردی و همچنین، رفع معضلات این نظام، ارائه داده است؛ اما مورد مطالعهٔ این پژوهش، تنها بررسی حقوق ایران بوده و فقط اشاره‌هایی جزئی به مقررات عمومی اروپایی موردنظر پژوهش حاضر کرده‌اند.

آمنه صرامی در مقاله‌ای با عنوان «بررسی موافقت‌نامهٔ انتقال فرامرزی داده‌های شخصی بین ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا؛ با نگاهی به قوانین جمهوری اسلامی ایران» اصول حریم خصوصی بندرگاه ایمن و سپر حریم خصوصی اروپا را بررسی، و با دیدگاهی کلی، برخی مفاد این سازوکارهای انتقال داده را تشریح کرده است. همچنین، نویسنده اشارهٔ کوتاهی به الزامات حقوقی انتقال فرامرزی داده در جمهوری اسلامی ایران داشته است؛ اما در پژوهش حاضر، مفاد مندرج در متن این سازوکارها، چندان حائز اهمیت

نبوده و تمرکز اصلی بحث بر اهمیت مقررات عمومی اتحادیه اروپا است که ایالات متحده را به طراحی و اجرای چنین سازوکارهایی وادار می‌کند.

۲. راهنمای حفاظت از دادهٔ اتحادیه اروپا و سند مقررات عمومی

در اکتبر سال ۱۹۹۵، پارلمان و شورای اروپا یک سازوکار قانونی را با عنوان «راهنمای حفاظت از داده‌های شخصی» تصویب کردند که هدف اصلی آن «حفاظت از افراد در رابطه با پردازش داده‌های شخصی و آزادی گردش این نوع داده‌ها» اعلام شد (DPD, Cf. Directive n. 95/46/ce). مصوبهٔ یادشده درعمل، در مقام راهنمای کشورهای عضو اتحادیه ظاهر شد که چارچوب‌های قانون‌گذاری در حیطهٔ پردازش داده‌های شخصی شهروندان اتحادیه را مشخص می‌کرد.

نویسندگان این راهنما دربارهٔ علت لزوم پیروی کشورهای عضو اتحادیه از آن، در مقدمه چنین شرح داده‌اند که ازآنجاکه اهداف جامعهٔ اروپایی، همان‌گونه که در عهدنامهٔ تشکیل اتحادیه اروپا بیان شده است، شامل ایجاد اتحادی نزدیک‌تر بین مردم اروپا، پرورش دادن روابط نزدیک‌تر بین کشورهای اتحادیه، تضمین پیشرفت‌های اقتصادی و اجتماعی با از بین بردن موانعی که اروپا را از هم جدا می‌کند، بهبود شرایط زندگی مردم اروپا، حفظ و تقویت صلح و آزادی و ترویج دموکراسی برپایهٔ حقوق اساسی به‌رسمیت‌شناخته‌شده در قانون اساسی کشورهای اروپایی و همچنین، حقوق مندرج در کنوانسیون اروپایی برای حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی، است (DPD, introduction, para: 1) و همچنین، به‌این‌سبب که نظام‌های پردازش داده برای خدمت به نوع بشر طراحی شده‌اند، بنابراین، لازم است که فارغ از ملیت یا اقامتگاه شخص حقیقی، به حقوق و آزادی‌های اساسی وی، به‌ویژه حق بر حریم خصوصی او، احترام گذاشته و همچنین، به پیشرفت اقتصادی و اجتماعی و گسترش تجارت و رفاه افراد کمک کنیم (DPD, Introduction, para, 2))؛ به‌این‌ترتیب، نویسندگان این راهنما، به هماهنگی آن با بند ۸ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و حمایت از آزادی‌های اساسی (برای داشتن زندگی خصوصی شخصی و خانوادگی) اشاره کرده‌اند (Users data protection, 2018, 9).

این راهنما، سه اصل کلی شفافیت[۲] هدف مشروع[۱] و تناسب[۲] را برای قانونگذاری به کشورهای عضو

---

۱. همچنین:

Convention for the Protection of Human Rights and Fundamental Freedoms, as amended by Protocols: No. 11 and 14, article: 8.

۲ Transparency

پیشنهاد می‌دهد که به‌نظر می‌رسد، ازیک‌سو، ارتباط مفهومی آشکاری با اصول معرفی‌شده توسط سازمان همکاری و توسعهٔ اقتصادی دراین‌زمینه دارند (Ghadamgahi, 2021, 47)، و ازسوی‌دیگر، به‌طور مشخص از کشورهای عضو می‌خواهد که از شهروندانشان در برابر نقض حقوق بنیادین شهروندی و آزادی‌های فردی، به‌ویژه در زمینهٔ حفاظت از داده‌های شخصی آن‌ها حمایت کنند، و درعین‌حال، از گردش جریان آزاد داده‌ها حمایت کرده و هرگونه محدودسازی این جریان در بین کشورهای عضو اتحادیه، ممنوع است (https://eur-lex.europa.eu/legal-content/EN/TXT/?uri=CELEX:31995L0046, articles: 1-2).

راهنمای یادشده نیز مانند اصول سازمان توسعه و همکاری اقتصادی، جنبهٔ پیشنهادی داشته و هنوز الزام قطعی‌ای برای رعایت جزئی مفاد و موارد مربوط به حفاظت از داده‌های شخصی توسط ارکان رسمی اتحادیه اروپا به کشورهای عضو ابلاغ نشده است و تااین‌زمان معمولاً هر کشوری، خود دراین‌باره قاعده‌سازی کرده است (البته این راهنما که خود دربرگیرندهٔ همهٔ اصول یادشده است، نقش بسزایی در شکل‌گیری قواعد جدید تدوین‌شده دراین‌زمینه توسط کشورهای عضو داشته است؛ همان‌گونه که در ادامه اشاره خواهد شد، پس از لازم‌الاجرا شدن مقررات عمومی، برخی کشورهای عضو در مقدمهٔ متون قوانینی که تصویب می‌کنند، بر ایجاد هماهنگی‌های جدید با متن این سند تأکید کرده و قوانین پیشین را که در راستای این راهنما بودند، نسخ می‌کنند).

این راهنما از اصول اولیهٔ حفاظت از داده‌ها که در کنوانسیون ۱۰۸[۳] آمده است، پیروی می‌کند، اما شامل شش معیار برای مشروعیت پردازش داده‌ها است که در کنوانسیون، مشخص نشده است. به‌این‌معنا که

---

۱ Legitimate purpose

۲ Proportionality

۳. در اوایل دههٔ ۱۹۷۰، شورای اروپا به این نتیجه رسید که مادهٔ ۸ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر در پرتو پیشرفت‌های جدید، به‌ویژه با توجه به استفادهٔ روزافزون از فناوری اطلاعات، دارای کاستی‌هایی است که عبارتند از: عدم‌اطمینان دربارهٔ آنچه تحت پوشش «زندگی خصوصی» قرار می‌گیرد، تأکید بر محافظت در برابر مداخلهٔ مقامات دولتی و فقدان رویکرد فعال‌تر، همچنین، مقابله با سوءاستفادهٔ احتمالی از اطلاعات شخصی توسط شرکت‌ها یا سایر سازمان‌های مرتبط در بخش خصوصی. این مسئله موجب ارائهٔ دو توصیه توسط کمیتهٔ وزیران به کشورهای عضو شد، تا تمام اقدامات لازم را برای اجرای برخی اصول مربوط به حفاظت از حریم خصوصی افراد در بخش خصوصی و عمومی انجام دهند، که سرانجام، منجر به تصویب کنوانسیون حفاظت از داده‌ها در سال ۱۹۸۱ و در استراسبورگ شد که به‌عنوان کنوانسیون ۱۰۸ نیز شناخته شده و نخستین ابزار الزام‌آور قانونی در سطح بین‌المللی برای حفاظت از داده‌ها است. هدف کنوانسیون این بود که در قلمرو هریک از طرفین و برای هر شخصی، صرف‌نظر از ملیت یا محل اقامت، احترام به حقوق و آزادی‌های اساسی و به‌ویژه حق او بر حفظ حریم خصوصی، با توجه به پردازش خودکار داده‌های شخصی مربوط به مفهوم (داده‌های شخصی) را تضمین کند. دردسترس در نشانی زیر:
https://www.coe.int/en/web/data-protection/convention108-and-protocol.

براساس آن، داده‌های شخصی، تنها درصورتی قابل‌پردازش هستند که شخص موضوع داده، به‌گونه‌ای واضح رضایت داده باشد (Hustinx, 2017, 10-12)، یا پردازش داده به‌منظور اجرای قراردادی که شخص موضوع داده یک طرف آن است انجام شود، یا برای رعایت یک تعهد قانونی، برای اجرای یک عملیات دولتی، به‌منظور حفاظت از منافع حیاتی شخص موضوع داده، یا حفاظت از منافع مشروع کنترل‌کننده باشد؛ به‌استثنای مواردی که این منافع تحت تأثیر منافع شخص موضوع داده قرار گرفته باشد، که به‌نظر می‌رسد، استثنای یادشده در راهنما، بر اولویت منافع شخص موضوع داده بر منافع کنترل‌کننده‌ها از نظر تدوین‌کنندگان آن، تأکید خاصی دارد.

با گذشت چند سال از تصویب راهنمای حفاظت از داده، «اتحادیه اروپا پس از مدت‌ها مذاکره بر سر پیشنهاد اولیه‌ای که توسط شورای اروپا در سال ۲۰۱۲ مطرح شده بود، به‌منظور حمایت از حریم خصوصی افراد و حفاظت از داده‌های شخصی آنان در فضای سایبر، مجموعه قوانینی را در قالب مقررات عمومی حفاظت از دادهٔ اتحادیه اروپا[1] تصویب[2] و اجرا[3] کرد که پس از لازم‌الاجرا شدن آن در سال ۲۰۱۸، جایگزین راهنمای حفاظت از دادهٔ اتحادیه اروپا (Directive 95/46/EC of the European Parliament and of the Council of 24 October 1995) شد و همهٔ کشورهای عضو اتحادیه ملزم به هماهنگ‌سازی نظام حمایت از دادهٔ خود با آن شدند» (Ghadamgahi, 2021, 4). گفتنی است، درحال‌حاضر سند مقررات عمومی حفاظت از داده، مهم‌ترین سند حقوقی بین‌المللی برای حفاظت از داده‌های شخصی کاربران فضای سایبر است و همهٔ نهادهایی که قصد پردازش و انتقال داده‌های کاربران اروپایی را دارند، ملزم به رعایت مفاد آن هستند.

۳. اصول حریم خصوصی بندرگاه ایمن[4] و سپر حفاظتی حریم خصوصی[5] اروپا

مهم‌ترین مقررات حفاظت از داده در اتحادیه اروپا تا سال ۲۰۰۰، همان راهنمای حفاظت از دادهٔ مصوب سال ۱۹۹۵ بوده است که براساس آن، انتقال داده‌های شخصی شهروندان اروپایی به کشورهای ثالث، ممنوع و غیرمجاز است. اما بند ۶ مادهٔ ۲۵ این راهنما به کمیسیون حفاظت از دادهٔ اروپا اجازه می‌دهد که

---

۱ General Data Protection Regulations (2018)

۲ April, 14, 2016

۳ May, 25, 2018

۴ Safe Harbor principles (2000)

۵ U.S – EU Privacy Shield (2016)

کشور ثالثی را که سطح مناسبی از حمایت از داده‌های شخصی را اعمال می‌کند، برای عملیات انتقال مجاز بشمارد تا انتقال داده‌ها به آن انجام شود (El khoury, 2015, 659).

اصول حریم خصوصی بندرگاه ایمن نیز پس از آنکه مقامات اتحادیه اروپا و ایالات متحده دریافتند که تفاوت‌های اساسی بین رژیم‌های حفاظت از دادهٔ ایالات متحده و اتحادیه اروپا سبب ایجاد اختلال یا جلوگیری از انتقال داده‌های شخصی بین اتحادیه اروپا و ایالات متحده خواهد شد، و همچنین، به‌این‌سبب که نگران بودند که این تفاوت در رویکردها بر روابط تجاری و سرمایه‌گذاری میان اتحادیه اروپا و ایالات متحده و همچنین، بسیاری از مشاغل و صنایع در هر دو سوی اقیانوس اطلس تأثیر منفی بگذارد (Weiss, 2016, 5)، به‌منظور قانونی کردن گردش جریان داده بین اتحادیه اروپا و آمریکا، توسط وزارت بازرگانی ایالات متحده در ۲۱ ژوئیه ۲۰۰۰ صادر شد (U.S. Department of Commerce, Safe Harbor Privacy Principles and Related Frequently Asked Questions, July 21, 2000) و اندکی پس‌ازآن از طریق تصمیم کمیسیون اروپا (Commission Decision 2000/520/EC, of July 26, 2000) نیز به‌رسمیت شناخته شد و به کشورهای عضو ابلاغ گردید.

اصول بندر امن اروپا-آمریکا که با عنوان اصول هشت‌گانهٔ حفظ حریم خصوصی در تجارت الکترونیک نیز شناخته می‌شوند، عبارتند از: اطلاع، انتخاب، محدودیت در انتقالات بعدی، امنیت، یکپارچگی داده‌ها، دسترسی، و اجرا[1] که هر شرکت مستقر در آمریکا می‌توانست به‌صورت داوطلبانه و با ارائهٔ گواهی تعهد به اجرای اصول یادشده به وزارت بازرگانی ایالات متحده، به این طرح بپیوندد (El khoury, 2015, 659). اگرچه برخی پژوهشگران این سازوکار را یک چارچوب خودتنظیمی مفید به‌شمار می‌آوردند که به ابزار مؤثر و نوآورانه‌ای برای حفاظت از داده‌های شخصی درحال‌انتقال به ایالات متحده تبدیل شده است (Greer, 2011, 143)، ولی در ۶ اکتبر ۲۰۱۵، دیوان دادگستری اتحادیه اروپا[2] تصمیمی صادر کرد که نظام اجرایی بندر امن را از همان روز، لغو و متوقف کرد. کما اینکه درحال‌حاضر نیز چنین است؛ تصمیم دیوان ناشی از شکایت یک تبعهٔ اتریشی به‌نام *ماکسیمیلیان شرمس*[3] از مقام نظارتی[1] حفاظت از دادهٔ ایرلند

---

۱. برای مطالعهٔ بیشتر به گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، صفحات ۲۴ و ۲۵، مراجعه شود؛ همچنین می‌توان به متن اصلی در آدرس زیر مراجعه کرد:

http://www.export.gov/safeharbor/SHPRINCIPLESFINAL.htm

۲ The Court of Justice of the European Union (CJEU)

۳ Maximillian Schrems

بود، که در ادامه به آن اشاره خواهد شد.

سرانجام با توجه به دستور دیوان و بروز انتقادها و شکایت‌های روزافزون از سازوکار بندر امن، این نظام توسط اتحادیه اروپا کنار گذاشته شد و در ۱۲ ژوئیه ۲۰۱۶، کمیسیون اروپا سپر حفاظتی حریم خصوصی اروپا-آمریکا را برای فعال‌سازی دوبارهٔ طرح انتقال داده‌ها براساس قوانین اتحادیه اروپا، سازوکاری مناسب و چارچوب سپر حریم خصوصی را برای حفاظت از داده‌های شخصی کاربران اروپایی، کافی دانست (https://www.privacyshield.gov/Program-Overview)؛ اما سرانجام در تاریخ ۱۶ ژوئیهٔ ۲۰۲۰، دیوان دادگستری اتحادیه اروپا، طی حکمی، تصمیم کمیسیون اروپا (Commission Implementing Decision (EU) 2016/1250 of 12 July 2016)، مبنی‌بر کفایت حمایت ارائه‌شده توسط سپر حفاظتی اتحادیه اروپا و ایالات متحده را، «بی‌اعتبار»[3] اعلام کرد (CJEU, 16 July 2020) و به‌این‌ترتیب، این نظام حمایتی نیز متوقف شد، ولی بنا به دلایلی، که برای نویسندگان پژوهش حاضر مبهم و نامعلوم است، سایت رسمی سپر حفاظتی حریم خصوصی، برخلاف نظر دیوان، همکاری‌کنندگان و اعضای سپر امنیتی را از مسئولیت‌های خویش در این چارچوب، معاف نمی‌داند (https://www.privacyshield.gov/Program-Overview, para, 2).

٤. مهم‌ترین پرونده‌های قضایی مطرح‌شده دربارهٔ انتقال داده‌ها به ایالات متحده

با توجه به مطالب ارائه‌شده و اهمیت سازوکارهای انتقال داده‌های شخصی از اروپا به ایالات متحده آمریکا، در این بخش، برخی از مهم‌ترین پرونده‌های مطرح‌شده در دیوان دادگستری اروپا بررسی شده‌اند. همان‌گونه که مشاهده خواهد شد، دیوان در این پرونده‌ها با ارائهٔ نظرات تفسیری و قضایی، انتقال داده‌های شخصی را به آمریکا به‌دلایل گوناگونی ازجمله عدم رعایت مفاد راهنما و مقررات عمومی حفاظت از داده، متوقف و گاهی تصمیمات کمیسیون را نیز بی‌اعتبار کرده است.

٤-١. پارلمان اروپا در مقابل شورا و کمیسیون اروپا

پس از حمله‌های (به‌ظاهر) تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، ایالات متحده در نوامبر ۲۰۰۱ قانونی را تصویب کرد که براساس آن، شرکت‌های هواپیمایی که به مقصد یا از مبدأ آمریکا پرواز می‌کنند، می‌بایست اجازهٔ

---

۱ Data Protection Authority (DPA)

۲. ناظر حفاظت از داده، مقامی است که در کشورهای عضو اتحادیه اروپا، وظیفهٔ نظارت بر حسن اجرای GDPR و همچنین، بررسی شکایت‌های اشخاص حقیقی، از پردازشگران تخطی‌کننده از مفاد این سند را به‌عهده دارد.

۳ Invalid

دسترسی الکترونیک به داده‌های سامانه‌های رزرواسیون و کنترل خروج خود را به مقامات گمرکی و امنیت ملی این کشور بدهند؛ این اطلاعات به داده‌های «سوابق نام مسافران»[1] معروف بود (CJEU, JOINED CASES C-317/04 and C-318/04, para, 33). پس‌ازآن، کمیسیون به‌اطلاع مقامات آمریکا رساند که این قوانین جدید ممکن است با مقررات کشورهای عضو در زمینهٔ حفاظت از داده‌های شخصی و همچنین، برخی از مقررات عمومی شورا دربارهٔ آیین‌نامهٔ عملکردی سامانه‌های رزرواسیون در تضاد باشد (۲۰۰۲)؛ بنابراین، مقامات ایالات متحده، اجرایی شدن این مقررات را به‌طور موقت به‌تعویق انداختند، اما درنهایت، اقدام به جریمه کردن شرکت‌هایی کردند که از این مقررات پیروی نمی‌کنند.

درنتیجه، کمیسیون اروپا، پیش‌نویس تصمیمی را دربارهٔ کفایت حفاظت‌های ارائه‌شده توسط آمریکا، برای تصویب به پارلمان تقدیم کرد (CJEU, JOINED CASES C-317/04 and C-318/04, para: 36). پس‌ازآن شورا به‌دلیل فوریت مسئله و ضررهای اقتصادی‌ای که گریبان شرکت‌های اروپایی را می‌گرفت، از پارلمان خواست تا در اسرع‌وقت، نظر خود را دربارهٔ این تصمیم اعلام کند (CJEU, JOINED CASES C-317/04 and C-318/04, para: 37).

در تاریخ ۱۳ مارس ۲۰۰۴ پارلمان نتیجه را چنین اعلام کرد که تصمیم کمیسیون دربارهٔ مفاد و ماهیت حقوقی پیش‌نویس ارائه‌شده در زمینهٔ کفایت حفاظت موردنیاز از داده‌های شخصی، از قدرتی که مادهٔ ۲۵ راهنما برای این نهاد درنظر گرفته، پیشی گرفته است (CJEU, JOINED CASES C-317/04 and C-318/04, para: 38). سرانجام، پارلمان اروپا در آوریل ۲۰۰۴ بنا به درخواست رئیس وقت خود، پیشنهاد کمیتهٔ امور حقوقی و بازار داخلی اروپا، مبنی‌بر درخواست نظر از دیوان دادگستری اروپا، را تأیید کرد (CJEU, JOINED CASES C-317/04 and C-318/04, para: 39) و در تاریخ ۱۷ مه ۲۰۰۴ با درخواست خود از دیوان، ابطال تصمیم شورا مبنی‌بر انعقاد یک موافقت‌نامهٔ بین‌المللی میان جامعهٔ اروپا و ایالات متحده، در زمینهٔ پردازش و انتقال داده‌های سوابق نام مسافران توسط شرکت‌های هواپیمایی اروپایی به وزارت امنیت داخلی (اداره گمرکات و حفاظت از مرزها)[2] را خواستار شد (CJEU, JOINED CASES C-317/04 and C-318/04, paras: 1-2).

سرانجام، دیوان با درنظر گرفتن جایگاه و نقش نهادهای یادشده، تصمیم شورا مبنی‌بر انعقاد توافق‌نامهٔ

---

۱. Passenger Name Records (PNR data)

۲. United States Department of Homeland Security, Bureau of Customs and Border Protection

بین‌المللی با ایالات متحده و همچنین، تصمیم کمیسیون مبنی‌بر کفایت سطح حفاظت ارائه‌شده توسط آمریکا دربارهٔ داده‌های شخصی اتباع اروپا را ابطال کرد (CJEU, JOINED CASES C-317/04 and C-318/04, para: 75). این نظر دادگاه، نخستین موردی است که یک نهاد قضایی عالی اروپا، سطح حمایت از داده‌های شخصی را در ایالات متحده در حد کفایت قلمداد نکرده و از دسترسی نهادهای آمریکایی (حتی نهادهای دولتی) به داده‌های شخصی شهروندان اروپا جلوگیری می‌کند. در ادامه به موارد دیگری از این‌گونه نظرات دیوان در پرونده‌های گوناگون اشاره خواهیم کرد.

٤-٢. شرمس علیه ناظر حفاظت از دادهٔ ایرلند (شرمس ۱)

ماکسیمیلیان شرمس، فعال حقوقی اتریشی‌تبار، پس از افشاگری‌های بی‌سابقهٔ *ادوارد اسنودن*[۱] (در مه ۲۰۱۳ و هم‌زمان با ورودش به هنگ‌کنگ) که تا آن زمان، مدیر سامانه‌های کامپیوتری شرکت آلن همیلتون[۲] بود، به‌طور رسمی از مقام ناظر حفاظت از داده[۳] (کمیسر) ایرلند شکایت کرد. مبنای این شکایت، ادعای اسنودن مبنی‌بر طرف قرارداد بودن شرکت محل کارش[۴] با آژانس امنیت ملی آمریکا[۵] و شنود و نظارت مستقیم این آژانس آمریکایی (در غالب شرکت‌های پوششی و طرف قرارداد) بر اینترنت و سامانه‌های مخابراتی در مقیاس گسترده و جهانی بود. به‌این‌صورت که این نهاد آمریکایی، توسط شرکت‌های زیرمجموعه و طرف قرارداد خود و با استفاده از داده‌هایی که توسط شرکت‌های بزرگ خدمات‌دهندهٔ اینترنتی آمریکایی گردآوری شده و دراختیار آن قرار می‌گیرد، اقدام به پایش و کنترل اطلاعات کاربران می‌کند[۶] (High Court of Ireland Decisions, [2014] IEHC 310).

این افشاگری‌ها، پیش‌زمینهٔ دادخواست شرمس به دادگاه عالی ایرلند[۷] را فراهم کرد. وی بر این نظر بود که

---

۱. Edward Snowden

۲. Booz Allen Hamilton Corp

۳. Data Protection Commissioner

۴. در جریان این استخدام، اسنودن به‌طور غیرقانونی، هزاران پروندهٔ محرمانه و طبقه‌بندی‌شده NSA را تصاحب و پس از ورودش به هنگ‌کنگ، برای رسانه‌هایی مانند گاردین (در بریتانیا) و نیویورک‌تایمز و واشنگتن‌پست افشا کرد.

۵. US National Security Agency (NSA).

۶. همچنین دردسترس در نشانی زیر:
https://www.bailii.org/ie/cases/IEHC/2014/H310.html, Para: 1. (آخرین دسترسی: بهمن ۱۴۰۰)

۷. High Court of Ireland.

ازآنجاکه افشاگری‌های اسنودن نشان می‌دهد که هیچ رژیم مؤثر حفاظت از داده‌ای در ایالات متحده وجود ندارد، کمیسر حفاظت از داده باید از اختیارات قانونی خود برای جلوگیری از هدایت و انتقال داده‌های شخصی کاربران اروپایی توسط فیس‌بوک ایرلند به شرکت مادرش در ایالات متحده استفاده کند و این روند باید در اسرع‌وقت متوقف شود (High Court of Ireland Decisions, [2014] IEHC 310, para: 2).

کمیسر نیز بر این نظر بود که وی متعهد به این تصمیم کمیسیون اروپا در ژوئیهٔ ۲۰۰۰ است که رژیم حفاظت از داده‌های شخصی در ایالات متحده را برای شرکت‌هایی که داده‌ها را به ایالات متحده منتقل یا در آنجا پردازش می‌کنند، کافی و مؤثر می‌داند. براین‌اساس، شرکت‌های آمریکایی، خود گواهی می‌دهند که با اصول تعیین‌شده در این تصمیم کمیسیون اروپا (اصول بندر امن که به آن اشاره شد) هماهنگی لازم را دارند (High Court of Ireland Decisions, [2014] IEHC 310, para: 2).

در کل پرونده، نتیجه‌گیری کمیسر مبنی‌بر اینکه شکایت متقاضی به‌لحاظ قانونی غیرقابل‌استماع است، دقیقاً به‌این‌دلیل است که از دیدگاه رژیم بندرگاه ایمن، انتقال این‌گونه داده‌ها جنبهٔ بدیهی دارد و همچنین، براین‌اساس که کمیسیون اروپا در گذشته به این نتیجه رسیده است که ایالات متحده، از داده‌های کاربران در سطح ملی به‌اندازهٔ کافی حفاظت می‌کند؛ لیکن شرمس بر این نظر است که این تصمیم کمیسر به‌نوعی رفع مسئولیت از خود و غیرقانونی است (High Court of Ireland Decisions, [2014] IEHC 310, para: 3).

پس از بررسی دلایل و استدلال‌های ارائه‌شده توسط طرفین دعوی، قاضی محکمه (به‌طور خلاصه) چنین بیان می‌کند که به‌دلیل وجود عنصر بین‌المللی در پروندهٔ حاضر و نیز به‌این‌سبب که در مورد مسئلهٔ موردبحث، قانون اتحادیه اروپا، مفاد راهنمای عمومی حفاظت از دادهٔ ۱۹۹۵ اروپا، و نیز اصول بندرگاه ایمن میان اروپا و آمریکا، نسبت به قانون ملی ایرلند، ارجحیت بیشتری دارند (High Court of Ireland Decisions, [2014] IEHC 310, para: 80)، دیدگاه شرمس مبنی‌بر اینکه کمیسر به الزامات قانون اتحادیه اروپا پایبند نبوده است، درست نیست و درواقع، برعکس این موضوع صادق است؛ زیرا، کمیسر از دیدگاه خود به راهنمای ۱۹۹۵ و اصول بندر امن ۲۰۰۰ عمل کرده است (High Court of Ireland Decisions, [2014] IEHC 310, para: 82)، و سرانجام اینکه اعتراض متقاضی، درواقع، به شرایط خود رژیم بندر امن است نه به روشی که کمیسر، رژیم بندر امن را اعمال کرده است، و این اصول نیز براساس تصمیم کمیسیون اروپا اجرایی شده‌اند (High Court of Ireland Decisions, [2014] IEHC 310, para:

.83)

در این شرایط، موضوع مهمی که مطرح می‌شود این است که آیا تفسیر مناسب از راهنما و تصمیم کمیسیون در ژوئیهٔ ۲۰۰۰ دراختیار است و آیا باید در پرتو لازم‌الاجرا شدن آن‌ها، مادهٔ ۸ منشور اروپا دوباره ارزیابی شود؟ و درنتیجه، آیا کمیسر می‌تواند بنا به تشخیص خود، فراتر از این مقررات عمل کرده یا آن‌ها را نادیده بگیرد؟ برای روشن شدن پاسخ پرسش‌های یادشده و سایر ابهام‌های مرتبط با دعوی حاضر، رسیدگی به پرونده به‌طور موقت معلق شد و براساس مادهٔ ۲۶۷ معاهدهٔ عملکرد اتحادیه اروپا، از دیوان دادگستری اروپا درخواست شد که دراین‌باره اظهارنظر کند، تا پس‌ازآن به رسیدگی به آن ادامه دهد (High Court of Ireland Decisions, [2014] IEHC 310, para: 84).

پس از اینکه پروندهٔ یادشده توسط دادگاه عالی ایرلند به دیوان دادگستری اتحادیه اروپا ارجاع داده شد، دیوان با درنظر گرفتن این نکته که کمیسر از پذیرفتن و بررسی شکایت اولیهٔ شرمس خودداری کرده (CJEU, CASE C-362/14, paras: 1-2) و همین امر سبب ارجاع پرونده به دادگاه عالی ایرلند و سپس، به دیوان شده است، در تاریخ ۶ اکتبر ۲۰۱۵ اقدام به صدور رأی دراین‌باره کرد.

دیوان پس از اینکه در پاسخ به ادعای شرمس، تصمیم کمیسیون اروپا مبنی‌بر راه‌اندازی و تأیید عملکرد رژیم بندر امن را در حیطهٔ وظایف آن نهاد و در راستای احقاق حقوق اساسی‌ای همچون آزادی گردش اطلاعات می‌داند، به این نکته نیز اشاره می‌کند که کمیسیون براساس مفاد راهنما، قادر به تشخیص اینکه کدام کشور ثالث از سطح حمایت کافی در زمینهٔ حفاظت از داده‌های شخصی برخوردار است، نیست (CJEU, CASE C-362/14, paras: 68-71)، و افزون‌براین، این نکته را نیز مطرح می‌کند که لفظ «کافی» به‌کاررفته در توضیح راهنما، لزوماً به‌معنای همان سطح حمایتی که اتحادیه اروپا در قبال داده‌های شخصی ارائه می‌دهد، نیست (CJEU, CASE C-362/14, para: 73)؛ حال آنکه به‌نظر می‌رسد، هر مقداری از حمایت که از استانداردهای تعیین‌شده توسط اتحادیه کمتر باشد، به‌لحاظ منطقی می‌بایست به قید «ناکافی» ملقب شود؛ زیرا، دیوان در اینجا به بند ۶ مادهٔ ۲۵ راهنمای یادشده اشاره کرده و ملاک تأیید کشور ثالث را دراین‌زمینه، وجود قوانین داخلی یا تعهدات بین‌المللی دراین‌باره، حکومت قانون، و حمایت قانونی از آزادی‌های اساسی در آن کشور می‌داند، که از دید این نهاد، در بررسی‌های کمیسیون نیز رعایت شده

---

۱. همچنین دردسترس در نشانی زیر:
https://eur-lex.europa.eu/legal-content/en/TXT/?uri=CELEX:62014CJ0362. (آخرین دسترسی: بهمن ۱۴۰۰)

است.

اما این موارد نیز لزوماً تضمین‌کنندهٔ وجود حمایت‌های کافی از داده‌های شخصی افراد نیست؛ زیرا، ممکن است کشوری باوجود موردتأیید بودن در همهٔ زمینه‌های یادشده، در حوزهٔ فناوری‌های روز دنیا و کنترل فضای سایبر، از توان لازم برای حمایت از داده‌های دریافتی برخوردار نباشد؛ حال آنکه در این مورد نیز با توجه به مطالبی که بیان شد، می‌توان دریافت که در بهترین حالت ممکن، ایالات متحده باوجود دراختیار داشتن فناوری‌های موردنیاز، به‌گونه‌ای عامدانه و بدون حسن‌نیت کافی، اقدام به پایش اطلاعات کاربران کرده است.

سرانجام، دیوان با درنظر گرفتن همهٔ جوانب، چنین استدلال می‌کند که درستی عملکرد کمیسیون در ایجاد سازوکار بندرگاه ایمن و موردتأیید دانستن سطح حمایتی ارائه‌شده توسط ایالات متحده یا هر کشور ثالث دیگری، مانع انجام وظایف کمیسر در شنیدن شکایت اتباع اروپا و بررسی حمایت‌های ارائه‌شده در زمینهٔ حفاظت از داده‌های شخصی آن‌ها توسط کشورهای ثالث نخواهد شد؛ درنتیجه، دیوان با توجه به شواهد موجود در پرونده، در همین تاریخ، تصمیم کمیسیون اروپا دربارهٔ راه‌اندازی و عملکرد سامانهٔ بندرگاه ایمن را نامعتبر دانسته و به‌این‌ترتیب، عمل به این رژیم را لغو کرد (CJEU, CASE C-362/14, para: 107).

این استدلال دیوان، به‌نوبهٔ خود بسیار منحصربه‌فرد است؛ زیرا، دایرهٔ اختیارات مقام ناظر را بسیار گسترده دانسته و دامنهٔ نظارت وی را به خارج از مرزهای اتحادیه و به خروجی عملکرد شرکت‌های خارجی در حمایت از داده‌های شخصی کاربران نیز بسط داده است. شاید همین دیدگاه‌های دیوان در آیندهٔ نزدیک پس‌ازآن، زمینه‌ساز پیدایش جنبهٔ فرامرزی در مقررات عمومی شده باشد. آنجا که نه‌تنها ناظران چنین اختیاراتی دارند، بلکه مفاد متن این مقررات عمومی نیز از این ویژگی برخوردار است.

این پرونده، بعدها در متون مربوط به حوزهٔ حقوق داده‌ها و فناوری، به شرمس (۱) معروف شد؛ زیرا، این ادعای مطرح‌شده در نزد دادگاه عالی ایرلند، نخستین مرحله از دعوی ایشان علیه نظام تبادل دادهٔ اروپا-آمریکا در آن زمان بود و پس از اعلام‌نظر دیوان دادگستری اروپا دربارهٔ پروندهٔ یادشده، دادگاه عالی ایرلند نیز به‌پیروی از آن، رأی نهایی را به‌نفع وی صادر کرد.

نکتهٔ دیگری که در اینجا اهمیت دارد، این است که این پرونده، درعمل، نخستین شکایتی بود که به‌صورت رسمی، نظام تبادل دادهٔ بندرگاه ایمن را به‌چالش می‌کشید و سرانجام نیز (همان‌گونه که در بخش بعدی اشاره خواهد شد) به‌طورکلی سبب الغای این نظام شد. شرمس پس از این پرونده یک نهاد

خصوصی را در قالب سایتی با هدف حمایت از حقوق مرتبط با حوزهٔ دیجیتال اتباع اتحادیهٔ اروپا (https://noyb.eu/en) راه‌اندازی کرد و کماکان نیز به‌صورت غیرانتفاعی دراین‌زمینه مشغول فعالیت است.

٤-٣. شرمس علیه ناظر حفاظت از دادهٔ ایرلند (شرمس ۲)

شرمس پس از نتیجه گرفتن در شکایت نخست خود، در شکایت دیگری در ۱ دسامبر ۲۰۱۵، مدعی شد که قانون ایالات متحده، فیس‌بوک را ملزم می‌کند که داده‌های شخصی منتقل‌شده به آمریکا را دراختیار برخی مقامات این کشور، ازجمله آژانس امنیت ملی و ادارهٔ تحقیقات فدرال[۲]قرار دهد. وی اظهار داشت، ازآنجاکه از آن داده‌ها در چارچوب برنامه‌های نظارتی گوناگون به‌شیوه‌ای ناسازگار با مواد ۷،[۳] ۸[۴]و ۴۷[۵] منشور استفاده شده است، سازوکار بندهای قراردادی استاندارد[۶]می‌تواند انتقال آن داده‌ها به ایالات متحده را توجیه کند؛ بنابراین، از کمیسر حفاظت از دادهٔ ایرلند خواست تا انتقال داده‌های شهروندان اروپا به ایالات متحده برمبنای این نظام را متوقف کند (CJEU, CASE C-311/18, paras: 54-55).

پس‌ازآن کمیسر حفاظت از دادهٔ ایرلند، یافته‌های خود را در قالب پیش‌نویسی به اطلاع عموم رساند. وی بر این نظر بود که داده‌های شخصی شهروندان اتحادیه اروپا که به ایالات متحده منتقل شده‌اند، احتمالاً توسط مقامات ایالات متحده کنترل و پردازش می‌شوند که با مواد ۷ و ۸ منشور ناسازگار است و قانون ایالات متحده برای این‌دسته از شهروندان، جبران‌های حقوقی متناسب با مادهٔ ۴۷ منشور، ارائه نمی‌دهد. وی همچنین، دریافت که سازوکار بندهای قراردادی استاندارد، قادر به جبران خسارت‌های احتمالی دراین‌زمینه نیست؛ زیرا، این رژیم تنها به حقوق شخص موضوع داده در برابر صادرکننده و واردکنندهٔ داده اشاره

---

۱ None Of Your Business - European Centre for Digital Rights

۲ Federal Bureau of Investigation (FBI).

۳. مادهٔ ۷ منشور حقوق و آزادی‌های اساسی اتحادیه اروپا دربارهٔ حق بر احترام به زندگی خصوصی و خانواده.

۴. مادهٔ ۸ منشور حقوق و آزادی‌های اساسی اتحادیه اروپا دربارهٔ حق بر حفاظت از داده‌های شخصی.

۵. ماده ۴۷ منشور حقوق و آزادی‌های اساسی اتحادیه اروپا دربارهٔ حق بر جبران خسارت مؤثر و رسیدگی قضایی عادلانه.

۶ Standard Contractual Clauses (SCC) for the transfer of personal data to processors established in third countries under the Commission Implementing Decision (EU) 2016/2297 of 16 December 2016;
ـ سازوکار (بندهای قراردادی استاندارد) که براساس تصمیم کمیسیون اروپا و بنا بر مجوز مقررات عمومی GDPR، به‌منظور انتقال داده‌های شخصی از اتحادیه اروپا به کشورهای ثالث پایه‌ریزی شده بود؛ برای مطالعهٔ بیشتر دراین‌باره می‌توان به نشانی زیر مراجعه نمود:
https://ec.europa.eu/info/law/law-topic/data-protection/international-dimension-data-protection/standard-contractual-clauses-scc_en.

داشته و مسئولیتی برای مقامات ایالات متحده قائل نیست (CJEU, CASE C-311/18, para: 56).

با توجه به این مقدمات، کمیسر شکایت شرمس را به دادگاه عالی ایرلند ارجاع داد و دادگاه یادشده نیز به‌منظور دریافت پاسخ پرسش‌های خود دربارهٔ سازوکار سپر حریم خصوصی اروپا-آمریکا و رژیم بندهای قراردادی استاندارد، با درخواستی در ۴ مه ۲۰۱۸ این شکایت را به دیوان ارجاع داد. گفتنی است، این ارجاع دربردارندهٔ ضمیمه‌ای از یافته‌های پیشین دادگاه عالی ایرلند دربارهٔ شواهد و مدارک این پرونده بود که نمایندهٔ دولت ایالات متحده نیز در این فرایند حضور داشت (CJEU, CASE C-311/18, paras: 57-58).

دادگاه ارجاع‌دهنده در مدارک ارسالی خود این‌گونه تصریح کرد که بخش ۷۰۲ از مقررات نظارت بر اطلاعات خارجی[1] ایالات متحده،[2] به دادستان کل و مدیر اطلاعات ملی آمریکا اجازه می‌دهد که به‌طور مشترک، پس از تأیید دادگاه نظارت بر اطلاعات خارجی آمریکا،[3] مجوز نظارت بر افرادی را که شهروند ایالات متحده نیستند و در خارج از قلمرو قضایی ایالات متحده حضور دارند، برای دستیابی به داده‌های اطلاعاتی خارجی، صادر کند و همچنین، مبنای برنامه‌های نظارتی پریسم (ابزار برنامه‌ریزی برای یکپارچه‌سازی، همگام‌سازی، و مدیریت منابع اطلاعاتی)[4] و آپ استریم[5] را فراهم کنند (CJEU, CASE C-311/18, paras: 61-62). دادگاه ارجاع‌دهنده دریافت که این سازوکار به آژانس امنیت ملی آمریکا اجازه می‌دهد که با دسترسی به کابل‌های زیر آب در کف اقیانوس اطلس، به داده‌های درحال‌انتقال به

---

۱. Foreign Intelligence Surveillance Act (FISA)

۲. بخش ۷۰۲، یکی از مواد کلیدی قانون اصلاحات FISA در سال ۲۰۰۸ است که به دولت ایالات متحده اجازه می‌دهد با کمک اجباری ارائه‌دهندگان خدمات ارتباط الکترونیکی (به‌منظور به‌دست آوردن داده‌های اطلاعاتی خارجی)، بر افراد خارجی (غیرآمریکایی) خارج از ایالات متحده، نظارتی هدفمند داشته باشد؛ برای مطالعهٔ بیشتر دراین‌باره می‌توان به نشانی‌های زیر مراجعه کرد:
https://www.dni.gov/files/icotr/Section702-Basics-Infographic.pdf;
https://cdt.org/wp-content/uploads/2017/02/Section-702.pdf;
https://www.govinfo.gov/content/pkg/BILLS-110hr6304pcs/html/BILLS-110hr6304pcs.htm.

۳. The United States Foreign Intelligence Surveillance Court (FISC, also called the FISA Court)

۴. PRISM: برساس یافته‌های دادگاه عالی ایرلند، در چارچوب برنامه PRISM، ارائه‌دهندگان خدمات اینترنتی موظفند همهٔ ارتباطات را به و از یک شخص (انتخاب‌کننده) به آژانس امنیت ملی ارائه دهند که برخی از آن‌ها به FBI و آژانس اطلاعات مرکزی (CIA) نیز مخابره می‌شوند.

۵. UPSTREAM: دربارهٔ برنامهٔ UPSTREAM نیز دادگاه عالی ایرلند دریافت که در چارچوب آن برنامه، شرکت‌های مخابراتی که ستون فقرات اینترنت را اداره می‌کنند (یعنی شبکه کابل‌ها، سوئیچ‌ها، و مسیریاب‌ها) باید به NSA برای کپی و فیلتر کردن جریان‌های ترافیک اینترنت، به‌منظور به‌دست آوردن ارتباطات از، به یا در مورد یک تبعهٔ غیرآمریکایی مرتبط با یک شخص (انتخاب‌کننده) اجازه دهند. براساس این برنامه، NSA هم به داده‌ها و هم به محتوای ارتباطات مربوطه دسترسی دارد.

ایالات متحده دسترسی داشته باشد و پیش از رسیدن به ایالات متحده، در قالب مجوز قانون نظارت بر اطلاعات خارجی، چنین داده‌هایی را گردآوری و نگهداری کند (CJEU, CASE C-311/18, para: 63). درنتیجه، با توجه به مقدماتی که بیان شد، دادگاه عالی ایرلند از دیوان می‌خواهد که دربارهٔ اعتبار و تفسیر تصمیم کمیسیون اروپا مبنی‌بر راه‌اندازی سازوکار بندهای قراردادی استاندارد و سپر حریم خصوصی اروپا-آمریکا نظر بدهد (CJEU, CASE C-311/18, para: 1).

سرانجام، دیوان در رأی نهایی خود پس از ارائهٔ تفاسیری دربارهٔ مواد ۲[1]، ۴۶[2] و ۵۸[3] مقررات عمومی، تصمیم کمیسیون مبنی‌بر ارائه سطح حمایتی کافی توسط سپر حفاظتی حریم خصوصی را نامعتبر اعلام کرد؛ ولی دربارهٔ سازوکار بندهای قراردادی استاندارد چنین گفت که هیچ مدرکی دال بر عدم اعتبار این قراردادها نیافته و با توجه به اینکه ساختار این رژیم همچنان جای پیشرفت و بهبود دارد، به‌نظر دیوان، کماکان قادر به ادامهٔ فعالیت در زمینهٔ انتقال داده‌ها به کشورهای ثالث است (CJEU, CASE C-311/18, para: 203).

به‌این‌ترتیب، دومین سازوکار رسمی انتقال داده‌های شخصی از اروپا به ایالات متحده[4] نیز با شکایت آقای شرمس و به‌دستور دیوان، از درجهٔ اعتبار ساقط شد. اما نکتهٔ مهم در نمونه‌هایی که تا اینجا بیان شد، اولاً نقش بی‌بدیل دیوان دادگستری اتحادیه اروپا در قاعده‌سازی و نظارت بر اجرای درست مقررات جاری اروپا، و ثانیاً قدرت بالایی است که این نهاد برای مقام‌های ناظر حفاظت از دادهٔ کشورهای عضو درنظر گرفته است؛ برای مثال، آنجا که در اظهارنظرهای خود، با اینکه براساس تصمیمات رسمی کمیسیون اروپا، سازوکارهای ویژه‌ای برای انتقال داده‌های شخصی درنظر گرفته شده یا این نهاد، کشورهای ثالثی مانند ایالات متحده را دارای سطح حمایتی کافی در زمینهٔ حفاظت از داده‌های شخصی قلمداد کرده‌اند، به کمیسرهای حفاظت از داده، این ابتکارعمل را می‌دهد که فارغ از این ملاحظات، به بررسی و نظارت جداگانه بر روند و فرایند انتقال و همچنین، سطح حفاظت موجود در کشورهای ثالث بپردازد و درصورت وجود نقص در این روندها، به‌صورت یک‌طرفه از انتقال داده‌های شخصی شهروندان اتحادیه جلوگیری

---

۱. مادهٔ ۲ مقررات عمومی حفاظت از داده GDPR، دربارهٔ قلمرو اعمال این مقررات عمومی.

۲. مادهٔ ۴۶ مقررات عمومی حفاظت از داده GDPR، دربارهٔ انتقال داده‌ها تحت حفاظت‌های مناسب.

۳. مادهٔ ۵۸ مقررات عمومی حفاظت از داده GDPR، دربارهٔ اختیارات (قدرت اجرایی) نهادهای نظارتی مستقل (کمیسرهای حفاظت از داده).

۴. سپر حریم خصوصی اروپا-آمریکا (Privacy Sheild)

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

کند. به‌عنوان مثالی دیگر دراین‌باره نیز می‌توان به نظر نهایی دیوان در ماجرای پروندهٔ شرمس ۲ اشاره کرد (CJEU, CASE C-311/18, para: 203(3)).

۵. اعمال مقررات عمومی مربوط به انتقال داده‌ها به شرکت‌های خصوصی و دولت‌های غیرعضو

دربارهٔ انتقال داده‌های شخصی کاربران اروپایی به شرکت‌های خصوصی که در خارج از مرزهای اتحادیه فعالیت داشته و مشغول به پردازش داده‌های شخصی هستند (مانند شرکت‌های آمریکایی)، به‌جز روش‌های نظارتی کمیسیون و قراردادهای دوجانبه‌ای که در ادامه به آن‌ها اشاره خواهد شد، مقام ملی ناظر حفاظت از داده یا کمیتهٔ حفاظت از دادهٔ اروپا نیز اهمیت بسیار زیادی در احقاق حقوق اشخاص موضوع داده دارند که در ادامه توضیح مختصری دراین‌باره ارائه شده است.

به‌لحاظ منطقی، تنها وجود دسته‌ای از قوانین در زمینهٔ حفاظت از داده، بدون نظارت بر حسن اجرای این مقررات، کمک چندانی به انجام این امر نخواهد کرد؛ بنابراین، یکی دیگر از ستون‌های اصلی نظام جدید حفاظت از دادهٔ اروپا، همین اعمال نظارت توسط ناظران حفاظت از داده است که خود، بخشی از نظام دولت مستقر در کشورهای عضو هستند (Regulation (EU) 2016/679, Chapter VI, article: 51(1)).

همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد[۱]، این ناظران در انجام وظایف خود از استقلال کامل برخوردارند (Ibid, article: 52) و آزادی عمل نسبتاً بالایی نیز دارند. مقررات عمومی برای تضمین جایگاه و عملکرد مقام نظارتی، ازیک‌سو، نهادهای انتخاب‌کننده آن را مجلس، دولت، رئیس دولت یا یک دستگاه مستقل فعال در زمینهٔ حفاظت از داده با توان استخدام زیر نظر قانون کشور عضو می‌داند (Ibid, article: 53) و ازسوی‌دیگر، وظایفی مانند نظارت بر اجرای مفاد این سند، افزایش آگاهی‌های عمومی دربارهٔ حفاظت از داده و قواعد مربوط به پردازش، توصیه به قوهٔ مقننهٔ کشورها برای قاعده‌سازی‌های جدید و به‌روز، بررسی دعوی‌های ارائه‌شده توسط اشخاص حقیقی یا حقوقی، انجام تحقیقات دربارهٔ اجرای مفاد این سند توسط پردازشگران یا سازوکارهای انتقال داده و دسترسی به کل محدودهٔ کاری پردازشگر ازقبیل تجهیزات و ابزار پردازش داده را به‌عهدهٔ این مقام می‌گذارد (Ibid, article: 57). افزون‌براین، مقام ناظر، اختیار توبیخ و جریمهٔ پردازشگران (همان‌گونه که پیشتر نیز به مواردی دراین‌باره اشاره شد)، و دستور به آن‌ها برای اعمال حقوق اختصاصی شخص موضوع داده را نیز دارد (Ibid, article: 58).

با توجه به وظایف، کارکردها، و اختیارات مقام ناظر، بی‌تردید به‌کارگیری چنین نهادی، تأثیرات مثبتی بر

---

۱. رجوع شود به پروندهٔ شرمس ۲.

حفاظت از داده‌های شخصی کاربران خواهد داشت و ازیک‌سو، دسترسی اشخاص به نهاد تخصصی‌شده در زمینهٔ حفاظت از داده‌ها برای طرح شکایت و پیگیری‌های مربوطه تسهیل شده و ازسوی‌دیگر، از پیگیری‌های اضافی و بی‌سرانجام قضایی در زمان نشت اطلاعات شخصی جلوگیری شده و حتی درصورت بالا بودن اهمیت مسئله، خود این نهاد قادر به انجام پیگیری‌های لازم از طریق سازوکارهای قضایی و اداری اتحادیه خواهد بود.

افزون‌براین، شرح محتویات این سند، دربارهٔ انتقال داده‌های شخصی به کشورهای غیرعضو اتحادیه مانند ایالات متحده آمریکا چنین بیان می‌کند که گردش آزاد اطلاعات و جریان داده‌های شخصی به و از کشورهای خارج از اتحادیه و سازمان‌های بین‌المللی برای گسترش تجارت و همکاری‌های بین‌المللی، ضروری است؛ ولی افزایش این جریان‌ها، چالش‌ها و نگرانی‌های جدیدی را در زمینهٔ حفاظت از داده‌های شخصی ایجاد کرده است. بااین‌حال، هنگامی‌که داده‌های شخصی از اتحادیه به کنترل‌کنندگان، پردازشگران، یا گیرندگان دیگر در کشورهای ثالث یا سازمان‌های بین‌المللی منتقل می‌شود، سطح حمایت از اشخاص حقیقی که در سند مقررات عمومی در اتحادیه تضمین شده است، نباید تضعیف شود. در مورد نقل‌وانتقالات بعدی داده‌های شخصی از کشور ثالث یا سازمان بین‌المللی به پردازشگران همان کشور ثالث یا سازمان بین‌المللی دیگر نیز همین رویه برقرار است (https://gdpr-info.eu/recitals/no-101).

با توجه به موارد یادشده می‌توان چنین برداشت کرد که به‌طورکلی، نقل‌وانتقالات به کشورهای ثالث و سازمان‌های بین‌المللی، تنها با رعایت کامل مفاد این سند انجام می‌شود و یک انتقال، تنها درصورتی می‌تواند انجام شود که ضمن رعایت مفاد این مقررات عمومی (دربارهٔ نحوهٔ انتقال امن داده‌های شخصی)، سایر شرایط مندرج در این سند که مربوط به کنترل یا پردازش داده‌های شخصی است (در مورد پردازش‌های قانونی و مجاز داده‌های شخصی) نیز رعایت شود، و تنها درصورت اجرای مفاد سند مقررات عمومی در هردو مرحلهٔ انتقال و پردازش داده‌ها در کشور ثالث، اجازهٔ این انتقال داده شده است.

این مقررات، آسیبی به موافقت‌نامه‌های بین‌المللی منعقدشده بین اتحادیه و کشورهای ثالث در راستای تنظیم شرایط و ضوابط انتقال داده‌های شخصی (ازجمله تدابیر مناسب برای اشخاص موضوع داده) نخواهد زد؛ بنابراین، کشورهای عضو می‌توانند موافقت‌نامه‌های بین‌المللی‌ای منعقد کنند که شامل انتقال داده‌های شخصی به کشورهای ثالث یا سازمان‌های بین‌المللی می‌شود. البته تاجایی‌که توافق‌نامه‌های یادشده بر مقررات عمومی یا سایر مفاد قانون اتحادیه تأثیری نداشته باشند و سطح مناسبی از حمایت را در زمینهٔ حقوق اساسی اشخاص موضوع داده دربر گیرند (https://gdpr-info.eu/recitals/no-102).

کمیسیون اروپا ممکن است برای کل اتحادیه تصمیم بگیرد که یک کشور ثالث، یک قلمرو یا بخش مشخص در یک کشور ثالث، یا یک سازمان بین‌المللی، سطح مناسبی از حفاظت از داده‌ها را ارائه می‌دهد؛ بنابراین، در سرتاسر اتحادیه، اطمینان حقوقی یکسانی در مورد آن کشور ثالث یا سازمان بین‌المللی درنظر گرفته شده است و در چنین مواردی، انتقال داده‌های شخصی به آن کشور ثالث یا سازمان بین‌المللی می‌تواند بدون نیاز به کسب مجوز بیشتر انجام شود. همچنین، کمیسیون می‌تواند با دادن اخطار و بیانیهٔ کاملی که دلایل قانونی را به کشور ثالث یا سازمان بین‌المللی اطلاع می‌دهد، چنین تصمیمی را لغو کند (https://gdpr-info.eu/recitals/no-103).

وظیفهٔ نظارت بر حسن اجرای حفاظت‌های موردتأیید اتحادیه اروپا نیز براساس بند ششم مادهٔ ۲۵ سند مقررات عمومی و نیز بند چهارم مادهٔ ۲۶ راهنمای حفاظت از داده، به‌عهدهٔ کمیسیون بوده و این نهاد می‌بایست برای کسب اطمینان از رعایت مقررات یادشده، بررسی‌های دوره‌ای را با درنظر گرفتن نظرات پارلمان و شورای اروپا و همچنین، نهادهای اروپایی دیگری مانند دیوان، در دستورکار خود قرار دهد (https://gdpr-info.eu/recitals/no-106).

به‌عنوان مثال و همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، در مورد شرکت‌های خصوصی ایالات متحده آمریکا مانند فیس‌بوک، کمیسیون، ابتدا با تصمیمی سطح حمایت از داده‌های شخصی در این کشور را کافی دانست و انتقال داده را از اروپا به این کشور در چارچوب سازوکارهای بندرگاه ایمن و سپر حریم خصوصی اروپا، مجاز اعلام کرد؛ اما پس از پیگیری‌های قضایی آقای شرمس و با توجه به شواهد و مدارک موجود در پرونده‌ها مبنی‌بر عدم رعایت مفاد سند مقررات عمومی، این تصمیم‌های کمیسیون با رأی دیوان اروپا از درجهٔ اعتبار ساقط شدند. به‌عنوان نمونهٔ دیگری در مورد نهادهای دولتی آمریکا، می‌توان به پروندهٔ انتقال داده‌های سوابق نام مسافران اروپایی به این کشور اشاره کرد که دیوان، این روند انتقال را نیز نامناسب و غیرقانونی به‌شمار آورده و متوقف کرد.

افزون‌براین، ازآنجاکه تصمیم‌های کمیسیون پس از بررسی‌های تخصصی انجام‌شده توسط نمایندگان این نهاد و همچنین، برپایهٔ قراردادهای دوجانبه با کشور ثالث (برای مثال، ایالات‌متحده) اتخاذ می‌شود، درعمل، برای کشور ثالث نیز در حکم قانون بوده و لازم‌الاتباع است؛ بنابراین، پس از انعقاد موافقت‌نامه‌هایی که کمیسیون با کشورهای ثالث یا سازمان‌های بین‌المللی خارج از اتحادیه به‌تصویب می‌رساند، تمام نهادها یا بخش‌های گوناگون کشور ثالث که در توافق به آن اشاره شده است، ملزم به رعایت مفاد سند مقررات عمومی بوده و درنتیجه، برای مقصد واقع شدن در عملیات انتقال داده‌های

شخصی، مجاز هستند.

٦. ویژگی فراسرزمینی مقررات عمومی در حفاظت از داده‌های اتباع اروپایی

بی‌شک یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های سند مقررات عمومی، فرامرزی (یا فراسرزمینی) بودن آن در حوزهٔ اعمال یا قلمرو است؛ زیرا، برخلاف (درعمل) بسیاری از مقرراتی که در اتحادیه وضع می‌شود، با اتکا به قدرت اقتصادی، بازار داده، جمعیت زیاد کاربران متصل به شبکهٔ اینترنت و زیرساخت‌های فناوری موجود در اروپا، این سازمان بین‌المللی قادر به تسری دادن قلمرو قوانین خود به کشورهای غیرعضو دیگر نیز بوده است که درحال‌حاضر و در نوع خود یک فعالیت تقنینی کم‌نظیر است؛ آنجا که مادهٔ «۳» تصریح می‌کند که این سند بر همهٔ پردازش‌های داده‌های شخصی که از طریق تأسیس یا انتصاب کنترلگر یا پردازشگری که درون اتحادیه فعالیت می‌کند، اعمال شده یا بر همهٔ کسب‌وکارهایی که درون اتحادیه انجام می‌شوند یا به کشورهای عضو، کالا یا خدمات ارائه می‌دهند، ناظر خواهد بود (Montalbano, 2020, 3).

در دنیای امروز و در بحث قانون‌گذاری و ضمانت اجرای آن قوانین، صلاحیت تجویزی و صلاحیت اجرایی از یکدیگر متمایز خواهند بود؛ به‌گونه‌ای که در مورد میزان قدرت یک دولت به‌لحاظ اجرای قوانین، شفافیت خاصی ایجاد می‌کند. دولت‌ها در قالب حقوق بین‌الملل، در حوزهٔ قضایی خود قوانینی را تجویز می‌کنند که امور خارج از حوزهٔ قلمرو آنان را تنظیم می‌کند (با فرض اینکه به اتحادیه اروپا نیز به‌شکل یک مجموعهٔ واحد تابع حقوق بین‌الملل بنگریم)؛ بااین‌حال، قوانین بین‌المللی در مسیر اجرای چنین مقرراتی در قلمرو کشورهای دیگر، بدون رضایت کشور یادشده، محدودیت‌هایی ایجاد کرده است (Pramesti and Afriansyah, 2019, 83).

لیکن شاید همین قدرت اقتصادی عظیم اتحادیه سبب شده است که در حوزهٔ حفاظت از داده‌های اتباع خود، حتی در ورای سرزمین‌های کشورهای عضو نیز اعمال نفوذ کرده و با قواعد و مقرراتی که به‌تصویب رسانده است، امور شهروندان اروپایی را در این حوزه تنظیم کرده و آن‌ها را نه‌تنها در داخل مرزهای اتحادیه و در حالتی که در مرحلهٔ پردازش یا انتقال داده‌های خود ارتباط مستقیمی با اتحادیه دارند، بلکه در مواردی که شخص حتی در داخل اتحادیه نیز حضور ندارد، تحت پوشش خود درآورد.

با توجه به موارد یادشده و متن اصلی مادهٔ «۳» این سند، توجه به چند نکته، ضروری به‌نظر می‌رسد: نخست اینکه، اصطلاح «تأسیس یا انتصاب پردازشگر» در نگاه نخست، لفظی مبهم به‌نظر می‌رسد، اما با توجه به قسمت «۲۲» شرح محتویات این سند، «تأسیس، مستلزم اعمال مؤثر و واقعی فعالیت از طریق ترتیبات پایدار است» (https://gdpr-info.eu/recitals/no-22)؛ بنابراین، برای مشخص کردن اینکه آیا فعالیت یک

شرکت خارجی درون اتحادیه می‌بایست در چارچوب قواعد مندرج در مقررات عمومی انجام شود یا خیر، در وهلهٔ نخست باید مشخص شود که «فعالیت مؤثر و واقعی از طریق ترتیبات پایدار» وجود دارد (Korff, 2019, 6).

بنابراین، یک شعبه یا شرکت تابعه یا شرکت دختر می‌تواند کاملاً تحت مالکیت یک «مؤسسه» باشد. دیوان دادگستری اروپا تمایل دارد که دیدگاهی گسترده از این مفهوم داشته باشد. در پروندهٔ *ماریو گونزالز* علیه گوگل اسپانیا[1] این واقعیت که گوگل، فضای تبلیغاتی را در موتور جست‌وجوی خود از طریق زیرمجموعهٔ اسپانیایی خود ارائه می‌دهد، کافی است که آن را «تأسیس یا انتصاب» در اسپانیا درنظر بگیریم؛ حتی اگر نتایج جست‌وجوی آن از ایالات متحده آمریکا ارائه شده باشد.

دوم اینکه، بند نخست مادهٔ «۳» آشکارا تصریح می‌کند که درعمل، فرقی نمی‌کند که پردازش (یا قسمتی از عملیات پردازشی) در اتحادیه اروپا انجام شود یا خیر. متن مقررات عمومی تصریح می‌کند که این مقررات بر فعالیت‌های پردازشی یک مؤسسه در اتحادیه اروپا «صرف‌نظر از اینکه پردازش در داخل اتحادیه انجام می‌شود یا خیر» اعمال می‌شود. درنتیجه، وجود یک کنترل‌کننده یا پردازشگر داده در اتحادیه اروپا از طریق یک ساختار کلی‌تر و مشخص (چه در خارج اتحادیه و چه در داخل آن)، و این امر که پردازش‌های انجام‌شده در زمینهٔ فعالیت‌های این مؤسسه انجام می‌شود، سبب اعمال مقررات عمومی برای فعالیت‌های پردازشی آن مؤسسه خواهد شد؛ بنابراین، محل انجام عملیات پردازش، بر تعیین اینکه آیا پردازش انجام‌شده در محدودهٔ مفاد این سند قرار می‌گیرد یا خیر، چندان مؤثر نیست.

سوم اینکه، مفاد این سند همواره بر دو دسته از افراد، قابل‌اعمال است؛ دستهٔ نخست، شهروندان اروپایی چه در داخل مرزهای اروپا چه در خارج از آن؛ اما دستهٔ دوم، شهروندان غیراروپایی که در داخل اروپا حضور دارند یا اطلاعات مربوط به آن‌ها توسط مؤسسه‌های اروپایی کنترل و پردازش می‌شود. کمیتهٔ حفاظت از دادهٔ اروپا از این شیوهٔ حمایتی با عنوان «معیار هدف‌گذاری» یاد کرده (EDPB Opinion 3/2018,

---

۱ CJEU, JUDGMENT OF THE COURT (Grand Chamber), JUDGMENT OF 13. 5. 2014 — CASE C-131/12 GOOGLE SPAIN AND GOOGLE, (Google Spain SL, Google Inc. v Agencia Española de Protección de Datos (AEPD), Mario Costeja González),

ـ همچنین دردسترس در نشانی زیر:

https://eur-lex.europa.eu/legal-content/EN/TXT/?uri=CELEX%3A62012CJ0131

(آخرین دسترسی: بهمن ۱۴۰۰)

(footnote: 3), 12–13) و این‌گونه توضیح می‌دهد که از متن بند دوم مادۀ «۳» این سند[1] و لفظ «افرادی که درون اتحادیه حضور دارند» می‌توان نتیجه گرفت که اعمال معیارهای هدف‌گیری، به تابعیت، اقامت، یا انواع دیگر وضعیت حقوقی اشخاص موضوع داده که داده‌های شخصی آن‌ها درحال پردازش است، محدود نمی‌شود. بخش «۱۴» شرح محتویات این سند نیز، این تفسیر را تأیید و بیان می‌کند: «حفاظت ارائه‌شده توسط این مقررات باید در مورد اشخاص حقیقی، صرف‌نظر از ملیت یا محل سکونت، در مورد پردازش داده‌های شخصی آن‌ها اعمال شود (https://gdpr-info.eu/recitals/no-14/)».

چهارم اینکه، به‌نظر می‌رسد، ازآنجاکه هدف کلی این سند، همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، حمایت از حریم خصوصی افراد است و این مقوله، خود یکی از مسائل مطرح حقوق‌بشری فعلی جهان به‌شمار می‌آید و به‌عبارت دیگر، با توجه به هدف حقوق‌بشری‌ای که این سند دنبال می‌کند، اعمال فرامرزی آن در کشورهای غیرعضو اتحادیه اروپا به‌نوعی تسهیل شده و با ممانعت چندانی روبه‌رو نشده است. همان‌گونه که مشاهده کردیم، در پرونده‌های شرمس «۱» و «۲» نیز کشور ایالات متحده به لغو سازوکارهای بندرگاه ایمن و سپر حریم خصوصی رضایت داده و در پی راهکار جدیدی برای ازسرگیری روند انتقال داده‌های شخصی افراد در عین توجه به حقوق اساسی آنان است.

نتیجه‌گیری

امروزه رشد روزافزون فناوری و تسهیل استفادۀ کاربران سراسر جهان از خدمات اینترنتی، حجم داده‌ها و اطلاعات در گردش را در فضای سایبر افزایش داده است. ازیک‌سو، با توجه به تهدیدهای موجود در این فضا و در برابر محرمانگی و حفاظت از داده‌های شخصی کاربران، حمایت هرچه بیشتر از این داده‌ها توسط حکومت‌های مرکزی کشورها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای، امری ضروری به‌شمار می‌آید. اتحادیه اروپا نیز به‌عنوان یک ساختار سیاسی منطقه‌ای با قابلیت تدوین قوانین در حوزۀ قلمرو کشورهای عضو خود، ضمن درنظر گرفتن اهمیت حمایت از حریم خصوصی افراد و حفاظت از داده‌های شخصی آنان در فضای سایبر، با تصویب راهنمای حفاظت از داده (۱۹۹۵) و مقررات عمومی حفاظت از داده‌های شخصی در زمینۀ پردازش و انتقال داده‌های شخصی (۲۰۱۶)، برخی فعالیت‌های تقنینی را دراین‌زمینه انجام داده است.

---

۱. GDPR، بند ۲، مادۀ ۳: «این مقررات عمومی بر پردازش داده‌های شخصی، افراد موضوع داده‌ای که در اتحادیه اروپا حضور دارند اعمال می‌شود...».

به‌گونه‌ای که سند نخست، در قالب یک راهنما برای قانون‌گذاری در کشورهای عضو و در زمینهٔ حفاظت از داده‌های شخصی معرفی شد و سند دوم، با پیشرفتی که در همهٔ زمینه‌ها، به‌ویژه مبحث ضمانت اجرای آن (حتی در برابر کشورهای غیرعضو اتحادیه) نشان داد، نه‌تنها در کل قلمرو سرزمینی اتحادیه اروپا، بلکه در همهٔ ساختارها و نهادهای عمومی و خصوصی‌ای که قصد مبادلهٔ اطلاعات با اتحادیه اروپا را داشته یا به پردازش داده‌های اتباع اروپایی می‌پردازند، تبدیل به مقررات عمومی جامع و فراگیر شد؛ به‌گونه‌ای که همهٔ کشورهای اروپایی ملزم به ایجاد هماهنگی کامل با مفاد این سند در نظام حقوقی داخلی خود در راستای حفاظت از داده‌های شخصی شدند و حتی برخی از کشورهای اتحادیه، متن همین سند را به‌عنوان قواعد حفاظت از دادهٔ خود به‌تصویب رساندند؛ بنابراین، مشخص شد که درحال‌حاضر، روابط دولت‌های اتحادیه اروپا با کشورهای ثالث یا غیرعضو در راستای پردازش یا انتقال داده‌های شخصی، در سند مقررات عمومی و نهادهای اجرایی مرتبط با آن تنظیم می‌شود.

ایالات متحده آمریکا نیز به‌عنوان یک کشور غیرعضو و همچنین، کشوری که بیشترین و بزرگ‌ترین شرکت‌های خدمات‌دهندهٔ اینترنتی کنونی دنیا را دراختیار دارد، موردمطالعهٔ این پژوهش قرار گرفته است که با تحلیل و بررسی سه مورد از مهم‌ترین رأی‌های دیوان دادگستری اتحادیه اروپا دربارهٔ روندهای انتقال داده‌های شخصی از اروپا به آمریکا، مانند رأی‌هایی دربارهٔ داده‌های سوابق نام مسافران، سازوکارهای انتقال دادهٔ بندرگاه ایمن، و سپر حریم خصوصی اروپا-آمریکا، مشخص شد که براساس نظر دیوان که مبتنی‌بر مفاد اسناد حفاظت از دادهٔ اروپایی یادشده نیز هست، افزون‌بر اینکه کشورهای خارج از اتحادیه، ملزم به رعایت قواعد مصوب اتحادیه دراین‌زمینه (در داخل قلمرو سرزمینی خود به‌عنوان کشور ثالث) هستند، حتی اگر به‌صورت جداگانه، قراردادهای دوجانبه‌ای نیز در راستای انتقال داده‌های شخصی بین نهادهای ملی یا اروپایی و کشورهای غیرعضو منعقد شود، باز هم درصورت احراز تخطی کشور ثالث از قواعد سند مقررات عمومی حفاظت از داده توسط نهادهای نظارتی و قضایی اروپا، عملیات انتقال داده به‌منظور حفاظت از کاربران اروپایی، به‌صورت یک‌طرفه متوقف خواهد شد.

افزون‌براین، به‌نظر می‌رسد که با توجه به ۱) دایرهٔ گسترده‌ای که متن مقررات عمومی برای نهادهای خصوصی و دولتی که با داده‌های شخصی کاربران اروپایی سروکار دارند، درنظر گرفته است؛ ۲) تعداد قابل‌توجه کاربران متصل به شبکهٔ جهانی اینترنت و استفاده‌کنندگان از خدمات سرویس‌دهندگان فضای سایبر در داخل قلمرو کشورهای عضو اتحادیه اروپا؛ ۳) تفاسیر موسعی که دیوان دادگستری اتحادیه اروپا از پردازشگران و خدمات‌دهندگان ارائه داده است و همچنین، جریمه‌های سنگینی که درصورت تخلف

شرکت‌ها بر دوش آن‌ها بار می‌کند (که افزون‌بر اینکه به این امر در متن سند مقررات عمومی اشاره شده است، رویهٔ قضایی دیوان اروپا و همچنین، تمکین شرکت‌های خاطی در طول زمان نیز بر کاربرد آن تأکید دارد)؛ و ۴) قدرت اقتصادی و سیاسی قابل‌توجه اتحادیه اروپا در فضای بین‌المللی فعلی جهان، این سازمان بین‌المللی به‌گونه‌ای کاملاً آشکار و با موفقیت، قادر به تسری دادن قلمرو اعمال قوانین خود در زمینهٔ حفاظت از داده‌های شخصی، به محدوده و سرزمین کشورهای غیرعضو اتحادیه، مانند ایالات متحده آمریکا، بوده است؛ بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که در مرحلهٔ عمل، مقررات عمومی، دارای ویژگی فراسرزمینی است و عمل به مفاد آن برای همهٔ شرکت‌های خصوصی یا نهادهای دولتی که متمایل به تبادل داده با اعضای اتحادیه اروپا هستند، الزامی است و ایالات متحده نیز از این قاعده مستثنا نیست.

References

Akbari Tabar, A & Eskandarpour, E, (2013). *Social Media and Virtual Social Networks*. Tehran: National Culture Network Publications. [in Persian].

Analytical Report of Maher Specialized Center, on GDPR and its Role in Protecting the Privacy of Social Network Users (2018). [in Persian].

Ansari, B (2007). *Mass Communication Law*. Tehran: Printing and Publishing Organization of the Ministry of Culture and Islamic Guidance. first edition [in Persian].

Article 29 Data Protection Working Party. Opinion 03/2013 on purpose limitation, Adopted on 2 April 2013.

Article 29 Data Protection Working Party, Working Party Guidelines on consent under Regulation 2016/679, Adopted on 28 November 2017, last Revised and Adopted on 10 April 2018.

Article 29 Data Protection Working Party. *Working Party Guidelines on consent under Regulation* 2016/679.

Aslani, H, (2010). *Information Technology Law*. Tehran: Mizan Publications. Second Edition.

Cjeu, Judgment of the Court (Grand Chamber). Judgment of 13. 5. 2014 — Case C-131/12 Google Spain and Google, (Google Spain SL, Google Inc. v Agencia Española de Protección de Datos (AEPD), Mario Costeja González).

Cjeu, Judgment of The Court (Grand Chamber), Judgment of 16. 7. 2020 — Case C-311/18 Facebook Ireland And Schrems, (Data Protection Commissioner v Facebook Ireland Ltd, Maximillian Schrems).

CJEU, JUDGMENT OF THE COURT (Grand Chamber), JUDGMENT OF 30. 5. 2006 — JOINED CASES C-317/04 AND C-318/04, (European Parliament, European Data Protection Supervisor (EDPS) v Council of the European Union, Commission of the European Communities).

Cjeu, Judgment of the Court (Grand Chamber), Judgment oF 6. 10. 2015 — CASE C-362/14, (Maximillian Schrems v Data Protection Commissioner).

Commission Decision 2000/520/EC, of July 26, 2000 Pursuant to Directive 95/46/EC of the European Parliament and of the Council on the Adequacy of the Protect Provided by the Safe Harbor Privacy Principles and Related Frequently Asked Questions Issued by the U.S.

Department of Commerce, 2000.
Commission Implementing Decision (EU) 2016/1250 of 12 July 2016 pursuant to Directive 95/46/EC of the European Parliament and of the Council on the Adequacy of the protection provided by the EU-US Privacy Shield.
Convention for the Protection of Individuals with Regard to Automatic Processing of Personal Data, Strasbourg, 28 January 1981, (Convention 108).
Council of Europe, European Convention on Human Rights (1976).
Dalla Corte, L, (2019). Scoping Personal Data: Towards a Nuanced Interpretation of the Material Scope of EU Data Protection Law. *European Journal of Law and Technology*, 10(1).
Data Protection (Legal Protection of Privacy of Persons in Cyberspace) (2002). *Secretariat of the Supreme Informatics Council of Islamic Republic of Iran* [in Persian].
DeCew, J (1997), In Persuit of Privacy: Law, Ethics, and Rise of Technology. *Cornell University Press*. London.
Decision (EU) 2016/2297 of 16 December 2016 on Standard Contractual Clauses (SCC).
Deibert, R, Palfrey, J, Rohozinski, R & Zittrain, J, (2010). *Access Controlled: The Shaping of Power, Rights and Rule in Cyberspace*. United States of America: The MIT Press.
Directive 2002/58/Ec of the European Parliament and of the Council of 12 July 2002/ *Concerning the Processing of Personal Data and the Protection of Privacy in the Electronic Communications Sector* (Directive on Privacy and Electronic Communications).
Directive 2006/24/Ec of The European Parliament and of the CounciL of 15 March 2006.
Directive 95/46/EC of the European Parliament and of the Council of 24 October 1995 on the Protection of Individuals with Regard to the Processing of Personal Data and on the Free Movement of Such Data.
Douglas-Scott, S. (1993). Reviewed Work: Privacy, Intimacy and Isolation. by Julie Inness. Oxford University Press. *on behalf of the Mind Association*. 102(408).
EDPB, Guidelines 2/2018 on derogations of Article 49 under Regulation 2016/679.
EDPB, Guidelines 4/2019 on Article 25, Data Protection by Design and by Default, Version 2.0, Adopted on 20 October 2020.
El Khoury, A, (2015). The Safe Harbor is not a Legitimate Tool Anymore. What Lies in the Future of EU-USA Data Transfers. Review of Case C-362/14 Maximillian Schrems v Data Protection Commissioner. *EJRR*.
European Convention on Human Rights (ECHR).
Explanatory Report to Convention 108.
Foreign Intelligence Surveillance Act (FISA).
Ghadmagahi, M, A, (2021). *The Right to the Protection of Personal Information in Cyberspace, with Emphasis on EU Data Protection Guidelines (GDPR: 2018)*. Master Thesis. International Law. Faculty of Law. College of Farabi. University of Tehran. [in Persian].
Greer, D. (2011). Safe Harbor a Framework that Works. *International Data Privacy Law*, Oxford Univ*ersity Press.* 1(3).
High Court of Ireland Decisions (Schrems-v-Data Protection Commissioner Judgment)/ [2014] IEHC 310.
http://www.export.gov/safeharbor/SHPRINCIPLESFINAL.htm.
https://cdt.org/wp-content/uploads/2017/02/Section-702.pdf.
https://curia.europa.eu/juris/document/document.jsf?text=&docid=228677&pageIndex=0&

doclang=en&mode=lst&dir=&occ=first&part=1&cid=9791227.
https://ec.europa.eu/info/law/law-topic/data-protection/international-dimension-data-protection/standard-contractual-clauses-scc_en.
https://eur-lex.europa.eu/legal-content/EN/TXT/?uri=CELEX%3A62012CJ0131.
https://eur-lex.europa.eu/legal-content/EN/TXT/?uri=CELEX:31995L0046.
https://eur-lex.europa.eu/legal-content/EN/TXT/?uri=ecli%3AECLI%3AEU%3AC%3A2006%3A346.
https://gdpr-info.eu/recitals/no-101/.
https://gdpr-info.eu/recitals/no-102/.
https://gdpr-info.eu/recitals/no-103/.
https://gdpr-info.eu/recitals/no-106/.
https://gdpr-info.eu/recitals/no-14/.
https://gdpr-info.eu/recitals/no-22/.
https://noyb.eu/en.
https://www.bailii.org/ie/cases/IEHC/2014/H310.html.
https://www.coe.int/en/web/data-protection/convention108-and-protocol.
https://www.dni.gov/files/icotr/Section702-Basics-Infographic.pdf;
https://www.govinfo.gov/content/pkg/BILLS-110hr6304pcs/html/BILLS-110hr6304pcs.htm.
https://www.privacyshield.gov/Program-Overview.
https://www.statista.com/statistics/267808/net-income-of-microsoft-since-2002/.
Hustinx, P, (2017). *EU Data Protection Law: The Review of Directive 95/46/EC and the Proposed General Data Protection Regulation*. Oxford Scholarship Online.
Jannick, S & Kosta, S. (2019). *Before and After GDPR*. The Changes in Third Party Presence at Public and Private European Websites.
Jia, J, Ginger Zhe, J & Wagman, L. (2019). *The Short-Run Effects of GDPR on Technology*. Venture Investment.
Kadkhodai, Abbas (2004). *Structure and Law of the European Union*. Tehran: Mizan Publications. [in Persian].
Khalaf Rezaei, H. (1398). The Legal System of the European Union and the National Sovereignty of the Member States (with Emphasis on the Rulings of the German Constitutional Court). *Bi-Quarterly Journal of Comparative Law*, 6(2), [in Persian].
LG Feldkirch-57 Cg 30/19b – 15.
Libert, T, Graves, L & Nielsen, R, K. (2018). *Changes in Third-Party Content on European*. News Websites after GDPR.
Mahboob, A & Mehdi, N, (2020). Legal Frameworks for Security of Private Data Processing (A Comparative Study of Iranian and European Union Law). *Journal of Islamic Law*, 17(66). [in Persian].
McLean, R. (2001). *EU Law*. Translated by Majid Shokouhi. Tehran: Al-Huda International Publications.
Montalbano, L. (2020). Jurisdiction and Applicable Law under the GDPR: A New Landscape. *The John Marshall Journal of Information Technology & Privacy Law*, Vol: 34.
Musazadeh, R. & Tabatabai, S. (2020). A Comparative Study of Cybercrime Regulations from the Perspective of Iranian and European Union Law. *International Research Journal*, 2(1).

Gruschka, N., Mavroeidis, V., Vishi, K & Jensen, M. (2018). Privacy Issues and Data Protection in Big Data: A Case Study Analysis under GDPR. *IEEE International Conference on Big Data* (Big Data).
Najafi Shoushtari, B. (2017). *The Role of Personal Data Protection Authorities with a Look at the 2016 EU Data Protection Regulations*. Master Thesis. Law. Faculty of Law and Political Science. Allameh Tabatabai University. [in Persian].
Nouri, M. A. & Nakhjavani, R. (2004). *Data Protection Law*. Tehran. Ganj-e-Danesh Library Publications.
OECD Guidelines on the Protection of Privacy and Transborder Flows of Personal Data, (1980).
Phillips, M. (2018). International Data-Sharing Norms: From the OECD to the General Data Protection Regulation (GDPR). *Human Genetics*. Vol.137.
Pramesti, I & Afriansyah, A. (2019). Extraterritoriality of Data Protection: GDPR and Its Possible Enforcement in Indonesia, Advances in Economics. *Business and Management Research*, Vol 130, 3rd International Conference on Law and Governance, (ICLAVE 2019).
Regulation (EU) 2016/679 Of the European Parliament and of the Council of 27 April 2016. On the Protection of Natural Persons with Regard to the Processing of Personal Data and on the Free Movement of Such Data.
Rengel, A. (2013). *Privacy in the 21st Century (Studies in Intercultural Human Rights, 5)*. Boston: Martinus Nijhoff Publishers.
Safari, B. (2017). Intangible Privacy Rights: How Europe's GDPR Will Set a New Global Standard for Personal Data Protection. *Seton Hall Law Review*, 47(3), Article 6.
Sean, S, Jason, R & Webb, H. (2018). Are We There Yet? Understanding the Challenges Faced in Complying with the General Data Protection Regulation (GDPR). *In Proceedings of the 2nd International Workshop on Multimedia Privacy and Security (MPS '18).* Association for Computing Machinery, New York: NY, USA, 88–95.
Sotoudeh, M & Atabati, N. (2020). A Comparative Study of Legal Regulations for Electronic Communications Control in Crime Detection (Some European Countries, USA and Iran). *Quarterly Journal of International Police Studies*, 11(42), [in Persian].
Taghizad, M, Zomordi, K & Hajian, M. (2017). The Role of the European Union in Regulating Cybercrime. *Quarterly Journal of International Police Studies*, 7(29). [in Persian].
U.S. Department of Commerce. Safe Harbor Privacy Principles and Related Frequently Asked Questions. July 21, 2000.
United States Dept of Defense. Technology and Privacy Advisory Committee (TAPAC) (2004). Safeguarding Privacy in the Fight against Terrorism: Report of the Technology and Privacy Advisory Committee: Washington, D.C: DOD Technological Innovations in Crime Prevention and Policing: A Review of the Research on Implementation and Impact.
User Data Protection: Global Approaches and Typology of Regulation, (2017), Research Center of the Islamic Consultative Assembly, Deputy of Infrastructure Research and Production Affairs, Office of Communication Studies and New Technologies. [in Persian].
Weiss, M. A & Archick, K. (2016). *U.S.-EU Data Privacy: From Safe Harbor to Privacy Shield*. Report. May 19, Washington D.C: University of North Texas Libraries.
Martin, Y & Kung, A, (2018). Methods and Tools for GDPR Compliance Through Privacy and Data Protection Engineering.

Zandi, M. R. (2014). *Preliminary Research in Cybercrime*. Tehran: Mizan Publications. [in Persian].
Zarkalam, S. (2007). Privacy of Internet Communications (Study in Iranian and European Union Law). *Islamic Studies and Law*, 8(1). [in Persian].
Ziber, U. (2011). *Computer Crimes*. Tehran: Ganj-e-Danesh Publications. Second Edition.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.73211.1176
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۰۸/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۰۲

تحلیل رمزگان عملیاتی نتانیاهو در عرصهٔ سیاست خارجی [۱]

جواد عرب‌عامری[۲] محسن اسلامی[۳] سیدمسعود موسوی شفائی[۴] محمدحسین جمشیدی[۵]

چکیده

بنیامین نتانیاهو با بیش از پانزده سال سابقهٔ نخست‌وزیری، سهم زیادی درشکل‌دادن به تصمیمات سیاست خارجی اسرائیل داشته است؛ ازاین رو، آگاهی از باورهای اساسی وی می‌تواند نقش مهمی در شناخت رفتارسیاست خارجی این رژیم داشته باشد. براین‌اساس، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «تصمیمات نتانیاهودر عرصهٔ سیاست خارجی، مبتنی بر کدام الگوی ادراکی بوده است؟»«آیا این الگوی ادراکی در طول زمان ثابت بوده یا دچار تغییر شده است؟» بنابراین، هدف اصلی پژوهش،کشف باورهای محوری نتانیاهو، به‌عنوان یکی از عوامل اصلی تأثیرگذار بر رفتار سیاست خارجی اسرائیل است. به‌این‌منظور،داده‌های گفتاری نتانیاهو در عرصهٔ سیاست خارجی با استفاده ازچارچوب مفهومی تحلیل رمزگان عملیاتی و روش «افعال در نظام متن» در بازهٔ زمانی ۲۰۱۹-۲۰۰۹ در مقایسه با میانگین گروه مرجعی از رهبران جهانی،بررسی شده است.نتایج تحلیل کمی متون مربوط به سخنرانی‌های نتانیاهو با استفاده از نرم‌افزار "Profiler+"نشان می‌دهد که بین باورهای فلسفی و ابزاری نتانیاهو در کابینهٔ دوم و سوم(۲۰۱۵-۲۰۰۹) با باورهای وی در کابینهٔ چهارم(۲۰۱۹-۲۰۱۵)، تفاوت محسوسی وجود دارد. نتانیاهو

۱.این مقاله برگرفته از رسالهٔ دکترای روابط بین‌الملل با عنوان «تأثیر نظام ادراکی نخبگان سیاسی بر سیاست امنیتی اسرائیل ۲۰۱۹-۲۰۰۹» در گروه روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس است.

۲. دانش آموخته دکترای روابط بین‌الملل دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران j.arabameri@modares.ac.ir
https://orcid.org/0000-0001-8254-0198
۳. دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران(نویسنده مسئول) eslami.m@modares.ac.ir
https://orcid.org/0000-0003-4733-3497
۴.دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران shafaee@modares.ac.ir
https://orcid.org/0000-0003-3882-5203
۵.دانشیار گروه روابط بین‌الملل، دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. jamshidi@modares.ac.ir

در مقطع نخست، ماهیت جهان سیاست را درهماهنگی با منافع اسرائیل، تحقق ارزش‌های سیاسی را در پیگیری یک استراتژی به‌صراحت همکاری‌جویانه و مطلوبیت را در استفاده از ابزارهای مشارکتی در قبال بازیگران سیاسی می‌نگریست. وی در مقطع دوم، ماهیت جهان سیاست را در تعارض با منافع اسرائیل، تحقق ارزش‌های سیاسی را در پیگیری یک استراتژی محدود همکاری‌جویانه، و مطلوبیت را در کاربردابزارهای متعارض در برابر بازیگران سیاسی دیگر درنظر می‌گرفت.

کلیدواژه‌ها: نتانیاهو،باورها، رمزگان عملیاتی، افعال در نظام متن، سیاست خارجی اسرائیل.

Operational Code Analysis of Netanyahu in Foreign Policy

Javad Arabameri[1], Mohsen Eslami[2], Seyed Masoud Mousavi Shafaee[3], Mohammad Hossein Jamshidi[4]

Abstract

Benyamin Netanyahu with more than fifteen years of experience as prime minister has been a major role in shaping the Israeli foreign policy decision making. Knowledge about his central beliefs can play an important role in understanding Israeli foreign policy behavior. The question is, what cognitive approach does Netanyahu have in foreign policy? Have these cognitive approaches been constant or changed over time? The aim of this paper is to explore Netanyahu's central beliefs as one of the main factors influencing Israeli foreign policy. In this regard, Netanyahu's verbal materials in foreign policy were examined between 2009 and 2019, using the conceptual framework of operational code analysis and the "verbs in context system" method in comparing to a norming group average of world leaders. The results of the quantitative analysis of Netanyahu's speeches by (Profiler +) software show that there is a significant difference between Netanyahu's philosophical and instrumental beliefs in the second & third terms (2009-2015) on the one hand, and his beliefs in the fourth term (2015-2019), on the other hand. In the first round, Netanyahu saw the nature of the political universe in harmony with Israel's interests. Moreover, he realized political values in adopting a cooperative strategy, and the usefulness of

۱ PhdGraduate in international relations, Tarbiat Modares University, Tehran-Iran.
j.arabameri@modares.ac.ir
https://orcid.org/0000-0001-8254-0198

۲ Associate professor in international relations, Tarbiat Modares University, Tehran-Iran. (Corresponding Author), eslami.m@modares.ac.ir
https://orcid.org/0000-0003-4733-3497

۳ Associate professor in international relations, Tarbiat Modares University, Tehran-Iran. shafaee@modares.ac.ir
https://orcid.org/0000-0003-3882-5203

۴ Associate professor in international relations,Tarbiat Modares University, Tehran-Iran. jamshidi@modares.ac.ir

utilizing cooperative tools with regards to other actors. In the second round, he considered the nature of the political universe in conflict with Israel's interests, realizing values in pursuing a limited cooperative strategy, and the usefulness of employing conflictive tools versus other political actors.
Keywords: Netanyahu, Beliefs, Operational Code Analysis, VICS, Israel Foreign Policy.

مقدمه

چارچوب‌های ادراکی (شناختی)[۱] و نظام‌های باور[۲] نخستین منظری است که رهبران سیاسی از منشور آن به جهان پیرامون خود می‌نگرند. درچارچوب رویکردهای ادراکی، افراد(رهبران) به‌عنوان کارگزاران اصلی سیاست خارجی، در رویارویی با پدیده‌های بیرونی پیش از هرچیز، به باورها، برداشت‌ها، ارزش‌ها، عواطف، گرایش‌های سیاسی و ایدئولوژیک، پیشینهٔ تاریخی و ویژگی‌های شخصیتی خود متکی هستند. این مسئله از این سنت تاریخی سرچشمه می‌گیرد که سیاست‌گذاری خارجی برای قرن‌ها در حوزهٔ عمل نخبگان سیاسی حاکم، شامل رهبران، رؤسای قوای مجریه، وزرای امور خارجه، و حتی وزرای دفاع بوده است. یکی از مصداق‌های آشکار این نگرش خُرد و کارگزارمحور، سیاست خارجی اسرائیل است. از آغاز تأسیس اسرائیل در سال ۱۹۴۸ تا امروز سیاست خارجی آن همواره توسط گروه انگشت‌شماری از نخبگان سیاسی این رژیم هدایت می‌شود که اقتدارشان را وام‌دار جایگاه رهبری احزاب سیاسی حاکم بوده و بیشتر تصمیمات راهبردی و تاکتیکی جهت‌دهنده به روابط خارجی آن را اتخاذ می‌کنند.فرد اصلی در دولت اسرائیل همواره نخست‌وزیر این رژیم بوده است. نخست‌وزیر، بیش از هر مقام سیاسی بلندپایه‌ای در تعیین جهت‌گیری‌های سیاست خارجی اسرائیل نقش داشته است. میزان تسلط نخست‌وزیر بر سیاست خارجی اسرائیل، به عوامل گوناگونی مانند شخصیت فرد، حضور یا عدم حضور رقبای سیاسی چالشگر، میزان انسجام نخبگان جامعه، و تمایل نخبگان دیگر سیاسی به واگذاری مسائل خارجی و امنیتی به وی وابسته بوده است(Brownstein,1977, 262).

باوجود نظام ائتلافی دولت اسرائیل و شکنندگی ائتلاف‌های احزاب سیاسی در یک دههٔ گذشته، یکی از نخبگان سیاسی این رژیم که توانسته است بقای سیاسی و جایگاه خود را در عالی‌ترین سطح ساختار سیاسی شکنندهٔ اسرائیل برای بیش از یک دهه حفظ کند، بنیامین نتانیاهو است. نتانیاهو، قدرتمندترین فرد در ساختار سیاسی مبتنی‌بر دموکراسی پارلمانی رژیم اسرائیل در طول یک دههٔ گذشته بوده است. وی با بیش از پانزده سال سابقهٔ نخست‌وزیری[۳] رکورد طولانی‌ترین دورهٔرهبری اسرائیل در طول حیات هفتادوسه‌سالهٔ این رژیم را دراختیار داشته و دیدگاه‌هایش بر سیاست خارجی اسرائیل،تأثیر فراوانی گذاشته

---

۱ Cognitive Framework

۲ Belief Systems

۳.مقطع نخست (۱۹۹۹-۱۹۹۶)، مقطع دوم(۲۰۲۱-۲۰۰۹).

است؛ازاین‌رو، آگاهی از ادراک و باورهای اساسی وی می‌تواند نقش مهمی در شناخت و پیش‌بینی رفتار سیاست خارجی این رژیم در عرصهٔ منطقه‌ای و بین‌المللی داشته باشد.براین‌اساس، پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «تصمیمات نتانیاهو در عرصهٔ سیاست خارجی، مبتنی‌بر کدام الگوی ادراکی بوده است؟»«آیا این الگوی ادراکی در طول زمان، ثابت بوده یا دچار تغییر شده است؟» نگاهی به تحول در محیط امنیتی اسرائیل در طول سال‌های اخیر، نشان‌دهندهٔ کاهش تدریجی تهدیدهای بیرونی، به‌عنوان متغیرهای ساختاری اثرگذاربر سیاست خارجی این رژیم بوده است. تحولاتی مانند اشغال عراق توسط آمریکا، وقوع تحولات انقلابی در جهان عرب، جنگ داخلی در سوریه، تجزیهٔ سودان، افزایش فشارهای‌بین‌المللی بر برنامهٔ اتمی ایران، و همچنین، تلاش برخی از دولت‌های عرب حاشیهٔ خلیج فارس برای به‌رسمیت‌شناختن اسرائیل،ازجمله مصداق‌های آشکار این تحولات ساختاری به‌شمار می‌آیندکه همگی در راستای منافع اسرائیل بوده وبا کاهش تهدیدات منطقه‌ای، تأثیر متغیرهای بیرونی بر رفتار سیاست خارجی این رژیم را به‌گونه‌ای چشمگیر کاهش داده است. این درحالی است که تحولات یادشده، تأثیرچندانی بر تغییر یا تعدیل رویکرد امنیتی اسرائیل در سیاست خارجی نداشته و حتی درمواردی به تقویت وتشدید رفتار امنیتی اسرائیل در محیط منطقه‌ای و بین‌المللی انجامیده است؛ موضوعی که ریشهٔ آن را باید در متغیرهای خُرد و داخلی اثرگذاربرسیاست خارجی اسرائیل و به‌طور مشخص، تأثیر نظام باورهای نخبگان سیاسی این رژیم، به‌ویژه نخست‌وزیر آن، جست‌وجو کرد؛ بنابراین، هدف اصلی پژوهش حاضر، کشف باورهای محوری بنیامین نتانیاهو، به‌عنوان یکی از عوامل اصلی شکل‌دهنده به رفتار سیاست خارجی(امنیتی) اسرائیل در سه کابینهٔ تحت رهبری وی در بازهٔ زمانی ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۹ با بهره‌گیری از چارچوب مفهومی تحلیل رمزگان عملیاتی[1] و به‌طور مشخص،الگوی ارائه‌شده توسط استفان واکر، مارک شِیفر، و مایکل یانگ(۱۹۹۸) موسوم به «افعال در نظام متن»[2] است.جامعهٔ آماری موردبررسی این مقاله، متون مربوط به سیزده سخنرانی رسمی نتانیاهو در مجامع داخلی و بین‌المللی با موضوع سیاست خارجی اسرائیل بوده است.همهٔ داده‌های گفتاری موردبررسی، به زبان انگلیسی بوده و از وب‌سایت وزارتخارجه اسرائیل به‌عنوان نهاد رسمی روابط خارجی این رژیم، استخراج شده است. نتایج به‌دست‌آمده از تحلیل رمزگان عملیاتی نتانیاهو نشان می‌دهد که بین باورهای فلسفی و ابزاریوی در کابینهٔ دوم و سوم باباورهای

---

۱. Operational Code Analysis (OCA)

۲. Verbs in Context System (VICS)

نتانیاهو در کابینهٔ چهارم، تفاوت محسوسی وجود دارد.درحالی‌که نتانیاهو در کابینهٔ دوم و سوم(۲۰۱۵-۲۰۰۹)، ماهیت جهان سیاست را در هماهنگی با منافع اسرائیل، تحقق ارزش‌های سیاسی را در اتخاذ یک استراتژی به‌صراحت همکاری‌جویانه و مطلوبیت را در استفاده ازابزارهای مشارکتی در ارتباط با بازیگران سیاسی و بین‌المللی تعریف می‌کرد، در کابینهٔ چهارم(۲۰۱۹-۲۰۱۵) ماهیت جهان سیاست را در تعارض با منافع اسرائیل،تحقق ارزش‌های سیاسی را در پیگیری یک استراتژی محدود همکاری‌جویانه و مطلوبیت را در کاربرد ابزارهای متعارض در برابر بازیگران سیاسی درنظر می‌گرفت.ساختارکلی مقالهٔ حاضر این‌گونه است که پس از مقدمه، ادبیات و پیشینهٔ پژوهش در حوزهٔ تحلیل رمزگان عملیاتی در چارچوب مطالعات ادراکی در تحلیل سیاست خارجی بررسی شده و سپس، چارچوب مفهومی و روش‌شناختی با تأکید بر رویکرد تحلیل رمزگان عملیاتی و روش «افعال درنظام متن» تبیین خواهد شد. در ادامه، داده‌های گفتاری نتانیاهو با استفاده از نرم‌افزار Profiler+، به‌عنوان بخشی از چارچوب مفهومی تحلیل رمزگان عملیاتی،موردتحلیل محتوای کمی قرار گرفته ورمزگان عملیاتی نتانیاهو در عرصهٔ سیاست خارجی در قیاس با میانگین یک گروه مرجع متشکل از ۱۳۰تن از رهبران جهانی، ترسیم شده است. نتایج به‌دست‌آمده از این بررسی، بخش پایانی مقاله حاضر را دربر می‌گیرد.

۱.پیشینه پژوهش

پژوهش دربارهٔ رویکردهای ادراکی و رمزگان عملیاتی درادبیات تحلیل سیاست خارجی،پیشینه‌ای بیش از نیم قرن دارد. تحلیل رمزگان عملیاتی، یکی از رویکردهایی است که منجر به تحلیل‌های عمیق از نقش و جایگاه باورهای رهبران سیاسی در فرایند شکل‌گیری سیاست خارجی شده است. تاکنون طیف گسترده‌ای ازپژوهش‌ها برپایهٔ این رویکرد در مطالعهٔ نقش نخبگان سیاسی جهان در سیاست خارجی مانند رؤسای جمهور و وزرای امور خارجه آمریکا، اعضای دفتر سیاسی حزب کمونیست شوروی، رؤسای جمهور چین، و نخست‌وزیران بریتانیا انجام شده است. به‌طورکلی آثار مرتبط با کاربردرمزگان عملیاتی در تحلیل سیاست خارجی، به دو گروه پژوهش‌های کیفی و کمی تقسیم می‌شوند که درادامه، ویژگی‌های این آثار و نمونه‌هایی از آن‌ها را بررسی کرده‌ایم.

۱-۱.پژوهش‌های کیفی

بخش مهمی از پژوهش‌های مرتبط با تحلیل رمزگان عملیاتی که نتیجهٔ مطالعات نسل نخست پژوهشگران این رویکرد در تحلیل سیاست خارجی است را آثاری با رویکرد کیفی تشکیل می‌دهد. ویژگی بیشتر این آثار، تکیه برروش‌های تفسیری و تحلیل محتوای کیفی سخنان رهبران سیاسی برای فهم باورهای اصلی

آن‌ها در مورد ماهیت جهان سیاست، پیش‌بینی آیندهٔ سیاسی، ماهیت تحولات تاریخی، و گزینش استراتژی‌ها و تاکتیک‌های مناسب است. ذهنی‌بودن، زمان‌بربودن، و ماهیت غیرنظام‌مند تحلیل محتوای کیفی در سنجش رمزگان عملیاتی رهبران سیاسی، مهم‌ترین نقدی است که به این گروه از پژوهش‌ها وارد است. ازجمله آثار مرتبط با رویکرد کیفی در تحلیل رمزگان عملیاتی که با تکیه بر قرائت پژوهشگران اولیهٔ این رویکرد مانند *ناتان لیتس* و *الکساندر* جرج‌برای دستیابی به باورهای فلسفی و ابزاری رهبران سیاسی نگاشته شده است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

مقالهٔ *اُوله هالستی*(۱۹۷۰) با عنوان«رویکرد رمزگان عملیاتی در مطالعهٔ رهبران سیاسی: باورهای فلسفی و ابزاری جان فاستر دالس» در راستای شناخت باورهای سیاسی دالس، وزیر امور خارجهٔ آمریکا نگاشته شده است. نویسنده دراین مقاله، با بررسی آثار دالس دربارهٔ سیاست بین‌الملل،خاطرات، یادداشت‌های دوران کاری، زندگی‌نامه‌ها، تک‌نگاری‌ها،پرسش‌نامه، و مکاتبه با تعدادی از همکاران وی و همچنین، استفاده از رویکرد تحلیل محتوای کیفی و در پاسخ به پرسش‌های ده‌گانهٔ الکساندرجرج، در پی شناسایی سازگاری یا ناسازگاری بین عبارت‌های کلامی و رفتار سیاسی دالس بوده است.

دیوید مک‌لان[۲](۱۹۷۱) در مقاله‌ای با عنوان «رویکرد رمزگان عملیاتی به مطالعه رهبران سیاسی: باورهای فلسفی و ابزاری دین‌آچسن»، مفروضات فلسفی و عملی آچسن، وزیر امور خارجه آمریکا، را دربارهٔ مسائلی که در دوران مسئولیتش با آن روبه‌رو بوده، بررسی کرده است. نویسنده با استخراج چهل‌وسه باور آچسن، همخوانی بین باورهای فلسفی و ابزاری او را بررسی کرده و نتیجه می‌گیرد که بین سخنان سیاسی آچسن و رمزگان عملیاتی وی، هماهنگی چشمگیری وجود دارد.

استفان واکر[۳](۱۹۷۷) درمقاله‌ای با عنوان «ارتباط بین باورهاو رفتار: رمزگان عملیاتی هنری کیسینجرو جنگ ویتنام»، رابطهٔ بین رمزگان عملیاتی کیسینجر، وزیر امور خارجه آمریکا، و رفتار مذاکراتی وی در طول جنگ ویتنام را واکاوی کرده است. واکر با استخراج رمزگان عملیاتی به روش تحلیل کیفی از آثار و نوشته‌ها و به‌ویژه رسالهٔ تحصیلی کیسینجر، به این نتیجه رسیده است که بین این آثار و رفتارمذاکراتی وی درجنگ ویتنام براساس نظریهٔ معمای زندانی، رابطه وجود دارد.

---

۱ Ole Holsti

۲ David Mclellan

۳ Stephen G. Walker

دربین آثار فارسی، *حیدرعلی مسعودی*(۱۳۹۹) درمقاله‌ای با عنوان «جو بایدن و تحلیل رمزگان عملیاتی در حوزهٔ سیاست خارجی»، با استفاده از چارچوب رمزگان عملیاتی برای استخراج باورهای مرکزی جو بایدن، رئیس‌جمهور جدید آمریکا، تحلیلی کیفی ازمتون مربوط به زندگی سیاسی بایدن در فاصلهٔ زمانی ۲۰۰۳-۲۰۲۰ ارائه می‌دهد. یافتهٔ اصلی نویسنده این است که ادراک‌های سیاست خارجی بایدن براساس روابط همکاری‌جویانه بامتحدان آمریکا، ائتلاف‌سازی دموکراتیک در مقابل رقبای این کشور، و احیای رهبری قاعده‌محور آمریکا در عرصهٔ جهانی با انجام اقدامات گام‌به‌گام و اولویت‌بخشی به دیپلماسی و اهمیت دادن به رضایت مردم آمریکا در حوزهٔ سیاست خارجی بنا نهاده شده است.

۱-۲.پژوهش‌های کمی

بخش دیگری از پژوهش‌های مرتبط با چارچوب تحلیل رمزگان عملیاتی که دستاوردپژوهش‌های نسل دوم پژوهشگران این رویکرد در تحلیل سیاست خارجی است راآثاری با رویکرد کمی تشکیل می‌دهد. ویژگی بیشتر این آثار، استفاده از داده‌های آماری و روش‌های تحلیل کمی متون است که از قابلیت مقایسه و تکرارپذیری برای فهم باورهای فلسفی و ابزاری نخبگان سیاسی برخوردار است. ازجمله آثارمرتبط با رویکرد کمی در تحلیل رمزگان عمیاتیکه به‌منظور دستیابی به باورهای فلسفی و ابزاری رهبران سیاسی نگاشته شده است، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

استفان واکر، مارک شِیفر و مایکل یانگ[۱](۱۹۹۸) درمقاله‌ای با عنوان «رویه‌های نظام‌مند در تحلیل رمزگان عملیاتی: سنجش و مدل‌سازی رمزگان عملیاتی جیمیکارتر» یک چارچوب جدید نمره‌دهی را برای تحلیل رمزگان عملیاتی به شیوهٔکمی ابداع کرده و اعتبار آنرا با سنجش و مدل‌سازی رمزگان عملیاتی جیمی کارتر، رئیس‌جمهور آمریکا،به‌آزمون گذاشته است. یافتهٔ اصلی نویسندگان ایناست که دیدگاه کارتر دربارهٔ جهان سیاست و رویکرد وی به اقدامات سیاسی در طول سه سال نخست دورهٔ ریاست‌جمهوری‌اش ثابت بوده است. بااین‌حال، پساز حملهٔ شوروی به افغانستان، تغییرات چشمگیری در دیدگاه کارتر دربارهٔ شوروی و دیگران در جهان سیاست و رویکرد وی به اقدامات سیاسی در حوزهٔ روابط آمریکا ـشوروی و مسائل دیگر به‌وجود آمد.

جاناتان رنشون[۲](۲۰۰۸) در مقاله‌ای با عنوان «ثبات و تغییر در نظام باورها: رمزگان عملیاتی جرج دبلیو

---

۱ Mark Schafer andMichael D. Young

۲ Jonathan Renshon

بوش»، از داده‌های تجربی مربوط به باورهای راهبردی و عملیاتی جرج دبلیو بوش، به‌عنوان ابزاری برای بررسی مبانی نظری تغییر باورهای سیاسی وی و عوامل مؤثر بر این تغییر استفاده کرده است. نویسنده دراین مقاله، سیاست خارجی بوش را به چهار دورهٔ پیش از ریاست‌جمهوری،نُه ماه نخست ریاست‌جمهوری تا پیش از رویداد یازده سپتامبر، شش ماه نخست پساز رویداد یازده سپتامبر، و سال آخر دور دوم ریاست‌جمهوری تقسیم کرده و نتایج به‌دست‌آمده در این دوره‌ها را با یکدیگرمقایسه کرده است. نویسنده درپایان بر این نظر بوده است که نتایج به‌دست‌آمده، ضمن پاسخ‌گویی به پرسش‌های پرشمار دربارهٔ نظام باورها وتصمیم‌گیری در دولت بوش، تفاسیرسنتی دراین‌باره را به‌چالش کشیده و چشم‌اندازهایی را دربارهٔسازوکارهای علی زیربنای این تغییر باورها ارائه می‌دهند.

مارک شِیفر و استفان واکر(۲۰۰۶) در مقاله‌ای با عنوان «رهبران دموکراتیک و صلح دموکراتیک:رمزگان عملیاتی تونی بلر و بیل کلینتون»، این پرسش رامطرح کرده‌اندکه «آیا باورهای رهبران در تعیین اینکه دموکراسی‌ها صلح‌آمیزترند و اینکه چرا دموکراسی‌ها هرگز با یکدیگر نمی‌جنگند، تفاوت چشمگیری ایجاد می‌کند؟» نویسندگان بامقایسهٔ دوران نخست‌وزیری*تونی‌بلر* و ریاست‌جمهوری*بیل کلینتون* نشان داده‌اند که هردو رهبر در مورد دموکراسی‌ها، نگرش دوستانه‌تری ـــنسبت به غیردموکراسی‌هاـــ داشته و برخلاف دموکراسی‌ها، به‌گونه‌ای قابل‌توجه، باور کمتری به همکاری با دولت‌های غیردموکراتیک داشته‌اند. نویسندگان درپایان، ضمن تأیید نظریهٔ صلح دموکراتیک،به این نتیجه رسیده‌اند که رفتارتعارض‌آمیز دولت‌های دموکراتیک در برخورد با دولت‌های غیردموکراتیک، به باورها و محاسبات رهبران آن‌ها بستگی دارد.

در بین آثار فارسی،*علیرضا خسروی* و *شایان افراسیابی*(۱۳۹۷) در مقاله‌ای با عنوان «رخدادها وسنجش تغییر در باور رهبران؛ مطالعهٔ موردی باراک اوباما و انتخابات ریاست‌جمهوری یازدهم درایران»، با به‌کارگیری رویکردرمزگان عملیاتی واکر، شِیفر، و یانگ، تغییرات در باورهای باراک اوباما پس از انتخاب *حسن روحانی* به ریاست‌جمهوری ایران را در سال ۱۳۹۲ بررسی کرده و نتیجه گرفته‌اندکه باورهای فلسفی و ابزاری اوباما در مورد ایران، پس از انتخاب روحانی، به‌سوی رویکردی غیرتعارض‌آمیز تغییر جهت داده است.

در جمع‌بندی ادبیات پژوهش باید یادآور شد که مقالهٔ حاضر از دو بُعد نسبت به آثار مشابه، به‌ویژه در زبان فارسی، نوآورانه به‌شمار می‌آید: ابتدا،استفاده از چارچوب تحلیل رمزگان عملیاتی و تأکید برنقش نظام باورهای نخبگان سیاسی (سطح تحلیل خرد) به‌عنوان یکی از عوامل اصلی شکل‌دهندهٔ سیاست خارجی

اسرائیل در شرایط غلبهٔ رویکردهای جریان اصلی و سطوح تحلیل ساختاری در بین آثارمشابه؛ دوم، استفاده از روش تحلیل محتوایکمی در شرایط غلبهٔ رویکردهای کیفی و تفسیری در ادبیات تحلیل سیاست خارجی در ایران.

۲.چارچوب مفهومی و روش‌شناسی

یکی ازرویکردهای نسبتاً متأخر در ادبیات تحلیل سیاست خارجی،که در دههٔ ۱۹۷۰ تحت تأثیر انقلاب شناختی[۱]در علوم اجتماعی و در واکنش به نادیده گرفتن سطح تحلیل خُرد و متغیرهای سطح واحد، ازجمله نقش وجایگاه کارگزار انسانی در تحلیل سیاست خارجی(به‌دلیل غلبهٔ رویکردهای کلان و ساختاری) مطرح شد، رویکرد شناختی(ادراکی)[۲] است. توجه به نقش کارگزاران انسانی (رهبران)، به‌عنوان خُردترین واحد تحلیل سیاست خارجی، به پژوهش‌های نسل نخست تحلیلگران سیاست خارجی در اواسط دههٔ ۱۹۵۰ بازمی‌گردد. تمرکز اصلی مطالعات در ایندوره، بردرون ملت ـدولت‌ها و به‌طور مشخص،بر فرایند تصمیم‌گیری،بود. در بین نظریه‌پردازان تحلیل سیاست خارجی، *هارولد* و *مارگارت اسپروت*،[۳] به‌عنوان پیشتازان رویکرد ادراکی در تحلیل سیاست خارجی، با توجه به زمینه و بستر تصمیم‌گیری، براهمیت برداشت تصمیم‌گیرنده ازمحیط،که از آن با عنوان محیط روانی بازیگریادمی‌کنند، تأکید دارند. آن‌ها در حوزهٔ تحلیل سیاست خارجی، در پی نشان‌دادن این موضوع هستندکه فهم نتایج حاصل از سیاست خارجی،که خود مرتبط با تحلیل قابلیت‌های قدرت در نظام بین‌دولتی است، بدون توجه به اقدامات انجام‌شده در بستر سیاست خارجی که وابسته به راهبردها، تصمیمات، و نیت‌ها است، امکان‌پذیر نیست (Hudson & Vore, 1995, 213).

درچارچوب رویکرد ادراکی، افراد(رهبران) به‌عنوان کارگزاران اصلی سیاست خارجی، در برخوردبا پدیده‌های بیرونی، اغلب متأثراز محیط روانی متشکل از باورها، برداشت‌ها، ارزش‌ها، عواطف، گرایش‌های سیاسی و ایدئولوژیک، پیشینهٔ تاریخی، و ویژگی‌های شخصیتی خود هستند؛ بنابراین، تلاش برای فهم و سنجش باورهایرهبران می‌تواند درشناخت رفتار و تصمیمات سیاست خارجی دولت‌ها، مفیدو مؤثر باشد. فهم وارزیابی باورهای رهبران به‌طور سنتی در علوم سیاسی، متکی به روش‌های متنوعی بوده

---

۱. Cognitive Revolution
۲. Cognitive Approach
۳. Harold & Margaret Sprout

است که ازجمله آن‌ها می‌توان به زندگی‌نامهٔ روانشناختی[1]، پیچیدگی یکپارچه و مفهومی[2]، نقشه‌های ادراکی[3]، تحلیل ویژگی‌های رهبری[4] و تحلیل رمزگان عملیاتی اشاره کرد. رمزگان عملیاتی، مجموعه‌ای از باورهای فلسفی و ابزاری دربارهٔ ماهیت قدرت و کاربردآن درنظام بین‌الملل‌است که به ما کمک می‌کند تا بینش لازم را در موردمبنای تصمیمات رهبران در عرصهٔ سیاستخارجی به‌دست آوریم (Renshon, 2009, 649-650). درادامه، ابتدا تحلیل رمزگان عملیاتی و مفاهیم اصلی آن را به‌مثابه یکی از روش‌های بافاصله در تحلیل باورهای رهبران، بررسی کرده و سپس،کاربست آن را درتحلیل باورهای بنیامین نتانیاهو در عرصهٔ سیاست خارجی، طی دورانتصدی نخست‌وزیری اسرائیل، توضیح خواهیم داد.

رمزگان عملیاتی، دارای پیشینه‌ای طولانی در علوم اجتماعی است. تحلیل رمزگان عملیاتی، به‌معنای مطالعهٔ باورهای محوری یک فرد(رهبر) بوده و از اموری پرسش می‌کند که وی دربارهٔ اعمال قدرت در امورانسانی می‌داند، احساس می‌کند، و می‌خواهد. ازآنجاکه روابط قدرت دربردارندهٔ یک رابطهٔ اجتماعی بین خود و دیگری است، تحلیل رمزگان عملیاتی در پی شناسایی نظام باورهای یک رهبر در مورد خود و دیگران و تعاملات آن‌ها با یکدیگر است. رمزگان عملیاتی در مطالعهٔ نظام ادراکی رهبران سیاسی، مبتنی‌بر این فرض است که نظام باورهای یک رهبر، خود را در استفاده اززبان نشان می‌دهد (Schafer & Walker, 2006a, 7-8). این مفهوم، نخستین‌بار در ادبیات تحلیل سیاست خارجی، توسط *ناتان لیتس*[5]در دو اثر کلاسیکش با عنوان «رمزگان عملیاتی پولیت بورو» (۱۹۵۱)و «مطالعهٔ بولشویسم» (۱۹۵۳) با هدف تحلیل رفتار مذاکراتی شوروی و شناخت استراتژی‌ها و تاکتیک‌های مورداستفادهٔ نخبگان سیاسی بولشویک به‌کار گرفته شد. نگرش لیتس به تحلیل رمزگان عملیاتی، از ترکیب هم‌زمان ادراک، ویژگی‌های شخصیتی، و فرهنگ،به‌دست می‌آمد.بااین‌حال، این *الکساندر جرج*[6] بود که مفهوم رمزگان عملیاتی را گسترش داد و ایده‌ها و مفاهیم مطرح در چارچوب آن را تدوین کرد. جرج در واکنش به «پیچیدگی‌های غیرمعمول»آثار لیتس و گذر از فرضیه‌های روان کاوانهٔ وی، رمزگان عملیاتی را به‌عنوان پاسخ به

---

۱ Psychobiography
۲ Conceptual & Integrative Complexity
۳ Cognitive Maps
۴ Leadership Traits Analysis
۵ Nathan Leites
۶ Alexander L. George

مجموعه‌ای از پرسش‌ها دربارهٔ دودسته از باورهای فلسفی و ابزاری رهبران در مورد جهـان سیاسـت،دوباره مفهوم‌پردازی کرده است. وی بر این نظر است که باورهای یک رهبر دربـارهٔ ماهیـت سیاسـت و منازعـات سیاسی، دیدگاه‌های وی دربارهٔ گسترهٔ تحولات تاریخی، و فهـم او از اسـتراتژی‌ها وتاکتیک‌هـای درسـت می‌تواند با گذشت زمان دچار تحول شود. این باورهـا بـا عنـوان «رمزگـان عملیـاتی»، عـواملی هسـتند کـه می‌توانند بر تصـمیمات یـک بـازیگر تأثیرگـذار باشـند (George, 1969, 195-197). درطبقه‌بنـدی جـرج، باورهای فلسفی، مفروضات بنیادین یک بازیگر دربـارهٔ ماهیـت جهـان سیاسـت و امکـان پیش‌بینـی آینـدهٔ سیاسی را نشان می‌دهد. همچنین، این‌دسته از باورهای محوری، به تعریفی از وضعیت جاری که یک رهبـر خود را درون آن می‌یابد نیـز کمـک می‌کننـد. درمقابل،باورهـای ابزاری،بـه آن‌دسـته از ابزارهـای قـدرت مربوط می‌شوندکه برای دستیابی به اهداف سیاسی انتخاب می‌شوند. باورهای ابزاری، بر اقدامات یا پاسخ‌ها متمرکز بوده و دارای بعدی راهبردی بـرای دسـتیابی بـه اهـداف مـوردنظر هسـتند (Walker, Schafer & Young, 2003, 217-218).

الکساندر جرج برای دستیابی به باورهای بنیادین رهبران، ده پرسش فلسفی و ابزاریرا طراحی کرده است که باپاسخ به آن‌ها، باورهای فلسفی و ابزاری نخبگان سیاسی و درنتیجه،رمزگان عملیاتی آن‌ها شناساییمی‌شود؛ بنابراین، درحالی‌که پاسخ به پرسش‌های فلسفی، بررسی درک یک رهبراز نقش«دیگری» که با او روبـه‌رو اسـت را امکان‌پـذیر می‌کند،پرسـش‌های ابـزاری، درک یـک رهبـر از«خـود» را در راسـتای بـه‌کارگیری ابزارهای بهینه به‌منظور دستیابی به اهداف سیاسی تحقـق می‌بخشـد(George, 1969, 199). جـدول شـمارهٔ (۱) مجموعهٔ‌پرسش‌های فلسفی و ابزاری طراحی‌شده توسط الکساندر جرج را نشان می‌دهد.

جدول شمارهٔ (۱).پرسش‌های ده‌گانهٔ‌الکساندرجرج درتحلیل رمزگان عملیاتی

پرسش‌های فلسفی
ف۱. ماهیت اصلی زندگی سیاسی چیست؟ آیا جهان سیاست، مبتنی‌بر هماهنگی است یا تعارض؟ ویژگی بنیادین مخالفان سیاسی چیست؟
ف۲. چه چشم‌اندازی برای تحقق نهایی آرمان‌ها و ارزش‌های بنیادین سیاسی یک فرد وجود دارد؟ آیا باید به این فرصت‌ها خوش‌بین بود یا بدبین و از چه ابعادی باید یکی را بر دیگری ترجیح داد؟
ف۳. آیا آیندهٔ سیاسی از قابلیت پیش‌بینی برخوردار است؟ به چه معنا و تا چه اندازه؟
ف۴. فرد چقدر می‌تواند بر تحول تاریخی،کنترل یا تسلط داشته باشد؟ نقش فرد در تحرک و شکل‌دهی به تاریخ در مسیر موردنظرش چیست؟
ف۵. نقش شانس در امور انسانی و تحولات تاریخی چیست؟
پرسش‌های ابزاری
الف۱. بهترین رویکرد برای گزینش اهداف در راستای اقدام سیاسی چیست؟

الف۲. چگونه اهداف عملی به‌شکل مؤثرتری دنبال می‌شوند؟
الف۳. چگونه خطرات(ریسک) اقدام سیاسی محاسبه، کنترل، و پذیرفته می‌شود؟
الف۴. بهترین «زمان‌بندی»برای اقدام به‌منظور پیشبرد منافع فردی چیست؟
الف۵. سودمندی و نقش ابزارهای گوناگون برای پیشبرد منافع فردی چیست؟

Source: George, 1969

تحلیل رمزگان عملیاتی، به‌ویژه در آثار نسل اولیهٔ پژوهشگران این رویکرد، مانند لیتس و جرج،سبب ارائهٔ تحلیل‌های عمیقی از نقش و جایگاه باورهای رهبران در فرایند شکل‌دهی به تصمیمات سیاست خارجی شده است. روش‌شناسی مورداستفادهٔ این گروه از پژوهشگران، مبتنی‌بر بازبینی ذهنی و تفسیری متون بوده است. بسیاری ازپژوهش‌های مربوط به رمزگان عملیاتی که پس از لیتس انجام شده‌اند نیز از روش‌شناسی تفسیری وی پیروی کرده‌اند(Holsti,1970; Mclellan,1971; Walker,1977). تمرکزاین روش‌شناسی تفسیری بیشتر بر مطالعهٔ عمیق آثار و نوشته‌ها، خاطرات،زندگی‌نامه‌ها، و مصاحبه با دوستان و همکاران سوژهٔ موردمطالعه و در موارد نادری، مصاحبهٔ مستقیم با رهبران سیاسی به‌منظور یافتن شواهدی در راستای پاسخ به پرسش‌های ده‌گانهٔ جرج و استخراج باورهای فلسفی و ابزاری آن‌ها بوده است. این نوع تحلیل تفسیری،دچارکاستی‌های خاص خود است. ازجمله ضعف‌های اینروش بازبینی ذهنی و تفسیر متون می‌توان به زمان‌بر بودن به‌دلیل گستردگی منابع موجود، دشواری در تعیین اعتبار[1]به‌دلیل عدم تکرارپذیری این فرایندردستیابی به نتایج مشابه و همچنین، دشواری مقایسهٔ نتایج تحلیل‌های گوناگون مبتنی‌بر رمزگان عملیاتی، اشاره کرد(Young & Schafer, 1998, 71).

۲-۱. روش VICS در تحلیل رمزگان عملیاتی

در پاسخ به مشکلات روش بازبینی ذهنی و تفسیر متون در پژوهش‌های کلاسیک رمزگان عملیاتی، سه تن از پژوهشگران رویکرد ادراکی به‌نام‌های استفان واکر، مارک شِیفر و مایکل یانگ، نسخهٔ روزآمدی ازتحلیل رمزگان عملیاتی ارائه داده‌اند که امکان انجام تحلیل‌های کمی، قابل‌مقایسه، و تجدیدپذیررا فراهم می‌کرد. این نسخهٔ جدید موسوم به «افعال در نظام متن» در راستای شناسایی باورهای عملیاتی و پیش‌بینی استراتژی‌ها، تاکتیک‌ها، و اقدامات احتمالی رهبران سیاسی با تمرکز بر سخنان آن‌هاطراحی شده است (Walker, Schafer & Young, 1998). ازآنجاکه دسترسی مستقیم پژوهشگران به رهبران سیاسی، به‌منظور انجام مصاحبه‌های عمیق روانشناختی براساس روش‌های تحلیل شخصیت با هدف شناخت سبک رهبری و

---

۱. Reliability

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

ویژگی‌های فردی آنان(که خود بر نحوهٔتصمیم‌گیری در عرصهٔ سیاست خارجی تأثیرگذار است) مقدور نبوده و رهبران، وقت و تحمل چنین رویه‌هایی را نداشته و به‌شکل ذاتی در مورد علنی‌شدن این نتایج و پیامدهای سیاسی آن نیزمحتاط هستند. در چنین شرایطی می‌توان از روش‌های بلافاصله[1]استفاده کرد. تمرکز بر گفته‌های رهبران و تحلیل محتوای واژگانی که آن‌ها به‌کار می‌برند، یکی از راه‌های ارزیابی وضعیت رهبران به‌شکل نظام‌مند و بدون نیاز به دسترسی مستقیم به آن‌ها است. در این چارچوب، فرض بر این است که کلماتی که افراد بر زبان می‌رانند، زاییدهٔ افکار آن‌ها است و افکار آن‌ها به نحوهٔ رفتارشان شکل می‌دهد(Suedfeld, Guttieri & Tetlock, 2003, 246).

روش افعال در نظام متن به‌عنوان یکی از روش‌های بافاصله در شرایط عدم دسترسی مستقیم به رهبران سیاسی، بر افعال موجود در داده‌های گفتاری آن‌ها، شامل سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها، و صحبت‌های عمومی رهبران متمرکز است؛ زیرا افعال، بازنمایی زبانی روابط قدرت هستند (Schafer, 2000, 520). فرض اصلی این روش این است که از سخنان شفاهی یک سوژه(رهبر) می‌توان برای ارزیابی ویژگی‌های ادراکی وی بهره برد. هدف طراحان این روش،ارائهٔ یک چارچوب تحلیل محتوای کمی برای تحلیل داده‌های کلامی رهبران بوده است که به پژوهشگران این امکان را می‌دهد که باورهای ادراکی رهبران رادر قالب یک کد عملیاتی ارزیابی کنند(Schafer & Walker, 2006a, 566). این روش، کار خود را با استخراج ساخت‌های فعلی از متون آغاز می‌کند. به‌این‌ترتیب که درمرحلهٔنخست، هر عبارت(جملهٔ دارای فعل)، کدگذاری شده و مشخص می‌شود که آیا فعل جمله، متعدی است یا لازم؛ در مرحلهٔ دوم،درصورتی‌که فعل جمله متعدی بود، جهت آن فعل، از این نظر که همکاری‌جویانه (+) است یا تعارض‌آمیز (–)،کدگذاری می‌شود. در مرحلهٔ سوم، شدتافعال ازاین نظر که آیا افعال، اعلانی[3]هستند یا اعمالی[4] رمزنگاری می‌شود. افعال اعلانی، به افعالی گفته می‌شود که نشان‌دهندهٔ تهدید به استفاده از قدرت هستند (مانند کلمهٔ «هشدار»). درمقابل، افعال اعمالی به افعالی گفته می‌شود که استفادهٔ واقعی از قدرت را نشان می‌دهند (مانند کلمهٔ «حمله»). افعال مثبت اعمالی با عنوان پاداش(۳+) و افعال منفی اعمالی با عنوان مجازات(۳–)، افعال مثبت

---

۱ At a Distance Technique
۲ Utterance
۳ Words
۴ Deeds

اعلانی در قالب وعده(۲+) استدعا/حمایت(۱+) و افعال منفی اعلانی در قالب تهدید(۲-) یا مخالفت/مقاومت(۱-) کدگذاری می‌شوند. سرانجام، در مرحلهٔ چهارم، نسبت افعال از این نظر که به «خود» ارجاع می‌شوند (باورابزاری) یا به «دیگری» (باور فلسفی) کدگذاری می‌شوند. چنانچه افعالی با هیچ‌یک از دسته‌بندی‌های چهارگانهٔ‌یادشده تطابق نداشته باشند، به‌عنوان افعال خنثی کنار گذاشته می‌شوند(Walker, Schafer & Young, 2003, 224).

ساخت‌های افعالی در روش افعال در نظام متن برپایهٔ این چهار بعد، در شاخص‌هایی گردآوری می‌شوند که به پرسش‌های دهگانهٔ الکساندر جرج برای تحلیل رمزگان عملیاتی پاسخ می‌دهند. نمره‌های مربوط به باورهای فلسفی و ابزاری اول و دوم (ف-۱، ف-۲، الف-۱، الف-۲) بین منفی یک (خصمانه/ بدبین) و مثبت یک (دوستانه/ خوش‌بین) و نمره‌های مربوط به سایر باورهای فلسفی و ابزاری، بین صفر و یک در نوسان است (Willigen & Bakker, 2021, pp. 222-223).

داده‌های کمی‌ای که این الگوی جدید و بهبودیافته از رمزگان عملیاتی ارائه می‌دهد، افزون‌بر تسهیل مقایسه بین رمزگان عملیاتی رهبران مختلف، امکان کاوش در روابط بین رمزگان عملیاتی بازیگران سیاسی و رفتار سیاسی آن‌ها را افزایش داده و می‌توان از این روش برای مطالعهٔ بیش از یک رهبر در یک زمان استفاده کرد. بااین‌حال، یکی از ضعف‌های اساسی این نسخهٔ جدید از رمزگان عملیاتی، فقدان غنای توصیفی مرتبط با رویکردهای کیفی در آن است (Young & Schafer, 1998, 72).

۲-۱-۱. شاخص‌های روشVICS در تحلیل رمزگان عملیاتی

•**ف-۱. ماهیت جهان سیاست**: این شاخص، باورهای یک رهبر دربارهٔ تعریف رویکرد و اهداف بازیگران دیگر را توضیح می‌دهد. درواقع، فرض بر این است که دیدگاه‌های یک رهبر دربارهٔ سیاست‌ها واقدامات بازیگران دیگر، بازتاب‌دهندهٔ باورهایی دربارهٔ سیاست، منازعهٔ سیاسی، و ماهیت بازیگران دیگر است. این شاخص از تفریق درصد افعال مثبت از درصد افعال منفی منتسب به دیگران در یک کنش گفتاری(سخنرانی) در بازه‌ای بین ۱- (نگرش خصمانه) تا ۱+ (نگرش دوستانه) در مورد ماهیت جهان سیاست به‌دست می‌آید. فرض بر این است که هنگامی‌که یک رهبر، نگرشی همکاری‌جویانه به ماهیت جهان سیاست دارد، نسبت‌های همکاری‌جویانه (مثبت) به دیگران در گفتارش بالاتر خواهد بود و برعکس (Schafer & Walker, 2006b, 33).

---

۱ Appeal / Support

• **ف-۲. چشم‌انداز تحقق ارزش‌های سیاسی**: این شاخص، تحت‌تأثیر باور نخست فلسفی، یعنی ماهیت جهان سیاست است. رهبرانی که نگرشی بیشتر دوستانه و مثبت به ماهیت جهان سیاست دارند، به تحقق ارزش‌های سیاسی (ف-۲) نیز خوش‌بین بوده و درمقابل، رهبرانی که نگرشی خصمانه به ماهیت جهان سیاست دارند، به تحقق ارزش‌های سیاسی بدبین هستند. خوش‌بینی یا بدبینی یک رهبر در مورد شاخص تحقق ارزش‌های سیاسی (ف-۲)، مبتنی‌بر باورهای وی دربارهٔ تداوم تعارض (موقتی یا دائمی) در جهان سیاست است. درواقع، فرض بر این است که هرچه تشخیص یک رهبر در مورد تحقق ارزش‌های سیاسی، خوش‌بینانه‌تر باشد، شدت افعال منتسب به دیگران در جهان سیاست، کمتر منفی و بیشتر مثبت خواهد بود. این شاخص از طریق محاسبهٔ وزن هر فعل منتسب به دیگری (با توجه به شدت آن فعل در مقیاسی بین ۳- تا ۳+) و تقسیم نتایج بر تعداد کل افعال منتسب به دیگران محاسبه می‌شود. نتایج به‌دست‌آمده نیز در مقیاسی بین ۱- (بدبینانه) تا ۱+ (خوش‌بینانه) متغیر است. به‌بیان روشن‌تر، خوش‌بینی دربارهٔ تحقق ارزش‌های سیاسی با میانگین شدت افعال مثبت منتسب به دیگران و بدبینی در مورد تحقق ارزش‌های سیاسی با میانگین شدت افعال منفی منتسب به دیگران، مرتبط است (Walker, Schafer & Young, 1998, 178).

•**ف-۳. قابلیت پیش‌بینی آینده سیاسی:** این شاخص، ثبات دیدگاه فرد و قابلیت پیش‌بینی اقدامات دیگران را بررسی و سنجش می‌کند. شاخص ف-۳ با استفاده از یک معیار پراکندگیا عنوان «شاخص تنوع کیفی»[۱] ازتوزیع مشاهدات بینشش دسته افعال منتسب به دیگران محاسبه می‌شود. در اینجا فرض بر این است که هرچه تنوع افعال منتسب بهدیگران، اعم از افعال مثبت و منفی بیشتر باشد،پیش‌بینی‌پذیری کنش‌های سیاسی دیگران کمتر خواهد بود. چنانچه فرد، همهٔ اعمال دیگران را دریک دسته‌بندی (مثبت یامنفی) قراردهد،پیش‌بینی‌پذیری کنش‌های سیاسی دیگران در بالاترین سطح خواهد بود.این شاخص با کسر شاخص تنوع کیفی از ۱، محاسبه شده و نمره‌هایبه‌دست‌آمده در طیفی بین ۰ و ۱ متغیر است. نمره‌های پایین‌تر، نشان‌دهندهٔ قابلیت پیش‌بینی کمتر و نمره‌های بالاتر، نشان‌دهندهٔ قابلیت پیش‌بینی بیشتر در جهان سیاست خواهد بود(Walker, Schafer & Young, 1998, 179).

•**ف-٤. تسلط بر تحولات تاریخی:**تسلط برتحولات تاریخی، تنها شاخص فلسفی است که عبارت‌هایی را دربر می‌گیرد که فرد هم در مورد خودش و هم در مورد دیگری از آن بهره می‌گیرد. در اینجا دیدگاه فرد

---

۱ Index of Qualitative Variation(IQV)

دربارهٔ اینکه چقدر خود یا دیگری را در کنترل تحولات تاریخی یا نتایج سیاسی دخیل می‌داند، ارزیابی می‌شود. در این شاخص، اگر فرد(رهبر) کلمات و اعمال بیشتری را به دیگران نسبت دهد، کنترل تحولات و نتایج سیاسی را دردست دیگران می‌بیند. درمقابل، هرچه کنترل فرد برنتایج سیاسی و تحولات تاریخی بیشتر باشد، نسبت کلمات و اعمالی که به خود نسبت می‌دهد، بیشترخواهدبود. محاسبهٔ شاخص(ف-۴)با تقسیم تعداد کل افعال منتسب به خود برمجموع افعال منتسب به خود و دیگری به‌دست می‌آید. نتایج به‌دست‌آمده در مقیاسی بین «۰»(به‌معنای تسلط دیگران بر تحولات تاریخی و نتایج سیاسی) و «۱»(به‌معنای تسلط خود فرد بر تحولات و نتایج سیاسی) در نوسان است(Walker, Schafer & Young, 1998, 179).

•**ف-۵. نقش شانس:**پاسخبه پنجمین پرسش فلسفی، یعنی نقش شانس در تحولات و نتایج سیاسی،به‌لحاظ منطقی، تابع پاسخ به سومین و چهارمین پرسش فلسفی است؛ به‌این‌معنا که هرچه جهان سیاست، پیش‌بینی‌پذیرتر باشد و کنترل فرد بر تحولات و نتایج سیاسی بیشتر باشد، باورفرد به نقش شانس در تحولات و نتایج سیاسی، کمتر خواهد بود. درمقابل، هرچه قابلیت پیش‌بینی آیندهٔ سیاسی از سوی فرد،کمتر باشد و فرد،کنترل کمتری بر تحولات تاریخی و نتایج سیاسی داشته باشد، باور وی به نقش شانس بیشتر خواهدبود. نحوهٔ محاسبه شاخص ف-۵، عبارت است از یک، منهای حاصل‌ضرب شاخص پیش‌بینی‌پذیری (ف-۳)، ضرب در شاخص کنترل بر تحولات(ف-۴). نتایج به‌دست‌آمده در مقیاسی بین «۰»(به‌معنای کمترین باور به نقش شانس) و «۱»(به‌معنای بیشترین باور به نقش شانس) متغیر است (Schafer & Walker, 2006b, 35).

• **الف-۱. جهت‌گیری استراتژیک**: انتساب افعال مثبت (همکاری‌جویانه) یا منفی (معارضه‌جویانه) از سوی فرد به خود، نشان‌دهندهٔ پاسخ نخستین پرسش ابزاری، یعنی رویکرد راهبردی به اهداف سیاسی (الف-۱)، است. این شاخص با بررسی موازنهٔ کلی عبارت‌های همکاری‌جویانه و معارضه‌جویانه، هم‌راستا با پرسش نخست فلسفی (ف-۱) است؛ با این تفاوت که این شاخص، عبارت‌هایی که موضوع آن خود یا گروه خود رهبر باشد را گردآوری می‌کند. فرض بر این است که هرچه فراوانی انتساب افعال مثبت فرد به خود بیشتر باشد، رویکرد راهبردی رهبر به اهداف سیاسی، بیشتر همکاری‌جویانه خواهد بود و برعکس. این استدلال مشخص نمی‌کند که فرد، چه اهدافی را و چگونه انتخاب می‌کند؛ بااین‌حال، مسیر راهبردی‌ای که یک رهبر برای نزدیک شدن به آن‌ها درپیش می‌گیرد را مشخص می‌کند. نحوهٔ محاسبهٔ شاخص الف-۱، عبارت است از: تفریق درصد عبارت‌های همکاری‌جویانه (مثبت) از عبارت‌های معارضه‌جویانه (منفی) و تقسیم نتیجه بر تعداد کل عبارت‌های منتسب به خود. نتایج به‌دست‌آمده، در

مقیاسی بین ۱- تا ۱+ متغیر است. نمرهٔ پایین‌تر، نشان‌دهندهٔ این است که سوژه (رهبر) در استراتژی مطلوب موردنظر خود، به اقدامات معارضه‌جویانه، وزن بیشتری داده و نمرهٔ بالاتر در این شاخص، نشان‌دهندهٔ وزن بیشتری است که رهبر به اقدامات همکاری‌جویانه در استراتژی مطلوب موردنظرش می‌دهد (Schafer & Walker, 2006b, 35).

•**الف-۲. شدت تاکتیک‌ها:** شدت در تعقیب یک استراتژی، نشان‌دهندهٔ نوع پاسخ به دومین پرسش ابزاری(الف-۲) است. این شاخص، نشان‌دهندهٔ تاکتیک‌هایی است که رهبران به‌واسطهٔ آن‌ها می‌توانند اهداف و مقاصد خود را به‌گونه‌ای مؤثر دنبال کنند. درحالی‌که استراتژی، به جهت‌گیری رویکرد رهبر به‌سوی اهداف سیاسی اشاره دارد، تاکتیک‌ها، پیش از هرچیز، به شدت پیگیری استراتژی موردنظر توسط یک رهبر می‌پردازد. شاخص الف-۲ بابررسی موازنهٔ کلی عبارت‌های همکاری‌جویانه و معارضه‌جویانه، همسو با پرسشدوم فلسفی (ف-۲) بوده وبا توزین افعال شش‌گانه(مجازات(۳-)، تهدید(۲-)، مخالفت(۱-)، حمایت(۱+)، تعهد(۲+)، و پاداش(۳+)) مورداستفادهٔ رهبر دربارهٔ خودش و سپس، تقسیم نتیجه بر ۳ در مقیاسی بین ۱- تا ۱+ محاسبه می‌شود. نمره‌های پایین‌تر، نشان‌دهندهٔ سودمندی بهره‌بردن از تاکتیک‌های معارضه‌جویانه و نمره‌های بالاتر، نشان‌دهندهٔ سودمندی استفاده از تاکتیک‌های همکاری‌جویانه از سوی رهبر است(Schafer & Walker, 2006b, 35-36).

•**الف-۳. تمایل به خطر کردن:** تنوع در انواع اعمال منتسب به خود در چندین دسته‌بندی، نشان‌دهندهٔ پاسخ به سومین پرسش ابزاری دربارهٔ رویکرد رهبر به محاسبه، کنترل، و پذیرش مخاطرات اقدامات سیاسی(الف-۳) است. مخاطرات،به‌معنای پیامدهای نامطلوب اقدامات همکاری‌جویانه و معارضه‌جویانه،خطر تسلیمهمراه با یک اقدام همکاری‌جویانه در تعقیب یک توافق و خطر بن‌بستهمراه با یک اقدام معارضه‌جویانه در تعقیب سلطه. این استدلال مبتنی‌بر مفاهیم ریسک‌پذیری و ریسک‌گریزی[1] در مورد نتایج گوناگون سیاسی است. شاخص تمایل به خطر کردن (الف-۳) هم‌راستا با سومین پرسش فلسفی(ف-۳) با کسر شاخص تنوع کیفی[2] از «۱» محاسبه شده و نمره‌هایبه‌دست‌آمده در طیفی بین «۰» و «۱» متغیرخواهد بود. نمره‌های پایین‌تر، نشان‌دهندهٔ ریسک‌پذیری پایین و نمره‌های بالاتر، نشانهٔ ریسک‌پذیری بالای سوژه است (Walker, Schafer and Young, 1998, 180).

---

۱ Risk Aversion

۲ IQV

•**الف-٤. زمان‌بندی اقدام:** چهارمین باورابزاری به زمان‌بندی اقدامات فرد مربوط می‌شود. این باوردر ادامهٔ باور پیشین (الف-۳)، به‌طور خاص برانعطاف‌پذیری تاکتیک‌های به‌کارگرفته‌شده توسط «خود» تمرکز داشته و نشانهٔ میزان انعطاف‌پذیری فرد(رهبر) در جهت‌گیری‌های سیاسی و گزینش تاکتیک‌های مناسب همکاری-تعارض و اعلانی-اعمالی است. شاخص الف-۴(۱) تنوع انتخاب‌های رهبر را به‌لحاظ اقدامات همکاری‌جویانه ومعارضه‌جویانه بررسی می‌کند و شاخص الف-۴(۲) تنوع اقدامات رهبر را به‌لحاظ توزیع اعلانی و اعمالی می‌سنجد. نحوهٔ محاسبهٔ شاخص الف-۴(۱) عبارت است از «۱» منهای قدرمطلق درصدعبارت‌های همکاری‌جویانه منهای درصد عبارت‌های معارضه‌جویانه و محاسبهٔ شاخص الف-۴(۲) عبارت است از یک منهای درصد عبارت‌های اعلانی، منهای درصد عبارت‌های اعمالی. نتایج هردو شاخص در طیفی بین «۰» و «۱» متغیربوده و نمره‌های بیشتر، نشان‌دهندهٔ انعطاف‌پذیری بالا و نمره‌های کمتر، نشانهٔ انعطاف‌پذیری پایین سوژه است (Walker, Schafer and Young, 1998, 181).

•**الف-۵. مطلوبیت ابزارها:** شاخص پنجم ابزاری، چگونگی درک یک رهبر را دربارهٔ ارزش به‌کارگیری تاکتیک‌های گوناگون در استفاده از قدرت سیاسی می‌سنجد. برای عملیاتی‌کردن این باور ابزاری، از شش شاخص گوناگون (مجازات،تهدید، مخالفت، حمایت،تعهد،پاداش) استفاده می‌شود که به‌نوعی بازتاب افعال شش‌گانه در روش افعال در نظام متن(VICS) است. برای محاسبهٔ هریک از این شاخص‌ها، مجموع عبارت‌هایی که در قالب هریک از این شاخص‌های شش‌گانه کدگذاری شده است را تقسیم برمجموع عبارت‌های به‌کار رفته ازسوی فرد دربارهٔ «خودش» می‌کنیم. نتایج به‌دست آمده در مقیاسی بین «۰» و «۱» محاسبه می‌شوند. نمره‌های بالاتر، به‌معنای سودمندی بیشتر ونمره‌های پایین‌تر، به‌معنای سودمندی کمتر در استفاده از هریک از تاکتیک‌های شش‌گانه در اعمال قدرت است(Schafer & Walker, 2006b, 37).

۳. داده‌های پژوهش

دراین مقاله، از گفته‌های شفاهی و سخنرانی‌های عمومی بنیامین نتانیاهو به‌منظور سنجش رمزگان عملیاتی وی استفاده شده است. داده‌های مورداستفاده، از متون مربوط به سیزده سخنرانی رسمی بنیامین نتانیاهو درمجامع داخلی و بین‌المللی در طول کابینه‌های دوم، سوم، و چهارم به‌رهبری وی در بازهٔ زمانی ۲۰۱۹-۲۰۰۹ تشکیل شده است.[۱] همهٔ داده‌های گفتاری (سخنرانی‌ها) موردبررسی در این مقاله، از وب‌سایت

۱.داده‌های مربوط به کابینهٔ نخست نتانیاهو در مقطع زمانی ۱۹۹۹-۱۹۹۶ به‌دلیل فاصلهٔ زمانی ده‌ساله با کابینهٔ دوم تا چهارم وی از شمول بررسی کنار گذاشته شدند.

وزارت امورخارجه اسرائیل، به‌عنوان نهاد رسمی روابط خارجی این رژیم، به‌شکل تصادفی، انتخاب شده‌اند. در گزینش داده‌های موردبررسی،تنها آن گروه از سخنرانی‌هایی انتخاب شدند که در اصل، به زبان انگلیسی ارائه شده‌اند. به‌بیان روشن‌تر، از سخنرانی‌های ترجمه‌شده ازعبری به انگلیسی استفاده نکرده‌ایم. معیاراصلی برای انتخاب هر سخنرانی، دارا بودن دست‌کم ۱۵۰۰ کلمه و تمرکز بر موضوع سیاست خارجی بوده است. جدول شمارۀ(۲) داده‌های مورداستفاده در تحلیل رمزگان عملیاتی بنیامین نتانیاهو را به‌تفکیک کابینه‌های تحت رهبری وی در بازۀ زمانی ۲۰۱۹-۲۰۰۹ نشان می‌دهد.

جدول شمارۀ (۲).متون مورداستفاده برای استخراج رمزگان عملیاتی بنیامین نتانیاهو

ردیف	عنوان	تاریخ	دوره تصدی
۱	سخنرانی در کنفرانس سران سازمان‌های یهودی آمریکا	۱۷ فوریه ۲۰۱۰	کابینه دوم نتانیاهو (مارس ۲۰۰۹ـمارس ۲۰۱۳)
۲	سخنرانی در کمیتۀ عمومی آمریکاـاسرائیل (ایپک)[1]	۵ مارس ۲۰۱۲	
۳	سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد	۲۷ سپتامبر ۲۰۱۲	
۴	سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد	۱ اکتبر ۲۰۱۳	کابینه سوم نتانیاهو (مارس ۲۰۱۳ـمه ۲۰۱۵)
۵	سخنرانی در فدراسیون یهودیان آمریکای شمالی	۱۰ نوامبر ۲۰۱۳	
۶	سخنرانی در مجمع سابان[2]	۸ دسامبر ۲۰۱۳	
۷	سخنرانی در کنفرانس سران سازمان‌های یهودی آمریکا	۱۷ فوریه ۲۰۱۴	
۸	سخنرانی در کمیتۀ عمومی آمریکاـاسرائیل (ایپک)	۴ مارس ۲۰۱۴	
۹	سخنرانی در کنگرۀ آمریکا	۳ مارس ۲۰۱۵	
۱۰	سخنرانی در کنفرانس هرتزلیا[3]	۹ ژوئن ۲۰۱۵	کابینه چهارم نتانیاهو (مه ۲۰۱۵ـآوریل ۲۰۱۹)
۱۱	سخنرانی در فدراسیون یهودیان آمریکای شمالی	۴ اوت ۲۰۱۵	
۱۲	سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد	۱ اکتبر ۲۰۱۵	
۱۳	سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد	۲۷ سپتامبر ۲۰۱۸	

٤.تحلیل داده‌های پژوهش

پس از انتخاب سخنرانی‌ها، داده‌های خام به‌منظور دستیابی به رمزگان عملیاتی بنیامین نتانیاهو به نرم‌افزارتحلیل محتوای خودکار +Profiler (نسخۀ7.3.18) منتقل و کدگذاری شد. این نرم‌افزار آنلاین،که به‌منظور تحلیل کمی متون در علوم اجتماعی و رفتاری توسط طراحان نظریۀ تحلیل رمزگان عملیاتی و

---

۱ AIPAC

۲ Saban Forum

۳ Herzlya Conference

روش افعال در نظام متن (یانگ و شیفر) در قالب Social Science Automation "Inc"طراحی شده است، عبارت‌ها(جمله‌های دارای فعل) را از سخنان عمومی رهبران، استخراج و با کمک یک فرهنگ‌لغت رمزگان عملیاتی، برمبنای ارزش‌های «مثبت و منفی» و در مورد «خود و دیگری» محاسبه می‌کند.

مارک شِیفر،یکی از مبتکران روش افعال در نظام متن به‌منظور محاسبهٔ رمزگان عملیاتی، یک صفحهٔ گسترده[1]اکسل طراحی کرده است که می‌توان از آن به‌منظور محاسبهٔ هر باور در رمزگان عملیاتی استفاده کرد.درنتیجه، عبارت‌های فعلی به‌دست‌آمده از نرم‌افزار Profiler+ (جدول شمارهٔ ۳) را دردسته‌های مربوط به خود و دیگری در این برنامهٔ اکسل وارد کردیم. این برنامه،دربردارندهٔ فرمول‌هایی است که در شاخص‌های افعال در نظام متن(VICS) به‌منظور ایجاد داده‌های کمی برای هر پرسش فلسفی و ابزاری به‌کار می‌رود. برای محاسبهٔ نمره‌های نتانیاهو در قالب باورهای ده‌گانهٔ فلسفی و ابزاری، مجموعهٔ سیزده سخنرانی وی را براساس تاریخ ارائهٔ آن‌ها، به سه کابینهٔ تحت رهبری نتانیاهو در بازهٔ زمانی ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۹ تقسیم کرده و میانگین نمره‌های هر کابینه را به‌صورت جداگانه محاسبه کردیم تاامکان مقایسهٔ این سه دوره با یکدیگر فراهم شده و سطح ثبات و تغییرات در باورهای نخست‌وزیر اسرائیل و رمزگان عملیاتی وی در طول زمان مشخص شود.

جدول شمارهٔ (۳). عبارت‌های فعلی برگرفته از سخنرانی‌های نتانیاهو براساس مرجع انتساب

	کابینهٔ دوم تعداد واژگان: ۹۹۶۱		کابینهٔ سوم تعداد واژگان: ۲۱۲۱۲		کابینهٔ چهارم تعداد واژگان: ۱۲۸۶۱	
عبارت‌های فعلی	خود	دیگری	خود	دیگری	خود	دیگری
مجازات	۵	۸۳	۹	۱۶۵	۱۳	۱۰۲
تهدید	۲	۸	۲	۱۹	۵	۳۱
مخالفت/ مقاومت	۸	۴۳	۲۴	۱۰۷	۲۱	۵۹
استدعا/ حمایت	۳۹	۱۰۷	۸۳	۲۲۴	۴۹	۱۰۸
تعهد	۳	۱۲	۹	۳۵	۲	۲۲
پاداش	۱۲	۵۹	۲۹	۱۴۷	۱۳	۶۴

۵. یافته‌های پژوهش

میانگین نتایج به‌دست‌آمده از تحلیل رمزگان عملیاتی نتانیاهو، به‌تفکیک کابینه‌های تحت‌رهبری وی در

---

۱ Spreadsheet

فاصلهٔ سال‌های ۲۰۱۹-۲۰۰۹ در جدول شمارهٔ(۴) آمده است. این نتایج، میزان ثبات یا تغییر درباورها ورمزگان عملیاتی نتانیاهو را در کابینهٔ دوم(۲۰۱۳- ۲۰۰۹)، کابینهٔ سوم (۲۰۱۵- ۲۰۱۳) و کابینهٔ چهارم(۲۰۱۹-۲۰۱۵) به‌رهبری وی نشان می‌دهد. افزون‌براین،یکی از کاربردهای روش‌های تحلیل محتوای کمی،ازجمله تحلیل رمزگان عملیاتی و به‌ویژه الگوی افعال در نظام متن، فراهم بودنامکان مقایسهٔ نتایج به‌دست‌آمده از تحلیل رمزگان عملیاتی یک رهبر خاص در برابر داده‌های گروه‌های مرجعی است که پیش‌ازآن ساخته شده است. درهمین‌راستا، نمره‌های به‌دست‌آمده از تحلیل رمزگان عملیاتی نتانیاهو با داده‌های به‌دست‌آمده از بررسی گروه مرجع (شامل میانگین رمزگان عملیاتی ۱۳۰ تن از رهبران جهان) مقایسه شده است. در ادامه به شرح نتایج و یافته‌های به‌دست‌آمده از بررسی رمزگان عملیاتی نتانیاهو می‌پردازیم.

جدول شمارهٔ (٤).رمزگانعملیاتیبنیامین نتانیاهودر مقایسه با میانگین رهبران جهان

باورهای فلسفی و ابزاری	کابینه‌دوم (۳ سخنرانی)	کابینه سوم (٦ سخنرانی)	کابینه چهارم (٤ سخنرانی)	میانگین ۱۳۰ رهبر جهان*	انحراف استاندارد
ف-۱. ماهیت جهان سیاست	۰,۱۴	۰,۱۶	**۰,۰۵**	۰,۳۴	۰,۱۲
ف-۲. تحقق ارزش‌های سیاسی	۰,۰۰	۰,۰۵	**-۰,۰۵**	۰,۱۶	۰,۰۸
ف-۳. پیش‌بینی آیندهٔ سیاسی	۰,۱۰	۰,۰۹	۰,۰۸	۰,۱۲	۰,۰۲
ف-۴. تسلط بر تحولات تاریخی	۰,۲۲	۰,۱۹	۰,۱۸	۰,۱۹	۰,۰۷
ف-۵. نقش شانس	۰,۹۸	۰,۹۸	۰,۹۸	۰,۹۷	۰,۰۱
الف-۱.استراتژی مطلوب	۰,۵۶	۰,۵۷	**۰,۱۹**	۰,۵۳	۰,۱۶
الف-۲. تاکتیک مناسب	۰,۲۶	۰,۳۱	**۰,۰٦**	۰,۲۳	۰,۰۹
الف-۳. تمایل به خطر کردن	۰,۲۷	۰,۲۳	۰,۲۲	۰,۲۴	۰,۱۰
الف-۴(۱). زمان‌بندی در اقدام (همکاری وتعارض)	۰,۴۴	۰,۴۳	**۰,۷۱**	۰,۴۶	۰,۱۶
الف-۴(۲). زمان‌بندی در اقدام (اعلانی و اعمالی)	۰,۴۹	۰,۵۰	۰,۵۰	۰,۵۵	۰,۱۳
الف-۵. مطلوبیت ابزار(پاداش)	۰,۱۷	۰,۲۰	**۰,۱۳**	۰,۱۸	۰,۰۶
الف-۵. مطلوبیت ابزار(تعهد)	۰,۰۴	۰,۰۷	**۰,۰۱**	۰,۰۴	۰,۰۲
الف-۵. مطلوبیت‌ابزار(استدعا/حمایت)	۰,۵۶	۰,۵۲	**۰,٤٦**	۰,۵۴	۰,۱۰

الف-۵. مطلوبیت‌ابزار(مخالفت/مقاومت)	۰٫۱۲	۰٫۱۶	**۰٫۲٤**	۰٫۱۰	۰٫۰۴
الف-۵. مطلوبیت ابزار(تهدید)	۰٫۰۳	۰٫۰۱	**۰٫۰۵**	۰٫۰۲	۰٫۰۲
الف-۵. مطلوبیت ابزار(مجازات)	۰٫۰۷	۰٫۰۵	**۰٫۱۳**	۰٫۰۹	۰٫۰۴

*داده‌های مربوط به گروه مرجع رهبران جهان در تماس شخصی نگارنده با پروفسور مارک شِیفر، استاد دپارتمان روابط بین‌الملل دانشگاه فلوریدای مرکزی از ایشان دریافت شد. **نتایج بولد(پررنگ) تغییرات عمده در رمزگان عملیاتی نتانیاهو در طول زمان را نشان می‌دهد.

۵-۱. رمزگان عملیاتی نتانیاهو در دوران کابینهٔ دوم(۲۰۱۳-۲۰۰۹)

نتایج به‌دست‌آمده از بررسی باورهای فلسفی و ابزاری نتانیاهودر کابینهٔ دوم به‌رهبری وی، نشان می‌دهد که باور او دربارهٔ ماهیت جهان سیاست(ف-۱) در مقایسه با میانگین رهبران جهان(۰/۳۴) کمتر دوستانه[1] (۰/۱۴)بوده است. این به‌این‌معنا است که نتانیاهو به محیط سیاسی پیرامون، مخالفان، و بازیگران سیاسی دیگر، تنها تاحدی هماهنگ و دوستانه می‌نگرد. نتانیاهو در این دوره دربارهٔ تحقق آرمان‌ها و اهداف سیاسی(ف-۲) نیز در مقایسه با میانگین رهبران جهان(۰/۱۶) باوری آمیخته از خوش‌بینی و بدبینی(۰/۰۰) داشته است. با توجه به اینکه پرسش فلسفی نخست، یک باور اصلی[2]به‌شمار آمده و برمبنای شاخص‌های روش افعال در نظام متن، بر باور دوم فلسفی تأثیرگذار است، نتانیاهو را نمی‌توان در این دوره،فردی خوش‌بین به تحقق اهداف و آرمان‌های سیاسی به‌شمار آورد. در ادامه، نتانیاهو در پیش‌بینی آیندهٔ سیاسی (ف-۳) (سومین پرسش فلسفی) از قابلیت بسیار کمی(۰/۱۰) برخوردار بوده است؛به‌این‌معناکه وی مخالفان سیاسی و سایر بازیگران درجهان سیاست را در انواع مختلفی از اقدامات مثبت(دوستانه) یا منفی(خصمانه) دخیل دانسته و این امر سبب شده است که از قابلیت بسیار کمی در پیش‌بینی اقدامات دیگران و آیندهٔ سیاسی برخوردار باشد. در مورد چهارمین پرسش فلسفی، یعنی تسلط بر تحولات تاریخی و نتایج سیاسی(ف-۴)، نتانیاهو از تسلط کمی(۰/۲۲) در این باور برخوردار بوده است. این شاخص، نشان‌دهندهٔ باوراندک نتانیاهو به تسلط بر تحولات تاریخی و ابتکار عمل در محیط سیاسی بوده و به‌همین‌نسبت به کنترل تحولات تاریخی و نتایج سیاسی توسط مخالفان و بازیگران سیاسی دیگر، باور داشته است. سرانجام، پاسخ به پنجمین پرسش فلسفی، یعنی نقش شانس در تحولات تاریخی(ف-۵)، تابع پاسخ به باورهای سوم و چهارم فلسفی است؛ به‌این‌معنا که اگر رهبر تصور کند که برتحولات تاریخی(ف-۴) و

---

۱ Somewhat Friendly

۲ Master Belief

قابلیت پیش‌بینی آیندهٔ سیاسی(ف-۳) تسلط ندارد (در مورد نتانیاهو چنین است)، باور زیادی به نقش شانس در تحولات تاریخی خواهد داشت. نتایج به‌دست‌آمده از بررسی پنجمین پرسش فلسفی نیز بیانگراین است که نتانیاهو، باور بسیار زیادی(۰/۹۸) به نقش شانس در نتایج سیاسی و تحولات تاریخی داشته است.

نتایج به‌دست‌آمده از بررسی باورهای ابزاری نتانیاهو در این دوره نیز نشان می‌دهد که استراتژی مطلوب (الف-۱) موردنظر نتانیاهو در راستای رسیدن به اهداف سیاسی، یک استراتژی آشکارا همکاری‌جویانه[۱] (۰/۵۶) بوده، ولی تاکتیک مورداستفادهٔاو در پیگیری مؤثر اهداف سیاسی(الف-۲) تنها تاحدی همکاری‌جویانه(۰/۲۶) بوده است؛ بنابراین،این شاخص نشان می‌دهد که نتانیاهو در باور به یک استراتژی همکاری‌جویانه، تاکتیک مؤثری را به‌کار نگرفته است. نتایج سومین باور ابزاری نتانیاهو، یعنی تمایل به خطر کردن (الف-۳) نشان می‌دهد که وی در محاسبه، کنترل، و پذیرش مخاطرات اقدامات سیاسی خود هنگام اعمال قدرت، تمایل کمی(۰/۲۷) به خطر کردن داشته است.

در مورد چهارمین باورابزاری، یعنی باور به بهترین زمان برای اقدام به همکاری یا تعارض(ف-۴(۱))، نتایج به‌دست‌آمده از بررسی رمزگان عملیاتی نتانیاهو نشان می‌دهد که وی از انعطاف‌پذیری متوسطی(۰/۴۴) برخوردار بوده است؛ به‌این‌معنا که وی کم‌وبیش به استراتژی موردنظر خود در سیاست خارجی پایبند بوده و در جهت‌گیری به‌نفع تاکتیک‌های همکاری‌جویانه یا متعارض، جانب احتیاطرا نگه داشته است. دربارهٔ بعد دیگر باور به بهترین زمان برای اقدام در نظر و عمل (ف-۴(۲)) نیز نتایج به‌دست‌آمده از بررسی رمزگان عملیاتی نتانیاهو نشان می‌دهد که وی از انعطاف‌پذیری متوسطی(۰/۴۹) برخوردار بوده است؛ به‌این‌معنا که در کاربرد تاکتیک‌های همکاری‌جویانه(مثبت) یا متعارض(منفی) (در حوزهٔ اعلانی و اعمالی) نیز نگرشی همراه با احتیاط داشته و در میانهٔ این طیف قرار می‌گیرد. سرانجام، نتایج به‌دست‌آمده از پنجمین پرسش ابزاری، یعنی باور به استفاده از ابزارهای مطلوب(الف-۵) برای اعمال قدرت، نشان‌دهندهٔ گرایش هررهبر به استفاده از شش نوع فعل خاص است. نمره‌های بنیامین نتانیاهو در بین ابزارهای شش‌گانهٔ اعمال قدرت (پاداش، تعهد، استدعا/حمایت، مخالفت/مقاومت، تهدید و مجازات) نشان می‌دهد کهوی برای رسیدن بهاهداف خود در برابر بازیگران دیگر فعال در محیط سیاسی، بیشترین وزنو مطلوبیت را به استفاده از ابزار استدعا/ حمایت(۰/۵۶)، به‌عنوان یک ابزار همکاری‌جویانه، و کمترین وزن را به استفاده از

---

۱ Definitely Cooperative

ابزارهای تهدید(۰/۰۳)، تعهد(۰/۰۴) و مجازات(۰/۰۷) داده است. نگرشتانیاهو به استفاده ازابزارهای باقی‌مانده، یعنی مخالفت/مقاومت(۰/۱۲) و نیز پاداش(۰/۱۷) در جایگاه نسبتاً متوسطی قرار می‌گیرد.

۵-۲. ثبات دررمزگان عملیاتی نتانیاهو در دوران کابینهٔ سوم(۲۰۱۵-۲۰۱۳)

نتایج به‌دست‌آمده از بررسی باورهای فلسفی و ابزاری نتانیاهو در دوران کابینهٔ سوم نشان می‌دهد که او همچنان در مورد ماهیت جهان سیاست(ف-۱)، باوری تاحدی دوستانه(۰/۱۶) دارد. بااین‌حال، برخلاف دورهٔ‌گذشته، به تحقق آرمان‌ها و اهداف سیاسی(ف-۲) تا حدیخوش‌بینانه(۰/۰۵) می‌نگرد.نتایج مربوط به سومین پرسش فلسفی، یعنی پیش‌بینی آیندهٔ سیاسی(ف-۳)، نشان می‌دهد که نتانیاهو از قابلیت پیش‌بینی اندکی(۰/۰۹) برخوردار بوده و بازیگران سیاسی را در رویدادهای گوناگون(همکاری و تعارض) دخیل می‌داند،که این امر، جهان سیاست را در نگاه او همچنان پیش‌بینی‌ناپذیر می‌کند. برداشت نتانیاهو از تسلط بر تحولات تاریخی و نتایج سیاسی(ف-۴) همچون دورهٔ پیشین، نشان از تسلط پایین(۰/۱۹) او براین تحولات و نتایج سیاسی داشته و نقششایر بازیگران و مخالفان سیاسی خود را در این مسئله پررنگ می‌بیند. نتایج به‌دست‌آمده از بررسی پنجمین پرسش فلسفی نیز که تابعی از پرسش‌های سوم و چهارم فلسفی است،نشان می‌دهد که نتانیاهو همچنان باور بسیار زیادی (۰/۹۸) به نقش شانس در نتایج سیاسی و تحولات تاریخی(ف-۵) داشته است.

نتایج بررسی باورهای ابزاری نتانیاهو در دوران کابینهٔ سوم نشان می‌دهد که استراتژی مطلوب (الف-۱) موردنظر وی در راستای رسیدن به اهداف سیاسی، همانند دورهٔپیش، یک استراتژی آشکارا همکاری‌جویانه(۰/۵۷) بوده و تاکتیک مورداستفادهٔ وی درراه رسیدن به اهداف سیاسی نیز، همچون دورهٔ‌گذشته،تاحدی همکاری‌جویانه (۰/۳۱) بوده است. هرچندبرخلاف دورهٔ‌گذشته، برشدت این باور همکاری‌جویانه، اندکی افزوده شده است. نتایج سومین باور ابزاری نتانیاهو، یعنی تمایل به خطر کردن (الف-۳) نشان می‌دهد که وی در محاسبه، کنترل، و پذیرش مخاطرات اقدامات سیاسی خود، هنگام اعمال قدرت، تمایل بسیارکمی(۰/۲۳) به خطر کردن داشته است. این نتیجه نشان می‌دهد که ریسک‌پذیری نتانیاهو نسبت به دورهٔپیش، اندکی کاهش یافته است. در مورد باورابزاری چهارم، یعنی زمان‌بندی برای اقدام(همکاری یا تعارض)(ف-۴(۱)) نتایج به‌دست‌آمده از بررسی رمزگان عملیاتی نتانیاهو نشان می‌دهد که وی کماکان از انعطاف‌پذیری متوسطی(۰/۴۳) برخوردار بوده است؛ به‌این‌معنا که همچنان به استراتژی

---

۱ Somewhat Optimistic

موردنظر خود در سیاست خارجی، پایبند مانده است. در مورد بعددوم باور به زمان‌بندی برای اقدام (اعلانی و اعمالی)(ف-۴(۲)) نیز نتایج به‌دست‌آمده از بررسی رمزگان عملیاتی نتانیاهو نشان می‌دهد که وی همچنان از انعطاف‌پذیری متوسطی(۰/۵۰) برخوردار بوده است؛ به‌این‌معنا که در تغییر از تاکتیک‌های همکاری‌جویانه(مثبت) به تاکتیک‌های متعارض (منفی) و برعکس، درنظر و عمل، نگرشی همراه بااحتیاط داشته و کماکان در میانهٔ این طیف قرار می‌گیرد. سرانجام، نتایج به‌دست‌آمده ازپنجمین پرسش ابزاری، یعنی باور به استفاده از ابزارهای مطلوب(الف-۵) در راستای اعمال قدرت، نشان می‌دهد که نتانیاهو در بین ابزارهای شش‌گانهٔ اعمال قدرت، همچنان بیشترین وزن و مطلوبیت را به‌منظور رسیدن به اهداف سیاسی خود در برابر بازیگران دیگر، به استفاده ازابزار استدعا/ حمایت(۰/۵۲) به‌عنوان یک ابزار همکاری‌جویانه، و کمترین مطلوبیت را به استفاده ازابزار تهدید(۰/۰۱) و مجازات(۰/۰۵)، به‌عنوان ابزارهای متعارض داده است. بااین‌حال،نگرش نتانیاهو در مورد استفاده از ابزارهای باقی‌مانده، یعنی پاداش(۰/۲۰) و مخالفت/مقاومت(۰/۱۶)، باوجود افزایشمطلوبیت این دوابزار در مقایسه با دورهٔ‌گذشته، همچنان در جایگاه نسبتاً متوسطی قرار می‌گیرد.

۵-۳. تغییردررمزگان عملیاتی نتانیاهو در دوران کابینهٔ چهارم (۲۰۱۹-۲۰۱۵)

نتایج به‌دست‌آمده از بررسی رمزگان عملیاتی نتانیاهو در کابینهٔ چهارم نشان می‌دهد که باور او دربارهٔ ماهیت جهان سیاست، برخلاف نگرش خوش‌بینانه‌اش در کابینه‌های پیشین، به رویکردی که به‌طور هم‌زمان به هماهنگی و تعارض منافع در محیط سیاسی توجه دارد (۰/۰۵)، تغییر یافته است. این تغییر نگرش، بر دومین باور فلسفی نتانیاهو، یعنی تحقق آرمان‌ها و اهداف سیاسی(ف-۲) نیز تأثیر گذاشته و برخلاف دوره‌های گذشته، نگرش او را تاحدی بدبینانه (۰/۰۵-) کرده است. نتایج مربوط به سومین پرسش فلسفی، یعنی پیش‌بینی آیندهٔ سیاسی(ف-۳) نشان می‌دهد که نتانیاهو، همچنان بازیگران سیاسی دیگر را در رویدادهای گوناگون، اعم از مثبت (همکاری‌جویانه) و منفی (متعارض)، دخیل دانسته و جهان سیاست را پیش‌بینی‌ناپذیر (۰/۰۸) می‌داند. نتایج به‌دست‌آمده از بررسی چهارمین پرسش فلسفی نشان می‌دهد که نتانیاهو باور کمی (۰/۱۸) به تسلط خود بر تحولات تاریخی و نتایج سیاسی(ف-۴) داشته و به‌همان‌نسبت به کنترل تحولات تاریخی و نتایج سیاسی توسط مخالفان و بازیگران سیاسی دیگر، باور داشته است. در وضعیت‌های بحرانی و حاد تصمیم‌گیری، رهبرانی که معمولاً تسلط کمتری بر تحولات تاریخی دارند، ممکن است در انتخاب گزینه‌های موجود برای رویارویی با مخالفان خود، احساس محدودیت کرده و این کمبود تسلط را با ایجاد درگیری و اقدامات تهاجمی جبران کنند. معمولاً زمانی‌که

یک رهبر، خود را در تنگنا می‌بیند و هیچ گزینهٔ مناسبی ندارد، به واکنش‌های خشونت‌آمیز روی می‌آورد (Post, 2003, 391).

نتایج به‌دست‌آمده از بررسی باور پنجم فلسفی، یعنی نقش شانس در تحولات تاریخی (ف-۵) که تابعی از پاسخ به پرسش‌های سوم و چهارم فلسفی است، نشان می‌دهد که نتانیاهو همچون دو دولت پیشین خود،باور زیادی (۰/۹۸) به نقش شانس در تحولات تاریخی و نتایج سیاسی داشته است.

نتایج بررسی باورهای ابزاری نتانیاهو در دوران کابینهٔ چهارم (۲۰۱۹-۲۰۱۵) نشان می‌دهد که استراتژی مطلوب (الف-۱) وی در راستای رسیدن به اهداف سیاسی، تغییرات محسوسی داشته و برخلاف دورهٔ گذشته، کمتر همکاری‌جویانه(۰/۱۹) بوده است. تاکتیک (الف-۲)مورداستفادهٔنتانیاهو در راه رسیدن به اهداف سیاسی نیز برخلاف دورهٔ گذشته، تاحد بسیار کمی همکاری‌جویانه(۰/۰۶) بوده است. نتایج سومین باور ابزاری نتانیاهو، یعنی تمایل به خطر کردن (الف-۳) نشان می‌دهد که وی در محاسبه، کنترل، و پذیرش مخاطرات اقدامات سیاسی خود هنگام اعمال قدرت، تمایل کمی به خطر کردن (۰/۲۲) داشته است. در مورد باور ابزاری چهارم، یعنی باور به زمان‌بندی برای اقدام(همکاری یا تعارض)(ف-۴(۱)) نتایج به‌دست‌آمده از بررسی رمزگان عملیاتی نتانیاهو نشان می‌دهد که وی، برخلاف دوره‌های پیشین، از انعطاف‌پذیری بیشتری(۰/۷۱) در زمینهٔ باور به ضرورت تغییر در تاکتیک‌های همکاری‌جویانه و متعارض برخوردار شده است؛ بااین‌حال، سطح انعطاف‌پذیری وی در استفاده از انواع رفتارهای همکاری‌جویانه و متعارض در سطح اعلانی و اعمالی(ف-۴(۲)) همانند دوره‌های پیشین، در جایگاه متوسطی(۰/۵۰) قرار دارد. سرانجام، باور نتانیاهو به استفاده از ابزارهای مطلوب(الف-۵) برای اعمال قدرت نشان می‌دهد که وی هنوز بیشترین سودمندی را در استفاده از ابزار استدعا/ حمایت(۰/۴۶) به‌عنوان ابزاری همکاری‌جویانه در ارتباط با بازیگران فعال در محیط سیاسی به‌شمار می‌آورد. بااین‌حال، در مقایسه با دوره‌های گذشته، باور به استفاده از این ابزار،کاهش محسوسی داشته و به همان میزان بر مطلوبیت بهره‌مندی از ابزارهای دیگر اعمال قدرت، همچون ابزارهای متعارض مانند مخالفت/مقاومت(۰/۲۴)، تهدید(۰/۰۵) و مجازات(۰/۱۳) در جهان‌بینی نتانیاهو افزوده شده است. کمترین میزان مطلوبیت در ابزارهای اعمال قدرت در این دوره را برخلاف دوره‌های پیشین، ابزار تعهد(۰/۰۱) به خود اختصاص داده است؛ به‌این‌معنا که نتانیاهو، برخلاف دوره‌های پیشین، به استفاده از ابزار تعهد در برابر بازیگران سیاسی دیگر، به‌ویژه متحدان اسرائیل(آمریکا)، چندان باور نداشته است.

نتیجه‌گیری

هدف اصلی پژوهش حاضر، بررسی الگوهای ادراکی بنیامین نتانیاهو در حوزهٔ سیاست خارجی با استفاده از تحلیل دیدگاه‌ها و مواضع وی در دوران تصدی نخست‌وزیری اسرائیل بوده است. به‌این‌منظور، متون مربوط به سیزده سخنرانی وی دربارهٔ سیاست خارجی اسرائیل، در قالب سه دورهٔ زمانی، به‌تفکیک کابینهٔ دوم(۲۰۱۳-۲۰۰۹)، کابینهٔ سوم(۲۰۱۵-۲۰۱۳)، و کابینهٔ چهارم(۲۰۱۹-۲۰۱۵) به‌رهبری وی، درچارچوب رویکرد تحلیل رمزگان عملیاتی و روش «افعال در نظام متن» مورد تحلیل محتوای کمی قرار گرفت. نتایجی که از بررسی الگوهای ادراکی نتانیاهو در حوزهٔ باورهای فلسفی و ابزاری به‌دست آمد، نشان می‌دهد که باورهای فلسفی نتانیاهو در طول کابینهٔ دوم و سوم (۲۰۱۵-۲۰۰۹)، ثباتی نسبی داشته است. در حوزهٔ باورهای فلسفی، نتانیاهو در این دوران، نگرشی نسبتاً خوش‌بینانه به سرشت روابط (ف-۱) در عرصهٔ سیاست خارجی دارد که از هماهنگی نسبی با منافع اسرائیل برخوردار بوده و امکان تحقق آرمان‌ها و ارزش‌های سیاسی(ف-۲) موردنظر وی در این عرصه را تاحدودی فراهم می‌کند. بااین‌حال، «دیگری» همواره نقش پررنگ و تأثیرگذاری بر نظام ادراکی نتانیاهو داشته و می‌توان رد پای آن را در هر کنش مثبت و منفی سیاست خارجی در نظام باورهای وی مشاهده کرد. نتانیاهو با انتساب طیف متنوعی از اقدامات همکاری‌جویانه و متعارض به «دیگری» (مخالفان سیاسی، بازیگران داخلی و بین‌المللی) امکان پیش‌بینی آیندهٔ سیاسی(ف-۳) و کنترل تحولات تاریخی و نتایج سیاسی(ف-۴) را از خود سلب کرده و باورزیادی به نقش شانس(ف-۵) در این تحولات دارد. این ثبات در باورهای فلسفی نتانیاهودر کابینهٔ دوم و سوم به‌رهبری وی، به حوزهٔ باورهای ابزاری نیز تسری یافته است؛ به‌گونه‌ای که در هردو مقطع، به استراتژی(الف-۱) آشکارا همکاری‌جویانه‌ای باور داشته و تاکتیک (الف-۲) مورداستفادهٔ وی برای رسیدن به اهداف سیاسی نیز تاحدی همکاری‌جویانه بوده است. افزون‌براین، میزان انعطاف‌پذیری (الف-۴) نتانیاهو در تغییر نوع تاکتیک مورداستفاده(همکاری/تعارض) در کابینهٔ دوم و سوم در سطح متوسطی بوده است. این باور ازیک‌سو، نشانهٔ پایبندی وی به راهبرد موردنظر خود در سیاست خارجی و ازسوی‌دیگر، نشانهٔ ریسک‌پذیری پایین(الف-۳) او می‌باشد. در بین ابزارهای مطلوب(الف-۵) مورداستفادهٔ نتانیاهو در دو مقطع کابینهٔ دوم و سوم، وی بیشترین سودمندی را در استفاده از ابزار استدعا/حمایت در راستای جلب حمایت متحدان اسرائیل و به‌حاشیه‌راندن دشمنان این رژیم در عرصهٔ سیاست خارجی داشته و به کاربرد ابزارهای همکاری‌جویانه‌ای مانند ابزار تعهد و ابزارهای متعارض مانند مجازات و تنبیه،کمترین تمایل را داشته است. همچنین، استفاده از ابزارهای مقاومت/مخالفت و ابزار پاداش در نظام ادراکی نتانیاهو در این دوره در جایگاه متوسطی بوده است.

با ورود به کابینهٔ چهارم، برخی از باورهای فلسفی و ابزاری نتانیاهو نسبت به دو کابینهٔ‌پیشین، دچار تحول شده است. در چارچوب باورهای فلسفی، خوش‌بینی آشکار نتانیاهو به ماهیت جهان سیاست (ف-۱) و باور به تحقق آرمان‌ها و ارزش‌های سیاسی(ف-۲) جای خود را به نگرشی نسبتاً بدبینانه داده است؛ به‌گونه‌ای که نتانیاهو، عرصهٔ سیاست خارجی را چندان با منافع اسرائیل هماهنگ نمی‌بیند. برخی از باورهای ابزاری نتانیاهو نسبت به دو کابینهٔ‌گذشته نیز تغییراتی را به‌خود دیده است. استراتژی موردنظر نتانیاهو(الف-۱) از یک استراتژی آشکارا همکاری‌جویانه، به‌سوی یک استراتژی تاحدی همکاری‌جویانه سوق یافته و تاکتیک موردنظر(الف-۲) وی برای رسیدن به اهداف سیاسی، از یک تاکتیک تاحدی همکاری‌جویانه، جای خود را به تاکتیکی آمیخته از همکاری و تعارض داده است. یکی دیگر از موارد تغییر،افزایش انعطاف‌پذیری نتانیاهو در تغییر تاکتیک (همکاری و تعارض)(الف-۴(۱)) در عرصهٔ سیاست خارجی است که نشان‌دهندهٔ پایبندی پایین او به راهبرد خود در سیاست خارجی و تصمیم‌گیری، بنا به شرایط زمانی بوده که پیش‌بینی کنش وی در این عرصه را دشوار می‌کند. سرانجام، باور نتانیاهو به استفاده از ابزار مطلوب(الف-۵) در سیاست خارجی نیز دچار تغییراتی شده است. تاحدودی از مطلوبیت استفاده از ابزار استدعا/حمایت کاسته شده و درمقابل، بر مطلوبیت ابزارهای متعارضی همچون مقاومت/مخالفت، تهدید و مجازات در چارچوب نظام باورهای نتانیاهو، افزوده شده است. یکی از دلایل اصلی تغییر نظام باورهای نتانیاهو در طول دولت چهارم (۲۰۱۹-۲۰۱۵) را می‌توان در حرکت غیرمترقبهٔ آمریکا (متحد) و ایران(دیگری) در انعقاد توافق اتمی(برجام) و کاستن از تنش در روابط دوجانبه در آغاز کابینهٔ چهارم به‌رهبری وی درنظر گرفت. این تغییر باور را می‌توان به‌خوبی از سخنان نتانیاهو در گردهمایی سالانهٔ کمیته عمومی آمریکاـاسرائیل(ایپک) در سوم مارس ۲۰۱۵ در آستانهٔ توافق هسته‌ای(برجام) مشاهده کرد:

اسرائیل و ایالات متحده بر این باورند که ایران نباید سلاح هسته‌ای داشته باشد. اما ما در مورد بهترین راه برای جلوگیری از توسعهٔ این تسلیحات توسط ایران اختلاف‌نظر داریم. درحال‌حاضر اختلاف‌نظر بین متحدان، امری طبیعی است که گاهی حتی بین نزدیک‌ترین متحدان وجود دارد؛ زیرا، تفاوت‌های مهمی بین آمریکا و اسرائیل وجود دارد. آمریکا کشور بزرگی است؛ اسرائیل کشور کوچکی است. آمریکا در یکی از امن‌ترین مناطق جهان قرار دارد؛ اسرائیل در خطرناک‌ترین منطقهٔ جهان قرار دارد. آمریکا قوی‌ترین قدرت جهان است؛ اسرائیل قوی است، اما بسیار آسیب‌پذیر است. رهبران آمریکا نگران امنیت کشورشان هستند؛ رهبران اسرائیل نگران بقای کشورشان هستند. من نُه سال نخست‌وزیر اسرائیل بوده‌ام. حتی یک روز نبوده که به بقای کشورم و اقداماتی که برای اطمینان از بقای آن لازم است، فکر نکرده

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

باشم. به‌دلیل این تفاوت‌ها، آمریکا و اسرائیل در جریان دوستی تقریباً هفتادسالهٔ ما، اختلافاتی جدی داشته‌اند» (Netanyahu, 2015 March 3).

References

Brownstein, L. (1977). Decision Making in Israeli Foreign Policy: An Unplanned Process. *Political Science Quarterly*, *92*(2), 259–279.

Dille, B. (2000). The Prepared and Spontaneous Remarks of Presidents Reagan and Bush: A Validity Comparison for at-a-Distance Measurements. *Political Psychology*, *21*(3), 573–585.

George, A. L. (1969). The Operational Code: A Neglected Approach to the Study of Political Leaders and Decision Making. *International Studies Quarterly*, *13*(2), 190–222.

Holsti, O. (1970). The Operational Code Approach to the Study of Political Leaders: John Foster Dulles' Philosophical and Instrumental Beliefs. *Canadian Journal of Political Science*, *3*(1), 123–157.

Hudson, V. M. & Vore, C. S. (1995). Foreign Policy Analysis: Yesterday, Today, and Tomorrow. *Mershon International Studies Review*, *39*(2), 209–238.

Khosravi, A. &Afrasiabi, S. (2018). Events and Evaluation of Leaders' Belief Change: The Case of Barack Obama and 11th Presidential Election in Iran.*Politics Quarterly*, 48(3), 651-670. [in Persian].

Masoudi, H. (2020). Joe Biden's Operational Codes in Foreign Policy. *Political and international approaches*, 12(2), 95-122. [in Persian].

McLellan, D. S. (1971).The Operational Code Approach to the Study of Political Leaders: Dean Acheson's Philosophical and Instrumental Beliefs. *Canadian Journal of Political Science*, *4*(1), 52–75.

Netanyahu, B. (2010, February 17). *Netanyahu Addresses Conference of Presidents of Major American Jewish Organizations*.Israel MFA. Available at:https://mfa.gov.il/MFA/PressRoom/2010/Pages/PM_Netanyahu_addresses_Conference_Presidents_17-Feb-2010.aspx

Netanyahu, B. (2012, March 5). *PM Netanyahu Addresses AIPAC Policy Conference*.Israel MFA. Available at: https://www.mfa.gov.il/mfa/pressroom/2012/pages/pm_netanyahu_aipac_policy_conference_5-mar-2012.aspx.

Netanyahu, B. (2012, September 27). *PM Netanyahu Addresses UN General Assembly*.Israel MFA. Available at:https://mfa.gov.il/mfa/pressroom/2012/pages/pm-netanyahu-addresses-un-27-sep-2012.aspx.

Netanyahu, B. (2013, October 1).*PM Netanyahu Addresses UN General Assembly*.Israel MFA.Available at: https://mfa.gov.il/MFA/PressRoom/2013/Pages/PM-Netanyahu-addresses-UN-General-Assembly-1-Oct-2013.aspx.

Netanyahu, B. (2013, November 10). *PM Netanyahu Addresses Jewish Federations of North America*.Israel MFA. Available at: https://mfa.gov.il/MFA/PressRoom/2013/Pages/PM-Netanyahu-addresses-Jewish-Federations-of-North-America-10-Nov-2013.aspx.

Netanyahu, B. (2013, December 8).*PM Netanyahu's address to the SABAN FORUM*.Israel MFA.Available at: https://mfa.gov.il/MFA/PressRoom/2013/Pages/PM-Netanyahu-address-to-the-Saban-Forum-8-ec-2013.aspx.

Netanyahu, B. (2014, February 17). *PM Netanyahu addresses conference of presidents of major American Jewish organizations*. Israel MFA. Available at:https://mfa.gov.il/MFA/PressRoom/2014/Pages/PM-Netanyahu-addresses-Conference-of-Presidents-of-Major-American-Jewish-Organizations-17-Feb-2014.aspx.
Netanyahu, B. (2014, March 4). *PM Netanyahu Addresses AIPAC Policy Conference*.*Israel MFA*. Available at: https://mfa.gov.il/MFA/PressRoom/2014/Pages/PM-Netanyahu-addresses-AIPAC-4-Mar-2014.aspx.
Netanyahu, B. (2015, March 3).*PM Netanyahu's Speech to a Joint Session of the US Congress*.Israel MFA.Available at: https://mfa.gov.il/MFA/PressRoom/2015/Pages/PM-Netanyahus-speech-to-Congress-3-March-2015.aspx.
Netanyahu, B. (2015, May 9). *PM Netanyahu Addresses the Herzliya Conference*, Israel MFA. Available at: https://mfa.gov.il/MFA/PressRoom/2015/Pages/PM-Netanyahu-addresses-the-Herzliya-Conference-9-Jun-2015.aspx.
Netanyahu, B. (2015, August 4). *PM Netanyahu Addresses Jewish Federations on Iran*. Israel MFA.Available at: https://mfa.gov.il/MFA/PressRoom/2015/Pages/PM-Netanyahu-addresses-Jewish-Federations-on-Iran-4-Aug-2015.aspx.
Netanyahu, B. (2015, October 1). *PM Netanyahu Addresses the UN General Assembly*.Israel MFA.Available at: https://mfa.gov.il/MFA/PressRoom/2015/Pages/PM-Netanyahu-addresses-the-UN-General-Assembly-1-Oct-2015.aspx
Netanyahu, B.(2018, September 27). *PM Netanyahu addresses UN general assembly*.Israel MFA.Available at: https://mfa.gov.il/MFA/PressRoom/2018/Pages/PM-Netanyahu-addresses-UN-General-Assembly-27-September-2018.aspx
Özdamar, Z.(2017). Leadership Analysis at a Great Distance: Using the Operational Code Construct to Analyze Islamist Leaders. *Global Society*, *31*(2), 167–198.
Post., J. M. (2003). *The Psychological Assessment of Political Leaders: With Profiles of Saddam Hussein and Bill Clinton*. Ann Arbor: University of Michigan Press.
Renshon, J. (2008). Stability and change in belief systems. *Journal of Conflict Resolution*, *52*(6), 820–849.
Renshon, J.(2009). When Public Statements Reveal Private Beliefs: Assessing Operational Codes at a Distance. *Political Psychology*, *30*(4), 649–661.
Schafer, M. (2000). Issues in Assessing Psychological Characteristics at a Distance: An Introduction to the Symposium. *Political Psychology*, *21*(3), 511–527.
Schafer, M.& Walker, S. G. (2006a). Democratic Leaders and the Democratic Peace: The Operational Codes of Tony Blair and Bill Clinton. *International Studies Quarterly*, *50*(3), 561–583.
Schafer, M., & Walker, S.(2006b).*Beliefs and Leadership in World Politics: Methods and Applications of Operational Code Analysis*.(1st ed.). Palgrave Macmillan.
Suedfeld, P., Guttieri, K., & Tetlock, P.(2003).Assessing Integrative Complexity at a Distance: Archival Analyses of Thinking and Decision Making. In J. M. Post.(Ed.).*The Psychological Assessment of Political Leaders*(pp. 246–270).Ann Arbor: University of Michigan Press.
Walker, S. G.(1977).The Interface between Beliefs and Behavior.*Journal of Conflict Resolution*, *21*(1), 129–168.
Walker, S. G. (1983). The Motivational Foundations of Political Belief Systems: A Re-Analysis of the Operational Code Construct. *International Studies Quarterly*, *27*(2), 179–

202.
Walker, S. G., Schafer, M., & Young, M. D. (1998). Systematic Procedures for Operational Code Analysis: Measuring and Modeling Jimmy Carter's Operational Code. *International Studies Quarterly*, *42*(1), 175–189.
Walker, S. G.; Schafer, M., & Young, M. D.(2003).Profiling the Operational Codes of Political Leaders.In J. M. Post. (Ed.). *The Psychological Assessment of Political Leaders: With Profiles of Saddam Hussein and Bill Clinton* (pp. 215–245). Ann Arbor: University of Michigan Press.
Willigen, N.,& Bakker, F. E.(2021).Trauma and Belief Systems; AnOperational Code Analysis of Dutch Prime Minister Rutte and the Downing of Flight MH17. *Risk, Hazards & Crisis in Public Policy*, *12*(2), 215–233.
Young, M. D., & Schafer, M. (1998). Is There Method in our Madness? Ways of Assessing Cognition in International Relations. *Mershon International Studies Review*, *42*(1), 63–96.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.77930.1306
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۰۵/۰۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۱

واکاوی مفهوم صلح بین جوامع سیاسی در مکتب سیاسی هرات

محمدداود عرفان[۱] سیدحسین اطهری[۲] روح‌اله اسلامی شعبجره[۳] مهدی نجف‌زاده[۴]

چکیده

مکتب سیاسی هرات که به‌پیروی از اندیشه‌های اسلامی-عرفانی *مولانا عبدالرحمان جامی* و شبکه‌ای از دانشمندان دوران تیموری شکل گرفته است، بر عدل، صلح، زبان فارسی، مدارا و تساهل، آموزه‌های ایران باستان، و آموزه‌های ترکی-مغولی تأکید دارد. *امیرعلی شیرنوایی*، وزیر دربار تیموریان و *مولانا حسین واعظ کاشفی*، دو تن از شاگردان جامی، در بارور شدن مکتب سیاسی هرات، نقش ارزنده‌ای داشته‌اند. آموزه‌های جامی از طریق این‌دو، وارد جوامع سیاسی آن دوره شده و از طریق دربار، درعمل در زمینهٔ اجتماعی و فرهنگی، جریان یافته است. صلح، یکی از کلیدی‌ترین مفاهیمی است که با مفاهیم دیگری چون مصلحت، مصالحه، مدارا، و تساهل هم‌پوشانی داشته و در نظریه و عمل مکتب سیاسی هرات تبلور یافته است؛ به‌گونه‌ای که عصر تیموریان، یکی از دوره‌های صلح‌آمیز تاریخ منطقه به‌شمار می‌آید. مقالهٔ حاضر با به‌کارگیری چارچوب مفهومی مکتب سازه‌انگاری و روش‌شناسی هرمنوتیک *کوئنتین اسکینر* در پی پاسخ‌گویی به پرسش جایگاه صلح بین جوامع در اندیشهٔ سیاسی مکتب هرات است. به‌نظر می‌رسد که حضور مولانا جامی، رهبر فرقهٔ نقشبندیه، که به صلح و مدارا مشهور است، به‌عنوان مشاور بزرگ فرهنگی دربار، یکی از دلایل اصلی شکل‌گیری فضای صلح‌آمیز دورهٔ تیموریان است. جامی با ایجاد شبکه‌ای از اندیشمندان عرفانی‌مشرب، درون و بیرون از حاکمیت تیموری، صلح را به‌عنوان وضعیت اصلی آن دوره مطرح کرده بود.

کلیدواژه‌ها: مکتب هرات، دورهٔ تیموری، عرفان نقشبندیه، صلح

---

۱. دکترای اندیشهٔ سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد Dawoud.erfan@gmail.com
۲. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد،مشهد،ایران (نویسندهٔ مسئول) athari@um.ac.ir
ORCID: 0000-0001-7332-4848
۳. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد،مشهد،ایران Eslami.r@um.ac.ir
۴. دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد،مشهد،ایران m.najafzadeh@um.ac.ir

Survey the Concept of Peace among Political Communities in the Herat Political School

Mohammad Dawood Erfan[1], Seyyed hossein athari[2], Rouhallah eslami[3], Mehdi najafzadeh[4]

The political school of Herat, which was formed by the Islamic-mystical thoughts of Maulana Abdul Rahman Jami and a network of Timurid era scientists, is based on justice, peace, Persian language, tolerance and tolerance, the teachings of ancient Iran and Turkish teachings. - Mongolian emphasizes. Amir Ali Shirnavai, minister of the Timurian court, and Maulana Hossein Waez Kashifi, two of Jami's students, have played a valuable role in the development of Herat's political school. Through these two, Jami's teachings have entered the political societies of that period and have practically flowed through the court in the social and cultural context. Peace is one of the most key concepts that has overlapped with other concepts such as expediency, reconciliation, tolerance and tolerance and has crystallized in the theory and practice of the political school of Herat, so that the Timurid era is one of the most peaceful periods in the history of the region. goes This article, with the conceptual framework of Quentin Skinner's constructivist school and hermeneutic methodology, aims to answer the question of the place of peace between communities in the political thought of the Herat school. It seems that the presence of Maulana Jami, the leader of the Naqshbandi sect, who is known for his peace and tolerance; As a great cultural consultant of the court, he is one of the main reasons for the peaceful atmosphere of the Timurid period. By creating a network of mystic thinkers inside and outside the Timurid rule, Jami had proposed peace as the main state of that period.

Keywords: Herat school, Timurid period, mysticism, Naqshbandiyya and peace.

---

۱ PhD of political thought at Ferdowsi University of Mashhad .

۲ Associate Professorof of Political Sciences, Faculty of Law & Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.athari@um.ac.ir ORCID: 0000-0001-7332-4848

۳Assistant Professor of Political Science, Faculty of Law & Political Science, Ferdowsi University, Mashhad, Iran.

۴ Associate Professorof of Political Sciences, Faculty of Law & Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran

مقدمه

هرات، نام بلندی در تاریخ فرهنگ، هنر، ادب، عرفان و سیاست شرق اسلامی است. این شهر یکی از قطب‌های ایران شرقی و پایتخت خراسان بزرگ به‌شمار می‌رفته است. اوستا، هرات را یکی از شانزده کشور ایران بزرگ خوانده است و برخی از تاریخ‌نگاران، آن را نخستین شهری می‌دانند که با نام «آریا» در شرق ایران ایجاد شده است. این شهر با القابی چون «هرات باستان»، «چشم‌وچراغ جمیع بلدان»، «جان جهان و دل خراسان» (Ansari, 2019, 17)، «خاک اولیا» (Sikorski, 1991)، «شهر قدرت و ثروت» (Azimi, 2012, 260)، «فلورانس شرق» (Sabtelni, 2015, 23)، و «نگین خراسان»، از جایگاه ویژه‌ای در خراسان قدیم و افغانستان امروزی برخوردار بوده و هست. حضور اندیشمندانی چون *نورالدین عبدالرحمان جامی*، *حسین واعظ کاشفی*، *فخر رازی*، *امیر علی‌شیر نوایی*، و ده‌ها اندیشمند دیگر در فرهنگ و سیاست هرات، مناسبات سیاسی ویژه‌ای را در این خطه ایجاد کرده است که مجموعهٔ آن را می‌توان، «مکتب سیاسی هرات» نامید. مکتب سیاسی هرات، دامنهٔ گسترده‌ای از حوزهٔ عرفان سیاسی است که در خراسان بزرگ و مناطق اطراف آن، گسترش پیدا کرده بود. اندیشهٔ سیاسی‌ای که مکتب هرات را تشکیل داده است، از نظریه‌های سه دانشمند مشهور دوران تیموریان سرچشمه گرفته است. نخست، جامی، شاعر، عارف، و سیاست‌ورز مشهور هرات که پادشاهان زیادی از مشورت‌های او بهره جسته‌اند و مجموعهٔ دیدگاه‌هایش به شکل‌دهی بنیان‌های سیاست و حکومت در هرات کمک فراوانی کرده است؛ دوم، امیرعلی‌شیر نوایی، وزیر دانشمند دورهٔ تیموریان که او را «بنیان‌گذار گفت‌وگوهای فرهنگی[1]» (Mohammadi,2019, 76) در جهان خوانده‌اند و توانسته بود در اوج قبیله‌گرایی، با سیاست گفت‌وگوهای فرهنگی برای شاهان تیموری، در خراسان بزرگ، دولتی مقتدر، باثبات، و فرهنگ‌محور را سامان‌دهی کند؛ شخصیت سوم، ملاحسین واعظ کاشفی، عارف و نویسنده‌ای است که با نوشته‌های فراوانی، از جمله «انوار سهیلی» و «اخلاق محسنی»، نقش چشمگیری در ایجاد فکر سیاسی زمان خویش داشته است.

صلح، یکی از مفاهیم کلیدی مکتب سیاسی هرات است. تأثیرپذیری این مکتب از عرفان اسلامی نقشبندیه، سبب شده است که صلح، به وضعیت اصلی دورهٔ تیموریان تبدیل شود. شرایط دو دورهٔ *شاهرخ* و *سلطان‌حسین بایقرا*، حکایت از فضای صلح‌آمیز دوران تیموریان دارد. برهمین‌اساس است که دوران تیموریان را عصر صلح و تجارت (Fredrick Starr, 2018, 427) نامیده‌اند. هرچند نمی‌توان از آشوب‌های

---

[1] Cultural Dialogue

این دوره چشم پوشید، اما به‌صورت عمومی در این دوره، سیاست، متأثر از صلح‌طلبی عرفان نقشبندیه بوده که تسامح و تساهل را تبلیغ می‌کرد.

مقالهٔ حاضر با به‌کارگیری روش‌شناسی هرمنوتیک اسکینر، در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که «صلح، در اندیشهٔ مکتب سیاسی هرات چه جایگاهی داشته است؟» با توجه به اینکه دهه‌ها جنگ در افغانستان کنونی (مرکز جغرافیای تاریخی مکتب سیاسی هرات) و منطقه، توسط افراط‌گرایان ستیزه‌جو با مفاهیم دینی توجیه می‌شود، نگاه صلح‌جویانهٔ مکتب دینی ـعرفانی هرات می‌تواند مشروعیت جنگ در افغانستان و منطقه را زیر سؤال برده و نگاه معتدل دینی را برجسته کند. ازآنجاکه تاکنون پژوهش مستقلی دربارهٔ صلح در اندیشهٔ عرفان سیاسی نقشبندیه و مکتب سیاسی هرات، انجام نشده است، این مقاله می‌تواند نقطهٔ آغازی برای پژوهش‌های بیشتر در این حوزه باشد.

۱. چارچوب مفهومی پژوهش

برای تبیین بهتر موضوع پژوهش، چارچوب مفهومی پژوهش براساس مفاهیم اساسی مکتب سازه‌انگاری (فرهنگ و هویت) درنظر گرفته شده است.

الکساندر ونت دربارهٔ تکوین قدرت و منافع، از انگاره سخن گفت (Wendt, 2013, 136) و بر این اندیشه پای فشرد که تنها قدرت و منافع را سازه‌هایی شکل می‌دهند که منشأ اجتماعی دارند و براین‌اساس، نظریهٔ اجتماعی سیاست بین‌الملل را بنیان گذارد. در نظریهٔ اجتماعی او، دو مفهوم فرهنگ و هویت، جایگاه ویژه‌ای دارند. او فرهنگ را شناخت مشترک و جمعی معرفی می‌کند (Wendt, 2013, 229) و متغیرهایی چون وابستگی متقابل، سرنوشت مشترک، همگنی و خویشتن‌داری را در شکل‌گیری هویت جمعی و دگرگونی ساختاری مهم می‌داند (Wendt, 2013, 491). در سیاست کشورها، سازه‌ها نقش مهمی دارند. سازه‌های هویت ملی هر کشوری، برگرفته از فرهنگ عمومی آن کشور و بیانگر هویت ملی آن است و این سازه‌ها در فضای بزرگ‌تری چون روابط منطقه‌ای و جهانی می‌توانند سازه‌های مشترکی را تشکیل دهند و در همبستگی منطقه‌ای و جهانی کشورها مؤثر باشد. فرض اصلی رهیافت سازه‌انگاری این است که بازیگران، جهان خود را می‌سازند (Kubalkova, 2013, 57). نمونهٔ آشکار این سازه را می‌توان ارزش‌های اسلامی دانست که بین کشورهای اسلامی پیوندی عاطفی و ارزشی ایجاد می‌کند.

در رهیافت سازه‌انگاری، سه مفهوم منافع، قدرت، و عقلانیت در دستگاه معنایی‌ای که سازه‌های فرهنگی‌ـاجتماعی یک کشور را به هنجارهای هویتی تبدیل می‌کند، نقش‌آفرینی می‌کنند. این دیدگاه تأکید می‌کند که منافع از طریق رویه‌های گفتمانی بازیگران، تولید، بازتولید، و متحول می‌شوند. این ادعا

از این مفروض سازه‌انگاری سرچشمه می‌گیرد که مردم، براساس معنایی که اهداف برای آن‌ها دارد، رفتار می‌کنند (Khosrawi, & Mir Mohammadi, 2014, 208). الکساندر ونت، یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان مکتب سازه‌انگاری، بر این نظر است که بین ساختار و کارگزار، رابطهٔ دوسویه وجود دارد؛ به‌این‌معنا که ساختارهای اجتماعی، دارای بعد گفتمانی ذاتی هستند و نمی‌توان آن‌ها را از برداشت‌های کنشگران جدا کرد. به‌بیان روشن‌تر، وجود و عملکرد ساختارهای اجتماعی، وابسته به برداشت‌های شخصی کنشگران است (Griffiths, 2014, 236). به‌نظر سازه‌انگاران، سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی، هویت‌های دولتی، و... همراه با اینکه چگونه به منافع دولت‌ها و الگوهای برآیندها شکل می‌دهند، مهم هستند. این موارد، نوعی «جهان‌بینی» ایجاد می‌کنند و بر الگوهای تعامل بین‌المللی تأثیر می‌گذارند (Moshirzade, 2016, 333).

موضوع دیگر، عقلانیت سیاسی در رویکرد سازه‌انگاری است. ازآنجاکه براساس دیدگاه *آلیسون* و *هالپرین* (Khosrawi & Mir Mohammadi, 2014, 213)، سیاست دیوان‌سالارانهٔ امروزی، رویدادمحور است و بازی‌های سیاسی در پی هر رویداد در فضای عمومی سیاسی امکان ظهور دارند، هر رویداد به یک انتخاب عاقلانه نیازمند است. این انتخاب عاقلانه است که بین منافع و قدرت در عرصهٔ بین‌المللی تناسب ایجاد می‌کند و به سیاست خارجی کشورها سمت‌وسو می‌دهد.

هاتن و *تراین فلوکهارت*، گزاره‌های اصلی سازه‌انگاری را این‌گونه شرح می‌دهند:

- تمایز میان جهان طبیعی و جهان اجتماعی؛
- اهمیت انگاره‌ها به‌دلیل اینکه خواست‌ها و منافع را قوام می‌بخشند؛
- باور به ساخت اجتماعی واقعیت و اهمیت واقعیت‌های اجتماعی؛
- تمرکز بر ساختارهای معنایی در کنار ساختارهای مادی و اهمیت هنجارها و قواعد؛
- تمرکز بر نقش هویت در شکل‌دهی به کنش سیاسی و اهمیت منطق کنش؛
- باور به قوام متقابل کارگزاران و ساختار و تمرکز بر رویه‌ها و کنش (Moshirzade, 2017, 60).

به‌طورکلی می‌توان گفت، در رویکرد سازه‌انگاری، دست‌اندرکاران سیاست، براساس فرهنگ عمومی و سنت‌های اجتماعی پسندیده، هنجارهایی را می‌آفرینند که می‌توان هویت ملی را براساس آن تعریف کرد. هرچند در مکتب سیاسی هرات نمی‌توان از هویت ملی به‌شکل امروزی سخن گفت، اما مشاوران فرهنگی دربار با استفاده از مفاهیم عرفانی، هنجارهایی را آفریده‌اند که مجموعهٔ آن‌ها توانسته است مکتب سیاسی هرات را تشکیل دهد. یکی از این انگاره‌ها، صلح است که با انگاره‌های دیگری چون انصاف، عدل،

تساهل و تسامح، و مصلحت پیوند خورده است.

۲. روش پژوهش

کوئنتین اسکینر، یکی از فیلسوفان حال حاضر جهان است. روش‌شناسی او یکی از جدیدترین روش‌های پژوهش به‌شمار می‌آید. روش هرمنوتیک اسکینر برای فهم اندیشهٔ سیاسی به‌کار رفته است و آن را به زمینه‌گرایی پیوند می‌زند. او این روش را برای فهم اندیشه‌های سیاسی *ماکیاولی* و *هابز* به‌کار برده است. اسکینر از قصد مؤلف در متن و زمینهٔ اجتماعی سخن می‌گوید که با مفاهیمی که در متن تولید می‌شود، توضیح داده می‌شوند. در هرمنوتیک اسکینر، هر مفهومی می‌تواند در زمینهٔ تاریخی و سیاسی خویش معنایی را تولید و به فهم کنش سیاسی کمک کند. به‌نظر اسکینر، دو بعد تفکیک‌پذیر زبان را یادآور می‌شود: یکی از بعدها، بعد معنا توصیف شده که در پی بررسی واژه‌ها و جمله‌ها است و دیگری، کنش زبانی توصیف شده است. این بعد، عبارت از مطالعهٔ اموری است که سخن‌گویان می‌توانند با استفاده از جمله‌ها و واژه‌ها انجام دهند. از دید اسکینر، هرمنوتیک سنتی، بر بعد نخست تأکید داشته است؛ اما او بر اهمیت هردو بعد تأکید دارد (Skinner, 2014, 23).

اسکینر توصیه می‌کند که متن‌های کلاسیک را به‌گونه‌ای بخوانیم که گویی آن را یکی از معاصران ما نوشته است. برای درک بهتر متن، نخست باید مفهوم‌های بنیادین و پرسش‌های ابدی مربوط به اخلاق، سیاست، دین، و زندگی اجتماعی را درنظر داشته باشیم و سپس، آن‌ها را براساس زمینهٔ اجتماعی‌شان مطالعه کنیم. اسکینر در تبیین نظریهٔ تاریخی خویش، از مفاهیم بنیادین زیادی یاد می‌کند که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، «ویرتو»[۱] است. او در کتاب‌های «ماکیاولی»، «فلسفهٔ سیاسی اوایل عصر مدرن»، و جلد دوم «بینش‌های سیاسی»، دربارهٔ این واژه، بسیار سخن گفته است. از دید اسکینر، ویرتو، در زمینهٔ مسیحی و بستر رومی، دارای دو معنای متفاوت است. در زمینهٔ تاریخی رومی، ویرتوس[۲] به افراد شجاع رومی گفته می‌شد و در بستر تاریخی مسیحیت، ویرتوس به‌معنای انسان مسیحی معتقد سنتی به‌کار رفته است (Skinner, 1981, 33).

اسکینر با توجه و دقت فراوان در معنای «ویرتو» در بسترهای زمانی گوناگون، نتایج متفاوتی می‌گیرد. به‌طورکلی، «ویرتو» گاهی بیانگر حکومت‌هایی است که با دلاوری و مردانگی توسط کسانی چون موسی،

---

۱. Virtu

۲. Virtuosi

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

کوروش، *روموولوس*[1] و *تسئوس*[2] پایه‌گذاری شده‌اند (Skinner, 1993, 46). مفهوم بنیادین دیگری که اسکینر به آن توجه دارد، آزادی است. او در کتاب «هابز و آزادی جمهوری‌خواهانه»، مفهوم آزادی از دیدگاه هابز را در بستر زیست اجتماعی او بررسی کرده است (Skinner, 2018).

به‌طورکلی می‌توان گفت، هرمنوتیک قصدگرای اسکینر بر فهم سه موضوع بنیادین استوار است؛ به‌این‌معنا که قصد نویسنده را می‌توان با دو بحث مهم فهم آثار و متون و فهم زمینه‌های تاریخی، فکری، و سیاسی بازنمایی کرد.

شکل شمارهٔ (۱). روش‌شناسی پژوهش

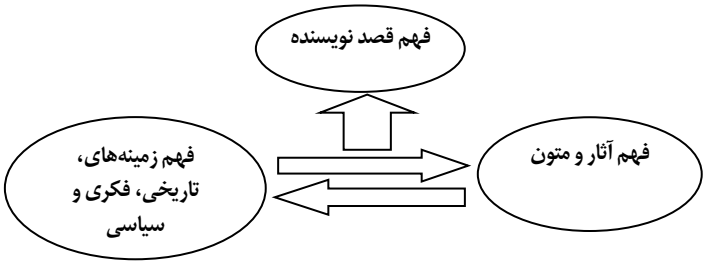

برخی هرمنوتیک اسکینر را در فهم اندیشهٔ اندیشمندان مسلمان، یاری‌دهنده می‌دانند؛ زیرا بر این نظرند که متون دینی نیز در شرایط و زمینه‌های خاصی ارائه شده‌اند و مانند متون دیگر، رقبایی داشته‌اند و به تصرف در هنجارهای ایدئولوژیک اقدام کرده‌اند (Alikhani, & et al, 2007, 479)؛ بنابراین، هرمنوتیک قصدگرای اسکینر می‌تواند در فهم اندیشهٔ افرادی چون جامی، نوایی، و واعظ کاشفی و اندیشمندان دیگری که در تکوین این مکتب نقش داشته‌اند، مفید باشد.

۳. عرفان نقشبندیه؛ زمینهٔ اندیشهٔ صلح‌جویانهٔ مکتب سیاسی هرات

فرقهٔ عرفانی نقشبندیه، مانند تمام فرقه‌های عرفان اسلامی، به صلح‌جویی، مدارا، و زیست مسالمت‌آمیز ادیان و مذاهب معتقد است. این فرقه را می‌توان نخستین فرقهٔ عرفان سیاسی دانست که نقش آشکاری در جهت‌دهی سیاست داشته است. مولانا جامی در کنار *کاشغری* و *خواجه عبیدالله احرار*، یکی از مشهورترین چهره‌های طریقت سیاسی نقشبندیه به‌شمار می‌آید. سران نقشبندیهٔ ماوراءالنهر، حضور جامی را در این طریقت، مغتنم می‌شمردند و آیندهٔ طریقت نقشبندیه را با حضور او روشن می‌دیدند. جامی با آثار فراوانی

۱.Romulus

۲.Theseus

که دربارهٔ طریقت نقشبندیه نوشته است، به مفسر این طریقت شهرت یافته است و حتی شاخهٔ جامیه را در نقشبندیه به او منتسب می‌دانند (Algar, 2019, 125).

این موضوع که چه عواملی سبب پیوستن او به این طریقت شده است، به‌درستی روشن نیست، اما او خود، دعای *خواجه‌محمد پارسا* و شاخهٔ نباتی که این پیر عرفان نقشبندیه به او اهدا کرده را دلیلی بر ایجاد علاقهٔ خود به این طریقت عرفانی عنوان کرده است. با شناختی که از جامی و روحیهٔ آزاده‌اش وجود دارد و همچنین، درایت سیاسی‌ای که در کردار و عملکرد او نمود و بروز یافته است، به‌نظر می‌رسد که انتخاب طریقت نقشبندیه با نوستالژی دوران کودکی او امکان‌پذیر نبوده است. جامی، طریقت‌های روزگار خویش را به‌خوبی می‌شناخت و با سفر به ماوراءالنهر، با اصول طریقت نقشبندیه بیشتر آشنا شد. احتمالاً او حضور آیندهٔ سیاسی خود و یاران خویش را در مناسبات قدرت دوران تیموری ــ که بر سلطنت ترکی استوار یافته بود ــ در عرفان سیاسی نقشبندیه یافت. طریقت نقشبندیه، تنها فرقهٔ عرفانی‌ای بود که حضور در سیاست را برای احقاق حقوق مردم و کمک به فقرا و ستمدیدگان توجیه می‌کرد. خواجه‌عبیدالله احرار، آشکارا گرایش‌های سیاسی داشت و برای خود، رسالتی سیاسی تعریف می‌کرد تا با نزدیکی به پادشاهان، مسلمانان را از ظلم و ستم حکام محافظت کند (Kashifi, 1977, 531). چنین طریقتی به جامی امکان می‌داد که با وجهه‌ای محترم، وارد مناسبات قدرت شود و برنامه‌های بعدی خود را عملیاتی کند. او به‌خوبی می‌دانست که مشروعیت نظام سیاسی در اسلام، جز با توسل به نمایندگان دینی امکان‌پذیر نیست و ازآنجاکه عرفان سیاسی در آن روزگار، فرصت چنین مشروعیت‌بخشی‌ای را یافته بود، اوضاع را برای ورود به عرصهٔ سیاست مناسب دید. عرفان سیاسی نقشبندیه، نقش دوگانه‌ای به جامی داد که در پیشبرد آرزوهای او مفید بود. او ازیک‌سو، به‌عنوان شخصیتی عارف و روحانی، مرجع حضور و ارادت توده‌های مردم بود و ازسوی‌دیگر، به‌عنوان مرجع مشروعیت‌بخش نظام سیاسی، رابطهٔ مردم و نظام سیاسی را مدیریت می‌کرد. اگر برخی او را یکی از اضلاع مثلث قدرت تیموریان می‌دانند، به‌خوبی از جایگاه جامی و نقش او در تصمیم‌گیری‌های سیاسی آگاه بوده‌اند. افراد شبکهٔ فرهنگی‌ـسیاسی جامی، متأثر از آموزه‌های فرقهٔ نقشبندیه بودند؛ به‌گونه‌ای که مثلث جامی، واعظ کاشفی، و امیر علی‌شیر نوایی از بزرگان فرهنگ و سیاست اواخر دورهٔ تیموریان به‌شمار می‌آیند.

٤. مفاهیم اساسی مکتب سیاسی هرات

مکتب سیاسی هرات، مفاهیم مهمی را به‌عنوان مبانی آموزه‌های خود معرفی کرده است. صلح، مصلحت، عدل، انسان‌گرایی، تساهل، و حکمت و خرد، ازجمله سازه‌هایی هستند که در سیاست داخلی و خارجی

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

دورۀ تیموریان، هنجارمند شده و به‌عنوان مفاهیم بنیادین در نظریه و عمل مکتب هرات مطرح شده‌اند.

٤-١. صلح

صلح، مفهوم اصلی به‌کاررفته در این پژوهش است که با مفاهیمی چون عدل، حکمت و خرد، و تساهل به‌عنوان منظومه‌ای از اندیشۀ صلح‌جویانۀ مکتب سیاسی هرات به‌شمار می‌آیند. بااین‌حال، جامی به‌عنوان پیر و مرشد مکتب سیاسی هرات، توجه ویژه‌ای به صلح داشته است. وی همچون تمام عارفان مسلمان، از جنگ و خونریزی بیزار بود و قلم و عملش را در خدمت صلح و آشتی گذاشته بود. او در درس‌های عارفانه و در نصایح سیاسی خویش، صلح را سفارش می‌کرد:

شد از صلح ایشان در این کهنه دیر — بسی خیر ظاهر شد که الصلح خیر
ازان صلح کان‌ها پر از گوهر است — زمین بر درختان بارآور است

(Jami, 2019, 913)

نامۀ معروفی از او به امیرعلی‌شیر نوایی به‌جای مانده که صلح را مصلحت جمیع مسلمانان خوانده است:

بعد از عرض نیازمندی، معروض آنکه مکتوب شریف مبنی‌بر صحت و سلامت عافیت رسید و انواع بهجت سرور رسانید و قضیۀ صلح که نوشته شده بود، امید است که عن‌قریب به‌وقوع پیوندد که مصلحت جمیع مسلمانان از هردو جانب در آن است و فقیران این‌جایی را تمام همت و نهمت متوجه آن است که زودتر واقع شود. شک نیست که خاطر شریف ایشان نیز بر آن خواهد بود و حسب‌المقدور در آن باب اهتمام خواهند نمود. مقاصد بر وجه اکمل محصل باد. والسلام والاکرام (Urunbaev, 1985, 53).

واعظ کاشفی به‌عنوان شاگرد مکتب جامی، در نوشته‌های خود درصدد تبیین جامعه‌ای است که در آن، صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز با اندرزنامه‌های سیاسی-عرفانی تحقق پیدا کند. او به‌تقلید از مرشد خود، جامی، تمام همت خویش را به‌کار می‌بندد که جامعه‌ای سرشار از عدالت و انصاف ایجاد کند و با تولید دانش عرفانی، درصدد ایجاد جامعه‌ای است که فتوت عارفان، سرلوحۀ آن است و آگاهانه، یکی از کتاب‌هایش را «فتوت‌نامۀ سلطانی» (Waez Kashifi, 1971) نام می‌گذارد. واعظ کاشفی در کتاب «اخلاق محسنی» که چهل باب در اخلاق حسنه است، درواقع، صفات جامعه‌ای صلح‌آمیز را بیان می‌کند که در آن، سخاوت و احسان، عفو، صدق، وفای‌به‌عهد، مشاورت و تدبیر، نیک‌نامی، رعایت حقوق، و عدل مؤلفه‌های اصلی چنین جامعه‌ای هستند. در منظومۀ فکری کاشفی، صلح به‌اندازه‌ای ارزشمند است که پادشاهی را گریان به حضور درویشی می‌فرستد تا با او از در صلح درآید:

من امروز کردم در صلح باز — تو فردا مکن در برویم فراز

من آن کس نیم کز غرور حشم | ز بیچارگان روی در هم کشم
تو هم با من از سر بنه خوی زشت | که تا سازگاری رود در بهشت

(Waez Kashifi, 2018, 287)

امیر علی‌شیر نوایی، شخصیت دوبعدی اندیشه‌ورز و سیاستمدار مکتب هرات، از دو بعد در ایجاد فضای جامعهٔ متساهل تیموریان نقش داشت؛ نخست، با تولید اندیشه‌ای الهام‌گرفته از اندیشهٔ جامی و کاشفی، مفاهیم صلح‌آمیز را وارد سامانهٔ سیاسی آن دوران می‌کرد و ازسوی‌دیگر، به‌عنوان وزیر دربار، سعی داشت این مفاهیم در زندگی واقعی سیاسی نمود پیدا کند. او در نوشته‌هایش به‌سان جامی و کاشفی، از مدینهٔ فاضلهٔ عرفان سیاسی سخن می‌گوید؛ آرمان‌شهری که در آن تسامح، تساهل، و رأفت، سرلوحهٔ سیاست است. تفکر نوایی، اندیشهٔ صلح و ضدجنگ و سیاستش، سیاست تلفیق قدرت، دانش، و هنر بود (Sayyedi & Qasemifard, 2014, 1119). او تاجایی‌که توان داشت، از بروز جنگ خودداری می‌کرد. تاریخ، دست‌کم دو مورد از تلاش‌های او را بیان می‌کند که مانع شورش و جنگ‌افروزی شده است؛ یکی از موارد، نصیحت او به صلح و آشتی به بدیع‌الزمان، شاهزادهٔ تیموری است که مانع شورش او می‌شود (Sayyedi & Qasemifard, 2014, 1128)، و دیگری، مصلحت‌سنجی و دوراندیشی او در آشوب مسجد جامع هرات بین شیعیان و اهل سنت هرات است که مانع یک درگیری بزرگ مذهبی می‌گردد (Nemati limaye & Hasani, 2014, 84).

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

٤-۲. مصلحت

مصلحت در منظومهٔ اندیشهٔ مکتب سیاسی هرات، یکی از مفاهیم کلیدی است که در خدمت صلح قرار دارد. این واژه بارها در آثار جامی تکرار شده است و در منظومهٔ تفکر وی با وضعیت خاص او رنگ عوض می‌کند. دوگانگی کاربرد مصلحت در آثار عرفانی و اجتماعی ـسیاسی جامی قابل‌تشخیص است. جامی عارف، مصلحت را برنمی‌تابد و دلداده‌ای است که عشق او با مصلحت سر سازش ندارد و مصلحت عارفانه، هیچ مصلحتی را نمی‌آموزد:

بازم رهان ز خویش که در کارگاه عشق | کاری نکرد مصلحت عقل ذوالفنون

(Jami, 2015, 250)

هرچه شد در دل گره از مصلحت‌بینی عقل | از درون با نعرهٔ مستانه بیرون کردنی است

(Jami,2015, 562)

اما مصلحت در جامی مصلح اجتماعی، معنی دیگری می‌یابد. جامیِ مصلح اجتماعی، مصلحت را نه‌تنها جایز می‌شمارد، که بسیاری از رفتارهای سیاسی را با ترازوی مصلحت عمومی می‌سنجد. مصلحت و واژه‌های مرتبط با آن، ازجمله مصالح و صلاح، تنها در نامه‌های جامی، بیش از پنجاه بار تکرار شده است

که بیانگر اهمیت این مفهوم در دستگاه مفهومی تفکر اوست. مصلحت از دیدگاه جامی، دو بعد اساسی دارد. ظاهر نامه‌های دست‌نویس جامی نشان می‌دهد که مصلحت از دیدگاه او، مصلحت دنیوی و اخروی بوده و در هر وضعیتی، به‌نفع مردم است. در ۳۳۷ نامهٔ به‌جامانده از جامی، حتی یک نامه هم درخواست شخصی را مطرح نکرده است.

بعد از عرض نیاز، معروض آنکه دارندگان اتفاق‌نامه از رعایای قریهٔ کوسویه به‌دست دارند که خدمت خواجه عبدالرحمن که پدران وی دران قریه همیشه کلانتر می‌بوده‌اند و به‌کفایت مهمات رعایا قیام می‌نمودند، منصب پدران وی به وی تعلق گیرد و به‌کفایت مهمات ایشان قیام نماید تا رعایا به فراغ‌بال به زراعت مشغول توانند بود. التماس آنکه چون مصلحت رعایا دران می‌نماید، عنایت نموده، در آن‌باب اهتمام فرمایند. الفقیر عبدالرحمن الجامی (Urunbaev, 1985, 95).

جامی، بارها از مصالح دینی و دنیوی سخن می‌گوید و در پایان بسیاری از نامه‌هایش با دعای کوتاهی، برای کارگزاران دولتی، توفیق مصالح دینی و دنیوی (عرفی) آرزو می‌کند. او شیخ‌الاسلام دوران خود را در نامه‌ای با جمع صفات مصالح شرعی و عرفی می‌ستاید:

خدمت شیخ‌الاسلامی در تمشیت امور شرعی و مصالح عرفی، حسب‌المقدر مساعی جمیله مبذول می‌دارد، اگر درآن‌باب استحسانی واقع شود، ممکن که سبب مزید آن گردد (Urunbaev, 1985, 49).

بسیاری از نامه‌های جامی به *سلطان حسین بایقرا* یا *امیر علی‌شیر نوایی* نوشته شده و از آنان خواستار انجام کاری شده است که تنها مصلحت آن را بیان کرده و اصل درخواست در لفافهٔ کلام جامی ناپدید است، بنابراین، به‌درستی نمی‌توان قضاوت کرد که مصلحتی را که او بیان کرده است، الزاماً مصلحت اخلاقی بوده است. جامی در بسیاری از نامه‌هایش، اصل درخواست را به‌نام مصلحت نوشته و قاعدتاً قاصد، موضوع اصلی را بعداً توضیح داده و هیچ سندی وجود ندارد که مصلحت‌های بیان‌شده را توضیح دهد:

بعد از عرض نیاز معروض آنکه دارندهٔ رقعهٔ اخلاص درویش افراسیاب به‌جهت مهمی متوجه اردوی همایون شده، به دست‌بوس شریف مشرف خواهد شد. التماس آنکه عنایت نموده التفات خاطر از حال او دریغ ندارند و در مصلحتی که به‌عرض رساند، اهتمام فرمایند. توفیق، رفیق باد والسلام، الفقیر عبدالرحمن جامی (Urunbaev, 1985, 258).

ده‌ها نامه با عبارت مصلحتی که به‌عرض رساند، وجود دارد که اصل مصلحت را پنهان کرده است، اما به‌هرحال، این مصلحت‌ها، مصلحت‌های سیاسی‌ای هستند که در نامه‌های رسمی بیان‌کردنی نبوده است و به‌احتمال زیاد، نمی‌توان از اخلاقی بودن آن‌ها مطمئن بود.

امیر علی‌شیر نوایی نیز در نامه‌های خود، چنین رویه‌ای را درپیش گرفته است. او در نامه‌ای به برادرش چنین می‌نویسد: «... و در خدمت شاه از عرض سخنی صلاح و اصلاح حال سپاه و رعیت باشد، نترسد...، تا مصلحت امر الهی نباشد، مصلحت کار پادشاهی نپذیرد» (Mohammadzade Seddiq & Mohammaddadi, 2019, 69-71).

٤-٣. عدل

عدل، محوری‌ترین مفهومی است که در آثار جامی، واعظ کاشفی، و نوایی به‌تکرار مشاهده می‌شود. جامی در «دیوان»، «بهارستان»، «هفت اورنگ»، و حتی در نامه‌های خود این مفهوم را بارها تکرار می‌کند. با توجه به دستگاه اعتقادی حاکم بر سیاست و اندیشهٔ تیموریان که با نقشبندیه شناخته می‌شود، عدل، مفهومی اسلامی دارد، اما گاهی مصداق‌هایی که از عدل در دستگاه دیوانی ایران باستان می‌آورد، عدل در آن‌ها، متأثر از دو دیدگاه آموزه‌های ایرانی و اسلامی بوده است. عدل در اندیشهٔ مکتب سیاسی هرات، کاملاً بار سیاسی دارد و در بسیاری از موارد، خطاب به شاهان به‌کار رفته است. انوشیروان، شخصیت محبوب اندیشمندان این دوران است. ستایش از دادگستری انوشیروان و درمجموع، عدل ایران باستان، تنها به‌عنوان نصیحتی عالمانه، مدنظر مکتب سیاسی هرات نیست، بلکه شبکهٔ فرهنگی ـسیاسی جامی در آثار خود، پادشاه و کارگزاران حکومتی دیگر را به عدل فرامی‌خوانند. یکی از شگردهای سیاسی مهم این مکتب، ایجاد پیوند بین عدل ایران باستان و عدل اسلامی است؛ تاجایی‌که از دین برای عدل باستان پشتوانه می‌سازند.

*نوشیروان با آنکه از دین بیگانه بود، در عدل و راستی یگانه بود. لا*جرم سید کائنات *(علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات،) تفاخرکنان می‌گفت: ولدت انا فی زمن السلطان العادل!*[1]

پیمبر که در عهد نوشیروان — به رخ گشت چشم و چراغ جهان
همی گفت از ظلم از آن ساده‌ام — که در عهد نوشیروان زاده‌ام

(Jami, 2016, 45)

این حدیث در آثار نوایی، واعظ کاشفی، و حتی فرزند او *فخرالدین علی* نیز تکرار شده است. نوایی در کتاب «محبوب‌القلوب» با تأثیرپذیری از جامی، در مورد عدل، چنین نگاشته است:

عادل و عاقل، پادشاه عبادالله غه ظل‌الله خلافت ملکی آنینک فرمانیدا انی جاعل فی‌الارض خلیفه آنینک

---

۱. اشاره به حدیث نبوی است که فرمود: من در زمان پادشاه عادل (انوشیروان) به‌دنیا آمدم.

شانیدا. یو کیم که عادل پادشاه رفعتی تعریف دین بیبک راک ایرور ولدت فی زمن السلطان عادل آندین خبر بیرور. اول که آنینک ذاتی بیله مباهی دور خواجه کونین دیب دور کیم عدل ساعت خیر من عباده الثقلین عادل پادشاه حق تعالی دین خلایق قه رحمت دور و ممالک کا موجب امنیت و رأفت (Nawaye, 1986, 8-9).

پادشاه عادل و عاقل برای بندگان خدا، ظل‌الله است. ملک خلافت زیر فرمان اوست. انی جاعل فی‌الارض خلیفه‌ای، در شأن اوست. رفعت (بزرگی) پادشاه عادل از هرگونه تعریفی بالاتر است. ولدت فی زمن‌السلطان‌العادل، از آن خبر می‌دهد. آنکه با وجودش، خواجهٔ کونین مباهات کرده و چنین فرموده است: عدل ساعهٔ خیر من عبادهٔ الثقلین. پادشاه عادل از طرف حق‌تعالی برای مردم رحمت است و برای ممالک، موجب امنیت و رأفت.

واعظ کاشفی، باب پانزدهم کتاب «اخلاق محسنی» خود را به عدل اختصاص می‌دهد و ضمن ارائهٔ شرح مبسوطی از حکایت‌های مرتبط با عدالت، در حکایتی از زبان مأمون، خلیفهٔ عباسی، نقل‌قول می‌کند که درواقع، نوشیروان، مظهر عدل بوده و بر زبان معجزنشان حضرت رسالت (صلی‌الله علیه و سلم) گذشته که متولد شدم در زمان ملک عادل (Waez Kashifi, 2018, 67).

فخرالدین علی واعظ کاشفی، فرزند حسین واعظ کاشفی، نیز باب سیزدهم «انیس‌العارفین» را به عدل اختصاص داده و ضمن توضیحاتی دربارهٔ آن آورده است که «و از تأثیر عدل بشنو که بهترین موجودات و اشرف مخلوقات فرموده: «ولدت فی زمن الملک العادل»؛ یعنی: من آن پیغمبری‌ام که در زمان پادشاهی عادل متولد شدم که انوشیروان بود (Safi, 2009, 69-71).

٤-٤. انسان‌گرایی

جامی، انسان‌گرایی به‌تمام‌معنا بود. زندگی خویش را وقف خدمت به مردم کرده بود. مردم آنچنان جایگاه رفیعی در اندیشه او داشتند که مضامین بسیاری از اشعار و حکایت‌ها و نامه‌هایی که به شاه و امیر علی‌شیر نوایی نوشته است، بر محور خدمت به خلق می‌چرخد. این وجه اخلاقی جامی تاجایی نمود پیدا می‌کند که نویسندگانی او را انسان‌گرایی شبه‌سوسیالیست با مدینهٔ فاضلهٔ خاص خودش ــ که یگانگی روحی و برادری همهٔ ملل روی زمین را می‌خواهد ــ معرفی می‌کنند (Urunbaev, 1985, 13).

یکی از شاه‌بیت‌های جامی که او را هم‌قطار *مولانا جلال‌الدین بلخی* و *سعدی* در انسان‌گرایی قرار می‌دهد، مفهومی عمیق را دربر دارد. از دیدگاه او، زندگی تنها با انسان زیستن ارزش پیدا می‌کند:

آن‌چنان زی که زیستن شاید　　هر که انسان زید بیاساید

(Jami, 2019, 267)

حسین واعظ کاشفی، شاگرد مکتب جامی، در اندرزنامه‌های خود از انسان‌گرایی سخن گفته است. او اخلاق حسنه را باعث گسستن از خوی حیوانی و پیوستن به سرزمین انسانیت می‌داند:

و حکما گفته‌اند که خوی نیک، راهی است روشن که جز به ابتهاج آن منهاج به سرمنزل شرف و سروری نتوان رسید و جز به سلوک آن طریق، رخت از هاویهٔ حیوانیت به دارالملک انسانیت نتوان کشید.

هر که درو سیرت نیکو بود — آدمی از آدمیان او بود
یکی مردم نه نکورویی است — خوی نکو مایهٔ نیکویی است

(Waez Kashifi, 2018, 2)

امیر علی‌شیر نوایی نیز انسانیت را با حکمت و فن معرفی می‌کند:

یوز که خود یله‌تر حیوان است — سیر از طعمه چو گردد به مراد
آهو ار شاخ زند بر حلقش — نتواند سوی او چشم گشاد
تو که انسانی و حکمت فن تو — کمتر از یوز شوی شرمت باد

(Nawaye, 1963, 209)

٤-٥. تساهل

اگر دوران تیموریان به دوران تساهل مذهبی و دینی معروف است، بی‌گمان، وام‌دار اندیشه‌ورزی جامی است. جامی درحالی‌که متهم به تعصب مذهبی است، باوجود قدرت فراوان در دربار تیموریان، هیچ‌گاه شمشیر «برهان قاطع» مذهبی را علیه هیچ اندیشه و فکری برنیفراشت. او با اینکه در بیان عقاید خود صریح و بی‌پرده بود، در تساهل عارفانهٔ خویش نیز دلیر بود. در روزگاری که برخی از متعصبان مذهبی، خواستار مجازات فیلسوفان هرات بودند، جامی به حمایت از آنان همت گمارد و مانع آزار و اذیت آنان شد (Mayel Herawi, 1998, 105). او در کشاکش اختلافات مذهبی اواخر دورهٔ تیموریان، تمام مسلمانان را «اهل قبله» خطاب می‌کرد و مردم را از تکفیر همدیگر برحذر می‌داشت:

هر که شد ز اهل قبله بر تو پدید — که به آوردهٔ نبی گروید
گرچه صد بدعت و خطا و خلل — بینی او را ز روی علم و عمل
مکن او را به سرزنش تکفیر — مشمارش ز اهل نار و سعیر

(Jami, 2019, 179)

امیر علی‌شیر نوایی و حسین واعظ کاشفی با پیروی از جامی، تساهل را در زندگی شخصی و سیاسی خویش پیشه کرده بودند. امیر علی‌شیر نوایی در قضیهٔ مسجد جامع هرات که نزدیک بود آشوبی را بین مسلمانان برانگیزد، با مشورت دادن به سلطان، او را به تساهل و مدارا دعوت کرد. تاریخ‌نگاران از دو تنش مذهبی در زمان سلطان حسین بایقرا سخن گفته‌اند که توسط *سیدحسن کربلایی* و *سیدعلی واحدالعین* در

مسجد جامع هرات به‌پا شد. این دو شخصیت، در دو رویداد جداگانه، تصمیم داشتند که خطبه به‌نام ائمهٔ اثنی‌عشر بخوانند که با واکنش اهل سنت روبه‌رو شدند. درحالی‌که وقوع درگیری میان این دو فرقه امکان‌پذیر بود، با مشورت دادن جامی به سلطان (Mayel Herawi, 1998, 121) و پادرمیانی امیر علی‌شیر نوایی (Hassani & Namati limayi, 2012, 58)، از درگیری مذهبی جلوگیری شد. در آثار به‌جای‌مانده از واعظ کاشفی نیز می‌توان مفاهیم فراوانی را یافت که تساهل را در جامعه گسترش می‌دهند.

٤-٦. حکمت و خرد

حکمت و خرد از واژه‌های پرکاربرد آثار جامی است. این‌دو مفهوم، زمانی در منظومهٔ فکری جامی فربه می‌شود که او از عارفی شریعت‌مدار به مصلحی خردگرا تبدیل می‌شود و این زمانی است که پای مصالح عمومی خلق در میان است. او با اینکه حکمت و خرد را به همگان توصیه می‌کند، اما این‌دو را برای پادشاهان، ضرورتی سیاسی می‌داند. او خرد را لازمهٔ زندگی عام و خاص معرفی می‌کند. خرد از دیدگاه جامی، به‌معنای بریدن از هوای نفسانی است.

کودکی از بنی‌هاشم با یکی از ارباب مکارم، بی‌ادبی کرد؛ شکایت به عمش بردند، خواست تا وی را تأدیب کند. گفت: ای عم (من کردم آنچه کردم) و عقل با من نبود، تو بکن آنچه می‌کنی و عقل با توست.

گر سفیهی به حکم نفس و هوا — نه به وفق خرد کند کاری
بر تو نفس و هوا چو غالب نیست — جز به راه خرد مرو باری

«حکمت در وجود سلاطین، ظهور نصفت و عدالت است، نه ظهور به صفت عظمت و جلالت» (Jami, 2016, 46).

واعظ کاشفی دلیل تألیف کتاب «انوار سهیلی» را حکمت نهفته در «کلیله‌ودمنه» می‌داند (Waez Kashifi, 1983, 12). او در حکایت‌های فراوانی به خرد و حکمت اشاره می‌کند. در حکایت «موش اسراف‌کار»، «سه ماهی»، و «راه فرار از مشکلات به‌وسیله تدبیر و دوراندیشی» و حکایت «مرغابی و تجربه‌هایی که بنای آن عقل است» (Waez Kashifi, 1983)، از خرد و تدبیر و فراست سخن می‌گوید. او در جای دیگری، زیب حکومت را به زیور فراست محقق می‌داند (Waez Kashifi, 2018, 251).

امیر علی‌شیر نوایی نیز به خرد و حکمت توجه ویژه‌ای داشته و در نامه‌هایش، بارها به عقل اشاره شده است. او در نامه‌ای به *خواجه افضل کرمانی*، از موهبت عقل سخن است (Mohammadzade Seddiq & Mohammaddadi, 2019, 51-69). نوایی در دیباچهٔ «وقفیهٔ مدرسهٔ حضرت مقرب‌الحضره»، بارها از علم و

تدبیر سخن به‌میان می‌آورد. او این دیباچه را با اوصاف خداوند علیم و حکیم آغاز می‌کند:

در مدرسهٔ علمش امامان ملک　　سبحانک لا علم لنا گفته همه

(Mohammadzade Seddiq &. Mohammaddadi, 2019, 86)

۵. مکتب سیاسی هرات؛ صلح داخلی و رابطهٔ صلح‌آمیز خارجی

دورهٔ تیموریان با توجه به جنگ‌های اندک، یکی از دوران‌های صلح‌آمیز منطقه است. فضای سیاسی‌ـاجتماعی آن زمان از سه متغیر عرفان، ادبیات، و هنر تأثیر پذیرفته بود. این سه‌گانه به‌نوعی سیاست نرمی را دنبال می‌کرد که برآیند آن، تساهل، مدارا، و همزیستی صلح‌آمیز را در پی داشت. در عرصهٔ داخلی امپراتوری تیموری، باوجود کشمکش‌های گاه‌وبیگاه بین شاهزادگان، عرفای بزرگی چون *کاشغری*، *عبیدالله احرار*، و *مولانا جامی* نقش برجسته‌ای در تأمین صلح داشتند. آن‌ها با وجود اختلافات عقیدتی فرقه‌های عرفانی (Rafiei, 2021, 241-250)، هیچ‌گاه شمشیر انتقام از همدیگر برنکشیدند و با حفظ فضای گفت‌وگو سبب شدند که از تنش داخلی، جلوگیری شود. افزون‌براین، تأثیرپذیری پادشاهان تیموری از عرفا و نیاز دربار به کسب مشروعیت از آن‌ها (Forbes Manz, 2011, 287) سبب شده بود که دربار به روایت صلح‌آمیز عرفان متعهد بماند.

در عرصهٔ خارجی یا بین‌المللی، فضای صلح‌آمیز زمان تیموریان سبب شده بود که ایران آن زمان، به کاروانسرایی تبدیل شود که تجار از هر طرف در آن به رفت‌وآمد مشغول بودند (Cambridge University, 2018, 194).

در عرصهٔ بین‌المللی، تیموریان روابط نیکی با کشورهای اروپایی، امپراتوری عثمانی، مصر، و چین داشتند. جهانگردان اروپایی، ازجمله *کلایخو* و *شیلت برگر* (Mir Jafari, 2019, 188) با توضیح فضای امن و صلح‌آمیز زمان تیموریان، نقش برجسته‌ای در برقراری روابط اروپا با تیموریان داشتند.

شخصیت‌هایی چون جامی و نوایی، در ایجاد فضای صلح‌آمیز بین‌المللی و منطقه‌ای آن‌زمان، مهم پنداشته می‌شوند. سلطان *محمد فاتح*، امپراتور عثمانی، با نوشتن نامه به مولانا جامی و دعوت از او برای سفر به عثمانی و ارادت *اوزون حسن* به جامی (Mayel Herawi, 1998, 78-80)، باوجود اختلاف با دربار تیموری، اهمیت جایگاه معنوی جامی را در منطقه نشان می‌دهد. امیر علی‌شیر نوایی، که یکی از کارگزاران سیاسی مهم زمان تیموریان شمرده می‌شود، از شخصیت‌هایی است که توانسته بود با درایت خویش، مانع درگیری داخلی و ایجاد فضای صلح‌آمیز منطقه‌ای شود. نخستین مؤلفهٔ نظریهٔ سیاسی نوایی، گفت‌وگوست. امیر بر این نظر بود که می‌توان هر مشکلی را با گفت‌وگو حل کرد. او برای رسیدن به این هدف، از همهٔ نخبگان هنری، فلسفی، و ادبی در هرجای دنیا برای زندگی و کار در هرات دعوت کرد، تا

مجالی برای گفت‌وگوهای فرهنگی بین نمایندگان مختلف کشورها و نزدیکی آن‌ها به همدیگر بیابد. به‌همین‌دلیل است که در کنگرۀ بین‌المللی نوایی در سال ۲۰۰۹، او را بنیان‌گذار گفت‌وگوی بین‌المللی هنری (Mohammadi, 2019, 5-6) خوانده‌اند.

نتیجه‌گیری

صلح در اندیشۀ سیاسی مکتب هرات، درون آموزه‌های عرفانی و سیاسی آن‌زمان، به‌عنوان وضعیت اصلی برای پیشبرد امور و زمینۀ اصلی باروری اندیشه‌های عرفانی‌ـسیاسی آن دوران مطرح است. واکاوی آثار مثلث اندیشۀ مکتب سیاسی هرات‌ـجامی، کاشفی، و نوایی نشان از تلاش آن‌ها در تبیین اندیشه‌ای عرفانی از سیاست دارد که بر مدارا و تساهل استوار است. جامی، به‌عنوان مرشد عرفانی شبکۀ بزرگی از اندیشمندان دورۀ تیموری که درون و بیرون از حاکمیت فعالیت می‌کردند، به تولید مفاهیمی چون صلح، مصلحت، عدل، انسان‌گرایی، حکمت و خرد، و تساهل مبادرت ورزیده بود. برپایۀ نظریۀ سازه‌انگاری، این مفاهیم در سیاست داخلی و خارجی دورۀ تیموریان، به‌عنوان سازه‌های هویت‌ساز مکتب هرات، به هنجارهای اجتماعی‌ـسیاسی تبدیل شده و به‌عنوان انگاره‌هایی قابل‌قبول، در سامانۀ سیاسی آن دوره در جامعه و دربار تشخص یافته بودند. این مفاهیم توسط حسین واعظ کاشفی در منبر نماز جمعه به عامۀ مردم ابلاغ، و توسط امیر علی‌شیر نوایی، وارد سامانۀ سیاسی عصر تیموریان می‌شد. شبکۀ اندیشمندان عارف آن دوران، با پیروی از دین و عرفان، درصدد ایجاد وضعیتی بودند که نیکوکاری و احسان در آن جاری باشد. چنین وضعیتی توانسته بود دوران تیموریان را به دورۀ شکوفایی صلح و رفاه در منطقه تبدیل کند. صلح به‌عنوان مفهومی کانونی در مناسبات داخلی و روابط خارجی زمان تیموریان مطرح بود و برآیند آن در عرصۀ عملی، سبب شکوفایی فرهنگی و بازسازی و رشد تجارت داخلی و منطقه‌ای شد.

References

Algar, H. (2019*). Naqshbandeye*. Translated: Dawoow Wafayi. Tehran: Mola Publication. [in Persian].

Alikhani, A, & et al. (2007). *Methodology in Islamic Political Studies*. Tehran: Emam Sadeq University Publications.

Ansari, F. (2019*). History of Herat; A Journey Through the History and Historical Geography of Herat from Ancient Times to Modern Times*. Kabul: Andisheh Foundation Publications. [in Persian].

Azimi, M.A. (2012*). Human Geography of Afghanistan*. Tehran: Elm-o-Danesh Publication. [in Persian].

Cambridge University. (2018*). History of Iran During the Timurid Period*. Translated: Yaqob Azhand. Tehran (6th Ed): Jami Publication. [in Persian].

Forbes Manz, B. (2011*). Power, Politics and Religion in Timurid Iran*. Translated: Javad

Abbasi. Mashhad: Ferdowsi University publication. [in Persian].
Fredrick Starr, S. (2018*). Lost Enlightenment; Centeral Asia's Golden Age from the Arab Conquest to Tamerlane*. Translated: Hassan Afshar. Tehran: Markaz publication. [in Persian].
Griffiths, M. (2014*). Fifty Great Thinkers of International Relations*. Translated: Alireza Tayyeb. Tehran. (2nd Ed): Ney Publications. [in Persian].
Hassani, A & Namati limayi, A. (2012*). Literary-Political Personality of Amir Alishir Navaei and the Effectiveness of His School Maker*. Journal of Moskawey, 8(25), 55-86. [in Persian].
Jami, A. (2015*). Diwan-e- Jami*. Edited by Mohammad Roshan. Tehran (3th Ed): Negah Publications. [in Persian].
Jami, A. (2016*). Baharestan*. Edited by Esmaael Hakemi. Tehran (8th Ed): Etelaat Publications. [in Persian].
Jami, A. (2019*). Masnavi Haft Owrang*. Edited by Morteza Modarres Gilani. Tehran (3th Ed): Mahtab Publications. [in Persian].
Kashifi, F, A. (1977*). Rashahat Ain-ol- Hayat 2*, Edited: Ali Asghar Moeineyan, Tehran: Nikokari Noryani Publications. [in Persian].
Khosrawi, A & Mir Mohammadi, M. (2014*). An introduction to foreign policy analysis*, Tehran: Publications of the Research Institute of Strategic Studies. [in Persian].
Kubalkova, v. (2013*). Foreign Policy in a Constructed World*, Translated: Mehdi Mir Mohammadi & Alireza Khosravi. Tehran: Publications of the Research Institute of Strategic Studies. [in Persian].
Mayel Herawi, N. (1998*). Shaikh Abdur Rahman Jami*. Tehran: Tarh-e-no Publications. [in Persian].
Mir Jafari, H. (2019*). The Political, Social, Economic and Cultural Developments of Iran During the Period of the Timurids and the Turkomans (2nd edition)*. Tehran (9th Ed): Samt pubications. [in Persian].
Mohammadi, R. (2019*). Basics of Amir Alishir Navaei's Political Thought*. Herat: Collection of Papers of Herat Security School. Afghanistan Institute of Strategic Studies, 75-78. [in Persian].
Mohammadzade Seddiq, H &. Mohammaddadi, M. (2019*). Persian Letters of Amir Alishir Nawaye*. Tehran (2nd Ed): Nameye Seddiq Publications. [in Persian].
Moshirzade, H. (2016*). Evolution in Theories of International Relations*. Tehran (11th Ed): Samt Pubications. [in Persian].
Moshirzade, H. (2017*). Theoretical Foundations of Foreign Policy Explanation and Analysis*. Tehran: Samt Pubications. [in Persian].
Nawaye, A.A. (1963*). Diwan-e- Amir Nezam-o-ddin Alishir Nawaye*. Edited by Roknodin Homayoon Farrokh. Tehran: Avicenna Library Publications. [in Persian].
Nawaye, A.A. (1986*). Mahbub-ol-Qolob*. Kabul Ministry of Ethnic and Tribal Affairs. Directorate of Publications and Cultural Affairs. [in Persian].
Nemati limaye, A & Hasani, A. (2014). *The Role of Amir Alishir Nawai in the Applied Policies of Sultan Hossein Baiqara*. The Role of Insider Speech. Proceedings of Amir Alishir Navaei conference, 79-104.
Rafiei, A.T. (2021*). History of Political and Social Developments of Timurids*. Tehran: Sorosh Publication. [in Persian].
Sabtelni, M, A. (2015*). Amir Ali Shir Nawayee and his Era*. Translated: Javad Abbasi.

Mashhad: Tanin publication. [in Persian].
Safi, F. (2009*). Anis-ol_Arefin*. Edited by Abdulreza Saif. Tehran: Tehran University Publications. [in Persian].
Sayyedi, S.H, A. & Qasemifard, H. (2014). *The Concept of Power from the Point of View of Amir Alishir Nawaye and Michel Foucault*. The Role of Insider Speech; Proceedings of Amir Alishir Navaei Conference, 1111-1134.
Sikorski, R. (1991*). Dust of the Saints: A Journey to Herat in Time of War*. Translated by: Abdul Ali Noor Ahrari. Mashhad: Zawwar publication. [in Persian].
Skinner, Quentin (1981), *Machiavelli, A Very Short Introduction*. New York: Oxford University Press.
Skinner, Q. (1993). *Machiavelli*. Translated by: Ezatollah Foladwand. Tehran: Tarh-e-no publication. [in Persian].
Skinner, Q. (2014). *Visions of Politics V1, Regarding Method*. Translated by: Fariboorz Majidi, Tehran: Farhang-e- Jawid Publication. [in Persian].
Skinner, Q. (2018). *Hobbes and Republican Liberty*. Translated by: Hormoz Homayoonpoor. Tehran: Farhang-e- Jawid Publication. [in Persian].
Urunbaev, A. (1985*). Abdur-Rahman Jami's Autograph Letters from: The Murraqqa of Mir Ali Shir Nawaye*. Collaboration and Introduction by Mayel Herawi. Kabul: State Publications. [in Persian].
Waez Kashifi, K.H. (1971*). Fotowat Name Soltani*. Edited by: Mohammad Jafar Mahjoob, Tehran: Publications of Farhang Iran Foundation. [in Persian].
Waez Kashifi, K.H. (1983*). Anwar Sohaili*. Tehran (3th Ed): Amir Kabir Publications. [in Persian].
Waez Kashifi, K.H. (2018*). Akhlaq Mohseni*. Edited by: Mahboobe Tabasi, Tehran: Zawwar Publications. [in Persian].
Wendt, A. (2013*). Social Theory of International Politics*, Translated by: Homaira Moshirzade, Tehran (3th Ed): Ministry of Foreign Affairs Publications. [in Persian].

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2022.73088.1168
مـقالهٔ پژوهشـی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۰۷/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۱/۱۰

دیپلماسی سدها میان ایران و عراق

ابوذر فتاحی‌زاده[1]

چکیده

جوامع ساکن در خاورمیانه در طول تاریخ بر سر منابع آب با هم درگیری و اختلاف‌نظر داشته‌اند. ازاین‌رو، کنترل و متنوع‌سازیِ شیوه‌های بهره‌برداری از این منابع، همواره یکی از ارکان سیاست‌گذاری دولت‌ها در این منطقه بوده است. به‌همین‌دلیل پس از جنگ جهانی دوم، سدسازی مدرن به‌عنوان مهم‌ترین شیوهٔ نوینِ بهره‌برداری از آب، نظر این دولت‌ها، ازجمله ایران و عراق، را به‌شدت به خود جلب کرده و به یکی از مهم‌ترین برنامه‌های توسعهٔ آن‌ها تبدیل شده است. توجه روزافزون به این سیاست سبب شکل‌گیری مناقشاتی میان دو کشور شده است. در این مقاله در پی پاسخگویی به این پرسش بنیادین هستیم که سیاست‌های سدسازی‌ها در ایران و عراق چه تهدیدهایی به‌همراه داشته یا خواهد داشت؟ و این تهدیدها زمینه‌ساز چه مناقشات و همکاری‌های دیپلماتیکی بین آن‌ها در زمینهٔ دیپلماسی سدها شده است یا خواهد شد؟ برای پاسخ به این پرسش، نخست طرح نظری ویژه‌ای را در باب دیپلماسی سدها به اقتراح گذارده و سپس به سیاست‌های سدسازی و داده‌های مربوط به ایران و کشورهای همسایهٔ آن پرداخته‌ایم. در ادامه نشان داده‌ایم که این سیاست‌ها و سدها سبب شکل‌گیری چه تهدیدها، مناقشات و همکاری‌های دیپلماتیکی میان ایران و یکی از این همسایگان آن یعنی عراق شده یا خواهد شد. رویکرد ما در اینجا مبتنی بر نظریهٔ سبز روابط بین‌الملل بوده است و به تناسب موضوع از روش‌های اکتشافی، اسنادی و مدلسازیِ مفهومی-عقلانی استفاده کرده‌ایم.

کلیدواژه‌ها: ایران، عراق، کشورهای همسایه، سد، دیپلماسی سدها

---

۱. استادیار علوم سیاسی دانشکده علوم انسانی دانشگاه یاسوج، (نویسنده مسئول) (afattahizadeh@yu.ac.ir)

Dams Diplomacy between Iran and Iraq

Abouzar Fattahizadeh[1]

Abstract

The settled communities in the Middle East have historically been at loggerheads over water resources. Therefore, controlling and diversifying the ways of exploiting these resources have always been a key component of policy-making of the states in this region. For this reason, after the Second World War, modern dam-building, as the most important new way of exploiting water, has attracted the attention of these states, including Iran and Iraq, and has become one of their most important plans of development. Therefore, the growing attention to this policy has led to disputes between the two countries. In this article, we intend to answer the key question: what are the threats of dam building policies in Iran and Iraq? The second question of interest is: what diplomatic disputes and/or cooperations have these threats caused or will these threats cause in the field of dam diplomacy between them? To answer these questions, in the first section of the paper, we have proposed a special theoretical framework for dam diplomacy. In the second part of the article, we have discussed dam-building policies and the data related to the dams in Iran and its neighboring countries. In the third part of the article, as a concrete example, we have shown what threats, conflicts, and diplomatic cooperation between Iran and Iraq have been or will be created by these policies and dams. It should be pointed out that our approach here has been based on the green theory of international relations, and we have employed exploratory, documentary, and conceptual-rational modeling methods as each subject called for.

Keywords: Iran, Iraq, Neighboring countries, Dam, Dams diplomacy.

[1] Assistant Professor of Political Science at Yasouj University
Corresponding Author

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

مقدمه

منابع آبی موجود در هیدروسفر برای پاسخ‌گویی به همهٔ نیازهای حیات و انسان کافی است. اما توزیعِ مکانی و زمانیِ این منابع هیچ‌گاه متوازن نبوده است. ازاین‌رو چالش دسترسی به منابع آبی و بهره‌گیری از آنها یکی از مهمترین موضوعات محل مناقشه میان جوامع انسانی در طول تاریخ بوده است. بشر برای غلبه بر کمیابی این منبع، روش‌های فناورانهٔ بسیاری را ابداع کرده است. چاه‌ها، قنات‌ها، آب‌انبارها و سدها ازجمله این ابداعات به‌شمار می‌آیند. با شروع روند توسعهٔ صنعتی در قرن نوزدهم، نیاز به آبِ دردسترس روزبه‌روز افزایش پیدا کرده و همین عامل، سبب توجه ویژه به سدسازی به‌عنوان پربازده‌ترین فناوری ذخیرهٔ آب شده است. با این فناوری می‌توان به دو بحران اساسی در جهان امروز یعنی مسئلهٔ دسترسی به انرژی و مسئلهٔ کمبود غذا پاسخ داد. ازیک‌سو، سدها با تولید برق آبی، بخش عمده‌ای از نیاز جامعه به انرژی را برآورده می‌سازند و ازسوی‌دیگر، با فراهم کردن امکان آبیاری مستمر زمین‌های کشاورزی، امنیت غذایی آن را تضمین می‌کنند.

ازاین‌رو دولت‌ها از دههٔ ۱۸۹۰ میلادی، برای تضمین امنیت انرژی و امنیت غذایی خود توجه ویژه‌ای به سدسازی نشان داده‌اند. به‌ویژه در دههٔ ۱۹۵۰، جهان شاهد افزایش جمعیت و به‌طور هم‌زمان، رشد اقتصادی بی‌سابقه‌ای بود که هردو، نیازهای انرژی و آبی خود را طلب می‌کردند. دولت‌ها در پاسخ به این نیازهای روزافزون، تا انتهای قرن بیستم، حدود ۴۵۰۰۰ سد بزرگ[1] در سراسر جهان ساختند. براساس گزارش سال ۲۰۰۱ «کمیسیون جهانی سدها»[2]، در همین دوره نیمی از رودخانه‌های جهان میزبان دست‌کم یک سد بزرگ شدند و برقِ آبی به منبع تأمین بیش از ۵۰ درصد از برق موردنیاز در یک‌سوم کشورهای جهان تبدیل شد. نیمی از سدهای بزرگ جهان در آغاز تنها برای آبیاری ساخته شدند و ۳۰ تا ۴۰ درصد از ۲۷۱ میلیون هکتار زمین‌های کشاورزی در سراسر جهان را زیر پوشش خود قرار دادند (World Commission on Dams, 2001, 2). پایگاه داده‌های «کمیسیون بین‌المللی سدهای بزرگ»[3] نشان می‌دهد که تعداد این‌گونه سدها تا سال ۲۰۲۱ به ۵۸۰۰۰ واحد رسیده است (ICOLD, 2021a). این آمارها حکایت از آن

---

۱. براساس طبقه‌بندی کمیسیون بین‌المللی سدهای بزرگ، هر سدی که سطح ارتفاع آن از شالوده ۱۵ متر یا بیشتر باشد، در دستهٔ سدهای بزرگ جای می‌گیرد. همچنین، اگر سدی ۵ تا ۱۵ متر ارتفاع داشته و حجم ذخیرهٔ آب آن بیش از ۳ میلیون مترمکعب باشد، در این گروه از سدها دسته‌بندی خواهد شد(International Commission on Large Dams, 1999؛ www.icold-cigb.org).

۲ World Commission on Dams (WCD)

۳ International Commission on Large Dams (ICOLD)

دارند که در این مدت، از نیاز و اشتیاق دولت‌ها به سدسازی کاسته نشده است.

اما سدسازی فناوری پیچیده‌ای است که به دانش، تجربه و خُرده‌فناوری‌های بسیاری نیاز دارد. قاعدتاً همهٔ دولت‌ها نمی‌توانند این سه را تأمین کنند؛ بنابراین ناچارند از توانمندی‌های دولت‌های دیگر برای تأمین همه یا بخشی از این سه مورد استفاده کنند. مجموع این عوامل سبب پیدایش گونهٔ خاصی از دیپلماسی شده است که *فریمن* از آن با عنوان «دیپلماسی سدها»[1] یاد می‌کند (Freeman, 2017)؛ به‌عنوان مثال، بسیاری از کشورهای آفریقایی برای چیره شدن بر این کاستی‌ها، دست‌به‌دامن دیپلماسی سدها شده و سهم زیادی از بازار سدسازی خود را به چین واگذار کرده‌اند. تا سال ۲۰۱۵، این کشور حدود ۴۵ سد در ۲۲ کشور آفریقایی ساخته بود (Brautigam &Wang, 2015). بررسی‌های نگارنده نشان می‌دهند که چین تا سال ۲۰۲۱، دست‌کم قرارداد ساخت ۲ سد جدید را منعقد کرده است (در کشورهای کامرون و توگو در سال ۲۰۱۶) و پیمانکاران چینی درحال‌حاضر در سراسر آفریقا در ۲۴۲ پروژهٔ نیرو به ارزش بیش از ۳۱۳ میلیارد دلار مشغول به‌کار هستند (power-technology, 2019; Tang &Shen, 2020: 6).

ایرانیان نیز در طول تاریخ با ساخت بندها و سدهای بسیاری تلاش کرده‌اند آب‌های سطحی فلات خشک ایران را برای آبیاری مهار کنند. با ظهور دولت مدرن در ایران، سدسازی برای مهار سیلاب‌ها، آبیاری و تولید برق آبی موردتوجه قرار گرفت. سدسازی مدرن در دورهٔ پهلوی دوم و با تأثیرپذیری از آغاز رشد شدید جمعیت، از سال ۱۳۲۳ با شروع طرح مطالعهٔ سد گلپایگان (شاه‌اسماعیل پیشین) آغاز شد و از اواخر همین دهه، با تصویب برنامهٔ هفت‌سالهٔ نخست، در قالب برنامه‌های توسعه تداوم یافت (see: "The law permitting the implementation of…", 1951) و درنتیجه، قدمتی تقریباً هشتادساله دارد. همسایگان ایران ازجمله عراق نیز تقریباً در همین دوره توجه مشابهی به سدسازی داشته‌اند. عراق از سال ۱۹۵۴، با شروع ساخت سد دوکان پا به این عرصه گذاشت و تا ابتدای دههٔ ۱۹۸۰ و آغاز تهاجم به ایران، با کمک پیمانکاران غربی، سدهای بزرگی در بالادست دجله و فرات ساخت که هدف از ساخت آن‌ها، تأمین برق شهرهای بزرگ و آبیاری زمین‌های کشاورزی در نیمهٔ جنوبی کشور بود.

میل و نیاز ایران و عراق به سدسازی، زمینه‌ساز فرصت‌هایی برای آنان بوده است. اما به‌صورت هم‌زمان تهدیدهایی را نیز برای آن‌ها به‌همراه داشته و سبب شکل‌گیری مناقشات و همکاری‌های دیپلماتیکی میان آن‌ها شده است. در اینجا قصد داریم به این پرسش پاسخ دهیم که سیاست‌های سدسازی در ایران و عراق،

---

۱. Dam Diplomacy

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

چه تهدیدهایی را به‌همراه داشته یا خواهند داشت؟ و این تهدیدها زمینه‌ساز چه درگیری‌ها و همکاری‌های دیپلماتیکی بین آن‌ها در زمینهٔ دیپلماسی سدها شده است و یا خواهد شد؟ برای پاسخگویی به این پرسش، نخست با نیم‌نگاهی تلویحی به نظریهٔ سبز روابط بین‌الملل، دیپلماسی زیست‌محیطی و دیپلماسی آب، مقدمات نظری لازم را تمهید خواهیم کرد. سپس به وضعیت سدها و سدسازی در ایران و کشورهای همسایهٔ آن با تأکید بر حوضه‌های آبریز مشترک خواهیم پرداخت. در ادامه، به عنوان یک نمونهٔ انضمامی خواهیم گفت که تهدیدهای ناشی از برنامه‌های سدسازی باعث ایجاد چه تعاملات و مناقشات دیپلماتیکی میان ایران و عراق شده و یا خواهد شد.

به رغم اینکه سیاست ساخت سدها یکی از برنامه‌های کلیدی توسعه در کشورهای مختلف است و با وجود اینکه نقدهای بسیاری در سپهر عمومی بر این سیاست وارد شده است، در پژوهش‌های سیاسی التفات چندانی به این موضوع صورت نگرفته است. از سوی دیگر، این بی‌توجهی در حوزهٔ دانش روابط بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی نیز به چشم می‌خورد. بنابراین به جز مقالهٔ کارلا فریمن، پژوهش آکادمیک دیگری در این زمینه صورت نگرفته است. اما در این مقاله نیز صرفاً به سرمایه‌گزاری چین در صنعت سدسازی در آفریقا پرداخته شده و هیچ چارچوب مفهومی و نظری خاصی در باب دیپلماسی سدها ارائه نشده است (Freeman, 2017). ازاین‌رو ناگزیر شده‌ایم برای تولید ادبیات در این زمینه دست به دامن روش‌های اکتشافی و اسنادی شویم. به این معنا که با احصاء موارد انضمامی پژوهش یا همان سدها و یافتن تعاملات دیپلماتیک صورت گرفته در باب آنها، نقاط اشتراکی میان همهٔ این تعاملات دیپلماتیک بیابیم. آنگاه با اتکای بر مدلسازی مفهومی-عقلانی، این نقاط اشتراک را به نحوی طبقه‌بندی کنیم که آگاهی، فهم و یا شبیه‌سازی موضوع برای پژوهشگران بعد تسهیل شود. ناگفته نماند که در این طبقه‌بندی به سایر تجارب زیسته در باب سدسازی در شمال آفریقا و آسیای شرقی نیز نظر داشته‌ایم.

۱. چارچوب نظری پژوهش

دسترسی به منابع آبی و کنترل کامل آنها همواره یکی از دغدغه‌های بزرگ دولت‌ها بوده است. اما این میل با مانعی طبیعی در تزاحم قرار می‌گیرد. در بسیاری موارد، تمامی بخش‌های یک حوضهٔ آبریز در قلمرو سرزمینی دولت واقع نشده است: یا حوضه‌های آبخیز در قلمرو سرزمینی دولت یا دولت‌های دیگر

قرار دارند و یا پایین دستِ حوضهٔ آبریز.[1] ازاین‌رو مسئلهٔ تسهیم آب به آسانی به موضوع مناقشهٔ میان دولت ها تبدیل می‌شود. از آغاز قرن بیستم، دو مسئله بر وخامت این مناقشات افزوده‌اند. اول اینکه تغییرات اقلیمی در پیِ پیدایش گرمایش جهانی باعث تغییر در هیدرولوژی آب‌های سطحی و زیرسطحی شده و تنش‌های اجتماعی را در سطوح داخلی و بین‌المللی شدت بخشیده است. دوم اینکه هم‌زمان با کاهش حجم منابع حاضر، تقاضای جهانی این کالای عمومی کمیاب نیز فزونی گرفته است (Fattahizadeh, 2022, 1-2). این دو عامل بر شدت و دامنهٔ این نوع درگیری‌ها میان دولت‌ها افزوده‌اند. مجموع این عوامل دست‌به‌دست هم داده و زمینه‌ساز پیدایش دیپلماسی آب،[2] به‌عنوان گونهٔ جدیدی از دیپلماسی نوین چندجانبه، شده‌اند.

پژوهشگران، تعریف‌های متفاوتی از مفهوم دیپلماسی آب ارائه داده‌اند؛ به‌عنوان مثال، *گرچ مادین و همکاران*، در کمال ناپختگی، به‌سادگی آن را «رویکردی مذاکراتی بر سر تخصیص آب میان طرفین» تعریف می‌کنند (Grech-Madin; Döring; Kim & Swain, 2018, 100). *سازمان صلح آبی*[3] نیز با رویکردی مشابه، دیپلماسی آب را «هنر یا عملِ استفاده از آب به‌عنوان ابزاری برای هدایت روابط بین‌الملل» تعریف کرده است (The Blue Peace, 2021). *هفنی* نیز با تعریف آن به‌عنوان «مذاکرات دو یا چندجانبه بین دولت‌ها بر سر مسائل آب»، مسیر مشابهی را پیموده است (Hefny, 2011, 20). گروه دیگری نیز آن را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «همهٔ موازین و تعهداتی که بازیگران دولتی و غیردولتی برای جلوگیری از تعارضات یا حل مسالمت‌آمیز آن‌ها به‌عهده می‌گیرند و همکاری‌های میان و درون دولت‌ها و ذی‌نفعان خصوصی و عمومی بر سر دسترسی، تخصیص، یا استفاده از آب را تسهیل می‌کنند» (Huntjens; Yasuda; Swain; de Man; Magsig & Islam, 2016, 4). *سوزان اشمایر* نیز آن را این‌گونه تعریف کرده است: «استفاده از ابزارهای دیپلماتیک برای تعارضات و اختلاف‌نظرهای موجود یا درحال‌ظهور بر سر منابع آبی مشترک با هدف کاهش یا حل آن‌ها به‌منظور [افزایش] همکاری[ها]، ثبات منطقه‌ای و صلح» (Schmeier, 2018). باوجوداین، به‌نظر نگارنده، گزاره‌ای که *وَن جندرِن* و *رود* ارائه کرده‌اند، جامع‌ترین و

---

۱. در اینجا حوضهٔ آبریز را به‌معنای همهٔ سطح بخشی از خشکی که بارندگی‌ها از خط‌الرأس کوهستانی آن آغاز و تا پست‌ترین نقطهٔ آن جاری می‌شوند، درنظر گرفته‌ایم. مراد از حوضهٔ آبخیز نیز، همهٔ سطوح خشکی در بالادست حوضهٔ آبریز است که بارندگی‌ها سبب ایجاد چندین انشعاب آبی همگرا به‌سمت پایین‌دست می‌شوند؛ بنابراین، براساس این تصور، حوضهٔ آبریز اعم از حوضهٔ آبخیز است.

۲ Water Diplomacy

۳ Blue Peace Organization

مانع‌ترین تعریف در میان تعریف‌های موجود به‌نظر می‌رسد: «همهٔ ارتباطات میان بازیگران دولتی (و غیردولتی) [در سطح داخلی] با یک دولت یا سازمانِ بین‌المللی بین‌الدولی بر سر منابعِ آبیِ فرامرزی همچون دریاچه، رودخانه و سفره‌های آب زیرزمینی» (Van Genderen & Rood, 2011, 10)؛ زیرا ازیک‌سو نه‌تنها بازیگران غیردولتی و سازمان‌های بین‌المللی را در دیپلماسی آب لحاظ می‌کند، بلکه تعامل میان محیط داخلی و محیط بین‌المللی را نیز درنظر می‌گیرد و ازسوی‌دیگر، برخلاف تعریف *هاتجنز و همکاران*، در این تعریف، توجه به محیط داخلی سبب نمی‌شود که مسائل حوزه‌های آبریز غیرمشترک نیز ناعامدانه در دستورکار دیپلماسی آب قرار گیرند. اما این تعریف، همچون تعریف‌های دیگر، در ساحت هستی‌شناختی متوقف می‌ماند و به غایاتِ این نوع دیپلماسیِ موضوعی، به‌عنوان زیرشاخه‌ای از دیپلماسی زیست‌محیطی، بی‌توجه است. براساس نسبتی که دیپلماسی آب با دیپلماسی زیست‌محیطی دارد، اهداف آن را می‌توان در قالب جدول شمارهٔ (۱) بازتعریف کرد.

جدول شمارهٔ (۱). بازتعریف اهداف دیپلماسی آب

اهداف رده اول	اهداف رده دوم	اهداف رده سوم
تضمین پایداری منابع آب به‌عنوان منبع طبیعی مشترک	تضمین استمرار چرخهٔ آب	نظارت بر تغییرات اقلیمی در حوزهٔ آبخیز و تلاش برای ایجاد پایداری اقلیمی یا سازگاری با شرایط اقلیمی جدید
		نظارت بر نحوهٔ بهره‌برداری از منابع آبی در حوضهٔ آبریز به‌منظور تضمین استمرار چرخهٔ آب در پایین‌دست حوضه
	پایدار نگهداشتن زیست‌بوم یا زیست‌بوم‌های مشترک در حوضهٔ آبریز به‌دلیل نقشی که در استمرار چرخهٔ آب دارند.	تضمین حق‌آبهٔ زیست‌محیطی موردنیاز فلور و فون مشترک
		حفظ تنوع زیستی در زیست‌بوم‌ها یا زیست‌بوم‌های مشترک حوضهٔ آبریز به‌منظور تضمین استمرار چرخهٔ کنونیِ آب
	ثابت نگهداشتن چرخه‌های گازی و رسوبی مرتبط با چرخهٔ آب	مهندسی رودخانه یا مهندسی دریاچه
مهار آلاینده‌های منابع آب		

Source: Fattahizadeh, 2022, 6.

سدها و سدسازی از مهم‌ترین موضوعات در دیپلماسی آب هستند. دولت‌ها با هدف تأمین آب برای مصارف داخلی و صنعتی، آبیاری زمین‌های کشاورزی، تولید برق آبی، کنترل سیلاب‌ها، ناوبری درون‌سرزمینی و ایجاد مجموعه‌های تفریحی و پرورش شیلات، اقدام به سدسازی می‌کنند (ICOLD, 2021c; Brown & Jackson, 2021). در بسیاری از موارد، سدهایی که ساخته می‌شوند، در حوضه‌های

آبریزی واقع شده‌اند که به‌طور کامل در قلمرو سرزمینی دولت قرار دارند. اما همان‌گونه که پیشتر نیز گفتیم، در برخی موارد این‌گونه نیست و حوضه یا حوضه‌های آبریز، ورای مرزهای ملی قرار می‌گیرند. دولت‌ها نیازهای آبی متفاوتی دارند و برای پاسخ‌گویی به آن‌ها، سیاست‌گذاری‌ها و برنامه‌های متفاوتی را نیز تدوین می‌کنند؛ ازاین‌رو، سدسازی هریک از طرفین در حوضهٔ آبریزِ آب‌های فرامرزی ممکن است ناهمسو با نیازها و سیاست‌گذاری‌های طرف دیگر باشد. در نتیجه سدسازی به موضوع همکاری‌ها یا درگیری‌های دیپلماتیک میان دولت‌هایِ یک حوضهٔ آبریز تبدیل می‌شود و «دیپلماسی سد (یا سدها)» شکل می‌گیرد.

افزون‌براین، نوع دومی از دیپلماسی سدها نیز وجود دارد. گاهی تمام حوضهٔ آبریز در قلمرو سرزمینی دولت واقع شده است و دولت نیز قصد دارد با ساخت سد از منابع آبی آن بهره‌برداری کند، اما به دانش، تجربه و فناوری‌های سدسازی دسترسی ندارد. ازاین‌رو، تصمیم می‌گیرد از دولت‌های سدساز دعوت به مشارکت کند. ممکن است برخی دولت‌های همسایه، دولت‌هایی سدساز باشند و دولت بنا به صرفهٔ اقتصادی یا روابط همکاری‌جویانه‌ای که با آن‌ها دارد، آن‌ها را در طرح‌های سدسازی خود مشارکت دهد. اما همچنین ممکن است دولت با توجه به مسائل اقتصادی یا درگیری‌های منطقه‌ای، تمایلی به همکاری با همسایگان سدساز خود نداشته باشد و ترجیح دهد از توانمندی‌های دولت‌های دیگر یا هیدروهژمون‌ها برای این کار استفاده کند. با توجه به این نکات و اینکه تعریفی از مفهوم دیپلماسی سدها در ادبیات موجود ارائه نشده است، در اینجا دیپلماسی سدها را «همهٔ تعاملات میان بازیگران دولتی و غیردولتی در سطح داخلی با دولت یا دولت‌های دیگر یا سازمان(های) بین‌المللی دولتی و غیردولتی بر سر سدسازی در یک حوضهٔ آبریز» تعریف می‌کنیم. در جدول شمارهٔ (۲) کوشیده‌ایم فرصت‌هایی را که ساخت یک سد برای هریک از دولت‌های درگیر فراهم می‌کند، دسته‌بندی کنیم.

اما سدها عمده‌ترین موضوع مناقشه در دیپلماسی آب نیز به‌شمار می‌آیند؛ زیرا ساخت آن‌ها به‌شیوهٔ کنونی، در تضاد با تقریباً همهٔ اهداف دیپلماسی آب، به‌عنوان زیرشاخه‌ای از دیپلماسی زیست‌محیطی -که پیشتر در جدول شمارهٔ (۱) از آن‌ها سخن گفتیم-، قرار می‌گیرد. این تضاد را می‌توان در هشت محور جمع‌بندی کرد؛ نخست اینکه، برخلاف نخستین هدف ردهٔ اول دیپلماسی آب یعنی «تضمین پایداری منابع آب به‌عنوان منبع طبیعی مشترک»، فرض سازندگان آن‌ها این است که آب‌های فرامرزی منابعی هستند که باید در انحصار دولتِ سدساز باشند. بنابراین از قدرت خود برای تضمین این انحصار استفاده می‌کنند (Abrams, 2018; Zeitoun & Warner, 2013).

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

جدول شمارهٔ (۲). فرصت‌های ناشی از سدسازی در حوضه‌های آبریز مشترک

موقعیت دولت		فرصت‌ها	
		اقتصادی-اجتماعی	سیاسی-امنیتی و دیپلماتیک
دولت میزبان سد		۱. تأمین آب برای مصارف داخلی و صنعتی؛ ۲. آبیاری زمین‌های کشاورزی؛ ۳. تولید برق آبی؛ ۴. کنترل سیلاب‌ها؛ ۵. ناوبری درون‌سرزمینی؛ ۶. ایجاد مجموعه‌های تفریحی؛ ۷. پرورش شیلات.	۱. استفاده از سد به‌عنوان اهرمی برای اعمال فشار بر دولت یا دولت‌های پایین‌دستِ حوضهٔ آبریز؛ ۲. افزایش وجههٔ بین‌المللی؛ ۳. افزایش تعاملات با سازمان‌های بین‌المللی تخصصی مرتبط با سدها، آب و محیط‌زیست.
دولت سدسازِ بین‌المللی	دولت یا هیدروهژمون خارج از منطقه	۱. افزایش سطح تراز تجاری در روابط اقتصادی با دولت میزبان سد؛ ۲. ایجاد بازار بین‌المللی برای پیمانکاران داخلی؛ ۳. صادرات نیروی کار و کاهش نرخ بیکاری داخلی؛ ۴. صادرات فناوری؛ ۵. گسترش همکاری‌ها به حوزه‌های اقتصادی دیگر.	۱. افزایش نفوذ در سیاست داخلی کشور میزبان؛ ۲. استفاده از حضور در کشور میزبان به‌عنوان ابزاری برای اعمال فشار بر همسایگان آن کشور؛ ۳. بهره‌مندی از حمایت کشور میزبان در مجامع بین‌المللی؛ ۴. کسب وجههٔ بین‌المللی؛ ۵. فراهم کردن امکان حضور نظامی در کشور میزبان و منطقه‌ای که در آن واقع شده است (در بلندمدت).
	دولت همسایهٔ واقع در حوضهٔ آبریز	موارد بالا	۱. ابزاری برای اعمال نفوذ در سیاست‌های آبی کشور میزبان و اعمال کنترل بر بالادستِ حوضهٔ آبریز مشترک؛ ۲. فرصت‌های ۲ تا ۵ دولت یا هیدروهژمون خارج از منطقه.
	دولت همسایهٔ خارج از حوضهٔ آبریز	موارد بالا	۱. ابزاری برای اعمال نفوذ در سیاست‌های آبی کشور میزبان در حوضه‌های آبریز مشترک؛ ۲. فرصت‌های ۲ تا ۵ دولت یا هیدروهژمون خارج از منطقه و دولت همسایهٔ واقع در حوضهٔ آبریز
دولت همسایهٔ واقع در حوضهٔ آبریز		کنترل سیلاب‌ها در پایین‌دستِ حوضهٔ آبریز	-

Source: Data collected and organized by the author, 2021.

انحصارطلبیِ آبی، امکان کنش همکاری‌جویانه میان همسایگان را به‌شدت کاهش می‌دهد و به مقابله‌به‌مثل‌هایی می‌انجامد که همهٔ طرفین از آن‌ها آسیب می‌بینند (برای نمونه نک: Frederiks, 2020). دوم اینکه چرخهٔ آب را، که یکی از سه چرخهٔ بیوژئوشیمیایی ضروری برای زیست است، مختل می‌کنند. سوم اینکه، با اختلال در چرخهٔ آب، سبب تغییرات اقلیمی در حوضهٔ آبریز می‌شوند (Wang, Maberly, Wang & Liang, 2018). چهارم اینکه شیوهٔ کنونی بهره‌برداری از منابع پشت سدها، استمرار چرخهٔ آب در پایین‌دست حوضه را درعمل، دشوار و حتی گاهی ناممکن می‌کند (Deng; Yang, Lian, Yang & Wei, 2016). پنجم اینکه، سدها با اختلالی که در چرخهٔ طبیعی آب ایجاد می‌کنند، سبب ناپایداری اکوسیستم‌های حوضهٔ آبریز می‌شوند (Ren; Li & Cai, 2014)؛ اکوسیستم‌هایی که استمرار چرخهٔ آب در گرو پایداری آن‌ها است. ششم اینکه با قطع حق‌آبهٔ زیست‌محیطیِ پایین‌دستِ حوضهٔ آبریز، تنوع زیستی آن را از بین می‌برند (Wu, Chen, Xu, Zeng, Sang, Liu,… & Ye, 2019) و با این کار، سبب تشدید تغییرات اقلیمی می‌شوند، فرایند ذخیره‌سازی آب در آبخیزها و آبخوان‌ها را مختل می‌کنند، و بر شدت اختلال در چرخهٔ آب می‌افزایند. مجموع این فرایندها، در بسیاری از موارد، پیامدی جز بیابان‌زایی نخواهد داشت (Zafarnejad, 2009). هفتم اینکه با دستکاری در چرخه‌های گازی و به‌ویژه رسوبی، حوضهٔ آبریز را از ثباتِ طبیعیِ مورفولوژیک آن خارج می‌کنند و سبب می‌شوند که کیفیت زمین‌های پایین‌دست حوضه کاهش پیدا کند (برای نمونه نک: Curran & Cannatelli, 2014). هشتم اینکه تجمیع آلاینده‌ها در پشت سدها، امکان مهار آن‌ها با روش‌های طبیعی را کمتر می‌کند و بر میزان آلودگی منابع آبی می‌افزاید (Watkins, McGrattan, Sullivan & Walter, 2019). با توجه به تجربه‌های زیسته و همچنین روندهای بین‌المللی حاضر، تهدیدهای سدسازی برای کشورهای مرتبط با آن را می‌توان در قالب جدول شمارهٔ (۳) جمع‌بندی کرد.

۲. سدها در ایران و کشورهای همسایه

ایران و همسایگانش پس از جنگ جهانی دوم، برنامه‌های گسترده‌ای را برای توسعه تعقیب کرده‌اند؛ برنامه‌هایی که بخش عمدهٔ آن‌ها نیازمند مهار و بهره‌برداری از منابع آب بوده است. اما این کشورها در یکی از خشک‌ترین مناطق جهان و روی کمربند پرفشار جنب‌حاره‌ای واقع شده‌اند. به‌همین‌دلیل، میزان بارندگی‌ها در آن‌ها بسیار اندک و دمای هوا بسیار بالاتر از میانگین جهانی است. افزون‌براین، از ابتدای قرن بیستم و در نتیجهٔ گرمایش جهانی، از میزان همین بارندگی‌ها نیز کاسته و بر دمای هوا افزوده شده است. ازاین‌رو، مهار و بهره‌برداری از اندک‌منابع آب موجود در منطقه از طریق سدسازی، یکی از

اصلی‌ترین محورهای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری در این دولت‌ها بوده است.

جدول شمارهٔ (۳). تهدیدهای ناشی از سدسازی در حوضه‌های آبریز مشترک

موقعیت دولت		تهدیدها		
		اقتصادی-اجتماعی	سیاسی-امنیتی و دیپلماتیک	بوم‌شناختی
دولتِ میزبانِ سد		۱. کاهش خدمات اکوسیستم در بالادستِ حوضه؛ ۲. مهاجرت‌های اجباری از حریم سد؛ ۳. پیامدهای منفی اقتصادی سدها برای جمعیت‌هایی که برای ساخت سد جابه‌جا می‌شوند.	۱. نارضایتی‌ها و ناآرامی‌های ناشی از کاهش خدمات اکوسیستم در بالادستِ حوضه؛ ۲. مقابله‌به‌مثل دولت یا دولت‌های پایین‌دست حوضه در حوضه‌های آبریز مشترک دیگر یا در حوضه‌های موضوعی دیگر؛ ۳. تلاش دولت‌های پایین‌دست برای تغییر نظام سیاسی در کشور بالادست؛ ۳. جنگ کلاسیک بر سر منابع آب.	۱. اختلال در چرخه‌های سه‌گانهٔ بیوژئوشیمیایی؛ ۲. کاهش تنوع زیستی در فلور و فون بالادستِ حوضهٔ آبریز؛ ۳. تغییر اقلیم.
دولت سدسازِ بین‌المللی	دولت یا هیدروهژمون خارج از منطقه	–	۱. تعارض با دولت یا دولت‌های پایین‌دست حوضه و اعمال فشار بر آن‌ها در حوزه‌های موضوعی دیگر؛ ۲. پیوستن دولت یا دولت‌های پایین‌دست حوضه به هیدروهژمون‌ها یا سایر دولت‌های فرامنطقه‌ای معارض؛ ۳. احتمال شکل‌گیری بلوک نظامی رقیب در تقابل با حضور نظامی هیدروهژمون؛ ۴. تقابل با دولت یا دولت‌های پایین‌دست حوضه در مجامع بین‌المللی؛ ۴. کاهش وجههٔ بین‌المللی.	–

	دولت همسایهٔ واقع در حوضهٔ آبریز	۱. کاهش منابع آب ضروری برای مصارف داخلی و صنعتی؛ ۲. بی‌استفاده شدن زمین‌های کشاورزی در پایین‌دست حوضه؛ ۳. افزایش بیکاری و فقر در پایین‌دستِ حوضه؛ ۴. کاهش خدمات اکوسیستم در پایین‌دستِ حوضه؛ ۵. مهاجرت‌های اجباری به‌دلیل فقر و بیکاری؛ ۶. افزایش ناهنجاری‌های اجتماعی ناشی از فقر و بیکاری.	۱. نارضایتی‌ها و ناآرامی‌های ناشی از کاهش خدمات اکوسیستم در پایین‌دستِ حوضه؛ ۲. استفادهٔ دولت بالادست حوضه از سد به‌عنوان اهرمی برای اعمال فشار سیاسی و دیپلماتیک؛ ۳. سوءاستفادهٔ دولت‌های فرامنطقه‌ای از نگهداری و تعمیرات سد یا طرح‌های مشابه دیگر به‌عنوان اهرمی برای اعمال فشار سیاسی و دیپلماتیک.	۱. اختلال در چرخه‌های سه‌گانهٔ بیوژئوشیمیایی؛ ۲. کاهش تنوع زیستی در فلور و فون پایین‌دستِ حوضهٔ آبریز؛ ۳. تغییر اقلیم.
	دولت همسایهٔ خارج از حوضهٔ آبریز	۱. افزایش احتمال مهاجرت نیروی کار خارجی؛ ۲. گسترش ناهنجاری‌های اجتماعی ناشی از فقر و بیکاری از کشور یا کشورهای پایین‌دست حوضه به قلمرو سرزمینی دولت؛ ۳. کاهش خدمات اکوسیستم به‌سبب تنزل زیست‌محیطی در سطح منطقه‌ای.	۱. تعارض با دولت یا دولت‌های پایین‌دست حوضه و اعمال فشار متقابل آن‌ها در حوزه‌های موضوعی دیگر؛ ۲. پیوستن دولت یا دولت‌های پایین‌دست حوضه به دولت‌های فرامنطقه‌ای یا هیدروهژمون‌های معارض؛ ۳. امکانمندسازی حضور نظامی دولت فرامنطقه‌ای یا هیدروهژمون معارض در بلندمدت و مختل شدن توازن قوای منطقه‌ای؛ ۴. تقابل با دولت یا دولت‌های پایین‌دست حوضه در مجامع بین‌المللی؛ ۴. کاهش وجههٔ بین‌المللی.	۱. اختلال در چرخه‌های سه‌گانهٔ بیوژئوشیمیایی در سطح منطقه‌ای؛ ۲. کاهش تنوع زیستی در فلور و فونِ اکوسیستم‌های همجوار با حوضهٔ آبریز؛ ۳. تغییر اقلیم منطقه‌ای.

دولت همسایهٔ واقع در حوضهٔ آبریز	۱. کاهش منابع آب ضروری برای مصارف داخلی و صنعتی؛ ۲. بی‌استفاده شدن زمین‌های کشاورزی؛ ۳. افزایش بیکاری و فقر؛ ۴. کاهش خدمات اکوسیستم در پایین‌دستِ حوضه؛ ۵. مهاجرت‌های اجباری به‌دلیل فقر و بیکاری؛ ۶. افزایش ناهنجاری‌های اجتماعی ناشی از فقر و بیکاری.	۱. نارضایتی‌ها و ناآرامی‌های ناشی از کاهش خدمات اکوسیستم در پایین‌دست حوضه؛ ۲. استفادهٔ دولت بالادستِ حوضه از سد به‌عنوان اهرمی برای اعمال فشار سیاسی و دیپلماتیک؛ ۳. استفادهٔ دولت فرامنطقه‌ای یا هیدروهژمونِ سازنده از سد به‌عنوان اهرمی برای اعمال فشار سیاسی و دیپلماتیک؛ ۴. امکانمندسازی حضور نظامی دولت یا هیدروهژمون خارج از منطقه در بلندمدت و مختل شدن توازن قوای منطقه‌ای.	۱. اختلال در چرخه‌های سه‌گانهٔ بیوژئوشیمیایی؛ ۲. کاهش تنوع زیستی در فلور و فون پایین‌دستِ حوضهٔ آبریز؛ ۳. تغییر اقلیم

Source: Data collected and organized by the author, 2021.

اما دراین‌میان، مشکلی وجود دارد و آن اینکه، بخش عمدهٔ آب این کشورها از منابع آب‌های فرامرزی یا همان حوضه‌های آبریز مشترک تأمین می‌شود. دست‌کم ۶۰ درصد از آب نیمی از این کشورها، از خارج از مرزهایشان سرچشمه می‌گیرد. از این منظر، عراق، آذربایجان، ترکمنستان و پاکستان، وابستگی شدیدی به آب‌های فرامرزی دارند (جدول شمارهٔ ۴). تحلیل منابع آب این هشت کشور براساس شاخص فالکنمارک نشان می‌دهد که منابعِ آبِ ایران و افغانستان در وضعیت بحرانی قرار دارند و ممکن است با افزایش تغییرات اقلیمی، این دو کشور با کمبود آب روبه‌رو شوند. براساس همین شاخص، پاکستان فاصلهٔ اندکی تا کمبود آب دارد و افزایش تغییرات اقلیمی، این کشور را به فقر آبی دچار خواهد کرد. همچنین از این شاخص و داده‌های جدول شمارهٔ (۴) می‌توان استنباط کرد که قطع شدن جریان آب‌های فرامرزی سبب تشدید تنش آبی در ایران خواهد شد و محروم شدن عراق، آذربایجان، ترکمنستان و پاکستان از این منابع، آن‌ها را با کمبود آب روبه‌رو خواهد کرد (جدول شمارهٔ ۵).

درنتیجه، این کشورها با آگاهی از عمیق‌تر شدن روزافزون بحران آب در منطقه، از دههٔ ۱۹۶۰ به‌این‌سو برنامه‌های بلندپروازانه‌ای را در زمینهٔ سدسازی طراحی و اجرا کرده‌اند. می‌توان مدعی شد که همهٔ این برنامه‌ها، برپایهٔ سه رویکرد تدوین شده‌اند. رویکرد نخست اینکه تعداد سدهای کشور می‌بایست تاحدامکان افزایش پیدا کنند. دوم اینکه همهٔ رودخانه‌ها و آب‌های جاری می‌بایست با افزایش ارتفاع و ظرفیت سدها پشت آن‌ها مهار شوند. و سوم اینکه حوضه‌های آبریز مشترک باید در اولویت سدسازی قرار گیرند.

جدول شمارهٔ (٤). منابع آب درون‌مرزی و فرامرزی ایران و همسایگانش

منابع آب / کشور	منابع آب تجدیدپذیر داخلی[1] (میلیارد مترمکعب در سال)	منابع آب تجدیدپذیر خارجی[2] (میلیارد مترمکعب در سال)	نسبت منابع آب‌های فرامرزی به کل منابع آب (درصد تقریبی)
ایران	۱۲۸٫۵	۸٫۵۴۵	۶/۲۴
عراق	۳۵٫۲	۵۴٫۶۶	۶۰/۸۳
ترکیه	۲۲۷	-۱۵٫۴	-۷/۲۸
ارمنستان	۶٫۸۵۹	۰٫۹۱	۱۱/۷۲
آذربایجان	۸٫۱۱۵	۲۶٫۵۶	۷۶/۶
ترکمنستان	۱٫۴۰۵	۲۳٫۳۶	۹۴/۳۳
افغانستان	۴۷٫۱۵	۱۸٫۱۸	۲۷/۸۳
پاکستان	۵۵	۱۹۱٫۸	۷۷/۷۱

Source: Aquastat, 2021; Data collected and organized by the author, 2021.

جدول شمارهٔ (۵). وضعیت منابع آب در ایران و کشورهای همسایه در سال ۲۰۲۱ براساس شاخص فالکنمارک*

وضعیت / کشور	منابع آب تجدیدپذیر[3] (میلیارد مترمکعب در سال)	سرانهٔ هر نفر از منابع آب تجدیدپذیر داخلی (مترمکعب)	سرانهٔ هر نفر از منابع آب تجدیدپذیر خارجی (مترمکعب)	سرانهٔ آب برای هر نفر براساس مجموع منابع آب تجدیدپذیر (مترمکعب)
ایران	۱۳۷٫۰۴۵	۱۵۱۱	۱۰۰	۱۶۱۱
عراق	۸۹٫۸۶	۸۵۴	۱۳۲۷	۲۱۸۲
ترکیه	۲۱۱٫۶	۲۶۶۹	-	۲۴۸۸
ارمنستان	۷٫۷۶۹	۲۳۱۰	۳۰۶	۲۶۱۷
آذربایجان	۳۴٫۶۷	۷۹۳	۲۵۹۷	۳۳۹۱
ترکمنستان	۲۴٫۷۶۵	۲۲۹	۳۸۱۸	۴۰۴۷
افغانستان	۶۵٫۳۳	۱۱۸۳	۴۵۶	۱۶۳۹
پاکستان	۲۴۶٫۸	۲۴۴	۸۵۱	۱۰۹۵

* مناسب: دست‌کم ۱۷۰۰ مترمکعب؛ بحرانی: ۱۰۰۰ تا ۱۷۰۰ مترمکعب؛ کمبود یا فقر آبی: ۵۰۰ تا ۱۰۰۰ مترمکعب ؛ کمبود مطلق یا فقر مطلق آبی: کمتر از ۵۰۰ مترمکعب

Source: Aquastat, 2021; Data collected and organized by the author, 2021.

---

۱. میانگین بلندمدت سالیانهٔ جریان رودخانه‌ها و بازیابی سفره‌های آب زیرزمینی در نتیجهٔ بارندگی در حوضه‌های آبریزِ درون قلمرو سرزمینی

۲. میانگین بلندمدت سالیانهٔ جریان رودخانه‌ها و بازیابی سفره‌های آب زیرزمینی در نتیجهٔ بارندگی در حوضه‌های آبریزِ کشورهای همسایه

۳. مجموع منابع آب تجدیدپذیر داخلی و خارجی

در میان این کشورها، ترکیه بلندپروازانه‌ترین برنامه‌های سدسازی را درپیش گرفته است. این کشور حدود ۹۶۵ سد کوچک و بزرگ را در نقاط گوناگون قلمرو سرزمینی خود ساخته است و یا در دست مطالعه و ساخت دارد. بیشتر این سدها نیز در بالادست حوضه‌های آبریز دجله و فرات ساخته شده‌اند و یا ساخته خواهند شد. ایران با ۶۹۱ سد در جایگاه دوم قرار دارد (Iran Water Resources Management Company, 2021). پاکستان و آذربایجان نیز به‌ترتیب با حدود ۱۶۴ و ۱۵۳ سد در جایگاه‌های بعدی قرار می‌گیرند. عراق نیز با اینکه از ابتدای قرن بیستم، بیش از ۲۰ سد بزرگ در حوضه‌های آبریز دجله و فرات ساخته است، در طول چند دهۀ گذشته، به‌دلیل جنگ‌ها و ناآرامی‌های داخلی نتوانسته است در این رقابت منطقه‌ای مشارکتی داشته باشد. این هشت کشور، درمجموع حدود ۲۱۵۷ سد را احداث کرده یا در دست مطالعه و احداث دارند. تعداد زیادی از سدهای بزرگ این کشورها در حوضه‌های آبریز مشترک با ایران واقع شده‌اند. کشورهای همسایۀ ایران درمجموع، ۸۵ سد بزرگ را روی آب‌های مشترک با ایران ساخته‌اند یا در دست مطالعه و ساخت دارند. بدون درنظر گرفتن حجم مخازن و تنها با توجه به تعداد سدهای بزرگ، ارمنستان، افغانستان، ترکیه و آذربایجان به‌ترتیب با ۲۶، ۲۱، ۱۵ و ۱۲ سد در این حوضه‌های آبریز مشترک، بیشترین رقابت را با ایران برای بهره‌برداری از آب‌های فرامرزی دارند (جدول شمارۀ ۶).

جدول شمارۀ (٦). سدهای بزرگ کشورهای همسایۀ ایران[1]

تعداد / کشور	سدهای کوچک و بزرگ در حوضه‌های آبی دیگر	سدهای بزرگ در حوضه‌های آبی مشترک با ایران	کل سدهای کوچک و بزرگ
عراق	۲۳±	۸	۳۱±
ترکیه	۹۵۰±	۱۵	۹۶۵±
ارمنستان	۴۷	۲۶	۷۳
آذربایجان	۱۴۱	۱۲	۱۵۳
ترکمنستان	نامعلوم	۲	نامعلوم
افغانستان	۵۹±	۲۱	۸۰±
پاکستان	۱۶۳±	۱	۱۶۴±

Source: Data collected and organized by the author, 2021; ICOLD, 2021b

۱. همۀ سدهای دردست‌مطالعه، درحال‌ساخت و درحال‌بهره‌برداری را در آمار ارائه‌شده در این جدول درنظر گرفته‌ایم. بسیاری از دولت‌های منطقه به‌دلایل امنیتی ترجیح می‌دهند آمار دقیقی از سدهای خود منتشر نکنند. به‌همین‌دلیل ممکن است برخی از سدهای دردست‌مطالعه وجود داشته باشند که هیچ اطلاعاتی در مورد آن‌ها منتشر نشده باشد؛ ازاین‌رو، در این‌گونه موارد از علامت ± استفاده کرده‌ایم. در آمار سدهای بزرگ عراق در حوضه‌های مشترک با ایران نیز تنها سدهایی را درنظر گرفته‌ایم که این دولت روی رودهای حوضۀ آبریز رودخانه‌های غربی ایران بنا کرده است.

ایران نیز در واکنش به این طرح‌ها، طی سه دهۀ گذشته به‌گونه‌ای شتاب‌زده تلاش کرده است حجم بیشتری از آب‌های حوضه‌های مشترک را مهار و از آن‌ها بهره‌برداری کند؛ ازاین‌رو تعداد سدهای بزرگ خود در این حوضه‌ها را به ۱۷۸ ساختمان افزایش داده است. به عبارت دیگر، بیش از ۲۵ درصد سدهای بزرگ ایران در این حوضه‌ها واقع شده‌اند. اهمیت راهبردی یک‌چهارم جنوب غربی ایران به‌ویژه استان خوزستان در حفظ امنیت غذایی کشور، موقعیت تقریباً بالادستی در حوضه‌های آبریز این منطقه، واقع شدن بیشترین تعداد رودهای بزرگ در این قسمت از کشور و جنگ تحمیلی هشت‌ساله با عراق بر سر اروندرود سبب شده است که ایران بخش زیادی از برنامه‌های سدسازی را در این قسمت از قلمرو سرزمینی خود دنبال کند. ۱۲۱ سد از این ۱۷۸ سد (نزدیک به ۶۸ درصد آن‌ها) در سه حوضۀ آبریز این منطقه، یعنی حوضه‌های کارون بزرگ، کرخۀ بزرگ و رودخانه‌های مرزی غربی درحال بهره‌برداری، ساخت، یا مطالعه هستند. درمقابل، ادامۀ بهره‌برداری از ۴۷ مورد از این ۱۷۸ سد (بیش از ۲۶ درصد آن‌ها) به طرح‌های آبی در کشورهای ترکیه، افغانستان و ارمنستان بستگی دارد؛ زیرا این سدها در چهار حوضه‌ای واقع شده‌اند که ایران در آن‌ها پایین‌دست یا همتراز با کشور دیگری است (جدول شمارۀ ۷).

جدول شمارۀ (۷). سدهای بزرگ ایران در حوضه‌های آبریز مشترک

حوضه‌های آبریز مشترک	کشور یا کشورهای تأثیرپذیر از سدهای ایران (پایین‌دست حوضه)	کشور یا کشورهای تأثیرگذار بر سدهای ایران (بالادست حوضه یا همتراز در حوضه)	حوضه یا حوضه‌های آبریز مربوط در کشور یا کشورهای تأثیرپذیر	تعداد
کارون بزرگ	عراق	–	انتهای حوضه‌های دجله و فرات (اروندرود)	۵۶
کرخۀ بزرگ	عراق	–	هورالعظیم	۳۳
رودخانه‌های مرزی غربی	عراق	–	دجله	۳۲
دریاچه ارومیه	–	ترکیه	–	۱
ارس	آذربایجان	ترکیه و ارمنستان	ارس	۳۱
اترک	ترکمنستان	–	اترک	۱۳
قره‌قوم	ترکمنستان	افغانستان	قره‌قوم	۱۲
هیرمند-هامون		افغانستان	–	۳
رایج-باهوکلات	پاکستان	-	بلوچستان	۲
مجموع سدها				۱۷۸

Source: Data collected and organized by the author

همان‌گونه که داده‌های جدول شمارۀ (۷) نشان می‌دهد، این هشت کشور تمایل فراوانی به سدسازی،

به‌ویژه در حوضه‌های آبریز مشترک، داشته‌اند؛ موضوعی که سبب ایجاد درگیری‌ها و همکاری‌های بسیاری میان آن‌ها شده است. از میان این کشورها، ایران و عراق بیشترین حوضه‌های آبریز مشترک را دارند؛ ازاین‌رو سدسازی در این حوضه‌ها با درگیری‌ها و همکاری‌های دیپلماتیک بیشتری همراه بوده است.

۳. تعاملات دیپلماتیک ایران و عراق در حوزهٔ سدها

یک‌چهارم غربی قلمرو سرزمینی ایران، بخشی از حوضهٔ آبریز دجله و فرات است. افزون‌بر این بخش، همهٔ قلمرو سرزمینی عراق، یک‌چهارم جنوب شرقی ترکیه و تقریباً نیمی از خاک سوریه بخش‌های دیگر این ابرحوضه هستند. ایران در سه زیرحوضهٔ این ابرحوضه، یعنی «کارون بزرگ»، «کرخهٔ بزرگ»، و «رودخانه‌های مرزی غربی» دارای آب‌های مشترک فرامرزی با عراق است. بخش اصلی و بالادست حوضهٔ کارون بزرگ در ایران واقع شده است و عراق تنها در قسمتی از بخش انتهایی حوضهٔ یادشده ــ یعنی بر کرانهٔ غربی اروندرود از ورودی کارون به این رودخانه ــ حق حاکمیت دارد. رواناب‌های شرقیِ حوضهٔ کرخهٔ بزرگ و بخشی از پایین‌دست آن، یعنی تقریباً یک‌سومِ تالاب هورالعظیم، نیز در قلمرو حاکمیتی ایران قرار دارند. بالادست رودخانه‌های مرزی غربی نیز در ایران قرار گرفته‌اند و پایین‌دست آن‌ها بخشی از حوضهٔ آبریز دجله را تشکیل می‌دهند. دجله نیز به‌نوبهٔ خود بخشی از بالادست حوضهٔ کارون بزرگ به‌شمار می‌آید. کوتاه‌سخن اینکه این حوضه‌های آبریز به‌شدت درهم‌تنیده هستند و جداسازی آن‌ها از هم درعمل ممکن نیست. این درهم‌تنیدگی سبب شده است که این حوضه‌های آبریز شاهد یکی از شدیدترین درگیری‌های آبی در پرتنش‌ترین حوضهٔ آبریز جهان، یعنی حوضهٔ آبریز دجله و فرات باشند و بهره‌برداری هریک از طرفین از این آب‌ها با اعتراض طرف دیگر روبه‌رو شود. سدسازی یکی از این روش‌های بهره‌برداری از آب‌های فرامرزی مشترک است که ایران و عراق در طول ۹۰ سال گذشته با حساسیت کامل به آن واکنش نشان داده‌اند.

عراق سال‌ها پیش از ایران سدسازی مدرن را آغاز کرد. پیش از شروع جنگ جهانی دوم و در دورهٔ *نوری سعید*، فردی به‌نام *مستر مید*، که مهندس ادارهٔ آبیاری عراق بود، آن دولت را به ساخت سد ترغیب می‌کرد (The office of Prime Minister of Iran, no date)؛ این موضوع، سبب برانگیخته شدن حساسیت ایران به سیاست‌های آبی نوظهور در عراق شد. در سال ۱۳۱۱ شمسی، گمرک سومار در گزارش‌هایی به وزارت متبوع خود اطلاع داد که مهندسان عراقی درحال نقشه‌برداری به‌قصد ساخت سد در پشت مرز دو کشور هستند. آن وزارتخانه نیز موضوع را به‌سرعت به‌اطلاع وزارت امور خارجه رساند (Economic Affairs

and Finance Ministry of Iran, 1932). سفارت ایران در قاهره نیز در سال ۱۳۱۹ با استناد به گزارش روزنامهٔ «الاهرام» دربارهٔ ساخت سد در بغداد، خواهان توجه دولت ایران به روند جدید سدسازی در عراق شد (The office of Prime Minister, 1940).

در سال ۱۳۲۳ و درست پس از پایان جنگ جهانی دوم، سفارت ایران در بغداد در گزارشی به دولت متبوع خود اطلاع داد که کمیسیون تنظیم امور عراق برای مطالعهٔ مشکلات و نیازمندی‌های پس از جنگ تشکیل شده است و بحث ساخت سدهای جدید در دستورکار آن قرار دارد و گشایش سد رمیثه در کنار رود فرات را نشانهٔ جدی بودن دولت عراق دراین‌زمینه دانست (The office of Prime Minister of Iran, 1944a). همچنین، وزیرمختار ایران در همین سال، برای جلب‌توجه دولت در گزارش دیگری به روند ساخت سد بخمه بر روی زاب بزرگ و آسیب‌های آن برای جریان آب در اروندرود اشاره کرد (The office of Prime Minister of Iran, 1944b). عراقی‌ها در سال ۱۳۲۵ با هدف آبیاری زمین‌های اطراف رودخانهٔ کنجان چم، اقدام به ساخت سد جدیدی بر روی آن کردند که بر میزان نگرانی ایران از برنامه‌های سدسازی در عراق افزود. این اقدام، اعتراض رسمی ایران به دولت عراق را درپی داشت (Economic Affairs and Finance Ministry of Iran, 1946a; Economic Affairs and Finance Ministry of Iran, 1946b). ایران در واکنش به این روند جدید، در قالب برنامهٔ هفت‌سالهٔ اول، سدسازی را در دستورکار برنامه‌های توسعهٔ خود گنجاند ("The law permitting the implementation of…", 1951).

عراق در سال ۱۳۳۲، ضمن حفر کانالی در کنارهٔ غربی اروندرود برای انتقال آب به‌سمت کویت، برای نخستین‌بار اعلام کرد که قصد دارد سدی بر روی این رودخانهٔ بین‌المللی بسازد. وزارت کشور ایران نیز در گزارش کاملی، آسیب‌های این سد را برای خطوط راه‌آهن و شهرهای خرمشهر و آبادان گوشزد کرد (Interior Ministry of Iran, 1953). ایران در همان زمان، با توجه به افزایش نگرانی در مورد آبگیری سدها در بالادست دجله، ضمن اعلام اعتراض به تأسیس سد نجمه بر روی رودخانهٔ زاب بزرگ، اقداماتی را برای جلوگیری از مهاجرت ایرانیانِ مرزنشین به عراق به‌منظور مشارکت در ساخت این سد انجام داد (Interior Ministry of Iran, 1953-1954). عراق در سال ۱۳۳۳، بی‌توجه به افزایش نگرانی‌های ایران، ساخت سد دوکان بر روی زاب کوچک را آغاز کرد. در سال ۱۳۳۴، سرکنسولگری ایران در بغداد، در مورد افزایش مهاجرت عشایر مرزی ایران به عراق به دولت هشدار داد و علت آن را کم‌آبی و بی‌رونقی کشاورزی عنوان کرد و با نیم‌نگاهی به تجربهٔ ساخت سدها در عراق پیشنهاد کرد که از آب رود الوند در قصرشیرین و کنجان‌چم، چنگوله و کرشوخ در ایلام برای رونق بخشیدن به کشاورزی، افزایش سطح اشتغال در منطقه و درنتیجه کاهش میزان مهاجرت استفاده شود. دولت دراین‌راستا، کارگروهی به‌سرپرستی

سرتیپ سورنا و *مهندس قلی‌زاده* برای امکان‌سنجی ساخت چند سد مخزنی در نوار مرزی غرب تشکیل داد (Energy Ministry of Iran, 1955).

در سال ۱۳۳۵، وزارت امور خارجهٔ عراق در مکاتباتی به طرف ایرانی اعلام کرد که قصد دارد سدی را در دربندیخان بسازد و از ایران تقاضا کرد که با این درخواست موافقت کند. بنگاه مستقل آبیاری و ستاد ارتش نگرانی‌هایی را دراین‌مورد با وزارت خارجه در میان گذاشتند. بنگاه مستقل آبیاری نگران کاهش حق‌آبهٔ ایران در اروند بود و ستاد ارتش نیز از حضور شوروی در عملیات ساخت سد در نزدیکی مرز احساس خطر می‌کرد (Energy Ministry of Iran, 1956a). باوجوداین، کارگروهی در ستاد ارتش برای بررسی این تقاضا و همچنین بررسی صدور مجوز ورود به نقشه‌برداران عراقی تشکیل شد (Energy Ministry of Iran, 1956b).

سفارت ایران پس از تکمیل ساخت سد دوکان در سال ۱۳۳۷، تهدیدهای ناشی از ساخت سد یادشده و طرح‌ها و برنامه‌های عمرانی و اجتماعی دیگر دولت عراق را به‌اطلاع دولت متبوعش رساند (Presidential Administration of Iran, 1957-1958). در همین سال، عراق با همکاری یک شرکت آمریکایی شروع به ساخت یک سد در منطقهٔ شیلر کرد. دولت ایران با توجه به رخدادهای گذشته احساس کرد که عراق درحال دست‌اندازی به آب‌های مرزی ایران است؛ تاجایی‌که رئیس ستاد ارتش از وزارت امور خارجه و بنگاه مستقل آبیاری درخواست کرد که گزارشی از فعالیت‌های عراق در زمینهٔ اختلافات آبی و تجاوز عراقی‌ها به آب‌های مرزی ایران و نیز روند ساخت سد بر روی رودخانهٔ کنجان‌چم تهیه کنند (Energy Ministry of Iran, 1958). در سال ۱۳۳۸، سفارت ایران همچنان نگران طرح‌های سدسازی و آبیاری عراق بود و از دولت درخواست کرد که از موقعیت بالادستی خود بیشترین استفاده را به‌عمل آورد و سدسازی بر روی رودخانه‌های کنجان‌چم، چنگوله، لیر و تل‌زیل را در دستورکار برنامه‌های عمرانی قرار دهد (Energy Ministry of Iran, 1959).

سد دربندیخان در سال ۱۹۶۱م/۱۳۴۰ش، افتتاح و آبگیری آن به‌سرعت انجام شد. این مسئله سبب وارد آمدن خسارت بسیاری به زمین‌های کشاورزی در بالادست رودخانه در ایران در پاییز سال ۱۳۴۰ شد. سفیر وقت ایران در عراق در گزارشی، نقش سازهٔ این سد در به‌وجود آمدن این خسارت‌ها را توضیح داده و از دولت ایران درخواست کرد که به این مسئله واکنش نشان دهد (Energy Ministry of Iran, 1959-1962). در همین سال، کارگروهی در سفارت ایران در بغداد تشکیل شد که هدف از تشکیل آن، مذاکره دربارهٔ نقشه‌برداری از زمین‌های غرق‌شدهٔ ایران بر اثر خرابی ساختمان سد دربندیخان بود. همچنین، در

همین زمان، ایران به‌دقت طرح‌های مطالعاتی عراق برای رساندن آب رودخانهٔ دیالی به منطقهٔ مندلی را با حساسیت بسیار دنبال می‌کرد (Energy Ministry of Iran, 1960-1961).

در پی این رخداد، طی سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۷، بر میزان نگرانی‌های ایران از سدسازی‌های عراق، به‌ویژه در نزدیکی مرز دو کشور، افزوده شد و ستاد ارتش، وزارتخانه‌های خارجه، جنگ، کشاورزی و همچنین بنگاه مستقل آبیاری را ملزم کرد که وضعیت منابع آب در ایلام را که بیشتر به عراق سرازیر می‌شوند، بررسی کنند. همچنین از آن‌ها خواست که از رودخانهٔ سیروان و دریاچهٔ دربندیخان، نقشه‌برداری، و تأثیرات سوء بهره‌برداری از سد دربندیخان را پیوسته رصد کنند. وزارت امور خارجه نیز به‌صورت ویژه مأموریت یافت که ضمن درخواست مسدود کردن سد از دولت عراق، خواهان جبران خسارت مالکان و کشاورزان ایرانی شود (Energy Ministry of Iran, 1961-1968). بنگاه مستقل آبیاری در سال ۱۳۴۰، نتایج مطالعات مفصل خود دربارهٔ رودخانه‌های مرزی ایران و عراق را با محوریت سد دربندیخان به ستاد بزرگ ارتشتاران و وزارت نیرو فرستاد.

بنگاه در این گزارش به وضعیت سد و رودخانهٔ سیروان/ دیاله پرداخت و با برآورد هزینهٔ مرمت سد، در مورد تهدیدهای برنامه‌های توسعهٔ آن و نیز بهره‌برداری عراق از رودخانه‌های مرزی دیگر هشدار داد (Energy Ministry of Iran, 1958-1961). بنگاه مستقل آبیاری در سال ۱۳۴۱ در مکاتباتی با وزارت امور خارجه، دوباره کوشید توجه آن وزارتخانه را به نحوهٔ بهره‌برداری عراق از رودخانهٔ سیروان از طریق سد دربندیخان جلب کند. وزارت امور خارجه نیز در پی این هشدار، هیئتی را برای بررسی سد یادشده و خسارت‌های سدهای دجله و فرات به منافع ایران در اروندرود به بغداد فرستاد (Energy Ministry of Iran, 1962-1964). افزون‌برآن، در سال ۱۳۴۲ نیز هیئتی را برای بررسی سد دربندیخان و خطرات آن به مرز عراق فرستاد (Energy Ministry of Iran, 1963-1964). در اسفند همان سال، در پی همین نگرانی‌ها و افزایش رقابت میان دو کشور، وزارت آب و برق با ادغام بنگاه مستقل آبیاری و چند سازمان دولتی دیگر که مسئولیت تأمین برق و نگهداری و بهره‌برداری از سدها را داشتند، تأسیس شد ("Law on the Establishment of…", 1964). در سال‌های ۱۳۴۴ تا ۱۳۴۶، اقدامات عراق برای ساخت سد بر روی رودخانهٔ فرات با حساسیت ویژه‌ای از سوی وزارت امور خارجه و وزارت آب و برق دنبال می‌شد (Energy Ministry of Iran, 1965-1967). افزون‌براین، در این سال‌ها، ایران نگران تأثیرات سد کبان ترکیه و سدهای مخزنی عراق و سوریه بر میزان آب اروندرود و تأثیرات منفی آن‌ها بر کشاورزی و نخل‌داری در آبادان بود. دراین‌راستا و برای مقابله‌به‌مثل با عراق، طرحی را به‌منظور آبیاری سرزمین‌های

اطراف رودخانهٔ سیروان تصویب کرد (Energy Ministry of Iran, 1966) و در سال ۱۳۴۵ با هدف ساخت سد برای توسعهٔ آبیاری در بالادست حوضهٔ رودخانهٔ کرخه، برنامهٔ مطالعاتی ویژه‌ای را آغاز کرد که اعتراض شدید عراق را در پی داشت (Energy Ministry of Iran, 1958-1966).

در طول سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۱، شوروی به سرمایه‌گذاری در صنعت آب در عراق روی آورد و عملیات ساخت نیروگاه‌های آبی سدهای رودخان و دربندیخان را به‌عهده گرفت. سفارت ایران در عراق، اعتراض شدید دولت متبوع خود به ساخت این سدها را به‌اطلاع دولت میزبان رساند؛ با این استدلال که عملیات ساختمانی یادشده، پیشتر سبب وارد آمدن خسارت‌های بسیاری به کشاورزان ایرانی شده است (Energy Ministry of Iran, 1968-1972)؛ اما درواقع، حضور شوروی نگرانی اصلی ایران دراین‌زمینه بود. افزایش تنش‌ها و حضور پررنگ شوروی در سیاست‌های آبی عراق و حضور ایالات متحده در ایران سبب نگرانی دو کشور از تبدیل موضوع به بستری برای مناقشهٔ دو ابرقدرت شد. به‌همین‌دلیل در سال‌های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶، ایران و عراق موافقت‌نامه‌هایی را برای استفادهٔ بهتر از آب رودخانه‌های مرزی امضا کردند و کارگروه مشترکی متشکل از کارشناسان دو کشور برای مذاکره دراین‌مورد تشکیل شد که بحث ساخت سدها در دو سوی مرز ازجمله مهم‌ترین موضوعات موردبحث در آن بود (Energy Ministry of Iran, 1975-1977). پس از انعقاد «معاهدهٔ الجزایر»، ایران و عراق همچنان تلاش می‌کردند مانع تشدید درگیری بر سر آب‌های مشترک شوند. به‌همین‌دلیل، در تاریخ پنجم دی‌ماه ۱۳۵۴ در بغداد، موافقت‌نامهٔ نحوهٔ استفاده از آب رودخانه‌های مرزی را به‌امضا رساندند ("Iran-Iraq agreement on…", 1976). براساس همین معاهده بود که ایران در سال ۱۳۵۶، در نامه‌ای به سفارت عراق اعلام کرد که قصد دارد چند سد مخزنی در بالادست رودخانهٔ الوند بنا کند (Energy Ministry of Iran, 1977-1981).

با وقوع انقلاب اسلامی، همکاری‌های دیپلماتیک آبی در زمینهٔ سدها، در نتیجهٔ افزایش تنش‌ها کاهش یافت و با آغاز جنگ تحمیلی، دیپلماسی سدها میان دو کشور، درعمل، جای خود را به جنگ سدها داد؛ تاجایی‌که تخریب سدها در دستورکار عملیات نظامی طرفین قرار گرفت و هردو کوشیدند از توانمندی‌های خود در زمینهٔ مهندسی آب، برای به‌زانو درآوردن نیروهای نظامی یکدیگر استفاده کنند. در سال ۱۳۶۰، ارتش ایران شروع به ساخت سدی بر روی کرخه کرد که هدف از ساخت آن، انحراف آب به‌سوی مراکز ارتش عراق بود (Hashemi Rafsanjani, 2007, 36). ستاد پشتیبانی و مهندسی جنگ نیز بر این نظر بود که باید از طریق قطع جریان آب سد دربندیخان به عراق اعمال فشار کرد (Jahad-Keshavarzi Ministry, 1984-1988). براین‌اساس، از سال ۱۳۶۲، برنامهٔ اعمال فشار به عراق با تصرف

سدهای دربندیخان و دوکان یا خرابکاری در آن‌ها در دستورکار قرار گرفت (Hashemi Rafsanjani, 2002. 534). نیروهای ایران در تاریخ ۱۲ بهمن ۱۳۶۲ و در عملیات «تحریرالقدس» موفق شدند بر سد و دریاچهٔ پشت آن تسلط پیدا کنند؛ سدی که برق بغداد از آن تأمین می‌شد. اما در روزهای بعد، تنها توانستند تا پنج‌کیلومتری آن پیشروی کنند و فقط امکان کنترل دریاچهٔ سد را پیدا کردند (Jahad-Sazandegi Ministry, 1983; Hashemi Rafsanjani, 2002, 484). عراقی‌ها نیز بیکار ننشستند و به اقدامات مشابهی علیه ایران دست زدند؛ به‌عنوان نمونه، در ۲۳ آذر ۱۳۶۴، پست برق سد شهید عباسپور را راکت‌باران کردند (Hashemi Rafsanjani, 2008, 352). ایران در سال ۱۳۶۵ و در میانهٔ جنگ تحمیلی، توجه بیشتر و جدی‌تری به بهره‌برداری از رودخانه‌های مرزی با عراق از خود نشان داد و چندین طرح مطالعاتی را برای ساخت سد به‌منظور آبرسانی به مناطق غربی کشور آغاز کرد (Management and Planning Organization of Iran, 1986). نیروهای ایرانی در ۳ تیر ۱۳۶۶ موفق شدند در عملیات «نصر ۶» بر سد دوکان عراق مسلط شوند (Hashemi Rafsanjani, 2010, 159). در تاریخ هشتم آذر همان سال، عراق به نیروگاه‌های سدهای دز و شهید عباسپور حمله کرد و سبب خاموشی گسترده‌ای در شبکهٔ برق شد (Hashemi Rafsanjani, 2010, 379). در سال ۱۳۶۷، نیروهای ایرانی در جریان عملیات «بیت‌المقدس ۴» دوباره تلاش کردند کنترل سد دربندیخان را به‌دست گیرند که این تلاش با حملات شیمیایی عراق ناکام ماند.

دولت بعث عراق در سال‌های پس از پایان جنگ تحمیلی، درگیر حمله به کویت، شورش‌های داخلی، تحریم‌های بین‌المللی و سرانجام حملهٔ ائتلاف بین‌المللی به این کشور در سال ۲۰۰۳ شد و فرصتی پیدا نکرد که به امور سدها رسیدگی کند. در دورهٔ پس از جنگ، حضور نیروهای آمریکایی نیز به دولت جدید فرصت توجه به مسئلهٔ آب را نداد؛ اما با واگذاری مسئولیت‌های امنیتی به این دولت در سال ۲۰۰۹، مسائل آب و سدسازی بار دیگر در کانون سیاست‌های داخلی و خارجی این کشور قرار گرفت. در این دورهٔ جدید از دیپلماسی آب میان دو کشور، مسئولان عراقی بارها سدهای روی رودخانهٔ کارون را یکی از مهم‌ترین عوامل کاهش حق‌آبهٔ عراق از اروندرود اعلام کرده‌اند. به‌نظر آن‌ها این سدها با کاهش تراز آب سبب پیش آمدن مد دریا تا قسمت‌های شمالی رودخانه و درنتیجه، شور شدن آب آن شده‌اند. افزون‌براین، با کاهش حجم آب رودخانه، آلاینده‌های شهری و صنعتی کارون بر حجم آلودگی این رودخانه افزوده‌اند. این مسئله سبب افزایش نمک در منابع آب بصره و درنتیجه، اعتراضات گستردهٔ مردم در این استان شده است (Al-Torfi, 2021). پیشروی دریا نیز به‌نوبهٔ خود سبب شوری خاک شده و از

کیفیت زمین‌های کشاورزی در این استان کاسته است؛ استانی که یکی از مهم‌ترین شریان‌های تأمین غذا در عراق به‌شمار می‌آید. این مسئله نیز به‌نوبهٔ خود به افزایش بیکاری کشاورزان منطقه انجامیده است. همچنین، بصره در سال‌های گذشته، شاهد تغییرات اقلیمی شدید و کاهش روزافزون خدمات اکوسیستم بوده است. *برهم صالح*، رئیس‌جمهور عراق، اخیراً اعلام کرد که ۷ میلیون عراقی به‌سبب خشکسالی مجبور به مهاجرت اجباری شده‌اند. ۲/۵ میلیون نفر از این تعداد از حوضه‌های آبریز مشترک با ایران مهاجرت کرده‌اند (Al-Torfi, 2021). متخصصان آب در عراق، دلیل این مهاجرت‌های اجباری را کاهش سطح رودخانه‌های دجله و فرات در نتیجهٔ اجرای طرح‌های سدسازی در ایران و ترکیه می‌دانند و بر این نظرند که این سدها، سبب کاهش حق‌آبهٔ این کشور به میزان ۱۰ میلیارد مترمکعب تا سال ۲۰۳۵ خواهند شد (Arabic Sputnik, 2021). کرانهٔ شرقی اروندرود نیز که در قلمرو سرزمینی ایران واقع شده است، از پیامدهای این بحران‌های ناشی از سدها در امان نمانده است.

عراق در پاسخ به این تهدیدها و با درنظر گرفتن حساسیت طرفین در مورد این رودخانهٔ بین‌المللی، از سال ۲۰۱۸ تلاش کرده است با ارائهٔ راهکارهای همکاری‌جویانه، توجه ایران را به‌سوی درنظر گرفتن این تهدیدها جلب کند. مراکز مطالعاتی و سازمان‌های رسمی متولی آب در عراق از سال ۲۰۰۹، مجموعه‌ای از پیشنهادها را برای ساخت سدی در محل تلاقی دجله و فرات یا همان نقطهٔ تشکیل اروندرود به دولت فدرال ارائه کرده‌اند. وزارت امور آب عراق، اخیراً اعلام کرد که دولت، این پیشنهاد را با ایران مطرح کرده است؛ با این استدلال که ساخت سد سبب می‌شود که ایران، متعهد به آزادسازی حق‌آبهٔ اروند از کارون خواهد شد. به‌نظر می‌رسد که ایران به‌صورت ضمنی با این پیشنهاد موافقت کرده و تنها در مورد مکان ساخت آن ساز بندر ابوفلوس تا رأس‌البیشا میان دو کشور اختلاف‌نظر وجود دارد (Arabic Sputnik, 2021). اما درعین‌حال، شواهد حاکی از این است که عراق ترجیح می‌دهد از دولت‌های سدساز بین‌المللی برای ساخت آن کمک بگیرد؛ بنابراین، برای طراحی و اجرای آن، یک شرکت ایتالیایی را به‌کار گرفته است. طرح پیشنهاد عقد معاهدهٔ جامعی دربارهٔ تقسیم آب میان عراق، ترکیه، و ایران، یکی دیگر از ابتکارهای این دولت برای چیره شدن بر مشکلات سدها بوده است که دو کشور دیگر تاکنون به آن پاسخی نداده‌اند (CNN Arabic, 2021).

افزون‌براین، دولت عراق در سال ۲۰۱۸ به‌طور رسمی به ساخت سه سد بزرگ روی رودخانهٔ کرخه اعتراض کرد و اعلام داشت که سدهای کوچک ایران همچون یک سد بزرگ عمل می‌کنند و حق‌آبهٔ هورالعظیم را به‌صفر رسانده‌اند و تهدید کرد که درصورت ادامهٔ این وضعیت به مجامع بین‌المللی متوسل

خواهد شد. وزارت امور آب عراق در پاسخ به این وضعیت، یادداشت اعتراضی برای دولت ایران فرستاد که طرف ایرانی به آن پاسخی نداد (Sky News Arabia, 2018a). تقریباً همهٔ تهدیدهای ناشی از سدسازی ایران در استان میسان و بخش‌های شمالی استان بصره درحال‌ظهور هستند. ناگفته نماند که بخش ایرانی هورالعظیم با همین تهدیدها روبه‌رو است؛ تهدیدهایی که اعتراض‌های گستردهٔ مردم در استان خوزستان را در پی داشته است. همچنین استمرار جریان آب رودخانهٔ دجله و زندگی ساکنان استان‌های دیالی، واسط، میسان، و بصره، وابستگی شدیدی به ۱۵ رودخانه‌ای دارد که از حوضهٔ آبریز رودخانه‌های مرزی غربی در ایران سرچشمه می‌گیرند و در خاک عراق به این رود می‌ریزند. به‌ظاهر، استان دیالی متحمل بیشترین آسیب‌ها از سدسازی روی رودخانه‌های آب سیروان/ دیاله، زیمکان/ زمکان، هواسان، قوره‌تو/ جِگیران و الوند شده است. عراق با استناد به «موافقت‌نامهٔ بین ایران و عراق در مورد استفاده از آب رودخانه‌های مرزی» بارها خواستار متعهد ماندن ایران به سهم عراق از آب این رودخانه‌ها شده‌اند (Sky News Arabia, 2018b). گفتنی است، مسئولان ایرانی درمقابل، به‌درستی بر این نظر بوده‌اند که سدهای عراق روی این رودخانه‌ها، سبب کاهش حق‌آبهٔ اروند شده‌اند.

نتیجه‌گیری

در مقالهٔ حاضر کوشیدیم نشان دهیم که سیاست‌های ایران و عراق در زمینهٔ سدسازی در حوضه‌های آبریز مشترک، در طول ۹۰ سال گذشته، زمینه‌ساز ایجاد چه درگیری‌ها و همکاری‌های دیپلماتیکی میان دو کشور شده است. به‌نظر می‌رسد که بخش زیادی از تهدیدهای ناشی از سدسازی میان این دو کشور رخ داده است و به‌احتمال زیاد با ادامهٔ این سیاست‌های یکجانبه، دوباره تکرار خواهند شد. با درنظر گرفتن بحران کنونی آب در خاورمیانه، این احتمال وجود دارد که در سال‌های آینده، تنش‌های میان ایران و عراق بر سر آب، شدت پیدا کند و سدها، مهم‌ترین موضوع این تنش‌ها خواهند بود؛ بنابراین، دو کشور ناچارند برای پرهیز از تکرار پیامدهای ویرانگر این سیاست‌های یکجانبه، به دیپلماسی زیست‌محیطی و راه‌حل‌های بوم‌شناسانه متوسل شوند.

References

Abrams, R. H. (2018). Legal Control of Water Resources Cases and Materials. West Academic.

Al-Torfi, M. (2021). Will Iraq's Efforts to Establish a Dam on the Shatt al-Arab Succeed?. Available at: https://www.independentarabia.com/node/246326. (in Arabic).

AQUASTAT, FAO. (2021). Aquastat.

Arabic Sputnik (2021, 24 July). Iraq announced that it intends to discuss a Plan to Build a

Joint Dam on the Shatt al-Arab with Iran to Solve the Problem that Happens Every Year. Available at: https://sptnkne.ws/GR56. (in Arabic).
Brautigam, D., Hwang, J. & &Wang, L. (2015). Chinese-Financed Hydropower Projects in Sub-Saharan Africa. Policy Brief. The SAIS China Africa Research Initiative.
Brown, J. Guthrie, & Jackson, Donald C. (2021). Dam. Encyclopedia Britannica. Accessed 7 July 2021. Available at: https://www.britannica.com/technology/dam-engineering.
CNN Arabic (2021, 11 July). Iraq: We Fid not Teceive a Tesponse from Iran and Turkey Regarding Water Sharing. Available at: https://arabic.cnn.com/middle-east/article/2021/07/11/iraq-iran-turkey-water. (in Arabic).
Deng, K., Yang, S. Lian, E., Li, C., Yang, C. & Wei, H. (2016). Three Gorges Dam Alters the Chengjiang (Yangtze) River Water Cycle in the Dry Seasons: Evidence from HO Isotopes. Science of the Total Environment, 562, 89-97.
Economic Affairs and Finance Ministry of Iran. (1932). Mapping Iraqi engineers to build a dam behind the Iran-Iraq border. [National Library and Archives of I. R. Iran, document no: 240/3081]. [In Persian]
Economic Affairs and Finance Ministry of Iran. (1946a). The Construction of a New Dam by Iraqi agents on Konjan-Cham River to Irrigating Lands. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document no: 240/30609]. [In Persian].
Economic Affairs and Finance Ministry of Iran. (1946b). The Protest against the Construction of a Dam by Iraqi agents on Konjan-Cham River; Assignment of land Located in [National Library and Archives of I. R. Iran, Document no: 240/17183]. [in Persian].
Energy Ministry of Iran. (1955). Report of the Consulate General of Iran State in Baghdad on the Migration of border Tribes to Iraq. [National Library and Archives of I. R. Iran, document no: 370/11517]. [in Persian].
Energy Ministry of Iran. (1956a). Consideration of the Iraqi Government's Request for the Construction of a Dam in Darbandikhan [Correspondences Collection]. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document no: 370/11512]. [in Persian]
Energy Ministry of Iran. (1956b). Correspondences Related to Dam-Building and use of Transboundary Rivers and Qanats... [Correspondences Collection]. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document no: 370/11515]. [in Persian].
Energy Ministry of Iran. (1958). Construction of a Dam in the Sheeler Area by Iraqi officials... [Correspondences Collection]. [National Library and Archives of I. R. Iran, document no: 370/11509]. [in Persian].
Energy Ministry of Iran. (1958-1961). Independent Irrigation Company Studies about Iran-Iraq transboundary Rivers. [National Library and Archives of I. R. Iran, document no: 310/6056]. [in Persian]
Energy Ministry of Iran. (1958-1966). Assignment of Agricultural Lands to Army Retirees in Khuzestan... [Correspondences Collection]. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 370/140]. [in Persian].
Energy Ministry of Iran (1959). Iran’s Embassy Report in Baghdad on an Investigation about Iraq's Dam-Building and Irrigation Projects. [National Library and Archives of I. R. Iran, document No: 370/11508]. [in Persian].
Energy Ministry of Iran. (1959-1962). Investigation of Issues Related to Darbandikhan Dam in Iraq and Damages to Iranian Farmlands along the Dam. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 370/9807]. [in Persian]
Energy Ministry of Iran. (1960-1961). Establishment of Various Commissions in Baghdad

to Negotiate about... [Correspondences Collection]. [National Library and Archives of I. R. Iran. Document No: 370/11502]. [in Persian]
Energy Ministry of Iran. (1961-1968). Correspondences between Various Ministries and Organizations Regarding the Darbandikhan Dam in Iraq [Correspondences Collection]. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 320/45237]. [in Persian].
Energy Ministry of Iran. (1962-1964). Correspondences Regarding the Exploitation of Sirvan River in Darbandikhan Village, on the Iran-Iraq Border, and the Dispatched Delegation's Report on the Dam. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 310/9808]. [in Persian].
Energy Ministry of Iran. (1963-1964). Cabinet Decree Regarding the Granting of Credits ... [Correspondences Collection]. [National Library and Archives of I. R. Iran, document no: 370/92812]. [in Persian].
Energy Ministry of Iran. (1965-1967). Construction of a Dam on the Euphrates River [Correspondences Collection]. [National Library and Archives of I. R. Iran, document no: 370/6267]. [in Persian].
Energy Ministry of Iran. (1966). Impact of Keban dam in Turkey and Iraq and Syria Reservoir Dams on the Arvand River... [Correspondences Collection]. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document no: 370/10518]. [in Persian].
Energy Ministry of Iran. (1968-1972). Damages Caused by the Construction of Roodkhan and Darbandikhan Dams in Iran [Correspondences Collection]. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 370/2678]. [in Persian].
Energy Ministry of Iran. (1975-1977). Minutes and Negotiations of the Iranian and Iraqi Delegations... [Correspondences Collection]. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 370/1752]. [in Persian].
Energy Ministry of Iran. (1977-1981). Investigating the Transboundary River Issues between Iran and Iraq [Correspondences Collection]. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 370/1561]. [in Persian].
Fattahizadeh, A. (2022). A Conceptual Model for Rethinking on Hirmand-Hamoon Conflict from the Perspective of Environmental Diplomacy. World Politics, 11(2), 39-71. DOI: 10.22124/wp.2020.17704.2611 [in Persian].
Frederiks, W. R. (2020). Transboundary Water Troubles in Africa: An Interdisciplinary Case Study of the Grand Ethiopian Renaissance Dam and its Influence on the Nile Basin (Bachelor's thesis).
Freeman, C. P. (2017). Dam Diplomacy? China's New Neighborhood Policy and Chinese Dam-Building Companies. Water International, 42(2), 187-206.
Grech-Madin, C., Döring, S., Kim, K. & Swain, A. (2018). Negotiating Water Across Levels: a Peace and Conflict Toolbox for Water Diplomacy. Journal of Hydrology, 559, 100-109.

Hashemi Rafsanjani, A. (2002). Peace and Challenge; Biography and Memoirs of Hashemi Rafsanjani. Tehran: Daftare Nashre Maarefe Enghelab. [in Persian].
Hashemi Rafsanjani, A. (2007). Crossing the Crisis; Biography and Memoirs of Hashemi Rafsanjani. Tehran: Daftare Nashre Maarefe Enghelab. [in Persian].
Hashemi Rafsanjani, A. (2008). Hope and Concern; Biography and Memoirs of Hashemi Rafsanjani. Tehran: Daftare Nashre Maarefe Enghelab. [in Persian]
Hashemi Rafsanjani, A. (2010). Defense and Politics; Biography and Memoirs of Hashemi

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

Rafsanjani. Tehran: Daftare Nashre Maarefe Enghelab. [in Persian]
Hefny, M. A. (2011). Water Diplomacy: A Tool for Enhancing Water Peace and Sustainability in the Arab Region. in Cairo: Second Arab Water Forum.

Huntjens, P., Yasuda, Y., Swain, A., de Man, R., Magsig, B. O. & Islam, S. (2016). The Multi-Track Water Diplomacy Framework: A Legal and Political Economy Analysis for Advancing Cooperation over Shared Waters. The Hague Institute for Global Justice. Accessed 1 July 2021: https://yun.ir/tghxv7.
ICOLD (2021a). General synthesis. Accessed 5 July 2021. Available at: https://www.icold-cigb.org/article/GB/world_register/general_synthesis/general-synthesis.
ICOLD (2021b). Number of Dams by Country. Accessed 5 July 2021. Available at: https://www.icold-cigb.org/article/GB/world_register/general_synthesis/number-of-dams-by-country-members.
ICOLD (2021c) Why do We Need Dams?. Accessed 5 July 2021 at: https://www.icold-cigb.org/GB/dams/role_of_dams.asp.
Interior Ministry of Iran. (1953). The Act of Iraq state to Dig a Canal from Shatt al-Arab to Kuwait and Building a Dam. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 293/3905]. [in Persian].
Interior Ministry of Iran. (1953-1954). Establishment of Najma Dam on the Great Zab River by the Iraqi Government. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 293/6329]. [in Persian].
International Rivers (2012, November 26). The New Great Walls: A Guide to China's Overseas Dam Industry. Available at: http://www.internationalrivers.org/resources /the-new-greatwalls-a-guide-to-china%E2%80%99s-overseas-dam-industry-3962.
Iran Water Resources Management Company (Cartographer). (2021). Map of Iran's Dams Locations. [in Persian].
Iran-Iraq Agreement on the Use of Transboundary Rivers Waters. (1976). Available at: https://rc.majlis.ir/fa/law/show/97442. [in Persian]
Jahad-Keshavarzi Ministry. (1984-1988). Construction of Dams and Transboundary Rivers [Correspondences Collection]. [National Library and Archives of I. R. Iran, document No: 320/48511]. [in Persian].
Jahad-Sazandegi Ministry. (1983). Report on the Operation in Darbandikhan. Iraq. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 320/45237]. [in Persian].
Law on the Establishment of the Ministry of Water and Electricity. (1964). Available at: https://rc.majlis.ir/fa/law/show/95490. [in Persian]
Management and Planning Organization of Iran (1986). Crediting the Study of Gheshlagh Dam.... [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 220/12232]. [in Persian].
Power-Technology (2019, May 28). China Continues to Build Much-Needed Power Capacity in Africa. Accessed 3 March 2021. Available at: https://www.power-technology.com/comment/chinese-investment-in-africa-2019/.
Presidential Administration of Iran (1957-1958). Report of the Iran's Embassy on the social, economic and urban situation in Iraq and Baghdad [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 230/30018]. [in Persian].
Ren, Z., Li, F., Tang, T., & Cai, Q. (2014). The Influences of Small Dam on Macroinvertebrates Diversity and Temporal Stability in Stream Ecosystem. Fresenius

Environ. Bull, 23(7), 1510-1518.
Schmeier, S. (2018, August). What is Water Diplomacy and Why Should You Care?. In Global Water Forum (Vol. 31).

Sky News Arabia (2018a, 15 October). An Iraqi Minister Confirms that his Country has been exposed to a Water Blockade by Iran. Available at: https://www.skynewsarabia.com/middle-east/1191120. (in Arabic).
Sky News Arabia (2018b, 16 October). Iraq Reveals Iran's Plan for Drought with Pictures and Documents. Available at: https://www.skynewsarabia.com/middle-east/1191240. (in Arabic).
Tang, K. & Shen, Y. (2020). Do China-Financed Dams in sub-Saharan Africa Improve the Region's Social Welfare? A Case Study of the Impacts of Ghana's Bui Dam. Energy Policy, 136, 111062.

The Blue Peace (2021). Water Diplomacy and Mediation. Accessed 1 July 2021. Available at: https://www.thebluepeace.org/water-diplomacy.
The Law Permitting the Implementation of the Twenty-Seven-Month Detailed Plan of Management and Planning Organization until the End of the Year (1951). Available at: https://rc.majlis.ir/fa/law/show/94302. [in Persian].
The Office of Prime Minister of Iran. (1940). Egyptian Al-Ahram Newspaper Reports on Iraq and Egypt. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 310/12458]. [in Persian].
The office of Prime Minister of Iran. (1944a). A Report on the Opening of the Iraqi State Affairs Commission .... [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 310/11232]. [in Persian].
The Office of Prime Minister of Iran. (1944b). A Report on the Construction of a Dam in Iraq. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 310/11280]. [in Persian].
The office of Prime Minister of Iran. (No Date). Reports Submitted by the Iran's Embassy in Baghdad. [National Library and Archives of I. R. Iran, Document No: 320/45237]. [in Persian].
Van Genderen, R., & Rood, J. (2011). Water Diplomacy: A Niche for the Netherlands. Netherlands Institute of International Relations 'Clingendael', with the Netherlands Ministry of Foreign Affairs and the Water Governance Centre.
Wang, F., Maberly, S. C., Wang, B. & Liang, X. (2018). Effects of Dams on Riverine Biogeochemical Cycling and Ecology. Inland Waters, 8(2), 130-140.
Watkins, L., McGrattan, S., Sullivan, P. J., & Walter, M. T. (2019). The Effect of Dams on River Transport of Microplastic Pollution. Science of the Total Environment, 664, 834-840.
Wu, H., Chen, J., Xu, J., Zeng, G., Sang, L., Liu, Q., ... & Ye, S. (2019). Effects of Dam Construction on Biodiversity: A Review. Journal of Cleaner Production, 221, 480-489.
Zafarnejad, F. (2009). The Contribution of Dams to Iran's Desertification. International Journal of Environmental Studies, 66(3), 327-341.
Zeitoun, M.; & Allan, J. A. (2008). Applying Hegemony and Power Theory to Transboundary Water Analysis. Water Policy, 10(S2), 3-12.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.73916.1198
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۰۹/۰۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۲۰

اقتصاد سیاسی بازتولید بی‌ثباتی و منازعه در عراق پساصدام[۱]

حامد کاظمی[۲] فرهاد دانش‌نیا[۳] امیرمحمد حاجی‌یوسفی[۴]

چکیده

عراق ازجمله کشورهایی است که به‌صورت بالقوه، از بسیاری مؤلفه‌های تعیین‌کنندهٔ امنیت و دستیابی به توسعهٔ متوازن، مثل جمعیت جوان و منابع سرشار هیدروکربوری، برخوردار است. بااین‌حال، فرایند توسعهٔ اقتصادی‌ـاجتماعی و امنیت پایدار این کشور در آغازین دهه‌های قرن بیست‌ویکم، به وضعیتی مخاطره‌آمیز و مسئله‌مند انجامیده است. عراق در طول دو دههٔ اخیر و متعاقب فروپاشی رژیم صدام حسین، باوجود سالانه میلیاردها دلار درآمد نفتی و دریافت کمک‌های بین‌المللی، با نارسایی تدارک خدمات عمومی مانند قطعی گستردهٔ برق، فقر و بیکاری فراگیر، و درگیری‌های عمیق و پیوسته بین نیروهای اجتماعی در عرصهٔ اقتصاد سیاسی خود روبه‌رو بوده است. پرسش پژوهش حاضر این است که «استمرار ناامنی و منازعه در عراق پساصدام چگونه قابل‌فهم است؟» فرضیهٔ پژوهش بدین صورت طراحی شده که «الگوی روابط میان ائتلاف حاکم و نیروهای مسلح و توانمند عرب سنی، در پی تکوین نظم دسترسی محدود در این کشور، زمینهٔ بازتولید ناامنی و استمرار بی ثباتی سیاسی در این کشور را فراهم کرده است». یافته‌های

---

۱. این مقاله برگرفته از رسالهٔ دکترای دانشجو با عنوان «اقتصاد سیاسی توسعه در عراق پساصدام از نگاه نظریهٔ نهادگرایی جدید» است.

۲. دانشجوی دکترای علوم سیاسی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (hkazemi1368@yahoo.com)
شناسه ارکید: 0000-0001-9490-784X
۳. دانشیار روابط بین‌الملل، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول) (f.dnshn@razi.ac.ir)
شناسه ارکید: 0000-0002-4264-490X
۴. دانشیار علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (am-yousefi@sbu.ac.ir)
شناسه ارکید: 0001-8795-5018

پژوهش نشان می دهد که برآیند اقدامات بخشی‌نگر و غیرفراگیر در عراق به شکل استمرار تعارض میان دولت و نیروهای رانت‌جو، تداوم درگیری و بازتولید ناامنی و بی‌ثباتی بوده است. روش پژوهش حاضر توصیفی- تحلیلی و به شیوۀ اسنادی انجام شده است.

کلیدواژه‌ها: اقتصاد سیاسی عراق، استقرار سیاسی، ظرفیت توسل به زور، بازتولید ناامنی

The Political Economy of Reproducing the Instability and Conflict in Post-Saddam Iraq

Hamed Kazemi[1], Farhad Daneshnia[2], Amir Mohammad Haji-Yousefi[3]

Abstract

Iraq is one of the countries that potentially has many factors such as a young population and rich hydrocarbon resources that determine security and achieve equal development of this country. However, the process of socio-economic development and stable security of Iraq in the early decades of the 21st century has led to a risky and problematic situation. During the last two decades and following the collapse of Saddam Hussein's regime, despite receiving billions of dollars in oil revenue and receiving international aid, Iraq has faced its own politics with the failure of provide public services such as widespread power outages, widespread poverty and unemployment, and deep and continuous conflicts between social forces in the economic sphere. The question of the current research is "How can be understood the reproduction of insecurity and conflict in post-Saddam Iraq?" The research hypothesis is designed that "the pattern of relations between the ruling coalition and the armed and powerful Sunni Arab forces, following the development of the limited access order in this country, has provided the basis for the reproduction of insecurity and the continuation of political instability in this country. The findings of the research show that the result of sectorial and non-inclusive measures in Iraq has been the continuation of the conflict between the stae and the rent-seeking forces, the continuation of the conflict and the reproduction of insecurity and instability. The present research method is descriptive-analytical and documented.

Keywords: Iraqi political economy, political settlement, capacity to resort to force, reproduction of insecurity

---

۱. Ph.D Student of Political Science, Razi University, Kermanshah, Iran

2.(Corresponding Author), Associate Professor of International Relations, Razi University, Kermanshah, Iran, f.dnshn@razi.ac.ir

3. Associate Professor of International Relations at Shahid Beheshti University

مقدمه

قوام‌بخشی متقابل و درهم‌تنیدگی رابطهٔ میان امنیت، ثبات، و توسعه، مقوله‌ای پذیرفته‌شده و انکارناپذیر در مطالعات توسعه و نیز مطالعات امنیت است. به‌لحاظ تجربی نیز، بسیاری از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی در دستورکارها و توصیه‌های سیاستی خویش برای جهان درحال‌توسعه، بر ضرورت ثبات و کاهش خشونت، به‌عنوان پیش‌شرط اولیهٔ قرار گرفتن در مسیر توسعه، تأکید می‌کنند. براین‌اساس، توسعه و پیشرفت اقتصادی‌ـاجتماعی امکان‌پذیر نخواهد بود، مگر اینکه امنیت و ثبات در نظام سیاسی استقرار یابد. همچنین، بسط خشونت و ناامنی در سطوح گوناگون بر پیچیده شدن وضعیت اقتصاد سیاسی جامعه و توسعه‌نیافتگی می‌افزاید. مسئلهٔ خشونت و بی‌ثباتی در جهان امروز و در بسیاری از مناطق کمترتوسعه‌یافته مانند خاورمیانه، به عنصر ثابت زیست اجتماعی و زندگی روزمرهٔ شهروندان تبدیل شده است. عراق، نمونه آشکار گرفتار شدن یک کشور در تلهٔ خشونت پایدار است. چرایی و چگونگی استمرار ناامنی و خشونت و پیچیده شدن مقولهٔ توسعه در عراق پساصدام، مسئله‌ای است که در پژوهش حاضر، واکاوی شده است.

ادبیات موجود در اقتصاد سیاسی بر یک رابطهٔ منحنی‌وار میان آزادسازی سیاسی و سیاست‌های اقتصادی متکثر اشاره دارد. در چارچوب رهیافت اقتصاد سیاسی، گذار از یک نظام استبدادی سرکوبگر و بسته، بی‌درنگ به جهت‌گیری سیاسی ـاقتصادی فراگیر، توسعه‌گرا، و متعادل نمی‌انجامد. وضعیت سیاسی‌ـاقتصادی و امنیتی عراق پساصدام نشان می‌دهد که چگونگی دستیابی به توافق ملی و تثبیت نظم سیاسی جدید تاچه‌اندازه در بهبود یا گسترش شکاف‌ها و درگیری‌های میان نیروهای آزاده شده و بر امکان یا امتناع دستیابی به امنیت و توسعهٔ پایدار تأثیرگذار است. نتایج پژوهش‌های انجام‌شده دراین‌باره نشان می‌دهد که در عراق پساصدام، تکاپوی دستیابی به رانت و فرصت‌های اقتصادی‌ـسیاسی موجود، به پدیدهٔ غالب بین نیروهای اجتماعی موجود در سپهر سیاسی این کشور پس از تدوین قانون اساسی و با آهنگی شتابان تبدیل شده است. دراین‌راستا، گذار از نظم سرکوبگر به یک نظم سیاسی محدود شکننده، به گسترش سایهٔ بی‌ثباتی سیاسی و ناامنی در پرتو برخوردهای قهرآمیز میان نخبگان نوظهور و جریان‌های وابسته به رژیم پیشین انجامیده و مقولهٔ توسعهٔ اقتصادی‌ـاجتماعی این کشور را در وضعیتی مخاطره‌آمیز قرار داده است.

تثبیت نظم سیاسی جدید و حاشیه‌نشینی برخی از نیروهای قدرتمند، حاکی از نوعی بده‌بستان بین دولت و برخی از این نیروهای اجتماعی بوده که انسجام، ثبات، و کارآمدی دولت را به‌مثابه یک موجودیت فراگیر، فروکاسته است. شعله‌ور شدن جنگ‌های فرقه‌ای با سقوط صدام تا ظهور داعش و الگوی رابطهٔ

میان ائتلاف مسلط و سازمان‌های خارج از فرایند قدرت که سبب زایش خشونت فراگیر و بازتولید آن در عراق پساصدام شد، یک راهبرد پایدار را در این کشور برجسته می‌کند (Hamourtziadou and Gokay, 2020, 46-47). براین‌اساس در پژوهش حاضر تلاش شده است با تمرکز بر اندرکنش عناصر اقتصادی و سیاسی تعیین‌کنندهٔ تحولات اقتصاد سیاسی عراق، چرایی و چگونگی پیچیده شدن فرایند توسعهٔ اقتصادی و ثبات سیاسی‌ـامنیتی این کشور در پرتو تشدید درگیری‌ها بین نیروهای اجتماعی موجود در کشور بررسی شود. پرسش اصلی پژوهش این است که «گسترش منازعه و بی‌ثباتی سیاسی ـامنیتی در عراق پساصدام چگونه قابل‌فهم است؟» فرضیهٔ پژوهش، این است که «کیفیت استقرار سیاسی در عراق پساصدام از طریق توزیع ناکارآمد و نامتوازن فرصت‌ها و رانت‌ها میان نیروهای اجتماعی موجود در سپهر سیاسی این کشور، زمینهٔ بازتولید بی‌ثباتی و ناامنی و پیچیده شدن فرایند توسعهٔ اقتصادی‌ـاجتماعی این کشور را فراهم کرده است». مفصل‌بندی پژوهش در ادامهٔ مطالب، این‌گونه است که نخست، چارچوب نظری پژوهش طرح شده و در گام بعدی، رخداد سقوط صدام و شکل‌گیری بحران قانون اساسی در عراق پساصدام واکاوی شده است. سپس، تکوین ساختار اقتصاد سیاسی مبتنی‌بر دسترسی محدود در عراق به‌مثابه ایدهٔ اصلی مقاله تبیین شده و سرانجام، به آثار سیاست‌گذارانه و برآیند نظم یادشده در توزیع ناکارآمد فرصت‌ها و منابع و درنتیجه، گسترش بی‌ثباتی و ناامنی در عراق پرداخته شده است.

۱. پیشینهٔ پژوهش

آنتونی کوردسمن و *سام خزایی*[۱] (۲۰۱۲) در کتابی با عنوان «الگوهای خشونت در عراق» به‌منظور توضیح جنگ و بی‌ثباتی‌های پیش‌آمده در این کشور بر ساختارهای پرشمار خشونت در کشور عراق تأکید کرده‌اند. نگارندگان بر این نظرند که آنچه در عراق به‌عنوان جنگ، فساد، خشونت، ناکارآمدی دولت، و... مشهود است، ازیک‌سو، نشانگر فساد دائم میان نیروهای امنیتی این کشور و ازسوی‌دیگر، نمایانگر نبود یک وحدت و هویت ملی یگانه در این کشور است. به‌بیان روشن‌تر، عراق، فاقد یک رهبری فراگیر برای همگرایی و استحکام ملی است.

توماس سامر-هودویلد[۲] در پایان‌نامهٔ دکترای خویش (۲۰۱۷) با عنوان «بازسازی عراق: نئولیبرالیسم و یک نظام خشونت پس از تهاجم آمریکا؛ ۲۰۱۱-۲۰۰۳)، با برجسته‌سازی فرقه‌گرایی در دوران پس از حملهٔ

---

۱ Cordesman, Anthony H., and Sam Khazai

۲ Thomas Sommer-Houdeville

آمریکا، این متغیر را ویژگی اصلی درگیری‌های داخلی و نابسامانی کشور یادشده می‌داند. نویسنده بر این نظر است که سیاست‌های نئولیبرال آمریکا در عراق در پیشبرد فرایند دولت‌ـملت‌سازی با شکست روبه‌رو شد و به‌نوعی، فرهنگ خشونت دیرینه در عراق اجازهٔ برساخت یک دولت کارآمد در این کشور را نداد. افزون‌براین، نویسنده بر نقش رهبران فرقه‌گرا در عراق تأکید کرده و از آن‌ها به‌عنوان پیشرانان اصلی تولید جنگ‌های فرقه‌گرایانه یاد می‌کند.

رنج علاءالدین[1] (۲۰۱۸) در کتابی با عنوان «فرقه‌گرایی، حکمرانی، و آیندهٔ عراق» مشکلات و چالش‌های به‌وجودآمده در عراق پساصدام را بررسی کرده است. مرکز ثقل یا به‌نوعی دال مرکزی‌ای که از دیدگاه رنج علاءالدین، به‌عنوان پیش‌قراول و محرک اصلی شکست ثبات و توسعه در عراق پساصدام مطرح است، تشدید و خیزش سیاست‌های فرقه‌گرایانه است. نویسنده اشاره می‌کند که چه در دوران صدام‌حسین و چه در زمان حاکمیت آمریکا و دولت‌های جدید عراقی، سیاست‌های فرقه‌گرایانه و جدایی هویتی ناشی از آن، عامل اصلی تضعیف و شکست دولت در پیشبرد کارویژه‌هایش بوده است.

سینا عدنان و آرون ریس[2] (۲۰۱۴) در مقاله‌ای با عنوان «ورای دولت اسلامی: شورش سنی‌ها در عراق»، درواقع، شورش گروه‌های سنی و بحران به‌وجودآمده در عراق را به اقدامات دولت مرکزی علیه جوامع سنی عرب عراق نسبت داده‌اند.

القراوی[3] (۲۰۱۴) در مقاله‌ای با عنوان «بحران فرقه‌گرایی عراق: میراث محرومیت»، افزایش شکاف‌های دینی و قومی را با پیموده نشدن فرایند دولت ـملت‌سازی در عراق مرتبط می‌داند. درواقع، به‌نظر این نویسنده، تاریخ مدرن عراق، زایندهٔ سیاست‌های منحصربفردی بوده که نتیجه‌ای جز افزایش منازعات فرقه‌گرایانه در پی نداشته است. از دیدگاه القراوی، فضای بسیار مناقشه‌برانگیز، نهادهای ضعیف دولتی، تأثیرات اسلام سیاسی، و رقابت‌های ژئوپلیتیکی از مهم‌ترین مؤلفه‌هایی هستند که با شکست دولت‌ـملت‌سازی و افزایش جنگ‌های فرقه‌گرایانه در این کشور در پیوند بوده‌اند.

خلیل‌الله سردارنیا در مقاله‌ای (۱۳۹۱) با عنوان «عراق، استمرار خشونت و رؤیای دموکراسی: یک تحلیل چندسطحی»، مهم‌ترین عوامل تداوم خشونت در عراق پساصدام را این‌گونه معرفی می‌کند: ۱) بحران‌های

---

۱. Ranj Alaaldin

۲. Sinan Adnan and Aaron Reese

۳. Al-Qarawee

هویت، یکپارچگی، و مشروعیت ریشه‌دار؛ ۲) بنیان غیردموکراتیک و غیرمدنی احزاب و گروه‌بندی‌های سیاسی و اجتماعی؛ ۳) ناتوانی حکومت ضعیف و شکننده در تحقق یک حکمرانی خوب؛ ۴) تداوم و استمرار حضور نیروهای آمریکایی و هم‌پیمانان آن و برخورد خشن با مردم.

امیرمحمد حاجی‌یوسفی و *علیرضا حسین زاده* (۱۳۹۷) در مقالهٔ «شکنندگی دولت و نابسامانی جامعه در عراق؛ بستری برای بحران امنیتی ظهور و گسترش داعش»، با بهره‌گیری از نظریهٔ «دولت شکننده» دلایل ظهور و گسترش رادیکالیسم در عراق را تبیین و تشریح کرده‌اند. نویسندگان، متغیرهایی چون عدم مشروعیت دولت، ضعف اقتصادی، نبرد بر سر منابع، و دخالت‌های خارجی را مؤلفه‌های اصلی ظهور جریان‌های جهادی و تشدید خشونت می‌دانند.

رضا التیامی‌نیا و *علی باقری دولت‌آبادی* (۱۳۹۸) در مقاله‌ای با عنوان «نقش ساختارهای سیاسی و فرهنگی در بازتولید خشونت در عراق؛ ۲۰۰۳ تا ۲۰۲۰» با شفاف‌سازی ماهیت توتالیتری رژیم صدام حسین به وجود فضایی آکنده از ترس برای شهروندان اشاره کرده‌اند که سبب برساخت شهروندانی منفعل و ناآگاه شد که پیروی منفعلانه آنان از حاکمیت بعثی در فضای ترس و وحشت، بازتولید قدرت را از طریق بازتولید خشونت امکان‌پذیر کرد؛ بنابراین، عقده‌های فروخورده و درونی شدن خشونت در دوران پساصدام، سبب شد که کنش شهروندان به‌گونه‌ای خشونت‌آمیز شکل گیرد.

در پژوهش‌های یادشده، متغیرهایی چون فرقه‌گرایی، ناکامی فرایند دولت ـملت‌سازی، سیاست‌های تبعیض‌آمیز دولت، نقش بازیگران خارجی و... در کانون توجه برای تبیین بحران‌ها و چالش‌های امنیتی عراق پساصدام بوده‌اند. اما پژوهش حاضر، متمایز با پژوهش‌های انجام‌شده، با بهره‌گیری از رویکرد اقتصاد سیاسی تلاش کرده است لایه‌های دیگری از چگونگی گسترش و بازتولید خشونت در عراق پساصدام را در چارچوب تحلیل روابط میان دولت و نیروهای دارای ظرفیت توسل به خشونت بررسی کند. درواقع، تبیین سیاست‌های اقتصادی دولت و قبض و بسط قدرت در رویارویی دولت با نیروهای اجتماعی دارای ظرفیت توسل به زور در نسبت با بسط بی‌ثباتی و ناامنی در عراق پساصدام، موضوعی است که پژوهش حاضر در پی واکاوی آن است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری پژوهش حاضر، مبتنی‌بر مضامین و گزاره‌های نظریهٔ نهادگرایی داگلاث نورث است. کانون رویکرد نهادگرای نورث، مقولهٔ نظم و ثبات سیاسی است. وی وجود چنین متغیری را عامل اصلی دستیابی به رشد و توسعهٔ اقتصادی و درنتیجه، ثبات سیاسی و امنیت پایدار یک جامعه به‌شمار می‌آورد و

درمقابل، بخش عمده‌ای از عوامل و زمینه‌های ناامنی و خشونت پیوسته را باید در شکنندگی نظم سیاسی و قبض و بسط تحولات اقتصادی-سیاسی جامعه در بستر چنین نظمی جست‌وجو کرد. از دیدگاه نورث، بین سیاست اقتصادی (تولید و توزیع رانت) و پایداری روند سیاسی (نبود خشونت)، ارتباط متقابل و تنگاتنگی وجود دارد. براساس یافته‌های نظریهٔ یادشده، شرط بنیادین توسعهٔ اقتصادی و در پی آن، امنیت پایدار، مهار خشونت است. جوامع با ایجاد شکل‌های گوناگون نظم اجتماعی، با مشکل خشونت مقابله می‌کنند. نورث، جهان امروز را در چارچوب دو نوع نظم از یکدیگر متمایز و دسته‌بندی می‌کند که عبارتند از: ۱) نظم دسترسی محدود (LAO)؛ ۲) نظم دسترسی باز[۱](OAO).

نظم دسترسی محدود، خود به سه گونهٔ نظم شکننده، پایه، و بالغ تقسیم‌بندی می‌شود. نظم دسترسی محدود شکننده، ناپایدارترین و بغرنج‌ترین گونهٔ نظام سیاسی است که در آن نیروهای قدرتمند و خارج از ائتلاف حاکم، از ظرفیت برهم‌زنی نظم موجود برخوردارند. به‌همین‌دلیل در قالب الگوی استقرار سیاسی-اقتصادی یادشده، توسعهٔ اقتصادی و ثبات سیاسی، دسترسی‌ناپذیر بوده و با وضعیت امتناع روبه‌رو خواهد بود. نورث و همکاران، راه رهایی جوامع توسعه‌نیافته یا دارای نظم دسترسی محدود را غلبه بر مشکل و مسئلهٔ خشونت از طریق اتخاذ راهکارهایی در راستای تخصیص بهینه و مولد رانت‌ها، ایجاد ترتیباتی مانند قراردادهای حکومتی، تثبیت حقوق مالکیت، رفع انحصار فعالیت‌های تجاری، و ورود آزادانه به بازارهای کسب‌وکار می‌دانند. چنین سیاست‌هایی به‌تدریج، توسل گروه‌های مختلف به خشونت را کاهش داده و زمینهٔ شکل‌گیری نظم دسترسی باز را فراهم می‌کند (North et.al, 2012).

در نظم دسترسی محدود، سازوکار کنترل خشونت و حفظ نظم، مبتنی‌بر ائتلاف قدرت حاکم با افراد و سازمان‌های دارای ظرفیت به‌هم زدن بازی است. ائتلاف غالب، دسترسی افراد و نیروها را به منابع و فعالیت‌های ارزشمند سودآور محدود می‌کند. نخبگان در نظم دسترسی محدود به رانت‌های گوناگون زمین، حق امتیاز منابع طبیعی، و سود انحصاری معاملات و قراردادها دسترسی دارند. ازآنجاکه گسترش خشونت می‌تواند سبب کاهش رانت این نیروها شود، آنان همکاری با دولت در قالب یک ائتلاف را بر خشونت و بی‌نظمی ترجیح می‌دهند. براین‌اساس، در شرایط نظم دسترسی محدود، ائتلاف حاکم از نظام سیاسی برای تنظیم رقابت اقتصادی و به‌دست آوردن رانت بهره‌برداری می‌کند. رانت‌ها نیز به‌نوبهٔ خود، عامل اصلی شکل‌دهندهٔ روابط اجتماعی، کنترل خشونت، و ایجادکنندهٔ همکاری هستند (North et.al,

---

۱ Open Access Order

.2009, 18-20)

در دیدگاه نورث، مسئلهٔ اصلی توسعهٔ اقتصادی و ناامنی سیاسی نیز، همین مفصل‌بندی اقتصاد سیاسی مبتنی‌بر نظام دسترسی محدود و شکل‌گیری الگوی بده‌بستان بین دولت و نیروهای دارای ظرفیت توسل به زور است. درواقع، چنین نظم سیاسی‌ـاقتصادی‌ای است که در مقایسه با نظم دسترسی باز، فرایند توسعهٔ اقتصادی را با حذف رقابت و افزایش هزینهٔ مبادله، از ریل خارج می‌کند. این نوع نظم، بیشتر در کشورهای کمترتوسعه‌یافته وجود دارد؛ اما نظم دسترسی باز بیشتر در کشورهای توسعه‌یافتهٔ جهان قابل‌مشاهده است. بنیان اقتصادی و سیاسی نظام‌های دسترسی باز، رقابت و آزادی دسترسی به فرصت‌های اقتصادی و سیاسی است. در این نوع نظام سیاسی، روابط شخصی افراد، اهمیت کمتری دارد؛ زیرا، قوانین موجود، فراگیر هستند و بر همه به‌یکسان اعمال می‌شوند. در نظم دسترسی باز، دولت به‌معنای وبری آن، انحصار کنترل خشونت را دراختیار دارد. در این نوع نظام، همه از آزادی ایجاد سازمان‌های سیاسی و اقتصادی جدید برخوردارند. خشونت کاملاً کنترل‌شده و بستر رقابتی مبتنی‌بر تخریب خلاق[1] شومپیتری فراهم است (North et.al, 2009, 22-23). از دیدگاه نورث، کنترل خشونت در نظام‌های باز مبتنی‌بر سه مؤلفهٔ بنیادین است: نخست، نظام سیاسی، یکپارچگی کنترل ارتش و نیروهای پلیس را ایجاد می‌کند؛ دومین مؤلفه، مجموعه‌ای از نهادها و انگیزه‌هاست که نظام سیاسی را مقید به محدودیت استفاده از خشونت می‌کند؛ و سوم، نظام اقتصادی دسترسی باز با نهادهای سیاسی درهم‌آمیخته است تا نظام سیاسی را از دستکاری منافع اقتصادی به‌دور داشته و امکان‌ناپذیری سوءاستفادهٔ گروه‌های سیاسی از منصب و موقعیت خود را تضمین کند (North et.al, 2012).

نورث، مسئلهٔ خشونت در جوامع بیشترتوسعه‌یافته و نیز کمترتوسعه‌یافته را تاحدودی، امری گریزناپذیر می‌داند و بر این نظر است که خشونت، تنها ویژگی جوامع عقب‌مانده‌تر نیست، بلکه ما شاهد پدیدهٔ خشونت در بسیاری از ثروتمندترین کشورهای جهان نیز هستیم. آنچه این دو دسته نظام سیاسی را از هم متمایز می‌کند، وجود سطحی از نهادها و نهادینه‌سازی است. نهادها در کشورهای توسعه‌یافته‌تر، دارای کارایی و اثربخشی بیشتری در راستای محدود کردن خشونت هستند و درمقابل، دلیل عمدهٔ خشونت در جوامع توسعه‌نیافته‌تر، ضعف یا فقدان نهادهای کارآمد است (North et.al, 2013).

---

۱. تخریب خلاق شومپیتری به‌معنای نابودن کردن صنایع و روش‌های کهنه در یک جامعه است که نوآوری جایگزین آن شود. چنین اقدامی می‌تواند بستری را برای رقابت و زمینه‌های ورود به نظم دسترسی باز فراهم کند.

نورث در بیان ویژگی‌های کشورهای کمترتوسعه‌یافته، وجود «تلهٔ خشونت» را به‌عنوان ویژگی آشکار و پایدار این جوامع معرفی می‌کند. در شرایط پایداری خشونت، هزینه‌های سرمایه‌گذاری اقتصادی در این کشورها، به‌گونه‌ای نامتعارف افزایش یافته و تداوم این امر، وضعیت کشور را با دگرگونی و تغییرات منفی روبه‌رو می‌کند. در این جوامع، اگر گروه‌های خواهان رانت نتوانند از طریق جذب در ائتلاف حاکم به خواسته‌های خود برسند، نبرد خشونت‌آمیز به دستاویز اصلی آنان برای کسب رانت موجود تبدیل می‌شود. در این شرایط، وجود خشونت شدید میان دولت و گروه‌های محروم از رانت، درعمل، توسعهٔ اقتصادی-سیاسی را با چالش عمده‌ای روبه‌رو می‌کند (North, et.al, 2013)؛ چیزی که نورث و همکاران از آن با عنوان «توسعه در سایهٔ خشونت» یاد می‌کنند.

استدلال مقالهٔ حاضر، برپایهٔ چارچوب نظری یادشده، این است که عراق در سال‌های پس از سقوط صدام، با آزادسازی نیروهای مختلفی در عرصهٔ اقتصاد سیاسی این کشور روبه‌رو شد که برای سال‌های طولانی، در نتیجهٔ سرکوب‌های رژیم پیشین، فاقد توان کنشگری فعالانه بودند. افزون‌براین، بیشتر این نیروها از ظرفیت توسل به خشونت برخوردارند. برآیند وضعیت یادشده تاکنون، تراکم نیروها و گروه‌های مسلح دارای ظرفیت خشونت‌ورزی در این کشور بوده است. رقابت خشونت‌بار برای توزیع قدرت و ثروت و دستیابی بسیاری از نیروهای نوظهور در سپهر اقتصاد سیاسی عراق به منابع رانتی، فرایند توسعهٔ اقتصادی-اجتماعی این کشور را به وضعیتی دشوار دچار کرده و ناامنی و بی‌ثباتی به ویژگی غالب زیست جامعه تبدیل شده است. مفصل‌بندی جدید قدرت با درپیش گرفتن سیاست‌های فرقه‌گرایانه و ناکامی در اتخاذ رویکرد اقتصاد سیاسی فراگیر، بار دیگر گسل‌های گوناگون را در عراق فعال کرد و حذف بسیاری از نیروهای موجود را از ائتلاف مسلط در پی داشت. فرایند یادشده، به ایجاد یک نظام دسترسی محدود و شکننده در عراق پساصدام انجامید و مقولهٔ امنیت، ثبات، و توسعهٔ کشور به نبرد میان نیروهای مسلح رقیب در این کشور فروکاسته شد. در ادامه تلاش شده است، چگونگی تکوین چنین وضعیت بغرنجی در اقتصاد سیاسی عراق پساصدام بازنمایی و تئوریزه شود.

۳. سقوط صدام و شکل‌گیری بحران قانون اساسی در عراق

با حملهٔ آمریکا به عراق در سال ۲۰۰۳، حاکمیت رژیم متصلب صدام‌حسین فروپاشید. پیش از سال ۲۰۰۳ و در زمان غلبهٔ حزب بعث، نظام سیاسی حاکم، بسیاری از عناصر جمعیتی، به‌ویژه زیرمجموعه‌های قابل‌توجه شیعه و گروه‌های کرد را به‌گونه‌ای تبعیض‌آمیز از فرایند توسعهٔ سیاسی-اقتصادی و اجتماعی حذف و طرد کرده بود (Hamilton, 2018). خوش‌بینی‌های اولیه در عراق پساصدام مبنی‌بر امکان شکل‌گیری توافق

سیاسی فراگیری که دربرگیرندهٔ همهٔ نیروهای اجتماعی موجود باشد، خیلی زود، جای خود را به کشمکش پیدا و پنهان نیروهای نوظهور و جریانات پیشین قدرت داد (Dadge, 2020).

اگرچه با انتقال قدرت از دولت ائتلاف به شورای رهبری عراق، این امید ایجاد شد که ساماندهی عرصهٔ سیاسی این کشور به‌نفع پیشبرد فرایند توسعهٔ اقتصادی‌ـاجتماعی باشد، اما گذر زمان نشان داد که تلاطم و ناهمواری فراروی نظام سیاسی، به‌عنوان عرصهٔ کشمکش نیروهای اجتماعی گوناگون، گسترده‌تر و عمیق‌تر از براوردهای خوش‌بینانهٔ اولیه است. برآیند قانون اساسی نوپا که برگرفته از خواسته‌های برخی از نیروهای ذی‌نفع و ائتلافی از نیروهای قومی بود، تسریع بی‌ثباتی خشونت‌آمیز در عراق بود؛ زیرا، در کنار سازوکارهای ناکارآمد تقسیم و اشتراک فرصت‌ها و منابع، در استقرار یک چارچوب پایدار برای حل تنش برآمده از درخواست قدرت و ثروت از سوی دیگر نیروهای دارای ظرفیت توسل به خشونت، ناکام ماند (Bogaards, 2021, 189-191).

برآمدن احزاب قدرتمند با دغدغه‌های قومی، نوعی بازی با حاصل‌جمع صفر را در گسترهٔ سیاسی عراق غالب کرد و سیاست‌ورزی در عراق را بر پایه‌های نگرشی غیرتساهل‌گرا و تخاصمی استوار کرد که برآیند آن، عدم توافق در مورد حکمرانی آینده و توزیع قدرت در شرایط جدید بود (Sardarnia, 2012, 22). دست‌کم از دیدگاه نمایندگان سنی عرب، نقش حاشیه‌ای آنان در پیش‌نویس قانون اساسی و شورای رهبری، اصول توافق اشتراکی با حضور همهٔ گروه‌ها را به‌چالش کشیده و درعمل، نشان‌دهندهٔ توزیع نامتوازن قدرت و منابع در سپهر سیاسی این کشور بود (Dodge, 2020).

در ادامهٔ فرایند دولت‌سازی عراق زیر فشار و تهدیدهای جماعت اهل تسنن عراق، از ۱۵ نفر سنی در کمیته‌ای برای نگارش قانون اساسی دعوت شد تا با مشارکت اهل سنت به نظام جدید، مشروعیت ببخشند. بااین‌حال، اقدام یادشده، گشایش خاصی ایجاد نکرد (Ziedal, 2008, 42-43). در واکنش به شکل‌گیری استقرار سیاسی جدید و توافق میان نخبگان حاکم، گروه‌های عرب سنی به شیوه‌های مختلف، نارضایتی و اعتراض خویش را به موقعیت حاشیه‌ای و فرودست خود در نظم نوظهور ابراز کردند.

نخستین اقدام جمعیت سنی عراق به‌صورت واکنش‌های نظامی و نبرد مسلحانه نمود یافت. شورشیان سنی به چند دسته تقسیم می‌شدند: ۱) بعثی‌های برکنارشده از قدرت؛ ۲) مبارزان داخلی و خارجی القاعده؛ ۳) سلفی‌های ملی‌گرا؛ ۴) سلفی‌های فراملی‌گرا (Gonzalez, 2009, 12). نیروهای مسلح یادشده با حمله به نیروهای ائتلاف و احزاب شیعی، مخالفت خویش را با حاشیه‌نشینی و محرومیت از قدرت نشان دادند. دومین راهبرد آنان، تحریم انتخابات و رأی ندادن به قانون اساسی به شیوهٔ مسالمت‌آمیز برای

مشروعیت‌زدایی از نظم سیاسی جدیدی بود که به‌نظر آنان، یک توطئهٔ شیعی-کردی بود.

سطح مشارکت در همه‌پرسی قانون اساسی عراق در اکتبر ۲۰۰۵، کاملاً نارضایتی جمعیت عرب سنی از مفصل‌بندی نوین قدرت را بازتاب می‌داد. در استان الانبار حدود ۹۷ درصد، در استان صلاح‌الدین ۸۲ درصد، و در استان نینوا ۵۵ درصد مردم، با تحریم انتخابات قانون اساسی، آشکارا مخالفت خود را با آن ابراز کردند (Latif, 2015). اگرچه برخی از اعراب سنی به‌صورت اسمی در ائتلاف حاکم بر عراق پساصدام حضور داشتند، اما استقرار سیاسی نوین، ناتوان از حفظ ائتلاف در مقابل خشونت‌های داخلی و خارجی بود و درعمل، دولت، تنها بر بخش کوچکی از پهنهٔ سرزمینی عراق حکمرانی می‌کرد؛ به‌گونه‌ای که پراکندگی سازمان‌های مسلح خارج از چارچوب دولت، اقتدار فراگیر آن را با چالش‌های فراوانی روبه‌رو کرد.

تنها اعراب اهل سنت از مفصل‌بندی نوین قدرت ناخرسند نبودند؛ بلکه نظام تدبیر موجود در روند تدوین قانون اساسی، به‌اندازهٔ کافی به مقولهٔ ارزش‌های دینی و نقش برجستهٔ رهبران دینی در روند توسعه، بازسازی دموکراتیک عراق، و بازیابی ناسیونالیسم عراقی نیز توجه نکرده بود. به‌نوعی جریان‌های نوظهور در پهنهٔ سیاسی عراق با تمرکز بر نقش رهبران سیاسی، از اهمیت بی‌بدیل نقش رهبران دینی گذار کردند (Ghavam, Faizi & Kazemi, 2015, 19). درحالی‌که نقش برجسته و انکارناپذیر مرجعیت دینی و به‌ویژه *آیت‌الله سیستانی* در ایجاد آشتی و وحدت ملی در پی ظهور داعش، نمونهٔ برجسته‌ای از تأثیرگذاری رهبران دینی بود که زمینهٔ بسیج عمومی را برای شکست داعش فراهم کرد.

٤. تکوین نظم سیاسی دسترسی محدود و شکننده در عراق پساصدام

با روی کار آمدن *نوری‌المالکی*، ائتلاف دولت قانون به‌رهبری وی در کنار پشتیبانی کردها و شراکت آن‌ها در قدرت، در ایجاد یک اجماع و دولت‌سازی فراگیر با حضور همهٔ نیروهای اجتماعی ناکام ماند. افزون‌بر سنی‌ها، حتی برخی جریان‌های شیعه، ازجمله جنبش صدر، نیز به‌عنوان یک جریان قدرتمند در خارج از ائتلاف حاکم در مقابل ائتلاف نخبگی صف‌آرایی کردند (Mansour & Khatib, 2021). وضعیت تراکم نیروهای شبه‌نظامی و گروه‌های تروریستی قدرتمند در عراق، هم‌زمان با آغاز به کار دولت نوری‌المالکی، به‌کارگیری مشروع زور را در قلمرو دولت با چالش روبه‌رو کرد و این بازیگران فعال، با ناکام گذاشتن دولت در اجرای کارویژه‌ها، به تکوین حکمرانی ضعیف کمک کردند (Rostami & Sefidi, 2016, 92-93). در کنار نیروهای قوم‌مدار اقتدارگریز، وابستگی‌ها و وفاداری‌های قومی-مذهبی در میان نیروهای سیاسی، چنان ریشه دوانیده بود که حتی *قسان عطیه*، مدیر بنیاد توسعه و دموکراسی، از نظم

سیاسی جدید به‌عنوان دولت ورشکسته یاد کرد و ثبات در پرتو تعمیق فرقه‌گرایی و تفرقه‌گرایی را امری دورازدسترس عنوان نمود (Eltiaminia & Bagheri Dolatabadi, 2018, 180). افزون‌براین، سیاست‌های پی‌ریزی‌شده از سوی امریکا برای توجیه تداوم حضور در عراق، نقش برجسته‌ای در ناکارآمد شدن استقرار سیاسی جدید در اجرای کارویژه‌هایش داشت. اجرای سیاست‌های هم‌زمان اختلاف‌سازی درون‌مذهبی میان شیعیان، واگرایی میان گروه‌های شیعه، سنی و کرد، تخریب هویت ملی از طریق اقلیم‌سازی و ناکارآمدسازی نرم قدرت دولت، بخشی از راهبردهای نیروهای آمریکایی برای ناتوان‌سازی و تضعیف استقرار سیاسی جدید بود (Sarkheil, 2020, 49). تکوین نظمی محدود و شکننده در عراق، استقرار سیاسی را در اجرای کارویژه‌های توزیعی و چگونگی رویارویی با نیروهای مختلف سیاسی قدرتمند، با مشکل روبه‌رو کرد؛ به‌گونه‌ای که مقابله با نیروهای اقتدارگریز، در دستورکار ائتلاف حاکم قرار گرفت. در نقطهٔ مقابل، گروه‌های خشونت‌گرا نیز با حمله‌های پی‌درپی به اقتدار دولت مرکزی عراق، حکمرانی جدید را بیش‌ازپیش بی‌ثبات و آسیب‌پذیر کرد.

٤-١. وضعیت دسترسی به حوزهٔ امنیت در عراق پساصدام

در هنگامهٔ سقوط صدام‌حسین و مدیریت کشور توسط ائتلاف دولت موقت (CPA)، راهبرد کنارگذاری نیروهای نظامی بعثی پیشین در اولویت قرار گرفت. ائتلاف حاکم با خواست بسیاری از نیروهای ارتش پیشین برای عضویت دوباره در نیروهای مسلح مخالفت کرد؛ بنابراین، با صدور نخستین فرمان از سوی دولت موقت ائتلاف، بعثی‌زدایی و ممنوعیت فعالیت حزب بعث در استقرار سیاسی جدید عراق صادر شد (Marr, 2011, 268). روند یادشده به‌نوعی آیندهٔ دولت در عراق، بدون حضور سازمان‌های وابسته به حزب بعث را رقم می‌زد. با تصویب قانون بعثی‌زدایی دوم در سال ۲۰۰۸، روند یادشده شدت بیشتری گرفت و حتی بسیاری از نیروهای میانه‌رو سنی در چارچوب روند بعثی‌زدایی، از عضویت در تشکیلات نظامی عراق بازماندند.

دومین فرمان صادرشده از سوی جریان مستقر، انحلال نیروهای مسلح عراق و سرویس‌های امنیتی این کشور بود (Iraq coalition, 2003). اگرچه انحلال حزب بعث تاحدودی پشتیبانی و پشتیبانانی داشت، اما فروپاشی ارتش به بیکاری گستردهٔ توده‌ها دامن زد و ۴۰۰هزار نفر نیروی نظامی، هم‌زمان با صدور این فرمان، بیکار شدند. دولت برآمده از اشغال سعی کرد ترتیبات و تشکیلات نظامی را با مشارکت بیشتر شیعیان عراق سازماندهی کند. در ایجاد ارتش نوین ۱۸۰هزارنفری، کمتر از نیروهای سنی حضوری به‌چشم می‌خورد (Global security, 2003). در برخی مناطق سنی‌نشین مانند تکریت (زادگاه صدام)، حدود ۷۰

درصد نیروی کار به‌دلیل عضویت در حزب بعث، یا به‌دلیل اشتغال در ارتش و نیروهای نظامی، از اشتغال محروم شده بودند (Zeidal, 2008, 45). این اقدام که اخراج افسران نظامی با درجهٔ سرهنگی به‌بالا از کشور و بیکاری گستردهٔ افسران رده‌پایین را در پی داشت، به سنگ بنای نخست دشمنی و خشونت میان نیروهای نظامی طردشده با ائتلاف حاکم تبدیل شد. برآیند تعارض یادشده، رادیکالیزه شدن و نظامی‌گری اعراب سنی در عراق پساصدام بود (Dodge, 2012).

افزایش ناآرامی‌ها و خشونت روبه‌رشد در عراق تا سال ۲۰۰۶، به مرگ ۳۵۰۰۰ نفر، کشته شدن ماهانه ۱۰۰۰ عرب سنی، و آوارگی ۳۶۵۰۰۰ غیرنظامی منجر شد (Iraq Body Count, 2018). نیروهای آمریکایی با بازنگری در راهبرد اولیهٔ آمریکا در این کشور، با نزدیک شدن به رهبران قبایل در استان الانبار به‌سوی ایجاد یک ارتش محلی میانه‌رو برای مقابله با اقدامات القاعده در این کشور پیش رفتند که دستاورد این ابتکار، تشکیل شورای بیداری یا «الصحوه»، متشکل از جوانان عرب سنی عراقی بود. این ابتکار، نمونه‌ای از ادغام دوبارهٔ جوامع ناراضی و محروم از فرصت‌ها و رانت یا به‌بیان دیگر، جبران شکایت‌های گروه‌های طردشده از حاکمیت برای دریافت سهم خود در آیندهٔ کشور را به‌تصویر می‌کشد (Alaaldin, 2018, 15-16).

از منظری دیگر، ابتکار یادشده، تلاشی برای جذب نیروهای سنی در ائتلاف حاکم و ارتش ملی عراق بود؛ به‌گونه‌ای که از شدت واگرایی‌ها و دشمنی‌ها کاسته شود. نیروهای موسوم به شورای بیداری نیز در سایهٔ حمایت آمریکا و عضویت در نیروهای مسلح عراق، همکاری با آمریکا را شروع کردند. در پی نشان دادن چنین حسن‌نیتی،آمریکا به این نیروها حقوق ماهانهٔ حدود ۳۰۰ دلار در قالب قرارداد، پرداخت می‌کرد و دولت عراق را برای پرداخت حقوق آن‌ها تحت فشار قرار داد. براین‌اساس، وزیر دفاع عراق اعلام کرد که دولت، ۱۵۰ میلیارد دینار برای حقوق شوراهای بیداری در بغداد و استان‌های دیگر اختصاص داده است (Francois & Sud, 2006).

در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸، بسیاری از جریان‌های عراقی، مواضع منفی‌ای را در برابر این نیروها ابراز داشتند؛ این درحالی بود که ائتلاف حاکم بر قدرت نیز به‌شدت از سوی نیروهای آمریکایی برای جذب این نیروها و دادن سهمی به آن‌ها، زیر فشار قرار گرفت (Orton, 2015). باوجود نقش‌آفرینی نیروهای بیداری در امنیت‌سازی عراق، سرنوشت این نیروها به‌دلیل دیدگاه‌های متفاوت و مناقشه‌های دولت عراق و مقامات آمریکایی، مبهم و مورد بدگمانی بود. مقامات آمریکایی خواستار جذب سریع این نیروها در ساختارهای امنیتی و حتی دادن شغل‌های غیرنظامی به آن‌ها، یا پرداخت حقوق آنان از سوی دولت عراق بودند؛ اما ائتلاف حاکم بر قدرت با ارائهٔ ملاحظاتی مانند نبودن امکانات کافی، ظرفیت محدود برای جذب نیروها، و ورود عناصر بعثی و القاعده به شورا، در به‌کارگیری آنان تردید داشت (Kinninmont &

(Sirri, 2013). به‌هرحال، برآیند رویارویی دولت با عناصر یادشده، افزایش اعتراض‌های اعضای شورا در برابر به‌حاشیه رفتن و عدم دسترسی به منابع قدرت و ثروت بود و این انگیزه را در دل آن‌ها زنده کرد که اقدامات دولت را به‌هرنحوی تلافی و جبران کنند. ظهور داعش این فرصت را دراختیار جریان ناراضی موجود در عرصهٔ سیاسی ـ امنیتی عراق قرار داد که با همراهی و حتی عضویت خود در داعش، به محرومیت‌ها واکنش نشان دهند.

٤-٢. وضعیت دسترسی به حوزهٔ سیاست در عراق پساصدام

استقرار سیاسی نوین در عراق پساصدام، تاکنون با پیچیدگی و فرازونشیب‌های فراوانی روبه‌رو بوده است که پیامد تعارضات بین دولت و نیروهای اجتماعی قدرتمند در سپهر سیاسی این کشور است. نحوهٔ تعامل و برخورد نیروها و جریانات قدرتمند موجود و مقاومت برای سهم‌دهی و سهم‌خواهی، زمینهٔ درگیری‌ها و شورش‌های نسبتاً پایدار میان دولت و سازمان‌های دارای ظرفیت توسل به خشونت را در این کشور فراهم کرده است. برآیند وضعیت یادشده، تولد یک نظام دسترسی محدود و شکننده بوده است که سرانجام، در سال ۲۰۱۳ و با گردهم آمدن بسیاری از سازمان‌های شورشی سنی در قالب دولت اسلامی عراق و شام (داعش)، نظم سیاسی و حاکمیت ملی عراق را دچار گسست کرده و بازتولید بی‌ثباتی و ناامنی در این کشور را به ضرباهنگ غالب در سامان سیاسی‌ـاجتماعی عراق تبدیل کرد. راهبرد کلان استقرار سیاسی در نوع برخورد با نیروهای دیگر را می‌توان به‌شکل جدول شمارهٔ (۱) ترسیم کرد.

جدول شمارهٔ (۱). الگوی حاکم بر روابط بین ائتلاف حاکم و نیروهای دیگر در عراق

نظم دسترسی محدود و شکننده	ائتلاف حاکم بر قدرت	راهبرد و برنامه‌ها	بازیگران طردشده
پیش از ۲۰۰۳	حزب بعث عراق	سرکوب شدید نیروهای کرد و شیعه برای حفظ و تداوم نظم موجود	بسیاری از سازمان‌ها و نیروهای منتسب به کردها و اعراب شیعه عراق
۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷	احزاب شیعه و کرد (شش حزب قدرتمند)	اختلاف‌نظر با آمریکا دربارهٔ مفصل‌بندی سیاست و قدرت در عراق نوین	حاشیه‌ای شدن بسیاری از نیروهای سنی عرب ازجمله بعثی‌های پیشین و سازمان‌های منتسب به سنی‌ها
۲۰۰۷ تا ۲۰۱۱	احزاب شیعه و کرد	تداوم دست‌به‌دست شدن قدرت میان جریانات شیعی غالب ازیک‌سو و تعارض با نیروهای ناراضی سنی ازسوی‌دیگر	اعراب سنی عراق و به‌ویژه جنبش بیداری جوانان عراق که نمایندگی اعراب سنی و قبایل سنی عرب را به‌عهده داشت.
۲۰۱۱ تا ۲۰۱۸	احزاب شیعه و کرد و حضور ضعیف برخی از نیروهای سنی	تداوم تقابل جریانات فرقه‌ای و فراگیر برای ساماندهی به قدرت و سیاست	اکثریت نیروهای وابسته به اعراب سنی (به‌ویژه گروه‌های وابسته به ائتلاف العراقیه)

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

در عراق پساصدام، نیروهای مسلح قدیمی و نیروهای نوظهور در میان اعراب سنی از همان روزهای نخست تشکیل استقرار سیاسی جدید به‌منظور کسب رانت و قدرت بیشتر، ائتلاف مسلط بر قدرت را به‌چالش کشیدند و درنتیجه، جامعه به مسیر بی‌نظمی سوق یافت. در سال ۲۰۱۴، هم‌زمان با قدرت‌گیری داعش در سوریه و عراق و پیروزی‌های برق‌آسای این سازمان، بسیاری از نیروهای مسلح دیگر عراق ازجمله بعثی‌های پیشین و جنبش بیداری، در یک ائتلاف تاریخی با داعش علیه استقرار سیاسی جدید، راهبرد نبردهای مسلحانه را درپیش گرفتند و شهر موصل به‌تسخیر آنان درآمد. چنین اقدامی با حمایت ساکنان عرب سنی این مناطق، به‌سرعت شهرهای سنی‌نشین دیگری مانند تکریت و دیاله را نیز دربرگرفت (Katzman, 2015). در این دوران، عوامل فشار بر جریان‌های اهل سنت عراق بر عوامل جذب‌کننده‌ای مانند ارتباطات مناسب و مزایای مادی، چیره شد و سهم این عوامل فشار در تشویق و تحریک گروه‌های سنی عراق به درپیش‌گیری رویکردهای افراطی‌گری و رادیکالیسم، قابل‌چشم‌پوشی نبود (Guthrie, 2018).

آنچه بیش‌ازپیش به استقرار و نهادینه شدن داعش در سرزمین‌های فتح‌شده کمک کرد، حمایت‌های تعداد زیادی از جمعیت عرب سنی عراق بود. سنی‌های عرب، داعش را به‌عنوان سازمانی رهایی‌بخش درنظر می‌گرفتند که دولت‌سازی شیعی در عراق را با شکست روبه‌رو کرده و به‌نوعی فضا را برای دسترسی اعراب سنی به منابع قدرت و ثروت این کشور فراهم می‌کند (Theo Oosterveld & Bloem, 2107, 1-12). کنترل بیش از ۲۰ شهر عراق با جمعیتی حدود ۵ میلیون نفر، حکایت از بازگشت سریع بی‌نظمی و همچنین، تزلزل ائتلاف مسلط قدرت داشت (Revkin, 2018). بروز شرایط جدید، شکنندگی و ناپایداری ائتلاف مسلط در عراق را در مقابل خشونت داخلی به‌وضوح روشن کرد. بقای ائتلاف با چالش بزرگی روبه‌رو شد و اقتدار ائتلاف مسلط در بسیاری از مناطق، کاهش یافت.

استقرار سیاسی جدید به‌رهبری *حیدرالعبادی*، در پی کناره‌گیری نوری‌المالکی از قدرت، کار خویش را با وعدهٔ ایجاد یک دولت فراگیر و همه‌شمول آغاز کرد. تلاش دولت بر شناسایی دلایل نارضایتی اعراب سنی عراق و توجه ویژه به این مناطق معطوف شد و سعی کرد بار دیگر، بستری را برای آشتی مناطق و نیروهای مخالف یادشده با دولت مرکزی عراق فراهم کند. سیاست‌های دولت العبادی، چندان در کم‌رنگ کردن بی‌اعتمادی تاریخی اهل سنت به حکومت مرکزی عراق، توفیق نیافت (Rohwerder, 2015). انتخابات سراسری سال ۲۰۱۰، فرصت مناسبی را برای قدرت‌یابی سیاسی و همکاری اعراب سنی در ائتلاف حاکم فراهم کرد. پیروزی «العراقیه» با کسب ۸۱ کرسی و کارشکنی و جلوگیری از تشکیل

دولت توسط ائتلاف مسلط، نخستین عرصهٔ تعارض این نیروها با ائتلاف حاکم بود (Cordesman & Kazai, 2012, 112).

پیش از انتخابات ۲۰۱۰، کمیسیون عدالت و پاسخ‌گویی با توسل به قانون بعثی‌زدایی، بسیاری از نیروهای عضو ائتلاف العراقیه و عرب‌های سنی را به‌اتهام بعثی بودن از شرکت در انتخابات محروم کرد. کمیسیون عدالت و پاسخ‌گویی، به‌درخواست ائتلاف حاکم، ۵۰۰ نفر از نامزدهای منتسب به اعراب سنی را از حضور در عرصهٔ انتخابات محروم کرده تا پیش از انتخابات، صفوف نیروهای و جریان‌های وابسته به سنی‌ها، با ضعف و چالش روبه‌رو شوند (Dodge, 2013). نامزدهای محروم‌شده که در سودای بازنگری در قانون بعثی‌زدایی بودند، با حکم مناقشه‌برانگیز دادگاه عراق روبه‌رو شدند. موضع‌گیری دادگاه عراق همسو با قانون بعثی‌زدایی و محروم کردن برخی از نامزدها، سبب حاشیه‌نشینی فهرست العراقیه شد (Dodge, 2012).

دولت مستقر، پیروزی ائتلاف العراقیه را این‌گونه تفسیر کرد که عراق همچنان زیر سلطهٔ بعثی‌های پیشین است؛ درنتیجه، شیعیان که از این رخداد احساس تهدید می‌کردند، در راستای مدیریت وضعیت پیش‌آمده به کنش‌ورزی پرداختند. سرانجام، نوری‌المالکی توانست در نشست اربیل، تأیید احزاب شیعه را برای کسب کرسی نخست‌وزیری به‌دست آورد و توافق شد که در کنار پذیرش مالکی برای نخست‌وزیری، وزارت دفاع نیز سهم اعراب سنی باشد (AL-Qarwee, 2014, 9-10). باوجوداین، پس از تشکیل دولت و رأی اعتماد پارلمان، ائتلاف مسلط به‌دلیل نگرانی از نفوذ بعثی‌ها در قدرت، از تعهد خود به توافق‌نامهٔ اربیل سر باز زد و همهٔ نامزدهای پیشنهادی العراقیه برای وزارت دفاع را رد کرد (Dougherty & Ghareeb, 3013, 88-90). در کنار تنگناهای فراروی قدرت‌گیری اعراب سنی، مخالفت با گرایش‌های جدایی‌طلبانه در استان‌های خواهان خودمختاری، به‌شدت شکاف‌های فرقه‌گرایانه در عراق را فعال کرد و کشور را به مسیر پیچیده و مخاطره‌آمیزی کشاند.

برپایهٔ مفاد قانون اساسی عراق و مادهٔ ۱۳۰ (گسترش اقتدار استان‌ها)، استان‌ها و استانداری‌ها می‌توانستند با استناد به این ماده، تاحدودی خودمختاری خود را نسبت به مرکز گسترش دهند و تمرکززدایی را نهادینه کنند. چنین اقدامی می‌توانست یک منطقهٔ جدید را در امتداد خطوط اقلیم کردستان عراق ایجاد کند تا استان‌ها و گروه‌های استانی از قدرت و استقلال بیشتری برخوردار شوند؛ اما مخالفان، انتقال قدرت از مرکز به استان‌ها را جرقه‌ای برای تجزیهٔ عراق می‌دانستند (Katzman, 2015). در اوایل سال ۲۰۱۱، تقاضا برای تشکیل مناطق خودمختار، بار دیگر به‌گونه‌ای غیرمنتظره شدت گرفت. این شرایط، هنگامی بروز کرد که

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

انتخابات سال ۲۰۱۰ و فرایندهای پس‌ازآن، به حاشیه‌ای شدن سنی‌ها در طرح تشکیل حکومت انجامیده بود (Ottaway & Kazysi, 2012, 3-4). *اولری*، به‌عنوان یکی از نویسندگان قانون اساسی عراق می‌گوید، استقرار سیاسی جدید در زمان توافق ملی، این اجازه را به مناطق داد که از طریق توافق‌های مشترک، اختیارات خویش را افزایش دهند (O'Leary, 2013, 5).

دولت در رویارویی با نیروهای اجتماعی ناراضی و عدم تمایل نظم سیاسی جدید برای پذیرش سهم این نیروها در بغداد، استانداران استان نینوا، الانبار، و صلاح‌الدین را مجاب کرد که به‌سوی خودمختاری سرزمینی در مناطق سنی‌نشین حرکت کنند و به‌نوعی به یک استقلال‌عمل در امور مناطق سنی‌نشین دست یابند؛ اما پیشنهاد یادشده با مخالفت شدید ائتلاف مسلط روبه‌رو شد و راهبرد مهار اجبارآمیز استان‌های سنی‌نشین در اولویت قرار گرفت (Ottaway & Kazysi, 2012, 4-5).

خودمختاری استانی شورای استانی دیالی و الانبار با رأی موافق اعضا، جنبهٔ واقعیت به‌خود گرفت. مقامات استانی، دلیل اصلی چنین ابتکاری را محرومیت و حاشیه‌نشینی اعراب سنی در چارچوب استقرار سیاسی جدید عراق اعلام کردند. بااین‌حال، این اقدام سبب واکنش شدید دولت مرکزی شد و حکم بازداشت چندین عضو شورای استان را صادر کرد (Osman, 2015, 251). این اقدامات نیز با مداخلهٔ نیروهای نظامی و اعزام ارتش به این مناطق کنترل و سبب فاصله‌گیری بیشتر جوامع سنی از دولت مرکزی عراق شد و مقدمات حضور و پیوند اعراب سنی با گروه‌های ضدنظام عراق را فراهم کرد. حمایت پیدا و پنهان مردم از داعش، نمونهٔ آشکار این جدایی هویتی و ملی و واکنشی برای انتقام از دولت مستقر بود.

دومین اقدامی که در دستورکار نظم سیاسی جدید قرار گرفت، مانع‌سازی در برابر هرگونه امتیازی بود که با مسئلهٔ خودمختاری و حقوق ایالتی گره خورده بود. برخی از امتیازها و رانت‌هایی که گروه‌های سنی براساس قانون اساسی این کشور درخواست می‌کردند، اقدام فوری و واکنش منفی استقرار سیاسی این کشور را در پی داشت و دسترسی نیروها و سازمان‌های عرب سنی را به چنین امتیازهایی، با محدودیت روبه‌رو کرد. محرومیت اعراب سنی از حضور نسبی در ساخت قدرت، یکی از واقعیت‌های حساس و تعیین‌کنندهٔ سپهر سیاسی امنیتی عراق بود (Arraf,2013). همهٔ نخبگان، چه شرکای قدرت در پیمان نخبگان و چه گروه‌های بیرون از ساختار قدرت در حوزهٔ سیاسی و اقتصادی، در تعارض با ائتلاف مسلط قرار گرفتند. اگرچه در نظام فکری داگلاث نورث نوع محدودیت دسترسی بازیگران خارج از ائتلاف حاکم، بیشتر در حوزهٔ مسائل رانتی و اقتصادی خودنمایی می‌کند، اما خواسته‌ها و نارضایتی گروه‌های سنی در عراق پساصدام در ابعادی چندوجهی نمود پیدا کرده و حوزه‌های گوناگونی را دربر می‌گرفت. یکی از

این تنگناها و احساس محرومیت‌ها، دسترسی محدود نیروهای سنی به حوزهٔ نظامی، اقتصادی، و سیاسی بود؛ وضعیتی که این نیروهای قدرتمند و دارای ظرفیت توسل به زور را به‌سوی خشونت و منازعه با نظم سیاسی مستقر کشاند و زمینهٔ گسترش فراگیر ناامنی در عراق را فراهم کرد.

٤-٣. وضعیت دسترسی به عرصهٔ اقتصادی در عراق پساصدام

در نظام‌های دسترسی محدود، تقسیم رانت میان همهٔ سازمان‌ها و نیروهای موجود، یک ضرورت حیاتی برای حفظ ثبات و پیشبرد مسالمت‌آمیز برنامهٔ توسعه به‌شمار می‌آید. چنانچه توازن در تقسیم کیک موجود، میان سازمان‌های قدرت رعایت نشود، نبرد برای بازتوزیع آن میان کنشگران یادشده فزونی می‌گیرد و در کشورهایی که دارای منابع چشمگیر رانتی، مانند نفت هستند، کشمکش میان سازمان‌ها و گروه‌ها برای سهم‌خواهی به یک قاعده بنیادین تبدیل می‌شود (Torvik, 2002). نفت به‌عنوان بستر اصلی تولید رانت، شرایط لازم و اولیه را برای کشمکش نیروهای اجتماعی قدرتمند در سپهر سیاسی بسیاری از کشورهای نفت‌خیز فراهم کرده است. به‌طور خاص، نفت، اصلی‌ترین منبع درآمدی عراق به‌شمار می‌آید که بیش از نیمی از تولید ناخالص داخلی این کشور به آن وابسته است (BTI, 2020). درواقع، قبض و بسط اقتصاد در عراق پساصدام، برپایهٔ انتظارات ناشی از رانت منابع طبیعی و چگونگی توزیع آن بین نیروها و جریان‌های قدرت قابل‌فهم است. توزیع نامتوازن نفت در مناطق گوناگون کشور و ناتوانی دولت در اتخاذ رویه‌های فراگیر، درگیری‌ها و اختلاف‌ها را برای توزیع و تقسیم رانت میان گروه‌های سیاسی این کشور تشدید کرد و این تضاد و کشمکش در زمان تدوین قانون اساسی نمود عینی یافت. نبرد برای بهره‌مندی از منابع یادشده در عراق، یکی از چالش‌برانگیزترین محورهای اختلاف میان گروه‌های تدوین‌گر قانون اساسی بود. نفت که به‌عنوان اصلی‌ترین منبع درآمدی عراق، ۷۰ درصد تولید ناخالص داخلی و حدود ۹۵ درصد درآمد سالانهٔ این کشور را دربر می‌گرفت، به هستهٔ مرکزی درگیری‌ها تبدیل شد (Tejedor & Joan, 2018, 143). داده‌های نمودار شمارهٔ (۱) نشان‌دهندهٔ جایگاه نفت در تولید ثروت ملی عراق است.

همان‌گونه که نمودار شمارهٔ (۱) نشان می‌دهد، عراق در میان کشورهای منطقهٔ خاورمیانه و شمال آفریقا (منا) جزء سه کشور نخست دارای اقتصاد وابسته به درآمدهای نفتی است. طبیعی است که این وابستگی، حساسیت نیروهای اجتماعی را در برابر الگوی توزیع و تخصیص منابع یادشده در یک کشور بحران‌زده و تشنهٔ توسعه و دریافت خدمات عمومی، به‌شدت بالا می‌برد. افزون‌براین، نتایج پژوهش‌های انجام‌شده نشان می‌دهد که نفت در شکل‌گیری یک بخش دولتی فربه و درعین‌حال، فاقد بهره‌وری، نقش‌آفرین بوده است. همان‌گونه که داده‌های نمودار شمارهٔ (۲) نشان می‌دهد، کشور عراق نه‌تنها به‌لحاظ تولید ناخالص

داخلی، بلکه به‌لحاظ منبع تأمین درآمد مالی نیز گاهی تا ۹۰ درصد به نفت وابسته بوده است.

نمودار شمارهٔ (۱). جایگاه نفت و گاز در تولید ناخالص داخلی کشورهای منطقهٔ منا

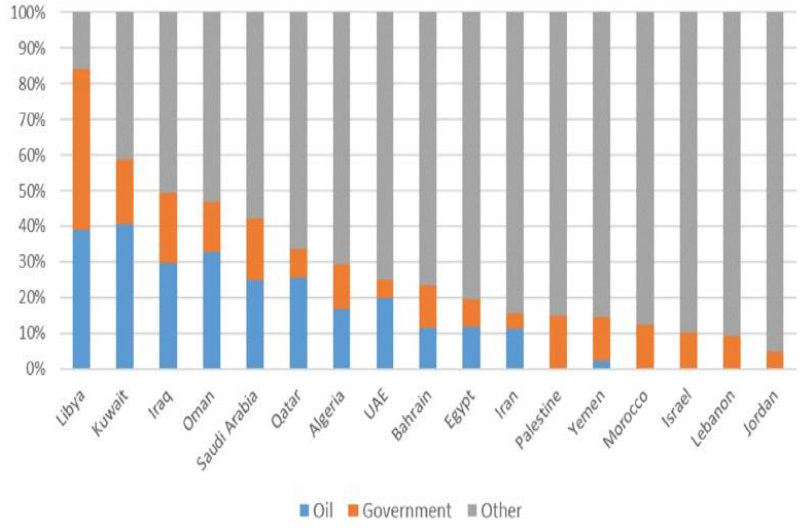

Source: taghliapietra, 2017, 3

نمودار شمارهٔ (۲). جایگاه نفت در میان درآمدهای مالی عراق در سال ۲۰۱۶

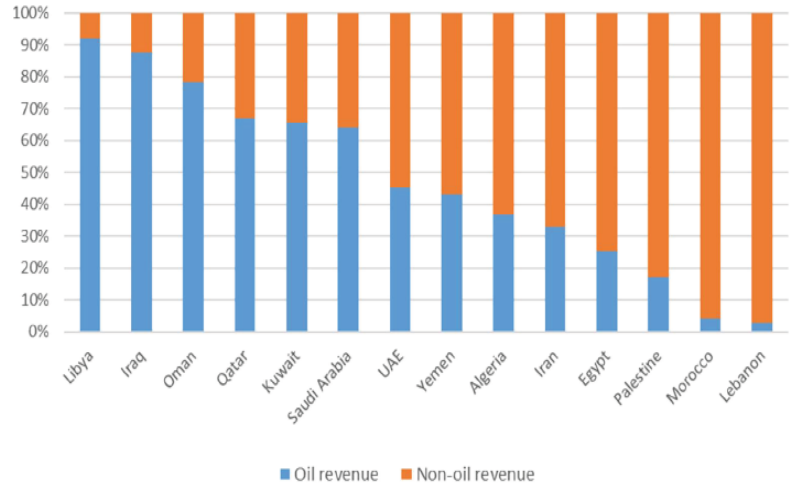

Source: taghliapietra, 2017, 4

همچنین، توجه به الگوی صادرات عراق به‌خوبی نقش حیاتی رانت نفت و فعالیت‌های دیگر وابسته به آن را در اقتصاد سیاسی این کشور نمایان می‌کند. در نمودار شمارهٔ (۳) نقش راهبردی نفت در ترکیب صادرات عراق نشان داده شده است.

نمودار شمارهٔ (۳). جایگاه نفت در صادرات عراق در سال ۲۰۱۶

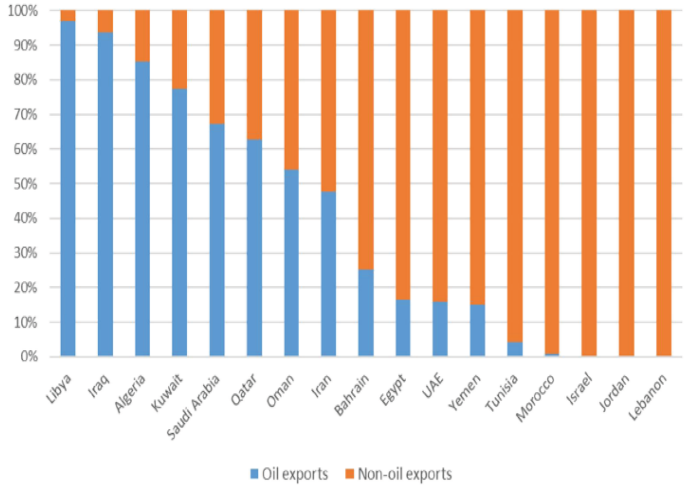

Source: taghliapietra, 2017, 6

نکتهٔ دیگر دربارهٔ رانت نفت، مقولهٔ توزیع نامتوازن آن در پهنهٔ سرزمینی عراق است. محل قرارگیری میدان‌ها و ذخایر نفتی در تقسیمات قومی عراق، براساس سه ولایت پیش از استقلال (موصل، بغداد، و بصره) کنترل بصره و میدان‌های جنوبی را دراختیار شیعیان و مناطق شمالی کرکوک را زیر سلطهٔ کردها قرار داد. این تقسیمات، درعمل، به‌معنای محرومیت سنی‌ها از منابع یادشده است؛ زیرا، بیشترین استخراج نفت در مناطق تحت کنترل دولت مرکزی بغداد و توسط شرکت‌های دولتی انجام می‌شود. این امر در تحریک نیروهای اجتماعی محروم از فرصت‌های یادشده، به‌ویژه سنی‌ها، برای به‌هم زدن بازی، نقش زیادی دارد (Anderson & Stanfields, 2005).

در قانون اساسی مصوب اکتبر ۲۰۰۵، کنترل متمرکز دولتی بر منابع نفتی درنظر گرفته شده بود (Tsafos, 2006)؛ بااین‌حال، قانون اساسی و پیشنهاد قانون جدید منابع زیرزمینی در مورد سازوکار متمرکز و غیرمتمرکز تولید و توزیع نفت، در ابهام باقی ماند. گسترش نظام فدرال در اقلیم کردستان، کردها را تاحدودی از درآمدهای رانتی بهره‌مند می‌کرد. افزون‌براین، سیاست‌گذاری توزیع و تخصیص منابع رانتی یادشده به مناطق گوناگون کشور، به‌ویژه بخش‌های پیرامونی، چندان موردپذیرش این بخش‌ها نبوده و احساس تبعیض و نابرابری در سال‌های گذشته، عمق بیشتری پیدا کرده است (Ahmad, 2020). به‌تدریج پیامدهای الگوی غیرمولد و نامتوازن رانت برای موقعیت قدرت گروه‌ها و جریانات موجود، آشکارتر شد. فقدان میدان‌های نفتی در مناطق سنی‌نشین عراق، به‌نوعی به‌معنای محرومیت و عدم دسترسی سنی‌ها به منابع رانتی یادشده بود. درمقابل، انباشت بیش از ۶۰ درصد ذخایر نفتی در مناطق شیعه‌نشین جنوب عراق و

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

نیز قرار گرفتن حدود ۱۷ درصد از ذخایر یادشده در شمال این کشور، یعنی در مناطق کردنشین، زمینهٔ تشدید عدم توازن در بهره‌مندی نیروها از فرصت یادشده و درنتیجه، موقعیت قدرت نابرابر آن‌ها را در ساختار قدرت مبتنی‌بر دسترسی محدود نشان می‌داد (Tejedor & Joan, 2018, 143-44). در جدول شمارهٔ (۲) الگوی توزیع منابع نفتی عراق ارائه شده است.

جدول شمارهٔ (۲). میدان‌های بزرگ نفتی عراق

میادین	منطقه	ذخایر اثبات‌شده (میلیارد بشکه)
قورنا غربی	جنوب	۴۳
رومیلا	جنوب	۱۷
مجنون	جنوب	۱۲
زبیر	جنوب	۸
نهرعومر	جنوب	۶
شرق بغداد	مرکز	۸
کرکوک	شمال	۹
مجموع		۹۲

Source: U.S. Energy Information Administration Country Analysis Executive Summary: Iraq, 2019.

توزیع و تخصیص نامتوازن منابع با نابرابری قدرت میان نیروها همسو شده و در جهت‌گیری و جبهه‌گیری نیروهای اجتماعی یادشده درون ساختار قدرت و نیز بیرون از آن برای به‌هم زدن صحنهٔ بازی نمود یافت. درواقع، کیفیت سیاست‌گذاری اقتصادی دولت در عراق پساصدام را می‌بایست در بستر فراوانی سازمان‌های مسلح قدرتمند و تلاش آن‌ها برای دستیابی به منابع رانتی کشور در تعامل و تعارض با یکدیگر درک کرد. سنی‌ها با توجه به جغرافیای محروم و فقیر خود در تقسیمات قدرت نوظهور، به مخالفان عمدهٔ فدرالیسم سرزمینی در عراق تبدیل شده و از تحقق فدرالیسم در مناطق کردنشین که اختیار دسترسی به منابع نفتی را برای کردها امکان‌پذیر می‌کرد، ابراز نگرانی کردند. عدم دسترسی سازمان‌ها و گروه‌های مختلف سنی به چنین منابع رانتی، شورش‌ها و نبردهای مسلحانهٔ این نیروهای محروم از رانت را در پی داشت. چنین اقداماتی از سوی اعراب سنی، پیام آشکاری برای شیعیان و کردها بود، تا آن‌ها را متقاعد کند که محروم شدن سنی‌ها از سهم رانت‌های دولتی و منابع زیرزمینی این کشور، بسیار پرهزینه خواهد بود (Feldman, 2006, 44). افزون‌براین، شکست برنامه‌های نئولیبرال اقتصادی آمریکا در راستای تحول در ساختار حکمرانی و بنیان‌های اقتصاد سیاسی عراق، سبب افزایش رفتارهای رانت‌خواهانه در این کشور شد. عدم شکوفایی اقتصادی ناشی از این برنامه‌ها، سبب شکل‌گیری نوعی اقتصاد رانتی مبتنی‌بر بازتوزیع منابع شد که نزاع‌های قومی و مذهبی و نبرد میان سازمان‌های گوناگون شورشی، دستاورد آن بود (looney,

.2006)

بنابراین، معضل فراروی توسعهٔ اقتصادی و پایداری سیاسی‌ـامنیتی عراق پساصدام، ماهیت شکنندهٔ ساختاری است که گروه‌های مسلح قدرتمندی خارج از ائتلاف حاکم به‌عنوان اپوزیسیون و جویندگان رانت، استقرار سیاسی حاکم را به‌چالش می‌کشند (Ismael & Ismael, 2015, 116-122). البته گاهی نیز حضور در بخش دولتی عراق، زمینهٔ تکوین یک نظام مشتری‌مدار و غیررقابتی در این کشور را نهادینه کرده است. یکی از نمونه‌های برقراری روابط غیرمولد و رانتی، قرارداد واگذاری امتیاز ویژه به *محمدیاسر محسن*، سرپرست شرکت «الطائب» است که با ارائهٔ اسناد جعلی به بانک مرکزی عراق، اقدام به خرید دلار کرده و چنین پول‌هایی را برای سه شرکت جعلی واریز می‌کرد. محسن یاسر در طول سه سال، ۶/۵۵۵/۶۶۶/۳۶۸ دلار آمریکا از این شرکت‌های جعلی به بانک «الاسکان» اردن انتقال داده است (Abdullh, 2017, 133). رشد سریع حقوق و دستمزدهای بخش دولتی و فربه شدن بخش دولتی به‌گونه‌ای که شمار کارکنان آن، یک سال پس از تغییر رژیم، از هشتصدوپنجاه‌هزار نفر، به هفت تا نه میلیون نفر در سال ۲۰۱۶ رسید، از نمونه‌های دیگر رفتارها و اقدامات غیرمولد و ضدتوسعهٔ نظم مستقر است (Al-Mawlawi, 2018). در بازار کارِ چنین نظام‌های سیاسی محدود و شکننده‌ای، ساده‌ترین راه برای رسیدن به مشاغل دولتی، پیوستن یا بیعت با یکی از احزاب سیاسی غالب است. در عراق پساصدام، از برخی از کارمندان دولت با عنوان «کارمندان شبحی»[۲] یاد می‌شود. براساس براوردهای *علی‌العلاوی*، وزیر دارایی عراق، در سال ۲۰۲۰، تعداد کارکنان حقوق و دستمزدبگیر دولت به ۴/۵ میلیون نفر رسیده بود که از این تعداد، سیصدهزار نفر، شبح بودند (Dodge & Mansour, 2021, 14).

بدیهی است، توسعهٔ متوازن و احساس رضایت و حمایت اجتماعی و درنتیجه، ثبات و امنیت پایدار در این‌گونه نظام‌های تصمیم‌گیری، در بسیاری از موارد، با اختلال و امتناع روبه‌رو می‌شود (Dodge & Mansour, 2021, 13).

توانایی ثبت شرکت و بستن قرارداد در عراق پساصدام، یکی از روش‌های اصلی رانت‌جویی بوده است. قیمت‌گذاری بیش‌ازحد طرح‌ها و قراردادهای دولتی، یکی از روش‌های اصلی مورداستفادهٔ نیروهای اجتماعی برای دریافت رانت از بودجهٔ دولت است. این امر سبب شده است که از روند قراردادهای دولتی،

---

۲. به افرادی اشاره دارد که بدون حضور در سرکار از مزایا و حقوق بهره‌مند می‌شوند. درواقع اسم آن‌ها در فهرست شاغلان کشور است بی‌آنکه شغلی داشته باشند.

با عنوان «پدر همهٔ فسادها» یاد شود (Dodge, 2019). برپایهٔ گزارش‌های موجود، از حدود شش‌هزار قرارداد طرح‌های دولتی در عراق پساصدام، بیش از پنج‌هزار مورد آن، جعلی بوده یا هرگز اجرایی و عملیاتی نشده است. ارزش کل این قراردادها حدود دویست‌وبیست میلیارد دلار برآورد می‌شود (Jabar, 2018).

دستکاری و مداخله در قراردادهای دولتی و قبضهٔ این قراردادها از سوی گروه‌های مختلف تاجایی رسوخ کرد که حتی کشور انگلستان، دو نمایندهٔ «شرکت یونااویل»[1] را به جرم کلاه‌برداری، توطئه، و پرداخت رشوه به مقامات دولتی و وزارت نفت عراق محکوم کرد. این شرکت بیش از شش‌میلیون دلار آمریکا به مقامات دولتی حاضر در شرکت نفت جنوب عراق و وزارت نفت برای بستن قراردادهایی به ارزش بیش از ۸۵۰ میلیون دلار پرداخت کرده بود (SFO, 2020). ۳۸ درصد شرکت‌های ثبت‌شده در عراق یا به قراردادهای دولتی وابسته‌اند یا به‌عنوان فعالان اقتصادی احزاب سیاسی فعالیت می‌کنند (Hasan, 2018, 12).

درمجموع، اقتصاد وابسته به نفت عراق و توزیع جغرافیایی نامتوازن نفت و نیز سیاست‌گذاری در بستر نظام دسترسی محدود، عرصهٔ اقتصادی این کشور را به میدان اصلی نبرد اعراب سنی با ائتلاف حاکم تبدیل کرده است. وجود منابع نفتی و سرمایه‌گذاری‌های خارجی در مناطق کردی و اغلب شیعه‌نشین عراق، تاحدودی به ایجاد رفاه و ارتقای سطح زندگی شهروندان این مناطق کمک کرده است. درمقابل، چنین تجربه‌ای در مناطق سنی‌نشین ایجاد نشده است. عدم دسترسی به رانت‌های نفتی به‌دلیل فقر مکانی و فضایی این مناطق، در کنار سیاست‌های نیروهای سیاسی حاکم بر عراق، سبب ایجاد شرایط نامتناسب و نامتوازن اقتصادی میان گروه‌ها، سازمان‌ها، و مناطق گوناگون عراق شد و زمینهٔ توسل سازمان‌های مسلح به خشونت را بیش‌ازپیش فراهم کرد. با نگاهی به اوایل سقوط رژیم بعث و فروپاشی نیروهای مسلح عراق، می‌توان به افزایش فقر و بیکاری در مناطق سنی‌نشین پی برد؛ به‌گونه‌ای که اقدام به برچیدن ارتش، سبب افزایش ۴۰درصدی بیکاری در سال ۲۰۰۵، به‌ویژه در میان جمعیت اهل سنت این کشور، شد (Yousif, 2007, 49-54).

محرومیت و محدودیت دسترسی اهل سنت عراق به مزایای سیاسی‌ـاقتصادی را می‌توان یکی از محرک‌ها و پیشران‌های اصلی بی‌ثباتی سیاسی و شکنندگی ساختار سیاسی عراق به‌شمار آورد. درواقع، تداوم توزیع نامتوازن رانت و سودهای اقتصادی از سوی استقرار سیاسی عراق در درازمدت، سبب ایجاد احساس تبعیض و بی‌عدالتی و درنتیجه، کینهٔ شدید در جمعیت اهل سنت عراق شد که این احساس حقارت و

---

۱. Unaoil

حاشیه‌نشینی، به جست‌وجوی راهکارهای خشونت‌آمیز برای واکنش به چنین سیاست‌هایی انجامید و داعش با استفاده از چنین شرایطی، خود را به‌عنوان یک ناجی به جامعهٔ اهل سنت تحمیل کرد (Jones & et.al, 2018). تشدید محرومیت اقتصادی، فقر سرزمینی، و رهاشدگی جامعهٔ سنی‌مذهب عراق، نیروهای شورشی و قدرتمند این جریان را برای غلبه بر مشکلات اقتصادی و کسب درآمد بیشتر، به‌سوی پیوستن به سازمان‌های مسلح و کسب درآمد از راه‌های غیررسمی سوق داد. درواقع، سازمان‌های سنی‌مذهب از سال ۲۰۱۰ به‌این‌سو، این راهبرد را به‌عنوان راهکاری برای دستیابی به رانت، سرلوحه کار خود قرار دادند (Haddad, 2011, 17).

سیطرهٔ نظام سیاسی بر نظام اقتصادی کشور، به‌جای ایجاد نظم و ثبات در جوامع با دسترسی محدود و شکننده، سبب عدم توازن در کل نظام می‌شود؛ زیرا، نظام اقتصادی، عامل برون‌زای نظام سیاسی نیست، بلکه وجود رانت‌های اقتصادی و توزیع آن میان سازمان‌ها به ساختارمند شدن نظام سیاسی کمک می‌کند؛ اما تکوین نظام سیاسی و اقتصادی در عراق، زمینهٔ تشدید تعارض بیشتر بین نیروها را فراهم کرد. فرماندهی مرکزی آمریکا (سنتکام) در پژوهشی دربارهٔ ریشه‌یابی دلایل حضور و پیوستن افراد به سازمان‌های مسلح سنی‌مذهب، به این نتیجه رسیده است که انگیزهٔ کسب درآمد اقتصادی و نه ایدئولوژی، دلیل اصلی حضور افراد در سازمان‌های مسلح و توسل این نیروها به اقدامات خشونت‌آمیز است (Weiss & Hassan, 2015, 84). درواقع، نابرابری و عدم تعادل در تسخیر نهادهای اقتصادی در عراق، خشونت‌ورزی برای کسب رانت و ثروت را در این کشور شعله‌ور کرد.

خواستهٔ اصلی این گروه‌ها و ساکنان مناطقِ بیشترسنی‌نشین، بازتوزیع ثروت اقتصادی به قیمت تسخیر و تخریب دموکراسی اجتماع‌گرایانهٔ جدید عراق بود. درمقابل، اعراب سنی از ایجاد نظام اقتدارگرایی پشتیبانی می‌کردند که بار دیگر، عدم تعادل اقتصادی در نظام اقتصاد سیاسی پساصدام را که به‌طور کامل به‌ضرر آن‌ها درحال تکوین بود، به‌گونه‌ای وارونه کند که زمینهٔ برخورداری دوبارهٔ آنان از رانت نفتی و ثروت اقتصادی فراهم شود. تجربه‌ای که شیرینی آن را در زمان صدام‌حسین و با توسعهٔ زیرساخت‌ها، افزایش سرمایه‌گذاری، و تحقق سطح بالاتری از رفاه و ثروت اقتصادی در مناطق سنی‌نشین و به‌ضرر جغرافیای شیعه و کرد، چشیده بودند (Modica, 2015, 33-34).

پس از تسخیر بسیاری از مناطق سنی‌نشین عراق از سوی داعش و دسترسی این نیروها به برخی از منابع رانتی و نفتی به‌جای حاکمیت ملی عراق، مردم برای دسترسی به سود و ثروت اقتصادی جدید، با نزدیک شدن به داعش، استقرار سیاسی در عراق را به‌چالش کشیدند. در سال ۲۰۱۴، داعش با پخش دومیلیون دلار

پول میان قبایل و رؤسای آن‌ها، درصدد کسب مشروعیت و پذیرش، میان جوامع عرب سنی برآمد تا آینده و قدرت خود را در این مناطق تضمین کند. این ثروت عظیم، موجب شد که داعش بسیاری از سازمان‌ها و نیروهای دارای احساس عمیق محرومیت و تبعیض را گرد خود جمع کند و با دستیابی به ثروت مناطق تصرف‌شده، به محرومیت و محدودیت دسترسی آنان به رانت‌های دولتی پایان دهد (Lister, 2014).

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر، نشان‌دهندهٔ تولد و تکوین نوعی نظام دسترسی محدود و شکننده در عراق پساصدام است. نهادینه شدن نظم یادشده، سبب ایجاد نوعی روابط ستیزه‌جویانه میان نیروهای پرشمار حاضر در سپهر سیاسی عراق شد که برآیند آن، به‌هم‌ریختگی کارکردی ساختار سیاسی و ناکارآمدسازی آن در تدارک خدمات عمومی به جامعه بوده است. اگرچه پرشمار شدن و آزادسازی نیروها در پی سقوط صدام، نویدبخش زایش یک نظام سیاسی متکثر و فراگیر بود، اما تعقیب منافع کوتاه‌مدت و مشتری‌مدارانهٔ نیروهای اجتماعی، نزاع بر سر فرصت‌ها و منابع رانتی را به دغدغهٔ نخست گروه‌های گوناگون تبدیل کرده و درعمل، بستر شکل‌گیری رقابت آزادانه و دسترسی باز به امکانات و منابع را تضعیف کرد. پیگیری اهداف کوتاه‌مدت و سرمایه‌گذاری نامتوازن، تأمین کالاهای عمومی را قربانی راهبرد بقا و تداوم ائتلاف‌های پی‌درپی قدرت کرد. چنین نگاهی، تأثیر عمیقی بر توافق سیاسی و ماهیت روابط میان نیروهای مسلح داخل و خارج از ائتلاف و نخبگان قدرت به‌جای گذاشت.

فرجام درگیری‌های یادشده بین گروه‌های قدرتمند و دارای ظرفیت خشونت‌ورزی، ظاهر شدن سایهٔ ناامنی و تعمیق منازعه میان نیروها در بستر استقرار سیاسی جدید بود. منازعه برای کسب ثروت و منابع اقتصادی، نظم دسترسی محدود و شکنندهٔ عراق را با چالش و گسست روبه‌رو کرد؛ به‌گونه‌ای که نیروهای رانت‌جوی طردشده از همان اوایل بنیان‌گذاری عراق نوین، با بهره‌گیری از نبردهای مسلحانه و خشونت‌آمیز در مقابل ائتلاف مسلط، صف‌آرایی کرده و به پایداری خشونت فراگیر در عراق دامن زدند. این امر تاکنون با هزینه‌ها و تلفات سهمگین انسانی ـاجتماعی و اقتصادی در عراق همراه بوده است. آشکارترین ائتلاف نیروهای مسلح دارای ظرفیت توسل‌به‌زور در عراق، در قالب ظهور داعش در این کشور بروز یافت که برآیند آن، تخریب زیرساخت‌ها، تعلیق دولت، و تعمیق درگیری‌های داخلی بین نیروهای گوناگون حاضر در سپهر سیاسی این کشور بوده است؛ رخدادی که شکنندگی دولت، سیالیت قدرت، و بازتولید بی‌ثباتی و ناامنی را به چهرهٔ اصلی صورت‌بندی سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی عراق پساصدام تبدیل کرد؛ وضعیتی که پایان دقیقی برای آن متصور نیست.

References

Abdullah, Sarwar Mohammed. (2017). Clientelism, Rent-Seeking and Protection: A Study of Corruption in Iraq after 2003. Diss. Newcastle University, 2017.

Ahmad, E. (2020). Resolving and Preventing Conflict in Iraq: The Role of Multilevel Finance inGenerating Sustainable Growth in an Oil-Rich Post-Conflict Country. CEM Background. Paper. World Bank, Washington, DC.

Alaaldin, Ranj. (2018). Sectarianism, Governance, and Iraq's Future. Brookings Doha Center Analysis 24 (2018).

Al-Mawlawi, Ali. (2018). Analysing Growth Trends in Public Sector Employment in Iraq. London School of Economics.

Anderson, Liam. (2015). The Dangerous Legacy of a Flawed Constitution: Resolving Iraq's Kurdish Problem. In The Legacy of Iraq: From the 2003 War to the Islamic State, ed.

Al-Qarawee & Harith Hasan. (2014). Iraq's Sectarian Crisis: A Legacy of Exclusion. [pdf]. Carnegie Endowment for International Peace, [online] Available at: http://carnegieendowment.org/files/iraq_sectarian_crisis.

Arraf, Jan. (2013). Protests surge in Iraq's Sunni Regions, Testing Maliki'. The Christian Science Monitor 1 (2013).

Bertelsmann Transformations Index (BTI). (2020). Iraq Country Report.

Bogaards, M. (2021). Iraq's Constitution of 2005: The Case Against Consociationalism 'Light'. Ethnopolitics, 20(2), 186-202

Cordesman, Anthony H., & Sam Khazai. (2012). Iraq After US Withdrawal: US Policy and the Iraqi Search for Security and Stability. Center for Strategic and International Studies, 2012.

Dougherty, Beth K. & Ghareeb, Edmund A. (2013). Historical Dictionary of Iraq. Vol. II. Plymouth: Scarecrow Press

Dodge, Toby. (2012). Iraq's Road Back to Dictatorship. Survival. 54.3, 147-168.

Dodge, Toby. (2013). State and Society in Iraq Ten Years after Regime Change: The Rise of a New Authoritarianism. International Affairs, 89.2, 241-257.

Dodge, Toby (2019). Corruption Continues to Destabilize Iraq. Chatham House, October 1, 2019. available at: https://www.chathamhouse.org/ expert/comment/corruption-continues-destabilize-iraq.

Dodge, Toby. (2020). The Failure of Peacebuilding in Iraq: The Role of Consociationalism and Political Settlements. Journal of Intervention and Statebuilding, 1-17.

Dodge,Tobay & Mansour Renad. (2021). Politically Sanctioned Corruption and Barriers to Reform in Iraq. Middle East and North Africa Programme.

Eltiaminia, Reza & Bagheri Dolatabadi, Ali .(2018). The Role of Political-Cultural Structures on the Reproduction of Violence in Iraq (2003-2020). World Politics Quarterly, Vol.9, No. 1, [in Persian].

Feldman, N. (2006). What We Owe Iraq: War and the Ethics of Nation Building. Princeton: Princeton University Press.

Francois, M & Sud, I. (2006). Promoting Stability and Development in Fragile and Failed States. Development Policy Review, 24(2). 141-160.

Global Security.org. (2003). Iraqi Military Reconstruction.

Ghavam, Abdul Ali , Faizi, Cyrus & Kazemi, Hamed. (2015). The Challenge of Legitimacy in the Authority of the Iraqi National Government. Journal of Political and International

Approaches, 7(44), Winter 2015. [in Persian].
Gonzalez, Nathan. (2013). The Sunni-Shia Conflict: Understanding Sectarian Violence in the Middle East. Nortia Media Ltd, 2013.
Guthrie, E. (2018). Saving the Cubs of the Caliphate. Fair Observer. Available at: https://www.fairobserver.com/region/middle_east_north_africa/iraqi-youth-countering-violent-extremism-isis-middle-east-latest-news-65241/.
Hasan, Harith Dr. (2018). Beyond security: Stabilization, governance, and socioeconomic challenges in Iraq. Atlantic Council Issue Brief, July 2018.
Haddad, Fanar. (2011). Sectarianism in Iraq: Antagonistic visions of unity. Oxford University Press, USA, 2011
Hamilton, A. (2020). The Political Economy of Economic Policy in Iraq.
Hamourtziadou, L. & Gokay, B. (2020). The Promised Spring: Death and Neoliberalism in Iraq. Security Dialogues, 11(1), 45-60.
Iraq Body Count Database. (2018). 2003–2017, available at: www.iraqbodycount.org/database/, accessed August 31, 2018
Ismael, Tareq Y. & Ismael, Jacqueline S. (2015). Iraq in the Twenty-First Century; Regime Change and the Making of a Failed State. Abingdon, Oxon: Routledge
Jabar, Faleh A. (2018). The Iraqi Protest Movement: From Identity Politics to Issue Politics. LSE Middle East Centre Paper Series, 25, June 2018.
Jones, S. G & Et., al. (2018). The Evolution of the Salafi-Jihadist Threat Current and Future Challenges from the Islamic State, Al-Qaeda, and Other Groups. Center for Strategic and International Studies. Available at: https://csis-prod.s3.amazonaws.com/s3fs-public/publication/181221_EvolvingTerroristThreat.pdf.
Katzman, Kenneth. (2015). Iraq: Politics, Security, and US Policy. Congressional Researc Service, available at: https://fas. org/sgp/crs/mideast/RS21968.
Kinninmont, Jane & Sirri, Omar. (2013). A United States Preoccupied with Introspection, Iraq Ten Years On, Edited by Claire Spencer, Jane Kinninmont and Omar Sirri May. Available at: www.chathamhouse.org.
Ltaif, Eduardo Abu. (2015). The Limitation of the Consociational Arrangements in Iraq. Ethnopolitics Papers. 38 (2015).
Lister. Charles. (2014). Profiling the Islamic State. Monday, December 1, available at: https://www.brookings.edu/research/profiling-the-islamic-state/.
Looney, R. (2006). The Economics of Iraqi Reconstruction. Strategic Insights, 5 (5), May.
Marr, Phebe. (2011). The Modern History of Iraq. Westview Press.
Mansour, Renad & Khatib, Lina. (2021). Where is the ‘State’ in Iraq and Lebanon: Power Relations and Social Control. Middle East and North Africa Programme.
Modica. L. Kelsey. (2015). A Path to Peace: Reconciling the Sunni-Shi’a Conflict in Iraq.
North, D. C., Wallis, J., Joseph, W., & Barry, R. (2012). Violence and the Rise of Openaccess Orders. Journal of Democracy, 20(1), 55 -68.
North,D ,Gary W. & Barry R. (2013). The Violence Trap: A Political-Economic Approach To the Problems of Development. Article (PDF Available) in SSRN Electronic Journal·January 2014 with 424 Reads DOI: 10.2139/ssrn.2370622.
North, D. C., John J. Wallis & Weingast, Barry R. (NWW). (2009). Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History.

Cambridge:Cambridge University Press
Osman, K. F. (2015). Sectarianism in Iraq: the Making of State and Nation Since 1920. London: Routledge.
O'Leary, B. (2013). Power Sharing in Deeply Divided Places: An Advocate's Introduction. In J. McEvoy and B. O'Leary, eds. 2013. Power Sharing in Deeply Divided Places. Pennsylvania: University of Pennsylvania Press.
Orton, Kyle W. (DEC. 23, 2015). How Saddam Hussein Gave Us ISIS, Available at: http://www.nytimes.com/2015/12/23/opinion/how-saddam-hussein-gave-us-isis.html.
Ottaway, M. & Kaysi, D. (2012). The State of Iraq. Carnegie Endowment for International Peace.
Rostami, F. & Sefidi, S. (2016). Investigation of the Reasons of Appearance and Continuance of Security Dilemma in Post-Saddam Iraq. Journal of Political Research in Islamic World, 6 (1), 83 – 111. [in Persian].
Rohwerder, Brigitte. (2015). Poverty Eradication in Iraq, Helpdesk Research Report, Helpdesk Research Report. Available at: www.gsdrc.orghelpdesk@gsdrc.org.
Revkin, M. (2018). The Limits of Punishment: Transitional Justice and Violent Extremism, Iraq Case Study. Institute for Integrated Transitions.
Sardarnia, Kh. (2012). Iraq Continuation of Violence and the Dream of Democracy: A Multilevel Analysis. Strategy Quarterly, 21(63). [in Persian].
Sarkheil, B. (2020). US, Identity challenges and failed state in Iraq (2020-2003). Research Letter of International Relations Studies, No. 2, 54. [in Persian].
Tsafos, N.E. (2006). Of Note: Geography and Oil Politics in Iraq. SAIS Review of International Affairs, 26(1), 63-64.
Tagliapietra, S. (2017). The Political Economy of Middle East and North Africa oil Exporters in Times of Global Decarburization. Bruegel Working Paper. No. 2017/05. available at: http://hdl.handle.net/10419/173150.
Tejedor-Estupiñan, J.M. (2018). Oil, Development and Conflict in Iraq: An Introduction. Köz-Gazdaság-Review of Economic Theory and Policy, 13(3), 141-157.
Torvik, R. (2002). Natural Resources, Rent Seeking and Welfare. Journal of Development Economics, 67 (2), 455-70.
Theo Oosterveld, W. & Willem, B. (2017). The Rise and Fall of ISIS: From Evitability to Inevitability, Volatility and Friction in the Age of Disintermediation: HCSS StratMon Annual Report 2016/2017 The Hague Centre for Strategic Studies.
U.S. Energy Information Administration/eia. (2019). Country Analysis Executive Summary: Iraq.
Weiss, Michael & Hassan, H. (2015). Inside the Army of Terror. Reygan art. New York
Yousif, B. (2007). Economic Restructuring in Iraq: Intended and Unintended Consequences. Journal of Economic Issues, 41(1), 43-60.
Zeidal, Ronen. (2008). A Harsh Readjustment: the Sunnis and the Political Process in Contemporary Iraq. Middle East Report of Internal Affairs. 19.
https://i.unu.edu/media/cpr.unu.edu/attachment/2768/2-LoP-Iraq-Case-Study.pdf.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.70388.1326
مـقالهٔ پژوهشـی
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۷/۱۶ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۰۳

هژمونی مزدایی؛ تطبیق نظام هژمونیک با امپراتوری هخامنشی

محمد کرمپوری[۱]، روح‌الله اسلامی[۲]

چکیده

امپراتوری جهانی هخامنشی ایران در نظام بین‌الملل دوران باستان، به‌عنوان یک قدرت هژمون شناخته می‌شود. این دولت، دارای ویژگی‌های هژمونیک به‌معنای کلاسیک و مدرن بود و بیش از هرچیز، نظام شاهنشاهی، یک قدرت هژمونی را ایجاب می‌کرد. این هژمونی مزدایی، برپایهٔ اندیشه‌های سیاسی ایرانشهری و نظم ایرانی شکل می‌گرفت و در راهبرد سیاست خارجی و داخلی هخامنشیان نمود می‌یافت. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری عصر هخامنشی، برپایهٔ مفهوم هژمونی و نظام هژمونیک در ایجاد یک نظم نوین جهانی ایرانشهری در عرصهٔ بین‌المللی چگونه شکل گرفت؟» نتایج پژوهش نشان می‌دهد که ایران هخامنشی، به‌عنوان یک قدرت هژمون در سطح نظام سه‌گانهٔ دنیای باستان، سه نظام منطقه‌ای مهم جهان باستان، یعنی نظام شبه‌قارهٔ هند و جنوب آسیا، نظام خاورمیانه و خاور نزدیک، و بخش بزرگی از نظام مدیترانه را کنترل می‌کرد. این دولت، افزون‌بر اقدامات نظامی و اقتصادی مشروع، برای حفظ هژمونی خود بر نظام‌های بین‌المللی، از فنون کنترل مراکز قدرت، ازجمله فن توازن قوا برای کنترل قدرت‌های منطقه‌ای گریزازمرکز استفاده می‌کرد. همچنین، زیربنا و نقطهٔ کانونی هژمونی ایران، مبتنی‌بر عدالت و ایدئولوژی خاص حکومت شاهنشاهی است. در این دوران هژمونی فرهنگی، نظامی، اقتصادی، و سیاسی ایرانشهری برپایهٔ نظم زمینی و کیهانی نظام شاهنشاهی شکل گرفت و با یک اقتصاد پویا و پیشرفته برمبنای قدرت اقتصادی و تجاری، یک نظام پولی قدرتمند و واحد را در جهان باستان ایجاد کرد. روش انجام این مقاله، روش تطبیقی است.

کلیدواژه‌ها: هخامنشیان، امپراتوری، هژمونی، نظام هژمونیک، شاهنشاهی، هژمونی مزدایی

۱.دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد. مشهد، ایران (نویسنده مسئول)
mohammadkaram007@gmail.com
۲. استادیار گروه علوم سیاسی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران eslami.r@um.ac.ir

Mazdaei Hegemony: A Comparative Study of Hegemonic System with the Achaemenid Empire

Mohammad Karampouriy*[1] and Ruhollah Eslami Shabjareh[2]

Abstract

Abstract: The Achaemenid Empire of ancient Iran is recognized in the international system of antiquity as a hegemonic power. This government exhibited classical and modern hegemonic features, with the imperial system being a prime example of a hegemonic force. This hegemonic system, rooted in the political philosophies of ancient Iran and the Iranian order, manifested in the foreign and domestic policy strategies of the Achaemenids. The primary research question is, "How did the political thought of ancient Iran, during the Achaemenid era, shape a novel global order based on the concept of hegemony and hegemonic system in the international arena?" The research findings indicate that Achaemenid Iran, as a hegemonic power in the tripartite system of the ancient world, controlled three major regional systems: the Indian subcontinent and South Asia, the Middle East, and the vast portion of the Mediterranean system. Besides legitimate military and economic actions, this government, in order to preserve its hegemony over international systems, utilized power center control techniques, such as the balance of power, to manage regional powers escaping centralization. Additionally, the foundation and focal point of Iran's hegemony were based on justice and the unique ideology of the imperial government. During this era of cultural, military, economic, and political hegemony, the Achaemenid Persian system formed upon the terrestrial and cosmic order of the imperial reign, establishing a powerful and unified monetary system in the ancient world. The methodology employed in this article is a comparative approach.

Key words: Achaemenians, Empire, Hegemony, Hegemonic system, Shahanshahi, Mazdaei hegemony

1. Responsible author :PhD in Political Science, Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad: Iran. mohammadkaram007@gmail.com

2. Assistant Professor, Department of Political Science Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad: Iran. eslami.r@um.ac.ir

مقدمه

جریان اصلی تحلیلگران روابط بین‌الملل، کمترین علاقه را به بررسی مجموعه‌ای از گزاره‌های مربوط به پویایی امپراتوری‌ها نشان داده‌اند. تنها تعداد کمی از پژوهشگران جنبه‌های پویایی امپراتوری‌ها را در چارچوب نظریهٔ روابط بین‌الملل بررسی کرده و به‌ندرت بر این پرسش گسترده‌تر تمرکز داشته‌اند که چگونه این پویایی‌ها با نظم‌های تک‌قطبی و هژمونیک[1] مقایسه می‌شوند (Wright & Nexon, 2007, 254).

واقع‌گرایی کلاسیک و همچنین، نوواقع‌گرایی، دو تصویر از نظام جهانی را پیش رو قرار می‌دهند: توازن قوا و هژمونی. زمانی‌که عنصر قدرت مسلط وارد این دو تصویر می‌شود، دو چارچوب کلی برای تحلیل نظام بین‌الملل به‌دست می‌آید که عبارتند؛ نظام تک‌قطبی و نظام هژمونی. دراین‌میان، عده‌ای امپراتوری را در انتهای طیف نظام هژمونیک قرار می‌دهند و برخی نظام امپراتوری را نظامی کاملاً جدا از نظام هژمونی معرفی کرده و درعمل، قائل به وجود سه رویکرد (تک‌قطبی، هژمونی، و امپراتوری) در بررسی نظام بین‌الملل تک‌قدرت‌محور هستند (jamshidi, 1386, 778).

مسئلهٔ پژوهش حاضر این است که ویژگی‌های نظام هژمونیک با ساختار امپراتوری جهانی هخامنشی دارای شباهت‌های گسترده و تفاوت‌های محدودی است و در این پژوهش تلاش شده است ویژگی‌های نظام هژمونی با نظام بین‌الملل دوران امپراتوری هخامنشی، مقایسه شود. اما درحال‌حاضر، تعدادی از نویسندگان، مفهوم هژمونی و نظم هژمونیک رومی و دولت‌شهرهای یونانی را مطرح کرده‌اند که براساس‌آن می‌توانیم هژمونی ایران دوران هخامنشی را توضیح دهیم؛ زیرا، در درجهٔ نخست، امپراتوری هخامنشی به‌لحاظ وسعت، برابر با امپراتوری روم بود و در درجهٔ دوم، بخش بزرگی از نظام متمدن جهان و نظام سه‌گانهٔ باستان، زیرنظر امپراتوری هخامنشی بودند؛ و در درجهٔ سوم، امپراتوری هخامنشی به‌لحاظ قدرت سیاسی، اقتصادی، نظامی، و فرهنگی، قدرت بی‌همتایی بود که یک نظم هژمونیک را بر کشورهای تابع خود اعمال کرده بود. افزون‌براین، ایران یکی از ملی‌گراترین کشورهای دنیاست و مردم آن، همبستگی زیادی در آیین، مراسم، اسطوره‌ها، زبان، تاریخ و... دارند. اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری، بر کلمهٔ ایران، تأکید فراوانی دارد و بر ایران نه‌تنها به‌عنوان یک کشور و جغرافیای مشخص، بلکه به‌عنوان فرهنگ و اندیشه تأکید می‌کند. در سیاست خارجی ایرانشهری، مبنا ایران است و این اصل در علوم سیاسی، با عنوان ملی‌گرایی

1. Hegemony

شناخته می‌شود (Eslami, 2020, 12).

اما در عصر باستان، نظام‌های حاکم بر ایران، ازجمله هخامنشیان، اشکانیان، و ساسانیان از حکومت‌های مهم جهانی به‌شمار می‌آمدند که با استفاده از اندیشهٔ سیاسی خاص ایرانشهری، پایه‌های یک نظم نوین ایرانشهری را در نظام بین‌المللی دوران باستان در مقابل دولت‌شهرهای یونانی و پس‌ازآن، امپراتوری روم، طراحی می‌کردند و این ویژگی در دوران امپراتوری گستردهٔ هخامنشیان، نمود بیشتری پیدا کرد. در ایران در طول ۱۲۰۱ سال از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۱ پس از میلاد، در ۸۴ درصد مواقع، شاهد هژمونی با دو حکومت بین‌المللی (هخامنشیان و ساسانیان) هستیم. امپراتوری روم به‌مدت ۴۲۲ سال از ظهور *آگوستوس*[1]، از سال ۲۷ پیش از میلاد تا تقسیم دائمی به امپراتوری شرقی و غربی در ۳۹۵ پس از میلاد، به‌عنوان یک قدرت هژمون، بر منطقهٔ مدیترانه حکومت کرد (Levine and Modica, 2013, 2). درحال‌حاضر ایالات متحده از سال ۱۹۹۱ تا امروز به‌عنوان یک قدرت هژمون شناخته می‌شود. درهمین‌راستا، برپایهٔ واقعیت‌های نظام بین‌الملل باستان درواقع ویژگی‌های هژمونی برای دولت هخامنشیان، کاربرد مناسب‌تری دارد؛ بنابراین، در پژوهش حاضر قصد داریم برمبنای اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری و روابط بین‌الملل، مفهوم هژمونی را با دولت هخامنشی تطبیق دهیم. اما چنین پژوهشی نیازمند پاسخ به این پرسش مهم است که «اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری عصر هخامنشی، برپایهٔ مفهوم هژمونی و نظام هژمونیک در ایجاد یک نظم نوین جهانی ایرانشهری در عرصهٔ بین‌المللی چگونه شکل گرفت؟»

۱. پیشینهٔ پژوهش

ناکسان و *نومان* (Nexon and Neuman, 2017) در پژوهشی با عنوان «نظریهٔ نظم هژمونیک: گزارش نظری میدانی» با استفاده از رویکرد نظری *بوردیو*[2] و نظریهٔ نظم هژمونیک، ساختار بین‌المللی دوران باستان، یعنی نظم رومی را در نظام بین‌الملل آن دوران بررسی کرده‌اند.

نکسون و *رایت* (Wright and Nexon, 2006) امپراتوری را در قالب امپراتوری سنتی «تمام‌عیار»، یک موجودیت پیوستهٔ سرزمینی یا منسجم به‌شمار نمی‌آورند. درعوض، آن‌ها سعی می‌کنند سازوکارهای امپراتوری را برای بررسی گرایش‌های امپراتوری در روابط بین‌الملل معاصر شناسایی کنند. درواقع، آن‌ها هژمونی را در امپراتوری بررسی کرده‌اند.

---

1. Caesar Augustus
2. Pierre Bourdieu

تریستان گلدمن (Tristan Adaon Goldman, 2011) در پایان‌نامهٔ خود با عنوان «هژمونی شاهنشاهی: پولیس و ایران هخامنشی»، به دولت هخامنشی به‌عنوان یک هژمونی نگریسته و دربارهٔ تقابل این امپراتوری با دولت‌شهرهای یونانی توضیحاتی ارائه داده است؛ ولی هژمونی سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی نظام هخامنشی را از دریچهٔ خاص اندیشهٔ ایرانشهری و نظام شاهنشاهی آن بررسی نکرده و تنها هژمونی نظامی ایران را واکاوی کرده است.

لبوف و کلی (Lobov and Kelly, 2001)، هژمونی آتن را در قرن پنجم پیش از میلاد برپایهٔ تعریف‌های توسیدید[1] از هژمونی بررسی کرده و در ادامه، افول هژمونی آتن را براساس مفاهیمی چون هژمونی (رهبری مشروع) و آرخه[2] (کنترل) شرح داده‌اند. این پژوهشگران، همچنین با تکیه‌بر تحلیل خود از توسیدید، تجربه‌های بریتانیا، شوروی، و آمریکا را در عرصهٔ هژمونی بررسی کرده‌اند.

مدیسا و لوبین (Modica and Levine, 2013)، هژمونی دولت‌ها را برپایهٔ چند شاخص قدرت دولتی در عرصهٔ داخلی و با به‌کارگیری فرمول‌ها و مدل‌های ریاضی، مانند قدرت اقتصادی و سیاسی دولت برای سیطره بر جامعهٔ داخلی امپراتوری، نه بین‌المللی، توضیح داده و دولت‌های بریتانیا، هند، چین، عثمانی، روم، و ایران را واکاوی کرده‌اند. به‌طورکلی، تفاوت این پژوهش با پژوهش‌های دیگر، این است که در پژوهش حاضر تلاش شده است نظام هژمونیک و مفهوم هژمونی با امپراتوری جهانی هخامنشی تطبیق داده شود.

۲. روش پژوهش

پژوهش تطبیقی، اصطلاح گسترده‌ای است که به ارزیابی شباهت‌ها، تفاوت‌ها، و ارتباط بین موجودیت‌ها اشاره دارد. نهادها ممکن است مبتنی‌بر خطوط زیادی مانند مطالعات موردی، گروه‌های اجتماعی، پیکربندی‌های جغرافیایی یا سیاسی، و مقایسه‌های بین‌المللی باشند. پژوهش تطبیقی در بسیاری از رویکردهای کیفی، مقایسهٔ مطالعات موردی، سیاست تطبیقی و بررسی تضادها به‌کار می‌رود. هدف اصلی پژوهش تطبیقی، جست‌وجوی شباهت‌ها و تفاوت‌های موجوداتی است که هدف مقایسه هستند. بررسی شباهت، به‌معنای استفاده از یک نظریهٔ کلی‌تر و جست‌وجو برای کلیات یا فرایندهای کلی زیربنایی در زمینه‌ها یا مقوله‌های گوناگون است. مقایسهٔ مطالعات موردی کیفی فراملی در علوم سیاسی بیشتر در زمینه‌های پژوهشی سیاست تطبیقی و روابط بین‌الملل به‌کار می‌رود. در پژوهش‌های تطبیقی بین‌ملی،

1. Thucydides
2. Arche

فرایندهای تاریخی و سیاسی نیز بررسی می‌شوند (Given, 2008, 100-101). هدف بررسی مقایسه‌ای این است که از توصیف صِرف به‌سوی تحلیل و تبیین حرکت کند. آزمون فرضیه به ما اجازه می‌دهد که براساس تبیین‌هایی درباره رویدادها، کنشگران، و ساختارهای سیاسی به نظریهٔ عام‌تری دست یابیم (Kosary, 2017, 254). روش گردآوری داده‌های پژوهش حاضر نیز کتابخانه‌ای و اسنادی است و براین‌اساس قصد داریم برمبنای اندیشهٔ سیاسی ایرانشهری، مفهوم هژمونی و نظام هژمونیک را با امپراتوری جهانی هخامنشی تطبیق دهیم.

۳. چارچوب نظری پژوهش

چارچوب نظری پژوهش حاضر، برمبنای نظریهٔ هژمونی و ثبات هژمونیک طراحی شده است. در تعریف اختصاصی و جزئی، «هژمونی از کلمهٔ یونانی «هژمونیا» گرفته شده است که به‌معنای رهبری و حکومت است. در روابط بین‌الملل، قدرت هژمون به بازیگری اطلاق می‌شود که توانایی بسیار بالایی برای شکل دادن به نظام بین‌الملل با استفاده از ابزارهای قهری و غیراجباری دارد» (Schmit, 2018, 3). اما در تعریف جامع‌تر، هژمونی در مورد قدرت خام و سخت به‌کار می‌رود. به‌لحاظ نظامی، توانایی‌های یک قدرت هژمون به‌حدی است که «هیچ دولت دیگری توانایی مقابله جدی با آن را ندارد». ۱) هژمون از «برتری اقتصادی» در نظام بین‌الملل نیز برخوردار است و به‌لحاظ منابع مادی، برتری دارد؛ ۲) هژمونی در عرصهٔ جاه‌طلبی، قدرتی مسلط است. یک هژمون برای حفظ امنیت، منافع اقتصادی، و ایدئولوژیک خود به‌نفع خود عمل می‌کند؛ ۳) هژمونی مربوط به قطبیت است. هژمون به‌دلیل مزیت‌های بی‌شمار خود در عرصهٔ نظامی و اقتصادی، نسبت به دولت‌های دیگر نظام بین‌الملل، تنها قدرت بزرگ نظام است که بنابر تعریف، تک‌قطبی است؛ ۴) هژمونی به اراده است. یک هژمون به‌گونه‌ای هدفمند از قدرت برتر خود برای تحمیل نظم بر نظام بین‌الملل استفاده می‌کند؛ ۵) هژمونی، مربوط به تغییرات ساختاری است؛ زیرا، «اگر یک دولت به هژمونی دست یابد، نظام از آنارشیک بودن خارج شده و سلسله‌مراتبی می‌شود». بااین‌حال، همان‌گونه که *رابرت گیلپین*[1] می‌گوید، ازآنجاکه «هیچ دولتی هرگز یک نظام بین‌المللی را به‌طور کامل کنترل نکرده است»، هژمونی، یک مفهوم نسبی است، نه یک مفهوم مطلق (Layne, 2006, 11).

هژمونی، به‌معنای برتری یا رهبری است. در یک نظام بین‌المللی، این رهبری توسط یک «هژمون» اعمال می‌شود؛ دولتی که توانایی کافی برای ایفای این نقش را دارد. پس‌ازآن، دولت‌های دیگر نظام باید رابطهٔ

1. Robert Gilpin

خود را با هژمون تعریف کنند. آن‌ها ممکن است این کار را با موافقت، مخالفت، یا بی‌تفاوت ماندن در برابر رهبری آن انجام دهند. آشکار است که تعداد کافی از دولت‌ها از مجموع اعضای نظام، باید گزینهٔ نخست را برای برقراری کنترل هژمونی انتخاب کنند. این رضایت را می‌توان «رضایت هژمونیک» نامید (Graham & Newnham, 1998, 19).

از دیدگاه نوواقع‌گرایی، نظام بین‌الملل هژمونیک بر اثر ظهور یک قدرت برتر و بلامنازع که توانایی‌هایش از مجموع کشورهای دیگر بیشتر است، شکل می‌گیرد. این قدرت برتر، هژمون نامیده می‌شود که به‌مثابه حکومت مرکزی عمل می‌کند. هژمون به‌تنهایی بر قواعد و ترتیباتی تسلط و غلبه دارد که روابط سیاسی و اقتصادی بین‌المللی برپایهٔ آن‌ها هدایت و مدیریت می‌شود؛ ازاین‌رو، اگر قدرت بین کشورها به‌گونه‌ای توزیع شود که یکی از آن‌ها، قدرتی کنترل‌نشدنی و توازن‌ناپذیر به‌وسیله دیگران را کسب کند، نظم و نظام هژمونیک استقرار می‌یابد. نظام هژمونیک، افزون‌بر سلطهٔ یک قدرت برتر، به هژمونی فرهنگی و ایدئولوژیک نیز نیاز دارد که از طریق جلب رضایت کشورهای دیگر به آن مشروعیت می‌بخشد (DehghaniFirouzabadi, 2017, 133). نظریهٔ نظم هژمونیک، طیف گسترده‌تری از رویکردها، ازجمله نظریهٔ ثبات هژمونیک، نظریهٔ انتقال قدرت، و نظریهٔ نظم اساسی (نوع فرعی متمایز نظم هژمونیک) را دربر می‌گیرد. نظم هژمونیک، دست‌کم دربردارندهٔ نظریه‌های ثبات هژمونیک و انتقال قدرت است. چنین رویکردهایی در مورد همان گزاره‌های اساسی همگرایی دارند. سرنوشت نظام‌های هژمونیک تاحدزیادی به تعامل سه عامل بستگی دارد: توانایی هژمون برای حفظ رهبری اقتصادی، نظامی، و فناورانهٔ خود؛ درجه‌ای که رقبای بالقوهٔ خود را به‌عنوان عناصر بهره‌مند از نظم هژمونیک موجود درک می‌کنند؛ و تمایل به گسترش هژمونی (WRIGHT & NEXON, 2006, 7).

نظریهٔ ثبات هژمونیک، نظریه‌ای است که واقع‌گرایان و بسیاری از نئولیبرال‌ها آن را پذیرفته‌اند، مبنی‌بر اینکه یک قدرت نظامی و اقتصادی مسلط، برای تضمین ثبات و شکوفایی در یک اقتصاد جهانی لیبرال ضروری است (Heywood, 2011, 229). در نظریهٔ ثبات هژمونیک، که تنها یک دولتِ آشکارا برتر به‌لحاظ توانایی‌های مادی می‌تواند اقتصاد جهانی را تثبیت کند، هژمون با حرکت از یک الزام اولیهٔ خودگرا، یعنی ایجاد یک محیط پایدار برای توسعهٔ خود، منابعش را برای تثبیت نظام سرمایه‌گذاری می‌کند. این نظریه از تحلیل اقتصاد بین‌الملل به مطالعهٔ گسترده‌تر روابط بین‌الملل منتقل شده است. رویکرد نئورئالیستی گیلپین که برپایهٔ بیشینه‌سازی سودمندی حاشیه‌ای توسط بازیگران بین‌المللی بنا شده است، هژمونی را از موضع خیرخواهانه‌اش رها کرده و آن را بیشتر با پیگیری منافع ملی مرتبط می‌کند. دولت هژمونیک با کالاهای عمومی، دراین‌مورد ثبات و صلح را فراهم می‌کند، اما نوعی «مالیات» را بر

دولت‌های تابع تحمیل می‌کند و آن‌ها را ملزم به مشارکت در هزینه‌های تأمین می‌کند (Destradi, 2008, 11-12). افزون‌براین، واقع‌گرایان، قدرتمندترین دولت در نظام بین‌الملل را هژمون می‌دانند. در اینجا، هژمون، دولتی است که دارای توانایی‌های مادی بسیار برتر، ازجمله توانایی نظامی، اقتصادی، و گاهی قدرت دیپلماتیک یا نرم است. برپایهٔ این دیدگاه، قدرت هم‌معنای قابلیت‌ها است و توانایی‌های یک دولت، چیزی بیش از مجموع تعدادی از ویژگی‌های ملی مانند «اندازهٔ جمعیت و قلمرو، وقف منابع، قابلیت اقتصادی، قدرت نظامی، ثبات و شایستگی سیاسی» است و قدرت هژمون افزون‌بر تمرکز قابلیت‌های مادی در یک دولت، نیازمند این است که دولت برتر بر همهٔ دولت‌های تابع تسلط یابد (Schmidt, 2018, 5-6). از دید *اینکبری*[1] و *ناکسون*، هژمونی بین‌المللی، به‌معنای «بسیج رهبری» توسط یک قدرت غالب برای نظم بخشیدن به روابط بین بازیگران است؛ بنابراین، هژمونی با تک‌قطبی بودن متمایز است. تک‌قطبی به نظام‌هایی اشاره دارد که در آن، یک قدرت بزرگ، فاقد رقبای همتا است. هژمونی همچنین با سلسله‌مراتب و سلسله‌مراتبی متفاوت است که به هر نوع طبقه‌بندی عمودی اشاره دارد؛ بنابراین، بسیاری از نظریه‌های نظم هژمونیک، شرایطی را بررسی می‌کنند که در آن، یک جامعهٔ سیاسی از «قابلیت‌های اقتصادی و نظامی برتر خود و موقعیتش در بالای سلسله‌مراتب بین‌دولتی در این حوزه‌ها برای ایجاد نظم بین‌المللی» استفاده می‌کند که «در قوانین و ترتیبات معین بین‌المللی آشکار می‌شود». اما، میزان شباهت روابط میان سیاست‌های به‌ظاهر خودمختارانه به روابط امپراتوری، مسئلهٔ نظم و ایجاد ساختار نظم است. به‌این‌معنا که هژمون‌ها ممکن است شیوه‌هایی برای ارتباط با دولت‌های دیگر بسازند که به‌عنوان مثال، امپراتوری‌تر یا کنفدرالیستی‌تر هستند (Ikenberryand Nexon, 2019, 17).

٤. ویژگی‌های هژمونی شاهنشاهی هخامنشی

هژمونی در منابع باستانی و کلاسیک به‌معنای قدرت، رهبری، فرماندهی، برتری، تسلط، سلطه، ارباب، حاکمیت، و امپراتوری است (Wilkinson, 2008, 124)؛ ولی در معنای معاصر و مدرن، دارای ویژگی‌های آشکاری است که در نوشتار حاضر سعی شده است از معنای امروزی آن برای توضیح هژمونی هخامنشی استفاده شود. دراین‌راستا، میراث امپراتوری، به‌لحاظ فکری، بر پژوهشگران سیاست معاصر تأثیرگذار است. درواقع، «پژوهشگران روابط بین‌الملل، گرایشی را برای هر نظام بین‌المللی به‌سوی تکامل در راستای یک امپراتوری جهانی تشخیص داده‌اند. نظریهٔ ثبات هژمونیک به‌عنوان یکی از تأثیرگذارترین مکاتب فکری

1. G. John Ikenberry

روابط بین‌الملل تاحدزیادی برپایهٔ چارچوب تفکر امپریالیستی شکل گرفته است. یک هژمون، ثبات نظام بین‌الملل را نه‌تنها به‌لحاظ اقتصادی، بلکه به‌لحاظ امنیتی نیز حفظ می‌کند که مانند امپراتوری‌ها در طول تاریخ است (fham, 2020, 4). افزون‌براین، در بسیاری از موارد، امپراتوری‌ها را به‌عنوان زیرشاخه‌ای از تک‌قطبی یا هژمونی درنظر می‌گیرند؛ اما یک رویکرد قوی‌تر تشخیص می‌دهد که امپراتوری‌ها دربردارندهٔ ساختارها و پویایی‌هایی متمایز با نظام‌های تک‌قطبی یا هژمونیک هستند. بسیاری از پژوهشگران بر این نظرند که امپراتوری‌ها، موجودیت‌هایی چندقومیتی هستند که به‌معنای تسلط یک دولت بر جوامع سیاسی دیگر است و اینکه روابط هسته-حومه جزء مهمی از نظام‌های امپراتوری است (Wrig & Nexon, 2006, 8). به‌نظر گیلپین، یک ساختار هژمونیک، زمانی وجود دارد که «یک دولت قدرتمند، دولت‌های کوچک‌تر را در کنترل یا تسلط داشته باشد». این یک نوع ساختار امپراتوری کمتر آنارشیک و بیشتر سلسله‌مراتبی است. گیلپین توضیح می‌دهد که: «این نوع نظام، درواقع، رایج‌ترین نوع نظام، دست‌کم تا دوران مدرن بوده است و پژوهشگران روابط بین‌الملل تمایل به تکامل هر نظام بین‌المللی را در راستای تبدیل به یک امپراتوری جهانی تشخیص داده‌اند» (Schmidt, 2018, 5-6).

دیدگاه گیلپین به تشابه امپراتوری‌ها و هژمونی‌ها نزدیک است. براین‌اساس می‌توان هژمونی و امپراتوری را با هم تطبیق داد. ازیک‌سو، فتح قلمروی گسترده در جهان باستان توسط هخامنشیان و مدیریت آن، که برای نخستین‌بار در آن زمان در دنیای باستان رخ داد، نیازمند یک قدرت هژمون است؛ بنابراین، در ادامه به اندیشهٔ سیاسی هژمون‌محور نظام شاهنشاهی هخامنشی برپایهٔ ویژگی‌های روابط بین‌الملل، برای تحلیل هژمونی ایران در سطح دنیای باستان اشاره کرده‌ایم.

۱-٤. هژمونی و تک‌قطبی ایران؛تسلط ایران هخامنشی بر نظام‌های بین‌المللی جهان باستان

دیدگاه‌های اندرسون[1]، به اندیشهٔ مبتنی‌بر شباهت امپراتوری‌ها با هژمونی‌ها نزدیک است. وی می‌گوید: «شاید متداول‌ترین شیوهٔ نگرش به امپراتوری، به‌مثابه مفهومی عمدتاً مادی و واحد باشد. امپراتوری، بیشتر شبیه یا برابر بازیگرانی مانند ابرقدرت‌ها، یا هژمون‌ها، یا حتی تک‌قطبی است. قدرت، دراختیار چنین بازیگران متمرکزی است و در راستای سلطه بر پیرامون به‌کار می‌رود. امپراتوری مبتنی‌بر تسخیر سرزمینی است و معمولاً بین امپراتوری‌های تاریخی و زمینه‌های معاصر، شباهت وجود دارد» (Andersen, 2011, 10).

1. Morten Skumsrud Andersen

ناکسون و رایت[1] نیز این‌گونه استدلال می‌کنند که امپراتوری‌ها با حکومت از طریق واسطه‌ها و وجود روابط قراردادی متمایز بین هسته‌ها و پیرامون آن‌ها مشخص می‌شوند. این ویژگی‌ها به آن‌ها ساختاری شبکه‌ای متمایز با ساختارهای مرتبط با نظم‌های تک‌قطبی و هژمونیک می‌بخشد. وجود روابط امپریالیستی، پویایی سیاست بین‌الملل را تغییر می‌دهد: فرایندهای تفرقه بینداز و حکومت کن، جایگزین سیاست توازن قوا می‌شود. محور اصلی روابط از بین‌دولتی، به روابط بین مقامات امپراتوری، واسطه‌های محلی، و بازیگران پیرامونی دیگر تغییر می‌کند(Nexon & Wright, 2007, 253). به‌طورکلی، سه نظام خاور نزدیک‌ـخاورمیانه، هند و جنوب آسیا، و مدیترانه (سواحل سوریه، سواحل آسیای صغیر، یونان، مقدونیه، ترکیه، شمال آفریقا، شبه‌جزیره ایتالیا، و ایبری) در عرصهٔ بین‌الملل جهان باستان مطرح بودند و هخامنشیان سعی در کنترل این سه نظام داشتند تا هژمونی خود را گسترش دهند. افزون‌براین، پرسشی که گیلپین مطرح می‌کند این است که ویژگی‌های تعیین‌کنندهٔ یک جنگ هژمونیک چیست؟ چه تفاوتی با درگیری‌های محدودتر بین دولت‌ها دارد؟ در وهلهٔ نخست، چنین جنگی، دربردارندهٔ رقابت مستقیم بین قدرت یا قدرت‌های مسلط در یک نظام بین‌المللی و رقیب یا رقبای درحال‌ظهور است. این درگیری به‌طورکلی و به‌مرور زمان با مشارکت همهٔ دولت‌های بزرگ و بیشتر دولت‌های کوچک در نظام مشخص می‌شود. دوم، موضوع اصلی موردبحث، ماهیت و حاکمیت نظام است. شاید بتوان گفت که مشروعیت نظام به‌چالش کشیده شده است. به‌همین‌دلیل، جنگ‌های هژمونیک، درگیری‌های نامحدودی هستند. آن‌ها به‌لحاظ اهمیت و پیامدها، سیاسی، اقتصادی، و ایدئولوژیک بوده و معطوف به تخریب نظام اجتماعی، سیاسی، یا اقتصادی متخلف می‌شوند و معمولاً به دگرگونی مذهبی، سیاسی، یا اجتماعی جامعهٔ شکست‌خورده می‌انجامند. سوم، یک جنگ هژمونیک با ابزارهای نامحدود انجام شده و برپایهٔ عمومی بودن دامنهٔ جنگ شناخته می‌شود؛ زیرا، همهٔ طرف‌ها به‌سوی جنگ و خطرات آن کشیده می‌شوند (Gilpin, 1981, 199).

برهمین‌اساس، هژمونی سراسری نظام ایران با استفاده از این تحولات و تصرف مناطق، توانست تمام نظام خاورمیانه را، از لبه‌های حاشیهٔ شرقی (حتی در حمله به نظام هند) گرفته تا تمام میان‌رودان، ماوراءقفقاز، مصر، سوریه، و فلسطین، و آناتولی، را دربر گیرد. تسلط ایران بر نظام خاور نزدیک‌ـخاورمیانه با بازیگران خرده‌نظام بسیار ضعیفی که در سطح منطقه‌ای کار می‌کردند، مطلق و بدون‌چالش بود و هیچ بازیگر احتمالی تجدیدنظرطلبی که موازنه یا تهدیدی برای تک‌قطبی بودن ایران به‌شمار آید، وجود نداشت

1. Daniel Nexon and Thomas Wright

(Kopalyan, 2014, 134). افزون‌براین، قدرت‌های نوظهوری که با مؤلفه‌های کلی نظم موافقند، خواهان حفظ «وضعیت موجود» هستند و آن‌هایی که ناراضی و خواهان قلمرو بیشتر، موقعیت بهتر، یا قواعد مختلف بازی هستند، برنامه‌های تجدیدنظرطلبانه‌ای را درپیش می‌گیرند. اگر هژمون مستقر نتواند آن‌ها را هماهنگ کند، به‌احتمال‌زیاد آنان هژمون و نظم را به‌چالش خواهند کشید. جنگ‌های سراسری نظام، ناشی از انتقال قدرت و دربردارندهٔ رقبای تجدیدنظرطلب است. قدرت مسلط یک جنگ پیشگیرانه به‌راه می‌اندازد، یا رقیب شروع به درگیری می‌کند. این جنگ‌ها تغییرات عمده‌ای را در نظم بین‌المللی ایجاد می‌کند (Neumann & Nexon, 2017, 3).

هجوم امپراتوری ایران به نظام مدیترانه، از طریق تسخیر آسیای صغیر، زمینه و انگیزهٔ بالقوه نظام مدیترانه را برای جذب نظام خاور نزدیک‌ـخاورمیانه فراهم کرد. در حاشیهٔ شرقی این نظام، امپراتوری ایران با فتح بخش بزرگی از شمال تراکیا و آناتولی/ آسیای صغیر به نظام مدیترانه حمله کرد؛ بنابراین، به سواحل دریای سیاه و دریای اژه رسید و درنتیجه بر آسیای صغیر ایونیایی سیطره یافت (Kopalayn, 2014, 199-200). در نظام مدیترانه‌ای، امپراتوری هخامنشی که نخستین نهاد سیاسی «ایرانی» به‌شمار می‌آید، در زمان فتح بابل و آسیای صغیر توسط بنیان‌گذار این سلسله، یعنی *کوروش کبیر* (۶۰۰-۵۳۰ پیش از میلاد) با مدیترانه در تماس بود و کنترل مدیترانه و اطراف آن به‌معنای تضمین هژمونی ایران در خاورمیانه بود. هخامنشیان نمی‌توانستند به قدرتی مانند مصر اجازه دهند که بر دریای مدیترانه تسلط داشته باشد؛ زیرا، اقتدار ایران در بابل و آسیای صغیر به‌چالش کشیده می‌شد (Jeandet, 2018)؛ بنابراین، بخشی از نظام مدیترانه که مصر و لیبی جزئی از آن بودند، به تصرف هخامنشیان درآمد. تلاش ایران برای ایجاد نظم هژمونیک در یونان مرکزی با شکست روبه‌رو شد و ازآن‌پس، آن‌ها به‌منظور محدود کردن تهدید هلال اروپایی، از روش‌هایی جز نیروی نظامی استفاده کردند (yon, 2021, 5).

در عرصهٔ راهبردی دولت هخامنشی نیز حضور دیپلماتیک‌ـمالی ایرانیان در اختلافات بین دولت‌شهرهای یونانی، ازجمله رقابت بین دو دولت‌شهر اصلی، یعنی آتن و اسپارت، اهمیت زیادی دارد (qaderi, 2011, 124)؛ بنابراین، آنان توانستند در چارچوب توازن قوا، دولت‌شهرهای یونانی را کنترل کنند. امپراتوری فرامنطقه‌ای هخامنشی ایران از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۳۳۰ پیش از میلاد بر این هژمونی‌های زیرمنطقه‌ای (یونان مرکزی) پیش از فروپاشی آن تسلط داشت. افزون‌براین، هنگامی‌که یک قدرت بزرگ به هژمونی دست می‌یابد (به‌عنوان نمونه، ایالات متحده در اروپای غربی پس از جنگ جهانی دوم)، نظامی سلسله‌مراتبی‌تر و کمتر آنارشیک نسبت به نظام آنارشیکی شکل خواهد گرفت که در غیاب قدرت

هژمونیک وجود داشت. گیلپین به نکتهٔ ظریف اما مهمی اشاره می‌کند: «اگرچه ایالات متحده یک هژمون است، اما قادر مطلق نیست؛ محدودیت‌هایی برای توانایی آن در شکل دادن به نتایج بین‌المللی وجود دارد. این توضیح می‌دهد که چرا ایالات متحده نتوانسته است شورش در عراق را سرکوب کند (و در جنگ ویتنام شکست خورده است) و چرا نتوانست کره شمالی یا ایران را مجبور به توقف برنامه‌های تسلیحات هسته‌ای‌شان کند (Layne, 2006, 12).

برهمین‌اساس، پس از جنگ‌های ایران و یونان، باز هم ایران به‌عنوان یک قدرت هژمونی در جهان باستان مطرح بود؛ بنابراین، *ماریا بروسیوس*[1] دربارهٔ وضعیت ایران پس از جنگ‌های یونان و ایران می‌گوید: «ایران، به‌عنوان تنها قدرت جهانی که قابلیت نظامی و مالی به‌ظاهر نامحدودش مشتاقانه به آن متصل شده بود، موقعیت بی‌چون‌وچرایی داشت». *جان هایلند*[2]، وضعیت ژئوپلیتیک مدیترانه شرقی را در این دوران به‌عنوان تسلط تک‌قطبی ایران هخامنشی توصیف می‌کند، «محصورشده توسط دولت‌های بسیار کوچک‌تری مانند دولت‌شهرهای یونانی، که هیچ‌کدام از آن‌ها ظرفیت این را نداشتند که سلطهٔ خود را جایگزین کنند». در حوزهٔ سیاست بین‌الملل، *مارتین وایت*[3] به نادرستی «تصویر متعارف نظام دولت‌های یونانی، جدا از دنیای بربر بیرونی» اشاره کرده و بر قدرت و نفوذ پایدار ایران، پس از جنگ‌های یونان و ایران، تأکید کرده و اصرار دارد که در قرن پنجم پیش از میلاد، دولت‌شهرهای یونان، درحال تشکیل نظامی فرعی در یک نظام گسترده‌تر بودند که در آن، امپراتوری ایران به‌عنوان یک امپراتوری جهانی، با شهرهای کوچک یونانی در تعامل بود (yun, 2021, 3). ایرانیان از تفرقهٔ دولت‌شهرهای یونانی برای برقراری دوبارهٔ مالکیت خود در آسیای صغیر و مداخلهٔ دیپلماتیک و مالی در امور یونان برای چندین‌دهه استفاده کردند. امپراتوری ایران، تنها قدرت اصلی نظام بین‌دولتی جدید یونانی‌ـشرقی بود که در آن، قدرت آتن، اسپارت، و تبس در درگیری‌های منطقه‌ای یونان، تضعیف شد (overtoom, 2016, 4).

در جنگ پلوپونزی با فشار دوچندانی که به آتن و اسپارت وارد آمد، دولت پارس با امضای قراردادهایی با آتن (۴۲۲ پیش از میلاد) و اسپارت (۴۱۲ پیش از میلاد) نفوذ خود را در ایونیه تثبیت کرد. این «وضعیت موجود» و پیروزی‌های گام‌به‌گام پارسیان در پی تحقق اهداف راهبردی هخامنشیان بود که به صلح شاه (۳۶۸) انجامید (Roshan Zamir & Ghazanfari, 20201, 111-112). برهمین‌اساس، پشتیبانی مالی

1. Maria Brosius
2. John Hyland
3. Martin Wight

پارسیان بر تعیین نتیجهٔ جنگ‌های پلوپونزی بسیار تأثیرگذار بود که در پایان سدهٔ پنجم، با پیروزی اسپارت بر آتن به‌پایان رسید. شاهان بزرگ هخامنشی در آغاز سدهٔ چهارم نیز نقش میانجی را در نزاع میان دولت‌شهرهای یونان بازی می‌کردند. هم‌زمان با صلح آنتلیکداس (معروف به صلح شاهانه) در سال ۳۶۸، شهرهای شرقی یونان بار دیگر زیر کنترل هخامنشیان درآمد. به‌این‌ترتیب، در غرب آسیای صغیر، به‌لحاظ صلح، آرامش، رشد و ثبات، دوران کم‌سابقه‌ای را رقم زد (Willing, 1392, 501-503)؛ بنابراین، ایران با راهبردهای بلندمدت سیاست خارجی خود توانست بخش گسترده‌ای از نظام مدیترانه، به‌ویژه یونان، را کنترل کند.

در منطقهٔ شبه‌قاره هند نیز از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۵۰۰ پیش از میلاد (دوران کوروش و داریوش) هخامنشیان به‌صورت هژمون واحد در سراسر نظام تک‌قطبی، سیستم شبه‌قاره هند باقی ماندند. در این دوره، هیچ‌یک از واحدهای سیاسی درون نظام هند، تک‌قطبی هخامنشی را به‌چالش نکشیدند و با آن در تضاد قرار نگرفتند. پس‌ازآن، به‌طور هم‌زمان، نظام هندی در کل شمال غرب و بیشتر نواحی شمالی بزرگ، زیر سلطهٔ هخامنشیان بود. درحالی‌که در جنوب، در ناحیهٔ بزرگ گنگ در مرکز آسیای جنوبی، بازیگران منطقه‌ای گوناگون برای تسلط بر نظام فرعی با هم رقابت می‌کردند. دراین‌زمینه، سه نکتهٔ کلی مهم مطرح است؛ نخست اینکه، تسلط هخامنشیان بر این نظام (شبه‌قارهٔ هند) بی‌بدیل است؛ زیرا برتری آن، هم از طریق ثبات بی‌بدیل آن و هم از طریق فقدان هر چالشی در سراسر نظام، تحقق می‌یابد؛ دوم اینکه، با توجه به نوظهور بودن قدرت‌های منطقه‌ای، هیچ‌یک از بازیگران خرده‌نظام، از توانایی به‌چالش کشیدن و متعادل کردن هژمونی و برتری هخامنشیان برخوردار نبوده‌اند.

جدول شمارهٔ (۱). هژمونی و تک‌قطبی ایران

هژمونی و تک‌قطبی ایران در نظام سه‌گانهٔ جهان باستان			
نوع نظام	**میزان کنترل**	**سازوکار کنترل**	**نوع هژمونی کنترل**
نظام هند و جنوب آسیا	کامل	هژمون کامل شبه‌قاره هند و جنوب آسیا، شمال هند براساس حاکمیت سیاسی واداری و کنترل جنوب هند و جنوب آسیا با سازوکار توازن قوا	سیاسی، اقتصادی، نظامی، و دیپلماتیک
نظام خاور نزدیک-خاورمیانه	کامل	تحت حاکمیت سیاسی واداری	سیاسی، اقتصادی، و نظامی
نظام مدیترانه (سواحل سوریه، سواحل آسیای صغیر، یونان، مقدونیه، تراکیه، شمال آفریقا، شبه‌جزیره ایتالیا و ایبری).	کامل (به‌جز ایتالیا و ایبری)	یک قسمت تحت حاکمیت سیاسی واداری و قسمت دیگر آن کنترل دولت‌شهرهای یونان مرکزی با سازوکار توازن قوا	دیپلماتیک، اقتصادی

سوم اینکه، به این دلایل، پیکربندی قدرت نظام با یک هژمون گستردهٔ نظام واحد (ایران) و هژمون‌های فرعی (قدرت‌های کوچک در هند) درحال‌ظهور تعریف می‌شود (Kopalyan, 2014, 146)؛ بنابراین، بخش گسترده‌ای از جنوب آسیا و شبه‌قارهٔ هند زیر سلطهٔ نظام هژمونی و تک‌قطبی ایران بوده‌اند.

۵. زیربناهای مهم هژمونی هخامنشی

نظام شاهنشاهی با نظام‌های جمهوری روم و دولت‌شهرهای یونانی و حتی نظام‌های سلطنتی میان‌رودان تفاوت‌های بنیادینی دارد؛ بنابراین، لازم است که از اندیشهٔ سیاسی نظام شاهنشاهی برای توصیف رفتار دولت هخامنشی در دنیای باستان استفاده شود. در اینجا برآنیم که به مفهوم هژمونی برمبنای مفهوم اندیشهٔ ایرانشهری آن بپردازیم.

۵-۱. نظم هژمونیک شاهنشاهی مبتنی‌بر کنترل جهان

براساس یک تعریف کلی، هژمونی به‌معنای تسلط بر نظامی است و معمولاً به‌معنای کل جهان تعبیر می‌شود. می‌توان بین هژمون‌های جهانی که بر جهان تسلط دارند و هژمون‌های منطقه‌ای که بر مناطق جغرافیایی متمایز سلطه دارند، تمایز قائل شد. بسیاری بر این نظرند که قدرت‌های برتر هژمون که نقش رهبری را در نظام‌های بین‌المللی ایفا می‌کنند، نظم را براساس ترجیحات خود برقرار می‌کنند (Nexon & Neuman, 2017, 2). براین‌اساس، به‌نظر پارسیان، اهورامزدا تنها یک پادشاه برمی‌گزیند و این پادشاه که صاحب فر ایزدی است، پادشاه سراسر جهان است (Dylamsalehi, 2005, 74). داریوش یکم، یک ایدئولوژی شاهنشاهی با پیامدهای ماندگار در سیاست خارجی ایجاد کرد. سنگ بنای آن مخلوق، قدرت بی‌حدوحصر ایران و جهانی گسترده و «دور و دراز» بود که توسط خدای خالق اهورامزدا وقف شد. کتیبه‌های داریوش ادعا می‌کنند که با پایبندی به تنبیه دشمنان، ثبات را در سراسر جهان برقرار کرده‌اند و پیوسته، به‌عنوان نمونه، هرج‌ومرج جهانی را به‌تصویر می‌کشند که در آن، افراد پایین‌دست به وظیفهٔ احترام به بالادست خود عمل نمی‌کردند و مردمان با یکدیگر درگیر بودند. اهورامزدا برای مقابله با چنین شرایطی، شاهنشاه را بر تخت سلطنت رساند و او را به‌عنوان داور و مبارز کامل، به صفت‌های منحصربه‌فردی برای اقدامات ترمیمی مجهز کرد. فرمانروا، قهرمان‌وار با سرکوب تهدیدهای ایجادشده برای «نظم جهانی» ادعا کرد که جوامع زیر سلطه را مجبور می‌کند که از خشونت بیشتر علیه یکدیگر خودداری کنند و درنتیجه، یک دولت ایده‌آل و «ایران آرام» را به‌وجود آورد (Hayland, 2018, 22-23). درنتیجه، نظم شاهنشاهی خاص ایرانی باید کل جهان را دربر گیرد تا بی‌نظمی‌ها از بین بروند.

در نظام شاهنشاهی، همان‌گونه که اهورامزدا ثبات را در سطح کیهانی تضمین می‌کند، پادشاه هخامنشی نیز

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

این کار را در زمین انجام می‌دهد. پادشاه، مدعی فرمانروایی بر جهان است («شاه شاهان، پادشاه سرزمین‌های مختلف، پادشاه این زمین بزرگ دور»)، اما همچنین، قلمرو خود را با فهرست کردن سرزمین‌هایی که فتح کرده است، تعریف می‌کند. در حکومت هخامنشیان، مفهوم همکاری و برابری اهمیت دارد. برقراری وحدت و نظم در جهان، تنها از طریق فرمانروایی شاه امکان‌پذیر است (Beckman, 2017, 144). هستی سیاسی، برگرفته از الگوی کیهانی است. ازآنجاکه هستی سیاسی به‌نوعی زمینی کردن امر قدسی است، اهورامزدای سیاسی، جلوهٔ زمینی اهورامزدای آسمانی است که در هیئت حاکم سیاسی یا شاه بازتاب پیدا می‌کند و چون سامان‌بندی ایران‌زمین مبتنی‌بر وجود حاکم است، ایران‌شاهی، نماد اصلی سیاست‌ورزی در ایران به‌شمار می‌آید (Eslami & Ahmadvand, 2019, 43). در این نظام، شاه آرمانی، شاهی است که به‌لحاظ فضایل روحی، از دادگری و عدالت‌پروری، خردورزی، راست‌گویی، و خویشتن‌داری برخوردار باشد و درآمیختن ویژگی‌های جسمانی‌ـروحانی در شاه آرمانی، او را شبیه به انسان کامل می‌کند (Qaderi, 2011, 73)؛ بنابراین، شاه آرمانی در نظام شاهنشاهی باید کنترل جهان را به‌عهده بگیرد که نشان‌دهندهٔ تولید هژمونی توسط نظام شاهنشاهی است. در نمایشنامهٔ «آیسخولوس[1]»، داریوش دیدگاه ایرانیان را دربارهٔ حکومت و امپراتوری شاهنشاهی خود در سطرهای ۷۵۹-۸۶ بیان می‌کند، («زئوس» افتخار سلطنت را به ایران عطا کرد و به آن فرمانروایی بر همهٔ سرزمین‌ها داد)؛ بنابراین، نمایشنامهٔ یادشده، گسترش امپراتوری را به‌عنوان ویژگی جدایی‌ناپذیر پادشاهی ایران نشان می‌دهد (Fitzsimons, 2017, 42). همچنین، تصویر شاه به‌عنوان نوعی پلیس جهانی بر فراز نزاع بسیاری از مردمان درگیر، توصیف شده و نشان‌دهندهٔ نگرشی است که در کتیبه‌های داریوش بیان شده است (Harrison, 2014, 24). دراین‌راستا، نظام شاهنشاهی به‌عنوان اهرم ایجاد عدالت عمل می‌کند که نقطه‌ای کانونی برای ایجاد نظم هژمونیک در نظام‌های سه‌گانهٔ جهان باستان به‌شمار می‌آید.

۲-۵. عدالت شاهنشاهی؛ نقطهٔ کانونی برای ایجاد نظم هژمونیک

تعریف نئورئالیستی هژمونی، بر نقش یک قدرت بزرگ به‌عنوان هژمون تأکید می‌کند که نظم را از طریق ایجاد نهادها و ارائهٔ آن و همچنین، نظارت بر هنجارها و ارزش‌ها حاکم می‌کند؛ بنابراین، چنین تعریفی، هنجارها را نیز دربر می‌گیرد، اما گسترش این هنجارها و ارزش‌ها با قابلیت‌های اقتصادی و نظامی قدرت بزرگ (سنتی) مرتبط است؛ به‌گونه‌ای که می‌تواند با تهدید به استفاده از نیروی نظامی، از آن‌ها برای

1. Aeschylus

اجرای هنجارها استفاده کند؛ بنابراین، برای دستیابی به چنین درکی از هژمونی، میزان قابلیت‌ها و تأثیرگذاری آن اهمیت فراوانی دارد. هژمونی، هنجارها و منافع را با هم ترکیب می‌کند و درک ما را از بازیگران دخیل در ساخت و اعمال قدرت هنجاری، گسترش می‌دهد؛ بنابراین، نه‌تنها کشورهای عضو، بلکه نیروهای اجتماعی را نیز به‌معنایی گسترده‌تر وارد عمل می‌کند و اینکه هژمونی بحث دربارهٔ قدرت هنجاری را بار دیگر مطرح و جهت‌دهی می‌کند تا به هدف مهمی که این مفهوم از ابتدا قرار بود داشته باشد، دست یابد (Diez, 2013, 199-206). براین‌اساس، هژمونی آمریکا پس از سال ۱۹۹۱ مبتنی‌بر ارزش‌ها و هنجارهای لیبرال‌دموکراسی و آزادی و برابری بود. در حکومت هخامنشی نیز عدالت، مبنایی برای برقراری ارزش‌ها و هنجارهای متعالی انسانی و حقوق بشر، برابری در پیشگاه قانون، آزادی و تساهل و تسامح مذهبی و فرهنگی بود. شاهنشاه ایرانی، فرمانروای ایرانشهر به‌شمار می‌رود و در سایهٔ فر و کارهای نیک اوست که اجرای قانون و برقراری نظم و عدالت امکان‌پذیر می‌شود (Shahbazi, 1972, 22).

دراین‌راستا، فرایافت «داد» در اندیشهٔ ایرانشهری، دربرگیرندهٔ صلاح کشور است. «داد» در فرهنگ ایرانشهری، به‌معنای عدل است؛ یعنی هرچیزی و هرکسی را در جای خود نهادن و به‌معنای عدالت است، یعنی هر حقی را به‌جا آوردن و ادا کردن. افزون‌براین، «داد» معنای قانون و «اشا» را نیز در خود دارد. قانون، برپایی مقررات در زندگی روزانه و «اشا»، هنجار و سامان موجود در هستی بود که ارج نهادن به این‌دو، آسایش و آرامش دو جهان (گیتی و مینو) را به‌همراه داشت (Nejad, 2015, 71). براین‌اساس، اشا یا «ارته» (راستی)، نمادی است از نظام جهانی، قانون ایزدی، و نظم اخلاقی در این جهان که نظم را بر روی زمین برقرار می‌کند (Amozgar, 1996, 16). دراین‌راستا، اساس حکمرانی ایرانی بر عدالت است. عدالت، به‌معنای کنار هم قرار گرفتن شاخص‌هایی است که با یکدیگر رابطهٔ علت و معلولی دارند. در نگاه محافظه‌کارانه و واقع‌گرایانهٔ ایرانی، هدف حکومت، ایجاد امنیت و شکل‌دهی به دولتی قدرتمند است. این دولت تنها با داشتن ارتش نیرومند و منظم می‌تواند جان رعیت را حفظ کند. سپاه و ارتش سامانمند به خزانهٔ سرشاری نیاز دارد که از مالیات‌های مردم گرد آمده است. این مالیات‌ها هم به زمین‌های آباد، رونق تجارت، و شکوفایی اقتصاد نیاز دارد و هم نتیجهٔ عدل و نظام قضایی و دادستایی رعیت خواهد بود (Eslami, 2020, 6).

بنابراین، یکی از ویژگی‌های نظم هژمونیک مزدایی، عدالت است و برهمین‌اساس است که فلسفهٔ سیاسی کوروش هخامنشی، بر عدل و انصاف استوار است و تساوی در برابر قوانین حکمفرماست و ملیت‌ها در برابر قانون، تزلزل ایجاد نمی‌کنند و کار حکومت، خدمت‌گذاری به جامعهٔ جهانی است و آزادی فردی و

آزادی جهانی را محترم می‌شمارد و راستی، بهترین سیاست است؛ بنابراین، اعلامیهٔ حقوق بشر کوروش هخامنشی که نماد آزادی‌های فردی است، نه‌تنها برای کشور ایران هدف‌هایی داشته، بلکه آزادی، برابری، و آزادمنشی را برای جهان طراحی کرده است. همهٔ هدف‌ها و آرمان‌های کوروش، جهانی است که هدف‌های کوچک ملی و قومی را نیز دربر دارد؛ بنابراین، سیاست او بیشتر جهانی است تا ملی و این از ویژگی‌های دیپلماسی کوروش است که پایهٔ تدبیر عصر هخامنشی را تشکیل می‌دهد (BakhturTash, 1971, 34)؛ او براین‌اساس، مفهوم عدالت را طراحی می‌کند.

افزون‌براین، از دیدگاه داریوش، کسی می‌تواند برپایهٔ دادگری و عدالت رفتار کند که در عرصهٔ سیاسی، دینی، و روابط اجتماعی و اقتصادی، قانون حاکم بر هستی را رعایت کند. او داد خویش را به سرزمین‌ها داده و آن‌ها به آن احترام گذاشته‌اند؛ بنابراین، داریوش به نوعی نظم سلسله‌مراتبی قدرت سیاسی در جامعه باور دارد که خود و خاندانش در رأس آن قرار گرفته‌اند. داد داریوش بود که سازمان‌دهی اقتصادی و اجتماعی شاهنشاهی را امکان‌پذیر می‌کرد (vakili, 2011, 363-369). براین‌اساس، نظم جهانی مبتنی‌بر عدالت، یکی از ویژگی‌های شاهنشاهی هخامنشی است. براساس کتیبهٔ داریوش، این نظم است که زیربنای عدالت است. برای برقراری چنین نظمی و رفع شورش بود که اهورامزدا، جهان را به داریوش بخشید (Harrison, 2014, 25). براساس عدالت، نظام هخامنشی به‌عنوان نظامی فراگیر که مردم بسیاری را تحت حمایت و رهبری خود داشت، بر این نظر نبود که وحدت سیاسی را با تحمیل امور دینی به مردمان پرشمار به‌خطر افکند. براین‌اساس، ایران هخامنشی در مقایسه با ایران ساسانی، نظامی جهانی و باز را نمایندگی می‌کرد (Qaderi, 2011, 78). نگه‌داشتن سرزمین‌هایی که از طریق جنگ به‌دست می‌آمدند، نیاز به فنونی داشت و جالب است که هیچ سلسله‌ای به‌اندازهٔ هخامنشیان در این کار مهارت نداشت. اصول حکمرانی مبتنی‌بر تساهل و مدارای هخامنشیان، به‌اندازه‌ای موردتوجه قرار گرفته بود که حتی افلاطون و ارسطو نیز در حکمرانی متعالی و آرمانی، همیشه ایران را درنظر داشته‌اند و در برابر سبک حکمرانی ایرانی از دموکراسی برده‌دار و متفاخر یونان انتقاد کرده‌اند (Eslami & Ahmadvand, 2020, 75). دربارهٔ محیط حقوقی ایران آن زمان نیز می‌توان گفت، اصلاحات اداری‌ـحقوقی داریوش، یک محیط حقوقی جهانی را فراهم کرده بود که در آن برابری در برابر قانون، به‌شدت رعایت می‌شد. بوروکراسی ایرانی در یک محیط کاملاً باثبات عمل می‌کرد؛ جایی که قانون و نظم به‌خوبی حفظ می‌شد (Farazmand, 1998, 56). براساس اصول حکومت شاهنشاهی هخامنشی، در عرصهٔ اقتصادی نیز باید تمام جهان برپایهٔ عدالت، آباد شود که شکل‌گیری چنین سازوکاری، نیازمند ایجاد یک اقتصاد جهانی پویا است.

۱-۲-۵. ایجاد یک اقتصاد جهانی پویا

یک اقتصاد بین‌المللی لیبرال، نیازمند حضور هژمونی متعهد به اصول اقتصادی لیبرال است. برپایهٔ نظریهٔ ثبات هژمونیک، هیچ اقتصاد بین‌المللی لیبرالی وجود ندارد مگر اینکه رهبری وجود داشته باشد که از منابع و نفوذ خود برای ایجاد و مدیریت اقتصاد بین‌المللی مبتنی‌بر تجارت آزاد، ثبات پولی، و آزادی نقل‌وانتقال سرمایه استفاده کند. همچنین، رهبر باید کشورهای دیگر را به اطاعت از قوانین و رژیم‌های حاکم بر فعالیت‌های اقتصادی بین‌المللی تشویق کند. کالاهای عمومی مربوط به اقتصاد بین‌المللی لیبرال عبارتند از: نظام بازرگانی باز و نظام پولی بین‌المللی باثبات (Gilpin, 2001, 94-100). در دوران امپریالیسم، امپراتوری‌ها، شرایط مساعدی را برای فعالیت‌های اقتصادی فراهم می‌کردند. گیلپین می‌گوید: «ویژگی اساسی دوران امپراتوری‌ها، ماهیت ثابت ثروت بود». درآن‌زمان، کشاورزی، اصلی‌ترین فعالیت اقتصادی به‌شمار می‌آمد و پیچیدگی‌های فنی آن محدود بود؛ بنابراین، دردسترس بودن قلمرو، نیروی انسانی، و فناوری‌های کشاورزی، عوامل اصلی رشد اقتصادی بودند. امپراتوری‌ها با فراهم کردن زمین، منابع انسانی، و ابزار فعالیت‌های کشاورزی، از طریق کشورگشایی و توسعهٔ فناوری‌های پیشرفته‌تر، سبب افزایش رشد اقتصادی شدند. ازآنجاکه کشاورزی، پایهٔ ثروت و قدرت بود، انحصار امپراتوری‌ها بر کنترل منابع لازم برای فعالیت‌های کشاورزی، آن‌ها را قادر می‌کرد تا اقتصاد را با تابع کردن دولت‌ـملت‌های تشکیل‌دهندهٔ آن، تثبیت کنند.

براساس نظریهٔ ثبات هژمونیک، هژمون، همان نقش قدرت امپریالیستی را ایفا می‌کند. امپراتوری، منابع لازم را برای فعالیت‌های کشاورزی و تجاری فراهم می‌کند؛ ازاین‌رو، هژمون در اصل همان نقش اقتصادی امپراتوری را به‌عهده دارد، اما، برپایهٔ نظریهٔ ثبات هژمونیک، در عصر جدید، نقش اقتصادی هژمون پیچیده‌تر است. امپراتوری روم با ایجاد شبکه‌ای از جاده‌ها و زیرساخت‌ها در سرتاسر قلمرو خود، موفق به حفظ هژمونی‌اش شد یا امپراتوری هان در چین، جادهٔ ابریشم را به‌عنوان یک مسیر تجاری اصلی ایجاد کرده بود که به‌عنوان محور تعاملات اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، و مذهبی شرق و غرب را به هم وصل می‌کرد (Fham, 2020, 2-3). مکتب ماتریالیسم تاریخی فراملی، دولت‌ها را اجزای مهم نظم‌های هژمونیک به‌شمار می‌آورد، اما هژمونی را با ساختارهای اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی که الگوهای ویژهٔ تولید را در اقتصاد جهانی ایجاد می‌کنند، مرتبط می‌داند. این نظم‌های جهانی از طریق انتشار قواعد و هنجارهایی عمل می‌کنند که سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی به بسیاری از آن‌ها مشروعیت داده‌اند و مهم‌ترین این قواعد به مدیریت روابط پولی و تجاری مربوط می‌شود؛ بنابراین، نهادهای بین‌المللی به‌عنوان مسیری برای مشروعیت‌بخشی به رژیم‌های خاص انباشت سرمایه‌داری یا ابزاری برای جذب ایده‌های بالقوهٔ

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

ضدهژمونیک و نیروهای اجتماعی درنظر گرفته می‌شوند؛ بنابراین، به‌عنوان مثال، نظم هژمونیک قرن ۱۹، توسط نهادهایی مانند استاندارد طلا و هنجارهایی مانند تجارت آزاد، توسط قدرت نظامی بریتانیا و دسترسی جهانی امپراتوری بریتانیا تضمین شد (Rosamond, 2020, 2).

براین‌اساس، در باورهای ایرانی، هستی به دو زیرمجموعهٔ گیتی و مینو تقسیم می‌شود. گیتی به‌معنای جهان محسوس فرایافتی است در برابر مینو به‌معنای هستی غیرمادی. آبادسازی گیتی، دربرگیرندهٔ بالاتر بردن تراز زندگی مردم و سازندگی پیرامونمان، از خانواده، کوی و برزن گرفته تا روستا، شهر، و کشور و جهان، می‌شود و آسایش معنوی بدون رفاه مادی ممکن نیست؛ ازاین‌رو، آباد کردن دنیا، محور نگرانی تبار ایرانی و پیش‌نیازی برای فرزانگی و فرهیختگی بود (Nejad, 2015, 15)؛ بنابراین، برپایهٔ خرد مزدایی، نه‌تنها اقتصاد کشور باید آباد شود، بلکه تمام اقتصاد جهانی باید توسط کشور شاهنشاهی آباد شود. داریوش، سکه‌های رسمی طلا و نقره ضرب کرد و به نظام پولی و مالی امپراتوری نظم داد. وزنه‌ها و پیمانه‌های یکسان و استانداردی برای همهٔ سرزمین‌ها درنظر گرفته شد که به وزنهٔ کرشه و پیمانهٔ شاهی معروف شدند (Eslami & Ahmadvand, 1399, 11). اخیراً پژوهشگران، امپراتوری هخامنشی را به‌عنوان یک نظام جهانی شناسایی کرده‌اند که «برپایهٔ رابطهٔ اقتصادی وابسته و دوسویه بین مرکز و پیرامون خود» کار می‌کرد. در زمان سلطنت داریوش، نخستین تلاش‌های هماهنگ برای ایجاد گفت‌وگو بین مرکز و پیرامون شکل گرفت. این برنامه در ساخت‌وسازهای عملی مانند کانال سوئز و کانال‌های دیگری که مصر، عربستان، و ایران را به هم متصل می‌کنند، مشهود است که داریوش به‌وسیلهٔ آن‌ها، پیوندهای فیزیکی‌ای بین حاشیه و مرکز ایجاد کرد (FINN, 2021, 154-158). افزون‌براین، دولت هخامنشی به اهمیت یک اقتصاد سالم برای حفظ و ارتقای امپراتوری و مقیاس جهانی عملیات آن، پی برده بود؛ ازاین‌رو، با انجام اصلاحات گوناگون اقتصادی و مالی و ایجاد یک نظام قضایی سالم، اقتصاد ایران در سراسر قلمرو با یک نظام پولی واحد فعالیت می‌کرد که سبب رشد سرمایه‌داری اولیه، سوداگری، و تجارت آزاد شد. اصلاحات پولی به‌معنای ایجاد نوعی نظام جهانی ضرب سکه بود که همراه با افزایش شهرنشینی، اقتصاد پولی را ارتقا داد و تاحدزیادی، جایگزین نظام مبادله‌ای شد. فعالیت‌های بانکی برای نخستین‌بار در جهان باستان گسترش یافت و تعداد مؤسسه‌های بانکی افزایش پیدا کرد (Farazmand, 1998, 53-66).

تأسیس نظام پولی توسط داریوش، در جهانی که تقریباً تمام بده‌بستان‌های اقتصادی آن به‌شکل تهاتری و غیرپولی انجام می‌شد، کار بسیار نوآورانه‌ای بود که تا یک قرن بعد، به‌اندازه‌ای فراگیر شد که حتی در دولت‌شهر دورافتاده‌ای مانند آتن نیز رواج یافت و پس‌ازآن، دولت‌شهرهای یونانی با رفع تهدید نظامی

آتن، به شبکهٔ اقتصادی شاهنشاهی هخامنشی پیوستند. افزون‌براین، سازماندهی جریان‌های تولیدی و اقتصادی و ثبت دقیق داده‌ها به‌شکل کمی و استانداردشده، که ماکس وبر آن را نتیجهٔ روح پروتستانی و زمینه‌ساز ظهور سرمایه‌داری مدرن دانسته است، در چارچوبی به‌کلی متفاوت و قالبی کاملاً بیگانه با مسیحیت در عصر هخامنشی نیز دیده می‌شود (Vakili, 2011, 435). سیاست پولی اجراشده توسط داریوش، مانند هر نظام اقتصادی مدرنی، سبب فراز و فرودهای اقتصادی، همراه با دوره‌های تورم و کاهش تورم شد. در طول دورهٔ سلطنت داریوش، فعالیت‌های تجاری به‌دلیل استفاده از اسناد بدهی برای تأمین مالی معاملات کالاها و گواهی‌های مالکیت، به‌گونه‌ای فعالانه در طول روز (مشابه بازار سهام مدرن)، معامله می‌شدند. افزون‌براین، نهادهای مالی و مؤسسه‌های اعتباری زیرنظر حکومت داریوش شکوفا شدند. دولت از مؤسسه‌های بانکی برای مدیریت امور مالی و مالیاتی استفاده می‌کرد که اصطلاح «مدیریت قرارداد» از آن سرچشمه می‌گیرد. حفظ مراکز تجاری ایرانی در طول زمان، نشانه‌ای از استحکام نظام اداری در محل موردنظر بود؛ جایی‌که زندگی فرهنگی و تجاری باوجود فقدان هژمونی سیاسی پس از کنار گذاشتن ایرانیان از حکومت جهانی، همچنان حفظ شد (Steinfeld, 2015, 87-88). در عرصهٔ اقتصاد سیاسی، یونان مرکزی که بخشی از نظام مدیترانه بود، به‌گونه‌ای غیرمستقیم تحت تأثیر طلاهای ایرانی (هژمونی اقتصادی) بود که سیاستمداران حزبی موردعلاقه در آتن و حاکمان در اسپارت را خریداری می‌کرد و صلح پادشاه ایران، شرایط را برای روابط بین‌دولتی در یونان فراهم کرد (Farazmand, 1998, 71). در یونان، سکه‌های طلای هخامنشی به‌عنوان ارز دارای ارزش بالا در گردش بود. سکه‌های طلای هخامنشی، یا به‌اصطلاح «داریک»، باکیفیت‌ترین پول طلا در قرن پنجم و چهارم پیش از میلاد در مدیترانه بودند و در اطراف دریای اژه در آسیای صغیر، یونان، و سیسیل و همچنین، در مصر و قبرس در گردش بودند و داریک‌های طلا به‌عنوان یک «واحد پول جهانی» شناخته می‌شدند (Hoernes, 2021, 794-807).

۲-۲-۵. حکمرانی چندفرهنگی مبتنی‌بر وحدت فرهنگی و ارائهٔ هنجارهای متعالی انسانی

از دیدگاه *گرامشی*، هژمون نه‌تنها از طریق ابزارهای مادی و اجباری، بلکه از طریق ایدئولوژی نیز اقدام به کنترل می‌کند که آنتونیو گرامشی آن را «هژمونی فرهنگی» نامیده است (Pham, 2020, 1). هژمونی، نیازمند توجیهی است که برای بخش قابل‌توجهی از افراد تحت حکومت، قابل‌قبول باشد. برخی از امپراتوری‌ها، مانند مصریان و مایاها، اسطوره‌های مذهبی را تداعی می‌کردند، درحالی‌که برخی دیگر، به‌ویژه چینی‌ها و بریتانیایی‌ها، حکومت خود را بر دستاوردهای مادی و فرهنگی خود استوار کردند (Lebow and Kelly, 2001, 595). نخبگان دولت‌های ثانویه، هنجارهایی را که توسط هژمون بیان می‌شود

را دریافت کرده و درونی کرده و سیاست‌های هماهنگ با دیدگاه هژمون از نظم بین‌المللی را دنبال می‌کنند. اعمال قدرت و درنتیجه، سازوکاری که از طریق آن هماهنگی ایجاد می‌شود، دربردارندهٔ طرح مجموعه‌ای از هنجارها توسط هژمون و پذیرش آن‌ها توسط رهبران کشورهای دیگر است (Ikenberry and Kupchan, 1990, 283). ایرانیان به فرهنگ‌های محلی و رشد هنری، زبانی، و مذهبی، اجازهٔ شکوفایی می‌دادند (Kurt, 2000, 130). هخامنشیان به دین و فرهنگ و تمدن و ملت‌های زیردست خود احترام می‌گذاشتند و در برخورد با آنان، اصول انسانی را رعایت می‌کردند و کوروش با احترام به فرهنگ و تمدن سرزمین‌های قلمرو فرمانروایی خویش و به‌رسمیت شناختن آزادی اندیشه و بیان و عمل در پی تحقق نظم جهانی بود (DaylamSalehi, 2005, 76-77). هخامنشیان، جغرافیاهای دچار اختلاف را در چارچوب فرمانروایی خود متحد کردند و مردمان این جغرافیاها، وفاداری خود را به اربابانشان عرضه کردند. در پاسخ به این وفاداری، تفاوت‌های منحصربه‌فرد هر جامعه و فرهنگ در کاخ شاهان ایرانی پذیرفته شد و درنتیجه، نظام چندفرهنگی که در آن تفاوت‌ها پذیرفته‌شده بود، در امپراتوری پدید آمد. هخامنشیان به‌جای تحمیل فرهنگ ایرانی بر مردمان سرزمین‌های فتح‌شده، حفاظت از میراث فرهنگی و محلی را تضمین کردند و در برابر هنجارهای محلی، رفتاری آشتی‌جویانه درپیش گرفتند (Halil, 2020, 130)؛ بنابراین، تخت‌جمشید، نماد سبک شاهنشاهی هخامنشی و قدرت و عظمت پادشاهی بود که در نقاط دوردست گسترش یافت و شکلی از وحدت فرهنگی را از سِند تا سواحل آسیای صغیر برقرار کرد (Dandanmayev, 1994, 56).

پیش از هخامنشیان، امپراتوری‌های میان‌رودان باستان، راهبرد مشترکی را به‌کار می‌بستند. این راهبرد به‌منظور از بین بردن وحدت سیاسی و فرهنگی جمعیت تسخیرشده و کم‌خطر کردن آن‌ها برای قدرت مسلط به‌کار می‌رفت؛ اما شاهنشاهان هخامنشی، سیاست متفاوتی را دنبال کرده و هرآنچه را که مربوط به آزادی‌های محلی، ادیان سنتی، و نظام‌های حقوقی بود، حفظ می‌کردند؛ براین‌اساس، داریوش به‌لحاظ ایجاد شرایط چندفرهنگی در امپراتوری هخامنشی، جایگاهی استثنائی داشت. او که بر سرزمین‌های گستردهٔ به‌دست‌آمده در نتیجهٔ کشورگشایی‌ها و با درپیش گرفتن نظامی آزادی‌خواهانه، حکومت می‌کرد، توانست تعداد زیادی از جوامع دچار اختلاف را در قالب یک سازوکار اداری چندفرهنگی متحد کند (Halil, 2020, 128-129). ایدئولوژی امپراتوری هخامنشی بر تنوع و گستردگی امپراتوری تأکید می‌کرد؛ ازاین‌رو، مردمان تابعه، انگیزهٔ نسبتاً کمی برای اتخاذ جنبه‌هایی از هویت ایرانی داشتند. براین‌اساس، امپراتوری هخامنشی، موردی است که در آن پیوند پیچیدهٔ موردنیاز برای جهانی‌شدن وجود داشت، اما

سبب تغییر فرهنگی گسترده نشد (Colburn, 2016, 881).

۳-۲-۵. نظامی‌گری، مبنایی برای بازگرداندن نظم و امنیت ایرانی به جهان باستان

نظامی‌گری و پیدایش ارتش‌های چندملیتی در امپراتوری هخامنشی، دارای دو کارکرد بازگرداندن نظم و هژمونی و حفظ امنیت در نظام‌های سه‌گانهٔ جهان باستان بود.

• **بازگرداندن نظم و هژمونی:** در طول تاریخ، ابزار اصلی حل عدم تعادل بین ساختار نظام بین‌الملل و بازتوزیع قدرت، جنگ بوده است؛ به‌ویژه آنچه ما آن را جنگ هژمونیک می‌نامیم؛ بنابراین، جنگ هژمونیک، آزمون نهایی تغییر در جایگاه نسبی قدرت‌ها در نظام موجود است. هر نظام بین‌المللی‌ای که در سطح جهان شکل گرفته است، پیامد تجدید سازمان‌های ارضی، اقتصادی، و دیپلماتیک بوده که در پی چنین نبردهای هژمونیکی به‌وجود آمده‌اند. مهم‌ترین پیامد جنگ هژمونیک این است که نظام را برپایهٔ توزیع جدید بین‌المللی قدرت تغییر می‌دهد و نظم جدیدی را برای اجزای اصلی نظام به‌ارمغان می‌آورد. جنگ تعیین می‌کند که چه کسی بر نظام بین‌الملل و نظم جدید بین‌المللی حکومت خواهد کرد و همچنین، سبب بازتوزیع قلمرو بین دولت‌های موجود در نظام، ایجاد مجموعهٔ جدیدی از قوانین برای نظام، بازنگری در تقسیم‌کار بین‌المللی، و... می‌شود. به‌طور خلاصه، جنگ‌های هژمونیک، بخش کارکردی و جدایی‌ناپذیر تکامل و پویایی نظام‌های بین‌المللی بوده‌اند (Gilpin, 2000, 198).

بنابراین، نظامی‌گری ایران با توجه به سنت قوی نظامی ایرانی و سنت «پادشاهی قهرمانانه» ایرانی مبتنی‌بر این است که شاه حاکم، خود باید فاتح باشد (Eckstein, 2005, 808) و یک محیط هژمونیک را ایجاد کند. هژمون‌ها از ظهور قدرت‌های جدید و مستقل می‌ترسیدند و تاحدامکان مانع آن می‌شدند. جنگ پیشگیرانه، ابزاری معمولی دراین‌راستا بود (Wilkinson, 2008, 132). افزایش ناگهانی توانمندی‌های یک دولت دیگر در نظام بین‌دولتی، محیط بین‌المللی را به‌شدت تغییر می‌دهد و زمینهٔ جنگ هژمونیک را فراهم می‌کند که جنگی در مقیاس بزرگ است که ساختار بین‌دولتی جدیدی را شکل می‌دهد یا ایجاد می‌کند که واقعیت‌های توزیع و توازن قدرت در داخل نظام را بهتر بازتاب دهد. در زمان کوروش کبیر، پادشاهی ایران به یک دولت تجدیدنظرطلب نامحدود تبدیل شد؛ به‌این‌معنا که ایران به‌رهبری کوروش در پی سرنگونی کامل توزیع قدرت در نظام بین‌دولتی موجود، به‌نفع هژمونی و امپراتوری خود بود. ظهور ناگهانی قدرت ایران، آغازگر انتقال قدرت شد. کوروش به‌سرعت جنگ هژمونیک پیروزمندانه‌ای را علیه امپراتوری مادها، امپراتوری لیدیا، و امپراتوری نوبابلی به‌راه انداخت. وی هژمونی تک‌قطبی ایران را بر نظام قدیم شرقی مسلط کرد و حتی با وارد کردن سرزمین‌های شرق دورتر، یعنی بخش‌های بزرگی از

ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان، و افغانستان امروزی، محدودهٔ جغرافیایی نظام را گسترش داد (Overtoom, 2016, 2).

ازیک‌سو، جنگ می‌تواند امری ناخوشایند باشد؛ تهدیدی برای خوشبختی است و ارتش‌های دشمن، قحطی، و دروغ به‌ترتیب دشمنان انسانی، طبیعی، و معنوی هستند؛ اما ازسوی‌دیگر، می‌تواند اقدامی مؤثر و خوب نیز باشد؛ جنگ بی‌نظمی را سرکوب می‌کند. اینکه آیا تسخیر قلمرو جدید، به‌معنای سرکوب بی‌نظمی به‌شمار می‌آید یا خیر، موضوعی قابل‌بحث است. پیروی همه‌چیز از قدرت و خلاقیت اهورامزدا، این احتمال را افزایش می‌دهد که سرزمین‌های تسخیرنشده، فضاهای بی‌نظمی (به‌لحاظ کیهانی) هستند که نیاز به کنش سلطنتی دارند. همچنین، تأکید آشکاری بر هویت ایرانی فاتح وجود دارد، که در نوشته‌های مقبرهٔ داریوش تکرار شده است: «نیزهٔ مرد پارسی، دور رفته است» و «مرد پارسی، دشمن را دور از ایران دفع کرده است»، سرزمین پارسی یا «پادشاهی»، دارای مردان خوب و اسب‌های خوب و ارابه‌های خوب نیز در دو متن دیگر آمده است که به یک بیانیهٔ نظامی شبیه است (Tuplin, 2017, 33). هژمونی، در معرض چالش دائمی بود و ممکن بود با جنگ دائمی حفظ شود. *خشایارشا* که ایرانیان را برای لشکرکشی به آتن آماده می‌کرد، اعلام کرد: «از آن زمان تاکنون هرگز در صلح باقی نمانده‌ایم...» (Wilkinson, 2008, 129).

خشایارشا، نخستین تلاش هماهنگ برای جهانی‌سازی را از طریق برنامه‌ریزی ملی گسترده و بسیج یک نیروی نظامی متشکل از بیش از ۵۰ کشور انجام داد. همهٔ این نیروها از عناصر نظامی سرزمین‌های گوناگونی بودند که در طول راهپیمایی طولانی به یونان حرکت داده بود و مصمم بود که تمدن جهانی را دوباره متحد کند. خشایارشا در نخستین اقدام هماهنگ برای جهانی‌سازی نظام‌مند، برنامه‌ای چهارساله را به روشی مشابه رؤسای جمهور امروزی ایالات متحده ارائه کرد تا برای کارزار جهانی‌سازی ایران آماده شود. تلاش‌های وی برای جهانی‌سازی، تنها مبتنی‌بر ایجاد نظم جهانی یکپارچه‌ای نبود که زمانی در زمان پدربزرگش، کوروش کبیر، برقرار بود، بلکه، لشکرکشی او به یونان، نشان‌دهندهٔ تعالی یک جنبش جهانی ازپیش‌طراحی‌شده بود (Steinfeld, 2015, 83-88)؛ بنابراین، حملهٔ نظامی ایران به یونان با توانایی ایجاد یک اجماع جهانی، تحت تأثیر رهبری و هژمونی تک‌قطبی ایران بود. افزون‌براین، داریوش می‌گوید: «اهورامزدا، زمین را آشفته دید؛ بنابراین، داریوش را به پادشاهی رساند. داریوش همه‌چیز و مردم را سر جای خودش قرار داد و آنچه را به آن‌ها گفت، انجام داد». در اینجا به موضوع یکسان‌سازی و بازگرداندن نظم با فتح نیز اشاره شده است (Tuplin, 2017, 34). با گسترش موفقیت‌آمیز قلمرو داریوش اول در اروپا،

تنش فزایندهٔ بین ایرانیان و یونانی‌ها سبب ادغام نظام‌های خشونت‌آمیز در قالب جنگ‌های ایرانی شد. امپراتوری ایران در شرق دور، به‌ازای به‌رسمیت شناختن هژمونی ایران از حکام محلی حمایت می‌کرد (Overtoom, 2016, 3)؛ بنابراین، شروع جنگ و گسترش نظامی‌گری برای بازگرداندن نظم و ایجاد هژمونی ایرانی ضروری بود.

• **حفظ امنیت جهان باستان:** به‌نظر گیلپین، موضع دولت‌محور بر این فرض استوار است که امنیت ملی، دغدغهٔ اصلی کشورها بوده و خواهد بود. توجه به امنیت به‌این‌معناست که قدرت نظامی، اقتصادی، و روانی در امور بین‌الملل بسیار مهم است. دولت‌ها باید در راستای حفظ منافع ملی خود، پیوسته به تغییرات در روابط قدرت و پیامدهای تغییر در موازنهٔ بین‌المللی قدرت توجه داشته باشند. رابطهٔ امور اقتصادی و امنیت ملی، دست‌کم در درازمدت، متقابل است (Gilpin, 2001, 23-19). تأثیر ذهنیت امپراتوری بر نظریهٔ ثبات هژمونیک نیز در پیامدهای امنیتی بین‌المللی آن بازتاب می‌یابد. همان‌گونه که تأکید شد، استدلال اصلی نظریهٔ ثبات هژمونیک (به‌ویژه به‌لحاظ امنیت) لایهٔ معنایی عمیق‌تری دارد. اگرچه براساس نظریهٔ ثبات هژمونیک، جنبهٔ امنیتی به‌اندازهٔ جنبهٔ اقتصادی مهم نیست، اما بخشی جدانشدنی از نظریهٔ ثبات هژمونیک به‌شمار می‌آید. افزون‌براین، برای درک چگونگی شکل‌گیری امپریالیسم لازم است که مفاهیم امنیتی ثبات هژمونیک را درک کنیم. با بسط نظریهٔ ثبات هژمونیک به گذشتهٔ تاریخی درمی‌یابیم که نقش امپراتوری‌ها در حفظ امنیت، دست‌کم در حوزهٔ نفوذشان، حیاتی بود. به‌ظاهر براساس جنبهٔ امنیت نظریهٔ ثبات هژمونیک، ارتباط نزدیکی بین آن و تفکر امپریالیسم وجود دارد. یک هژمون، مانند یک امپراتوری، با قدرت عالی اقتصادی و نظامی خود، امنیت جهانی را ارتقا می‌بخشد. آنچه ایالات‌متحده برای ثبات هژمونیک انجام داده بود، بسیار شبیه اقدامی بود که امپراتوری‌ها در گذشته انجام داده بودند (Fham, 2020, 3-4). در شاخهٔ تحلیل رئالیستی معروف به نظریهٔ ثبات هژمونیک، حضور یک هژمون (به‌عنوان نمونه، بریتانیا در قرن نوزدهم و ایالات‌متحده پس از ۱۹۴۵) الگوهای ثبات را در نظام بین‌الملل ایجاد می‌کند. هژمون، منفعت خود را در حفظ نظام می‌بیند و بنابراین، آماده است تا با قدرت نظامی خود، امنیت نظام را تضمین کند. درعین‌حال، هژمون، مسئول تدوین قواعد حاکم بر تعامل درون نظام بین‌الملل است (Rosamond, 2020, 1).

در نگاه محافظه‌کار و واقع‌گرای ایرانی، هدف حکومت، ایجاد امنیت و شکل‌دهی به دولتی قدرتمند است. این دولت تنها با داشتن ارتشی نیرومند و منظم می‌تواند جان رعیت را حفظ کند. سپاه و ارتش سامان‌مند، به خزانهٔ سرشاری نیاز دارد که از مالیات‌های مردم گرد آمده است. این مالیات‌ها حاصل زمین‌های آباد،

رونق تجارت، و شکوفایی اقتصاد است و همه به عدل نظام قضایی و دادستایی رعیت بازخواهد گشت (Eslami, 2020, 6)؛ بنابراین، منافع راهبردی و مصالح بازرگانی و اقتصاد، هردو نیازمند توسعهٔ راه‌ها و گسترش امنیت و حفاظت از جاده‌ها است.

جدول شمارهٔ (۲). هژمونی هخامنشی

زیربناهای مهم هژمونی ایران هخامنشی		
نظام هژمونیک شاهنشاهی ایران		
ایدئولوژی مبتنی‌بر کنترل تمام جهان		
بازگرداندن ثبات و نظم کیهانی بر روی زمین		
شاهی آرمانی		
عدالت شاهنشاهی		
حکمرانی چندفرهنگی مبتنی‌بر وحدت فرهنگی	ایجاد یک اقتصاد جهانی پویا	نظامی‌گری، مبنایی برای بازگرداندن نظم ایرانی بر جهان باستان و حفظ امنیت جهان باستان

جدول شمارهٔ (۳). تطبیق امپراتوری هخامنشی با هژمونی و نظام هژمونیک

هژمونی و نظام هژمونیک	امپراتوری هخامنشی
قدرت نظامی بی‌همتا	قدرت نظامی برای اعاده نظم و حفظ امنیت سیستم بین‌الملل
قدرت اقتصادی	یک اقتصاد پویا و جهانی برمبنای واحد پولی، دریک به‌عنوان ارز جهانی و بانک‌های خصوصی
برتری فرهنگی و ایدئولوژیک (هنجارها و ارزش‌های جهانی مانند لیبرال‌دموکراسی)	عدالت برمبنای چندفرهنگ‌گرایی و اشاعهٔ هنجارها و ارزش‌های مشترک انسانی و متعالی جهانی
رضایت هژمونیک (رضایت قدرت‌های کوچک‌تر از هژمون)	رضایت برمبنای عدالت ایرانی مبتنی‌بر هنجارها، ارزش‌های انسانی، و آزادی و تساهل
توانایی شکل دادن یک نظم هژمونیک	نظام شاهنشاهی، مبنایی برای بازگرداندن نظم ایرانی به تمام جهان
ظرفیت رهبری بین‌المللی	رهبری هخامنشیان بر سه سیستم بین‌المللی و رهبری ارتش چندملیتی
قدرت دیپلماتیک و نرم	قدرت دیپلماتیک و نرم در ایجاد توازن قوا و سایر تکنیک‌های سیاست خارجی
ایجاد نظم نهادی سیاسی و اقتصادی لیبرالی، تأسیس نظام پولی و سازمان‌های زیربنایی اقتصاد بین‌الملل	عدالت شاهنشاهی برمبنای آبادسازی جهان و ایجاد نهادهای بانکی و تأسیس نظام پولی و ارز جهانی
نظم هژمونیک کمتر آنارشیک و بیشتر سلسله‌مراتبی بین‌دولتی	نظم هژمونیک کمتر آنارشیک و سلسله‌مراتب برمبنای روابط هسته‌حومه (تابع اداری و سیاسی)

شاهان هخامنشی این واقعیت را به‌خوبی درک کرده بودند که اقدامات یادشده در کنار وجود نیروی نظامی، سبب برقراری امنیت کامل می‌شود (BakhturTash, 1971, 124-125). دراین‌راستا، در سراسر جهان، پارسیان، برای بیش از ۲۰۰ سال محیطی صلح‌آمیز و مرفه را برای توسعه و رشد اقتصاد، تجارت،

هنر، مذهب، تمدن، سیاست، و مدیریت فراهم کرده بودند (Farazmand, 1998, 71). آرامش نسبی سیاسی در سراسر آسیای غربی در دوران هخامنشیان، همراه با وجود راه‌های خوب دریایی و زمینی، توسعهٔ تجارت بین‌المللی را در مقیاس بی‌سابقه‌ای در پی داشت (dandanmayev, 1994, 55)؛ بنابراین، هخامنشیان، شکوفایی اقتصاد، تجارت، و حفظ قدرت در نظام جهانی را به‌عنوان بخشی از کارکردهای امنیت به‌شمار می‌آوردند.

نتیجه‌گیری

مبنای تحلیل پژوهشگران روابط بین‌الملل برای مطالعهٔ دولت‌های باستانی، بررسی ساختار امپراتوری است؛ اما نظام امپراتوری ایران، نظامی شاهنشاهی با ایدئولوژی هژمون‌محور است و پژوهشگران، این ویژگی‌های هژمون‌محور نظام شاهنشاهی را برای تعریف رفتار ایران در دنیای باستان بررسی نکرده‌اند. براین‌اساس، در دورهٔ هخامنشی، قدرت هژمونی شکل گرفت که براساس اندیشهٔ ایرانشهری، هژمونی مزدایی نام دارد. این هژمونی که برپایهٔ نظام شاهنشاهی بنا شده است، نظم کیهانی را در زمین پیاده می‌کند. عدالت شاهنشاهی نیز یک محیط هژمونیک و منظم را برپایهٔ فرهنگ، سیاست، و اقتصاد شکل می‌داد که به‌همراه قدرت نظامی و حفظ امنیت پهنهٔ جغرافیایی آن، افزایش می‌یافت. ارزش‌ها و هنجارهای متعالی انسانی و حقوقی نظام شاهنشاهی، همواره نوعی از مشروعیت را در جهان باستان به‌همراه داشت. کاهش مشروعیت و مقبولیت سبب ضعیف شدن هژمون‌ها می‌شود و مشروعیت به چیزی بیش از افسانه نیاز دارد. برای تضمین و حفظ تبعیت داوطلبانهٔ متحدان یا رعایا، هژمون‌ها باید به‌گونه‌ای رفتار کنند که با ادعاها و ارزش‌های ادعایی آن‌ها سازگار باشد. آن‌ها باید از دستاوردهای کوتاه‌مدتی که ثبات و بقای طولانی‌مدت اتحاد یا امپراتوری آن‌ها را تهدید می‌کند، چشم‌پوشی کنند. همهٔ هژمون‌ها به‌شکل دوره‌ای، تسلیم وسوسهٔ سوءاستفاده از موقعیت ممتاز خود برای اهداف خودخواهانه می‌شوند و رهبران آن‌ها به‌ندرت در انتخاب از میان فرصت‌های لحظه‌ای و علاقهٔ مهم‌تر، اما معمولاً کمترمبتکرانه برای حفظ مشروعیت، دچار مشکل می‌شوند. هخامنشیان در طول دویست سال، هژمونی خود را بر نظام‌های سه‌گانهٔ دنیای باستان تثبیت کردند که اوج آن مربوط به دورهٔ کوروش و داریوش بود و کم‌وبیش در دوران پادشاهان بعدی نیز ادامه داشت. در دوران اردشیر سوم، کارکردهای عدالت و هنجارها و ارزش‌های شاهنشاهی دچار ضعف شد و درنتیجه، در دوران داریوش سوم، با افول عدالت، ارزش‌ها، و هنجارهای انسانی نظام شاهنشاهی، هژمونی و تک‌قطبی ایران به افول گرایید و قابلیت ایجاد و حفظ قدرت نظامی و سیاسی را برای همیشه از دست داد.

References

Amelie, K. (1979). *Achaemenians*. (M. Thabitfar, Trans.): Qaqnos Press. Tehran. [in persian].

Amozgar, J. (1995). *Mythological History of Iran*. Tehran: Samt [in persian].

Andersen, M. S. (2011). *How Empires Emerge?* Norwegian: Institute of International Affairs Press.

Beckman, D. (2017). *The Use of Treaties in the Achaemenid Empire*. University Of California press.

BakhturTash, N. (1971). *Diplomacy of the Achaemenid State*. General Staff of the Army: Shahanshai Army Press. Tehran [in Persian].

Colburn H. P. (2016*). Globalization and the Study of the Achaemenid Persian Empire*. The Routledge Handbook of Archaeology and Globalization Routledge. Available at: file:///C:/Users/x22/Downloads/Globalization_and_the_study_of_the_Achae.pdf

Dehghani Firouzabadi, S.J. (2017). *Principles and Foundations of International Relations* (1). Tehran: Samt press [in persian].

DylamSalehi, B. (2005). *From Political Order to Cosmic Order in Iranian Thought.* Center for the Recognition of Islam and Iran. Tehran: baz press [in persian].

Diez, T. (2013). Normative Power as Hegemony. *Cooperation and Conflict*, 48(2), 194–210.

Dandamayev, M.A. (1994). *History of Civilizations of Central Asia, v. 2: The Development of Sedentary and Nomadic Civilizations, 700 B.C. to A.D. 250*. Unesdoc DIGITAL Library: book part, available at: https://unesdoc.unesco.org/ark:/48223/pf0000097856.

Eckstein, A. M. (2005) Persia and the Greeks: Failure of an Empire. *The International History Review*, 27(4), 807-812.

Eslami, R & Ahmadvand, S. (2019). *Political Thought in Ancient Iran*. Tehran: Samt Press [in Persian].

Eslami, R (2020). Basics of Strategy and Techniques of Iranshahri Foreign Policy. *Iranian Research Journal of International Politics*, 8(2), 1-26 [in persian].

Farazmand, A. (1998). Administration of the Persian Achaemenid World-State Empire: Implications for Modern Public Administration. *International Journal of Public Administration*, 21(1), 25–86.

Ferguson, N. (2003). *Hegemony or Empire? Foreign Affairs*, 82 (5), 154-161.

Fitzsimons, S. (2017). *The Leadership Styles of the Persian Kings in Herodotus' Histories*. a Thesis Submitted to the University of Manchester for the Degree of Doctor of Philosophy in the Faculty of Humanities, England, Manchester. available at: https://www.research.manchester.ac.uk/portal/files/57431137/FULL_TEXT.PDF.

Finn, J. (2021). Persian Collections: Center and Periphery Atachaemenid Imperial Capitals. *Finnish Oriental Society*, 9(2), 154–173.

Jamshidi, M. (2007). Unipolar International Systems: Unipolar, Hegemony, Empire. *Strategic Studies Quarterly*, 10(4), 785-804 [in Persian].

Jeandet, T. (2018). Iran's Comeback to the Mediterranean. *Orientxxi*. available at: https://orientxxi.info/magazine/iran-s-comeback-to-the-mediterranean,2786.

Harrison, T. (2014). Herodotus on the Character of Persian Imperialism. in A. F. McKinley (Ed.). *Assessing Biblical and Classical Sources for the Reconstruction of Persian Influence: History and Culture*, available at: https://www.academia.edu/9633063/

Herodotus_on_the_character_of_Persian_imperialism_in_A_Fitzpatrick_McKinley_ed_Assessing_Biblical_and_Classical_Sources_for_the_Reconstruction_of_Persian_Influence_History_and_Culture_Harrassowitz_2014_.
Hayland, J. (2018). *Iranian Interventions; Achaemenid Empire, Athens and Sparta 450 - 386 BC*. (M. Maleki, Trans.): Mohammad Maleki. Tehran: Shafiei Press [in persian].
Heywood, A. (2011). *Global Politics*. Palgrave Macmillan Press.
Halil M.İ. (2020). A Historical Example of Multiculturalism: Achaemenid Empire Multiculturalism. *Journal of Gaziantep university Faculty of Economics and Administrative Sciences*, 2(1), 118-138.
Hoernes, M. (2021). Royal Coinage.in B. Jacobs, R. Rollinger, (Ed), *A Companion to the Achaemenid Persian Empire*, Available at: https://doi.org/10.1002/9781119071860.ch57.
Ikenberry. G. J &Kupchan, C. A. (1990). Socialization and hegemonic power. *International Organization*, 44 (3), 283 – 315.
Ikenberry, G. J & Nexon, D. H. (2019). *Hegemony Studies 3.0: The Dynamics of Hegemonic Orders. Security Studies*, available at: DOI: 10.1080/09636412.2019.1604981.
Gilpin, R. (1981). *War and Change in World Politics.* New York: Cambridge University Press.
Gilpin, R. (2001). *Global Political Economy: understanding The International Economic Order*. New Jersey: Princeton University Press.
Graham. E, & Newnham, J. (1998). *The Penguin Dictionary Ofinternationalrelations*. London: Penguin Boooks press.
Given, L.m (2008). *The SAGE Encyclopedia of Qualitative Research Methods*, 1 & 2, SAGE Publications, Inc.
Kopalyan, N. (2014). After Polarity: World Political Systems, Polar Structural. Transitions, and Nonpolarity. University of Nevada, Unted state, Las Vegas: UNLV Theses, Dissertations. *Professional Papers*, and Capstones. 2277.
Kosari, M. (2017). Comparative Method. in the Book Approach and Method in Political Science.in A, Manochehri(ed), *Approach and Method in Political Science*. Tehran: Samt pess [in Persian].
Lebow, R, & Kelly. R. (2001). Thucydides and Hegemony: Athens and the United States. *Review of International Studies*, 27, 593–609.
Layne, C. (2006). The Unipolar Illusion Revisited: The Coming End of the United States' Unipolar Moment. *International Security*, 31(2), 7–41.
Levin, D. K, & Modica, S. (2013). Conflict, Evolution, Hegemony and the Power of the State. National Bureau of Economic Research, *NBER Working Paper*, No. 19221, Cambridge press.
Nexon, D & Wright, T. (2007). What's at Stake in the American Empire Debate. *American Political Science Review*, 101 (2), 253-271.
Nexon, D & Neumann, I. B. (2017). Hegemonic-order theory: A field-theoretic account. *European Journal of International Relations*. 00(0).1-25. doi:10.1177/1354066117716524.
Overtoom, N. L. (2016). *The Power-Transition Crisis of the 240s BCE and the Creation of the Parthian State*, available at: https://www.tandfonline.com/doi/abs/10.1080/07075332.2016.1140669.
Pham, P (2020). Imperialism's Legacy in the Study of Contemporary Politics: The Case of

Hegemonic Stability Theory. *E-International Relations*, available at: https://www.e-ir.info/pdf/85497.
Qadri, H (2011). *Paei dar Kouye Iran*. Tehran: Alam press [in Persian].
Rosamond, B. (2020). *Hegemony: political science*. Publisher: Encyclopaedia Britannica, Inc. available at: https://www.britannica.com/topic/hegemony.
RoshanZamir. B, & Ghazanfari, K. (2021). Achaemenid Presence in Ionia: From the End of the Peloponnese War to the Peace of Antalkidas (404-387 BC). *History of Islam and Iran*, 139(49), 93-117 [in Persian].
Shahbazi, S. (1971). *Iranian Shahanshahan and Tradition*. Tehran: Culture and Art press [in Persian].
Scheidel, W. (2006). *Republics between Hegemony and Empire: How Ancient City-States Built Empires and the USA doesn't (Anymore)*. Stanford University Press.
Shahin, N. (2015). *In Front of Iran Shahri Political Thought*. Available at: https://ketabkoo.com/book/1317362/%D9%BE%DB%8C%D8%B4-.
Steinfeld, J. M. (2015). The Achaemenid Empire's Contributions to Public Administration. *International Journal of Public Administration*, 38(2), 82–91.
Schmidt, B.C. (2018). *Hegemony: A Conceptual and Theoretical Analysis*. Dialogue of Civilizations Research Institute gGmbH Press.
Tuplin, C, (2017). War and Peace in Achaemenid Imperial Ideology. *Electrum*, 24(31), 54.
Vakili, S. (2011). *Dariush Dadger*. Tehran: Maharat Pess [in Persian].
Wilkinson, David (1999). *Unipolarity Without Hegemony*. International Studies Association. Published by Blackwell Publishers.
Wilkinson, D. (2008). Hêgemonía: Hegemony, Classical and Modern. *Journal of World-Systems Research*, XIV (2). 119-141.
Willing, A (2013). *Iran and Greece*. In J, Curtis and N, Tallis(Ed), The Book of the Forgotten Empire; Achaemenid Culture, Art and Civilization: Compiler. (K, Behari, Trans.), Tehran: Press Farzan Rooz [in Persian].
Yun, B. (2021). Persia and Pericles' Grand Strategy: Was the Peloponnesian War a Bipolar Hegemonic War? *The International History Review*, available at: https://www.tandfonline.com/doi/full/10.1080/07075332.2021.1902370.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.80410.1357
مـقالهٔ پژوهشـی تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۰/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۱۸

تحول استراتژی دفاعی و سیاست امنیتی ژاپن (۲۰۲۱-۲۰۲۳)

فاطمه محروق[۱]، محمد کرمپوری[۲]

چکیده

بروز تحولات بنیادین در ژئوپلیتیک شرق آسیا به‌همراه تغییر در معادلات قدرت منطقه‌ای و بین‌المللی، ژاپن را وادار به بازنگری در تعهد خود به صلح‌طلبی مدون در قانون اساسی کرده است. در این چارچوب، تحول در راهبرد امنیتی و دفاعی این کشور در دورهٔ *فومیو کیشیدا* (معروف به دکترین کیشیدا) نسبت به دورهٔ *شینزو آبه*، محسوس‌تر شده است. پژوهش حاضر درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که «چه مؤلفه‌هایی بر تحول راهبرد امنیتی و دفاعی ژاپن در دوران کیشیدا و ارائهٔ دکترین وی تأثیرگذار بوده است؟» استدلال اصلی مقاله این است که «تحول در راهبرد دفاعی‌ـامنیتی ژاپن، پاسخی به تغییرات ساختاری بین‌المللی و منطقه‌ای ناشی از ظهور چین به‌عنوان بازیگر چالشگر نظام و نااطمینانی از تعهدات ایالات‌متحده در حمایت همه‌جانبه از آن درصورت بروز جنگ و تنش‌های حاد ژئوپلیتیکی است». یافته‌های پژوهش با تکیه بر نظریهٔ نوواقع‌گرایی نشان می‌دهد که پویایی‌های ساختاری بین‌المللی و منطقه‌ای برآمده از تلاقی گذار جهانی و منطقه‌ای میان چین و امریکا، افزایش فشار آمریکا بر ژاپن به‌منظور افزایش نقش امنیتی و دفاعی گسترده‌تر، افزایش رقابت تسلیحاتی در شرق آسیا، دلالت‌های بین‌المللی ناشی از حملهٔ روسیه به اوکراین و افزایش تحرکات نظامی روسیه در شمال ژاپن در کنار عوامل پایدار افزایش تهدیدهای هسته‌ای و موشکی کره شمالی بر تحول راهبرد دفاعی و امنیتی ژاپن تأثیرگذار بوده‌اند. براین‌اساس، دکترین کیشیدا با تأکید بر ضرورت ایفای نقش پویاتر در سیاست جهانی و منطقه‌ای و افزایش توانمندی‌های دفاعی ـنظامی، حاکی از چرخش ژاپن از راهبرد پیشین مصون‌سازی به‌سوی رفتار توازن قوای فعال است.

کلیدواژه‌ها: واقع‌گرایی تهاجمی، ژاپن، آمریکا، چین، دکترین کیشیدا

۱. استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران (نویسنده مسئول) fmahroogh@um.ac.ir
۲. دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران mohammadkaram007@gmail.com

The Evolution of Japan's Defense Strategy and Security Policy (2021-2023)

Fatemeh Mahrough[1], Mohammad karampouri[2]

Abstract

The fundamental developments in the geopolitics of East Asia, along with the change in regional and international power equations, have forced Japan to reconsider its commitment to pacifism enshrined in the constitution. In this framework, the evolution of Japan's security and defense strategy after Fumio Kishida (known as the Kishida Doctrine) became priminister has become more noticeable than Shinzo Abe priministership. The current research tries to answer the question of what components have influenced the evolution of Japan's security and defense strategy during the Kishda era and the presentation of his doctrine. The main argument of the article is that the transformation in Japan's defense-security strategy is a response to the international and regional structural changes caused by the emergence of China as a system-challenging actor and the uncertainty of the commitments of the United States in its all-round support in the event of the occurrence of war and acute geopolitical tensions. Based on the theory of neo-realism, the findings of the research show the international and regional structural dynamics resulting from the global and regional intersection between China and the United States, the increasing pressure of the United States on Japan in order to increase the broader security and defense role, the increase in the arms race in East Asia, the international implications of Russia's attack on Ukraine, and the increase in Russian military movements in northern Japan, along with the stable factors of the increase in North Korea's nuclear and missile threats, have influenced the evolution of Japan's defense and security strategy. Therefore, Kishida's doctrine, emphasizing the necessity of playing a more dynamic role in global and regional politics and increasing the capabilities of defense-military capabilities, indicates Japan's turn from the previous defense strategy to the behavior of balancing active forces.

Keywords: Aggressive realism, Japan, America, China, Russia, Kishda.

---

1 Assistant Professor of International Relations, Ferdowsi University of Mashhad, Iran

2 Ph. D student of political science, Ferdowsi University of Mashhad, Iran

مقدمه

از زمان جنگ جهانی دوم، ژاپن تمرکز کمی بر مسائل امنیتی و نظامی داشته و بیشتر بر آمریکا و پایگاه‌های نظامی‌اش در ژاپن برای دفاع از خود تکیه کرده است. در پی تحولات پس از جنگ سرد، رهبران ژاپن در چارچوب نظم لیبرالی قانون‌محور به‌رهبری امریکا در سطح بین‌الملل و تداوم راهبرد یوشیدا[1] در داخل، راهبرد بین‌المللی خود را در قالب دیپلماسی صلح و در امتداد عملیات حفظ صلح سازمان ملل، از اقیانوس آرام به سطح جهانی گسترش دادند. ازهمین‌رو، ژاپن با درک قدرت عظیم اقتصادی و مالی، درصدد برآمد با استفاده از این عوامل به‌عنوان یک قدرت بزرگ سیاسی در صحنهٔ بین‌المللی ظاهر شود (معین، ۱۳۸۲، ۳۸۶). این کشور با بهره‌مندی از یک نظام باز اقتصادی بین‌المللی با قابلیت‌های فناورانهٔ فراوان و برخورداری از سرمایهٔ انسانی با تحصیلات عالی و استانداردهای بالای فرهنگی توانسته است به سطح بالایی از توسعه دست یابد. همچنین، ژاپن، با دراختیار داشتن یکی از پیشرفته‌ترین ارتش‌های آسیا به‌لحاظ فناوری، تلاش می‌کند از قدرت سخت خود به‌عنوان ابزار سیاست ملی استفاده کند. درحالیکه در داخل، ترس و وحشت ناشی از جنگ جهانی دوم همچنان گریبانگیر سیاست‌گذاران توکیو است، چین و کره جنوبی در سطح منطقه در برابر جاه‌طلبی‌های نظامی احتمالی ژاپن محتاط هستند.

بااین‌حال، محیط امنیتی جهانی به‌دلیل تلاقی گذار جهانی و منطقه‌ای ناشی از رقابت‌های راهبردی چین و امریکا، روزه به روز چالش‌برانگیزتر و پیچیده‌تر می‌شود و دلالت‌های آن بر محیط ژئوپلیتیک شرق آسیا، ژاپن را به بازنگری در تعهد خود به صلح‌طلبی حاکم بر دورهٔ اشغال آمریکا به منظور مقابله با تهدیدهای موجود و آینده، واداشته است. اگرچه توکیو به‌گونه‌ای پیوسته نقش دفاعی بین‌المللی و هزینه‌های نظامی خود را در دههٔ گذشته افزایش داده است، اما اکنون با پیچیده شدن فزایندهٔ وضعیت در شرق آسیا، به‌شدت به چنین بازنگری‌ای در سیاست امنیتی خود احساس نیاز کرده است. در سال ۲۰۲۲، راهبرد امنیتی ژاپن، بار دیگر به‌سوی رویکردی جامع اما با تأکید بیشتر بر توانایی نظامی بالا، قدرت اقتصادی و نوآوری‌های فناورانه رفته است. افراد و گروه‌های تجدیدنظرطلب درون حزب لیبرال‌دموکرات، مدت‌هاست در پی تغییر مادهٔ ۹ قانون اساسی هستند و استدلال می‌کنند که کشور به انعطاف‌پذیری بیشتری برای دفاع از خود در برابر تهدیدات منطقه‌ای نیاز دارد. طی سال‌ها این برداشت وجود داشت که ژاپن برای محافظت از خود در

---

۱. Shigeru Yoshida

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

برابر پیونگ‌یانگ هسته‌ای، نیاز به تجدیدنظر در این قانون دارد؛ اما در سال‌های اخیر، این کشور شاهد خطر بزرگ‌تری به‌نام چین بوده که به‌شدت دست به تقویت و نوسازی توانمندی نظامی خود زده و نفوذش را در منطقه افزایش داده است. پس از جنگ روسیه و اوکراین، رهبران سیاسی توکیو اعتماد به پایداری ضمانت‌های امنیتی ایالات‌متحده را از دست داده‌اند و با نوعی ترس از رهاشدگی توسط امریکا، از ضرورت آماده‌سازی ارتش خود برای شرایط احتمالی جنگ، سخن می‌گویند. براین‌اساس، راهبرد امنیت ملی جدید دولت کیشیدا[1] نمایانگر نقطهٔ عطفی است که تحولی بنیادین در وضعیت دفاعی ژاپن ایجاد می‌کند. براساس سیاست‌ها و اصلاحات قانونی‌ای که آبه[2] انجام داده است، این تغییرات تا چند سال پیش غیرقابل‌تصور بود. دراین‌راستا، مهم‌ترین پرسش‌های پیش روی نویسندگان پژوهش حاضر این است که «آیا این تحولات، بیانگر احتمال تغییر بنیادین در راهبرد بین‌المللی ژاپن یا تغییری اساسی در واکنش به ظهور چین است یا می‌توان همچنان تداوم دیدگاه‌ها و راهبردهای سنتی جنگ سرد ژاپن را مشاهده کرد؟» «چنین تغییری (درصورت بروز)، چه پیامدهای بلندمدتی بر روابط امنیتی چین و ژاپن ازیک‌سو و تلاش‌های انجام‌شده به‌رهبری ایالات‌متحده برای موازنه‌بخشی دوبارهٔ نظم امنیتی منطقه‌ای شرق آسیا ازسوی‌دیگر، خواهد داشت؟» پژوهش حاضر با تمرکز بر دورهٔ فومیو کیشیدا و اینکه تحول در راهبرد امنیتی و دفاعی ژاپن در این دوره نسبت به دورهٔ شینزو آبه، محسوس‌تر شده و با عنوان «دکترین کیشیدا» تعریف می‌شود، در پی پاسخ به این پرسش است که «چه مؤلفه‌هایی بر تحول راهبرد امنیتی و دفاعی ژاپن در دوران کیشیدا و ارائهٔ دکترین وی تأثیرگذار بوده است؟» مقالهٔ حاضر، براساس رویکرد نوواقع‌گرایی با نگاهی به واقع‌گرایی تهاجمی، اما در چارچوب واقعیت‌های ناشی از پیچیدگی نظام بین‌الملل، به تحلیل نظری و تجربی راهبرد دفاعی‌ـامنیتی ژاپن پرداخته است.

۱. پیشینهٔ پژوهش

هنگامی‌که به ادبیات پژوهشی در بررسی رویکردهای دفاعی‌ـامنیتی و چگونگی واکنش ژاپن به تحولات ساختاری بین‌المللی و منطقه‌ای (ازجمله ظهور چین)، مراجعه می‌کنیم، می‌توانیم دریابیم که تعداد زیادی از تحلیلگران و نظریه‌پردازان، چنین واکنش و اقداماتی از سوی ژاپن را محدود تلقی می‌کنند یا قائل به تغییر بنیادین در راهبرد بین‌المللی و امنیتی ژاپن نیستند. از این دیدگاه، اگرچه سنت دیپلماتیک و دفاعی ژاپن در

---

۱. Fumio Kishida
۲. Shinzo Abe

منطقهٔ آسیاپاسیفیک به‌روز شده است، اما همچنان دیدگاه و راهبردهای خود را از زمان جنگ سرد حفظ کرده است و در چارچوب نظم مبتنی‌بر قوانین عمل می‌کند (Tamaki, 2020; Friman, Katzenstein, Leheny & Okawara, 2008)؛ به‌عنوان مثال، *پرنندرا جین* (۲۰۲۲) از «بنیاد پژوهشی محقق»[۱]، در گزارش خود در سال ۲۰۲۲ دربارهٔ سیاست دفاعی و امنیتی ژاپن، باوجود تغییرات، این سیاست‌ها را صلح‌طلبانه و محدود توصیف کرده است و افزایش بودجهٔ دفاعی ژاپن تا سال ۲۰۲۷ را امری بعید می‌داند.

ازسوی‌دیگر، برخی از تحلیلگران در چارچوب دیدگاه نوواقع‌گرایی، رفتار دولت ژاپن در واکنش به تحولات سیستمی ازجمله رشد چین را به‌دلیل عدم پیگیری رویکرد موازنه یا همنوایی با آن، نوعی ناهنجاری ساختاری توصیف کرده‌اند که پیش‌بینی‌های معمول این نظریه را به‌چالش می‌کشد که سبب به‌حاشیه رفتن تحلیل نوواقع‌گرایانهٔ قانع‌کننده شده است و فضا را برای دیدگاه‌های لیبرالیسم و سازه‌انگارانه با اولویت هنجارها و اصول ریشه‌دار داخلی ضدنظامی باز کرده است. بااین‌حال، تحلیل‌های بدیل و بیشتر مبتنی‌بر واقع‌گرایی در سال‌های اخیر، با تمرکز بر ضرورت توجه به نشانه‌های اراده و توانایی ژاپن برای تغییر بنیادین در راهبرد امنیت ملی و دفاعی‌اش (اگرچه با گام‌هایی محدود و تدریجی)، در پاسخ به تحولات ساختاری بین‌المللی نوشته شده‌اند (Hughes, 2012, 2016, 2022; Fraioli, 2023; Kallender & Hughes, 2019; Smith, 2018). همچنین، می‌توان به مقالهٔ *تسانائو واتانبه* (Watanabe, 2022) با عنوان «تکامل سیاست امنیتی ژاپن: تعامل بین پیشنهادهای اتاق فکر و اجرای دولت»، تعامل بین توصیه‌های سیاستی اتاق‌های فکر (مانند کمیسیون‌های دفاعی و امنیتی) و تحقق آن‌ها توسط دولت، از سال ۱۹۹۵ تا به‌امروز، را بررسی کرده و نشان داده است که کابینهٔ آبه، بسیاری از سیاست‌های بلندپروازانهٔ پیشنهادشده در اتاق‌های فکر، ازجمله اجازهٔ استفاده از حق دفاع دسته‌جمعی، ایجاد شورای امنیت ملی، و ایجاد راهبرد امنیت ملی را اجرا کرده است و همچنین، پیشنهادهای اتاق فکر به کیشیدا دربارهٔ تحول در سیاست امنیتی ژاپن نیز بررسی شده است.

در میان پژوهش‌های انجام‌شده دراین‌باره به زبان فارسی نیز *زینب فرهادی* (۱۳۹۸)، در کتاب خود با عنوان «تحول در راهبرد دفاعی‌ـامنیتی ژاپن؛ زمینه‌ها و پیامدها (۲۰۱۸-۲۰۰۱)» ضمن بررسی سیاست خارجی جدید ژاپن تلاش کرده است به چرایی ورود این کشور به دورهٔ جدید در حوزهٔ سیاست خارجی پاسخ دهد.

---

۱. Observer Research Foundation

قاسم محبعلی (۱۳۸۸)، نیز اگرچه در مقالهٔ خود با عنوان «تحول در راهبرد امنیت ملی ژاپن»، سیاست خارجی ژاپن را پس از جنگ سرد برپایهٔ ضرورت‌های داخلی و تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی بررسی کرده است، اما تحولات اخیر در راهبرد امنیتی‌ـدفاعی ژاپن و ضرورت‌های تفسیر و تعدیل مادهٔ ۹ قانون اساسی این کشور را دربر نمی‌گیرد؛ بنابراین، پویایی‌های امنیتی درحال‌تغییر در داخل و محیط پیرامون ژاپن، فضا را برای تحلیل نوواقع‌گرایانهٔ راهبرد دفاعی‌ـامنیتی این کشور، به‌ویژه در دورهٔ کیشیدا، آماده کرده است که عمدتاً در ادبیات پژوهشی موجود، مغفول مانده یا ناچیز بوده است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، بسیاری از نظریه‌های روابط بین‌الملل که درحال‌حاضر برای توضیح راهبرد بین‌المللی و دفاعی‌ـامنیتی ژاپن به‌کار می‌روند، برجسته‌ترین راهبرد این کشور را موازنهٔ قدرت محدود یا مصون‌سازی[۱] برای پرهیز از موازنهٔ سخت قدرت توصیف می‌کنند.

نظریه‌های نوواقع‌گرایی و نهادگرایی لیبرال، مسیرهایی را نشان می‌دهند که در آن دولت‌های ثانوی یا قدرت‌های درجهٔ دوم، همانند ژاپن، ممکن است در پاسخ به تغییر در توزیع توانمندی‌ها و ساختار نظام بین‌المللی در وضعیت گذار قدرت سیستمی و ظهور و سقوط هژمون دنبال کنند و اینکه چگونه ممکن است بازنگری در راهبردهای عمده را تسریع کنند. واقع‌گرایی تهاجمی، وضعیت پیش‌فرضی را بررسی می‌کند که در آن دولت‌ها در برابر توازن قدرت، بسیار حساس بوده و همواره به‌دنبال فرصتی برای افزایش قدرت خود یا تضعیف رقبا خواهند بود. دراین‌راستا، دولت‌ها با تغییر در توزیع توانمندی‌ها و تحولات سیستمی، دست به موازنهٔ سخت قدرت برای بازگرداندن تعادل می‌زنند و اگر امکان‌پذیر نباشد، به همنوایی با قدرت هژمون یا قدرت نوظهور سیستمی روی می‌آورند (Mearsheimer, 2009, 349). در واقع‌گرایی تهاجمی، شرط اصلی برای تسریع موازنهٔ قدرت، فرض کمیابی امنیت و نگرانی از حرکت دولت‌ها به‌سوی افزایش توانمندی‌ها براساس قدرت نسبی است. آن‌ها بر این نظرند که در سیاست جهان به‌ندرت می‌توان قدرت‌هایی را یافت که از وضعیت موجود حمایت کنند؛ زیرا، این نظام انگیزه‌هایی قوی برای دولت‌ها ایجاد می‌کند تا در پی فرصت‌هایی برای کسب قدرت به‌قیمت رقبای خود و استفاده از آن موقعیت‌ها باشند. زمانی‌که منافع بیشتر از هزینه‌ها باشد، هدف غایی یک دولت، دستیابی به هژمونی در نظام است (Revista del Instituto Español, 2019, 49-50). درنتیجه، دولت‌ها برای غلبه بر چنین چالش‌هایی در

---

۱. Hedging Strategy

پی موازنهٔ سخت قدرت، هم در داخل از طریق ایجاد قابلیت‌های نظامی ملی و اتکا به خود و هم در خارج از طریق توسل و تجمیع توانایی‌ها با شرکای راهبردی و اتحاد و ائتلاف خواهند بود؛ حتی اگر این اقدام برای آن‌ها خطر رها شدن توسط قدرت متحد بزرگ را به‌همراه داشته باشد. البته واقع‌گرایی تهاجمی همچنین نشان داده است که قدرت‌های بزرگ یا ثانوی ممکن است با استفاده از موازنهٔ نرم در برابر قدرت هژمون یا چالشگر نوظهور (از طریق پیگیری برنامه‌های دیپلماتیک، اقتصادی، توزیع الگوهای ارتباطی، پیوندسازی، و راه‌های کمتر نظامی)، مسیر هژمون شدن قدرت چالشگر یا اعمال سلطه آن را پیچیده‌تر و چالش‌برانگیزتر کنند (Mearsheimer, 2009).

درمقابل، واقع‌گرایی تدافعی به‌عنوان شکل دیگری از نوواقع‌گرایی، شرایط جایگزینی را نشان می‌دهد که ممکن است برای توضیح جهت‌گیری رفتاری دولت‌ها در راستای پیگیری موازنهٔ محدودتر یا راهبرد مصون‌سازی به‌کار رود. واقع‌گرایی تدافعی، با پیش‌فرض گرفتن اینکه دولت‌ها تغییر در توانمندی‌های نسبی را کمتر نگران‌کننده می‌دانند و نیز امنیت را چندان کمیاب تلقی نمی‌کنند، مفروضاتی را ارائه می‌دهند که در آن شرایط، دولت‌ها ممکن است رفتار توازن‌بخش محدودتری را دنبال کنند (Fulton, 2022). نخستین مفروض این است که دولت‌ها، نقش متغیرهای جغرافیایی را در ارتقای امنیت خود و ضرورت ایجاد قابلیت‌های توازن‌بخش، به‌ویژه برپایهٔ معادلهٔ «دفاع-تهاجم» درنظر می‌گیرند و درنتیجه، با برتری دفاعی ناشی از فناوری نظامی که ممکن است از طریق قابلیت‌های داخلی یک دولت یا از خارج از طریق شرکای ائتلاف به‌دست آید، تمایل به رفتار توازن‌بخش محدود را در مقابل موازنهٔ سخت موردنظر واقع‌گرایی تهاجمی از خود بروز می‌دهند (Hughes, 2012; Snyder, 2002, 152-151). مفروض دوم این است که دولت‌ها نه‌تنها توانایی‌ها، بلکه تهدیدها و نیت‌ها را نیز متوازن می‌کنند. البته باوجود تأکید واقع‌گرایی تدافعی بر ادراک تهدید به‌عنوان محرک اصلی متوازن‌سازی رفتار، امکان تعریف دقیق و عملیاتی آن وجود ندارد که این خود، یکی از چالش‌های نظری و تجربی موجود در این نظریه است. بااین‌حال، در تحلیل‌های جدیدتر، شروع به مشخص کردن یا ارائهٔ برخی از شاخص‌ها برای تشخیص یا مصداقی کردن ارزیابی خوش‌خیم یا بدخیم بودن نیت‌های دولت‌ها کرده‌اند که از آن‌جمله می‌توان به رعایت اصول معاهدات دوجانبه، تعهدات آن‌ها به مشارکت اقتصادی، و مشارکت معنادار در نهادهای چندجانبه، میزان انعطاف‌پذیری و توانایی تأثیرگذاری بر آن‌ها از طریق تعامل سیاسی-اقتصادی اشاره کرد (Hamilton & Rathbun, 2013).

بنابراین، برپایهٔ مفروضات واقع‌گرایی تدافعی، دولت‌ها ممکن است در پی توازن حداقلی در داخل و خارج

و در کنار آن، به‌کارگیری راهبردهای تعامل یا مصون‌سازی، برای تأثیرگذاری و تعدیل رفتار دولت‌های دیگر به‌جای توازن سخت قدرت باشند. می‌توان گفت در راهبرد مصون‌سازی عناصر واقع‌گرایی تدافعی با دیدگاه‌های لیبرال دربارهٔ راهبردهای دولت برای واکنش به محیط پیچیدهٔ برآمده از گذار قدرت هژمونیک، با هم تلاقی می‌کنند (Hughes, 2016). راهبرد مصون‌سازی در میانهٔ دو طیف موازنه و همنوایی قرار دارد و بیانگر نوعی موازنهٔ نرم با دستاوردهای مطلق است. این راهبرد، مجموعه‌ای از سیاست‌ها و اقدامات با هدف اجتناب (یا برنامه‌ریزی برای احتمالات) در شرایطی است که در آن، دولت‌ها به‌دلیل پیچیدگی محیط بین‌الملل، قادر به گزینش راهبرد سیاسی مستقیم، همانند موازنه یا همراهی یا حتی بی‌طرفی نیستند؛ بنابراین، در پی راه میانه‌ای هستند که از انتخاب یکی در مقابل دیگری، دوری کنند (Goh, 2005; Lim & Cooper, 2015; Matsuda 2012; Tessman, 2012). تلاقی واقع‌گرایی تدافعی و لیبرالیسم در سناریوهای احتمالی در وضعیت گذار قدرت سیستمی را می‌توان در مفهوم «راهبرد بزرگ هژمونی لیبرال» ایالات‌متحده به‌عنوان ابزاری برای ترغیب کشورهای نوظهور (مانند چین) برای نشان دادن نیت‌های خیرخواهانهٔ خود یا دولت‌های ثانوی دیگر برای همراهی با خواسته‌های نظم هژمونیک لیبرال در راستای حفظ وضع موجود (مانند رفتار ژاپن) مشاهده کرد. در این شرایط، ترکیب واقع‌گرایی تدافعی و لیبرالیسم (یعنی نظم لیبرال قانون‌محور)، مجموعه‌ای از شرایط فراگیر و فرعی تسهیل‌کننده را شکل می‌دهند: مانند برتری توانمندی‌های دفاعی، پیش‌بینی‌پذیر بودن و انعطاف‌پذیری نیت‌های دولت‌های دیگر، محدودیت‌های سیاسی داخلی که ممکن است مخالف توازن سخت قدرت باشند که دولت‌ها را به سوی اتخاذ راهبرد مصون‌سازی سوق می‌دهد (Hughes, 2016).

اگر راهبرد بین‌المللی ژاپن در بیشتر دوره‌های پس از جنگ سرد تا دههٔ نخست هزارهٔ جدید، بررسی و ارزیابی شود، می‌توان گفت که تأییدکنندهٔ موضع واقع‌گرایی تدافعی در چارچوب «موازنه‌بخشی محدود»، «بازدارندگی لیبرال»، یا کاربرد راهبرد «مصون‌سازی» در واکنش به دگردیسی در توزیع توانمندی‌ها در نظام بین‌الملل و نظام منطقه‌ای پیرامونی‌اش بوده است (Fulton, Hughes, 2012; 2022). ژاپن در این راهبردها، بیشتر نقش پاسدار منطقه‌ای را برای حفظ نظم لیبرال قانون‌محور به‌رهبری آمریکا ایفا کرده است. «دکترین یوشیدا» به‌عنوان راهبرد اصلی ژاپن، از بسیاری جنبه‌ها، تجلی کلاسیک راهبرد مصون‌سازی و رویکرد عمل‌گرایانه بوده است که در قالب مجموعه‌ای از شرایط مساعد امکان‌پذیر شده بود.

به‌همین‌دلیل، برخی تحلیلگران از جهت‌گیری رفتاری ژاپن، با عنوان «واقع‌گرایی مبتنی‌بر اکراه»[1] (Green & Self, 1996; 2001; Izumikawa, 2010, Hughes, 2012) یاد کرده‌اند. ژاپن براساس این راهبرد، با همسویی و اتحاد راحت با ایالات‌متحده و واگذاری مسئولیت به آن برای حفظ امنیت خود در یک دوره و ایفای نقش پاسدار منطقه‌ای امریکا و کسب مسئولیت‌های بیشتر در دوره‌ای دیگر (با ایجاد نوعی توازن محدود در برابر چین و ایالات‌متحده) در راستای حفظ ثبات در نظم منطقه‌ای آسیاپاسیفیک اقدام کرده است. اما اکنون شواهد روزافزونی وجود دارد مبنی‌بر اینکه شرایط تضمین‌کنندهٔ حفظ راهبرد مصون‌سازی و توازن محدود در چارچوب اصول واقع‌گرایی تدافعی و لیبرالیسم، در طول یک دههٔ گذشته رو به فرسایش نهاده است؛ بنابراین، لازم است که نظریه‌های یادشده در مفروضات و مواضع راست‌کیشانهٔ خود برای تحلیل راهبرد بین‌الملل و دفاعی‌ـامنیتی ژاپن، بازنگری کنند.

نگرش پیشین سیاست‌گذاران ژاپنی دربارهٔ بی‌ضرر دانستن نیت‌های چین به‌عنوان یک قدرت نوظهور سیستمی و نیز اعتماد آن‌ها به انعطاف‌پذیری بالقوهٔ نیت‌های این کشور از طریق تعامل سیاسی ـاقتصادی، تغییر کرده است. آن‌ها همچنین، معادلهٔ دفاع‌ـتهاجم، چه در داخل و چه در خارج را به‌ضرر خود در محیط منطقه‌ای و به‌نفع چین می‌دانند. افزون‌براین، اجماع داخلی دربارهٔ خیرخواهانه دانستن رفتارهای چین و حتی پایبندی امریکا به دفاع از ژاپن در وضعیت منازعه با قدرت‌های چالشگر منطقه‌ای نیز درحال افول است؛ موضوعی که سبب قدرت‌گیری احزاب و جریان‌های تجدیدنظرطلب و ناراضی از وضع موجود ژاپن شده است. مشاهدهٔ راهبرد دفاعی‌ـامنیتی ژاپن، ازجمله «دکترین کیشیدا» که نوعی گسست از دکترین یوشیدا به‌شمار می‌آید، بیانگر آغاز تغییر عمده در راهبرد این کشور، از راهبرد مصون‌سازی به‌سوی موازنهٔ فعال نرم و موازنهٔ اولیهٔ سخت است.

چنین تغییری در راهبرد ژاپن را باید پیامد وضعیت ناشی از گذار قدرت و ورود به عصر عدم‌قطعیت دانست. ازیک‌سو، اکنون در دورهٔ گذار قدرت سیستمی ناشی از تلاقی جهانی و منطقه‌ای رقابت چین و ایالات‌متحده هستیم که منطق اتحاد و ائتلاف را به‌هم ریخته است و هنوز تکلیف قطبیت در آن مشخص نیست؛ رفتارهای جسورانهٔ چین و نظم‌سازی‌های موازی آن، نظام بین‌الملل را وارد مرحلهٔ نظم مهارشونده کرده است؛ درحالی‌که تعهدات و راهکارهای ایالات‌متحده برای حفظ نظم مطلوب خود چندان مشخص نیست و با عدم‌قطعیت همراه است. ازسوی‌دیگر، روند یادشده با شدت‌گیری فرایند جهانی‌شدن، رشد

---

۱. Reluctant Realism

منطقه‌گرایی، و پیچیدگی فزایندهٔ سیاست جهان، تقویت شده و ارتباطات و آسیب‌پذیری را به‌گونه‌ای یکسان افزایش داده است. در چنین شرایط برآمده از پیچیدگی سیستمی، اصل کنترل چرخه‌ای به اصلی تعیین‌کننده در نظام بین‌الملل تبدیل شده است که کنترل در آن به‌دلیل فرایند بازخورانی مثبت یا منفی، ویژگی چرخه‌ای دارد؛ به‌این‌معنا که در کنترل چرخه‌ای، کنترل نه در دست کنترل‌کننده است و نه در دست کنترل‌شونده، بلکه بین آن‌دو در چرخش است و درواقع، کنترل‌کننده و کنترل‌شونده به‌گونه‌ای جداگانه وجود ندارد. هر بخش نظام نسبت به دیگری، کنترل‌کننده به‌شمار می‌آید که به‌نوبهٔ خود، بازگوکنندهٔ خودساماندهی، شاخه‌ای شدن، و تکامل هم‌زمان نظام است. همچنین، برپایهٔ اصل ثبات پویا، ثبات در چنین نظام‌هایی از پویایی برخوردار است؛ به‌این‌معنا که به‌دلیل پرشمار بودن نقاط تعادلی، امکان حرکت نظام از یک نقطهٔ مشخص به نقطه یا نقاط دیگر وجود دارد. به‌همین‌دلیل، ثبات در نظام‌های پیچیده، زودگذر است و آنان پیوسته در وضعیت گذار قرار دارند (Cairney, 2012, 349-353; Arfi, 2006).

همین ویژگی سبب می‌شود که ژاپن به‌دلیل افزایش عدم‌قطعیت‌ها و پیش‌بینی‌ناپذیری جهت‌گیری‌های رفتاری چین و میزان پایبندی امریکا به تعهداتش به تغییر در راهبرد دفاعی ـامنیتی خود روی آورد. همچنین، راهبرد ژاپن در شرایط فعلی با تأثیرپذیری از اصل کنترل چرخه‌ای و با توجه به غیرخطی بودن رفتارهای بازخورانی و کنترل چرخه‌ای چین و امریکا در هندوپاسیفیک، به‌گونه‌ای پاندولی بین موازنهٔ نرم و موازنهٔ اولیهٔ سخت در نوسان است. این‌گونه رفتار نوسانی بین موازنهٔ نرم (که نشان می‌دهد به‌طور کامل از راهبرد مصون‌سازی صرف‌نظر نمی‌کند) و موازنهٔ سخت اولیه، بیانگر تلاش ژاپن برای یافتن مسیرهای نوین انتقال فشارهای سیستمی ناشی از حاکم شدن نظم نامتقارن است. نشانه‌های اولیهٔ حرکت از راهبرد مصون‌سازی به‌سوی موازنهٔ اولیهٔ سخت را می‌توان در دکترین کیشیدا و ایجاد و تقویت قابلیت‌های دفاعی[1] و نیز قابلیت‌های انتخابی پیگیری برنامهٔ قدرت‌افزایی توسط ژاپن مشاهده کرد که در بخش بعدی بررسی خواهد شد؛ بنابراین، اگر تا پیش‌ازاین، برپایهٔ مفروضات واقع‌گرایی تدافعی و به‌ناچار و با بی‌میلی، در چارچوب نظم قانون‌محور امریکا و همسو با رویکردهای موزانهٔ محدود اقدام می‌کرد، اکنون با توجه به رنجش از وضع موجود خود و برپایه واقع‌گرایی خشم‌آمیز[2] (Hughes, 2012, 2016) و با بروز مفروضات

---

۱. Japan Self-Defense Forces (JSDF)

۲. Resentful Realism

واقع‌گرایی تهاجمی، به‌سوی استقلال نسبی راهبردی، در عین حفظ اتحاد و ائتلاف خود با امریکا روی آورده است. این وضعیت می‌تواند پیچیدگی بیشتر نظام منطقه‌ای و تشدید بی‌ثباتی آن را (به‌جای موازنهٔ قدرت)، در پی داشته باشد؛ بنابراین، واقع‌گرایی تدافعی، نیازمند بازنگری در مفروضات اولیهٔ خود در تحلیل رفتار ژاپن است و واقع‌گرایی تهاجمی (البته بااحتیاط و در چارچوب منطق پیچیدگی) از قابلیت تبیین بهتری برای تغییر در راهبرد دفاعی‌ـامنیتی ژاپن و بررسی عوامل شکل‌دهندهٔ آن برخوردار است.

۳. روند تحول در راهبرد دفاعی و امنیتی ژاپن پیش و پس از جنگ سرد

ژاپن، از پایان جنگ جهانی دوم، پیوسته مسیر یک کشور صلح‌طلب را دنبال کرده است و تاکنون به حفظ سیاست ملی منحصراً دفاع‌محور، تبدیل نشدن به قدرت نظامی‌ای که تهدیدی برای کشورهای دیگر باشد، و رعایت سه اصل غیرهسته‌ای، پایبند بوده است (Japan NSS[1], 2013, 3). مادهٔ ۹ قانون اساسی این کشور که پس از جنگ جهانی دوم توسط مقامات آمریکایی تهیه شد، ژاپن را از حفظ ارتش برای تقویت توانمندی‌های تهاجمی منع می‌کند (Kiely, 2019). براساس این ماده، «مردم ژاپن با آرزوی خالصانهٔ صلح بین‌المللی مبتنی‌بر عدالت و نظم، برای همیشه از جنگ به‌عنوان حق حاکمیتی ملت و تهدید یا استفاده از زور به‌عنوان وسیله‌ای برای حل‌وفصل اختلافات بین‌المللی، چشم‌پوشی می‌کنند. به‌منظور تحقق هدف بند پیشین، نیروهای زمینی، دریایی، هوایی، و سایر قابلیت‌های جنگی، هرگز حفظ نمی‌شوند و حق جنگ‌طلبی دولت به‌رسمیت شناخته نخواهد شد» (The Constitution of Japan, 2004).

در طول دورهٔ اشغال ژاپن توسط متفقین، پس از جنگ جهانی دوم، نخست‌وزیر شیگرو یوشیدا، مجموعه‌ای از سیاست‌های خارجی و امنیتی پس از جنگ را مطرح کرد که به «دکترین یوشیدا» معروف شد. این دکترین به‌شرح زیر تعریف شده است: ۱) ژاپن، امنیت ملی خود را از طریق اتحاد با ایالات‌متحده تضمین می‌کند؛ ۲) ژاپن، ظرفیت پایینی برای دفاع از خود دارد؛ ۳) ژاپن، منابع ذخیره‌شده در نتیجهٔ سیاست‌های اول و دوم در فعالیت‌های اقتصادی را صرف توسعه کشور به‌عنوان کشوری تجاری می‌کند. اصطلاح دکترین یوشیدا در سال ۱۹۷۷ توسط *ماساشی نیشیهارا*[2] متخصص برجسته، به‌عنوان الگویی برای تعریف راهبرد سازگار و عمل‌گرا در ژاپن پس از جنگ ابداع شد. این راهبرد در اواخر دههٔ ۱۹۷۰ و اوایل دههٔ ۱۹۸۰، زمانی‌که قدرت ساختاری و اقتصادی ایالات‌متحده به‌تدریج روبه‌افول نهاده و ژاپن درحال

---

۱. National Security Strategy of Japan

۲. Masashi Nishihara

تبدیل شدن به یک غول اقتصادی بود، در میان دانشمندان ژاپنی به نقطهٔ ثابتِ تعادل تبدیل شد (Sugita, 2016, 123). پس از جنگ سرد، ژاپن برخلاف مادهٔ ۹ قانون اساسی خود، مایل و قادر به حفظ نیروهای مسلح توانمند با عنوان «نیروهای دفاع از خود»[۱] بود (Fels, 2017, 514).

این کشور از سال ۲۰۰۱، کمک‌های خود را برای حفظ امنیت جهانی مشترک، ازجمله در قالب حمایت از «جنگ علیه تروریسم» ایالات‌متحده، به‌گونه‌ای چشمگیر افزایش داد. همچنین، در سال ۲۰۰۴ (هرچند زیر فشار شدید ایالات‌متحده) یک گروه نظامی را در جنوب عراق مستقر کرد که تا سال ۲۰۰۶، کمک‌های بشردوستانه ارائه می‌کردند. نیروی دریایی ژاپن، پشتیبانی لجستیکی را در اقیانوس هند برای کشتی‌های جنگی ایالات‌متحده و سایر کشتی‌های جنگی درگیر در جنگ در افغانستان فراهم می‌کرد و به مأموریت بین‌المللی مبارزه با دزدی دریایی در خلیج عدن پیوست (Berkofsky, 2009). در سال ۲۰۱۵ و در دورهٔ نخست‌وزیری شینزو آبه، ژاپن در اقدامی تاریخی، قانون اساسی خود را بازتفسیر کرد؛ به‌گونه‌ای که به ارتش این کشور اجازه داد برای نخستین‌بار از متحدانش، هرچند در شرایطی محدود، دفاع کند. این تغییر به ایالات‌متحده و ژاپن کمک کرد تا یک‌بار دیگر، در دستورالعمل‌های دفاعی خود بازنگری کنند، دامنهٔ همکاری نظامی‌شان را گسترش دهند و اتحادشان را بر تهدیدات فعلی، ازجمله چین و کره شمالی و فناوری‌های جدید متمرکز کنند. جانشینان آبه، *یوشیهیده سوگا*[۲] و فومیو کیشیدا، از اعضای حزب لیبرال‌دموکرات، با چشم‌انداز سیاست خارجی آبه موافق بودند و با ابراز نگرانی از افزایش قدرت چین، از افزایش هزینه‌های دفاعی حمایت می‌کردند (Cheng and Maizland, 2021). می‌توان گفت، دکترین آبه که در روند تکاملی سیاست‌گذاری بلندمدت ژاپن قرار دارد (برپایهٔ آنچه در بخش نظری توضیح داده شد)، بیشتر مبتنی‌بر رویکردی واقع‌گرایانه است تا ملی‌گرایانه. منطق اصلی این دکترین، ژاپن را به‌سوی شکل جدیدی از واقع‌گرایی منطقه‌ای سوق می‌دهد. دکترین آبه در راستای تقویت قدرت دفاعی ژاپن، در چارچوب بازدارندگی مشارکتی (بازدارندگی لیبرال)[۳] قابل‌درک است. در بازتفسیر قانون اساسی ۲۰۱۴ کابینهٔ آبه تأکید شده است: «هیچ کشوری نمی‌تواند صلح را به‌تنهایی تأمین کند. با نگاهی واقع‌بینانه، تنها با دستیابی به بازدارندگی بیشتر از طریق همکاری نزدیک‌تر با آمریکا و تجدیدنظر در آنچه دفاعی به‌شمار

---

۱. JSDF

۲. Yoshihide Suga

۳. برای درک بیشتر این مفهوم به بخش نظری مقاله مراجعه شود.

می‌آید، می‌توان به مقابله پرداخت» (Envall, 2018, 1-11)؛ بنابراین، برخلاف فرهنگ ملی صلح‌آمیز ژاپن، کابینهٔ آبه بر واقعیت‌های محیط امنیتی ژاپن تأکید داشته و اتخاذ سیاست‌های واقع‌گرایانه را در چنین محیط امنیتی‌ای و در برابر چین و کره شمالی هسته‌ای، رویکردی مناسب می‌دانست. برمبنای رویکرد وی، دیگر ژاپن نمی‌تواند بر فرهنگ ملی صلح‌آمیز خود ــ که مبتنی‌بر کاهش نقش و هزینه‌های نظامی این کشور است ــ تکیه کند.

ارادهٔ ژاپن برای بهبود پایدار توانمندی‌های دفاعی‌اش را می‌توان در اجرای سومین سال «برنامهٔ دفاعی میان‌مدت»[1] (سال مالی ۲۰۱۹ـ۲۰۲۳) مشاهده کرد که در ۱۸ دسامبر ۲۰۱۸ توسط کابینه تصویب شد. این برنامه ادامه «دستورالعمل‌های برنامهٔ دفاع ملی برای سال مالی ۲۰۱۹ و پس‌ازآن»[2] است تا به «نیروی دفاعی چندحوزه‌ای»[3] (حوزه‌های فضا، سایبرو الکترومغناطیس) برای شکل‌دهی به توانمندی دفاعی مؤثر شکل دهد. افزون‌براین، ژاپن توانایی دفاعی خود را برای هماهنگی با تغییرات سریع فزاینده در محیط امنیتی، با سرعتی متفاوت با گذشته و با تخصیص منعطف و فشردهٔ منابع، ازجمله منابع انسانی مؤثر بدون پایبندی به بودجهٔ موجود، تقویت خواهد کرد (Ministry of Defense, 2021, 1- 3).

وزیر دفاع وقت ژاپن[4] (کیشیدا) در کابینهٔ شینزو آبه، در تاریخ ۱۱ سپتامبر ۲۰۲۰ اظهار داشت که شاید تنها بهبود توانایی رهگیری موشکی ژاپن برای حفاظت از جان مردم کشور کافی نباشد و پیشنهاد کرد، توکیو به توانایی تهاجمی دست یابد. پس از وی، یوشیهیده سوگا (در ۱۶ سپتامبر ۲۰۲۰ نخست‌وزیر ژاپن شد) و جو *بایدن*، در تاریخ ۱۶ آوریل ۲۰۲۱، در یک بیانیهٔ مشترک، بر اهمیت بازدارندگی برای حفظ صلح و ثبات در منطقه تأکید کردند و ژاپن متعهد شد برای تقویت توانایی‌های دفاع ملی خود در راستای تقویت هرچه بیشتر اتحاد و امنیت منطقه‌ای تلاش خواهد کرد. اما برخی تحلیلگران در پاسخ به چگونگی تقویت توانمندی دفاع ملی این کشور و در چارچوب منطق بازدارندگی، بر ضرورت درنظر گرفتن مفهوم نقطهٔ عزیمت[5] برای توانمندی‌های ضربهٔ ژاپن تأکید کرده‌اند تا قادر به بازداشتن چین از حملهٔ مسلحانه باشد یا بتواند از توانمندی لازم برای انجام عملیات ضربه که با پاسخ متقابل روبه‌رو می‌شود، برخوردار شود (Mori

---

۱ The Medium-Term Defence Programme (MDTP)

۲ the National Defence Programme Guidelines (NDPG)

۳ Multi-Domain Defense Force

۴. کیشیدا در آن زمان، وزیر دفاع کابینهٔ آبه بود.

۵ A Point-of-Departur

and others, 2021, 7). به‌بیان روشن‌تر، می‌توان گفت در محیط بین‌المللی پیچیدهٔ امروز، قدرت بازدارندگی مؤثر، به‌معنای تلاش برای واکنش اثرگذار به‌جای مقابله و تخریب است. پس از آبه، نخست‌وزیر وقت، یوشیهیده سوگا، در بحبوحهٔ افزایش شدید نیروهای نظامی چین، تشدید فشارهای برآمده از زرادخانه موشکی درحال‌رشد کرهٔ شمالی و ادامهٔ فعالیت‌های ارتش روسیه در شرق آسیا، به فرایند بهبود گستردهٔ توانمندی‌های دفاعی ژاپن ادامه داد. زمانی‌که آبه در سال ۲۰۲۰ از قدرت کنار رفت، این منطق فکری توسط جانشینان وی دنبال شد. جانشین او، یوشیهیده سوگا، از خط فکری آبه در عرصهٔ سیاست خارجی، ازجمله در مسائل دفاعی و امنیتی، پیروی کرد. کیشیدا، نخست‌وزیر کنونی، که در سال ۲۰۲۱ جانشین سوگا شد، نیز سیاست‌های دفاعی و امنیتی آبه را به‌گونه‌ای همه‌جانبه تأیید می‌کند. گفتنی است، کیشیدا، طولانی‌ترین دورهٔ وزارت امور خارجه ژاپن را پس از جنگ تجربه کرده و همچنین، در کابینهٔ آبه وزیر دفاع بوده است. به‌همین‌دلیل، ناظران ژاپنی، انتظار تداوم سیاست دفاعی و امنیتی نوین را دارند (Jain, 2022, 12). درحال‌حاضر ژاپن، تقریباً ۲۴۰۰۰۰ نیروی فعال (۱۵۰۰۰۰ نیروی زمینی، ۴۵۰۰۰ نیروی دریایی، ۴۵۰۰۰ نیروی هوایی) و ۱۴۰۰۰ نیروی گارد ساحلی دراختیار دارد (The World Fact Book, 2022).

با نخست‌وزیر شدن فومیو کیشیدا در اکتبر ۲۰۲۱، ژاپن در اواخر دسامبر ۲۰۲۲، راهبرد جدید امنیت ملی و دفاعی خود را با عنوان «دکترین کیشیدا» اعلام کرد. این دکترین، هنجارهای سیاسی اساسی بسیاری از دوره‌های پس از جنگ جهانی دوم را از بین برد. برپایهٔ راهبرد جدید مطرح‌شده، توکیو آمادهٔ رونمایی از طرح‌هایی برای دوبرابر کردن هزینه‌های دفاعی (۳۱۸ تا ۳۵۰ میلیارد دلار) در طول پنج سال آینده است و ۱ درصد غیررسمی تولید ناخالص داخلی را، که از سال ۱۹۷۶ ثابت بوده است، کنار می‌گذارد. این کشور همچنین، برنامه‌هایی را برای دستیابی به موشک‌های کروز دوربرد با قابلیت اصابت به اهدافی در داخل خاک کره شمالی یا چین و کاهش محدودیت‌های پس از جنگ در پیش‌بینی قدرت نظامی، تنظیم خواهد کرد و ممکن است بسیاری از محدودیت‌های باقی‌مانده برای صادرات تجهیزات دفاعی را که نخستین‌بار در سال ۱۹۶۷ تصویب و در سال ۲۰۱۴ به‌شکل محدود کنار گذاشته شد، به‌طور کامل حذف کند. این بسته درصورت اجرا شدن، سنت تغییر تدریجی در سیاست‌های دفاعی ژاپن را که ریشه در مادهٔ ۹ قانون اساسی دارد، خواهد شکست و سرانجام، وضعیت دفاعی ژاپن و اتحاد آمریکا را تغییر خواهد داد که ممکن است پیامدهای پیش‌بینی‌ناپذیری برای نظم منطقه‌ای داشته باشد. انجام این تغییر، سبب ایجاد محیط امنیتی منطقه‌ای می‌شود که مقامات ژاپنی از آن به‌عنوان چالش‌برانگیزترین محیط از زمان اشغال این کشور

توسط آمریکا یاد می‌کنند (Johnstone, 2022). سیاست‌گذاران ژاپنی به‌عمد از به‌کارگیری اصطلاحات «حملهٔ دوربرد» و «حملهٔ تهاجمی» پرهیز می‌کنند. درعوض، آن‌ها این‌گونه قابلیت‌های موشکی را با استفاده از عبارت‌هایی مانند «بازدارندگی» یا «دفاع از خود» توصیف می‌کنند؛ رویکردی که به دههٔ ۱۹۵۰ بازمی‌گردد (Harold and Hornung, 2021). بااین‌حال، در دهه‌های اخیر، توکیو که توسط جناح‌های جنگ‌طلب حزب حاکم لیبرال‌دموکرات هدایت می‌شود، به‌گونه‌ای فزاینده، نظامی‌سازی دوبارهٔ این کشور را گسترش داده است. درواقع، ژاپن درحال‌حاضر نهمین قدرت هزینه‌کننده در عرصهٔ نظامی در سطح جهان است؛ ازاین‌رو، به‌نظر می‌رسد گام منطقی بعدی، بازنگری در قانون اساسی باشد (Mason, 2021).

٤. دکترین فومیو کیشیدا؛ افزایش نقش ژاپن در سیاست جهانی

نظام‌های پیچیده در وضعیت عدم قطعیت، سیالیت، پراکندگی، و چندبعدی بودن قدرت، رفتارهای غیرخطی‌ای را از خود بروز می‌دهند که به‌نوبهٔ خود بر فرایند سیاست‌گذاری و سوگیری رفتار سیستمی و منطقه‌ای کنشگران تأثیر می‌گذارد. اگر عنصر حیاتی چشم‌انداز راهبردی منطقهٔ آسیاپاسیفیک را بازگشت رقابت قدرت‌های بزرگ بدانیم، «دکترین کیشیدا»، ادامهٔ سیاست‌های واقع‌گرایانهٔ شینزو آبه در بستر چنین عدم قطعیتی و رفتارهای غیرخطی ناشی از نظم نامتقارن حاکم بر منطقه است. آنچه کیشیدا از آن با عنوان «دیپلماسی واقع‌گرایانه برای دورهٔ جدید» یاد می‌کند، ادامهٔ همان مفهوم جدید نیروی دفاعی پویا[1] است که از سال ۲۰۱۳ در دکترین دفاعی ژاپن گنجانده شد. به‌گفته کیشیدا، «همان‌گونه که جامعهٔ بین‌المللی بر سر یک چهارراه تاریخی سخت و واقع‌بینانه قرار گرفته است و به ارزش‌های جهانی اهمیت می‌دهد، من نیز متعهد به «دیپلماسی واقع‌گرایانه برای دورهٔ جدید» هستم که به‌طور کامل به این نوع عمل‌گرایی پایبند است. ما در مقابله با چالش‌ها و بحران‌هایی که ژاپن، آسیا، و جهان با آن روبه‌رو هستند، فعالانه‌تر از همیشه عمل خواهیم کرد» (Prime Minister Office of Japan, 2022). کیشیدا با درنظر گرفتن این چشم‌انداز، به‌منظور حفظ و تقویت نظم صلح‌آمیز در این منطقه، «چشم‌انداز کیشیدا برای صلح» را مطرح، و پنج رکن ابتکاری زیر را برای تقویت نقش دیپلماتیک و امنیتی ژاپن در منطقه ترسیم کرد:

۱. حفظ و تقویت نظم بین‌المللی قانون‌محور: ما به‌ویژه، برای ایجاد تحولات جدید بر هند و پاسیفیک آرام، آزاد، و باز تأکید کرده و برای رسیدن به آن اعمال فشار خواهیم کرد؛

۲. افزایش امنیت: این امر مستلزم تقویت اساسی توانایی‌های دفاعی ژاپن هم‌زمان با تقویت اتحاد ژاپن و

---

۱. Dynamic Defence Force (DDF)

ایالات‌متحده و تقویت همکاری امنیتی با سایر کشورهای همفکر خواهد بود؛

۳. انجام تلاش‌های واقع‌بینانه برای ایجاد جهانی بدون سلاح هسته‌ای است؛

۴. تقویت وظایف سازمان ملل ازجمله اصلاحات شورای امنیت سازمان ملل؛

۵. تقویت همکاری‌های بین‌المللی در حوزه‌های سیاست جدید مانند امنیت اقتصادی است (Prime Minister Office of Japan, 2022).

از این پنج رکن چشم‌انداز صلح کیشیدا در حوزهٔ دیپلماسی و امنیت با عنوان «دکترین کیشیدا» یاد می‌شود. این دکترین در حوزهٔ دفاعی و امنیتی دارای اهداف مهمی است که متضمن گامی در راستای تداوم تغییر در دکترین دفاعی برپایهٔ مفهوم جدید نیروی دفاعی پویا است و ویژگی آن، نیروهای سبک‌تر و به‌لحاظ فناوری، پیشرفته‌تر با قابلیت‌های پیش‌بینی قدرت در شرایط احتمالی و پیش‌بینی‌ناپذیر منطقه‌ای است. برهمین‌اساس، فومیو کیشیدا، که در ۴ اکتبر ۲۰۲۱ نخست‌وزیر ژاپن شد، در سخنرانی خود در نوزدهمین گفت‌وگوی شانگری‌لا[۱] در تاریخ ۱۰ ژوئن ۲۰۲۲ در سنگاپور، طرح دفاعی و امنیتی خود در منطقه و ازجمله تصمیم بر دوبرابر کردن هزینه‌های دفاعی فعلی (۳۲۰ تا ۳۵۰ میلیارد دلار) با تخصیص ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی را مطرح کرد تا ژاپن، نقش برجسته‌تری در اقتصاد جهانی و همچنین، دفاع و امنیت جهانی و سیاست ایفا کند (Hughes, 2022). در دورهٔ کیشیدا، با توجه به پیچیدگی محیط امنیتی بین‌المللی و مقابله با تهدیدات آن، در سه سند کلیدی مرتبط با امنیت این کشور بازنگری انجام شد و به‌طور خاص، نوسازی و توسعهٔ ارتش در دستورکار قرار گرفت. این سه سند عبارتند از:

۱. راهبرد امنیت ملی جدید[۲] (NSS, December 2022)، با ارزیابی توکیو از تهدیدهای مطرح‌شده علیه آن، ابزارهای دیپلماتیک، اقتصادی، فناوری، و نظامی لازم برای مقابله با آن‌ها را ارائه می‌دهد. این راهبرد که تنها دومین راهبرد در تاریخ پس از جنگ ژاپن است، به چین، کره شمالی، و روسیه به‌دلیل نگرانی‌های خاص خود، توجه ویژه‌ای دارد (Ministry of Defense, 2022).

۲. طرح ده‌سالهٔ راهبرد دفاع ملی[۳] (NDS, December 2022): این راهبرد که نسخهٔ بازنگری‌شده و به‌روزشدهٔ خطوط راهنمای برنامهٔ دفاع ملی[۴] سال ۲۰۱۸ است، پیشرفت‌های نظامی موردنیاز نیروهای

---

۱ Hangri-La

۲ The National Security Strategy (NSS)

۳ The National Defense Strategy (NDS)

۴ The National Defence Programme Guidelines (NDPG)

"SDF" را برای انجام وظایف خود مشخص می‌کند. فهرست پیشرفت‌های دفاعی، جامع است: این طرح، خواهان فرماندهی عملیاتی یکپارچهٔ جدید برای سه نیروی SDF، فضای گسترده و قابلیت‌های سایبری و دستیابی به قابلیت‌های حملهٔ دوربرد است (Langel, 2022).

۳. برنامهٔ تقویت دفاعی[1] که برنامهٔ به‌روزشده و جایگزین برنامهٔ دفاعی میان‌مدت[2] است. این برنامه، بیانگر تغییر پارادایمی در توانمندی نیروهای دفاع از خود ژاپن از بازدارندگی بالقوه به‌سوی واقعیت‌های میدانی است. بخش مهمی از این برنامه، به بازنگری در رویکردها برای دستیابی به قدرت دفاعی و همچنین، رسیدگی به چالش‌های جدی و طولانی‌مدت پیش روی قابلیت‌های صنعت دفاعی ژاپن می‌پردازد تا بتواند بخش چشمگیری از ناکارآمدی و هزینه‌های بالا را جبران کند. ناکارآمدی‌هایی که به‌لحاظ تاریخی، دستاورد سیاست‌های پس از جنگ و ممنوعیت صادرات دفاعی و محدود کردن صنعت دفاعی ژاپن به بازار کوچک دفاعی داخلی این کشور بوده است. درنتیجه، ایجاد پایگاه صنعتی قوی و رقابتی برای تقویت قابلیت دفاعی ژاپن به‌عنوان امری ضروری مطرح شده است (Rubinstein, 2023).

همچنین، برنامهٔ توسعهٔ پنج‌ساله (Defense Development Program, December 2020) که در سال ۲۰۲۲ به‌روزرسانی شده است، اولویت‌های اولیه برای اجرای طرح دفاعی را مشخص می‌کند. برآورد شده است که حدود ۳۲۰ میلیارد دلار در این دورهٔ اولیه هزینه شود که از سال مالی آینده شروع می‌شود و تا سال ۲۰۲۷ ادامه خواهد داشت (Smith, 2022, 1).

براساس اسناد یادشده، به‌عنوان بخشی از کارکردها و قابلیت‌های موردنیاز برای دفاع، ژاپن به قابلیت‌هایی نیاز دارد که با آن نیروهای مهاجم را در فاصله‌های طولانی، مختل کرده و شکست دهد و درنتیجه از حمله دشمن به خاک خود جلوگیری کند (حملهٔ پیش‌دستانه). براین‌اساس، ژاپن «قابلیت‌های دفاعی» و «قابلیت‌های دفاع هوایی و موشکی یکپارچه» خود را تقویت خواهد کرد (Japan NDS, 2022, 12). کیشیدا در طرح راهبرد دفاع ملی و راهبرد امنیت ملی جدید ژاپن اذعان می‌کند که «در انجام این کار، هیچ گزینه‌ای، ازجمله «قابلیت‌های ضدحمله» را رد نخواهیم کرد» (Prime Minister Office of Japan, 2023a). درواقع، در راهبرد دفاع ملی ژاپن آمده است که کلید بازدارندگی ژاپن، قابلیت‌های ضدحمله است که دراین‌راستا از قابلیت دفاعی و سایر قابلیت‌ها بهره می‌برد (Japan NSS, 2022, 19).

---

۱. Defense Buildup Program (DBP)

۲. The Medium-Term Defence Programme (MDTP)

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل، سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

اهداف دفاعی ترسیم‌شده در این سند، که در دورهٔ کیشیدا طرح شده‌اند به‌شرح زیر است:

- هدف نخست، شکل دادن به محیط امنیتی‌ای است که تغییرات یکجانبهٔ وضع موجود را به‌زور نمی‌پذیرد؛
- هدف دوم، جلوگیری از تغییرات یکجانبه در وضع موجود با توسل به زور (مانند حمله چین به تایوان) در حوزهٔ صلح و امنیت ژاپن از طریق همکاری با متحدان، کشورهای هم‌پیمان و دیگران است. همچنین، درصورت وقوع این اتفاق، ژاپن به‌سرعت واکنش نشان خواهد داد و وضعیت را در مراحل اولیه کنترل خواهد کرد تا از تشدید بحران و حمله به ژاپن جلوگیری کند؛
- هدف سوم این است که اگر به‌طور اتفاقی، بازدارندگی شکست خورد و حمله‌ای به ژاپن رخ داد، به‌سرعت و به‌گونه‌ای یکپارچه و براساس روش خود به آن واکنش نشان دهد و به‌عنوان مسئولیت اولیهٔ خود، ضمن حمایت از دیگر شرکا، به‌منظور شکست حمله، اخلال ایجاد کند؛ هستهٔ اصلی چنین تلاش‌هایی، تقویت اساسی قابلیت‌های دفاعی است که ضامن نهایی امنیت ژاپن است تا بتواند به طیفی از موقعیت‌های احتمالی به شیوه‌ای واقعاً مؤثر پاسخ دهد و از آن جلوگیری کند.

توکیو به‌منظور انجام عملیات یکپارچه در تمام مراحل از زمان صلح تا رویدادهای احتمالی مسلحانه، تلاش کرده است تا نیروی دفاعی‌ای با قابلیت عملکرد هم‌زمان و هم‌افزای چندحوزه‌ای بسازد که توانایی‌های فضایی، سایبری، و طیف الکترومغناطیسی را در حوزه‌های زمینی، دریایی، و هوایی ترکیب می‌کند و قادر به فعالیت‌های پایدار و انعطاف‌پذیر از طریق عملیات مشترک است (Japan NDS, 2022, 10-11).

کیشیدا در سخنرانی در دانشگاه جان هاپکینز در سال ۲۰۲۳، دکترین خود را به‌گونه‌ای جامع‌تر در پاسخ به تحولات ساختاری بین‌المللی، مانند «تغییرِ درحال‌وقوع در توازن قدرت جهانی، رقابت شدید میان قدرت‌ها، ایجاد محیط امنیتی پیچیده و بی‌سابقه در هندوپاسیفیک و تشدید روند فزایندهٔ پیچیدگی در محیط پیرامون ژاپن شامل تقویت قابلیت‌های هسته‌ای و موشکی، تسریع تراکم نظامی و تلاش برای تغییر یکجانبهٔ وضع موجود با زور» مطرح کرد و آن را عاملی برای «تغییر سیاست امنیتی خود پس از جنگ، به‌منظور تقویت توانمندی‌های ضدحمله، بهبود قابلیت‌های واکنش در زمینهٔ امنیت سایبری، تقویت موقعیت دفاعی خود در منطقهٔ جنوب غربی ژاپن، جلوگیری از فعالیت‌های بی‌ثبات‌کنندهٔ چین، حفظ امنیت تایوان، و تقویت همکاری با آمریکا و کره جنوبی برای مقابله با فعالیت‌های هسته‌ای و موشکی کره شمالی» مطرح کرد. به‌نظر کیشیدا «دیدگاه واقع‌بینانه این است که دیپلماسی به پشتوانهٔ توانمندی‌های دفاعی نیاز دارد و تقویت قابلیت‌های دفاعی نیز سبب اقناع در انجام تلاش‌های دیپلماتیک ما می‌شود» (Prime Minister

.Office of Japan, 2023b)

در راهبرد امنیت ملی ژاپن در دورهٔ کیشیدا در سال ۲۰۲۲، موضوع حملهٔ پیش‌دستانه نیز وجود دارد و در کنار آن، تقویت همکاری دفاعی با شرکا در گروه راهبردی چهارگانه (QUAD) و همکاری دفاعی‌ـامنیتی با اروپا در قالب گروه هفت و ناتو به‌منظور تأمین امنیت و بازدارندگی در اقیانوس هند و پاسیفیک در دستورکار ژاپن قرار گرفته است؛ بنابراین، مفهوم رقابت قدرت‌های بزرگ با رویکرد واقع‌گرایی در دکترین کیشیدا برجسته می‌شود و ژاپن ناگزیر است به‌عنوان «قدرت بزرگ ثانوی» نقش مهمی در سیاست جهانی ایفا کند. براین‌اساس، می‌توان گفت، سیاست ژاپن در دورهٔ کیشیدا بیشتر جهانی است تا منطقه‌ای. در دکترین کیشیدا و اتخاذ سیاست جدید دفاعی و امنیتی وی، ژاپن نقش فعال نظامی و امنیتی گسترده‌تری در منطقه و جهان به‌عهده می‌گیرد و بیانگر رویکرد واقع‌گرایی در سیاست دفاعی‌ـامنیتی و خارجی کیشیدا است. اما همان‌گونه که از پنج رکن ابتکاری کیشیدا و نیز مفاد سه سند امنیتی‌ـدفاعی ژاپن مشخص است، راهبرد بین‌المللی و دفاعی‌ـامنیتی ژاپن، ضمن اینکه نظامی‌سازی دوبارهٔ سیاست امنیتی ژاپن را نشان می‌دهد که هماهنگ با دیدگاه واقع‌گرایی تهاجمی است، نوعی نوسان و چرخش بین موازنهٔ نرم فعال و موازنهٔ اولیهٔ سخت را نیز نشان می‌دهد.

براین‌اساس، از زمانی‌که در سال ۲۰۱۵ انجام تغییرات در تفسیر قانون اساسی تصویب شد، سیاست خارجی ژاپن به‌گونه‌ای فزاینده، شبیه به سیاست «قدرت بزرگ» شده است؛ بنابراین، بازتفسیر مادهٔ ۹ نشان‌دهندهٔ موقعیت دشوار ژاپن بین آسیا و ایالات‌متحده است. این امر با زیرکی سیاسی نخست‌وزیر، فومیو کیشیدا، ترکیب شده است. او اکنون به‌سوی رابطه‌ای بسیار نزدیک با ایالات‌متحده متمایل است که خطر وارد شدن به درگیری‌های خارجی را به‌همراه دارد (Mason, 2022). براساس دکترین کیشیدا، ژاپن باید نقشی «متناسب با قدرت ملی خود»، یعنی در حد یک قدرت جهانی در راستای حفاظت از «نظم بین‌المللی پس از جنگ» ایفا کند. برهمین‌مبنا، سیاست‌های جدید ژاپن، نقطهٔ عطفی در راهبرد امنیت ملی این کشور پس از جنگ جهانی دوم به‌شمار می‌آید. بااین‌حال، همان‌گونه که دیگران نیز اشاره کرده‌اند، اجرای آن، به‌معنای برخورد با برخی از دشواری‌ها، ازجمله تأمین منابع اقتصادی است. تأمین مالی برنامه‌های دفاعی جدید با هزینه‌های بالای آن، چالش بزرگی خواهد بود که به حمایت داخلی پایدار نیاز دارد؛ به‌ویژه اگر نیاز به افزایش مالیات و کاهش هزینه‌ها داشته باشد. کیشیدا با آگاهی از این موضوع که منطقه بیشتر دوقطبی شده

است تا چندقطبی و این واقعیت که ژاپن و هند از چین عقب مانده‌اند و استرالیا بیشتر به ایالات‌متحده متکی است (Lowy Institute, 2021, 13)، اقدام به طراحی چنین دکترینی کرده است. مؤسسه لاوی[1] با اندازه‌گیری منابع و نفوذ کشورهای آسیایی، قدرت نسبی آن‌ها را برآورد کرده و تغییر در توازن قدرت را در طول زمان و متناسب با تحولات امروزین دنبال می‌کند. این مؤسسه، قدرت بین‌المللی در آسیا را از طریق ۱۳۱ شاخص در هشت معیار موضوعی ارزیابی می‌کند. این معیارها، توانایی دولت‌ها را در شکل‌دهی و واکنش به محیط خارجی خود ارزیابی و سنجش می‌کند. شاخص قدرت، به‌عنوان ظرفیت یک دولت برای هدایت یا تأثیرگذاری بر رفتار دولت‌های دیگر، بازیگران غیردولتی، و روند رویدادهای بین‌المللی تعریف می‌شود. قدرت جامع یک کشور، با تعیین میانگین وزنی آن در هشت معیار موضوعی قدرت به‌دست می‌آید که به‌طور خلاصه در جدول شمارهٔ (۱) ارائه شده است (Lowy Institute, 2021, 3-4).

جدول شمارهٔ (۱). هشت معیار قدرت جامع

قابلیت اقتصادی
قدرت پایهٔ اقتصادی و ویژگی‌های اقتصادی با بیشترین ارتباط ژئوپلیتیکی، براساس میزان تولید ناخالص داخلی در برابری قدرت خرید، اهرم بین‌المللی، پیچیدگی فناوری، و اتصال جهانی اندازه‌گیری می‌شود.
قابلیت نظامی
قدرت نظامی متعارف، براساس هزینه‌های دفاعی، نیروهای مسلح و سازمان، تسلیحات و پلتفرم‌ها، قابلیت‌های مانور، و موقعیت نظامی در آسیا اندازه‌گیری می‌شود.
تاب‌آوری
توانایی جلوگیری از تهدیدهای خارجی واقعی یا بالقوه برای ثبات دولت، براساس ثبات نهادی داخلی، امنیت منابع، امنیت ژئواکونومیک، امنیت ژئوپلیتیک، و بازدارندگی هسته‌ای اندازه‌گیری می‌شود.
منابع آینده
توزیع پیش‌بینی‌شدهٔ منابع و قابلیت‌های آینده که امروزه در درک قدرت نقش دارند. براساس براوردهای اقتصادی، دفاعی، و منابع گسترده در سال ۲۰۳۰، و همچنین، پیش‌بینی سود سهام جمعیت در سن کار و نیروی کار برای سال ۲۰۵۰ اندازه‌گیری می‌شود.
روابط اقتصادی
ظرفیت اعمال نفوذ از طریق وابستگی‌های متقابل اقتصادی، براساس روابط تجاری، روابط سرمایه‌گذاری، و دیپلماسی اقتصادی اندازه‌گیری می‌شود.
شبکه‌های دفاعی

[1] Lowy

مشارکت‌های دفاعی که به‌عنوان تقویت‌کنندهٔ نیروی نظامی خودمختار عمل می‌کنند، از طریق ارزیابی اتحادها، دیپلماسی دفاعی منطقه‌ای و انتقال تسلیحات سنجیده می‌شود.
نفوذ دیپلماتیک
وسعت و جایگاه روابط خارجی یک دولت، براساس شبکه‌های دیپلماتیک، مشارکت در مؤسسه‌ها و اتحادهای چندجانبه، و سیاست خارجی کلی و جاه‌طلبی راهبردی سنجیده می‌شود.
نفوذ فرهنگی
توانایی شکل دادن به افکار عمومی بین‌المللی از طریق جذابیت فرهنگی و تعامل، براساس میزان توانایی در فرافکنی فرهنگی، جریان اطلاعات و تبادل افراد اندازه‌گیری می‌شود

نمودار شمارهٔ (۱). ارزیابی قابلیت‌های اقتصادی، تاب‌آوری، منابع آینده، و توانمندی نظامی ژاپن

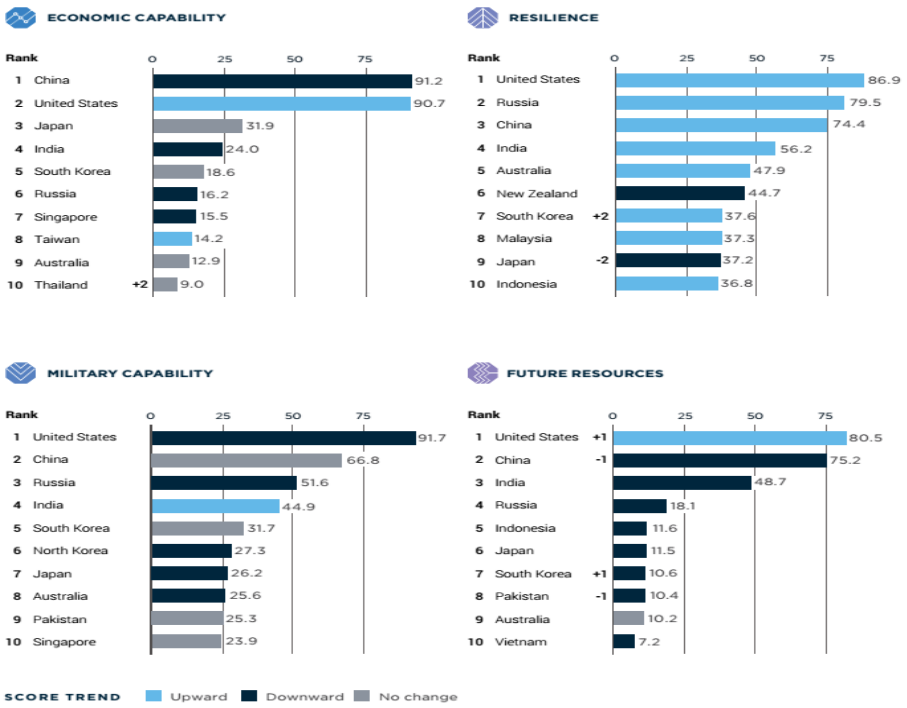

Source: Lowy Institute, 2021, 5

همان‌گونه که داده‌های نمودار شمارهٔ (۱) نشان می‌دهد، ژاپن در معیارهای تاب‌آوری، قابلیت نظامی، و منابع آینده در وضعیت مطلوبی قرار ندارد، اما در سایر شاخص‌ها که در نمودار شمارهٔ (۲) آمده است، در جایگاه سوم قرار گرفته است.

به‌طورکلی، در نمودار قدرت جامع (شامل میانگین ۸ شاخص موردنظر) ژاپن در میان ۲۶ کشور، پس از آمریکا و چین، با اختلاف زیادی در رتبهٔ سوم قرار گرفته است که نشان‌دهندهٔ این است که دولت کیشیدا

برای کم کردن فاصلهٔ خود با آمریکا و چین، راهبرد دفاعی و امنیتی خود را متحول کـرده و نفـوذش را در نقش یک قدرت بزرگ در آسیا، اقیانوس هند، و پاسیفیک، گسترده‌تر می‌کند.

نمودار شمارهٔ (۲). اندازه‌گیری شاخص‌های شبکهٔ دفاعی، نفوذ دیپلماتیک، روابط اقتصادی، و نفوذ فرهنگی

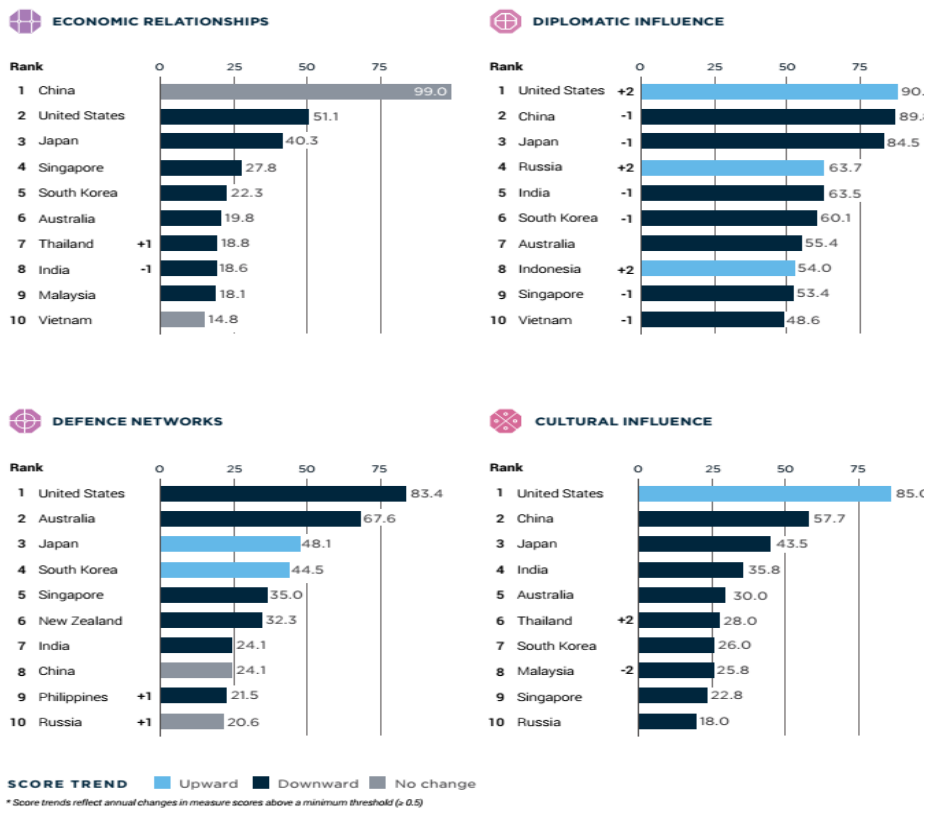

Source: Lowy Institute, 2021, 5

٤-١. افزایش رقابت تسلیحاتی در محیط امنیتی شرق آسیا و تشدید نگرانی‌های امنیتی ژاپن

براساس دیدگاه واقع‌گرایان تهـاجمی، ازآنجاکـه امنیـت و بقـا هرگـز در نظـام بین‌الملـل تـأمین نمی‌شـود، دولت‌ها خواهان دستیابی به بیشترین امنیت با افزایش قـدرت نسـبی خـود هسـتند؛ اقـدامی کـه سـود آن از

هزینه‌اش بیشتر باشد. در این چارچوب، همان‌گونه که برتری نظامی برخی از کشورها (در مقایسه با دیگران) به‌معنای امنیت بیشتر آن‌ها خواهد بود، زمانی‌که کشورها با تهدیدات مشخصی روبه‌رو می‌شوند، برای افزایش قدرت نسبی خود، از ابزار توسعه‌طلبی و مسابقهٔ تسلیحاتی استفاده می‌کنند (قاسمی، ۱۳۹۳، ۱۰۶). هزینهٔ نظامی شرق آسیا در سال ۲۰۲۱، ۴۱۱ میلیارد دلار بود. پس از چین، ژاپن و کره جنوبی از بزرگ‌ترین هزینه‌کنندگان در حوزهٔ نظامی در شرق آسیا هستند. مجموع هزینه‌های نظامی ژاپن در سال ۲۰۲۱ به ۵۴/۱ میلیارد دلار رسید. در نوامبر ۲۰۲۱، دولت ۷ میلیارد دلار اضافی به بودجهٔ نظامی خود اختصاص داد که منجر به افزایش ۷/۳ درصدی هزینه‌های نظامی در طول سال و بالاترین نرخ رشد سالانه از سال ۱۹۷۲ شد. هزینهٔ نظامی ژاپن برای نخستین‌بار از سال ۱۹۶۰ با اختصاص ۱/۱ درصد از تولید ناخالص داخلی در سال ۲۰۲۱، از آستانهٔ ۱ درصد تولید ناخالص داخلی فراتر رفت (Sipri, 2022, 7).

نمودار شمارهٔ (۳). قدرت جامع کشورها در آسیا و اقیانوس هند و آرام (میانگین ۸ معیار)

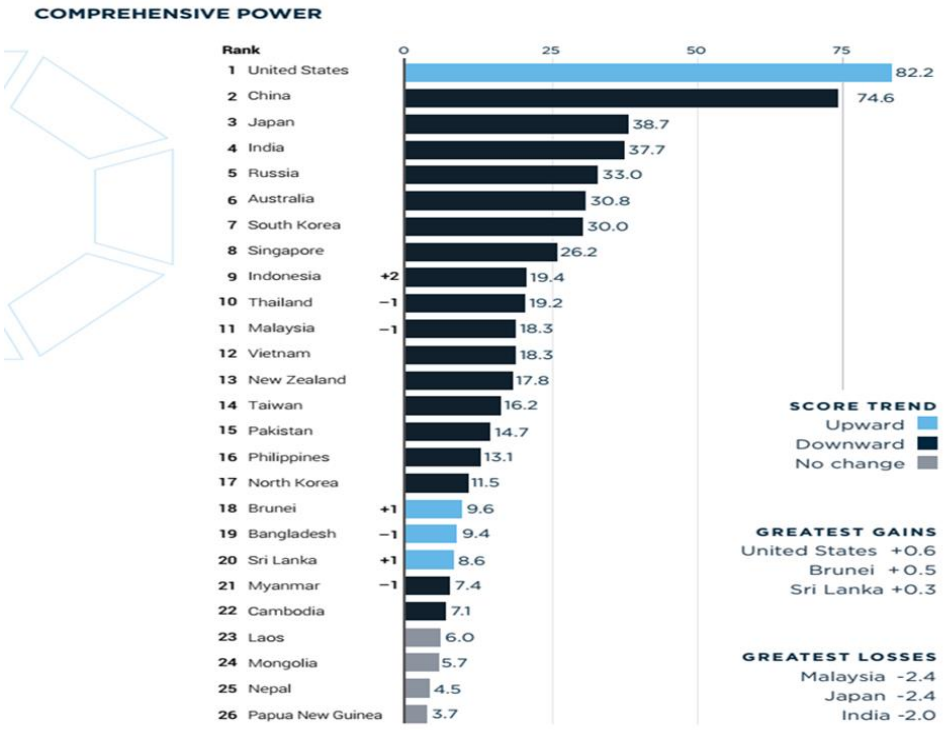

Source: Lowy Institute, 2021, 5

چین، پیوسته درحال افزایش هزینه‌های دفاعی و قدرت نظامی خود، ازجمله قابلیت‌های هسته‌ای و موشکی، به‌گونه‌ای گسترده و سریع، بدون شفافیت کافی بوده است (JapanNSS, 2022, 8). این کشور به‌عنوان

دومین هزینه‌کنندهٔ بزرگ جهان، در سال ۲۰۲۱ حدود ۲۹۳ میلیارد دلار به ارتش خود اختصاص داد که ۴/۷ درصد نسبت به سال ۲۰۲۰ افزایش داشته است. هزینه‌های نظامی چین برای ۲۷ سال متوالی رشد داشته است. بودجهٔ سال ۲۰۲۱ این کشور، نخستین بودجه براساس چهاردهمین برنامهٔ پنج‌ساله بود که تا سال ۲۰۲۵ اجرا می‌شود (Sipri, 2022). هزینه‌های نظامی سالانهٔ کره شمالی نیز بین سال‌های ۲۰۱۰ و ۲۰۱۹، حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد از تولید ناخالص داخلی این کشور را به‌خود اختصاص داده است (The World Fact Book, 2022).

نمودار شمارهٔ (٤). افزایش هزینهٔ تسلیحاتی در شرق آسیا

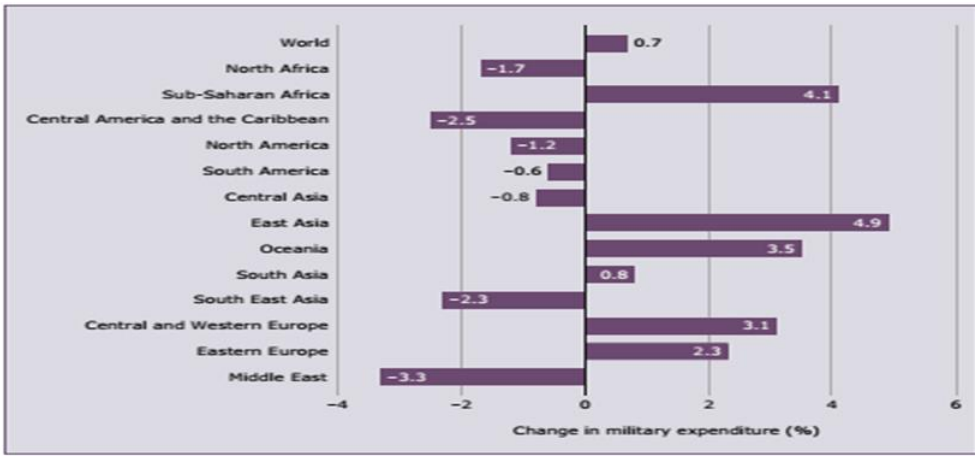

Source: SIPRI Military Expenditure Database, Apr. 2022

براین‌اساس، دولت‌ها به افزایش قدرت (به‌ویژه قدرت روبه‌رشد رقیب) حساس خواهند بود و ابزار آن‌ها برای محاسبه و مهار کشور هدف، تسلیحات و اتحاد و ائتلاف‌ها است؛ دولت‌ها با تولید یا خرید تسلیحات (توازن داخلی) و تشکیل اتحادهایی (موازنهٔ بیرونی) که در خدمت تجمیع قدرت نظامی متحدان هستند، انباشته‌های تهدیدکنندهٔ قدرت را متعادل می‌کنند؛ زیرا، «توازن قدرت» در درجهٔ اول، به قدرت نسبی رقبا و مخالفان قدرت‌های بزرگ اشاره دارد (بی‌تردید این نظریه دربارهٔ قدرت‌های بزرگ به‌عنوان بازیگران اصلی سیاست بین‌الملل است). برای تعیین نوع قابلیت‌ها و ارزیابی دقیق توازن قوا لازم است که عناصر زیر به‌دقت ارزیابی شوند:

۱. قابلیت‌های نظامی‌ای (ابزارهای تخریب) که هریک از قدرت‌ها از آن برخوردارند و توانایی استفاده از آن‌ها را دارند؛

۲. ظرفیت سیاسی برای استخراج و به‌کارگیری آن قابلیت‌ها؛

۳. قابلیت و توانایی پیش‌بینی مطمئن تعهدات متحدان به اهداف مشترک و به‌کارگیری متحدان احتمالی؛

۴. ویژگی‌های اساسی جغرافیای سیاسی منازعه (پیامدهای نظامی و سیاسی روابط بین جغرافیای فیزیکی، قلمروهای دولتی، و قدرت دولتی) (Schweller, 2016, 5).

هرچند ژاپن در مؤلفهٔ قدرت جامع، در ردهٔ سوم آسیا و اقیانوس هند و آرام قرار گرفته است، اما در نمودار قابلیت نظامی و تاب‌آوری (امنیت منابع) که دو شاخص از ۸ شاخص قدرت جامع به‌شمار می‌آیند، به‌لحاظ قابلیت نظامی، در جایگاه هفتم و در شاخص تاب‌آوری، در جایگاه نهم قرار دارد که نشان‌دهندهٔ وضعیت نامطلوب این کشور است؛ بنابراین، دولت کیشیدا در راستای بهبود قابلیت نظامی و به‌منظور حفظ توازن قدرت و عقب نماندن از رقبا، بر افزایش بودجهٔ دفاعی و هزینه‌های تسلیحاتی تأکید می‌کند.

جدول شمارهٔ (۲). قابلیت نظامی و تاب‌آوری

قابلیت‌های نظامی	تاب‌آوری
مخارج دفاعی: مخارج سالانهٔ نیروها و فعالیت‌های نظامی. این زیرمعیار به منابع فعلی اختصاص داده‌شده به حفظ، تجدید، جایگزینی، و گسترش قابلیت‌های نظامی مربوط می‌شود که برحسب هزینه‌های نظامی با نرخ ارز بازار و نرخ‌های تخمینی PPP در بخش دفاعی اندازه‌گیری می‌شود.	بازدارندگی هسته‌ای: نیروهای هسته‌ای استراتژیک، نمایشی، و تاکتیکی که می‌توانند با تهدید به حملهٔ اتمی تلافی‌جویانه برای بازدارندگی متجاوزان احتمالی به‌کار روند. این اقدام فرعی، برد تسلیحات هسته‌ای، پرتابگرهای موشک‌های هسته‌ای زمینی، و قابلیت‌های حملهٔ دوم هسته‌ای را ارزیابی می‌کند.
تسلیحات و پلتفرم‌ها: موجودی یک کشور از تجهیزات و قابلیت‌های جنگ زمینی، دریایی، و هوایی. این مقیاس فرعی دربردارندهٔ تعدادی شاخص برای سنجش توانایی‌ها در سه حوزه است و پیچیدگی سلاح‌ها و پلتفرم‌ها را ارزیابی می‌کند.	امنیت منابع و امنیت داخلی: دسترسی ایمن به انرژی و منابع حیاتی ضروری دیگر برای عملکرد مناسب اقتصاد یک کشور. این سنجه به وابستگی به واردات انرژی، سطوح خودکفایی انرژی، امنیت سوخت تصفیه‌شده، و تأمین فلزات کمیاب می‌پردازد.
قابلیت‌های مانور: قابلیت‌های نظامی که مزایای تاکتیکی و استراتژیک چشمگیر یا نامتقارنی را در جنگ به‌ارمغان می‌آورد و دربردارندهٔ قابلیت‌های موشک‌های بالستیک، طرح‌ریزی نیروی دریایی دوربرد، شبکه‌های اطلاعاتی، و قابلیت‌های سایبری دفاعی و تهاجمی است.	امنیت ژئواکونومیک: توانایی دفاع در برابر اقدامات اقتصادی کشورهای دیگر بر منافع ژئوپلیتیکی و فعالیت اقتصادی یک کشور. این سنجه، تنوع بازارها و محصولات صادراتی و همچنین، سطوح وابستگی آن به شرکای تجاری اولیه و تجارت جهانی را بررسی می‌کند.
وضعیت نظامی آسیایی: توانایی نیروهای مسلح برای استقرار سریع و برای مدت طولانی درصورت وقوع درگیری بین‌دولتی در آسیا. این معیار فرعی، دربردارندهٔ قضاوت‌های کیفی مبتنی‌بر کارشناسی دربارهٔ توانایی یک کشور برای درگیر شدن در یک رویارویی نظامی دریایی یا قاره‌ای در منطقه است.	امنیت ژئوپلیتیکی: عوامل ساختاری و سیاسی که خطر درگیری بین‌دولتی را به‌حداقل می‌رساند و امنیت سرزمینی یک کشور را افزایش می‌دهد. این مقیاس فرعی دربردارندهٔ شاخص‌هایی مانند اندازهٔ جمعیت نسبت به همسایگان و بازدارندگی جغرافیایی براساس خشکی و همچنین، ناسازگاری‌های مرزی فعال و میراث درگیری‌های بین‌دولتی با همسایگان است.

نمودار شمارهٔ (۵). قابلیت نظامی و تاب‌آوری ژاپن

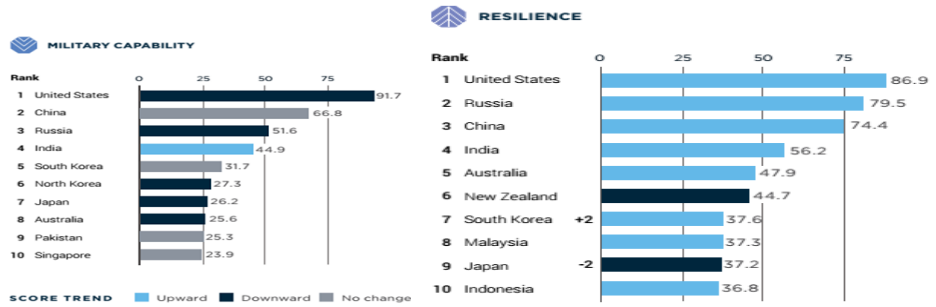

Source: Lowy Institute, 2021, 19

وزارت دفاع ژاپن در واکنش به این مسابقهٔ تسلیحاتی، ضمن اشاره به اینکه این کشور با سخت‌ترین وضعیت امنیتی پس از جنگ جهانی دوم روبه‌رو است و کشورهای همسایه به‌سرعت درحال تقویت توانایی‌های نظامی خود از طریق افزایش قابل‌توجه هزینه‌های دفاعی هستند، از افزایش چشمگیر قابلیت‌های دفاعی لازم برای پاسخ‌گویی به این تغییرات خبر داد. «نیروی دفاعی چندحوزه‌ای» مجهز به توانمندی اقدام در فضا، فضای سایبری و طیف الکترومغناطیسی، توانمندی در حوزهٔ دریایی و هوایی، توانمندی‌های جامع دفاع هوایی و موشکی برای واکنش به تهدیدات گوناگون هوابرد، توان دفاعی مقابله، مانور و استقرار، قابلیت‌ها و مهمات ایمن و اطمینان از نگهداری تجهیزات برای بازدارندگی در وضعیت‌های پیچیده و جنگ‌های هیبریدی و ترکیبی، سبب افزایش توانمندی‌های دفاعی ژاپن می‌شود. افزون‌براین، ژاپن به‌منظور دستیابی به برتری فناورانهٔ امنیتی در حوزهٔ دفاعی، برنامهٔ تحقیق و توسعه در زمینهٔ فناوری‌های بالقوهٔ تغییردهندهٔ بازی را افزایش داده و پایگاه صنعتی دفاعی را تقویت خواهد کرد؛ براین‌اساس، این کشور تصمیم گرفته است در سال مالی ۲۰۲۳، بودجهٔ اولیهٔ لازم را برای اجرای طرح‌های برنامه‌ریزی‌شده در مقیاسی بی‌سابقه افزایش دهد تا از سال مالی ۲۰۲۲ به افزایش قابلیت دفاعی خود سرعت ببخشد (Ministry of Defense, 2021, 1). نمودار شمارهٔ (۶) روند افزایشی بودجهٔ نظامی ژاپن را در بازهٔ زمانی ده سال پیش و پس از سال ۲۰۱۲ نشان می‌دهد که توسط وزارت دفاع ژاپن منتشر شده است.

نمودار شمارهٔ (٦). روند افزایش بودجهٔ دفاعی ژاپن

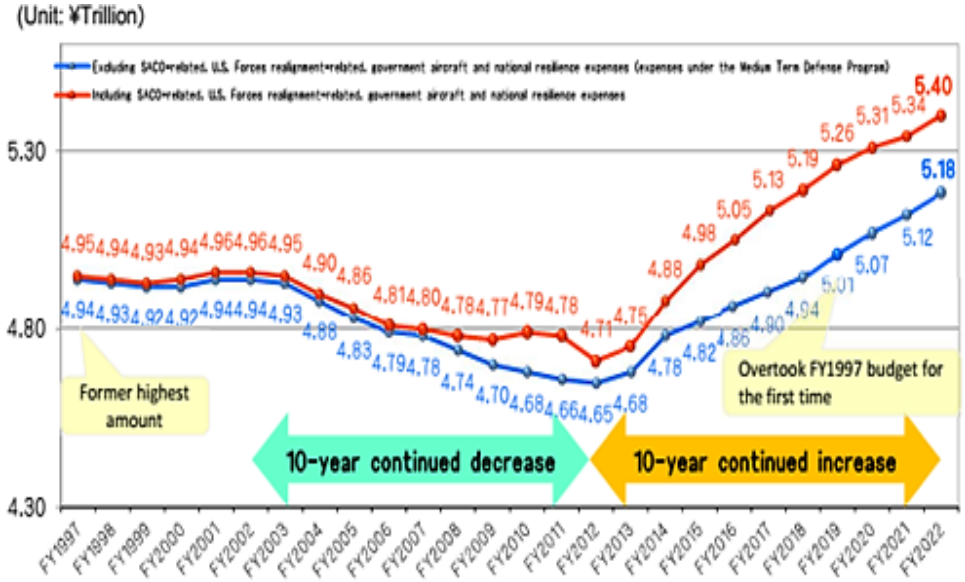

Source: Ministry of Defense Japan, 2021, 3

با توجه به اینکه ژاپن قصد دارد بودجهٔ نظامی خود را تا سال ۲۰۲۷ به ۳۲۰ تا ۳۵۰ میلیارد دلار برساند، هرساله به‌طور تقریبی، ۶۵ تا ۷۰ میلیارد دلار افزایش خواهد یافت و تا سال ۲۰۳۰ به رقم ۵۲۰ تا ۵۶۰ میلیارد دلار خواهد رسید. برآورد «مؤسسهٔ لاوی» از بودجهٔ دفاعی قدرت‌های بزرگ تا سال ۲۰۳۰ (با احتساب بودجهٔ نظامی ژاپن) بیشتر بر قدرت‌های مهم شرق و جنوب آسیا و اقیانوس هند و آرام متمرکز است و ژاپن احتمالاً تا سال ۲۰۳۰ با کمی اختلاف با چین، سومین هزینه‌کنندهٔ بودجهٔ دفاعی جهان و دومین هزینه‌کنندهٔ بودجهٔ دفاعی آسیا خواهد بود. تحقق این شرایط، حاکی از این است که ژاپن بر آن است تا در عرصهٔ قدرت جامع، فاصلهٔ چشمگیر خود با آمریکا و چین را کاهش دهد.

نمودار شمارهٔ (۷). بودجهٔ دفاعی ژاپن تا سال ۲۰۳۰

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

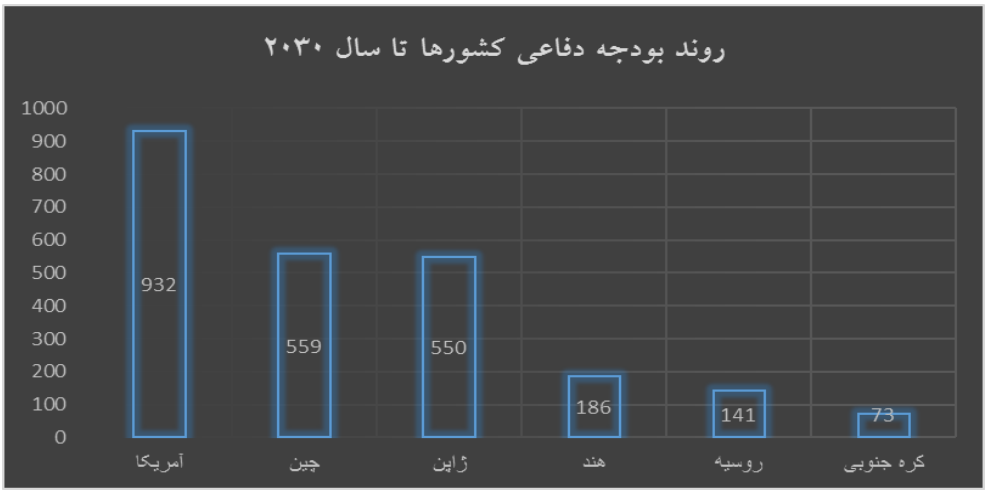

Source: Lowy Institute, 2021

٤-٢. ضرورت افزایش نفوذ در اقیانوس هند و پاسیفیک

بنا بر اظهارات فرید زکریا، تاریخ گواه است دولت‌ها در شرایطی که به‌گونه‌ای فزاینده ثروتمند می‌شوند، به ایجاد ارتش‌های بزرگ روی می‌آورند، خود را درگیر مسائل خارج از مرزهایشان می‌کنند و درصدد افزایش نفوذ بین‌المللی خود برمی‌آیند. به‌بیان روشن‌تر، توانمندی‌های نسبی، تاحدزیادی به نیت‌های دولت‌ها شکل می‌دهند. هنگامی‌که دولتی قدرتمندتر می‌شود، می‌کوشد نفوذ خود را افزایش دهد و با بیشینه‌سازی آن، محیط بین‌المللی را کنترل کند؛ بنابراین، دولت‌ها در مواردی که تصمیم‌گیرندگان اصلی آن‌ها تصور کنند توانمندی نسبی کشور بیشتر شده است، راهبردهای تهاجمی را با هدف بیشینه‌سازی نفوذ دنبال خواهند کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ۱۳۱-۱۳۰). برهمین‌اساس، منطقهٔ هند و اقیانوس آرام، کانون زیست‌جهانی است که بیش از نیمی از جمعیت جهان را در خود جای داده است. پویایی مسیرهای دریایی تقاطع اقیانوس آرام و هند، از عوامل مهم رشد اقتصاد جهانی به‌شمار می‌آیند. ژاپن، با قرار گرفتن در این منطقه، موقعیت مناسبی برای بهره‌مندی از این شرایط دارد. درعین‌حال، پویایی‌های منطقه‌ای اقیانوس آرام و هند با انبوهی از چالش‌های امنیتی روبه‌رو است؛ به‌عنوان مثال، چندین کشور این منطقه، دارای نیروهای نظامی بزرگ، ازجمله سلاح‌های هسته‌ای هستند. قدرت‌های بزرگ منطقه، از قدرت‌های بزرگ جهانی نیز به‌شمار می‌آیند و در پویایی‌های برآمده از تداخل نظم جهانی و منطقه‌ای نقش‌آفرینی می‌کنند. به‌همین‌سبب، بخش دیگری از دکترین کیشیدا، افزایش نفوذ در این منطقه را در دستورکار خود قرار داده است. سند راهبرد دفاع ملی ژاپن در سال ۲۰۲۲ ضمن اشاره به تهدیدها و چالش‌هایی در انواع و با شدت‌های گوناگون، مانند تغییرات یکجانبه در وضع موجود و تلاش‌هایی ازاین‌دست در دریاهای شرق و

جنوب چین و مناطق دیگر، دزدی دریایی، تروریسم، گسترش سلاح‌های کشتار جمعی و بلایای طبیعی، به تغییر در موازنهٔ قدرت جهانی اشاره کرده است که با رقابت‌های بین‌دولتی در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، و نظامی درحال‌ظهور روبه‌رو است (Japan NSS, 2022, 7).

در سند یادشده ضمن اشاره به به چنین روندهایی به‌ویژه در منطقهٔ هند و پاسیفیک، در وهلهٔ نخست، به اقدامات و تلاش‌های چین برای تغییر نظم موجود منطقه‌ای و برپایی نظم نوین امنیتی اشاره می‌کند. در مرحلهٔ بعد، تحرکات و اقدامات کره شمالی و روسیه و افزایش فعالیت‌های آن‌ها بیش از هر زمان دیگری، به‌عنوان دغدغهٔ امنیتی ژاپن مطرح شده است. در این سند آمده است، ژاپن درصورت تقویت قابلیت دفاعی برای ایجاد اختلال و شکست تهاجم و پیشبرد این قابلیت به‌همراه متحد خود، یعنی ایالات‌متحده، نه‌تنها قادر به جلوگیری از حمله به ژاپن خواهد بود، بلکه می‌تواند از تلاش‌ها و اقدامات احتمالی برای تغییر یکجانبهٔ وضع موجود منطقه‌ای نیز جلوگیری کند (Japan NDS, 2022, 4-10).

این مسئله، بیانگر اهمیت نقش ژاپن به‌عنوان دولت پاسدار منطقه‌ای و دولت پیرو نظم امنیتی امریکا است. شرکای ایالات‌متحده به‌همراه ژاپن، درحال تقویت قدرت بازدارندگی جمعی خود برای حمایت از تعادل نظامی هستند. بااین‌حال، معضل امنیتی عمیق آسیا، خطر جدی جنگ را به‌همراه دارد (LowyInstitute, 2021, 3).

کیشیدا در نشست «شانگری‌لای» در سنگاپور، مفهوم هندوپاسیفیک را به‌عنوان یکی از پایه‌های دکترین خود مطرح کرد و اظهار داشت: «ژاپن به‌طور پیوسته و جدی از «چشم‌انداز آسه‌آن در هند و پاسیفیک» (AOIP) حمایت می‌کند» (Prime Minister Office of Japan, 2022).

در راهبرد هند و پاسیفیک کیشیدا، هزینه‌های دفاعی برای تقویت نیروی دریایی و هزینه‌های لازم برای شکل‌گیری ائتلاف دریایی اختصاص داده شده است. بخشی از برنامهٔ تقویت نفوذ ژاپن در این دکترین، دربردارندهٔ تقویت پیوندهای نهادی منطقه‌ای برای حفظ نظم موجود مطلوب منطقه‌ای است. دراین‌راستا، کیشیدا در سخنرانی خود در آسه‌آن، از تعهد دولتش به اولویت دادن به این نهاد در سیاست خارجی خود، ازجمله نقش روبه‌رشد ژاپن در هند و پاسیفیک، اطمینان‌خاطر داد. آسه‌آن مدت‌ها پیش از ژاپن خواسته است، نقش محوری‌تری در منطقه، به‌ویژه در دریای چین جنوبی ایفا کند. در گیرودار افزایش تنش‌ها بین ایالات‌متحده و چین، قابلیت نظامی ژاپن به‌لحاظ راهبردی، برای ده عضو آسه‌آن مفید خواهد بود تا رقابت فزاینده بین قدرت‌های جهانی در منطقه را متعادل کند (Purba, 2022).

افزایش قدرت نظامی چین در سه دههٔ گذشته، پرسش‌هایی را دربارهٔ وضعیت بازدارندگی در اقیانوس هند

و آرام، به‌ویژه در مورد توانایی‌های نظامی موردنیاز ژاپن و چگونگی تکامل بهترین راهبرد دفاعی ژاپن در چارچوب کلی اتحاد ایالات‌متحده و ژاپن ایجاد کرده است. اندیشمندان ژاپنی بر این نظرند که ژاپن باید در رویکرد سنتی خود به بازدارندگی و دفاع، که بر دفاع موشکی بالستیک متمرکز است، بازنگری کند و با توجه به توانایی درحال‌افزایش چین برای حمله به اهداف در غرب اقیانوس آرام، به‌گونه‌ای کیفی و نامتقارن، توانایی‌های دفاعی خود را با دستیابی به قابلیت‌های ضدحمله افزایش دهد و درنتیجه، توانایی بقا و کشندگی نیروهای ژاپنی و آمریکایی را در منطقه بهبود بخشد (Mori and Others, 2021, 1-8).

٤-٣. فشار آمریکا به ژاپن برای ایفای نقش امنیتی و دفاعی گسترده‌تر

دولت‌ها در پی ایجاد تعادل در داخل از طریق تقویت توانمندی‌های نظامی ملی و مستقل خود و در خارج، از طریق تجمیع توانمندی‌ها با اتحاد و ائتلاف هستند؛ حتی اگر این کار، دربردارندهٔ خطرات ناشی از به‌دام انداختن و رها کردن تحمیل‌شده توسط متحد برتر باشد (Hughes, 2016, 117). در واقع‌گرایی تهاجمی، قدرت‌هایی که به هژمونی دست می‌یابند، سعی می‌کنند از ظهور رقبا در منطقهٔ خود و همچنین، قدرت‌های هژمون در مناطق دیگری که بر شرایط آن‌ها در نظام بین‌المللی جهانی تأثیر می‌گذارند یا ممکن است در حوزهٔ نفوذشان مداخله کنند، جلوگیری کنند. قدرت‌های بزرگ می‌توانند برای جلوگیری از ظهور این رقبای همتا از روش «موازنه ازراه‌دور» استفاده کنند؛ سیاستی که واشنگتن برای ایجاد توازن علیه چین در آسیا و اقیانوسیه (به‌وسیله ژاپن) درپیش گرفته است، برهمین‌اساس است (JORDÁN, 2018, 135).

امروزه با توجه به روابط بسیار نزدیک ایالات‌متحده و ژاپن و به‌دلیل اینکه هنوز این کشور اصلی‌ترین شریک ژاپن در حوزهٔ اقتصادی و امنیتی به‌شمار می‌آید، آمریکا تنها کشوری است که در تصمیم‌گیری‌های سیاسی ژاپن، اعمال‌نفوذ کرده و این کشور را وادار می‌کند که در صحنه‌های بین‌المللی سیاسی اعمال‌نفوذ کند و سیاست‌های همسو یا دست‌کم نزدیک به آمریکا را اتخاذ کند. از آنجا که اتحاد امنیتی ایالات‌متحده و ژاپن برای حفظ منافع هردو کشور در آسیا اهمیت دارد، با پویایی‌های اخیر منطقه این ائتلاف را به انجام تعدیل‌های تاریخی، ازجمله درنظر گرفتن نقش بیشتر برای ارتش ژاپن واداشته است(Cheng and Maizland, 2021).

از زمان پایان جنگ سرد، روابط توکیو با واشنگتن، مستحکم‌تر و روابط چین و ژاپن، بدتر شده است. پژوهشگران تأکید می‌کنند که ایالات‌متحده، فعالانه در تلاش است تا با تبدیل ژاپن به یک مرکز فعال قدرت و کانون قدرت نظامی، تلاش چین برای هژمونی را محدود کند (Fels, 2015, 548). برهمین‌اساس، آمریکا مدتی است که ژاپن را برای افزایش هزینه‌های دفاعی‌اش به‌منظور اجرای لایحهٔ امنیتی مشترک در

منطقهٔ آسیا و اقیانوسیه تحت‌فشار قرار داده است. دوبرابر شدن بودجهٔ دفاعی ژاپن، این کشور را با شاخص‌های هزینه‌های نظامی کشورهای ناتو هماهنگ می‌کند و آن را به‌گونه‌ای فزاینده، به متحد واقعی (نه وابسته) ایالات‌متحده در منطقه تبدیل خواهد کرد. اقدام توکیو برای تقویت ارتش خود و تعمیق اتحاد، پرسش‌هایی را در مورد هویت امنیتی ژاپن ایجاد می‌کند و همچنین، سبب بروز نگرانی‌هایی در مورد گرفتار شدن در جنگ‌های نیابتی آمریکا و افزایش مشارکت اقتصادی در «مجتمع نظامی ـصنعتی» ایالات‌متحده می‌شود؛ مجموعه‌ای که تقویت بخش دفاعی، هزینه‌های تسلیحاتی، و جنگ را تشویق می‌کند (Mason, 2022).

رویهٔ فشارهای پیوستهٔ ایالات‌متحده بر ژاپن برای افزایش هزینه‌های دفاعی، در ژاپن «گایاتسو»[1] یا «فشار خارجی» نامیده می‌شود. اگرچه این رابطه کامل نیست، اما بسیار قوی است و این امکان را به ژاپن می‌دهد که سیاست دفاعی خود را در چارچوب حمایت ایالات‌متحده طراحی کند (Wright, 2022, 6). البته برخی تحلیلگران بر این نظرند که ژاپن، به‌عنوان سومین اقتصاد بزرگ جهان، می‌تواند با اعمال قدرت بازدارندگی خود، کمتر منتظر حمایت نظامی ایالات‌متحده باشد و بیشتر به یک شریک برابر تبدیل شود. این توانمندی‌ها همچنین می‌تواند به تحقق خواستهٔ رهبران آمریکا برای ژاپن کمک کند تا به‌عنوان یک ضدنظامی قوی‌تر در برابر چین ظاهر شود؛ زیرا، پکن از نیروهای مسلح خود که به‌سرعت درحال پیشرفت هستند، برای تهدید حمله به تایوان از طریق آب‌های سرزمینی ژاپن استفاده می‌کند (Hida and rich, 2022).

٤-٤. ظهور چین به‌عنوان هژمون بالقوه

کشورهایی که به هژمونی دست می‌یابند، به این شرایط بسنده نمی‌کنند و درصدد جلوگیری از ظهور رقبای خود برمی‌آیند. به‌بیان روشن‌تر، تلاش می‌کنند توازن قدرت را میان دست‌کم دو قدرت بزرگ در یک منطقهٔ مجاور حفظ کنند؛ به‌گونه‌ای که توجه و انرژی این قدرت‌ها، صرف دفاع از نیروهای قدرتمندی شود که در مقابل هم قرار دارند (Snyder, 2002, 152). برهمین‌اساس، رقابت چین و ژاپن برای کسب هژمونی منطقه‌ای قابل‌درک است. ژاپن، خواهان کاهش فاصلهٔ خود با رقیب اصلی‌اش، یعنی چین است.

چین، به‌عنوان دومین هزینه‌کنندهٔ بزرگ نظامی جهان، در سال ۲۰۲۱ حدود ۲۹۳ میلیارد دلار به ارتش خود

---

۱. Gaiatsu

اختصاص داد که ۴/۷ درصد، نسبت به سال ۲۰۲۰ افزایش داشته است. هزینه‌های نظامی چین برای ۲۷ سال پی‌درپی رشد داشته است (Sipri, 2022b). بودجهٔ دفاع ملی اعلام‌شدهٔ این کشور برای نخستین‌بار از هزینه‌های دفاعی ژاپن در سال مالی ۱۹۹۸ فراتر رفته و ازآن‌زمان با افزایش صعودی به حدود ۴/۸ برابر هزینه‌های دفاعی ژاپن در سال مالی ۲۰۲۲ رسیده است (Japan NDS, 2022, 5-6).

از شواهد و اسناد دفاع ملی ژاپن چنین برمی‌آید که در میان چالش‌هایی که این کشور با آن روبه‌رو است، چین، در جایگاهی بالاتر از کره شمالی و روسیه قرار دارد. چین درحال اجرای برنامهٔ نوسازی نظامی گسترده و افزایش فشار دریایی بر ژاپن در دریای چین شرقی، از طریق حضور تقریباً همیشگی در این آب‌ها، است. حضور کشتی‌های گارد ساحلی چین در آب‌های اطراف جزایر سنکاکو (از جزایر موردمناقشهٔ دو کشور) و تمرین‌های نظامی آن در اطراف تایوان در ماه اوت (که شامل پرتاب موشک‌های بالستیک در منطقهٔ انحصاری اقتصادی ژاپن نیز می‌شود)، بیانگر این است که درگیری در تنگهٔ تایوان، به‌طور مستقیم، بر امنیت ژاپن تأثیر خواهد گذاشت (Johnstone, 2022). در سند راهبرد دفاعی ژاپن در سال ۲۰۲۱، برای نخستین‌بار بر اهمیت حفظ ثبات در سراسر تنگهٔ تایوان برای امنیت ژاپن تأکید شده است. بایدن و سوگا با انتشار بیانیهٔ مشترکی، از رفتار چین در قبال تایوان، ابراز نگرانی کردند و مقامات دفاعی ژاپن از نخست‌وزیر خواستند که درصورت وقوع جنگ، از تایوان دفاع کند. در مارس ۲۰۲۱، وزیر دفاع آمریکا و وزیر دفاع ژاپن توافق کردند که واشنگتن و توکیو در هرگونه درگیری در تایوان با یکدیگر همکاری کنند (Cheng and Maizland, 2021). ژاپن درحال‌حاضر، یکی از اعضای «گروه چهارگانه» است که اعضای دیگر آن عبارتند از: استرالیا، هند، و ایالات‌متحده؛ گروهی راهبردی که عده‌ای دلیل تشکیل آن را مقابله با نفوذ فزایندهٔ چین دانسته‌اند (Buddhavarapu, 2022).

سیاست‌گذاران ژاپنی با توجه به افزایش دوبرابری بودجه و برنامه‌های نوسازی نظامی چین، در براوردهای خود از توانمندی‌های نظامی چین در دورهٔ پس از جنگ سرد، بر عدم شفافیت آرایش دفاعی چین تأکید می‌کنند که درنتیجه، بر دشواری پی بردن به نیات آن می‌افزاید؛ اما آنچه به‌نظر آنان آشکار است، عزم چین برای به‌دست آوردن قابلیت‌هایی است که منافع اصلی امنیتی ژاپن را تهدید می‌کند. در کنار تقویت قابلیت‌های نظامی برای ایستادن در خط مقدم نظامی در برابر و در نزدیکی چین، موازنهٔ نرم ژاپن با چین در تلاش‌های گستردهٔ دیپلماتیک جدیدی آشکار است که در پی پیچیده کردن و درصورت امکان، جلوگیری از افزایش نفوذ چین در شرق آسیا و مناطق دیگر است. ژاپن تلاش کرده است اعتبار بین‌المللی خود را اغلب در تضاد عمدی با چین، تقویت کند و مانع تقویت هژمونی بالقوهٔ رقیب خود شود. توانایی

ژاپنی‌ها ممکن است در حملهٔ احتمالی به سرزمین اصلی چین و سایت‌های پرتاب موشک استفاده شود؛ بنابراین، نشانهٔ انحرافی بنیادین در وضعیت دفاعی ژاپن است. سیاست‌گذاران ژاپنی استدلال کرده‌اند که افزایش بودجهٔ دفاعی ژاپن، با توجه به بودجه‌های راکد این کشور برای تقریباً دو دهه و افزایش سریع هزینه‌های نظامی چین، هنوز اندک است. اما تمایل ژاپن به افزایش هزینه‌های دفاعی، آشکارا ناشی از انگیزهٔ روبه‌رشد برای ایجاد تعادل نظامی در برابر چین است (Hougs, 2016, 136-144). درمقابل، چین نیز ژاپن و آمریکا را دشمنان بالقوهٔ خود به‌شمار می‌آورد. رهبران چین، نگران هستند که روزی ژاپن، روحیه‌ای نظامی همانند سال‌های پیش از ۱۹۴۵ پیدا کند. به‌همین‌دلیل، می‌توان دریافت که اتحاد آمریکا با کشورهای آسیایی، به‌ویژه ژاپن، تهدید و چالش جدی و بلندمدتی در برابر امنیت ملی، اتحاد ملی، و فرایند مدرنیزه‌سازی چین است.

٤-٥. تهدیدات هسته‌ای و موشکی کره شمالی

در ارزیابی محیط امنیتی اثرگذار بر دکترین کیشیدا، تهدیدات برآمده از قدرت‌گیری کره شمالی نیز اهمیت فزاینده‌ای دارد. اینکه در واقع‌گرایی تهاجمی بر نارضایتی دولت‌ها از وضع موجود و گرایش به بیشینه‌سازی قدرت، سبب برخورد انگیزه‌های قدرت با هم می‌شود (Snyder, 2002, 153)، بر ادراک ژاپن از تهدیدات ناشی از کره شمالی اثرگذار بوده است. کره شمالی، دارای چهارمین ارتش بزرگ جهان، با بیش از ۱/۲ میلیون نیرو است و گمان می‌رود که دارای سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیکی باشد. برپایهٔ براوردهای تحلیلگران، کره شمالی می‌تواند مواد لازم برای بیش از صد سلاح هسته‌ای را دراختیار داشته باشد (Council on Foreign Relations, 2022, 1).

ژاپن به‌عنوان تنها کشوری که تاکنون در جنگ، دچار بمباران اتمی شده است، آسیب‌های استفاده از تسلیحات هسته‌ای را به بهترین شکل درک می‌کند و خواهان «جهانی عاری از سلاح‌های هسته‌ای» است. موضوع انتقال، تکثیر، و بهبود عملکرد تسلیحات کشتارجمعی، ازجمله سلاح‌های هسته‌ای، بیولوژیکی، و شیمیایی، ابزارهای حمل‌ونقل آن‌ها مانند موشک‌های بالستیک، به‌ویژه، موضوع توسعهٔ هسته‌ای و موشکی کره شمالی، همچنان تهدیدهای اصلی برای ژاپن و جامعهٔ بین‌المللی به‌شمار می‌آیند؛ به‌ویژه توسعهٔ موشک‌های بالستیک کره شمالی با بردی که سرزمین اصلی آمریکا را پوشش می‌دهند، سبب تشدید تهدید امنیتی برای ژاپن شده است (Japan NSS, 2013, 7-11). دولت آبه و جانشین آن، دولت یوشیهیده سوگا، اظهار داشته‌اند که ژاپن به قابلیت حمله به پایگاه دشمن درصورت آمادگی برای پرتاب موشک به سرزمین ژاپن، نیاز دارد، یا لازم است که از توان ضربهٔ دوم، پیش از اینکه دشمن بتواند موشک‌های

بیشتری را پرتاب کند، برخوردار باشد (Hornung, 2021, 22).

به‌نظر کره شمالی نیز ژاپن از بزرگ‌ترین قابلیت‌های نظامی خود پس از جنگ جهانی دوم رونمایی کرده است و راهبرد امنیتی ژاپن را سیاست تهاجمی جدیدی می‌داند که سبب تغییر بنیادین در محیط امنیتی شرق آسیا خواهد شد (Nikkei Asia, 2022). کره شمالی در واکنش به این شرایط، قصد دارد توانایی‌های هسته‌ای خود را، هم به‌لحاظ کیفی و هم به‌لحاظ کمی، با بیشترین سرعت، تقویت کند. به‌لحاظ فناوری، کره شمالی درحال‌حاضر از توانایی حمله به ژاپن با موشک بالستیک مجهز به کلاهک هسته‌ای برخوردار است و به‌سرعت درحال بهبود فناوری‌های مرتبط و قابلیت‌های عملیاتی خود با متنوع‌سازی شیوه‌های پرتاب است. این‌گونه فعالیت‌های نظامی کره شمالی، تهدیدی جدی‌تر و زودهنگام‌تر برای امنیت ملی ژاپن (بیش از هر زمان دیگری) است (Japan NDS, 2022, 7). نمودار شمارهٔ (۸) افزایش تعداد آزمایش‌های موشکی کره شمالی را در سال‌های اخیر نشان می‌دهد.

نمودار شمارهٔ (۸). تعداد آزمایش‌های موشکی کره شمالی

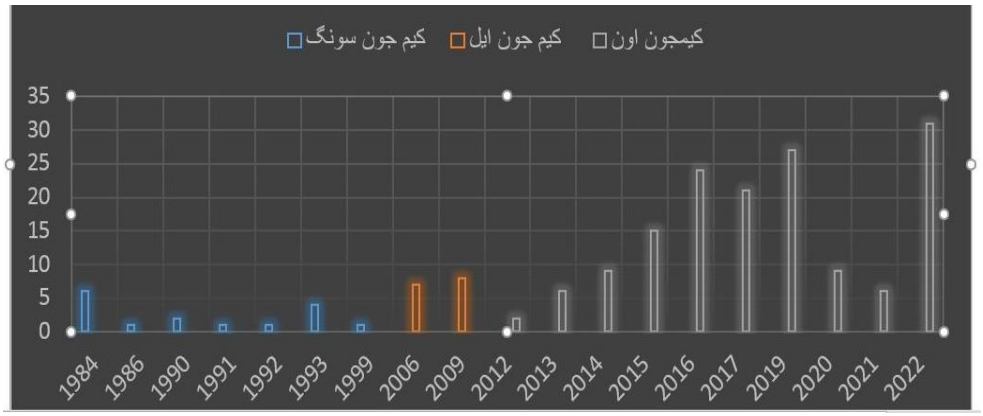

Source: Council on Forei on Relations, 2022, 3

٤-٦. حملهٔ روسیه به اوکراین

نگرانی‌های ژاپن در مورد بسنده بودن قابلیت‌های نظامی موجود آمریکا برای کنترل مشکلات جهانی و امکان مداخله در صحنهٔ شرق آسیا، ابهام‌هایی را در مورد تأثیر این امر بر تضمین‌های امنیتی، سیاسی، و نظامی گسترده‌تر آمریکا برای ژاپن مطرح کرده است (Huges, 2016, 136). پس از پیوستن توکیو به گروه هفت، به‌منظور اعمال تحریم‌ها علیه مسکو پس از حمله به اوکراین، روسیه، ژاپن را کشوری «غیردوست» خواند و فعالیت‌های نظامی خود را در نزدیکی ژاپن افزایش داد (Johnstone, 2022). حملهٔ روسیه به اوکراین، اعتماد رهبران آسیایی به آمریکا را کاهش داده است (Fodale, 2022). اکنون که حملهٔ

روسیه به اوکراین، مفروضات امنیتی دیرینه را به‌چالش کشیده، ژاپن شروع به اتکای بیشتر بـه خـود کـرده است؛ تغییری که می‌تواند بی‌سروصدا توازن قدرت را در آسیا تغییر دهد (Hida and rich, 2022).

حملهٔ روسیه به اوکراین، نگرانی‌هایی را در ژاپن در مورد پیامدهای امنیتی آن برای آسیا ایجاد کرده است. بحران اوکراین، تنها یک بعد از محیط امنیتی پیچیده است؛ زیرا، ژاپن تهدیدهای کره شمالی و چین را نیز مدیریت می‌کند. تجاوز روسیه به اوکراین و اقدامات دیگر آن آشـکارا نشـان می‌دهـد کـه ایـن کشـور در مورد توسل به نیروهای نظامی برای دستیابی به اهداف امنیتی خود تردیدی ندارد. افزون‌براین، روسیه بارها بحث‌هایی را مطرح کرده و اقداماتی را انجام داده است که می‌تواند بـه‌عنوان تهدیـد بـه اسـتفاده از سـلاح هسته‌ای تعبیر شود. روسیه درحال سرعت بخشیدن به فعالیت‌های نظامی خود در همسایگی ژاپن است. این کشور همچنین، درحال تقویت تسلیحات خود در سرزمین‌های شمالی[1]اسـت کـه بخشـی از سـرزمین ژاپـن به‌شمار می‌آید و درعین‌حال، هماهنگی راهبردی خود با چین را دوچندان کرده است. به‌ویژه در سـال‌های اخیر، این دو کشور با ادامهٔ رزمایش‌های مشترک، ازجملـه نـاوبری مشـترک توسـط شـناورهای دریـایی و پروازهای مشـترک بمب‌افکن‌هایشـان در نزدیکـی ژاپـن، هماهنگی‌هـای نظـامی خـود را افـزایش داده‌انـد (JapanNSS, 2022, 10).

این‌گونه فعالیت‌های نظامی در منطقهٔ هندـاقیانوس آرام از منظر دفاعی برای ژاپن نگران‌کننده است. ژاپـن، نگران این است که حمله به اوکراین، که نوعی تغییر یکجانبه در وضعیت موجود با زور به‌شـمار می‌آیـد و این‌بار در اروپا اتفاق افتاده است، در منطقهٔ هنـد و اقیـانوس آرام نیـز رخ دهـد (JapanNDS, 2022, 7-8). به‌همین‌دلیل، توکیو به‌شدت از بستهٔ تحریم‌هـای تنبیهـی دولـت بایـدن علیـه روسـیه و افـزایش کمـک بـه اوکراین حمایت می‌کند که می‌تواند توجیهی برای مواردی باشد که به‌ظاهر نقض مـادهٔ ۹ به‌شـمار می‌آیـد (Mason, 2022).

نتیجه‌گیری

ژاپن در جسورانه‌ترین انحراف از موضع صلح‌طلبانهٔ خود که در پایان جنگ جهانی دوم اتخاذ کرد، تقویت نظامی تاریخی را آغاز کرده است. برهمین‌اساس، در سال‌های اخیر، محیط امنیتی این کشور به‌طور پیوسته

---

۱. اختلاف حاکمیتی بر جزایر اتوروفو، کوناشیری؛ شیکوتان، و هابومای که در ژاپن به‌عنوان «سرزمین‌های شمالی»و در روسیه به‌عنوان «جزایـر کوریل جنوبی» شناخته می‌شوند و توسط اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۴۵ اشغال شد. این منطقه اکنون توسط روسیه اداره می‌شود و ژاپـن ادعای حق حاکمیت بر آن را دارد.

بی‌ثبات‌تر شده است؛ زیرا، توانایی‌های نظامی همسایگانش افزایش یافته و رویکردی تهاجمی‌تر داشته‌اند. سه جبههٔ راهبردی ژاپن، یعنی چین، کره شمالی، و روسیه همگی به توانایی‌های دفاعی و الزامات موقعیتی متفاوتی نیاز دارند. حملهٔ روسیه به اوکراین نشان داد که ژاپن تنها نمی‌تواند به قابلیت نظامی و نقش امنیتی آمریکا در منطقه متکی باشد. برهمین‌اساس و برپایهٔ دکترین فومیو کیشیدا، ژاپن به قدرت بزرگی تبدیل می‌شود که باید نقش فعال‌تری در سیاست جهانی ایفا کند تا بتواند بحران‌ها و تهدیدهای منطقه‌ای و جهانی را مدیریت کند؛ بنابراین، سیاست خارجی ژاپن در دورهٔ کیشیدا بیشتر جهانی است تا منطقه‌ای. نمودار قدرت جامع و نمودار افزایش بودجه به‌همراه اقتصاد پیشرفته و فناوری سطح بالای ژاپن نشان می‌دهد که این کشور از ظرفیت و قابلیت لازم برای به‌چالش کشیدن چین و کنشگران بالقوه برخوردار است. نکتهٔ مهم در دکترین کیشیدا این است که ژاپن از یک قدرت دفاعی صِرف به یک قدرت تهاجمی تبدیل می‌شود که توان رقابت با قدرت‌های بزرگ را به‌دست می‌آورد. برهمین‌اساس، شاهد حرکت ژاپن از راهبرد مصون‌سازی و انفعال، به‌سوی موازنه هستیم؛ البته باید توجه داشته باشیم که این حرکت به‌سوی موازنهٔ قدرت، هنوز کامل و برگشت‌ناپذیر نیست و در راهبرد کلان ملی ژاپن گنجانده نشده است و واژگان و اصول به‌کاررفته در دکترین کیشیدا، ترکیبی از راهبرد مصون‌سازی و موازنهٔ اولیهٔ سخت قدرت را نشان می‌دهد. به‌بیان روشن‌تر، نوسان بین دکترین یوشیدا و دکترین کیشیدا مشاهده می‌شود. به‌همین‌دلیل، نظریهٔ واقع‌گرایی تدافعی، توان تبیین تحولات اخیر در راهبرد سیاسی‌ـامنیتی ژاپن را ندارد و واقع‌گرایی تهاجمی، هرچند بااحتیاط، توان تبیین مناسب‌تری دارد.

نکتهٔ دیگر این است که افزایش بودجهٔ دفاعی ژاپن و تغییر در راهبرد دفاعی ـامنیتی آن، به‌دلیل افزایش پیچیدگی محیط امنیتی منطقه و افزایش پیش‌بینی‌ناپذیری جهت‌گیری رفتاری بازیگران کلیدی منطقه، به‌دلیل بروز رفتارهای غیرخطی ناشی از این تغییرات دفاعی ـامنیتی، ممکن است سبب افزایش رقابت تسلیحاتی بی‌امان و تشدید بی‌ثباتی در شرق آسیا شود و بیش از هرچیز، خطر جنگ در منطقه را افزایش دهد؛ به‌ویژه اینکه در دکترین کیشیدا، موضوع حملهٔ پیش‌دستانه نیز درنظر گرفته شده است. براین‌اساس، چرخش ژاپن به‌سوی موازنهٔ قدرت، به‌جای اینکه سبب توازن در برابر چین و بخشی از شبکه‌سازی امریکا در برابر چین و کمک به ثبات در منطقه شود، به‌دلیل عدم قطعیت و پیش‌بینی‌ناپذیری نتایج تشدید رفتارهای موازنه‌گرانهٔ ژاپن (که برآمده از ترس از چین، بی‌اعتمادی به ایالات‌متحده، و تمایل به ابراز غرور و استقلال ملی است) ممکن است به بی‌ثباتی و تشدید درگیری‌ها و رقابت قدرت‌های بزرگ در منطقه دامن بزند. افزون‌براین، براوردهای آمریکا نیز نشان می‌دهد که تا سال ۲۰۲۷، درگیری بین تایوان و چین

گریزناپذیر است. این درحالی است که در دکترین کیشیدا، امنیت تایوان با امنیت ژاپن گره خورده است و هرگونه حملهٔ چین به تایوان، منجر به درگیری میان چین و ژاپن می‌شود. افزون‌براین، ژاپن نمی‌تواند به امنیت شبه‌جزیرهٔ کره بی‌توجه باشد؛ درحالی‌که ممکن است در آن، درگیری بین کره جنوبی و کره شمالی (حتی حمله به ژاپن) رخ دهد و ژاپن، ناگزیر است عهده‌دار نقش فعال نظامی در این منطقه باشد. از دیدگاه ژاپن، نقش نظامی و امنیتی فعال در منطقه و جهان می‌تواند نظم موجود بین‌المللی لیبرال را پایدار نگه دارد.

References

Ali Ahmadi, A. & Saeedenhai, V. (2007). *A Comprehensive Description of Research Methods*. Tehran: Tolid Danesh Press [in persian].

Arfi, B. (2006). Linguistic Fuzzy-Logic Game Theory. *Journal of Conflict Resolution*, 50(1), 28-57.

Berkofsky, A. (2009). Japan's Security and Defence Policy: The More Things Change, *SIPRI*. 28 May. Available at: https://www.sipri.org/commentary/essay/thu-05-28-2009-14-00/japan-s-security-and-defence-policy-more-things-change.

Buddhavarapu, R. (2022). Jolted by the Ukraine War and China's Aggression, Japan Looks to Boost its Defense Capability, *CNBC*, MON, JUN 20. Available at: https://www.cnbc.com/2022/06/17/japan-to-boost-its-defense-capability-amid-ukraine-war-china-aggression.html.

Council on Foreign Relations. (2022). *North Korea's Military Capabilities*, June 28. Available at: https://www.cfr.org/backgrounder/north-korea-nuclear-weapons-missile-tests-military-capabilities.

Cairney, P. (2012). Complexity Theory in Political Science and Public Policy. *Political Studies Review*, 10(3), 346-358.

Envall, H. D. P. (2019). The 'Abe Doctrine': Japan's New Regional Realism. *International Relations of the Asia-Pacific*, 0,1–29. doi: 10.1093/irap/lcy014.

Fels, E. (2017). *Shifting Power in Asia-Pacific? The Rise of China, Sino-US Competition and Regional Middle Power Allegiance*. Switzerland: © Springer International Publishing.

Farhadi, Z. (2019). *Development in Japan's Security Defense Strategy*. Tehran: Abrar Moaser Press [in persian].

Fodale, H. (2022). Asia Forecast: Key Trends in 2022. *CSIS*, February 7. Available at: https://www.csis.org/analysis/asia-forecast-key-trends-2022.

Fraioli, P. (2023). Japan's new national-security and defence strategies. *The International Institute for Strategic Studies*. 29(01), January 2023. Available at: https://www.iiss.org/~/publication/7acf9540-96b0-4b92-9747-30803f938513/japans-new-national-security-and-defence-strategies.pdf

Friman, H. R., Katzenstein, P. J., Leheny, D., & Okawara, N. (2008). Immovable Object? Japan's Security Policy in East Asia. *In Rethinking Japanese Security* (pp. 147-168). Routledge.

Fulton, J. (2022). Systemic Change and Regional Orders: Asian Responses to a Gulf in Transition. *The International Spectator*, 57(4), 1-19.

Green, M. J. & Self, B. L. (1996). Japan's Changing China Policy: From Commercial Liberalism to Reluctant Realism. *Survival*, 38(2), 35-58.
Green, M. (2001). Japan’s Reluctant Realism: Foreign Policy Challenges in an Era of Uncertain Power. *Springer*.
Ghasemi, F. (2015). *Introduction to International Relations*. Tehran: Mizan Press. [in persian].
Hughes, C. W. (2012). The Democratic Party of Japan's New (but Failing) Grand Security Strategy: From" Reluctant Realism" to" Resentful Realism"? *The Journal of Japanese Studies*, 109-140.
Hamilton, E. J., & Rathbun, B. C. (2013). Scarce Differences: Toward a Material and Systemic Foundation for Offensive and Defensive Realism. *Security Studies*, 22(3), 436-465.
Hughes, C. W. (2016). Japan’s ‘ Resentful Realism’ and Balancing China’s Rise. *The Chinese Journal of International Politic*s, 9(2), 109-150
Hafez Nia, M. R. (2012), *An Introduction to Research Methodology in Humanities*. Samt Tehran. [in persian].
Hornung, W. J. & Harolds, c. W. (2021). *Japan's Potential Acquisition of Ground-Launched Land-Attack Missiles: Implications for the U.S.-Japanese Alliance*, The RAND Corporation, September 9. Available at: https://www.rand.org/blog/2021/09/japans-potential-acquisition-of-ground-launched-land.html.
Hornung, J. W. (2021). Japanese Strike Capabilities and the U.S.-Japan Alliance, Chapter Three as: Japan's Possible Acquisition of Long-Range Land-Attack Missiles and the Implications for the U.S.-Japan Alliance, *The RAND Corporation*, February Conference. Available at: file:///C:/Users/z36/Desktop/%DA%98%D8%A7%D9%BE%D9%86/RAND_CFA1310-2.pdf.
Hughes, C. W. (2016). Japan’s ‘Resentful Realism’ and Balancing China’s Rise. *The Chinese Journal of International Politics*, 9(2), 109–150. Published by Oxford University Press.
Izumikawa, Y. (2010). Explaining Japanese Antimilitarism: Normative and Realist Constraints on Japan's Security Policy. *International Security*, 35(2), 123-160.
Jain, P. (2022). Despite Shifts, Japan’s Defence and Security Policy Remains on Pacifist Ground. Observer Research Foundation (ORF), ISSUE NO. 530, MARCH 2022. Available at: https://www.orfonline.org/wp-content/uploads/2022/03/ORF_IssueBrief_530_Japan-Defence.pdf.
Johnstone, C. B. (2022). *Japan’s Transformational National Security Strategy*. Center for Strategic and International Studies (csis), December 8. Available at: https://www.csis.org/analysis/japans-transformational-national-security-strategy
JORDÁN, J. (2018). El Conflicto Internacional en La Zona Gris: Una Propuesta Teórica Desde la Perspectiva del Realismo Ofensivo. *Revista Española de Ciencia Política*, (48), 129-151.
Japan's National Security Strategy. (2022). Japan Ministry of Defense. December. Available at: https://www.mod.go.jp/j/approach/agenda/guideline/pdf/security_strategy_en.pdf.
Japan's National Defense Strategy (2022). Japan Ministry of Defense, December 16. Available at: https://www.mod.go.jp/j/approach/agenda/guideline/strategy/pdf/strategy_en.pdf.

Japan Ministry of Defense. (2021). Defense Programs and Budget of Japan: Defense-Strengthening Acceleration Package. Published by: Finance Division, Minister's Secretariat, Defense Planning and Programming Division, Bureau of Defense Buildup Planning, Equipment Policy Division, Acquisition, Technology & Logistics Agency, the Ministry of Defense. December 2021. Available at: https://www.mod.go.jp/en/d_act/d_budget/pdf/20220420.pdf.
Kiely, E. (2019). Trump on 'Unfair' U.S.-Japan Security Treaty. *Factcheck Posts*, July 2. Available at: https://www.factcheck.org/2019/07/trump-on-unfair-u-s-japan-security-treaty/?gclid=CjwKCAiAy_CcBhBeEiwAcoMRHEooeufsVW6aPL3mJo4d8lPuZvtVEzp3LxaeWcyQ_79QDLQIlN546hoCjnoQAvD_BwE
Lowy Institute Asia Power. (2021). Mlitary Expenditure Forecast 2030: Estimated Military Expenditure Forecast at Defence Sector Purchasing Power Parity, *Constant 2021 Prices* (2030). Available at: https://power.lowyinstitute.org/data/future-resources/defence-resources-2030/military-expenditure-forecast-2030/
Lowy Institute Asia Power. (2021). Asia Power Index: Key Findings 2021. Sydney: Published by Lowy Institute. Available at: https://power.lowyinstitute.org/downloads/lowy-institute-2021-asia-power-index-key-findings-report.pdf
Lobell, S. E. (2010). *Structural Realism/Offensive and Defensive Realism*. In Oxford Research Encyclopedia of International Studies.
Langel, T. (2022). Significance of Japan's New National Security Strategy 2022. *India Council of World Affairs*. Available at: https://www.icwa.in/show_content.php?lang=1&level=3&ls_id=8770&lid=5733.
Lande, E. (2018). Between Offensive and Defensive Realism–the Japanese Abe Government's Security Policy Toward China. *Asian Security*, 14(2), 172-192.
Lind, J. M. (2004). Pacifism or Passing the Buck? Testing Theories of Japanese Security Policy. *International Security*, 29(1), 92-121.
Mearsheimer, J. (2009). *The Tragedy of Great Power Politics*. Translation: Gholamali Cheginizadeh. Tehran: The Ministry of Foreign Affairs Press. [in persian].
Moin, M. (2003). *Strategic Assessment of Japan (Territorial, Political)*. Tehran: Abrar Moaser Press. [in Persian]
Moshirzadeh, H. (2009). *Development in International Relations Theories*. Tehran: Samt Press. [in Persian].
Mohabali, Q. (2009). Development in Japan's National Security Strategy. *Foreign Policy Quarterly*, 23(1), 201 – 222 [in Persian].
Ministry of Defense. (2021). Defense Programs and Budget of Japan Overview of FY2021 Budget. *SIPRI*. Available at: https://www.sipri.org/sites/default/files/2022-09/20210000_mod-jap_defense_programs_and_budget_fy2021.pdf
Mori, S. & et al., (2021). The Case for Japan Acquiring Counterstrike Capabilities: Limited Offensive Operations for a Defensive Strategy, Chapter Two as: Japan's Possible Acquisition of Long-Range Land-Attack Missiles and the Implications for the U.S.-Japan Alliance. *The RAND Corporation*, February. Available at: https://www.rand.org/pubs/conf_proceedings/CFA1310-2.html
Maizland, L. & Cheng, N. (2021). The U.S.-Japan Security Alliance. *Council on Foreign Relations*, No.4. Available at: https://www.cfr.org/backgrounder/us-japan-security-alliance.
Mason, R. (2022). Japan's Doubling of its Defence Budget Will Make the World a More Dangerous Place Here's Why. *Theconversation*, May 10. Available at:

https://theconversation.com/japans-doubling-of-its-defence-budget-will-make-the-world-a-more-dangerous-place-heres-why-182625.
Mason, R. (2021). *Japan: Pressure from Populist Right to Scrap 'Peace Constitution' After 75 Years*, *The Conversation*, No. 8. Available at: https://theconversation.com/japan-pressure-from-populist-right-to-scrap-peace-constitution-after-75-years-171333.
National Security Strategy Japan (2013). National Security Strategy. *CSIS*, December 17. Available at: https://www.cas.go.jp/jp/siryou/131217anzenhoshou/nss-e.pdf.
Nikkei Asia. (2022). North Korea Slams Japan's Military Buildup, Vows Counteraction: Pyongyang Calls Tokyo's Security Strategy Change 'New Aggression Policy', December 20, Available at: https://asia.nikkei.com/Spotlight/N-Korea-at-crossroads/North-Korea-slams-Japan-s-military-buildup-vows-counteraction
Prime Minister Office of Japan. (2022). *Keynote Address by Prime Minister KISHIDA Fumio at the IISS Shangri-La Dialogue*, June 10, 2022, Available at: https://japan.kantei.go.jp/101_kishida/statement/202206/_00002.html.
Prime Minister Office of Japan. (2023a). *Press Conference by Prime Minster Kishida Regarding His Visits to France, Italy, the United Kingdom, Canada, and the United States of America*, January 14, 2023, Available at: https://japan.kantei.go.jp/101_kishida/statement/202301/_00010.html.
Prime Minister Office of Japan. (2023b). Policy Speech by Prime Minister KISHIDA Fumio at the Johns Hopkins University School of Advanced International Studies (SAIS). January 13, 2023, Available at: https://japan.kantei.go.jp/101_kishida/statement/202301/_00005.html.
Revista Del Instituto Español de Estudios Estratégicos. (2019). *Security Policies in the Maghreb from the Perspective of Offensive Realism*, (13), 47-78.
Rubinstein, G. (2023). *Japan's New Defense Buildup Plan and Its Defense Industrial Base. Center for Strategic and International Studies*. Available at: https://www.csis.org/analysis/japans-new-defense-buildup-plan-and-its-defense-industrial-base.
Sipri (2022a), Trends In World Military Expenditure: 2021, 25 April. Available at: https://www.sipri.org/sites/default/files/2022-04/fs_2204_milex_2021_0.pdf.
Sipri (2022b). *World Military Expenditure Passes $2 Trillion for First Time*, 25 April. Available at: https://www.sipri.org/media/press-release/2022/world-military-expenditure-passes-2-trillion-first-time.
Sugita, Y. (2016). The Yoshida Doctrine as a Myth. *The Japanese Journal of American Studies*, (27), 123-143.
Snyder, G. H. (2002). Mearsheimer's World Offensive Realism and the Struggle for Security. *International Security*, 27 (1),149–173.
Smith, S. A. (2019). *Japan Rearmed: The Politics of Military Power*. Harvard University Press.
Smith, Sheila A. (2022). *How Japan Is Doubling Down on Its Military Power. Council on Foreign Relations*, December 20. Available at: https://www.cfr.org/article/how-japan-doubling-down-its-military-power.
Schweller, R. L. (2016). The Balance of Power in World Politics. *Politics*, 1-22, 9 May. Available at: file:///C:/Users/x22/Downloads/The_Balance_of_Power_in_World_Politics11.pdf.
Taheri, A. (2009). Research Methodology in Political Science. Tehran: Qomes Press. [in

persian].
The World Factbook. (2022). *Japan*. December 14. Available at: https://www.cia.gov/the-world-factbook/countries/japan/.
The World Factbook. (2022). *North Korea*. December 21. Available at: https://www.cia.gov/the-world-factbook/countries/korea-north.
The Constitution of Japan. (2004). *National Diet Library*. Available at: https://www.ndl.go.jp/constitution/e/etc/c01.html.
Tamaki, N. (2020). Japan's Quest for a Rules-Based International Order: The Japan-US Alliance and the Decline of US Liberal Hegemony. *Contemporary Politics*, 26(4), 384-401.
Wright, Col. J. (2022). Japan's Self-Imposed One Percent: Does It Really Matter?. *Journal of Indo-Pacific Affairs*. Air University Press.
Watanabe, T. (2022). Japan's Security Policy Evolution: The Interaction between Think Tank Proposals and Government Implementation. *Asia Policy*, 17 (3).107–24.

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.76537.1276
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۰۲/۱۷ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۲/۰۲

سازه های راهبرد امنیتی اسرائیل در بحران سوریه (۲۰۱۱-۲۰۲۱)

مهدی نجفی[۱] علی اسمعیلی[۲]

چکیده

حضور اسرائیل در قلب درگیری‌ها و چالش‌های امنیتی چندین دههٔ گذشتهٔ خاورمیانه، پیوند عمیقی میان امنیت ملی اسرائیل و تحولات منطقه‌ای ایجاد کرده است. پژوهش حاضر، در پی تجزیه‌وتحلیل مؤلفه‌های تأثیرگذار بر راهبرد امنیتی اسرائیل در برابر بحران سوریه در بازهٔ زمانی ۲۰۲۱-۲۰۱۱ است. پرسش اصلی پژوهش این است که «ویژگی‌های بحران سوریه در بازهٔ زمانی ۲۰۲۱-۲۰۱۱ چگونه بر راهبرد امنیتی اسرائیل در برابر این بحران تأثیرگذار بوده است؟» یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد، «بحران سوریه به‌دلیل سرایت احتمالی آن به اسرائیل از طریق درگیری‌ها در جولان سوریه، مهاجرت آوارگان فلسطینی مقیم سوریه و دروزی‌های سوری به اسرائیل، و دستیابی گروه‌های ضداسرائیل به تسلیحات راهبردی سوریه درصورت سقوط دولت اسد، برای اسرائیل، نوظهور، غافلگیرکننده و دربردارندهٔ میزان تهدید شدید، ولی زمان پاسخ‌گویی کافی بود». راهبرد امنیتی اسرائیل در این مرحله، مبتنی‌بر «سیاست دخالت محدود» بود؛ ولی با حضور نظامی ایران و متحدانش برای حمایت از دولت اسد و نقش آن‌ها در تغییر موازنه به‌نفع دولت سوریه و استقرارشان در جنوب سوریه در اواخر سال ۲۰۱۶، بحران سوریه برای اسرائیل به برنامه‌ای، پیش‌بینی‌شده با تهدیدی شدیدتر و زمان پاسخ‌گویی کافی تبدیل شد و راهبرد اسرائیل از دخالت محدود به راهبرد کاملاً تهاجمی «جنگ بین جنگ‌ها» (مبام) علیه ایران و متحدانش در سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱

---

۱. دانش‌آموختهٔ کارشناسی ارشد علوم سیاسی، گروه علوم سیاسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران
na0716mm@gmail.com
۲. استادیار گروه علوم سیاسی، واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی، بوشهر، ایران (نویسنده مسئول)، aliesmaeili2004@gmail.com
ORCID0000-0002-4856-3035

تغییر یافت که بر ایجاد منطقهٔ حائل در جنوب سوریه و بمباران گسترده و پرتلفات نیروهای ایران و متحدانش در سرتاسر خاک سوریه متمرکز بوده است. روش به‌کاررفته برای انجام این پژوهش، روش توصیفی-تحلیلی بوده و برای گردآوری داده‌ها نیز از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی استفاده شده است.
کلیدواژه‌ها: راهبرد امنیتی، اسرائیل، بحران سوریه، مکعب بحران، محور مقاومت.

The Structures of Israel's Security Strategy in the Syrian Crisis (2011-2021)

Mehdi Najafi[1], Ali Esmaeili[2]*

Abstract

Israel's presence at the heart of security conflicts and challenges in the Middle East over the past several decades has established a deep relationship between Israel's national security and regional developments. This study aims to analyze the factors affecting Israel's security strategy against the Syrian crisis during 2011-2021. Therefore, the main question of the study is: how have the characteristics of the Syrian crisis during 2011-2021 affected Israel's security strategy against this crisis? Findings of the study show that the Syrian crisis for Israel, was innovative and surprise , and the level of threat severe due to the spread of the crisis to the country through the conflicts in the Syrian Golan, the migration of Palestinian refugees living in Syria and Syrian Druze to Israel, and the strategic arms of Syria falling into the hands of the group Anti-Israeli in the event of the fall of the Assad government were emerging, surprising, and the level of threat was severe, but the response time was sufficient. Israel's security strategy at this stage was the "policy of limited intervention" which focused on responding to the unwanted firing of bullets from Syria into Israel, the bombing of convoys transporting weapons from Syria to Lebanon, and the secret financial, logistical, and medical aid to the anti-Assad rebels in southern Syria. But with the military presence of Iran and its allies to support the Assad government and their role in changing the balance in favor of the Syrian government and their deployment in southern Syria at the end of 2016, the Syrian crisis for Israel has become a deliberative, predictable, more severe threat and response time. enough, and Israel's strategy changed from a limited intervention to a fully aggressive strategy of "Campaign between Wars" (*Mabam*) against Iran and its allies in 2017 to 2021, which has focused on creating a buffer zone in the south of Syria,

---

۱ Graduated the Political Science Master, Department of Political Science, Bushehr Branch , Islamic Azad University, , Bushehr, Iran na0716mm@gmail.com

۲ Assistant Professor of Political Science Department, Bushehr Branch, Islamic Azad University, , Bushehr, Iran (Corresponding Author) aliesmaeili2004@gmail.com

extensive and heavy bombing of the forces of Iran and its allies throughout the territory of Syria. The research method in this research is descriptive-analytical and the data collection method is library and internet sources.
Keywords: Security Strategy, Israel, Syrian Crisis, Crisis Cube, Axis of Resistance.

مقدمه

پیچیدگی و ابهام در روابط اسرائیل با محیط خاورمیانه، امری ذاتی است. رژیم اسرائیل از زمان شکل‌گیری خود با چالش‌های امنیتی گوناگونی روبه‌رو بوده است که ابعاد سیاسی‌ـایدئولوژیک و تهدیدات فیزیکی را دربر می‌گیرد. چالش‌های ایدئولوژیک و سیاسی آن، ریشه در عدم مشروعیت این رژیم در قلب جهان عرب و اسلام دارد و چالش‌های فیزیکی آن نیز به جنگ‌های اعراب علیه اسرائیل مربوط می‌شود. در کنار این مسائل باید به چالش‌های بزرگ‌تری اشاره کرد که پس از کاهش تنش اسرائیل با کشورهای محافظه‌کار عرب، ازجمله مصر، اردن، و عربستان سعودی علیه امنیت وجودی اسرائیل در منطقه شکل گرفته است. مهم‌ترین چالش دراین‌زمینه، وجود محور مقاومت به‌رهبری جمهوری اسلامی ایران، متشکل از محور تهران، دمشق، حزب‌الله است که به گروه‌های جهاد اسلامی و حماس در فلسطین اشغالی پیوند می‌خورد. درنتیجه، یکی از پویایی‌های امنیتی در راهبرد امنیتی اسرائیل در چند دهۀ اخیر، مقابله با محور مقاومت به‌رهبری جمهوری اسلامی ایران بوده است.

افزون‌براین، به‌نظر می‌رسد که بحران سوریه، به‌گونه‌ای جدی بر محیط امنیتی اسرائیل و به‌ویژه تقابل با محور مقاومت، تأثیرگذار بوده است. در تجزیه‌وتحلیل راهبرد اسرائیل در برابر بحران سوریه با دو روایت روبه‌رو هستیم. در تعبیر نخست، اسرائیل در چند دهۀ گذشته با دشمن شناخته‌شده‌ای روبه‌رو بوده که توانسته است مرزهای شرقی اسرائیل را محفوظ نگه دارد (بلندی‌های جولان)، ولی با تغییر حکومت، یعنی آمدن جهادی‌ها و سلفی‌ها به‌عنوان گروه مخالف، این اطمینان از بین خواهد رفت. در تعبیر دوم، تغییر رژیم در سوریه می‌تواند این کشور را از صف متحدان ایران و حزب‌الله در منطقه خارج کند و درنتیجه، نفوذ منطقه‌ای ایران و حزب‌الله را به‌عنوان دشمنان راهبردی اسرائیل کاهش خواهد داد. بررسی دقیق سیاست خارجی اسرائیل حاکی از این است که این رژیم، رفته‌رفته نقش پررنگ‌تری را علیه حکومت سوریه ایفا کرده که این تغییر رویه، ناشی از پررنگ‌تر شدن نقش جبهۀ مقاومت در آسیب‌رسانی به منافع اسرائیل بوده است. درواقع، برای اسرائیل، مهم‌ترین تغییر در چالش‌های امنیتی‌اش، ناشی از جاه‌طلبی‌های ایران در راستای هژمونی‌طلبی منطقه‌ای و توانایی هسته‌ای‌ـنظامی و نفوذ گستردۀ آن در عراق، یمن، سوریه، لبنان، و نوار غزه است.

به‌طورکلی، منافع امنیتی اسرائیل در بحران سوریه، بیشتر بر ثبات و آرامش در نزدیکی مرزهای شمالی این رژیم متمرکز بوده و هست؛ زیرا، از این رهگذر نه‌تنها مانع رساندن یا افتادن تسلیحات به‌دست حزب‌الله و سازمان‌های ضداسرائیلی دیگر می‌شود، بلکه به‌این‌ترتیب، عناصر جهادی نیز نخواهند توانست مواضع خود

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارۀ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

را در شمال بلندی‌های جولان سازمان دهند.

باوجوداین، به‌نظر می‌رسد که دامنهٔ بحران سوریه به‌لحاظ تأثیرگذاری بر امنیت اسرائیل، پیچیدگی و ابهام گسترده‌ای داشته است و سناریوهای گوناگون به شکل‌های مختلفی بر محیط امنیتی اسرائیل تأثیرگذار خواهند بود. دراین‌راستا، با توجه به اهمیت موضوع، پژوهش حاضر در پی تجزیه‌وتحلیل مؤلفه‌های تأثیرگذار بر راهبرد امنیتی اسرائیل در برابر بحران سوریه در بازهٔ زمانی ۲۰۲۱-۲۰۱۱ است. پرسش اصلی پژوهش این است که «ویژگی‌های بحران سوریه، چگونه بر راهبرد امنیتی اسرائیل در بازهٔ زمانی ۲۰۲۱-۲۰۱۱ در برابر این بحران تأثیرگذار بوده است؟» بحران سوریه، به‌دلیل احتمال سرایت آن به این کشور از طریق درگیری‌ها در جولان سوریه، مهاجرت آوارگان فلسطینی مقیم سوریه و دروزی‌های سوری به اسرائیل، و دستیابی گروه‌های ضداسرائیل به تسلیحات راهبردی سوریه درصورت سقوط دولت اسد، برای اسرائیل، نوظهور، غافلگیرکننده، و دربردارندهٔ تهدید شدید، ولی زمان پاسخ‌گویی کافی بود. راهبرد امنیتی اسرائیل در این مرحله، مبتنی‌بر «سیاست دخالت محدود» بود که بر واکنش به گلوله‌باران مرزی ناخواسته از سوریه به داخل اسرائیل، بمباران کاروان‌های انتقال تسلیحات از سوریه به لبنان، و کمک‌های مخفیانهٔ مالی، تدارکاتی، و پزشکی به شورشیان مخالف اسد در جنوب سوریه استوار بود. ولی با حضور نظامی ایران و متحدانش برای حمایت از دولت اسد و نقش آن‌ها در تغییر موازنه به‌نفع دولت سوریه و استقرارشان در جنوب سوریه در اواخر سال ۲۰۱۶، بحران سوریه برای اسرائیل به برنامه‌ای پیش‌بینی‌شده، دربردارندهٔ تهدید شدیدتر و زمان پاسخ‌گویی کافی، تبدیل شد و راهبرد اسرائیل از دخالت محدود، به راهبرد کاملاً تهاجمی «جنگ بین جنگ‌ها»[۱] (که به عبری مخفف آن مبام نامیده می‌شود[۲]) علیه ایران و متحدانش در سال‌های ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۱ تغییر یافت که بر ایجاد منطقهٔ حائل در جنوب سوریه و بمباران گسترده و پرتلفات نیروهای ایران و متحدانش در سرتاسر خاک سوریه متمرکز بوده است.

روش به‌کاررفته برای انجام پژوهش حاضر، توصیفی ـ تحلیلی بوده و برای گردآوری داده‌ها از شیوهٔ فیش‌برداری از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی استفاده شده است. چارچوب نظری پژوهش نیز مبتنی‌بر نظریهٔ «مکعب بحران»[۳] بوده است.

---

۱. Campaign between the Wars

۲. Mabam

۳. Crisis Cube

۱. پیشینه پژوهش

هرچند تاکنون پژوهشی در راستای بررسی مؤلفه‌های تأثیرگذار بر راهبرد امنیتی اسرائیل در برابر بحران سوریه برمبنای نظریهٔ مکعب بحران انجام نشده است، اما برخی پژوهش‌های موجود می‌توانند از زوایای دیگری با پژوهش حاضر مرتبط باشند که به‌طورکلی می‌توان آن‌ها را به دو دستهٔ پژوهش‌های انجام‌شده به زبان فارسی و پژوهش‌های انجام‌شده به زبان انگلیسی تقسیم کرد.

دستهٔ نخست آثار فارسی هستند که می‌توان آن‌ها را به‌ترتیب سال نشر، این‌گونه برشمرد:

علی امیدی و *زهرا آقامحمدی* (۱۳۹۶) در پژوهشی با عنوان «بحران سوریه براساس نظریهٔ مکعب بحران» بر این نظر بوده‌اند که ناکارآمدی در مدیریت بحران در سه سطح ملی، منطقه‌ای، و بین‌المللی، پیامدهای قابل‌توجهی برای سوریه، منطقه، و حتی در سطح بین‌المللی داشته است. ایران، روسیه، و ایالات‌متحده امریکا به‌عنوان سه بازیگر مهم و کلیدی در این درگیری، با دستیابی به توافق بین خود خواهند توانست با راه‌حل بردبرد از ادامهٔ افسارگسیختگی بحران جلوگیری کنند؛ ولی واقعیت این است که نظریهٔ مکعب بحران پیش‌بینی می‌کند که حتی اگر جنگ در سوریه مهار شود، پس‌لرزه‌های آن تا سال‌ها ادامه خواهد داشت.

بیات و همکاران (۱۳۹۹) در پژوهشی با عنوان «تبیین الگوی روابط قدرت‌های منطقه‌ای در بحران ژئوپلیتیکی سوریه» تأکید کرده‌اند که الگوی روابط قدرت‌های منطقه‌ای در بحران ژئوپلیتیکی سوریه از سال ۲۰۱۱ تا ۲۰۱۸، به‌ترتیب اهمیت، تحت تأثیر عوامل جغرافیایی، عوامل ژئواستراتژیکی، نشانه‌های ژئوپلیتیکی، عوامل ایدئولوژیکی، نظام ژئوپلیتیک جهانی، نظام ژئوپلیتیک منطقه‌ای و عوامل ژئواکونومیکی بوده است. با توجه به اهمیت این عوامل پایدار جغرافیایی و ژئوپلیتیکی برای این کشورها، روابط این قدرت‌های منطقه‌ای براساس الگوی رقابتی مداخله‌ای در بحران ژئوپلیتیکی سوریه شکل گرفته و سبب تداوم بحران شده است.

حکیم و *غلامی* (۱۳۹۹) در پژوهش خود با عنوان «بحران سوریه؛ چالش‌ها و فرصت‌ها (با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران و رژیم اسرائیل)»، رویکرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و رژیم اسرائیل در برابر بحران سوریه، چالش‌ها و فرصت‌های دو کشور ایران و رژیم اسرائیل در بحران سوریه در چارچوب توازن قوا، و همچنین، پیامدهای مثبت و منفی بحران یادشده برای این دو قدرت منطقه‌ای را بررسی کرده‌اند. پرسش اصلی آن‌ها این بوده است که «با توجه به توازن قوا در منطقه، جمهوری اسلامی

ایران و رژیم اسرائیل در بحران سوریه، با چه چالش‌ها و فرصت‌هایی روبه‌رو بوده و این بحران چه پیامدهای مثبت و منفی‌ای برای هریک از آن‌ها دارد؟»

سالاری و *همکاران* (۱۴۰۰) در پژوهشی با عنوان «راهبرد سیاسی و امنیتی اسرائیل در قبال بحران سوریه»، در پی آن بوده‌اند که با بررسی راهبرد سیاسی‌ـامنیتی اسرائیل در برابر بحران سوریه، دلایل و عوامل مؤثر بر این سیاست را شناسایی، و راهبردها و تاکتیک‌های اتخاذشده توسط این رژیم را مطالعه کنند. آنان برای بررسی این موضوع، از چارچوب نظری رئالیسم تدافعی استفاده کرده و راهبرد اسرائیل را دراین‌زمینه، مبتنی‌بر بهره‌گیری از عقلانیت راهبردی با مؤلفه‌های مانند انتظار، اجرای سیاست همسایهٔ خوب، تغییر تاکتیک اشغال زمین به گسترش مناطق بافر، ائتلاف نانوشتهٔ منطقه‌ای علیه ایران، و واکنش محدود و موضعی در برابر نقض خطوط قرمز خود در راستای حفظ امنیت شهروندان و منافع ملی خویش، دانسته‌اند.

دستهٔ دوم، پژوهش‌های انجام‌شده به زبان انگلیسی هستند که به‌ترتیب سال چاپ می‌توان آن‌ها را این‌گونه برشمرد:

ایتمار رابینویچ[1] (۲۰۱۵) در پژوهشی با عنوان «اسرائیل و خاورمیانهٔ درحال‌تغییر» بر این نظر است که یکی از مهم‌ترین اهداف امنیتی اسرائیل پس از شکل‌گیری بحران در سوریه، استفاده از ظرفیت‌های بحران برای فروپاشی محور مقاومت بوده است.

در گزارش «رند» (۲۰۱۶) به‌قلم *لری هانوئر* با عنوان «منافع و گزینه‌های اسرائیل در سوریه»، نویسنده بر این نظر است که ادامهٔ بن‌بست موجود در بحران سوریه در مقایسه با هر پیامد دیگری، به‌نفع اسرائیل است و این احتمال وجود دارد که اسرائیل، مسیر فعلی را با دفاع مشروع فعال در قالب حملات هوایی به تسلیحات ارسال‌شده برای حزب‌الله و پاسخ به گلوله‌باران خاک اسرائیل از سوریه و همچنین، همراه‌سازی دیپلماتیک مسکو با اقدامات ضدایرانی خود در سوریه، ادامه دهد.

گیل مورسیانو (۲۰۱۸) در پژوهشی با عنوان «جلوگیری از سرایت درگیری ایران‌ـاسرائیل در سوریه» که توسط مؤسسهٔ آلمانی "SWP" منتشر شده است، با بررسی سیاست فعال اسرائیل در بحران سوریه با هدف از بین بردن حضور نظامی بلندمدت ایران در سوریه، این سیاست را از دید اسرائیل، مبتنی‌بر این ارزیابی می‌داند که می‌توان به هدف یادشده دست یافت، بدون اینکه جنگ، فراتر از حوزهٔ سوریه برود. باوجوداین، نویسندهٔ این گزارش اشاره می‌کند که نگرش جدید راهبردی اسرائیل، احتمال سرایت بحران

---

۱. Itmar Rabinovich

به فراتر از حوزهٔ سوریه و تبدیل آن به یک درگیری منطقه‌ای را افزایش می‌دهد.

ایلان گلدنبرگ و همکارانش (۲۰۲۰) در پژوهشی با عنوان «مقابله با ایران در منطقهٔ خاکستری» که توسط مؤسسهٔ "CNAS" منتشر شده است، راهبرد امنیتی اسرائیل علیه ایران و گروه‌های موردحمایتش در سوریه، با عنوان جنگ بین جنگ‌ها (که به‌عبری به‌اختصار مبام نامیده می‌شود) را از سال ۲۰۱۸ تا زمان انتشار گزارش در آوریل ۲۰۲۰ به‌تفصیل بررسی کرده و این راهبرد را در هدف کوتاه‌مدتش که عقب راندن ایران در منطقهٔ خاکستری سوریه (جنوب سوریه، هم‌مرز با اسرائیل) بود، بسیار موفقیت‌آمیز ارزیابی می‌کنند؛ زیرا، اسرائیل بدون وارد شدن در یک جنگ منطقه‌ای با ایران به این هدف دست یافته است. ولی این راهبرد را در رسیدن به هدف بلندمدت اسرائیل، که خروج کامل نظامی ایران از سوریه است، ناموفق ارزیابی می‌کنند.

به‌طورکلی، پس از بررسی پژوهش‌های یادشده در این حوزه می‌توان این‌گونه استدلال کرد که این آثار، بیشتر بر محور رقابت منطقه‌ای سعی در تبیین این رقابت‌ها در چارچوب رئالیسم ساختارگرا داشته‌اند. اما پژوهش حاضر، با رویکردی جدید و با استفاده از نظریهٔ مکعب بحران، سعی در تبیین مؤلفه‌های تأثیرگذار بر راهبرد امنیتی اسرائیل در برابر بحران سوریه دارد که این ویژگی، آن را از پژوهش‌های پیشین متمایز می‌کند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

تحلیل بحران‌های بین‌المللی براساس نظریهٔ مکعب بحران، یکی از روش‌های فهم بحران به‌شمار می‌آید؛ الگویی که نخستین‌بار توسط چارلز هرمان[۱] ارائه شده است (Fathi & Mossanejad, 2020, 85) در این روش، بیشتر بر اقدامات تصمیم‌گیرندگان بین‌المللی تمرکز می‌شود و تحلیل نگرش و کیفیت تصمیم‌گیری و رفتار آن‌ها موردمطالعه قرار می‌گیرد. نوع واکنش تصمیم‌گیرندگان، به ادراک آن‌ها بستگی دارد. همچنین، برای تشریح و تحلیل درست وضعیت و کیفیت یک بحران، لازم است که آن بحران از دیدگاه کسانی بررسی شود که در تصمیم‌گیری برای آن شرکت دارند؛ به‌این‌ترتیب، می‌توان واقعیت بین‌المللی را اگرچه به‌لحاظ ایدئولوژیک درست نباشد، تحلیل کرد. از این دیدگاه، بحران، متغیر و محرکی است که سبب کنش می‌شود و کنشگر با کنش و واکنش روبه‌رو است. به‌طورکلی، بحران، عبارت است از وضعیتی که در آن، هدف‌های مهم و اساسی واحد تصمیم‌گیرنده تهدید می‌شود، زمان واکنش برای تصمیم‌گیری

---

۱. Charles Hermann

محدود می‌شود، و با بروز ناگهانی آن، عناصر و عوامل تصمیم‌گیرنده غافلگیر می‌شوند (Omidi & Agha Mohmmadi, 2017, 70-71). در این چارچوب، بحران سوریه، متغیری است که با بروز ناگهانی خود، بر راهبرد و اولویت‌های امنیتی اسرائیل به‌گونه‌ای گسترده تأثیرگذار بوده است.

در نظریهٔ «مکعب بحران»، چهار عامل و عنصر برای تحلیل بحران به‌کار می‌روند:

- **عامل محرک**: نخستین اقدامی است که یک بازیگر در راستای ایجاد بحران انجام می‌دهد. تظاهرات مردم سوریه در مارس ۲۰۱۱، اعتراضاتی بود که اگرچه به‌لحاظ مقیاس، بسیار کوچک‌تر از اعتراضات انجام‌شده در کشورهایی همچون بحرین، مصر، و لیبی بود، اما خیلی‌زود به بحران بزرگ‌تری تبدیل شد؛
- **ادراک دولت تهدیدشده**: این مؤلفه به این موضوع می‌پردازد که تصمیم‌گیرندگان و بازیگران مقابل، چه درکی از وضعیت دارند. ادراک اسرائیل از بحران سوریه، در این چارچوب قرار می‌گیرد؛
- **واکنش**: بازیگر موردنظر براساس درک خود از شرایط، واکنش نشان می‌دهد. اقدامات اسرائیل را می‌توان برمبنای واکنش به بحران سوریه بررسی کرد.
- ادراک دولت بازیگر نخست از واکنش بازیگر دوم (Omidi & Agh Mohmmadi, 2017, 71-72).

در نظریهٔ مکعب بحران، معمولاً به سه ویژگی اصلی توجه می‌شود که شدت و ضعف و ترکیب آن‌ها، میزان مخاطره‌آمیز بودن موضوع را مشخص می‌کند. این سه عامل عبارتند از: تهدید، آگاهی، و زمان. در حوزهٔ تهدید از دو متغیر کم و زیاد استفاده می‌شود؛ به‌این‌معنا که آیا تهدید، کم است یا زیاد؛ به‌بیان روشن‌تر، هرچه ارزش موردتهدید، اساسی‌تر بوده و تهدید متوجه آن، شدیدتر و جدی‌تر باشد، احتمال بحران تلقی کردن یک رویداد بیشتر خواهد بود (Hermann, 1969, 55-75).

در مکعب بحران، آگاهی از موضوع نیز نقش بسزایی در برآورد خطر دارد. در این حوزه از دو مفهوم «قابل‌پیش‌بینی» و «غافلگیرکننده» استفاده می‌شود. غافلگیری، شکافی است بین زمانی‌که بازیگر انتظار دارد حادثه‌ای رخ دهد و زمانی‌که آن حادثه رخ خواهد داد؛ به‌بیان روشن‌تر، وقوع تهدید، هنگامی‌که انتظارش را نداریم. عامل سوم، زمان است. مراد از زمان، محدودیت زمانی برای تصمیم‌گیری است. هرچه زمان برای تصمیم‌گیری و اقدام بیشتر باشد، میزان بحرانی بودن موضوع، کمتر خواهد بود. اما اگر براساس موارد، موضوع، بحرانی باشد، سخن از «فشار زمانی» به‌میان می‌آید. فشار زمانی نیز امری ذهنی و ادراکی و در درجهٔ نخست، حاصل تجزیه‌وتحلیل و تعامل بین دو عامل در ذهن تصمیم‌گیرنده است: نخست، زمان لازم برای واکنش، و دوم، زمان موجود برای تصمیم‌گیری. درواقع، فشار زمانی، به شکاف بین زمان لازم برای تصمیم‌گیری و مهلت موجود برای انتخاب گفته می‌شود. مهم‌ترین نکته این است که زمان بحرانی،

همان زمان ساعتی نیست، بلکه بیشتر بـه نسـبت زمـان موجـود بـا فشـار زمـانی تصـمیم‌گیـری بسـتگی دارد (Alizadeh Mousavi, 2014, 135-136).

با توجه به اینکه وضعیت‌های بحرانی، به‌تناسب شدت تهدید، تداوم زمانی، و درجهٔ آگاهی با هم متفاوتند، می‌توان هریک از سه عامل اصلی تعیین‌کنندهٔ بحران را در حد غایی شدت و اهمیت آن‌ها در یکی از ابعاد سه‌گانهٔ مکعبی تجسم کرد که به‌اصطلاح، «مکعب بحران» نامیده می‌شود. این نمودار سه‌بعدی کـه اضـلاع آن، روی زوایای قائمهٔ یک مکعب قرار می‌گیرد، مکعب بحران نامیده می‌شود. درمجموع، برآیند این سـه محور، درجهٔ خطر را مشخص می‌کنند که هرمان، چنین وضعیتی را در قالب مکعب بحران بررسی می‌کنـد (Alizadeh Mousavi, 2014, 136). هرمان، هشت وضعیت احتمالی را که حاصل ترکیب‌های متفـاوتی از سه ویژگی است، مشخص کرده است (جدول شمارهٔ ۱).

جدول شمارهٔ (۱). هشت وضعیت احتمالی مکعب بحران

نقاط	نوع بحران	میزان تهدید	آگاهی	زمان تصمیم‌گیری
A	کاملاً بحرانی	شدید	غافلگیرانه	کوتاه
B	نوظهور	شدید	غافلگیرانه	بلند
C	کند (بطئی)	خفیف	غافلگیرانه	بلند
D	ویژه (موردی)	خفیف	غافلگیرانه	کوتاه
E	انعکاسی	شدید	پیش‌بینی‌شده	کوتاه
F	برنامه‌ای یا عمدی	شدید	پیش‌بینی‌شده	بلند
G	عادی	خفیف	پیش‌بینی‌شده	بلند
H	اداری	خفیف	پیش‌بینی‌شده	کوتاه

Source: Hermann, 1969, 59

با توجه به متغیرهای سه‌گانه و وضعیت‌های هشـت‌گانهٔ یادشـده، بـه‌نظر می‌رسـد کـه بحـران سـوریه بـرای اسرائیل از نوع «بحران‌های نوظهور»[۱] باشد. در چنین بحران‌هـایی، منـافع و اهـداف بنیـادین بـازیگر، تهدیـد می‌شود، ولی به‌دلیل اینکه وقت کافی دراختیار بازیگران است، گزینه‌های راهبردی زیـاد دارنـد و سـطوح میانی و خرد تصمیم‌گیری پس از مشورت با سطوح بالا اقدام می‌کننـد. در ایـن نـوع بحران‌هـا، رسـیدن بـه اجماع، به‌دلیل پرشمار بودن طرح‌ها و گزینه‌ها، پیچیده و دشوار است (Hermann, 1969, 415).

براین‌اساس، به‌نظر می‌رسد که بحـران سـوریه بـرای اسـرائیل در آغـاز، یـک بحـران نوظهـور بـوده اسـت.

---

۱ Innovative Crisis

ازآنجاکه سرریز بحران به اسرائیل از طریق درگیری‌ها در جولان سوریه و مهاجرت احتمالی دروزی‌های سوری به اسرائیل، می‌تواند بر جمعیت دروزی‌های جولان اشغالی (تحت کنترل اسرائیل) نیز تأثیرگذار باشد، نوع تهدید برای اسرائیل، نسبتاً شدید است. با توجه به اینکه دستگاه سیاست‌گذاری اسرائیل، بحران سوریه را پیش‌بینی نکرده بود، این بحران، نوظهور، غافلگیرکننده، و همچنین، ازآنجاکه زمان کافی برای واکنش وجود داشته، نوع تصمیم‌گیری برای آن، بلندمدت بوده است. اما با ادامهٔ بحران و شکل‌گیری معادلات جدید، ازجمله حضور نظامی گستردهٔ ایران و بازیگران غیردولتی متحد آن، به‌ویژه حزب‌الله در سوریه برای حمایت از دولت اسد و انتقال گستردهٔ تسلیحات به دژ حزب‌الله در جنوب لبنان، بحران به‌سوی «بحران برنامه‌ای یا عمدی»[1] با دامنهٔ تهدیدات بیشتر، حرکت می‌کند. باوجوداین، زمان کافی برای تصمیم‌گیری نخبگان سیاسی اسرائیل در واکنش به این فرایند وجود داشته است.

پژوهش حاضر، ابتدا رویداد بهار عربی را به‌عنوان یک بحران کلان و چشم‌انداز اسرائیل را در مورد این بحران بررسی کرده و سپس، نتایج بحران سوریه را که به‌گونه‌ای خاص و در چارچوب سناریوها و متغیرهای متفاوت بر امنیت اسرائیل تأثیرگذار بوده است، واکاوی خواهد کرد. سرانجام نیز واکنش اسرائیل به این بحران تجزیه‌وتحلیل خواهد شد.

۳. بهار عربی و چشم‌انداز اسرائیلی

انفجار اعتراض‌های مردمی و خیزش‌های ضدرژیم در تونس، لیبی، یمن، و مصر، که در یک دورهٔ شش‌هفته‌ای بین اواخر دسامبر ۲۰۱۰ و استعفای حسنی‌مبارک در تاریخ ۱۱ فوریهٔ ۲۰۱۱ شکل گرفت، امنیت و ساختار سیاست خارجی اسرائیل را به‌سوی یک چالش جدید در ارزیابی فرصت‌ها و تهدیدهای امنیتی پیش برد (Bresheeth, 2012, 43-44). هرچند خیزش ضدرژیم در تونس، موجب واکنش بی‌درنگ و قابل‌توجه اسرائیل نشد، گسترش موج اعتراض به کشور همسایهٔ جنوبی اسرائیل در مارس ۲۰۱۱ و رویدادهای منجر به سقوط *مبارک* در فوریه، سبب توجه سیاست‌گذاری اسرائیل در بالاترین سطح، شامل نخست‌وزیر، مشاوران امنیت ملی، و وزارت دفاع اسرائیل، به تحولات جهان عرب شد (Rabinovich & Brun, 2017, 82-83). به‌طورکلی، ارزیابی‌های استنتاجی اسرائیل از رویدادهای منطقه از اواسط سال ۲۰۱۱، به‌گونه‌ای گسترده در سه مرحله طبقه‌بندی می‌شود.

در دورهٔ نخست، ابتدا پارادایم رایج در اسرائیل این بود که در طولانی‌مدت، فرایند بالقوهٔ دموکراسی‌سازی

---

۱. Deliberative Crisis

در منطقه می‌تواند فرصتی برای این کشور در راستای بهبود روابطش با بعضی از همسایگان بی‌واسطه‌اش باشد (Berti, 2015, 1-2). اما هنگامی‌که تظاهرات توده‌ای در سال ۲۰۱۱، از تونس و مصر به لیبی، اردن، بحرین، و حتی عربستان سعودی سرایت کرد، از دیدگاه ناظران اسرائیلی، این فرایندها تأثیر ناخوشایندی بر دولت‌های عرب سنی پراگماتیک و معتدل‌تر منطقه داشت و در نقطهٔ مقابل، سبب قدرت‌یابی و تسلط شیعیان در ایران-سوریه-حزب‌الله و بازیگری حماس شد (Katz & hendel, 2012, 5-7). اسرائیل نگران این بود که جنگ داخلی لیبی و توجه شورای امنیت به این درگیری‌ها، سبب به‌حاشیه رفتن فشارهای بین‌المللی بر ایران شود. همچنین، نگران بود که درصورت دستیابی ایران به ظرفیت تسلیحات هسته‌ای، نفوذ این کشور افزایش، و قدرت مانور نظامی اسرائیل به‌گونه‌ای فزاینده، کاهش یابد (Kay et.al., 2011, 1-2).

در دورهٔ دوم، نگرانی اسرائیل به‌گونه‌ای آشکار در اواخر سال ۲۰۱۳ و اوایل سال ۲۰۱۴ و با تأثیرپذیری از تحولات رخ‌داده در مصر، کاهش یافت؛ تحولاتی که هیچ‌یک از آن‌ها قابل‌پیش‌بینی نبود یا به‌گونه‌ای فعالانه در آن‌ها دخالت نداشت. سقوط اخوان‌المسلمین و بازگشت نظامیان مصری به قدرت در اوت ۲۰۱۳، نوعی آرامش در میان اسرائیلی‌ها ایجاد کرد. همچنین، پیروزی سیسی، وزیر دفاع مبارک، در انتخابات مه ۲۰۱۴، آنچه به‌عنوان جریان بی‌وقفهٔ اسلام‌گرایی ظاهر شده بود را در مصر قطع کرد، بر احزاب اسلام‌گرا در منطقه تأثیر گذاشت (Rabinovich & Brun, 2017, 83-84)، و پیوندهای امنیتی بین اسرائیل و مصر نیز در سطوح جدیدی تقویت شد. رژیم جدید مصر (سیسی) فشار بی‌سابقه‌ای به حماس وارد آورد و خطر تقابل نظامی مصری و اسرائیلی که در دورهٔ اخوان‌المسلمین وجود داشت، از بین رفت (Yaari, 2014, 1).

در دورهٔ سوم، گسترش درگیری‌های داخلی در سوریه، نوعی نقطهٔ عزیمت در بازتعریف شرایط امنیتی اسرائیل در خاورمیانه، به‌ویژه در شامات، به‌شمار می‌آید. براین‌اساس، از اوایل سال ۲۰۱۲، زمانی‌که سوریه به‌سوی خشونت گسترده در حرکت بود و جنگ داخلی این کشور یک بعد منطقه‌ای و بین‌المللی به‌خود گرفت، اسرائیل، تحولات جدید را از چشم‌انداز متفاوتی نسبت به شروع بهار عربی می‌دید (Elliott, 2014, 1). درواقع، به‌نظر می‌رسید که تحولات سوریه، برخلاف مناطقی مانند شمال آفریقا و حوزهٔ خلیج فارس، بر امنیت اسرائیل به‌گونه‌ای جدی تأثیرگذار خواهد بود؛ بنابراین، اسرائیل، همگام با تحولات میدانی سوریه، مهم‌ترین اهداف امنیتی خویش را ترسیم کرد.

٤. بحران سوریه و محور مقاومت؛ از فرصت تا تهدید برای اسرائیل

هرچند بحران سوریه، یک بحران نوظهور و پیش‌بینی‌نشده برای اسرائیل به‌شمار می‌آمد، از دیدگاه نخبگان

اسرائیل، فرصت ویژه‌ای برای تضعیف محور مقاومت به‌وجود آورده بود. درواقع، تا پیش از شروع بحران در سوریه، اسرائیل، ایران را مهم‌ترین و قدرتمندترین تهدید منطقه‌ای خویش می‌دانست که از طریق متحدان غیردولتی‌اش، به‌ویژه حزب‌الله، امنیت این رژیم را در حوزهٔ شامات به‌چالش می‌کشید. براین‌اساس، در آغاز بحران، نخبگان سیاسی اسرائیل از تداوم درگیری میان گروه‌های مختلف، که سبب کاهش توان راهبردی محور مقاومت می‌شد، استقبال کردند.

همچنین، اسرائیل برای تضمین امنیت خود در مرزهای شمالی، روابطش را با جبهه النصره و القاعده در منطقهٔ قنیطره واقع در جنوب غربی سوریه و در بلندی‌های جولان تقویت کرد تا تضمینی برای گسترش نیافتن درگیری داخلی سوریه به بلندی‌های جولان باشد. هرچند اسرائیل، گروه‌های اسلام‌گرایی همچون النصره، القاعده، و داعش را دشمنان بالقوهٔ خود به‌شمار می‌آورد، اما بیشتر، نگران تهدید ایران و نماینده‌اش، یعنی حزب‌الله، است. سرانجام، به‌نظر می‌رسد که اسرائیل از رودررو شدن رژیم بشار اسد و ایران با گروه‌های مبارز سنی در فرایند درگیری داخلی که سبب فرسایش توان هردو جبهه می‌شود، خشنود است (Maher, 2020, 12-13).

راهبرد امنیتی اسرائیل در این مرحله، مبتنی‌بر «سیاست دخالت محدود»[1] بود که بر واکنش به گلوله‌باران مرزی ناخواسته از سوریه به داخل اسرائیل، جلوگیری از ورود آوارگان فلسطینی و دروزی به اسرائیل، بمباران کاروان‌های انتقال تسلیحات از سوریه به لبنان و کمک‌های مخفیانهٔ مالی، تدارکاتی، و پزشکی به شورشیان مخالف اسد در جنوب سوریه استوار بود (Murciano, 2017, 2).

اما این روند با تغییر موازنهٔ نبرد به‌نفع اسد و همچنین، افزایش حضور و نفوذ نیروهای ایران و متحدان غیردولتی‌اش، به‌ویژه نیروهای حزب‌الله در سوریه، منجر به تغییر نگرش نخبگان اسرائیل و راهبرد امنیتی آن در مورد بحران سوریه شد.

در نوامبر ۲۰۱۵، نتانیاهو به پوتین هشدار داده بود که ایران به دو روش، از طریق خاک سوریه، امنیت اسرائیل را به‌خطر می‌اندازد. نخست اینکه از آزادی عمل خود در سوریه برای فراهم کردن و انتقال تسلیحات پیشرفته برای حزب‌الله لبنان استفاده می‌کند و دوم اینکه، حضور و افزایش نیروهای نظامی، به ایران اجازه خواهد داد که یک جبههٔ نظامی جدید علیه اسرائیل در جولان ایجاد کند؛ بنابراین، اسرائیل برای محافظت از منافع خود، نخست باید با انجام حملات مختلف، دست نیروهای حزب‌الله را از تسلیحات

---

۱ Policy of Limited Intervention

ایرانی یا روسی کوتاه کند و دوم، از ایجاد پایگاه‌های نظامی در نزدیکی‌های جولان که امکان حملهٔ ایران به اسرائیل را فراهم می‌کند، جلوگیری به‌عمل آورد (Amidror, 2105, 3-6).

همان‌گونه که از گفته‌های نخبگان اسرائیلی پیداست، به‌تدریج درک اسرائیل از بحران سوریه، از یک بحران نوظهور به‌سوی یک «بحران برنامه‌ای یا عمدی» پیش رفت. در این نوع بحران، درجهٔ تهدید شدید است و طرح ازپیش‌آماده‌شده‌ای برای مدیریت آن وجود دارد (Fathi & Mousavinejad, 2020, 88). در طول سال ۲۰۱۶، اسرائیل به این نتیجه رسیده بود که نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تصمیم به تثبیت حضورش در سوریه با هدف استفاده از خاک این کشور به‌عنوان یک پایگاه برای نبردهایی بزرگ‌تر علیه اسرائیل دارد. نگرانی عمدهٔ مقامات اسرائیل، افزایش دقت زرادخانه‌های موشکی سپاه قدس بود که می‌توانست مرزهای شمالی اسرائیل را تهدید و بر سامانهٔ دفاعی گنبد آهنین اسرائیل چیره شود. همین نگرانی‌ها سبب شد که مقامات اسرائیلی، راهبرد «جنگ بین جنگ‌ها» (مبام) را در سال ۲۰۱۷ در مقابل حضور و نفوذ ایران و متحدانش در سوریه، طراحی و اجرا کنند (Goldenberg et.al., 2020, 8).

اصول کلیدی راهبرد مبام، عبارتند از: ۱) محروم کردن و کاهش توانمندی‌های ایران در سوریه که می‌توانست علیه اسرائیل در جنگ آینده یا زودتر به‌کار رود و آزادی عمل ارتش اسرائیل را محدود کند؛ ۲) نشان دادن عزم، قاطعیت، و کارایی عملیاتی اسرائیل به ایران و جامعهٔ بین‌المللی؛ ۳) به‌تأخیر انداختن یا حتی جلوگیری از یک رویارویی جدی بین اسرائیل و ایران؛ ۴) اطمینان از اینکه ارتش اسرائیل بر شرایط تشدید برخورد با ایران مسلط است (Goldenberg et.al., 2020, 9). همان‌گونه که از این اصول پیداست، راهبرد مبام، مبتنی‌بر حفظ امنیت مرزهای اسرائیل، به‌ویژه بلندی‌های جولان، و کاهش توانایی‌های ایران در سوریه، بدون یک درگیری گسترده، استوار است.

از فوریه ۲۰۱۸، سناریوی تقابل مستقیم بین اسرائیل و ایران واقعی‌تر شد و سیاست اسرائیل از وضعیت راهبردی جدید، تأثیر پذیرفت. درنتیجه، تعداد حملات اسرائیل با هدف آسیب رساندن به تأسیسات و نظامیان ایرانی، به‌گونه‌ای چشمگیر، افزایش یافت (Murciano, July 2018, 1). اسرائیل با بهره‌گیری از اطلاعات باارزش خود، به اهداف بسیار مهم ایران حمله کرد و در این حملات، سعی می‌کرد تلفات نیروهای ایرانی کم باشد تا خطر گسترش جنگ را به حداقل برساند و درعین‌حال، تهدید ایران را کاهش دهد. دراین‌راستا، به انبارهای تسلیحات و موشک‌های ایران، قرارگاه فرماندهی، و سایت‌های اطلاعاتی و لجستیکی ایران در اطراف دمشق حمله کرد. همچنین، اسرائیل در سرتاسر سوریه و حتی تا شرق استان دیرالزور، در شرق سوریه و هم‌مرز با عراق نیز حملاتی را علیه اهداف و پایگاه‌های ایرانی انجام داد

(Goldenberg et.al., 2020, 8). این حملات، اهمیت سوریه را به‌عنوان جبههٔ نخست تقابل ایران و اسرائیل در منطقهٔ خاورمیانه و به‌ویژه حوزهٔ شامات نشان می‌دهد؛ هرچند این تقابل به‌گونه‌ای کنترل شده است که دو طرف منازعه، وارد درگیری گستردهٔ نظامی با یکدیگر نشوند.

۵. بحران سوریه و معمای امنیتی جولان

اسرائیل، از سال‌ها پیش، سوریه را به‌عنوان مهم‌ترین دشمن عرب خود به‌شمار می‌آورد. ایدئولوژی ملی‌گرایی اعراب سوریه، به‌شدت ضداسرائیلی بوده و درگیری‌های مرزی، همواره سبب کشیده شدن این دو بازیگر تا لبهٔ منازعه شده است. پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷، اسرائیل، بلندی‌های جولان را اشغال کرد و این مسئله به مهم‌ترین موضوع تنش میان دو بازیگر تبدیل شد. دراین‌راستا، هنگامی‌که سوریه به فرایند صلح، که در اکتبر ۱۹۹۱ شروع شده بود، پیوست، آیندهٔ جولان به بااهمیت‌ترین استخوان‌بندی مشاجره بین این دو رقیب تبدیل شد؛ موضوعی که در فرایند مذاکرات اسرائیلی‌ـسوری به نتیجه نزدیک شده بود، اما سرانجام در سال ۲۰۰۰ شکست خورد (Rabinonich, 2009, 5-6).

باوجوداین، در دههٔ نخست قرن بیست‌ویکم با میانجیگری ترکیه، فرایند صلح میان اسرائیل و سوریه به‌گونه‌ای مخفیانه از سر گرفته شد. اما این مذاکرات، با تأثیرپذیری از دو رویداد به سرانجام نرسید. نخست، حملهٔ اسرائیل به جنوب لبنان در سال ۲۰۰۶ که واکنش سخت سوریه را به‌همراه داشت. درواقع، در طول جنگ، سوریه همراه با ایران از حزب‌الله حمایت کرد. دوم، هنگامی‌که موساد، راکتور درحال‌ساخت توسط کره شمالی را در شمال شرقی سوریه کشف کرد و بوش پسر، رئیس‌جمهور وقت امریکا، تمایلی به نابودی آن نداشت، اسرائیل، خود عهده‌دار این کار شد و در سپتامبر ۲۰۰۷، به تأسیسات هسته‌ای سوریه حمله کرد. اسد از هرگونه اقدام تلافی‌جویانه خودداری کرد؛ اما این مسئله حاکی از این بود که سوریه حاضر است برای دستیابی به توان هسته‌ای قمار کند؛ موضوعی که می‌توانست امنیت اسرائیل را با یک چالش جدی روبه‌رو کند. پس از یک وقفه، باز هم میانجیگری ترکیه بین سوریه و اسرائیل، از سر گرفته شد (Rabinovich, 2012, 2-4)؛ اما این‌بار نیز مذاکرات به‌سرانجام نرسید و همچنان سوریه در اردوگاه مقاومت به‌رهبری جمهوری اسلامی ایران باقی ماند، که در همکاری راهبردی جمهوری اسلامی ایران و سوریه علیه اسرائیل در جنگ ۲۰۰۹-۲۰۰۸ غزه، نمود پیدا کرد. سرانجام، بحران سوریه سبب تغییر بنیادین رویکرد اسرائیل به مسئلهٔ جولان شد؛ تاجایی‌که حفظ بلندی‌های جولان، به مسئلهٔ اصلی راهبرد امنیتی اسرائیل تبدیل شده است.

درواقع، در کنار تضعیف محور مقاومت، یکی از اهداف اصلی اسرائیل، تضعیف مشروعیت ادعای

حاکمیت سوریه بر بخش‌های زیرسلطهٔ اسرائیل از بلندی‌های جولان است؛ به‌بیان روشن‌تر، ادامهٔ جنگ داخلی سوریه همراه با وابستگی فزایندهٔ اسد به تهران برای بقای سیاسی، امکان انعقاد معاهدهٔ صلح با سوریه را برای اسرائیل ناممکن کرده است. به‌گفتهٔ *فردریک سی. هوف*[1] هماهنگ‌کنندهٔ پیشین وزارت امور خارجهٔ اسرائیل در امور منطقه‌ای در دفتر فرستادهٔ ویژهٔ صلح خاورمیانه، چنین معاهده‌ای در سال ۲۰۱۱ از قابلیت اجرای زیادی برخوردار بود (Hof, 2015, 1). در آن زمان، کنترل اعتراضات مردمی که متأثر از بهار عربی در سراسر منطقه بود، مهم‌ترین نگرانی امنیتی اسد به‌شمار می‌آمد.

بنابراین، پس از گسترش بحران، اسد مجبور شد در سال ۲۰۱۳، بیست‌هزار سرباز سوری را برای دفاع از دمشق، از جولان خارج کند. این وضعیت، سبب ایجاد نوعی خلأ امنیتی در جولان شد که توسط شبه‌نظامیان سنی متخاصم و جنگجویان شیعهٔ موردحمایت ایران پر شد. درنتیجه، اسد، توانایی دادن وعده‌ای قابل‌اتکا به اسرائیل را در مورد شکل‌گیری یک مرز معتبر و امن، از دست داد. افزون‌براین، اتکای اسد به جنگجویان ایرانی و حزب‌الله، مانع آن می‌شود که او، آن‌گونه که اسرائیل می‌خواهد، خواهان خروج نیروهای ایران شود (Boms, 2017, 325-326).

بلندی‌های جولان، به دلایل امنیتی، اقتصادی، و اسکان شهرک‌نشینان یهودی، برای اسرائیل، اهمیت راهبردی دارد. افزون‌براین، جولان، یک منطقهٔ حائل را برای اسرائیل ایجاد کرده و دسترسی به منابع آبی را برای این رژیم امکان‌پذیر می‌کند. همچنین، اهمیت بلندی‌های جولان برای اسرائیل به‌این‌سبب است که این رژیم، نگران تبدیل شدن آن به سکویی برای حملهٔ گروه‌های اسلام‌گرای مسلح به اسرائیل است؛ ازاین‌رو، این رژیم یک دیوار با بیش از ۵ متر ارتفاع [در جولان اشغالی] و در امتداد مرز با [جولان] سوریه ایجاد کرده است تا مانع هرگونه موفقیت گروه‌های اسلام‌گرا در گذر از مرز و حمله به اسرائیل شود (Ahmad & Singh, 2015, 191). درنتیجه، مقامات در همهٔ طیف‌های سیاسی اسرائیل ـاز راست‌گرایان با انگیزهٔ ناسیونالیسم سرزمینی گرفته تا چپ‌هایی که می‌دانند اسرائیل نمی‌تواند جولان را در شرایط کنونی بازگرداندــ با ساختن شهرک‌های مسکونی بیشتر، درحال برداشتن گام‌هایی برای گسترش حضور اسرائیل در جولان هستند (Boms, 2017, 227)؛ بنابراین، تنها ادامهٔ درگیری در سوریه، ادعای حق حاکمیت سوریه بر جولان را تضعیف، و تسلط اسرائیل بر آن را تقویت کرده است. سرانجام، به‌نظر می‌رسد که راهبرد امنیتی اسرائیل در مورد جولان در عصر پسابحران در سوریه، حفظ این منطقه در برابر اسد یا

---

۱ Frederic C. Hof

جانشینان احتمالی اسد است.

افزون‌براین، آب، هدف راهبردی اسرائیل است و مسئلهٔ آب برای این رژیم، فراتر از یک موضوع مربوط به توسعه، مسئله‌ای مرتبط با موجودیت اسرائیل است؛ ازاین‌رو، تأمین نیازهای آبی خود را در اولویت سیاست منطقه‌ای قرار داده است و حتی درصورت عقب‌نشینی از سرزمین‌های اشغالی، ازجمله جولان، در پی تسلط بر منابع آبی این منطقه است (Atarzadeh, 2018, 114). براین‌اساس، به‌نظر می‌رسد که اسرائیل، نتایج احتمالی بحران سوریه را با توجه به مسئلهٔ آب نیز تجزیه‌وتحلیل خواهد کرد.

٦. حضور روسیه در بحران سوریه و پیامدهای آن برای اسرائیل

به‌طورکلی، دخالت روسیه در بحران سوریه، سه محدودیت را برای اسرائیل ایجاد کرده است؛ نخست اینکه، اسرائیل نگران است که روسیه، به پشتیبان طولانی‌مدت سیاسی و نظامی رژیم اسد تبدیل شود و درنتیجه، محور شیعی که مهم‌ترین دشمنان منطقه‌ای اسرائیل هستند، همچنان موقعیت راهبردی خود را حفظ کنند؛ بنابراین، از دیدگاه اسرائیل، تلاش پوتین برای ایجاد توازن در جبههٔ نبرد به‌نفع اسد، سبب افزایش هزینه‌های امنیتی برای اسرائیل خواهد شد؛ زیرا، افزایش توانایی ایران و نایبانش را در سطح منطقه در پی خواهد داشت. این توانایی، درصورت ظهور اسد به‌عنوان پیروز نهایی بحران، که بر بخش وسیعی از سوریه مسلط می‌شود، به‌گونه‌ای چشمگیر افزایش خواهد یافت. از دیدگاه نخبگان سیاسی و نظامی اسرائیلی، اگر ایران از توانایی خود برای دفاع در برابر حملهٔ هوایی اسرائیل به خاکش، اطمینان بیشتری داشته باشد، می‌تواند بدون ترس از اقدامات تلافی‌جویانهٔ اسرائیل، در شام جسورانه‌تر عمل کند (Magen et.al., 2017, 3-4). باوجوداین، هرچند روسیه، سامانهٔ پیشرفتهٔ دفاع هوایی اس ـ۴۰۰ خود را در سوریه مستقر کرده است، اما به‌نظر نمی‌رسد که از آن، علیه جنگنده‌های اسرائیلی استفاده کند. درواقع، مسکو، متحد بشار اسد، به اسرائیل اجازه داده است که علیه ارتش سوریه و شبه‌نظامیان ایرانی، حتی در لاذقیه، حملات هوایی انجام دهد (Mikovic, January 3, 2022).

دوم اینکه، آشکار است که اسرائیل نمی‌خواهد سلاح‌هایی که روسیه برای ارتش سوریه فراهم می‌کند، به‌دست حزب‌الله بیفتد. در گذشته، روسیه تسلیحات پیشرفته‌ای ازجمله موشک‌های کروز ضد کشتی‌های جنگی «یاخونت»، موشک‌های "P-800" و "SA-17" زمین‌به‌هوا که از قابلیت تهدید کشتی‌هایی اسرائیلی در مدیترانه برخوردار است، تسلیحات ضدتانک و برخی تسلیحات دیگر را به دولت سوریه تحویل داده است و اسرائیل، ادعا می‌کند که دولت سوریه همواره این تسلیحات را به نیروهای حزب‌الله انتقال می‌دهد (Pollack, 2015b, 1). هنگامی‌که نتانیاهو در سپتامبر ۲۰۱۵ به مسکو سفر کرد، بی‌درنگ پس از استقرار

نیروهای روسیه در سوریه، از همتایان روسی خود خواست که از انتقال سلاح‌های اضافی روسیه به حزب‌الله توسط ارتش سوریه جلوگیری کند (Federman, 2015, 1).

سوم اینکه، استقرار نیروهای روسیه، احتمال درگیری مستقیم ـعمدی یا ناخواستهـ بین نیروهای روسیه و اسرائیل را ایجاد می‌کند. جنگنده‌های روسی می‌توانند هواپیماهای اسرائیلی را در مأموریت‌های خود در سوریه به‌چالش بکشند. همچنین، قدرت پدافند هوایی روسیه می‌تواند هواپیماهای اسرائیلی را سرنگون کند. افزون‌براین، حملات هواپیماهای اسرائیلی نیز می‌تواند ناخواسته، سبب تلفات نیروهای روسیه شود (Mikovic, January 3, 2022). این تنها یک امکان نظری نیست و در سپتامبر ۲۰۱۸، زمانی‌که یک هواپیمای ترابری نظامی روسی با اشتباه پدافند ارتش سوریه و دخالت هواپیماهای جنگندهٔ اسرائیلی، سرنگون و به کشته شدن چهارده نظامی روسی منجر شد، رنگ واقعیت به‌خود گرفت. پس از این رویداد، اسرائیل متعهد شد که امنیت شهروندان و تأسیسات نظامی روسیه در سوریه را تضمین کند و درمقابل، مسکو نیز متعهد شد که از سلاح‌های خود برای دفع حملات اسرائیل استفاده نکند (Lasensky & Michlin- Shapir, 2019, 150). دراین‌راستا، نخست‌وزیر اسرائیل، بنیامین نتانیاهو، و رئیس‌جمهور روسیه، ولادیمیر پوتین، یک توافق ضمنی و عملی داشتند که به اسرائیل اجازهٔ ضربه به نیروی قدس و گروه‌های موردحمایت ایران را می‌داد؛ البته تازمانی‌که این رویکرد، سبب ایجاد یک درگیری گسترده بین ایران و اسرائیل در سوریه نشود. یکی از محورهای این توافق، عدم حضور نیروهای روسی با نیروهای ایرانی در مکان‌های خاصی بود، که سبب انعطاف‌پذیری بیشتر اسرائیل برای ضربه زدن به اهداف ایرانی می‌شد (Goldenberg et.al., 2020, 9).

سرانجام، می‌توان این‌گونه استدلال کرد که پذیرش ضمنی روسیه برای حملات هوایی اسرائیل در سوریه و همگرایی بیرونی با آن، نشان‌دهندهٔ رقابت درحال‌رشد روسیه و ایران در سوریه است؛ به‌گونه‌ای که بر قدرت اسد و مسئلهٔ نظم سیاسی و اقتصادی آیندهٔ سوریه فشار می‌آورد. درنتیجه، از دیدگاه اسرائیل، دوری روسیه از جمهوری اسلامی ایران در حوزهٔ سوریه، تا حدود زیادی، موازنهٔ سوریه را به‌زیان ایران و حزب‌الله و به‌نفع اسرائیل تغییر خواهد داد. هرچند به‌نظر می‌رسد که درنهایت، با توجه به نفوذ گستردهٔ ایران در حوزهٔ سوریه، روسیه خود را تاحدودی ملزم به همکاری با جمهوری اسلامی ایران می‌داند.

۷. سوریهٔ پسابحران؛ سناریوهای احتمالی و پیامدهای آن برای اسرائیل

سناریوهای احتمالی برای عصر پسابحران، معادلات امنیتی را برای اسرائیل پیچیده کرده است. به‌طورکلی، سناریوهای احتمالی را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد. نخستین سناریو، سقوط اسد و روی کار آمدن

بنیادگرایان است. اسرائیل، سقوط رژیم اسد را چنانچه سبب آزادی تحرک گروه‌های بنیادگرایی شود که در آن افراط‌گرایان ـ هنگامی که مشغول جنگیدن با یکدیگر نیستند ـ توجه خود را به اسرائیل معطوف کنند، مطلوب نمی‌داند؛ به‌ویژه اگر افراط‌گرایان، باقی‌ماندهٔ ذخایر تسلیحات شیمیایی سوریه را تسخیر کنند. چنین خلأ امنیتی‌ای می‌تواند سبب درگیری‌های فرامرزی یا حمله به خاک اسرائیل شود که دراین‌صورت، اسرائیل مجبور است به آن‌ها پاسخ نظامی دهد. همچنین، اگر خشونت‌های فرامرزی، سبب عقب‌نشینی مأموران حافظ صلح سازمان ملل از جولان (نیروهای ناظر سازمان ملل متحد) شود، احتمال انجام اقدامات پیشگیرانهٔ اسرائیل درون خاک سوریه وجود دارد (Rabinonich, 2015, 6).

در سناریوی دوم، درصورت سقوط اسد، یک گروه یا ائتلاف سوری ـ شاید داعش، یا گروهی که از سوی قدرت‌های خارجی مانند روسیه، ترکیه، یا حتی ایالات‌متحده پشتیبانی می‌شود ـ می‌تواند بر بخش بزرگی از خاک سوریه کنترل کامل داشته باشد. پس از انجام این کار، چنین نهادی می‌تواند ـ حتی در مخالفت با طرفداران خارجی خود ـ به‌گونه‌ای فعالانه در پی درگیری با اسرائیل باشد تا بتواند مشروعیت خود را در جهان عرب یا جهان اسلام افزایش دهد. همچنین، تحلیلگران اسرائیلی نگران این هستند که انزوای حماس و سقوط اخوان‌المسلمین، هم‌زمان با موفقیت گروه‌های رادیکال در اشغال نواحی سوریه و عراق، سبب نزدیکی این گروه‌ها به حماس و تشویق حماس به استفاده از حملات موشکی برای بازپس‌گیری مناطق اشغالی از اسرائیل شود (Rabinonich, 2015, 6-7).

در چنین سناریویی، سرنگونی اسد می‌تواند به ایجاد یک منطقهٔ کوچک زیرسلطهٔ علوی‌ها و روی کار آمدن یک رژیم جدید دشمن اسرائیل در سوریه منجر شود؛ تهدید احتمالی دوچندانی که می‌تواند اسرائیل را مجبور به ادامهٔ اقدام علیه انتقال تسلیحات به حزب‌الله و درعین‌حال، دفاع در برابر پرتاب‌های موشکی فرامرزی، نفوذ جنگنده‌ها و حملات به جولان کند؛ بنابراین، برای اسرائیل، این منطق وجود دارد که بقای شیطان ضعیفی را که می‌شناسد به عدم قطعیت ظهور شیطانی که نمی‌شناسد، ترجیح دهد. نیروهای مسلح متعارف اسد، حتی با کمک ایران، تهدید نظامی قابل‌توجهی برای اسرائیل به‌شمار نمی‌روند و اسد ثابت کرده است که باوجود ترسناک بودن، قابل‌پیش‌بینی است، اما گروه‌های جهادی سنی، چنین نیستند (Baker, 2017, 3).

در سناریوی سوم، بحران کنونی در سوریه تداوم خواهد داشت؛ وضعیتی که در آن، اسد در دمشق باقی می‌ماند، اما حضور یا نفوذ محدودی در بخش‌های دیگر کشور، به‌ویژه در جنوب دارد و می‌تواند اسد ضعیف‌شده را قادر سازد که بدون ایجاد تهدیدی برای اسرائیل، در پی مهار بحران در سوریه باشد. در

چنین حالتی، ایران، تنها جای پایی در شام خواهد داشت و احتمالاً تلاش‌های خود را بر بقا و تقویت متحد سوری خود متمرکز خواهد کرد تا اینکه اسرائیل را تهدید کند(Baker, 2017, 4).

سرانجام، با درنظر گرفتن سناریوهای گوناگون، به‌نظر می‌رسد که اسرائیل در پی دستیابی به این اطمینان در عصر پسابحران است که رژیم اسد، آن‌قدر ضعیف باشد که نتواند اسرائیل را به‌طور مستقیم تهدید کند یا به نیروهای ایران و حزب‌الله اجازه دهد که آزادانه، به‌ویژه در امتداد مرز اسرائیل و سوریه فعالیت کنند. درواقع، ازآنجاکه اسرائیل، نفوذ ایران در منطقه را بزرگ‌ترین تهدید برای امنیت خود می‌داند، ادامهٔ حکومت اسد را نیز همسو با تداوم تهدید ایران علیه خود به‌شمار می‌آورد. درنتیجه، پیروزی قاطع اسد به ایران و حزب‌الله این امکان را می‌دهد که بدون نگرانی به فعالیت خود در منطقه، علیه اسرائیل ادامه دهند. تصادفی نیست که همهٔ حمله‌های اسرائیل به خاک سوریه، تأسیسات رژیم سوریه و متحدان ایران را هدف قرار داده‌اند.

۸. اسرائیل و مدیریت بحران سوریه

ازآنجاکه اسرائیل، توانایی تأثیرگذاری عمیق بر تحولات سوریه را ندارد، برای پیشبرد اهداف خود، به‌جز حملات پیوسته به اهداف دولت سوریه، ایران، و حزب‌الله، که تهدیدی فوری برای این رژیم هستند، کاری انجام نداده است. به‌طورکلی، راهبرد اسرائیل در بحران سوریه را می‌توان بر محور اقدامات زیر طبقه‌بندی کرد:

- نخست، اقدامات اسرائیل در دفاع از قلمرو خود: پیش از هر چیزی، اسرائیل گهگاه در راستای دفاع از خاک [اشغالی] خود عمل کرده است. براین‌اساس و طبق بیانیهٔ نتانیاهو در نشست مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۲۰۱۵، «اسرائیل به هرگونه حمله از سوریه علیه خود، با قدرت پاسخ خواهد داد (Prime Minister's Office, 2015a, 1)؛ برای مثال، در ماه مارس و آوریل ۲۰۱۵، اسرائیل شبه‌نظامیانی را که موشک‌هایی را به‌سوی حصار جولان پرتاب می‌کردند، کشت(Harel & Cohen, 2015, 1). همچنین، در سپتامبر ۲۰۱۴، از موشک‌های پدافند هوایی پاتریوت برای سرنگونی یک جت نیروی هوایی سوریه که وارد حریم هوایی اسرائیل شده بود، استفاده کرد. همچنین، از اواخر سال ۲۰۱۲، به حملات توپخانه‌ای فرامرزی به خاک خود، پاسخ داده است (حتی زمانی‌که این رویدادها غیرعمدی بودند)؛ برای مثال، احتمالاً موشک‌های زیادی که در اسرائیل فرود آمده‌اند، موشک‌های سرگردانی بوده‌اند که در نبرد بین واحدهای ارتش سوریه و شورشیان سنی پرتاب شده‌اند (Hanauer, 2016, 10).
- دوم، اقدامات اسرائیل در راستای جلوگیری از انتقال تسلیحات به نیروهای حزب‌الله: اسرائیل، اقدامات

جدی‌ای برای جلوگیری از انتقال سلاح‌های پیشرفتهٔ ایران به حزب‌الله در سوریه و تضعیف تلاش‌های ایران و حزب‌الله برای ایجاد زیرساخت فیزیکی در سوریه انجام داده است؛ بنابراین، هواپیماهای اسرائیلی، حملاتی را در داخل سوریه انجام داده و تعدادی از نیروهای حزب‌الله را که در حملات به اسرائیل مشارکت داشته‌اند، با بمباران محموله‌های موشکی ساخت روسیه و ایران در ژانویه، مه، و نوامبر ۲۰۱۳، کشته‌اند (Prime Minister's Office, 2015b, 1). برخی از اهداف، شامل پایگاه‌های دولتی و نظامی سوریه، ازجمله فرودگاه دمشق، پایگاه موشکی سوریه در لاذقیه، و تأسیسات مشهور تسلیحات شیمیایی سوریه در دمشق بوده‌اند (Murciano, 2017, 2-3). در سپتامبر ۲۰۱۸، وزارت اطلاعات اسرائیل اعلام کرد که در طول دو سال اخیر، بیش از ۲۰۰ حمله از سوی اسرائیل به اهداف ایرانی در سوریه انجام شده است. نیروی هوایی اسرائیل، در طول مه و ژوئیهٔ ۲۰۱۸، حملات خود را به اهداف ایرانی و حزب‌الله در سوریه تداوم بخشید و برخی حملات هوایی به مواضع نیروهای طرفدار دولت در قنیطره، حمص، و (بنابر گزارش‌ها) در دمشق و حومه دمشق ثبت شده است؛ هرچند در این حملات، نیروهای غیرنظامی نیز کشته و مجروح شده‌اند (European Asylum Support Office, 2019, 19).

- سوم، حمایت مخفیانه از سوری‌های ضدرژیم: اسرائیل با غیرنظامیان و جنگجویان میانه‌رو ضدرژیم در سوریه تماس گرفته است تا منطقهٔ مرزی را برای نیروهای دولت سوریه، ایران، و حزب‌الله کنترل‌ناپذیر نگه دارند. این رژیم، امیدوار است که با حفظ روابط خوب با چنین نیروهایی، از طریق ارائهٔ کمک‌های بشردوستانه به غیرنظامیان سوری و با مداوای برخی مجروحان غیرنظامی و جنگجویان ضداسد در بیمارستان‌های اسرائیل، جنگجویان طرفدار رژیم را به‌طور کامل از منطقه دور نگه دارد یا دست‌کم، کار آزادانه را برای آن‌ها دشوارتر کند. همچنین، ممکن است اسرائیل از چنین اقدامات [به‌ظاهر] بشردوستانه‌ای برای گردآوری اطلاعات دربارهٔ وضعیت در سمت مرز سوریه استفاده کند (Ben-Yishia, 2015, 1).

همچنین، اسرائیل نگران بود که خشونت علیه غیرنظامیان دروزی در سوریه، سبب بحران پناهجویان شود و هزاران دروزی سوری به‌دنبال پناهگاهی امن در جوامع دروزی، به‌سوی مرز اسرائیل روانه شوند. اسرائیل برای جلوگیری از ایجاد چنین تنگنایی، به شورشیان سنی در سوریه هشدار داد که به جوامع دروزی حمله نکنند. به‌این‌منظور، اسرائیل ایالات‌متحده را تشویق کرد تا به دروزی‌های سوریه کمک کند و بنا بر گزارش‌ها، یک راهرو بشردوستانه یا منطقهٔ امن را ــشاید تحت نظارت سازمان ملل یا کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخــ در داخل خاک سوریه برای دروزی‌ها درنظر گرفته بود (International Crisis Group, 2018, 4-5).

چنین اظهارنظرها و تلاش‌هایی ممکن است برای جمعیت قابل‌توجه دروزی اسرائیل و برای هرکس دیگری درنظر گرفته شود. درواقع، ژنرال اشل[1] فرمانده نیروی هوایی اسرائیل، به‌منظور اطمینان‌بخشی به دروزی‌های اسرائیل، به رهبران جامعهٔ دروزی گفت: «ائتلاف با مردم دروزی در مرزهای اسرائیل متوقف نمی‌شود» (Uni, 2015, 1). دروزی‌های اسرائیلی، مجرای بالقوه‌ای برای برادران خود در سمت مرز سوریه به‌شمار می‌آیند و با اینکه بیشتر آن‌ها طرفدار اسد و دشمن اسرائیل هستند، ممکن است بتوانند به آرام نگه داشتن منطقهٔ مرزی کمک کنند (Pollack, 2015a, 1).

• چهارم، مهار بنیادگرایان سنی: اسرائیل به‌طور ویژه، نگران تهدیدات کوتاه‌مدت مجموعهٔ افراطی‌های سنی در سوریه، مانند داعش و جبهه النصره، که مشغول مبارزه با رژیم اسد و یکدیگر هستند، نیست (Rabinonich, 2015, 5-6). همان‌گونه که سرلشکر بازنشستهٔ اسرائیلی، *یاکوف آمیدرور*[2] در مرکز مطالعات راهبردی بگین‌ـسادات اعلام کرد: «گروه‌های سنی تندرو در مرزهای شمالی و جنوبی، هیچ تهدید فوری‌ای ایجاد نمی‌کنند؛ درحالی‌که ممکن است غافلگیری‌های ناخوشایندی را برای امنیت اسرائیل به‌همراه داشته باشند» (Amidror, 2015 b, 1).

درعوض، اسرائیل ظرفیت گروه‌های جهادی سنی فعال در سوریه را برای بی‌ثبات کردن همسایگان اسرائیل ـ‌به‌ویژه اردن و مصرـ به‌عنوان یک تهدید درازمدت احتمالی درنظر می‌گیرد. در ژانویه ۲۰۱۶، نیروهای سوری با حمایت نیروی هوایی روسیه، به داعش و جنگنده‌های مخالف وابسته به این گروه در جنوب غربی سوریه حمله کردند. پیشرفت‌های موفقیت‌آمیز پیاپی می‌تواند آن‌ها را وادار به فرار از مرز به اردن کند. هزاران اردنی به داعش پیوسته‌اند، و این خطر که بتوانند آموزش‌های نظامی و ایدئولوژیکی افراطی خود را برای بی‌ثبات کردن اردن به خانه بازگردانند، برای اسرائیل بسیار نگران‌کننده است (Jones & Solomon, 2016, 1-2). بااین‌حال، اسرائیل ابزار کمی برای مقابله با توانایی افراط‌گرایان، به‌جز به‌اشتراک‌گذاری اطلاعات دربارهٔ فعالیت‌های جهادی‌ها و ادامهٔ همکاری‌های امنیتی در راستای مقابله با تضعیف دولت‌های کشورهای همسایه دارد.

نکتهٔ جالب این است که با وجود نگرانی شدید و فزاینده در ایالات‌متحده و اروپا دربارهٔ قدرت داعش در سوریه، دولت اسرائیل، این گروه را تهدیدی راهبردی برای امنیت اسرائیل به‌شمار نمی‌آورد. اسرائیل، در

---

۱ Eshel

۲ Yaakov Amidror

مورد تجاوزهای سرزمینی این گروه به همسایگان خود (به‌ویژه در سینا و جولان سوریه)، احتمال بی‌ثباتی همسایگانش، و چشم‌اندازی که ممکن است اسرائیل را در آینده هدف قرار دهد، نگران است (Herzog, 2015a, 1)؛ اما اگر داعش به شیعیان در مناطق زیر سلطهٔ حزب‌الله لبنان حمله کند و احتمال درگیری فرقه‌ای در مرزهای شمالی اسرائیل را افزایش دهد، گسترش جنگ به جنوب لبنان، یک فرصت بالقوه برای اسرائیل خواهد بود؛ زیرا، می‌تواند حزب‌الله را مشغول مبارزه با داعش کند و درنتیجه، حزب‌الله نمی‌تواند حملات خود را بر اسرائیل متمرکز کند (Reuters, 2015, 1).

حتی اگر داعش، کنترل قلمروی در امتداد مرز اسرائیل در سوریه یا لبنان را به‌دست بیاورد ـ بدترین سناریوی بالقوه ـ با توجه به مخالفت جهانی با این گروه، اسرائیل نسبتاً آزاد خواهد بود تا علیه این گروه اقدام نظامی انجام دهد (Rabinonich, 2015, 6-7). درواقع، هدف اصلی اسرائیل در ارتباط با داعش، مبارزه با این گروه نیست، بلکه اطمینان از این است که غرب و جامعهٔ جهانی برای مبارزهٔ مشترک با داعش، با ایران وارد همکاری راهبردی نشود و برنامهٔ هسته‌ای یا نفوذ منطقه‌ای ایران را تحمل نکند.

نتیجه‌گیری

منافع و محیط امنیتی اسرائیل از زمان شکل‌گیری تاکنون، به‌گونه‌ای اساسی از پویش‌های امنیتی خاورمیانه تأثیر پذیرفته است. یکی از مهم‌ترین این پویش‌ها، بحران سوریه است. شروع بحران در سوریه، اسرائیل را با یک بحران نوظهور روبه‌رو کرد. این نوع بحران، باوجود پیش‌بینی‌ناپذیری، زمان کافی را برای ادراک آن و همچنین، پاسخ‌گویی به آن، دراختیار نخبگان سیاسی اسرائیل قرار داد. در مراحل اولیهٔ بحران، برداشت مقامات اسرائیلی از آن، مبتنی‌بر تأثیرگذاری بحران بر تضعیف محور مقاومت به‌عنوان مهم‌ترین دشمن منطقه‌ای اسرائیل بود. درواقع، اسرائیل از اینکه هزینهٔ منازعهٔ داخلی، سبب کاهش قدرت محور مقاومت، به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران در طول بحران شود، استقبال کرد؛ هرچند احتمال سرایت بحران به اسرائیل در قالب دستیابی گروه‌های ضداسرائیل به تسلیحات راهبردی سوریه، مهاجرت آوارگان فلسطینی مقیم سوریه و دروزی‌های سوریه به اسرائیل، و درگیری‌های گروه‌های جهادی با دولت اسد در جنوب سوریه، امنیت اسرائیل را تهدید می‌کرد. راهبرد امنیتی اسرائیل در این مرحله، سیاست «دخالت محدود» بود که بر واکنش به گلوله‌باران مرزی ناخواسته از سوریه به داخل اسرائیل، بمباران کاروان‌های انتقال تسلیحات از سوریه به لبنان، و کمک‌های مخفیانهٔ مالی، تدارکاتی، و پزشکی به شورشیان مخالف اسد در جنوب سوریه استوار بود. اما در ادامه، نوع بحران سوریه به‌سوی یک بحران برنامه‌ای پیش رفت؛ بحرانی که در آن، نوع تهدیدات علیه اسرائیل، شدت بیشتری یافت و زمان پاسخ‌گویی کافی نیز وجود

داشت. مهم‌ترین ویژگی تهدید جدید، افزایش حضور نظامی جمهوری اسلامی ایران و متحدان غیردولتی‌اش، به‌ویژه نیروهای حزب‌الله در جنوب سوریه و وابستگی بیش‌ازحد اسد به جمهوری اسلامی ایران بود. درواقع، وابستگی اسد به نیروهای ایرانی و حزب‌الله، زمینهٔ حضور دائمی جمهوری اسلامی و نیروهای حزب‌الله در خاک سوریه را برای ضربه زدن به منافع راهبردی اسرائیل فراهم کرده بود. همچنین، انتقال گستردهٔ تسلیحات به حزب‌الله لبنان، تهدیدات امنیتی علیه اسرائیل را افزایش می‌داد. ازاین‌رو، نخبگان اسرائیلی به این نتیجه رسیدند که باید راهبرد جدیدی را برای مقابله با تهدیدهای موجود درپیش بگیرند. دراین‌راستا، راهبرد مبام، نقطهٔ محوری واکنش اسرائیل به بحران سوریه را از سال ۲۰۱۷ به‌این‌سو شکل داد. براساس این راهبرد، اسرائیل در پی کاهش و درنهایت، از بین بردن نفوذ محور مقاومت در سوریه با استفاده از دو بعد نظامی، حملات هوایی علیه اهداف محور مقاومت در سوریه، و همچنین، دیپلماسی با محوریت همکاری با روسیه در بحران سوریه بوده است.

فرجام سخن اینکه، اسرائیل به‌جز مداخلهٔ مستقیم نظامی یا حمایت از گروه‌های شورشی سوری می‌تواند بر توانایی محور مقاومت به‌رهبری ایران در سوریه تأثیر منفی زیادی بگذارد، ولی نمی‌تواند بر توانایی رژیم اسد برای بقا به‌گونه‌ای اساسی تأثیر بگذارد و همچنین، نمی‌تواند گروه‌ها یا افرادی را که ممکن است جانشین اسد شوند، مدیریت کند.

References

Ahmad, S., & Singh, S. (2015). Israel’s Policy towards the Syrian Conflict. *International Journal of Applied Social Science*, 2 (7&8), 189-197.

Alizadeh Mousavi, S. M. (2014). Assessing the Situation of Salafism Based on the Crisis Cube. *Journal of Political Science*, 17(68), 150-133. [in Persian].

Amidror, Y. (2015) Israeli Strategic Challenges and Opportunities in the New Year. *Begin–Sadat Center for Strategic Studies*, *Perspectives Paper 307*, September 16, 2015a. As of December 14, 2015, available at: http://besacenter.org/perspectives-papers/.

Aran, A., & Fleischmann , L. (2018). Framing and Foreign Policy—Israel’s Response to the Arab Uprisings. *International Studies Review*, 21(4), 1-26.

Baker, R. (2017). Syria's Sunni Arabs and Israel: The War’s Silver Lining?, *Begin-Sadat Center for Strategic Studies.*

Atarzadeh, M. (2018) Israel's Water Policy; Threat to Middle East Security in a Realistic Approac, *Journal of Political Geography Research*. 3(2),101-123. [in Persian].

Bayat, H. R., & et.al. (2020). Explaining the Pattern of Relations between Regional Powers in the Syrian Geopolitical Crisis. *Geopolitics Quarterly*, 16(57), 37-74. [in Persian].

Ben-Yishai, R. (2015). Assad and Hezbollah Are Taking Advantage of Rebels’ Weakness. *Ynetnews*, February 13, 2015. 2015, at: http://www.ynetnews.com/articles/0,7340,L-4626144,00.html.

Berti, B. (2015). Seeking Stability: Israel’s Approach to the Middle East and North Africa,

Policy Brief. 98.
Boms, N. (2017). Israel's Policy on the Syrian Civil War: Risks and Opportunities. *Israel Journal of Foreign Affairs*, 11 (3) , 323–336.
Bresheeth, H. (2012) The Arab Spring: A View from Israel. *Middle East Journal of Culture and Communication*, 5, 42-57.
European Asylum Support Office. (December 2019) Syria actors, Country of Origin Information Report.
Eligur, B. (2014). The 'Arab Spring': implications for US–Israeli Relations. *Israel Affairs*, 20 (3), 281–301.
Elliott, K. (2014). The Syrian Conflict and its Impact on Hezbollah's Authority. *Small Wars Journal*, available at: http://smallwarsjournal.com/jrnl/art/the-syrian-conflict-and-its-impact-on-hezbollah%E2%80%99sauthority.
Fathi, M. J., & Mossanejad, M. J. (2020) Comparative Study of the Perception and Model of the Russian Federation in Crisis Management in Syria and Ukraine based on the Crisis Cube Model. *International Quarterly of Geopolitics*, 16(3), 118-83. [in Persian].
Federman, J. (2015) Amid Regional Turmoil, Israel Courts Russian Tourists. *Associated Press*, December 3, 2015. http://bigstory.ap.org/article/370ee5020c764025ba6db066631a6215/ amid-regional-turmoil-israel-courts-russian-tourists.
Goldenberg, I. et al. (April 2020). Countering Iran in the Gray Zone What the United States Should Learn from Israel's Operations in Syria, *CANS* (Center for a New American Security).
Hakim, H., & Gholami, S. (2017). Syria Crisis; Challenges and opportunities (with Emphasis on the Islamic Republic of Iran and the Israeli Regime. *Islamic Awakening Studies*, 9(2), 7-40. [in Persian].
Eisenkot, G., & Siboni, G. (October 2019). Guidelines for Israel's National Security Strategy. *The Washington Institute for Near East Policy*, available at: https://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/guidelines-israels-national-security-strategy.
Hanauer, L. (2016). Israel's Interests and Options in Syria, *RAND*, available at: https://www.rand.org/pubs/perspectives/PE185.html.
Hermann, C. (1969). *Threat, Time and Surprise: A Simulation of International Crisis*. New York: Free Press.
Herzog, M. (2015 a). Jihad on the Horizon: The ISIL Threat from an Israeli Perspective, Britain Israel Communications and Research Centre. *Expert View*, March 2015a, available at: http://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/view/ jihad-on-the-horizon-the-isil-threat-from-an-israeli-perspective.
Hof, F. (2015). I Got Syria So Wrong. *Politico Magazine*, October 14, 2015, available at: https://www.politico.com/magazine/story/2015/10/syria-civil-war-213242/.
Inbar, E. (2012) The 2011 Arab Uprising and Israel's National Security. *The Begin- Sadat Center for Strategic Studies*, 95. http://www.biu.ac.il/Besa/MSPS95.pdf.
Inbar, I. (2013). Israel's Interests in Syria. *The Begin- Sadat Center for Strategic Studies.* 205.
International Crisis Group (2018). *Israeli Policy toward Syria in: Israel, Hizbollah and Iran*. Published by: International Crisis Group.
Jones, S., & Solomon, E. (2016). ISIS Empowered by Shifting Forces in Southern Syria. *Financial Times*, available at: https://www.ft.com/content/1784ef9c-c41d-11e5-808f-

8231cd71622e.
Katz, Y., & Hendel, Y. (2012). *Israel vs. Iran: The Shadow War*. Washington, DC: Potomac Books.
Kaye, D. D. et.al., (2011). *Israel and Iran a Dangerous Rivalry*, RAND.
Kirkpatrick, D. (2013). Egypt Reports Gains Against Militants in Sinai. *The New York Times*, 15 September. at: https://www.nytimes.com/2013/09/16/world/)* middleeast/egypts-military-claims-gains-against- militants-in-sinai.html.
Lasensky, S.B., & Michlin- Shapair, V. (2019). Avoiding Zero-Sum: Israel and Russia in an Evolving Middle East , in: Karim Mezran & Arturo Varvelli (ed), The MENA Region: A Great Power Competition. *Atlantic Council*, Report October 8, 2019.
Maher, N. (2020). Balancing Deterrence: Iran-Israel Relations in a Turbulent Middle East. *Review of Economics and Political Science*. Available at: https://www.emerald.com/ insight/2631-3561.htm.
Magen, Z. et al., (September 3, 2017). Russia in Syria: Between Iran and Israel. *INSS Insight*, 970.
Mikovic, N. (2022). Why Russia Turns a Blind Eye When Israel Bombs Syria. *Asia Times*, January 3, 2022 , available at: https://asiatimes.com/2022/01/why-russia-turns-a-blind-eye-when-israel-bombs-syria.
Murciano, G. (2017). Israel vis-à-vis Iran in Syria: The Perils of Active Containment, *SWP (German Institute for International Security Affairs)*. 41, 1-8, available at: https://www.swp-berlin.org/en/publication/israel-and-irans-growing-influence-in-syria.
Murciano, G. (2018). Preventing a Spillover of the Iran-Israel Conflict in Syria. *SWP (German Institute for International Security Affairs)*. 27, 1-8. Available at: https://www.ssoar.info/ssoar/bitstream/handle/document/58476/ssoar-2018-murciano-Preventing_a_spillover_of_the.pdf?sequence=1.
Naylor, H., & Roth, A. (2015). NATO Faces New Mideast Crisis After Downing of Russian Jet by Turkey. *Washington Post*, November 24, 2015, available at: https://www.washingtonpost.com/world/ turkey-downs-russian-military-aircraft-near-syrias-border/2015/11/24/ 9e8e0c42-9288-11e5-8aa0-5d0946560a97_ story.html.
Niakoee,S. A., & Sotoudeh, A. (2015). Pattern of Confrontation between Regional and Trans-Regional Actors In the Internal Conflicts of Syria and Iraq (2011-2015). *The Scientific Journal Strategy*, 25(80), 151–117.[in Persian].
Omidi, A., & Agha Mohammadi, Z. (2017) The Syrian Crisis Based on the Theory of the Crisis Cube. *Foreign Relations Quarterly*, 9(4), 102-63. [in Persian].
Pollack, N. (2015). Hezbollah and Israel Are Upping the Ante. *Washington Institute for Near East Policy*, August 3, 2015a, available at: http://www.washingtoninstitute.org/policy-analysis/view/hezbollah-and-israel-are-upping-the-ante.
Prime Minister's Office, (2015a). *PM Netanyahu's Speech at the United Nations General Assembly*. October 1, 2015c, available at: http://www.pmo.gov.il/ english/mediacenter/speeches/documents/ speechun011015eng.docx.
Prime Minister's Office (2015b). *PM Netanyahu's Speech at the Opening of the Knesset Winter Session*. October 12, 2015d, available at: http://www.pmo.gov.il/ English/MediaCenter/Speeches/Pages/ speechWinter131015.aspx.
Rabinovich, I. (2009). Damascus, Jerusalem, and Washington: The Syrian-Israeli

Relationship as a U.S. Policy Issue. *The Saban Center for Middle East Policy*, 19.
Rabinovich, I. (2015). Israel and the Changing Middle East. *Middle East Memo*, 34.
Rabinovich, I., & Brun, I. (2017). *Israel facing new Middle East*. Herbert and Jane Dwight.
Rabinovich, I. (2012). Israel's View of the Syrian Crisis. *The Saban Center for Middle East Policy at Brookings.*
Reuters (2015). Hezbollah Attack Kills 5 'ISIS' Fighters in North Lebanon. *Jerusalem Post*, October 16, 2015, available at: http://www.jpost.com/Middle-East/ISIS-Threat/ Hezbollah-attack-kills-5-ISIS-fighters-in-north-Lebanon-426173.
Taghizadehsalari, E. et al., (2021) Israel 's Political and Security Towards Syrian Crisis. *International Relations Research*, 11(1), 71-102 [in Persian].
Tür, Ö. (2015). Israel and the Syrian Crisis – Between Keeping the StatusQuo and Demanding Change. *JEBPIR*, 1 (1), 85-103.
Uni, A. (2015). Inside Israel's Secret War in Syria. *Newsweek*, June 18, 2015, available at: http://www.newsweek.com/2015/07/03/ israel-secret-war-syria-nusra-druze-344433.html.
Yaari, E. (January 17, 2014). The New Triangle of Egypt, Israel, and Hamas. *Washington Institute for Near East Policy, available at:* https://www.washingtoninstitute.org/ policy-analysis/new-triangle-egypt-israel-and-hamas.
Yadlin, A., & Valensi, C. (October 20, 2015). Russia's Involvement in Syria: A Strategic Opportunity for Israel. *INSS Insight*, 755.
Zisser, E. (2012). *The Crisis in Syria: Threats and Opportunities for Israel*, Tel Aviv: Strategic Survey for Israel.
Zisser, E. (May 2015). Israel and the Arab Spring. International Relations and Diplomacy. *David Publishing Company*, 3 (5).

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.74337.1211
مـقالهٔ پژوهشـی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۰/۱۰/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۰۷

ابعاد و اهداف حضور و نفوذ اسرائیل در آفریقا

زنیره نصری[۱]، مختار زیبایی[۲]، مسعود اخوان کاظمی[۳]

چکیده

اسرائیل از طریق سیاست‌ها و راهبردهایی در ابعاد گوناگون (سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، و اجتماعی) درصدد جذب هم‌پیمانان جدیدی در نقاط مختلف جهان و ازجمله در کشورهای قارهٔ آفریقا است. براین‌اساس، اتحادیهٔ آفریقا نیز اخیراً اسرائیل را به‌عنوان عضو ناظر پذیرفته است؛ بنابراین، هدف پژوهش حاضر، تحلیل ابعاد و اهداف حضور و نفوذ اسرائیل در آفریقا است. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی درصدد پاسخ‌گویی به این پرسش است که «ابعاد و اهداف حضور اسرائیل در آفریقا کدامند؟» یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که «با توجه به حاکم بودن سیاست دکترین پیرامونی و عوامل شکل‌دهندهٔ آن در اسرائیل و برخورداری کشورهای آفریقایی از مزیت‌های ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی، و ژئواستراتژیکی، و دارا بودن قابلیت‌های فراوان اقتصادی، امنیتی، و نظامی و نیز برپایهٔ ملاحظات عمل‌گرایانهٔ سیاسی و اقتصادی کشورهای آفریقایی، این رژیم تلاش می‌کند تا با گسترش روابط و پیوندهای خویش با این کشورها و گسترش حضور خود در قارهٔ آفریقا، به اهدافی مانند ارتقای مشروعیت و وجههٔ سیاسی بین‌المللی خود، تضعیف وحدت ضداسرائیلی کشورهای عربی-اسلامی، کم‌رنگ کردن مسئلهٔ فلسطین، افزایش ضریب امنیتی (امنیت راهبردی خود در تقابل با ایران و هم‌پیمانانش، ارتقای امنیت آبی و امنیت جمعیتی) و بهره‌برداری اقتصادی دست یابد.

کلیدواژه‌ها: اسرائیل، آفریقا، دکترین پیرامونی، امنیت، فلسطین

۱. دانشجوی دکتری جامعه شناسی سیاسی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران zanirenasri@gmail.com
۲. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران m.zibaee1400@gmail.com
۳. استاد علوم سیاسی دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران (نویسنده مسئول) mak392@yahoo.com

The Dimensions and Goals of Israel's Presence and Influence in Africa

Zanire nasri[1], **Mokhtar zibaee**[2], **Massoud Akhavan Kazemi**[3]

Abstract

Through policies and strategies in various dimensions (political, military, economic, cultural and social), Israel seeks to attract new allies in different parts of the world, including in Africa. In this regard, the African Union has recently accepted Israel as an observer member of the union. Accordingly, the purpose of this study is to analyze the dimensions and objectives of Israel's presence and influence in Africa. The present study uses a descriptive-analytical method to answer the question, what are the dimensions and goals of Israel's presence in Africa? The findings of this study show that due to the prevailing policy of peripheral doctrine and its shaping factors in Israel and African countries having geopolitical, geoeconomic and geostrategic advantages and having great economic, security and military potentials, as well as considerable economic and political considerations. This regime is trying to By expanding its ties with these countries and expanding its presence on the African continent, to goals such as enhancing its international legitimacy and political prestige, weakening the anti-Israel unity of the Arab-Islamic countries, diminishing the Palestinian question, increasing security (strategic security). Achieve, through confrontation with Iran and its allies, the promotion of water security and population security) and economic exploitation.

Keywords: Israel, Africa, environmental doctrine, security, Palestine

---

1. Doctoral student of political sociology, Razi University of Kermanshah
2. Master of International Relations, Razi University
3. Professor of Political Science, Razi University of Kermanshah

مقدمه

در نظام بین‌المللی‌ای که به‌گفتهٔ رئالیست‌ها، اصل آنارشی بر آن حاکم است و دولت‌ها در محیط تهدیدآمیز ناشی از آن در پی ایجاد اتحادهایی با دولت‌های دیگر برای بقا هستند، اسرائیل نیز که از ابتدای تأسیس با مشکل مشروعیت و قانونی بودن فلسفهٔ وجودی خود و مسئلهٔ دفاع و امنیت و حالت تخاصم با کشورهای پیرامونی روبه‌رو بوده است، همواره به‌دنبال راه‌هایی برای برون‌رفت و غلبه بر معضلات سیاسی و امنیتی خویش بوده و ازهمین‌رو، از دههٔ ۱۹۵۰ به‌این‌سو با طرح «دکترین پیرامونی[1]»، در پی گسترش روابط و نفوذ خود در کشورهای غیرعرب منطقه است. هرچند در ابتدا کشورهایی چون ایران و ترکیه نقش پررنگی در این سیاست داشته‌اند، اما با گذشت زمان و بروز رویدادهایی مانند انقلاب سال ۱۳۵۷ در ایران، نقش کشورهای غیرمنطقه‌ای مانند کشورهای آفریقایی، آشکارتر شده و آفریقا، در اولویت‌بندی منافع و قدرت و ابزارهای نفوذ اسرائیل، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار شده است. یکی از جدیدترین موفقیت‌های اسرائیل دراین‌زمینه، پذیرش عضویت ناظر این رژیم در «اتحادیه آفریقا[2]» است. مقالهٔ حاضر با طرح این پرسش که «اهداف و ابعاد حضور اسرائیل در آفریقا کدامند؟» و با تأکید بر حاکم بودن دکترین پیرامونی و عوامل شکل‌دهندهٔ آن بر سیاست خارجی این رژیم، و برخورداری کشورهای آفریقایی از ویژگی‌های لازم، به‌عنوان بخشی از این سیاست، و منافع این کشورها برای گسترش روابط با اسرائیل، که زمینه‌ساز گسترش این حضور شده است، اهداف اسرائیل از نفوذ در این قاره را بررسی کرده و تلاش می‌کند تا ضمن واکاوی نظریهٔ دکترین پیرامونی و بیان پیشینه‌ای از روابط اسرائیل با کشورهای آفریقایی، ابعاد و اهداف این حضور و نفوذ را مورد بررسی قرار دهد.

۱. پیشینهٔ پژوهش

باوجود پژوهش‌های پرشمار انجام‌شده دربارهٔ سیاست خارجی اسرائیل، به‌نظر می‌رسد که تاکنون پژوهشی دربارهٔ ابعاد و اهداف حضور و نفوذ این رژیم در آفریقا، به‌شکل پژوهش حاضر، موضوع و اهداف هریک از طرفین را با توجه به تحولات روز منطقه، به‌گونه‌ای همه‌جانبه، بررسی نکرده است.

اما به‌عنوان نمونه، یکی از پژوهش‌های انجام‌شده دربارهٔ روابط اسرائیل و آفریقا، مقالهٔ *بنجامین اوثر* با عنوان «روابط اسرائیل و آفریقا: چه چیزی می‌توانیم از نتانیاهو بیاموزیم؟» است که تلاش‌های انجام‌شده مانند

1. Peripheral doctrine
2. African Union

گسترش دایرۀ نفوذ سیاسی و سرمایه‌گذاری در آفریقا در دورۀ نتانیاهو در راستای گسترش روابط با کشورهای آفریقایی و همچنین، موانع تحقق کامل این سیاست‌ها، مانند ناکامی در جذب کشورهای تأثیرگذار این قاره مانند الجزایر، نیجریه، و آفریقای جنوبی را بررسی کرده است (Augé, 2020).

فهد یاسی در پژوهشی با عنوان «نفوذ اسرائیل به شرق آفریقا؛ اهداف و خطرات»، ضمن واکاوی فرازوفرودهای روابط اسرائیل و کشورهای آفریقایی، با بررسی نفوذ اسرائیل در آفریقا، به‌ویژه شرق این قاره، با توجه به منافع اقتصادی و همچنین، تهدیدات موجود برای اسرائیل در این بخش، پیش‌بینی می‌کند که با وجود منافع مشترک طرفین، ازجمله کاهش تهدیدات امنیتی و همچنین، سرمایه‌گذاری اقتصادی، شاهد گسترش این رابطه در آینده خواهیم بود (Yasii, 2016).

رینا بیسیست، در مقاله‌ای با عنوان «پذیرش اسرائیل به‌عنوان عضو ناظر اتحادیه آفریقا؛ آشکارکنندۀ شکاف‌های قاره‌ای»، با بررسی دو دهه تلاش اسرائیل برای حضور در اتحادیه آفریقا و دلایل ناکامی آن، حضور این رژیم به‌عنوان عضو ناظر در این اتحادیه را معلول تغییر در ساختارهای قدرت منطقه‌ای و شکاف‌های ایجادشده بین کشورهای آفریقایی و همچنین، تغییرات به‌وجودآمده برای اسرائیل پس از توافق «ابراهیم» و خروج آن از وضعیت انزوا می‌داند و نتیجه‌گیری می‌کند که این عضویت، افزون‌بر پیامدهای اقتصادی و امنیتی، سبب افزایش وجهۀ بین‌المللی اسرائیل خواهد شد (Bassist, 2021).

حمدی عبدالرحمن (۱۳۸۲)، در مقالۀ خود با عنوان «نفوذ اسرائیل در آفریقا و بازتاب آن بر امنیت ملی اعراب»، بر این نظر است که اسرائیل همچنان در عملکرد خود، بر راهبرد تضعیف دشمن به‌جای تعامل با آن، تأکید می‌کند. پژوهش یادشده، دلایل این راهبرد را از طریق بیان ویژگی‌های نقش اسرائیل در منطقۀ شاخ آفریقا، حوزۀ نیل، دریاچه‌های بزرگ، کمک به نسل جدید و رهبران آفریقا روشن کرده است.

حسن بصیرت (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان «تحلیل استراتژی نفوذ اسرائیل در آفریقا»، اشاره می‌کند که اسرائیل از طریق اعمال راهبردهایی در زمینه‌های امنیتی، اقتصادی، فناورانه، و فنی و نظامی، توانسته است نفوذش را در آفریقا و سلطه بر شاخ آفریقا تثبیت و اعمال کند. افزون‌براین، نویسنده بیان می‌کند که آنچه سبب رویکرد و توجه فراوان اسرائیل به آفریقا شد، بحث درگیری میان اعراب و اسرائیل، اهمیت یافتن کشورهای آفریقا در نظام بین‌الملل، قدرت رأی آن‌ها در سازمان ملل، و وجود گروه‌ها و اقلیت‌های یهود در آفریقا بود.

صبری انوشه (۱۳۸۶) در پژوهش خود با عنوان «اهمیت منطقۀ غرب آفریقا در سیاست آفریقایی رژیم صهیونیستی»، بر این نظر است که این رژیم از طریق مناسبات با کشورهای غرب آفریقا، در پی دستیابی به

اهداف سیاسی، اقتصادی، و امنیتی خویش است.

در پژوهش دیگری، با عنوان «راهبرد اتحاد پیرامونی؛ رژیم صهیونیستی و نظریهٔ موازنهٔ تهدید در روابط بین‌الملل» که به‌قلم *مجید عباسی*، *امیر قیاسی* و *زهرا باباجانی‌پور* (۱۳۹۲) نگاشته شده است، تأکید شده که اسرائیل به‌دلیل وجود چهار متغیر تهدیدزا، یعنی قدرت، مجاورت، قدرت تهاجمی، و نیات تهاجمی، در پی این است که با اجرای راهبرد اتحاد پیرامونی مبنی‌بر اتحاد با کشورهای مسلمان غیرعرب منطقه و برقراری روابط گسترده با آن‌ها، با موازنهٔ تهدید در برابر کشورهای عربی، امنیت خود را افزایش دهد.

۲. چارچوب نظری پژوهش

اسرائیل همواره منطقهٔ خاورمیانه را یک منبع تهدیدزا برای خود به‌شمار آورده است. این رژیم از زمان پیدایش، با توجه به اینکه در محاصرهٔ اعراب قرار گرفته و کشورهای عربی به‌شدت با تشکیل آن مخالفت کرده‌اند، به ایجاد ارتباط با بازیگران منطقه‌ای دیگر که دربردارندهٔ کشورهای مسلمان غیرعرب (ترکیه-ایران)، کشورهای دارای هویت مسیحی (مانند اتیوپی و لبنان) و نیز اقلیت‌های قومی غیرعربی یا غیرمسلمان (کردها و ارامنه) بود، تمایل پیدا کرد. این راهبرد که به «اتحاد پیرامونی یا حاشیه‌ای» معروف شد، نخستین‌بار توسط *ریوون‌شیلوا*[1]، نخستین رئیس موساد، طراحی و به *بن‌گوریون*[2] ارائه شد (Javedani Moghadam, Musazadeh, 2010, 203). دیوید بن‌گوریون، نخست‌وزیر اسرائیل، در دههٔ ۱۹۵۰، «دکترین پیرامون» را اجرا کرد. این اقدام مبتنی‌بر فرضیه‌ای بود که اسرائیل باید روابط نزدیکی با کشورهای غیرعربی منطقه برقرار کند تا خود را از همسایگان عرب دشمن، محافظت نماید. به‌این‌ترتیب، بن‌گوریون برای خروج از محاصره و شکستن آن، دکترین یادشده را در دستورکار خویش قرار داد. او بر این نظر بود که بسیاری از کشورهای عرب، به دلایل پرشماری، حتی در میان‌مدت، با دولت وی رابطه‌ای نخواهند داشت و از نفوذ خود برای محدود کردن این حکومت در صحنهٔ جهانی استفاده خواهند کرد و افزون‌برآن، امکانات و ظرفیت‌های خود، به‌ویژه نفت، را به‌عنوان سلاحی علیه دولت یهودی به‌کار خواهند برد؛ بنابراین، به‌نظر او، چاره‌ای جز خروج از این بن‌بست، از طریق دور زدن اعراب و برقراری پیوند با واحدهای سیاسی دیگر خارج از این محیط، وجود نداشت (Shadmani, Yazdani, 2019, 151). به‌هرحال، نگاه اسرائیل به محیط سیاسی و امنیتی و حتی اجتماعی خاورمیانه، مبتنی‌بر تهدید امنیتی بوده و

1. Rivon Shilova
2. Ben Gurion

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

رهبران تل‌آویو برهمین‌اساس تلاش کرده‌اند، ورودی‌های آشوب‌ساز به نظام امنیتی خود را خارج از مرزهای خویش، کنترل و از ورود این آشوب‌سازها به درون نظام خویش، جلوگیری کنند.

از نگاه رهبران اسرائیل، وجود این فضا و نامشخص بودن روند صلح خاورمیانه، این رژیم را در برابر کشورهای خاورمیانه، به‌شدت آسیب‌پذیر کرده است؛ به‌گونه‌ای که ممکن است دچار مشکلات جدی سیاسی-امنیتی شود؛ ازاین‌رو، راهبرد خود را برپایهٔ افزایش نفوذ بنا کرده و محدودهٔ راهبردی خود را در بستر خاورمیانهٔ جدید تا دریای سیاه در شمال، خلیج عدن در جنوب، تنگهٔ جبل‌الطارق در غرب،آسیای مرکزی و قفقاز و دریای خزر در شرق تعریف کرده است (Pasha Ghsemi, 2009, 82)؛ بنابراین، اسرائیل همواره با راهبردها و سیاست‌های گوناگون و با هماهنگی قدرت‌های غربی ازجمله آمریکا، به‌منظور رفع تهدیدات امنیتی خود از طریق راهبردهایی در ابعاد اقتصادی، سیاسی، نظامی، فرهنگی، و... سعی در گسترش مناسبات با کشورهای پیرامونی برای رسیدن به منافع و اهداف توسعه‌طلبانهٔ خود داشته است (Taghipour, 2005, 284).

براین‌اساس، آنچه به پژوهش حاضر مربوط می‌شود، بررسی ابعاد و اهداف حضور و نفوذ اسرائیل و روابط راهبردی آن در قارهٔ آفریقا است. اگرچه بعضی از تحلیلگران بر این نظرند که دکترین پیرامونی از دههٔ ۱۹۸۰ به‌این‌سو دیگر کارایی خود را از دست داده است، اما به‌نظر می‌رسد این دکترین در کنار بعضی از کاستی‌ها، رنگ‌وبوی دیگری به خود گرفته و همچنان می‌توان حضور اسرائیل در منطقهٔ خاورمیانه، به‌ویژه آفریقا را براساس این نظریهٔ راهبردی، بررسی کرد؛ زیرا، با توجه به دیدگاه‌های عمل‌گرایانهٔ سیاسی و اقتصادی اسرائیل و توانمندی‌های این رژیم و البته نیاز کشورهای آفریقایی به گسترش مناسبات با آن، قارهٔ آفریقا، به‌عنوان جزئی از سیاست پیرامونی خاورمیانه‌ای اسرائیل، می‌تواند برای پر کردن خلأهای امنیتی این رژیم و رسیدن به اهداف توسعه‌طلبانه، همچنان کارساز باشد؛ همان‌گونه که شاهد بودیم که این رژیم در ۲۲ ژوئیه ۲۰۲۱، برای دستیابی به اهداف موردنظر خود و مقابله با تهدیدهای امنیتی، سرانجام به عضویت ناظر اتحادیه آفریقا درآمد.

۳. تحولات روابط اسرائیل با آفریقا

سیاست‌های نفوذی اسرائیل در آفریقا، تحولات و مراحل گوناگونی را شاهد بوده است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان این سیاست‌ها را در شش مرحلهٔ بنیادین در تحول خط‌مشی روابط اسرائیل با آفریقا از هم تفکیک و مشخص کرد.

۱-۳. مرحلهٔ نخست (۱۹۵۷ـ۱۹٤۸): سیاست بی‌توجهی به مستعمرات آفریقا

سیاستمداران اسرائیلی در سال ۱۹۴۸، با توجه به اینکه درگیر مسائلی چون امنیت و مشروعیت بودند، اهمیت زیادی برای گسترش مناسبات با قدرت‌های جهانی، ازجمله ایالات‌متحده، انگلیس، فرانسه، و شوروی قائل بودند؛ بنابراین، در این مرحله و برههٔ زمانی، توجهی به مستعمرات آفریقایی نداشتند؛ به‌گونه‌ای که اسرائیل در پایان سال ۱۹۵۷ در سرتاسر جهان، تنها هفت سفارتخانه داشت که شش مورد از آن‌ها در قاره اروپا و آمریکای شمالی بود (Altayaar, 1986, 167).

۲-۳. مرحلهٔ دوم (۱۹۷۳-۱۹۵۷): سیاست‌های نفوذ اسرائیل در آفریقا و عادی‌سازی روابط

شاید بتوان سال ۱۹۵۷ را زمان آغاز حضور اسرائیل در آفریقا به‌شمار آورد؛ زیرا، اسرائیل نخستین کشور خارجی بود که سفارتش را در «آکرا»، پس‌از کمتر از یک ماه از استقلال غنا، افتتاح کرد. روابط اسرائیل با غنا از طریق اتحادیه‌های کارگری بین دو کشور آغاز شد؛ به‌گونه‌ای که نمایندگان این اتحادیه‌ها در محافل بین‌المللی و نیز دیدارهای دوجانبه با هم اجتماعاتی را برگزار کرده‌اند. سفارت اسرائیل در آکرا نیز نقش مهمی در تحکیم روابط بین دو کشور داشت و سبب گشایش دو سفارت دیگر در مانروویا (پایتخت لیبریا) و کوناکری (پایتخت گینه) شد؛ زیرا، غنا از امکانات و کمک‌های توسعه‌ای و فنی اسرائیل بهره‌مند شده بود. افزون‌براین، آرزوی اسرائیل در ارتقای روابط با آفریقا با سفر *گلدا مایر*[1]، وزیر امور خارجه اسرائیل در سال ۱۹۵۸ برای نخستین‌بار به آفریقا و دیدار وی با رهبران کشورهای لیبریا، غنا، سنگال، نیجریه، و ساحل عاج، تحقق یافت (Basirat, 2015, 6-7). افزون‌براین، مجموعه‌ای از تغییرات بین‌المللی و منطقه‌ای، در تشدید ورود و نفوذ اسرائیل به آفریقا نقش داشت که از آن‌جمله می‌توان به تحولات زیر اشاره کرد:

- **استقلال تعدادی از کشورهای آفریقایی طی سال‌های ۱۹٦۰ تا ۱۹۷۳:** این استقلال، به افزایش تعداد و توان آرای آفریقایی‌ها در سازمان ملل متحد منجر شد که برای اسرائیل از جذابیت و اهمیت زیادی برخوردار بود؛
- **تأسیس سازمان وحدت آفریقا در سال ۱۹٦۳:** عضویت دوگانهٔ مصر در اتحادیهٔ کشورهای عربی و سازمان وحدت آفریقا، فرصتی را برای این کشور فراهم کرد تا با بعضی از رهبران کشورهای رادیکال آفریقا، مانند نکرومه و سکوتوره هم‌پیمان و متحد شود؛ موضوعی که برای اسرائیل بسیار ناخوشایند بود؛

1. Golda Meyer

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

بنابراین، تلاش‌هایی را برای گسترش روابط با آفریقا در دستورکار خود قرار داد. با فرارسیدن سال ۱۹۶۶، اسرائیل در تمام کشورهای آفریقایی جنوب صحرا به‌جز سومالی و موریتانی، دارای نمایندگی‌های سیاسی شد؛ بااین‌حال، آفریقا همچنان چونان میدانی برای رقابت بین اعراب و اسرائیل به‌شمار می‌آمد (Ahmadi Manesh, 2022, 11).

۳-۳. مرحلهٔ سوم (۱۹۸۲-۱۹۷۳): سال‌های قطع روابط

اسرائیل تا پیش از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ با اعراب، با ۲۵ کشور آفریقایی، روابط دیپلماتیک داشت؛ ولی از ژانویه ۱۹۷۴، این تعداد به پنج کشور، شامل آفریقای جنوبی، لسوتو، مالاوی، سوازیلند، و موریس تقلیل یافت. دلایل این کاهش روابط عبارتند از:

- حمایت کشورهای آفریقایی از موضع مصر که خواستار بازپس‌گیریِ سرزمین‌های اشغالی خود از اسرائیل بود؛
- ظهور گروه‌هایی در کشورهای جهان سوم که با شعارهای برابری یا همبستگی شکل می‌گرفتند؛ مانند سازمان کشورهای صادرکنندهٔ نفت (اوپک[1]) و گروه ۷۷ یا جنبش عدم تعهد[2] که بیشتر کشورهای عربی در آن‌ها عضویت داشتند و از کشورها می‌خواستند که روابط دیپلماتیک خود را با اسرائیل قطع کنند. دراین‌زمینه، کشورهای کوبا، زئیر (کنگوی دموکراتیک فعلی)، و توگو از نخستین کشورهایی بودند که به درخواست قطع روابط با اسرائیل پاسخ دادند.
- پشتیبانی اسرائیل از جنبش‌های تجزیه‌طلب آفریقا مانند بیافرا در نیجریه و جنوب سودان و پشتیبانی از رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی، سبب افزایش نفرت از این رژیم می‌شد (Ghaderi, 2004, 28-30).

۴-۳. مرحلهٔ چهارم (۱۹۹۱-۱۹۸۳): عادی‌سازی روابط برای بار دوم

از اوایل دههٔ ۱۹۸۰، اسرائیل در ادامهٔ سیاست خود به‌منظور بازگشت به آفریقا، اقدام به افزایش و تحکیم روابط خود با کشورهای این قاره (باوجود قطع روابط دیپلماتیک) کرد. در سال ۱۹۸۲، زئیر نخستین کشور آفریقایی بود که از بازگشت و عادی‌سازی روابط خود با اسرائیل خبر داد. انگیزهٔ زئیر برای عادی‌سازی روابط با اسرائیل را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

- عقب‌نشینی اسرائیل از صحرای سینا و امضای قراردادهای صلح میان مصر و اسرائیل؛

---

1. OPEC
2. Non-Aligned Movement

- نیاز رژیم موبوتو به کمک‌های فنی، اقتصادی، و نظامی اسرائیل برای مقابله با مشکلات و بحران‌های اقتصادی و امنیتی؛
- نیاز زئیر به کمک سیاسی رژیم صهیونیستی و لابی آن در کاخ سفید به‌دلیل بحران‌های سیاسی و امنیتی.

جدول شمارهٔ (۱). وضعیت قطع روابط کشورهای آفریقایی با اسرائیل در دههٔ ۱۹۷۰

کشور	وضعیت روابط	انگیزه و علل
نیجر	قطع روابط (۵/ژانویه/۱۹۷۳)	تحت تأثیر افکار عمومی مردم مسلمان نیجر و دریافت کمک‌های مالی از لیبی و الجزایر
توگو	قطع روابط (۲۱/سپتامبر/۱۹۷۳)	همبستگی با مصر و سازمان وحدت آفریقا
کنگو دموکراتیک	قطع روابط (۴/اکتبر/۱۹۷۳)	همبستگی با مصر و سازمان وحدت آفریقا
بنین	قطع روابط (۹/اکتبر/۱۹۷۳)	داشتن رژیم سوسیالیستی و همبستگی با سازمان وحدت آفریقا
بورکینافاسو	قطع روابط (۱۰/اکتبر/۱۹۷۳)	داشتن رژیم رادیکال انقلابی و حمایت از مصر
کامرون	قطع روابط (۱۳/اکتبر/۱۹۷۳)	همبستگی با مصر
لیبریا	قطع روابط (۲/ نوامبر/ ۱۹۷۳)	همبستگی با مصر و پیروی از قطعنامهٔ سازمان وحدت آفریقا
ساحل عاج	قطع روابط (۸/ نوامبر/ ۱۹۷۳)	همبستگی با مصر و پیروی از قطعنامهٔ سازمان وحدت آفریقا
نیجریه	قطع روابط (۲۵/اکتبر/۱۹۷۳)	همبستگی با مصر و پیروی از مقررات سازمان وحدت آفریقا
سنگال	قطع روابط (۲۸/اکتبر/ ۱۹۷۳)	همبستگی با مصر و پیروی از قطعنامهٔ سازمان وحدت آفریقا
غنا	قطع روابط (۲۸/اکتبر/ ۱۹۷۳)	همبستگی با مصر و پیروی از قطعنامهٔ سازمان وحدت آفریقا
سیرالئون	قطع روابط (۲۷/اکتبر/ ۱۹۷۳)	همبستگی با مصر و پیروی از تصمیمات و قطعنامهٔ سازمان وحدت آفریقا
گابن	قطع روابط (۲۹/اکتبر/ ۱۹۷۳)	همبستگی با مصر و پیروی از قطعنامهٔ سازمان آفریقا
گینه استوایی	قطع روابط (۱۴/اکتبر/ ۱۹۷۳)	پیروی از تصمیمات و قطعنامهٔ سازمان وحدت آفریقا
گامبیا	۲۶ / اکتبر/ ۱۹۷۳	همبستگی با مصر و تحت تأثیر افکار عمومی مردم مسلمان گامبیا
آفریقای مرکزی	قطع روابط (۲۱/اکتبر /۱۹۷۳)	همبستگی با مصر و دریافت مشوق‌های ملی و نفتی از لیبی
چاد	قطع روابط (۲۸/ نوامبر / ۱۹۷۲)	تحت تأثیر افکار عمومی مردم مسلمان چاد و دریافت کمک‌های نفتی

Source: Anousheh, 2010, 197

اگرچه حملهٔ اسرائیل به لبنان و اشغال آن در ژوئن ۱۹۸۲به جهانیان ثابت کرد که این رژیم، توسعه‌طلب و دارای مقاصد خصمانه ضد همسایگانش است، ولی برخی از کشورهای منطقهٔ غرب آفریقا، همچون لیبریا، در اوت ۱۹۸۳، و کشور ساحل عاج در فوریه ۱۹۸۶، روابط خود را با اسرائیل عادی کردند و بار دیگر سفارت‌خانهٔ این رژیم در «ابیجان» گشایش یافت. درمجموع، وضعیت کشورهای آفریقایی که برای بار دوم به عادی‌سازی روابط با اسرائیل روی آوردند را می‌توان در جدول شمارهٔ (۲) مشاهده کرد.

جدول شمارهٔ (۲). عادی‌سازی روابط برخی کشورهای آفریقایی با اسرائیل در دههٔ ۱۹۸۰

کشور	وضعیت روابط	سطح روابط
زئیر (کنگوی دموکراتیک)	عادی‌سازی روابط از مه ۱۹۸۲	تبادل سفیر
ساحل عاج	عادی‌سازی روابط از فوریه ۱۹۸۶	تبادل سفیر
لیبریا	عادی‌سازی روابط از اوت ۱۹۸۳	تبادل سفیر

منبع: نگارندگان

۵-۳. مرحلهٔ پنجم (۲۰۰۱ –۱۹۹۱): سیاست‌های عادی‌سازی

در این مرحله، شاهد آغاز دوبارهٔ روابط بین اسرائیل و آفریقا هستیم؛ به‌ویژه در سال‌های ۱۹۹۲–۱۹۹۱ که بنا به دلایل زیر، روندی صعودی داشته است:

- تغییر در نظام بین‌الملل و تأثیرات منطقه‌ای آن؛
- سرنگونی نظام‌های کمونیستی مارکسیست‌لنینیستی در آفریقا؛
- آغاز روند گفت‌وگو میان اعراب و اسرائیل از زمان تشکیل کنفرانس مادرید (Basirat, 2015, 2015).

درواقع، در این مرحله، رژیم صهیونیستی در سیاست آفریقایی خود بازنگری و در بخشی از اولویت‌های آن، تعدیل ایجاد کرد. درحال‌حاضر، سیاست‌های اسرائیل در آفریقا، بر دو پایه استوار است که عبارتند از:

- تمرکز بر منافع اقتصادی: اسرائیل در روابط خود با کشورهای غرب آفریقا، به‌ویژه ساحل عاج، نیجریه، غنا، لیبریا، و سنگال، به منافع اقتصادی و زمینه‌های تجاری بیشتر اهمیت می‌دهد؛
- اولویت بخشیدن به کشورهای آفریقایی با اکثریت مسلمان: اسرائیل سعی دارد کشورهای آفریقایی مسلمان را در معادلهٔ منازعهٔ اعراب و اسرائیل و در برابر قضیهٔ فلسطین و قدس، دست‌کم بی‌طرف کند. اسرائیل در سنگال و نیجریه، که بزرگ‌ترین کشورهای اسلامی منطقهٔ غرب آفریقا هستند، سعی می‌کند از راه برقراری روابط با شخصیت‌ها و جمعیت‌های اسلامی، این کشورها را از دایرهٔ منازعهٔ خاورمیانه و طرفداری از قضیهٔ فلسطین، خارج کند (Anousheh, 2010, 171). وضعیت کشورهای آفریقایی که در دههٔ ۱۹۹۰ به عادی‌سازی روابط با اسرائیل روی آوردند را می‌توان در جدول شمارهٔ (۳) مشاهده کرد.

جدول شمارهٔ (۳). عادی‌سازی روابط برخی کشورهای آفریقایی با اسرائیل در دههٔ ۱۹۹۰

کشور	وضعیت روابط	سطح روابط
کامرون	عادی‌سازی روابط (اوت ۱۹۹۱)	سفیر در یاونده
کنگو	عادی‌سازی روابط (ژانویه ۱۹۹۱)	سفیر غیرمقیم (سفیر اسرائیل در کنگو دموکراتیک)
آفریقای مرکزی	عادی‌سازی روابط (ژانویه۱۹۹۱)	سفیر غیرمقیم (سفیر اسرائیل در کامرون)
بنین	عادی‌سازی روابط (ژوئیه ۱۹۹۲)	سفیر غیرمقیم (سفیر اسرائیل در ساحل عاج)
بورکینافاسو	عادی‌سازی روابط (اکتبر ۱۹۹۳)	سفیر غیرمقیم (سفیر اسرائیل در ساحل عاج)
گامبیا	عادی‌سازی روابط (سپتامبر ۱۹۹۲)	سفیر غیرمقیم (سفیر اسرائیل در سنگال)
نیجریه	عادی‌سازی روابط (مه ۱۹۹۲)	سفارت در ابوجا
غنا	عادی‌سازی روابط (اوت ۱۹۹۴)	سفیر غیرمقیم (سفیر اسرائیل در ساحل عاج)
سیرالئون	عادی‌سازی روابط (ژوئن ۱۹۹۲)	سفیر غیرمقیم (سفیر اسرائیل در ابیجان)
سنگال	عادی‌سازی روابط (۴ اوت ۱۹۹۴)	سفارت در داکار
گابن	عادی‌سازی روابط (سپتامبر ۱۹۹۳)	سفیر غیرمقیم (سفیر اسرائیل در کامرون)
گینه بیسائو	عادی‌سازی روابط (مارس ۱۹۹۴)	سفیر غیرمقیم (سفیر اسرائیل در سنگال)
گینه استوایی	عادی‌سازی روابط (ژانویه ۱۹۹۴)	سفیر غیرمقیم (سفیر در کامرون)

Source: Anousheh, 2010, 179

٦-۳. مرحلهٔ ششم (۲۰۲۱-۲۰۰۱)

اگرچه روند صلح خاورمیانه پس از کنفرانس مادرید[1] (۱۹۹۱) و توافقات اسلو[2] میان فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها (۱۹۹۳) و صلح اردن و اسرائیل (۱۹۹۴) تشدید شد، ولی انتفاضهٔ دوم فلسطینی‌ها و جنگ تابستان ۲۰۰۶ میان مقاومت اسلامی در لبنان و اسرائیل و تهاجم اسرائیل به غزه (۲۰۰۹) بر روابط این رژیم با قارهٔ آفریقا تأثیراتی داشت. در دههٔ ۱۹۹۰، این رژیم با ۴۲ کشور آفریقایی مناسبات سیاسی داشت، اما دامنهٔ این مناسبات در آغاز هزارهٔ سوم کاهش یافت که دلایل آن عبارتند از:

- اقدامات سرکوبگرانهٔ اسرائیل در برابر فلسطینی‌ها، سبب قطع یا انجماد روابط آن با برخی کشورهای آفریقایی شد که از آن‌جمله می‌توان به انجماد روابط این رژیم با تونس و مراکش و قطع مناسبات سیاسی با نیجر (۲۰۰۲) و موریتانی (۲۰۰۹) اشاره کرد؛
- افزایش مشکلات داخلی و خارجی این رژیم و کاهش توجه به برخی از عرصه‌های سیاست خارجی، ازجمله آفریقا و آمریکای لاتین؛

1. Madrid
2. Oslo Agreement

● حضور این رژیم در بحران‌های سیاسی و امنیتی کشورهای آفریقایی؛ مانند نقش اسرائیل در بحران سیرالئون و لیبریا و کنترل تحرکات ایران در آفریقا (Anousheh, 2010, 173).

در سال های اخیر با بروز تغییرات سیاسی در سطح جهان و منطقه، اسرائیل با حمایت آمریکا سعی در گسترش نفوذ و حضور بیشینهٔ خود در قاره آفریقا داشته است. درواقع، محور بسیاری از اقدامات تل‌آویو برای نفوذ دیپلماتیک به قارهٔ سیاه در دهه‌های گذشته، بر تلاش برای عضویت در اتحادیهٔ آفریقا متمرکز بوده است و بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، بارها در سفرهای خود به آفریقا این موضوع را مطرح کرده است؛ رویدادی که سرانجام در ۲۲ ژوئیه ۲۰۲۱، با موافقت اکثریت اعضای اتحادیهٔ آفریقا به‌وقوع پیوست. البته برخی عوامل درون‌قاره‌ای بر فراهم‌سازی شرایط این عضویت در اتحادیه آفریقا مؤثر بودند که ازجمله آن‌ها می‌توان به روابط روبه‌رشد اسرائیل با چاد از اواخر سال ۲۰۱۸ و سفر رئیس‌جمهور این کشور به تل‌آویو اشاره کرد؛ سفری که در آن، موضوع ازسرگیری روابط دیپلماتیک میان چاد و اسرائیل در ۲۰ ژانویه ۲۰۱۹ به‌طور رسمی اعلام شد. همچنین، از سال ۲۰۱۶، اسرائیل موافقت اتیوپی را برای پیوستن خود به اتحادیه آفریقا جلب کرده بود. البته ۱۷ کشور آفریقایی با این پذیرش مخالفت کردند که الجزایر، سودان، موریتانی، جیبوتی، سومالی، تونس، لیبریا، نیجریه، اریتره، کومور، و مصر ازجمله این کشورها هستند (https://www.farsnews.ir/news).

٤. دکترین پیرامونی و محورهای راهبردی حضور اسرائیل در آفریقا

دولت‌ها در عرصهٔ سیاست خارجی، به‌منظور تأمین اهداف خویش و ایجاد یک حاشیهٔ امن برای دستیابی به منافع ملی، از ابزارها و شیوه‌های گوناگونی بهره می‌گیرند که نحوهٔ به‌کارگیری فنون و راهبردها در روابط میان دولت‌ها با میزان موفقیت آن‌ها در تأمین منافع ملی، ارتباطی منطقی دارد (Jafari, 2012, 167). سیاست خارجی اسرائیل، به‌دلیل مجموعه بحران‌ها و تهدیدهایی که این رژیم در حوزه‌هایی مانند امنیت و هویت با آن‌ها روبه‌رو است، از پیچیدگی بالایی برخوردار است. اسرائیل در طول ۵۰ سال اخیر با به‌کارگیری انواع ابزارها و سیاست‌های راهبردی توانسته است روابط خود با کشورهای قاره آفریقا را در ابعاد سیاسی، دیپلماتیک، فرهنگی، اجتماعی، نظامی، امنیتی، و اقتصادی گسترش داده و متنوع کند (http://astaan.ir/fa/news/4189). برپایهٔ سیاست و راهبرد دکترین پیرامونی جدید، که در بحث نظری این مقاله مطرح شد، می‌توان به‌طور خلاصه به راهبردهایی اشاره کرد که اسرائیل در ابعاد گوناگون با به‌کارگیری آن‌ها سعی در نفوذ در قاره آفریقا و رسیدن به اهداف خود دارد.

۱-٤. راهبرد سیاسی

اسرائیل، همواره از ابتدای تشکیل خود، با همراهی قدرت‌های بزرگی چون آمریکا، درصدد بوده است که با اتخاذ سیاست‌ها و راهبردهای برنامه‌ریزی‌شده، موقعیت خود را در جهان و در سطح منطقه، به‌ویژه در ارتباط با کشورهای پیرامونی تأثیرگذار، در راستای فراهم کردن زمینه‌های رسیدن به اهداف توسعه‌طلبانهٔ خود، تثبیت کند. براین‌اساس، مهم‌ترین اقدامات این رژیم در کشورهای قاره آفریقا در جدول شمارهٔ (۴) مشخص شده است.

جدول شمارهٔ (٤). اهداف سیاسی اسرائیل در آفریقا

نفوذ در دبیرخانه و مراکز مدیریتی و تصمیم‌سازی سازمان‌های بین‌المللی	ایجاد روابط سیاسی و دیپلماتیک با کشورهای آفریقایی و عادی‌سازی روابط با آن‌ها
امضای توافق‌نامه‌های سیاسی، اقتصادی، و فرهنگی	پیدا کردن ابرمتحدان جدیدی چون اتیوپی، کنیا، نیجریه، الجزایر
دایر کردن سفارتخانه‌هایی، مثلاً، در پایتخت ساحل عاج	برانگیختن نزاع‌های منطقه‌ای
مشارکت در نشست‌های اتحادیه آفریقا	ایجاد فضای ضداسلامی در آفریقا و سپس ایجاد کنگرهٔ یهودیان آفریقا
انعقاد پیمان‌های صلح با محوریت اسرائیل	عقد پیمان‌هایی با کشورهای حاشیهٔ نیل و با گروه‌های قومی و نژادی مختلف

Source: Ahmadi Manesh, 2011, 18

۲-٤. راهبرد اقتصادی

اسرائیل ازجمله کشورهایی است که ناگزیر است دیپلماسی انرژی خود را در راستای الگوی یک دولت مصرف‌کنندهٔ انرژی برنامه‌ریزی کند. افزون‌براین، این رژیم با چالش‌های پرشمار و عمیق امنیتی و سیاسی روبه‌رو است که آن را ناچار به استفاده از انرژی برای حل این چالش‌ها می‌کند. وجود تهدیدات امنیت ملی در کنار فقدان منابع انرژی لازم، دو عامل بسیار مهمی بوده‌اند که موتور دیپلماسی انرژی اسرائیل را به‌حرکت درآورده‌اند (Niakui and Karimipour, 2015, 39)؛ بنابراین، محیط امنیتی اسرائیل از زمان تأسیس این رژیم تا دهه‌های اخیر، تغییرات ساختاری و مفهومی بنیادینی را پشت سر گذاشته است که مهم‌ترین آن‌ها، ملاحظات اقتصادی در راستای سیاست کلان این رژیم برای رفع تهدیدهای اقتصادی و تأمین امنیت اقتصادی است که با توسعهٔ اقتصادی و افزایش جمعیت، نیاز و وابستگی اسرائیل به انرژی، سرمایه‌های خارجی و نیروی کار ارزان‌قیمت افزایش یافته است (Shadmani and Yazdani, 2019, 158). اسرائیل در حوزهٔ انرژی به‌گونه‌ای گسترده به آفریقا وابسته است؛ زیرا، اولاً ۱۰ کشور این قاره، از صادرکنندگان نفت به کشورهای دیگر هستند؛ و ثانیاً، بسیاری از کشورهای این قاره سرشار از مواد معدنی و منابع انرژی هستند. به‌همین‌دلیل، اسرائیل می‌تواند با گسترش نفوذ خود در این قاره، امنیت انرژی و معدنی خود را تأمین کرده و از منابع و معادن سرشار این قاره (به‌ویژه الماس) در راستای تأمین اهداف اقتصادی خویش استفاده کند.

جدول شمارهٔ (۵). اقدامات و اهداف اقتصادی اسرائیل در آفریقا

حضور فعال در بخش‌های مهم زیرساختی (اجرای طرح‌های کشاورزی و خرید زمین‌های کشاورزی و تملک آن‌ها)	افزایش کمک‌های اقتصادی و توسعه‌ای
	ساخت سدها و مخازن آبی موردنیاز در این قاره
تأسیس شرکت‌هایی در زمینهٔ صنایع، کشاورزی، پرورش ماکیان و دام	سرمایه‌گذاری مستقیم در بخش‌های مهم اقتصادی
	اقدام به جذب نیروی کار آفریقایی
آموزش کشاورزی و حمل‌ونقل دریایی مانند شرکت دریانوردی ستارهٔ سیاه و شرکت ناوبری دریایی در لیبریا	ساخت فرودگاه اکرا در غنا
افتتاح دفترهای تجاری در اوگاندا، کنیا، اتیوپی، و رواندا	ساخت مدارس و دانشگاه‌ها، مانند دانشگاه هایله سلاسی در اتیوپی
تشویق و حمایت از رهبران جدید مایل به توسعهٔ اقتصادی	به‌کارگیری مهندسان و متخصصان و فرستادن آن‌ها به آفریقا
مقابله با مسدود شدن پی‌درپی تنگه‌های تیران و باب‌المندب	تلاش برای تسلط بر منابع نفتی حمایت از شرکت‌های سرمایه‌گذاری اسرائیل در آفریقا

منبع: یافته‌های نگارندگان

۳-٤. دیپلماسی نظامی

با توجه به دغدغهٔ امنیتی موجود در اسرائیل، نهادهای نظامی و امنیتی در تصمیم‌گیری‌های سیاست خارجی این رژیم، از جایگاه بسیار بالایی برخوردارند. با توجه به اینکه یکی از نگرانی‌های اسرائیل، حفظ امنیت بوده است، یکی از راهبردهایی که در رابطه با کشورهای آفریقایی می‌تواند در راستای تحقق اهداف توسعه‌طلبانهٔ این رژیم کارساز باشد، دیپلماسی نظامی، به‌عنوان ابزار سیاست خارجی اسرائیل برای تأمین امنیت است که نوعی همکاری و استفاده از نیروهای مسلح و زیرساخت‌های مرتبط با امور دفاعی را دربر می‌گیرد.

به‌هرحال، دیپلماسی نظامی این رژیم در سال‌های اخیر سعی کرده است رو به جلو حرکت کند و سازمان شاباک (سرویس امنیت کل)، موساد، و وزارت امور خارجهٔ اسرائیل، همگی برای برقراری روابط اولیه و همچنین، آگاهی از نیازهای امنیتی کشورهای آفریقایی، ازجمله اتیوپی، کنیا، آنگولا، آفریقای جنوبی، ساحل عاج، زامبیا، توگو، نیجریه، کامرون، و مالاوی تلاش می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که ارتش اسرائیل برای نخستین‌بار در طول سال‌های اخیر، وابسته‌ای نظامی، به‌نام *آویعازر سیگل*[1] را برای قارهٔ آفریقا تعیین کرده

---

1 -Eliezer Siegel

است. بااین‌حال به‌نظر می‌رسد، دیپلماسی نظامی اسرائیل در این منطقه، بیشتر بر فروش تسلیحات و فناوری‌های نظامی برمبنای تنش‌آفرینی، ایجاد آشوب، و تجزیه کردن کشورهای آفریقایی متمرکز است؛ به‌ویژه اینکه این قاره، سرشار از منازعات درون‌کشوری و برون‌کشوری است. در شرایط کنونی نیز می‌توان ردپای دخالت سرویس جاسوسی اسرائیل را در اعتراضات الجزایر و سودان یا حمایت کامل نظامی از اتیوپی و اریتره در درگیری‌های منطقه‌ای مشاهده‌کرد (https://www.islamtimes.org).

جدول شمارهٔ (٦). دیپلماسی نظامی اسرائیل در آفریقا

ایجاد پایگاه نظامی در برخی کشورهای شاخ آفریقا مانند اریتره	آموزش نظامیان تانزانیا، روآندا، اتیوپی، کنیا، ساحل عاج، نیجریه، و... توسط ارتش اسرائیل
بازگشت نظامیان اسرائیل به آفریقا	ایجاد سفارت و دفتر نمایندگی نظامی در قارهٔ سیاه
صادرات انواع اسلحهٔ ساخت اسرائیل	مدیریت فعالیت‌های امنیتی و اطلاعاتی در اتیوپی، ادارهٔ مرکز آموزش عالی نیروهای امنیتی در آدیس‌آبابا، فروش تسلیحات و فناوری‌های نظامی
کمک به بازسازی ارتش، نیروهای پلیس و گارد ریاست‌جمهوری در برخی از کشورهای آفریقایی مانند زئیر، جمهوری دموکراتیک و کامرون	

منبع: نگارندگان

٤-٤. دیپلماسی فرهنگی

یکی دیگر از شیوه‌های نفوذ اسرائیل در قارهٔ آفریقا، به‌کارگیری دیپلماسی فرهنگی در کشورهای آفریقایی است که به‌طور خلاصه دربردارندهٔ موارد زیر است:

- توجه به اتیوپی به‌سبب حضور اقلیتی از یهودیان که برای ملت یهود، اهمیت دینی و عقیدتی دارند.
- بهبود وجههٔ خود در میان آفریقایی‌هایی که دانش و اطلاعات کافی ندارند؛
- بهره بردن از برخی مؤسسه‌های دینی مانند کلیسای انجیلی در آفریقا، به‌منظور گسترش نفوذ در این قاره (https://www.tasnimnews.com/fa/news/1398/12/04/2204787)؛
- دادن بورسیه‌های تحصیلی به استادان و دانشجویان دانشگاه‌های آفریقایی؛
- ساخت مدارس و دانشگاه‌ها در برخی کشورهای آفریقایی، ازجمله دانشگاه هایله سلاسی در اتیوپی؛
- ارائهٔ برنامه‌های آموزشی و تحصیلی برای مراکز آموزش عالی؛
- ادارهٔ مرکز آموزش عالی نیروهای امنیتی در آدیس‌بابا.
- تلاش اسرائیل برای بازگرداندن یهودیان آفریقایی، ازجمله یهودیان اتیوپیایی موسوم به فلاش‌مورا، که نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، از آن‌ها با عنوان جوهرهٔ تاریخ یهود و صهیونیسم یاد می‌کند (Irna, 2021).

۵. تحلیل اهداف اسرائیل از نفوذ در آفریقا

هدف اصلی اسرائیل از حضور و نفوذ در آفریقا، با توجه به بحث‌های مطرح‌شده و برپایهٔ نظریهٔ دکترین پیرامونی، افزایش عمق راهبردی این رژیم برای رهایی از محدودیت‌ها و تهدیدات وجودی آن است که همواره موردتوجه رهبران و استراتژیست‌های اسرائیلی بوده است و دراین‌راستا، آفریقا ازجمله مناطق پیرامونی مهمی است که از ابتدا در کانون توجه ویژهٔ اسرائیل قرار گرفته است. با توجه به ابعاد یادشده، اسرائیل از نفوذ در این قاره اهدافی داشته است که در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره شده است.

۱-۵. افزایش مشروعیت و وجههٔ سیاسی

اسرائیل، با توجه به ماهیت شکل‌گیری آن، همواره با مشکل مشروعیت روبه‌رو بوده و بسیاری از کشورهای جهان، آن را با پیشوند جعلی خطاب می‌کنند. به‌همین‌دلیل، استراتژیست‌های اسرائیلی در پی راهکارهایی برای غلبه بر این معضل بوده‌اند. این موضوع با طرح دکترین پیرامونی *بن‌گوریون*، شکل عملی‌تری به‌خود گرفت و می‌توان نفوذ در قارهٔ آفریقا از سال‌های ۱۹۵۷ به‌این‌سو را درهمین‌راستا ارزیابی کرد. براین‌اساس، اسرائیل همواره تلاش کرده است برای کسب مشروعیت بین‌المللی، توجه خود را بر کشورهای آفریقایی متمرکز کند. هرچند اسرائیل، با بهره‌گیری از قدرت وتوی آمریکا در سازمان ملل، همواره از به‌نتیجه رساندن قطعنامه‌های ضد این رژیم جلوگیری کرده است، اما اهمیت آفریقا با توجه به آمار بالای این کشورها در سازمان ملل به‌لحاظ قدرت رأی، بر اسرائیل پوشیده نبوده و برهمین‌اساس، بن‌گوریون، نخست‌وزیر پیشین اسرائیل و طراح دکترین پیرامونی، بر اینکه کشورهای آفریقایی غنی نیستند، ولی رأی آن‌ها در محافل و سازمان‌های بین‌المللی، به‌لحاظ ارزش، برابر با ملت‌های بسیار نیرومندتر از آن‌هاست، تأکید کرد (Ali Abdul Rahman, 2006, 20) و آن را برای تثبیت موجودیت اسرائیل، حیاتی می‌دانست. درهمین‌راستا، این رژیم، همواره برای نزدیکی به کشورهای آفریقایی بسیار تلاش کرده است و در جدیدترین مورد، پس از تلاش‌هایی نوزده‌ساله، در سال ۲۰۲۱، به‌عنوان عضو ناظر اتحادیه آفریقا پذیرفته شده است؛ موضوعی که به بهبود مشروعیت این رژیم کمک فراوانی کرده است؛ به‌گونه‌ای که *عبدالباری عطوان*[1]، تحلیلگر مشهور عرب، این رویداد را سرآغازی برای ورود اسرائیل به اتحادیه عرب و سازمان همکاری اسلامی می‌داند (www//httpr.isna.ir).

---

1 -Abdul Bari Atwan

۲-۵. تضعیف کشورهای عربی-اسلامی

رهبران اسرائیل، مبارزه با اسلام را یکی از اصول و سرفصل‌های راهبرد کلان خود در آفریقا به‌شمار می‌آورند. آن‌ها از دیرباز کوشیده‌اند به روند تقسیم آفریقا به دو بخش شمال مسلمان و جنوب مسیحی کمک کنند. ایجاد جبههٔ ضداسلامی در آفریقا، یکی دیگر از راهبردهای اسرائیل به‌منظور محدود کردن نفوذ اسلام در این قاره و با هدف ایجاد درگیری بین مسلمانان و کشورهای آفریقایی مجاور برای دور نگه داشتن کشورهای اسلامی از خط مقابله با دشمن حقیقی، یعنی رژیم صهیونیستی است؛ زیرا، در راهبرد اسرائیل، وجود کشورهای عربی-اسلامی قدرتمند برای این رژیم خوشایند نیست؛ بنابراین، سیاست‌های راهبردی خود را در کنار پر کردن خلأ رابطهٔ خود با کشورهای عربی و آسیایی، در زمینهٔ تضعیف این کشورها از طریق عادی‌سازی روابط با آن‌ها، محاصرهٔ کشورهای عربی و محروم کردن آن‌ها از هرگونه نفوذ به داخل آفریقا، استفاده از برخی اختلافات کشورهای عربی با کشورهای آفریقایی و دامن زدن به آن‌ها، تهدید امنیت غذایی و اجتماعی کشورهای عربی متکی به آب‌های رود نیل از طریق گسترش نفوذ در کشورهای حاکم بر منابع این رود، تأمین امنیت گذرگاه‌های دریای سرخ منتهی به اسرائیل از طریق حضور نظامی خود در اتیوپی و برخی جزایر اجاره‌ای، استقرار نیروهای اسرائیل در برخی از کشورهای مشرف بر دریای سرخ و بهره‌برداری از تسهیلات اعطایی به آمریکا در منطقه و قرارداد همکاری راهبردی بین آمریکا و اسرائیل، پیگیری می‌کند. در وجه دیگر، اسرائیل از جریان‌ها و اقلیت‌های یهودی در کشورهای آفریقایی حمایت می‌کند و سعی دارد آن‌ها را به هرم قدرت نزدیک کند؛ عملی که موجب می‌شود نفوذ ائتلاف‌های وابسته به کشورهای عربی کاهش پیدا کند.

۳-۵. کم‌رنگ کردن مسئلهٔ فلسطین

موضوع فلسطین، به‌عنوان مهم‌ترین چالش اسرائیل از زمان تولد، همواره بر تمام پویش‌های سیاست خارجی و داخلی این رژیم تأثیر گذاشته و اسرائیل از هر فرصتی برای به‌حاشیه راندن مسئلهٔ فلسطین استفاده کرده است. ازجمله اقدامات این رژیم دراین‌راستا در سال‌های اخیر می‌توان به «معاملهٔ قرن[1]»، «توافق ابراهیم[2]» با کشورهای عربی و در ادامه، تلاش گسترده برای حضور و نفوذ بیشتر در آفریقا اشاره کرد؛ زیرا، ارتباط طولانی میان گروه‌های فلسطینی با جنبش‌های آزادی‌بخش در کشورهای مختلف آفریقایی و همچنین، وجود مسئلهٔ مشترک منازعه و جنگ با استعمارگران برای ملت‌های آفریقا و فلسطین موجب شده

1. Century deal
2. Abraham's agreement

است که اسرائیل، موضوع فلسطین را یک مسئلهٔ آفریقایی به‌شمار آورد؛ برای مثال، می‌توان بـه نظرسـنجی مؤسسهٔ «زاگبی» دربارهٔ اهمیت مسئلهٔ فلسطین در برخی کشورهای آفریقایی، ازجمله مراکش و مصر، اشاره کرد که با ۷۲ درصد، در صدر همهٔ اولویت‌های این کشـورها قـرار داشـته اسـت (Talhami, 2016, 120). مسئلهٔ مهم‌تر دراین‌مورد، همگرایی دینی طرفین است که مهم‌ترین بعد موضوع فلسطین محسوب می‌شـود؛ به‌گونه‌ای که گفته می‌شود «در میانهٔ قرن بیستم، از هر سه نفـر آفریقـایی، دو نفـر مسـلمان بـوده‌انـد و اگـر بگوییم به‌نظر مسلمانان و براساس محاسبات آنان، قارهٔ آفریقا، قارهٔ اسلام است، سخنی به‌گزاف نگفتـه‌ایـم» (Hatami, 2013, 102). ازجمله موارد دیگر همسویی آفریقا با مسئلهٔ فلسطین مـی‌تـوان بـه عضـویت نـاظر فلسطین (از سال ۲۰۱۳) در اتحادیه آفریقا و حمایت این اتحادیه در بیانیه‌های پایانی‌اش از مسـئلهٔ فلسـطین، برگزاری نشست دوربان در آفریقای جنوبی برای مبارزه با آپارتاید و تبعیض نـژادی و تعصـب‌هـای قـومی (که خوشایند اسرائیل نبود)، و در پی آن جنبش «بی‌دی‌اس[1]» با هدف تحریم اسرائیل، که از سوی بسـیاری از جریانـات آفریقـایی پشـتیبانی مـی‌شـود، اشـاره کـرد (Siraj adn Dabiri Mehr, 2021, 127). ایـن موضوعات، اسرائیل را بر آن داشته است که با نزدیکی هرچه بیشتر به کشورهای آفریقـایی، بـه کـم‌رنـگ کردن مسئله فلسطین شتاب ببخشد.

٤-٥. افزایش ضرایب امنیتی

بالاترین ارزش برای هر کشوری، امنیت است. با توجه به این موضوع است که بازیگران بین‌المللی به طرح راهبرد کلانی روی می‌آورند که مشخص‌کنندهٔ اهدافی است که با تحقق آن‌ها، حفـظ امنیـت امکـان‌پـذیر می‌شود (Daheshyar, 2013, 129). این امر در مورد اسرائیل، با توجه به نوع شـکل‌گیـری، تضـاد دائـم بـا همسایگان، ویژگی‌های جغرافیایی، و نداشتن عمق راهبردی، از اهمیت بالایی برخوردار است که بـا توجـه به نقاط ضعف پرشمار اسرائیل، این رژیم با نوعی خلأ امنیتی گسترده روبه‌رو است؛ به‌این‌معنا که افـزون‌بـر امنیت، به‌معنای نظامی آن، مسائلی مانند بحران آب و ترکیب جمعیتی، امنیـت وجـودی اسـرائیل را تهدیـد می‌کنند. یکی از مناطق عملیاتی در قالب دکترین پیرامونی اسرائیل برای غلبه بر موضوعات پرشمار امنیتـی این رژیم، آفریقا است؛ به‌گونه‌ای که گفته می‌شود، راهبرد اسرائیل در آفریقا، برپایـهٔ ابعـاد امنیتـی تعریـف شده است.

---

1. Boycott, Divestment, Sanctions (BDS)

۱-٤-۵. ارتقای امنیت راهبردی (مقابله با ایران و هم‌پیمانانش)

در قالب این راهبرد، با توجه به حساسیت راهبردی اسرائیل به منطقهٔ دریای سرخ و شاخ آفریقا، این رژیم با استفاده از راهبرد پیرامونی و تأثیرگذاری بر مواضع و دیدگاه‌های سیاسی کشورهای آفریقایی، درصدد مقابله با فعالیت‌ها و راهبردهای ایران در این قاره است؛ زیرا، شاخ آفریقا همواره دارای توان بالقوهٔ مناسبی برای گسترش مناسبات همه‌جانبهٔ ایران با کشورهای آفریقایی، به‌ویژه کشورهای مسلمانان این قاره، بوده است و این گسترش مناسبات همه‌جانبه با آفریقا و مناطق دیگر، به همگرایی منطقه‌ای ایران و آفریقا و گسترش حضور فعال و همه‌جانبهٔ این کشور در نظام بین‌الملل خواهد انجامید؛ بنابراین، اسرائیل که همواره ایران را تهدیدی برای خود در کشورهای پیرامونی به‌شمار می‌آورد، در تلاش است تا از هر راهبرد سیاسی، امنیتی، و اقتصادی‌ای برای تضعیف این کشور بهره ببرد. یکی از این راهبردهای بی‌ثباتی و عدم امنیت برای این رژیم، در شمال آفریقا، به‌ویژه در دریای سرخ است که با کمک نظامی، سیاسی، و اقتصادی کشورهای غربی، همچون آمریکا، توانسته است حضور دائم خود را در منطقه و در ابعاد گوناگون تقویت کند. افزون‌براین، به‌نظر می‌رسد، آفریقا درحال‌حاضر به عرصهٔ رقابت‌های مخفیانهٔ میان ایران و هم‌پیمانانش ازیک‌سو و اسرائیل ازسوی‌دیگر، تبدیل شده است. این موضوع سبب شده است که این رژیم و سرویس جاسوسی آن، فعالیت‌های چشمگیری را در راستای اقدامات تجاری و مالی، در آفریقا پیگیری کنند؛ زیرا، آگاهی کامل اطلاعاتی دربارهٔ دشمن، نکتهٔ کلیدی موفقیت اسرائیل در محیط راهبردی جدید و همچنین، پیش‌زمینه و عاملی ضروری برای ایجاد تغییرات و درنتیجه، اقدام سریع و به‌موقع و همچنین، بسط هژمونی آن است (Torabi, 2017, 163).

۲-٤-۵. تضمین امنیت جمعیتی

از متغیر کمیت و کیفیت جمعیت، می‌توان به‌عنوان یک عامل دیگر امنیتی مهم برای اسرائیل یاد کرد. مهاجرت یهودیان به اسرائیل، سنگ‌بنای اندیشهٔ صهیونیسم بوده و عامل اساسی ادامهٔ موجودیت اسرائیل، باقی ماندن جمعیت یهود در آن است؛ بنابراین، کاهش میانگین مهاجرت به داخل سرزمین‌های اشغالی، و در کنار آن، افزایش روند مهاجرت معکوس، زنگ خطر را برای این رژیم به‌صدا درآورده است؛ ازهمین‌رو، اسرائیل تلاش کرده است افزون‌بر حفظ جمعیت موجود و جلوگیری از مهاجرت آنان، یهودیان مناطق دیگر جهان را نیز با شگردها و تاکتیک‌های خاصی به فلسطین اشغالی بکشاند (Nejat, 2019, 47). در کنار کمیت، می‌توان به کیفیت جمعیت اسرائیل نیز اشاره کرد؛ به‌گونه‌ای که در طول چند سال اخیر، مقامات ارشد اسرائیل، پیوسته از عامل جمعیت به‌عنوان چالش و بحران اصلی پیش روی اسرائیل در دهه‌های آینده یاد کرده‌اند. محور و پایهٔ نگرانی این افراد، برهم خوردن موازنهٔ جمعیتی به‌سود اعراب و

فلسطینی‌ها در طول دو دهۀ آینده، و در اقلیت قرار گرفتن جمعیت یهودیان است (Dehghani, 2009)؛ عاملی که باعث شده است نتوان مسئلۀ اقلیت‌های یهود را در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی روابط اسرائیل با آفریقا، کم‌اهمیت به‌شمار آورد؛ زیرا، حدود ۲۰ درصد از مجموع یهودیان مهاجر به اسرائیل در فاصلۀ سال‌های ۱۹۴۸ تا ۱۹۹۵، از آفریقا به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند (Ahmadi Manesh, 2011, 8). به‌هرحال، اسرائیل با حمایت از جریان‌ها و اقلیت‌های یهودی در کشورهای آفریقایی، تلاش می‌کند آن‌ها را به هرم قدرت نزدیک کند و سپس، با تشکیل ائتلافی با حضور این رژیم، از نفوذ کشورهای عربی نیز بکاهد (Hosseini, 2010, 10).

۵-۵. بهره‌مندی از موقعیت ژئوپلیتیکی آفریقا

در جهان پیچیده، آشوب‌زده، و به‌هم‌وابستۀ امروز، جغرافیا از عوامل سرنوشت‌ساز برای کشورها به‌شمار می‌آید؛ عاملی که به هویت، تاریخ، سرشت، توسعه، و تصمیمات دولت‌ها شکل بخشیده و به‌شدت بر انتخاب سیاسی بازیگران تأثیر می‌گذارد (Nasri, 2015, 25). یکی دیگر از ابعاد موردتوجه اسرائیل برای نفوذ در آفریقا، موقعیت جغرافیایی این قاره است؛ زیرا، آفریقا به‌لحاظ ژئوپلیتیکی، از موقعیت قابل‌تأملی برخوردار است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان گفت، چهار نقطۀ راهبردی جهان، در پیرامون قاره آفریقا قرار دارند که عبارتند از: تنگۀ باب‌المندب، که ۲۰ درصد از تجارت اسرائیل از آن عبور می‌کند و اهمیت آن را با تنگۀ هرمز مقایسه می‌کنند؛ کانال سوئز، تنگۀ جبل‌الطارق، و دماغۀ امید نیک. افزون‌براین، قارۀ آفریقا از طریق کشورهای واقع در شمال شرق و شرق این قاره، پل ارتباطی بین خاورمیانه و اروپا ایجاد است (MirMohammadi and Hosseini, 2021, 181).

۶-۵. بهره‌برداری اقتصادی

امروزه از اقتصاد به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اصلی قدرت کشورها یاد می‌شود که افزون‌بر مصون نگه داشتن کشور از تهدیدها و تحریم‌های خارجی، به‌عنوان عامل مهمی برای حفظ ثبات داخلی نیز عمل می‌کند. این امر، به‌ویژه برای اسرائیل که سال‌های طولانی در برابر انتفاضۀ فلسطینی، کوچک بودن بازارهایش، و فقر منابع طبیعی در داخل، و جنگ‌ها و تهدیدهای بیرونی قرار گرفته است، عاملی سرنوشت‌ساز به‌شمار می‌آید. دراین‌راستا، اسرائیل که اقتصادش بیشتر متکی به کمک‌های خارجی بوده است، به‌منظور متنوع‌سازی اقتصادی، برنامه‌هایی را برای ارتباط بیشتر با مناطق پیرامونی اجرا کرده است که ازجمله این مناطق می‌توان به قارۀ آفریقا اشاره کرد (Hilal, 2003, 40)؛ قاره‌ای که به‌دلیل قابلیت‌های نهفته‌اش، از آن با عنوان «قارۀ آینده» یاد می‌شود و اهمیت آن برای اسرائیل بسیار زیاد است (SalehNia

(and Ghaffari, 2028, 3؛ زیرا، آفریقا، به‌لحاظ مواد خام و معدنی و ظرفیت‌های بالای کشاورزی، سرزمینی غنی و متنوع است. به‌هرحال، همهٔ این‌ها عواملی هستند که اسرائیل را ترغیب کرده‌اند تا برای سرمایه‌گذاری هرچه بیشتر و همچنین، دسترسی به منابع انرژی ارزان، به‌گونه‌ای جدی به نفوذ و حضور خود در قارهٔ آفریقا توجه کند. در کنار این عوامل، می‌توان به عامل مهم اقتصادی دیگر موردتوجه اسرائیل، یعنی صادرات اسلحه، نیز اشاره کرد که با توجه به جایگاه اسرائیل دراین‌زمینه، در پی بازاریابی برای فروش سلاح و فرستادن کمک‌های تسلیحاتی برای جریان‌ها و جنبش‌های تجزیه‌طلبانه در آفریقا است (Azghandi and Zakeri, 2011, 90).

٦. اهداف آفریقا از توسعهٔ روابط با اسرائیل

همانند اسرائیل، کشورهای آفریقایی نیز با انگیزه‌های گوناگونی سعی در برقراری روابط فراگیرتری با طرف اسرائیلی، برای بهره‌گیری از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های این رژیم، به‌ویژه در سال‌های اخیر، داشته‌اند که در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره شده است.

٦-١. همسو شدن با معادلات جدید جهانی

با فروپاشی شوروی و شروع عصر جدیدی در روابط بین‌الملل، که از آن با عنوان «نظم نوین جهانی» یاد شده است، قاره آفریقا نیز از پیامدهای شکل‌گیری ساختار جدید در امان نماند؛ به‌گونه‌ای که ازیک‌سو، بسیاری از حکومت‌های این قاره که متکی به کمک‌ها و حمایت‌های شوروی بودند، ضمن منزوی و ضعیف شدن، با بحران مشروعیت روبه‌رو شدند و درنتیجه، تلاش‌هایی را برای نزدیک شدن به آمریکا و متحدان آن، ازجمله اسرائیل، آغاز کردند (Sari al-Qalam and others, 2007, 47-49). همچنین، سیاست‌گذاران آفریقا با درک تحولات جدید جهانی و به‌منظور توسعه و امنیت این قاره، از ایجاد ارتباط با اسرائیل، ضمن استفاده از قابلیت‌های این رژیم، برای مستحکم کردن ارتباط خود با قدرت‌های بزرگ جهانی، ازجمله آمریکا، استفاده می‌کنند. سیاست عمل‌گرایانهٔ کشورهای آفریقایی سبب شده است که آن‌ها به‌جای دفاع از آرمان فلسطین، به کسب امتیازهایی از آمریکا در برابر برقراری روابط با اسرائیل، بیندیشند؛ چنان‌که آمریکا در سال ۲۰۲۰، به‌عنوان پاداش ارتباط سودان با اسرائیل، سودان را از فهرست کشورهای طرفدار تروریسم خارج کرد. براین‌اساس، تعداد دیگری از کشورهای آفریقایی، در برابر پذیرش اسرائیل به‌عنوان عضو ناظر در اتحادیه آفریقا، با توجه به قدرت تأثیرگذاری لابی‌های طرفدار اسرائیل در ایالات متحده، چشم‌به‌راه دریافت امتیازهایی از آمریکا هستند.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

۲-٦. تنش‌زدایی در روابط اعراب و اسرائیل

باوجود خشونت فزاینده در منطقهٔ خاورمیانه و برخی دیدگاه‌ها همچون «همه یا هیچ» دربارهٔ صلحی پایدار، که در بیشتر سال‌های قرن بیستم حاکم بوده است، از دههٔ ۱۹۷۰، تلاش‌های موازی برای ایجاد صلح و ثبات در مناقشهٔ اعراب و اسرائیل انجام شده است. قرارداد «کمپ دیوید» که در سال ۱۹۷۹ با میانجی‌گری آمریکا، بین اسرائیل و مصر (به‌عنوان یکی از مدعیان رهبری جهان عرب) منعقد شد، نخستین نشانهٔ این تنش‌زدایی به‌شمار می‌آید. مذاکرات اعراب و اسرائیل با حضور همهٔ طرف‌های درگیر در مناقشهٔ خاورمیانه و به‌گونه‌ای مستقیم در سال ۱۹۹۱ در مادرید و دور بعدی آن، در سال ۱۹۹۳ در واشنگتن ادامه یافت (مذاکرات سال ۱۹۹۳، به قرارداد صلح بین اسرائیل و اردن به‌عنوان یکی دیگر از طرف‌های اصلی درگیر منجر شد)؛ روندی که باوجود ادامه‌دار بودن در سال‌های بعدی، با کارشکنی طرفین به نتیجه ملموسی نرسید. اما با روی کار آمدن دونالد ترامپ، به‌عنوان رئیس‌جمهور ایالات متحده و طرح صلح موسوم به «معاملهٔ قرن»، فرایند صلح اعراب و اسرائیل، رنگ‌وبوی عملی‌تری به‌خود گرفت و کشورهایی چون امارات و بحرین، با قرارداد صلحی با عنوان «ابراهیم» به جرگهٔ عادی‌سازان رابطه با اسرائیل پیوستند و برخی دیگر از کشورهای عرب منطقه، مانند عربستان و عمان، نیز تمایل خود را برای پیوستن به طرح یادشده نشان داده‌اند (Maleki and Mohammadzadeh, 2021, 50-55). با توجه به همسانی‌های قومیتی و دینی بسیاری از کشورهای آفریقایی، که بدنهٔ اصلی اتحادیه آفریقا را نیز تشکیل می‌دهند، می‌توان گفت که اغلب آن‌ها، دغدغه‌های مشترکی در مورد اسرائیل دارند؛ ازجمله اینکه شماری از این کشورها، با دغدغه‌هایی مانند نگرانی‌های امنیتی مشترک، تأمین بهتر منافع ملی، کاهش تنش‌های منطقه‌ای و... گسترش رابطه با اسرائیل را جزو اهداف سیاست خارجی خود قرار داده‌اند. در ابتدا سودان در این مسیر قرار گرفت و در فرایند برقراری روابط با اسرائیل، به «توافق ابراهیم» پیوست که دستاورد آن، خارج شدن این کشور از فهرست کشورهای طرفدار تروریسم و همچنین، دریافت سالانه یک میلیارد دلار از بانک جهانی بود (Reuters, 2021, 1). سپس، مراکش، به‌عنوان دومین کشور آفریقایی، به «توافق ابراهیم» پیوست و از دستاوردهای آن، ازجمله پذیرفته شدن حاکمیت این کشور بر صحرای غربی، منطقهٔ زیر نفوذ «جبههٔ پولیساریا»، بهره‌مند شد (Aljazeera, 2020, 3). به‌این‌ترتیب، به‌رسمیت شناخته شدن اسرائیل از سوی تعدادی از کشورهای این قاره و کم‌رنگ شدن عدم مشروعیت آن، به برطرف شدن بسیاری از نگرانی‌های کشورهای آفریقایی در مورد این رژیم کمک کرده و همچنین، امتیازات واگذارشده در قبال عادی‌سازی روابط با اسرائیل، ایجاد ارتباط با این رژیم را به یکی از اهداف مهم این کشورها تبدیل کرده است؛ به‌گونه‌ای که برای نشان دادن حسن نیت خود در این راه، اسرائیل را به‌عنوان عضو ناظر اتحادیه

آفریقا پذیرفتند. هرچند ۱۷ کشور آفریقایی، به حضور و نفوذ اسرائیل در قاره آفریقا و به‌ویژه، عضویت ناظر آن در اتحادیه آفریقا اعتراض کرده و مخالفت خود را به این سازمان اعلام کرده‌اند، اما با گرایش تدریجی کشورهای عربی به‌سوی اسرائیل (که با پیمان کمپ‌دیوید شروع شد و تا صلح امارات و بحرین ادامه پیدا کرده است)، برخی کشورهای عربی-آفریقایی، ازجمله مراکش و سودان و برخی کشورهای آفریقایی با اکثریت جمعیت مسلمان، مانند مالی و چاد، نیز در راستای برقراری روابط با اسرائیل اقدام کرده‌اند.

۳-٦. برقراری توازن قوای منطقه‌ای

آفریقا، افزون‌بر ثروت منابع طبیعی‌اش، به‌دلیل وجود بسیاری از رودخانه‌های بزرگ نیز مشهور شده است. اگرچه بیشتر رودخانه های آن برای انجام امور تجاری مناسب نیستند، ولی به کار تأمین برق می‌آیند. باوجوداین، همین مزیت نیز یک منبع بالقوه برای مناقشه است (Marshal, 2021, 151). در سال‌های اخیر، مشکلاتی مانند تنش آبی در شمال آفریقا، اختلافاتی را بین برخی از کشورهای این حوزه، ازجمله اتیوپی، با مصر و سودان به‌وجود آورده است و ناتوانی این کشورها در حل مسالمت‌آمیز آن سبب شده که طرفین این اختلافات، یکدیگر را به استفاده از توان نظامی علیه یکدیگر تهدید کنند. دراین‌بین، اتیوپی، که از آن به‌عنوان دروازهٔ ورود به آفریقا و قلب این قاره یاد می‌شود و همچنین، میزبان مقر اتحادیه آفریقا است، با ساختن سد «النهضه» بر روی نیل، جریان آب این رودخانه به‌سوی مصر و سودان را به‌عنوان تنها منبع آب آشامیدنی آنان، کاهش داده و درنتیجه از سوی این کشورها تهدید به حملهٔ نظامی شده است. اتیوپی با نفوذ و تلاش خود، بسیاری از کشورهای آفریقا را متقاعد کرد تا زمینهٔ ورود اسرائیل به اتحادیه آفریقا را فراهم کنند؛ امری که هدف از آن این بوده است که در آینده، اگر اتیوپی مورد حملهٔ نظامی مشترک سودان و مصر قرار گرفت، بتواند از اسرائیل به‌عنوان نیروی موازنه‌گر استفاده کند (Hanizade, 2022, 4).

٤-٦. جذب فناوری‌های نوین

پس از پایان عصر استعمار، کشورهای آفریقایی همواره از فاصلهٔ خود با استعمارگران پیشین در حوزهٔ فناوری، رنج برده و در پر کردن این شکاف ناتوان بوده‌اند. این موضوع، موجب شده است که این کشورها، تنها ۳ درصد از کل صادرات جهان را در زمینهٔ فناوری پیشرفته به خود اختصاص دهند که برمبنای همین گزارش، کمترین رشد در حیطهٔ فناوری، در مقایسه با نقاط دیگر جهان، است (https://nrisp.ac.ir/fa/blog). دشوارهٔ یادشده سبب شده است که این کشورها با توجه به وخیم‌تر شدن اوضاع اقتصادی و انسانی مانند بحران آب و خشکسالی در سال‌های اخیر، و متعاقب آن، بحران کرونا، در

پی راهکارهایی برای حل این عقب‌ماندگی باشند؛ زیرا، پیشرفت اقتصادی کشورها، به‌ارتقای سطح زندگی و چگونگی تولید کالاها و ارائهٔ خدمات در بازارهای داخلی و خارجی بستگی دارد. آفریقا با داشتن منابع معدنی و غیرمعدنی باارزش، دارای امتیاز لازم برای ورود به عرصهٔ تجارت جهانی و بهبود شاخص‌های رفاهی در این قاره است؛ ولی به‌دلیل فقدان تأسیسات زیربنایی مناسب و درنتیجه، خام‌فروشی منابع، بهرهٔ کمتری از این منابع می‌برد و درنتیجه، بایستی درصدد حل این معضل باشد؛ امری که سبب می‌شود کشورهای آفریقایی در کنار عوامل توسعه‌ای دیگر، ازجمله سرمایه‌گذاری خارجی، در پی به‌کارگیری فناوری مدرن و صنعتی جدید در بخش‌های گوناگون اقتصادی کشور باشند و دراین‌بین، اسرائیل به‌دلیل تجربیات خود دراین‌زمینه، ازجمله بخش کشاورزی، به‌عنوان فعال‌ترین بخش بسیاری از کشورهای آفریقایی و منبع درآمد تعداد زیادی از جمعیت این کشورها، موردتوجه قرار گرفته است. در کنار کشاورزی، می‌توان به فناوری‌های موجود اسرائیل در زمینه‌های نظامی، بهره‌برداری از معادن و جدیدترین معضل کنونی بشر، به‌ویژه در کشورهای آفریقایی، با توجه به زیرساخت‌های موجود، یعنی بیماری کرونا، اشاره کرد.

نتیجه‌گیری

هدف پژوهش حاضر، بررسی و تجزیه‌وتحلیل ابعاد و اهداف نفوذ اسرائیل در آفریقا بوده است. با توجه به چارچوب نظری پژوهش (دکترین پیرامونی) و برخورداری این قاره از ظرفیت‌های گستردهٔ اقتصادی، امنیتی، و نظامی، ارتباط با آفریقا برای اسرائیل کاملاً در راستای دکترین پیرامونی این رژیم، تحلیل می‌شود و تکمیل‌کنندهٔ جورچین این دکترین و توجیه‌کنندهٔ نفوذ و حضور اسرائیل در این قاره است؛ بنابراین، همسو با تلاش‌های کشورهای آفریقایی برای تحقق اهداف موردنظرشان از گسترش روابط با اسرائیل (همسو شدن با معادلات جدید جهانی، تنش‌زدایی در روابط اعراب و اسرائیل، ایجاد توازن منطقه‌ای، جذب فناوری‌های نوین، حل مسئلهٔ فلسطین و بهره‌مندی از لابی اسرائیل)، اسرائیل نیز درصدد برآمده است تا با افزایش حضور و نفوذ خود در این قاره، در ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی، و راهبردی، به اهداف امنیت‌ساز خویش، همچون ارتقای مشروعیت و وجههٔ سیاسی بین‌المللی خود، تضعیف وحدت ضداسرائیلی کشورهای عربی‌ـاسلامی، کم‌رنگ کردن مسئلهٔ فلسطین، افزایش ضرایب امنیتی (امنیت راهبردی خود در تقابل با ایران و هم‌پیمانانش، بهبود امنیت آبی و امنیت جمعیتی) و بهره‌برداری اقتصادی برای ایجاد حاشیه‌ای امن، دست یابد. افزون‌براین، خروج تدریجی آمریکا از خاورمیانه (افغانستان، عراق، سوریه، لیبی، و...) اسرائیل را به‌فکر یافتن متحدان جدیدی انداخته است. همچنین، با

توجه به اهمیت این قاره به‌لحاظ ژئوپلیتیکی، ژئواکونومیکی، و ژئواستراتژیکی، وجود منابع غنی، بازار مصرف گسترده، و همچنین، فقر فناوری، وجود تنگه‌های دریایی راهبردی، و موقعیت جغرافیایی خاص، ارتباط با کشورهای آفریقایی می‌تواند تضمین‌کنندهٔ نیازهای سیاسی، اقتصادی، و امنیتی اسرائیل باشد. افزون‌براین، اگرچه اسرائیل در سازمان ملل از حمایت و حق وتوی آمریکا برخوردار است، اما تعداد قابل‌توجه متحدان آفریقایی می‌تواند بر کاهش آرا علیه این رژیم در این سازمان تأثیرگذار باشد.

البته گفتنی است که منطقهٔ خاورمیانه و مناطق پیرامون آن، ازجمله آفریقا، در طول سال‌های اخیر، با توجه به نقش‌آفرینی فعال کشورهایی مانند ایران، عربستان، ترکیه، و... شاهد شکل‌گیری قطب‌بندی‌های جدید، توازن منطقه‌ای، و یارگیری‌های جدیدی در بین کشورهای این منطقه بوده است که ازجمله آن‌ها می‌توان به رابطهٔ پرنوسان اسرائیل با کشورهای آفریقایی، مانند عضویت آن در اتحادیهٔ آفریقا، اخراج از این اتحادیه، و بار دیگر نفوذ و عضویت به‌عنوان عضو ناظر در این اتحادیه اشاره کرد. البته این افت‌وخیزهای غیرمنتظره هر آن ممکن است بهشت آرزوهای اسرائیل را به برزخی تحمل‌ناپذیر و ناپایدار تبدیل کند؛ چنان‌که درحال‌حاضر، ۱۷ کشور آفریقایی با این تصمیم اتحادیه آفریقا (پذیرش اسرائیل به‌عنوان عضو ناظر) مخالفت کرده‌اند.

References

Ahmadi Manesh, M. (2010). *An Analysis of the Influence and Presence of Israel (Uninvited Guest) in Africa*. Tehran: Islamic Culture and Communication Organization Publications. [in Persian].

Azghandi, A. & Zakeri, Gh. (2009). The Impact of Military Industries on the Economy and Technology Development of the Zionist Regime. *Quarterly Journal of Political and International Research*, No. 3, 107-89. .[in Persian].

Al-Rakabi, M. J. (2011). Middle East policy of India and Israel; From Conflict to Cooperation. *Quarterly Journal of World Studies*, 1(2). [In Persian].

Anousheh, S. (2008). The Position of the South African Region, The Foreign Policy Priorities of the Zionist Regime. *Political Science. Journal of African Studies*, 18, 138-107. [in Persian].

Amir Ahmadian, B. (2002). The Horn of Africa and National Security of Iran. *Quarterly Journal of African Studies*, 6, 84-39. [in Persian].

Anousheh, S. (2008). Israel and the Arab Maghreb, The Process of Normalization and Its Future. *Quarterly Journal of African Studies*, 157-190. [in Persian].

Aljazeera (2020). *Israel, Morocco Agree to Normalise Relations in US-brokered Deal December 10*. Available at: https://www.aljazeera.com/news/2020/12/10/israel-morocco-agree-tonormalise-relations-in-us-brokered-deal.

Augé, Benjamin (2020). Israel-Africa Relations: What Can We Learn from the Netanyahu Decade?, *Études de l'Ifri*, Ifri, November 2020.

Abbasi, Majid, Ghiyasi, Amir, Babajanipour, Zahra (2013). The Strategy of" Peripheral Unity of the Zionist Regime and the Theory of Threat Balance in International Relations. *Foreign Policy Quarterly*, Year 27, No. 1. [in Persian].
Azadi, A. (2021). Turning in the Doctrine of American Foreign Policy (12 August, 1399). available: https://www.eghtesadnews.com/. [in Persian].
Africa, an Opportunity that is Still Untouched (1398). (Available at: https://www.tzccim.ir/News/524. [in Persian].
Basirat, H. (2013). Analysis of Israel's Influence Strategy in Africa. *International Conference on Humanities and Behavioral Studies*. [in Persian].
Bassist, R. (2021). For Israel's Acceptance to the AU as Observer Reveals Continental Divides. *Ifriqiya*, 6(4), October 28, 2021. [in Persian].
Dehshiar, H. (2011). *US Foreign Policy in the Middle East and Democracy*. Tehran: Naghshineh Publications. [in Persian].
Dehghani, M. (2008). *The Impact of Demographic Factors and Environmental Conditions on Israel's Political-Security Strategies*. available at: http//www.Vista.ir.[in Persian].
Hatami, M. R. (2012). Challenges to the Spread of Islam in Africa. *Bi-Quarterly Journal of Political Science*, 1(15), 99-125. [in Persian].
Hosseini, M. J. (2009). The Hidden Goals of the Zionist Regime to Create a New Transformation in Relations with African Countries (Focusing on the East African Region). No. 2. [in Persian].
Hamdi, A. R. (2002). Israel's Influence in Africa and Its Reflection on the National Security of the Arabs. Translated by Seyyed Nematullah Ghaderi. *Quarterly Journal of African Studies*. Year 7. Spring and Summer 2003. Special Issues 19-20. 13-46. [in Persian].
Hilal, J. (2003). *Israel's Economic Strategy in the Middle East*. Translated by Seyed Hossein Seyed and Amir Salmani Rahimi. Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad Press. [in Persian].
Hashemi Nasab, S. (2013). The Arrival of Islam in Africa; Socio-Political Re-reading. *Quarterly Journal of Regional Studies*, No. 1, 93-124 .[in Persian].
Hanizadeh, H. (2020). *Israel and the Dream of Influence in Africa*. Available at: http://pana.ir/news/1203993. [in Persian].
Israel on the Black Continent -3 | Numerous TV goals of influence in Africa (2019). Available at: https://www.tasnimnews.com/en/news/1398/12/04/2204787/. [in Persian].
How the Zionist regime in Africa (June 3, 2016). Available at: http://astaan.ir/fa/news/4189/.[in Persian].
Javadani Moghadam, M. & Mousavizadeh, A. (2009). The Strategic Position of Iraqi Kurdistan in Israeli Foreign Policy and the Foreign Policy Requirements of the Islamic Republic of Iran. *Private and Criminal Law Research*, No. 11, 223-201.[in Persian].
Jafari, A.A. (2011). Explaining the Factors and Goals of the Strategic Alliance between the United States and Israel in the Middle East. *Geopolitical Quarterly*, Year 8, Issue 2. [in Persian].
Khalil Ibrahim Al-Tayyar. Israel's Return to Africa United. Shawn Arabiya, No. 47, September / September 1.
Maleki, M. R. (2007). Israel's strategy in the Middle East and its impact on the Islamic Republic of Iran. *Political Science Quarterly*, No. 6. [in Persian].
Marshall, T. (2021). *Prisoners of Geography*. Translated by Houshang Jirani and Hasti Sayadi. Tehran: Parseh Translation and Publishing Company.[in Persian].

Mehdizadeh Siraj, G. (2021). Global Boycott Movement of Israel; Nature, Objectives, Achievements and Presentation of Propaganda Strategies. *International Media Research Journal*, Fifth Year, Issue(5), 137-111. [in Persian].
Maleki, M. R. & Mohammadzadeh Ebrahimi, F. (2021). Perspectives of Middle East Peace in the Shadow of the Normalization of Israeli-Arab Relations. *Quarterly Journal of International Studies*, 17(3). [in Persian].
Motives for Israel's presence in Africa (October 21, 2017). Avialable at: https://farsi.palinfo.com/news/2017/11/7. [in Persian].
Nejat, Seyed Ali (2019), "Accelerating the process of normalization of Israel's relations with Arab countries; Causes and Consequences ", available at: risstudies.org, 3-1.[in Persian].
Niakui, S. A., Karimipour, D. (2014). Israeli Energy Diplomacy: Regional Goals and Foundations. *Quarterly Journal of International Political Research*, Islamic Azad University, Shahreza Branch, No. 22. [in Persian].
Nejat, S.A. (2016). Increasing the Trend of Reverse Migration in Israel: Causes and Consequences. *Quarterly Journal of Regional Studies*, 16(4). [in Persian].
Nasri, Gh. (2014). *Vital Areas of the Middle East*. Tehran: Imam Sadegh University Press.
New UN Report on the State of Science and Technology in Africa (1396). Translated by Hamid Khatibi, available at: https://nrisp.ac.ir/fa/blog.[in Persian].
Pasha Ghasemi, A. (2008). Israel in Iraqi Kurdistan. *Strategic Studies of the Islamic World*, No. 33, 100-82. [in Persian].
Qaderi, S.N. (2004). Israeli Influence in Africa and Its Reflection on Arab National Security. *Quarterly Journal of African Studies*,.[in Persian].
Rouhi, N. (2014). The Strategy of the Zionist Regime in the Iraqi Kurdistan Region and its Security Consequences for the Islamic Republic of Iran. *Afagh Security Quarterly*, Year 7. No. 24. [in Persian].
Reuters (2020). *U.S. Designates Bahrain-based Group as Terrorist*. Accusing It of -Having Iran Backing. December 15, available at: https://www.reuters.com/article/iran-usa sanctions/u-s-designates-bahrain-based-group-as-terrorist-accusing-it-of-having-iranbacking-idUSKBN28P24E.
Sari al-Qalam, M., Gliani, A., & Bakhshi, A. (2006). Africa after the Cold War: Structure-Agent Interaction (Successes and Challenges). *Journal of Geographical Studies*, 21(4), Series 83. [in Persian].
Salehi, M. & Zare, R. (2021). Power Vacuum and its Impact on Security in the Middle East. *Quarterly Journal of International Relations Studies*, 10(40), 93-114. [in Persian].
Shadmani, M. & Enayatullah, Y. (2015). The Doctrine of Peripheral Unity and Security of Israel. *Quarterly Journal of Political Studies*, No. 40. [in Persian].
Salehnia, A. and Ghaffari, M. (2017). *A Study of the Policies of the Zionist Regime in the African Continent*. Available at: http://www.css.ir/fa/content/114601.[in Persian].
The Zionist Regime in the African Union Today, Tomorrow a Full Member of the Arab League and the Organization of Islamic Cooperation! (2022). Available at: http// www.isna.ir.[in Persian].
Torabi, Q. (2015). Evaluation of "Israel Military Strategy". *Strategic Studies Quarterly*, 3(73), 159-166. [in Persian].
Taghipour, M. T. (2004). *Israel's Peripheral Strategy: Secrets of Joint Operations of Mossad, SAVAK, Turkish and Ethiopian Intelligence Services in the Middle East and*

Africa. Tehran: Institute of Political Studies and Research.[in Persian].
Talhami, Sh. (2015). *The World from the Perspective of the Arabs*. translated by Mohammad Hossein Dehghanian and Seyed Jafar Seyedzadeh, Qom: Bustan Ketab Institute. [in Persian].
The Situation of Israel in the Field of Water (2018). Translated by Fatemeh Fattahi, taken from the sitewww. hakirya2040.com. [in Persian].
What Trick did Israel use to join the African Union after 19 years? Available: https://www.farsnews.ir/news/14000512000321/.[in Persian].
World Bank (2000). Can Africa Claim 21 Century. Available: www.imf.org.
http://www.export.gov.il/Eng/Article.asp?CategoryID=39& Article ID =8360.
Yazdan Fam, M. & Mirzadeh Koohshahi, M. (2021). *Strategic Regions of the World*. Tehran: Research Institute for Strategic Studies. [in Persian].
Yasii, F. (2016). *Israeli Penetration into East Africa Objectives and Risks*. available at: http://studies.aljazeera.net.
Zionist Regime Diplomacy, Components and Challenges (March 7, 2017). Available at: https://www.islamtimes.org/fa/article/781907. [in Persian].

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 3472-2322 * شاپا الکترونیک: 3402-2717
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.76623.1280
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۰۲/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۸

سناریوهای آیندهٔ نظم بین‌المللی برپایهٔ ساختار و راهبرد بازیگران

ایوب نیکونهاد[۱] زاهد غفاری هشجین[۲] عبدالرضا بیگی‌نیا[۳]

چکیده

سیاست جهانی، پس از فروپاشی نظام دوقطبی، به مرحلهٔ نوینی از زیست خود گام نهاده است که به‌دلیل پیچیدگی و افزایش عدم‌قطعیت‌های محیط بین‌المللی، شکست یکجانبه‌گرایی و افول نسبی هژمونی، تنوع در کنشگران رسمی و غیررسمی، چرخش‌های نظری، مفهومی، و معنایی در روابط بین‌الملل و پیدایش قدرت‌های نوظهور، بر آشوبناکی این محیط بیش‌ازپیش افزوده شده است. تأمل و تفکر دربارهٔ اینکه آیندهٔ نظم بین‌المللی پس از سپری کردن دوران گذار به چه سویی خواهد رفت و کشورها و قدرت‌های نوظهور در آن چه جایگاهی خواهند داشت، به یکی از مسائل و مباحث نظری مهم در میان اندیشمندان و سیاستمداران تبدیل شده و همهٔ کشورها، خواهان دستیابی به جایگاه مطلوب‌تر و سهم بیشتری برای نقش‌آفرینی در آیندهٔ نظام بین‌الملل هستند. پژوهش حاضر، در پی پاسخ‌گویی به این پرسش است که «براساس چشم‌اندازها و روایت‌های مطرح‌شده دربارهٔ آیندهٔ نظم جهانی و برپایهٔ همگرایی و واگرایی میان قدرت‌های نوظهور و سنتی نظام بین‌الملل، چه نظم‌هایی در آیندهٔ نظام بین‌الملل، از مطلوبیت بیشتری برخوردار خواهند بود؟» و «سناریوهای برتر آیندهٔ نظم بین‌المللی، چه سناریوهایی هستند؟» پژوهش حاضر، دارای رویکرد آینده‌پژوهی بوده و از روش تحلیل ساختار و راهبرد بازیگران استفاده کرده است. تجزیه‌وتحلیل داده‌ها از طریق نرم‌افزار مکتور انجام شده و جامعهٔ آماری پژوهش، تعداد ۲۵ نفر از خبرگان دانشگاهی را که به‌صورت نمونه‌گیری غیرتصادفی هدفمند انتخاب شده‌اند، دربرمی‌گیرد. یافته‌های

۱. دکتری علوم سیاسی، استادیار دانشگاه پدافند هوایی خاتم الانبیاء(ص) آجا،تهران، ایران anikunahad@gmail.com
۲. استاد گروه علوم سیاسی دانشگاه شاهد تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول) z_ghafari@yahoo.com
۳. دانشیار گروه مدیریت دانشگاه شاهد تهران، تهران، ایران beyginia@gmail.com

پژوهش، بیانگر این است که اگرچه آیندهٔ نظم بین‌الملل، به‌دلیل پیچیدگی و سیال بودن محیط و عدم‌قطعیت‌های پرشمار، دچار ابهام است، اما برپایهٔ کنشگری قدرت‌های نوظهور در تعامل و رقابت با قدرت‌های سنتی، تمایل بازیگران به وقوع نظام چندقطبی، چندمرکزی، و جهان مناطق، بیش از سایر چشم‌اندازها است.

کلیدواژه‌ها: دوران گذار، نظام بین‌الملل، قدرت‌های نوظهور، منافع و راهبرد بازیگران، سناریونویسی

Scenarios for the Future of International Order Based on the Structure and Strategy of the Actors

Ayub Nikunahad[1], Zahed Ghaffari Hashjin[2], Abdoreza Beiginia[3]

Abstract

World politics has entered a new phase of its life after the collapse of the bipolar system. Due to the complexity and increasing uncertainties of the international environment, the failure of unilateralism and the relative decline of hegemony, diversity in formal and informal actors, theoretical, conceptual and semantic differences in international relations and the emergence of emerging powers have added to the chaos of this environment. Contemplation of what the future of international order will look like after the transition period and what place countries and emerging powers will have in it is one of the most important theoretical issues and debates among scholars and politicians. All countries want to achieve a more desirable position and a greater share to play a role in the future of the international system. The present study seeks to answer the question that based on the perspectives and narratives about the future of world order and based on the convergence and divergence between the emerging and traditional powers of the international system, which disciplines will be more desirable in the future of the international system, and what are the preferred scenarios for the future of the international order?

The research has a futures research approach using the analysis of the structure and strategy of the actors and the data analysis has been done through the Maker software. The statistical population of the study includes 25 university experts who have been selected by purposive non-random sampling.

The research findings indicate that although the future of international order is ambiguous due to the complexity and fluidity of the environment and numerous uncertainties, based on the activism of emerging powers in

---

1. phd of political science, assistant professor of Khatam al-Anbia Air Defense University, Tehran, Iran

۲ Professor, Department of Political Science, Shahed University of Tehran (Corresponding Author)

۳ Associate Professor and Faculty Member of Shahed University of Tehran

interacting and competing with traditional powers, the tendency of the actors indicates the emergence of a multipolar, multicenter system and world regions more than other perspectives.
Keywords: Transition period, International order, Emerging powers, Interests and strategies of actors, Screenwriting

مقدمه

سیاست جهانی در دوران مدرن خود پس از انعقاد قرارداد وستفالیایی ۱۶۴۸ تاکنون، دوران پرنوسانی را تجربه کرده و دراین‌میان، چرخه‌های نظم بین‌المللی همواره درحال تغییروتحول بوده است. این تغییروتحول نظم، به شکل‌هایی همانند نظم پنتارشی (۱۸۸۹-۱۶۴۸) و گذر از این نظم به دوران صلح مسلح (۱۸۸۹-۱۹۱۴) و سرانجام، به وقوع جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) برای تغییر نظم جهانی حاکم بر روابط بین‌الملل منجر شد. پس از جنگ جهانی اول و عدم تغییر در نظم بین‌المللی، دوران گذار (۱۹۳۹-۱۹۱۸) در روابط بین‌الملل شکل گرفت که تا زمان وقوع جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۳۹) ادامه یافت. پس از جنگ جهانی دوم و خارج شدن دولت‌های اروپایی از گردونهٔ رقابت‌های نظم بین‌المللی در دوران جنگ سرد، نظم دوقطبی (۱۹۹۱-۱۹۴۵) در روابط بین‌الملل پدیدار شد؛ هرچند این نظم، کمتر از پنج دهه توانست در عرصهٔ نظم‌سازی‌های بین‌المللی تداوم داشته باشد و با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نشانه‌هایی از نظم هژمونیک آمریکایی یا به‌تعبیری نظم تک‌قطبی (۲۰۰۱-۱۹۹۱) پا به‌عرصه وجود گذاشت، اما در پی رخداد شگفتی‌ساز یازده سپتامبر، سیمای نظم بین‌المللی دوباره دچار تغییر شده و دوران گذار جدیدی در عرصهٔ معادلات نظم بین‌المللی به‌وجود آمده است. در ادبیات روابط بین‌الملل، به‌طور معمول از زمان پدیدار شدن نشانه‌های زوال نظم سنتی تا شکل‌گیری یک نظم جدید را با عنوان دوران انتقالی یا دوران گذار می‌شناسند.

یکی از ویژگی‌های دوران گذار جدید، موضوع چرخش و جابه‌جایی قدرت و برآمدن قدرت‌های نوظهور در عرصهٔ سیاست جهانی است. اگرچه نمی‌توان همهٔ تحولات، فرایندها، تغییرات، و پدیده‌های این دوران را تنها از روزنهٔ جابه‌جایی قدرت و ظهور قدرت‌های نوظهور نگریست، بلکه شمول و دامنهٔ تغییرات، بسیار گسترده‌تر از تغییر فرایندهای رسمی میان دولت‌ها خواهد بود؛ اما در این چشم‌انداز، به‌نظر می‌رسد که شرایط دورهٔ گذار جاری، با دوره‌های دیگر متفاوت بوده و پیدایش نظم جدید جهانی می‌تواند برخلاف تمام روندهای گذشته باشد و نظام بین‌الملل بتواند به‌سوی کثرت‌گرایی، چندمرکزی، چندتمدنی، و چندمنطقه‌ای حرکت کند. این فرایند سبب می‌شود که بخشی از امتیازات قدرت‌های مستقر به قدرت‌های نوظهور یا درحال‌ظهور منتقل شده و با پایان برتری بی‌چون‌وچرا و انحصاری کنشگران غربی، نظام بین‌الملل به محیطی چندوجهی و متکثر وارد شود که در آن کنشگران غیرغربی نیز نقش‌های مهمی را در آیندهٔ نظام بین‌الملل عهده‌دار شوند.

قدرت‌های نوظهور، برپایهٔ سه مؤلفهٔ قدرت داخلی، نقش‌آفرینی درون نظم‌های منطقه‌ای، و بازیگری

هوشمندانه در محیط بین‌المللی در راستای دستیابی به جایگاه بهتر و حتی برتر در آیندهٔ نظم بین‌المللی به ایفای نقش می‌پردازند. لازمهٔ نقش‌آفرینی درست در عرصهٔ معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی، داشتن بینش راهبردی و درک سناریویی از تحولات درحال‌ظهور جهانی است تا کنشگران بتوانند با شناخت درست و اصولی خود و محیط نظام بین‌الملل، جهت‌گیری‌های اصولی، قاعده‌مند، و همسو با منافع و اهداف حیاتی کشور خود را در زمینهٔ سیاست خارجی درپیش بگیرند. پژوهش حاضر در پی پاسخ‌گویی به این پرسش‌هاست که «برپایهٔ چشم‌اندازها و روایت‌های موجود دربارهٔ آیندهٔ نظم جهانی و براساس همگرایی و واگرایی میان قدرت‌های نوظهور و سنتی نظام بین‌الملل دربارهٔ روایت‌ها، چه نظم‌هایی در آیندهٔ نظام بین‌الملل از مطلوبیت بیشتری برخوردار خواهند بود؟» و «سناریوهای مرجح آیندهٔ نظم بین‌المللی چه سناریوهایی هستند؟» پرسش فرعی پژوهش نیز این است که «نظم‌های مطلوب موردنظر ایران در آیندهٔ نظام بین‌الملل برپایهٔ این چشم‌اندازها دربرگیرندهٔ کدام روایت است؟» جامعهٔ آماری پژوهش را تعداد ۲۵ نفر از خبرگان دانشگاهی (استادان روابط بین‌الملل در دانشگاه‌های تهران، علامه طباطبایی، شهید بهشتی، تربیت مدرس، خوارزمی، امام صادق، و دانشگاه عالی دفاع و امنیت ملی) تشکیل داده است که به‌صورت نمونه‌گیری غیرتصادفی هدفمند انتخاب شده‌اند و به پرسش‌نامه‌های ماتریس بازیگر ـ بازیگر و بازیگر ـ اهداف پاسخ داده‌اند. ازآنجاکه پژوهش حاضر، دارای رویکرد آینده‌پژوهی است، پس از گردآوری پرسش‌نامه‌ها، با استفاده از روش تحلیل ساختار و راهبرد بازیگران و بهره‌گیری از نرم‌افزار مکتور، در پی پاسخ‌گویی به پرسش‌ها برآمده است.

۱. پیشینهٔ پژوهش

سلیمان‌پور و *مولایی* (۱۳۹۲) در پژوهشی با عنوان «قدرت‌های نوظهور در دوران گذار نظام بین‌الملل»، به موضوع قدرت‌یابی قدرت‌های نوظهور در دو سطح منطقه‌ای و جهانی پرداخته و در قالب قدرت‌های نوظهور گروه بریکس، ویژگی‌ها، چشم‌اندازها، و آثار جهانی قدرت‌یابی آن‌ها بر نظام بین‌الملل درحال‌تحول را بررسی کرده‌اند. یافته‌های پژوهش یادشده بیانگر این است که قدرت‌های نوظهور در قالب ساختارها و گروه‌بندی‌هایی مانند بریکس، دی‌هشت، ای‌هفت و... باوجود چالش‌ها و موانع ملی، منطقه‌ای، و بین‌المللی موجود می‌توانند از طریق هویت‌سازی بین‌المللی و کسب جایگاه برجسته در اقتصاد بین‌الملل و سیاست جهانی، زمینه‌های لازم را برای جابه‌جایی تدریجی قدرت و بازتوزیع نقش و نفوذ در نظام بین‌الملل به‌دست آورند.

طباطبایی و *بهرامی* (۱۳۹۷) در مقالهٔ پژوهشی خود با عنوان «تداوم دوران گذار در نظام بین‌الملل» بر این

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

نظر بوده‌اند که تحول و دگرگونی و پدیدار شدن شکل‌های گوناگون نظم در نظام بین‌الملل، یکی از ویژگی‌های تاریخی این محیط بوده است و تحول در دو بعد اصلی ساختار و هنجار، سنگ‌بنای تحول در نظام جهانی به‌شمار می‌آید که اگر دچار تحول شوند، نظام بین‌الملل نیز دگرگون خواهد شد. دلیل تغییر نظام چندقطبی به دوقطبی نیز تغییر در دو اصل یادشده بوده است، ولی باوجوداین، علت فرایندی شدن و طولانی شدن دوران گذار پس از سال ۱۹۹۱ را تحول در یک بعد از نظام بین‌الملل (بعد هنجاری) می‌دانند و نتیجه می‌گیرند که بعد ساختاری نظام بین‌الملل به‌دلیل برقراری توازن هسته‌ای بین دو بازیگر سیستم‌ساز، به‌گونه‌ای جدی دچار تحول نشده و همین عامل، دوران گذار فعلی را طولانی کرده است.

ظریف و همکاران (۱۳۹۶) در کتابی با عنوان «دوران گذار روابط بین‌الملل در جهان پساغربی»، ماهیت نظام بین‌الملل مدرن را بررسی کرده و زوال نظام دوقطبی و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در سال ۱۹۹۱ را آغاز دوران گذار در نظام بین‌الملل کنونی دانسته‌اند؛ دورانی که در آن، جهانی‌شدن موضوعات گوناگون (سیاست، اقتصاد،حقوق، و امنیت) سبب تغییر مفهومی در حوزهٔ منافع ملی، تغییر در سرمشق‌های نظری روابط بین‌الملل، و تغییرات هنجاری در سیاست بین‌الملل شده است. نویسندگان پژوهش یادشده با بحث از جابه‌جایی قدرت در نظام بین‌الملل، کاهش نسبی قدرت کنشگران سنتی، و افزایش قدرت کنشگران نوظهور، پیامدهای چرخش قدرت بر نظام بین‌الملل را بررسی کرده‌اند که مرکزیت‌زدایی از ژئوپلیتیک آتلانتیک‌محور و اهمیت‌یابی دوبارهٔ منطقه‌گرایی، ازجمله این پیامدها است. به‌نظر نویسندگان، روندهای کلان دوران گذار، بیانگر این است که چرخش پساغربی در روابط بین‌الملل آغاز شده است.

زکریا (۲۰۱۴) در کتاب «جهان پساآمریکایی»، به‌تفصیل دربارهٔ فرایند توزیع قدرت در جهان معاصر بحث کرده است. این پژوهش که بیشتر به تبیین ویژگی‌های تحولات در عرصهٔ جهانی در حوزه‌های سیاسی و اقتصادی می‌پردازد، ظهور قدرت‌های اقتصادی‌ای مانند چین، هند، و برزیل را ازجمله تغییرات مهم در ساختار نظام بین‌الملل می‌داند که عرصه را برای آمریکا تنگ‌تر کرده‌اند. وی با بیان اینکه این قدرت‌ها با استفاده از منابع داخلی در تعامل با محیط بیرونی، ضمن کسب قدرت اقتصادی، به امتیازخواهی‌های سیاسی روی آورده‌اند و قصد ندارند از سهم خود از کیک قدرت جهانی چشم‌پوشی کنند، این پدیدهٔ نوظهور را «خیزش دیگران» می‌نامد. نویسندهٔ پژوهش یادشده بر این نظر بوده است که آمریکا در دورهٔ پساجنگ‌سرد، در مقایسه با رقبای راهبردی خود، دچار افول نسبی شده است و راه‌حل‌هایی را برای بهبود نسبی وضعیت آمریکا، مانند روی آوردن این کشور به چندجانبه‌گرایی و پذیرش محدودیت‌های ساختاری، توصیه می‌کند.

جرویس و همکاران (۲۰۱۷) در کتابی با عنوان «جهانِ همچنان‌غربی؟» که در قالب مجموعه‌مقالاتی از صاحب‌نظران برجستهٔ روابط بین‌الملل چاپ شده است، سه موضوع مهم یکجانبه‌گرایی، چندجانبه‌گرایی، و آیندهٔ نظم بین‌المللی را بررسی کرده است. ازجمله پرسش‌های اصلی‌ای که نویسندگان مطرح کرده و به‌فراخور آن‌ها، فصل‌های کتاب را تدوین کرده‌اند، می‌توان به این موارد اشاره کرد که «افول قدرت غرب برای تسلط بر نظم جهانی، همراه با کاهش نسبی قدرت ایالات متحده و کنار گذاشتن آن از نقش رهبری جهانی، تاچه‌حد ناشی از ناکارآمدی نظم موجود است؟» «چه چشم‌اندازی را می‌توان برای آیندهٔ منطقه‌گرایی در جهان قائل بود؟» «مهم‌ترین سناریوهای پیش‌رو در حوزهٔ منطقه‌گرایی کدام است؟» «این مسئله تاچه‌میزان بر شرایط غلبهٔ اقدامات یکجانبه‌گرایانه یا چندجانبه‌گرایانه در نظام بین‌الملل تأثیرگذار خواهد بود؟» به‌نظر نویسندگان این کتاب، افول نسبی ایالات متحده آمریکا، بحران‌های داخلی اتحادیه اروپا، ادغام اقتصادهای درحال‌ظهور کشورهای بریکس، و پراکندگی قدرت با رخ‌نمایی بازیگران غیردولتی، همگی عناصر مهمی به‌شمار می‌آیند که وجود آن‌ها، نیازمند ایده‌پردازی جدیدی از قوانین بازی جهانی است. در این بستر متکثر و درحال‌تغییر، بازیگران اصلی نظام بین‌الملل، روایت‌های گوناگونی ارائه داده‌اند که منطقه‌گرایی یا جهان مناطق، قوی‌ترین آن‌ها است.

امانوئل والرشتاین (۲۰۰۷) در مقاله‌ای با عنوان «افول پرشتاب: ظهور وضعیت چندقطبی»، با بررسی وضعیت هژمونی آمریکا در سه دورهٔ زمانی ۱۹۴۵ تا ۱۹۷۰، ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۱، و ۲۰۰۱ تا ۲۰۰۷، بر این نظر است که در دورهٔ نخست، ایالات متحده باوجود رویارویی با چالش اتحاد جماهیر شوروی، همچنان یگانه‌قدرت صنعتی و مولدترین و کارآمدترین تولیدکننده در اقتصاد جهان بود که می‌توان این دوره را دورهٔ سلطهٔ بی‌چون‌وچرای ایالات متحده بر نظام جهانی نامید. به‌نظر والرشتاین، چهار تغییر بالقوه، شامل افزایش قدرت اقتصادی دولت‌های اروپایی و ژاپن با کمک‌های ایالات متحده در میانهٔ دههٔ ۱۹۶۰، شکل‌گیری جنبش‌های ستیزه‌جو و انقلاب‌های ضدسلطه در دههٔ ۱۹۷۰، دستیابی کشورهایی مانند هند و پاکستان به سلاح اتمی، و برقراری «توازن وحشت» و گسترش رقابت‌های اقتصادی ایالات متحده، ژاپن، و اروپا، و شکست ایالات متحده در نهادینه‌سازی نئولیبرالیسم اقتصادی و مفهوم بازار آزاد، ازجمله مؤلفه‌ها و نقاط عطفی بوده‌اند که به شکل‌گیری و پدیدار شدن احتمالی وضعیت چندقطبی در نظام جهانی آینده کمک کرده‌اند. به‌نظر نویسنده، شکست ایالات‌متحده آمریکا در قدرت‌نمایی در خاورمیانه و در جنگ‌های عراق و افغانستان، اوضاع را وخیم‌تر کرده و به یک رسوایی تبدیل شده است؛ زیرا، محدودیت‌های شدید قدرت نظامی ایالات متحده، آشکار شده و این ماجراجویی پرهزینه، افول تدریجی را به افولی پرشتاب تبدیل

کرده است.

استفان والت (۲۰۱۱) در مقالهٔ «پایان عصر آمریکایی» بر این نظر است که با اینکه عده‌ای دوران پس از جنگ جهانی دوم را دوران نظم دوقطبی می‌نامند، اما این شرایط دوقطبی، نامتوازن بوده و برتری کامل، با ایالات‌متحده بود؛ زیرا، پس از جنگ جهانی دوم، اقتصاد ایالات‌متحده تقریباً نیمی از تولید ناخالص جهانی را تولید می‌کرد و افزون‌بر شبکه‌سازی، از مجموعه‌ای وفادار و قدرتمند از متحدان در نزدیکی رقیب خود، یعنی شوروی، برخوردار بود. همچنین، ایالات‌متحده با دارا بودن قوی‌ترین نیروی دریایی و هوایی جهان، تا مدتی انحصار سلاح اتمی را نیز دراختیار داشت و توانست اقتصادهای محلی بسیاری از کشورها را برمبنای نظریه‌های اقتصاد بازار شکل دهد. اگرچه مواردی مانند انقلاب کوبا و انقلاب ایران، برخلاف خواست سیاستمداران آمریکایی پیش رفت، اما هیچ‌گاه جایگاه این کشور به‌مخاطره نیفتاد. به‌نظر والت، فروپاشی شوروی، ازیک‌سو، نادرترین فرصت را برای شکل‌دهی به نظم مطلوب دراختیار ایالات‌متحده قرار داد و ازسوی‌دیگر، سبب غفلت آن‌ها از ظهور مراکز قدرت جدید، ازجمله چین، هند، برزیل، و ترکیه شد. ظهور قدرت‌های جدید، عمر کوتاه دورهٔ تک‌قطبی را به پایان نزدیک می‌کند و نتیجه، یا یک رقابت دوقطبی چینی-آمریکایی، یا نوعی نظام چندقطبی متشکل از چند قدرت بزرگ نابرابر خواهد بود که ایالات‌متحده، قدرتمندترین آن‌ها باقی خواهد ماند، ولی از دامنهٔ رهبری همه‌جانبهٔ آن کاسته شده و این کاهش قدرت، همچنان ادامه خواهد داشت. در ادامه، والت با برشمردن مشکلات داخلی و سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا برای حفظ هژمونی همه‌جانبهٔ خود، بر این نکته تأکید کرده است که آمریکا به‌جای تلاش برای اینکه در همه‌جا، کشوری قدرتمند باشد، باید دریابد که چگونه در مکان‌هایی که اهمیت دارند، قدرت بی‌چون‌وچرا باشد. ایالات‌متحده باید بر ایجاد موازنهٔ قدرت در مناطقی که از اهمیت بالاتری برخوردارند (مانند اروپا، کشورهای اوراسیا، و خلیج فارس)، تمرکز کند و متحدانی را برگزیند که توان برقراری توازن قدرت در راستای دستیابی به منافع ایالات متحده را داشته باشند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

۲-۱. روند تکاملی نظام بین‌الملل مدرن

نظام بین‌الملل مدرن، که نقطهٔ آغاز آن را به معاهدهٔ وستفالی ۱۶۴۸ نسبت داده‌اند و عمدتاً ویژگی آشکار اروپامدارانه‌ای دارد، متناسب با شرایط و تحولات تاریخی، نوسان‌ها، فرازونشیب‌ها، و چرخش‌های گوناگونی را تجربه کرده و در طول چهار سدهٔ اخیر، شاهد جابه‌جایی نظم‌های بین‌المللی در چارچوب سنت و روایت کلان وستفالیایی بوده است. در هیچ برهه‌ای، مناسبات و موازنهٔ قدرت در نظام بین‌الملل،

روند یکسان و یکنواختی نداشته است. اگرچه تحولات پرشماری سبب تکامل نظام بین‌الملل مدرن شده‌اند، اما برپایهٔ چرخش‌های سیاست جهانی، از ابتدای سدهٔ هفدهم تا پایان سدهٔ بیستم، با توجه به روندهای کلان و دوره‌بندی‌های زمانی، در قالب چهار دورهٔ اصلی قابل‌دسته‌بندی است.

دورهٔ نخست نظام بین‌الملل مدرن در این دسته‌بندی، از معاهدهٔ وستفالی ۱۶۴۸ تا انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ را دربر می‌گیرد که دولت‌های اروپایی، سعی در شکل‌دهی تدریجی به نظم دیپلماتیک، حقوقی، و اقتصادی در قالب کلیدواژهٔ مدرنیته و حاکمیت قرائت اروپامدارانه از مسائل داشته‌اند. شکل‌گیری نظم پنتارشی با حضور پنج قدرت اروپایی، ویژگی نظم عملی این برهه از نظام بین‌الملل به‌شمار می‌آید (Zarif & et.al, 2017, 36-37).

دومین دورهٔ نظام بین‌الملل مدرن، دربرگیرندهٔ دورهٔ زمانی رخداد انقلاب فرانسه تا زمان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵ است. ویژگی اصلی این دورهٔ نظام بین‌الملل، برجسته شدن ایدئولوژی ناسیونالیسم در راستای پیشبرد فرایند دولت‌ـملت‌سازی و همچنین، ظهور ایدئولوژی‌هایی مانند فاشیسم بود که سعی داشت نظم بین‌المللی موردنظر خود را بر نظام بین‌الملل حاکم کند. اگرچه در این دوره، بازیگران اصلی نظام بین‌الملل با محوریت قدرت‌های اروپایی، تلاش‌های زیادی برای تغییر نظم بین‌المللی انجام دادند، اما شکل‌گیری نظام مبتنی‌بر موازنهٔ قوا پس از کنگرهٔ وین، نظم اصلی را در این برههٔ زمانی شکل داده بود (Buzan and Lawson, 2013, 67-80).

سومین دورهٔ نظام بین‌الملل، از وقوع جنگ جهانی تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱-۱۹۴۵) را دربر می‌گیرد. کنفرانس‌های تهران ۱۹۴۳، کنفرانس یالتا در سال ۱۹۴۵، و پوتسدام در سال ۱۹۴۵، زمینه‌های گذر از نظم بین‌الملل پیشین و شکل‌دهی به نظم جدید را در قالب نظام دوقطبی فراهم کرده بود. افول قدرت‌های سنتی اروپایی و مرکزیت‌زدایی از روابط بین‌الملل اروپامدارانه، کم‌رنگ شدن آتلانتیک به‌عنوان کانون جاذبهٔ سیاست جهانی، قلمروخواهی و گسترش حوزهٔ نفوذ، بازدارندگی هسته‌ای، مسابقهٔ تسلیحاتی، پیدایش نهادهای اقتصادی‌ـتجاری و پولی و مالی جهانی، ازجمله ویژگی‌های این دوران به‌شمار می‌آیند (Tony, 2005, 241-278).

چهارمین دورهٔ نظام بین‌الملل مدرن، از زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱) شروع شده و باوجود تحولات زیادی که نظام بین‌الملل تاکنون تجربه کرده است، هنوز نظم خاصی نتوانسته است بر نظام جهانی چیره شود. در این دوران، ازیک‌سو، کشمکش قدرت‌های سنتی و نوظهور و حتی قدرت‌های ملی برای کسب جایگاه برتر در آیندهٔ نظام بین‌الملل در جریان است و ازسوی‌دیگر، نظام بین‌الملل، تنوع و تکثر در

بازیگران، وابستگی متقابل اقتصادی، تنوع گفتمانی، پیچیدگی و عدم‌قطعیت‌های محیط، و اهمیت یافتن مؤلفهٔ فرهنگ و سیاست فرهنگی در قالب جنبش‌های اجتماعی جدید جهانی را تجربه می‌کند. درواقع، نظام بین‌الملل در شرایط فعلی، به‌حدی دچار عدم‌قطعیت و پیچیدگی است که عده‌ای از این شرایط با عنوان لبهٔ آشوب یاد کرده‌اند (Ghasemi, 2020, 141-142) که ممکن است هر شکلی از نظم در آیندهٔ نظام بین‌الملل پدیدار شود.

شکل شمارهٔ (۱). روند تکامل نظام بین‌الملل مدرن پس از قرارداد وستفالی

منبع: نگارندگان

۲-۲. دوران گذار در نظام بین‌الملل

دوران گذار جدید در نظام بین‌الملل که پس از جنگ سرد شروع شده و همچنان ادامه دارد، دارای ویژگی‌های خاصی است که در ادامه به‌طور خلاصه بررسی شده است. نخستین ویژگی دوران گذار در نظام بین‌الملل جدید، «استقلال‌گرایی کشورهای تحت نفوذ» است. ایالات‌متحده آمریکا در عصر پسادوقطبی سیاست جهانی، در راستای تثبیت و تحکیم موقعیت نظامی و اقتصادی بی‌رقیب خود در نظام بین‌الملل، در قالب شکل‌دهی به نظم تک‌قطبی و یکجانبه‌گرایی، بسیار تلاش کرده است. درعین‌حال، کشورهای دیگر حوزهٔ نفوذ ابرقدرت‌ها، به‌دلیل فروپاشی یکی از قطب‌های قدرت، باوجود دشواری‌های امنیتی، از نوعی حس مستقل شدن برخوردار شده‌اند. دومین ویژگی دوران گذار فعلی، «جهانی‌شدن و وابستگی متقابل» است. در جهان بدون‌مرز که اقتصاد به یکی از مبانی اصلی قدرت تبدیل شده است، دولت‌ها نیز برای دستیابی به منافع خود، به‌جای ابزارهای نظامی از ابزارهای تجاری بهره می‌برند (Luttwak,1990, 17-23). ازجمله پیامدهای جهانی‌شدن و وابستگی متقابل می‌توان به وابسته‌تر شدن دولت‌ها به یکدیگر، فشرده‌تر شدن تعاملات فرامرزی، افزایش نقش سازمان‌های غیردولتی و بین‌دولتی در پیشبرد سیاست جهانی، شتاب گرفتن ارتباطات، جهانی‌شدن تجارت، جهانی‌شدن اقتصاد، فرسایش مرزها، مطرح‌شدن دستورکارهای جهانی به‌جای دستورکارهای منطقه‌ای و ملی، و...اشاره کرد (Rosenberg, 2005, 72-74). در عرصهٔ سیاست بین‌الملل، دو کلان‌مفهوم جهانی‌شدن و وابستگی متقابل، افزون‌بر تنوع و

تکثربخشی به کنشگران نظام بین‌الملل، با تأثیرپذیری از پیشران رشد فناوری، سبب رواج دیپلماسی عمومی و فرهنگی مجازی و برجسته شدن مسائلی مانند دموکراسی‌خواهی، مهاجرت، رفاه اقتصادی، کمیابی منابع طبیعی، بحران زیست‌محیطی، مسائل اجتماعی، و... شده‌اند.

سومین ویژگی دوران گذار جدید، «تنوع در الگوهای جهانی اقتصاد،حقوق، و امنیت بین‌الملل» است. اگرچه نظم اقتصادی بین‌الملل، بر سرمایه‌داری لیبرال‌محور استوار شده است، اما اقتصاد جهانی در دوران گذار فعلی در حوزه‌های جغرافیایی غربی و غیرغربی از الگوها و روایت‌های متفاوتی از سرمایه‌داری، مانند نولیبرالیسم آمریکایی، اقتصاد دولت ـرفاه‌محور اروپایی، سرمایه‌داری اقتدارگرای چینی، و... پیروی می‌کند. دراین‌میان، تداوم الگوی کشورهای مرکز-پیرامون، ظهور مراکز جدید ثروت، مانند آسیای جنوب شرقی و خلیج‌فارس، و تلاش برای حفظ امنیت انرژی و خطوط مواصلاتی تجاری، به‌عنوان پیشران اصلی اقتصاد سرمایه‌داری و سرانجام، جابه‌جایی تدریجی و آرام مراکز ثروت و قدرت و اهمیت یافتن آسیا و اقیانوس آرام در مناسبات اقتصاد بین‌الملل، ازجمله پیامدهای جهانی‌شدن اقتصاد بین‌الملل در دوران گذار جدید به‌شمار می‌آیند (Zarif et.al, 2017, 71-74). حوزه‌های حقوق بین‌الملل نیز در دوران گذار جدید، اگرچه بیش‌ازپیش متنوع و گسترده شده و فراتر از معاهدات و کنوانسیون‌های دوره‌های پیشین، موضوعات حقوق اقتصادی بین‌المللی، حقوق کیفری بین‌الملل، حقوق محیط‌زیست، و... را دربر گرفته است، اما با توجه به دگرگونی‌های محیط بین‌الملل و پیچیدگی‌های روزافزون آن، به‌نظر می‌رسد که ساختار پیشین وستفالیایی حقوق بین‌الملل برای مفصل‌بندی و فهم معنایی تعاملات جهانی ناکافی بوده و حقوق بین‌الملل ناچار است خود را بیش‌ازپیش با فرایند جهانی‌شدن هماهنگ کند. در حوزهٔ امنیت و چگونگی تأمین آن نیز در این دوران، تغییرات بنیادینی در نگاه دولت‌محور سنتی به امنیت رخ داده و فراوانی کنشگران و تنوع منافع، بر پیچیدگی امنیت بین‌الملل افزوده است. امنیت، تنها محدود به چارچوب‌های سرزمینی دولت‌ها نیست، بلکه با ارائهٔ یک تعریف گسترده از آن، امروزه موضوعات و تهدیدهای فراملی جدیدی مانند تروریسم، امنیت زیست‌محیطی، امنیت انسانی، امنیت غذایی، و... را نیز دربر می‌گیرد (Sheihan, 2009, 80-100).

چهارمین ویژگی دوران گذار جدید، «تحول مفهومی در ادبیات روابط بین‌الملل» است. با اینکه مفاهیم و واژگان پیشین (مانند دولت-ملت، قدرت، حاکمیت، منافع ملی، و...) همچنان در این دوران کاربرد دارند، اما به‌دلیل ماهیت سیال و متغیر نظام بین‌الملل، این مفاهیم نظری نیز مانند حوزه‌های دیگر، نوعی دوران گذار را تجربه می‌کنند. تحول در مفهوم حاکمیت و به‌چالش کشیده شدن عنصر و مؤلفهٔ انحصاری آن و

احتمال شکل‌دهی به حکمرانی چندسطحی فراسوی سنت وستفالیایی در میان کنشگران اروپایی و بازسازی حکمرانی با نگرشی نو (Osiander, 2001, 55)، اقتدارگریزی دولت‌ها (در فقدان یک یا دو قدرت برتر یا حکومت جهانی) و دشواری برقراری نظم در این شرایط، تلاش برای جایگزینی متخصصان غیرحاکمیتی به‌جای حاکمیت‌ها برای رویارویی با موضوعات و دستورکارهای جهانی (Ilgen, 2003, 14)، تحول در مفهوم قدرت و اهمیت یافتن مؤلفه‌های دیگری مانند قدرت هنجاری، دیپلماتیک، قدرت رسانه‌ای، قدرت شبکه‌های اجتماعی، قدرت نرم، و... همسو با منبع نظامی قدرت، تحول در مفهوم منافع ملی و محیط و ابزارهای تحقق آن و تعقیب آن در فراسوی مرزها و معادلات جهانی، ارزیابی دوبارهٔ نقش و موقعیت بین‌المللی هر بازیگر از خود به‌دلیل تغییر آرایش نظم جهانی، و... (Burchill, 2005, 70-85)، ازجمله تحولات مفهومی در نظام بین‌الملل در دوران گذار پس از پایان جنگ سرد به‌شمار می‌آیند.

پنجمین ویژگی دوران گذار جدید، «چرخش نظری در روابط بین‌الملل» است. نابسندگی و بحران ناکارآمدی و نارسایی نظریه‌های روابط بین‌الملل در فهم تحولات زمانه به‌دلیل تمرکز آن‌ها بر پایداری نظم دوقطبی، طرح انتقادهایی از این نظریه‌ها به‌سبب گرایش بیشتر به مفهوم «ثبات» در نظام بین‌الملل به‌جای شناسایی عوامل «تغییر»، تغییروتحول چشمگیر در مفهوم روابط بین‌الملل و جایگزین شدن مفهوم سیاست جهانی به‌جای آن (Smith, 2000, 374-402)، به‌چالش کشیده شدن مفاهیم جهان غربی و مرکزیت‌زدایی از قرائت غربی و اروپامدارانه از امر بین‌المللی، پیدایش رهیافت‌های بدیل یا رقیب سنت‌های نظری پیشین روابط بین‌الملل در چارچوب پست‌مدرنیسم و... ازجمله مهم‌ترین نشانه‌های چرخش نظری در دوران گذار جدید به‌شمار می‌آیند(Tickner and Waever, 2009, 17-23).

ششمین ویژگی دوران گذار جدید در نظام بین‌الملل، «چرخش معنایی در روابط بین‌الملل» است. قدرت‌نمایی دین و به‌چالش کشیدن ادبیات سکولار نهادینه‌شده در روابط بین‌الملل، بازگشت دین به حوزهٔ عمومی و سیاست بین‌الملل و افزایش نقش آن در معادلات بین‌المللی، احیای جهانی امر دینی و بازگشت ادیان به صحنهٔ بین‌المللی و حرکت به‌سوی سیاست بین‌الملل پساسکولار، طرح دوبارهٔ نسبت اخلاق با سیاست بین‌الملل پس از یک دوره بی‌اعتنایی به آن و احیای نظریه‌های هنجاری (Hutchings, 2007, 15-25)، بازگشت مسائل فرهنگی و تمدنی به کانون معادلات سیاسی، اهمیت یافتن هویت و سیاست هویتی در سیاست بین‌الملل هویت‌محور (Martin & patrick, 2007, 30-50) و... ازجمله نشانه‌های چرخش معنایی در روابط بین‌الملل دوران گذار است.

هفتمین ویژگی دوران گذار جدید در نظام بین‌الملل، «جابه‌جایی قدرت در نظام بین‌الملل» است که طی

آن، انحصار کنشگری قدرت‌های بزرگ به‌پایان رسیده و سیاست جهانی به قدرت‌های بزرگ محدود نمی‌شود. از نشانه‌های این جابه‌جایی قدرت در بعد جغرافیایی، می‌توان به افول نسبی هژمونی‌گرایی و افول تدریجی موقعیت حوزهٔ اقیانوس اطلس شمالی، به‌عنوان مهم‌ترین کانون قدرت و نفوذ در روابط بین‌الملل، چرخش نسبی و آرام قدرت در عرصهٔ اقتصاد سیاسی بین‌الملل از حوزهٔ آتلانتیک و غرب جغرافیایی به حوزهٔ پاسیفیک و شرق جغرافیایی (Shaw, et.al, 2007, 27-28)، گسترش منازعات فرایند جابه‌جایی قدرت به عرصهٔ مناطق و رقابت‌های نظم منطقه‌ای، اهمیت‌یابی دوبارهٔ منطقه‌گرایی در جغرافیای قدرت و رواج اصطلاح جهان مناطق و نظم جهانی چندمنطقه‌ای (Hurrell, 2007, 127-146)، از نشانه‌های این جابه‌جایی قدرت در نظام بین‌الملل درحال‌گذار به‌شمار می‌آیند.

اگرچه بسیاری از صاحب‌نظران مکتب ایدئالیسم و لیبرالیسم، با نگاهی خوش‌بینانه به تحولات دوران گذار در نظام بین‌الملل، به طرح مفهوم حکمرانی جهانی به‌معنای جهان به‌هم‌پیوسته و شبکه‌ای‌شده در چارچوب نهادها و سازمان‌های بین‌المللی پرداخته‌اند (Weiss, 2009, 253-271)، اما بر سر امکان یا امتناع مفهوم حکمرانی جهانی، میان لیبرال‌ها به‌عنوان پیشگامان این ایده و واقع‌گرایان، به‌عنوان منتقدان آن، بحث و جدل‌هایی وجود دارد. به‌نظر لیبرال‌ها، حکمرانی جهانی، به‌عنوان یک مفهوم نوظهور در ادبیات بین‌المللی دوران گذار، بر شیوهٔ متمایزی از سازمان‌دهی به سیاست جهانی به دورانی دلالت دارد که شاخص اصلی آن، پیوستگی و وابستگی متقابل میان کنشگران ملی، فراملی، و جهانی و کارگزاران، نهادها، و سازمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی است که ناگزیرند در رویارویی با چالش‌های جهانی مشترک و نوظهور، سیاست‌های همکاری‌جویانه‌ای را دنبال کنند (Wolf, 2001, 187-190) (با این استدلال که مشکلات جهانی، راه‌حل‌های جهانی را می‌طلبد).

۲-۳. قدرت‌های نوظهور در نظام بین‌الملل

پایان جنگ سرد و تحول برداشت از قدرت در نظام بین‌الملل، با توجه به خلأ قدرت در مناطق مهم جهانی، سبب شد که قدرت‌های منطقه‌ای از استقلال عمل بیشتر و نقش برجسته‌تری در سیاست بین‌الملل برخوردار شوند. مفهوم قدرت‌های نوظهور در کنار مفاهیمی مانند قدرت‌های منطقه‌ای یا قدرت‌های میانه، ازجمله این مفاهیم در عرصهٔ ادبیات نظری روابط بین‌الملل است که مفهوم قدرت نوظهور، بسامد بیشتر و گسترده‌تری در ادبیات سیاسی و اقتصاد بین‌المللی دارد. هرچند هنوز بر سر کاربرد این مفهوم و تمایز آن از دو مفهوم پیشین (قدرت منطقه‌ای و قدرت میانه)، اجماع مشخص و معینی شکل نگرفته است (Soleimanpour and Ebadollah, 2013, 12).

در چارچوب نظریهٔ رئالیستی نظام بین‌الملل، بازیگران سنتی این محیط با تمرکز بر سیاست قدرت‌محور، در راستای اتخاذ سیاست موازنهٔ قدرت و مهار این قدرت‌های نوظهور تلاش می‌کنند؛ زیرا به‌نظر آن‌ها، قدرت‌های نوظهور با ارزش‌ها و هنجارهای بنیادین غربی، همسویی کاملی ندارند و به‌همین‌سبب لازم است که تا پیش از پذیرش هنجارهای نظام جهانی قوام‌یافتهٔ فعلی، در حاشیهٔ حکمرانی جهانی باقی بمانند. درمقابل، لیبرال‌ها نگرش متفاوتی به قدرت‌های نوظهور دارند و در چارچوب وابستگی متقابل و تقسیم کار جهانی بر این نظرند که تعامل با آن‌ها می‌تواند به نهادینه‌سازی نظم موجود کمک بسزایی کند (Ikenberry, 2008, 87).

در یک تعریف نسبی می‌توان گفت، قدرت‌های نوظهور، قدرت‌هایی هستند که با تکیه بر توانمندی‌های اقتصادی بالقوه و سهم درحال‌افزایش خود در اقتصاد جهانی و برخورداری از ظرفیت‌های مناسب و منابع قدرت، از نظم فعلی بین‌المللی ناراضی بوده و با شکل‌دهی به بلوک‌های قدرت، ائتلاف‌های منطقه‌ای، و سازمان‌های منطقه‌ای، خواهان انباشت قدرت و تأثیرگذاری بر آیندهٔ نظام بین‌المللی هستند. گرایش به منطقه‌گرایی و گسترش نهادها و سازمان‌های منطقه‌ای موجب شده است که مفهوم منطقه، نقش بنیادینی را در شکل‌دهی به نظم جهانی آینده به‌عهده بگیرد و کشورها از ابزار سیاست منطقه‌ای خود برای پیشبرد سیاست بین‌المللی و دستیابی به مطلوبیت، بیشترین بهره را ببرند. رواج اصطلاحات و مفاهیمی مانند «جهان مناطق» و «نظم جهانی چندمنطقه‌ای» در ادبیات روابط بین‌الملل، برآمده از این روندها است (Nolte, 2010, 36).

باوجود همهٔ تحولاتی که در ابعاد گوناگون نظام بین‌الملل در دوران گذار جدید روی داده است، توزیع موقعیت‌های بین‌المللی در این ساختار حکمرانی جهانی، همچنان به‌نفع قدرت‌های سنتی است و این قدرت‌های سنتی، هیچ علاقه‌ای به تغییر وضع موجود و از دست دادن موقعیت دیرینه و تثبیت‌شدهٔ خود در نظام بین‌الملل کنونی ندارند. نهادهای بین‌المللی نیز باوجود بازیگران نوظهور در محیط جدید، تمایلی به نمایندگی منظومهٔ جدید قدرت و الزامات پذیرش نظم جدید درحال‌ظهور از خود نشان نداده‌اند. شورای امنیت، گروه هفت، صندوق بین‌المللی پول، و بسیاری دیگر از نهادهای بین‌المللی، بیانگر انحصارگرایی نظم پیشین و مقاومت قدرت‌های سنتی در برابر تغییرات هستند که هنوز نتوانسته‌اند کارکرد و عملکرد خود را با روندها و رویدادهای نوظهور جهانی هماهنگ کنند. باوجوداین، قدرت‌های نوظهور، با شکل دادن به ائتلاف‌ها و نهادسازی‌های موازی برای پیشبرد اهداف و منافع خود در عرصهٔ اقتصاد و سیاست جهانی و ایجاد اصلاحات و تغییراتی در آرایش نهادی نظام بین‌الملل بسیار تلاش کرده‌اند که تأسیس گروه بیست (متشکل از قدرت‌های سنتی نظام بین‌الملل و قدرت‌های نوظهور)، گروه بریکس، گروه E7، سازمان

همکاری شانگهای، دی‌هشت و... ازجمله این سازمان‌ها بوده‌اند. براساس پژوهش‌های انجام‌شده، افزون‌بر اعضای بریکس، کشورهایی مانند جمهوری اسلامی ایران، مکزیک، نیجریه، ترکیه، اندونزی، کره جنوبی، مالزی، و... در رده‌های بعدی فهرست قدرت‌های درحال‌ظهور قرار دارند (Soleimanpour & Ebadollah, 2013, 27-29).

نکتهٔ قابل‌تأمل این است که مجموع قدرت‌های درحال‌ظهور در نظام بین‌الملل فعلی، همگی به جهان جنوب و کشورهای درحال‌توسعه، یعنی مناطق و حوزه‌های جغرافیایی غیرغربی تعلق دارند. پیوند این کشورها با یکدیگر و شکل‌گیری همکاری‌های جنوب ـجنوب سبب می‌شود که قدرت‌های نوظهور، افزون‌بر اهداف اقتصادی و تجاری، بتوانند از همگرایی‌های سیاسی شکل‌گرفته برای پیشبرد اهداف بین‌المللی و بهبود جایگاه و موقعیت خود در نهادهای اقتصادی و جهانی استفاده کنند؛ بنابراین، یکی از متغیرهای مهم آیندهٔ نظم بین‌المللی در دوران گذار، نحوهٔ تعامل، واگرایی، یا همگرایی قدرت‌های سنتی نظام بین‌الملل با قدرت‌های نوظهور خواهد بود که می‌تواند به نظام بین‌الملل آینده شکل دهد (Hurrell, 2006, 2). شاید یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های مشترک مبانی نظری قدرت‌های نوظهور را بتوان دیدگاه تجدیدنظرطلبانهٔ نسبی همهٔ آن‌ها به مسئله توزیع قدرت، نفوذ، و نظم حاکم بر نظام بین‌الملل دانست؛ زیرا، قدرت‌های نوظهور به‌پشتوانهٔ قدرت اقتصادی و گاهی معنایی خود، هریک به‌میزانی و با دیدگاه خاصی، از وضع موجود در نظام بین‌الملل و شیوهٔ توزیع قدرت و نقش و نفوذ در آن، ناخرسند هستند و در رهگذر نوسانات و جابه‌جایی قدرت و افول هژمونی و نظم قطبی، به نقش‌آفرینی متناسب با وزن اقتصادی و نفوذ ژئوپلیتیکی خود می‌اندیشند. باوجود نگاه تجدیدنظرطلبانهٔ نسبی قدرت‌های نوظهور به مسئلهٔ توزیع قدرت، نفوذ، و نظم حاکم بر نظام بین‌الملل، بسیاری از آن‌ها هنوز نتوانسته‌اند موضع قطعی خود را دربارهٔ نظم فعلی مستقر بین‌المللی اتخاذ کنند و دیدگاه‌های آن‌ها در میان دو گزینهٔ تجدیدنظرطلبی و حفظ وضع موجود، همچنان در نوسان است.

۲-٤. چشم‌انداز نظری آیندهٔ دوران گذار در نظام بین‌الملل

بررسی و توصیف نظری چشم‌انداز دوران گذار فعلی، براساس اینکه روندها، رویدادها، و اقدام‌های این برههٔ نظام بین‌المللی، به خلق چه تصاویری از آیندهٔ نظام بین‌المللی منجر خواهد شد، به یکی از موضوعات مهم مباحثه‌ها و مناظره‌های سیاست جهانی امروز تبدیل شده است. بسیاری از این تصویرسازی‌ها و روایت‌ها، از مؤلفه‌های پرشماری مانند اثرگذاری و اثرپذیری از توزیع قدرت، نقش قدرت‌های بزرگ، ساختار منافع و راهبرد بازیگران برای آیندهٔ نظم بین‌المللی، اصالت حفظ وضع موجود یا تغییر آن،

هنجارگرایی، جغرافیاگرایی، توان اقتصادی برای تغییر، و...تأثیر می‌پذیرند. در ادامه، فارغ از دو نظم تجربه‌شدهٔ دوقطبی و تک‌قطبی کوتاه‌مدت آمریکایی، چشم‌اندازها و روایت‌های دیگر نظم بین‌المللی بررسی شده‌اند.

۲-٤-۱. جهان چندقطبی

باور به این گزاره که جهان پساجنگ‌سرد، جهانی «چندقطبی» است، یکی از چشم‌اندازهای نظری آیندهٔ نظم بین‌المللی به‌شمار می‌آید که در مقابل تلاش‌های آمریکا برای رسمیت بخشیدن به خوانش نظم بین‌المللی تک‌قطبی قرار می‌گیرد. قدرت‌گیری شتابان قدرت‌های نوظهور، بحران مالی و اقتصادی جهان غرب (۲۰۰۸)، افول نسبی هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل و اذعان به پذیرش نقش محدودتر این کشور نسبت به گذشته در تحولات جهانی، پایان یافتن انحصار دولت ـملت‌ها در معادلات قدرت و تنوع کنشگران و پرشمار شدن مراکز قدرت به‌ویژه در حوزهٔ اقتصاد بین‌الملل، افزایش تأثیرگذاری قدرت معنایی، فرهنگی و گفتمانی و... ازجمله دلایل غلبهٔ روایت نظام بین‌المللی چندقطبی به‌شمار می‌آیند.

۲-٤-۲. جهان بدون‌قطب

دومین روایت از جهان درحال‌گذار و نظم بین‌المللی آینده، خوانش «جهان بدون‌قطب» *ریچارد هاس* است. استدلال هاس دربارهٔ این نگرش دربارهٔ جهان آینده، بر برخورداری قدرت‌های رقیب ایالات‌متحده آمریکا از حدود نیمی از جمعیت جهانی و بیش از ۶۰ درصد از تولید ناخالص جهانی، خارج شدن کنشگری در نظام بین‌الملل از انحصار دولت‌ها و نقش‌آفرینی روزافزون گروه‌های شبه‌نظامی، سازمان‌های منطقه‌ای، شرکت‌های چندملیتی، رسانه‌های جهانی، جنبش‌ها و احزاب سیاسی، سازمان‌های تروریستی، و... در تحولات جهانی استوار است؛ شرایطی که سبب شده است، در کنار جهانی‌شدن و تقویت جریان‌های فرامرزی (در راستای تضعیف نظم مبتنی‌بر قطبیت)، برتری آمریکا افزون‌بر حوزهٔ مالی در حوزه‌های دیگری مانند کارایی نظامی و دیپلماسی و مدیریت بحران‌های جهانی نیز دچار چالش شود و به روابط بین‌الملل و جهان بدون‌قطب نیز مشروعیت ببخشید (Haass, 2008, 44-56).

۲-٤-۳. جهان چندمرکزی

سومین تصویر از آیندهٔ نظم بین‌المللی پس از دوران گذار، مبتنی‌بر نظریهٔ «جهان چندمرکزی» است. *کاپچان* با تأکید بر مفهوم مدرنیته و نقش آن در شکل‌دهی به نظام بین‌الملل اروپامحور سنتی و تأثیر همین مفهوم بر آیندهٔ نظم بین‌المللی دوران گذار فعلی، بر این نظر است که عصر غربی نظام بین‌الملل، به‌دلیل جابه‌جایی قدرت از غرب، روبه‌پایان بوده و در عصر جدید پیش‌رو هیچ کشور، منطقه، یا الگوی سیاسی‌ای

بر نظم جهانی، سلطه و غلبه نخواهد داشت. جهان آینده، به هیچ کشوری تعلق ندارد، بلکه از آن همهٔ کشورها خواهد بود؛ جهانی برخوردار از روایت‌های نظم ملی و بین‌المللی و متنوع که در سطح جهانی با همدیگر، رقابت یا همزیستی خواهند داشت و جهان به‌هم‌وابسته برای نخستین‌بار در تاریخ، بدون مرکز جاذبه خواهد بود. این روایت که بر تضعیف قدرت مادی و عقیدتی غرب برای تحمیل الگوی موردنظر خود بر نظم جهانی استوار است، بر این نظر است که در این چرخش جهانی، قدرت، درحال انتشار و سیاست، درحال متنوع‌تر شدن است و نظام بین‌الملل به موزاییکی از ملت‌ها شبیه شده است که در آن، هریک از دولت‌ها راه خود را برای دستیابی به نوسازی می‌پیمایند؛ زیرا، الگوهای چینی، ایرانی، روسی، و ترکی شباهتی به الگوهای غربی ندارند و غرب، ناگزیر است انطباق‌پذیری بیشتری در پذیرش ارزش‌ها و نهادهای سیاسی پرشمار موجود، از خود نشان دهد (Kupchan, 2012, 65-66).

۲-٤-٤. جهان بدون‌غرب

این تصویر که بیشتر جنبهٔ توصیهٔ سیاست‌گذارانه به قدرت‌های سنتی دارد تا با آگاهی از ضرورت هماهنگی با روندها و رویدادها، واقعیت‌ها، و موقعیت‌های نوظهور، دچار غافلگیری نشوند، بر این پیش‌فرض استوار است که نظریه‌های سنتی روابط بین‌الملل در برآورد و ارزیابی وضعیت آیندهٔ نظم جهانی درحال‌ظهور، ناتوان هستند و قدرت‌های نوظهور نه در چالش با نظم جهانی آمریکامحور قرار می‌گیرند و نه در راستای همگرایی با آن عمل می‌کنند، بلکه درصدد گذار از این وضعیت و ساختن جهان بدون‌غرب برمی‌آیند؛ زیرا، این قدرت‌ها در پی کاهش وابستگی به قدرت‌های سنتی و افزایش پیوندهای میان خود در حوزه‌های اقتصادی، سیاسی، و امنیتی خواهند بود و با درپیش گرفتن مسیری متفاوت، نظام بین‌الملل موازی را شکل خواهند داد که فرجام آن، بی‌اهمیت کردن غرب خواهد بود (Weber, et.al, 2007, 22-30).

۲-٤-۵. جهان مناطق

پنجمین روایت از چشم‌انداز نظری آیندهٔ نظام بین‌المللی پس از دوران گذار، «جهان مناطق» یا «نظم جهانی چندمنطقه‌ای» است که برپایهٔ همگرایی و واگرایی قدرت‌های نوظهور در مسائل اقتصاد بین‌الملل، وزن ژئوپلیتیکی آن‌ها در معادلات قدرت، منزلت‌طلبی آن‌ها در نظام بین‌الملل به‌دلیل قرار گرفتن طولانی‌مدت در حاشیهٔ نظام بین‌الملل غربی، قدرت معنایی، هنجاری، و انتقادی آن‌ها در رویارویی با سیاست جهانی شکل خواهد گرفت. تصور بر این است که رقابت و منازعهٔ دو طیف قدرت‌های سنتی نظام بین‌الملل و قدرت‌های نوظهور، سبب شکل‌گیری نوعی از نظم جدید جهانی خواهد شد که در آن، الگوهای همکاری

مناطق به چشم‌انداز کلان نظم بین‌الملل رسمیت خواهند بخشید (Ghavam & Bahrami, 2020, 210-250).

شکل شمارهٔ (۲). چشم‌انداز و روایت‌های نظری از نظم آیندهٔ نظام بین‌الملل

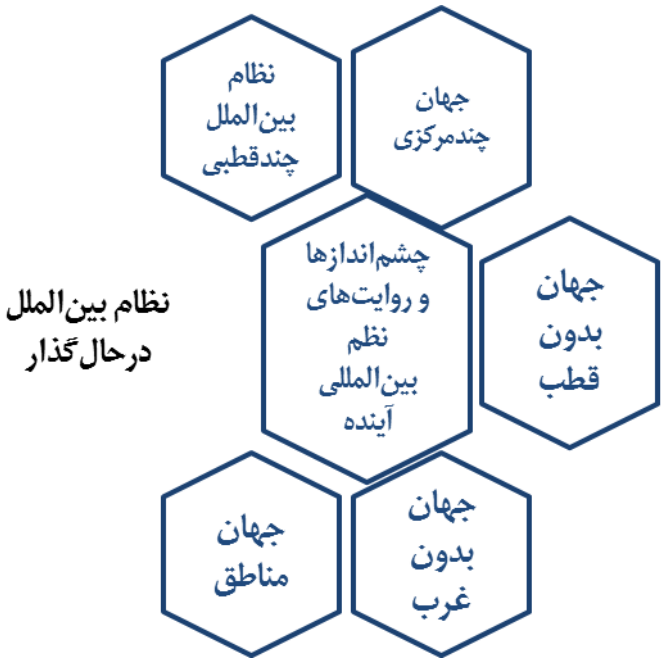

منبع: نگارندگان

۳. روش‌شناسی تحقیق

نظریهٔ بازی‌ها و تحلیل بازیگر که از علوم ریاضی به حوزهٔ روشی علوم انسانی وارد شده است، پس از تکامل تدریجی خود توانسته است به یک چارچوب قابل‌اعتنا در مسائل علوم انسانی و مطالعات راهبردی تبدیل شود و به‌مرور زمان، در بسیاری از زمینه‌های دیگر، ازجمله در روانشناسی، جامعه‌شناسی، سیاست، جنگ، و... کاربرد پیدا کرد (یگانگی دستگردی، ۱۳۸۹، ۱۳۴). می‌توان نظریهٔ بازی‌ها را یک الگوی ریاضیاتی دانست که درصدد فهم منازعه و همکاری میان بازیگران برپایهٔ الگوهای کمی و نمونه‌های فرضی است و می‌تواند در شرایط پیچیدهٔ دنیای امروز، سبب ساده‌سازی مفاهیم و فهم موضوعات اساسی در رویارویی با آن‌ها شود (Asadi, 2014, 180).

یکی از جدیدترین رویکردها در نظریهٔ بازی‌ها، روش تحلیل ساختار و راهبرد بازیگران است که *میشل گوده* و همکارانش (۱۹۹۰-۱۹۸۹) ارائه داده‌اند. گوده در نوشته‌های خود با هدف برقراری ارتباط بین

مدیریت راهبردی و طراحی سناریو، دست به ابتکار و ارائهٔ روش‌هایی مانند تحلیل ساختار و راهبرد بازیگران (مکتور) یا تحلیل اثرات متقاطع (میک‌مک) زده است. این روش‌ها با شناسایی و تبیین روابط بین متغیرها و بازیگران، به ارائهٔ دورنماها و طراحی سناریوهایی برای موضوع موردمطالعه کمک می‌کنند (Godet, 2006, 122). این رویکرد که در چارچوب نظریهٔ سیستمی قرار دارد، سیستم موردبررسی را به‌عنوان یک بازی میان مشارکت‌کنندگان گوناگون، صورت‌بندی می‌کند تا با سنجیدن همگرایی و واگرایی میان این بازیگران در مسائل کلیدی، آن‌ها بتوانند بر دستاوردهای سیستم در راستای منافع موردنظر خود تأثیرگذار باشند (Benahan, 2003, 3). در این روش، دو هدف اصلی دنبال می‌شود. هدف نخست، طبقه‌بندی بازیگران برپایهٔ تأثیرگذاری و تأثیرپذیری نسبی آن‌ها از یکدیگر است که با ارائهٔ داده‌های مربوط و با ترسیم ماتریس اثرات مستقیم بازیگران به‌دست می‌آید. هدف دوم این روش، شناسایی و کشف موضع هریک از بازیگران در مورد اهداف، اولویت‌ها، و مسائل کلیدی است که از طریق یک ماتریس دوبخشی (که عناصر سطری و ستونی آن با یکدیگر متفاوت است) انجام می‌شود (Godet and Durance, 2011, 69-74). برای پیاده‌سازی روش تحلیل ساختار و راهبرد، بازیگران باید از شش مرحلهٔ اصلی و عملیاتی، به‌ترتیب زیر، گذر کنند.

- مرحلهٔ نخست، شناسایی بازیگران مؤثر بر محیط در زمینهٔ مسئلهٔ موردنظر از طریق برگزاری مصاحبه‌های دلفی و پنل خبرگانی به‌کمک یک پرسش‌نامهٔ باز یا از طریق پیمایش‌های محیطی و متن‌ها و مقاله‌ها و گزارش‌های راهبردی دردسترس است. در این پژوهش، بازیگران در دو طیف قدرت‌های سنتی و قدرت‌های نوظهور در نظام بین‌الملل در چارچوب گروه بیست، جی‌هشت، بریکس ای‌هفت، و... شناسایی شده‌اند؛ «پیمایش محیطی متون» که برای صحت‌سنجی آن در پرسش‌نامهٔ اولیه، از خبرگان مشارکت‌کننده نیز خواسته شد تا دیدگاه‌های خود را دربارهٔ بازیگران اعلام کنند؛
- مرحلهٔ دوم، شناسایی متغیرهای کلیدی یا تعیین اهداف بازیگران است که برای دستیابی به آن، از سه روش بهره‌گیری از دیدگاه‌های آشکار هر بازیگر دربارهٔ موضوع و مسئلهٔ موردبررسی، بهره‌گیری از دیدگاه‌های متخصصان و کارشناسان دربارهٔ منافع آن بازیگر به‌صورت پنل‌های خبرگی، مصاحبه‌های نیمه‌ساختاریافته، یا مراجعه به آن‌دسته از نظریه‌های تثبیت‌شدهٔ کارشناسان است که در آثار علمی و مجامع جهانی پذیرفته شده‌اند (در پژوهش حاضر از چشم‌اندازهای نظری نظام بین‌الملل آینده و دو نظم تجربه‌شدهٔ دوقطبی و تک‌قطبی استفاده شده و دیدگاه‌های خبرگان نیز در راستای تأیید این نظم‌ها دریافت شد)؛
- سومین مرحلهٔ انجام این روش، تشکیل ماتریس بازیگران-بازیگران است. در این ماتریس، تأثیر بازیگران

ستون عمودیِ (A) تأثیرگذار بر ستون افقیِ (B) تأثیرپذیر، با هدف آشکارسازی روابط میان بازیگران سنجیده می‌شود. در ماتریس یادشده، روابطِ یک بازیگر (A) با خود آن بازیگر (A) در ستون افقی، «صفر» درنظر گرفته می‌شود. چنانچه برنامه‌ها، راهبردها، و اهداف بازیگر تأثیرگذار (A) بر بازیگر تأثیرپذیر (B) تأثیری نداشته باشد نیز عدد «صفر» به ماتریس اختصاص داده خواهد شد. اگر تأثیرگذاری بازیگر نخست (A) بر فعالیت‌ها و برنامه‌های بازیگر دوم (B) تداخل ایجاد کند و این تداخل در سطح محدودی باشد، عدد «۱» در ماتریس اختصاص داده می‌شود. اگر فعالیت‌ها، برنامه‌ها، و سیاست‌های بازیگر تأثیرگذار (A)، سیاست‌های بازیگر تأثیرپذیر در ماتریس (B) را به‌خطر اندازد، عدد «۲» قرار داده می‌شود. در حالت دیگر، چنانچه بازیگر (A) بتواند مأموریت یا راهبردهای یک بازیگر دیگر (B) را تهدید کند، عدد «۳» در ماتریس قرار داده می‌شود و در شدیدترین حالت، اگر بازیگر تأثیرگذار (A) بتواند هستی یک بازیگر دیگر (B) را تهدید کند و به‌خطر اندازد، در چنین حالتی، عدد «۴» در ماتریس اختصاص داده می‌شود. تحلیل این ماتریس می‌تواند افزون‌بر مشخص کردن نقاط قوت و ضعف و میزان نفوذ یا وابستگی هریک از بازیگران، احتمال وقوع رقابت یا نزاع‌های جدی میان بازیگران را نشان دهد.

- مرحلهٔ چهارم انجام این روش، تشکیل ماتریس بازیگران و اهداف است که برای تشکیل این ماتریس، بازیگران در سطرها و هریک از اهداف، راهبردها، اولویت‌ها، یا مسائل، در ستون‌ها قرار می‌گیرند. هر بازیگر می‌تواند سه موضع گوناگون در برابر راهبردها و منافعی که در ستون‌ها آمده‌اند، داشته باشد. چنانچه بازیگر با سیاست و راهبرد و منافع ترسیم‌شده موافق باشد، عدد «۱» در ماتریس و در ارتباط با آن هدف قرار داده می‌شود و اگر بازیگر با هدف موردنظر مخالف باشد، عدد «۱-» در آن ستون قرار داده می‌شود و درصورتی‌که بازیگر دربارهٔ منافع و راهبرد ترسیم‌شده بی‌طرف باشد، عدد «صفر» قرار داده می‌شود. با تشکیل این ماتریس می‌توان امکان ائتلاف یا وقوع کشمکش میان بازیگران بر سر مسئله یا هدف ترسیم‌شده را شناسایی کرد. همچنین، امکان اولویت‌بندی اهداف هریک از بازیگران براساس ماتریس ترسیم‌شده نیز وجود دارد (Godet, 2003, 164-171).

- مرحله پنجم انجام این روش، ورود داده‌ها به نرم‌افزار مکتور است که برای محاسبهٔ پرسش‌نامه‌های روش تحلیل ساختار و راهبرد بازیگران طراحی شده است و مرحلهٔ نهایی آن نیز پردازش و گرفتن خروجی از نرم‌افزار است. خروجی‌های نرم‌افزار دربردارندهٔ جدول‌ها، نمودارها، و شکل‌های گرافیکی پرشماری است که نیازمند تجزیه‌وتحلیل دقیق و دریافت نتیجه‌گیری‌های علمی خواهد بود (Glenn & Gordon, 2015, 353).

٤. تحلیل داده‌ها

٤-١. اثرگذاری و اثرپذیری بازیگران

معیار شناسایی بازیگران برپایهٔ کنشگری قدرت‌های سنتی نظام بین‌الملل (در قالب گروه بیست و جی‌هشت) و قدرت‌های نوظهور (در قالب کشورهای عضو بریکس، کشورهای موسوم به E7) و همچنین، گزارش‌های معتبر مؤسسه‌های بین‌المللی (مانند مؤسسهٔ مکنزی که ایران و برخی دیگر از کشورها را در ردیف قدرت‌های نوظهور نظام بین‌الملل قرار می‌دهد) بوده است. برای اطمینان از شناسایی بازیگران در این قالب، پرسش‌نامهٔ اولیه، تهیه و از خبرگان خواسته شد تا دیدگاه‌های خود را دربارهٔ بازیگران سنتی و نوظهور نظام بین‌الملل ارائه دهند. پس از شناسایی بازیگران با تهیه ماتریسی برپایهٔ الگوی نرم‌افزار مکتور، از خبرگان خواسته شد تا همگرایی و واگرایی بین بازیگران را برپایهٔ تأثیرگذاری بازیگران بر یکدیگر مشخص کنند. روال کار، تجمیع دیدگاه‌های خبرگان به‌این‌صورت است که میانگین فراوانی دیدگاه‌های خبرگان به‌صورت یک عدد رُند در محیط نرم‌افزاری به‌کار می‌رود. در جدول شمارهٔ (١) ماتریس دیدگاه‌های خبرگان دربارهٔ نظم آیندهٔ محیط بین‌المللی مشخص شده است.

در جدول شمارهٔ (١) که برپایهٔ میانگین دیدگاه‌های کارشناسان تنظیم شده است، اثرگذاری هر بازیگر بر بازیگران دیگر (عمودی بر افقی) از چپ به راست مشخص شده است. اگر هدف اثرگذاری را در چارچوب فعالیت‌ها، برنامه‌ها، و راهبردهای بازیگران تعریف کنیم، عدد «٠» به‌منزلهٔ عدم ارتباط، عدد «١» اثرگذاری و تداخل اندک، عدد «٢» به‌منزلهٔ به‌مخاطره انداختن، عدد «٣» تهدید کردن، و عدد «۴» دارای توان تخریب موجودیت و هستی بازیگر است.

در ماتریس جدول شمارهٔ (٢) دیدگاه هریک از بازیگران برپایهٔ نظرات خبرگانی دربارهٔ اهداف هفت‌گانه (چشم‌اندازهای نظم آیندهٔ بین‌المللی) نشان داده شده است. عدد «١» به‌منزلهٔ این است که بازیگر با راهبرد ارائه‌شده کاملاً موافق است، عدد «٠» به‌منزلهٔ خنثی بودن دیدگاه‌های بازیگر دربارهٔ راهبرد یادشده است و عدد «١-» به‌معنای این است که بازیگر با راهبرد ارائه‌شده کاملاً مخالف است.

جدول شمارهٔ (۱). ماتریس اثرگذاری و اثرپذیری بازیگران برپایهٔ دیدگاه‌های خبرگان

MDI	آمریکا	روسیه	چین	انگلیس	آلمان	فرانسه	هند	برزیل	مکزیک	آفریقای جنوبی	ایتالیا	کانادا	ژاپن	ترکیه	اندونزی	ایران
آمریکا	۰	۳	۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۳
روسیه	۳	۰	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۲	۳	۳	۳	۲
چین	۳	۳	۰	۳	۳	۳	۳	۳	۲	۳	۳	۲	۴	۳	۳	۲
انگلیس	۲	۲	۲	۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
آلمان	۱	۱	۱	۲	۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۱
فرانسه	۱	۲	۱	۲	۲	۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲
هند	۱	۱	۲	۲	۱	۱	۰	۱	۱	۲	۱	۱	۲	۱	۱	۱
برزیل	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
مکزیک	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱
آفریقای جنوبی	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱
ایتالیا	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱
کانادا	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱
ژاپن	۱	۱	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۰	۱	۱	۱
ترکیه	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱
اندونزی	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱
ایران	۲	۲	۱	۲	۱	۱	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۲	۱	۰

© LIPSOR-EPITA-MACTOR

جدول شمارهٔ (۲). ماتریس بازیگران نسبت به اهداف و چشم‌اندازهای تعریف‌شده (از ۱ تا ۱-)

۲MAO	نظم تک‌قطبی/هژمونی آمریکایی	بازگشت به نظم دوقطبی	جهان چندقطبی	جهان چندمرکزی	جهان بدون قطب	جهان بدون غرب	جهان مناطق/جهان چندمنطقه‌ای
آمریکا	۱	۱-	۱-	۱-	۱-	۱-	۱-
روسیه	۱-	۱	۱-	۱-	۱-	۱	۱-
چین	۱-	۱-	۱	۱-	۱-	۱	۱
انگلیس	۱	۱-	۱-	۱-	۱-	۱-	۱-
آلمان	۱-	۱-	۱	۱	۱-	۱-	۱-
فرانسه	۱-	۱-	۱	۱-	۱-	۱-	۱-
هند	۱-	۱-	۱	۱	۱	۱-	۱
برزیل	۱-	۱-	۱	۱	۱	۱-	۱
مکزیک	۱-	۱-	۱	۱	۱	۱-	۱
آفریقای جنوبی	۱-	۱-	۱	۱	۱	۱-	۱
ایتالیا	۱-	۱-	۱	۱	۱-	۱-	۱-
کانادا	۱	۱-	۱-	۱-	۱-	۱-	۱-
ژاپن	۱	۱-	۱	۱	۱	۱-	۱
ترکیه	۱-	۱-	۱	۱	۱	۱-	۱
اندونزی	۱-	۱-	۱	۱	۱	۰	۱
ایران	۱-	۱-	۱	۱	۱	۱	۱

©LIPSOR-EPITA-MACTOR

جدول شمارهٔ (۳). ماتریس تأثیر مستقیم و غیرمستقیم بازیگران بر یکدیگر

MMDII	آمریکا	روسیه	چین	انگلیس	آلمان	فرانسه	هند	برزیل	مکزیک	آفریقای جنوبی	ایتالیا	کانادا	ژاپن	ترکیه	اندونزی	ایران	IMAXi
آمریکا	۰	۳	۳	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۴	۳	۵۷
روسیه	۳	۰	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۴۵
چین	۳	۳	۰	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۳	۴	۳	۳	۳	۴۶
انگلیس	۲	۲	۲	۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۳۰
آلمان	۲	۲	۲	۲	۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۳۰
فرانسه	۲	۲	۲	۲	۲	۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۳۰
هند	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۰	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۳۰
برزیل	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۲	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱۶
مکزیک	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱۵
آفریقای جنوبی	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱۵
ایتالیا	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱	۱۵
کانادا	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱	۱	۱۵
ژاپن	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۰	۲	۲	۲	۳۰
ترکیه	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱	۱۵
اندونزی	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۱	۰	۱	۱۵
ایران	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۲	۰	۳۰
DMAXi	۲۵	۲۵	۲۵	۲۷	۲۷	۲۷	۲۷	۲۸	۲۹	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۸	۲۶	۴۳۴

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

ماتریس جدول شمارهٔ (۳) برپایهٔ همگرایی و واگرایی بین بازیگران از طریق محاسبهٔ نرم‌افزاری برمبنای دیدگاه‌های خبرگان به‌دست آمده است. ماتریس IMAxi نشان‌دهندهٔ مجموع اثرگذاری بازیگر بر بازیگران دیگر و ماتریس DMAxi، بیانگر اثرپذیری بازیگر از بازیگران دیگر است. داده‌های ماتریس نشان می‌دهد که سه بازیگر (آمریکا، چین، و روسیه) دارای بیشترین اثرگذاری و کمترین اثرپذیری در ایفای نقش در محیط بین‌المللی هستند.

تحلیل داده‌های نرم‌افزاری برگرفته از دیدگاه‌های خبرگان بیانگر این است که در محیط تأثیرگذاری بر نظم بین‌المللی آیندهٔ جهانی، همچنان سه کشور آمریکا، روسیه، و چین، بازیگران اصلی تأثیرگذار به‌شمار می‌آیند. در مرحلهٔ بعد، بازیگران سنتی اروپایی، مانند انگلیس، فرانسه، آلمان، و تاحدودی کانادا بر نظم بین‌المللی تأثیر می‌گذارند. جمهوری اسلامی ایران نیز به‌دلیل تضادهای ساختاری و هویتی با نظام بین‌الملل

© LIPSOR-EPITA-MACTOR

و بازیگران سنتی آن و نیز تعریف متفاوتی که از منافع ملی، فارغ از سود و زیان، دارد، در زمرهٔ این‌دسته از بازیگران قرار می‌گیرد. بازیگران دیگر و قدرت‌های نوظهور باوجود جاه‌طلبی‌هایی که برای کسب جایگاه بهتر در نظام بین‌الملل دارند، یا تـوان لازم را بـرای اثرگـذاری بـر محـیط بین‌المللـی ندارنـد یـا درصـورت توانمندی، به‌گونه‌ای آشکار، اصرار یا ارادهٔ چندانی برای تغییر نظم در شرایط فعلی از خود بروز نمی‌دهند. درواقع، بازیگران سردرگمی هستند که هنوز نتوانسته‌اند نسبت خود را با راهبردهای آیندهٔ نظـم بین‌المللـی مشخص کنند. در شکل شـمارهٔ (۳) محـور اثرگـذاری و اثرپـذیری بـازیگران شـکل‌دهنده بـه نظـم آینـدهٔ بین‌المللی ارائه شده است.

شکل شمارهٔ (۳). نقشهٔ تأثیرات و وابستگی‌های بازیگران

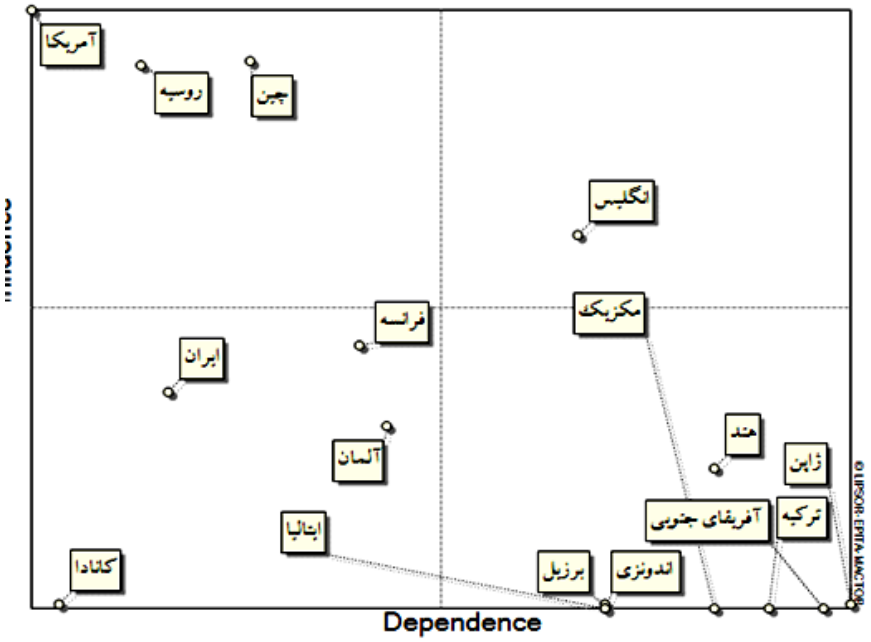

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

یکی دیگر از مؤلفه‌هایی که لازم است در بررسی نرم‌افـزاری داده‌هـای به‌دسـت‌آمده تجزیـه‌وتحلیل شـود، بیشترین توان نقش‌آفرینـی بـازیگران به‌صـورت مجموعـه‌ای از تـأثیرات مسـتقیم، غیرمسـتقیم، و بـازخورد به‌دست‌آمده از تعامل هریک از آن‌ها درمجموع است. در شـکل شـمارهٔ (۴) در قالـب گرافیـک، بیشـترین توان بازیگران برای نقش‌آفرینی و اصرار برای حفظ یا تغییر نظم بین‌المللی نمایش داده شده است.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

شکل شمارهٔ (٤). بیشترین توان هر بازیگر به‌صورت مجموعی نسبت به بازیگران دیگر

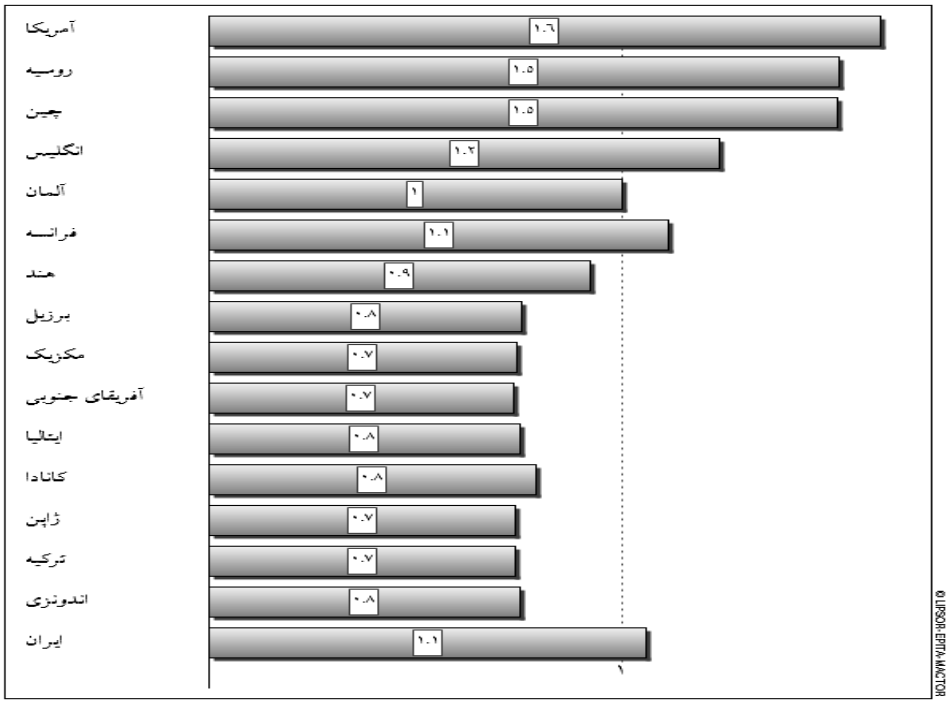

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

٤-۲. تحلیل منافع و اهداف بازیگران

در مرحلهٔ بعد، پس از شناسایی و تشریح موقعیت و توان اثرگذاری و اثرپذیری بازیگران در زمینهٔ مسائل نظام بین‌الملل در ارتباط با یکدیگر، اهداف بازیگران با تکیه بر خروجی داده‌های نرم‌افزار مکتور بررسی شده است. برپایهٔ محاسبات انجام‌شدهٔ خودکار نرم‌افزار مکتور، موضع هریک از بازیگران دربارهٔ چشم‌اندازهای آیندهٔ نظام بین‌الملل به دو صورت موافق و مخالف دیده می‌شود. بازیگرانی که دربارهٔ چشم‌اندازها و روایت‌های تعریف‌شدهٔ نظم بین‌المللی، نظر موافقی دارند، در شکل‌های نمودار با نشانهٔ مثبت، و بازیگرانی که موضع آن‌ها با اهداف و راهبردهای مشخص‌شده مخالف است، با نشانهٔ منفی مشخص شده‌اند. نکتهٔ مهم این است که در نسبت‌سنجی مواضع بازیگران دربارهٔ راهبردها در داده‌های خروجی نرم‌افزار، از مؤلفهٔ میزان تأثیرگذاری آن‌ها بر تحولات بین‌المللی در بخش نخست، به‌طور خودکار محاسبه شده است.

نخستین چشم‌انداز و روایت بررسی‌شده از نظم بین‌المللی، حاکمیت نظم تک‌قطبی برمبنای هژمونی و

خوانش آمریکایی از نظام بین‌الملل است. در شکل شمارهٔ (۵) موضع بازیگران برپایهٔ محاسبات انجام‌شده نمایش داده شده است.

شکل شمارهٔ (۵). ارزیابی نظر بازیگران دربارهٔ چشم‌انداز تک‌قطبی نظام بین‌الملل

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

همان‌گونه که در شکل شمارهٔ (۳) مشاهده می‌شود، بسیاری از بازیگران سنتی و قدرت‌های نوظهور، مخالف نظم تک‌قطبی برمبنای روایت هژمونی آمریکایی بوده‌اند. درمقابل، ایالات‌متحده آمریکا و شرکای راهبردی آن مانند انگلیس، کانادا، و ژاپن، نظر مثبتی دربارهٔ این چشم‌انداز نظم بین‌المللی دارند و به‌نظر می‌رسد، بر این نظرند که در قالب این نظم، بهتر می‌توانند منافع خود را تأمین کنند. قدرت و نفوذ ایالات‌متحده آمریکا و انگلیس برای تأثیرگذاری بر فعالیت‌ها، برنامه‌ها، و راهبردهای بازیگران دیگر، سبب شده است که این روایت، باوجود مخالفت بازیگران سنتی و نوظهور، بتواند همچنان به‌عنوان یکی از چشم‌اندازهای نظری آیندهٔ نظام بین‌الملل مطرح باشد.

دومین چشم‌انداز و روایت نظم بین‌المللی، بازگشت به نظم دوقطبی است. این نظم که از پایان جنگ جهانی تا فروپاشی شوروی بر نظام بین‌الملل حاکم بود، یکی از روایت‌ها و احتمالات نظری آیندهٔ نظام

بین‌الملل است. در شکل شمارهٔ (۶) موضع بازیگران سنتی و قدرت‌های نوظهور نظام بین‌الملل دربارهٔ این چشم‌انداز بررسی شده است.

شکل شمارهٔ (٦). ارزیابی نظر بازیگران دربارهٔ بازگشت به نظم دوقطبی در نظام بین‌الملل

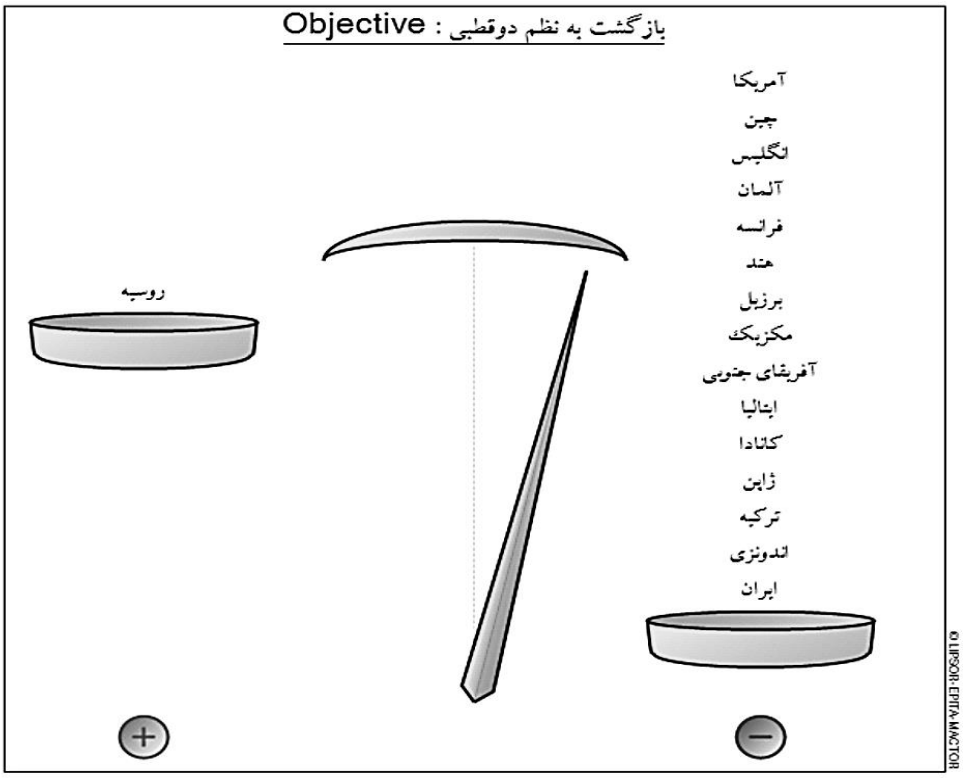

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

خروجی داده‌ها نشان می‌دهد که بازگشت به نظم دوقطبی، به‌جز روسیه، برای سایر بازیگران سنتی و نوظهور نظام بین‌الملل، مطلوبیتی ندارد و مخالفت همهٔ بازیگران سنتی و نوظهور نظام بین‌الملل را در پی دارد. این نظم به‌دلیل ایجاد محدودیت برای ایالات‌متحده آمریکا و تحمیل هزینه‌های سنگین به این کشور (مانند دوران جنگ سرد) با مخالفت آن‌ها روبه‌رو است و قدرت‌های نوظهور نیز بر این نظرند که این روایت، مانع نقش‌آفرینی استقلال‌خواهانهٔ آن‌ها می‌شود؛ بنابراین، با آن مخالفند.

سومین چشم‌انداز نظری برای آیندهٔ نظام بین‌الملل، روایت شکل‌گیری نظام چندقطبی است. شکل شمارهٔ (۷)، موضع قدرت‌های سنتی و نوظهور نظام‌بین‌الملل را دربارهٔ این چشم‌انداز از نظم نشان می‌دهد.

شکل شمارهٔ (۷). ارزیابی نظر بازیگران دربارهٔ چشم‌انداز نظم چندقطبی

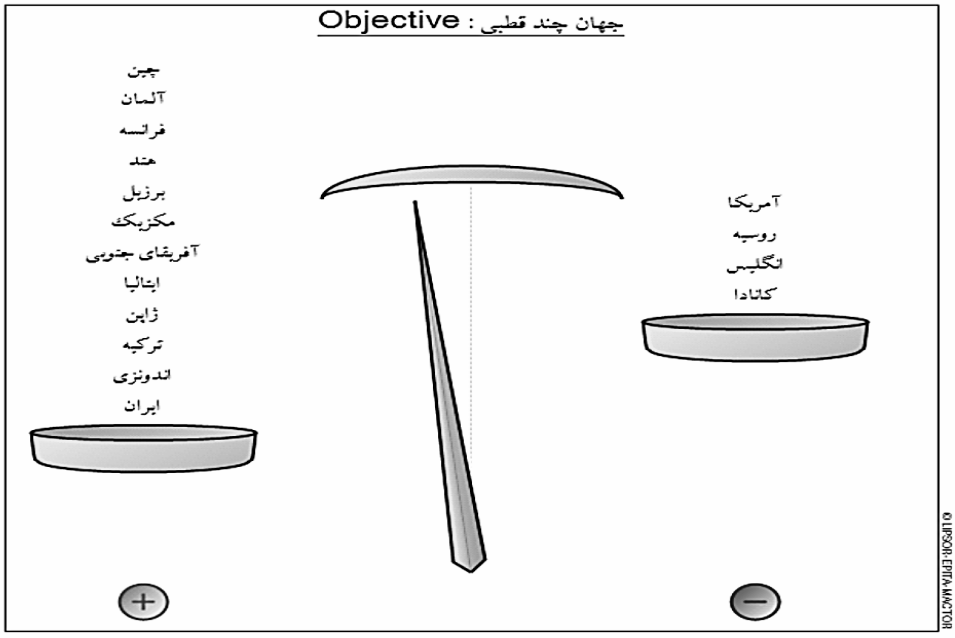

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

برپایهٔ داده‌های شکل شمارهٔ (۷)، دربارهٔ این چشم‌انداز می‌توان گفت، بیشتر بازیگران نوظهور به استقرار نظم چندقطبی در آیندهٔ نظام بین‌المللی گرایش دارند و تحقق این راهبرد برای آن‌ها در دوران گذار در نظام بین‌الملل، اهمیت و اولویت فراوانی دارد. درمقابل، بازیگرانی مانند آمریکا، متحدان سنتی این کشور، و روسیه به‌دلیل کاهش نقش آن‌ها و توازن در نظم بین‌المللی، با تحقق این راهبرد مخالفند.

چهارمین چشم‌انداز نظری از نظام بین‌الملل آینده، چشم‌انداز جهان چندمرکزی است. تحلیل داده‌های این نظم، بیانگر نوعی توازن در دیدگاه بازیگران دربارهٔ این چشم‌انداز است. قدرت‌های نوظهور نظام بین‌الملل به چشم‌انداز جهان چندمرکزی به‌عنوان یک فرصت ارزشمند برای نقش‌آفرینی بیشتر در محیط بین‌المللی نگاه می‌کنند؛ درحالی‌که برآیند نظر قدرت‌های سنتی و تعدادی از متحدان آن‌ها از این روایت، این‌گونه است که جهان چندمرکزی، سبب تنوع کنشگران، مرکزیت‌زدایی از قطب‌های قدرت، ایجاد محدودیت در برابر انحصارطلبی آن‌ها، و... خواهد شد.

شکل شمارهٔ (۸). ارزیابی نظر بازیگران دربارهٔ چشم‌انداز جهان چندمرکزی

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

چشم‌انداز و روایت دیگری که برای آیندهٔ نظام بین‌الملل ارائه شده است، جهان بدون‌قطب است. خروجی داده‌های نرم‌افزار مکتور برپایهٔ دیدگاه‌های خبرگان، بیانگر این است که وزن مخالفان این چشم‌انداز، بیشتر از موافقان آن در بین قدرت‌های سنتی و نوظهور است. به‌نظر می‌رسد که نه تغییرات ساختاری و نه تغییرات هنجاری، که لازمهٔ دگرگونی بنیادین در سطح سامانمندی نظام بین‌الملل است، در شرایط فعلی نظام بین‌الملل، رخ نداده است که بازیگران اصلی آن (دولت‌ها) را متقاعد کند که این چشم‌انداز از قابلیت اجرایی شدن برخوردار است. اگرچه ممکن است این الگوی نظم نیز مانند چشم‌اندازهای دیگر، برای تعدادی از قدرت‌های نوظهور و حتی دولت‌های دیگر جذابیت داشته باشد، اما تا تحقق عینی آن، فاصلهٔ بسیار زیادی وجود دارد. سلطهٔ طولانی‌مدت خوانش اروپامدارانه و غرب‌محور بر روابط بین‌الملل، وجود رژیم‌های حقوقی و ساختارسازی‌های بین‌المللی‌ای که برای تثبیت سلطهٔ قدرت‌های بزرگ در طول دهه‌های گذشته ایجاد شده است، و بسیاری از عوامل دیگر، مانع تحقق این چشم‌انداز نظم بین‌المللی در آینده می‌شود. هرچند در عصر جهانی‌شدن و خیزش جنبش‌های اجتماعی جدید در پارادایم سیاست فرهنگی، رخداد و تحقق هیچ چشم‌اندازی را نمی‌توان نادیده گرفت و ناممکن انگاشت. در شکل شمارهٔ

(۹)، مواضع بازیگران دربارهٔ این چشم‌انداز نشان داده شده است.

شکل شمارهٔ (۹). ارزیابی نظر بازیگران دربارهٔ چشم‌انداز جهان بدون‌قطب

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

چشم‌انداز و روایت دیگری که برای نظم آیندهٔ بین‌المللی ارائه شده است، نظم جهان بدون‌غرب است. اگرچه این نظم می‌تواند برای بعضی از بازیگران مطلوب باشد، اما می‌توان این چشم‌انداز را در دستهٔ سناریوهای بعید قرار داد. نهادینگی نظام بین‌الملل مدرن پس از قرارداد وستفالی، نتیجهٔ حاکمیت و سلطهٔ تعمیق‌یافتهٔ غرب بر ساختارهای بین‌المللی بوده است و نظام بین‌الملل مدرن، به سطحی از نهادینگی ساختاری و هنجاری رسیده است که تغییر ناگهانی و حتی تدریجی آن، تا دهه‌ها و حتی سده‌ها بعد، دورازذهن به‌نظر می‌رسد. اگرچه ممکن است مرکزیت قدرت نظام بین‌المللی، از غرب جغرافیایی به شرق جغرافیایی منتقل شود و قدرت‌های نوظهور بتوانند نظام بین‌الملل پساغربی را عینیت ببخشند، اما چنین کاری به‌این‌معنا نیست که در آیندهٔ نظام بین‌الملل، جهان غرب و قدرت‌های سنتی، که نقش زیادی در سیاست بین‌الملل، اقتصاد سیاسی بین‌الملل، حقوق بین‌الملل، امنیت بین‌الملل، و... دارند، حضور نداشته باشند و کاملاً در حاشیه قرار بگیرند. در شکل شمارهٔ (۱۰)، نظر بازیگران دربارهٔ چشم‌انداز جهان بدون‌غرب نشان داده شده است.

پژوهش‌نامه ایرانی سیاست بین‌الملل،
سال ۱۲، شمارهٔ ۱، شماره پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲

شکل شمارهٔ (۱۰). ارزیابی نظر بازیگران دربارهٔ چشم‌انداز جهان بدون‌غرب

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

چشم‌انداز دیگری که برای آیندهٔ نظم بین‌المللی ارائه شده است، چشم‌انداز و روایت جهان مناطق و به‌بیان روشن‌تر، نظم جهانی چندمنطقه‌ای است. تحلیل دیدگاه‌های خبرگان در نرم‌افزار، بیانگر دو مسئلهٔ مهم دربارهٔ این چشم‌انداز و روایت از نظم بین‌المللی است. مسئلهٔ نخست، گرایش قدرت‌های نوظهور به تحقق چشم‌انداز یادشده در آیندهٔ نظم بین‌المللی است. به‌نظر آن‌ها، منطقه‌گرایی‌ای که برپایهٔ اراده و تقاضای قدرت‌های بزرگ شکل بگیرد، می‌تواند به تعریف دستورکارها توسط بازیگران منطقه‌ای و محلی بینجامد. این شرایط به‌نوبهٔ خود، سبب ایجاد مناطق جدید، شکل‌گیری گفتمان مشترک، و سرانجام، برقراری نظم عادلانهٔ صلح‌آمیز و استقلال برای کنشگران منطقه‌ای خواهد شد. مسئلهٔ دوم، نگاه قدرت‌های سنتی به این چشم‌انداز است. به‌نظر آن‌ها، تشکیل ائتلاف‌های دو یا چندگانه، سبب تشدید روند همگرایی در مناطق می‌شود که دستاورد این روند، تقویت گفتمان‌های ضدسرمایه‌داری و فراوانی جریان‌ها و شنیدن صداهای حاشیه‌ای خواهد بود که الگوی مرکز-پیرامون، آن‌ها را به‌چالش می‌کشد و سرانجام، به کاهش سلطهٔ فرهنگ سرمایه‌داری و برقراری توازن بین نیروها در نظام بین‌الملل می‌انجامد (Hassanvand and Esfandiari, 2018, 47-56). در شکل شمارهٔ (۱۱) مواضع بازیگران گوناگون دربارهٔ این چشم‌انداز و روایت از نظم بین‌المللی نشان داده شده است.

شکل شمارهٔ (۱۱). ارزیابی نظر بازیگران دربارهٔ چشم‌انداز جهان مناطق

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

درمجموع، در این بخش می‌توان از طریق یک نمودار، دیدگاه‌های کنشگران را دربارهٔ تحقق چشم‌اندازها و راهبردهای هفت‌گانه به‌تصویر کشید. رنگ روشن، اصرار موافقان بر تحقق هر چشم‌انداز و روایت و رنگ تیره، اصرار و توان مخالفان برای عدم تحقق آن‌ها را نشان می‌دهد.

شکل شمارهٔ (۱۲). دلالت‌های کنشگر دربارهٔ اهداف ترسیم‌شده

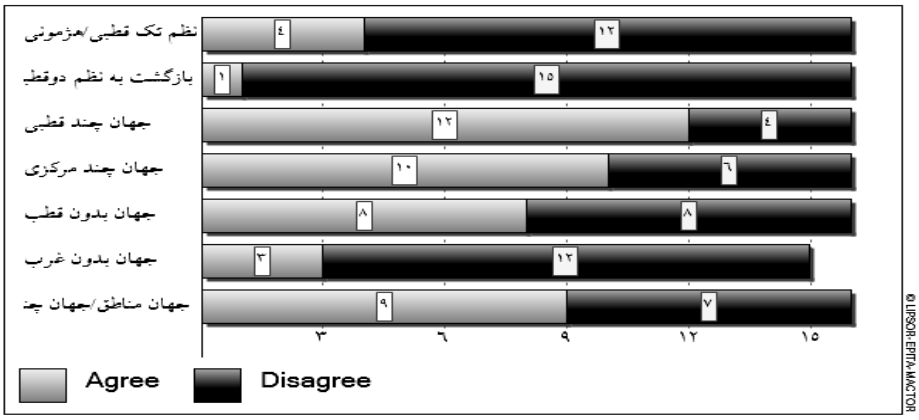

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

٤-٣. ارزیابی همگرایی و واگرایی بین بازیگران و بلوک‌های قدرت

در این بخش لازم است که برپایهٔ خروجی داده‌های دو ماتریس (بازیگر-بازیگر) و (بازیگر-اهداف)، میزان همگرایی یا واگرایی بازیگران تحلیل شود. در گام نخست، براساس شکل شمارهٔ (۱۳)، همگرایی بین بازیگران، بررسی و ارزیابی شده است.

شکل شمارهٔ (۱۳). نقشهٔ ارزیابی همگرایی بین بازیگران

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

دربارهٔ همگرایی بازیگران، چند نکتهٔ قابل‌تأمل وجود دارد. نکتهٔ نخست، بلوک قدرت آمریکایی و اروپایی است که تقریباً دیدگاه‌های مشترکی دربارهٔ آیندهٔ نظام بین‌الملل دارند و مایل نیستند که مرکزیت نظام بین‌الملل از غرب به شرق منتقل شود و این فرایند جابه‌جایی قدرت در میان قدرت‌های نوظهور رخ دهد. نکتهٔ دوم، همگرایی قدرت‌های اقتصادی نوظهور است. اگرچه این قدرت‌ها در یک دسته‌بندی قرار می‌گیرند، اما دربارهٔ درپیش گرفتن سیاستی یکپارچه در زمینهٔ آینده نظم بین‌المللی، ازهم‌گسسته‌اند؛ ازیک‌سو، خواهان کسب سهم بیشتری در محیط بین‌المللی هستند و ازسوی‌دیگر، ترس از فروپاشی ساختار و از دست دادن دستاوردهای اقتصادی در دورهٔ شکل‌گیری نظم جدید، آن‌ها را بسیار محتاط کرده است. نکتهٔ سوم، دربارهٔ کنشگرانی مانند روسیه، چین، و ایران است. این سه کشور، دیدگاه‌های تجدیدنظرطلبانه‌ای دربارهٔ نظم بین‌المللی دارند، اما داشتن این دیدگاه تجدیدنظرطلبانه، لزوماً به‌معنای درپیش گرفتن سیاستی یکپارچه در مورد نظم آیندهٔ بین‌المللی نیست. هرسه کشور از جایگاه فعلی خود، ناراضی هستند، اما هریک از آن‌ها نظم مطلوب و چشم‌انداز خاص خود را تعقیب می‌کند. در گرافیک

شمارهٔ (۱) همگرایی بازیگران به‌صورت شبکه‌ای نمایش داده شده است.

گرافیک شمارهٔ (۱). ارزیابی همگرایی بین بازیگران به‌صورت شبکه‌ای

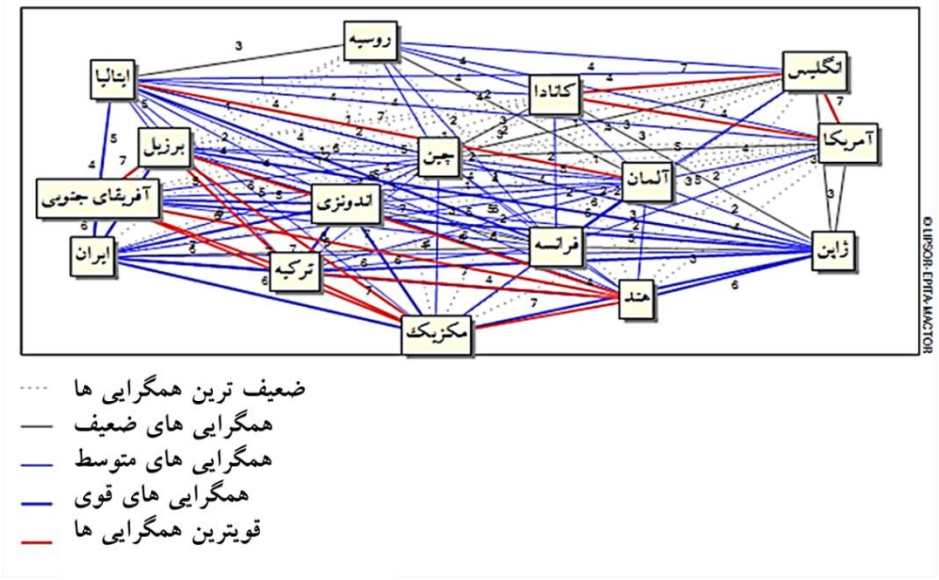

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

٤-٤. واگرایی بین بازیگران

تحلیل داده‌های واگرایی بین قدرت‌های سنتی و نوظهور در نظام بین‌الملل برپایهٔ خروجی‌های نرم‌افزار، تأییدکنندهٔ چند مطلب است. نکتهٔ نخست اینکه، اجماع مشخصی بر سر آیندهٔ نظم بین‌المللی میان کنشگران سنتی این محیط و قدرت‌های نوظهور وجود ندارد و هریک از بازیگران، در پی تحقق نظم مطلوب خود و تحمیل آن بر نظام بین‌الملل است. درواقع، تکلیف قدرت‌های نوظهور با نظام بین‌الملل فعلی و آینده، نامشخص است؛ بنابراین، به‌دلیل پیچیدگی محیط و اهداف، گذر از این شرایط دوران گذار و تثبیت یک الگوی نظم خاص نمی‌تواند به‌سرعت روی دهد. نکتهٔ دوم اینکه، وجود اختلاف‌نظر در میان قدرت‌های نوظهور، دربارهٔ تحقق چشم‌اندازهای آیندهٔ نظام بین‌الملل، کاملاً مشهود است؛ اگرچه ممکن است در طول زمان، همگرایی‌ها تقویت شود. نکتهٔ سوم اینکه، واگرایی ایران با ایالات متحده آمریکا بر سر آیندهٔ نظم بین‌الملل، به‌شدت تقابل‌جویانه است و هیچ نقطهٔ اشتراکی دربارهٔ نظم بین‌المللی آینده، بین دو کشور دیده نمی‌شود. در گرافیک شمارهٔ (۲)، واگرایی بازیگران، نمایش داده شده است.

گرافیک شمارهٔ (۲). ارزیابی واگرایی بین بازیگران به‌صورت شبکه‌ای

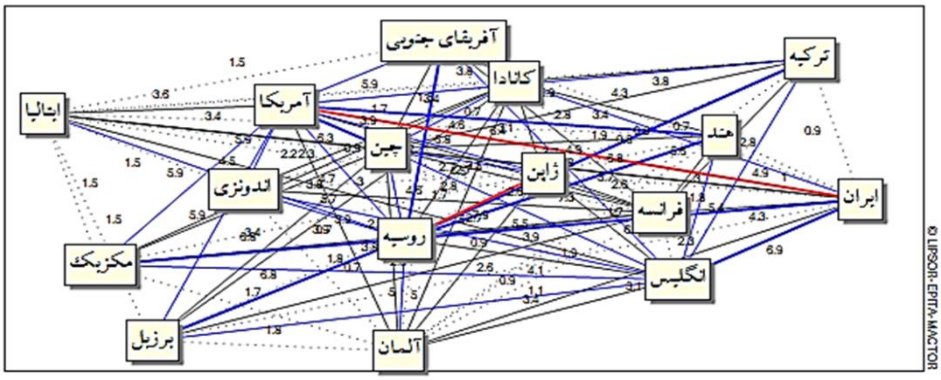

ضعیف ترین واگرایی ها
واگرایی های ضعیف
واگرایی های متوسط
واگرایی های قوی
قویترین واگرایی ها

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

٤-٥. ارزیابی نزدیک اهداف

تحلیل و ارزیابی اهداف نزدیک برپایهٔ گرافیک شمارهٔ (۳) بیانگر این است که از مجموع دو ماتریس (بازیگر-بازیگر) و (بازیگر-اهداف)، برپایهٔ سه مؤلفهٔ بیشترین توان اثرگذاری و نفوذ و اصرار بر تغییر، نزدیک‌ترین هدف دردسترس برای آیندهٔ نظام بین‌الملل، شکل‌گیری جهان چندقطبی در درجهٔ نخست است. چشم‌انداز و روایت دوم قابل‌دسترس، جهان چندمرکزی است و سرانجام، چشم‌انداز سوم که در میان بازیگران، از اولویت برخوردار است، شکل‌گیری جهان مناطق یا جهان چندمنطقه‌ای است؛ هرچند نمی‌توان با قطعیت از وقوع هریک از این چشم‌اندازها سخن گفت یا چشم‌اندازهای دیگر را کم‌اهمیت دانست.

گرافیک شمارهٔ (۳). ارزیابی فاصلهٔ اهداف بازیگران

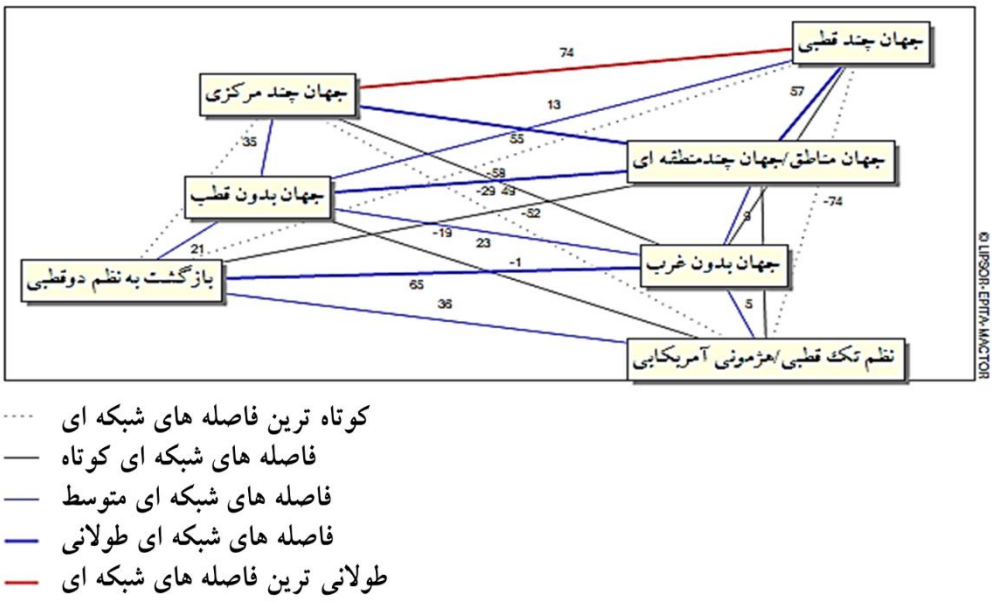

منبع: داده‌های برگرفته از نرم‌افزار

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر، با بهره‌گیری از رویکرد آینده‌پژوهی و با استفاده از روش تحلیل ساختار و راهبرد بازیگران به این پرسش پاسخ داده شد که «براساس رویکرد و منافع قدرت‌های نوظهور در رقابت با قدرت‌های سنتی نظام بین‌الملل و با توجه به چشم‌اندازها و روایت‌های نظری از آیندهٔ محیط بین‌المللی، چه سناریوهایی را می‌توان برای این محیط ترسیم کرد؟» و «مطلوب‌ترین نظم موردنظر ایران در محیط بین‌المللی درحال‌حاضر چه نظمی است؟» برای پاسخ‌گویی به این پرسش از چارچوب نظری و نظریه‌های دوران گذار، قدرت‌های نوظهور، و چشم‌اندازهای نظری آیندهٔ نظم بین‌المللی بهره گرفته شده است. پس از شناسایی بازیگران در قالب دو گروه بازیگران سنتی (گروه بیست و جی‌هشت) و بازیگران نوظهور (در قالب گروه بریکس، ای‌هفت، و...) که همگی در زمرهٔ قدرت‌های سنتی و نوظهور و مدعی نظام بین‌الملل قرار می‌گیرند، پرسش‌نامهٔ نخست، براساس ماتریس بازیگر ـبازیگر تنظیم شد و دراختیار خبرگان قرار گرفت. در مرحلهٔ بعد، برپایهٔ چشم‌اندازهای نظم بین‌المللی و دیدگاه صاحب‌نظران و دو نظم تجربه‌شده از ۱۹۴۵ تاکنون (دوقطبی) و (تک‌قطبی)، پرسش‌نامهٔ ماتریس‌ـاهداف نیز تنظیم شد و دراختیار خبرگان قرار گرفت. پس از به‌دست آوردن فراوانی، داده‌ها به‌صورت اعداد رُند در محیط نرم‌افزار مکتور قرار گرفت و

نتایج آن در قالب نمودارها، شکل‌ها، و گرافیک‌هایی ارائه شد که به تفسیر آن‌ها پرداخته‌ایم. در یک جمع‌بندی راهبردی کلی می‌توان گفت:

• تغییرات نظم بین‌المللی آینده، تدریجی و تکاملی است و به‌همین‌دلیل، ممکن است فرایند شکل‌گیری نظم جدید بین‌المللی نیز به‌دلیل فرایند گذار ناقص، طولانی شود. اگرچه وقوع تحول انقلابی از طریق جنگ هژمونیک می‌تواند به تغییر سریع در نظم بین‌المللی منجر شود، اما هیچ‌یک از بازیگران، به‌دلیل تجربهٔ جنگ‌های خسارت‌بار جهانی اول و دوم، خطر استقبال از جنگ هژمونیک را نخواهند پذیرفت؛

• ترجیح قدرت‌های نوظهور و حتی برخی از قدرت‌های سنتی که خود را شایستهٔ کسب جایگاه بهتر و نقش‌آفرینی برجسته‌تر در محیط نظام بین‌المللی می‌دانند، گذر از دو نظم تجربه‌شدهٔ دوقطبی و تک‌قطبی هژمونی است. بازگشت به این شکل از نظم‌های تجربه‌شده، هم توجیه عقلانی و اقتصادی‌ای برای بازیگران سنتی و نوظهور ندارد و هم شرایط سیاست جهانی و تغییرات شتابانی که در دوران گذار در محیط بین‌المللی شکل گرفته است، این الگوی نظم‌ها را نمی‌پذیرد؛

• یکی از دلایل وقوع دوران گذار در نظام بین‌الملل، خلأ اقتدار برتر و تلاش بازیگران نوظهور و کنشگران متنوع محیط بین‌المللی برای حاکم کردن چشم‌انداز و خوانش موردنظرخود بر نظام بین‌الملل است. حاکم شدن هر چشم‌اندازی، اقتضاهای ویژه‌ای داشته و به همگرایی و واگرایی بازیگران دربارهٔ این چشم‌انداز و روایت، توان بازیگران، نفوذ و اصرار آن‌ها برای تغییر، و... بستگی دارد. مطلوب‌ترین و دردسترس‌ترین چشم‌اندازها برای آیندهٔ نظم بین‌المللی آینده، برپایهٔ کنشگری قدرت‌های سنتی و نوظهور را می‌توان شکل‌گیری جهان چندقطبی، جهان چندمرکزی، و جهان مناطق دانست. اگرچه وقوع چشم‌اندازهای دیگر نیز امکان‌پذیر است، اما همگرایی کنشگران برای تغییر با این سه چشم‌انداز، هماهنگی بیشتری دارد.

• جمهوری اسلامی ایران، به‌عنوان قدرت نوظهوری که ظرفیت‌ها و الزامات ژئوپلیتیکی، ژئواستراتژیکی، و قدرت هنجاری و معنایی ویژه‌ای برای نقش‌آفرینی در نظم بین‌المللی آینده و همچنین، دیدگاه‌های تجدیدنظرطلبانه‌ای در مورد ساختار نظم بین‌المللی دارد، مانند بازیگران دیگر، در پی دستیابی و عینیت‌بخشی به نظم بین‌المللی مطلوب موردنظر خویش است. اگرچه این نظم، دارای ویژگی‌هایی مانند خداباوری، اخلاق‌محوری، عادلانه و قانونمند بودن برای دستیابی به صلح پایدار است، اما تحقق آن نیز، الزاماتی خواهد داشت. منافع ملی ایران در نظام بین‌المللی، مانند همهٔ قدرت‌های نوظهور، در وجود چشم‌انداز جهان چندقطبی، چندمرکزی، و جهان مناطق، بهتر از نظم‌های تجربه‌شدهٔ پیشین تحقق خواهد

یافت؛

• چنانچه بازیگران نوظهور نظام بین‌الملل در کنار معترضان به وضع موجود آن، بخواهند فرایند دوران گذار و آفرینش نظم جدید را تسریع کنند، ناگزیر خواهند بود ضمن دستیابی به یک چشم‌انداز نظری یکپارچه و مورداجماع، برای ساختارسازی‌های لازم، ازجمله ایجاد بلوک‌های قدرت در قالب سازمان‌های منطقه‌ای و در راستای همگرایی بیشتر و انباشت قدرت در قالب آن ساختار جدید اقدام کنند. درعین‌حال این قدرت‌های نوظهور باید ملاحظات و مقاومت‌های کنشگران سنتی برای مقابله با هرگونه تغییری در نظم بین‌المللی آینده را نیز محاسبه کنند.

References

Asadi, A. (2014). Applied Theories in Predicting the Future. *Futurology from Theory to Application: Exploration of Methods*. Compiled by Ebrahim Hajiani, Tehran: Institute of Humanities and Social Studies, University Jihad. [In Persian].

Bendahan, S. & Giovanni, C. (2003), Multi-Issue Actor Analysis: Tools and Models for Assessing Technology Environments. *Journal of Decision Systems*, 12(4).

Burchill, S. (2005). *The National Interest in International Relations Theory*. New York: Plagrave Macmillan.

Buzan, B. & Lawson, G. (2013). *The Global Transformation : The Nineteenth Century and the Making of Modern International Relations*. Princeton: PrincetonUniversity Press .

Ghasemi, F. (2020). Theory of Complexity-Chaos and War in International Relations. Tehran: University of Tehran Press. [In Persian].

Ghavam, S.A.A., Bahrami, S. (2020). *Global Governance from Theory to Practice: The New Global Governance of New Governments and Governing Institutions in the Central Building*. Tehran: Center for Political Studies, Ministry of Foreign Affairs. [In Persian].

Glenn, J. C., Gordon, T. (2015), *Futurology Reference*. Translated by Abuzar Seifi Kalestan, Tehran: Farhikhtegan Publications, Baqiyatallah University of Medical Sciences.

Godet, M., & Durance, P. (2011). Strategic Foresight for Corporate and Regional Development. DUNOD–UNESCO–Fondation Prospective et Innovation, Paris. Udwadia, F. E. and Trifunac, M. D., (1973), .Ambient Vibration Test of Full Scale Structures," Proc. of the 5th World Conf. On Earthquake Engineering, Rome, pp 69-74.

Godet, M. (2006). *Creating Futures: Scenario Planning as a Strategic Management Tool*. Translated by Adam Gerber and Kathryn Radford, London: Economica Ltd

Hassanvand, M, Esfandiari, M. (2018), New World Order and Transformation in the New Regionalism. *Foreign Relations Quarterly*, 10(40). [In Persian].

Hurrell, A. (2006). Hegemony, Liberalism and Global Order: What Space for Would-be Great Powers*?*. *International Affairs*, 82, 1.

Hurrell, A. (2007). One World? Many Worlds? The Place of Regions in the Study of International Society. *International Affairs*, 83, 1.

Hutchings, K. (2010). *Global Ethics: An Introduction*. London: Polity Press.

Ilgen, T. L., (2003). Reconfigured Sovereignty: Multi-Layered Governance in the Global

Age. Aldershot, Ashgate.
Jarvis, R., Badie, B., Waltz, K. and others (2020). *The Next Western World? Unilateralism, Multilateralism and the Future of the World Order*. Translated by Ali Ismaili Ardakani et.al., Abrar Contemporary Institute, Tehran. [In Persian].
Judt, T. (2005). *Postwar: A History of Europe Since 1945*. New York: Penguin Books.
Kupchan, C. A. (2012). *No one's World: The West, the Rising West and the Coming Global Turn*. Oxford University Press, p.184.
Luttwak, E. (1990). From Geopolitics to Geoeconomics: Logic of Conflict, Grammar of Commerce'. *The National Interest*, 20, 17-23.
Hall, M., & Thaddeus Jackson, P. (2007). *Civilizational Identity: The Production and Reproduction of "Civilizations" in International Relations*. New York: Palgrave Macmillan.
Nolte, D. (2010). How to Compare Regional Powers: Analytical Concepts and Research Topics. *Review of International Studies*, 36.
Osiander, A. (2001). Sovereignty, International Relations, and the Westphalian Myth. *International Organization*, Vol. 55: 2.
Rosenberg, J. (2005). Globalization Theory: A Post Mortem. *International Politics*, Volume 42, 2-74.
Shaw, M. T., Cooper, A.F. & Antkiewicz, A. (2007). Globaland/or Regional Development at the Start of the 21st Century? China, India and (South) Africa. *Third World Quarterly*, 28, 7.
Sheihan, Michael (2009). *International Security*. Translated by Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi. Published by the Research Institute for Strategic Studies. In Persian.
Smith, S. (2000) The Discipline of International Relations: Still an American Social Science?. *British Journal of Politics and International Relations*, 2 (3) 374-402.
Soleimanpour, H. & Molaei, E. (2013). Emerging Powers in the Past of the International System. *Quarterly Journal of Foreign Relations*, 4(1). [In Persian].
Tabatabai, M. & Bahrami, Z. (1397), Continuation of the Era in the International System. *Foreign Policy Quarterly*, 22(2). [In Persian].
Tickner, A.B. and Wever, O. (2009). *International Relations Scholarship around the World*, London: Routledgc.
Wallerstein, I. (2007). Precipitate Decline: The Advent of Multipolarity. *Harvard International Review*, 29(1), 50-56.
Walt, S. M. (2011). The End of the American Era. *The National Interest*, (116), 6-16.
Weber, S., et.al. (2007). A World Without the West. *The National Interest*, July/August 2007, pp. 23-30.
Weiss, Th. G. (2009). What Happened to the Idea of World Government?. *International Studies Quarterly*, 53.2, 253-271.
Wolf, M. (2001). Will the Nation State Survive Globalization?. *Foreign Affairs*, 80/1, 187-190.
Zakaria, F. (2014). *The Post-American World*. Translated by Ahmad Azizi. Tehran: Hermes Publishing. [In Persian].
Zarif, M. J., Sajjadpour, S.K. & Molaei, E. (2017). *The Transition of International Ielations in the Post-Western World*, Tehran: Center for Political and International Studies. [In Persian].

پژوهشنامهٔ ایرانی سیاست بین الملل، دورهٔ ۱۲، شمارهٔ ۱، شمارهٔ پیاپی ۲۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۲
دورهٔ انتشار: شش ماهنامه * شاپا چاپی: 2322-3472 * شاپا الکترونیک: 2717-3402
https://doi.org/10.22067/irlip.2023.75934.1262
مـــقالهٔ پژوهشـــی
تاریخ دریافت : ۱۴۰۱/۰۱/۰۱ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۸

جایگاه ایران در سیاست خارجی چین *

افسانه یاریان[۱] علی صالحی فارسانی[۲] حسین ابوالفضلی کریزی[۳]

چکیده

چین، یکی از قدرت‌های بزرگ عصر کنونی، به‌ویژه به‌لحاظ اقتصادی، است و یکی از کنشگران فعال دراین‌زمینه به‌شمار می‌آید. رویکرد سیاست خارجی چین در مورد کشورهای جهان، متفاوت است. هدف پژوهش حاضر، بررسی جایگاه ایران در سیاست خارجی چین است؛ براین‌اساس، پرسش پژوهش بر چیستی جایگاه ایران در سیاست خارجی این کشور استوار بوده و برای پاسخ به آن، این فرضیه را به‌آزمون می‌گذاریم که چین به‌منظور مقابله با یکجانبه‌گرایی آمریکا در منطقهٔ خاورمیانه و تأمین منافع اقتصادی ناشی از طرح‌های آیندهٔ خود در سطح نظام بین‌الملل، در دستگاه سیاست خارجی‌اش، جایگاه ویژه‌ای را به ایران اختصاص داده است. روش گردآوری داده‌ها، شیوهٔ کتابخانه‌ای و الکترونیکی و روش پژوهش از نوع کیفی و ردیابی فرایند، و الهام‌گرفته از نظریهٔ واقع‌گرایی است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که چین، برپایهٔ سه راهبرد توسعهٔ همکاری‌های اقتصادی، برای شکست و انحراف ایران را در سیاست خارجی خود مهم می‌داند و نگاه ویژه‌ای به ایران در منطقهٔ خلیج فارس دارد. درواقع ایران، این امکان را برای چین فراهم می‌کند که منبع انرژی خود را تأمین کند، نظم منطقه‌ای به‌رهبری آمریکا را به‌چالش بکشد، منطقهٔ خاورمیانه را به‌نفع خود مصادره کند، مسیر مهار چین توسط آمریکا را منحرف کند، و بازار گسترده‌ای برای فروش محصولات خود داشته باشد.

کلیدواژه‌ها: ایران، چین، توسعهٔ همکاری‌های اقتصادی، شکست، انحراف

---

* این مقاله برگرفته از رسالهٔ دکترای نویسنده اول در دانشگاه آزاد اسلامی واحد سمنان با عنوان «جایگاه ایران در سیاست خارجی چین و آمریکا از ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰» است.

۱. دانشجوی دکترای علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سمنان، سمنان، ایران (نویسنده اول)
Afsaneh.yaryan@gmail.com 0000-0001-9978-990X
۲. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سمنان، سمنان، ایران (نویسنده مسئول)
Ali_salehi62@yahoo.com 0000-0002-4740-5780
۳. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد سمنان، سمنان، ایران
Hosainabolfazly47@yahoo.com 0000-0002-1925-5981

Iran's Position in China's Foreign Policy

Afsaneh Yarian[1], Ali Salehi Faresani[2], Hossain Abolfazli Karizi[3]

Abstract

China is one of the great powers in the present age, especially economically, and is an active player in this field. China's foreign policy approach to the world is different. The purpose of this study is to examine Iran's position in China's foreign policy. The research question is based on what is Iran's position in China's foreign policy? To answer the question, we test the hypothesis that China is in its foreign policy apparatus in order to counter US unilateralism in the Middle East and to secure the economic benefits of its future projects at the international system level it has a special place in Iran. The method of data collection is based on library and electronic, the method of research is qualitative and process tracking and inspired by the theory of realism. Findings show that China, based on the three strategies of developing economic cooperation, breakout and diversion, considers Iran's in its foreign policy important and has a special view of Iran in the Persian Gulf region. In fact, Iran paves the way for China to be able to supply its own energy source, challenge US-led regional order, seize the Middle East, divert US control from China, and create a large market for Find sales of your products.

Key Words: Iran, China, Development of economic cooperation, Breakout, Diversion.

۱ PhD Student in Political Thought, Islamic Azad University, Semnan, Iran, Afsaneh.yaryan@gmail.com 0000-0001-9978-990X
۲ Assistant Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Semnan, Iran, Ali_salehi62@yahoo.com 0000-0002-4740-5780
۳ Assistant Professor, Department of Political Science, Islamic Azad University, Semnan, Iran, Hosainabolfazly47@yahoo.com 0000-0002-1925-5981

مقدمه

تحول روابط چین در سطح نظام بین‌الملل، فرایند پرپیچ‌وخمی بوده است. از زمان شکل‌گیری جمهوری خلق چین، رهبران این کشور در روابط خود با کشورهای مختلف در سطح نظام بین‌الملل بازنگری کرده‌اند. چین در روند تحول تاریخی روابط خود با نظام بین‌الملل، نقش خود را از یک دولت انقلابی و بیگانه، به یک کشور مشارکت‌کنندهٔ فعال و سرانجام، سازنده، تغییر داده است. این نوآوری، حکومت چین را قادر کرد تا تلاش‌های دیپلماتیکش را به مسیری کاملاً جدید، با هدف ظهور چین به‌عنوان یک قدرت بزرگ و هماهنگ با نظام بین‌الملل، هدایت کند؛ ازاین‌رو، در جست‌وجوی مناطق بیشتری برای گسترش حوزه و دامنهٔ نفوذ خود در جهان بوده و با همهٔ دولت‌ها، صرف‌نظر از نوع نظام سیاسی‌شان، ارتباط برقرار می‌کند. یکی از مناطق بسیار مهم برای چین، خاورمیانه و خلیج فارس است که دراین‌میان، ایران نیز برای این کشور از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است.

خاورمیانه، همچنان یکی از پویاترین مناطق جهان است؛ زیرا، دستخوش تغییرات اقتصادی، ژئوپلیتیکی، و امنیتی‌ای است که نه‌تنها بر کشورهای خلیج فارس، بلکه بر قدرت‌های جهانی‌ای که برای نفوذ در آن با یکدیگر رقابت می‌کنند، نیز تأثیر می‌گذارد. روابط ایران و چین، محرک اصلی تغییراتی است که درحال‌حاضر درحال انجام است. همکاری بین این دو کشور، جدید نیست و از زمان جنگ ایران و عراق (۱۹۸۰-۱۹۸۸) تاکنون، همواره درحال گسترش بوده است. دوستی عمل‌گرایانهٔ آن‌ها در طول این جنگ، ریشه دوانید و پایه‌های مشارکتی را ایجاد کرد که امروزه موقعیت اقتصادی و منطقه‌ای ایران را تقویت می‌کند و به چین جایگاهی راهبردی در خاورمیانه می‌دهد. این شرایط در چارچوب گسترده‌تر چالش چین با هژمونی ایالات‌متحده، اهمیت بیشتری می‌یابد.

روابط ایران و چین از جنبه‌های بسیاری، اهمیت داشته و روایت‌های تاریخی، سبب نزدیکی دو دولت به یکدیگر شده است. احساس تحقیر ملی به‌دست بیگانگان، گرایش‌های ضداستعماری، و همچنین، بیزاری از نظام امپراتوری، ازجمله ویژگی‌های مشترک دو کشور به‌شمار می‌آیند. حلقهٔ پیوند این احساسات، مخالفت با یکجانبه‌گرایی و هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل است. در طول ۳۰ سال گذشته، چین و ایران، برپایهٔ نوعی مشارکت فعال اما محدود، در طیف متنوعی از منافع سیاسی، امنیتی، و اقتصادی با یکدیگر همکاری می‌کنند. در سال ۲۰۱۲، درحالی‌که ائتلاف گسترده‌ای از کشورهای جهان در پی توقف پیشرفت هسته‌ای ایران بودند، چین با درجهٔ متفاوتی از الزامات اقتصادی و نظامی، به‌یاری ایران شتافت.

با اینکه چین، دکترین ثابتی برای رابطه ایران ندارد، اما عده‌ای روابط چین و ایران را در چارچوب اتحاد

راهبردی بررسی کرده و بر الزامات این اتحاد تأکید می‌کنند. به‌نظر آنان، چین با اتحاد با ایران، در جست‌وجوی ایجاد بلوکی ضدآمریکایی در منطقه است. برخی دیگر، با نگاهی انتقادی به این روابط، آن را یک‌سویه و به‌نفع چین ارزیابی می‌کنند. به‌نظر آنان، چین در پی روابط استعماری با ایران است. عدهٔ دیگری نیز روابط چین و ایران را به‌نفع جمهوری اسلامی تلقی می‌کنند؛ به‌گونه‌ای که در شرایط تحریم و انزوای بین‌المللی، چین شریک مطمئنی برای دولت ایران خواهد بود؛ ازاین‌رو، تصویر روشنی از وضعیت راهبردی روابط چین و ایران دردسترس نیست و مسئلهٔ پژوهش حاضر، فقدان تصویر روشن و جامعی از جایگاه ایران در سیاست خارجی چین است؛ براین‌اساس، پرسش پژوهش حاضر، این است که «جایگاه ایران در سیاست خارجی چین چیست؟» و فرضیهٔ پژوهش این است که «چین به‌منظور مقابله با یکجانبه‌گرایی آمریکا در منطقهٔ خاورمیانه و تأمین منافع اقتصادی ناشی از طرح‌های آیندهٔ خود در سطح نظام بین‌الملل، در دستگاه سیاست خارجی‌اش جایگاه ویژه‌ای را به ایران اختصاص داده است».

۱. پیشینهٔ پژوهش

سمیرا طابنده و ابراهیم متقی (۱۳۸۹)، در مقاله «عمل¬گرایی مرحله‌ای در روابط ایران و چین ۲۰۱۰ - ۲۰۰۱» می‌نویسند که از منظر چین، کشورهایی که دارای پتانسیل¬های اقتصادی کمک به این روند برای چین هستند، در اولویت توجه سیاستمداران این کشور قرار دارند. در این راستا، جمهوری اسلامی ایران، به عنوان کشوری که دارای ذخایر غنی نفت و گاز است می‌تواند برآورد کننده نیازهای چین باشد.

قاسم تقوایی‌پور و حمید سرادار (۱۳۹۰)، در مقاله «بررسی موانع گسترش روابط ایران و چین؛ با تاکید بر سطح تحلیل داخلی» جمهوری اسلامی ایران در مجموع مایل به افزایش سطح روابط با چین و ارتقای این روابط به سطوح بالاتری از روابط استراتژیک است. با این حال عوامل متعددی در سطوح مختلف مانع حرکت به این سمت است. شکل‌گیری گرایش به غرب در فرهنگ سیاسی عامه مردم و به خصوص نزد نخبگان سیاسی_اجرایی داخلی در طی چند قرن اخیر یکی از مهم‌ترین موانع گسترش روابط با شرق تلقی می‌شود.

محسن شریعتی‌نیا (۱۳۹۱)، در مقاله «عوامل تعیین کننده روابط ایران و چین» معتقد است که برخی همپوشانی‌ها در سیاست خارجی دو کشور، مبادلات اقتصادی و نظامی و همکاری در حوزه انرژی، عوامل توسعه بخش روابط دو کشورند. از دیگر سو انتخاب استراتژیک چین و روابط همکاری جویانه این کشور با قدرت‌های غربی، عوامل محدودکننده این روابط به شمار می‌آیند.

سید جواد امام جمعه‌زاده و سمیرا نساجی (۱۳۹۲)، در مقاله «سیاست خارجی نسل پنجم رهبری جمهوری

خلق چین نسبت به جمهوری اسلامی ایران» معتقدند که جمهوری خلق چین یک قدرت جهانی رو به رشد و جمهوری اسلامی ایران یکی از قدرتمندترین کشورهای حوزه خلیج‌فارس است. درخواست فزآینده جهانی برای نفت و نقش ایران و خلیج‌فارس در تأمین و عرضه نفت اهمیت بیشتری به این روابط داده است. سیاست خارجی نسل پنجم جمهوری چین نسبت به جمهوری اسلامی ایران تحت تأثیر ویژگی‌های شخصیتی رهبران و منفعت ملی این کشور مطرح می‌شود.

حسین سلیمی و لیلا رحمتی‌پور (۱۳۹۳) در مقاله «بررسی مقایسه‌ای استرتژی انرژی چین و ایالات متحده آمریکا و تأثیر آن بر جایگاه خلیج فارس» معتقدند که ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها قدرت بزرگ برجای مانده از دوران پس از جنگ جهانی دوم و جنگ سرد؛ همواره تلاش داشته است هژمونی خود را در جهان تثبیت نموده و دیگران را وادار به تسلیم و پذیرش نظم موردنظر خود سازد. چین نیز از جمله قدرت‌های بزرگی است که تلاش دارد جایگاه خود را در عرصه جهانی ارتقا بخشد و از این رهگذر مسیری که مورد انتخاب رهبران چین واقع شده است، رشد اقتصادی است که این امر به نوبه خود وابستگی این کشور به منابع انرژی خلیج فارس را رقم می‌زند. بدین ترتیب آنچه که برای چین حائز اهمیت می‌باشد، امنیت عرضه انرژی است.

بهاره سازمند و گلناز نریمانی (۱۳۹۳)، در مقاله «چین؛ ابرقدرت شدن و چالش‌های‌آن» معتقدند که چین به لحاظ مجموعه‌ای از عوامل، پتانسیل یک قدرت بزرگ را دارد. این عوامل دربرگیرنده مؤلفه‌های متعددی مثل اقتصاد بسیار قوی، جمعیت زیاد، سرزمین وسیع، آهنگ توسعه بی‌نظیر، سلاح هسته‌ای، حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل و موقعیت ژئوپولیتیکی است. با وجود چنین قابلیت‌هایی، هنوز نمی‌توان در قیاس با ایالات متحده و یا اتحاد شوروی در دوره جنگ سرد از چین به عنوان یک ابرقدرت جهانی یاد کرد.

فریبرز ارغوانی پیر سلامی (۱۳۹۴)، در مقاله «روابط ایران و چین در دوره احمدی نژاد: سیاست نگاه به شرق و تاثیرات ساختاری» در چارچوب توجه سیاست خارجی دولت احمدی نژاد به گسترش روابط با کشورهای آسیایی در راستای سیاست نگاه به شرق، روابط با جمهوری خلق چین جایگاه ویژه ای پیدا کرد؛ اما برخلاف انتظار ایران، این روابط هیچ گاه به همکاری¬های فراگیر منجر نشد.

حامد روشن چشم، محسن دیانت و عادل خانی (۱۳۹۶)، در مقاله «تبیین جایگاه فرهنگ در روابط ایران و چین» چین و ایران هر دو کشوری قدیمی و متمدن در آسیا بوده و در طول تاریخ مناسبات بسیار نزدیکی با هم داشته‌اند و در مقطعی از تاریخ به عنوان دو امپراطوری همسایه بوده‌اند. یادآوری روند تاریخی روابط

بین چین جدید و ایران از ارزش و اهمیت فراوانی برخوردار است که تاثیرات شگرفی بر حوزه‌های اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دو کشور داشته است.

رضا امیری اختیاری و محبوبه صالحی خنار (۱۳۹۶)، در مقاله «بررسی علل و زمینه‌های گسترش روابط ایران و چین در عصر پسا برجام» معتقدند که مولفه‌هایی مانند وفاداری چین به ایران در شرایط سخت تحریم‌ها، تداوم بی اعتمادی ایران به غرب علیرغم احیای روابط، الزامات اقتصادی متقابل تهران-پکن، اهمیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ایران برای چین، لزوم مقابله با افراط‌گرایی، تروریسم و بنیادگرایی و همچنین مخالفت با نظم موجود بین‌المللی و یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده موجب شده تا دو کشور ایران و چین ضمن حفظ سطح تعاملات و مناسبات سیاسی و اقتصادی فعلی خود، تلاش نمایند تا همکاری‌های دوجانبه را بیش از پیش گسترش دهند.

مسعود رضایی و سعید وثوقی (۱۳۹۶)، در مقاله «سنجشِ روابط دفاعیِ ایران و چین در دورهٔ ریاست‌جمهوری حسن روحانی» می‌نویسند که فضای پسابرجام، صرفاً متضمن ایجاد نظمی جدید در روابط دو کشور است که با مجموعه‌ای از فرصت‌ها و توافقات، تنها سلسله مشارکت‌های راهبردیِ دوجانبه را مستحکم‌تر کرده و قادر است به نظم جدید در روابط دو کشور دوام بخشد؛ و این الزماً به معنای اتحاد راهبردی نیست.

پژوهش‌های یادشده، بیشتر بر روابط تاریخی و دلایل برقراری رابطه بین دو کشور از دیدگاه‌های متفاوت تأکید داشته‌اند؛ درحالی‌که این پژوهش، در پی این است که روابط یادشده را از زاویهٔ جدیدی بررسی کرده و نگاه سیاست خارجی چین و دلیل اهمیت آن را ارزیابی نماید. درواقع، پژوهش حاضر، برخلاف آثار یادشده، در پی ریشه‌یابی روابط چین با ایران است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

اگرچه می‌توان موضوع پژوهش حاضر را در قالب نظریه‌های گوناگون بررسی کرد، اما نظریهٔ واقع‌گرایی، به‌دلیل مفروضات و اصول نهفته در آن، بهتر می‌تواند به تحلیل این موضوع کمک کند؛ زیرا، دولت‌ها را بازیگران اصلی نظام بین‌الملل، و منافع ملی را عنصر کلیدی روابط بین کشورها به‌شمار می‌آورد. در مورد چین نیز چنین نگرشی صادق است؛ زیرا، این کشور نیز با نوعی نگاه واقع‌بینانه از منظر قدرت، در پی برقراری روابط با کشورهای گوناگون است. نظریهٔ واقع‌گرایی که بیش از دو دهه پس از جنگ جهانی دوم بر سیاست بین‌الملل سایه افکنده است، دارای مفروضه‌هایی است که عبارتند از:

- دولت‌های ملی، بازیگران اصلی نظام‌های دولت‌محور هستند؛

- سیاست داخلی را می‌توان آشکارا از سیاست خارجی تفکیک کرد؛
- سیاست بین‌المللی، کشمکشی بر سر قدرت در یک محیط فاقد مرجع برتر مرکزی است؛
- در یک نظام بین‌المللی غیرمتمرکز مرکب از دولت‌هایی که از برابری حقوق با حاکمیت برخوردارند، میان دو دولت ملی به‌لحاظ توانایی‌هایشان، مراتبی به‌صورت قدرت‌های بزرگ‌تر و دولت‌های کوچک‌تر وجود دارد (Ranjbar, 1999, 36).

در بینش واقع‌گرایانه، قدرت و منافع ملی، دو عنصر محوری به‌شمار می‌آیند. از این دیدگاه، بازیگر خردمند، کسی است که پیوسته در پی ارتقای منافع خود باشد. طیف مفهومی این منافع، گسترده است و عوامل مادی و نیز معنوی را دربر می‌گیرد. به‌بیان روشن‌تر، هم حراست از قلمرو و هم حفظ شئون و حیثیت و حریم ارزش‌ها از مفروضات آن است. در اینجا، قدرت و منافع، در عرض یکدیگر قرار می‌گیرند و رفتار عقلانی این‌گونه است که هم‌زمان و پیوسته در راستای ارتقای آن‌ها باشد. برای واقع‌گرایان، عمل سیاسی، متکی به جزم و احتیاط و شناخت واقع‌بینانهٔ محیط ملی و بین‌المللی است.

دیدگاه‌های گوناگون مطرح‌شده در چارچوب مکتب واقع‌گرایی، دربارهٔ سیاست بین‌الملل باورهای مشترکی دارند که محور اصلی باورهای یادشده این است که دولت‌ها ذاتاً در پی کسب هرچه بیشتر قدرت هستند و دلیل بروز چنین شرایطی، ماهیت خطرناک و هرج‌ومرج‌آمیز جهانی است که در آن به‌سر می‌برند؛ بنابراین، یکی از وجوه اندیشهٔ معطوف به قدرت این است که در عرصهٔ سیاست بین‌الملل، توانایی هر دولتی به قدرت آن بستگی دارد. نظریهٔ واقع‌گرایی، از این هم فراتر رفته و ادعا می‌کند که موفقیت هر دولتی، در گرو این است که کسب قدرت را هدف محوری و فوری خود قرار دهد؛ زیرا، دولت‌ها تنها به‌وسیله قدرت می‌توانند از خود محافظت کرده و رفاه اتباعشان را افزایش دهند (Dougherty & Pfaltzgraff, 1993, 240-247).

به‌نظر واقع‌گرایان، با توجه به اهمیت قدرت نظامی در سیاست خارجی، ماهیت قدرت نظامی و توزیع آن میان دولت‌ها، یکی از مهم‌ترین عوامل تعیین‌کنندهٔ سیاست بین‌الملل خواهد بود. این همان چیزی است که در نظریهٔ واقع‌گرایی از آن با عنوان «سیاست توازن» قدرت یاد می‌شود. واقع‌گرایان این فرض را مطرح می‌کنند که چشم‌انداز ایجاد تحولی آشکار و بنیادین در نظام بین‌المللی، چندان نویدبخش نیست. آنان بر این نظرند که قدرت، پدیده‌ای چندبعدی و دارای هردو مؤلفهٔ نظامی و غیرنظامی است. نظریه‌پردازان واقع‌گرا، چارچوب‌هایی را برای دسته‌بندی عناصر قدرت ملی تدوین کرده‌اند. این‌گونه توانایی‌ها، نه‌تنها نیروهای نظامی، بلکه سطوح فناوری، جمعیت، منابع طبیعی، عوامل جغرافیایی، شکل حکومت، رهبری

سیاسی، راهبرد و ایدئولوژی را نیز دربر می‌گیرند (Dougherty & Pfaltzgraff, 1993, 142).
بیشتر نویسندگان واقع‌گرا در این مورد هم‌نظرند که موقعیت مکانی یک دولت بر توانایی‌های ملی و سخت‌گیری سیاست خارجی آن تأثیر می‌گذارد. جغرافیا، به گزینه‌های موجود برای دولت‌ها شکل می‌بخشد و بر انتخاب‌های ممکن در عرصهٔ سیاست خارجی، محدودیت‌های غالباً سختی اعمال می‌کند. برخی دولت‌ها به‌دلیل جغرافیای خاص خود، در برابر غلبهٔ بیگانگان آسیب‌پذیرتر از دیگرانند و برخی دیگر به‌لحاظ راهبردی، مواضع جغرافیایی مهم‌تری را دراختیار دارند. به‌نظر واقع‌گرایان، دسترسی به آبراه‌های مهم و میزان بی‌حفاظ یا محفوظ بودن کشور در برابر دشمنان خارجی بر اثر شکل مرزهایش، بر سیاست خارجی آن دولت تأثیر می‌گذارد. واقع‌گرایان فرض می‌کنند که اصول انتزاعی اخلاقی را نمی‌توان در مورد اقدامات سیاسی مشخصی به‌کار بست. دولتمردان در محیط بین‌المللی‌ای فعالیت می‌کنند که به‌سبب فقدان نهادهای سیاسی مقتدر، نظام‌های حقوقی، و معیارهای پذیرفته‌شدهٔ عمومی برای رفتار، با محیط داخلی کشورها متفاوت است. از دیدگاه واقع‌گرایی، بین دولت‌ها، هماهنگی منافع وجود ندارد و تنها چیزی که بر روابط آن‌ها حاکم است، قدرت و منافع ملی است (Seifzadeh, 1991, 106).
از دیدگاه واقع‌گرایی، روابط بین کشورها، مبتنی‌بر ستیزه‌ای پیوسته است که به جنگ تمام‌عیار می‌انجامد. براین‌اساس، در روابط بین کشورها، جنگ، مسئله‌ای عادی به‌شمار می‌آید؛ زیرا، این تضاد همیشگی در میان کشورهای گوناگون، بدون وجود زمینه‌های همکاری، جنگ را به مسئله‌ای عادی و طبیعی و حتی گاهی، ضروری تبدیل می‌کند (Seifzadeh, 1991, 107). عدهٔ دیگری از واقع‌گرایان، امنیت را هدف اولیهٔ سیاست خارجی می‌دانند. *شرمان*، بر این نظر است که اگر امنیت کشوری تضمین نشده باشد، امید به بقا، امری بیهوده است و اگر کشوری نتواند امنیت مطلوب را پدید آورد، چگونه خواهد توانست به هدف‌های دیگر خود، ازجمله تأمین رفاه اتباع خویش، دست یابد (Seifzadeh, 1995, 60).

۳. روش پژوهش

روش به‌کاررفته برای انجام پژوهش حاضر، روش ردیابی فرایند است. ردیابی فرایند[۱] شیوه‌ای است که در آن تحلیلگر کیفی تلاش می‌کند، سازوکارهای علّی‌ای را مشخص کند که متغیر تبیینی را به یک پیامد یا معلول، پیوند می‌دهند. روش ردیابی فرایند برای شناسایی مجموعه‌علت‌هایی که به‌شکل زنجیره‌ای از سازوکارهای علّی بین یک متغیر مستقل (متغیرهای مستقل) و نتیجهٔ متغیر وابسته است، تلاش می‌کند.

---

۱. Process Tracing

تجزیهٔ روابط علت و معلولی به پیوندهای خردتری که برای پژوهشگر قابل‌مشاهده باشد، از کارویژه‌های اصلی ردیابی فرایند به‌شمار می‌آید (Taliban, 2008, 96).

در مورد تحلیل جایگاه ایران در سیاست خارجی چین، به‌کارگیری این روش، معطوف به بیان جزئیات رویدادهای بین‌المللی و سیاست جهانی‌ای بوده که سبب تدوین و تنظیم سیاست خارجی چین در قبال ایران شده است. این روش، در مطالعات موردی انجام‌شده در پژوهش‌های کیفی، بر این پیش‌فرض استوار است که مطالعهٔ تبیینی یک پدیدهٔ خاص (سیاست خارجی چین) نیازمند درک فرایند وقوع و ردیابی توالی علّی مجموعه‌رویدادهایی است که در پی هم رخ داده‌اند. به‌این‌ترتیب، برای تبیین یک رویداد خاص باید آن را در یک پیوستار علّی درنظر گرفت و مراحل گوناگونی را که پشت‌سرهم رخ داده‌اند، مشخص کرد. این روش نشان می‌دهد که سازوکارهای مشخصی سبب تصمیم‌گیری رهبران چین در سطح نظام بین‌الملل و ازجمله روابط ایران شده است که این روند، علت اهمیت یافتن ایران برای چین در پی مجموعه‌رویدادهای منطقه‌ای و بین‌الملل به‌شمار می‌آید.

٤. اصول سیاست خارجی چین

اصول دیرینهٔ سیاست خارجی چین در چارچوب پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز خلاصه شده است: احترام متقابل به حاکمیت و تمامیت ارضی، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، برابری و منافع متقابل، و همزیستی مسالمت‌آمیز. رهبران چین در سال ۱۹۵۴ و در چارچوب یک دولت کمونیستی، در تلاش بودند به کشورهای غیرکمونیست آسیا نزدیک شوند تا به آن‌ها اطمینان دهند که چین در امور داخلی آنان مداخله نخواهد کرد. باوجود تغییرات ایجادشده در محیط بین‌المللی و سیاست‌های چین، اصول پنج‌گانه همچنان به‌گونه‌ای مفید عمل می‌کنند. آن‌ها جایگزینی را برای خوانش آمریکایی از نظم جهانی ارائه می‌دهند؛ خوانشی که در آن، رژیم‌ها و نهادهای بین‌المللی که بیشتر بازتاب‌دهندهٔ منافع و ارزش‌های ایالات‌متحده هستند، حقوق دولت‌های مستقل را برای توسعه و فروش سلاح‌های کشتار جمعی، سرکوب مخالفان و نقض حقوق بشر، محدود می‌کنند؛ سیاست‌های اقتصادی مرکانتیلیستی‌ای که با تجارت آزاد تداخل دارند و به محیط زیست آسیب می‌رسانند (Nathan, 2012, 1).

طرح جایگزین چین برای جهان، بر حاکمیت یکسان و تعرض‌ناپذیر همه دولت‌های بزرگ و کوچک، غربی و غیرغربی، غنی و فقیر، دموکراتیک و اقتدارگرا تأکید می‌کند که هریک نظام خود را آن‌گونه که صلاح می‌داند، اداره می‌کند؛ خواه روش‌هایش همسو با استانداردهای غربی باشد. یا نباشد. اصطلاح مورداستفادهٔ چینی‌ها برای چنین نظامی، نظام «چندقطبی» است. چین از طریق مشارکت‌های راهبردی، با

تشویق چندقطبی و ضدهژمونیسم، محیط مساعدی را برای ظهور خود ایجاد می‌کند. هدف از مشارکت راهبردی، انتقال این پیام است که روابط بین دولت‌ها نباید تحت تأثیر تفاوت در ارزش‌ها، نهادها، شکل حکومت، یا نظام اجتماعی باشد. هر دولتی باید اجازه داشته باشد که مسیر توسعه و نظام سیاسی ـاجتماعی خود را بدون دخالت خارجی، تعیین کند (Zhongping & Jing, 2014, 14).

اصول پنج‌گانه، توضیح می‌دهد که چرا آمریکا نباید ارزش‌های خود را به کشورهای ضعیف تحمیل کند؛ بنابراین، ایدهٔ اصلی پشت اصول پنج‌گانه، همان‌گونه که چین امروز تفسیر می‌کند، حاکمیت است (اینکه یک کشور، حق دخالت در امور داخلی کشور دیگر را ندارد). بیان اخیر این ایده، مفهوم «ساخت جامعه‌ای از آیندهٔ مشترک برای نوع بشر» است که توسط رهبر چین، شی‌جین‌پینگ مطرح شده است. این ایده، به‌این‌معناست که همهٔ کشورها دارای حاکمیت برابر هستند؛ آن‌ها باید امور جهانی را به‌گونه‌ای مشترک و دموکراتیک مدیریت کنند، نه از طریق دیکته‌های قدرتمندترین کشورها. کشورها باید در «همکاری بردبرد» برای «ساختن جهانی از رفاه مشترک» شرکت کنند و با موضوع تنوع تمدن‌ها، نه به‌عنوان «منبعی برای درگیری‌های جهانی، بلکه به‌عنوان موتور محرکهٔ پیشرفت تمدن‌های بشری رفتار کنند». مانند گذشته، پیشنهاد چین در تضاد با آنچه این کشور به‌عنوان سیاست خارجی اجباری و منفعت‌طلبانهٔ ایالات متحده تعقیب می‌کند، درنظر گرفته شده است. اگرچه چین به کشوری پیشرفته و ثروتمند تبدیل شده است، اما همچنان خود را یک کشور جهان‌سومی می‌داند که در کنار کشورهای درحال‌توسعه قرار دارد و خود را با هیچ قدرت بزرگی همسو نمی‌کند. سخنگویان چین می‌گویند که کشورشان به‌دنبال صلح است تا بتواند بر توسعه، تمرکز کند (Garver, 2016, 548–550).

موضع مقامات چینی در برابر بسیاری از اختلافات در سراسر جهان این است که باید با مذاکرات صلح‌آمیز حل شوند. این دیدگاه آن‌ها در مورد جنگ در افغانستان، مبارزه بین اسرائیل و اعراب، رقابت بین کره شمالی و جنوبی، و درگیری‌های قومی در شرق اروپا و آفریقا بوده است. در سازمان ملل، چین اغلب از رأی دادن به قطعنامه‌هایی که تحریم‌ها یا مداخلاتی را برای معکوس کردن تهاجمات، پایان دادن به جنگ‌های داخلی، یا توقف تروریسم الزامی می‌کنند، خودداری می‌کند. رأی منفی این کشور به‌عنوان عضو دائم شورای امنیت، به‌منزلهٔ حق وتو خواهد بود و کشورهای طرفدار مداخله را خشمگین می‌کند. چین با رأی ندادن یا دادن رأی ممتنع اجازه داده است که چندین مداخله، بدون تغییر تعهد خود به عدم مداخله انجام شود. البته، این اصول اخلاقی بیان‌شده به‌این‌معنا نیست که سیاست خارجی چین تنها ایده‌آلیستی است، بلکه در بیشتر موارد، اصول اعلام‌شده، متناسب با نیازهای راهبردی این کشور است؛

به‌ویژه در مکان‌های نسبتاً دور از چین، مانند خاورمیانه، آفریقا، و آمریکای لاتین، چند اصل ساده بیشتر بازتاب‌دهندهٔ منافع چینی‌ها هستند. مخالفت با مداخلهٔ قدرت‌های بزرگ و دفاع از حاکمیت و برابری دولت‌ها، نه‌تنها اندیشه‌ای بلندپایه است، بلکه نشان‌دهندهٔ منافع ملی چین در مناطقی است که خودش قصد دخالت در آن‌ها را ندارد (Larson, 2020, 171-175).

۵. دلایل شکل‌گیری روابط ایران و چین

• **مخالفت با نظم بین‌المللی و جهان تک‌قطبی**: دیدگاه‌های مشابه دربارهٔ امور جهانی و منافع متقابل، زمینه‌ساز همکاری چین و ایران شده است. امروزه این واقعیت که دو کشور، روابط دوجانبهٔ خود را به یک مشارکت راهبردی جامع ارتقا داده‌اند، نشان می‌دهد که روابط آن‌ها نیز در اولویت قرار گرفته است. اما درحالی‌که ارادهٔ سیاسی دو طرف برای تقویت همکاری وجود دارد، موانع قابل‌توجهی نیز بر سر راه انجام این کار وجود دارد. ایالات متحده یک مخرج مشترک مهم برای دو کشور است. درواقع، روابط چین و ایران؛ ریشه در همکاری عمل‌گرایانه در زمینه‌های مشابه و همپوشانی دارد، اما در سال‌های اخیر به روابط و مشارکتی تبدیل شده است که آشکارا، مخالف نظم بین‌المللی به‌رهبری ایالات متحده است. درحالی‌که همواره یک عنصر آشکارا ضدآمریکایی در این رابطه وجود داشته است، این پویایی به‌این‌دلیل برجسته‌تر شده است که چین با قاطعیت بیشتری خود را به‌عنوان جایگزینی برای رهبری جهانی ایالات متحده معرفی می‌کند. براین‌اساس، نخبگان چینی و ایرانی، بارها از نظم بین‌المللی به‌رهبری ایالات متحده انتقاد کرده‌اند، که هردو کشور آن را ناعادلانه، «تک‌قطبی»، و تهدیدکنندهٔ منافع خود می‌دانند. براین‌اساس، ایران، چین را تنها قدرت جهانی‌ای می‌داند که از توانایی حمایت دیپلماتیک در برابر فشارهای ایالات‌متحده برخوردار است (Xiyue, 2020, 1).

• **ویژگی‌های مشترک تاریخی**: ایران و چین، ویژگی‌های مشترکی دارند که سبب تقویت همکاری بین آن‌ها می‌شود. هردو کشور، وارث امپراتوری‌های بزرگ هستند و لفاظی رسمی مشترک آن‌ها نشان می‌دهد که روابط آن‌ها به دوران باستان بازمی‌گردد. این ادعایی اغراق‌آمیز نیست؛ زیرا، از مدت‌ها پیش و در زمان امپراتوری‌های باستانی، تجارت بین چین و ایران در زمان تأسیس جادهٔ ابریشم، توسط سلسلهٔ هان در قرن اول پیش از میلاد آغاز شد(Vatanka, 5 September 2019).

• **موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی ایران**: از دیدگاه پکن، ایران کشوری جذاب برای همکاری است. این کشور، دارای ذخایر عظیم نفت و گاز طبیعی است و بازار روبه‌رشدی را برای شرکت‌های چینی فراهم می‌کند. همچنین، پکن، موقعیت جغرافیایی ایران را به‌عنوان یک منفعت راهبردی

برای تأمین امنیت مسیرهای تجاری مهم می‌داند و با توجه به وضعیت ژئوپلیتیکی ایران در خاورمیانه، تهران را خارج از قلمرو متحدان آمریکا قرار می‌دهد؛ بنابراین، به ایران اجازه می‌دهد که راحت‌تر به‌سوی حوزهٔ منافع چین حرکت کند. افزون‌بر روابط مهم اقتصادی، رهبران ایران، چین را به‌عنوان یک شریک راهبردی درنظر می‌گیرند که می‌تواند به آنان کمک کند تا نفوذ آمریکا را در سطوح جهانی و منطقه‌ای خنثی کنند. ایران احساس می‌کند که توسط ایالات متحده و متحدانش در منطقه و در نزدیکی مرزهایش احاطه شده است؛ بنابراین، فعالیت روبه‌گسترش چین در خاورمیانه را یک تحول مثبت به‌شمار می‌آورد (Harold & Nader, 2012, 5).

٦. راهبردهای چین در قبال ایران

چین، دارای جمعیتی حدود ۱ میلیاردوسیصد میلیون نفر است و در عرصهٔ سیاست خارجی خود، راهبردهای خاص و متنوعی را دنبال می‌کند (Tabatabai, 2011, 175). چینی‌ها، خواهان استقرار نظام چندقطبی و تقویت نقش بازیگری خود در این نظام هستند (Asgari, 2007, 12). آنان در برابر هر منطقه و کشوری، یک رویکرد خاص دارند و به‌همین‌منظور از راهبردهای گوناگون بهره می‌گیرند. دراین‌میان، سه راهبرد بیش از راهبردهای دیگر چین در مورد ایران نمود دارد که عبارتند از: راهبرد گسترش همکاری‌های اقتصادی، راهبرد شکست، و راهبرد انحراف. راهبرد نخست، تا پیش از سال ۲۰۱۳ دنبال شده و دو راهبرد دیگر، پس‌ازآن، توجه چینی‌ها را به خود جلب کرده است. ایران، اکنون به‌عنوان بخش مهمی از رویکرد راهبردی کلی چین به امور جهانی عمل می‌کند؛ رویکردی که برپایهٔ درک مارکسیست‌ـلنینیستی ارتدوکس از پویایی قدرت بین‌المللی تعیین می‌شود.

٦-١. راهبرد توسعهٔ همکاری‌های اقتصادی[1]

چین، پیش و پس از فروپاشی نظام دوقطبی، سیاست خارجی خود را برپایهٔ تقویت همبستگی و همکاری با کشورهای پیشرفتهٔ دیگر بنا نهاده است تا ازاین‌طریق، به‌طور هم‌زمان از بلوک‌بندی علیه خود جلوگیری کرده و زمینهٔ چندقطبی‌سازی ساختار نظام بین‌الملل را آماده و محیط را برای رشد و توسعهٔ اقتصادی خود مساعد کند؛ بنابراین، در راهبرد کلان سیاست خارجی چین، گسترش روابط با قدرت‌های بزرگ و ایجاد میزانی از هماهنگی با نظام بین‌الملل، از اولویت‌های اساسی این کشور بوده است؛ اولویت‌هایی که روابط آن را با کشورهایی مانند ایران، دچار محدودیت می‌کند. درهمین‌راستا و به‌موازات توسعهٔ اقتصادی چین،

---

۱. Strategy for Development of Economic Cooperation

سطح روابط این کشور و همچنین، همسویی آن با قدرت‌های بزرگ نیز افزایش یافته است؛ بنابراین، می‌توان ادعا کرد که خاورمیانه به‌طور عام و ایران به‌طور خاص، یکی از مهم‌ترین این موضوعات بوده و چین نیز چاره‌ای جز نشان دادن سطحی از همراهی و همکاری با این قدرت‌ها ندارد (Alami, April 4, 2011). چین، ایران را تنها بخشی از راهبرد بزرگ‌تر تعامل جهانی و توسعهٔ اقتصادی می‌داند و همهٔ تخم‌مرغ‌های خود را در یک سبد قرار نمی‌دهد (Figueroa, 17 January 2022).

با وقوع انقلاب اسلامی و تغییر رویکرد چین با سیاست درهای باز، ایران به منبع مهم انرژی برای خدمت به صنایع درحال‌رشد و جمعیت درحال‌افزایش چین تبدیل شده بود. افزون‌براین، ایران، مسیرِی برای نفوذ در خلیج فارس بود؛ بنابراین، در طول چهار دهه، روابط آن‌ها در سه مرحله تکامل یافت: همکاری نظامی در طول جنگ ایران و عراق (دههٔ ۱۹۸۰)، همکاری در حوزهٔ انرژی (دههٔ ۱۹۹۰) با صنعتی‌شدن سریع چین، و تجارت نفت که تحریم‌ها را به‌چالش کشید. اما در همین برهه، رویکرد چین تنها مبتنی‌بر گسترش همکاری‌های اقتصادی بود و درهمین‌راستا، درحالی‌که به ایران سلاح می‌فروخت، سه‌برابر فروش سلاح به ایران را نیز به دولت عراق تحویل می‌داد تا ارز خارجی تولید شود (Yacoubian, 11 September 2019).

بنابراین، در برخی دوره‌ها، رویکرد چین (در مورد خاورمیانه و ایران) کم‌وبیش متأثر از سیاست‌های آمریکا بوده است و باوجود تلاش برای اتخاذ مواضع مستقل، نتوانسته است از همسویی با سیاست‌های امریکا (به‌دلیل حجم روابطش با این کشور در زمینه‌های گوناگون سیاسی، اقتصادی، و فنی) اجتناب کند. درواقع، چین از کارت ایران برای بازی با غرب استفاده کرده و اقدام به بده‌بستان کرده است. مواضع چین در مورد پروندهٔ هسته‌ای ایران، ارجاع آن به شورای امنیت، تصویب قطعنامه‌های شورای امنیت، و محدودسازی روابط اقتصادی با ایران در پی تصویب تحریم‌ها، نمونه‌هایی از همراهی چینی‌ها با نظام بین‌الملل و عدم همکاری با ایران بوده‌اند که این کشور در راستای منافع ملی خود انجام داده است (Barzegar & Hosseini, 2011, 73).

چین در دورهٔ پسامائو و به‌ویژه پس از جنگ سرد، از سیاست‌های مبتنی‌بر ایدئولوژی فاصله گرفته و یک سیاست کاملاً عمل‌گرایانه را برپایهٔ کسب بیشترین سود اقتصادی درپیش گرفته است؛ به‌همین‌دلیل در کنار ایران، به پاکستان نیز اهمیت می‌دهد و به‌منظور فراهم‌سازی زمینه‌های ارتباط خشکی با اروپا و بهره‌برداری از راهرو شمال-جنوب، حضور فعالانه‌ای در بندر گوادر دارد (Tadbir Eghtesad Research Institute, 2015, 10).

چین همسو با راهبرد کلان خود، ثبات و همکاری در روابط با امریکا و قدرت‌های بزرگ را گزینهٔ برتر

می‌داند و تلاش می‌کند خود را به‌عنوان «سهام‌دار مسئول» در نظام بین‌الملل نشان دهد. طبیعی است که سهام‌دار مسئول در نظم غرب‌محور نمی‌تواند با کشورهایی که غرب آن‌ها را تهدید به‌شمار می‌آورد، روابط ویژه‌ای برقرار کند؛ بنابراین، می‌توان گفت که روابط همکاری‌جویانهٔ چین با قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه قدرت‌های غربی، و به‌خصوص امریکا، محدودیت‌های مهمی برای روابط ایران و چین ایجاد می‌کند (Mazar et.al, 2019, 20-25).

چین پس از دستیابی به موفقیت‌های اقتصادی، راهبرد خود را براین‌مبنا استوار کرد که بتواند با رقیبان و دشمنان خود مقابله کرده و این توانایی را به بیرون از مرزهای کشورش انتقال دهد. درهمین‌راستا، تسلط بر دریاها در خارج از مرزها به یکی از اولویت‌های این کشور تبدیل شده است. چین، در این راهبرد برای مقابله با تهدیدات خارجی، تقویت بنیان‌های اقتصادی کشور را در دستورکار قرار داد و حجم عظیمی از مبادلات و مناسبات را با مناطق مختلفی از جهان، به‌ویژه خلیج فارس و خاورمیانه، آغاز کرد (PourNajafi & Shariati, 2015, 153-154). برون‌گرایی چین و تلاش این کشور برای ورود به حوزهٔ قاعده‌نویسی منطقه‌ای، این کشور را بیش‌ازپیش به داشتن «متحدان راهبردی»، ازجمله جمهوری اسلامی ایران، وادار می‌کند.

۶-۲. راهبرد شکست[1] (جایگاه ایران در برنامهٔ ابتکار کمربند و راه)

راهبرد شکست حکومت چین، الهام‌گرفته از یکی از اصول اصلی لنینیسم است (نظریهٔ ضعیف‌ترین حلقه‌های سرمایه‌داری بین‌المللی). به‌گفتهٔ لنین، نیروهای بین‌المللی ضدکمونیسم از آغاز قرن بیستم، زنجیرهٔ کاملی از کشورها و مناطق سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهند. برخی از حلقه‌های این زنجیره، مانند ایالات‌متحده و بریتانیا، قوی بوده و پیشرفته‌ترین دموکراسی‌های سرمایه‌داری صنعتی به‌شمار می‌آیند؛ اما حلقه‌های دیگر، مانند حلقه‌های کمترتوسعه‌یافتهٔ جهان، ضعیف‌ترین حلقه‌های سرمایه‌داری بین‌المللی هستند. براساس نظریهٔ شکست، کمونیست‌ها باید ابتدا بر شکستن ضعیف‌ترین حلقه‌های دشمن تمرکز کنند. آخرین تکرار راه‌حل‌های شکست لنینیستی حکومت چین، اقدامی بلندپروازانه به‌نام «ابتکار کمربند و راه» است. این ابتکار، توسط دبیرکل حزب کمونیست، شی‌جین‌پینگ، طراحی شد و در سال ۲۰۱۳ به‌تصویب حزب رسید تا از کنترل بر مناطقی خارج شود که کمترین تأثیرپذیری را از قدرت‌های پیشرو ضدچین دارند (Maochun Yu, 15 June, 2021).

---

۱. Strategy of Breakout

این طرح درصدد اتصال آسیا با آفریقا و اروپا از طریق شبکه‌های زمینی و دریایی با هدف بهبود یکپارچگی منطقه‌ای، افزایش تجارت، و تحریک رشد اقتصادی بوده و پنج اولویت اصلی را تعریف می‌کند: هماهنگی سیاست، اتصال زیرساخت، تجارت بدون‌مانع؛ ادغام مالی، و ارتباط مردمی. طرح چین با سرمایه‌گذاری در توسعه زیرساخت‌ها برای بنادر، جاده‌ها، راه‌آهن، و فرودگاه‌ها، و همچنین، نیروگاه‌ها و شبکه‌های مخابراتی همراه بوده است و اکنون بر «سرمایه‌گذاری با کیفیت بالا»، به‌عنوان نمونه، تسریع تأمین مالی طرح، ابزارهای کاهش ریسک، و تأمین مالی سبز تأکید می‌کند. طرح کمربند ـراه سازوکاری قوی برای تجارت دوجانبهٔ چین با شرکای این طرح است که ۱۳۸ کشور را دربر می‌گیرد. بااین‌حال، هدف چین، بسیار فراتر از توسعهٔ زیرساختی است. درواقع، این کشور با ایجاد این ابتکار در پی توسعهٔ بازاری گسترده و وابسته به چین، افزایش قدرت اقتصادی و سیاسی و ایجاد شرایط مناسب برای چین به‌منظور ایجاد یک اقتصاد با فناوری بالا است (Chatzky & McBride, 28 Januray 2020).

سه عامل در شکل‌گیری این طرح نقش داشته‌اند؛ نخستین عامل، رقابت چین با ایالات متحده است. بیشترین تجارت بین‌المللی دریایی چین از طریق تنگهٔ مالاکا در سواحل سنگاپور انجام می‌شود که متحد اصلی ایالات‌متحده است. این ابتکار، یکی از تلاش‌های چین برای ایجاد مسیرهای تجاری امن‌تر با هدف وابستگی متقابل کشورهای عضو به اقتصاد چین و افزایش نفوذ اقتصادی و سیاسی این کشور است. دومین عامل، میراث بحران مالی سال ۲۰۰۸ برای چین است که طی آن، بازار این کشور اشباع شد و این طرح، بازار جایگزینی را برای شرکت‌های بزرگ دولتی چینی در خارج از مرزهای این کشور فراهم کرد. سومین عامل، حمایت از کسب‌وکارها و پویایی و تحرک اقتصاد استان‌های مرکزی این کشور بود که از مناطق ساحلی عقب مانده بودند (Jie & Wallace, 13 September 2021).

نفوذ فزایندهٔ چین، همراه با ابتکار کمربند و جاده، پیامدهای راهبردی فراوانی دارد؛ زیرا، پکن در پی پیوند دادن منافع اقتصادی، ژئواستراتژیک، و امنیتی خویش است. این شرایط، در هیچ کجا مشهودتر از روابط این کشور با ایران نیست؛ زیرا، به چین کمک می‌کند تا نقاط موردعلاقهٔ خود را افزایش داده و خاورمیانه، آسیای مرکزی، و جنوبی را به یکدیگر پیوند دهد. همچنین، با توجه به اینکه جمعیت آن، همچنان با چالش‌های مالی و بهداشت عمومی دست‌وپنجه نرم می‌کند، روابط با ایران، یک عامل تسهیل کننده و فرصت مناسب برای وضعیت وخیم اقتصادی‌اش است که در اختیار چین قرار می‌گیرد و این کشور را تا حدودی بی‌نیاز می‌سازد(Hamrah & Eliasen, December 04, 2021).

طرح پکن از همان ابتدا با استقبال گرم تهران روبه‌رو شد. این طرح که چین را از طریق مجموعهٔ گسترده و

جاه‌طلبانهٔ مسیرهای تجاری زمینی و دریایی در سراسر اوراسیا و دریاهای مجاور با بازارهـای جهـانی پیونـد می‌دهد، سبب قرار گرفتن ایران در مرکز برنامه‌های جهانی چین شده اسـت. درحالی‌کـه قـرار اسـت ده‌هـا مجموعه در این طرح شرکت کنند (برپایهٔ برخی محاسبه‌ها بین ۵۰ تا ۶۵ شرکت)، ایـران، یکـی از اجـزای کلیدی آن به‌شمار می‌آید که برآورد می‌شود درمجموع، حدود ۱ تریلیون دلار در یک دورهٔ زمانی ۱۰ تـا ۱۵ ساله، هزینه داشته باشد. جغرافیای طبیعی ایران، آن را به تنها پل بادوام از دریاهای جهان بـه کشـورهای محصور در خشکی آسیای مرکزی (بازاری حدود ۶۵ میلیون نفـر) و سـه ایالـت قفقـاز جنـوبی (ارمنسـتان، آذربایجان، و گرجستان) تبدیل کرده است. افزون‌براین، نمی‌توان تعهد چین برای تبـدیل شـدن بـه قـدرت اقتصادی و سیاسی برتر در قلب اوراسیا را دست‌کم گرفت. ایران، تضمین بسیار مناسبی را برای تسلط چین بر آسیای مرکزی (در برابر گزینه‌های جایگزینی که ممکن اسـت در آینـده ظهـور کننـد)، فـراهم می‌کنـد (Fazl-e-Haider, 2019, 16-19).

درحال‌حاضر، آسیای مرکزی، سه خروجی به بازارهای جهانی دارد: شرق از طریق چین، جنـوب از طریـق ایران، و غرب از طریق روسیه. اجرای موفقیت‌آمیز طرح کمربند و راه، امکان کنترل دوفاکتوی چین را بـر دو مورد از سه خروجی فراهم می‌کند. قزاقستان در میان پنج کشـور آسـیای مرکـزی، در ارتبـاط بـا ایـران پیشتاز بوده و حلقهٔ پیوند به بازارهای جهانی از طریق بنادر ایران است. در دسامبر ۲۰۱۴، یک خط ریلی بـه طول ۹۲۵ کیلومتر از قزاقستان به ترکمنسـتان و به‌سـمت ایـران افتتـاح شـد. از منظـر ژئـوپلیتیکی، گسـترش روابط ایران و چین بر عزم پکن برای دور زدن و مقابله با فشارهای ایالات‌متحده مبتنـی اسـت و *وانـگ‌یی*، مشاور دولتی و وزیر امور خارجهٔ چین در آخرین سفر خود به ایران، با تأیید این موضوع، گفت کـه چـین پیوسته با تحریم‌های غیرمنطقی و یکجانبه مخالفت خواهد کرد (Al-Qahtani, August 09, 2021).

طرح چینی‌ها برای ایرانی‌ها، ابهام‌هایی را نیز ایجاد کـرده اسـت. یکـی از بزرگ‌تـرین طرح‌هـای زیربنـایی ایران در دههٔ اخیر، توسعهٔ بندر چابهار در سواحل اقیانوس هند بوده است؛ درحالی‌که چین در ایـن مـدت، سرمایه‌گذاری هنگفتی برای اجرای طرح رقیب آن، یعنـی بنـدر گـوادر پاکسـتان، انجـام داده و در طـرف دیگر، هند به‌عنوان رقیب این کشور، بیشترین سرمایه‌گذاری را بـه‌عنوان شـریک ایـران در توسـعهٔ چابهـار داشته است. در کنار هند، ژاپن نیز به‌منظور تقویت روابط با ایران، دراختیار گرفتن بازار مصرف، و استفاده از خاک ایران به‌عنوان گذرگاهی به بازارهای آسیای مرکزی، به سرمایه‌گذاری در چابهار علاقه‌مند اسـت (Khetran, 2018, 50-51). باوجوداین، چنین تضاد منافعی، مـانعی بـرای اجـرای بخـش ایرانـی برنامـه‌های پکن در طرح کمربند و راه ایجاد نمی‌کند. افزون‌براین، پکن به ایـران و آسـیای مرکـزی نـه‌تنها از دریچـهٔ

اقتصادی، بلکه از منظر امنیتی نیز نگاه می‌کند. پکن در نزدیکی مناطق غربی نسبتاً توسعه‌نیافته و اغلب دارای مشکلات امنیتی، آسیای مرکزی را در کنار خود دارد که باید از نزدیک در حوزهٔ سلطهٔ اقتصادی و سیاسی چین ادغام شوند (Ekstrom and Aliasgary, 21 October 2021).

چین درحال‌حاضر، جایگزین روسیه، به‌عنوان شریک تجاری اصلی منطقه شده است و اکنون انتظار می‌رود همکاری‌ها در این منطقه بر مسائل امنیتی متمرکز شود. زیرساخت‌های نهادی‌ای نیز برای تسهیل چنین حرکت‌هایی وجود دارد که مهم‌ترین آن‌ها، سازمان همکاری شانگهای است. رهبران چین و آسیای مرکزی، ایران را به‌عنوان یک شریک امنیتی گریزناپذیر، و شاید درعین‌حال مطلوب، به‌شمار می‌آورند. دلیل چنین نگرشی، تنها جغرافیای ایران نیست. آنان ایران را به‌عنوان یک بازیگر غیرتهدیدآمیز در یک عرصهٔ کلیدی، یعنی صدور انقلاب و ایدئولوژی اسلامی، به‌شمار می‌آورند. این امر، مورداستقبال کشورهای آسیای مرکزی و چین است؛ بااین‌حال، چینی‌ها نگرانی فراوانی در مورد نقش کشورهای سنی به‌عنوان سکوی پرتابی برای تبلیغ دکترین مذهبی رادیکال در مناطق مسلمان‌نشین خود دارند که به پاکستان و عربستان سعودی مربوط می‌شود؛ اما ترس آن‌ها در مورد ایران صادق نیست. به‌همین‌دلیل، باوجود حجم گستردهٔ تجارت، در عرصهٔ امنیتی، همکاری بسیار محدودی با کشورهای عرب حوزهٔ خلیج فارس داشته است. اخیراً عربستان سعودی و چین برای نخستین‌بار دربارهٔ مبارزه با تروریسم گفت‌وگو کردند و درمقابل، ایران چندین سری گفت‌وگوی امنیتی و دفاعی با چین داشته است (Vatanka, April 26, 2021).

بنابراین، چینی‌ها با اجرای طرح کمربند و راه، چند هدف را به‌طور هم‌زمان پی می‌گیرند که عبارتند از: ۱) تضمین دسترسی به بازارهای آسیایی و اروپایی؛ ۲) برداشتن تکیهٔ چین از دریا به خشکی؛ دلیل چنین اقدامی این است که دریاها (تنگه تایوان، مالاگا، تنگه هرمز، اقیانوس هند) بیشتر زیر سلطهٔ آمریکا است و ممکن است که در این مناطق با آمریکا دچار مشکل شود. ۳) متنوع‌سازی مسیرهای تأمین انرژی (راه، راه‌آهن، لولهٔ نفت و گاز)؛ ۴) دور زدن رقیب سنتی خود که همان هند است؛ ۵) ایجاد توازن راهبردی با روسیه. در بین اهداف یادشده، پیشگیری از گسترش ناتو به شرق، مهم‌ترین هدف از ارائهٔ این طرح است (VerdiNezhad, March 16, 2020). جمهوری اسلامی ایران به‌دلیل اینکه تنها کشور بزرگی است که کمربند و جاده را به هم وصل می‌کند، جایگاه تعیین‌کننده‌ای در این طرح دارد. به‌این‌ترتیب، در طرح کمربند و راه، ایران برای حکومت چین کشوری است که باید به آن دست پیدا کند تا بتواند در مقابل طرح شکست دوام بیاورد و موفق شود.

۶-۳. راهبرد انحراف[1]

چین، هم‌زمان با راهبرد شکست، راهبرد دیگری را نیز در دستورکار قرار داده است که از آن با عنوان «راهبرد انحراف» یاد می‌شود و اکنون در پکن، به یک اقدام دیرینه تبدیل شده است. انحراف، شامل حمایت از همهٔ رژیم‌های ناراضی است که دشمنان سرسخت ایالات‌متحده و متحدانش هستند تا دارایی‌های راهبردی و تمرکز سیاست آمریکا را منحرف کنند و مناطق خارج از چین را، یکی پس از دیگری، به باتلاقی برای ایالات‌متحده تبدیل کنند. چین، دهه‌ها است که در راستای اجرای این طرح، حامی اصلی بسیاری از رژیم‌های مخالف آمریکا بوده است. مخاطبان اصلی طرح یادشده نیز کره شمالی، ویتنام شمالی، کوبا، ونزوئلا، سازمان آزادی‌بخش فلسطین، و البته ایران بوده‌اند. این برخلاف منافع حکومت چین است که شاهد فروپاشی کشورهایی مانند ایران باشد که همراه با یکدیگر درحال مبارزهٔ با ایالات‌متحده هستند. ایالات‌متحده در طول جنگ سرد با اتحاد جماهیر شوروی، با کارت چین بازی کرد و اکنون چین به‌گونه‌ای ماهرانه با کارت ایران علیه ایالات متحده و متحدانش بازی می‌کند. بزرگ‌ترین تجلی کارت ایران برای چین، مشارکت جامع راهبردی چین و ایران است که رئیس‌جمهور آن از تهران خواسته است که این مشارکت را در مقیاسی گسترده تشکیل دهند و نوید سرمایه‌گذاری گسترده در صنایع کلیدی، زیرساخت‌ها، بخش‌های اقتصادی، و مالی ایران را داده است که وابستگی فراوانی به پکن ایجاد می‌کند (Maochun Yu, 15 June, 2021).

ایران و چین، بی‌سروصدا پیش‌نویس همکاری اقتصادی و امنیتی گسترده‌ای را تنظیم کرده‌اند که راه را برای میلیاردها دلار سرمایه‌گذاری چین در بخش انرژی و سایر بخش‌ها باز می‌کند و تلاش‌های آمریکا را برای منزوی کردن دولت ایران به‌دلیل جاه‌طلبی‌های هسته‌ای و نظامی‌اش، کاهش می‌دهد. همچنین، در این سند به موضوع همکاری نظامی عمیق با ایران اشاره شده است که به‌گونه‌ای بالقوه به چین در منطقه‌ای که برای دهه‌ها دغدغهٔ راهبردی ایالات‌متحده بوده است، جای پایی می‌دهد. این سند، خواستار آموزش و تمرینات مشترک، تحقیق و توسعهٔ تسلیحات مشترک، و به‌اشتراک‌گذاری اطلاعات است. در شرایطی که ایالات‌متحده با رکود اقتصادی و ویروس کرونا دست‌وپنجه نرم می‌کرد و به‌گونه‌ای فزاینده در سطح بین‌المللی منزوی شده بود، پکن، ضعف این کشور را احساس کرد. پیش‌نویس توافق با ایران نشان می‌دهد که چین، برخلاف بسیاری از کشورها، احساس می‌کند که در موقعیتی قرار دارد که می‌تواند از ایالات

---

۱. Strategy of Diversion

متحده سرپیچی کرده و به‌اندازه‌ای قدرتمند است که در برابر مجازات‌های آمریکا مقاومت کند (Fassihi & Myers, 11 july 2020). آنان به واشنگتن پیام می‌دهند که چین، دارای نفوذ ژئوپلیتیک گسترده‌ای در خاورمیانه است. یکی از مهم‌ترین عواملی که به درک نفوذ فزایندهٔ چین در خاورمیانه و شمال آفریقا کمک می‌کند، نگرانی از کاهش تعهد ایالات‌متحده به منطقه است که به‌نوبهٔ خود، اهمیت مسئلهٔ ترجیحات چین در خلیج فارس را افزایش می‌دهد (Fulton, 2021, 3).

آنچه همکاری ایران با چین را از دیگران متمایز می‌کند، این است که هم چین و هم ایران، جاه‌طلبی‌های جهانی و منطقه‌ای و روابط تقابلی‌ای با ایالات‌متحده دارند و یک وجه امنیتی در توافق به‌چشم می‌خورد. جنبهٔ نظامی این توافق به ایالات‌متحده مربوط می‌شود؛ همان‌گونه که مانور دریایی مشترک بی‌سابقه ایران، چین، و روسیه در سال گذشته در اقیانوس هند و خلیج عمان، واشنگتن را به‌وحشت انداخت. نفوذ فزایندهٔ چین در شرق آسیا و آفریقا، منافع ایالات‌متحده را به‌چالش کشیده است و خاورمیانه، میدان نبرد بعدی است که پکن می‌تواند در آن، هژمونی ایالات متحده را (این‌بار از طریق ایران) به‌چالش بکشد. این امر به‌ویژه به‌این‌سبب اهمیت دارد که توافق‌نامهٔ یادشده و پیامدهای آن، فراتر از حوزهٔ اقتصادی و روابط دوجانبه است. برای چین، این پیمان می‌تواند به تضمین امنیت انرژی این کشور کمک کند؛ زیرا، خلیج‌فارس، بیش از نیمی از انرژی موردنیاز چین را تأمین می‌کند. روابط چین و ایران به‌ناچار، چشم‌انداز سیاسی منطقه را به‌نفع ایران و چین تغییر می‌دهد و نفوذ آمریکا را تضعیف می‌کند. درواقع، این توافق به چین اجازه می‌دهد که در یکی از مهم‌ترین مناطق جهان نقش بیشتری ایفا کند (Saleh & Yazdanshenas, 9 August 2020).

اگرچه همکاری چین و ایران، دچار محدودیت‌های آشکاری است، اما این دو کشور در ضدیت با آمریکا مشترک هستند. جهت‌گیری سیاسی این دو کشور، پیامدهای بلندمدتی برای منافع واشنگتن در خاورمیانه و هند و اقیانوسیه دارد. نخست و مهم‌تر از همه اینکه اقدامات ایران در خاورمیانه، ایالات‌متحده را به خود مشغول می‌کند و مانع آن می‌شود که تمرکز راهبردی خود را به‌طور کامل به منطقهٔ هند و اقیانوس آرام ـ که ایالات‌متحده از آن با عنوان «تئاتر اولویت» یاد کرده است ـ تغییر دهد. درنتیجه، پکن فرصت‌های بیشتری برای گسترش نفوذ و حضور خود در اقیانوس آرام و هند دارد. ازآنجاکه ایالات‌متحده به حفظ نیروها و سرمایه‌گذاری در خاورمیانه ادامه می‌دهد، کمتر می‌تواند بر اقیانوس هند و اقیانوس آرام تمرکز کند و این شرایط به‌نفع چین خواهد بود (Green & Roth, 2021, 18-19)؛ زیرا، ایالات متحده در این منطقه در پی تقویت موقعیت و اهداف راهبردی خود با همکاری کشورهایی مانند ژاپن و تضعیف و

فرسایش جایگاه چین است (Hudson, 3 June 2019)).

برخی دیگر از مزایای همکاری ایران و چین برای چین عبارتند از: سهم‌یابی چین از یک منبع اصلی نفت (اگرچه ایران، بخش کوچکی از کل واردات نفت چین را تأمین می‌کند)، یافتن بازار خارجی بزرگی برای کالاهای چینی (اگرچه بازاری که نیاز به سرمایه‌گذاری زیادی دارد) و همچنین، پیشرفت واقعی و نمادین به‌سوی تحقق ابتکار کمربند و جاده و گسترش دامنهٔ نفوذ جهانی چین (Figueroa, 6 April 2021). اما وارد کردن ایران به مدار ژئواستراتژیک پکن در سال‌های اخیر، به دلایلی دشوار بوده است و ایران باوجود سودمندی برای پکن، به‌عنوان یک کشور ناراضی، به‌شدت توسط جامعهٔ بین‌الملل، به‌ویژه ایالات‌متحده، تحریم شده است. برنامهٔ جامع اقدام مشترک ۲۰۱۵ (برجام) این محاسبات را تغییر داده و با کاهش تحریم‌های بین‌المللی، راه نجاتی را برای ایران ایجاد کرد. درهمان‌حال، چین، هیچ زمانی را برای جلب نظر ایران از دست نداد. با تزریق گستردهٔ کمک‌های اقتصادی چین و پرداخت‌های تضمین‌شده به‌ازای عرضهٔ تضمینی نفت، ایران کمتر از ارادهٔ جامعهٔ بین‌المللی برای کنار گذاشتن برنامه‌های هسته‌ای خود پیروی خواهد کرد. این اقدام چین، حیلهٔ راهبردی پکن در راستای برنامهٔ انحراف را برآورده می‌کند تا ایالات‌متحده را در باتلاقی عمیق در ایران و احتمالاً کل خاورمیانه گرفتار نگه دارد؛ زیرا، ایران از جبههٔ مقاومت در منطقه حمایت خواهد کرد(Holmquist & Englund, 2020, 9).

۷. تجزیه‌وتحلیل داده‌ها

روابط چین و ایران در درجهٔ نخست، برپایهٔ منافع اقتصادی این کشور، به‌ویژه نیازهای روبه‌گسترش انرژی آن شکل می‌گیرد. افزون‌براین، سیاست چین در قبال ایران، به‌شدت تحت تأثیر رقابت چینی‌ها با ایالات‌متحده است که برپایهٔ دیدگاه بدبینانهٔ بسیاری از تصمیم‌گیرندگان چینی، مبنی‌بر اینکه ایالات‌متحده در پی جلوگیری از رسیدن چین به موقعیت قدرت بزرگ است، در مقابل وابستگی چین به حفظ یک رابطهٔ اقتصادی باثبات با ایالات متحده است (Harold & Nader, 2012, 15).

اگرچه چین از سال ۲۰۰۹ بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران بوده است، اما ایران، یک شریک کوچک برای چین باقی مانده است. حتی در خاورمیانه، عربستان سعودی و امارات متحده عربی در تجارت با چین، جایگاه برتری دارند. براساس گزارش وزارت بازرگانی چین، در اوج تجارت چین و ایران در سال ۲۰۱۴، تجارت این دو کشور ۵۱/۸۵ میلیارد دلار یا ۱/۲ درصد از کل حجم تجارت خارجی چین بود و ازآن‌زمان تاکنون، به‌شدت کاهش یافته است. در همان سال، تجارت چین با عربستان سعودی و امارات، به‌ترتیب ۶۹/۱۵ و ۵۴/۸ میلیارد دلار بود. درمقابل، حجم تجارت چین و ایالات‌متحده در آن سال، ۵۵۵ میلیارد دلار

یا ۱۲/۹ درصد از کل تجارت خارجی چین بود. به‌لحاظ ژئوپلیتیکی، طرح‌های زیربنایی ذکرشده در قرارداد ادعایی، مانند بنادر جاسک و چابهار و همچنین، طرح‌های راه‌آهنی که آسیای مرکزی را به هم متصل می‌کند، درصورت تحقق، مزایای منحصربه‌فردی را برای ایران به‌جای چین به‌همراه خواهد داشت. این واقعیت‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی حکم می‌کند که ایران در محاسبات راهبردی چین، جایگاه بی‌بدیلی نداشته باشد، بلکه تنها یکی از روابطی است که پکن باید در منطقه مدیریت کند. درحالی‌که چین باید عاملی در راهبرد مؤثر ایالات‌متحده در قبال ایران باشد، عاقلانه نیست که فرض کنیم، روابط پکن و تهران اهمیت نامتناسبی دارد (Xiyue, December 18, 2020). بااین‌حال، حتی چنین امتیازهای سخاوتمندانه‌ای، چین را متقاعد نکرده است که ایران را در دایرهٔ متحدان راهبردی خود قرار دهد. در سال ۲۰۲۰، ارزش معاملات تجاری چین با هریک از کشورهای عربستان سعودی، امارات متحده عربی، ترکیه، و اسرائیل، از تجارت این کشور با ایران پیشی گرفت. جمهوری اسلامی با مجموع حجم تجارت ۱۴/۹ میلیارددلاری، چهل‌وسومین شریک تجاری بزرگ چین به‌لحاظ فروش اقلام صادراتی بود (Ziabari, 3 December 2021).

جدول شمارهٔ (۱). مبادلات تجاری ایران و چین در فاصلهٔ سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۲۰ (به میلیارد دلار)

سال	ارزش صادرات	ارزش واردات	حجم تجارت
۲۰۱۰	۱۸/۲۴	۱۱/۰۹	۲۹/۳۳
۲۰۱۱	۳۰/۲۶	۱۴/۸۰	۴۵/۰۶
۲۰۱۲	۲۴/۹۳	۱۱/۶۱	۳۶/۵۴
۲۰۱۳	۲۵/۴۰	۱۴/۳۹	۳۹/۷۹
۲۰۱۴	۲۷/۴۶	۲۴/۳۴	۵۱/۸۰
۲۰۱۵	۱۶/۰۱	۱۷/۸۳	۳۳/۸۵
۲۰۱۶	۱۶/۴۲	۱۴/۸۱	۳۱/۲۳
۲۰۱۷	۱۸/۶	۱۸/۵۸	۳۷/۱۸
۲۰۱۸	۱۴/۰۳	۲۱/۰۹	۳۵/۱۳
۲۰۱۹	۱۳/۴۳۴	۹/۵۹۰	۲۳/۰۲۴
۲۰۲۰	۶/۴۱	۸/۵۱	۱۴/۹۲

منبع: اتاق بازرگانی و صنایع ایران و چین

جدول شمارهٔ (۲). مقایسهٔ حجم صادرات چین به کشورهای رقیب ایران در سال ۲۰۲۱ (به میلیارد دلار)

ردیف	نام کشور	حجم صادرات
۱	عراق	۱۰,۶۹
۲	اسرائیل	۱۵,۳۰
۳	مصر	۱۸,۲۶
۴	پاکستان	۲۴,۲۴
۵	ترکیه	۲۹,۱۵
۶	عربستان سعودی	۳۰,۳۲
۷	امارات متحده عربی	۴۳,۸۳
۸	ایران	۸,۲۸

Source: Trading Economics

براساس داده‌های جدول شمارهٔ (۲)، حجم صادرات چین به کشورهای رقیب ایران به‌مراتب بیشتر از حجم صادرات این کشور به ایران است.

جدول شمارهٔ (۳). مقایسهٔ حجم واردات چین از کشورهای رقیب ایران در سال ۲۰۲۱ (به میلیارد دلار)

ردیف	نام کشور	حجم صادرات
۱	عراق	۲۶,۶۵
۲	اسرائیل	۷,۵۴
۳	مصر	۱,۷۰
۴	پاکستان	۳,۵۸
۵	ترکیه	۵,۰۵
۶	عربستان سعودی	۵۶/۹۶
۷	امارات متحده عربی	۲۸,۵۷
۸	ایران	۶,۵۰

Source: Trading Economics

داده‌های جدول شمارهٔ (۳) نشان می‌دهد که واردات چین از کشورهای نفت‌خیزی مانند عربستان، عراق، و امارات بیشتر از ایران است و اسرائیل نیز در این حوزه از ایران پیشی گرفته است.

نتیجه‌گیری

روابط ایران و چین در چارچوب راهبردهای گوناگونی، چه برای ایران و چه برای چین، انجام می‌شود. فصل و مخرج مشترک این رابطه، نارضایتی از نظم بین‌المللی و یکجانبه‌گرایی آمریکا در صحنهٔ نظام بین‌الملل است. هردو کشور در دوره‌های گوناگون سعی داشته‌اند این نظم را به‌چالش بکشند؛ اما چین، خود را یک قدرت بزرگ در کنار قدرت‌های دیگر می‌داند که برخلاف آنان درصدد استعمار کشورهای جهان سوم نیست و تاریخ این کشور، گویای چنین رفتاری است و با همین ذهنیت، به همکاری با

کشورهای دیگر، ازجمله ایران، اقدام کرده است.

با روی کار آمدن دنگ شیائوپینگ و تغییر سیاست‌های چین در عرصهٔ بین‌المللی، رویکرد توسعهٔ اقتصادی و بهبود وضعیت چین، در دستورکار تصمیم‌گیران سیاست خارجی قرار گرفت و آنان برخلاف ایدئولوژی انقلابی خود، به همکاری با قدرت‌های بزرگ و نظام سرمایه‌داری روی آوردند. در این برهه، به‌طورکلی چین با سیاست‌ها و مواضع ایالات‌متحده همسو بود و درهمین‌راستا حرکت می‌کرد تا به پیشرفت و توسعهٔ اقتصادی مطلوب دست یابد. راهبرد توسعهٔ همکاری‌های اقتصادی در این برهه توسط آنان پیگیری می‌شد. توجه به ایران در عرصهٔ سیاست خارجی چین در این برههٔ زمانی، با هدف دستیابی به توسعهٔ اقتصادی و بازار مصرفی به‌منظور فروش محصولات و تولیدات چینی و بهره‌گیری از نفت ایران انجام می‌شد.

چین پس از دستیابی به این هدف، راهبرد خود را در نظام بین‌الملل تغییر داد و از یک کشور همسو با ایالات‌متحده، به کشوری ناراضی و مخالف تبدیل شد که سعی داشت نظام سرمایه‌داری بین‌المللی را به‌چالش بکشد و دراین‌راستا، از دولت‌ها و کشورهای مخالف با آمریکا، ازجمله ایران، کمک گرفت. در این صحنه، ایران به کشور مهمی برای چینی‌ها تبدیل شد که می‌توانست حلقهٔ سرمایه‌داری آمریکا را در هم بشکند و مانع قدرت‌یابی آمریکا در ایران شود. طرح کمربند و جاده به‌همین‌منظور در دستورکار سیاست خارجی چین قرار گرفت و ایران در این زنجیره، نقش بسزایی داشت که می‌توانست پیونددهندهٔ چین با اروپا و کشورهای دیگر باشد.

راهبرد سومی که سرلوحهٔ رفتار سیاسی چین قرار گرفت، راهبرد انحراف است که منظور از آن، حمایت از همهٔ دولت‌های مخالف ایالات‌متحده و متحدانش است تا با انحراف و تغییر موضع آمریکا، این کشور را به باتلاقی در مناطق خارج از چین بکشاند. قرارداد ۲۵سالهٔ ایران و چین به‌همین‌منظور منعقد شد تا موضع آمریکا را در مناطق مختلف، ازجمله خاورمیانه، آسیا پاسیفیک، و... به‌چالش بکشد و نفوذ خود را در این مناطق گسترش دهد. در این راهبرد، تثبیت موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی برای چینی‌ها اهمیت فراوانی دارد. به‌طورکلی، ایران برای چین مهم است؛ زیرا، از جنبه‌های گوناگونی ازجمله موقعیت جغرافیایی، منابع سرشار انرژی، رویکردهای سیاسی ایران به نظام بین‌الملل، و... می‌تواند به چین در پیشبرد اهداف و برنامه‌هایش کمک کند.

Refrences

Alemi, Abdolreza (2021). Iran and China; Necessities and Realities of Mutual Cooperation in New Global Confrontations. *Iranian diplomacy*. http://irdiplomacy.ir/fa/news/2001428.

Aliasgary, Soroush & Ekstrom, Marin (2021). Chabahar Port and Iran's Strategic Balancing

With China and India. *Diplomat Media Inc*. https://thediplomat.com.
Al-Qahtani, Saad Ali (2021). Will the Sino-Iranian Agreement Serve the Ambitious Geopolitical Interests of China? *Carnegie Endowment for International Peace*. https://carnegieendowment.org/sada/85122.
Asgari, Mahmoud (2007). China's Strategic Approaches. *Strategic Information Monthly*, Fifth Year (12). [in Persian].
Barzegar, Vahid & Hosseini, Mir Abdullah (2011). Shanghai Cooperation Organization and aspects of Iran's permanent membership in it. *Political and Economic Information*, (284), 62-77. [in Persian].
Chatzky, Andrew & McBride, James (2020). China's Massive Belt and Road Initiative. *Council on Foreign Relations*, https://www.cfr.org/backgrounder/chinas-massive-belt-and-road-initiative.
Dougherty, James & Pfaltzgraff, Robert (1993). *Conflicting Theories in International Relations*. translated by Alireza Tayeb and Vahid Bozorgi. First Edition, Tehran: Qoomes. [in Persian].
Fassihi, Farnaz; Lee Myers, Steven (2020). Defying U.S., China and Iran Near Trade and Military Partnership. *Section* A, Page 18 of the New York, https://www.nytimes.com/2020/07/11.
Fazl-e-Haider, Syed (2019). The India-China Competition Over the Port of Chabahar and Infrastructure in Asia. *China Brief*, 19(21).
Figueroa, William (2021). China-Iran Relations: The Myth of Massive Investment. *Diplomat Media Inc*, https://thediplomat.com.
Figueroa, William (2022). China and Iran Since the 25-Year Agreement: The Limits of Cooperation. *Diplomat Media Inc*, https://thediplomat.com.
Fulton, Jonathan (2021). China between Iran and the Gulf Monarchies. *Middle East Policy*, 1.14.
Garver, John W. (2016). *China's Quest: The History of the Foreign Relations of the People's Republic of China*. New York: Oxford University Press.
Green, Will & Roth, Taylore (2021). *China-Iran Relations: A Limited but Enduring Strategic Partnership*. U.S.-China Economic and Security Review Commission.
Hamrah, Satgin & Eliasen, Alexander (2021). The China-Iran Strategic Partnership: 40 Years in the Making. https://thediplomat.com.
Harold, Scott & Alireza Nader (2012). China and Iran: Economic, Political and Military Relations. *Occasional Paper*, URL: https://www.rand.org.
Holmquist Erika & Englund, Johan (2020). China and Iran-anunequal friendship. *FOI-R*--4976—SE. www.foi.se.
https://tradingeconomics.com/china/exports-by-country
https://tradingeconomics.com/china/imports-by-country.
Hudson, Amy (2019). New DOD Strategy: Indo-Pacific is "Priority Theater". *Air Force Magazine*, https://www.airforcemag.com.
Jie, Yu & Wallace, Jon (2021). what is China's Belt and Road Initiative (BRI)? *Chatham House*, https://www.chathamhouse.org.
Khetran, Mir Sherbaz (2018). Gwadar and Chabahar. *Strategic Studies*, 38(2), 43-55.
Larson, Deborah Welch (2020). Can China Change the International System? The Role of Moral Leadership. *the Chinese Journal of International Politics*, 163–186.
Maochun Yu, Miles (2021). Iran in China's Grand Strategy. *Stanford University Hoover*

Institution, https://www.hoover.org.
Mazar, Michael, Heath, Timothy & Cavals, Stride Stowe (2019). *China and the International Order, translated by Mohsen Mahmoudi and Javad Arab Yarmohammadi*. Tehran: Rand Institute, Center for Presidential Strategic Studies. [in Persian].
Nathan, Andrew J. (2012). *Principles of China's Foreign Policy*. New York: Columbia University Press.
PourNajafi, Wajih al-Sadat & Shariati, Shahrooz (2015). Iran's Strategic Capacity in the Doctrine of China's Peaceful Uprising. *Geopolitical Quarterly*, Autumn. [in Persian].
Ranjbar, Massoud (1999). *Security Considerations in the Foreign Policy of the Islamic Republic of Iran*. Tehran: Research Institute for Strategic Studies. [in Persian].
Saleh, Alam & Yazdanshenas, Zakiyeh (2020). Iran's Pact With China Is Bad News for the West. *Foreign Policy*, https://foreignpolicy.com.
Seifzadeh, Seyed Hossein (1991). *Transformation in the Concept of National Interests, Its Replacement with the Human Reciprocal Concept, quoted in the book Transformation of Concepts*. Tehran: Office of Political and International Studies. [in Persian].
Seifzadeh, Seyed Hossein (1995). *Fundamentals of Decision Making Models in Foreign Policy*. Tehran: Office of Political and International Studies. [in Persian].
Tabatabai, Seyed Ali (2011). A Comparative Study of the Strategic Approach of China, Russia, USA, India, Pakistan and Iran to the Shanghai Cooperation Organization. *Strategy Quarterly*, 20th Year, No. 60, Fall. [in Persian].
Tadbir Economic Research Institute (2015). Chabahar Railway, an Opportunity for the Transit of Goods to Central Asia and Afghanistan. *Tadbir Eghtesad Research Institute*, No. 35. [in Persian].
Taliban, Mohammad Reza (2008). Reflections on the Emphasis on "Process Tracking" in the Studies of the Islamic Revolution of Iran. *Matin Research Journal*, No.40 [in Persian].
Vatanka, Alex (2019). China's Great Game in Iran. *Foreign Policy*, URL: https://foreignpolicy.com/2019/09/05/chinas-great-game-in-iran/.
Vatanka, Alex (2021). Making Sense of the Iran-China Strategic Agreement. *Middle East Institute*, https://www.mei.edu.
Verdinejad, Davood (2020). *The Importance of Iran for China, Donya-e-Eqtesad newspaper*. retrieved on 1 Bahman 1400, No. 3748878. https://donya-e-eqtesad.com.
Xiyue, Wang (2020). China Won't Rescue Iran. *Foreign Policy*, https://foreignpolicy.com/2020/12/18.
Yacoubian, Alex (2019). Iran's Increasing Reliance on China. *United States Institute of Peace*, https://iranprimer.usip.org.
Zhongping, Feng & Jing, Huang (2014). China's Strategic Partnership Diplomacy: Engaging with a Changing World. *ESP Working Paper*, No. 8, http://www.egmontinstitute.be.
Ziabari, Kourosh (2021). Iran's New Asia-Focused Foreign Policy Is a Fantasy. *Foreign Policy*, https://foreignpolicy.com.

The Iranian Research Letter of International Politics

Vol.12, Issue1, Serial No.21, autumn and winter 2023

Published by **Ferdowsi University of Mashhad and the Iranian International Studies Association**

Editor-in-Chief **Mohsen Khalili**

Editorial Board **Hamid Ahmadi** (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); **SeyyedHossein Athari** (Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad**; Hosein Daheshyar** (Professor, Department of International Relations, Allameh Tabatabai University); **SeyyedAsghar KeivanHosseini** (Professor Professor, Department of International Relations, Allameh Tabatabai University); **Mohsen Khalili** (Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad); **Masoud Mousavi Shafaee** (Associate Professor, Department of International Relations, Tarbiat Modares University); **Ahmad Naghibzadeh** (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); **SeyyedHossein Seifzadeh** (Professor, Department of Political Science, University of Tehran); **Reza Simbar** (Professor, Department of Political Science, Guilan University); **Vahid Sinaei** (Associate Professor, Department of Political Science, Ferdowsi University of Mashhad); **Seyyed MohammadAli Taghavi** (Associate Professor, Department of Political Science, Allameh Tabatabai University); **Enayatollah Yazdani** (Associate Professor, Department of Political Science, University of Isfahan)

International Editorial Board **Adib-Moghaddam, Arshin (**Professor) SOAS, University of London (England); **Dietl, Gulshan** (Professor) Jawaharlal Nehru University (India); **Juraev, Sayfddin** (Professor) Tashkent State University of Oriental Studies (Uzbekistan**)**; **Li, Fuquan** (Professor) Northwest University (China**); Werner, Wouter (**Professor) Vrije Universiteit (Netherlands); **Yu, Dal Seung** (Professor) Hankuk University of Foreign Studies (South Korea); **Yurtaev, Vladimir** (Professor) People's Friendship University (Russia); **Zholdesbekova, Akbota** (Professor) Eurasian National University (Kazakhstan)

Executive Director Zohre eskandary

Persian Editor Somaye Salehnia

English Editor Hosein Nourani

Printed by Ferdowsi University Press

ISSN 2322-3472

Address: Faculty of Law and Political Science, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran
Post Code: 9177948951
P.O. Box: 1357
Tel: +98-51-38806309
Fax: +98-51-38807393
E-mail: jipr@um.ac.ir
Website: http://irlip.um.ac.ir
Iranian International Studies Association website: http://www.iisa.ir
Iranian International Studies Association e-mail: iranianiisa@gmail.com

Ferdowsi University of Mashhad

Iranian International Studies Association

Iranian Research Letter of International Politics 23

Vol. 12, No. 1 Autumn & Winter 2023 - 2024 ISSN: 3472-2322

Chinese Health Diplomacy and Increasing Economic Dynamism during the Coronavirus Pandemic
Ali Bagheri Dolatabadi
Measuring Japan's response to the Chinese Regional Challenge: Cooperations and Conflicts(2000-2021)
Hossein Pourahmadi meibodi, Nemat ollah pahlevani
Turkish and Saudi Leaders' Perception of the Axis of Resistence
Najmieh Poresmaili, Ali Esmaeili Ardakani
Political Economy of Qatar's Geopolitical Strategy
Somaye Hamidi, Ehsan Mozdkhah
Measuring Iran's Relational Power in Cyberspace
Hossein. PorAhmadi, AliAsghar. Dehghani
Politics of Memory: the Case of Iranian Narrative of the US Embassy Siege
Seyed Jalal Dehghani Firoozabadi, Saman Fazeli
An Institutional Analysis of Turkey's Development Path (1923-2015)
Faez dinparast , Hashem Ghaderi , Mohammad Ali Amoo Zeinoddin Mousavi
The Impact of Euroscepticism on the Nordic European Integration
Reza Rahmati
The Roots of Trump's Failure in Identify Iran as a Threat to International Security
Nima Rezaee, Mojtaba Shariate
Investigating Security Threat Posed by Iranian Oil Boycotts in 2010's
Khalil Sardarnia, Mohammad. Fallah, Hengameh. Alborzi
Embodied Epistemology as a New Approach to the Study of International Relations
Hossein Salimi, Mandana Sajjadi
Afghan Taliban's Political and Religious Thoughts (2001-1996)
Reza Simbar, Abdollah Khavari
The Extraterritorial Application of the European Personal Data Protection Directive (1995) and Regulation (2016) in the United States
Mohammad Ali Sharifi Kia, Farideh Shabani Jahromi
Operational Content Analysis of Benyamin Netanyahu' s Foreign Policy
Javad Arabameri, Mohsen Eslami, Seyed Masoud Mousavi Shafaee, Mohammad Hossein Jamshidi
The Concept of Peace Among Political Communities in the Herat Political School
Mohammad Dawood Erfan, Seyyed hossein athari, Rouhallah eslami, Mehdi najafzadeh
Iran-Iranq Dams Diplomacy
Abouzar Fattahizadeh
The Political Economy of Reproducing Instability and Conflict in Post-Saddam Iraq
Mohammad Karampouriy and Ruhollah Eslami Shabjareh
Mazdaei Hegemony: A Comparative Study of Hegemonic System with the Achaemenid Empire
Fatemeh Mahrough, Mohammad karampouri
The Evolution of Japan's Defense Strategy and Security Policy under Fumio Kishida's Priministership (2021-2023)
Fatemeh Mahrough, Mohammad karampouri
The Structures of Israel's Security Strategy in the Syrian Civil War (2011-2021)
Mehdi Najafi, Ali Esmaeili
The Dimensions and Goals of Israel's Presence and Influence in Africa
Zanire nasri, Mokhtar zibaee, Massoud Akhavan Kazemi
Scenarios for the Future of International Order Based on the Structure and Strategy of the Actors
Ayub Nikunahad, Zahed Ghaffari Hashjin, Abdoreza Beiginia
in China's Foreign Policy towards Iran
Afsaneh Yarian , Ali Salehi Faresani , Hossain Abolfazli Karizi